

حصہ ۱

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد لله عز وجل والصلاة والسلام على نبيته المرسلة سيدنا محمد وآله وصحبه أئمة الهدى  
 اما بعد گفت احقر خدمت احادیث مجویہ و مطلق حاشی الخضر علیہ راجی رحمت باری ابو الطیب محمد بن حسن بن علی حسینی القنوجی  
 البخاری کان اللہ لہم ضامن کل شیء و وفاء عن شر کل شیء کہ چون این فقیر را بعد حصول اجازت روایت از مشایخ حدیث توفیق الہی و تائید رسالت بنیابی  
 و مستگیری کرد و در خدمت این علم شریف و اہل حق در مقام مقامات نشان نمود کہ کتاب برکت نصاب بلوغ المرام من ادلة الاحکام را کہ در کتب  
 مختصرہ احکام حدیثیہ بہرہ شہرت و قبول ممتاز است و بہمت غایت صحت و نقد سر فراز شرح کند و آنچه در کتب قوم و بدوہ و آن بہتر است و ہر چہ بخاطر فائز  
 رسیدہ و آن کہ ترست ایراد نماید و بطلان بان رسانند جمعہ از اہل علم کہ بہت بر تعلیم و تدریس فہم گماشتہ اند و عذر عدم تیسر شرح آن درین دیار و روزگار  
 پیش ساختہ فرمودند کہ اگر شرحی بر زبان فارسی باشد و جامع روایت و درایت بود ہر ایہ نفع آن اعم و شمل فائدہ اش اتم و اکمل باشد پس در شرح بر زبان فارسی  
 شروع کرد و عبادہ اختصار و تفسیر و تاشیح موافق مشروح باشد و الا بحال اطالہ در آن اگر رعایت طریقہ شریع کردہ شود و از ہر فقیر و غلبہ بحث رود بسیار است  
 اما نظر در بنیاد و بر حل مشکل و کشف مضل و تحقیق مقاصد کتاب تبیین مسائل ابواب بروجہ تفتیح و صواب با ذکر جرح و تعدیل و ادوات از کلام حفاظ ثقات  
 و محدثین اثبات است نہ بر ضبط اقوال کسان و آکاری رجال و بسط کلام در آن و ہمذا در حدیث خود کتاب بہر بنفید و شرحی بس نفیس و سدید آمدہ و در  
 افاضہ احکام عبادت و معاملات و تہذیب خلق مغبی از محل مجاہدات کبار فاضلہ نامش مسک الختام فی شرح بلوغ المرام نہادہ شد و کان ذلک فی سنیۃ  
 ست و ثمانین و الثمانین علی صاحبہا الصلوٰۃ و التیمۃ امیدوار از حضرت باری تمت کلمتہ و عمت نعمتہ است کہ امرو ز این خدمت را خلاص کرد  
 و جگریم خود گردانیدہ مثل مشروح مقبول بارگاہ خود سازد و فرا کاتب حروف را حکم آتی لا اضعی علی عاقل فہم کہ از ہر کتابت و صرف و قلمت  
 در آن کہ داخل عبادت است و کلام عبادت مجرور و مکرر و اندان علی یا شاد و قدیر و بالا جاہہ جہد و سلسلہ سندان کتاب انحر سطور و تصنیف مبرور و تیسرہ و ہدایہ  
 متصل است و در شیت مسطور و ترجمہ حافظ و مصنف یعنی حافظ انام شیخ الاسلام الثبت الحجی ہادی الناس الحجی خاتمہ الحفاظ العالم الربانی شہاب الدین

5

ابو الفضل احمد بن علی بن محمد بن ابی الکثیر الکنتانی المصطفی الشافعی رضی الله عنه دار فناء و جعل الجنة نزل و ماواه و کتابا باحسان النبل المتقین باحبار  
 کثیر الفقهاء المحدثین نوشته شده در اینجا با اختصار هر چه چند نقلی میشود و نیز اگر قدر تصنیف از تصنیف پدید است و گویا کتاب حساب انصابت پس توان جواب  
 که تولدش سیزدهم شعبان سنه ۳۸۵ و بعد از سبعمائة و در شهر مصر اتفاق افتاد چهار سال بود که والد بزرگوارش در گذشت چون پنج ساله شد بکتاب نشست  
 و کما و سرست طبع بسیار داشت یک سوره را در یک روز یاد میگرفت چون بعمر شعور رسید در طلب علم با سکنندیه و قیصر بن شام و حلب و مدینه و بیت المقدس و حجاز  
 و یمن شتافته و جمیع غفیر را از شیوخ وقت دریافت یک از او عید علوم گردید و عوالتی پیش از و صفت و حضرت جلاله و بیات خود را در تالیفی فراهم کرده و جمیع موی  
 نام نهاده همه آن شاهد عدل بکمال فضیلت اوست تصانیفش نبوده بر یکصد و پنجاه کتاب است و همه مقبول و معتبر و از تالیفات شیخ جلال الدین سید علی حکم نیز که  
 تصنیف سید علی اگر چه در عدد بیشتر است اما تصانیفش که در کثرت فوائد و تحقیقات زوائد المبلغ و اکثر فضیله و اتفاق عبود و عشق و علم و طاعت و اتم و غیر  
 چنانکه به عالم متبحر پوشیده نیست از اینجا است که شایخ او قائل شده بجلالت و عظمت و درین علوم و ترجیح و او را در بر خود در احتضار این فنون از تصانیف او  
 اصحابی معرّفه الصالحه و اتحاق المهره بطریق العشره و تسان المیزان و تعیل المنفعة فی رجال الاربعه و هداية الرواة فی تخریج احادیث المصالح و المشکوة و انساب العبر  
 بانیاد النعم و الله و الکامنه فی اعیان المائتة الثمانه و تخیص الجبر فی تخریج اخبار الاربعه الکبیر و اختلاف بیان احوال الرجال و تنبیه التلمیذ فی مختصر شی  
 بتقریب و نتیجه الفکر فی مصلح اهل الاثر و القشور الی و مصلح المهم من التخلیق و جملة تصانیف ایشان کتاب فتح الباری شرح صحیح البخاری است در دو مجلد  
 خفیم و مقدمه اوسمی بهدی الساری در یک مجلد کلاسیک مثل بر جمله مقاصد شرح بر منبیا و چون این شرح تمام شد مصنف در ولیده آن پانصد دینار شرح  
 صرف نمود و در جانش بحدی شهرت قبول گرفت که نسخه از آن بقیمت سه صد دینار رسید و ملوک و اشراف و شکتاب طلبیدند محمد بن علی بن محمد  
 شویکانی را که قاضی القضاة صفیاء بود و میراثه اجتهاد و رسیده گفتند شما هم شرح بر بخاری بنویسید فرمود لا هجرة بعد الفقیه یعنی بعد فتح الباری  
 حاجت شرح دیگر نیست لطیف این جواب بر طبع لطیف غیر مخفی است و در قرات کتب حدیث عجائب بسیار از وی نقل کرده اند از جمله الکلمه صحیح بخاری را در دو  
 ختم کرده و این ماجرا در چهار مجلس خوانده و حجم مغیره طبری را که یکینم هزار حدیث دارد مع الاسنا و بین النظر و العصر تمام کرده و سنن کبیر نسائی را در دو  
 خوانده هر مجلس قریب چهار ساعت بخوبی بود که در عز و هنر و دقیقه باشد و در مشق بدت اقامت خود که قریب نیمه بود صد مجلد کتب حدیث بر آفا و موم و از  
 که در شغل عبادت و تصنیف جزین اوقات می بود و هرگز خالی از نشیبت یکی از این کما یک و مطالع بال تصنیف یا عبادت مردم و در دست تصانیف او را در حیات او طلبیدند  
 خصوصاً این کتاب بلوغ المرام که در تنقیح احادیث و احکام فیه شرح این اعتبار و اسلام تالیف یافته سید علامه محمد بن محمد بن اسماعیل بن صلاح الایمیه الیمانی در جواب  
 استفتا که بعضی اعلام نام این کتاب بخند کتب متبرک و قابل العمل معتدل نقل برده اند و آنرا بر اسرار علی الحدیث نشان داده و فضائل و مناقب وی رحمه الله نشان  
 بیش از آن است که درین کتاب گنجد سخاو و در ترجمه او کتاب مستقل نوشته و الجواهر و الدرر فی ترجمه الحافظ ابن حجر نام کرده و فائز و قاهر و منبر اتفاق افتاد  
 و موم فی قدره او را سه سال در گرفت و دستراندا تا که شایب شنبه ببت و ششم می چه سنه اثنین و خسین و ثمان مائه بعمر هشتاد و نه سال بجز رحمت الهی انتقال فرمود و در  
 قرائه صغری متصل من رابغی الخ و فی در سیت امام همام شافعی رضی الله عنه بسیار شد و با و شاه وقت بنفس نفس خود جازه او را  
 بروش خویش گرفت بعد از امر اولا عیان دست بدست تالیف فرمود و ند و گریان بیان آن خزینه علوم را بر رخاک سپردند شهاب الدین مجازی و در نتیجه ایشان  
 قصیده طوبی که اشک کرده است که تما مش من حسن الجواهر و السیوطی و اتقان النبل و الکتاب محروق مرقوم است اولها نظم کل الدیة للمنیة صائره و و قش لها  
 شیافنیا سائره و و النفس انضیت بذان تحت وان و لم یترض کانت عند ذلک خاصه و و انا الذی راض باحکام مضت و عن  
 ربنا الدار المعبود صائره و لکن شمس اعیش من بعد الذل و قد خلت الافکار متاعا حاره و هو شیخ الاسلام المعظم قد و مر کازا و جد عصی و الناد



الی آخر القصیدہ محسوس طور و چین شود این شرح حضرت ایشان را بخواب دید طویل القامه نحیف البجته طویل الخیمه مخلوق الراس گویا قصیده در نعت  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نشان می دهند و اتفاقاً عظیم نجیب فقیر دارند سید عالم که این خواب دلیل قبول این شرح است و شاهد الکنون قاتل آن که شرح در شرح کتاب  
 کنیم و بر زبان حال و ساقال کلمه الحمد لله تمام افراد حمد از هر جا مدبر هر محروم و یک باشد در برابر هر نعمت بر هر نعمت کمال بهر معنی و در هر وجه در هر وقت و هر مکان از  
 ازل تا ابد بر وجه دوام و اتصال ثابت است مرخصه الی را و راجع و آمل باو است و مخصوص است بذات اقدس و می ششهر حمد را با تو تسبیحی است درست  
 بر در هر که رفت بر در نعت و کینه که بخشنده هیچ نعم و رب تمام عالم و خالق همه کائنات و مختص بتسبیح کلمات و فیض کل خیرات و خالق افعال جل  
 عباد و توفیق دهنده ایشان و اقتدار بخشنده همگان دوست پس هم از دوست بلکه همه دوست ع الاکل شیء نا خلا الله باطل ششهر عقل در اثبات  
 وحدت خیر میگرد در چارچوب اینچیز تسبیح و آنچه جز حق باطل است و تا قطع نظر از وجود حمد گویمان و ستایش کنندگان حمد و کی جانه بذات کامل الصفا  
 خود پس کلام قدیم بهر آیت و اظهار کلمات و افاضه الاء و اسباغ نعمای عظیم باقی و ثابت است و با وجود آن چون امر کرد عباد را به شکر و تحمید ذات مجید و  
 شکر نعم خیر و بدو واجب شد امتثال این امر نمودن و زبان بشکر احسان حضرت وی کشودن پس گفت منصف علی نعمه الظاهره و الباطنه بر نعمت  
 او که آشکار و پنهان است و آنحضرت از کرمه و استسبح علیکم نعمه ظاهره و باطنه بهیچ در شعب الایمان از عطا آورده که گفت پرسیدم  
 ابن عباس ازین آیت گفت این آیت از کرمه علم است پرسیدم آنحضرت را صلعم از آن پس فرمود نعمت ظاهر تسویه خلق است و باطن پوشیدن عیب  
 تو و اظهار کند از او شن گیرند ترا کسان تو درین سوا هم شکر و پس پرده بیند علمای بدیهه همون پرده پوشد بالاسر خود و نعم قایل همسایه نمی بیند  
 و میخوشد خدای بیند و می پوشد و علی و ابن ابی نجار از ابن عباس این لفظ را روایت کرده اند که پرسیدم رسول الله صلعم ازین آیت فرمود نعمت ظاهر سلام است  
 و برابر کردن آفرینش تو و آنچه اسباب کرده بر تو از رزق خود و باطن آنچه پوشید از عمل تو و در لفظ موقوف آمده که ظاهر اسلام است و باطن آنچه پوشید از  
 ذنوب و عیوب و حدود و اخراج این مرد و بیعت و سجده و نعمت ظاهر لا اله الا الله است که بر زبان است و باطن در دل است از جرحه سعید بن منصور و ابن  
 جریر و شرح تفسیر برای دیگرین کرده اند اما تفسیر مرفوع و تفسیر سلف اولی تر با عتقاد است قد یصا و حدیثا در زمان قدیم و حدیث یا بر جنس نعمت که قدیم  
 و حدیث است چه نعمت های باری بر آبا گویا از این است و در هر آن از آنات با خصوص بن کس نام مشهور است از همین نفع در وی تا وقت تکلم و س  
 بدان بل تا بقایا حکایات در آید آن بل تا ابد بعد و دخل جنان و شمار این نعم خارج از مقدور بشر است کما قال تعالی و ان تعدوا نعمت الله لا تحصوها  
 علی از جمله نعم نعمت النفس است یعنی هر نفسی که فرو میرود و محروم است و چون بر می آید و فرج ذات هر نفس که فرو رفت اگر بیرون نیاید آدمی هلاک شود و آنکه بهر  
 آمد اگر فرو نرود نیز هلاک گردد پس هر نفسی و نعمت موجود است و بر هر نفسی شکر می واجب گویند آدمی در هر روز و شب بست چهار هزار نفس میکشد باین  
 حساب هر روز و شب چهل هشت هزار بار شکر باید گفت تا از عهده شکر نعمت النفس آید و عقب این ظاهر است لیکن چون یکبار بگوید الحمد لله رب العالمین  
 بحکم جمیع نعم الله امید است که این غرض حاصل شود و از آنجمله نعمت وجود است که از غفلت عدم منور وجود آورد و بتجدد از ایجاد و بتجدد عقل آفرید تا لایق محبت  
 و معرفت وی شود و بلذائذ آخروی از دیدار و غیر ذلک سختی گردیم و از جمله حیرات و جادات که مال آنها بشنا و عدم است نگردانید باز از میان بشر ما را نعمت  
 سلام عطا کرد و از جمله انوار بالکین و مبتدعه ضالین نگردانید الحمد مد علی نعمه الاسلام باز از جمله مردان گردانید از زمان که ناقصات عقل و دین اند و از مرتبه نبوت  
 و امامت کبری و صغری و تنویر میراث محروم اگر چه در باقی نعم شرکت دارند و سببی عظیم اند از برای عمارت عالم و تکثیر آدم و نسل بنی آدم باز از جمله آوازه که از لایق  
 تصرف و حکومت اند گردانیدند از جمله ملک و کسان که مستور و عاجز از تصرف اند باز چون از جمله کور گردانیدند از جمله عقیدت و خنثی و خواجسته و  
 باز از جمله سلامت از نایبائی و احوالی و شب کوری و گوشه سلامت از کوری و زبانی سلامت از گنگی و فساد حاسته و ذوق و بانی سلامت از لنگی و دستنی سلامت





کرد و از خارج و قناعت نکرد و بعضی تا ثابت شود که این حدیث در دو اوین اسلام ثابت است سوم آنکه نام هر دو کسی را که تصحیح یا تحسین یا تضعیف می کرده  
از ائمه اهل حدیث تا ثابت شود که اولی که در اندکرا ائمه اعلام چهارم آنکه متبع کرد و طرق حدیث را و بیان کرد و صحت و علت و در هر طریق بجم آنکه از ارج کرد و شد  
را از معادن و کونایات و کبر و بر صحاح سته تنها ششم آنکه اختیار کرد و در هر حکم حدیثی را که صح و اثبات حاویث بود و در آن باب ترک کرد و بقایا حدیث را  
که حکم کرده بودند اهل حدیث در آن و این در احادیث غیر صحیحین است از مسانید و سنن و جوامع و غیره و نیز اگر احادیث بخاری و مسلم جمع علیه صحت است و نیست  
شرط و عمل کردن بر آن بحث از احوال احادیث آن هفتم آنکه احادیث طریقه الذیل را برنجی اختصار کرده که در اصل متن تفاوتی و خللی نرود و قدیمی و تاخیری  
در آن او نیافته بلکه من حیث هو بود باقی مانده هشتم آنکه بنای کتاب بر طریقه کتب فقه نماده و ابواب را بر ترتیب فقها نوشته پس این مختصر هم کتاب حدیث  
ست و هم کتاب فقه تمام آنکه بعضی احادیث را در بعضی مواضع مکرر آورده و در ایرادش نفقه دقیق و نظر عمیق بکار برده اما این نوع بس قلیل است از دوسه جا  
بیش نیست هفتم آنکه زیادات احادیث را که در طرق و روایات دیگر ثابت شده بود و هر یک از آن دلیل محلی تواند شد با بیان تخریج و ترجیح و تعدیل ایراد نمود  
و گفته را و فلان کذا و فیه کذا یا از یوم آنکه بعد کتب عبادات و معاملات کتاب جامع آداب هم افزوده و طالب راغب از اخلاط و اعمال اهلین هم محروم نموده و او را  
آنکه اولی از هر دو بسیار از ائمه اربعه که بصحت و ثبوت رسیده بود و بجهت بیچ کلی را کرده میزدیم آنکه در ذکر جرح و تعدیل اختصار فائق و ایجاز لائق بکار برده  
و معانی کثیر را در الفاظ سیر آورده و این همه اول دلیل است بر غایت فضل کمال و درین علم و اگر کسی اسعان توجه نماید و وجه دیگر هم پیدا می تواند کرد  
و باشد التوفیق کیصیر من یحفظه من یلین اقرانه نابغا تا شود هر یک را دیگر در این مختصر را در بیان همسران خود و عظیم الشان آقران جمع قرن  
تافت و کون را بمعنی کف و موش و نایب بنون موصود و بجهت از بیخ بالفتح بمعنی ظاهر شدن و شعر نیکو گفتن کسی است آنکه در اصل شعر بوده باشد و همچنین بهیچ  
باشم و در تمام کتب گفته نابغه و بزرگ شان یعنی حافظ این مختصر بسبب آنکه او را احکام یاد دارد و بزرگ عصر و ممتاز و هر هست چه مدارد و قبول فروع احکام بر  
در یافت و حفظ اصول اسلام است اما درین زمان همتا بخدی کوتاهی کرده که این مختصر مختصرات را هم یافنی گیرند تا بکتاب مبسوطه علم حدیث چه رسد و یستعین  
به الطالب المبتدئی و مدوید بدان طالب دانه احکام شرعیة حدیثیه ابتدا کنند و در علم حدیث زیرا که مصنف قریب کرد برای وی اولی را و مذهب  
ساخت آنها را درین مختصر و اهل حدیث را مرتبه یاست بیک از آن طالب است که عبارت است از راغب مبتدی در علم حدیث دوم محدث که تحمل و طریقت و معنی  
درایت است و شیخ و امام و معنی او است سوم حافظ که یک لک حدیث را با متن میسند یا در داشته باشد چهارم حجه که حافظ باشد سده لک حدیث را با متن و سنده  
و جرح و تعدیل و روایات و تاریخ و وفات آنها بجم حاکم که علم و محیط جمله احادیث مرویه باشد بر صفت مذکور شیخ ابوالکلام بیجوری رح و در برابر مذنبیه شرح شامل مختص  
نقل کرده که ابن ابی حاتم در کتاب الحج و استبدال از نهی نقل نموده که پیدایش خود را مکرر در هر چهل سال انتهی گفت کاتب حروف عفا الله عنه این مکرر زمانه زهری  
و پیش از وی بوده باشد ورنه استقرا شاهد هست که در هر چهل سال حافظی هم بر نخواست تا بحال چه رسد بلکه درین زمانه محدث هم مفقود شده تا بحال حافظ چه رسد  
الا ماشاء الله بلکه درین وقت که مادرانیم طالب راغب هم عزیز الوجود است تا به حدیث چه رسد اگر چه در صد و دوازدهم از هجرت و او اهل این صند و بر اقطار  
عرب از یمن و حرمین و شریفین بعضی محدثان بوده اند امروز از امثال آنها هم نشانی پیدا نیست الا من علم الله امر و در عرف مردم محدث کسی است که مشکو  
للسابج و شارح الانوار الی اهلین تهی خوانده و بوجه ضبط و اتقان و از علم و کثرت حرف و نحوه بزرگان محروم تحت افتاده و هر که تصحیح سته را خوانده اگر چه بی نقص  
نبرده باشد وی گویا بدرجه حجه رسیده و اگر یکی از صد هزار چنان بر آید که این هر شش کتاب را بر وجه اتقان ضبط کرده باشد و با جرح و تعدیل اخبار آشنا بود  
و این علم را بر طریقه اهل این علم استعمال کند او را حاکم وقت باید تصور کرد و پس از ابا و اول قاصد کثرت فی الاسلام و لا یستغنی عنه الراغب الملتحی  
ولی نیاز نشود از آن راغب معلوم منتهی بالغ بطلون و یکه رغبت می باعث خواهد شد و از بدین استغنا ازین مختصر مذهب چنانچه وی بعد که در مجتهدان و معروفه و در مطالبه و اوین به سلام و در باب

تصحیح و تصحیحات شیخ آن حاصل خواهد کرد و درین مختصر نقد و ثمت و دولت و مقت است و از اینجا است که جمعی باین علامه شوکانی و امثال ایشان را که در تصحیح اخبار  
استناد ازین مختصر در کتب خودی نمایند و بر تحسین اعلال می اعتماد کنند و نقل بدینت عقب کل حدیث من اخرجه من الایمان و تحقیق بیان  
کردم در آخر هر حدیث نام کسی که روایت کرده آنرا از امامان عالیشان علم حدیث چه اصحاب کتب است و چه جز ایشان زیرا که اعتبار ایشان از تخریج است و حدیث  
سایه تخریج چون شربل مهاباد حلیب و دیباجه شکوه گفته چون من نسبت کردم حدیث را بسوی این الیه که گویند اسناد کردم و بدو داشتیم آنرا بسوسه  
رسول خدا صلی الله علیه و سلم زیرا که ایشان تحقیق آورده اند اسناد را و فاسخ شده اند از انان و بی نیاز گردانیده اند ما را از آوردن اسناد انتهی که لایزال  
نصحه الامه این بیان تخریج احادیث بقصد خیر خواهی و نصیحت امت است تا تخیر نشوند که این حدیث از کجاست و چون است و در وی وی کیست  
و تخریج کدام و در اینجا اشارت است بحديث شریف که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم حدیث من یخبر فی غیره اهی است گفتند براسه کدام فرمود براسه  
خدا و کتاب خدا و رسول خدا و الیه سلیمان و عامه ایشان رواه مسلم عن تیمم الداری و جری گفته بیعت کردم بر رسول خدا بر اقامت نماز و ایتا زکوة  
و کردن خیر خواهی هر سلیمان متفق علیه شهر نصیحت گوش کن جانان که از جان دوست تر دارند و جوانان سعادتمند بنده پیر و دانا را به مصنف را  
راحمی بایست که بعد قول خود من اخرجه من الایمان این هم گفته و ماقبل حدیث من تصحیح و تحسین و تصحیف زیرا که وی بعد ذکر تخریج حدیث در  
غالب احادیث این هم ذکر کرده و نصح است بهر دو امر متعلق است فالمراد پس مراد من نه مراد مصنف زیرا که لام عوض مضایق الیه است بالشیعة  
بلفظ سبعه که بمعنی هفت است بطریق رمز و کنایه بغرض اختصار عبارات و افاده اشارت هفت کس از الیه علم حدیث اند که از آنها که سر طبقه و مقدمه  
الحجیش اهل حدیث است امام تمام عالم امام ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل بن اسد بن ادریس بن عبد الله بن حبان بن اسد بن ربیع  
بن زکریا بن معد بن عدنان است که در حدیث و فقه و ورع و زهد و عبادت و تقوی عالم بوده و ولادت عری در ماه ربیع الاول سنه یکصد و شصت  
و چهار هجری است در او ان صغر برای طلب علم رحلت کرده و در بصره و کوفه و مدینه و مکه و یمن و شام و جزیره و بغداد و رفته از مشایخ آنجا سند حدیث کن  
و سماعه و قراره نموده امام شافعی و یزید بن یحیی القطان سفیان بن عیینة و امثال ایشان اسانده وی بوده اند و محمد بن اسماعیل بخاری و مسلم بن حجاج  
قشیری و ابو داود سجستانی و ابو زرعه رازی و غیر ایشان تلامذه او و یزید و بر و سنها کرده سندش ام الکتاب احادیث است و طبقه اول معدود در  
حجۃ الله بالکفۃ که اسناد احمد یکنون من جملة هذه الطبقة ای الصحاح فان الامام احمد جعله اصلا يعرف به الصحیح  
و التقدیر و قال مالیس فیہ فلا تقبلوه انتہی و شاه عبدالغفور دهلوی گفته حدیث ضعیف که در مسند احمد است بهتر است از بسیاری  
از ان احادیث که تصحیح کرده اند آنرا متاخران گردانیده اند علی فقه و حدیث مسند او را آسوه خود و درین علم و فی تحقیق مسندش بکن عظیم است و درین  
فن انتہی گویم سی هزار حدیث در ان فراهم نموده و باز یادات پسرش عبدالدین احمد قریب بچهل هزار میرسد و امر عزاین مسند حکم کمیا و عقناده و  
ابوزرعه گفته کتاب احمد بار و دوازده شتر بود و همه را بر نوک زبان داشت و کان یحفظ الف الف حدیث و شافعی گفته برام از بغداد و نکند اشتم آنجا متقی تر  
و زاهد تر و عالم تر و ورع تر از وی شیخ عبدالحق دهلوی در اشعة اللمعات گفته از اقوی حجج و اکمل بر این و علو مقام و رفعت مکان قوت مذہب  
و اجتهاد این امام اجل و اکرم آنست که شیخ شیعخ و قدوة اولیا و قطب اقطاب فرد اجاب غوث عظم شیخ محی الدین عبدالقادر رضی الله تعالی عنه  
و ارضاه حامل مذہب نایع اقوال اوست و در حجة الاسرار فرشته کان یفنی علی مذہب الشافعی و احمد بن حنبل و مشهور و مقرر آنست که ایشان جنبل  
مذہب اند و ذکر ایشان در خابله واقع است انتہی گویم و همچنین بودن شیخ الاسلام احمد بن عبد الحکیم بن عبد السلام بن تیمیة قرطبی و حافظ محمد بن ابی بکر  
بن القیم جزیری رضی الله عنهم از اتباع و حاکم علوم وی اول دلیل است بر ترجیح مذہب شیعی بر دیگر مذہب اگر چه مذہب شیعی امر و نسبت مذہب دیگر

عزیز الوجود و قلیل تن عبادی الشکون و وفات وی رخ در بغداد در سنه و صد و چهل و یکم هجری روز جمعه وقت چاشت اتفاق افتاد و بعد از  
مدفون شد این ملکمان در وفیات الاعیان گفته اند از کبر و ند حاضران جنازه او را از مردان پسشت لگ برآمدند و از زمان شصت هزار گفته اند  
که اسلام آورد و در روزی که بیست هزار از نصاری میبود و جو س انتی و در ترجمه وی کتب مستقله بسیطه تالیف کرده اند پاره ازان در خطه و اتحاف النبلا  
و کرده ایم و البخاری دوم ابو عبد الله محمد بن اسماعیل بن منیر بن ابراهیم بن برد بن جعفری و او را بخاری ازان گویند که تولد او در بخارا بوده و بخارا  
ممنزل علم وی و کتاب می شده و کتاب حروف نیز بخاری الاصل و الموطن است و عشیقه وی هنوز بسادات بخاری مشهورست و هم کتاب بخاری را تمامه  
مسند کرده حق تعالی از فیض این نسبت با محروم نگرداند شجره فی الجمله نسبت به تو کافی بود مراد بلبل همین که قافیه کل شود پس است به باجمعه بخاری  
مقتدای فن حدیث و امام اهل حدیث بوده و او را در میان محدثان ناصر الاحادیث المصطفویه و ناشر الموارث الحمدیه و امیر المومنین فی الحدیث  
لقب است و علما ازان درح و تعظیم او می کرده اند مسلم صاحب صحیح چون نزد وی می آمد میگفت بگذر تا هر دو پاسه ترا ببوسم ای طیب الاحادیث  
و ای استاذ الاساذین ای سید المحدثین و وی در زمان خود در حفظ احادیث و اتقانش و فهم کتاب سنت و حدیث و همین وجودت قریه وقت اجتهاد  
و استنباط غرر از اصول و وفور فقه و کمال زهد و عایت و ریح و کثرت اطلاع بر طرق حدیث و علی آن وقت نظر نظیر خود نداشت و مستجاب الدعوه  
بود و در شان قاری صحیح خود و عباسی خیر کرده افاض الله علینا من برکات عائله روایت حدیث از اصحاب تا کتب طبقة ایشان ارب و برای سعادت  
و قرات حدیث رحلت متعدد نموده و کتابها به متعدد تصنیف کرده و این کتاب صحیح اوضح الکتاب بعد کتاب ابدست و متواتر است تا مصنف ح  
در حقه الله البنا لکن گفته قد اتفق المحدثون علی ان جمیع ما فیها من متصل المرفوع صحیح بالقطع و انها متواتران الی مصنفها و انه کل من یسئل امرئها یستخرج  
ممنوع غیر سبیل المومنین انتهی احادیث مرفوعه این کتاب باسقاط مکرر و هزار و ششصد و بیست و سه حدیث است اقوال حدیث او آنست که میان  
او و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سه و سده و ستم باشد و شائزوه حدیث بعد حذف مکرر ازین قبیل است تحریر بطور ترجمه آن با خواند و راجع و سه  
ریخته نوشته و ترجمه حافظه وی رخ در زهدی الساری و ارشاد و الساری رساله خطه و اتحاف النبلا و غیره یادگوست و سید علامه محمد بن اسماعیل انیر  
یعنی رخ ترجمه وی در تالیف مفرود جمع نموده و ولادت وی و ترجمه بعد از نماز عصر بر زمین یا شائزوه هم شوال سنه یکصد و نود و چهار در بخارا بود و وفات  
شب شنبه غره شوال سنه و صد و بیست و شش در قریه خرننگ اتفاق افتاده چون ویرادفن کردند بوی مشک از تربت اومی و سید شجره هر جا که  
تولندری و بوزاری لیاکل بروید و لاله روید اندر نه وی که گویند بهیست این آنچه از تربت او ششام میکردند و خاک آنجا را به تبرک می بردند شجره جمال  
همچنین درین اثر کرده و اگر من همان خاکم که هستم بهو مسلم سوم ابو الحسین مسلم بن حجاج بن مسلم بن ورد بن گوشتا و القشیری النیشابوری  
و طنایکی از اعلام است و حفاظ ملت و مقتدا مسلم فن حدیث است و طلب حدیث باقطار عالم رفته سماع حاصل نمود و ابوحاتم رازی و موسی بن هارون  
و احمد بن سلمه و ترمذی بن خزیمه و غیرهم روایت دارند از وی و تلقی کرده اند صحیح او را بقبول بلکه ترجیح داده اند او را بر صحیح بخاری در وجودت وضع کن  
سباق و قلت تکرار و شائست تلخیص و زانیت تمذیب نو وی گفته اصح مصنف فی الحدیث بل فی العلم مطلقا الصحیحان ثم یوجد لهما نظیر فی  
المؤلفات انتهی و باجمعه کتابی کمالی کتاب بخاری است و مسلم شاگرد بخاری است و اعلی اسانید و سه آنست که میان او و آنحضرت چهار واسطه  
و شش و چند حدیث در صحیح وی این حال دارد و او را تالیفات دیگر بسیار است که ذکر آن در اتحاف النبلا و خطه کرده ایم و ولادتش در سنه و بیست  
چهار و یستم و شش هجری بوده و وفات در غیا پور شب یکشنبه بیست و چهارم رجب سنه و بیست و یک و دفن او در ظاهر بلده واقع شده که  
و ابوداود چهارم سلیمان بن شعث بن یحیی بن بشریجتانی و طلب علم حدیث حلتها کرد و اطراف عالم سیر نمود و شش از عراق و شام و ایران و مصر و جزیره را در ایشا تمل حدیث کرده

شاکر امام احمد و یحیی بن سعید و یحیی بن حرب است و ترمذی و نسائی شاگرد او و ابی امام احمد کتاب در بسیار پسندید و بحسان نمود و سکونت در بصره داشت خطابی گفته در علم دین کتابی مثل کتابی نویسته نشده و بواسطه وضعها و اکثر فقهاء من یحیی بن ابی داود و گفته نیاوردم و کتاب خود حدیثی که اجماع کرده باشند علی حدیث برتر گران و در احکام مجرب و جزوی کسی تصنیف نکرد و خلی گفته اند کیفی یحیی بن ابی داود و ابن الاعرابی گفته اند اگر نزد یکی جز مصنف و متن او هیچ نباشد حاجت نمی افتد او را پیغمبری بگوید و علم و حفظ حدیث و نسائی درع و اتفاق مقتدا بنی مان بود و ولادتش در سنه دویست و دو هجری است و وفاتش در سنه دویست و هفتاد و پنج بوده و هم والنسائی پنجم ابو عبد الرحمن بن احمد بن حنبل بن سحر بن شان النسائی یکی از اذعیه علم حدیث و حفاظش بود و در جرح و تعدیل روایات مقدم بود بر اهل عصر خود و با اهل بیت محبت تمام داشت ساکن مصر بود و متصف بغایت درع و کتاب خود جاسی که از حارث بن سکیان وایت میکند میگوید قری علی و انا اسمع و نه گوید قدشت او را خبرنا زیرا که میان و س و عارث خشونت واقع شده بود و بعد و در مجلس و س ظاهر شدن متواتر در گوشه خانه او نهان شده امتاع حدیث میکرد و بخو که حارث او را نمی دید و وی آواز حارث می شنید قتیبه بن سعید و اتق بن راهب و یحیی بن خشرم و محمود بن غیلان و غیر هم مشایخ او و ولادتش در سنه دویست و پانزده و وفاتش در سنه سیصد و تسه هجری بود و اکثر من بی ششم ابو عیسی بن سوره بن موسی بن شحاک سلمی از ثقات حفاظ جمع علیه بود و در فقه حدیث ید صالحه دارد و کتاب جامع او دلالت از بزرگم قدر و اتساع حفظ و کثرت اطلاع و غایت تجرد و دین فن گفته اند این کتابی کافی است مجتهد را و منی است مقتدر را شاکر و بخاری و یحییان بن کعب و محمود بن غیلان غیر هم است و خلاقی بسیار از و س اخذ روایت کرده و در کتاب و یک حدیث ثلاثی است یانی علی انسان ما ان الصابر فیهم علی و نه کانفا یض علی بجر علیا سب عراق و خراسان کتاب او را بسیار پسندیدند و ثابا گفته اند ولادتش در سنه دویست و نه هجری و وفاتش در سنه دویست و هفتاد و نه بوده و و ابن ماجه ششم ابو عبد الله محمد بن یزید بن ماجه الربیع القروی و یحیی از حفاظ معتدین متجهم بود و شاکر و بخاری است امتاع حدیث از اصحاب مالک و لیث دارد و در طلب حدیث بسیار در و روست رفته کتاب او نزد ابو الفضل بن طاهر و حافظ عبد الغنی مصری داخل صحاح ستمه است چون گویند راه ایجا و س نیز او باشد او را چند حدیث ثلاثی است و نزد بعضی ششم صحاح ستمه موطاسی امام مالک است یا مسند دارمی و سنن ابن ماجه زیرا که در وی احادیث ضعیف و منکر است بلکه موضوعی چنانکه حدیث فضیلت قزوین و جز آن حافظ قمری گفته غالب ما انفر و به الضعیف و ولادتش در سنه دویست و نه هجری و وفاتش در سنه دویست و هفتاد و تسه هجری است و بالنسائی من عبد الله و مراد بن بلفظه ستمه جز احمد اند یعنی بخاری و سلم و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و کتاب جظه فی ذکر الصحاح ستمه تالیف محمد بن سبطر و مخصوص است بذکر احوال ایشان و تراجم کتب ایشان با ذکر فروع علم حدیث و ما یقتل مالک و ابن شهر آشوب کتاب الاصول ستمه و صحاح ستمه و کتب ستمه و امهات است خوانند شیخ عبد الحق محدث دهلوی هم در شتمه اللمعات گفته کتب ستمه که مشهور اند در اسلام گفته اند صحیح بخاری صحیح مسلم و جامع ترمذی و سنن ابی داود و سنن نسائی و سنن ابن ماجه است و نزد بعضی موطاسی بدل ابن ماجه و صاحب جامع الاصول و موطاسی اختیار کرده و درین کتب پنج اقسام حدیث است از صحاح و حسان و ضعاف هم بر وجهی است و تسمیه آن بصحاح بطریق تنلیب است و صاحب مصابیح که غیر روایات بخاری و سلم را حسان نام کرده قریب باین وجه است و در حقیقت این اصطلاح جدید است و بعضی گفته اند کتاب ارمی سزاوارتر است بگردانیدن وی سادس کتب زیرا که رجالی در ضعف گفته اند و وجود احادیث منکر و شاذ و در وی نادر است این مذکور است مشایخ کتب اند و سیوطی در جمع الجوامع احادیث از کتب کثیره آورده از پنجاه کتب متجا و ز مشتمل بر صحاح و حسان و ضعاف و گفته که در و س حدیثی نیاوردم که موسوم بر وضع باشد بخلاف اتفاق محدثین متروک که مرود بود و الله اعلم انتمی محمد بن سبطر کتابی نویسته و خطبه جلد از محدثین از متون شرح و جز آن با ترجمه از لایه فقه و حدیث و آن قریب و از و س که انبصیر که غیر ترجمه نیم صد کمال علم کرده و ما شاکر حقایق انبلا و نه و چون صاحب صحیح متفقا و



و بعضی صحاح صحیح است از بعضی پس مقرر نزد جمهور آنست که صحیح بخاری مقدم است بر سایر کتب مصنفه و درین فن تا آنکه گفته اند اصح الکتاب بعد کتاب  
 الله صحیح البخاری و بعضی منابع ترجیح کرده اند صحیح مسلم را بر صحیح بخاری و گفته اند که این ترجیح باعتبار حسن سیاق احادیث و وجود و ترتیب  
 است و عدم اختلاف بغير حدیث از آثار صحابه و تابعین و اقوال علما و مانند آن و گفته اند که هیچ کتابی در حدیث مثالی صحیح مسلم در حسن وضع و ترتیب نیست  
 و حافظ ابوالطی شیخ حاکم گفته است تحت ادیم السمار اصح من کتاب مسلم غرض که حاصل اقوال درین باب سه قول است ترجیح مسلم بر بخاری یا بالعکس و تساوی سخاوی گفته  
 قول رابع توقف است و مشهور نزد اهل حدیث قول اول است بدلیل کمال صفاتی که مستند اند و حدیثی که باینکه او نزد شاه ولی الله حدیث دلهوی و سنن قال قول  
 اصح کتب و حدیث و فقه موافق است پسر بخاری پسر مسلم در او اهل صنفی شرح موافق در ترجیح وی بر سایر کتب زوی زمین اطاعت بسیار کرده و بهر انصواب  
 دیگر صحاحی مختصر نیست در صحیح بخاری و مسلم و ایشان استیجاب نکرده اند از آنکه بعضی صحاح که نزد ایشان بر شرط ایشان بود آنرا بهم نیاورده بخاری گفته ترک کردم  
 بس از صحاح را بخون اطالت کتاب و مسلم گفته نیکویم آنچه نیاوردم درین کتاب ضعیف است و توفی گفته فائت از بخاری و مسلم بسیار است اما از نزدی  
 و ابو داود و نسائی کم است و حاکم صحیحین مستدک نوشته و آنچه از احادیث در آنها فوت شده بود استدراکش کرده بعضی از آنها بر شرط شیخین است و بعضی  
 بر شرط یکی و بعضی بر غیر شرط ایشان گویند درین کتاب از وی شامل در تصحیح رفته و گفته اند مقروآت حاکم در حدیث از مرتبه حسن خود نازل نیست و این خبر  
 که او را امام الایم لقب است نیز صحیح دارد و این جهان گفته اند نیکو بر کتب و زمین بیکس که نیک اند صناعت سنن را و ابو داود و الفایض صحیح را و زیادات آنها را  
 غیر وی گویند سنن اخبار پیش چشم است و همچنین صحیح ابن حبان شاکر و ابن خزیمه حاکم گفته بود از او عیبه علم در فقه و لغت و حدیث و وعظ و ابو داود و عقیلا  
 رجال ثقة ثبت فاضل و این هر دو امکان از وی ظاهر است و حاکم و بهتر و لطیف تر اند از وی اسناد او متنا و مختار و حافظ ضحیا مقدسی وی نیز صحاحی که در صحیحین  
 نبود آورده و این احسن است از مستدک و کذا صحیح ابی عوانه و ابن السکن منتقی ابن جبار و و این همه کتب مخصوص است باخبار صحاح و جای دیگر برینها  
 انتقاد کرده اند تعصبا و انصافا و بالحقسته من عد البخاری و مسلم و مراد بلفظ ششم خبر بخاری و مسلم اند یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی  
 و ابن ماجه و قد اقول الاربعة واحسن و گاهی سگویم اربعه واحد و این لغتن بطریق تضیق عبارت است و الا مال هر دو عبارت یک است و مراد  
 بالا سبعة من عد الثلاثة الاول باربعه جز که اول اند یعنی ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و بالثلاثة من عد احم و الا خبر  
 و مراد بثلاثة جز هر سه اول و اخیر است یعنی ابو داود و ترمذی و نسائی و بالمستفاد البخاری و مسلم و مراد بتفقی علیه بخاری و مسلم اند زیرا  
 که حدیثی که جمع شوند بخاری و مسلم بخیر و مے آنرا متفق علیه خوانند و یا خبره الشیخان گویند اما وقتی که متن را از یک صحابی روایت کرده باشند  
 سخاوی از صفت آورده و در اطلاق متفق علیه بر طبق حدیثی برشته که هر یک از ایشان از صحابی دیگر تخریج کرده باشند نظرت انتهای و جمیع احادیث متفق علیه و هر هر  
 و سه ضد است و شش است و اعلی مراتب صحیح نزد جمهور اهل حدیث متفق علیه است پسر تافه و البخاری پسر تافه و مسلم پسر ماکان علی شرطها جمیعاً پسر اخیر بر شرطها که بود پسر  
 اخیر بر شرط مسلم بود پسر اخیر بر شرط غیر بخاری و مسلم باشد از اید حدیث که الزام کرده اند محققان پس مجموع اقسام باین ترتیب هفت آمد و مراد بشرط بخاری و مسلم آنست  
 که رجال حدیث متصف باشند بصفا که رعایت کرده اند از ایشان از ضبط و عدالت و عدم شهوة و کثارت و علت و تفصیل معنی شرط در اصول حدیث مذکور است  
 و قد لا ذکر معهما غیرها و گاهی و ذکر کنیم همراه این هر دو بزرگ که بخاری و مسلم اند غیر این هر دو را با وجودیکه آنها نیز روایت است از حدیث کرده اند  
 الصباح یعنی عن الصباح و ما عدا ذلك فهو مبیّن و حدیثی که روایت کرده اند از ابر کسان مذکور پس آن بیان کرده شده است باضافت  
 بسوی مخرج وی بصراحت مثل ابن ابی شیبہ و ابن خزیمه و ابو حاتم و یحیی و ابن حبان حاکم و دارقطنی و ابن المذنبی و مالک و طبرانی و بزار و ابن السکون  
 ابن القطان و شافعی و غیرهم و وجه بیان نام ایشان امره جزین نیست که مشایخ از این کتب ایشان نقل نموده اند و این کتب باین نام که در کتب کماله آورده



و عجبت ان تصفتمکم کہ زمین جامعہ مذکورہ خارج حدیث کردہ و نام داری با وجودیکہ در جنب اصحاب صحیح ستمہ است و غالب میں روایات شریک جز  
 کجا بر زبان ظہر نبوده و محبت و تمام تمام این مختصر بلوغ المرام مشتق است از بلغ المکان بلوغا ای وصل الیہ کما فی القاموس و مراد بمعنی  
 طلب است پس معنی اضافی وی و موصولی الطلب شد بمعنی مطلوب یعنی رسیدن من مطلوب مراد من از جمع ادلة الاحکام و تسلیم حکما و این با  
 نام مختصر قرار کرده و محتمل کہ اضافت بسوی مفعول مصدر باشد بمعنی بلوغ الطالب مطلوب پس ادلة الاحکام و الله اسأل ان لا یجعل جامعنا کما  
 علیہنا و کالما و میخو اہم از خدا اینکہ نکر و اند چیزے را کہ و البتہ اہم با آنرا و بال بر تقدیم مفعول بر فعل بر آفادہ حضرت امی از غیری سوال  
 حکیم و دہ بال بفتح و او بمعنی شدت و ثقل است کما فی القاموس یعنی نکر و اند کز شدت و حساب و بار بخیالہ اوزارچ اعمال صالحہ اگر خالص ہرکات  
 خدا باشد منقلب میشوند با و زار و اکثام و ان یسر ذقنا العمل بما یرضاه سبحانہ و تعالی و ایکہ روزی کند را اعل کردن بخیر ہی کہ  
 می پسندد آنرا آن پاک برتر معنی سبحانہ و تعالی ایشیت کہ تنزیہ میکنم اورا از ہر قبیح و ثابت میکنم اورا علو بر ہر عالی و در جمیع صفات و سہ و مقاربت شیخ  
 با علو بسیار آرد کہ سبحان ربی الاعلی و سبح اسم ربک الاعلی و تنزیہ وی سبحانہ از نابودن یا مخلوق و علو او تعالی بر خلق چیزی است کہ اجماع کردہ اند بر ان  
 سلف صلی و اطاعت است بدان کتاب او سنت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در تحقیق آن تالیفات مستقلہ نوشته اند نویدہ حافظ ابن القیم رحمہ درین  
 باب مشہورست و تحریر بطور رسالہ دارد در رد و موسوم با حواء علی مسئلہ الاستوار و در الانفاذ الرجیح فی شرح الاعتقاد الصحیح نیز سخن درین مسئلہ کردہ و باشد  
 التوفیق لہم است ترجمہ دیباچہ کتاب و درین جا فیصلہ چند بقلم می آید کہ و البتہ ان میں از شروع در کتاب ناظرین ترجمہ را ضرور  
 است و در وی بصیرت است براسے دریافت حدیث **فصل** علم حدیث علمی است کہ شناختہ میشود بران اقوال افعال احوال آنحضرت صلی اللہ علیہ  
 وسلم و داخل است درین تعریف موضوع آن کہ ذات کامل الصفات آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و غایت و سہ فوزست بسعادت دارین  
 و او منبع آن اصحاب رسول اند رضی اللہ عنہم کہ متعدی شدند ضبط قول و فعل و تقریر و صفت نبوی را و سائلش آن قضایاست کہ مذکور میشود و زمین کو  
 کہ تو کمالی رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم اما الاعمال الدنیا و البتہ وی آنست کہ بمجملہ علوم شریعہ است و نقاش آن است کہ معلوم ہے شود و از سہ  
 کیفیت اقتدا با آنحضرت و دست میدہ مراد اول اورا بمعنی صحابیت کما قال قائل شہر اہل الحدیث اہم اہل النبی و ان یتلم یضجوا لنفسہ انفسا و حیوانہ  
 و شرح این فعل از سہ جملہ باید جست و کمش وجوب عینی است بر مفسر و کفائے برسد و استداوش از قول و فعل و تقریر و صفت و بہم آنحضرت  
 است و خاصیت تجربہ وی طول عمر مشغول باین علم است **فصل** حدیث در اصطلاح مشہور قول و فعل و تقریر رسول است علیہ الصلوٰۃ و السلام قول  
 فعل ظاہر است و تقریر آنکہ یک و حضرت و سہ کاربے کرد یا بخی گفت و وی بران آگاہ شد و نہی نکرد بلکہ خاموش ماند و آنرا مقرر داشت و نزد بعض  
 حدیث عامہ است از قول فعل تقریر صحابہ تابعین مراد اول است و بعضی فرق کنند و ہر دو اول را خبر و ثانی را اثر نامند پس ہرچہ منتهی است با آنحضرت آنرا  
 مرفوع گویند چنانکہ گفت یا کرد یا تقریر نمود آنحضرت یا از ابن عباس آمدہ مرفوعا یا رفع کرد آنرا و سہ مثلاً و آنچه منتهی است بصحاب آنرا موقوف نہ اند چنانکہ  
 کرد یا گفت یا تقریر نمود فلان صحابی یا از سہ موقوف آمدہ یا موقوف است بروی و آنچه منتهی است بتابعین آنرا منقطع گویند و مشہور آنست کہ منقطع  
 و موقوف اثر است و رفع گاہی صریح بود چون شنیدم رسول خدا را کہ چنین گفت یا حدیث کرد یا ما یا قال رسول اللہ یا عن رسول اللہ و این رفع قولی است و چنانکہ  
 راایت رسول اللہ فعل کہ او کان لرفع فعلی است و گاہی در حکم صریح بود چنانکہ صحابی سخنی گوید کہ دخل اجتہاد در ان نبود یا فعلی کند کہ جزا سماع  
 پیغمبر یا روایت از آنحضرت نتوان کرد یا گفت در زمان و صلوات اللہ علیہ و سلم چنین میکردند چنانکہ ہر درین ہمہ اطلاع آنحضرت است بران و قول صحابی کہ سنت چنین  
 یا امر کردہ شدہ علمین یا نبی کردہ شدہ علمین ازین نیز حکم مرفوع است کہ لکلم کردن صحابی بر فعل یا علیا مرفوع است حکم نقل قول را کہ روزہ دارد و یوم شکری عید کرد یا لایقم را تو عید صحابی

و حکم توقفت مگر آنچه مستطیع است بشان و رو بخاک گوید بود چنان کردند یا گفتند پس از این که این فصل است و حدیث اگر چه بیست و چهارم از میان خطبه باشد  
متصلش خوانند و این هم مقبول الاتصال گویند و اگر چه بیست و چهارم است متعلقش نمند و این مقبول الاتصال خوانند و سقوط اگر از مبادی حدیث باشد متعلق باشد  
و این اسقاط تعلیق بود خواه شاکه یک باشد یا زیاده و گاهی تمام سند هم حدیث کنند و گویند قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و این قسم تعلیق در تراجم صحیح بخاری  
بسیارست و تعلیقات بخاری هم صحیح مقبول است و اگر اسقاط در آخر سند است بعد از تابعی آنرا منسلخ خوانند و این فعل ارسال گویند کقولنا تابعی قال رسول  
الله صلی الله علیه و سلم و نزد بعضی منسلخ است و حکم منسلخ توقفت است نه جمهور و نزد امام ابو حنیفه و امام مالک مقبول است مطلقا و نزد امام شافعی  
بر تقدیر مستند بودن بوجه دیگر مقبول است و نزد امام احمد و قول است توقفت مقبول و این همه بر تقدیر ارسال تابعی از ثقات است و اگر از ثقه و غیره ثقه  
هر دو ارسال میکند حکمش توقفت بالاتفاق و اگر سقوط از اثباتی سند است و اسقاط و کس اندی هم متصلش نامند و اگر چه بیست و چهارم باشد یا نه جابجا باشد  
منقطع نامند و هر حدیثی که مرفوع و متصل بود آنرا منسند گویند و گاهی اعم گویند از منقطع و موقوف و المعتبر به اول و وقتی از منقطع است که اگر از مدلس  
خوانند یعنی لام و فاعلش را مدلس گویند بلکه از مدلس آن چنان باشد که راوی نام شیخ خود نبوده و از شیخی که فوق اوست روایت کند و لفظ بیست و چهارم بیاید و حال آنکه  
از وی سماعش نیست کقولک سمعت عن فلان قال فلان و مدلس کرده و مدبر هم است مگر آنکه از ثقه باشد **فصل** در سند یا متن حدیث اگر از راوی اختلافی  
رود بدین مقدم یا تاخیر یا زیادات یا نقصان یا ابدال از وی را وی یا متنی یا متنی و امثال آن مضطر بش گویند و اگر راوی کلام خود با حدیث بیامیزد و براسی  
غرض یا مصلحت آن ترجیح باشد و روایت بلفظ فلان عن فلان و بکذا اعضه است و معینه از مدلس مستبر نیست بجهت التباس اشتباه و تشابه حدیثی است  
مخالفت مروی ثقات پس اگر راوی شیخ ثقه است حدیث مرود باشد و اگر ثقه است ترجیح بمرید حفظ و ضبط و کثرت عدد و جز آن از وجود ترجیح کنند و ترجیح  
را محفوظ گویند و مرجح را شاذ و منکر حدیثی است که راوی ضعیف آنرا مخالف روایت قلیل الضعف روایت کند و مقابل منکر معروف است اگر چه راوی هر دو  
ضعیف است اما یکی ضعیف و دیگری شاذ و محفوظ هر دو قوی است اما یکی اقوی و شاذ و منکر مرجح اند و محفوظ و معروف ترجیح و محصل حدیثی باشد که در وی  
فوائد صحت باشند و اهل حق و مهارت آنرا دریابند و حدیثی را که راوی بکثیر موافق آن روایت کنند و هر چند که بیست و چهارم باشد یا نه فلان و در متابع او متابعان  
و قائده این متابعت تقویت تأیید است و شرط نیست مساوات متابع با اصل مرتبه بلکه اگر از وی هم صالح متابعت است اگر لفظ و معنی متابع مساوی اصل است مثلاً گویند  
و اگر صرف معنی است لفظا نحوه خوانند و در متابعت کبر و حدیث از یک صحابی باشد و اگر از دو صحابی است شاهدین اند کقولهم له شواهد و شاهد حدیث فلان متابع  
طریق اسناد را بقصد معرفت متابع و شاهدان را گویند **فصل** راوی حدیث اگر یکی است یا چندین غریب است و اگر دو یا چندین است اگر همه از مدلس و سستیض است  
و اگر آنقدر اند که اتفاق آنها بر کذب محمول نتواند شد متواتر است و غریب را فرود گویند و هم معنی شاذ آید و حدیثی که بنقل عدل نام الضعیف است متصل است  
رسیده است صحیح است این صفات در دو اگر بر وجه کمال تمام پیدا است صحیح لذاته است و اگر نرسد از قصور در آن راه یافته است و کثرت طرق جبر آن نقصان  
نشوده صحیح غیره است و اگر جبر نقصان نشده است حسن لذاته است و حدیث ضعیف که نقصانش بقدر طرق منجر گردیده حسن غیره است و در کتاب این چهار  
مستفاوت است و ظاهر کلام قوم آنست که در حسن نقصان در همه صفتها بوده است اما تحقیق آنست که در حسن لذاته خفت و ضبط است صرف نه در باقی  
صفات و در حسن غیره و ضعیف همه صفات ناقص اند و حدیثی که در وی شرط صحیح حسن نیست و راویش متهم است بدین مدالت یا ضبط  
یا افتضاح ضعیف است و اقسام و نیز بسیارست پس مرتبه اعلی صحیح است و مرتبه متوسط حسن و مرتبه ادنی ضعیف و جمیع مرتبه میان صحیح و حسن  
مشکل نیست بجهت آنکه حسن لذاته صحیح غیره باشد و همچنین اجتماع غرور و حسن باعتبار تعدد طرق است که در طریق غریب و در طریق حسن **فصل**  
ارفع مراتب تعدیل و صفات بصینه سهال فیه لؤلؤ الناس آتیت الناس الیه المنتهی فی التثبیت و مکرر یحیی ثبوت او ثقه حافظ او ثقه حجت او ثقه



کتاب مصدر کتب کتابا و کتابچه است و استعمال کرده اند آنرا در چیزی که جمع کند البواب و مقبول را و در وی دلالت بر معنی ضم و جمع و من  
الکتاب و اطلاق وی بر مکتوب قلم حقیقه است بنابر انضمام بعض حروف و کلمات مکتوبه بسوی بعض بر معانی مجاز است و جمع وی کتب است یعنی کتب و بعض  
و سکون و شتر در زبان آنها اشتقاق کتابت از کتب است اما ابو حیان بر آن اعتراض کرده و گفته که مشتق نیست مصدر از مصدر و کلمات یا مصدر طهر  
لازم است پس بر آن وصف قائم با الفا عل باشد یا مصدر طهر که نسبت پس بر آن اثر قائم بالفعل بود و جائز است که آن مصدر طهر تطهیر باشد همچو تکلم و کلام و  
طهارت و لذت یعنی نظافت یا یکی از قدرت ضد نجاست و در اصطلاح فقها عبارت است از نظافت از نجاست حکمی که آنرا حدیث گویند و از نجاست  
حقیقی که آنرا حبث خوانند و چون طهارت مفتاح صلو است که عماد دین باشد مؤلفین مؤلفات خود را بدان اقتضاج کردند و درین کتاب ده باب است

## باب المیاء

باب حقیقه برای چیزی است که حسی باشد داخل شود از وی بسوی غیر وی و مجازا برای عنوان جمل از مسایل متناسب است و میاه جمع ماست یعنی  
آب و جمع وی با وجود بودن جنس برای دلالت بر اختلاف انواع یعنی باب در میان حکمای انواع آب چنانکه آب دریا و چاه و ستاده و روان و قلیل  
و کثیر و مستعمل و غیر مستعمل و این هر یک روایت است از ابی هریرة و وی صحابی جلیل حافظ کثر مجتهد است و در نام وی و پدر وی اختلاف بسیار است  
قربانی اقول ابن عبد البر گفته چیز که ساکن میشود نفس بسوی وی در نام او عبد الرحمن یا عبد الله است و در جاهلیت نام او عبد الشمس بود و یا عبید  
و غالب مدبر وی کثرت بهجت نگا داشتن وی که بر بصره را از بلاد اندلس است اسلام آورد و در سال خیر که سال هفتم است از هجرت حاضر شد آنرا  
با آنحضرت صلی الله علیه و سلم و موافقت نمود بر طلب علم و قائل شد بر سیری شکم و بود و احتفظ صحابه و بود و مشیت فی فقیه متین صاحب قیام و صیام و ذکر و تسبیح و تهلیل  
محمد بن یحیی و حاکم البواحد گفته اند که او را پنج هزار و سصد و هفتاد و چهار حدیث است در مسند او و بود اکثر صحابه از وی حدیث و نیست هیچ یکی را  
از صحابه یا بنقد حدیث و نه قریب باین مرد در مدینه در سنه پنجاه و نه بعد هفتاد و هشت سالگی و دفن شد در بقیع و گفته اند که مرد و عقیق و غاز گذارد بر او  
و لید بن عقبه بن ابی سفیان و وی آنروز امیر مدینه بود قال ابن عبد البر رضی الله عنه قال گفت ابو هریره پرسید مردی پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم  
و نام این مرد در بعض طرق این حدیث نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم واقع شده و همچنین حافظ ابو موسی ابن بشکوال اصغری در کتاب معرقه الصحابه با سند خود روایت  
این نام کرده و ذکر کرد آنرا طبرانی در کسانیک نام آنها عبد است و تبعه ابو موسی و گفت عبد الوزمه البلوی کسی است که پرسید رسول خدا را از آب دریا و گفت  
ابن منیع رسیده است مرا که نامش عبد بود و گفته عبید بود تصغیر و جمعانی در کتاب الانساب نام وی عمر کی باشد دیدار آورده و غلط کرده زیرا که عمر کی نام او نیست  
بلکه وصف او است چه عمر کی ملحق سفینه را گویند ابو موسی گفت وارد کرده است آنرا ابن سنده در ذکر کسانیک نام آنها عمر کی است و عمر کی ملحق را گویند و نام  
نیست و در نمای گفته عمر کی شکار کننده ماهی را گویند و معنی هر دو قریب یکدیگر است و باینکه پس گفت آن مرد ای رسول خدا بدرستی که ما سواری شویم در بار  
و بر سواریم یا خود اندک از آب پس اگر وضو کنیم بآن آب که بر داشته ایم نشسته می مانیم آیا پس بگیریم از آن آب پس وضو کنیم یا نه یا گویند استبعاد ایشان  
توضیحی باب دریا ناشی از قسم تخصیص بود از کریمه و اقول لکن من السماء ماء اظهو یا مخالفت می آب آسمان را در اوصاف و قال پس  
گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم فی البحر در باره آب دریا هو الطهور ماؤه دریا پاک کننده است آب او طهور بضم طاء مصدر است  
و یفتح طاء هم مصدر آمده و هم یعنی آنچه تطهیر کرده شود بوی چنانکه آب و خاک بکذا انقلد ابن الانباری جماعات من اهل اللثة عن الجمهور و جمیع طهرت فیه  
ویر قال احمد و الشافعی و حکی است از امام مالک و بعض اصحاب ابی حنیفه که طهور یعنی طهارت ترجیه این مخالفتی است که در لغات شرح مشکو ذکر کرده  
و خلیل و معنی ابو حاتم سجستانی و ابی هریره و جاسسته و سیبویه گفته برای هر دو معنی یعنی وضو کردن و آبی که بدان وضو کنند با بقیع است و قال صاحب المطالع



قال گفت ابو سعید هرگاه پرسیده شد رسول خدا که آیا طهارت کنیم از چاه و بئران که در مدینه است و آن چاهی است که انداخته میشود در آن کتبی خون آلوده و گوشت سنگ گلی قال فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الماء طهور لا ینجسه شیء بعد استیکه آب پاک است پس نیکو اندازد و از چاه نیز که بسیار است و چشمه دارست و رآشعة الیمعات گفته این چاه در آن وقت جاری بود و راه بسیارین داشت مثل جوی روان اگر چه در دره بود و آفتد ز بود که آب و سبب شرب منقصل گرد و انتهی و در حجة الله البالیغة نوشته حدیث بئر یغصاءه اگر چه بحسب ظاهر مطلق است در آب قلیل و کثیر و متغیر و غیر متغیر لیکن بدالات قال تا طهرت در کثرت بلکه مخصوص است بکثیر و بدالات احادیث دیگر خاصست بغیر متغیر و چه قسم گمان کرده شود که نجاست در وی مستقرست مانند حال آنکه حادث بنی آدم جاری است بر امتیاز از آنچو امور و چه قسم نوشته اند آنحضرت از آن چاه بلکه حقیقت حال وی اینست که نجاست در آن چاه سبب تصدیح افتاد و بدیر میرفت چنانچه امر و ز حال چاهها که دیر ریاست پس گفته که اسلام آمد مردم از آنحضرت صلی الله علیه و سلم پرسیدند از طهارت شرعی که زائد بر طهارت مقرر و نزدشان باشد پس فرمود که آب پاک است نجاست نیکو کند او را چیزی یعنی نجاست که نزد شما مقررست علاوه آن بجز دیگر نجاست نشود و اینست قول فصل درین مسئله انتهی گویم در حکم میاه چند حدیث آمده سیکه همین حدیث باب دیگر حدیث قلتین دیگر حدیث بول اعرابی دیگر حدیث استیقاظ و دیگر حدیث های دائم دیگر حدیث ولوغ کلب این همه احادیث ثابت است چنانکه در کلام مصنف خواهد آمد و از اینجا اختلاف پیدا شد در علمای در باره آنکه نجاست افتاد در وی و یکی از سه وصف او که رنگ بود و مزه باشد و اگر گون نشد و مالک ظاهر به تمسک کردند و حدیث باب و گفته اند که آب پاک است قلیل باشد یا کثیر نه بیهب مشهور مالک، همین است اما این خلاف قول مالک است در موطا کما فی المصنف و حنفیه و شافعی گفته اند که اگر قلیل است نجاست و اگر کثیر است نجاست نشود و مگر وقتی که بعضی اوصاف وی متغیر شود باز اختلاف شد در حدیث قلیل و کثیر حنفیه گفته اند که اگر کثیر است نجاست و اگر قلیل است نجاست اما بغوی گفته که این نهایت در جهالت است بجهت اختلاف احوال جنبش و همدگان در قوت و ضعف کذا فی المصنف و بعضی تقدیر کرده اند کثیر را بده در ده و جز آن از مساحت اما بغوی گفته این تحدیدی است که باصل از اصول شرع رجوع نمیکند انتهی و شافعی گفته اند که اگر مقدار دو قلی باشد از قلیل آن بجز و آن بالنسبه در طهرت و ما عدا فی او قلیل است اما در مصنف گفته این تقدیر نیز بخوبی است زیرا که فله گایه کلان است باشد و گایه خرد پس اصح اقوال همان قول اول است آن شبهه است بذهاب سلف و تفویض بمفاهیم الفاظ از عرف و لغت و حدیث قلتین تقریب آن مفهوم است باذیان نه تحدید زیرا که هر چه درون قلتین باشد در حد و اوانی و تحفه داخل است و هر چه فوق قلتین باشد چون در زمین معتدل الانخفاض بود و حوض و جاییه بتوان گفت انتهی و نیز گفته بیقین معلوم است که حیاض چنانچه غلبه کبیری باشد و نه عشر و نیز معلوم است که حفره و سوراخ حوضی گویند و نیز معلوم است که وقوع نجاست که تغیر کند طعم یا بویار رنگ آب را حکم و مانند حکم دخول توأتم سبع است پس اصل شدن این حدیث که وقوع نجاست غیر مغیره احوال و اوصاف در آب نجاست گرداند آن آب را انتهی و وجه این اختلاف تعارض احادیث مذکوره است زیرا که حدیث استیقاظ و حدیث های دائم مقتضی تخفیف نجاست است و قلیل آب را و همچنین حدیث ولوغ و حدیث بول اعرابی معارض است زیرا که مقتضی عدم تخفیف آب قلیل است و نجاست قلیل و همچنین حدیث باب تیس اهل مذہب اهل جمع کردند میان این احادیث باین طریق که حدیث استیقاظ و های دائم و ولوغ بر سه حکم نجاست آب نیامده اند بلکه امر باجنباب از آن تعبدی است بغير فرض نجاست و گفته اند که درین احادیث برای آنکه است رند آن ظاهر طهرت و شافعی باین طریق جمع کرده اند که حدیث باب محمول است بر قلتین و بر آنچه فوق او باشد که آن کثیر است حدیث استیقاظ و حدیث های دائم محمول است بر قلیل و حنفیه گویند که مراد بیا نجاست کثیر است که تحدیدش گذشته و در حدیث قلتین قبح کرده اند باضطراب و بقیه احادیث در قلیل است و لیکن حدیث بول اعرابی و اردت برایشان زیرا که در وی دلیل است بر سبب قلیل نجاست بغير قلیل مانیت زیرا که آن موضع که اعرابی بولی بل کرده بکن آب پاک شد





و نام ابو جعفر محمد بن ادریس بن منذر خطابی رازی است ذہبی گفته و سے امام حافظ کبیر کیے از اعلام ست منقول شد در سنہ یکصد و نود و پنج ہجری و وفات یافت در ماہ شعبان سنہ ۲۴۰ و بعد از وفات او ہفت و بود ششاد و دو سالہ نسائی گفت فقہ است و للکبیر حقی و در روایت یہیقی ست و نام وی احمد بن حسین ست کہنت ابو بکر حافظ علامہ شیخ خراسان بود تولد او در شعبان سنہ ۲۷۰ و ششاد و چہار ہجری ست و بعد از او و کو فوج و جاز و جزائر کردیدہ علم حدیث سماع کرد و عالم و ابو طاہر و ابن فورک ساندہ اویند و علم حدیث و فقہ و شہر تمام دشت اما جامع ترمذی و سنن نسائی و ابن ماجہ نزد وی بود و بر احادیث این ہر کتاب و را اطلاع کما یبغی دست بہم ندادہ گفتہ اند کہ بیچ شافعی و عالم نیست مگر امام شافعی بارہوی ست تکریمتی کہنت او بر شافعی ست زیرا کہ وی نصرت مذہب او در کتب خود چنانکہ باید نمودہ و بسبب بی شہرہ رواج و بالا گرفتہ از وی تصایف عمدہ یادگار ست ذہبی گفتہ تالیفہ تعاریف الف جزہ انتہی و قات دی دہم جہاد بنی الاولی سنہ چہار صد و پنجاہ و ششاد ہجری و در نیشاپور اتفاق آمدہ و بنی یہیقی ست لمبوحہ مفتوحہ و مشائخہ تحت سکانہ بلدہ الیست قریب نیشاپور گوشتہ اند کہ نام چند قصیدہ است کہ نسبت بہر یک یہیقی گویند چنانکہ بارہم در ہندوستان و کتب و جامع در میان فقہ و حدیث و زہد و علل حدیث و حق تعالی در علم و قوت فہم و سے برکت عظیم بخشیدہ بود از اشعار او ست **خطم من اعتر بالمولی فذاک جلیل** و **من رام عزاً عن سواہ ذلیل** و **لو ان نفسی مذبراہا ملکی کما** و **مضی عمرہا فی سجدۃ لقلیل** و **احب مناجاة الحبيب با وجہ** و **ولکن لسان المذنبین کلیل** و با بجا لفظ وی ہم درین حدیث اینست **ان الماء طہور بدستیکہ آب پاک ست ناپاک کسے کند اورا بیچ چیز از نجاسات کما قال تعالی ماء طہور** پس چنانکہ سنت و کتاب بن معانی طریقت ست و دلیل ال اجماع قائم بچنین دلالت میکند اصل و ظاہر و بر اوست نیز بنی چہ اصل عنصر آب طہار و مطہر ست بے نزاع و مہر و ہم افادہ ہمین معنی میکند بر اوست اصلہ از نجاسات نجاست سبب او ست **الا ان تغیر ریجۃ او طعمۃ او لکنۃ بنجاستہ یحدث فیہ مکرانہ** بکر و دو یا مکرہ یا رنگ او نجاستہ کہ حادث شود و در شوکانی و در درازی مضییہ گفتہ در سند این حدیث کسی ست کہ احتجاج کردہ نمیشود بدو یعنی رشد بن سعد و ہنرمترک و متفق اند اہل حدیث بر ضعف این زیادت و لکن اجماع واقع ست بر مضمونش چنانکہ ابن منذر و ابن ملقن در بدر منیر ذکر کردہ اند پس ہر کما قال ست بچیت اجماع نزد وی انچہ از بن زیادت مفاد شدہ ہمان اجماع ست و ہر کہ اجماع را تحت نمی گویند نزد وی این اجماع مفید صحت این زیادت ست زیرا کہ بر معنی این زیادت اجماع کردہ اند و تلقی بقبول نمودہ پس این استدلال بر زیادت ست نہ باجماع انتہی و واقطنی گفتہ این حدیث ثابت نیست و شافعی گفتہ مروی ست از آنحضرت از وجہی کہ ثابت نمی کنند اہل حدیث مثل آنرا و تووی گفتہ اتفاق کردند محمد بنان بر تضعیف و مرآۃ بدان تضعیف روایت استثنائت نہ اصل حدیث کہ ثابت و حدیث بہر بضائع و لکن اجماع کردند علیہ قول حکم این زیادت آہن منذر گفتہ اجماع کردہ اند علیہر سیکہ باقلیل و کثیر چون واقع شد و روی نجاست و متغیر کرد اند طعم یا لون یا سبب اورا پس آن نجس ست و ہمین اجماع دلیل ست بر نجاست آبی کہ متغیرت کیے از اوصاف نشدہ او نہ این زیادت انتہی و عن عبد اللہ و لادۃ او پیش از وجہی یک سال بود اسلام آورد ہم لوہہ پذیر گزار خود و صفر سن کہ ہفت سالہ بود و بعضے گفتہ اند پیش از و سے و این صحیح شدہ حاضر نشدہ بر را از بہت صفر سن و در حضور و سے ماحد اختلاف ست و بود وی رضی اللہ عنہ از اہل اربع و زہد و احتیاط و تحریر و تقوی و رفوی و قوی و مستقیم در اتباع سنت جابر گویند نبود و بیچ کیے از ما مگر آنکہ میل کرد بدنیای میل کرد دنیا بوسے الا ابن عمر و عائشہ گفت ندیم لازم گیرندہ تر اہل اول را یعنی سنت آنحضرت را از عبد اللہ بن عمر و محمد بن حنفیہ گفتہ کان ابن عمر خیر ہذہ الامۃ و سعد بن جبیر گفت دیدم ابن عمر و ابو ہریرہ و ابو سعید و غیر ایشان را می دیدند اینہا کہ نیست بیچ کس از ایشان بر انحال کہ مفارقت کردہ بود آنحضرت را بران غیر ابن عمر و گفت نافع روایت ابن عمر بیچ آثار رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نقلت ہذا مجموعہ در اول مصنفہ شرح موطا آثار



بسیار از صحابہ و تابعین و غیر اہم در ثناء و مدح بروئے نقل کرده و ثابت وی در کتب مسند ہفتاد و سہ ہجری اتفاق افتاد و در مقبرہ ہماجرین مدفون شد  
 سیکہ اذ او علیہ السلام بود و خلافت سیداروسی روایت دارد بن عسمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ قال گفت عبد اللہ رحمہ اللہ رہ شد پیغمبر خدا از آن سبب  
 کہ می باشد در میان ما از زمین و در آن زمین کہ سے چربند چار پایا و در نہ اخبیا و وارد میشوند بر آن آب نوبت بنوبت قال فرمود رسول اللہ  
 صلی اللہ علیہ وسلم در جواب سوال مذکور اذا کان الماء قلت بن ہر گاہ باشد آب دو قلم بفتح قاف و تشدید لام یعنی جرہ عظیم یعنی کوزہ  
 کلاں سفالین کہ در وی آب اندازند و تسبیح وی بقلند بجهت علو و ارتفاع اوست یا بجهت آنکہ مروی عظیم او را بر سر ابرو و مرتفع میگردد و قلند نام بہر چیز  
 کہ عالی و مرتفع باشد و از اینجا است قلند جبل و جمع وی قلال است بکسر قاف و مراد و ریخا قلند سبب آنچہ است بفتح با و جیم چنانکہ در بعض روایات تصریح آمد و  
 نیز معروف در الوقت ہمین قلند سبب آنچہ بود پس ظاہر وقوع تخارید بوسے باشد و ہجر نام قریہ ایست قرینہ کہ نسبت کردہ میشود بوی قلند و نام شہر  
 از شہر سبب ہمین نیز است و نسبت بوی نیز احتمال ارد کہ ذاتی القاموس و تقدیر قلند فعل مشہور و نویم قرینہ است و بعض و در قرینہ است از ابن جریج گفتہ ایم  
 قلال ہجر را ہر قلند از دو و قرینہ بود و چیزی و شافعی گفتہ آن چیز بہم بود و ما آنرا نصف گرفتیم احتیاطا و بعض و قرینہ و ثلث آن دہشتہ اند و بقول مختار و  
 قرینہ باشد و قرینہ بحساب شرع پنجاہ من آب است پس قلتین و نسبت و پنجاہ من آب بود و تفسیر گفتہ اند کہ مقدار قلند مدخل عراقی است و مدخل عراقی صد و بیست  
 و ہشت دہم و تفسیری گفتہ شافعی تقدیر کردہ است پنجاہ قرینہ و یاران او گفتند پنج قرینہ باشد مدخل میان شد مترجم گوید از چیزی لازم نیست کہ نصف  
 قرینہ اخذ کردہ شود مگر بنا بر احتیاط و قرینہ نیز متفاوت می باشد آنرا بر صد مدخل حمل کردن خالی از تکلیفی نیست انتہی کہ بحمل الحجت بہ تنبہ ارد و پلیدی  
 را یعنی پلیدی دیگر دو دفع میکند پلیدی را از خود و ترجمہ اللہ البالغہ گفتہ معنی وی آنست کہ حامل نمیشود و جہت معنوی کہ حکم میکند آن شرع نہ عرف و عادت  
 و ہر گاہ یکی از اوصاف ثلثہ او متغیر گردد و پنجاہ است کیفا و کما فاض شود ازین باب نباشد و قلتین را کہ حد فاصل میان قلیل و کثیر مقرر کردہ اند بنا بر امر ضرورت  
 کہ چارہ نیست ازان نہ آنکہ تکلیف و میزان است و ہمین است حال جمیع مقایر شرعیہ و چون آب مقدار دو قلتین در زمین مستوی باشد غالباً ہفت شیر و پنج شہر  
 بود و آنقدر از نا محض است و اعلی در اوائی قلند است و بہر آوند اعلی تر از قلند نزد ایشان معروف نبود و قلال ہجر ہم غالباً برابر نمیدانند پس این حدیث فاصل  
 میان قلیل و کثیر و ہر کہ قائل شدہ بقلنتین مضطر گردیدہ است بسوسے مثل می در ضبط نامی کثیر ہجو مالکیہ یا بسوی رخصت در ایام ہجر یا مانند پشک یا شتران و  
 یا بکلمہ درین باب آنچه معتبرہ تواند شد و عمل بر آن واجب گردد موجود نیست و حدیث قلتین اثبت احادیث این باب است بی شہانتی مطلقاً گویم ترمذی گفتہ کہ  
 مذہب شافعی واحد و اسحق ہمین است کہ چون آب مقدار قلتین بود بوقوع پنجاہ در وی نجس نمیکرد و نادام کہ تغیر نہ در رنگ یا بوسی یا مزہ او را آہستہ و ہمین  
 حدیث دلیل ایشانست و تفسیری گفتہ تحقیق درین مسئلہ آنست کہ درین باب حدیث مروی شد کہ حدیث قلتین کہ در مسئلہ حیاض فلو ات و ارد شدہ است  
 و این حدیث بمعنوم مخالف خود دلالت میکند بر آنکہ مادون قلتین حمل جہت مینماید دیگر حدیث کہ در بر لبضاعہ وارد شدہ است و آن بمعنوم خود دلالت میکند  
 بر طہارت جمیع میاء اگرچہ مورد آن فوق قلتین است سوم حدیث نامی داریم و این حدیث دلالت میکند باقتضای آنکہ مای الکبح نجس شود ببول و لند از غسل آن  
 منع کردہ اند و بمعنوم مخالف بر آنکہ کلام جاری خلاف حکم مای را کہ مست پس مالک قول مشہور قائل است با نیکای قلیل نجس نہ شود بوقوع نجاست در وی  
 تا وقتی کہ متغیر نشدہ است بجهت عموم حدیث و شافعی حدیث قلتین پیش گرفتہ گفتہ کہ حدیث بر لبضاعہ مخالف حدیث قلتین  
 نیست زیرا کہ بر لبضاعہ سبب کثیر بود کہ وقوع این اشیا اورا متغیر نمی ساخت مترجم گوید قیہ نظر زیرا کہ استدلال بمعنوم لفظ  
 نہ مخصوص واقعہ و اگر گویند این عموم خاص است بقلنتین و ما فوق آن گوئیم قدریکہ بمعنوم مخالف بر آن دلالت می کند آنست کہ حکم  
 مادون قلتین غیر حکم قلتین است اگرچہ آن مختار بکراہت یکی و عدم کراہت آخر باشد یا بقید بودن سبب بقید و در آن الآخر ابو حلیفہ

ما می جاری را خاصیتی می ماند که نمی طاعت نجس نجس نمی شود مگر آنکه بر این مایه که بر آنست که علت نمی تخمین باشد بقدری شرم نیست  
و نمی متعلق باشد بجمع این دو فعل درین هر دو مقدم بحث است بلکه حق آنست که علت این مایه می آدم و استحقاق لعن است بسبب تخمین بالفعل اگر فی  
الحال متغیر گردد یا بسبب تخمین بعد صیغی اگر فی الحال متغیر نکند زیرا که چون این شخص فتح باب نماید دیگران اقتدا کنند و امری گردد و متغیر و تخمین  
و تحقیق نمی از مجموع بول و غسل نیست بلکه از هر واحد بدلیل حدیث ابو داؤد و لا یبولن احدکم فی الماء الدائم و لا یغتسل فی من الجنابة و در روایت  
دیگر منع از وضو نیز آمده و حکمت نمی تکدی بر ما راست و او را در معرض نفرت طبائع سلیمه ساختن پس آنچه اقرب تحقیق می نماید آنست که اینجا دو علت است  
و هر دو مؤثر تغییر نجاست و نماز طاعت نجاست پس تغیر او را نجس بسیار و قطعا و نماز طاعت مکروه بسیار دیگر است شریده که جز بفوریت نباید مرکب  
آن شدن آب قلیل را بخلایف کثیر و هو قول ابن حابس یعنی مایه قلیل که مخلوط باشد بنجاست مشهور از مذہب مالک آنست که مکروه است و بعضی  
گفته اند نجس است و اینجا مفہوم مخالف حدیث قلین و مفہوم مخالف قول مالک با عموم حدیث ان الماء ملوئاً آشتی پیدا کرده و الله اعلم انتہی کلام المصنف  
و فی لفظ و در روایتی از ابو داؤد و ابن حبان و غیره بجای لم یحل الخبث لکوی نجس آمده یعنی چون باشد آب مقدار و قله پلیدی گردد و در لفظ  
بجای لم یحل الخبث لکوی نجس نیز آمده و بجمیع بفتح جیم و ضم هر دو است کما فی القاموس شیخ عبدالحق دهلوی رح گفته و باین روایت اگر صحیح باشد ظاهر شود که  
تاویل لم یحل خبثاً بآنکه بر سر دارد و خبث را و بر نمی تابد آنرا یعنی پلیدی میگرد و از جهت ضعف خود و طاقت برداشت آن ندارد چنانکه بعضی کرده اند  
صحیح نیست و نیز تعلیق این معنی بشرط بودن آب قلین خالی از نجاست نیست اگر چه ترجمه آن کرده اند که بلوغ گاہ است از جانب قلت بکثرت معتبر بود و گاه  
از کثرت بقلیت مراد اینجا ثانوی است انتہی از ترجمه الاربعه روایت کرد ابن را ابو داؤد و نسائی و ترمذی و ابن ماجه و در مشکوٰۃ گفته رواه احمد  
و الدارمی و در جمع الجوامع گفته رواه ابن حبان و الحاکم و البیهقی عن ابن عمر و جابر و ابی هریره انتہی و رواه الشافعی و ابن خزمه و معتمد و صحت  
این حدیث اختلاف است ابو داؤد و تضعیف می کرده و همچنین ابن عبد البر و قاضی سمیع بن ابی اسحق و ابو بکر بن العربی و غیره هم و بیہقی گفته غیر قوی است  
و ترک کرده آنرا غزالی و رویانی بنا بر ضعف وی با وجود و شدت اتباع ایشان برای شافعی و در بعضی السعادت گفته در باب اذ بلغ الماء قلینین الم  
جمع میگویند حدیث صحیح شده و جمعی نمیگویند این حدیث صحیح است و اکابر اهل حدیث در مصنفات خود ایراد کرده اند انتہی شیخ و شرح و سکه گفته باین  
حدیث در صحیحین نیست و گفته اند مخالف اجماع صحابه است و خبر واحد چون مخالف اجماع افتد مردود است و لهذا علی بن مدینی که از اقران امام احمد و از شیوخ  
بخاری و امام ایمنه فن حدیث است گفته است که ثابت نیست این حدیث از حضرت صلی الله علیه و آله وسلم گفته که هیچ یک از فریقین را حدیثی در تقدیر و تحمید  
آب از آنحضرت صحیح شده و لیکن زرکشی در شرح خرقی که در مذہب امام احمد است گفته که صحیح کرده است آنرا ابن خزمه و ابن حبان و داؤد قطعی و حاکم گفته  
بر شرط تخمین است انتہی گویم این منده گفته اسناد این حدیث بر شرط مسلم است و نیز جماعتی دیگر تصحیح کرده و دعوی اجماع صحابه بر خلاف و منظور  
غیر است و این حدیث اگر چه صحیحین نیست اما بخاری و مسلم احتجاج کرده اند بجمیع نزوات و پس بر شرط ایشان باشد و در مقدمه معلوم شد که ایشان  
استیجاب نکرده اند صحاح را بلکه بسیاری از صحاح است که بر شرط ایشان بود و معذراً خارج آن نکردند و گمان این قیاس العید گفته که این حدیثی است که تصحیح  
کرده اند از بعضی ایشان و صحیح است بر طریق فقہان نیز اگر چه در سندش اشطرابی و در بعضی الفاظی اختلافی است اما جواب داده اند از آن بوجهی که  
ممکن است جمع در میان روایات و ترک کردم آنرا بسبب عدم ثبوت وی نزد طریق استقلال که موجب جمع شود بسوی تعیین مقدار قلین شرعاً انتہی  
و بیہقی گفته این اسناد صحیح موصول است و طی و بی گفته خبر قلین صحیح است و اسنادش ثابت و حافظ ابن القیم در شرح سنن ابو داؤد گفته اما صحت سند او  
پس یافته شد زیرا که روایت وی ثقات اند نیست در ایشان کسی مجروح و مستهم و بعضی ایشان آنرا از بعضی شنیده اند انتہی و تمام بحث در تخمین است

وصحی ابن خزيمة و صحیح گفت آنرا ابن خزيمة و شوکانی گفته این حدیثی است که واقع شده است اضطراب در ستم و بی چنانکه در سواطن  
آن بسین است و جواب داده است جواب دهند از اضطراب و در هر حال در حدیث دلالت است بر آنکه چون برسد آب بقلیتین بر بنیدار و بنیدری را  
و چون باشد کمتر از قلیتین پس حاصل میشود خبث را گاهی اما چنانکه حدیث الما ظهور لا بخسبه شیء مقید است بر زیادت جمع علیها همچنان این حدیث  
نیز مقید است بان یعنی مقدار قلیتین حاصل خبث نمی شود در هیچ حال مگر بحالت تغییر بعض اوصاف نجاست که در نوقت البتة بضرورت حسن و مشا به  
حاصل خبث است پس نیست هیچ منافات در میان حدیث قلیتین و در میان این زیادت جمع علیها و مادون قلیتین مسئله محل است اما در آن قطعا و بشا ولا  
بر محل خبث نیست و نیز بریکه ایچا خبث محل کرده آن خبث او را از ظهوریت برآورده چه خبث مخرج از ظهوریت خبث خاص است که موجب تغییر چله یا بعض  
اوصاف ثلثه است نه خبث غیر مغیر حاصل آنکه از حدیث قلیتین دلالت برین مفهوم که مادون وی حاصل خبث نیست مستفاد است مگر بقدر که گاه است  
درین مقدار اگر نجاست افتد حاصل خبث می تواند شد اما این دعوی که آن آب نجس خارج شد از ظهوریت پس خود در وی ازین مفهوم چیزی نیست  
و نه هیچ مناسبت است در میان خبث و در میان نجاست مخبر از ظهوریت چه شارع چنانکه نفی نجاست از آب مطلق کرده و در حدیث ابو سعید خدری گشت  
انچنین نفی نجاست از آب مقید بقلیتین هم کرده چنانکه در حدیث ابن عمر گذشت این نفی مطلق کرده که اعم صیغ عام است یعنی در اصل گفت لا بخسبه شیء  
و در ثانی لم بخسبه شیء پس مستفاد شد که هر آب که بر روی زمین یافته شود پاک است مگر آبی که وارد شد در آن تصریح مخصوص این عام باینطور که این آب نجس  
چنانکه واقع شد و زیادت جمع علیه مازیر که وارد است بصیغه استثنای پس این زیادت از خصوصیات متصله است نسبت بحدیث ابی سعید و از خصوصیات  
منفصله است نسبت بحدیث ابن عمر بقول راجع در اصول که بهی میشود عام بر خاص مطلقا و اینجامه منافات در میان مفهوم حدیث قلیتین دیگر اما حدیث ثابرت  
شد بلکه گفته میشود که مادون قلیتین حاصل خبث شود و بر وجهی که مستلزم تغییر بر یالون یا طعم باشد درینصورت البتة موجب نجاست مخرج از ظهوریت است  
و اگر بر وجهی حاصل شود که احد الاوصاف او مغیر نگردد پس این حمل مستلزم نجاست نیست و در فیه است بتقدیر تعلیل مادون قلیتین و کثیر قلیتین شافی و اصحاب  
او و بتقدیر تعلیل با نچه در آن گمان استعمال نجاست باشد استعمال آب و کثیر با نچه در آن این گمان نباشد این هم و مجاهد و غیر مروی است از شافعی و حنفیه و احمد  
اما معلوم نیست که این وایت صحیح است یا نه و اهل این مذاهب احتجاج کرده اند بمثل قوله تعالی و الذی یخرج فافجرهم و خبر سید قیاط و خبر و لوغ و احادیثی  
از بول و مایه و این همه احادیث اگر چه در هیچ اند اما دلالت بر مطلوب ندارند و اگر فرض کنیم که بعض ازینها بوجهی دلالت دارند پس این دلالت مقید باشد  
با نچه گذشت چه تعلیل بظنون نیست مگر وقتی که مطابق شرع باشد و هیچ عاقل گمان استعمال نجاست نمیکند مگر آنوقت که مخلوط شود با بول و جرم یا برنج یا لولون  
و سه در ظاهر و تشک نیست که همچو آب مخلوط بنجاست نجس است زیرا که اگر نجس است پس متوضی است عین نجاست است و اگر برنج یا لولون یا طعم است پس  
خود هیچ مخالفت در میان این مذہب مذہب راجع نیست مگر همین جهت که ایشان اعتبار مسئله کرده اند و اهل مذہب اول اعتبار مسئله و لیکن مخفی نیست  
که صدور این مسئله از غیر اهل مذہب و شکوک است پس این خود مخالف مسئله نشد و اگر مراد استعمال عین نجاست فقط یا عدم استعمال عین فقط است پس  
این مذہب تفصل است غیر مذہب مذکور و لیکن ظاهر همین است که مراد سخن اول است و دلالت دارد بر آن وقوع اجماع بر تخفیس آبی که نجاست می از احد الاوصاف  
او را بر گردانیده باشد پس اهل این مذہب نیز بجهت قائلین اند باین قول سبب آنکه داخل این اجماع اند پس مقرر شد که مراد ایشان معنی اول است اعم از عین  
و ریح و لون و طعم ثبوت و استفاء و درین حال هیچ مخالفت نشد در میان هر دو مذہب زیرا که اصحاب مذہب اول خلاف سئ گشتند درین که استعمال مسئله  
بالکسر عین نجاست را بهر له آب موجب خروج آب است از ظهوریت را اند بر آن خروج که نزد استعمال آب مغیر واحد الاوصاف بود و این مجموع چیزی است که  
مبحث آب بر آن مشتمل بوده است و در جمیع این المذاهب المختلفة و بین ادله و داله بر آن و بعض اهل علم است لال کرده اند برین مذہب بمثل حدیث استفت

قلیك حديث وقع كابر فيك مستغاد فيشروا من احاديث بزرگين كه توضع نزد نظر اولي است از اقامه بران و اهل اين مذهب عمل برين من و شما و جز ما و  
 ميگويند حال آنكه دلالت او كه مذهب اول بر حق است تخفيض رفت بر مذهب ثاني است پس اينجا و نتيجه باشد ايشان اين احاديث چرا و اگر گويند مقصود استدلال تنهاست لال بر مجروح  
 عمل بالنظر است و نظر بخصوص اين مسلك گويم اولاً عمل بالنظر هر چند در كتاب سنت بسيار است اما دلالت اكثر از آنها بر اين عمل بالنظر است و همچنين بتولين حديث  
 استيقاظ و دلوغ و امثال اين غير مفيد است و در تحدي باب اقوال بسيار حكايه كرده اند مثل آنكه گفته است كه مستحي باشد يا آنكه اگر تحريك يك طرف وى طرف ديگر  
 مستحر نشود و يا آنكه در ساحت اينقدر و انقدر باشد و برين همه اقوال انبثات از علم نيست بلكه خارج است از باب روايت مقبول و در آيت معقول و حق اينست كه  
 مسئله آب از مضامين است تحقيق در ساحتش مستغريش شود و در حق نزو تشعب طرق و سعي متبديلگر و در بر صورتى كه تا تخفيض كرد و همچنان كه راز اهل علم واقف  
 نشدند انتهى كلام الشوكاني گويم انصاف درين كه نظر را در اختلاف و صور جمع و تطبيق آن و ترجيح خبر و نقد آن با شوكاني و من قال بقوله است و الله اعلم و  
 صحيح گفت حديث قلعتين اين جتان بكسر حاي جمله و تشديد موصوده نام دوسه محمد بن حبان بن احمد بن حبان بن سعيد بن نسطاب او بنيد مائة بن تميم  
 ميرسد پس و تيمى است و بستي نيز گويند نسبت به نسبت كه شهر است در ميان دوى آنجا ساكن بود شاگرد و شافى است و ابو يعلى موصلى و حسن بن عفيان  
 و ابو بكر بن خزيمه هم تذكر كرده و از خراسان تا مصر سير نموده و از هر عالم فيض گرفته حاكم از مائة اوست وى در كتاب الانواع گفته كه ثانياً كتبنا عن الفى شيخ  
 صاحبنا ينفى عديده مفيدة است و تيمى در حق وى گفته الحافظ العلامة كان من فقهاء الدين حقاظ الآثار عالماً بالطلب و النجوم و فنون العلم صنف المسند الصحيح  
 و التاريخ و كتاب الضعفاء و فقه الناس بسم الله و كتاب الفقه و الوعظ و كان من عقلاء الرجال حاكم گفته كان من أوعية العلم توفي سنة اربع و خمسين  
 و ثلث مائة و هو فى العشرين و صحيح گفت آنرا الحاكم محمد بن عبد الله بن محمد بن حمدويه بن نعيم نضوى الطماني النيسابورى المكنى بابى عبد الله  
 المعروف بابن الوثق و صحيح بيد پاري را گويند چيكي از اجداد او صحيح بود و تولدش در سنده صد و بست و يك ماه ربيع الآخر است و صغر سن طلب علم حديث نمود  
 و خراسان و ماوراء النهر و ديگر بلاد را طواف كرد و از دهر رايح روايت نمود و پدرش مسلم صاحب صحيح را و يده بود از پدر خود روايت دارد و اقطاعى و ابو ذر هروى  
 و ابو يعلى و بيهقي و ابو القاسم شيرى و ديگر اساتيد اين فن از وى روايت دارند و مستند است و صحيح نيسابور و غير ذلك تاليف اوست صحيح گذارده و قاضى شده  
 باين جهت او را حاكم گويند روز سيم حكاهم در ايد و غسل آورد چون از انجا برآمد آسپه كشيد و جان داد و هنوز انگ سيمه بود و جامه نپوشيده و اين ماجرا  
 در سنده چهار صد و پنجاه و اول و فاشين باب و يزد مىگفت نجات يافتيم پرسيدند چيكي كه گفت در نوشتن حديث و الله اعلم گويم همين قسم خواب از ديگر  
 اهل حديث هم در تراجم شان ذكر كرده اند فطولى لاهل الحديث و لمن كتب الحديث و اشاهه جللنا الله تعالى ستم امين و عن ابى هريرة رضى الله عنه  
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يغتسل احدكم فى الماء الدائىر و هو جنب و هو جنبه گفت ابو هريره فرمود و انحضرت صلى  
 الله عليه وسلم غسل كنند كي از شما در آب استاده و حال آنكه وى جنب است گفتند چون در آن غسل كنند چگونه كند اى ابو هريره گفت بگير و آب را گرفتنى  
 يعنى آب را بدست بردارد و بپرون آب غسل كند از اينجا معلوم شد كه اگر جنب است در آب درآيد و آب بگيرد و غسل كند آب مستعمل كند و اما اگر دست  
 در آب بگيرد شستن دست از جنابت درآيد مستعمل كند و قال اثنى اخبر به ابن ماجه و مسلكه هذا اللفظ و للبخاري ملفظ لا يبولن احدكم  
 فى الماء الدائىر الذي لا يجزى ببول كند كي از شما در آب استاده كه نمى رود و روان نيست مراد آب قليل است چه اگر كثير باشد حكم جارى دارد  
 و نجس نميگردد و غسل و ركوع و سجود ببول كردن خوب نيست شايد كه او را و يده ديگران هم ببول كنند و عادت كرد و رفته رفته آب خيالي را بايد و قيد  
 لاي جري براسه است كه آب جارى بوقوع نجاست پديد نميگردد و نزو بعض شافيه آب اگر قليل باشد هر چند جارى رسيه بود مكره است  
 و گفته اند كه اين همه تفصيل در روز است و در شرب قضا رسيه حاجت در آب مطلقاً مكره و ممنوع است از جهت

نرسد بذا سبب جن که میگیرند جاسه ایشان در شب هر جا که آب است می باشد بشر یغتسل قبله بر سر غسل کنند و آن آب و این گویا علت  
نمی از بول کردن است یعنی و درست از عاقل که بول کند در آب و حال آنکه غسل می کند در و سبب و قید غسل اتفاق است در وضو نیز حکم بول  
همین است بلکه سخت تر و بدتر از آن است در یک روایت مسلمة آمده بجای فیہ و مفاد فیہ عدم غسل است در آن بالغاس مثلاً و مفاد مذکور  
عدم تناول است از بوی و غسل کردن خارج آن و نزد مردمی در روایتی عوض لفظ غسل وضو آمده و لای د ا و د و در لفظ نزد ابو داود و احمد  
عوض غم یغتسل و لای یغتسل قبله آمده یعنی غسل نکند در آن آب و محض و بهوجب من الجنابة آمده یعنی از جنابت و هر این روایات  
دیگر نیز آمده و مجموع آن ثلاث میکند برنی از بول در آب دائم بالا افراد و برنی از غسل بالا افراد و برنی از مجموع غسل بول در آب شوکانی گفته میشود  
گفت که هر دو روایت افراد مفید اند یا جماع چه بول بالا افراد هم در آب جائز نیست پس اغتسال با وضو هم در آب مستاده بدون بول جائز نباشد  
و هر که جز آب بسته نیابد و خواهد که بهین آب طهارت کند باید که پیش از طهارت حیل نماید و آب را حرکت دهد تا از وضو سکون بر آید آنوقت وضو کند  
و ابو هریره نمی را بر انغاس حل کرده و لهذا گفت تناول کند و غسل نماید اما این حل در وضو تمام نیست زیرا که در بوی انغاس نمی باشد بلکه آب است  
گرفته بکار می برند پس اولی همانست که پیش از طهارت آب را بجایانند و جمود بر خلط این مدلول فرق نکرده اند در مستاده در و آن و بعضی گفتند این  
روایات محمول است بر کره است فقط حال آنکه هیچ وجه براسه آن پیدا نیست و گفته اند که سبب از این اجماع مخصوص است و باجماع راجع همین است که  
طهارت بآب ساکن مایه که مستاده است روایت است و چون او را جابجا نیند و وضو صلیش که مطهر بودن است خود گردانستی و در حجة الله الباقی  
گفته مگر آنکه مستحبر باشد یا جاری و عفاف و بهر حال افضل است انتهی و عن رجل صحیح الشیخی روایت است از مردی که صحبت داشته به غیر  
خدا صلی الله علیه و سلم که چهار سال چنانکه صحبت داشته آنحضرت را ابو هریره و در غزوه خیبر که در سال هفتم از هجرت بود ایمان آورده و محمد  
حمیری که تابعی جلیل القدر از ثقات بصریین و قدما تابعین است از او را و شیخی قال نهی گفت نمی کرد رسول الله صلی الله علیه و سلم  
ان یغتسل المرأة بفضل الرجل او الرجل بفضل المرأة از غسل کردن زن بر زیادتی و بقیه آب که غسل کرده است بدان مرد یا  
غسل کند مرد و بقیه آب که غسل کرده است بدان زن و زیاده کرد و شد و بر وزن محکم که اگر کار اتباع تابعین است در مرتبه احمد بن حنبل این عبارت را  
و لیغتر فاجمعا و باید که آب بگیرند از ظرف هر دو و از زن مزد و یکبارگی نه بنوبت اگر چه در اکثران جمیعاً نیز در کثرت دوم غسل هر یک از فضل دیگر  
لازم می آید اما اینقدر رغو است و نمی غنم غسل است بفضل که بعد از غسل در ظرف بگذرانند و در روایتی از ابو داود و ابن ماجه و ترمذی از حکم بن عمر  
آمده که نمی کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم از اینکه وضو کند مرد بر زیادتی ظهور زن ترمذی گفته این حدیث حسن صحیح است و از اینجا معلوم کرد که وضو و غسل  
هر دو از فضل زن روایت است اخرجه ابو داود و الترمذی شیخ در ترجمه مشکوٰه گفته نزد اهل حدیث و طرق اسانید این هر دو حدیث سخن است اگر چه نزد  
آنها حسن صحیح گفته و لیکن بعضی تصنیف آن نموده و زهری گفته که خطای اهل حدیث رحنی نیستند بطرق اسانید نمی از اغتسال بجل بفضل مرأة و اغتسال  
مرأة بفضل رجل اگر ثابت شود محمول است بر شیخ و شیخ ابن حجر گفته که هیچ یک از است بان زرقه و حال است که صحیح باشد و هیچ کس بان عمل نکرده و بسبب  
آن غنم و درین قول شیخ نظر است چه بعضی از ائمه مذہب امام احمد بدان رفته اند و بطریق تعبد بدان قائل شده اند چنانکه در شرح مفصل بیان کرده ایم انتهی  
گویم مراد شیخ لغات است و مراد باین خبر که میمنتی است نه مصنف این کتاب زیرا که وی شیخ ابن روایت کرده و گفته است سند صحیح که تصنیف می  
و در فتح الباری گفته رجاله ثقات و لم نقف له علی علة انتهی و بهر قی در سنن گفته هذا الحدیث رواه ثقات الا انه لم یسم الصحابی الذی حدثه هو عنه الا انه مرسل  
جید لولا مخالفة للاحادیث الموصولة و داود بن عبد الله الاودی لم یصحح به الشیخان البخاری و مسلم انتهی و در سبب گفته قول مسند صحیح اشارت است بسبب

قول بهیاتی یا قول ابن خرقم یکی از روایان و سبب نیست که ایها صاحبی مضرت نیست بسبب آنکه صاحب هر عدول اندو آمانانی پس  
 باین جهت که مراد این جمیع بضعیت و او را و دی است و مؤلفه آنست این حدیث معارض است بحديث آئینه انتهی و آن ایست که روایت است عینی از  
 ابن عباس رضی الله عنه که سابق ایشان بسیار اند احتیاج بیان نیست تولد و سبب پیش از بیعت است سال بود و در وقت رحلت آنحضرت سیزده ساله  
 یا پانزده ساله بود با اختلافی که در آن است جبریل علیه السلام را دیدار دیده و در صورت اجل الناس در گفتار واضح الکمال و در حدیث حکم الناس بود لقب و ترجمان  
 القرآن و سلطان المفسرین است و وی تلمیذ امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه و بود عاقل حلیم صبور طویل القامة در دم چنان می نمود که گوید بر  
 مرکب سوار است و عباس از وی در راز تر بود و عبدالمطلب از وی در راز تر بود و ابیض مشرب جسم ویم صبیح الوجه وافر العلمات بالاطراف کفستنه ثمان و تین  
 و بود عمر وی هفتاد و یکسال از او بگزار می نمود که طحطا ای بسیار و عمارت بر سر عجم نبی و خاک آن بقعه کم از غیر تر نشانی و کرده ام خوب تماشا چمن طائف را  
 نزد هیچ گل او بگل عباسی و آن النبي صلى الله عليه وسلم کان یغتسل بفضل مبعوثه بدرستیک بود رسول خدا غسل میکرد و بقیه  
 آنست که از غسل نمونمی ماند و در حدیث متفق علیه از عایشه آمده که بودم من که غسل میکردم من و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم از یک آوند که میان ما و او بود  
 چنانکه هر یک از ما در وی دست می انداخت و آب می گرفت پس بادت میفرمود آنحضرت مرا یعنی در آب گرفتن تا آنکه میگفتم بگذار براس من بگذار براس  
 من یعنی مگر میگفتم تا من هم آب بگیرم متعاده که راوی این حدیث است گفت و آن هر دو یعنی عایشه و آنحضرت جنب بودند و غسل جنابت میکردند و آنحضرت  
 مسکرم و وجه جمع بیان این احادیث آنست که احادیث نمی تحمل است بر آنکه ساقط شود از اعضا و اجادیت جواز تحمل است بر آنچه باقی مانده است از آب  
 و همین بر جمع کرده است خطابی یا حمل کرده شود نهی بر تنزیه جمعی این لادله و شیخ در ترجمه حدیث جواز را بر رخصت و حدیث نهی را بر غریبت و سرد  
 آورده و لا حیایا الشک و اصحاب سنن راست از حدیث ابن عباس کما اخرج البیهقی فی السنن و البیہقی فی السنن و ابی داود و نیز روایت کرد از آنکه  
 و ابن ماجه و روی الدارمی نحوه اغتسل بعض الاولاد النبی صلی الله علیه و سلم فی جفنة غسل کردند بعض زنان آنحضرت در کاسه بزرگ  
 که آنرا آنرا گویند فی آء النبی پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم لیغتسل فنهأ تا غسل کند از آن آوندی که فاضل مانده بود از غسل می فقلت  
 انی کنت جنتا پس گفت بدرستی که بودم من جنب این آب بقیه آنست که از غسل جنابت من مانده فقال ان الماء لا یجنب فرمود آب جنب  
 نمیشود یعنی نجس نمیکرد و بغسل کردن جنب بان و رسیدن دست و بدن او بدان جنب کفر و گرم کردن آنی القاموس و در موطا امام محمد است که بودند و آن  
 زنان بزمانه آنحضرت صلی الله علیه و سلم که غسل میکردند و آن در دست خواهر و بیشتر آب گیر و دایز و اینست قول ابی حنیفه انتهی و صحیح الترمذی  
 و ابن خزیمه و صحیح گفت آنرا از نزدی و ابن خزیمه در سبیل گفته اند جواز هر دو امر است یعنی غسل مرد و بغسل زن و بالعکس و می تحمل بر تنزیه است و عن  
 ابی هریره رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم طهور ان شاء احدكم کما اذا ولغ فيه الکلب یا ک  
 شدن ظرف یکی از آنها چون آب خورد و سنگ در آن و تلوع خوردن سگ آن را باطن از زبان و در آوردن زبان خود در آن و در کذا فی القاموس من این مخصوص  
 بدرنگان آن یغسله سبع مراتب شستن آن ظرف است هفت بار و همین است مذهب اکثر محدثین و ایدیه ثبته و نزد ابو حنیفه حکم سائر حیوانات  
 دارد و این حدیث تحمل است بر احتیاط و وجوب یا این حکم در ابتداست اسلام بود پس از آنان منسوخ گشت گویم نسخ و بخر و احتمال سبب استدلال منظور فیہ  
 است و بعضی استدلال کرده اند که گفت ابو هریره راوی این حدیث که بشوید از ولوع و سبب بار کما اخرج الطحاوی و الدارقطنی و جواب داده اند ازین که  
 عمل هر دو صلی الله علیه و سلم باید بر لمی فتوای راوی و نیز معارض است بفتوای خودش که بغسل هفت بار داده و هوارجح سند او و نیز  
 این فتوای او موافق روایت مرفوع است و حدیث بغسل ثلاثا و جمعا اوسبغا ضعیف است لایقوم به الحجة زیرا که راوی ذی عبد الوهاب بن جحاک



یکی از ضعف است پس راجح همان مدلول حدیث باب باشد و لفظ حدیث متفق علیه نیست که چون آب خورد و سگ در آلودگی که از شما پس باید که بشوید اگر آب نیست بار او لجهت یا التراب بار نخستین از آن هشت بار شستن سحاک است و در روایتی نزد مسلم آمده که بار ششم سحاک بشوید آن متیق العید گفته قائل است باین حسن بصری و قائل است بدان غیر او یعنی از مقدسین و حدیث قوی است و هر که قائل است باین حدیث آن حدیث است بسوخته تا وین بوجهی که در وی باشد هشت است یعنی گویم مردی با اول نووی است که گفت هشت بار بشوید یک بار از آن سحاک آب میآید باشد پس سحاک را قاعده مقام آب دشت و آنرا بار ششم نام نهاد و مشد قال الدیمی فی شرح المنهاج و زیاده که در آن اطلاق غسل بر تعفیر مجاز است و آنچه در حدیث دلیل است بر تعیین تراب و شستن بدان در اول بار و نیست فرق در آنکه آب را بر خاک ریزند یا خاک را بر آب آنچه مسلم است که گویند روایت تراب مضطرب نیست زیرا که در لفظ اولهین آمده و در لفظ آخرین و در لفظ احدهین و در لفظ سابعه و در لفظ ثانی و اضطراب قاضی است پس اطراح وی واجب باشد و جواب داده اند که اضطراب قاضی است که همه روایات برابر باشند و در تعفیر روایت اولهین ارجح است بنا بر کثرت روایات و اخراج احادیثین آنرا در جمیع خود و این از وجه ترجیح است نزد فاضل الفقاها آن روایات که معارض اولهین بوده اند مقاوم این لفظ نیستند و بیان عدم مقاومت اینست که روایت آخرین منفرست یافته نمیشود و ترجیح کتاب حدیث مسند و روایت سابعه بالتراب مختلف نیست و روایت احدهین در امهات نیست و فی لفظ له و در روایتی از مسلم آمده فلیقله پس باید که برزد آنرا و این عام است از آب طعام و در وی دلیل است بر نجاست کعب سگ و این اقوای اولهین است بر نجاست زیرا که اگر طاهر است بر وجهی که باریقت نمی فرمود مگر مصنف در فتح الباری عدم محتمل این لفظ از حفاظ نقل کرده این عبد البر گفت نقل نکرد آنرا هیچ یکی از حفاظ از اصحاب اعلمش و این مندر گفته شناخته نمیشود از آنحضرت بوجهی از وجود استی در سبک السلام گفته این حدیث نجاست هم کتب معلوم شده و ملحوظ کرده شده هم سایر بدن وی قیاسا علیه زیرا که چون نجاست نجاست ثابت شده و نجاست جزوی از نجاست زیر آن عرق اوست و فم او نجاست پس بقیه بدن او نیز نجاستی باشد و این دقیق العید گفته نیست غسل نکرد از حدیث یا نجس اما در نجاستیوان گفت که این حصر ممنوع است بجهت آنکه بطریق تعبد باشد چه احکام تعبدیه ثابت اند بالاتفاق و در نجاست نیست پس متیقین شد نجس بودن و هر که گفت غسل بجهت نجاست کلب نیست گفت محتمل است که نجاست در فم و گمان باشد زیرا که این محل احتمال نجاست است بحسب اغلب نظر غالب احوال او که نجاست را نمی خورد و مباشر آن می ماند حکم و ادب نجاست وی و این دلیل نیست بر نجاست عین او و چه بود قائل اند نجاست ممالک و او و دوزهری خلاف جمهور اند و دلیل کسی که می گویند غسل بر تعبد است نجاست اینست که اگر برای نجاست می بود کم از هفت بار هم کفایت میکرد زیرا که نجاستش زیاده از نجاست عدیه نیست و جواب داده اند که اصل حکم که امر بنجاست معقول المعنی ممکن التعلیل یعنی بر سه نجاست است و اصل در احکام تعلیل است پس محمول شود بر اعم اغلب تعبدیه در حدیث مذکور غسل و این ما خود است از شرح عمده و در روایتی وی تحقیق کرده ایم که اعلیبت تعلیل احکام جزئی نیست و راجح در دو سه طهارت اوست و غسل تعبدیه است انتی کلام اسهل و للترمذی و غیر ترمذی راست این لفظ آخری است او و لجهت یا التراب و او در نجاستیوان شک است از بعض روایات و گفته اند حجه آنست که برای تنویع است و احدهن در روایت بزرگ آمده و بر تقدیر صحت مطلق باشد و محمول شود بر تعبدیه و آخرین روایت ابو داود است و الثانیة بالتراب روایت احمد است و راجح از همه همان روایت اولهین است که نزد اجداد نخستین است که تقدم دارند علم نووی گفته تخیر بر و در سبک شافعی حکم سگ دارد و از تنویع و سبک نیز هفت بار می باید شست و نزد اکثر علما حاجت هفت بار شستن نیست و این نیز یک قول است بر شافعی را و عن ابی قتادة یفتح قاف نامش عمار بن یسعی الضماری است بکسر او سکون با فارس آنحضرت است در احد و با بعد او حاضر شده و فاشش در مدینه سینه بجهت و چهار بوده و گفته اند که در کوفه در خلافت امیر المومنین علی بن ابی طالب مرد و در جمیع حروب همراه او بود و عمرش هشتاد و پنج سال و سبک نیز از آنهاست که گفت بر آنها غالب شده





گفته بود درین حدیث دلالت مست بر نجاست بول آدمی و هوا اجماع و بریکه زمین ناپاک پاک میشود و بریکه آب بجز سائر نجاست و بریکه غساله نجاست  
و بریکه شسته پاک است اگر بر جایی دیگر افتد از جامه و بدن و زمین یا از حصیر زمین چکه عذاره نجاست است و نجاست کثیف پاک شدن محل  
جدا گردد پاک است و اگر پیش از پاک شدن جدا گردد پلید است و اگر جدا گردد و رنگ و بوسه آن متغیر باشد پلید میگردد و باقی جمیع البحار طیبی  
گفته این حدیث دلالت دارد بر آنکه زمین چون پلید گردد و خشک شدن پاک نگردد و کندن زمین و برداشتن خاک ازان واجب نیست و نزد ابی حنیفه  
زمین خشک شدن پاک گردد و اگر خشک شدن نگذارند زمین می باید کوفته و خاک ازان برداشت تا پاک گردد و انتهی شیخ در ترجمه گفته معلوم نیست که اصحاب  
مادر جواب این سخن چه گفته اند و من گفتی بخدا توفیق که حدیث دلالت نکند بر آن که قورم در اینجا نگردد و نه پیش از خشک شدن شاید کثرت آب بالفعل بر آس آن  
بوده باشد که تا نجاست سبک گردد و سبک بول بجهت غلبه آب بر طرف شود پاک و خشک شدن شده باشد و حدیث ازین مساک است و الله اعلم انتهی گویم  
و دلیل خفیه در تطهیر ارض شمس و ریح این حدیث است ذکا الارض بیسها ذکره این ابی شیبه و لیکن جواب داده اند ازان که این حدیث موقوف است بر محمد  
بن علی با قرونیت از کلام آنحضرت صلی الله علیه و سلم و نیز این حدیث است جعفر المداطهر یا ذکره عبد الرزاق اما این نیز موقوف است بر ابن قلاب پس  
حجت بدان قائم نمیشود و حدیث ظاهر است در ریختن آب بر زمین نرم باشد یا سخت و گفته اند که سخت را بشویند یا بجزو و دیگر نجاسات و زمین سجده آنحضرت  
نرم بود و ریختن آب بر آن کفایت کرد و گفته اند که سخت را باید کند و خاک آنرا باید افکند چنانچه شامل اعلی و سفلی است و در بعضی طرق این حدیث  
آمده خدا و اما بال علیین التراب فانقود و اهریقوا اعلی مکانه ما تمصفی و در تحف کشف این حدیث را دو سه نام و موصول است بیکه از این سجود و دیگر از آنکه  
من الاستغفر و در هر دو مقال است و اگر این زیادت ثابت شود قول قائل که زمین سجده آنحضرت نرم بود و طلال گرد و انتهی اشو کانی و شرح در ترجمه گفته اند که  
ممكن نیست بجزو زمین و چاه پاک کردن آن بر ریختن آب است بر آن یا یکبار یا آن آب ازان تا آنکه اثر نجاست نماند چه اگر نجاست باقی ماند بعد از آب و آب نجاست  
هم باقی ماند و این در نجاست است که جرم ولون و از آنکه بول بر او است از شارب و آن که تطهیرش بر ریختن و لوسه از آب است بر آن و زمین نجس بول پاک  
می شود باین ریختن انتهی مصفق علیه و درین حدیث فائده است از آنکه احترام ساجد است زیرا که آنحضرت اعرابی را بعد از فراغ بول طلبید و فرمود این  
سجده با صلیح خبری ازین بول و قدر نیست جزین نیست که بر آسے ذکر خدا و خواندن قرآن است و چون صحابه مبارک کردند با نثار بروی مقرر داشت  
آنحضرت ایشان را و امر کرد بر فرق چنانکه در روایت جماعت آمده که فرمود انما یستتم مسیرین و لم یجتثا معسرین و از آنکه در وقت سجده بجل و جرم تعظیم و از آنکه  
حسن خلق و لطف آنحضرت است در تعلیم و از آنکه انکه انباده وقت قضا حاجت بر می کسی است که غافل گردد و میخواند بر آسے بول چهره عرب همین  
بود و بول کرد آنحضرت و یکبار بر پشت خود استاده کرد تا نشتر کند او را و از آنکه دفع کردن عظمی از شرقتین است باخت آنرا زیرا که در قطع کردن بول بروی  
اندیشه ضرر و تخفیس اکثر مواضع مسجد و تلوث بدن و جامه وی بود و سخن ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه

و سلم احلت لنا میتان فمروءة آنحضرت حلال کرده شده است بر آسے مادر و چیز مرده سبب ذبح و دو خون فامتا المیتان  
فاجلها و الحوت پس دو مرده ماهی و طیخ اند و دو صحران غیر ریاست از حدیث ابی اوفی که گفت غزا کردم همراه رسول خدا صلی الله علیه و سلم هفت  
غزوات و یخزدم طایر را و اما الدمان فالطیال و الکبد و اما دو خون پس جگر و سپر است که ششانه اند و خون در رنگ گویا خون بسته اند  
و درین حدیث دلیل بر طاعت طایر بر هر حال که یافته شود خواهد بود خود مرده یا سبب آدمی و مالک گفته و حتی حلال است که سبب آدمی یا قطع راس مسیر و  
و در نه حرام و درین حدیث حجت است بر سوسه و همچنین حلال است ماهی هر چه که یافته شود طائی بود یا غیر آن یا بخدایت و بحیث الحلی سببه و باین فیه اند  
چهار که حیثه بحر حلال است برابر است که نفس خود مرده یا بصد و رفته اند و خفیه بعد از حلت مگر چیزی که مرده سبب آدمی یا با فکندن دریا یا جزوی



وینا وقتی که طعام گرم باشد پس اگر نجس نمیکرد امیر میفرمود و بفساد طعام حال آنکه آنحضرت امر باصلاح وی فرموده و این حکم متعدی است بهر آنچه نفس سالم ندارد  
 مثل گس شدن و زخم خوردن و شکستگی و همشاده و لک زدن که حکم عام میشود بهر جمیع علت و منتفی میشود با متفای سبب و امر نفس را بر شفاست و معلوم است که گس  
 قوت جسمیه هست چنانکه در جمیع و جایگاه که اگر گردن وی حاصل میشود و لالت دارد بر آن پس غوطه دادن وی موجب دفع ضرر است و اطباء گفته اند که اگر گس  
 گس گس را هم بگس دگ کنند در دم نفخ و تسکین حاصل شود زیرا که در یکی از دو بازوی او شفاست و آن جبر سبک نقصان بازوی دیگر را که در وی داریست  
 و عن ابی و اقل بقاء کسوره نام وی خارش بن خورش است حاضر شد بر او بود با وی لولای بن لیث و گفته اند که از سبب فتح است قول اول  
 صحیح تر است معذور است در اهل مدینه مجاورت کرد و یک و مرور در آنجا رسیده شصت و شصت بجز وقت و چهار سال و مدفون شد در موضع قید الکلیفی نیست  
 بسوی لیث زیرا که از بنی عامر بن لیث است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما قطع من الجملة ففی حیث مخصوص  
 که بریده شد از چارپایه و حال آنکه وی زنده است پس آن پاره بریده شده و مرده است خورده نمی شود و این وقتی فرمود که در مدینه قدم آورده و یافت ایشان  
 را که گویان شتر و دینماست که گوشتند آن می بریدند و می خوردند پس منع فرمود از آن آخر حجة المودود و الترمذی و حسنه و اللفظه در رواه احمد  
 و الدارمی و الحاکم و وصلة و ابن ماجه و الزار و گفت و ارقطبی الصح و شبهه برسل است و رواه الطبرانی فی الاوسط من حدیث هشام بن سعدة و ابن عدی  
 فی الکامل و البیہقی الحلیة بنجره من طریق نسیم الدارمی و سنده ضعیف و حسن گشته این حدیث مروی است بجمیع طرق از جمیع اصحاب ابی سعید و ابی  
 و ابن عمر و نسیم داری و روایت ابی و اقد همین باشد که در کتاب

باب الانية

جمع آنرا است یعنی آنند چون شارع نمی کرده است از نفیض آن لهذا احکام وی درین باب آورده و عن حذیفة بن الیمان رضی الله عنه  
 صحابی کبیر عظیم الشان است صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وسلم و بود نزد او علم منافقین کینست او ابو عبد الله است و نام پدرش سبیل بن قیس  
 و یمن لقب او است عنبی است پسر و پدر هر دو صحابی اند حاضر شد بعد از حجة المودود و ابی و ابی الدرداء و غیر هم را وی اندازد  
 فرمود در این سنه سی و شش بجری بعد قتل عثمان باریعین ایله قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تشربوا فی انية الذهب  
 و الفضة و لا تأكلوا فی صحا فقیما ننوشید در آوند با سب طلا و نقره و بخورید در کاسهای زر و سیم صحاف جمع صحفه است کسانى گفته صحفه  
 آنست که سیر شوند از وی بیج کس و قصه آنکه سیر شوند از آن ده کس و تقصیر صحاف را راجع است باین مذکورات یا این اشیا یا اجناس که در سب و فضة و غیره  
 گویند راجع بفضة است و ذهب در حکم او است بطریق اولی و این عبارت بطریق قوله تعالی است و الذین یکنزون الذهبا و الفضة  
 و لا ینفقونها و اجماع است ایما را بر تحریم اکل و شرب و انانی زر و سیم بر وزن و پنج یک را در آن خلط نیست مگر آنکه بعضی شافعیه گفته که شافی  
 را قول قدیم است که مکروه است نه حرام قاله الطیبی گویم اگر این قول ثابت شود مراد بکراهت حرمت خواهد بود زیرا که در محاوره سلف استعمال لفظ کراهت بکراهت  
 حرمت بسیار آمده خلف چون باین معنی بی نبرونه که کراهت را بر تنزیه فرمودی آرند و اختلاف کرده اند در الحاق سطل باین هر دو در تحریم بعضی گفته اند اگر  
 ممکن الانفصال است حرام است اجماعا زیرا که درین صورت احتمال ذهب بفضة است و اگر فصل وی ممکن نیست درست است و اقرب اینست که اگر بروی  
 اطلاق اندر زر و سیم گفته لفظ حدیث شامل آن باشد و الا فلا و جائز است اکل و شرب و انانی متصیب بالاجماع و اختلاف کرده اند در آنکه همین اکل و شرب  
 در انانی ذهب و فضة حرام است یا همه اشعالات او بعضی گفته اند که سائر اشعالات نیز حرام است بالاجماع و بعضی دیگر نزاع کردند در آن و گفته اند که فصل اکل  
 و شرب و اوست نه در غیر و الحاق سائر اشعالات بدان از روی قیاس غیر تمام است در سب گفته حق عدم تحریم غیر اکل و شرب است زیرا که ثابت از نفس

بهین قدرت و دعوی است و این از مشوم تبدیل لفظ منجوسی است بغیر وی زیرا که آنچه در حدیث وارد شده همین تحریم اکل  
 و شرب است نه چیز دیگر پس از آن عدول کرده و عبارت بنویسند که عبارت عام است از پیش نفس خود تراشیدن و نظائر این  
 تبدیل در عبارات قوم بسیارست مصنف این حدیث را مگر بغرض تحریم و خود را و نیز رویم آورده و در محل مذکور باب الاطعمه و الاشراب بود و در اینجا  
 اجماعی نیست مثل یاقوت و غیره بذهب و فتنه اختلاف است و ظاهر عدم الحاق است و ابقای آن بر اصل اباحت بسبب عدم دلیل که نقل کنند از ائمه  
 و کور انتهی فانها لصحرفی الدنیا و لکم فی الاخرة نذر که این اشیا و امثال آن مرا کافران راست در دنیا و مرثارت در آخرت و ذکا و  
 اگر چه در اینجا نیست اما از سیاق عبارت معلوم است و گفت بر این عازب نمی کرد ما را رسول خدا از آب خوردن دریم پس هر که نوشید در و س در دنیا نوشید  
 و در و س در آخرت متفق علیه این سنده گفته اجماع است بر صحت این حدیث و حسن ام المؤمنین آخر سلسله نامش منبذت ابی اسید است  
 از مناجرات بود و هجرت کرد بسوی حبشه باز خود پسر مدینه آمد چون زویش ابو سلمه بن عبدالاسد بخبر و در همان سال آخر ماه شوال سده سی و چهارم زنی  
 آنحضرت درآمد و فاش و سینه چلو شد هجرت و عمرش هشتاد و چهار سال مدفون شد در بقیع روایت کرد از و س زینب عترت و پسر وی این حدیث  
 و عایشه و ابن السبیت خلقی از مهاجر تابعین رضی الله عنهما قالت گفت قال فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الذی یشرک  
 فی اناء الفضلة انما یخرج جریفی بطنه نار جهنم آنکس که می نوشد در آن و نقره گو یا کمی نوشد جرعه را و از در شکم خود آتش و دوزخ را به جرعه  
 در اصل بخت آواز شیر را گویند که میگرداند از جرعه خود و به حال میگذرد و آواز آب که نزد افتادن در جوف میکند پس از آن خوردن آب جرعه جرعه باین  
 صفت مراد دارند و برین تقدیر نار جهنم منصوب است و مرغ نیز خوانده اند و معنی آن میشود که آواز میکند در بطن او آتش و دوزخ و چون آب خوردن باین  
 سبب اشتقاق عذاب و در آمدن در دوزخ است گو یا آتش می نوشد و گو یا آواز آب در بطن او آواز آتش است و هجر جرعه بر تقدیر اول یعنی یشرک است تقدیر  
 ثانی یعنی یضوت و صحیح و مختار نزد جمهور نصب است در روایات دیگر معاذ است و در خشری فاعل بنفس است و لفظ مسلم درین حدیث اینست که هر که می خورد  
 می نوشد در او و سیم و زرارم متفق علیه و درین باب است از عایشه روایت الدارقطنی فی السبل من طریق شعبه و الثوری عن سعد بن ابراهیم خنیف  
 عن المرأة ابن عمر ساه الثوری صفیه عنه و حسن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا دبع الاهاب  
 فقل ظمیر چون دباغت داده شد چرم را پس تحقیق پاک شد و باغت بر استن پوست باغی گندگی و تباهی آنرا بر دخواه بادویه و خواه باغاب دادن  
 بجر و خشک شدن و در باز گذاشتن و آداب بکسر نمز و روزن کتاب چرم مطلقا یا پیش از دباغت و بعد از دباغت اویم گویند و دیگر بفتح با و کسر و ضم آن سه  
 لغت است حکایه ابن کلب فی مشکو و یفیده القاموس و طنارت چرم بدباغت ثابت است باتفاق ایضا اربعه خواه میدنه باشد خواه بدلیج ماکول اللحم و یا غیره  
 الا انک بعض اصحاب امام احمد را در آداب میدنه کلام است و محققان ایشان بر طنارت اند و پوست خنزیر و آدمی از آن مستثنی است آدمی از جهت کرامت  
 و خنزیر بسبب اباحت و در کتب اختلاف است و صواب آنست که وی نجس العین نیست مثل خنزیر و زرو و امام محمد قیل حکم خنزیر دارد و زرو ابو حنیفه و ابو یوسف  
 و دیگر ایه چنین است و از سلف مشقول است که با سخوان نمونی یا تمهید قیل و جز آن اطلاق نمیکردند و او دان می نمودند و شانه میگردند و بهیمنی از آنس در و  
 که آنحضرت را شانه بود و از علاج و آورده اند که برای فاطمه رضی الله عنها دو و شانه خرید از عالج و مشهور آنست که علاج نام دندان فیل است و بعضی میخوانند  
 گفته اند که نام حیوانی دیگر است و ریائی که آنرا فیل خوانند و بعضی گویند نام سحفاه است که ذاتی اشعه اللمعات رواه مسلم و هذا اللفظ و عند  
 الاربعة و زرو بود و و ترشی و نسائی و ابن ماجه باین لفظ است ایما اهاب دبع هر کدام چرم که دباغت داده شد پس تحقیق پاک شد و رواه ابی  
 و ابن جهمان و رواه الدارقطنی باینش و علی شرط الصحه و قال حسن و حسن گفت ترمذی حسن صحیح و رواه الخطیب فی تلخیص الفتاوی عن حدیث جابر و حسن سلسله بن

الحق بضم سین وفتح حای جمله و تشدید باء موحدة مکسورة و قاف و اهل حدیث باز از مفتوح خوانند نام محبت صحابین صلی الله علیه و آله و سلم و دست  
در بصرین و کنیت سلمه ابوسنان است روایت کرد از وی پیشتر سنان و غیره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم دباغ جلود  
المستة طهور لها و دباغ بطون استهای مرور پاک کننده است و لفظا احمد و ابو داود اینست که آمد آنحضرت در عروه بزرگ بر اهل خانه پس  
نگاه و دید شکسته آویخته پس طلبید آب گفتند که این مشک از پوست میست که دباغت داده شده است فرمود دباغت دادن او پاک کننده است و در  
و در حدیث ابن عباس است که گذشت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بگو سفندی خمره پس گفت چرا ارتفاع نگرفتید یا ابابو گفتند او گفتند مراد است فرموده خمرین  
نیست که حرام است خوردن آن و آیا نیست در آب و قرظ آنچه پاک گرداند او را رواه الدارقطنی و البیهقی و صحیح ابن حبان و غیره و نیز از روایت  
کرده با لفظا چند نزد احمد و ابی داود و نسائی و بیهقی و ابن حبان از سلمه باین لفظ آورده دباغ الاویم و کات و در لفظ دباغها و کاتها و در لفظ  
دباغها طهورها و در لفظ ذکوة الاویم دباغ و فی الباب احادیث بمنه و درین حدیث دلالت است بر آنکه دباغ مطهر جلد میست هر حیوان است که طاهر  
میشود و بآن ظاهر و باطن و درین مسئله هفت قول است اول آنکه دباغ مطهر پوست هر مردار است و ظاهر و باطن خاص نیست بجزی از آن موافق  
ظاهر حدیث ابن عباس است که مراد است از علی کرم الله وجهه و ابن مسعود و ابو اظفر الاقوال و لیس الاویم آنکه دباغ مطهر هیچ شیئی نیست مالم مراد است از جماعتی  
از صحابه و دلیل ایشان حدیث عبد الله بن عکیم است که روایت کرد از اشافعی و احمد و بخاری و ترمذی و ابی داود و نسائی و ترمذی و ابی داود و نسائی و ترمذی و بیهقی  
و ابن حبان و لفظ وی اینست که آمد ما را کتاب پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم پیش از موت و سه که سودمند نشود از خود مرده پوست و نه بی و ترمذی گفته  
حسن است و نه سب امام احمد همین بود و میگفت که آخر الامرین همین است بعد از این مذنب را ترک داد و این حدیث را ناخ حدیث ابن عباس گویند  
و جوابش بچند وجه است یکی آنکه حدیث مضطرب است و در سند که گاهی از کتاب آنحضرت و گاهی از شایخ بخیر و گاهی از کسی که آن کتاب را خوانده و روا  
کرده و هم در متن که مروی است بغير تفصیل و این روایت اکثر است و مروی است بشی که یا دو ماه یا چهل روز یا سه روز پیش از انتقال آنحضرت صلی الله  
علیه و سلم و نیز محلل است با رسال که از ابی عکیم از آنحضرت نقل شده و نیز با قطع از ابی عبد الرحمن بن ابی لیلی از ابن عکیم سماعت ثمار و آنکه امام احمد ترک  
کرده قول بآن که قال عن الترمذی دوم آنکه قوت نسخ ندارد زیرا حدیث دباغ هیچ است از آن و روای دی سلم است و مروی است بطرق متعدد  
از جماعته از صحابه و آلود است که ناخ منشاخر باشد و نیست دلیل بر ناخ حدیث ابن عکیم و چون نسخ تمام نشد متعارض شد حدیث ابن عکیم و حدیث ابن  
عباس متن و وقت تعارض رجوع به ترجیح کنند یا بوقوف نمایند لیکن اینجا خود تعارض نیست زیرا که تعارض بی حکام است و میباید مساوات اول  
در اینجا مفقود است بسبب آنکه این حدیث ضعیف است و حدیث ابن عباس صحیح و باین حدیث با و باین حدیث با و باین حدیث با و باین حدیث با و باین حدیث با و باین حدیث با  
کما فی القاموس النهاية و بعد دباغ نامش قریب روشن باشد و بجزم انجوهی و چون هر دو امر متعلق شد هر دو حدیث در صورت تعارض وارد شدند پس جمع کرده  
میان هر دو باین طریق کنی از انتفاع با باب تا وقتی است که بدبوغ نشده است و چون دباغت داده شد نامش با باب مانند پس داخل تحت نمی هم نخواهد  
و همچنین حسن قول سوم آنکه جلدی که بدباغت طاهر میشود جلد نیست ماکول است لا غیر و عجم ایما باب مریغ را از است چهارم آنکه دباغ مطهر جلد جلود  
جز خنزیر که او را جلد نیست و این مذنب خفیه است عجم آنکه مطهر است الا حوک را التواله تعالی فانه و چنین زیرا که مذنب راجع است بسوی حوک و در آیه حکم  
است بر حیث تمام و سه و دی مقیس علیه سگ است در نجاست و این قول اشافعی است ششم آنکه مطهر همه است لیکن تطهیر ظاهر نه باطن پس مستعمل  
شود در ریاسات نه نباتات و نماز گذارند بروی نه و روی این قول مروی است از مالک جماعته الا حدیث عند التعارض به هم آنکه جائز است انتفاع  
بجلود و نه اگر چه بدبوغ باشد ظاهر و باطن یا دلیل حدیث بخاری از روایت ابن عباس که گذشت آنحضرت بگو سفندی مراد و فرمود چرا منتفع نشد





آوند با پس نشوید آنرا و بخورید در آن ظاهر حدیث در آنست که اگر ظرفی دیگر ظرف ایشان یا بد در ظرف ایشان بغسل نیز بخورد از جهت عدم ضرورت  
 لیکن قهراً گفته اند که جائزست استعمال آئینه ایشان بعد از غسل نه که اگر است خواه ظرف دیگر یافته شوند یا خیر پس محل کرده شود که اگر است در حدیث بر آنکه مراد  
 ظرفی است که می پرند در دو سه گوشه شهاب خوک می نوشند در آن شراب و مستاد اند بر می نجاست از جهت اشتغال طبعی و نه شسته شود و مراد فقها  
 آن اولی است که مستعمل است در مساجد غالباً ذکره ابو داود و فی سننه صریحاً نقله البرادی و لفظ ابو داود اینست که او شان می پرند در دیگرها به خود گوشت  
 خوک می نوشند در آوند با به خود شراب را و رواه احمد و ابی یوسف و علی بن فضال و در سبل گفته این حدیث مطلق است و حدیث ابو داود و مقید بآئینه مطبوخ فی  
 پس محمول شود بر مقید و بخورید وقت تنزه و آن عام است از معنی شرعی و قبل معناه و بخورید نیز که اهل کتاب مشرک اند و شرک ایشان بمنزله نجاست است چه  
 طهارت نمی کنند و نه غسل و نه اجتناب از نجاست پس گویا نجاست ملائس ایشان است و باین تمام میشود جمع میان این حدیث و آیت مائده و احادیثی  
 که موافق حکم مائده است و آیت مائده اصرح است در مراد انتی و سخن عمران بن حصین بضم حا و فتح صا و مطلقین و سکون تحتیه از احادیث مشهور است  
 اسلام آورد و در غیر همراه ابو هریره و تاسی سال بر بستر بخاری افتاده ماند ملائک سلام میکردند بر او و یکبار دایر کرد باز ملائک را ندید چون بر شد باز آمدند  
 ابن سیرین گفت نبود در بصره هیچیک از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اقامه و افضل از وی کنیت عمران ابانجید خارجی کعبی است مرد در بصره سینه  
 پناه و دو یا سه روایت کرد از وی ابو جابر و مطرف و زرارة بن ابی اوفی رضی الله عنه ان النبي صلی الله علیه و سلم و اصحابه توضعوا  
 من حمراء اصبی آیه مشرب که بدستیکه آنحضرت و یاران او وضو کردند از کجیل زن مشرک و در نجاست دلیل است بر طهارت آوند با به مشرکان و بر  
 طهور و بعد از آنکه بدیع زیرا که کجیل وی از جلو و باغ مشرکین بود و ذیابح ایشان سبب شبهه مراد است و نیز دلیل است بر طهارت مطبوخ مشرک زیرا که  
 زن مشرک مذکور به با شراب مذکور بود و آن کمتر بود از دو قلد زیرا که ایشان تصریح کرده اند باینکه شرعاً در وقتی برادر و نه هر که میگوید که مطبوخ ایشان  
 نجس است این حدیث و دلیل است بروی متفق علیه فی حدیث طویطیل و نیست درین حدیث دراز تصریح باینکه وضو و از کجیل زن مشرک  
 زیرا که صحابه بر سر نه را با دو کجیل آب نرود آنحضرت آوردند آنحضرت آب از آن هر دو در آوند با گرفت و آنچه خدا خواست گفت باز و پس را پس مردم  
 از آن نوشیدند و آوند های خود پر کردند و هر که جنب بود بکم آنحضرت از آن آب غسل نمود و زن که مراد ما به خود را باز گرفت و آن هر دو زیاده از پیشتر  
 بر آب گردیدند و انتی پس درین حدیث اگر چه تصریح بوضو نیست لیکن کافی است در ولایت عطا نمودن آنحضرت به آب او تا غسل کنند بدان فاهم و من  
 انس بن مالک رضی الله عنه ان قح النبي صلی الله علیه و سلم انکس برزخیکه ساغراب لواء آنحضرت بشکست فالتفت مکانا  
 الشعب سلسله من فضله پس گرفت بجای شکست می بخیزی از فقره شعب بفتح شین میجو و سکون حمله لفظ است مشرک و چند معنی مراد  
 در نجاست و شوق اوست و سلسله بفتح سین اول سکون لا و فتح سین ثانی یعنی رسانیدن چیزی بچیزی است یا بکسر اول یعنی بجزیره آمینی و مانند آن در  
 سبل گفته ظاهر آنست که مراد او این باشد پس بفتح اول باید خواند و در حدیث دلیل است بر جواز تعصیب انا بفتح و نیست خلاف در جواز وی لیکن اختلاف  
 کرده اند در اشاعه سلسله بهقی ان موسی بن یارون یا غیری حکایت کرده که جاعل سلسله انس است آنحضرت و جز نم بر این الصلح زیرا که لفظ رواست و  
 جعلت است اما مصنف در تحفیف گفت که در وی نظریست زیرا که در بخاری از حدیث عاصم اخول آمده که دیدم قح آنحضرت را نزد انس بن مالک که  
 شوق شده بود پس نسبت آنرا بسیم و ابن سیرین گفته در وی حلقه از آهن بود پس خواست انس که بجای وی حلقه از زریا بسیم گرداند ابو یطیغ گفت متغیر کن  
 چیزی را که ساخت آنرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس گذاشت انس این لفظ بخاری است و حتمی که متغیر در قول می بست آنرا بسیم عامه باشد  
 بطرف آنحضرت و حتمی که بسوی انس که قال البیهقی مگر آنکه آخر حدیث دلیل است مراد اول را و قح متغیر شد از حال اول خود که بر عهد آنحضرت بود انتی

در سبل گفته این سلسله که انسان تغییر پذیر است غیر حلقه نذر است پس ظاهر آنست که تنبیه عائدست بسوی آنحضرت و هو حجته لما ذکر انتهای آخرجه البخاری  
و دار فطنی از حدیث ابن عمر آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هر کس بخورد آب در ظرفی از طلا و نقره یا بخورد از طلا و نقره یا بخورد در ظرفی که در آن چیزی از طلا و نقره  
است پس می نوشد بکشد جرعه جرعه در شکم خود آتش و دوزخ را یاد آید از سیکند در شکم دی آتش و دوزخ مراد از قول آنحضرت که در دو سه چیز از طلا و نقره  
است ظروفی است که در وی بیجای طلا و نقره زده باشند یعنی از نوئی نقل کرده که اگر چه نجس نباشد بحکم عبادت حرام و مکروه نبود و اگر کشید و  
عریض بود حرام نیست انتهای و در بهایر گفته که آب نوشیدن در آنما منقوض جایزست و تشکیک در موضع و زمان نبود و همچنین در اناسیضیت هرب فی نقدیه که انصاف بقصد  
برای بواسطی است نه برای زیاده اگر بموضع ضعیف قلم نهد لایاں است و این بر تقدیر است که از کاس بخورد و اما اگر طعم از کاس گیرد و در جیب یا گلدان ریخت بخورد لایاں است انتهای

باب إزالة النجاسة

باب در بیان دور کردن نجاست و پلیدی با وجود انواع نجاست لفظ سفوف آورده برای آنست که اصل در مصدر عدم تشبیه و جمع است یا اعتبار  
جنس نموده و چنانچه از باب تنبیذ و کرم یکم هر دو آمده محسن النس بن مالک رضي الله عنه قال سئیل رسول الله صلی الله علیه  
والله وسلم عن المخصر گفت این پرسیده شد رسول خدا از خمر بحد تحریم می تخنن خلا که ساخته میشود سرکه قال لا فرموده یعنی جائز  
و حلال نیست سرکه ساختن شراب با نداشتن نمک یا پاپایا جز آن از آنچه تباه گرداند آنرا این حدیث متمسک شافعی و احمد و مالک است در تحریم و غیره سرکه  
خمر و نوز حنفیه جائز و حلال است این حدیث بحث است برایشان و نیز در سند آمده از حدیث النس که گفت آمد مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم در کثا  
او بیجان بود و نزد آن مرد خمر و قتی که حرام شد خمر پس گفت ای رسول خدا من از این خمر را سرکه فرمودم و مساز پس بخت آن مرد خمر را تا آنکه مردان  
شد و ادعی و لفظ حاکم و بیهقی از حدیث النس اینست که بودند در کنار ابی طلحه یتیمان پس خرید کرد برای آنها خمر پس فرود آورد خدای تعالی تحریم وی و آمد ابی طلحه  
نزد آنحضرت و ذکر کرد این ماجرا را و گفت آیا گردانم آنرا سرکه فرموده پس بخت آنرا و لفظ احمد و ابوداؤد از حدیث النس اینست که پرسید ابی طلحه  
آنحضرت را از حال یتیمانی که وارث شدند خمر را فرموده پس آنرا گفت ابی طلحه آیا من از آن سرکه فرموده و در مختصر تفسیر این حدیث را نسبت کرده است مسلم  
و او را حدیث دیگر است مانند آن از ابی الدانقنی و احمد بن حدیث ابی سعید نخوع و درین باب است از جابر و صحیح عن عمر بن الخطاب و تسلم و منی شود برای  
وی مخالفی از صحابه شیخ در ترجمه حنفیه اطلاق قول پیغمبر صلی الله علیه و سلم نعم الا دالم اخل و از جهت زوال و وصف فساد و اثبات صفت  
صلاح و اصلاح مباح است و منی ازان اگر بود در ابتدا است امر بود بجهت منع آنرا تا بعد طول عهد حرام نباشد و روایت کنند که خیر خلک اخل خمر کم  
یعنی بهترین سرکه شما سرکه خمر شماست انتهى گفت کاش خمر و عفا الله عنه است لالان حدیث نعم الا دالم اخل تا تمام است زیرا که اصل حدیث بر و این جابر  
رضی الله عنه اینست که بدستیک آنحضرت در خواست کرد الا اهل خود آدم یعنی ناخوش را پس گفتند که نیست نزد ما سرکه پس طلبید آنرا و خوردن گرفت و  
گفت خوش ناخوش سرکه است خوش ناخوش سرکه است رواه مسلم پس در و این حدیث در مع سرکه است و کفایت کرد و ک و عرض ناخوش  
دیگر اگر موجود نباشد و دانکه سرکه هر چه خمر باشد یا غیر آن حلال است و همچنین تعلیل بر زوال وصف فساد منقول و فیه است زیرا که حرمت خمر قطع است و صفت  
سرکه در وی موجود باشد یا نباشد حکم و در تحریم است و لهذا تصریح فرمود بهی از سرکه ساختن خمر با وجود علم بر زوال و وصف فساد و نبودن فی دلی  
امر و ثماندن آن بعد طول عهد محتاج چند است احتمال حرمت و حرمت چیزی کافی نیست و روایت خیر خلک اخل خمر کم حدیث و این است از روایت غیره  
بن زیاد از ابی الزبیر از جابر مرفوعا و این مغیره همانست که او را هشام مکلفوت خوانند و وی صاحب مناکیر است نزد ابی حدیث گویند مناکیر بسیار از  
عطاء بن الی رباح و ابی الزبیر روایت کرده و از عباد بن سنی حدیث مغریب مرفوع آورده و نیز دلیل حنفیه حدیث فرج بن فضال است از یحیی بن سعید





اوصت بئنا که نجاست منکرین و لم یفرق بین در قوله تعالى انما النجس والمیتة ولا کفایت ولا کلام رجس من عمل الشیطان جسدا  
کم نجاست منکرین که در کتب منکرین کریم مقتضی بالنجاس و از لایم واقع شده و این قرینه صاف است معنی رجسیت را بسوسه غیر نجاست شرعی و بلکه  
تولد تعالی انما المشرکون نجس زیرا که او را هیچ شستن عدم نجاست ذات منکرین اند چنانکه وارد شده است <sup>اکثر</sup> فاما کلام و طهره ایشان و قومی  
از او نه ایشان و خوردن و دران و فرو دادن ایشان بهنجس این دلیل است بر آنکه مراد بنجاست درین آیت غیر نجاست شرعی است بلکه از شارع بیان این معنی  
بر وجهی وارد است که محتاج زیادت نیست چنانکه فرمود در حق و قد ثقیق وقت نزول این آیت در مسجد که نیست بر زمین از نجاس قوم خیر که بلکه نجاس  
ایشان بر نفس ایشان است و در نجاس دالات است بر یکدین نجاست حکمی نه حسی و تفسیر نجاسیات حیثیه است نه تکلیفیه و آنچه وارد است در نجاست معاصی است  
یا راجع از وسوسه و شک نیست که عمل تعیین است بر راجح بان اگر تعارض مساوی است پس بحسبان اصل عدم اعتبار شد تا در مورد و فاعل از شرب معاصی  
یا راجع بر نجاس بر حال واجب است مصنف را قیام مقام منع و عدم تخرج از ان اگر بجهت شرعی است **وحدیث** و هم روایت است از انس بن مالک رضی الله  
عنه قال قلت انما کان یومر شیئاً امر رسول الله صلی الله علیه و سلم اباطلة هرگاه بود روزی که فرمود رسول خدا ابو طلحه را که ندا  
کنه فنادی ان الله ورسوله ینهاکما کبریس ناکره بدستی که خدا و رسول او نمی می گشتند شمارا این بیان بصدقه تشبیه است ثابت شده که آن حضرت  
خطیب است که در خطبه خود و من بعضها گفته بود من خطیب القوم فرمود و نیز این جمع در کلام آنحضرت آمده که احب الیه ما سواها پس تعارض شد میان روایات  
و جواب داده اند که نمی خطیب برای آنست که تمام خطابت مقتضی بسط و ایضاح است می بایست که بجای تمهید اسم ظاهر می آورد و نه جمع بین التمهید و دیگر آنکه  
آنحضرت را جمیع بین التمهید می رسد نه غیر وی را بنا بر علم و سس سلم بکالات و عظمت فی تعالی عن حکومت و لا هلیة فانها رجس از خوردن  
گشت خزان خانگی و در حدیث ابو سعید خدری است که گفت حرام گردانیده است رسول خدا گوشتهای خزان خانگی را و در نجاس از خزان حسی که آنرا گوشت گویند و آن حالت  
باتفاق و هم در حدیث است از حدیث جابر که می فرمود آنحضرت روزی که از نجس حرام الیه و از آن داد و در نجس حرام الیه و از آن داد و در نجس حرام الیه  
و حدیث دیگر است از حدیث ابی یوسف که می فرمود در نجس حرام الیه و از آن داد و در نجس حرام الیه و از آن داد و در نجس حرام الیه و از آن داد و در نجس حرام الیه  
یعنی انسان و گفت زهر سلی که من درین حال که می افزودم آتش و میر بگسا گوشتهای خزان که ناگاه آورد او آورد و پندید غیر خدا صلی الله علیه و سلم له بیح  
رسول خدا می سفیر بید شمار از خوردن گوشتهای خزان رواه البخاری و فی الباب غیر ذلک **صنف** و درین احادیث دلیل است بر تحریم لحم حمر الیه  
و باین قائل اند بسوء تاجه بن و من بعدهم و ابن عباس رضی الله عنه بعد تحریم رفتن در نجاری از وسوسه آورده که گفت نسیانم که نمی کرد آنحضرت از آن بسبب  
باب و در کرم یا حرام کرده شدند در سبب گفته ضعف این قول غیر مخفی است زیرا که اصل در نجس حرام الیه و از آن داد و در نجس حرام الیه و از آن داد و در نجس حرام الیه  
بقوله تعالی قل لا اجد فی الاصحاح الا تحرم ما در جواب سائل از تحریم و سس و حدیث غالب بن الحجاج که نزد ابو داود است و در وی اینست که اطعمهم اهلک  
من بین منحرک و جواب داده از ان با منظر حدیث بیعتی در سنن مجتهد گفته که این حدیث مخالفت الاسناد است و مثل می معارض حدیث صحیح بنحو آنست  
انتمی و نیز در سبب گفته ذکر کردن مصنف این خبر و حدیث را در باب نجاسات یعنی برین است که تحریم را تخفیف لازم است و هم قول الا کثر و در وسوسه خلاف است  
و حق آنست که اصل در اعیان طهارت است و تحریم را نجاست غیر لازم چه حشیشة محرم است و طاهر و همچنین جمله معذرات و مسمومات قاتله نیست دلیل بر نجاست  
آنها باین نجاست را تحریم لازم است و لا عکس زیرا که حکم نجاست منع ملاست اوست و در هر حال پس حکم نجاست عین حکم تحریم اوست بخلاف حکم تحریم که  
پس حریر و ذهب حرام است و حال آنکه این هر دو طاهر اند بضرورت شرعی و باجماع و چون ایمنی معلوم شد پس تحریم غر و محرک مخصوص علیه است مستلزم  
نیست بر آنکه نجاست آنها بلکه لابد است از دلیل دیگر بدان و در بر اصل طهارت که مستفاد علیه است باقی خواهد ماند و هر که مدعی خلاف این باشد درستی

که دلیل بر باره و تحقیقین آوردن مصنف حدیث ابن خازم را دلیل بر طهارت لعاب است و اگر دماغ الادم ظهور دارد نمی شد قائل میشدیم بظاهر  
مردان زیرا که دارد در قرآن تحریم لکل است و لیکن حکم کریم نجاست و سبب نجاست قیام دلیل بر نجاست و بی غیر دلیل تحریم است و سخن عمرو بن  
حارجه الضاری است و علی بن ابراهیم و ابو سعید بن ابی سنیان بن حریب و روایت کرده است از عیسی بن عبد الرحمن بن عثم بن حدیث را که وی شنید  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم را که میفرمود و خطبه ان الله قد اعطی کل فی حق حقه فلا وصیة لوارث لرضی الله عنه قال خطبت کرسول الله صلی الله  
علیه و سلم یعنی و هو علی راحلتی و لعابی یسبیل علی کتفی گفت عمر و خطبه را را رسول خدا و منی روزی و نبی و بود آنحضرت  
بر سوار بر خود که نام وی عصبایا صهبا بود و اب و بن آن نادر روان میگردد بر دوشش من پس در اینجا دلالت است بر طهارت لعاب ماکول الا قلیل  
و هم و اجماع و این مبنی بر علم آنحضرت است صلی الله علیه و سلم لیسبیلان لعاب بر کتف و آنحضرت باشد اخرجه احمد و الترمذی صححه و حسن  
عائشة رضی الله عنها ام المؤمنین بنت ابی بکر صدیق ماکول الا قلیل است بنت عامر خطبه کرد و آنحضرت بکرم و ترویج نمود و در شوال  
سنة عشر و می و قمر شش سال یا زیاد بود و در آمد بروی در مدینه و در شوال سنة انین و قیل غیر ذلک ماند با آنحضرت نه سال و وفات یافت  
آنحضرت و و سه هیزده سال بود بدون اعتبار کسر سال و فاش و ترویج نکرد آنحضرت هیچ بکر اجزوی و طلب کرد از آنحضرت کنیت پس فرمود  
کنیت کن بخوان زاده خود عبد الله بن الزبیر و بود فقیهنا فی فضیلة فاشک شیره الحديث عادت با یام عرب و اشعار ایشان روایت کرده است از وی جماعتی  
از صحابه و تابعین و نازل شد در برات وی و دایت از سورة نور و وفات فرمود آنحضرت و خانه و سه و دفن کرده شد در اینجا و مرور مدینه سنة سبع و هیزده  
و قیل ثمان و خمین شب شنیدیم همد هم رمضان و دفن شد در بقیع و نماز گذارد بروی ابوهریره و ابو خلیفه مروان از طرف معاویه قالت کان رسول  
الله صلی الله علیه و سلم یغسل المني گفت عائشة بود آنحضرت که می شست منی را یا اب شتر یخرج الی الصلوة فی ذلك المشرب بستر می  
برای نماز در آن جامه از منی شسته و انا انظر الی اثر الغسل فیه و من میدیم اثر غسل را در آن جامه و این حدیث دلیل مالک ابو حنیفه و احمد است  
در قول ابو مزو و بر بخار حسنی و نزد شافعی و احمد ظاهر است متفق علیه و بخاری این حدیث را از عائشة مرفوعا بالفاظ مختلفة آورده در لفظ بقیع  
در سطح ان بقیع المار فی ثوبه و در لفظ فیه بقیع الماء و در لفظ ثم اراه فیه بجمعة و بقیع است مکرر در گفته که مدار این حدیث عائشة بر یسایان  
بن یسار است و وی از عائشة شنید که در آن بقیع المار فی ثوبه و در لفظ فیه بقیع الماء و در لفظ ثم اراه فیه بجمعة و بقیع است مکرر در گفته که مدار این حدیث عائشة بر یسایان  
مسلم و ابو بکر بن یحیی بن فضال سمع سلیمان از عائشة و صحت رفع است و لمسلم و مسلم راست از حدیث عائشة لقد كنت افر که من فر  
رسول الله صلی الله علیه و سلم فرکا بدستیکه بودم من که میالیدم منی یعنی خشک را از جامه آنحضرت مالیدنی سخت قبضی فیه پس نماز  
میگذازد و در آن نصف در تخفیف گفت و آورده است امر بفرک منی بطرق صحیح روایت کرده است آن را ابن کبار و در منتهی از حدیث همام بن حارث که  
گفت بود نزد عائشة نه مانع پس جنب شد و شستن گرفت جامه را که رسیده بود و او را منی پس گفت عائشة بود آنحضرت که حکم میکرد ماراحت منی و اما امر  
بنفس منی پس لا اصل له است انتی تخفی و غیره گویند مراد مالیدن مکرر مع الغسل است و شافعی گویند احادیث غسل محمول بر ندب است و نیست دلیل نجاست  
چه غسل بر آب لظافت و الا لولا ان و نحو آن نیز می باشد و فی لفظ که و در لفظ مرسلم راست لقد كنت افر که بظفر منی من ثوبه بودم  
من که حرکت کردم منی را و حالیکه خشک می بود بناخن خود از جامه آنحضرت این حدیث دلیل شافعی و احمد است بر طهارت منی و نزد ابن خازم و در قطعی و بقیع  
و این جهان باین لفظ آمده که بودم من که میالیدم منی را از ثوب آنحضرت و حالی آنکه وی نماز میگذارد و نود و شریع حذب استغراب این روایت کرد و بکر  
بیج یک نسبت نمود اما در سبیل گفته رجاله رجل السج و در قطعی و طبرانی از ابن عباس آورده اند که پرسیده شد رسول خدا صلی الله علیه و سلم از منی که میبرد

جامد را پس فرمود بشا آب بنیست و آب ملحق کفایت میکند کفایا آنرا محذوف یا اذخر و این حدیث را بهیچ و طحاوی از حدیث سعید بن جبیر مرقوم آورده و از ابن عباس مرقوم و گفت الموقوف هو المصحح و نیز دلیل شافعی است که منی اصل مایه و پیدایش و مستان قدمت پس چه قسم نجس باشد و ضعف این دلیل عقلی مخفی نیست چه سنجیدگی اصل آفرینش اولیاست اصل احدی از اینها نیست پس چه قسم پاک باشد و تحقیق گویند غسل نمی باشد بلکه از نجس می قیاس کرده اند منی را بر دیگر فضلات متقدّمه بدن از بول غایط بنا بر انصباب این همه بقدر خود و استعمال آنها از غذا و بنابر آنکه اخذات موجب طهارت محسوب نمی شود بلکه باعث نجس است و جاری است مجرای بول پس سقیم باشد غسل می باب همچو غیره و سبب از نجاسات و فرک آن سبب تسهیل امر است بجهت شدت ابتلا بدان و تحمل غسل بر زنب و نظافت خلوات ظاهر حدیث است و در این حدیث آورده که شسته میشود غوب از پنج چیز بول و غایط و خون و منی و قوی و شیخ در ترجمه گفته این تمام دلیل است که منی را با آب شستنی نجس جمع کرده اند انتهی گوئیم این حدیث را ابو یعلیٰ و موصی و برادر در مسند خود و ابن عدی در کمال و دارقطنی و بهیقی و عقیلی و وضعفا و ابوالنعمان و معروف از حدیث عامر بن ماسر آورده اند و در سندش ثابت بن جاد است و جماعه مذکوره او را الضعیف کرده مگر ابو یعلیٰ و بعضی او را مستم بوضع کرده اند الا کما فی گفته اجماع است بر ترک حدیث و سبب آنکه گفته معلوم نیست برای ثابت مگر این حدیث و بطرفی گفت متقدّم است بدان ثابت و روایت نمیکند از جماعه مگر همین اسناد و بهیقی گفته این حدیث باطل است روایت نکرده است او را مگر ثابت بن جاد و او مستم است بوضع و گفت ابن ملجن حلال نیست احتجاج کردن بوسه پس بجهت باین حدیث بر نجاست منی تمام نیست و شافعی گویند محل فرک بفرک منی غسل بعدیست و تشبیه آن با فضلات قیاس صحیح است و نیز گفته اند که این احادیث در حدیث و فرک منی آنحضرت است و فضلات دی صلح پاک است فلا ملحق به غیره و در جواب داده اند که اخبار علایقه از فرک منی از بول آنحضرت احتمال دارد که از جماع باشد و منی زن با و بی غلبه با و بول پس سقیم نشود که تنها منی آنحضرت بود و چنانکه بر اینها جائز نیست اگر فرض کنند که منی آنحضرت بود و غیر غلط منی دیگر تا هم تحمل است و نیست دلیل احتمال گاهی میگویند که احتمال مشترک است پس استدلال بدان بر طهارت منی تمام نیست و با اینکه میان فریقین درین سلسله مجادلات و مناظرات و استدلالات طولی است صاحب سبل السلام در حاشی شرح عمده حدیثی که آن کرده و در سبیل گفته حق اینست که اصل طهارت است و بر قائل نجاست دلیل آوردن مایه باقی ایام بر اصل و حنفیه نجاست و رفته اند مثل غیر خود و لکن گفته اند که پاک میکند آنرا غسل با فرک یا از الهمزة یا از اخر عملاً بالحدیثین انتهی گوئیم و باین التوفیق که آنچه درباره منی در احادیث صحیحین یا حدیث آمده است چیز است یک غسل و دم فرک سوم حک و حجت در منی است این بر سر چیز امارت نجاست است بے شبهه چه اگر طاهر است بوسه باید که در بعض اوقات آنرا بے غسل و فرک پاک میگذاشتند حال آنکه این امر منقول نشده و در هر دو دعوی کند دلیل آورد قایت مافی الباب آنکه طهارت این نجاست از شارع بود طریق یا سه طریق آمده و این در اصل نجاست قاطع نیست چه از شریعت است معلوم است که انواع نجاسات را انواع طهارات مقرر کرده اند طهارت محل نجس مسح با روض است و طهارت بول روض نجس است و طهارت ارض نجس ببول نجس یک و لول آب است و علی هذا القیاس نجسین طهارت منی اگر قریق است غسل است و اگر غلیظ است حک و فرک و حجت است مقصود و در هر نوع از الهمزة جرم است و انلیل جرم جائز است که آن جرم نجس نشد گاهی شسته یا دیده که در از الهمزة طاهر این همه تنوع طهارت کرده باشند و آنرا بے از الهمزة داشته پس محل غسل بر زنب و نظافت احتمال است در برابر استدلال و آن پس نیست پس هر که قائل است بطهارت آوردن دلیل بوسه لازم است بر قائل نجاست و اخباریکه دلالت میکند بر طهارت که حدیث ابن عباس میفرماید اول از حیج نیستند و دیگر هم ضعیف پس معارض حدیث صحیحین می اندیشد تا بترجیح چه رسد و اطال کلام در تدقیق این مسئله و دور و دور رفتن در آن از باب تمیق است و دل از آن در نهایت قانع و اگر فرض کنیم که طاهر است پس اتباع مقتضی آنست که با این طاهر نیز همان معاملة باید کرد که از آنحضرت ثابت شده از غسل و فرک و جز آن نه آنکه طاهر نمیدهد علی حاله بگذارند و اعتنا بملوث جامد و جز آن بدان ننمایند و بهر آن جامد نماز که از آن و چون هیچ سبب باین قائل نیست نال منزع بنزع لفظی میباشد

والله اعلم وكتبت وصفي گفته سنی آدمی ظاهرست نزدیک شافعی بحديث شيخين عن عائشة انها كانت تمشك المنى عن ثوب رسول الله صلى الله عليه وسلم  
ثم يصل فيه ونجسست نزدیک ابی حنیفه و مالک غیر آنکه ابو حنیفه میگوید فرمایند که نیت میکند و مالک میگوید کفایت نمی کند و اقوی نزدیک متقی قول  
مالکست زیرا که شستن در ثوب را درینوقت باین اقسام دلالت میکند بر نجاست او اما حدیثی که است که نجاست نزدیک کفایت میکند فی الجمله فی الغسل  
فصل ثانی در حدیث غسل دم زیر آله الفریق این حدیث مشتمل اند بر غسل طریقی شاذ در بر همان معنی حمل یا میگرد و الله اعلم انتهی **وعن ابی السخنی**  
**ابو است** صحابی خادم رسول خداست و قيل بولاه و اورا همین یک حدیثست و موضع و فاش مخوم نیست قال قال رسول الله صلى الله عليه  
وسلم يغسل من بول الجارية شستة مشود و از بول دختر و ویرش من بول الظلام و آب زده میشود و از بول پسر و باین فیه است  
از سلف و از ایشان اند علی دام سلمه و ثوری و تراعی و حنفی و داود و ابن سب و عطاء حسن و زهری و احمد و اسحق و مالک و دیگر روایت شواکافی گفته  
در همین است آن حق که نیست محض ازان و در فیه اند بعضی اهل علم و اخبارت کرده اند آنکه شافعی و داود و ابی حنیفه که کفایت آب پاشیدن در ذکر و آتش هر دو  
این قول مخالف احادیث صحیحست چه در حدیث شریف کرده اند باین نرو و ما و و فرقه اند حنفی و سائر اهل کوفه بوجوب غسل بول غلام و جاریه و این حدیث  
نیز مخالف احادیثست استدلال کرده اند ایشان با و از باره و و در در نجاست بول مطلق و ظاهرست که بول جاریه و غلام از حکم مطلق بول با و از  
خاصه منصرف در خصوص بوده است و قیاس بول غلام بر بول جاریه و مثلاً اندیش فاسد لا اعتبارست و این حزم گفته که بول ذکر را هر دو که باشد آب زنند  
و این قول شاذست و در و است اجمال قید نموده است و واجب آنست که مطلق را حمل کنند بر مقتضای انتهی و در حقه الله الباعذ زاده کرده که در جایست نیز  
همین مقرر بود که بول غلام را آب زنند و بول جاریه را بشویند پس آنحضرت بهم عین معنی را مقرر داشت اهل بیت و ابراهیم عجمی همین حدیث اخذ کرده اند و  
در ان احتجاج قول نموده پس معتقد نباید شد باینکه مشهورست میان مردم یعنی از وجوب غسل هر دو بول یا شنج آن انتهی و شیخ در ترجمه تفسیر سلمه باین وجه کرده  
که مذ هب شافعی آنست که در بول صبی که هنوز طعام نخورده است پاشیدن آب کفایت دارد حاجت بغسل نیست و ظاهر حدیث دلالت دارد بر آن بعضی  
از شافعیه فرق کرده اند میان صبی و صبیه و کفایت نفع در اول است نه در ثانی و در و امام ابو حنیفه و مالک گفته غسل صبی باید و مرد و شیخ در حدیث نزد ایشان  
غسلست و لم یغسل بان معنیست که ببالغه در غسل نکرد و از جهت عموم دلائل که دلالت دارند بر غسل بول و شستن از طحالی نقل کرده اند و شیخ احتجاج  
یعنی ریختن آب از غیر بالیدن و بیشتر دن و در حدیث آمده از عائشه که کثروا من رانز و اغششت اوردند پس بول کرد فرمود بر زنند بر و آب ریختنی  
و بر بول صبی این کفایتست و لیکن در بول صبیه مبالغه و تاکید بیشترست انتهی و بالجمله مخلص اینست که در آن گفته که علی را درین مسئله سه مذ هبست  
اول مذ هب حنفی و مالکی که غسل هر دو واجبست همچو سائر نجاسات بقیاس کردن بول هر دو را بر سائر نجاسات و احادیث باب را تاویل کرده اند و  
تقدیم القیاس علی النسخ دوم صبیست مرشافعیه را و بر اصح الاوجه عند هم و آن کفایت نفعست در بول غلام نه جاریه و هیچ غیر و س از نجاسات عملاً  
با احادیث الواردة بالتفرقة بینهما استوم کفایت نفع در هر دو و و کلام الاو اعلی نمی و انتی و اند نما و من کلام الشواکافی و اکثر برانند که بول صبی نجسست  
و جزین نیست که تخفیفی در طهارت و س کرده اند و حاقه ابن القیم هم در اعلام المتوهمین گفته که در غسل ثوب از بول صبی و نفع آن از بول صبی قوی  
که این هر دو طعام غوار نباشند فقها را اند قولست که غسل از هر دو و نفع هر دو و سوم تفرقه و سنت همین را آورده و این حکم از جای سن شریعت و تمام  
حکمت و مصلحت است و فرق در میان صبی و صبیه بسته وجه است یکبار بر داشتن مردان و زنان ذکر را پس بوسه بول و س عامست درین صورت  
غسل و س شافعی باشد دوم آنکه بول صبی یکجائی نیز بلکه متفرق و منتشر میگردد و اینجا و اینجا پس غسل بر آنجا که بول در می یابد و رسیده خلع و شوالی دارد  
مخلاف بول آنشی که جمعی می باشد سوم آنکه بول آنشی اجث و آنشی است نسبت بول ذکر و پیش حرارت ذکر و رطوبت آنشی است پس حرارت من بول





وصاو مملتين یعنی تذک است شستن دست و پا و یا بشویید آنرا آب نفض در وقت بجمع یا شستن آب است و لیکن نزد حنفیه محمول بر شستن است زیرا که در احادیث دیگر بلفظ غسل و شستن تصریح شده است و نیز در روایان جامه و درین حدیث دلیل است بر نجاست خون حیض بر وجوب غسل و مبالغه در آن آن بحث و قرص و نفض بر آب از باب اثر و سبب و ظاهر حدیث در آنست که جز این واجب نیست اگرچه از عین خبر باقی ماند و حکم شستن خون حیض و حالت او با استحوان یا ناخن افاده نجاست او کرده و خون نفاس در حکم خون حیض است و در بقیه خونها اختلاف است و روایات مضطرب آمده و بر این اصلیه مستحب است تا آنکه دلیل خالص از معارضه یا مساوی بیاید و اگر قائم شود دلیل درین آیت و آنکه در بعضی بر رجوع ضمیر طرف مبتدع دوم مسفوح و طمخ نیز افاده نجاست کند و لیکن دلیل مفید این معنی از نیست بلکه نزاع باقی است در اینکه ضمیر عائد بکلمه چیز یا مذکور است یا صرف طرف اخیر و ظاهر همین است که راجع با قرب است یعنی طمخ خبر بر زیر اگر ضمیر مفروض است نه جمع و مرجع مفرد مفروض باشد و لهذا اینجا است که گوشت خوک جرم کرده شده نجاست ندارد و خون غیر حیض با آنکه در حیض باین لفظ آمده که حرام نیست در سینه مگر خوردن او و هر که طالب نزد تحقیق باشد و رجوع کند باصول فقه و در یاد که این اصول درباره آن قید که بعد از اشتباه امور متعدده آید چه گفته اند متفق علیهم و روایت کرده است آن را ابن ماجه باین لفظ اقر صید و غلیه و صلیه و ابن ابی شیبہ باین لفظ اقر صید بالمار و احمد و ابو داؤد و نسائی و ابن ماجه و ابن خزیمه و ابن حبان از حدیث ام قیس بنت محض باین لفظ آورده اند که در کن آنرا البنگ بشوی آنرا آب و کنار آن القطان گنشته است و این حدیث در غایت صحت است و نیز بر آب او عاتقی و سخن ابی هریره قال قلت لعلی گفت ابوهریره گفت غول را بخاک سجده بفتوح و سکون و او بخت بسیار که افاده ابن عمر فی الاستیجاب یا رسول الله ای پیغمبر خدا نیست مرا مگر یک جامه و من حیض میکنم در آن فروم و چون ظاهر شود موضع خون را بشوی و در آن نماز بگذارد گفت فان لم یجد هب الدجاء اگر نزد و اثر خون قال یکفیک الماء فروم و کفایت میکند ترا شستن باب و کذا فی بعضی و کذا فی بعضی و ضرر نمی کند ترا باقی ماندن اثر آن آخر جبهه الترمذی و احمد و ابو داؤد و البیهقی و مسند و ضعیف زیرا که در روایت ابن مسیه است ابراهیم حربی گفته وی سماعت ندارد از خوله مگر این حدیث و روایت کرد آنرا طبرانی در معجم کبیر از حدیث خوله بنت حکیم باینادی که ضعیف تر است از سند اول و دومی از حدیث عایشه موقوفاً آورده که چون شست زن خون را پس زلفت باید که تفسیر دهد آنرا بصفت یا زعفران و زواه ابو داؤد عنهما موقوفاً ایضاً در سبیل گفته تفسیر بصفت و زعفران بر آب قلع عین نیست بلکه بر آب پوشیدن رنگ می ترانعه انتی تصنف درین باب احادیثی آورده که مشتمل بر نجاست خرم و کرم و حرم و حیض و اگر بول اعرابی در مسجد و باغ اویم و نخه را نیز درین باب داخل میکرد و جود می

### باب الوضوء

بعض و او بعض مصدر و بفتح بعض آب که بدان وضو کرده شود مشهور است و تحقیق آنکه بفتح بعض مصدر نیز آید و وضو از عظم شرط ناست و اصل در وضو غسل اطراف دست و ضبط بر کمر و دست تا آرنج زیرا که در روایان اثر محسوس می شود و هر دو با تا شستن آنکه که در روایان و اعضوی تمام است در حدیث ابوهریره است مرفوعاً که قبول نمیکند خدا نمازیک را از شما چون حدیث کرد تا آنکه وضو کند رواه الشیخان و آمده که وضو نصف ایمان است و فرضیت وی در قرآن نازل شده اِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ و این آیه مبنی است لهذا تحقیق بر آنکه فرضیت وی در مینه است و نیست نصی نامضی بر خلاف آن و در بعضی وضو احادیث بسیار آمده و اختلاف است در آنکه وضو از خالص این است یا نه تحقیق بر عدم خصوصیت وی باین است اند آرس غره و تحجیل از خالص این است سخن ابی هریره رضی الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه و سلم انه قال لو لا ان اشیء علی امتی لا من یقه بالسواک مع کل وضوء فرمود اگر نمی بودم آنکه در شقت اندازم من امت خود را بر این واجب

میگردانیدم بر ایشان و امر میکردم مسواک کردن نزد هر وضو در روایتی نزد بخاری و مسلم عوض وضو نماز آمده یعنی نزد هر نماز وضو کلام و ال است  
 بر آنکه مقصود از نفی این است تا کسی استحباب است و نزد شافعی این حدیث محمول بر ظاهر است که براسه هر نماز مسواک مستحب و از نه شترکانی نیز تقدیم  
 مسواک در سجرات وضو ذکر کرده و گفته بابر و رواحدیث صحیح متواتره درین باب از قول فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم بخلاف انتهی گوئیم  
 در حدیث آمده که مسواک از سنن مسلمین است و از خضال فطرت و از ظاهرات و فضل نمازی که در و مسواک نمایند بر نماز که برای وی مسواک  
 نکنند هفتاد و چند است از خیر احمد و ابن خزيمة و الحاکم و الدارقطنی و غیرهم و لفظ مسواک یکسر سبب است در لغت به فعل و بر آنکه هر دو اطلاق کنند و بنوش  
 و ذکر در و مسواک سبب و جمع وی مسوک است چون کتاب کتب و مراد بدان در اصطلاح علما استعمالی است که از اراک گویند و بدان  
 در دندان برای اذباب صفت و غیره با نزد رفتن و دندان هم مشروح است بحديث عائشة که گفت گفتم ای رسول خدا مرده که بر دندان وی  
 مسواک کند فرمود آری گفت چگونه گفت در از و انگشت خود در میان اخرج الطبرانی فی الاوسط و در وی ضعف است اما در صنفی گفته تصحیح کرده اند  
 مسواک را بهر خشنی که از او بخورند کندی اگر چه خرقه از ثوب باشد الا اصبع خود زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اصحاب او با وجود اصبع  
 مسواک میکردند و بهتر مسواک مسواک اراک است از جهت اتباع انتهی گوئیم اصبع بر سببی دندان است نه برای صاحب دندان فافهم و حکم و سنت  
 است نزد جمهور علما خصوصاً نزد وضو و نزد نماز و نزد شافعی در حجر و ظهر و کتف و ترست و منافعی وی در بدن و دهن بسیار است و استعمال وی در به حال  
 مستحب و تحسین است و نزد وضو و قرأت قرآن و زردی دندان و تغییر دمان بسبب بی خوابی یا سکوت یا گرنگی یا خوردن طعام بدوی و مانند  
 آن مستحب ترست و مسواک از درخت تلج باید و از اراک بهتر است احادیث نیز در آن واقع شده و در سطرهای همچو خضر باید و در درازی مقدار شیر  
 و بر عرض گفتند بر آنکه که موجب سوره گشتن گوشت دندان است در بعضی روایات عرشاً و طولاً هر دو واقع شده و باید که در حال منفضه باشد و اگر مسواک  
 پیدا نشود و انگشت دست راست کفایت میکند و بهیچ از این درین باب حدیثی نیز آورده و بجا آنکه در شست باشند در دست است گویند چهل حدیث  
 در فضائل مسواک آمده و در بدین معنی گفته قد ذکر فی السواک زیاده علی ما تیه حدیث فوا عجبا لست یأتی فیها الا حدیث الکثیره ثم یملأ کثیر من الناس بالکثیر  
 من الفقهاء و من ذموا خبیثه عظیمه انتهی اخرج ما لک روایت کرده این حدیث را امام مالک بن انس بن مالک بن ابی عامر الانجلی الحمیری از اتباع تابعین  
 است و مقتداست فقهای محدثین امام دارالبحر نجی بن سعید و زهری با آنکه از تابعین اند و از شیخ وی از و روایت دارند و شافعی و او زاعی  
 و سفیان ثوری و ابن المبارک و غیرهم از و سماع دارند کتاب وی موطا کتاب مبارک قدیم است و در شهرت و محبت و قبول بدرجه علیا رسیده  
 شاه ولی الله محدث دهلوی در تفهیمات نوشته اند که درین دور مؤرد عمل کردن بر موطا و بیکار ساختن تحریکات و اکتفا نمودن بآنچه از ظاهر حدیث  
 نزدیک عالم لغت عربی تراود انتهی و آمد از و سج دو شرح بر موطا نوشته یک معنی و این فارسی است و در وی شرح امام مالک و کتابی بسیار کرده  
 و بهر چه و سبب برایم نوشته و ترجیح کتاب و سبب برکت بر وی زمین رفته و حق با اوست زیرا که امروز از تصانیف الیه ارجح هیچ کتابی در دست مردم  
 غیر از کتاب موطا نیست و مسانید دیگر که منسوب اند به بنیة الله ایشان خود تألیف آن نکرده اند بلکه دیگران مر و بات آنها را کفایت الحق فراهم نموده منسوب  
 بایشان نموده اند و قوم سونی و این عربی است و در و سبب اکتفا بذکر فقه حنفیه و شافعی کرده اما سنن ابن از و شرح بر ترتیب کتب فقه است نه بر ترتیب  
 کتاب موطا و آنچه فضائل مناقب امام مالک که تعلق دارد و بعلم و زهد و سخا و شامل حرم مدینه و ضوضو نزد قرأت و سماع حدیث و بیعت و جلال  
 صورت و تهذیب مجلس و خلوص نیت در تألیف موطا و احتیاط عظیم در روایت حدیث میسر از آن است که درین ترجمه گنجد در مناقب ایشان کتب مستفیفة  
 کرده اند نه از آن حظه و آنان الفیاء و ریاض الجنتی ترجمه اهل السنة ذکر کرده ایم و نیز ترجمه ایشان در احیاء العلوم و لیسان الحدیث غیر بهما مفصل



و من فرمودند که حضرت شاذلی صاحب نیز فرین محال با فقیر مشارکت دارند انتهی اشهر مسیح براسه پشتر مسیح کرد و بر خود و این موافقت آیه  
 است در اورن بای جان مسیح متعبدی بنفسه و بپا هر دو آید قرطبی گفته باورینجا براسه بقدریه است حذف و اثبات وی هر دو جائز و علم را  
 اختلاف است در مسیح را این که بر تمام سر کنند یا بر بعضی و آیت مشتبه هیچ یک از دو امر علی التبعین نیست چه و انتهی برینکه هر دو احتمال دارد مسیح  
 کل را من مسیح بعضی نیست در وی دلالت بر شعیب و نه بر عدم شعیب و لیکن هر که قائل است با براسی بعضی مسیح میگوید که کفایت یسین یک از دو  
 احتمال آیت است بشر غسل رجلاه الی یمنی الی الکعبین ثلث مراتب پشتر شست پای راست خود را تا شش انگ سته بار شست و آن است  
 که کعبه آتونی است نا شش زده شقای ساق و هر قول الاثر و حکمی است از ابوحنیفه که آن آتونی است در پشت قدم نزدیک معتقد شرک و درین سلسله منظر است  
 و تاویلات و راست و شرح مغربی گفته از او مطلع او را بر قول جمود حدیث لغاب بن بشیر است و در صفت نماز که دیدم مروی را از امام حنیفید کعب او کعبت صاحب  
 در سبیل گفته آتونی شافعی خود انهارا چون سبب الحمد و یاد الله مالک انتهی شهر الی یمنی مثل ذلک پشتر شست پای چپ را همچنین یعنی سته بار شش انگ  
 در بعضی گفته و فلیقه بطین فعل است نه مسیح چنانکه شبیه میگوید بر سبیل آنکه و ضرر اکثر الوقوع است بر مسلمانی از این پنج بار هر روز میکند و از امور حیه است که اجتهاد را  
 در استنباط آن غفلت پس صحابه از آن حضرت غسل بر طین آموختند و تابعین از صحابه و تبع تابعین از تابعین و بکنایه الی یمنی تا او تشکیک در مثل این امور  
 احکام ضروری است و در آیه و ارجلکم منسب بر هر دو خوانده اند و در صورت لغفب لاهر است و در صورت جرحی جواب داده اند که اعراب مجاور گرفته است  
 مانند عذاب یوم الیم و جرح منسب خرب و جمعی دیگر گفته اند که المسح فی کلام العرب یکون خشلا و یکون سحاوخی موابب الرحمن لوضعه غسل شقوق و رجلیه بر جلی  
 علی ظاهر الدوا و اقلت و یا قول انتهی عرض آنکه غسل با در هیچ حالت ترک نموده و ملا عبد العلی رح و در ارکان اربعه گفته قطع نظر از آیه احادیث صحیح دلائل از این برین  
 از این جمله حدیث و بل الاعتقاد من انما است و این در حق کس فرمود که قصر کند در غسل بر طین تا آنکه غسل مسح گردد و واجب بر اعراب جاری نشود این حدیث  
 مروی است و صحیحین در سنن مساند بطریق مختلفه کثیره و در ادیان آن بعد کثرت رسیده اند که افاده علم میکنند بر سبیل را و ادیان او را از صحابه زیاده بر او کس شمرده  
 پس حقوق این و عید یکجایی سبیل آن که کند بر اعراب معلوم شد بر اعراب قطعی که غسل بر طین یا شبهه فرض است و نیز در حدیث دیگر آمده که وضو کرد و آن حضرت مرقه و است  
 با هم را نیز یک بار و فرمودند و وضو لا یقبل الله الصلوة الا به و این حدیث مشهور است در میان محدثین و مرویست و صحاح و هویدیل لانه و آنحضرت علی ان الصلوة  
 لا تقبل بدون غسل بر طین پس اجماع و اتفاق است بر شستن بر دو بار و هرگز مروی نیست از آنحضرت مسح بر طین نه در سفر نه در حضر نه در بر و نه در حر و لو کان  
 مشروعا لفعله صلی الله علیه وسلم ایا نا انا به لجزا که ما هو با الشریف و همچنین منقول و مشهور از هر یک از صحابه مسح بر جل در شبهای شیده البر و نیز و طحا و سنی و عبد الله  
 بن سلیمان آورده که آنه قال قلت لعطاء بن یسک من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم ان مسح علی القدمین فقال لا انتهی لمخضا لخر قال رایت  
 پشتر گفت عثمان دیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم را نوضا خضو وضوئی هذا وضو کرد و بجز وضوئی من که اینست و تمام حدیث این است  
 که پس گفت رسول خدا هر که وضو کند مثل وضوئی من که اینست پشتر بگذارد و در رکعت نکند و در آن حدیث نفیس بخشیده شود و او را آنچه گذشت از گناه او و در کل گفته  
 مراد حدیث نفس حدیث با مورد نیاز و چیز نیست که تلقی نماز ندارد و اگر حدیثی غرض شد و بجز وضو از آن اعراض کرد وضو است و در حدیث نفس معدوم نیست  
 مستوف علیه و ازین حدیث ترتیب در اعضا معطوفه و مکتون ثم و تثلیث می مستفاد شد لیکن دلالت نکند بر وجوب نکره که این منفعت فعلی است که بر وی  
 فضیلت مرتب است و عدم اجزای صلوة بروی ترتیب نیست و نقلی که دلالت کند بر لزوم تیا مده و باین رفته اند حنفیه و تثلیث بالا جماع واجب نیست  
 و در وی خلافی است شاذ و دلیل عدم وجوب بصح احادیث اینست که وضو کرد و آنحضرت و در حدیث یکبار و بعضی اعضا را شست و بعضی را خلافت آن  
 و در حدیث دیگر در آن یکبار شسته فرمود که این وضوئی است که قبول نیست نماز بگردان و اما منضمه و مستثنا پس نزد بعضی واجب است باین دلیل که در حدیث با و او

بمسند صحیح امیران ثابت شده و هم آنحضرت در جلد وضو بای خود بران مواظبت کرده و نیز بعضی سنت است بایستاد حدیث و ابو داؤد و کرمه در آن حکم با سابقه  
و منقرضه و داند اما ذکر مضغه و مشتاق نکرده پس معلوم شد که امر بایست است و حق اول است و در حجة الله الباقی گفته که صفت وضو چنانکه ذکر کرده اند  
عثمان بن علی بن عبد الله بن الزبیر و غیر هم از آنحضرت و متواتر شده است و است بران اطباء کرده این است که بشوید سر و دست <sup>و</sup> و از افعال در اوند و مضغه  
و مشتاق نماید و متواتر کند در <sup>و</sup> بشوید و ذراعین را بایستد غسل و بر پیش سر کند بر سر پیش سر و پائین بشوید انتهی و سخن علی بن ابی طالب  
امیر المؤمنین ابو الحسن ابن عمر رسول خدا و برادر و ختنه و زوج فاطمه زهرا و اول کسیکه ایمان آورد از ذکر در اکثر احوال با اختلافی که در عمر اوست بهر حال  
بود متر و در میان هفت و شانزده سال حاضر شد جمله مشاهیر اگر شکوک که خلیفه کرد او را آنحضرت در مدینه بجای خود و فرمود آیا راضی نیستی با آنکه با  
از من بجای ناری از موسی خلیفه شد و در قتل عثمان روز جمعه بهتر بود و پنج سینه می شست و شهادت شد و جمعه یکوف شب هفتم ماه رمضان سینه از بنکین و فرمود  
بعد ستر روزان در پیشقی این طبع قبیل غیر و ک مدت خلافت او چهار سال و نه ماه و چند روز بود در بیان احوال صفات وی کتب جمعه تالیف شده اند و در اسلام  
گفته است و فیما شطر اصالحا من ذلك في الروضة الندية شرح الحق العلو انتهي في صفة وضوء النبي صلى الله عليه وسلم روایت است  
از علی در صفت وضو و آنحضرت و این بارة ایست آنحضرت طویل که در وی صفت وضو از اول تا آخر ذکر است و مفاد وی مفاد حدیث عثمان است  
و لیکن لغتی خاص که در این بود و حکمت و وی صفت این حدیث را در اینجا آورده و آن اینست که قال گفت علی و مسح بر ساسه و اخذة و مسح که آنحضرت  
سر خود را یکبار و دیگر اعضا را سه بار شست و در هر یک از اعضا یکبار و در هر یک از اعضا یکبار و در هر یک از اعضا یکبار و در هر یک از اعضا یکبار  
احادیث مترین نیز آمده و آنرا موسوم به صفت کشته اند اما تثلیث مسح در هیچ حدیثی صحیح نیامده آنچه آمده همین است که وضو کرد و یکبار و دو بار و سه بار  
و وضو شامل غسل و مسح هر دو است و قول شافعی بتثلیث باین حدیث است و بقیاس مسح بر غسل فجوالبش آنست که این حدیث محتمل است و احادیث دیگر  
صحیح و کل تحمل برستین لازم و بایست مسح بر تخفیف است قیاسی بر غسل نتوان کرد و انتهی گویم تثلیث مسح و حدیث عثمان آمده نزد ابو داؤد و ابو داؤد و ابو داؤد و ابو داؤد  
دو و در این خنیزه صحیح گفته و توضیح وی در ثبوت این سنت کافی است و قول ربنا مسح بر تخفیف قیاس است در مقابل آن نص قولی که درین اوجود و غسل  
بعد بوقش از شارع الایمان است و روایت ترک حارص روایت فعل نتواند شد اگر چه روایت ترک بسیار باشد زیرا که کلام در وجوب وی نیست بلکه در  
اوست و شان سنت همین است که گاهی آنرا کنند و گاهی نکنند که افی سبیل الی صفت و رفع الباری گفته که ذکر عدد در مسح در هیچ طریق از صحیحین نیامده اکثر  
علمای ائمه که شافعی که میگوید که تثلیث سنت است و ابو داؤد و گفت که احادیث عثمان همه صحیح اند و دلالت دارند بر آنکه مسح یکبار بوده است و شیخ ابن همام  
گفته که تکرار مسح بوجه غیره آمده و لیکن در انداخته اختالت احادیث صحیح نیست نزد اهل علم انتقی و آنچه ازین قبیل آمده محمول است بر تکرار یک آب بن باب جدید  
شمی گفته تثلیث مسح باب جدید بدعت است و در روایت غریب از امام ابو حنیفه آمده اما تثلیث یک آب پس در هر آیه گفته که حسن روایت کرده است  
آنرا ابو حنیفه که اگر یک آب سه بار مسح کند سنون باشد انتهی اخوجه ابو داؤد و اخرج النسائی و الترمذی با سند صحیح بل قال  
الترمذی انه اصح شیء فی الباب بلکه گفت ترمذی که یکبار مسح نمودن سر اصح چیزی است که درین باب آمده و ابو داؤد و این حدیث را  
بشش طریق آورده در بعضی می ذکر مضغه و مشتاق نیست و در بعضی می اینست که مسح کرد بر سر خود و آب بخجید و در روایت ابن ماجه از علی کرم الله  
بجای واحدة مرة آمده و روی عن سلمة بن الاکوع مثله عن ابن ابی او فی مثله و رواه الطبرانی فی الاوسط من حدیث انس و سنده صالح و رواه ابو یوسف بن النکین  
من حدیث زریق بن حکیم عن رجل من الانصار مثله و سخن حمید الله بن ذیل بن عاصم مدنی انصاری فاتی سنت اند بنی نازن بن انجی از ابو  
حدیث استسقا و نیست آن عبد الله بن زید که راوی اذان است چه وی زید بن عبد ربیع است نه زید بن عاصم و حدیث این عبد الله حجت است در باب وضو





شهادت نیز گویند و این نام اسلامی است و در جاهلیت آنرا سابه نام بود از سبب معنی پوشش نام زیرا که عرب بدان مردم را سب میکردند و در وقت سب بدان اشارت می نمودند و ازین جهت هم ذکر این نام مکرر در پراشت و گاهی در بعض مواضع این لفظ نیز اطلاق می باید و صیغه یا ایها صبیح ظاهر از نیه صبح کرد  
 بر دو انگشت نر خود ظاهر بر دو گوش خود را مسح افین در چند حدیث آمده یکی حدیث مقدم بر من صدیک بر زید ابو داود و طحاوی باسناد حسن و دیگر حدیث بریح  
 اخبر ابو داود و دیگر حدیث الش نزاد از عقی و حاکم دیگر حدیث عبد الله بن زید و در وی این است که مسح کرد بر دو گوش خود را بآب جز آن آب که بدان مسح  
 کرده و چینی گفته اسناوش صحیح است و تعقب کرد و او را ابن قتیق البید و گفت لفظ حدیث اینست مسح رأسه بآب یا غیر فضل بیدیه و ذکر نکرد در آن هر دو گوش را  
 و تصنیف گفته نزاد بن جبان و در مذی العینین است و اختلاف است در آنکه برای گوش آب جدید گیرد یا آب مسرکه و سبیل گفته احادیث و هر دو واقع شده  
 اخبر ابو داود و الفسائی و صححه ابن خزيمة و مسح گوش سنت است نزاد ابن اربعة و نزاد ابو یزید و در روایتی نزاد احمد بن یزید آب مسح سر و نزاد  
 ثلثه آب جدید و در سفر السعادت گفته مسح گوش کردی ظاهر او را طحاوی یعنی هم بر دو گوش مسح کردی و هم در درون و از برای مسح درون گوش سرانگشتان  
 در سر و انگشت در درون و انتهی و سخن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا استيقظ احدكم  
 من نومه فليستثر ثلثا چون بیدار شود یکی از شما از خواب خود بیدار شود باید که میفشاند بینی خود را سه بار ظاهر حدیث عام است و در بیداری شستن و در خواب  
 استنثار را معنی استنشاق گفته و در بعض احادیث هر دو آمده پس در صورت جمع هر دو مراد با استنثار دفع آب از بینی و از استنشاق جذب آب به بینی خواهد بود و حد  
 و دلیل است بر وجوب استنثار نزاد و قیام از نوم مطلقا اگر آنکه در روایت بخاری تنقید را مراد او و وضو آمده و تنقید نوم باشد چنانکه گفته اند که حدیث وارد است بر نجالب  
 و در هیچ فرق در نوم میل و نوم نهار نیست و این حدیث و دلیل قائل وجوب استنثار است و میخندد و چون هر سه با حمد و جماعه و نزاد جمیع برای قرب است و دلیل است  
 حدیث اعرابی است که فرمود او را وضو کن چنانکه امر کرده است ترا خدای تعالی فان الشیطان یبیت علی خیش و صم زیرا که شیطان مشام میکند  
 و نمی باشد در بینی بینی وی میخوشم معنی اعلای آن است و قبل الاثنت کله گفته اند سخنانی باریک درم که میان بینی و دماغ است متفق بر علیه  
 قاضی عیاض گفته جای با خن شیطان در بینی قفل است که بر این حقیقت باشد زیرا که بینی یکی از منافذ جسم است که توصل کرده میشود از وی بسوی دل و هیچ منفذ  
 جسم نیست که بروی غلق نباشد جز بینی و هر دو گوش و در حدیث آمده که شیطان نمی کشاید غلق را و در شتاب امر بنگذم آمده بهت و دخول شیطان در غم  
 و کیفیت آن موقوف بر علم شارع است و اقام و عقول با از احاطه و ادراک امثال این امر از ظاهر طریق اسلام و امثال این امور که شارع بدان خبر داده است  
 که ایان بدان باید آورد و از بیان کیفیت آن سکوت باید کرد و تخمین که متعارف باشد زیرا که آوی را در خواب اخلاط و مخاط و غبار و اقدار و بینی که بهسایه  
 شجاولیت و دماغ و محل ایلع قوای را که است جمع گردد و مانع آید از ادای حق تلاوت و فهم معانی آن و باعث گردد بر فقرت و کسل از رعایت خشیع و خشوع  
 و اینها همه ضیاع شیطان اند پس گو یا شیطان در اینجا شسته است چنانکه فرمود بر که تنمیه بطعام شیطان همراه میخورد و بیک کردن فکر نزد خواب می آید  
 در شب گفته و جاول الغمر است و شیخ در ترجمه گفته طریق اول سلم و احکم است و الله اعلم و عتقه و هم روایت است از ابو هریره رضی الله عنه نزاد بخاری  
 و مسلم که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم اذا استيقظ احدكم من نومه فليستثر ثلثا یعنی سه بار و فی الا ناع حتی لیستثر ثلثا چون بیدار  
 گردد یکی از شما از خواب خود بیدار شود و دست خود را در آون آب تا آنکه بشوید دست راسته بار که دست شستن پیش از وضو سنت است و در و ن رفت  
 از قیاد آونید بر کما و وضوها و حدیث دلیل است بر ایجاب غسل دست و وقت قیام از نوم بشب باشد یا روز بنا بر اطلاق حدیث که چون بیدار گردد یکی از شما  
 قاله ابن قتیق البید و ظاهر حدیث وجوب وی بر سقیق است اگر چه اراده وضو نکند و لیکن نزاد ابو داود و ترمذی باین لفظ آمده که چون برخیزد یکی از شما  
 از شب انار در اینجا میتوان گفت که تحسین مقتضی الحاق نوم نهار نوم میل است و نزاد شافعی و مالک امر بغسل برای نوب است و نمی برای که است فانه که در

این باتت بیدار زیرا که وی بی دریاید که کجا شب گردی کجا بود و کجا افتاد و دست و پایی فرمود که نخست دستار از خود بپوشد و باز تا با طهارت گردد پس از آن آب از طرف بگیرد و وضو سازد متفق علیة و هذا لفظ مسلم و این امر نزد جمهور مستنون و مستحب است که بطریق احتیاط با آن حکم کند نه فرض واجب و اگر نشسته است پاک است و آبی که در دست فرو برد و نیز پاک است زیرا که پدید شدن دست در وقت خواب بقیقین مستحب است و مجرب و توجیه و احتمال است و نزد امام احمد که دست شستن بعد از برخاستن از خواب واجب گوید اگر ناشسته است و در سجده اندازد آب نجس گردد و سخن لقیظ بفتح لام و کسر قاف بن عامر بن حصيرة یفتح ضاد و کسری بای یوضو العیضی صحابی مشهور است سعد و در اهل طائف کینت او ابو زرین است کما قاله ابن عبد البر روایت کرده اند از وی پس شش عاصم و ابن عمر و غیره با قال گفت گفتم ای رسول خدا خبر دهید از وضو که حسن و کمال و کمالات است قال فرمود استیغ الوضوء تمام و کمال و تروتازه کن وضو را چنانکه گفتی اسبغ وضو و لوفع دست فرض و سنت اسبغ فرض استیغاب موضع غسل است و اسبغ سنت در تفسیر آن اختلاف واقع شده بعضی با نقاء و نوس به لک و غیر آن تفسیر کرده اند و بعضی با طالت غره و تجلیل و بعضی بختلک و الله اعلم انتهى و خلیل بین الاصلاب و تجلیل کن میان انگشتان دست پهلوی و تجلیل در لغت چیزی را در میان چیزی آوردن و تجلیل اصل لغت است نزد ابو حنیفه و شافعی و نزد احمد تجلیل انگشتان پای سنت است بخلاف و در تجلیل انگشتان دست از وی دور و این است مشهور آنست که سنت است و در روایتی نیست زیرا که تفسیر آنمانی از تجلیل است و نزد مالک تجلیل خاص با انگشتان پا است و آنرا نیز اگر نکند باکی نه و لیکن گفته اند که تجلیل خوش آئیده ترست نفس را و این بر تقدیر نیست کما انگشتان بحسب خلقت از هم جدا و کشاده باشند و اگر یکدیگر چسبیده و متصل باشند شکایب کی تکلف آب در میان آنها ندراید واجب است تجلیل و وعیدیکه بر تجلیل در حدیث و ارقطنی آمده و در برابر آنرا نقل کرده محمود بن صورت است و نزد بعضی این حدیث ضعیف است و کیفیت تجلیل انگشتان پای آنست که مخضر دست چپ ابتدا کنند و ختم کنند مخضر با سر چپ و تجلیل انگشتان دست بردارند و بعضی در بعضی است امام الحرمین در نماییه گفته صحیح شده است در سنت از کیفیت تجلیل اصابع که واقع شود تجلیل از اسفل اصابع و بدایت از مخضر دست و ثابت نشده در تعیین یکی از دو دست چیزی انتهى مصنف در تخیص گفته اقتضای کلام وی آنست که بدایت مخضر صحیح است و بهر که قال زیرا که روایت کرده اند ابو داود و ترمذی از حدیث مستور بن شداد که گفت دیدم رسول خدا را چون وضو میکرد می مالید انگشتان پای خود را مخضر و در روایت ابن ماجه بجای مالیدن غزال کردن آمده و در سنن او وی ابن لسیه است و درین باب حدیث عثمان است که در خلال کرد اصابع هر دو قدم خود راسته بار و گفت دیدم آنحضرت را که گردنای که من کردم رواه الدارقطنی بکذا و حدیث ربیع بنت معوذ رواه الطبرانی فی الاوسط و سنن او وی ضعیف است و حدیث علی بن شریحه رواه الدارقطنی و در وی عمر بن قیس است و وی سکر الحدیث است و حدیث وائل بن حجر رواه الطبرانی فی الکبیر و در وی ضعیف است و القطاع است و حدیث ابن عباس چون وضو کنی خلال کن اصابع هر دو دست و هر دو پای خود را رافع گفت رواه الترمذی گویم هر که ذک و کذا بر وجه احمد و ابن ماجه و الحاکم و در وی صالح بن مولى التومنه است و او ضعیف است لکن بخاری تحسین می کرده زیرا که از روایت موسی بن عقبه از صالح است و جامع موسی از وی قبل از اختلاف است انتهى و کایح فی الاوسط مستشاق و مبالغه کن در تنشاق و در لفظی مضطرب آمده و وجه مضطرب کردن تمام دهن است مبالغه در آن آنست که آب با محلی برسد و نزد بعضی گردانیدن آب است در تمام دهن و حدیث مستشاق آنست که آب تا نزد بینی برسد و مبالغه در آن آنکه از وی گذرد و نزد بعضی کشیدن آب بر نفس تا بهایت یعنی الاکان تکنون صاعداً لکن اگر انگشتانی را در روزنه دانه مبالغه در آن درین هنگام سنت نیست بلکه مکروه است بجهت توتهم شکستن روزه و مضطرب و مستشاق فرض است نزد امام احمد و در تواتر مشهور غسل وضو و سنت است نزد امام مالک و شافعی در هر دو سنت و در وضو فرض و غسل نزد امام ابو حنیفه اخراج الاربعة

یعنی ابو داؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و رواه الداریمی و الشافعی و احمد و ابن الجارود و ابن خزيمة و ابن حبان و الحاكم و البیهقی مطولاً و مختصراً  
و صححه الترمذی و البخاری و ابن القطان و ابن خزيمة و درین باب است از ابن عباس لفظی نیست استثنای ترمذی و ابن القطان  
و زواه ابو داؤد و ابن ماجه و ابن الجارود و الحاكم و در حدیث باب دلیل است بر وجوب سبایح و تحلیل اصابع و مبالغه و استنشق برای غیر صائم  
و فی روایة لا بی داؤد و مستاده صحیح اذ اتوضأت متعوضاً ہر گاہ و غلو کنی پس مضمضہ کن زیر کہ وضو بدین مضمضہ و استنشق نماید  
و حق تعالی امر کرد بخل و جب مطلقاً و بینی و دہن و دخل اندر آن و تفسیر کرد آنرا پس بغير خدا صلی اللہ علیہ وسلم بفعل و تعلیم خود و هیچ کس نقل نکرد آنحضرت  
کہ مضمضہ و استنشق نکرد و با وجود اقتضای بر قدر کفایت بخل اعضا مرقہ و فرمود کہ این وضوئی است کہ نمی پذیرد خدا نماز را مگر بوسی و نیز آنکه در  
بدان چنانکہ در حدیث ابو ہریرہ نزد دارقطنی است و در صحیحین است کہ فرمود چون وضو کنی بکی از شما باید کہ داخل کنڈ آب در بینی خود پس بپشت اندازد  
و تبارد معتدل چیزی کہ قاذح باشد در آن و رفته اند بوجوب این ہر دو احمد و سحن و دیگر قال ابن ابی لیلی و حماد بن سلیمان و جامع علی بوجوب آن و دخل  
و وضو و سنیت مضمضہ و ہر دو حکامہ النودی فی شرح مسلم عن ابی ثور و عن ابی عبیدہ و داؤد و انطاہری و ابن المنذر و در روایتی از احمد و نیز مروی  
مثل آن از ابو حنیفہ و ثوری و زید بن علی و رفته است مالک شافعی و اوزاعی و حلیث و حسن بصری و زہری و ربیعہ و یحیی بن سعید و قتادہ و حکم  
بن عتبہ و محمد بن جریر طبری بعدم و جوب آن دلیل حدیث عشر من سنن المسلمین و مثلاً آن مضمضہ و استنشق است این حدیث صحیح است اما بن  
لفظ نماید بلکہ بلفظ عشر من الفطرہ وارد شدہ و اگر ہمین لفظ باشد گوئیم کہ درست طریقہ است کہ شامل واجب باشد نہ اصطلاح اہل اصول و اما حدیث  
ابن عباس کہ مضمضہ و استنشق سنت است رواہ الدارقطنی پس سندش ضعیف است و عن عثمان بن عفان کنیت ابو عبد اللہ است  
اسوی قریشی است یکی از عشرہ مبشرہ و خلفای اربعہ است سلیمان شدہ در اول اسلام بردست ابو بکر صدیق قبل دخول آنحضرت ہزار آن رقم و ہجرت کرد  
بسوی حبشہ و ہجرت و حاضر نشد بدر البسبب مرض قویہ بنت آنحضرت و حضرت برقی سم پر آورده و حاضر نشدہ و حدیث بیست الرضوان بسبب  
آنکہ حضرت اورا بکہ در صلح فرستادہ بود و چون بیعت کردند مردم آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم دست مبارک خود بردست زد و فرمود این بیعت از  
طرف عثمان است و شمی شد بندقہ بنی النضر بسبب جمع کردن وی و دختر آنحضرت را رقیہ و ام کلثوم و بود سفید رنگ میانہ قد و گفتہ اند گندم گون  
رقیق البشرہ حسن الوجہ بید ما بین المنکبین کثیر شعر الرأس عظیم اللحیہ و لحیہ القصیر میکرد روز اول از ماہ حرم سہ بیست چہا خلیفہ شد و کشتہ شد و ہجرت  
و داؤد ہم ذی حجت سنہ ششم و ثلثین از دست اسود و تپیدی صری و قیل غیرہ و مدفون شد شب شنبہ در بقیع و بود عمر وی آنروز ہشتاد و دو سال و قیل  
ہشتاد و شست و مدت خلافت وی دوازہ سال است چند روز کم و چون وی شہید شد باب فتنہ و قتل درین امت مفتوح شد کہ تاقیامت بند شدنی  
نیست فتنہ شہادت وی کاتب حروف در اقترابا اساعہ نوشتہ رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يبخل بالحبيبة  
فی الوضوء بدرستیک بود آنحضرت تحلیل میکردیش شریف خود را در وضو و گفت انس کہ بود لحيہ شریف انبوء رواہ ابو داؤد و ہم نزد وی است  
بسند صحیح کہ بود آنحضرت چون وضو میکرد میگرفت کتفی از آب زیر حنک و تحلیل میکرد بد آن ریش را و میفرمود این چنین امر کرده است مرا بر پدر کا  
من و مرا بجمیع چیز یی است کہ شامل ہر دو ر شارب باشد و تحلیل لحيہ در روایتی از احمد واجب است و گفت اگر ترک کرد آنرا بہرہ نوز و ابا باشد و اگر عدا  
کہ را عا دہ کند و نزد ابو یوسف سنت است و نزد ابو حنیفہ و محمد فضیلت است شمی قول ابو یوسف را صحیح گفتہ و در سبیل گفتہ حدیث عثمان دال بر  
مشروعیت اوست و احادیثی کہ در امر تحلیل وارد شدہ سالم نیست از اعلال و تضعیف پس منہض بر لباب بخواند بود انتہی و کیفیت تحلیل این  
کہ در اردو انگشتان را زیر کچ و بر و جانب فوق و تحلیل بعد از تثلیث غسل است بظاہر حدیث اخر جہ الترمذی و گفت حدیث حسن صحیح

ورواه الدارمی وابن ماجه والحاکم والدارقطنی وابن جبان من روايته عامر بن شقيق عن شقيق بن سلمة عن عثمان بن بخاري كلفته حديثي وحكم كلفته  
 مني اثم دروي ضمنت بودي از وجهه وتضعيف کرد او را يحيى بن معين وروایت کرد عاکم مشواهد وی از حدیث انس و عایشه و علی و عمار و درین باب است از اکمل  
 و ابوایوب و ابی امامه و ابن عمر و جابر و جریر و ابن ابی اوفی و ابن عباس و عبداللہ بن عبیدہ و ابی الدرداء و در ہر یک حکم کرده اند بضعف الاحادیث عایشه و صحیحہ  
 ابن خزیمہ و گفت عبداللہ بن احمد عن امیہ کہ نیست در تحلیل لمحہ چیزی صحیح و گفت ابن ابی حاتم عن امیہ ثابت نیست از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم  
 در تحلیل لمحہ چیزی و شیخ در ترجمہ کلفہ احادیث در تحلیل لمحہ بطریق مستعدہ آید و در بعضی از آن سخن هست و ترمذی از بخاری آورده کہ گفت صحیح ترین حدیثی  
 درین باب حدیث عامر بن شقيق است کہ از ابی وائل از عثمان روایت کرده انتہی ایس ثابت شد کہ حدیث باب اثبات احادیث این باب است **وعن**  
 عبد الله بن زيد بن عاصم الانصاري المزني رضي الله عنه و ترجمہ وی گذشت ان التبيي صلى الله عليه وسلم اني بثلثي مدي  
 فجعل يد لك ذراعيه بدرستیکہ آورده شد رسول خدا بدو ثلث مد پس مالیدن گرفت ہر دو بازوی خود را بتد بضم بسم و تشدید دال حملہ در  
 قاموس کلفہ بیانہ ایست بقدر دو رطل یا یک رطل و ثلث وی یا پیری کہ دست انسان مستدل چون بزرگند آن ہر دو را و دراز کند دست خود را  
 بآن ہر دو را بجا نام نہادہ شد و تحقیق تجربہ کردم آنرا پس بضمش صحیح انتہی و در حدیث دلیل است بر شریعت و لک مراعضای وضو را و در وی  
 خلاف است کسی کہ بوجوب رفتہ است مدلال همین حدیث کرده و ہر کہ قائل شدہ بعدم وجوب کلفہ ماسور بہ در آیت غسل است و نیست و لک از مسامی آنو  
 آخر جہ احد و صحیحہ ابن خزیمہ و در حدیث ام عمارہ انصاریہ نزد ابو داؤد و ابی اسنا د حسن آید کہ وضو کرد و آنحضرت از او ندی کہ در وی آب  
 دو ثلث مد بود و روایت کرد آنرا بہیقتی بلفظ وضو کرد و ثلث شد و این بی اصل است و تصحیح کرد ابو زرہ از حدیث عایشہ و جابر کہ غسل میکرد و آنحضرت  
 از صاع وضو میکرد و از مد و اخرج مسلم نحو من حدیث سفینہ و ابو داؤد و از حدیث انس آورده کہ وضو کرد از او ندی کہ بگشایش میکرد و دو رطل را و نزد ترمذی  
 باین لفظ است کہ کفایت میکند در وضو و رطل و این ہمہ احادیث قاضی اندہ تشخیص در اب وضو و نبی آنحضرت از اسراف در اب معلوم است و بخر فرمود  
 کہ بیا یہ قومی کہ تعدی کنند در وضو پس ہر کہ تجاوز کند از آنچه شارع آنرا مجزی گشتہ بود وی اسراف کرد و قول قائل کہ این تقریب است نہ تعدید بعید نیست لیکن  
 احسن برای تشریح محاکات اخلاق وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم واقعہ ابا و دست در کسیت وی **و عن** و ہم روایت است از عبداللہ بن زیدانہ دلی  
 التبيي صلى الله عليه وسلم ياخذ كذا نيكه ماء خلاص الماء الذي اخذه لراسته بدرستیکہ می دید آنحضرت را کہ میگیرد برآ  
 ہر دو گوش خود آب خلاص آبی کہ گرفته بود آنرا برای سیم سر خود و تہیب ایدہ ثلثہ ہمین است کہ مسح گوش باب جدید کند و نزد امام ابوحنیفہ و بروایتی نزد  
 امام احمد مسح گوش بقیۃ آب مسح سر کند دلیل ایدہ ثلثہ ہمین حدیث و ما فی معناہ است و گویند در احادیثی کہ ذکرش نیامدہ غایت وی عدم ذکر را وی است  
 آنرا عدم ذکر دلیل عدم فعل نیست و دلیل حقیقہ حدیث عبداللہ بن زید است نزد ابن ماجہ و حدیث ابن عباس است نزد دارقطنی باسناد صحیح کہ فرمود  
 آنحضرت الاذان من الرأس یعنی ہر دو گوش از سر اند و این حدیث بطریق مستعدہ آید و چون اذانین از راس باشند لا جرم مسح ہر دو یک آب راس  
 کافی بود زیرا کہ برای یک عضو و آب گرفتن نیامدہ و غیر صورت تکرار و آن خبریہ و ابن جبان و حاکم از ابن عباس آورده اند کہ گفت آیا خبر کم شمارا بگو  
 رسول خدا پس وضو کرد و گرفت غرض از آب و مسح کرد بدان سر و ہر دو گوش را و فسائی بآبی عقد کردہ در بیان مسح الاذانین مع الراس و در سوط و نسائی  
 از عبداللہ ضامی و فضل و قدر آید کہ چون وضو میکنند بندہ مومن بیرون می آید مضطرب گناہان از دہن و باستنشاق از بینی و غسل وجہ از وجہ تا از زین  
 و غسل بدن از بدن تا از راس تا اذانین و در اینجا دلالت ظاہر است بر بودن اذانین از راس قائلہ اشمنی و در اکثر احادیث  
 مسح راس اذانین واقع شدہ بی تعرض باب جدید و ظاہر سیاق آنرا در بودن اوست باب سر آید اول کہ را حضرت شیخ از طرف منفیہ در شرح سفر السعاده

ذکر کرده اند و در سبیل گفته که حدیث الاذان من الراس اگرچه در اسناد وی مقال است مگر آنکه بسبب کثرت طرق بعضی می شناسند بعضی است و اخباریست  
 صحیح شایسته است که در آن مسج هر دو گوش باراس مرة واحدة آمده و این را حدیث بسیار اند از علی کرم الله وجهه و ابن عباس و عثمان و سید و همه ایشان  
 متفق اند بر آنکه مسج کردن آن هر دو را با سر یکبار یعنی یک آب چنانکه ظاهر لفظ مرة است زیرا که اگر برای هر دو گوش آب جدید میگرفت این لفظ مسج سه  
 و اذنیه مرة واحدة صادق نمی آمد اگرچه احتمال دارد که مراد عدم تکرار مسج باشد و اینکه برای هر دو آب جدید گرفت پس این احتمال بعید است و تاویل قدش  
 باب اینست که در دست تری نمائیده بود که کفایت میکرد هر دو گوش را پس آب جدید گرفت و این تاویل اقرب چیزیست که گفته میشود در آن  
 انتهی و این ظاهر است در تائید مذکور بجهت آنکه در جواب ایشان میتوان گفت که حدیث الاذان من الراس نزد ابن ماجه و ترمذی و ابو داود و احمد و  
 ابی امامه است و خود ابو داود و ترمذی نگرفته اند که حدیثی از روایت این حدیث است گفت نمیدانم این از قول ابی امامه است که باجتهاد خود گفته  
 یا از قول آنحضرت است که ان فی مشکوٰۃ و حدیث ابن عباس که نزد دارقطنی است خود دارقطنی آنرا اعلال باضطراب کرده و گفته که آن وهم است  
 و صواب روایت ابن جریج از سلیمان بن موسی بطریق ارسال است و در رفع و وقیف وی اختلاف نموده اند و گفته صواب و قف است و نیز  
 منقطع است و حدیث ابو هریره که نزد ابن ماجه است درین باب در وی عمرو بن حصین است و او متروک است و حدیث ابن عمر که نزد دارقطنی است  
 معلول است و حدیث عایشه که نزد دارقطنی است در وی محمد بن ازهر است و احمد او را کاذب گفته و حدیث آنس که نزد دارقطنی است از طریق عبد الجبار  
 از انس و ضعیف است پس ثبت شد که حدیث الاذان من الراس بجمع طرق خود صالح استجلی نیست و در موطا بانی عقد کرده است مسج الاذانین  
 ما جدید و از ابن عمر آورده که کان یاخذ الماء باصبغیه لاذنیه و در مصنفی نیز آن گفته اما حدیث الاذان من الراس اگر صحیح می شد دلالت میکرد  
 بر کفایت مسج اذانین از مسج راس این خلاف اجماع است انتهی و حدیث باب صحیح است چنانکه مصنف گفت أخرجه البیهقی و اسناد  
 صحیح و صحیح الترمذی ایضا پس محارض نشود و او را حدیث ضعیف و راجع نشود مای واحد برای جدید زیرا که ترجیح فرع قیاض است  
 کما تقر فی الاصول و اینجا خود تعارض نیست و احادیثی که در آن مسج اذانین باراس آمده جواب ازان گذشت که عدم ذکر دلیل عدم فعل نیست  
 و تاویل عدم بقای بل در دست بعید است زیرا که در حدیث چیزی که ایما کند بقرورت تجدید ماء و شعر باشد با بعد لم بل سابق موجود نیست و اگر فرض  
 کنند که گوشها از سر است پس معنی وی آن باشد که در حکم مسج شریک هم اند که هر دو را مسج باید کرد و حدیث ساکت است از آنکه آب سر باید کرد یا آب  
 جدید پس حدیث باب بیان این اجمال کرده و ظاهر نموده که آب جدید باید کرد و از حدیث مذکور نتوان فهمید که سر و گوش یک عضو است بلکه دو  
 عضو است و چون دو عضو شد برای هر یکی آبی جدا باید گرفت و اگر هر دو را یک چیز گویند و مسج هر دو یک آب بران بنامیند لازم آید که بینه  
 و میان را که از وجب است و نسبت گوش از سر و غسل است بی شبهه در حکم و وجوب مضمضه و استنشاق با وجوب یک عضو گویند و هذا خلف و روایت این  
 و غیره را دلالت بر اتحاد اذانین باراس نیست که بموجب آنجا آب باشد بلکه بر اشتراک در مسج است و مطلق محمول است بر مفید و روایات دیگر که در آن  
 قصص تجدید آب وارد شده اصح اند ازین و هو عند مسلم من هذا الوجه و این حدیث نزد مسلم است و صحیح و بی یابن و چه که روایت  
 عبد الله بن زید است بلفظ باین لفظ و مسج براسه بقاء غبر فضل یدیه و مسج کرد آنحضرت سر خود را با آبی که جز آب زیاد است  
 هر دو دست است و هو المحفوظ و همین لفظ محفوظ است نزد اهل معرفت حدیث چه مصنف در تلخیص از ابن دقیق العید آورده که محفوظ در  
 روایت مذکور همین لفظ است و همین است در صحیح ابن حبان و در روایتی نزد ترمذی و ذکر نکرد مصنف در تلخیص که مسلم هم آنرا روایت کرده  
 و در سبیل گفته ما هم آنرا در مسلم نیافتیم و چون محفوظ همین لفظ باشد ناگزیر است از گرفتن آب جدید برای سر و برین دلالت و از احادیث و حدیث

بیستی و دلیل احمد و شافعی است در اخذ آب جدید برای آلودن و به دلیل ظاهر کما سبق و اندک اعلم بالصلوب و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال سمعت گفت ابوهریره شنیدم رسول الله صلى الله عليه وسلم را يقول می گفت ان امتی یأتون یوماً من القیامة غرا مجتلهین من اثر الوضوء بر سببیکه است من می آید روز قیامت بسوی بهشت در حالیکه غر مجتلی است از اثر وضو که در وضو این اعضا را می شستند غر یعنی سبزه و تشدید را تسخیر و روشن از هر چیز و غره سفیدی را گویند که در پیشانی پدید می آید و غسل بسم و فتح و بسم می شود و آبی که هر چهار دست و پا بی او سفید باشد و این است در روز قیامت رومی و دست و پا بهر سفید و روشن و نورانی و تا بان باشد پس تشبیه کرد آنرا بغر مجتلی فمن استطاع منكم ان یطیل غرته فلیفعل پس کس یکم می تواند از شما که دراز کند غره خود را باید که بکند که موجب زیادت فضل و کرامت است و ذکر نکرد و تجلیل را زیرا که هر دو لازم یکدیگر اند و نیز بیشتر مردم در شستن و وضو سبایغ آن تقصیر دارند و خلای غسل اقدام که عادت بسیار است و ریختن در آن است و در لفظی از سلم آمده فلیطیل غرته و تجلیه متفق علیه و رواه احمد من حدیث نعیم و گفت نعیم شنیدم که این قول من استطلاع الی آخره قول ابوهریره است یا از حدیث در سبب گفته ظاهر سیاق آنست که از حدیث است آن ال است بر عدم وجوب زیرا که در قوت سن شاذ رنگ است و اگر واجب می بود تقصیر با استطاعت نمی کرد زیرا که استطاعت متحقق است قطعاً و تصنف در فتح الباری گفته این جمله در هیچ روایت دیده نشد از کسانی که این حدیث را روایت کرده اند و هم عَشْرَةً و نه در روایت وی از ابوهریره غیر روایت نعیم و حدیث دلیل است بر مشروعیت اطالته غره و تجلیل و در قدس مستحب از وی استخوان است گفته اند در دستها تا در و در پاهای تا تا نو این از ابوهریره مروی است و ثابت است از فضل ابن عمر آخر چه این ابی شیبته و ابو عبید بن جراح گفته اند تا نصف عضد و ساق و غره و در وجه غسل است تا صفی کردن و قول بعدم مشروعیت غره و تجلیل و تا میل حدیث ابوهریره خلای ظاهر است و شیخ در ترجمه گفته اطالته غره آن باشد که فوق جبهه تا پایان دقن و از گوش تا گوش دیگر بمالنه بشوید در متوضی مخصوص و چون بود بلکه شامل تمام رو باشد و لهذا التفسیر کرد و طبعی را غر را با بیض الوجه اتقی و اللفظ المسکون و این لفظ که مذکور شد مسلم است و لفظ بخاری مدعون است عوض قانون و در لفظی دیگر نزد مسلم از حدیث ابی هریره باین لفظ آمده که سید حلیم یعنی سیما و نشان وضو از من یعنی در دست و پا بی متوضی که تجلیل عبارت از آن است تا آنجا که میرسد آب وضو و در لفظی نیست سیما و نیست نعیم کم رواه مسلم فروغاً و باین لفظ استدلال کرده اند بر آنکه این اطالته از خصائص این است که چه وضو در دم سابقه هم بود و عن عائشة قالت کان البشیر صلی الله علیه وسلم یعجبه التیمن گفت عایشه بود رسول خدا خوش می آمد او را آغاز کردن از جانب راست فی تنعله و نعل پوشیدن که اول در آن پای راست در آوردی و توجه کرد و در شان کردن موسی سروریش که ابتدا در آن از جانب راست کردی و طه حوده و در طهارت کردن چنانکه در وضو اول دست راست شسته و پای راست شسته اما رخسار با و گوشها پس می شستند و فی ثمانه کله و در همه کارهای خود ابتدا بر راست کردی و جانب راست را اختیار نمودی و ذکر این هر سه چیز بطریق تمثیل است و در هر چه از جانب تشریف تشریف بکریمت هر از این قبیل است چنانکه جامه پوشیدن پای در سوز و در آوردن و در مسجد و آمدن و مسواک کردن و از وضو بایرون شدن و سر کشیدن و ناخن بریدن و مسواک بغسل شوارب گرفتن موسی سر ترا کشیدن و در خلق راس بعضی باین مخلوق اعتبار کرده اند موضعی باین حال و الاول اصح و اظهر و آنچه ازین باب است مثل بیرون آمدن از مسجد و در آمدن در وضو و استنجاء و پاک کردن بینی و بر آوردن جامه و مانند آن مستحب دان آغاز بسیار است و این همه بخت سر و کرامت راستی است چنانکه فرشته دست راست شرف دارد بر فرشته دست چپ و همسایه دست راست مقدم است بر همسایه دست چپ غرض که راستی را همه جا اعتبار است و حدیث دلیل است بر استحباب برات باین در همه امور شریفه چنانکه لفظاً یعجبه التیمن دلالت دارد بر آن و صاحب بل تحقیق آن در حوا شرح کرده متفق علیه و صحاح ابن حبان ابن منداه و له الفاظ ذکرها المصنف فی التلخیص و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال



قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا توضأ فقل يا ارحم الراحمين وقل يا ذا الجلال والإكرام يعني ابو داود وترمذي و نسائي وابن ماجه و اخرجه ايضا ابن حبان  
 و البيهقي و الطبراني و زياده كردند و روى اخذ اليه ابن دقيق العيد گفته بود حقيق بان يسبح و صححه ابن خزيمة و حديث دليل است بر بدارت  
 بيا من نزد وضوء شستن هر دو دست و هر دو پا و اما غيرة دست با سبظا هر شمول دست نيز را كافي است همچو كافي بدان درين هر دو درنه واردي شد  
 و حديث تعليم بخلاف يدين در تعليم كند و در دست احاديث تعليم تقديم نمي رسيد هر دو بر شستن در حديث عثمان كه گذشت و آيت مجمل بود سنت بيان نمي  
 كرده و از علي رضي الله عنه آمده ما ابالي بشمال يداك ام يميني اذا اتيت الوضوء و راه الدارقطني و البيهقي و ابن منقطع است حجت بدان تا هم نيست  
**و عن المشهور بن مشهور** صحابي ثقف مشهور است اسلام آورد و عام خندق و قدم آورد و هجرت اول مشاهير و حديثيه است از اهل بي مخصوص  
 معاوية بن خفيان و صاحب براي مشهور است او است نزول كرد و فرمود و آنجا در سنده بنجاه و پنج بعمر هفتاد و نه سال و حاليكه عامل بود بران از طرف معاوية  
 كنيته ابو عبد الله يا ابو عيسى است متغيره بضم سين و ضمير مجهول كسوره و متغيره بضم شين و مكسور عين جمله دايي موحده مفتوحه است ان النبي صلى الله  
 عليه وسلم توضأ فمسح على ناصيته به در ستينه وضوء كرد و آنحضرت پس مسح كرد بر موي پيشاني خود اين حديث حجت ابو حنيفه است و در حديث  
 مسح چهارم حصه سر كوتاه ناصيه تمام چهارم حصه سر است از جانب پيش و اگر مسح تمام سر واجب بودي اقتضا ناصيه نكردني و اگر بكته از ان واجب  
 بودي ادا يفتي و گاهي براي بيان جواز از اين كردني و آيت قرآن مجمل است حديث بيان مي كردني در ترجمه گفته از بعضي مشايخ خبرين شديده كه از مشايخ  
 خود نقل مي كرد كه گفت الانسان في مسحة الرأس مسح مأكلا حتى لا يذهب بأكلا من مسح تمام سر است و در مصفى گفته از اين همه اقوال قول شافعي اقوي مي نايستني  
 يعني كافي بعض سر اگر چه دو سه مو باشد و حد نصاب مسح رويايت مختلف است موافق هر يك از اين ثلثه و اغلب رويايت موافق مذهب مالك است و در روایت  
 مسح اكثر سر و شيو كافي گفته مسح بعض سر مسح بر تمام سر كافي است اتفق و در سبل گفته حديث دليل است بر عدم جواز اقتصار بر مسح ناصيه و زيد بن علي و ابو حنيفه  
 گویند جابر است اقتصار و حافظ ابن القيم گفته مسح نشت از آنحضرت صلى الله عليه وسلم دريك حديث هم كه اقتصار كرده باشد بر مسح بعض اس البته ليكن بود  
 چون مسح ميكرد بر ناصيه تمام ميكرد و آنرا بر تمام چنانكه درين حديث مخير است و دارقطني ذكر كرده كه اين را بهشتاد و كس روایت كرده اند و اما اقتصار بر تمام مسح  
 پس كافي نشت ندان جمهور و ابن القيم گفته دي صلى الله عليه وسلم گاهي مسح بر سر ميكرد و گاهي بر تمام و گاهي بر ناصيه و تمام هر دو و علي الهمامه و مسح كود بر سر  
 و نويا است روایت بخاري از حديث عمر بن ابي سلمه مصري و روایت مسلم از حديث بلال بن رباح كه مسح كرد بر خفيين و بر تمام و روى مثل احمد بن سنان  
 و ابو داود و احمد بن ثوبان و ثابت شده است مسح بر سر تنها و بر دستها و بر سر و تمام هر دو و مسح و ثابت است و حديث ثوبان مشهور است باذن مسح  
 بر تمام بجز راس و لفظ دي نزول احمد و ابو داود اين است فرستاد آنحضرت سهره و رسيد باوشان سهره پس هر گاه آمدند نزد رسول خدا شكايه كردند از راس  
 يزد پس حكم فرمود بآنها كه مسح كنيد بر عصاب الساعدين و در سنادش را شد بن سعد بن خلل و علل گفته احمد فرمودني تواند شد كه را شد از ثوبان  
 شنیده باشد نيز كه ثوبان پيشتر فرمود بر راس الساعدين گفته هر گاه اقتصار بر مسح بعضي از سر فرمودي بر تمام تمام كردي چنانكه ظاهر بيان مسلم است و در  
 حديث مخير كه مسح كرد بر ناصيه و بر تمام كه اذني الفتحة و نزول حقيق مسح بر تمام را بي كميل است و تنها بر تمام درست نيست و امام محمد و موطا آورده كه گفت  
 مالك رسيد يا انصار بن عبد الله كه او را پرسيدند از مسح بر تمام گفت جابر نيست تا مسح بموي سر كنند و اين را اخذ كرده ايم ما و همين است قول ابو حنيفه  
 و نافع ميگويد و در مصفى بنت ابی عبیدة كه زن عبد الله بن عمر بود وضوء ميكرد و ميكشيد رخا خود را و مسح ميكرد بر سر و سعيده است بلكه در اول اسلام  
 مسح بر تمام بود پس از ان منسوخ و مبروك شده و از هشام بن عروه آمده كه ديد پدر خود را كه بر پشت تمام را مسح ميكرد و در مصفى گفته انصار اين

مضمون میشود آنست که مسح بر عامه و خاتمه نکند و این آثار از صورتیکه نامیده بر مسح کنند و تمام نماید مسح را بر عامه ساکت است و در حدیث مسلم ثابت شده که آنحضرت در سفری مسح بر ناصیه کرده و بر عامه تمام فرمود پس هر وقتی که مسح شود بر ناصیه تمام مسح است کمالی مسح بر عامه انتهی آنکه مسح را سعادۃ گفته که مسح سر را گاه بر همه سر کردی و گاه بر عامه بی آنکه بر سر نه کردی انتهی شایع گفته این در بعضی احادیث آمده ولیکن خفیه گویند در اول بود و بعد منوع شد انتهی گویم دعوی مسح محتاج به مساوی یا مقدم است بحد و حال چیزی نیست شیخ در ترجمه مشکوٰۃ گفته مسح بر دست را محمول بر آنست که چون با دای فرغیده مسح و تعلیم آن اقتضا بر قدر ناصیه کرد و تحت تکمیل آن و این سنت است که مسح تمام سر است بجای مسح بقیه راس مسح بر عامه کرد از برای اقامت طریقۃ و تعلیم و تعلیم فی الجملة و بر مذہب مالک از برای تعلیم و غیبه فرض است که مسح تمام سر است که بر بعضی سر کرد و بقیه بر عامه کرد و توریشتی گفته تواند که و هم راوی باشد شاید که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بطریق عادت دست بر عامه گذرانید راوی نوشته که مگر مسح کرد و الله اعلم اما مسح بر عامه بطریق استقلال بی مسح سر چنانکه بر موزه کنند دست نیست نزد ائمه مطلقا الا نزد امام احمد بشرط آنکه عامه بر طهارت پوشیده باشد و سائر تمام راس باشد چنانکه بر موزه و ظاهر قول که مسح بر موه و الخفافین یعنی مسح بر موه و موه و ناظر درین معنی است و توریشتی گفته تجویز کرده اند مسح بر عامه جمیع از فقرهای اصحاب حد و اکثر دوران فتاوی در دیار اسلام بر خلاف آنست انتهی و الحق بجه و این خبر محتمل حکم بدان نتوان کرد الا آنکه چیزی باشد مثل مسح خفین در غایت ظهور و اشتها را مانند پوششائی آفتاب انتهی کلام اشح گویم بعد و در بعضی در مسح بر عامه تنها چنانکه در حدیث باب و فخر آن است بحد و محل و احتمال دیگر که توریشتی کرده انکار از سنیت می نتوان کرد و چه ابر احوال متعدده فرود نباید آورد که گاهی چنین میکرد و گاهی چنان و تمام این بحث در شرح مختصر شوکانی ذکر کرده ایم

اخرجه مسلم و بخاری این را روایت نکرده و هر که نسبت اخراج بهر دو نموده و فهم کرده و عن جابر بن عبد الله بن عمر بن خطاب السلمي الانصاري ان المشاهير صحابه و ائمه ابرائشان است كثير الحديث بود حاضر شد او و پدر او عقبه ثانیه را و بخاری گفته که پدر را هم حاضر شده اما اصح آنست که حاضر نشده و بعد از وی در مینوده مشهد بمراد آنحضرت بوده ذکره الحاکم در آخر عمر اعنی شده بود امام محمد یا قمر حجة الله علیه و علی آباءه الکرام از وی روایت دارد و قدوم آورده بود شام و مصر را از وی عنه خلق کثیرات بالمدينة سنة اربع و ستين قبل غير ذلك و لا اربع و ستون سنة و هو آخر من مات بالمدينة من الصحابة في قول كتيبت ابو عبد الله است از نقبای الفار بود رضي الله عنه ميگويد في صفة حج النبي و ريان حج آنحضرت صلی الله علیه و سلم ابد و اما بدأ الله به ابتداء الكيفية بجزی که ابتدا کرد و بدان خدا اخرجه النسائي هكذا بلفظ الاصل روایت کرد این حدیث را نسائی همچنین بصيغة امر که از اقسام انشاء است و هو عند مسلم بلفظ الخبر و این حدیث نزد مسلم بصيغة خبر است یعنی شروع بجزی که شروع کرد و بدان خدا و تمام لفظ حدیث این است که بر اید آنحضرت از روانه حرم بعد طواف که برای عمره کرده بود بسوی صفاء چون نیک شد بدان خواند این آیت الصفا و المروة من شعاثر الله و گفت شروع میکنم بجزی که شروع کرد و بدان خدا بصيغة فعل مضارع پس شروع کرد سعی از صفاء بسبب باریت نمودن خدا بدان در آیت و ذکر کرد و مصیبت این پاره را از حدیث طویل جابر که در مصیبت حج آنحضرت صلی الله علیه و سلم و در باب الحج خواب آمد برای فاده این معنی که آنچه شاید ان باریت ذکر کرده آنحضرت بدان باریت فعل نموده چه کلام او تعالی کلام حکیم است و وی ابتدا بذكر نکرده مگر بجزی که مستحق باریت است در فعل چه مقتضای بلاغت همین است بصيغة گفته غرض مقدم نمیکند مگر چیزی را که ممتهم بالشان باشد زیرا که لفظ عام است و عام مقصود رسیب خود نباشد اعنی بما بدأ الله به زیرا که کلمه با موصوله است و موصولات از الفاظ عموم اند و آیت و تفسیر قوله تعالی فاغسلوا وجوهكم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤسکم و ارجلكم الی الکعبین داخل است زیرا که قوله صلی الله علیه و سلم ابد و اما بدأ الله به پس واجب است باریت بفعل و چه پیشتر بجزی که بعد از است علی الترتیب اگر چاہد تقدیم بخشی بر بعضی نکرده و این

ویربطین و حدیث بیان آن نمود و تنقیه و دیگران بعد از وجوب ترتیب در اعضای وضو فرمودند و استدلال ایشان بحديث ابن عباس است که فرمود که آنحضرت پیش شستن روی خود و سر و دست خود را پیر بر دو پای خود را پیر مسج کرد و سر خود را بقیه آب وضو و لیکن این حدیث را طریقی صحیح ثابت نشده پس استدلال بدان تمام است و اول آن بود که گفت این حدیث را بر حدیث مغیره مقدم میکرد و متصل بحديث ابوهریره ذکر می نمود زیرا که در دلالت هر دو قریب یکدیگر اند و الله اعلم بالصواب و دوم روایت است از جابر رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا قوضاً اذا الماء علی صر فقیه بود آنحضرت چون وضو میکرد جاری میکرد آب را بر سر و آنچه خود تمام روایت این است پیر فرمود این وضوئی است که نبی پذیرد و خدا نماز را مگر بآن مسلم از ابوهریره آورده که وی وضو کرد تا آنکه شروع نمود در بازو و گفت همچنین دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم در روایتی از ارقطی از حدیث عثمان آمده که وی شستن رو و سر و دست خود را تا آنکه دست رسانید اطراف بازو را و این بیان چیزی است که در قرآن آمده پس استفاد شد که غایت داخل است در مقبل خود قال الله تعالی فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم حتی الکرافیق و رسوی گفته مرفقین و کسین و داخل اند در غسل انتهی و شواکانی در مختصر گفته بشوید هر دو دست خود را با هر دو آنچه خود انتهی و دلیل بر آن همین آیت کتاب نص سنت است و این صریح است در دخول غایت در تنقیه و زیاده کرد و در مصفی که غسل پنج تن تمام فقیهین فرض است بآن سخنی که مرفقین و داخل حکم غسل باشد و همچنین سنت حال در کسین باجماع جهوار است غایب لفظ شاهد است و اگر بعضی دست کسی بریده باشد تفریع کردند که فرض است غسل باقی اگر کسی گوید که یک دست و یک پای شستن فرض است و شستن دست پای دیگر واجب زیرا که مقابل جمیع جمیع مقابل واحد واحد تقاضا میکند این سخن را بر روی او باید زد و که مخالف باجماع است انتهی اخرجه الدارقطنی نسبت بسوی دارقطن که محله کلان است از بغداد و وی حافظ فقیه است هر دو با شافعی عارف بود و باختلاف فقه ما این خلکان گفته ولادت وی در ذی قعدة سنه سیست و ثلث مانده شده و وفات یوم الاربعاء هشتم پادیه می قعدة و قبل ذی الحجه سنه خمس و ثمانین و ثمان مائة فی بغداد شیخ ابو حامد سمرقانی بر وی نماز گذارد و قریب مزار سحر و کرمی مدفون شد نسبت وی ابو الحسن است و نام علی بن عمر بن احمد بن حمدی انتهی ذی هجری در حق وی گفته حافظ الزمان الامام العظیم نظمیه صاحب السنن سمع من عوالم و برع فی هذا الشأن و حاکم گفته دارقطنی او حدیث خود گردیده و حفظ و فهم و در قرات و نحو و ادرا مصنفاتی است که ذکرش دراز است و گویای میدهم که پیدا نشد بر او حدیثی در خطیب گفته وی فرمود عصر و امام وقت خود بود و منتهی شد بسوی وی علم اثر و معرفت علل و اسبابی جال با صدق و ثقت و محبت اعتقاد و آئید حدیث در کتاب و اطال بسیار کرده اند شاگرد ابو القاسم بغوی و ابو بکر بن ابی داود و ابن صاعد و محامل و غیر هم است بقصره و کوفه و شام و واسط و مصر و سایر که در حاکم و عبد الغنی و منندی و تمام را زنی و ابو نعیم صاحب حلیه شاگردان وی اند جامع بود میان علم فقه و ادب و شعر آرزوی پرسیدند که مانند خود دیده هیچ جواب نگفت و این آیت بخواند لا تزککم انفسکم حسنین او از کتب متغیره حدیث است و اعلی سند و فقهی است و اول سنن او حدیث قلین است و در تنقیه طرق و اسانیدش بسیار نموده چنانچه و چهار سند برای وی ذکر کرده ابو نصر بن ماکو لا گفته در خواب دیدم که گویا ملائکه را از حالتی می پرسم که در آخرت چون شد مرا گفتند او را در جنت امام سبکو مینداشتند با سند ضعیف و اخرجه البیهقی ایضا با سند الدارقطنی و در هر دو اسناد و قاسم بن محمد بن عبد الله بن محمد بن فضیل است و وی ضعیف است تصحیف کرده اند او را احمد و ابن معین و غیر هم ابو حامد گفت متروک است و ابو زرعه گفت منکر الحدیث است و این جهان او را در ثقات شمرده و وی متفروض است باین توشیح لیکن جامع اولی است اگر چه بعد از سیار باشد و اینجا و خارج بسیار اند و تصریح کرده اند ضعیف این حدیث جماعتی از حفاظ مثل مندرجی ابن الصلاح و نووی و غیر هم و منتهی است ازین روایت مسلم از ابوهریره که ما تقدم و عن ابی هریره رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا وضوء لمن لم یحذیکم اسم الله علیه گفت ابوهریره گفت آنحضرت

نیست وضو کسی را که ذکر نکرده نام خدا را بر وضو یعنی در اول وضو نام خدا را بخواند و درین باب حدیثیست و مشک نیست که آن همه احادیث منتهیست  
برای احتجاج بلکه تنها این یک حدیث نامضیست برای جت زیرا که حسن است و معتقد با حدیث دیگر وارده درین باب و درین حدیث ولایت است یعنی وضو  
غیر از تسمیه و منید اشتراک است بر وضو که اعلام وی موجب اعلام وضو است تا بوجوب که اقل مفاد است چه رسد و تقیید و جوب بکر برای جمع است و درین  
این حدیث و حدیث دیگر که این عمر روایتش کرده فرمود آنحضرت هر که وضو کرد و گرفت نام خدا بر وی پاک شد جمله بدن گوی و هر که وضو کرد و نام خدا نگرفت  
پاک شد همان اعتدای وضو وی اخراج الدار قطعی و البیاتی و روایت کرده اند از اترندی و ابوداؤد و غیره از ابوهریره و در اقطنی از ابن مسعود و شمسک  
خفیه همین حدیث است گویند که تسمیه در اول وضو است یا مستحب زیرا که سیاق این حدیث و راایات کمال است و این امارت سنیت و احتجاج است  
و لیکن در سند این حدیث متروک است و در سناد روایت و اقطنی و بیقی از ابن مسعود هم متروک است و در روایت این هر دو از ابی هریره نیز دو کس  
ضعیف اند پس این حدیث لائن استدلال نیست و در حدیث متن اگر چه ولایت برین نیست که نیست و جوب تسمیه مگر بر ذاکر لیکن احادیث عدم موافقه  
بر سهو و نسیان دلالت دارد بران و باجماعند سبب امام احمد و جماعتی از اصحاب او همین است که تسمیه در اول وضو واجب است و شرط صحیح وضو است چنانکه  
ز رکشی در شرح خرقی گفته و دلیل ایشان همین حدیث است و باین رفته است شوکانی چنانکه در مختصر گفته واجب است بر هر مکلف اینک بگوید بسم الله تعالی  
که یاد اید انتهی و حافظ علامه ابن النعمان در اعلام الموقعین زیاده بر بجهاد دلیل بر وجوبش آورده و همه ادله مخالفین را جواب شافی گفته و شک نیست  
که حق با او است و در حجة الله الباقی گفته حدیث حمل است بر تذکر قلب زیرا که عبادت بی نیت مقبول نمی شود و درین صورت خصیة لا وضو و مقصور باشد  
بر ظاهر خود و محتمل است که معنی چنین باشد که وضو کامل نمی شود مگر بآن و لیکن این تأویل سندیست زیرا که تأویل بعید است مخالف ظاهر است  
و شرح در ترجمه گفته سنیت وی اختیار طحاوی و قدوری است و در هدایه گفته اصح آنست که مستحب است انتهی اخرجه احمد و ابوداؤد  
و ابن ماجه با سند ضعیف زیرا که در سندش یعقوب بن سلیمان عن ابی هریره است و یعقوب ضعیف است بخاری گفته  
شناختنی شود برای می سماع از پدرش و نه پدر او را از ابی هریره و حدیث را طریقتهاست که ذاتی تقریب للمصنف و مشک فی سنن البیهقی و در تخریص  
گفته او را طریقت دیگر است نزد و اقطنی و بیقی و لیکن آن طریق نیز ضعیف است و نزد طبرانی از حدیث ابی هریره بلفظ امرت اذا توضأت فقل  
بسم الله والحمد لله فان حفظتک لانا نزال تکتب لک الحسنات حتی تحث من فک الوضوء و لیکن سند این حدیث واهی است و للترمذی  
و لابن ماجه واحد و نگفت و الترمذی زیرا که ترمذی این حدیث را در سنن روایت نکرده بلکه در علل آورده پس تغییر عبارت برای این اشارت است نیز  
این را از ابوهریره روایت نکرده بلکه عن از سنجید بن ذیل آورده گفت سعید ابواخویرست عدوی است یکی از عشرة مشرکه مسلمان  
از قدیم و حاضر شد جمله مشاهد را با آنحضرت چه بزرگ که در الوقت باطن بن عبد الله برای استخبار کاروان قریش بطرفی رفته بود آنحضرت برای او سهم بارور  
فاطمه خواهر عمر بن الخطاب و جده او بود اسلام علم بیست می سنت مرزی الطول شعر بود و در عقیق یخو و بدینه آورده و دفن کردند در سینه پنجاه و یک  
بهره رفتاد و چند سال حاجتی از وی را وی است سخو که مانند او در معنی نه در لفظ و روایت کرد از ابن زید و زار و احمد و ابن ماجه و در اقطنی غیر  
ترمذی گفت محمد بن یحیی بخاری گفته که این حدیث احسن چیزی است درین باب لیکن ضعیف است زیرا که در روایتش دو مجهول اند و اسحق گفته این  
اصح احادیث است و ابن ماجه و دارمی از حدیث کثیر بن زید از ربیع بن عبد الرحمن بن ابی سعید عن ابی سعید الخدری باین لفظ روایت کرده اند  
نیست نماز کسی را که وضو نیست و نیست وضو کسی را که تسمیه نگفت قال الشوکانی اخرجه احمد و ابوداؤد و الترمذی فی المجلد و الدار قطنی  
ابن السکن و الحاکم و البیهقی نیست و بسند وی چیزی که ساقط کند او را از درجه اعتبار و این را طریق دیگر است از حدیثه نزدیک و اقطنی

و بقی و اخرج نحوه لاحد و ابن ماجه من حديث سعيد بن زيد و ابی سعيد و اخرج نحوه اخرون من حديث عايشة و سهل بن سعد و ابی سيرة و ام سيرة و علي و انس انتهى و بسجل گفته که در حدیث ابی سعید که شریز بن زید و ربیع است و در هر دو قبح کرده اند و مرویست درین باب از جامعه مذکوره و در جمیع قائل  
مگر آنکه بعضی این روایات قنبر است بعضی میکند پس خالی نیست از قنبر و لهذا ابن ابی شیبہ گفته ثبت لنا ان النبی صلی الله علیه و سلم قاله و حدیث دال است  
بر شریعت و حدیث در اول منسوب امام احمد و ظاهر هر فرض گویند بر ذاکرو ناسی و حنفیه و شافعیہ سنت گویند و دلیل ایشان حدیث ابی هریره است که هرگز ذکر کرد  
خدا را در اول وضو پاک شد بعد او همه و هر که نکرد پاک نشد از وی مگر موضع وضو و آخره ابدا قنطنی و غیره و این حدیث ضعیف است بهیچ دین  
بعد از اخرج وی گفته در وی ابو بکر و ابی هریره است و او ضعیف است غیر ثقه نزد اهل علم حدیث و باین استدلال کرده است فارق در میان ذاکرو ناسی  
و گفته که اول در حق عام است و این در حق ناسی است و این حدیث ابی هریره اگر چه ضعیف است لیکن حدیث توشا که امام احمد و حاضر است و روایات  
بر مردم و جواب و این دلیل است بر آنکه مراد نفی وضوی کامل است و در روایتی بلفظ لا وضو کامل آمده مگر مصنف گفته تا باین لفظ ندیده ایم و اما اینکه  
آن مثبت و دال است بر ایجاب پس راجح باشد پس چه انش آنکه بر وجهی ثابت نشده که مقتضی ایجاب بود بلکه طرق و ضعیف است و حدیث  
کل امری مال دال است بر سنیت و حدیث باب بر طلق شرعیت و اقل و می ندیت است انتهى کلام اسهل و تسکین قولی صلی الله علیه و سلم لا وضو  
ظاهرش عدم صحبت وضو است راست از آنکه اصل در نفی حقیقت است و تاویل بعد کمالات که تقدم بعد است پس راجح حل حقیقت باشد و قال احمد  
لا یثبت فیه شیء و گفت امام احمد ثابت نیست در وی چیزی معتدیه و عن طلحة بن عمار و ابو عبد الله بن مصم و عن یوسف بن یحیی و عن یحیی بن یحیی و عن یحیی بن یحیی  
ضملا و کسر رای شده و فاعن ابیه مصرف عن جلد کعب بن عمر و الهادی و بعضی گویند ابن عمر است بضم یحیی و ابن عبد البر گفته اشهر  
ابن عمر است بالفتح و او را تخمین است بعضی انکار کرده اند صحبت او را قاله عبد العزیز در سبیل گفته نیست وجه برای انکار آن گویم مسلم بطریق احتیاج  
کرده است و جدا و او را صحابه بشمرده که ذانی اسد الغابہ و طلحه یکی از اعلام اثبات تابعین است و وفات کرد در سنه یکصد و دوازده قال گفت جلد  
در آنکه بر رسول خدا و وی وضو میکرد و در آن بود آب از روی ریش می بر سینه فرایت پس میم رسول الله صلی الله علیه و سلم را  
بفصل بین المضمضة و الاستنشاق فصل سیکر و مضمضة و استنشاق و فصل آنست که استنشاق را بعد از اقلع از مضمضة  
یکبار یا دو بار یا سه بار یا آب جدید کرده باشند و احادیث درین باب مختلف آمده و بعضی بسته غرغره و بعضی بیک غرغره و فصل و وصل و مشهور از مذکور  
امام ابو حنیفه فصل است زیر که دهن و بینی هر کدام عضو است جدا پس وظیفه غسل هر یک بود جدا جدا چنانکه سایر اعضا و این وجه در حقیقت راست  
تر صحیح فصل است بموافقت می بر قیاس را نه تعلیل و مقابلہ النص بلکه حدیثی که موافق قیاس باشد راجح است چنانکه در علوم اصول مقرر شده و شبیهی از افتاد  
نظیر نیز نقل کرده که اصل هم جائز است نزد ابو حنیفه و ترمذی از شافعی روایت کرده که جمیع میان مضمضة و استنشاق جائز است و جدا جدا کردن  
هر یک باب جدید و مسترد ام پس خلافت در میان نمائند و دلیل حنفیه همین حدیث طلحه است و لفظ وی بر این طبرانی و ابو داود و ابن است که طلحه از  
پدر خود انجد خود روایت کرده که وضو کرد و آنحضرت پس مضمضة کرد سه بار و استنشاق نمود سه بار و گرفت هر بار آب جدید و در سفر السعاده  
گفته که آنحضرت مضمضة و استنشاق را گاه یک غرغره کردی و گاه بدو غرغره و گاه بسه غرغره چنانکه در غسل اعضا کردی و از یک غرغره نیمه در مضمضة یکبار  
داشتی و غیره در استنشاق در هر سه صورت پنجین صل فرمودی و در بیچ حدیث صحیح فصل و ارد نیست انتهى این عبارت ناظر است و در تمام ثبوت  
این حدیث نزد وی روح حال آنکه درین باب احادیث است از علی و عثمان که آن هر دو جدا جدا کردند مضمضة و استنشاق را و گفتند پنجین یکبار  
رسول خدا صلی الله علیه و سلم اخراج ابو علی بن السکن فی صحاحه و این مؤید صحت حدیث طلحه است و اهل ایشان تصریح کرده اند بصحت وی

واین سعد و طبقات در باب مسح از جملگی بلفظ را به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مسح بکذا آورده پس ثابت شد که او را صحبت سنت قائلان این است  
و نیز این امام این حدیث را بر او روایت کرده و گفت سکت علیه هو و المندی بعده و در سبیل گفته اقرب تخمیر است و همه سنت است یعنی  
وصل فصل اگر چه روایت جمع اکثر است واضح و جمع بدو طریق است یکی آنکه بیک غرفه و ثلث وی باشد و دیگر آنکه بسته غرفه بود برای هر یکی از سه بار  
یک غرفه آخرجه ابوداؤد با سند ضعیف زیرا که در وی لیث بن سلیم است و این جابان گفته وی قلب یکم و اسانید را  
درغ میگرد و مرسل را وی از روایات چیزی که نیست از حدیث شان و ترک کردند او را بجای القطان و ابن المدی و ابن مسین و احمد بن حنبل و قوی  
در تمییز لاسا گفته که اتفاق کرده اند علیا بر ضعف می و تصریح والد علی بن محمدرضا که در کمال است و حدیث را علی دیگر است که ذکر کرد آنرا ابوداؤد و از احمد گفته  
بود این عیینة که انکارش میکند و میگفت ایش باطلیست بن صرف عن ابنه عن جده و همچنین حکایت کرد عثمان و ارمی از علی بن المدی و زیاد کرد که رسید  
عبدالرحمن بن حماد را از جد وی گفت عمر بن کعب است یا کعب بن عمرو و ابوداؤد را صحبت و نقل کرد و از ابن مسین که محدثان میگویند که جملگی دیده است  
آنحضرت را و اهل بیت او میگویند که او را صحبت نیست و ابن القطان گفته علت حدیث نزد من حال صرف بن عمرو و والد علی است و تصریح کرد که  
وی طایفه بن صرف است ابن السکن و ابن مرویه و کتاباؤد المحدثین و یعقوب بن سفیان و تاریخ خود و ابن خیمه و خلق بسیار که از فی التخصیص و چون  
اهل ایشان تصریح کرده باشند بصحبت می و عاتبات شد و عدم وقوف اهل بیت وی بحال می قانع نبود و حق جواز هر دو است یا رجحان و صل فصل  
والله اعلم و حسن علی رضي الله عنه في صفة الوضوء ثم تغمض يبتز آب و درین کرد و صلی الله علیه و سلم و استنش  
و آب درین کرد و ثلث یا سه بار بغض و بیشتر من الکف الذي يأخذ منه الماء مضمضة و استنشاق میگردان همان کف که سبک است  
یا آن آب را و این حدیث از او جمع است و محتمل که از یک غرفه باشد یا از سه غرفه آخرجه ابوداؤد و النسائی در مؤلف لدنیه از نووی  
آورده که گفت مجموع کیفیات وارده در مضمضة و استنشاق پنج وجه است اصح آنست که هر دو بسته غرفه کند اول مضمضة کند از هر واحد پست  
استنشاق کند دوم آنکه جمع کند میان هر دو بغرفه واحد مضمضة کند از آن غرفه بسته باید پست استنشاق کند از وی سه بار سوم آنکه جمع کند بغرفه  
و لیکن مضمضة کند از وی و استنشاق چهارم آنکه فصل کند میان مضمضة و استنشاق بدو غرفه پس مضمضة کند از هر یکی سه بار پست استنشاق کند  
از دیگری سه بار پنجم آنکه فصل کند پیش غرفه مضمضة کند بسته غرفه باز استنشاق کند بسته غرفه و گفته که صحیح همان وجه اول است و وارد شده بآن  
احادیث انتهی آنحضرت بغض پری گشت و بفتح یکبار بر دشتن برست شیخ عبدالحق رح تغیب وی گرفته میگوید که ما عبارات احادیث را مختلف یافتیم  
در اکثر احادیث این چنین واقع شده که اول هر دو کف دست راست پست مضمضة کرد و استنشاق نمود پست روشت پست مضمضة و استنشاق  
کرد پست روشت پست روشت این عبارت بسیار احادیث است و ظاهرش دلالت میکند بر وصل مضمضة و استنشاق اگر چه قطعی نیست و در  
بعض هر دو دست گشت پست مضمضة کرد و پست استنشاق پست روشت و این ظاهر است و فصل و در روایتی از بخاری و مسلم آمده که مضمضة و  
استنشاق و استنشاق کرد سه بار بسته غرفه از آب این نیز محتمل هر دو وجه است و صلا و فصلا و لیکن در بعض احادیث صریح واقع شده که مضمضة و  
استنشاق بیک غرفه کرد و نه سه بار مشهور امام شافعی همین است بر وجه اول از جوده مذکور و نه سه بار مشهور امام عظیم فصل است انتهی و حسن  
عبدالله بن زید في صفة الوضوء ای وضوی وی صلی الله علیه و سلم ثم ادخل يده فغمض و استنشاق من کف  
واحدة ففعل ذلك ثلثا پست روشت و دست خود را در آب پس مضمضة کرد و استنشاق نمود از یک کف و کرد این سه بار  
و این حدیث نیز از او جمع است مثل حدیث اول و هر دو باره آنرا از حدیث طویل که در صفت وضوء آمده و عادت مصنف است اقتصار کردن





[illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ نُوَشْتُهُ شَوْوَرِي بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
پس گشته نشود آن مژگان روز قیامت و اختلاف کرده اند در رفع و وقف وی نسائی گفته موقوف صحیح است و گفت عازمی رفع وی ضعیف است  
زیر که طبرانی در او سطر گفته که رفع نکرد و آنرا از شعبه مکرر یحیی بن کثیر گویم و ارقطی در مثل ترجیح و وقف کرده و بقیه کلام درین حدیث و تلخیص است و جزئی  
در حسن حسین بر مژگان بن ابی شیبہ و ابن السنی در شهادتین ثلاث مرات نیز ذکر کرده و نقل ابن فکری عقیب و ضوئیت و قزوینی گفته اصحاب ماسکونید عقیب  
غسل هم صحیح است و اینجا باب وضو منتهی شد و ذکر نکرد مصنف از او کار درین باب مگر حدیث شریف در اول وضو و این ذکر در اثر وی و اما حدیث ذکر غسل  
هر وضو پس ذکر نکرد و آنرا بسبب اتفاق از حدیث رضعت آن قزوینی گفته او عیبه که در اثبات وضو است لایزال است و ذکر کرده اند از امتدین ابن السیاح گفته  
طایف فی حدیث در باب گفته حسن ختم مصنف باین حدیث تمام وضو گفته نشود غیر خفی است و تلخیص وضو مسح علی الخفین بابی است که از احکام وضو است پس گفت

### باب المسح على الخفين

باب در بیان اول شریع مسح بر سوز پا و ملحق است بدان مثل چرمین که پیوسته کعبین را محسن المخبرة بن شعبه قال گفت مغیره  
کننت مع النبی صلی الله علیه و سلم بودم همراه آنحضرت یعنی در سفر کما صحیح به البخاری و نزد مالک و ابو داود و ترمذی و سیف بن عوف و غیره  
غزوه تبوک که آخرین غزوات آنحضرت است و تعیین نماز که آن نماز صبح است پس برآمد آنحضرت بصحرا برای قضای حاجت انسانی پس بر دوشم  
با آنحضرت آب را دوزنی که آنرا او ده گویند پیش از نماز یاد او پس هر گاه که برگشت آنحضرت از جانب صحرا آب ریختن گرفتیم بر هر دو دست مبارک آنرا او ده  
پس شست هر دو دست و روی خود و بر بدن وی تجیه بود از پیشم خواست که برهنه سازد بر هر دو دست پس تنگ آمد آستین چپ پس بر روی او بر هر دو  
دست خود از زیر ثوبه و انداخت ثوبه بر هر دو دست مبارک خود و شست هر دو ذراع خود و مسح کرد موی پیشانی خود را بر رانها و فتوحا پس  
شروع کرد وضو کما تقدم و صحت به الاحادیث چه در لفظ التخصیص و استثنای ثلث مرات آمده و در لفظی مسح بر اسه پس مراد بقوله فتوحا آنست که  
نه آنکه استحکال وضو که چنانکه ظاهر لفظ است فاهو بیت لا یخرج خفیة پس دست بر او بردم و خواستم تا بگویم نمازهای آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
قال دخی سما فانی اذ خلعت حیا طاهر تبکی فرمود بگذارد یکس نمازهای ما را زیرا که در او بردم پایا را در حالیکه پاک اند یعنی پوشیدیم آهار از طهارت  
و مصنفی گفته ظاهر لفظ همانست آنست که ظاهر شرعی که کمال وضو است اراده کرده اند پس مسح نموده صحیح نبود مگر آنکه بر وضوی تمام پوشیده باشند  
و جمعی گفته اند که اگر یک پای او وضو شست نموده پوشید بعد از آن پای دیگر شست نموده دیگر پوشید مسح صحیح است این هم محل است و الله اعلم  
فمسح علیهما پس مسح کرد بر هر دو وضو بعد از آن سوار شد و سوار شد من پس منتفی شدیم و رسیدیم بقوم و حال آنکه او شان استاده بودند  
نماز و یکبار نماز بقوم عبدالرحمن بن عوف و گفته بود یک کت پس هر گاه که آگاه شد با آنحضرت و دید که حضرت حاضر اند پس شدن گرفت پس  
اشاره کرد و سول خدا و یافت یک کت را با وی پس هر گاه سلام کرد بر خواست آنحضرت و بر خاستم من با آنحضرت و گذاریم کتبی که سابق شده بود ما را  
و نگذاشته بودیم با قوم رواه مسلم متفق صحیح است و لفظ بخاری راست بر از گفته این حدیث مروی است از معیه و شصت طریق و این منده بخاری آن  
چهل صحیح طریق ذکر کرده و حدیث دلیل است بر جواز مسح بر خفین و در غیر آنکه این حدیث ظاهر در آن است کما عرفت و اما حضرت پس کلام در آن حدیث  
سوم کسی آید خواهد بود و علما اختلاف کرده اند و جواز آن پس اکثر بر جواز وی اند و در غیر این حدیث و در حضرت با حدیث دیگر احمد بن حنبل گفته  
و اردست در آن چهل حدیث مرفوع از صحابه و ابن ابی حاتم گفته و روی از چهل و یک صحابی روایت است و حافظ ابن عبد البر در مسند کار گفته روایت  
کرده اند از آنحضرت مسح بر خفین قریب چهل صحابی و ابن منذر از حسن بصری نقل کرده که گفت حدیث کرده اند ما را بهفتاد و کس از اصحاب سول خدا که مسح

میگردانند حضرت بر سر دو موزه و ابوالقاسم بن منته اسامی را خواندند و در تذکره خود ذکر کرده و شمار آن بشتا و صحابی رسیده و قائل شدند بحسب  
 بن ابی طالب و سعد بن ابی وقاص و بلال و حذیفه و برید و خزیمه بن ثابت و سلمان و جریر بن حنبل و غیره هم این المبارک گفته نیست و مسح علی الخفین بیان  
 صحابه خلافتی زیر که از هر که از انصار روایت انکار آمده هم از وی اثبات وی مروی شده و این عبد البر گفته اند ما هم که مروی باشد از هیچ یکی از سلف انکار آن  
 مگر از مالک آنکه روایت صحیح از وی صحیح است با ثبات آن و مگر از عایشه و ابن عباس و ابو هریره و قنبر و جعفر از حفاظ بنحو آن بود و حدیث صحیح  
 موزه و روایت کرده اند از عایشه و بیشتر که گاهی گفت می ترسم که فرار کسی که قبول ننماید مسح موزه را زیرا که آثاری که در وی وارد شده و نیزه و نیزه  
 و امام ابو حنیفه گفته قائل نشدم مسح موزه تا آنکه آمد از انصار روایتی مانند آفتاب و به قال الشافعی مسح و مرویست از هر دو و امامیه و خوارج عدم جواز وی  
 بدلیل قول تعالی و از جمل کفر الی الکفرین گفته اند این آیت مستثنی که غسل جلیس را پس مسح وی روا باشد زیرا که جلیس مباشر جلیس اند و  
 و غسل و همچنین احادیث تعلیم معین اوست و احادیثی که در باب مسح آمده منسوخ است بآیت مائه و دلیل بر عدم مسح قول علی کرم الله وجهه است که سابق  
 شد کتاب خدا بر خفین و قول ابن عباس است که مسح نکرد و آنحضرت بعد از آنست که نزول آیت و منور غزوه و مرسیع است و مسح آنحضرت  
 و غزوه تبوک بود و مرسیع قبل وی است با اتفاق پس متقدم نسخ استاخر چه قسم تواند شد و دیگر آنکه اگر تاخر مانده فرض کنیم تا هم منافاتی میان مسح  
 و آیت نیست زیرا که قوله و ارجلکم مطلق است و احادیث مسح علی الخفین آنرا مقید کرده یا عام است و این احادیث مخصوص است و حدیث علی  
 و عباس هر دو منقطع اند و نیز مخالف قول بالمسح است که ثابت است از انصار و نیز این حدیث معارض حدیث اصح از خود است که حدیث جریر بن حنبل است  
 چه وی هر گاه روایت کرده که آنحضرت را دیده که مسح کرد بر هر دو و وقت خود را و او را گفتند که آیا این پیش از مائه بود یا بعد وی گفت و بل اسلمت  
 الابد المائدة و این حدیث صحیح است و اما احادیث تعلیم پس نیست در وی چیزی که منافاتی جواز مسح بر خفین باشد زیرا که ورود وی در باره کسی بود  
 که خف نداشت پس اللات می بر نفی این چه قسم تواند بود حال آنکه مثبت این هم میگوید که در آیت مائه قراوت جرم ثابت شده بطریق عطف بر مسح  
 که آن راس است پس محمول باشد بر مسح خفین چنانکه سنت بیان آن کرده و این وجهیست مسح از کتاب و سنت هر دو شده و هو احسن الوجوه التي  
 توجب بقرأة الحجر و چون مسح ثابت شد نزد قائلین بدان برای وی دو شرط است یکی آنکه بر طهارت کامل پوشیده باشد و بعد از آن اگر حدیثی رود او  
 بر آن مسح کند و این بر تقدیر رانده طهارت کامل از ظاهرترین است کما سبق و یجوز که آن هر دو ظاهر باشند از نجاست و این مروی است از او و  
 وحی آید احادیث مقوی قول اول دوم آنکه مستفاد از مسامی خف آنست که کامل باشد زیرا که متبادر از اطلاق همین است و آن این است که  
 باشد سائر قوی مانع از نفوذ نامی غیر حترق پس مسح کوده نشود بر موزه غیر سائر عقیقین و نه بر حترق که محل فرض از وی نمایان باشد و نه بر منسوخ  
 زیرا که مانع نیست از نفوذ آب و نه بر محسوب و بر حصص گفته حدیث سائر موضع فرض است که ممکن باشد تسلیع مشی در آن مسافر را در حاجات خود  
 نزدیک خط و تر حال و غیر آن نه منسوخی که منع نفوذ آب نکند مانند پائتا به جامه و نبات و نه بر موق که خفی بالای خفی دیگر پوشند و ملبوس و در قدم  
 چند قسم است خف و نعل و جوب و جرموق و هر یکی را بر دیگری احتمال کنند پس فعل سائر تمام قدم نیست تا شتالنگ پس بقیاس این صفتی نفس  
 پیدا شد و در خف و ستر ساق بالای شتالنگ لغو است زیرا که فرضیت غسل ابرار آن موضع راه نیست پس در حد سائر موضع فرض گفتیم تا بر تمام قدم  
 و اعضای سائر ساق دلالت کند و جوب از جامه و نبات و مانند آن می باشد و متقیج آن جسمی است که نفوذ آب را منع نکند پس اختر از رویم از آن  
 و جرموق خفی است که بالای خف پوشند پس از آن نیز اختر از رویم و چون در افراد اخفانی که در میان مسلمین شایع بوده است چه سلف و چه خلف  
 نظر کردیم امکان مشی در آن صفت لازم یافتیم و چون امکان مشی متفاوت است بحسب لطافت خف و کثافت آن چنانکه در خیال می بینیم که در نعل

مترقبین طاعتی نیست کرده و نمی کرده که اهل بیرونی روزه نگذارند که پس قدریکه اهل رفاهیت از آن منفک نیستند و از آنکه در این حد مترتب شد  
و خفی که از نماز روزه غسل و پاچرم کشیدن گرفته باشند حکم خفت دارد و لا بد از آنکه و در ترمذی و ابن ماجه است از میخرو در راه احمد  
و البیهقی و الدارقطنی و ابن الجارود و البیضاوی و النسائی که می روایت این حدیث کرده بین لفظان النبی صلی الله علیه و سلم  
صباح الخفین و اسفله برستی که رسول خدا صبح کرد بالای هر دو موزه که بر پشت قدم است و باین آنرا که جانب پایان قدم است  
و گفت ترمذی که این حدیث باین لفظ معلول است و در روی اسباب و علتهاست که قبح میکند و محبت وی و پر سیدم ابازره و محمد یعنی بخاری را زین  
حدیث که آیاحت دارد و گفتند این هر دو که صحیح نیست و لهذا ضعف ابو داود و فی اسناد او ضعف و در سندش ضعفی هست بدو وجه یکی آنکه  
اتصال می ثابت نشده دیگر آنکه مروی است از طریق ثور بن یزید از جانب جیهو کاتب میخرو از میخرو و ثور از جاسع اندارد و نیز در اکثر طرق بی ذکر  
اعلی و اسفل و در لفظی علی ظاهر تا وارد شده و این موجب اضطراب است و تفصیل ضعف در تخیص باید جست و در ضعفی گفته کفایت میکند بسیاری صحیح  
براعلامی خف تلبیل باشد یکثیر بقیاس آنچه در مسح راس گفتیم اما قیاد علی پس ما خود است از اتفاق مسلمین بر صحت اقتضای مسح بر اعلی دون الاسفل انتهى  
و محسن علی بن ابی طالب رضی الله عنه و کرم الله وجهه لو کان الدین بالرائی اگر می بود کار و بار دین بر پای حکم عقل و قیاس  
و ملاحظه رسائی لکان اسفل الخف اولی بالمسح من اعلاه هر آینه می بود باین موزه بهتر و سزاوارتر از مسح کردن بالای آن  
زیر که جانب پایان محل تجسس و تلوک است پس تطهیر و تظلیف آن اولی و انطباق باشد و قد زایت و تحقیق دیدیم رسول الله صلی الله علیه  
و سلم را میسح علی ظاهر خفیکه که مسح میکرد بر ظاهر یعنی بر بالای هر دو موزه خود و همچنین در موطا از عروه آورده و از ابن شهاب آورده  
که در او رویکی از دو دست زیر خف و یکی را بالای خف بعد از آن کشید هر دو دست رواه مالک در ضعفی گفته در ضعف مسح دو روایت مختلف آورده و چه  
جائز است و واضح و حدیث مرتضی ترجیح میدهد قول عروه را پس اختیار ما همان است آنچه ابو داود و مصنف در تخیص گفته اسناد صحیح  
با سند حسن و روی الدارقطنی بمسناه و درین حدیث محل مسح خفین را ظاهر کرده اند که آن ظاهر هر دو دست لا غیر و علما را در آن دو قول است یکی بر فوق  
حدیث میخرو که مسح کرد آنحضرت بر هر دو دست خود و نهاد دست راست بر موزه راست و دست چپ بر موزه چپ پسترنج کرد اعلامی هر دو را یک  
گو یا من بینم انگشتان او را بر هر دو موزه رواه البیهقی و هو منقطع و باین صفت رفیع است شافعی و گفته که هر دو دست در آب فرو بر و بعد باطن  
بیسری زیر عقب خف نهد و گفت یمنی بر اطراف اصابع نهاده یمن را بسوی باق و یسری را بسوی اطراف اصابع بکشد و دم آنکه مسح بالای خف کند  
نیز روی و این موافق حدیث باب است و گفته اند که قدر کافی مسح سه انگشت است بسته انگشت و گفته اند سه اگر چه بیک اصبع باشد و گفته اند  
کافی نیست مگر مسح اکثر اما حدیث علی و میخرو هر دو از آن ساکت است آری از علی این قدر آمده که دیدیم آنحضرت را می کشید بر ظاهر خف خطوط باطن  
نمودی گفت این حدیث ضعیف است و در روایتی از جابر آمده که گفت ویدا آنحضرت بعضی آن کسان را که آموخته بودند بایشان مسح که مسح کرد دست  
خود از مقدم خفین تا اصل ساق یکبار و تفریح کرد میان انگشتان خود مصنف گفته اسناد ضعیف جدا و ازینجا معلوم شد که حدیثی مستح علیه  
در کیفیت و کمیت مسح وارد نشده جز حدیث باب که در بیان محل مسح است و ظاهر اینست که چون مکلف بکند آنچه از مسح بر خف نماند لغت  
کافی شود و از این حدیث باب مستفاد شده که حکم عقل و اتباع او در برابر حکم شرع و قیاس مقابل لغت باطل است و الله اعلم و محسن صفوان  
بصح صاب و سکون فاین عسل بفتح عین مملو و سین مملو و شده صحابی است ساکن کوفه و حدیث او در ایشان است و از زده عروه  
همراه آنحضرت کرده گویند این مسعود از روی روایت دارد و قال گفت کان النبی بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم یا من ناذا کنا سقرا

امریکه و مارا وقتی که می بودیم با مسافر سفر بفتح سین و سکون فاجمع ما فرست چنانکه صحب جمع صاحب و تخر جمع تاجر و ركب جمع را کب  
ان لا تنزع خفافکم عن ارجلكم و لا تنزع خفافکم عن ارجلكم و لا تنزع خفافکم عن ارجلكم و لا تنزع خفافکم عن ارجلكم  
بنایت که در وی مسح بر موزه درست نیست و موز یا را بایکشید و لکن من غائط و بول و غیره مگر در وضو کردن از غائط و بول آن  
که درین چیز بانی بایکشید و هم بر آن مسح باید کرد و درین عبارت بحسب قاعده عربیت کلامی هست که در شروح مبسوط مذکور است انما خرج النساء  
و الترمذی و اللفظه و ابن خزيمة و صححا و رواه الشافعی و احمد و ابن ماجه و ابن حبان و البیهقی و الدارقطنی ترمذی از بخارسه  
نقل کرده این حدیث حسن است بلکه بخاری گفته نیست در توقیت چیزی صحیح تر از حدیث صفوان بن عسال ترمذی و صحیح الترمذی و الخطابی و حدیث  
دلیل است بر توقیت اباحت مسح بر خفین برای مسافر سه شبانه روز و در وی دلالت است بر اختصاص فی یومونه غسل و هو جمع علی ذلک وظاهر  
قولش که امریکه و مارا واجب است لیکن اجماع آنرا از نظام صرف کرده بر اباحت یا ندب فرود آورده و علما اختلاف کرده اند و ائمه افضل است  
مسح بر خفین یا غسل هر دو غسل قدین مصنف از ابن منذر نقل کرده که گفت چیزی که من آنرا اختیار میکنم این است که مسح افضل است و خودی گفته  
اصحاب تصحیح کرده اند باینکه غسل افضل است بشرطیکه مسح را بطریق رغبت از سنت ترک ندهند چنانکه در تفضیل قصر بر تمام گفته اند و این حدیث  
دلیل مالک است چه مشهور است که نزد وی مسح بر موزه مسافر است نه مقیم را و امام محمد در موطا گفته مالک گوید که مقیم را مسح بر موزه جائز نبوده و مالک  
اکثر احادیث و آثار مرئی مالک در مقیم است و شیخ ابن حجر گفته روایات صحیحیه از مالک مصرح اند بوجوب او مطلقا و بعض گویند توقف مالک در مسح حال ایست  
در خاصه نفس خودش بود اما قنوی بلو بر جواز است و مثله روی عن ابی ایوب الانصاری گویند کتب فقه مالکیه میخواندست بجز از آن در سفر و حضر و در سقا  
گفته در اخبار صحیحه ثابت شده که سفیر صلی الله علیه و سلم در سفر و حضر مسح بر موزه کشیدی و مدت حضرت یک شب بار و فرمود مدت سفر سه شب بار و از این

و عن ابی طالب کرم الله وجهه و رضى الله عنه قال جعل النبي صلى الله عليه وسلم ثلثة ايام و لیا لیهن للمسافر  
و یوما و لیلۃ للقیم یعنی فی المسح علی الخفین گفت علی گرانید رسول خدا مدت مسح بر موزه سه روز و شبهای آنرا برای مسافر و یک روز  
و یک شب برای مقیم و قوله یعنی الی درج است از کلام علی یا غیر وی از روایات و حدیث و دلیل است بر توقیت مسح بر خفین برای مسافر کما سلف  
و بر مشروعت مسح برای مقیم نیز و بر تقدیر زنان اباحت وی بیک روز و شب و زیادت مدت برای مسافر بسبب آنست که وی احق است بخت  
از مقیم بنا بر مشقت سفر و درین حدیث تحت ظاهرت برای مذہب جمهور و همین است مذہب ابو حنیفه و شافعی و احمد و جامیر علما از صحابه و تابعین  
و من بعد هم و مالک گفته مسح کند و توقیت نیست و این قول قدیم شافعی است و حجت ایشان حدیث ابی عامره است که بیاید و هر ضعیف بالاتفاق  
انما خرج المسلم و ابو داود و الترمذی و ابن حبان من حدیث شریح بن بانی و لفظ وی این است گفت آدم عایشه را سوال کننده از مسح بر  
خفین پس گفت بر تو باد یعنی ابی طالب یعنی از وی کرم الله وجهه پرس مروی است این حدیث از بنی زهراء صحابی که مذکور اند در جمیع الجوامع سیوطی  
و احمد از حوف بن مالک شجعی روایت کرده که امر کرد آنحضرت بمسح بر خفین در غزوه تبوک سه شبانه روز مسافر را و یک شبانه روز مقیم را و گفت احمد  
که این اجمود احادیث مسح علی الخفین است زیرا که در غزوه تبوک است و آن آخر غزوه است که غزا کرد رسول خدا و آخر فعل او است و عن ابی طالب  
یفتح مثله تنذیر ثوب کنیت او ابو عبد الله یا ابو عبد الرحمن است ابن عبد البر گفته اول صحب است ابن بخت و بفتح موحده و سکون جیم و ضم دال حملا و  
وقیل ابن بخت بفتح جیم و سکون جای جمله و در آخر از اهل سمره است که موضعی است میان مکه و مدینه و قیل من حمیر و رند افتاده بود آنحضرت او را  
خریده اند و در موزه ملازم آنجناب بود و در سفر و حضر تا آنکه وفات کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس نزول آورد و بشام پست رفت ببنوی محض در مکه



ومروا بخالد بن الوليد وحسين بن علي رضي الله عنهما قال حدث رسول الله صلى الله عليه وسلم امرأة فامرهم ان يمسحوا على الخفين  
 گفت نوبان فرستاد رسول خدا لشکری پس حکم کرد ایشان را که مسح کنند بر عصائب یعنی الباطن و ستارها و المتساخین یعنی النجاسة جمع تخان و تاسو  
 گفته تساخین یعنی مراد جل خفاف است و تفسیر کرد آنرا راوی بقل غوی یعنی الخفاف موزن با جمع خف و ظاهر نیست که قولی یعنی النجاسة یعنی الخفاف  
 درجست از قول راوی و حدیث ظاهر است در جواز مسح بر عصائب بخوبی مسح بر خفین در سبیل گفته و اما اینکه در وی طهارت است و توقيت شرط است یا این سبب  
 در وی کلاهی برای علما پسر دوشای قاضی عبدالرحمن بر بلوغ الملام دیدیم که در جواز مسح بر عصائب شرط است که مسح عام بعد طهارت کامل باشد و نه مجرد مسح و نه  
 و گفت رفته اند بسوی مسح بر عصائب علماء و لیکن دلیل این دعوی ذکر کرده و ظاهر وی اینست که نیست شرط در مسح بر آن عذر بلکه کافی است مسح آن هر دو اگر چه  
 آب مس راس نکرده باشد اصلا حافظ ابن القيم گفته که مسح که در آن حضرت بر عصائب تنها و بر ناصیه و کامل کرد آنرا بر عصائب و گفته اند که نمی باشد مگر بعد از آنکه در پیش  
 واقطنی باین لفظ آمده که فرستاد آنحضرت لشکری و رسید ایشان را بر دوپس هرگاه قدوم آوردند بر رسول خدا امر کرد ایشان را باینکه مسح کنند بر عصائب  
 و تساخین و این جمول است بر عذر و درین محل بعدی هست اگر چه در شرح میل بآن کرده زیرا که ثابت است مسح بر خفین و عصائب بغير عذر و سخن عمر  
 رضي الله عنه موقوفا و انش رضي الله عنه موقوفا اذ اتوا احدكم فلبس خفین فليمسح عليهما چون وضو کند یک  
 از آنها و پوشد هر دو موزه خود را پس باید که مسح کند بر آن هر دو و تقييد بلبس و مسح بعد وضو دلیل است بر آنکه مراد بطاهر ترین در حدیث میفرماید و ما یسنا  
 طهارت محققه است از حدیث اصغر و لیصل فیهما و نماز گذارد در آن هر دو و لا یخالفهما ان شاء و بیرون نیندازد آن هر دو را از آن  
 و قید شیت برای دفع وجوب و تحریم است که ظاهر امر و منی است الا من جنابة مگر از جنابت و این حدیث مفید شرطیت طهارت و اطلاق آن  
 از توقيت است پس مفید باشد بآن که ما یفیده حدیث صفوان و علی اخرجه الدارقطني و الحاکم و صحیح نزاد امام احمد مسح فضیل است از  
 غسل و در روایتی هر دو برابر از جهت و در حدیث هر دو و نزد شافعی غسل فضیل اگر عادت آن نکند و در سفر السعادت گفته اند آنحضرت را تا آنکه  
 در هیچ جایی در مسح و نه در غسل اگر موزه پوشیده بودی نکشیدی تا پای شویدی و اگر بایا برهنه بودی موزه نمیشیدی تا مسح کند و علما را اختلاف است  
 در آن و احسن اقوال همان است که موافق سنت باشد استی و سخن ابی بکره بفتح موحده و سکون کاف نام او نفع یقیم لون و فتح فاعین  
 جمله در آخر این مسروح و قبل بن الحارث است میگفت که من مولای رسول خدا یم و از انساب ابیامیکرد و در وقت محاصره کردن آنحضرت طائف را  
 و جماعت غلمان از حصن فرو داد و مسلمان شد و آزاد گردید و بود از فضلا سه صحابه که پیوست بروی غلبه کرد این عبد البر گفته در عبادت مثل قتل  
 مرد در بصره سنده احدی و اثنین و خمین و اولاد وی در بصره اشراف بودند یحلم و ولایات و له عقب کثیر و روی عنه خلق کثیر عن النسبی  
 صل الله علیه وسلم انه رخص للمساقر ثلاثة ايام و لیا لیجین رخصت کرد برای مسافر سه شبانه روز یعنی در مسح بر خفین و للقیم  
 یوما و لیلة اذ اظهر و برای یقیم یک شبانه روز و وقتی که طهارت کرد و از حدیث اخری هر یکی از یقیم و مسافر قلنس خفیه پس پوشید هر دو موزه  
 خود را مراد بقا تعقیب نیست بلکه تجرد عطف است زیرا که معلوم است که آن در مسح شرط نیست ان یمسح علیهما ای که مسح کند بر آن در وضو  
 که بعد ازین خواهد کرد و این حدیث نیز مثل حدیث علی مفید مقدار است مسح برای مسافر و یقیم و مثل حدیث عمر و انس است در شرطیت طهارت  
 و در وی ابانت است باینکه مسح رخصت است زیرا که صحابی آنرا رخصت نام کرده اخرجه الدارقطني و صحیح ابن خزيمة و اللقطة  
 و ابن حبان و ابن الجارود و الشافعی و حقه و ابن ابی شیبة و البیهقی و الترمذی فی علل المفرد و صحیح الخطابی و رواه الاثرم فی سننه و سخن ابی  
 یحکم نیز و گفته اند فی بن عماره بکسر عین ممله علی الاصح و هو المشهور و قبل بالضم مصنف در تقریب گفته مدنی است ساکن شکر و در حدیث

و در سند این حدیث می‌آید که یار رسول الله است. علی الخفاین قال لغیر وی گفت ای رسول خدا آیا مسح کنیم بر سر و موزه فرمود آری قال یونان قال لغیر گفت یک روز گفت آری قال ویومین قال لغیر گفت و دو روز فرمود آری قال وثلاثة ایام قال لغیر گفت و سه روز فرمود آری و ما شئت و تا زمانیکه خواهی و در اینجا دلیل است بر عدم توقیف مسح در حضور و سفر و این مروی از امام در قول قدیم شافعی است و لیکن این حدیث متقاوم مخالفیم حدیث دیگر که گذشت نیست و نه در آبی آنها و اگر ثابت شود و اطلاق وی مقید باشد بآن اخذ ویش کذا فی السبل و در نسخ گفته اند نام مالک توقیف ذکر نکرد و زیرا که در سبب وی آنست که مدت مسح را هیچ توقیف و تقدیر نیست بلکه او را اینست که مسح هرگز کن تا وقتی که غسل لازم نشد و تعقیب کرده اند حفاظ حدیث و فقهای اصحاب حدیث علی رضی الله عنه و جواب داده اند از جانب مالک که ختم بر بن ثابت همین حدیث روایت کرده است و در آخر گفته اند استخوانه از او نادر و در لغوی این جواب را که قول ختمی غلطی است از وی پس جائز نیست ترک یقین یعنی حدیث صحیح باین ظن مترجم گوید محل کلام ختمی اینست که توقیف بر سبیل وجوب نبود بلکه بر سبیل ندب و اختیار افضل از وجوب و خیال داشت میکرد که اگر کسی از آن حضرت صلی الله علیه و سلم زیاد و طلب می نمود و البته زیاده امریکه و پس ظن نباشد بلکه محل کلام آنحضرت بر ندب و زیاده فهم است نسبت سائر رواه و با سائر روایات مخالفت ندارد پس ممکن که تقدیر یک شبانه روز در حق مقیم و سه شبانه روز در حق مسافر سنت مکرر باشد و نظیر آن تقدیر نماز عصرست مثلاً تقدیر نماز عشا است بثلث شب و تقدیر صدقه الفطرت پیش از نماز عید است بثلث روز و در حدیث توقیف سجده زیاده کرد و جمیع توقیف بقتله اند مختلف اند در ابتدای مدت تشری و ابو حنیفه و شافعی گفته اند ابتدای مدت از اول حدیث است که بعد پس خفین حادث شود و احمد و ساجی گفته اند که ابتدای مدت از اول مسح است و هر دو محتمل است و الله اعلم انتهى الحوجه ابوداؤد و ابن ماجه و الدارقطنی و الحاكم فی المستدرک و تعقیب کرد او را بخاری و گفت لا یصح و قال و گفت ابوداؤد احتمال کرده اند و مسند وی و ابوالفتح و نیست مسند وی قوی و گفت ابوزرعه و مشقی نقل از احمد رجال می شناخته نمی شوند و گفت ابوالفتح از وی این حدیث نیست که قاضی نیست مسند وی و گفت ابن حبان اعتماد نمی کنم بر مسند وی و گفت دارقطنی لایثبت و اختلاف کرده اند درین حدیث بر یکی بن ایوب اختلاف بسیار و گفت ابن عبد البر ثابت نیست و نیست او را اسناد قائم و مخالف کرد ابن الجوزی و ذکر کرد آن را در موضوعات

### باب نواقض الوضوء

در بیان شکنندگی وضو جمع ناقض است و نقض در اصل حل بهر دست پست مستعمل شد در الباطل و وضو زیرا که شارع آنرا مجازاً مبطل معین کرد پست حقیقت عرفیه گردید و ناقض وضو ناقض تیمم است زیرا که تیمم بدل وضو است در حجه الله البالله گفته ناقض وضو پست بوده است یکی آنکه اجماع کرده اند بر آن جمهور صحابه و تابعین و مطابق شد بر آن روایت و علی شافعی و آن بول و غائط و ندی و لوم ثقیل و نافی منکرات دوم آنکه سلف از صحابه و تابعین اختلاف کرده اند در آن و روایت متعارض آمده از آنحضرت آنچه پیش فکر سوم آنکه در آن باب در لفظ حدیث شبهه یافته شد و فقهای صحابه و تابعین اجماع کردند بر ترک آن آنچه وضو از نماز منتهی عن النس بن مالک رضی الله

عنه قال کان اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم علی عهد ینتظرون العشاء حتی یخفوا رؤسهم و یصلون و لا یستیضون گفت الش بودند یاران رسول خدا در عهد وی صلی الله علیه و سلم انتظار میکردند نماز عشا را تا آنکه تاریک شود و در پس او نماز گذارند تا آنکه مایل می شدند سرهای ایشان و خروجه افتادند از غلبه خواب بر سینه های ایشان پست نماز می گذاردند و وضو می جدید نمیکردند و در بعضی از این حدیث گفته چون علت نقض لوم زوال عقل است بدلیل العینان و کار الله پس غیر لوم مثل اغا

رکنی نواقض شد و متنجس است که زوال عقل ناقض وضوء است و متنجس نوم قاهر از روی شافعی آنست که تمکین بمقتد بود باشد پس کسیکه  
 نریل باشد و در میان مقتد و زمین فرقی باشد تمکین حاصل نشد و متنجس نوم مسطح آنست که تمکین بمقتد باشد پس کسیکه بود و ذکر اضطیاع متنجس  
 و تصور استغفار اعتنا و تزدیکه ابوحنیفه رکن و مساجد بر وجه سنت حکم قاهر دارد و مشکلی که زوال تمکین بمقتد حکم مسطح دارد و جمیع متنجس آن خواب اگر  
 و خواب بیک نماز و اول اقوی می نماید زیرا که حدیث فانه اذا اضطیج استرخت مفاسله صحیح است در غلبه استرخا و چون افرو و شهر و بیست نوم  
 استرخا اضطیاع و استلقاست آنرا بر روی کار آوردند و حصرا بآن متوجه ساختند انتهى خرجه ابوداؤد و صححه الدارقطی و اصله فی  
 مسلم و روایت کرد آنرا ترمذی و در روی اینست یوقظون للصلاة یعنی بیدار کرده می شدند برای نماز و نیز در روی است حتی انی لا سمع  
 لاحد هم غلطی غامق یقومون فیصلون و لایتمون یعنی تا آنکه می شنیدیم برای یکی از ما آواز خفتن بستر بر میخواستند و نماز میکردند و وضو میکردند  
 جماعتی از علما این را حمل بر نوم جالس کرده اند و این تاویل مدفوع است باینکه در روایتی از انس باین لفظ آمده یسبحون جنوبهم می نهادند پس کسیکه  
 خود را و با کسی القطان این دقیق العید گفته محمول است بر نوم خفیف و رد کرده اند باینکه ذکر غلطی و ایقاظ مناسب آن نیست زیرا که این  
 هر دو جز در نوم مستغرق نمی باشند و بالجمله احادیث مستثله اند بر شفق راس و بر غلطی و بر ایقاظ و بر موضع جنوب و در همه اینست که وضو نکردن ازینها  
 و ازینجا اختلاف کردند علما در آن بر پشت قول اول آنکه نوم ناقض وضوء است مطلقا بر هر حال که باشد بدلیل اطلاق آن در حدیث صفوان  
 بن عقیل که گذشت در سج و در روی است من بول غائلا و نوم پس درین حدیث مطلق نوم را ناقض وضوء داشت بجز غائلا و بول و حدیث  
 بر عبارت که مردی باشد در روی فکر اقرار آنحضرت ایشان را بران نیست و نه ذکر نوم بر آنها و این فعل صحابی بدری است بر قسم که واقع شد  
 و تجبیه نیست بگرداغال و اقوال و تقریرات آنحضرت صلی الله علیه و سلم و این مذہب حسن بصری و مازنی و ابی حمید قاسم بن سلام و اسحق  
 و قول غویب شافعی است و این منذر گفته باین قائلیم من و گفت مرویست معنی آن از ابن عباس و انس و ابی هریره و قوم آنکه ناقض وضوء نیست  
 مطلقا بدلیل حدیث انس و حکایت نوم صحابه برین صفات و اگر ناقض می بود و حضرت ایشان را بران مقرر نمی داشت و وحی کرده میشد بسوی آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم درین مذہب پانک وحی آمد در شان نجاست فعل پس نماز من بجزه بالا اولی صحیح باشد و لیکن حدیث صفوان بن عسال بر ایشان  
 وارد است و این مذہب ابی موسی اشعری و سعید بن السید ابی جله و حمید اعرج است سوم آنکه خواب ناقض است تمام روی و معاون و وثقه است  
 اگر چه منوالی باشند یا خفقات مفرقات و تحقق بمعنی میلان راس است از نفاس و جدوی آنست که چندان فروزود که صاحب خفقه بیدار گردد  
 و هر که سر روی میل نکند و او را بقدر خفقه معاون است و آن میل راس است فقط تا آنکه فوق بسینه رسد از روی قیاس بر نوم خفقه و اهل این مذہب حدیث  
 انس را حمل بر نفاس میکنند که ازان تمیز زائل نمی شود چهارم آنکه نوم منفسه ناقض نیست بلکه متلفه و نقض است لا غیر پس چون خفت نشسته  
 با تمکین بمقتد ازارض وضو شکست و رن بشکست و این مذہب شافعی است و دلیل فی حدیث علی است العین و کار الشکر من نام فلیتوضا و حنه  
 الترمذی و لیکن در روی یقین بن الولید است و او را ضعیف گفته اند و حدیث انس را حمل بر تمکین بمقتد کرده اند جماعین الاحادیث و حدیث صفوان بمقتد  
 بهمین حدیث علی و معنی حدیث علی اینست که نوم نظیر خروج چیزی است بخیر شعور مثل سیرج و جز آن پس چون نوم کند غیر تمکین ظن خروج هیچ غالب  
 و این غالب را هیچ محقق گرفتند و حکم کردند باینکه نوم ناقض است مگر بنفسه پیغم آنکه چون خفتند بر زمین از بیانیات صلی چون رکن و مساجد قائم  
 پس این ناقض وضوء نیست برابر است که در نماز باشد یا خارج آن و اگر خفت مسطح یا بر قفا بشکند و این مذہب ابوحنیفه و داؤد و قولی غریب  
 شافعی است و دلیل ایشان این حدیث است که اذا نام العبد فی سجده یا یی الله به الملائكة یقول عبدی روجه عندی و جده مساجد پس یک

رواه البیهقی وغیره و این حدیث را تصحیف کرده اند گفته اند ویرین حدیث او را ساجد نامیدند حال آنکه وی نائم است و سجود نیست مگر بطهارت و سجود ائمت است که ساجد نامیدن او با اعتبار اول مراد است و باعتبار هر دو ششم آنکه ناقض است مگر نوم رکع و ساجد و سجود مذکور و اگر چه خاص است بسجود اما قیاس کردیم بر وی رکوع را نیز و این مروی است از احمد و حقه آنکه ناقض وضو نیست در نماز بر هر حال که باشد و نمی شکند خارج نماز نیز و این قول ضعیف است مرشافی را و در لایش حدیث مذکور است ششم آنکه نوم غیر ناقض است علی کل حال و نوم قلیل ناقض نیست و این مذہب زہری و ریح و از داعی و مالک احمد است و یکی از دو روایت و اینها میگویند که نوم بنفسه ناقض نیست بلکه مثلثه ناقض است پس کثیر مثلثه او است بخلاف قلیل و حدیث انس را حمل کرده اند بر قلیل و لیکن مقدار قلیل و کثیر ذکر نکرده اند که حقیقت کلام ایشان معلوم گردد که آیا داخل است زیر اقوال یا نه این است اقوال علماء در نوم که مختلف شد نظر ایشان در وی بنا بر اختلاف احادیث مذکور و ویرین باب احادیث دیگر است که خالی از قبح نیست و لهذا از ذکر آن اعراض کردیم و اقرب قول آنست که نوم ناقض است بحیث صفوان و شناخته که این خزیمه و ترمذی و خطابی تصحیح وی کرده اند و لیکن لفظ نوم در حدیث وی مطلق است و دلالت اقتران ضمیمت پس نتوان گفت که مقرون است ببول غائط و آن هر دو ناقض اند بر هر حال پس این هم ناقض باشد و مطلق نبود بلکه مقید باشد و در حدیث انس آمده که صحابه وضو میکردند با وجود غطیط و وضع جنوب و بیدار کرده میشدند پس اصل در آن جلالت قدر ایشان و ایشان بجای نبودند از نواقض وضو خصوصاً انس از ایشان مطلقاً حکایت کرده و معلوم است که در ایشان علما بودند عارف با موردین خصوصاً نماز که عظم ارکان اسلام است خصوصاً کسانیکه انتظار نماز میکردند همراه آنحضرت صلی الله علیه و سلم چه آنها اعیان صحابه بودند و چون حال ایشان این باشد پس مقید خواهد شد حدیث مطلق صفوان بنوم مستغرق که باقی نماند با آن ادراک و تاویل کرده خواهد شد آنچه ذکر کرده است آنرا انس از غطیط و وضع جنوب و ایقاظ بعزم مستغرق زیر که در مبادی نوم قبل از مستغرق بهم گاهی غطیط میکنند و وضع جنوب مستغرق مستغرق نیست زیرا که آنحضرت بعد در رکعت فجر بر پهلوی قنطیر و نمی نخت و بعد وضع جنوب برای نماز صبح بر تخت است اگر چه گفته اند که این از خصائص آنحضرت است که نوم مستغرق وی ناقض وضو نیست با آنکه ملازم است نوم بوضع جنوب معلوم است و ایقاظ هم گاهی در مبادی نوم می باشد تا متنبه شود و مستغرق نوم نگردد و در رکعت بنوم اغما و جنون و سکر و سکر که باشد بجامع زوال عقل در شرح مغیری ذکر کرده که اتفاق کرده اند که این چیز با ناقض وضو است پس اگر صحیح شود و لایش جماع خواهد بود و عن عائشة رضي الله عنها قالت جاءت فاطمة بنت أبي حبيش فقلت أفسدت وضوءي فقلت لا يا رسول الله و لفت ای رسول خدا انی امرأة استخاض فلا اطهر بستر تیکم من زنی هستم که استخاض کرده میشوم و ائم پس هرگز پاک نمی شوم و استخاضه روان شدن خون است از فرج زن در غیر وقت آمدن وی افادع الصلوة آیا این بنام نماز را قیاس بحیض کرد یعنی همچنانکه در حالت حیض نماز گذاردن درست نیست در استخاضه نیز درست نباشد فقال لا فرمود جان نماز را ابتدا ذلک بکسر کاف زیرا که خطاب بموئذست عزق بکسر عین و سکون را نیست آن خون استخاضه مگر یکی از گناهان و فرج الکبار گفته این رگ را عاذل نامند بعین جمله و ذال منجیه و يقال عاذر بر ابدل لام کما فی الفاموس و لیسن بحیض و نیست حیض که از رحم می آید و در حیض و بهر ماه چند روز خون البیة میفرود و از جهت دفع حرج و مشقت نماز و روزه را عفو کرده اند و چون در قضای نماز نیز حرج صحیح بودند در قضای روزه قضای روزه واجب گردیدند قضای نماز بعد حکم استخاضه بیان فرمود بقول خود فاذا اقبلت حیضت فافتحها و جائز است کسوف وی و مراد باقبال ابتدای دم حیض است یعنی پس چون پیش آید ایام حیض تو اگر از اعتیاد است همان ایام عاده خواهد بود و اگر مبتدا است

اکثر حیض و در روز است و در شب خفیه و نزدیک و در سبب غسل است اگر حیض است استحاضه  
و چون تمیز مستحضر است استحاضه حیض است که زین مذکور و معتاده بود و الله اعلم فی شئ الصلوة پس بگذار و ترک ده نماز  
و این شخص نمی تواند است از نماز و نماز بروی حرام است و نمازش فاسد و هرگاه عیاذ الله و چون بگذرد ایام حیض و برگردد و خون او قاعسیله  
عنک الذی هر پس بشوی از خود خون را یعنی غسل کن چنانکه از آنکه دیگر مستحاضه است قدر صحتی پست نماز بگذار و این حدیث دلیل است بر وقوع  
استحاضه و بر آنکه استحاضه آنکه است بخلاف حکم حیض و بیان کرد آنرا رسول خدا با کمال بیان چه فتوی داد او را باینکه ترک نکند نماز را با جریان دم  
بلکه نگران ماند وقت اقبال حیض را و ترک دهد نماز در آن ایام و چون بگذرد ایام حیض بشوید خون و در بعضی طرق بخاری و اغتسلی آمده و در بعضی  
مثل روایت مصنف و در وی اقتصار است بر غسل دم و محال آنست که در حدیث هر دو امر واقع شده غسل دم و اغتسال بعضی روایات بر آن و بعضی  
برین اقتصار کردند پس هر که در او را انحصار بنماز متفق علیها و للینیاری و در بخاری راست از حدیث نایسته این زیادت شریف و قدیمی  
لکل صلوة پست وضو کنی برای هر نماز و اشارت مسلم الیه حنفی و اجماعی و اشاره کرد و مسلم بسوی آنکه وی حذف کرد این زیادت را  
و بدیهه و دانسته و لفظ وی در صحیح این است و فی حدیث حاد حروف ترکنا ذکر کرده یعنی گفته آن قولی است از شخصی و این زیادت است غیر محفوظ  
و متغیر و اندک این بعضی روایات و مصنف در فتح الباری گفته این زیادت ثابت است بطریق که متیقن است بان قول مسلم انتهى و این حدیث مناسب  
باب نیست آنچه مناسب اوست زیادت مذکور است فقط اصل حدیث و لهذا مصنف آنرا در باب حیض اعاده کند و این زیادت حجت است  
بر آنکه دم استحاضه حدیثی است منجمله باحداث نواقض وضو و لهذا امر کرد شارع بوضو نزد هر نماز و این رفته اند جمهور و نزد خفیه چون وضو متعلق  
بوقت است برای وقت هر نماز وضو کند و فریضه حاضر و فوافل هر چه خواهد بگذارد و در فریضه راجع کند بر وجهی که در نماز فریضه را بگذارد و گویند  
که مضامین در حدیث مقدم است یعنی بوقت کل صلوة و عبارت از قبیل حنفی مجاز است و لیکن برای تقدیر مضامین لابد است از تقریر به وجهی حذف  
و مالکی گویند که وضو مستحب است واجب نیست مگر حدیث دیگر و تحقیق در حدیث حنفی باید و عن علی بن ابی طالب رضی الله عنه  
قال کنت رجلا مکذبا کففت بوم من مودی بسیار مذنی کننده پس شرم کردم که بر رسم رسول خدا را که ائمه البخاری و در لفظی نزد وی  
بسبب بودن دختر وی نزد من و در لفظی نزد مسلم بسبب بودن ناظمه و نزد ابوداؤد و نسائی و ابن خزيمة از علی بن ابی طالب لفظ است بوم مودی  
بنا بر پس غرضی کردن گرفتن از وی در بابستان تا آنکه ترغید پشت من و در ابوداؤد و نسائی و ابن خزيمة از علی بن ابی طالب لفظ است بوم مودی  
بر لغت واضح و اشهر و کفرال معی و تشدید باینکه گفته اند ابی است رفیق لزج که نزدیک شهوت بر می آید بجلابت با زن یا نه که خارج و در خروج آن  
شهوت و دفع نمی باشد و بعد از آن در فکر کسر و فتور نمی شود و گاهی احساس خروج آن نمی شود و نسبت بر حال نمی در نسا بسیار است باشد  
خاصیت المقلد پس فرمودم مقدار بن اسود را که از مخلصان درگاه بود و فضلا و نجای صحابه و قدیم الاسلام است و نسبت او با سود و نسبت آن  
که حلیت یا در سبب او بود و در اصل مقدار بن عمر و ثعلبه کندی است و علی مرتضی از وی روایت دارد و در فرمودن بمقدار کمال ادب و حیثیت  
از حضرت علی کرم الله وجهه و تنبیه است بر آنکه داماد احکایت شهوت و آنچه بر آن متعلق است و ذکر سبب شرف زنان با اصدار مناسب نیست و بعضی  
روایات آمده که خود جناب امیر سائل بودند و در بعضی آنکه سائل غار بود آن پسر علی التبتی اینکه پسر از حکم آن آنحضرت راضی الله علیه و سلم  
فسال الله پس پرسید او را فقال فیہ الوضوء پس فرمود و روی وضو است یعنی هر که بدنی را بشوید وضو کند و این دلیل است  
بر آنکه مذنی ناقض وضو است و لهذا این حدیث را مصنف درین باب آورده و در مصنفی گفته حکم مذنی عدم وجوب غسل است با جماع و وجوب وضو بان





است و ابراهیم از عایشه و گفت این حدیث مرسل است بجهت آنکه ابراهیم از عایشه شماع ندارد و جوابش آنست که حدیث مرسل نزد حنفیه مقبول و معتبر است  
 اخرجه احمد و ابو داود و النسائی و ابن ماجه و روایت ابو داود از طریق ابراهیم نبی است از عایشه پس مرسل باشد که تقدم و تسائی گفته  
 نیست درین باب حدیثی احسن از وی مگر آنکه مرسل است و گفت مصنف مروی است بده وجه از عایشه و بهیچ در خلافتیات و بهیچ تضعیف آن کرده  
 و این حرم گفته لایصح در سبیل السلام که این حدیث دلیل است بر آنکه لمس مرأه تقبیل اوست و نمی شکند وضوء او و براهی الاصل پس حدیث مقرر مرسل است  
 و برینست علی رضی الله عنه و مذاهب شافیه نقض وضوءت از لمس من لایحرم بدلیل قوله تعالی اَوَلَا حَسْبُکُمُ الْمَنَاسَکُ گویند لمس حقیقت است  
 در دست رسانیدن و مؤید بقای او بر معنی قرات اَوَلَا حَسْبُکُمُ الْمَنَاسَکُ است زیرا که ظاهرش در مجرای لمس و غسل است بدون آنکه باذن فعلی باشد  
 و این تحقق بقای لفظ است بر معنی حقیقی و بی تخیلین قرات اولاست هم اصل متفق بودن معنی هر دو قرات است و جواب اده اندازان بعضی  
 لفظ از معنی حقیقی بقرینه پس محمول شود بر مجاز و آن در اینجا محل ملاست است بر جماع و تخیلین لمس و حدیث عایشه که در بخاری است و گفته  
 مؤید حدیث باب است و مؤید بقای اصل و دل است بر آنکه لمس ناقض وضوءت و اما اعتدال مصنف در فتح الباری از حدیث عایشه با اینکه و سه  
 حائل بود و این خاص است بوی یحیی و مخالف ظاهر است حال آنکه علی رضی الله عنه و غیر است ابن عباس که در حق وی دعای علیه السلام اویل آورد  
 تفسیر کرده اند از آن جماع عبید بن حمید روایت کرده که ابن عباس تفسیر کرد ملاست را بجماع بعد از آنکه نهاد انگشت بر دو گوش خود و گفت  
 اَلَا هُوَ الذِّکْرُ یُجَنِّبُ سِوَالِکَ رَدَّ او را نافع بن الازرق از ملاست پس تفسیر کرد و آخر اجماع با آنکه ترکیب آیت شریفه و اسلوبی مشتبه اراده جماع  
 از ملاست زیرا که او تعالی از مقتضیات تیمم آمدن از غائط را شمرده برای تنبیه از حدت اصغر و شمرده ملاست را برای تنبیه بر حدت اکبر و آن مقابل  
 قولی تعالی است و امر بغسل آب و آنکه کُنْمْ بِحُسْنِ الْفَلَاحِ و اگر حمل کنند ملاست را بر لمس ناقض وضوءت شود تنبیه بر آنکه تراب  
 قائم مقام آب است در رفع حدت اکبر و نیز مخالف شود صدر آیت را و حنفیه التفضیلهاست که ناهض نیست بر آن دلیل انتهی و وضعفه  
 البخاری می ترمذی گفته شنیدیم محمد بن اسماعیل را تضعیف میکرد این حدیث را و مصنف در تلخیص گفت این حدیث منکول است و ذکر  
 کرده اند علت او را ابو داود و ترمذی و دارقطنی و بهیچ و این حرم گفته صحیح نیست درین باب چیزی و اگر صحیح شود پس محمول است بر آنچه  
 بود بران امر پیش از نزول وضوء لمس انتهی و بهیچ گفت تحقیق آنست که منقلاً اختلاف درین سبکه اختلاف ایشان است و تفسیر  
 قوله تعالی اَوَلَا حَسْبُکُمُ الْمَنَاسَکُ پیش حضرت عمر و ابن مسعود و حمل کردند از آن روایت رسانیدن بنسب بغیر جماع و برین تفسیر لازم آمد که لمس  
 ناقض وضوء دارد و نزدیک ایشان آیت از نیابت تیمم در غسل اساکت باشد پس مذهب ایشان همین بود و عبید بن عباس حمل کرد بر جماع  
 پس لازم آمد که آیت از دلالت نقض لمس و وضوء اساکت باشد و دلالت کنید بر نیابت تیمم از غسل پس مذهب ابن عباس همین بود و ابن عمر مذاهب  
 ثالث پیش گرفت که لمس اعظم است از جماع و پس پس حدیثی تعالی لمس را موجب تیمم ساخت بآن معنی که اگر در صورت جماع تحقق گردد نایب غسل خواهد بود  
 و اگر در صورت شستن تحقق گردد نایب وضوء خواهد بود پس ابن عمر قائل بود بر نیابت تیمم از غسل و قائل بود بر نقض مس مرأه وضوء و آنچه در اینجا قول  
 ابن عباس است که در قرآن مجید در مواضع بسیار ملاست و مس از جماع کنایت آمده است و استدلال دیگران باین آیت ناهض بر خصم است  
 اذاجار الاختال بطل الاستدلال و چون در اقوال اصحاب اختلاف واقع شود و ماخذ ایشان از کتاب یا سنت معلوم باشد تا مل در مانع باید کرد  
 تا رجحان بعضی ظاهر شود و ظاهر ابو حنیفه درین سبکه مذهب ابن مسعود و ابراهیم نبی را همین سبب گذاشته است با وجود اتباع او ایشان  
 در سایر مواضع و این حدیث اگر چه ضعیف باشد ترجیح یک تا دلیل آیت را بر تاویل دیگر کفایت میکند زیرا که نزدیک اجماع هر دو قوت میگیرد و مذهب حسن و کبر

وغيان ثوري عدم نقض است انتهى و عموما اي هم برين رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا وجد احدكم في بطنه شيئا فاشكل عليه چون يابد يكي از شما در شکم خود چيزي از پيشش يا در جنبش آن پيشش بشد بروي که اخراج منه شيء امر لا ايا بيرون آمد از شکم چيزي از بايد يانه فلا يخرج من المسجد پس بايد که بيرون نيايد از مسجد چون دروي باشد براي عاده وضوء اين كننايت است از عدم نقض که بيرون آمدن از مسجد براي وضوء لازم است و اشعار است که نمون بايد که نمازوي و جاي وي در مسجد باشد حتى يسمع صوتا او يجد ريحا تا آنکه بشنود آوازي را يا بيايد بوي را و اين با اعتبار غالب است و مقصود حصول يقين است ببيرون بادي از شکم اگر چه آوازي نشنود و بولي نيايد و از پيغام معلوم گردد که اگر يكي وضوء دارد و در شكستن آن اشتباهي واقع شود وضوء جديد ساختن حاجت نبود زيرا كه يقين بآنك نكرد و و آين در اصل جواز است و شك نيست كه احتياط در عاده وضوء خواهد بود و اين حد شريعت اصلي است از اصول اسلام و قاعده ايمست از قواعد فقير كه دلالت كرد بر اينكه اصل در شيئا البقاى آنهاست بر اصول ديني تا وقتي كه خلاف آن متيقن نگردد و حديث عام است از سبكه در نماز است يا بيرون وي و هو قول المجاهير و تالكبير و تفصيل و فروق است در داخل در نماز و خارج از وي كه مقتضى است بران ليل اخروجه مسلم و ابو داود و الترمذي و در روايتي باين لفظ است نه وضوء بلكه وضوء صوت يارب اخروجه احمد و الترمذي و صحيحه ابن ماجه و البيهقي من حديث ابى هريرة و گفت بهقي اين حديث ثابت است اتفاق كرده اند شيعين بر اخراج يعني از جريدش عبد الله بن زيد بن عاصم مازني و حسن طلق يفتح طاء و سكون لام بن علي الحنفى الباقى بن علي بن طلق ابن عبد البر گفته دي از اهل بيامه است كنيست او ابو علي است و اورا طلق بن ثمامه نيز گويزد روايت كرده است از وي پيشش قيس قال قال رجل مسسبت ذكره في او قال الرجل يمس في ذكره في الصلوة اعليه وضوءه گفت طلق گفت مردى ساس كردم و مسعودم بستم آلت خود را يا گفت كه مرد ساس ميكند ذكر خود را در نماز آيا بروي وضوءي هست و در روايتي باين لفظ است پسيده شد رسول خدا از مس كردن مرد ذكر خود را بعد از وضوء آياي شكند وضوء يانه فقال النبي پس گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم لا نهي شكند انما هو بضعه منك جزين نيست كه ذكر پاره گوشتي است از تو و در نقلي اين است قال بل هو الا بضعه منه و در روايت ترمذي الا بضعه آده و اين حديث حجت حنفيه است و در عدم انتقاض وضوء از مس كردن در مسند ابى حنيفة از ابوب بن عبيد بن قاضي بكاره از قيس بن علي مردى است دشمنه از شرح الآثار طحاوى نقل كرده كه گفت نميدانم بهرچيكي را از صحابه كه فتوي داده باشند بوضوء از مس كردن مگر اين عمر و مخالفت كرده است وي در بن فتوي اكثر صحابه را و امام محمد در موطاي خود آثار كثيره از سلف دران روايت كرده و در مسند ابى حنيفة نيز آورده و از علي و عمار و ابن عباس نيز روايت كرده اند كه گفته اند باكم نمازيم يعني خود را ساس كنيم يا ذكر را يعني هر دو گوشت پاره اند فرقي نيست ميان آنها و از ابن عباس مردى كه گفت اگر بخش مسداني تو ذكر خود را پس بر آنرا و از ابن مسعود و سعد بن ابى وقاص نيز مثل اين آورده و از علي و ابن مسعود و حذيفة بن اليمان و عمار بن ياسر و سعد بن ابى وقاص از صحابه و از ابن السيب و ابراهيم بن حنفي و عطاء بن ابى رباح و غيرهم عدم نقض نقل كرده اند و هم ششمي از ازار نقل حى كند كه جماعتى از ائمه كه احمد بن حنبل و علي بن مدين و يحيى بن معين از ايشان اند در سبب حقيقت كه در بطني است جمع شدند و در نقض وضوء بر مس كردن اختلاف كرده اند و اخبار و آثار مختلفه روايت نمودند يحيى بن معين گفت كه ابن عمر وضوء كرد از مس كردن و ابن مدين گفت كه ابن مسعود وضوء نيكرد و از ابن و يك گفت كه وي گوشت پاره از است پس قرار دادند كه چون ابن مسعود و ابن عمر اختلاف كنند ابن مسعود اولي است باتباع و امام احمد بن حنبل فرمود نعم ابن مسعود راجح است بلكين در سنا و اين اثر ابو قبيس است و احتجاج بحديث وي نتوان كرد پس ابن مدين

اسنادی دیگر آورده از عمار بن یاسر موافق قول ابن مسعود پس امام احمد گفت عمار و ابن عمر برابرند هر که خوابد یا بین اخذ کند و هر که خوابد یا آن اخذ  
 کند انتهی شیخ عبدالحق و هروی صح در شرح سفر السعاده گفته توانند که وضو پس امرأه و ذکر واجب نبوده آنجا که کردند یا نه موقوف به احتیاط و تکلیف  
 کردند شهور و تسویم نجاست است و الله اعلم انتهى و در ترجمه مشکوٰه فرموده که اختلاف احادیث درین باب بجهت تسویم بعضی بعضی لغو است و بعضی  
 و نیز در ترجمه گفته که انقضاء وضو پس از هر عملی که منتهی میان طهارت و نجاست است و منقول از صحابه نیز اختلاف است و احادیث نیز مختلف آمده و امام شافعی  
 و مالک احمد با اتفاق من وضو رفته اند بلکه نزد امام احمد پس فرج مطلقا که شامل ذکر و دُبر و فرج امرأه است ناقض وضو است و در مذاهب امام مالک  
 و مس امرأه فرج خود را اختلاف است و نزد شافعی مس ذکر باطنی است بی غائل ناقض است و بر روایتی از امام وضو پس ذکر مستحب است  
 نه واجب و نزد امام ابوحنیفه و اصحابی بی مطلقا ناقض نیست انتهى اخروجه الخمسة روایت کردند ابن حبان را ابو داود و نسائی و ترمذی  
 و ابن ماجه و احمد و نیز دارقطنی و گفت یقوی که این حدیث منسوخ است زیرا که ابوهریره اسلام آورده است بعد از قدوم طلق بن علی چه اسلام  
 در سال پنجم است در غزوه خیبر و قدوم طلق در سال اول از هجرت در وقت بنای مسجد شریف بود پس لابد سماع ابوهریره متاخر خواهد بود  
 از سماع طلق و ابوهریره روایت کرده است از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که چون برساند یکی از شما دست خود را بسوی ذکر خود و حالیکه نیست  
 میان ذکر و دست می چیری حامل پس باید که وضو کند آنکس رواه الشافعی و دارقطنی و رواه النسائی عن مسروق بن مهران مکرر آنکه ذکر نکرد دست  
 این خبر است که نیست میان ذکر و دست او چیزی و این کلام شافعی است و تحقیق بجوابش گفته اند که بجز تقدیم اسلام طلق بن علی بر اسلام ابوهریره  
 جزم نتوان کرد بر تقدیم سماع طلق بر سماع ابوهریره مگر آنکه ثابت کرده و وفات طلق پیش از اسلام ابوهریره یا معلوم گردد عدم قدوم طلق از طویلی  
 بعد از رجوع وی بدان و ثابت نشده هیچ یکی ازین و واهر پس تواند که تلقی حدیث را بعد از سماع ابی هریره شنیده باشد پس حدیث وی ماسخ بود  
 و نیز ابوهریره گفته که شنیدم از آنحضرت بلکه گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم و شاید از صحابی دیگر پیش از حدیث طلق شنیده باشد  
 و این قسم در احادیث بسیار است و آنرا مرسل صحابه گویند و در کتب اصول حدیث بعضی تأخیر اسلام راوی را قریب منقطع ساخته اند و بر ایشان  
 این سخن که ذکر کرده شد وارد شده است و این جواب را حضرت شیخ روح و ترجمه ذکر کرده اند و شاهد ولی الله حدیث و هروی صح در معنی بحواب  
 حجتی است گفته که این فقیر را درین جواب نظر است اول بطریق معارضه که از حدیث طلق بن علی چنان مفهوم میشود که قبل از آن حکمی از آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم رفته بود یا شبیه نزدیکی حامل قائم شده بود و ال بر وجه وضو پس ظاهر این است که حدیث طلق تاخیر حدیث دیگر است  
 و ثانیا بطریق مناقضه که اگر این استدلال صحیح باشد پس مثل این جاری میتوان کرد و باب ترک وضو حائسته النار که ابوهریره حدیث  
 و وجوب وضو حائسته النار روایت کرده است و بران عمل میکرد حالی آنکه قدوم ابوهریره بعد واقعه خیبر بود و بسوید بن النخعمان روایت کرده که  
 راه خیبر آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا ستمه النار خوردند و نماز گزارند و وضو نکردند پس می باید که حدیث ابوهریره را ماسخ آن میگفتند و این  
 چنین نیست با اتفاق و جل آنست که بسیار بود که ابوهریره از سایر صحابه قدار روایت میکرد و جمعی از علما گفته اند میتوان بود که در حدیث  
 مرفوع مس ذکر کنایه از بول باشد چنانچه استصحابی از غلط کنایت میشود فقیر گوید می تواند بود که این امر شرعی که لازم باشد بر خاص صاحب  
 نیست بلکه بیان مطلق است پس جمعی از متورعان صحابه آنرا لازم گرفته و جمعی دیگر لازم نگرفتند و ولایت میکند برین در عا که وضو پس شریعی  
 کثیر الوقوع است پس بعد می نماید اختلاف اجلاهی صحابه در مثل این اموری اما اختلاف در فروعات و مثل آن در صحابه شائع بود بلکه جمهور بر وضو  
 میل میکردند انتهی و این نوعی از تطبیق بین الروایتین است و صححه ابن حبان و تصحیح کرده است حدیث طلق را ابن حبان و طبرانی

وابن حزم وعمر بن علی الفلاس وگفت که این حدیث نزد ما اثبت است از حدیث بسره و قال ابن المذنبی وگفت علی بن عبد المذنبی بفتح میم و اول  
 محله نسبت است بسوی حمادی قصبی گفته وی حافظ عصر و قدوة اهل این شان است مکنی بابی الحسن صاحب تصانیف متولد شد در سنه احدى  
 و ستین و مائه بخاری و ابو داود و از تلامیذ وی اند ابن حمادی گفته وی اعلم الناس است بحديث رسول الله صلى الله عليه وسلم نسائی گفته وی مخلوق  
 بر این شان یعنی علم حدیث نووی فرموده او را قریب صد مصنف است لکھوا حسن من حدیث بسره که حدیث طلق بهتر است از حدیث  
 بسره و صحیح الطحاوی و گفت اسنادش مستقیم غیر مضطرب است بخلاف حدیث بسره و صحیح الطبرانی و ابن حزم و ضعفه الشافعی و ابو حاتم  
 و ابو زرعة و الدارقطنی و البیهقی و ابن الجوزی و توضیح کرد ابن حبان و طبرانی و ابن العربی و حازمی و دیگران شیخ او را و گفت بهیچ کافی است  
 در ترجیح حدیث بسره بر حدیث طلق اینکه حدیث طلق را شیخین اخراج نکرده اند و احتیاج نموده اند بهیچ یکی از روایات او بخلاف حدیث بسره که  
 بهیچ روایات او احتیاج کرده اند مگر آنکه بسبب اختلاف بر عروه و هشام اخراجش نکردند و این اختلاف مانع از حکم بصحت نیست اگر چه نازل  
 باشد از شرط شیخین و گفت اسمعیل لازم است بخاری را اخراج وی بسبب اخراج نظیر او و صحیحین کذا فی التلخیص و مشکوایی گفته حدیث بسره  
 تنها الرج است از حدیث طلق بن علی نزدیک اهل سنن مرفوعا باین لفظ که اومی مس میکند ذکر خود را آیا بروی وضو است فرمود نیست آن مگر  
 گوشت پاره از تو و منضم است بحديث بسره احادیث دیگر و هر که مایل به ترجیح حدیث طلق شده طالبی نیاروده انتقادی و در سبیل گفته بود حدیث  
 بسره است احادیث دیگر از هفده صحابی و از ایشان است طلق بن علی را وی حدیث عدم نقض که مروی شد از وی نقض نیز و قول به ترجیح  
 احسن است از قول شیخ زیرا که حدیث بسره ارجح است زیرا که کثرت ایمة صحیحین کثرت شواهد چه بسره حدیث کرد بدان در دار المماین و انما  
 و انما بسیار بودند و بهیچ یکی از آنها دفع آن نکرد بلکه بعضی از آنها بهمان طرف رفتند چنان عروه که بیشتر دفع آن میکرد و بعد رجوع بسبب  
 قول بسره نمود و ابن عمر همیشه وضو میکرد از دستش و حدیث میکرد بدان تا آنکه مرد و نیز حدیث طلق از روایت قیس بن طلح است شافعی  
 سوال کردیم از قیس پس نیافتم کسی را که بشناسد او را پس چه قسم خبر و قبول کنیم و ابو حاتم و ابو زرعة گفته اند که قیس بن طلح نیست از آنها  
 که حجت با آنها قائم شود و امام مالک چون هر دو حدیث را متعارض دید قابل شد بر وضو از مس و گردن بانه و جوابا انتهی و صحیح بسره است بصحوا  
 صحابه قمر شیه اسدی برادر زاده و رقیب بن نوفل است از جماعت کفندگان رسول خدا بود عبد الله بن عمر و غیره از سلف روایت کرده اند  
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من مس ذكراه فليتبوضا بدستیک رسول خدا فرمود هر که مساس کند ذکر خود را  
 پس باید که وضو کند اخرجه الخمسة یعنی احمد و ابو داود و نسائی و ترمذی و ابن ماجه و صحیح الترمذی و ابن حبان و رواه مالک  
 و الشافعی و ابن خزيمة و الحاكم و ابن جابر و احمد و الدارقطنی و یحیی بن یحیی و البیهقی و الحاکمی و ابن خزيمة ابو داود و گفته احمد اگر گفته حدیث  
 بسره صحیح نیست گفت بلکه صحیح است و گفت الدارقطنی صحیح ثابت است و قبح در وی بآنکه بر روایت عروه از مروان و از مروی مجهول است  
 غیر صحیح است و سماعت عروه آنرا از بسره بغیر و اسنطه ثابت است کما جزم باین خزيمة و غیره من ایمة الحدیث و همچنین قبح بدانکه هشام  
 بن عروه آنرا از پدر خود روایت کرده و او را از پدر سماعت نیست غیر صحیح است زیرا که سماعتش از پدر ثابت است نزد اهل این شان پس متذکر شد  
 قبح حدیث دلیل احمد و شافعی و جمعی از صحابه و تابعین است بر نقض وضو پس فکر و مراد مس اوست بغیر حامل چنانکه در حدیث ابو هریره است  
 اذا قضی احد بیده الی فرجه لیس و منها حجاب و لا یسترقد وجب علیه الوضوء اخرجه ابن حبان فی صحیح و صحیح الحاكم و ابن عبد البر ابن مسکین گفته  
 مولود ما روی فی هذا الباب و لکن شافعی آنست که افضا نمی باشد بر بایطن کت پس مس نظایر ناقض نیست و رد کرده اند محققین بر این

[illegible]







بدن را انتهی گویم چون مراد غسل در صدر این حدیث غسل شرعی باشد محل وضو بر غیر حقیقت شرعیه با وجود مقابله غسل و درمی نماید پس احسن  
 الباقی اوست بر حکم غسل یعنی اگر غسل از غسل نیست واجبست وضو هم از غسل آن واجب و اگر مستحبست وضو هم مستحب و اگر هیچ نیست وضو هم  
 هیچ نیست غسل را بر غسل شرعی فرود آوردن وضو را از حقیقت وی بیرون بردن یعنی چه اخرجه احمد والنسائی و الترمذی وحسنه  
 وصححه ابن القطان وابن حزم و قال احمد لا یصح فی هذا الباب تنجی و گفت احمد بن حنبل صحیح نیست و درین باب چیزی و گفت علی الاصح شیء  
 فی هذا الباب قال البخاری عن احمد و علی کما نقل الترمذی و تعلیق کرد شافعی قول بدان بر حجت خبر کذا فی البویطی و گفت ذری بنیدانم درین باب حدیث  
 ثابته و اگر ثابت میشد لازم می آمد ما را عمل کردن بدان و گفت ابن منذر نیست درین باب حدیثی که ثابت نشود و گفت ابن ابی حاتم و علی بن ابی  
 رفع نمیکند این را ثقات جزین نیست که موقوفست و گفت رافعی صحیح نکرده اند علمای حدیث درین باب چیزی را بطریق رفع مصنف گفته  
 تحسین کرده است او را ترمذی و صحیح نموده است آنرا ابن حبان و او را طریقهای دیگر نیز هست و فی الجمله این حدیث بنا بر کثرت طرق خود اسوده  
 احوال اولین است که حسن باشد پس انکار نمودی بر ترمذی تحسین او را مستعرض عنه است و گفت قاضی و مختصر بهیقتی گفته طرق این حدیث اقویست  
 از چند حدیث که احتجاج کرده اند بدان فقها و اعلال نکرده اند بوقت بلکه تقدیم کرده اند روایت و گفت را و درین باب است از عایشه روایت کرده  
 و ابو داود و البیهقی و در سنادش مصعب بن ابی شیبہ است و در وی مقالست و تضعیف کرده است او را ابو زرعه و احمد و بخاری و صحیح ابن خثیمه  
 و درین باب است از علی بنی النعمان و از حذیفه و کرده ابن ابی حاتم و الدارقطنی فی الحلال و قال انه لا یثبت گویم نفی این هر دو ثبوت بر طریق حدیثین  
 و الا بر طریق فقها اقویست زیرا که روایات ثقات اند و با و در وی ذکر کرده که بعضی اصحاب حدیث تخریج کرده اند برای این باب حدیث میفصد  
 و است طریق مصنف گفته و این دو نیست و جواب داد احمد از ان باب که منسوخست و همچنین حزم کرد بدان ابو داود و حدیث ابن عباس  
 که گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم یسئرون فی غسل یمسکون علیکم فی غسل یمسکون علیکم فی غسل یمسکون علیکم فی غسل یمسکون علیکم فی غسل یمسکون علیکم  
 بهیقتی تضعیف وی کرده زیرا که در سندش ابن شیبہ است و مصنف تحقیق کرده و گفته ابراهیم بن ابی بکر بن شیبہ احتجاج کرده است بدان  
 و توثیق کردند او را مردم و حاجج بخاری تا آنکه گفت پس این حدیث حسنست و جمع میان وی باین طریق می تواند شد که امر برای مذنب است  
 یا مراد بغسل ایست و در حدیث ابن عمرست که ما غسل میدادیم میت را پس بعضی از ما غسل میکرد و بعضی نمیکرد و در روایت الخطیب و ابی شیبہ  
 صحیحست و هو احسن ما جمع بین هذه الاحادیث و سکره عبد الله بن ابی بکر در سبل گفته وی ابن ابی بکر صدیقست مادر و س  
 و مادر اسبابی است قدیم الاسلامست حاضر شد با رسول خدا صلی الله علیه و سلم در طائف و رسید او را تیری که فرو بسبب آن بعد چند سال در سینه بازو  
 بهانه شوال و نماز گذارد بر وی پیروی انتهی و شیخ در ترجمه گفته وی بن ابی بکر بن محمد بن عمر بن حزمست و گفته که وی و پدر وجود وی همه تابعین اند  
 و بعد کتان وی عمر بن حزم صحابیست و آنحضرت او را عامل برین ساخت و کتابی بوی نوشت چنانکه روایت میکنند از انتهی و صواب همینست که ما هو  
 الظاهر خطیب تبریزی در اسما الرجال مشکوفاً گفته عبد الله بن ابی بکر بن محمد بن عمر بن حزم الفساری مدنی یکی از اعلام تابعین مدنینست روی  
 عن انس بن مالك عروة بن الزبير وعنه الزهري ومالك بن انس والثوري وابن عيينة وكان كثير الحريث رجل صدق قال احمد حديثه شافعي في نسخة  
 و له سنة انتهی و باجماع سگیویدان فی الکتاب الذی کتبه به بر سیکه در کتابی که نوشت آنرا رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 لعمر بن حزم برای عمر بن حزم بن زید الخزرجی البخاری کننی بابی الضحاک اول مشاهد و حذوقست عامل کرده بود او را رسول خدا صلی الله علیه و سلم  
 بر بخران و وی هفده ساله بود تا بیا موزاند ایشان را قرآن شریف و فقه درین و بگوید از ایشان صدقات و نوشت بسوی وی کتابی که در رو

فرائض برسن و مسافات و دیات بود و وفات کرد و عمر بن حزم در خلافت عمر رضی الله عنه در مدینه ذکره ابن عبد البر فی الاستیعاب و آن کتاب مشهورست  
 پس بران کتاب این هم نوشته بود آن لایس القرآن الا طاهر مساس نکند و دست نرساند قرآن را مگر کسی که پاک است یعنی از حد  
 رواه مالک و الدارقطنی مرسل بطریق ارسال و وصله النسائی و موصول کرد آنرا انسائی و ابن حبان و درین باب است حد  
 حکیم بن حزام باین لفظ لایس القرآن الا طاهر و در سنادهش مقال است اما بیستی در جمیع الزوائد انصبت عبد الله بن عمر فرعا آورده که فرمود من  
 قرآن را بطاهر رواه الدارقطنی و الطبرانی و اسنادش لا بأس به است و بیستی گفته رجاله موقوفون و ذکر کرد برای وی دو شاهد و گفت اثرم احتیاج کرده است  
 بدان احمد و درین باب است از عثمان بن ابی العاص رواه الدارقطنی و ابن ابی داود فی المصاحف و در سندش انقطاع است و در سند طبرانی  
 کسی است که شافعی می شود و اختلاف است در مراد از طاهر زیرا که این لفظ مشترک است اطلاق می یابد بر طاهر از حدت اکبر و بر طاهر از حدت اصغر  
 و بر مومن و بر کسی که نیست بر بدن وی نجاست و لا بد است در حل می از عمره و اما قول تعالی لایس القرآن الا المظهر فون پس اصح دران عود  
 ضمیر بسوی کتاب مکنون است که ذکرش در صدر آیت بوده است و مراد به طهرین ملائکه اند و هو مصلح و این حدیث معلول است زیرا که از حدت  
 سلیمان بن داود است و ترک وی متفق علیه است کما قاله ابن حزم و لیکن او را درینجا و هم رواه زیرا که گمان کرد که وی سلیمان بن داود سیانی است  
 حال آنکه چنین نیست بلکه وی سلیمان بن داود جولانی است و وی ثقة است شاکر در اندر وی ابو زرعه و ابو عاتم و عثمان ابن سعید و جماعتی از  
 حفاظ و یثانی متفق علیه نیست و ضعیف است و در خلاصه و همچنین ابن کثیر در ارشاد و ابن حزم سائر احادیث را که وارد است  
 درنی از ان ضعیف گفته و لیکن کتاب عمرو بن حزم را مردم تلقی کرده اند بقبول و ابن عبد البر گفته است بهست بمشواتر بنا بر تلقی مردم آنرا قبول گفتند  
 یعقوب ابن سفیان نمیدانم هیچ کتابی صحیح تر ازین کتاب زیرا که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم و تابعین بجمع میکنند بسوی وی و ترک میکنند  
 رایهای خود را از برای وی و گفت حاکم گوای دلو عمر بن عبد العزیز و امام عصر خود زهری بصحت این کتاب و حسن و عایشه رضی الله عنها  
 قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یدکر الله علی کل احیان بود رسول خدا که یاد میکرد خدا و نام می برد او را در هر وقت  
 چه در حالت حدت و نجاست و چه در غیر آن الا قرآن که در حالت نجاست نمی خواند و ذکر در متوضا نمیکرد و بعضی میگویند که مراد بذكر در اینجا ذکر قلبی و تفکر  
 و صفات و افعال می سجانه است و اول است و غایط و بول و جمیع مخصوص است ازین حکم و حدیث مقرر ذکر خداست در هر حال از احوال لیکن  
 مراد به ان عظم اوقات است کما قال تعالی یدکر فون الله قیاما و قعودا و علی جنب و در زبان و نونسان است نام یار و یکدم  
 نمیرود که مکر نمی شود و مصنف این حدیث را برای آن آورده تا قوی کنند که نواقض و موانع اند از ذکر می خالی رواه مسلم و علقه البخاری  
 و حسن و النبی صلی الله علیه و سلم است و حسن و النبی صلی الله علیه و سلم است و حسن و النبی صلی الله علیه و سلم است و حسن و النبی صلی الله علیه و سلم است  
 آنحضرت و نماز گذارد و وضوی جدید نکرد و نه غرض و بر غسل حجام یعنی مواضع حجامت و حدیث دلیل است بر آنکه خروج دم از بدن غیر فزین  
 ناقض وضو نیست و درین باب حدیثی است مفید عدم نقض از ابن عمر و ابن عباس و ابن ابی اوفی و ابن رفته است زید بن علی و شافعی مالک  
 و جماعتی از صحابه و تابعین بحديث باب و دیگر آثار که مؤید او است و قوله صلی الله علیه و سلم لا وضوء الا من صوبت ارجه اخبره احمد و الترمذی  
 و صحیح احمد و الطبرانی بلفظ لا وضوء الا من صوبت ارجه او جماع و بخت آنکه اصل عدم نقض است تا آنکه قائم شود و لیکن رافع اصل حال آنکه دلیل بران قائم نیست  
 اخبره البیهقی و الدارقطنی و لیکن یعنی گفت بهو لیکن زیرا که در سنادهش ضایع بن مقاتل است و او ضعیف است و قوی نیست و ذکر کرد  
 او را نووی در فصل ضعیف و ابن العربی ادعای تصحیح وی کرده و گفته صحیح الدارقطنی و لیکن مصنف در تخصیص گفته نیست اینچنین بلکه الدارقطنی بعد از ذکر



وهم سببه نفس چون نفس سببه شد و اعضا مسترخي گردید و بیرون آید چیزی از شکم و بی اسناد و ضعف و در سبب ضعف است زیرا که ابو داود  
گفت از حدیث منکر و بیان کرد و وجه کثرت وی در سن که در روی بریزد بین ابی خاله و الانی است و اختلاف کرده اند بر وی در الفاظ این روایت  
و تصحیف کرد این حدیث را از امام احمد و بخاری چنانکه نقل کردند و بی تردید و بطلان سفرد و ابراهیم حربی و ترمذی در علل و غیر هم گفت  
بهیچ در خلافت است و منفر و شده است بان ابو خاله و الانی و انکار کرده اند بر وی جمیع این حدیث و گفتند در سن انکه علیه جمیع الحفاظ  
و انکه و اسامه من قتاده و گفت ترمذی روایه سعید بن ابی عروبه عن قتاده عن ابن عباس و عن ابن عباس رضي الله عنه ان  
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يأتي احدكم الشيطان في صلاته في آي يكي را از شما شیطان در نماز یعنی وقت بودن و  
در نماز فینظم في مقعداته فيخيل اليه ليس في دمر در برابر تنجیل میشود بسوی او یا در خیال می آید از شما شیطان انکه احدی  
و لعمري حدث که وی حدث کرد و حال آنکه حدیث منکرده است فاذا وجد ذلك فلا ينهمس حتى يسمع صوتا او ينجح رجلا پس هرگاه  
که یا بدین را پس برنگرد و از نماز تا آنکه بشنود آواز یا بدین و در سن حدیث اعلام کرد و شارع بسبب شیطان بر عباد تا آنکه در اشراف عبادت  
تا فاسد کند آزار ایشان و باینکه این افساد مضر ایشان نیست و بیرون نمی آید از طهارت مگر به یقین اخراجه الیها و بفتح موحده و تشدید ز  
بعد از نام وی ابوبکر احمد بن عمر بن عبد الخالق البصری است صاحب مسند کبیر ذکر کرد او را و اوطقی و ثنائی و در وی و در وی سال ولادت و وفات  
وی ذکر کرده اما وفات او در راه در سال دو صد و نود و بوده و برادر تخم فرخوش گویند هندی چندی بسند او حمل است یعنی اسباب خضیه  
قاده در حدیث و ان فکر کرده استفاد علم از بهرین خالد شیخ بخاری و مسلم و دیگران نموده این قانع و طبرانی و غیر محدثین از شاگردان او  
در آخر عمر در شام و اصفهان در شمار برای تعلیم علم حدیث و افاده آن قیام نموده و برادر بهر از حدیث دیگر است که نامش علی بن معروف و کنیتش ابوالحسن  
باشد فلیعلم و اصله فی الصحیحین من حدیث عبد الله بن زید و لفظ وی نزد ابو داود و این است چون باشد یکی از شاگردان پس  
بوئی یا حرمی در بر خود پیش شکل شد بر وی پس نگرد و از نماز الخ و در سببش ابو انیس است و لیکن متابعت کرد او را در آوردی نزد بهی گفت  
راضی این خبر حجت تمت بر الی و در تفرق کردن او در میان شک و در خارج از ان زیرا که حدیث مطلق است انتهى پس شامل باشد هر دو  
و لمسلم عن ابی هريرة عنی و مسلم راست از حدیث ابی هريرة مانند آن در معنی نه و لفظ و حدیث وی درین باب گذشته و للحاکم  
عن ابی سعید من فوجا و حاکم راست از حدیث ابی سعید بطریق رفع باین لفظ اذا جاء احدكم الشيطان فقال انك قد  
احدثت فليقل انك كذبت چون بیاید یکی را از شما شیطان پس بگوید که تو تحقیق حدث کردی پس بیاید که بگوید این کس بدستیکه  
تو دروغ گفتی و اخراجه ابن حبان بلفظ فليقل في نفسه پس بیاید که بگوید این کلمه را و جواب شیطان و نفس فرخ و در بیان و مصنف اگر این بیانات  
نیز حدیثی ابی هريرة هم میگرد و حسن تریب نزد کثیری بود و این روایات نیز و الی است بر شیطان بر فساد عبادت بنی آدم خدا را از او بچشمی و مست  
و در یکدیگی آید ایشان را شیطان مگر از باب تشکیک در طهارت گاهی بقول گاهی بفعل و ازینجا معلوم شد که الی سوا من در طهارت اشتغال حکم او کردند در قول فلیقل هر دو

بَابُ آدَابِ قِضَاءِ الْحَاجَةِ

در بیان ادبهای قضای حاجت انسانی کنایه است از غناط و قبول و آن ماخوذست از قول می صلی الله علیه و سلم اذا اعتد احدکم لحاجته وقفها ازان بلفظ باب الاستطابة لحدیث ولا یستطیب بیهیمه تعبیر میکنند و در همین بلفظ باب التخلی و این نیز ماخوذست از قول می صلی الله علیه و سلم اذا دخل احدکم الخلاء و کان بهی باب التبرز و این ماخوذست از قول می صلی الله علیه و سلم اذا فی الموار و الکمل من العبارات صحیح عن النبی علی السلام





چو درین وزن خم و سکون هر دومی آید چنانکه علف و کتب و رسل و سبل و الخبائث و از خبائث جمیع خبیثه منقطع است مگر او ذکر و اناش  
شیاطین اند که از انباشت می جوید آخر حجه التبعية یعنی احمد و بخاری و مسلم و ابوداود و نسائی و ترمذی و ابن ماجه و در روایت سعید  
بن منصور کان یقول بسم الله اللهم حدیث آمده مضمت در فتح گفته زواده المعمری و اسناد علی بن شریک و سلم و فی زیاده التنبیه و لم یکن فی غیره و عن  
النس بن مالک رضي الله عنه ترك اثمنا یعنی عند برای بعد اسم ظاهر است بخلاف حدیث ثانی و در بعض نسخ عنه هم باخبار یافته شد  
قال کان رسول الله صلى الله عليه وسلم يدخل الخلا فاحمل انا و غلامه شخصي بود آنحضرت که در می آمد خلایا پس بر می شد  
من و پسری مانند من گفته اند مراد بدان عبد الله بن مسعود است رضي الله عنه و اطلاق غلام بروی مجاز است زیرا که وی کبیر بود پس مانند من و غیر  
چگونه باشد و محتمل که مراد بخوی خدمت باشد یعنی ماهر و خادم آنحضرت بود و نیم پس صحیح شود عبارت زیرا که وی صاحب سواد آنحضرت بود  
و فعل و سواک وی صلی الله علیه و سلم نگاه میداشت و گفته اند که مراد ابوهریره است و قیل جابر بن عبد الله و حدیث دلیل است بر جواز استخارم  
اداة من صلاه او او را بر آداب ادا و بکسر نمره ظرف صغیر از چرم که ساخته باشند برای آب که بدان طهارت کنند هندی و طوی و عفره  
و بر سید شتم من و آن کودک عنزة را بعین جمله و وزن و زای مفتوحات چوبی که در وی سنانی باشد از نیم نمره یا اندکی کلان تر و عادت  
شریعت آن بود که خادمان عنزة را همراه آنحضرت بر میداشتند تا نرم کنند زمین سخت را برای بول یا کلخ از زمین جدا کنند برای استنجای استره  
کنند در پیش نماز و دیگر اغراض فیستنجی بالماء پس استنجای میکرد و آب تا تعلیم کند است را شستن آب بعد از استنجای بکلخ و این است  
و افضل است مراد بخلا درین حدیث فضا است بقرینه عنزة و این حدیث حجت است بر مالک زیرا که وی انکار کرده از آنکه استنجای کرده باشد  
آنحضرت آب و احادیث ثبت است پس انکار مالک غیر سمیع است و گفته اند که استنجای آب از حج است از استنجای سنگ و گویند که اخذ کرده اند  
این را از زیاده تکلف محال آب بدست غلام و اگر چه سادی سنگ باشد یا ریح است بسبب آنکه محتاج شد بسوی آن و جمهور علما گویند که فضل جمیع  
میان آب و کلخ و اگر اقتضا کند بر یکی ازین هر دو پس آب افضل است چنانکه ارادۀ نماز نباشد و در صورت ارادۀ نماز غلاط است بعضی گویند  
کلخ کافی است آب واجب نیست و هر که گفته کلخ کافی نیست آب را واجب گفته و از آداب استنجای آب است مسح دست بتراب بعد آن چنانکه نزد  
ابوداود است از حدیث ابی هریره که بود آنحضرت چون می آمد خلایا می آورد و در آب و در توریار کوه پس استنجای میکرد و آن پس ستر می آورد و دست  
خود و زمین و زو شانی است از حدیث جریر گفت بودم همراه آنحضرت پس آمد خلایا که قضا کند حاجت خود گفت ای جریر بیا آب پاک را پس  
آورد و آب و استنجای کرد و مالید دست را بر زمین و مثل این در غسل باید و عن المغيرة بن شعبه رضي الله عنه قال قال لي النبي  
صلى الله عليه وسلم خذ الاداة فقلت فمرودم آنحضرت که بگیر اداه را و بر آب من فالطلق حتى تنقضي عني یسفت آنحضرت  
تا آنکه پنهان شد از من فقطنی حاجت پس قضا کرد حاجت خود را و در اینجا دلالت است بر آنکه مستحلی پنهان شود از نظر مردم تا صوت او  
سموع و ریح او مشغوم و عورت او مرئی نگردد و اما واجب نیست زیرا که دلیل عقل است و آن مقتضی وجوب نیست لیکن از ادله وجوب تنجیست  
از عین مردم چه در حدیث ابی هریره امر باستتار واقع شده فرمود هر که بیاید غلط را باید که پنهان شود و خارج احمد و ابوداود و این بابته و این جانب عالم  
و البیهقی و رحمه الله الباقی گفته پنهان شود بچایش نخل که اسفل بدن او را بپوشد و هر که حائش نیابد کثیفی از یک فرازم سازد و پشت بچایش نشیند  
زیر که شیطان بنا بر آنکه مجبور بر افکار فاسده و اعمال شنیعه است تلحیح میکند بمقتضای آدم انتهی در سبل گفته این غیر توارسی است و خاص است  
بقرب بقرینه شیطان پس اگر قضای حاجت کند در فضاه آنجا انسان نیست تسکیر بجمع نواده از یک و عن ابی هريرة رضي الله عنه

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اتقوا اللعنين بغير ميزان وادعوا كما ركب سبب لعنت ونفرتين يشونذ يعني عادت مردم لعنت  
 كرون ست برکنده آن کار پس انتساب لعن بسوی آن هر دو مجاز عقلی ست و بهم لاعن یعنی ملعون آید گفتند چیست آن دو کار که سبب لعنت میشوند  
 ای رسول خدا فرمود الذي يتخلف في طريق الناس انما قضاي حاجت میکند در راه مردم و مردار ای ست که سلوک باشد نه مجور که طریق  
 ندرت کسی آنجا گذرد و نیز گفته اند مردار و مسلمانان ست نه راه کافران که را فی جمیع البحار و سبب لعنت ایست مردم ست بخشش و ستقدار که بگویند  
 بنفرتن چنانکه در حدیث حذیفه بن اسید آمده که آنحضرت فرمود هر که ایذا دهد مسلمانان را در راه ایشان واجب شد بروی لعنت اینها اخرج الطبرانی  
 فی الکبیر باسناده حسن الحافظ المنذری و در حدیث ابو هریره است که گفت شنیدم آنحضرت را صلی الله علیه و سلم میفرمود هر که کشد سجد یعنی عذر  
 بر راهی از راه مسلمانان پس بروی ست لعنت خدا و فرشتگان و بهم مردم اخرج الطبرانی فی الاوسط و البیہقی و غیره و رجال سندش ثقات اند  
 الا ابن عمر و الصاری و قد وثقه یحیی بن معین و ابن احادیث و ال اند بر استحقاق وی لعنت را اوفی ظل سجده نایه در سایه ایشان یعنی زیر درخت  
 که مردم در سایه آن می نشینند و صحبت میدارند و خواب میکنند چنانکه عادت ست نه در سایه زیرا که ثابت شده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 در خلستان برای قضای حاجت نشسته و اضافت ظلم مناسب است یعنی ست و نیز مؤید است حدیث احمد و کذا لیتظن بالیث و رواه مسلم  
 و بول و حکم غلط است قال المناوی زاد ابوداود عن معاذ الموائد و زیاده کرد ابوداود از حدیث معاذ لفظ مواز را یعنی آنجا که درون  
 جایانی که مردم فرود می آیند یا جایانی که آنجا آب است مثلاً و جوی که مردم بجهت آب آنجا فرود می آیند و لفظ ابی داود اینست پر برید طاعن ثلثه را  
 بر از در مواز و قاعه الطریق یعنی راه بنانی که جای پای کوب مردم ست یعنی محل گذر ایشان و ظل و رواه ابن ماجه ایضا و بران بفتح موحده و بر و را  
 در آخر جای کشاده و فراخ از زمین کنایت ست از غلط و لا سجد عن ابن عباس او تقع ماء و در روایت احمد از ابن عباس این لفظ  
 آمده باضافت تقع بسوی ماء تقع یعنی نون و سکون قاف یعنی جای فرار هم شدن آب مراد بدان آب مجتمع ست کافی النهایة و فهمنا ضعف  
 و درین هر دو حدیث ابی داود و احمد ضعف ست اما حدیث ابوداود و ابن ماجه آنکه ابوداود و عقیب همی گفته مرسل ست زیرا که از روایت ابی اسید  
 جمیری ست و وی معاذ را ندیده پس منقطع باشد و ابن ماجه هم از روایت کرده همین طریق و لیکن حاکم و ابن السکون تصحیح دی کرده اند و اما حدیث  
 احمد پس این جهت که در وی ابن ابی عمیر ست و راوی از ابن عباس مبهم ست و اخرج الطبرانی و روایت کرد طبرانی کنیت ابوالقاسم  
 و نام او سلیمان بن احمد بن العرب و شهر علی از بلاد شام متولد شده در سنه و صد و شصت باه صفر و در طلب علم اکثر شهرهای مین و شام و مصر و بغداد  
 و کوفه و بصره و اصفهان و جزیره و حرین شهر یعنی را طواف نموده و از هر شهر شیخ بلکه زیاده استفاده کرده سماع وی از نسائی و ابوزرعه ثقفی و غیر  
 ایشان ست پرزش تحریف بر علم حدیث مینمود و او اگر گفته شهر شهر میگشت و بحضور اساتذہ می رسانید تصانیف بسیار و او را از انجمله هر سه معجم او  
 مشهور ست و در طلب علم حدیث مشقت بسیار کشیده سی سال بر بوریا خفته ابوالعباس احمد بن منصور شیرازی گوید من از طبرانی سه حدیث نوشته ام  
 او را در آخر عمر محرک کردند بسبب رد کردن او بر فرق و قریه از اساماعلیه هر دو چشم او از بصارت ظاهری افتاده بود و فاقش بست و شتم ذی قصه  
 سنه صد و شصت بوده حافظ ابو نعیم صاحب خلیه بروی نماز گذارده عمرش صد سال و دو ماه شد بقیه حالش در میان الثقیین ذکر کرده ایم و بی گفته  
 هو الامام الحجة کان من فرسان هذا الشأن مع الصدق والامانة و اتى عليه الائمة انتهى النهي عن قضاء الحاجة تحت الاشجار المشرقة  
 نمی انبران کردن زیر درخت میوه دار اگر چه سایه دار نباشد و ضقة النهر و کرانه نهر روان ضقة کبریا و تشدید فاجانج نهر و ضفتاه جانباً  
 کنانی الصالح و فی القاموس ضقة النهر جانب من حدیث ابن عمی پسند ضعیف از حدیث ابن عمر پسند ضعیف زیرا که در روایان و

مترک کی هست و ازین احادیث معلوم شد که قضای حاجت در شش موضع منعی عنه است یکی قارعة الطريق و مطلق طریق را مقید کند بقارعه و دوم ظل سوم موارد چهارم نفع ما و پنجم اشجار ثمره ششم جانب بر و زیاده کرد ابو داود و در مسایل خود از حدیث کحول که نمی کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم از انکه بول کند بر البواب مساجد و محله جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا تغوط الرجلان فلیستوا فرموده وقتیکه فائظ کن و کس پس باید که نهان شود کل منجمه مع صاحبیه هر یکی از آن هر دو از صاحب خود و لا یخفوا و با هم سخن نزنند فان الله یعقبت علی ذلك پس در بستیکه خدا سخت دشمن میدارد و برین عمل عقیقت یعنی اشد بغض است و در حدیث ابو سعید که فرمود آنحضرت نیز اینند و کس در حالیکه می زند غاظر یعنی بر از میکند کشت کرده اند عورت خود را و با هم سخن میکنند چه که حق تعالی دشمن نمیکند برین حرکت اگر چه احمد و ابو داود و ابن ماجه و ابن خزيمة فی صحیحهم لیکن این همه وارد است کرده اند از عیاض بن مالک یا مالک بن عیاض حافظ مندر کفیه نمی شناسیم او را با حج و زیاده و دوی در شمار محمولان است و حدیث دلیل است بر وجوب ستر عورت و منی از سخت وقت قضای حاجت و اصل در آن تحریم است و تحلیل وی مقت خدا زیادت است در بیان تحریم و لیکن در بحر ادعا کرده که حرام نیست بالا جماع و منی برای کراهت است پس اگر اجماع صحیح شود فیها در بطل تحریم است و مانند این کی بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حالت بول سلام کرد جواب نداد و فرمود که خدای تعالی بنده برین حرکت دشمن نمیکند یعنی سخن کردن در بول اگر چه الجاهة الا البجاری عن ابن عمر رضی الله عنه رواه وصححه ابن المشکون کفیه او ابو علی و نام سعید بن عثمان بن اسکن البغدادی و فاش در سنه سده و بخار و در سلسل اسلام گفته ابن السکون فی شرح سین و کات نام حافظیته ابو علی است نزاع مصر و لادش در سنه اربع و سبعین و مانند این بوده اعتقاد که در این شان و جمع کرد و تصنیف نمود و در از شد نصیحت فضیلت او را و کرد از وی ایتم حدیث انتهى و ابن القطان بفتح قاف و تشدید ط حافظ علامه ابو الحسن علی بن محمد بن عبد الملک القاسمی مشهور باین القطان از البصره و دم بضاعت حدیث و حافظ ایشان بود و لا سیما رجال حدیث را و شد ایشان بود و در اعتبار روایت تمرین کرد و حدیث و تالیف نمود از دست کتاب الوهم و الایام و انوار احکام عبد الحی وضع کرده دلالت دارد بر حفظ و قوت فهم وی و لیکن لغت کرد در احوال رجال و فاش در سیرج الاول سنه ثمان و عشرين و ست مائه اتفاق افتاد و هو محمول در شرح بیج علت وی ذکر نکرده و لیکن علت وی اینست که ابو داود گفته مسند نیست بسوی عکرمه بن عمار غلبی یانی و لیکن مسلم صحیح خود بیی احتیاج نموده و بعض حفاظ روایت عکرمه را از یحیی بن کثیر تصنیف کرده اند حال آنکه مسلم حدیث و از یحیی بن مکرور روایت نموده بخاری حدیث وی از یحیی اشتها آورده و **و عن ابی قتاده بن ثمان الانصاری** از اهل عقبه و بدست و قمار مشاهد حاضر شده روز بدریا اصد ششم او را چشم زخمی رسید که بر وی آمده بدست افتاد و حضرت صلی الله علیه و سلم آنرا گرفته بجای آن نهاد پس برین و چشم او بود و ثمان سنه ثلث و عشرين و ابو قتاده انصاری سلمی دیگر نیز از صحابه است شیخ در ترجمه گفته معلوم نشن که در حدیث مراد کدام است ازین دو کس است و این دیگر فارس سول خداست و در حضور وی در بر اختلاف است اما ائحد و مشاهدی که بعدا است و در آن حاضر شده رضی الله عنه قال گفت ابو قتاده و در سبل ترجمه وی ذکر نکرده قال فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یمن احدکم ذکره یعنی نه و هو یبول نمی و هیچ کی از شما اکت خود را بدست راست خود حال آنکه او بول میکند از جهت نگاهداشت دست راست از توهم تلوث که موضوع از برای طیبات است و لا یتقسم من الحلاء یتیمینه و استیجا نکند از خلا بدست راست خود و در وی شرافت یمین است و در دست وی از افتاد و منی برای تحریم است در هر جا و باین رفته اند اهل ظاهر علماء الحدیث و همچنین جماعتی از شافعیه گفته در استیجا و تزویج و برای تنزیه است و بخاری در ترجمه محل گفته باب النبی عن الاستیجا و حدیث باب ذکر کرده مصنف و رفع الباب

که نمی برای تحریم است یا تخریم یا ظاهر نشد قریه صادره نمی از تحریم و این جای است که استنجا کنند آب و سنگ و اگر مبارک نشود بدست پس حرام است  
 بالاجماع و لا یقتضی فی الاغناء و دم نرند درون او نه آب بی جدا کردن وی از دیوان تا چیزی از دیوان و بینی در آب نیفتد و بگراحت طبعی نیز اندازد  
 و آنکه در حدیث آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در وقت خوردن آب سه نفس میزد و مرا داشت که کوزه را از دایمی مبارک خود جدا میکرد و آب به دستش  
 منتقل میکرد این بسند گفته اجماع است بر صحبت این حدیث و اللفظ لمسلم و لفظ این حدیث مسلم راست و لفظ بخاری این است و اثرش  
 احکم فلما یتخفف فی الاغناء و الاغنی الخ لا یس فکرة ییمینه و لا یمینح ییمینه و یس سلمان وی ابو عبد الله فارسی است و او را سلمان الخ  
 گویند مولای آنحضرت صلی الله علیه و سلم اصلش از فارس است و طلبین از وطن بگریخت و نصرانی شد و کتب نصر خواند و او را اخبار طریقه انجیلیست  
 پست نقل کرد از نهی بنده بی تا آنکه منتهی شد بسوی آنحضرت پس سلمان شد و نیک شد اسلام او و بود تیر انداز در مسلمانان و حضرت در حق و  
 فرموده سلمان من اهل البیت عظمی الخ خطاب او را والی مدین گردانید و بود از عمر بن گویند و صد و پنجاه سال زیست و گویند صد و پنجاه سال  
 و میخورد از عمل دست خود و تصدق میکرد و عطیه میداد فاتش در مدینه سنه خمس و قبل انقین و ثلاثین روداد انس و ابوهریره و غیره از وی روایت کرده اند  
 و وی یکی از انماست که جنت شتاق ایشان است مناقب فضائل او بسیار است و آنحضرت شایع وی بسیار کرده و گفته اند که اهل دس  
 از اصفهان است از قریه که آنرا جی گویند بطلبین برآمده بود و عرب او را گرفته بدست یهود فرود رفتند یهود او را خریده مکاتب ساختند آنحضرت اعانت  
 کتابت وی کرده وی در رقیه زیاده اند که کس آمده بود تا آنکه محضرت رسید مسلمان شد رضی الله عنه قال گفت سلمان لقد نجا نای  
 شقیق نمی کرد ما را رسول الله صلی الله علیه و سلم ان نستقبل القبلة بغائط او بول ازینکه رو کنیم بسوی قبله در وقت حاجت  
 حاجت و بول او ان نستنجی بالیمین یا الیمین یا ازینکه استنجا کنیم بدست راست و در استنجا بطلوع از بول اگر استنجا بکف چپ کند لابد عضو ابدست  
 راست گیرد و بدست چپ بجنباند عضو را بجانب کلون نه کلنج را بجانب عضو و بعضی گفته اند که نمی از استنجا یمین همین در غائط است نه در بول این  
 قول ضعیف است و استنجا مشتق از یخوشت بفتح نون و سکون جیم پنجه بیرون آید از شکم و یمین برای طلب است و پنجه یعنی برین درخت و پو است  
 کشیدن گوشتند نیز آید و چون می برد وی کشد نجاست را استنجا نام کرده اند او ان نستنجی باقل من خلفه اجماع و نمی کرد ما را از استنجا  
 کردن بکثر از سه سنگ و مذنب شافعی و احمد یمین است و خفیه لطافت شرط کنند اگر چه بکثر از آن حاصل گردد حدیث ابن مسعود نزد بخاری که در آن  
 اقتصار کردن آنحضرت است بر دو سنگ چنانکه باید در سبیل گفته رفته است شافعی باینکه وی خیر است و میان آب و سنگ هر چه کند کافی باشد  
 و چون التفاکند بر سنگ پس لابد است از سه مسحات اگر چه از آله عین بکثر از آن تواند شد و گفته اند که اگر حاصل شود انفا بکثر از سه کافی است و اگر نه  
 هم چهل نشود لابد است از زیادت و مذنب است ایثار و واجب است تخلیث در قبل و در پس شش سنگ باید چنانکه در حدیث آمده گوئیم در  
 احادیث طلب آنحضرت از ابن مسعود و ابی هریره و غیره همانا آمده مگر یمین سه حج و آمده است بیان استعمالش در دبر نه در قبل و اگر شش حجر مروی بود  
 آنحضرت طلب میفرمود نزد اراده تیز اگر چه در بعض حالات می بود پس اگر سنگ باشد که شش گوشه دارد مسج بدان کافی بود و چیزی که انفا کند قائم مقام  
 حجر است بخلاف ظاهری که بوجوب اجماع رفته اند مسکا بظاهر الحدیث و جواب داده اند که حدیث خارج است بر غالب بنا بر تیسروی و ادال است بر آن  
 نمی فرمودن آنحضرت از استنجا بر حج و استخوان و اگر حجاره متعین می بود و نمی میکرد از ما سوا می او و همچنین نمی فرمود از انگشت چنانکه نزد ابوداؤد است  
 که امر کن است خود را باینکه استنجا کنند بر گین و انگشت زیرا که گردانیده است خدای تعالی ما را از زرق در آن پس نمی فرمود آنحضرت از آن انتی  
 و در مصنفی گفته واجب است از آن نجاسته که لبب قنوط و اول حاصل شود یکی از دو چیز آب یا حجر اما آب پس مستفاد است از حدیث غسل و جمض

اما چنانچه مستفاد است ازین حدیث یعنی حدیث ثلثة احوار و جمع میان هر دو مستحب است و ذکر حجر بهجت اعتبار است از آنکه کون و جاست که در حکم آنست پس تنقیح کرد و در حجر را حدیث قال اما جابر پس ماخذ آن استعمال است و در اول لفظ و در لفظین نزدیکی دارد و لفظ است و اما قول پس ماخذ آن فوای اولی و بعد از حدیث ثلثة احوار و ماخذ آنست که عارض لغت می نمود که غرض از آن ازاله نجاست است پس قصد آنست که نکند و واجب است که سنگ استنجای طاهر غیر محترم باشد اما طاهر پس ماخذ آن نمی آنحضرت است صلی الله علیه و سلم از رج که بعضی آن را بر او و بعضی تفسیر کرده اند و بعضی استنجاء که یکبار بآن استنجاء کرده باشند و اما غیر محترم پس ماخذ آن نمی آنحضرت است صلی الله علیه و سلم از استنجاء استخوان بجلت آنکه طعام جن است پس معلوم النس بطریق اولی و آنچه انتفاع مستحب بآن است و چون ماخذ آنست که در آن حکم داخل باشد و شرط انقاسی حجر آنست که نجاست خشک نشده باشد و الا غرض استنجاء که ازاله نجاست است مستحق نشود و انتقال نکند از محرج بغیر آن و ماخذ آن آنست که شارع مشروط فرموده است استنجاء در موضع معلوم نه در سایر مکان و طاری نشده باشد نجاست دیگر غیر خارج از سبیلین نمیرد که استنجاء برای خارج از سبیلین نه برای غیر آن و از لفظ اولی بعد از حدیث ثلثة احوار مفهوم میشود که اولی استنجاء ثلثة احوار است و حدیث سلمان نه اما آن استنجایی باقی من ثلثة احوار اوضح است درین معنی و تنقیح ثلثة احوار ثلث سحات است پس اگر حجر بکبر باشد و به طرف آن مسح کنند جایز باشد و شرط کفایت ثلثة احوار آنست و آن مفهوم از فوای کلام است پس اگر ثلثة احوار انتقال کنند و انتقال حاصل نشود زیاده باید کرد در ثلث انتهى او ان لستنجی بر جمیع او عظیم و از استنجاء کردن بهر گین و استخوان زیر که طعام جن است چنانکه در حدیث ابن مسعود است که گفت آنحضرت جن را هرگاه سوال کرد و از آنحضرت ترا در برای شماست بهر استخوان که ذکر کرده شد نام خدا بر آن آید و هر چیزی که باشد از روی لحم و هر شک چاره است برای دواب شامه و سلم نیست منافعی آن تعلیل بر او برکت است در حدیث ابن مسعود زیرا که گاهی یک چیز معلول عمل کثیر میشود و نیست مانع از آنکه زکس باشد و اکل آن حلال بود برای دواب جن رواه مسلم و این حدیث دلیل است بر نهی از استقبال قبله و آن کعبه است چنانکه حدیث ابو یوب تفسیر کرده مراد منیت نحو الکعبه و وارد است نهی از استناب زانین چنانکه در حدیث ابی هریره است نزد مسلم و فوای چون بنشینند یکی از شما برای حاجت خود بپس رو نکند قبله را و نه پشت دهد او را و جز آن از احادیث و علما اختلاف است و از آنکه این نهی برای تحریم است یا نه قول اول آنست که نهی برای تنزیه است و نیست فرق در میان فضا و عمر آن پس مکره باشد و احادیثی منی محمول است برین تقریه حدیث جابر که دیدم آنحضرت قبل موت یک سال مستقبل قبله اخبره احد و ابن حبان و غیرهما و حدیث ابن عمر که وی دید آنحضرت را که قضا میکند حاجت خود را مستقبل بیت المقدس مستدبر کعبه متفق علیه و حدیث عایشه که برگردانیدند مقدم را بسوی قبله رواه احمد و ابن ماجه و سناده حسن و فیهی در میزان در ترجمه خالد بن ابی الصلت گفته این حدیث منکر است و در مصنفی بعد سر حدیث نهی از استقبال قبله و حدیث قضا کردن حاجت بجهانبیت المقدس گفته که در قطع اختلاف میان این دو حدیث علما اختلاف اند حنفیه گفتند نهی برای تنزیه است و فعل برای اباحت اصلیه و این ارجح است نزدیکی فقیر و شافیه گفته اند نهی برای تحریم است و فعل مخصوص آنست در حجر پس اگر در میان باشد حرام نبود مترجم را درین قول نظر است زیرا که ظاهر از کلام ابن عمر انکار بر مقاله ناس است مطلقا نه انکار بر تحریم در میان فقط و ظاهر از کلام ابو یوب عموم نهی است در حجر و در میان و جمعی گفته اند نهی منسوخ بفعل و با جمله را با استقرار معلوم شده است که صحابه بر احتیاط و استیجاب اتفاق داشتند بلکه جمعی احتیاط را حکم گرفته بودند و جمعی بر خست میل کرده و از جهت میان ایشان مناظره و مخالفه میگذاشت و این مسئله نیز از فروع همین اصل است انتهى قول دوم تحریم است در هر دو جایز یا بظواهر احادیث و احادیث که تقریه تنزیه است محمول اند بر عمد و بر آنکه کفایت فعل اند و لا عموم لها سوم آنکه صباح است در هر دو جایز گفته اند

که احادیثی منسوخ است بحديث اباحت زیر که در وی قید قبل موده بجام است و نحوه و در شرح مغربی همین مذهب را قوی گفته چهارم آنکه حرام است  
در صحاری نه در عمران زیر که احادیث واروده در اباحت محمول است بر اباحت و احادیثی عام است و بحدیثیصص عمران بفعل وی همین صحرا باقی ماندند  
ابن عمر جزین نیست که نهی از زنان در فضا و چون باشد در میان تو و در میان قبله چیزی که پوشد ترا پس لا باس است رواه ابو داود و غیره در حدیث  
این قول چندان بعید نیست از برای بقای احادیثی بر حال خود و احادیث اباحت بر حال خود انتمی بچشم فرق نیست یعنی استقبال هر دو حرام  
و مستدبار در دو جانب و این مردودست زیرا که نهی در هر یکی از استقبال و مستدبار برابر وارودست در سبیل گفته اقرب اقوال قول رابع است ذکر  
کرده اند از شعبی که سبب نهی در صحرا برای آنست که صحرا خالی نیست از صلی ملک باشد یا انس یا جن پس نظر او بر عورت این کس بیفتد که راه و راه پیوسته  
و چسبیده شد بهیچ از اختلاف حدیث ابن عمر که وی دید آنحضرت را مستدبار قبله و حدیث ابو هریره در نهی از ان پس گفت هر دو راست گفته اند  
اما قول ابو هریره در صحرا پس از برای آنست که خدا را بندگان انداز ملائکه و جن که نماز میگذارند پس رو کند بهیچ یکی بایشان ببول یا بغائط  
و نه مستدبار کند ایشان را و اما گفت شما پس خانهها بوده اند که بنا کرده شدند نیست قبله در آنها و این خاص است بکعبه و حجت المقدس ملحق باوست  
بنا بر حدیث ابو داود که نهی کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم از استقبال قبلین ببول یا بغائط ولیکن این حدیث ضعیف است قدرت خدا و برورش  
هل واضع این قول بکراهت استقبال قمرین است و للستبعة و مر احمد و بخاری و مسلم و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و ترمذی را است  
چون حدیث از حدیث ابی ایوب انصاری و نام وی خالد بن کلیب است از اکابر صحابه بود حاضر شد بدر او و فرود آمد آنحضرت  
صلی الله علیه و سلم بخانه او و وقت قدم مدینه مردود حالت غزا در روم ستمه نهمین و قبل بغداد و راه مالک و النسائی من طریق اخری عن  
ابی ایوب و درین باب است از سلمان نزد مسلم و از عبد الله بن الحارث بن جریز نزد ابن ماجه و ابن حبان و ابن معقل بن ابی معقل نزد ابی داود  
و سهل بن ضعیف نزدیک واریج و این حدیث مرفوع است اول او این است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا ایتیم الغائط فلا تستقبلوا  
القبلة ولا تستدبروها یا غائط و بول و لکن مشرقا او غربا و آخر وی این است که گفت ابو ایوب قد مرنا الشام فوجدنا  
مرفیض بنیت نحو الکعبة الحدیث یعنی رو کند بسوی قبله و نه پشت دهد بجانب آن ولیکن رو بجانب مشرق کند یا بجانب مغرب کند و این  
مخصوص است بمدینه مطهره علی ساکنها الصلوة والسلام زیرا که قبله مدینه جنوبی است و مدینه شمالی که معظم است پس احتراز کند از استقبال مستدبار  
بضرورت و نه پشت بجانب مشرق و مغرب باید کرد و در دیار ما قبله غربی است پس اگر رو بمشرق و مغرب آرد رو و پشت بقبله افتد و اندازد  
تیسیر الوصول گفته که این حکم اهل مدینه و کسی راست که قبله وی برین سمت باشد و کسیکه قبله او در شرق و غرب بود وی استقبال نکند انتمی شیخ در ترجمه گفته  
این مسئله مختلف است مذهب امام اعظم ابو حنیفه آنست که استقبال و مستدبار آن در بول غائط حرام است مطلقا و نزد شافعی و مالک در صحرا خانهها  
و هر جانب جمعی از علمای صحابه و تابعین و من بعد هم رفته و در روایتی از امام احمد در مستدبار رخصتی هست نه استقبال و شمنی از امام ابو حنیفه  
نیز روایتی در عدم کراهت مستدبار آورده و گفته که اگر بناگاه مستقبل قبله نشست غافل از ان باید که بگر و بقدرا مکان حجت ابو حنیفه حدیثی است  
که گذشت و در اینجا فرقی نکرده اند میان صحرا و خانه بلکه مطلق گفته اند و حدیثی نهی را جمعی از صحابه روایت کرده اند و نیز علت نهی تعظیم قبله و احترام  
جانب اوست و خانه و صحرا در اینجا برابر است چنانکه بزاق اندر جن و پای دراز کردن بآن سر و جواب حدیث ابن عمر آنست که شاید این پیش  
از نهی باشد و اگر معلوم شود که بعد از نهی است شاید که آنحضرت از جانب قبله اندکی برگشته باشد و این عمر آنرا در نیافته و بعضی نظر در ان نکرده  
و مقام تقاضا میکند که تعمیق تحقیق نتوان کرد انتمی که هم مراد حدیث ابن عمر این حدیث است که گفت ابن عمر بن ادم بالابی خانه حصه برای بعضی



کارهای خود پس بدین رسول خدا را که قضای حاجت میکند پشت و پهنه قبله را درآورده شام را استقن علیه که منظمه یا شام مقابل افتاده است که اگر رو قبله آن پشت بجانب شام افتد و اگر پشت بشکله کنند و بشام گرد و پیش ازین حدیث معلوم میگردد که پشت بقبله برای قضای حاجت در خانه درست باشد و لهذا بغوی در حدیث اول گفته اند نهی در حجر است و در میان لایسن است بحجت همین حدیث بخابین الاوت و موافق حدیث درین مسئله شوکانی و صاحب جنت باوند و به قال احمد و ابو ثور صاحب الشافعی و همین است راجع نزد ابن حزم و ابن العزنی المالکی و عین عایشه رضی الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من أتى الغائط فليست ترهه كآفة غائطه ليس باید که پهنان شود از نظر مردم تا کسی عورت او را ندانند و حدیث دال است بر وجوب استتار و لفظ می در سنن از ابی هریره از آنحضرت صلی الله علیه و سلم این است هر که سرشید پس باید که طاق کشد هر که در خوب کرد و هر که نکر دپس نیست جناح و هر که آتجار کرد پس باید که طاق کند هر که در خوب کرد و هر که نکر دپس نیست حرج و هر که خورد پس در میان دندان ماند آنرا بیفتند و هر که لبیب بزبان خود پس فرو برد آنرا هر که در خوب کرد و هر که نکر د فلا حرج و هر که آید غائط را پس باید که پهنان شود پس اگر نیاید مگر آنکه جمع کند و نه از یک پس باید که مستتر شود بدان زیرا که شیطان تلخیب میکند بقاعدنی آدم هر که در خوب کرد و هر که نکر د فلا حرج و این حدیث را ابو داود و از حدیث ابو هریره آورده و آنرا عایشه از او در پیاری و اینی نیست و محمد ابن حنفی ضعیف است چنانکه معلوم شود پس لازم بود مصنف را که نسبت میکند و این حدیث را بسوی ابو هریره و اشاره میکرد بصفت و می چنانکه عادت است در اشاره کردن بسوی چیزی که در حدیثی باشد ازین قال چگونه که می ترک کرد این را بنابر آنکه در فتح الباری گفته اند این آیه حسن و در بدر گفته اند که حدیث صحیح صحیح جماعه منتم این جانی الحاکم ذواله ابوداود و رواه احمد و ابن ماجه و ابن حبان و الحاکم و البیهقی من حدیث ابی هریره منوطا لما تقدم و ابوداود و ابن حدیث را در سنن نسبت با ابو هریره کرده که ما عرفت و کذا کفی فی التلخیص گفته که بلاعی بر ابو سعید جبرانی است بحای جمله حمی است و در وی اختلاف است قبل الله صحابی و الاصح و البراد و عنه مختلف نیز و لیکن در ابوداود و حدیث جابر رضی الله عنه که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم وقتی که میخواست بر از راهیرون میرفت آنجا که می دید او را هیچ یکی و از نظر غائب میشد و عینها و چشمها از عایشه رضی الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا خرج من الغائط قال بود آنحضرت چون بر می آمد از قضای حاجت و لفظ خرج مشعرست بخروج از مکان لیکن مر اوعم است از ان اگر چه در صحاح باشد میگفت عفی عنک می طلیم از تو آمرزش ترا و اعربا و نصب بنابر آنکه مفعول فعل حمز و فست یعنی اطلب مغفرانک و در سنن ابن کثیر دو وجه گفته اند یکی آنکه آمرزش بخواب از زوات و ذکر حق بزبان درین حدیث یا از تقصیر و در فای شکر ثمت گوازش طعام و باقی داشتن آنچه سود کنند و بر افکندن آنچه دندان دارد و بعضی از مشایخ گفته اند که ذکر مناسب این حال آنست که اندیشه کند در احتیاج و ندش خود و تنزه و تقدس حق سبحانه از انقا صی و عیوب و الله اعلم و النسب موجه و جبرانی است زیرا که موافق حدیث انس است که بود آنحضرت چون بیرون آمد از غل می گفت الحمد لله الذی اذهب عني الاذى عافاني و اهلين باجه و در وصف نوح علیه السلام آمده که بعد از شکر او یکی این بود که میگفت الحمد لله الذی اذهب عني الاذى و لو شاء لخنسني و حق تعالی او را وصت کرد و آنکه گان عذبا شككوا و در حدیث عجل میحتل که استغفار و صلی الله علیه و سلم برای هر دو دام باشد مگر با آنکه توان گفت که اگر چه وی بحالت تبر و ذکر پسان ترک کرده اما بیل ترک نموده و درین باب حدیث انس که میگفت آنحضرت الحمد لله الذی احسن الي في اوله و آخره و حدیث ابن عمر که میگفت آنحضرت چون بیرون می آمد الحمد لله الذی اذقني لذته و ابقي في قوته و اذهب عني الاذى و اسانید این همه احادیث ضعیف است ابو خاتم گفته اصح چیزی که در حدیث حدیث عایشه است در سبل گفته لیکن باک نیست باوردن همین ادویه از برای شکر نیست و نیست شرط صحت حدیث و مثل اینها انتهی الخوجه



اختصاص می یابان انتہی گویم سر سبز حسین محمد درانی منعم به یا منعم به یعنی چیزی حدیث است از برادران کیفیت استحال در حدیث ابن عباس آمده  
وقال انہما رکبوا سرکین ناکک است رکس کبر و سکون کا و بجنی رجب است کما فی القاموس یعنی سرکین علت جابر یا بان ازین  
حدیث معلوم شد کہ دو سنگ ہم کفایت میکنند و این حجت خفیه است آخرجه البخاری زاد احمد والدارقطنی انتہی بجزءها و زیاده  
احمد و دارقطنی کہ فرمود آنحضرت ابن مسعود را بعد از آنکہ پیشگند سرکین را کہ بسیار را غیر این سرکین لیکن معلوم نشد کہ آورد یا نہ اگر نیار و جوشتر  
بر دو سنگ کفایت کرد حجت خفیه تمام است و اگر آورد و بہر استحال کرد تا تمام است و گذشت حدیث غایبہ کہ فرمود چون بر دو کسی بر یک  
قضای حاجت پس باید کہ پاک کنند بیک سنگ شیخ در ترجمہ گفتہ این نمسک بر نقدیری است کہ نمی برای تحریم بود و امر برای وجوب و شاید کہ نمی  
برای کراهت بود و امر برای استحباب و همچنین باید کہ باشد جماعتین الاحادیث انتہی و سخن ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ قال ان  
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی ان نستنجی بعظمہ او رویت نمی کرد آنحضرت از آنکہ مستنجی کنیم با استخوان یا سرکین  
شوکانی گفتہ اگر اجارہ ہم نرسند ناچار بکسی ضرورت چیزی دیگر بجای او یا بکبر برتر جزو است و رجب و عظم کہ استجار یا مینا جابر تر نیست و نہ کافی است باز  
نجات انتہی و قال انہما لا یطعمان و فرمود این ہر دو پاک نمی سازند و در تبادیل است بر اینکه استجا بک سنگ ہمار است لازم است  
با آن آب اگر چہ مستحب باشد نیز کہ تخلیل بآنکہ این ہر دو پاک نمی سازند منشیہ آنست کہ غیر این ہر دو طہرست رواہ الدارقطنی و صحیح و اگر  
کرد آنرا ابن خزیمہ ہمین لفظ و بخاری قریب بآن و زیادہ کرد کہ گفت ابو ہریرہ آنحضرت را چون فارغ شد حال استخوان و رویت چیست فرمود از  
طعام جن است در روایت کرد آنرا یعنی کہ فرمود آنحضرت ابو ہریرہ را بچوب برای مسکینا کہ قضای حاجت کنیم بدان و بسیار مرا استخوان و سرکین پس  
آوردم او سرکینا و رویت خود و نهادم آنها را در پیلوی وی تا آنکہ چون فارغ شد و ہستاد در پس او شدم و گفتم ای رسول خدا چیست حال استخوان  
و سرکین کہ استجا یا مینار و اینست فرمود آمد مرا و فد فیضیبین یعنی جن و سوال کردند مرا از زاد پس و ما کردم خدا را برای ایشان کہ نگیردند بر شیخ  
سرکین و استخوان مگر آنکہ یا بند بران طعام را انتہی و درین باب است از زبیر و جابر و سهل بن حنفیہ و غیر ہم با ساندیدی کہ در وی مخالفت  
ابا بعضی می باشد بعضی است و در بخاری تخلیل بعد تمطیر کردند و با آنکہ طعام جن است و با آنکہ رویت رکس است و عدم تمطیر عائد بر کس بودن است  
و عدم تمطیر عظم برای عدم تماسک اوست زیرا کہ لزج است نفی نجاست و قطع نمیکند و اللہ اعلم و سخن ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ  
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم استنزه من البول فرمود طلب نزاہت و پاک کنی از بول فان عاصتہ  
عذاب القبر صحتہ زیرا کہ عامہ عذاب گور از بی احتیاطی در بول است رواہ الدارقطنی و صحیحین است کہ گذشت آنحضرت بر  
دو قبر کہ عذاب کرده می شدند و خبر داد کہ عذاب یکی ازین از برای آنست کہ تنزه از بول نمیکرد یا تنزه از ان یعنی میان خود و بول چیزی  
کہ ساتر و مانع باشد از ملائست و می نمیکرد و اندیاد استبران نمیکرد یا تو قی نمی نمود و از ان و این ہمہ الفاظ دارد است در روایات و ہمہ مفید بحکم ملائست  
بول و عدم تحرر از دست و فقہا مختلف اند و را آنکہ از الہ نجاست فرض است یا نہ مالک گفتہ فرض نیست شافعی گفتہ فرض است جز آنچه  
سافش کرده اند و استدلالش بحديث تغذیب است بر عدم تنزه از بول این وعید است و نیست مگر بر ترک فرض و از طرف مالک عذر کرده اند کہ عذاب  
وی بہمت آن بود کہ بول را ترک دادہ تا آنکہ سائل شد بروی و نماز گذارد و غیر طہور زیرا کہ وضو با وجود بول صحیح نیست و تحقیق نیست کہ احادیث  
امر بہاب لم یسوی خرج یا جابر و امر بہ استطابت و ال است بر وجوب از الہ نجاست و در حدیث دلیل است بر نجاست بول و نص است در بول  
انسان زیرا کہ الف و لام در البول درین حدیث عوض مضاف الیہ است ای بولہ دلیل لفظ خاص و صاحب قبرین کان لا یستنزه عن بولہ و بعضی



گفته بر آن کما فی الظاهر و حکمت در آن حصول ثلث است بلکه باقی نماند در خارج چیزی که خوف خروج وی باشد و بعضی از علماء واجب گویند  
استبراء را بحیث صاحب القبرین و آن شاه حدیث باب است و در شرع الاسلام گفته و لکن کنده جان را با صبح و شطی و لکن قیق تا مندر شود  
بول انتهی عیان با کسر نایل قبل و الذبر را گویند رواه احمد فی مسنده و البیهقی و ابن قانع و ابو نعیم فی المعرفه و ابو داود فی المراسیل و البیهقی  
فی الضعفاء و کلهم من روایت عیسی بن مسعود کور این حاجه بسند ضعیف زیرا که در سندش عیسی مذکور است ابو حاتم گفته حدیث وی در سنن  
و گفته در علل نیست و در اصحبت و بعضی او را در سند نقل کرده اند و گفته ابن حبان در ثقات که یزید او را گویند صحبت است و ذکر کرد و او را  
بخاری و گفته فی الضعفاء و ابن عدی او را تابعین شمرده و گفته ابن حبان شناسنامه نمی شود عیسی و در برابر او گفته عقیله و ضعیف متابعت کرده نمی شود و در وثائق  
نمی شود مگر این حدیث و گفته نووی در شرح منہب اتفاق کرده اند بر آنکه وی ضعیف است و در حدیث انتشار در بول و صحبت است از حدیث  
ابن عباس و گفته صاحب القبرین و عن ابن عباس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم سأل اهل قیاء بضم قاف  
مردود معروف است و در وی لغتی است بقصر و عدم حرف و در حاشیه تلخیص گفته در وی شش لغت است تذکیر و تانیث و مرد و قصر و صرف و عدم  
صرف و اصح و اشهر مرد و صرف و تذکیر است معنی آنکه پرسید آنحضرت اهل قیاء را و آن قریه ایست بر سه میل از مدینه و در چاه وی خاتم آنحضرت  
صلی الله علیه و سلم از دست عثمان رضی الله عنه افتاد ان الله یثقی قلبکم عین فرمود بر ستمیکه خدا تا میکند بر شما پس آن کدام امر است که  
بسبب و می سختی این شای شدید یعنی درین کریمه فیه رجال یثقیون ان یتکلموا فقالوا اننا تبع الحجاره الماء گفتند بایر و  
سکینم سنگ را آب یعنی اول استخار سنگ میکنیم بعد باب رواه البزار فی مسنده بسند ضعیف زیرا که در سندش محمد بن عبد الغفر  
و ضعیف است تضعیف کرد او را ابو حاتم و گفته نیست و در حدیث مستقیم و یزید و در سند وی عبد الله بن شیب است و او نیز ضعیف است و در  
کرد حاکم از حدیث حجاب از ابن عباس اصل این حدیث نیست و در وی مگر استخار باب فقط و لهذا نووی در شرح منہب گفته معروف از طریق حدیث  
آنست که استخار میکردند آنما باب نیست اینکه جمع میکردند در میان ما و احجار و بعد این الرفعه و گفته یافته نمی شود این در کتب حدیث  
و کذا قال المحب الطبري نحوه مصنف در تلخیص گفته و وار دست بر ایشان روایت بزار و اگر چه ضعیف است صاحب بول گفته گویم بعل که مراد  
ایشان بعدم و بدانش در کتب حدیث و بدان بسند صحیح باشد و لیکن اولی روایت با آنچه در انعام است چه وی تصحیح آن کرده و در برابر گفته نووی  
معد و درست زیرا که این روایت غریب و در زوایای خبیایست اگر قطع کرده شوند بسوی وی اکابر اهل البیت مکتب باشد گویم محال میشود ازین همه  
اینکه استخار باب افضل است از حجاره و جمع میان هر دو افضل از همه باشد بعد صحبت آنچه در انعام است و یافته نشد از آنحضرت که جمع کرده باشد  
میان هر دو انتهی و اصله فی سنن ابی داود و الترمذی و صححه ابن خزمه من حدیث ابی هريرة بدون ذکر  
الحجاره و اصل این حدیث در ابو داود و ترمذی است و ابن خزمه تصحیح وی کرده از حدیث ابو هریره بدون ذکر سنگ بلکه اقتصار بر ذکر  
آب کرده یعنی ملامت باب میکنیم و رواه ابن بایه ایضا بسند ضعیف و نیست و در وی ذکر اتباع احجار باب بلکه لفظ وی این است بودند که استخار میکردند  
باب و روی احمد و ابن خزمه و الطبرانی و الحاکم عن عویم بن ساعده نحوه و اخرجه الحاکم من طریق حجاب و لفظ وی این است که هرگاه نازل شد آیت  
فرستاد و آنحضرت کسی را بسوی عویم بن ساعده و فرمود چیست این ظهور که ثنا گفت خدا بر شما بسبب آن گفت بیرون نمی آید از ما هیچ مرد و زن  
از قائل مگر آنکه می شوید بر خود را پس فرمود و آنحضرت همین است آن ظهور و رواه ابن بایه و الحاکم من حدیث ابی سفیان طلحه بن نافع اخره فی  
ابو ایوب و جابر بن عبد الله و انس بن مالک و سندش ضعیف است و رواه احمد و ابن ابی شیب و ابن قانع من حدیث محمد بن عبد الله بن سلام



و حکایت کرد ابو نعیم در معرقة الصحابة خلافت از وی از شهر بن حوشب و زواہ الطبرانی من حدیث ابی امامة و ذکر اشاقعی فی الامام بعینه استناد و لفظ وی این است گفتہ می شود کہ قومی از انصار استیجا کردند بآب پس فرو دادند در ایشان این آیت رجال الخ انتھی شیخ ابو جاهد و تعلیق گفتہ اتفاق کرده اند جمهور را تغییر بریکه جمع میان آب و اجزاء مروی از مفسرین و فقہاست و در این اثر از اهل قبا باطل است و در کرده بر ایشان و ظمام و غیره و عین صحیح است و در وی اینست کہ ما هیچ نمیدانیم مگر آنکہ بهترین مردم از یهودی شستند از یال خود را پس ما هم شستیم چنانکہ او شان شستند

## باب الفسل وحکم الجنب

باب در میان غسل و در میان حکم یکدیگر اورا جنابت رسیده است غسل پنجمین و ششمین تمام اندام بهم است از اغتسال و غسل بفتح میجیه مطلق شستن و غسل پنجمین آب کہ بدان شستند و یکسومین چیزی کہ بدان سرشویند چنانکہ گل و آشنان و در کسب گفته امام صدر پس جائز است در آن ضم و فتح و قبل مصدر بفتح است و اغتسال پنجم و قبل بفتح فصل مغتسل است و پنجم چیزی کہ اغتسال کنند بدان و یکسومین جمع کنند بآب چون آشنان انتھی و غسل بفتح میجیه آب و سر شستنی هر دو باید و غسل پنجم آبی کہ بر اید از چیزی شستن و تغسیل مبالغه کردن و در غسل اعضا و جنب در صحنی گفته آید جنب دلالت بر بعد میکند و چون جماع در مواضع بعید و مستوره پیشود جنب بمعنی جامع اطلاق کردند و جمعی گفتند کہ مرد و قرب الجمل بعید است از عباوات تا آنکہ غسل کند از این جهت جنب گفتند و غسل جنابت شریعت قدیر است کہ ملت ابراهیمی بر آن جاری شده حال آنکہ حد جامع مانع جماع سخن باید گفت کہ آیا انزال در آنجا شرط است یا نه و این بحث خواهد آمد انتھی سخن

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الماء من الماء آب یعنی استعمال آب و وجوب غسل از آب است یعنی از خروج منی بشهوت پس حکم این حدیث غسل بی انزال واجب نکرد و درین حدیث از اقسام باریع اجناس است و حقیقت اغتسال رسانیدن آب است بر اعضا و در وجوب و دلک اختلاف است و تحقیق آنست کہ مسئله سہامی اوست و اما غسل پس و از دست بلفظ لا یستحب غسل الا بالکف و او برین لفظ زیادت بر عمر غسل و اقل وی دلک است و عدول نکرد وی تقالی در عبارت مگر از برای افتاده فرق در میان هر دو امر و اما غسل پس ظاهر اینست کہ نیست دلک از سہامی او زیرا کہ میگویند غسل العرق و غسل المطر پس لابد است از دلیل خارجی بر شریعت و دلک و در غسل اعضا و وضو بخلاف غسل جنابت و حیض کہ در آن لفظ تطہیر وارد شده و کما سمعت و در حیض آید اذ انقطع کون و لیکن در حدیث عائشہ و میمونہ آمده کہ گفتا کہ آنحضرت در ازالہ نجاست بجز و افاضہ آب بدون دلک و او تقالی اعلم است بکنه کہ از برای آن در تنزیل تعبیر کرده از غسل اعضا و وضو و غسل و از ازالہ نجاست بطہیر یا وجوب استحاض و کیفیت و اما مسح پس گذرانیدن دست است بر چیزی رسد یا نرسد و خطا کند یا نخطا کند پس نگویند کہ میان غسل و مسح فرق نیست وقتی کہ دلک شرط نباشد و در صحنی گفته حد غسل نزدیک جمهور اسالت ما بر عضو است بوجبی کہ تقاطع پیدا شود زیرا کہ ریش و غسل و مسح همه داخل اند در ملاقات کنانیدن ما بر عضو و فرق در غسل و مسح با اسالت ما بر دست و در ریش و غسل تقاطع و جمعی دلک را در غسل معتبر دارند و بعضی تجرید مفهوم آنرا از ہم می باشد زیرا کہ دلکی کہ در غسل الشبک می نمود در وضو متواتر سلف هرگز نقل نکرده اند و در غسل و الا با این سهولت و آسانی میسر نمی آمد و در حدیث حضرت عائشہ آمده فاخاض علی جلدہ الماء و اطہار ما لم یغتمس در طہارت و مراد از آن اسالت آب است بر جمیع بدن با جماع و جمعی متسک کرده بآن در وجوب مضمضہ و استنشاق در غسل و در وضو و آن ضعیف است زیرا کہ معنی مبالغه در استیجاب جمیع بدن ظاهر شد پس لازم نیاید ظهور آن در شتر اط مضمضہ و استنشاق انتھی و باجماع حدیث بمفهوم حصر خود کہ مستقفا و است از تعریف سئلہ و او را و شد نزد مسلم بلفظ انما الماء من الماء و ال است بر آنکہ نیست غسل مگر از انزال و نیست از التقای تانین و با این رفته است و او و دانند کہ از صیاد و تانین





رواه مسلم واحمد والترمذي نحوه وصححه شوكاني گفته اختلاف کرده اند درین مسئله صحابه و من بعد هم که آیا غسل بالتقای ختائین واجب بخروج منی است یا بی خروج و حق اول است انتهى و در حجة الله البالغة گفته روایت مختلف است در آنکه اکسال یعنی جماع بی انزال مجبول است بر جماع کامل که در انزال باشد یا نه آنچه صحیح شد روایت و بر آنند چهار فقها همین است که هر که بعد از غسل بروی واجب گشت گوا انزال نکند و اختلاف است در کیفیت جمع میان این حدیث و حدیث الماء من الماء ابن عباس گفته مراد احتلام است و فیه ما فیه یعنی شان و در وجهی است مسلم این را میکند از ان و ابی گفت در اول بود بعد نهی فرمود و از عثمان و علی و غیر هم وضو مروی است و تا آنحضرت رفع کرده و نزد من حل او بر مباشرت فاشحه و در نیست زیرا که گاهی اطلاق جماع بروی هم آمده انتهى و **و ح** ام سلمة ام المؤمنين هند بنت اسیمة تقدم ذکرها و در سبل این حدیث را گرفته و شرح و تفسیر کرده رضي الله عنها گفت ام سلمه ان ام سليم وهي امرأة ابی طلحة بدرستیکه ام سليم زن ابی طلحة که مادر انس بن مالک است رضي الله عنها قال لعن رسول الله لکفت ای رسول خدا ان الله لا یستجی من الحق بدرستیکه خدا شرم نمیدارد از گفتن حق و پرسیدن آن یعنی نهی کرد از حیاد شدن از پرسیدن امر حق و این توطئه اعتذار است ازین سوال که کرد فهل علی امی آة اذا احتلمت آیا هست بر زن یعنی غسل و قتیکه احتلام کند و خواب بیند چنانکه مردان می بینند قال لغیر فرمود آری هست بر زن غسل از خواب دیدن اذا رأت الماء چون بیند آب را نه تنها خواب را چنانکه حکم مروی نیز همین است در مصنفی گفته کسی که محتلم شد نیز در حکم جماع داخل است با حدیث صحیح و اجماع و چون احتلام خواهیم که متحقق کنیم قید نوم بر یخیزد زیرا که چون عادت بخاری است بخروج منی بعد خواب احتلام گفتند و الا نوم ناقض غسل نیست و شرطیست نوم غلبه را نیز مقبول المعنی نه پس شافعی خروج منی را علت ساخت شهوة باشد یا نه و ابو حنیفه قید شهوت زیاده میکند و حدیثی و ندی و فاروق در آنها چیست بیشتر گذشت و اگر منی از خروج غیر متعارف باشد مثل صلب یا فیان تفریع کرده اند و خوب غسل را و نزد یک فقیه بعد می نماید و این بحث در تفریع اکل و شرب و محل آن بر دخول در جوف نیز خواهد آمد و این تفریعها که گفته اند دل از ان در قتل است بلکه اظہار آن بنماید که شارع امور کثیرة الوقوع را حکم فرموده و نادان الوقوع را علت نساخه و اگر اصل متحقق تسلیم کنیم این تفریعها را گنجايش تسلیم نیست انتهى الحدیث تا آخر حدیث و آن این است که پس پوشید ام سلمه روی خود را یعنی نه بخت شرم و گفت ای رسول خدا آیا احتلام میکند و خواب می بیند زن آنچنانکه آب بر آید از روی فرمود آری حتی بیند و می بر آید خاک آلوده باد و دست تو یعنی عجب از توانای ام سلمه که این چنین میگوئی و بفرست خود در منی یا بی که زن را آب منی می باشد چنانکه مرد را اگر زن را آب منی نیست پس بچه سبب مانند منی افتد زن را فرزند او متفق علیہ این مقدار حدیث در صحیح بخاری و مسلم هر دو مذکور است از ام سلمه و لفظ امر بخاری راست و این حدیث را لفظهاست نزدیک این هر دو روایت کرده است آنرا مسلم از حدیث انس از ام سلمه و از حدیث عائشة باین لفظ که زنی سوال کرد الخ و درین باب است از عمر و بن شعیب عن ابیہ عن جده باین لفظ که بسره سوال کرد از جابر بن ابی شیبہ و از ابی هریره اخرجه الطبرانی فی الاوسط و از خول بنت حکیم رواه النسائی و در روایتی از مسلم از ام سلمه آمده که بدرستیکه آب مرد مطهر است و سفید و آب زن نجس است و نزد پس هر کدام که آب مرد و زن بالا بر آید و غالب گردد و بیشتر در رحم افتد می باشد از ان مانند شدن فرزند یعنی پس اگر آب مرد بیشتر افتد و یا غالب شد فرزند مانند پدر افتد و اگر آب زن بیشتر است یا غالب مانند مادر شود و **و ح** انس رضي الله عنه بن مالک قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فی امی آة تری فی منامها ما یری الرجل فرمود در باره زنی که می بیند در خواب آنچه می بیند و قال لعن رسول الله غسل نکند یعنی وقتی که آب بر آید چنانکه در بخاری است گفت آری چون بیند آب را یعنی منی را بعد بیدار شدن و در روایتی من شقائک الرجال اخرجه الترمذی و در بخاری و سبل است بر آنکه این دیدن آب غالب است بر نساخه و رجال و در روی روست بر کس

که گمان دارد که منی زن ظاهر نمی شود مستفق علیها و این سوال از چند صحابیات واقع شد خولانت حکیم نزد احمد و نسائی و ابن ماجه و مسلم بن الحجاج و ابی داود و ترمذی و ابن ابی شیبہ زاد مسلم زیاد کرد و مسلم در روایت خود فقالت پس گفت امر مسلم و اهل یکتون هذا و آیا می باشد این چنین که زن نیز تری می بیند قال نعم فرمود آری فمن این یکتون الشبهة و از کجا می باشد مانند شدن اولاد شبهه یکسر شیر می بخورد و سکون موحده و بفتح وی و لغت است متفق اند بر اخراج آن شیخین از طرق ام سلمه و عایشه و انس و این استقامت انکاری است و در وی تقریر نیست که ولد گاهی شب بیدار باشد و گاهی شب بیدار و احوال هر آب که غالب آمد شبهه همان غالب باشد

**و عن عائشة رضي الله عنها** قالت كان النبي ﷺ يغتسل من أربع غسل میکرد از چهار چیز خواه بطریق وجوب یا استحباب زیرا که حدیث دال است بر مشروعت غسل من الجنابة یکی از جنابت و وجوب وی ظاهر است و بعد از جمعة دوم روز جمعه و در یکم و وقت وی غلات است جمهور بر آنند که سنون است بحديث سمره که هر که وضو کرد و روز جمعه پس خوب کرد و هر غسل کرد پس غسل افضل است و داود و جماعتی گفته که واجب است و وجوب محمول است بر تاکید سنیت و شوکانی هم واجب گفته و اما وقت وی پس پیش از نماز است زیرا که مشروع برای او است پس بعد از نماز مشروع نباشد و حدیث من اتى الجمعة فليغتسل دلیل ایشان است و نزد وید از فجر جمعة تا عصر است و این حدیث عایشه مناسب او است و من الحجامة ستوم از خون کم کردن گفته اند این سنت است بدلیل حدیث انس که حجامت کرد آنحضرت و نماز گذارد و وضو کرد پس معلوم شد که سنت است گاهی باید کرد و چنانکه در حدیث عایشه است و گاهی ترک باید کرد چنانکه در حدیث انس است و مروی است از علی کرم الله وجهه که غسل از حجامت سنت است و اگر طهارت کردی کفایت است ترا و من غسل المیت چهارم از غسل میت و علماء از آن سه قول است یکی آنکه سنت است و بعد از هر دو دیگر آنکه واجب است ستوم آنکه تخب نیست و ظاهر حدیث در آن است که آنحضرت بنفس خود میت را غسل میداد و از آن غسل میکرد و گفته اند معنی آنست که اعتقاد میکرد و اغتسال را از آن و امر میکرد بدان و آنحضرت هرگز میت را بدست خود غسل نداده و در بعضی شروح از آن نقل کرده اند که اول آنست بعبارت و در حامی از شافعی آورده که هم آنحضرت آنرا کرده و هم اصحاب او و الله اعلم رواه ابو داود و الحاکم و صححه ابن خزيمة و رواه احمد و اورا شافعی است نزد بهیقي از حدیث عبداللہ بن عمرو بن العاص و لیکن در سنن او مصعب بن شیبہ است و فیہ یقال و از جمع کردن این هر سه چیز با جنابت لازم نمی آید که اینها نیز واجب باشند که تقدم بلکه حکم هر یک جداست و تفرض نکرد مصنف رجوع بخیل عیدین زیرا که روایت صحیح مرفوع بدان وارد نشده و آنچه از فاکه بن سعد درین باب نزد امام احمد و ابو داود و طبرانی و ابن ماجه و نیز آمده و نوی گفته ضعیف است و هم نزد ابن ماجه است از ابن عباس درین باب و آن نیز ضعیف است و لیکن از ابن عمر آمده که منی برای هر عید غسل میکرد و شدت متابعت او را آنحضرت را اقتضای صحت حدیث درین باب میکند والله اعلم **و عن أبي هريرة رضي الله عنه** في قصة ثمانية وثلاثين ثقیف ثمن اثنا عشر همزة و بعد وی ثمانية مفتوحة عند ما اسلمه نزدیک مسلمان شدن او و این غسل مندوب است بر کسی که مسلمان شود و طاهر باشد و واجب است اگر جنب بود و امره النبي ﷺ و حکم کرد او را آنحضرت صلی الله علیه و سلم ان یغتسل اینک غسل کند و این حدیث دلیل است بر مشروعت غسل بعد اسلام و امر و دلالت میکند بر استحباب و علماء در آن مختلف اند نزد حنفیه بروی غسل نیست اگر غسل کرده است در حالت کفر خود و نزد شافعی و غیر هم واجب نیست بعد اسلام برای جنابت بنا بر حدیث مذکور و اگر در حال کفر جنب بود تخب باشد اغتسال لا غیر و نزد احمد مطلقا واجب است لظاهر حدیث الکتاب و بدلیل حدیث قیس بن عاصم که گفت آدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم

بخوانم اسلام را پس امر کرد مرا که غسل کنم بآب و کنار اخرجه ابو داود و الترمذی و النسائی تحوه و ابن خزيمة و ابن حبان و احمد و محمد بن السکن  
 شواکافی گفته و حق و جوب است رواه البیهقی و ابن خزيمة و ابن حبان مطولا و البزار و لفظ و ای این است مسلمان شد ثمانه پس فرمود آنحضرت  
 برید این را بسوی حائض فلان و بگوید که غسل کند بآب و برگ کنار انتهی و این ناظر در آن است که امر کرد باغتسال بعد اسلام اما مردی که از آن نزد  
 اراده اسلام است چنانکه از حدیث قیس معلوم شد قشیش در ترجمه گفته و همچنین سبب است که شسته شود جای پا و او حلق کرده شود و اختنان نموده  
 انتهی عبد الرزاق صاحب المصنف بن همام بن نافع حمیری صفائی حافظ کبیر یکی از اعلام محدثین است کثرت وی ابو بکر است استفاده علم از  
 ثوری و ولزاعی و ابن جریج منووده و خلق بسیار از وی روایت دارد امام احمد بن حنبل و یحیی بن یحیی و اسحق بن راهویه و ذہبی از شاگردان او  
 یکی از او عیبه علم بود کتاب وی مصنف کوچک است از مصنف ابن ابی شیبہ و مرتب است بر ترتیب کتب و ابواب فقه و اکثرش ثلاثی است  
 و ختم کرده است آنرا بر شمائل و شمائل را بر ذکر موسی آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفته حدیثنا سمع عن ثابت عن النسائی قال کان شاعر رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم الی انصاب اوثیه و لنعم ما قال مولانا آزاد البدر الحامی رح شاعر مجلسی رسولی باشمی آزاد قربانم است که از دامان ابن شب  
 صبح ایمان میشود و بیاید و دیگری گوید شهر مر از زلف او موئی پسند است به فصولی میگنم بونی پسند است به ذہبی گفته و گفته و غیره حد  
 و حدیث خارج فی الصحاح انتهی در وی هیچ عیب نیافته اند جز آنکه اندکی تشیع داشت و محدثی گفت از امیر المومنین علی کرم الله وجهه متواتر  
 شده است که کبر القنصل بندهیدر ابو بکر و عمر رضی الله عنهما پس کاشعنی نیست که از مروی رضی الله عنه تجاوز کند عمر طویل یافته هشتاد  
 و پنج سال نیست و در نصف شوال سال دو صد و یازده انتقال کرد رحمه الله تعالی و اصله متفق علیہ و اصلش در صحیحین است و لیکن  
 در آن حکم باغتسال نیست بلکه چنین است که وی غسل کرد و لیکن مؤید او است امر کردن آنحضرت و آنکه وقتاده را باغتسال نزدیک اسلام  
 آوردن کما اخرجه الطبرانی و عقیل بن ابی طالب را کما اخرجه الحاکم فی تاریخ فیما یورانا اسانیدش ضمانت است و حسن ابی سعید  
 رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال یدرسیکه آنحضرت فرمود غسل الجمعة واجب علی کل محتلم  
 غسل جمعه واجب است بر هر بالغ و در روایتی عوض محتلم آمده و مراد بآن نیز بالغ است زیرا که بر صغیر هیچ چیز واجب نبود و این واجب نزد  
 جمهور محمول است بر تکلیف و مبالغه در استحباب پس احادیث دیگر که در جواز وضو وارد شده و نزد ابن و بیع و جوب احتیاط است نه وجوب  
 الزام چنانکه بیار خود گوئی حق من واجب است بر تو در سفر السعادت گفته خاصیت چهارم استحباب غسل است در آن و پیش جمعه و جوب  
 و دلیل وجوب آن قوی است از دلیل وجوب و تر و وضو از مس نشاء وضو از تمهید و وضو از زفاف و حجامت و وجوب صلوة بر غنیمه  
 صلی الله علیه و سلم در شهر اخیر انتهی کاتب جردت گوید رفته است بوجوب این غسل مالک و بعض جنابله و دلیل ایشان ورود صیغه امر است  
 و اصل در وی ایجاب است چنانکه شحین و ترمذی و موطا لهما بن عمر آورده اند که فرمود آنحضرت من جاز منکم یوم الجمعة فلیغتسل و در موطا است  
 از ابن اسحاق که فرمود ای گروه مسلمانان این روزی است که حق تعالی او را عید ساخته پس غسل کنید الحدیث و گفت عمر گواهی میدهم که آن  
 واجب است کذا فی البخاری و در موطا است از ابی هریره که غسل جمعه واجب است بر هر مسلمان مثل غسل جنابت و از حفصه آمده که لازم  
 بر هر روز جمعه غسل و ترمذی گفت که درین باب است از ابن عمر و ابی سعید و جابر و براء و ابوالدرداء و حدیث ابن عمر حسن صحیح است و در وی گوید  
 و جوبش از طائفة از سلف محلی است و به قال اهل الظاهر و حکایت کرد آنرا ابن منذر از ابی هریره و عمار و مالک و خطابی از حسن بصری  
 و ابن حزم از جاعلی از صحابه و من بعدیم انتهی سیوطی در نور المجمع فی خصائص یوم الجمعة در بیان خاصیت است و پنجم ثابت و نهم حدیث

باب را از ابو سعید نزد عثمان بن ابی لفظ آورده که گفت ابو سعید گوید ای سیدم بر رسول خدا که گفت غسل روز جمعه واجب است بر هر مسلمانی که  
استئذان کند و سبب را اگر بگوید این ابی شیبه در مصنف از مردی از صحابه از آنحضرت آورده که سه چیز حق است بر مسلمان غسل روز جمعه  
و سواک مسطیب اگر باشد و حکم از ابن عباس آورده که آنحضرت فرمود روز جمعه ای مردمان چون باشد این هر روز پس غسل کنید و باید که بشوید  
یکی از شما غشبو تر از آنچه باید از طهرت دهن خود انتہی و این روایات صریح است در وجوب و شوکانی گفته غسل جمعه مشروع است باین حدیث  
که چون باید یکی از شما جمعه را پس باید که غسل کند متفق علیہ من حدیث ابن عمر و امت این را تلقی بقبول نموده و گفت ابو القاسم روایت کرده اند  
این حدیث را از نافع از ابن عمر قریب صد تن و از دیگر صحابه غیر این عمر قریب بیست چهار صحابی و چون طرق وی از نافع جمع کرده شد شمارش  
بیک صد و بیست تن رسید و رفته است بوجوب او جماعتی انتہی و همین است راجع نظر در اوله صریح حکم اخوجه السبعة یعنی احمد و بخار  
و مسلم و ابوداؤد و نسائی و ترمذی و ابن ماجه مگر شوکانی گفته که روایت کرده اند این حدیث را اصحاب کتب ستمه مکرر ترمذی انتہی و حسن بن علی  
بن جندب فزاری حلیف انصار از حفاظ مکررین است جماعتی از وی را وی است در بصره فرمود در آخر سنه ۵۹ نزیل کوفه و الی بصره بود  
شمار وی در بصره است و جندب بضم جیم و سکون نون و فتح دال جمله است کنیت وی ابو سعید است رضي الله عنه قال قال رسول الله  
صلی الله علیه وسلم من قضا یوم الجمعة فحیا و نعمت فرمود هر که وضو کرد روز جمعه خوب کرد و نیک است معنی فیها آن است  
که با سنه اخذ و نعمت اسنة قاله الاصحی و حکاه الخطابی ایضا و گفت طبرستانی تائید بر این اخبار سنت است یا با رخصه اخذ و نعمت الرخصة  
زیر که سنت غسل است قاله ابو حاتم الشارکی یا بالخصلة اخذ و نعمت الخصلة یا بالفریضة اخذ و نعمت الفریضة زیرا که وضو فریضة است  
و این حجت جمهور است در استحباب غسل جمعه چه اگر غسل واجب بودی اکتفا بر وضو جایز نبودی تا بخوب کردن چه رسد و گویند مردم در آن  
وقت بنا بر فقر و صوف پوشی و ضیق فضای مسجد عرق میکردند و از ایشان بوی ناخوش می آمد آنحضرت حکم باغتسال فرمود و چون سنت  
در حال شد و مسجد کشاده گردید حکم وجوب بر خاست و انتهای حکم بانهتای علت در شرع آمده چنانکه از قناع سهم مؤلفه القلوب باز غنائم بچین  
در اینجا نیز رفع شد و حجت دیگر این است که مسلم از ابو هریره روایت کرده که فرمود آنحضرت هر که وضو کرد وضوی خوب داد جمعه را و شنید  
و خاموش ماند بخشیده شد و در اینجا بود میان این جمعه تا جمعه دیگر الحدیث و بعضی ادعای نسخ وجوب کرده اند و جواب از آن این است که در حدیث  
سمعه مقال است زیرا که حسن از سمعه جماعت ندارد پس مقاوم نشود با حدیث دیگر که بصحت رسیده اند و عذر فقر و صوف پوشی تعلیلی ضعیف است  
در برابر خصوص قوی و نیز این عذر در آخر زمانه آنحضرت زائل شده بود و مردم غنی و با جا به شدند اما حکم اغتسال باقی ماند و حدیث ابو هریره در  
وضو بعد غسل است بقدر حدیث دیگر یا آنکه وضو برای جمعه باشد و غسل برای نماز پس این حدیث معارض او نشود شوکانی گفته و چه خواهد گفت  
درین قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم که من است بر هر مسلمان که غسل کند در هر وقت ایام یکروز بشوید و در آن سر و بدن خود را و این حدیث  
در صحیحین غیر هاست از حدیث ابی هریره و شک نیست که تقیید غسل بآبدن جمعه و آن است بر آنکه این غسل برای نماز است نه برای جمعه انتہی  
و دعوی نسخ بحد احتمال بی علم بتاریخ درست نباشد و لهذا بعضی حمل کرده اند بر وجوب و ندب جمعا بین الاوله و من اغتسل فالغسل  
افضل و هر که غسل کرد پس غسل افضل است و در اینجا گفته اند که غسل از وضو چه بیشتر افضل باشد زیرا که غسل سنت است و وضو فریضة  
و فریضة افضل است از سنت اجماعا و جواب داده اند که این تفضیل بر نفس وضو نیست بلکه بر وضوی است که نیست غسل با او گویند فرمود  
هر که وضو کرد و غسل نمود افضل است از کسی که وضو کرد فقط و با جمله یکی اقوال درین مسئله سه قول است استحباب و سنیت و وجوب و بر طاعت

بشعر رفته و این حج آن وجوب است که ما عرفت اما در سبب گفته که دلیل ناهض حدیث صحیح است اگر چه حدیث ایجاب اصح است زیرا که آنرا سبعة روایت کرده اند و این را ششین اخرج نموده پس احوال برای سون این است که ترک کند غسل جمعه را انتهی و حافظ ابن القیم رح در نهی نبوی گفته ان بالامر بالفسل يوم الجمعة منكم جدا و وجوب اقوی من وجوب الوتر و قراءة البسملة في الصلوة و وجوب الوضوء من بسم النصار و وجوب من بسم الذکر و وجوب الوضوء من القنطرة في الصلوة و من الرغاف و الحجامة و التقي انتهي و آنچه از سفر السعادة گذشته ما خفیت از اینجا زیرا که صاحب سفر شاکر صاحب هدی است و کتاب سفر السعادة را بحذوف و لا ائله عبارات از زائد و المعاد فی بوی خیر العباد و باختصار تمام و اینجا زکات نام القحط نموده عربی را صراط المستقیم و فارسی را سفر السعادة نام کرده و بالله التوفیق رواة الخمسة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و ترمذی و گفت ترمذی درین باب است از ابی هريرة و عائشة و انس رضی الله عنهم و عمل برین است نزد اهل علم از اصحاب بخبر خدا صلی الله علیه و سلم و گفته بعد از ایشان انداختن کرده اند غسل را روز جمعه و وضو را نیز کافی دانند انتهی و حسنه الترمذی و رواه ابن خزيمه ايضا و این حدیث بهفت طریق مروی شده بعضی از قتاده از حسن از آنحضرت رسالاً آورده اند و در امام گفته که از تحمل روایت حسن از سمره علی الاتصال چنین یک حدیث ثابت شده مصنف در تلخیص گفته و این منسوب علی بن مدینی است که نقله عنه البخاری و الترمذی و الحاكم و غیر هم و گفته اند که تشدید از وی مگر حدیث عقیقه و هو قول الزهري و غیره و گفته اند که تشدید از وی هیچ حدیث و تحدیث نکرده مگر از کتاب وی و رواه ابو بکر المنذلي و هو ضعيف عن الحسن عن ابی هريرة و هم فيه اخرج الزهري من طريقه و رواه عباد بن العوام عن سعيد عن قتادة عن انس و هم فيه قاله الدارقطني في اللعل و رواه النقیطى و ابن بسند ضعيف و الطبرانی في الاوسط باسناد امثل من سبيل ابن ماجه و رواه البيهقي بسناد وفيه نظر من حدیث ابن عباس و باسناد وفيه انقطاع من حدیث جابر و رواه عبد بن حميد و الزهري في مسنده بها و كذلك السجی بن ابي حنيفة من حدیثه باسناد فيه ضعف و او را طریق دیگر است و در حدیث و در سبب بن بزرگ است و در ضعیف است انتهی **و عن علي رضي الله عنه** قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرأ القرآن ما لم يكن جنباً و انتحضر قرات يمكن ان يدر و تعلم ميكرومي آسوقت ما قرآن ما داميكه تي ابو حنيفة و در حدیث ابن عمر است نزدیک ترمذی که فرمود آنحضرت بخواند حائض و نه جنب یعنی مرد باشد یا زن هیچ چیز از قرآن و لیکن در سندش اسمعیل بن عیسی در روایت وی از اهل حجاز ضعیف است و این روایت از سنین قبیل است رواة احمد و الخمسة در نسخ بلوغ المرام همچنین است و اولی الاذنه و در بعض نسخ یافته هم شیخی ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و روایت کرد دارقطنی از علی رضی الله عنه سو قفا بخوانید قرآن را ما دامیکه نرسد یکی از شما جنابت پس اگر برسد او را پس بخواند و نه یک حرف و این معاضد حدیث باب است مگر ابن خزيمه گفته نیست حجت در و برای مانع جنب از قرات زیرا که در وی نهی نیست بلکه حکایت فعل است و بیان نکرده آنحضرت که جزین نیست که باز ماند وی از قرات از برای جنابت و روایت کرد بخاری از ابن عباس که وی ندید در قرات برای جنابت باکی و اما آنکه در روایتی آمده که نبود آنحضرت که حاجب آید یا حاجز او را از قرات چیزی سواي جنابت اخرج احمد و اصحاب السنن و ابن خزيمه و ابن حبان و الحاكم و الزهري و الدارقطني و البيهقي و گفته اند که این اصح است و در روایت بر تحريم قرات بر جنب از حدیث باب پس این غیر ظاهر است زیرا که این همه الفاظ اخبار است از ترک نمودن آنحضرت صلی الله علیه و سلم قرآن را در حال جنابت و نیست دلیل درین ترک بر حکمی معین گذشته حدیث عائشة که بود آنحضرت که فکر میکرد و خدا را در هر حال خود و این مخصوص است باین حدیث علی رضی الله عنه و حق اینست که نیست ناهض بر تحريم بلکه محتمل است که ترک کرده باشد بحالت جنابت از برای کراهت و نحوها و لیکن ابو یعلی از حدیث علی کرم الله وجهه آورده گفت و قدیم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم وضو کرد و پیوسته خواند چیزی از قرآن باز فرمود این چنین است مگر کسی را که نیست جنب



و اما جنب پس بخواند و نیک آیت پیشی گفته رجال وی مؤثوق اند و آن دلالت میکند بر تحریم زیرا که موصول است و معاصد ماسلف و اما حدیث ابن عباس  
مرفوعاً که لوان احدکم اذا اتى اهلہ فقال بسم الله الحریث پس نیست و روی دلالت بر جواز قرار است برای جنب زیرا که این لفظ غیر قاصد تلاوت هم میگوید  
و نیز این گفتن پیش از غشیا نازل و جنب گردیدن است و همچنین حدیث ابن ابی شیبہ که بود آنحضرت چون غشیا ن سیکرد و اهل خود را میگفت اللهم  
لا تجعل للشيطان فی ما رزقنی نصیباً الا من باب نیست زیرا که در وی تشبیه نیست و هذا لفظ الترمذی و حسنہ و صحیحہ ابن حبان  
مصنف در تخیص گفته حکم کرده است بصحت وی ترمذی و ابن السکن و عبد الحق و بغوی و روایت کرد ابن خزیمه پسند خود از شعبه که وی میگفت  
این حدیث ثلث راس المال من است و حدیث نمیکند بحديثی احسن از وی و اما قول نووی که خلاف کرده اند ترمذی را بسیار که در تخیص نموده اند و  
پس مصنف بجواب گفته که تخصیص ترمذی در تصحیح دلیل است بر آنکه مراد نووی تصحیح غیر او نیست و گذشت که غیر وی نیز تصحیح او کرده اند انتهى و چون این  
حدیث اصلی پیدا کرد پس نزد بعضی کمتر از آیت خواندن نیز حرام است مگر یک کلمه که بقصد شکر نعمت گوید الحمد لله رب العالمین نه بقصد تلاوت  
قرآن بآلی ندارد و نزد بعضی دعای قنوت خواندن نیز حرام است و باقی را دعویۀ اذکار لا باس است و **و حکم** ابو سعید الخدری رضی الله  
عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اتى احدکم اهلہ چون بیايد یکی از شما زن خود را یعنی جماع کند شکر ادا  
ان یعنی دست خواهد کرد عود کند و دیگر بار جماع کند فلیستی ضماً بينهما وضوءاً پس باید که وضو کند میان هر دو نوبت از جماع و بی وضو  
جماع هر جماع نکند چون اطلاق وضو بر غسل بعض اعضا هم آمده اند استوکه کرد آنرا بمقول مطلق تا معلوم شود که مراد وضوی شرعی است و در روایت  
ابن خزیمه و بیہقی باین لفظ آمده وضوءاً للصلوة اما شافعی گفته لا یثبت مثله بیہقی گوید شاید وی واقف نشد بر سناد حدیث ابو سعید و واقف  
بر سناد غیر وی زیرا که مروی شده است از عمر و ابن عمر با سناد ضعیف انتهى رواه مسکلم و رواه احمد و ابن خزیمه و ابن حبیبان و ابی الکرم  
زاد الحاکم و زیاده کرد حاکم از ابی سعید در مستدرک خود و ابن حبان و صحیح خود و بیہقی در سنن خود فانه انشط للعقد که این وضو کردن  
میان دو جماع نشاء آورده ترست برای عود کردن و در وی دلالت است بر مشروعبیت و وضو برای عائد و لیکن ثابت شده که آنحضرت جماع کرد  
زنان خود را و وضو نکرد میان هر دو فعل این هم ثابت شده که بعد غشیا ن هر واحد غسل جدید برآورده فاکل جائز گویم الحمد لله الذی حل فی الامر  
و لا ربه عن حدیث عائشة رضی الله عنها یعنی ابوداؤد و نسائی و ترمذی و ابن ماجه راست از عائشه که قالت گفت کان بود  
رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ینام و هو جنب خواب میکرد وی خفت و حال آنکه جنب می بود و من غیر ان یمسح  
بدون آنکه دست رساند آب و این محمول است بر فعل آن برای بیان جواز و در حدیث متفق علیه است از حدیث عائشه که گفت بود آنحضرت  
چون نمی بود جنب پس میخواست که بخورد یا بخوابد وضو میکرد و مثل وضوی خود میخاست و این نیز مستحب است نه واجب و از ابن عمر آمده که ذکر کرد  
عمر بن خطاب رسول خدا را که میسرمد را جنابت از شب فرمود وضو کن و بشوی عضو خود را پست خواب کن متفق علیه یعنی این قدر طهارت نوبم جنب را  
چون این کرد بخواب رفت و باین رفتند جمهور و دلیل ایشان حدیث باب و حدیث طواف آنحضرت بر نسایک غسل است و لیکن مخفی نیست  
که در وی دلیل بر دعای نیست و داؤد و جاعفی بوجوب رفته بنا بر ورود امر بوضو و مسلم بوضو تا ششم لیسیم و در بخاری است اغسل فرجک  
ثم توفضاً و اصل امر بوجوب است و جمهور تاویل آن به استحباب کرده اند جماع بین الاول و الاخره و روایت ابن خزیمه و ابن حبان آمده از حدیث ابن عمر  
که انه سأل النبی صلی الله علیه وسلم ایام اعدنا و هو جنب قال نعم و یوفضاً ان شاء الله پس اصل این حدیث در صحیحین است که تقدم مگر در این لفظ  
ان شارب نیست و لیکن تصحیح و تخریج ابن خزیمه و ابن حبان آنرا در صحیح خود کافی است در عمل و مؤید حدیث باب نیست و نیست محتاج است

تاویل ترمذی که بنیاید و مسامحه است اصل که عدم وجوب وضو است بر کسی که جنب خفتن پیش از ابرار کما قال الله و هو معطوف و این حدیث معلول است  
 زیرا که از روایت ابی اسحق از اسود از عائشه است و وی میگوید که در قول می لایس ما قال ابو داود و گفت احمد لیس بصحیح و گفت یزید بن هارون که  
 آن خطاست زیرا که ابو اسحق از اسود نشنیده و لیکن بهیشتی تصحیح وی کرده و گفته که او را ساخت است از اسود در سبیل گفته پس باطل شد قول کسی  
 که گفت اجماع کرده اند محدثان بر آنکه این حدیث خطاست از ابی اسحق گویم ترمذی گفته گمان میکنند که این حدیث است از وی و بهیشتی گفته طعن  
 کرده اند و احفاظ و مسلم این حدیث را روایت کرده و اماند این قول را که ولایس ما و گو یا وی عمار آنرا حذف کرده زیرا که تعلیل کرده است آنرا در کتاب  
 التیمیز و منها از امام احمد نقل کرده حلال نیست که روایت کرده شود این حدیث که ذاتی التلخیص و ترمذی گفته بر تقدیر صحیحی محتمل است که مراد آن باشد  
 که دست نرسانید بآب از برای غسل گویم و درین صورت موافق میشود احادیث صحیحین را که مصرح اند باینکه وضو کن و بشوید فرج خود را از برای  
 نوم و اکل و شرب و جماع و غیره **عائشة رضي الله عنها قالت** كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اغتسل  
 من الجنابة بود رسول خدا چون غسل میکرد از جنابت یعنی اراده آن می نمود بیدار آید فی غسل یدیه آغاز میکرد و غسل را پس می شست  
 هر دو دست خود را و در حدیث میمونه آمده و بار بار است بر شریف غیبی نه علی شماله فی غسل فرجه پستری ریخت آب بدست راست خود  
 بر دست چپ خود پس می شست فرج خود را یعنی بدست چپ و ظاهر وی مطلق غسل است پس شستن یکبار کافی باشد بشرط وضو است و وضو  
 میکرد و در حدیث میمونه آمده چنانکه وضو میکرد برای نماز پس این وضو صحیح باشد قبل رفع حدث اکبر و شستن این اعضا کافی بود از غسل جنابت و این  
 تداخل و طهارت است و همین است برای یزید بن علی و شافعی و جماعتی و این بطل بران اجماع نقل کرده و میگویند که شستن اعضای وضو برای  
 جنابت باشد و تقدیم برای تشریف بود و برای نماز وضوی دیگر کرده باشد ولیکن این منقول نیست و میگویند که وضو برای نماز کرده باشد پسترب  
 بر بقیه بدن برای جنابت ریخته و لیکن عبارت غم افاض علی سائر جسد مناسب است زیرا که ظاهر وی آنست که آب بر باقی بدن ریخت که آنجا آب  
 نرسیده بود و حدیث ظاهر است در کفایت غسل اعضای وضو یکبار از جنابت و وضو و درینکه شرط نیست در حجت و وضو رفع حدث اکبر و هر که گفت  
 متداخل نمی شود و طهارت و وضو کند بعد کمال غسل دلیلی بران ناهض نشده بلکه در سنن ابو داود آمده که بود آنحضرت غسل میکرد و میگذاشت و در  
 و نماز با وضو و دست نمیرسانید آب را پس باطل شد قول کسی که گفت نیست در حدیث میمونه و عایشه که گذارد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از غسل  
 و تمام نیست استدلال متداخل مگر آنکه جنابت شود که وی گذارد و بعد آن گویم در حدیث سنن نماز وی همین وضو غسل ثابت شده مان در وضو  
 مذکور مسج سر نهاده و لیکن قول میمونه وضو و للمصلاة شامل است شریفاخذ الماء فیدخل اصابعه فی اصول الشعر پستر  
 میگرفت آب را و داخل میکرد انگشتهای خود را در میانهای منوی سر و روایت بهیشتی آمده خلال میکرد و بان شق امین راس خود را پس پیرو می شست  
 بان اصول شعر را پستر میکرد و با شق البسر راس خود و همچنین شمر حفن علی راسه ثلاث حففات پستر می ریخت آب را بر سر مبارک خود  
 سه بار پیروی هر دو گفت حفته بمهله و فادون بری گفت کافی نهایت و بکسر جاد و فتح وی کافی القاموس و پیروی هر دو گفت کما فی الصحاح و در حدیث  
 میمونه است پستر ریخت بر سر خود سه حفته ملا هر دو گفت خود مگر آنکه اکثر روایات مسلم ملا گفته است با فزادنه ثلثین شرا فاض علی سائر  
 جسد پستر ریخت آب را بر بقیه بدن خود و لفظ حدیث میمونه غم غسل است بدل غم افاض افاضه بمعنی اسات است و در وی دلیل است  
 بر عدم وجوب دلك و بر آنکه غسل نیست در سبای غسل دلك زیرا که میمونه بغسل تعبیر کرده و عایشه با فاضه و معنی واحد است و در افاضه دلك نیست  
 همچنین غسل نماز و در وی گفته این استدلال تمام نیست زیرا که افاض بمعنی غسل است و در غسل خلط قائم است و اما سائر پس بمعنی باقی است نه جمیع

چنانکه در قاسوس گفته اند سایر الباقي لا یجوز کما توهم جماعات انتهى شعر غسل بجهلیکه پسترسشت هر دو پای خود را در پاره ایگفته تا غیر غسل بجهلی  
 بجهت آنست که پایها در محل آلودگی اندر آب و گل و لای پس شستن آنها فائده ندارد و اگر فرش سنگ یا خشت پخته باشد مثلاً پیشتر بشوید تا غیر  
 نماند و محل حدیثین این می تواند بود و استدلال در مصنفی گفته دیگر آنکه شستن پایها در بعض روایات در اشنامی و غیره واقع شده و در بعض  
 روایات عقب غسل و هر یکی را و جوی است متفق علیک و از آنجا معلوم شد که یکی از سنن غسل شستن و دست است قبل ادخال انا و شستن فرج  
 و هر جا که نمی رسیده باشد و وضو کردن و اگر کسی سویی سر داشته باشد بدو دست آب گرفته و میان پنج موی ساند و بعضی موی را بعضی بمالد بعد از آن  
 جاری کند آب را تا تمام بدن باستیعاب و سه بار جاری کردن سنت است باقی ماند آنکه آب زدن بر دو چشم نزدیک جمهور نیست بلکه باستیعاب و  
 بر سر دو چشم بمالد و نفع در سبب این عمر است فقط کذا فی المصنف و اللفظ لمسلم و این لفظ که مذکور شد مسلم راست نه بخاری را و لیساً و عمر و حاکم  
 و مسلم است فی حدیث جمیعاً و در حدیث میمونه و در حدیث غسل از ابتدا تا انتها و وی یکی از از اول و سطره و خاله این عباس است  
 شرافرخ علی فرجه و غسله بشماله شعر ضعیف بیهالارض پسترسخت آب بر فرج خود و شست آنرا به دست چپ پسترسخت  
 زد و دست را بر زمین و داک ارض برای ازاله رانجه از دست بود و ذکر نکرد که فرج را یکبار شست بعد از آن با آنکه چون رانجه در دست باشد و فرج  
 هم باقی است این است آنچه مضموم میشود و در حدیث و در وی دلالت است بر آنکه آبی که بدان محل نجاست را پاک کنند ظاهر هر طریقت و بر آنکه بقای رانجه  
 بعد غسل محل مضرت است و بر آنکه غسل جنابت یکبار است و بجهت که رانجه باقی نماند و دست را بر زمین برای ازاله از وضو دست زده باشد  
 آفرغ و شستن و فی روایة فمصحها بالتراب پس بسود دست چپ را بجا که بجهت سبالت و در تطهیر و اتفاقاً و فی آخر لا تقر الشیئة  
 بالمسند بل فرداً و در روایت دیگر است پسترسخت آوردم آنحضرت را مندی که بدان پاک کند و بمالد بدن را و بچیز آب را پس زد و آنرا و گرفت  
 و در روایتی این است فاولته ثوباً علیاً یاخذه و مندی که بکسر سیم معروف است و در اینجا دلیل است بر عدم مشروعیست منشیف اعضا و در وی اقوال  
 اشتهر آنست که مستحب ترک اوست و گفته اند مباح است و قیل غیر ذلک و فیه و درین روایت دیگر این است و جعل ینقض الماء به  
 و افشاندن گرفت آب را از دست خود و در اینجا دلیل است بر آنکه افشاندن هر دو دست لا باس بهت و حدیث لا تنقضوا یدیکم فانها مارج الاطیفا  
 معارض اوست مگر آنکه ضعیف است و مقام این حدیث نیست و این هر دو حدیث مشتعل اند بر بیان کیفیت غسل از ابتدا تا انتها و سخن  
 امر سلمة رضي الله عنها قالت گفت ام سلمة قلت یا رسول الله گفت امی رسول خدا فی امرأة امشد شعره و انشی من زنی  
 هستم که نخت میگویم موی سر خود را لفظ حدیث ضعیف است نه شعر پس گوید که مصنف روایت بالمعنی کرده و منصرف بفتح ضاد و اسکان فاما من زنی  
 بر یکدیگر چنانکه عادت عرب است آفانفضه لغسل الجنابة آیا پس شستم آنرا برای غسل جنابت و فی روایة و الحیضة و در روایت  
 بل جنابت لفظ حیضة آمده یعنی برای غسل از حیض فقال لا فرموده شستن موی را و غسل جنابت یا حیض و این دلیل است بر آنکه واجب نیست  
 نقض شعر بر زن و شرط نیست رسیدن آب در هیچ وی و این مسئله خلافیه است نزد بعضی در حیض و نفاس واجب و در غسل جنابت غیر واجب بدلیل  
 قول آنحضرت انقضی شعرک و اغتسل و جواب داده اند که حدیث باب معارض اوست و جمع میان هر دو این وجه است که این نقض برای دست است  
 یا شعر ام سلمه ضعیف بود حضرت دانست که آب باصون می خواهد رسید و نزد بعضی واجب است اگر آب باصون شعر بر سر رسیده است و اگر رسیده  
 بجهت نخت شعر واجب نیست یا آنکه اگر شد و دست نقض کند و الا واجب نیست زیرا که در غیر شد و خود برسد و اما حدیث بلو الشعر و انقضوا  
 البشیر من صلاحیت معارضه حدیث ام سلمه ندارد و اما فاعل آنحضرت و ادخال اصابع در غسل جنابت چنانکه گذشت پس فعل است دلالت میکند

بر وجوب و در جن رجال است و حدیث ام سلمه در غسل نسائین داخل شرح مغربی است و لیکن مخفی نیست که حدیث عایشه در وجوب بود و چندی احرام  
عمر و دست و حائض شد قبل دخول که پس اگر در اوقات آنحضرت بنقض راس و نشانه کردن غسل نمودن و ایصال نمودن هیچ و وی هنوز از حیض پاک نشده بود  
پس این غسل می برای تنظیف بود نه از حیض پس اصلا معارض حدیث ام سلمه نخواهد بود و هیچ حاجت باین تاویل ریک نیست زیرا که گفت شعر سیکه  
نه دیگری مقتدر دلیل است و همچنین شد و دیون آن باین دعوی بلا دلیل است زیرا که نظر راوی نقض است آنرا در سکه دلیل است چه واقطنی در  
افراد و طبرانی و خطیب و طحطاوی و ضیاء المقدسی از حدیث انس مرفوعا آورده اند که چون غسل کند زن از حیض خود بشکند معنی خود را و بشوید آنرا خطمی  
و اگر غسل کند از جنابت بریزد آب بر سر خود و پیشتر و آنرا حدیث پس این حدیث بسبب آنکه ضیاء وایتش کرده و وی در اخراج خود صحت شرط نموده است  
افاده گمان عمل بر آن میکند و محمول بر ندب است بنا بر ذکر خطمی که نشان از آنست که فاعل بوجوب این هر دو نیست پس این قرینه ندب باشد و حدیث  
ام سلمه محمول است بر ایجاب چنانکه فرمود **انما یكلفک ان تخطی بسکون یا بسن** است زیرا که بریزی آب بهر دو دست علی راسک بر سر خود  
ثالث حیثیات سه بار و تحشیه مانند غرغره در وزن و معنی پری دو کف دست و ولالت میکند بر عدم وجوب نقض حدیث مسلم و احمد که رسید عایشه را  
که این عمر می کند زنان را چون غسل کنند باینکه نقض کنند بر سر خود اگر گفت عجب است از این عمر می کند نشان از نقض شعر چه امر می کند باینکه علی کند  
سر خود را بر این بود که غسل میکردم من رسول خدا از یک آوند پس بی افزودم از یک بریزم بر سر خود سه بار و اگر چه این حدیث وی در غسل جنابت است  
و ظاهر امر این عمر آنست که امر وی زنان را بنقض و حیض و جنابت هر دو بود و رواه مسلم و زیاده کرد مسلم ثم تلتی فی سنین علیک المار  
پستری بریزی و روان یکی بر تمام بدن خود آب را بقطعه بین پس پاک میشوی آبن ملک گفته مراد از سه بار حضرت نیست بلکه رسانیدن آب است  
تمام پس اگر آب در یکبار برسد عدولت سنت خواهد بود و در زیادت بر سه واجب است تا آنکه بمو برسد و آنکه از این حدیث مستفاد میشود که غفقا  
نکشاید محمول است بر آنکه آب در باطن نموی یا کلید رسیده باشد و در شکستن نموی بسته واجب است چنانکه در حدیث دیگر آمده که زیر هر دو جنابت  
و برین بوده اند اکثر اهل علم بخلاف مخفی و مالک که نقض شعر مطلقا واجب گویند و امام احمد گفته نقض آن در جنابت واجب است نه در حیض قائم  
علی القاری فی المرقاة و سنن عایشه رضي الله عنها قالت گفت عایشه قال فرمود رسول الله صلی الله علیه  
و آله و سلم و بگردانیدن این خانه را از جانب مسجد تا راه خانه بآن سوز و در عبور جناب و حائض در مسجد لازم نماید آنی که احل المسجد  
لحائض و لا جناب بدستیکه من حلال ندارم در آمدن مسجد را برای حائض و جناب خواه بطریق مر و باشد یا مکث نزد شافعی بطریق عبور  
جائز است و مالک نیز هم برین است و طیبی نقل کرده که نزد احمد مکث نیز جائز است و الله اعلم و ظاهر حدیث بنعومه و اطلاقه بموید ندب جنابت  
در سبیل گفته قول جمهور عدم جواز است و نزد او و جواز بنا بر ابرار اصلیه و این حدیث رفع آن نمیکند و اما عبور پس گفته اند که جائز است بقوله  
تعالی لا عار بربی سبیل و در حق جناب و حیض بران مفسس است و مراد بدان مواضع صلوة است و جواب داده اند که آیت در جنابت کسی  
که جناب شد در مسجد و او را بر آمدن برای غسل ضرر است و این خلاف ظاهر است و در روی تا ویلی دیگر نیز هست انتهى رواه ابو داود  
و حسن ابن القطان و صححه ابن خزيمة و رواه ابن ماجه و الطبرانی من حدیث ام سلمه و حدیث طبرانی اتم است و گفت ابو زرعه  
صحیح حدیث عایشه است و تصحیف کرده است آنرا ابن خزم باینکه راوی از اهل بیت بن خلیفه محمول الحال است و ابن رفیع گفته در وی راوی  
متروک است و در سبیل گفته قول ابن الرافعه غیر مستخرج است زیرا که بعضی امیه و وی کرده اند **و عنهما** و هم روایت است از عایشه رضی  
عنها که قالت گفت کنت اغتسل انا و رسول الله بودم من که غسل میکردم من و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم

من انا و احسن از یک آب که میان من و او بود چنانکه هر یکی از ما در وی دست می انداخت و آب می گرفت چنانکه میگوید  
 مختلف این منافیه آمد و شد میکرد و دستهای ما در آن آوند من اینجا به این غسل کردن من و آنحضرت از جنابت بود متفق علیه  
 بلفظ مذکور از حدیث عایشه و از حدیث ام سلمه و میمونه نحوه و زاد ابن حبان و تلمیذی و زیاده کرد ابن حبان و ملاقی میشد و بر میخورد  
 دست یکدیگر در آن و در لفظی از همین این است که اغتسل انا و رسول الله صلی الله علیه و سلم من انا و واحد بینی و بینة فیما در فی حتی اقول  
 مع لی و مع لی قالت و هما جنبان یعنی گفت معاذ که راوی حدیث است و حال آنکه هر دو جنب می بودند و با یکدیگر درین حدیث دلیل است  
 بر جواز اغتسال مرد و زن از یک آب در یک آوند و اصل جواز است و کلام درین سلسله گذشت و سخن اینها هم بقرآن رضی الله عنه  
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان تحت کل شعرة جنابة فاغسلوا الشعر برستیکه زیر هر موئی که بر تن  
 آدمی است جنابتی است پس ببالغ بشوید و مو را چنانکه زیر آن شسته گرد و انقلوا للبشرة و پاک بشوید آن جا بار از آن نام که نه در زیر  
 پوست تا پیشین از عهده غسل برآمده باشد و شمر و شعره بسکون عین و رفع و بشرة یفتحات است و حدیث و دلیل است بر آنکه واجب است  
 غسل جمیع بدن در جنابت و معاف نیست چیزی از آن گفته اند که این اجماع است مگر مضمضه و استنشاق که در آن اختلاف است بعضی واجب  
 گویند حدیث باب و بعضی گویند واجب نیست حدیث عایشه و میمونه و حدیث ابی حباب آن هر دو غیر صحیح است معاذ و آن حدیث متواترند و اما  
 آنکه وضوی آنحضرت همچو وضوی نماز بود پس فعل است نه بر لب حباب نخواهد شد مگر آنکه گویند بیان تحمل است زیرا که غسل در قرآن مجمل آمده  
 بیان وی کرد و او ابوداؤد و الترمذی و ضعفا که نیز که این حدیث نزد هر دو از روایت حارث بن و جیه است بیعت و او و بنجم بر  
 وزن عظیم مشهور این است و بیعت و او و سکون نیم و بای موحده و تا در آخر نیز خوانده اند ابوداؤد گفت حدیث وی منکر است و او ضعیف است  
 و گفت ترمذی غریب است نمی شناسم او را مگر از حدیث حارث و هر حدیث شیخ یس بذاک و گفت شافعی این حدیث ثابت نیست و گفت یحیی الحاکم کرده اند  
 او را اهل علم حدیث بخاری و ابوداؤد و غیرها و لیکن درین باب است از حدیث علی رضی الله عنه مرفوعه که ترک کند موضع شعر خود از جنابت و نشوید  
 آنرا کرده شود و او می کند و از این جهت دشمن گرفتم سر خود را و اسنادش صحیح است ماکال المصنف و لیکن ابن کثیر در اشاد گفته این حدیث  
 علی از روایت عطای بن السائب است و وی سنی اللفظ است نووی گفته اند حدیث ضعیف صاحب سبل گفته سبب اختلاف ائمه در تصحیح و تضعیف و  
 آنست که عطای بن السائب در آخر عمر هجرت که بر سر بر روی غفلة و نیانی طاری شده بود و مختلط گردیده پس هر که از وی قبل از اختلاف روایت کرده  
 روایتش از وی صحیح است و هر که بعد از اختلاف کرده روایتش ضعیف است و حدیث علی کرم الله وجهه اختلاف کرده اند که مروی است قبل اختلاف یا بعد از آن و اختلاف  
 در تصحیح و تضعیف وی و حق و قف است از تصحیح و تضعیف نمی تا آنکه حالش متعین گردد و گفته اند که صواب قف است بر علی رضی الله عنه و کلاجل  
 عن عائشة رضی الله عنها نحوه و فیه را و مجهول و مر امام احمد راست از حدیث عایشه مانند آن و در وی یک راوی است که  
 حالش معلوم نیست و سبل گفته مصنف این حدیث را در تلخیص نیاورده و در راوی مجهول را معین کرده و چون در وی مجهول باشد حجت بدان  
 قائم نشود و انتی خطابانی گفته ظاهر این حدیث و وجوب نقض ضغائر است بر این غسل جنابت مانند آن زیرا که متیقن نمیشود شستن تمام مو که نقض آن انتی و نووی گفته  
 اگر فرض کند وصول را بدون نقض واجب نشود نقض آن نزدیک شافعیه و نیز در نهان این است که نیست واجب غسل باطن شعر که معتقد اند نقض خود انتی

## باب التيمم

تیمم در وقت یعنی قصد است در صحنی گفته پس اگر بر رو افتد و متعرج کند و بعد از آن نیت نماید یا نیت بوی رسد بعد از آن دست بمالد صحیح است

وحتى ان اية فيهم اوصيا الى الجبل انهم كرهوا وجوب ثيابهم وان ضعيفت ست زير الكيفية معتبر في شرع كروا ندين عمل ست برای خدا و مفهوم از آیت قصص  
طیب است نه از گردانیدن عمل بشود قصد عمل از عامل جدا نمی شود اخلاص باشد یا یا و آن قصد امر ضروری است تکلیف شرع را با آن حاجت نیست پس دین  
استدلال خطا ظاهر است بکما مستند وجوب ثبات حدیث انما الاعمال بالنیات و آیه و مَا أَجْرُ وَاَلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ  
انتی و در شرع عبارت است از قصد کردن خاک پاک برای مسح کردن رو و دست بدان نیت تطهیر و استراحت نماز و غیره و علما را اختلاف است  
در اینکه تیمم نیت یا عزیمت گفته اند وقت عدم موعود نیت است و برای عذر رخصت و باجماع تیمم ثابت است بکتاب و سنت و اجماع است  
و علما را اختلاف است در آنکه دو ضربه است یا یک ضربه چنانکه بیاید و بماند یا شریعت وی در صحیح بخاری از عایشه رضی الله عنها چنین آمده که گفت  
بیرون آمدیم با بابن عمر خذاصلی الله علیه و سلم در بعضی از سفرهای وی تا بودیم به بیدایا بذات الجیش پس گشت گردن بند من پس توقف فرمود آنحضرت  
صلی الله علیه و سلم برای جستن آن و توقف نمودند مردم با وی و در آن منزل آب نبود و با خود نداشتند پس آمدند مردم نزد ابوبکر صدیق و گفتند  
نی یبني که عایشه چه کرد و نگا داشت پیغمبر را و مردم را پس آمد ابوبکر و آنحضرت سر مبارک خود بر زانوی من نهاد و بخواب رفته بود پس گفت مرا ابوبکر  
نگا داشتی تو پیغمبر خدا و مردم را و نیتند بر آب پس غتاب کرد مرا ابوبکر و گفت آنچه خدا خواست که بگوید و طعن کرد بدست خود و در نگاه من و نیت من  
بهکوت خواب کردن آنحضرت بران من پس برخاست آنحضرت و صبح کرد و آب پس فرستاد خدای تعالی آیت تیمم پس گفت اسید بن حضیر نیست  
این نخستین برکت شما در دین ای آل ابی بکر عایشه گفت پس برخیز ایند شتر مرا پس یافتم گردن بند را زیر شتر و در حدیث دیگر آمده که عایشه بخار  
گرفته بود و قلاده را از اسمانت الی بکر پس کم شد قلاده پس فرستاد رسول خدا مردی را بجستن آن پس دریافت مردم را وقت نماز پس بگزارند  
نمازی و وضو و شکایت کردند آنحضرت پس فرستاد خدای تعالی آیت تیمم را پس گفت اسید بن حضیر بجای عایشه خیر و بدتر خدای تعالی ای عایشه  
بخدا اسوگند فرود نیامد ترا مری که ناخوش داری آنرا مگر گردانید خدای تعالی برای تو و برای مسلمانان خیر و سخن جابر وی چون مطلق آب  
جابر بن عبد الله باشد رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال بدرستیکه آنحضرت فرمود بطریق حدیث نعمت خدا  
و اثبات احکام شرعیة اعطيت خمساً داده شدم من پنج خصال با فضائل و اختصاص و آخر مناسب قول او است که لم يعطهن احد قبلی  
داده نشد آنها را هیچ کی پیش از من و معلوم است که داده نشود آنها را هیچ یکی بعد از وی پس خصائص وی باشد چه خاصه شئی بماند که در رو  
یافته شود و در غیر وی یافته نشود و مفهوم مد و غیر مراد است زیرا که ثابت شده که وی صلی الله علیه و سلم اکثر از خمس داده شد و مطلق آنرا  
و خصائص کبری شمرده و شمار وی زیاده برد و بعد رسیده و این اجمال قول او است نصیحت بالترغب فیروز مندم بر عی یعنی ترس  
و خوف و در دل دشمنان مسیریة شخصی یکما هرگاه را و لفظ طبرانی این است نصرت داده شدم بر عی بر عی من و ما به راه را و نیز روایت کند  
وی تفسیر این حدیث از اسباب بن یزید باین لفظ که یکما به خلف من و یکما به امام من و جحلت لی الا ارض مسجدی و اگر دانیده شد  
برای من همه نین مسجد مرا و مسجد موضع سجود است و تواند که مر و موضعی باشد که مبنی و میتا میگردانند برای نماز و چون جائز باشد در همه مکانها  
مسجد گشتند و این بخلاف اجم سابقه است که ایشان را نماز درست نبود مگر در مصلح و کنائس ایشان و در غیر آن درست نکما صرح بفی روایت  
و کان من قبل انما کان یصلون فی کنائسهم و فی آخر و لم یکن احد من الانبیاء یصلی حتی یبلغ محرابه و این نص است در آنکه نبود این خاصه برای هیچ یک  
از انبیاء قبل وی و طه و را و اگر دانیده شد برای من همه نین پاک کننده که مباح است بدان نماز و در اینجا دلیل است بر آنکه تراب رافع حدیث  
همچو ما بر بنا بر اشتراک هر دو در طهوریت و گاهی منع کنند از آن و گویند آنچه او را است از طهوریت استباحة صلوة است بدان همچو آب پس لبس



و نیز دلیل است بر آنکه تیمم خالص است بهنجس اجزای زمین و در روایتی این است جللت لی الارض کلها و لا متی سجدا و ظهورا و این از حدیث ابی امام  
نزد احمد و غیره و هر که مسح کرد این و دستمال کرد باینکه در بعضی روایات صحیح آمده و جللت تر بها ظهورا اخرجه مسلم پس نیست دلیل بر اشتراط  
تراب زیرا که در اصول مقرر شده که ذکر بعضی افراد عام مخصوص او نیست و نیز این مفهوم لغت است نزد محققین بر آن عمل نکنند آری در آیه کریمه  
که در سوره آمده است و دلیل است بر آنکه مراد تراب است چه کلبه من برای تمحیض آید کما قال فی الکشاف ان لا یفهم احد من العرب من قول القائل  
مسحت براسه من الدین و التراب الا معنی التبعیض انتهى و بعضی محقق نمی شود مگر در مسح از تراب نه از حجاره و حزان فایما دجل اذ که  
الصلاة فلیصل پس هر کدام مرده که در یاد او وقت نماز پیش باید که نماز گذارد و در اینجا که وقت نماز او در یافته بر هر حال اگر چه نیاید سجده  
و نه آب یعنی تیمم چنانکه در روایت ابی امام است فایما دجل من امتی اذ که الصلاة فلم یجد او و جلا الارض سجدا و ظهورا و در لفظی این است فغده ظهوره  
و سجده و در وی این است که نیست واجب بر فاقد ماء طلب آب و ذکر الحدیث و ذکر که وجابر یقینه حدیث را و لیکن مصنف آنرا ذکر نکرد  
زیر که سه چیز باقی را مناسبتی بحکم تیمم نبود و لیکن ما آنرا ذکر کنیم برای اتمام حدیث و تکمیل فائده پس ثالث قول اوست و احلت لی الغنائم  
و در حدیثی الغنائم خطابی گفته حال پیشیان و قسم بود بعضی را اذن نمود و در جاهد پس او را غنائم نمود و بعضی را که اذن جهاد بود آنها چون  
غنیمت میکرد و در چیزی را حلال نمی شد برای ایشان خوردن آن بلکه آتش می آمد و آنرا پاک می سوخت و برای آنحضرت صلی الله علیه و سلم در آن  
اجازت تصرف شد و تشبیل و اصطفا و صرف و غنائم کما قال تعالی کلوا مما کسبوا و لا تأکلوا مما کسبوا و لا تأکلوا مما کسبوا و لا تأکلوا مما کسبوا  
و در شرح مغربی و از ده شفاعت شمرده که مجموع آن مختص است با آنحضرت صلی الله علیه و سلم اگر چه بعضی انواع دی برای غیر آنحضرت هم باشد و تشبیل  
که مراد آنحضرت بشفاعت عظمی باشد در راحت مردم از موقوف زیرا که فردا کامل همان است و از اینجا است که باین شفاعت فضل آنحضرت  
بر هر که در موقوف باشد ظاهر گردد و پنجم قول اوست و کان النبی یبعث فی قومه خاصته و یبعث الی الناس كافة پس این عموم  
رسالت خاص است بآن حضرت صلی الله علیه و سلم و یبعث فخرج علیه السلام اگر چه بعد غرق مکه دین عام بود در اهل ارض زیرا که هیچ  
یک از ایشان آندگان بوی باقی نمانده بود و لیکن در اصل بعثت دی عموم نبود و قبل غیر ذلک و از اینجا معلوم شد که مجموع این خمس مخصوص است  
به حضرت دی اگر چه در اقوال و غیر وی نیز مشارک باشد و درین حدیث فوائد جلیه است که در کتب مطبوعه بیان کرده اند و مصنف را می بایست که بعد  
قول خود و ذکر حدیث متفق علیه بگفت و بر آن قول خود و فی حدیث حذیفه مخطوط میگوید و تا حدیث جابر غیر منسوب بسوی خرج باقی نمی ماند اگر چه  
از عطف حدیث مفهوم میشود که این حدیث متفق علیه است و فی حدیث حذیفه عند مسلم و در حدیث حذیفه است نزد مسلم  
و جللت ترابها لظاهریها و اگر اندیده شد خاک زمین برای ایاک کنند و ازین حدیث تخصیص تربت برای تیمم معلوم گردید و در  
شافعی و احمد در فتاوی و روایتین و ابو یوسف این است و در روایتی از ابو یوسف و احمد بر یک نیز درست است و نزد امام ابو حنیفه و مالک  
و محمد در روایتی درست است بر هر چه از جنس زمین است و هر چه با کتش نگذارد و نرم نشود و بسوختن خاکستر نگردد و دلیل ایشان لفظ حدیث  
جابر است که مذکور شد یعنی و جللت لی الارض سجدا و ظهورا و ارض همه را شامل است و عمل باین حدیث اولی و احوط است که درین عمل حدیث  
حذیفه نیز است اما عمل بحدیث حذیفه که مخصوص بتراب است مفوت عمل باین حدیث میگردد و بعضی گفته اند که تربت مخصوص بتراب نیست  
بلکه بر کان و هر چه در تربت از تراب و غیره اما در قاموس گفته که تربت یعنی و تراب و تربت همه یک معنی است اذ المرء یخجل للماء و قتی که  
نیایدیم آب را و مصنفی گفته و جللت ما مختلف است زیرا که در مسکن یعنی آدم و سحر ایشان هیچ زمینی نیست که آنجا آب یافته نمی شود و نزدیک باشد

یا قور اگر چه یک مرحله باشد لیکن عدم وجدان مادر معرفت جانی اطلاق کنند که یافت آب شاق باشد و در آن حرجی نمایان بود زیاد از آنچه مسافر  
هر روز مقاسات میکنند پس عذر را که اگر از قافله دور افتد و وصول بقافله محرج تمام میسر آید یا قافله بدو او ترسد نمیتوان گفت لم یجد ما رزنازل  
تا جایی که اهل قافله از آنجا آب نمی آرند و خارج بلد تا جایی که متعارف آب آوردن است از آنجا واجد است و تخدیم میل تقدیر برای است و دل با  
از تقدیر برای در غایت قلن است زیرا که تشریحی جدید میشود و قلم بخند و اما ظاهر آنست که متعلق بسفر است زیرا که وجدان مادر مرض مانع تخیم نیست  
و محتمل که مراد عدم قدرت باشد زیرا که وجدان مریض مثل لا وجدان است و قفا از تاثیر عدم وجدان مادر ترخص تخیم و از تاثیر ضرر در صورت  
مرض فهم کرده اند که عدم وجدان را بسبب فقدان استسقا از دلو و رشایا عدم امکان وصول بمادر بجهت عدد و سبب محل ترخص است و تفسیر سبب  
حرکت بسوی مادر با احتمال آن طبعی است بمرض و همچنین مشغول بودن بحاجت ضروری از عطش و غیر آن انتهى و علی بن  
ابی طالب علیه السلام مرعند احمد و از حدیث علی است نزد امام احمد و جمل التراب لی طهوها و اگر دانیده شد  
زمین برای من پاک کننده و این لفظ را ابن خزمیه و غیر او نیز روایت کرده اند و در وی دلیل است بر آنکه کافی نیست مگر تراب و جوایش گذشت  
که تنصیف بر بعضی افراد عام مخصوص می نمی باشد یا آنکه در آن عمل است بر مفهوم لغت و جمهور بدان قائل نیند و لیکن دلیل بر تعیین تراب همان  
تواند شد که فکر کردیم و عمار بن یزید عین جمله و تشدید تخیم و را در آخر وی ابوالیقظان است قدیم الاسلام معذب شد از  
دست کفار مکه بر اسلام و هجرت کرد و طرف جنبه بستر بسوی مدینه و آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را طیب مطیب نام کرده از عمار بن یزید  
و حاضرین بدر و جمله مشاهد او است گشته شد با علی کرم الله وجهه در جنگ صفین بحر فرد و نه سال و گفته بود او را آنحضرت تشنگی الفتنه البغیة  
روایت کرده از وی جماعتی از ایشان است علی و ابن عباس عمار عینی است مولا ی بنی حنظل و حلیف ایشان مشرکین مکه او را با تش میخوانند آنحضرت  
بر وی گذشت و دعا کرد و یا ناکوئی بزدا و سلاما علی عمار کما گشت علی ابراهیم مادرش سینه کنیز ابو حذیفه بود چون عمار پیدا شد ابو حذیفه  
سینه را از او پس عمار مولی است و پدرش حلیف زیرا که یاسر در مکه با دو برادر خود حارث و مالک بتلاش برادر چهارم خود آمده بود حارث  
و مالک باین بر گشتند و یا سر مقیم مکه شد و با ابو حذیفه بن المخیره حلیف گشت و ی جاریه خود بزنی وی داد از وی عمار متولد شد رضي الله  
عنه قال بحسنى النبي گفت عمار بر آنحضرت مرار رسول خدا صلی الله علیه و سلم في حاجة در کاری فاجنبت فلم أجعل الماء  
فتمسحت في الصعيد پس جنب گردیدم و نماضم آب پس غلطیدم در خاک کما تمسح الدابة چنانکه حی غلطه چار پایه بقیاس آنکه تخیم  
در جنابت چون بجای غسل است تمام بدن را باید کرد و آنکه در قرآن فرموده است مخصوص بوضو خواهد بود و از اینجا معلوم شد که از صحاب  
در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم اجتهاد واقع میشد و بر جهت ملامت نیست اگر چه جناب نکند و چون عمل کرد بر اجتهاد اعاده نیست برو  
ولمذا آنحضرت عمار را مرعاة نکرد و نشر اتیت النبي پسر آدم آنحضرت را صلی الله علیه و سلم فذكرت ذلك لک  
و ذکر کردم این ماجرا را بوی فقال انما تكفيك ان تقول فرمود جزین نیست که کفایت میکند ترا اینکه کنی و قول بمعنی فعل آید  
بقولهم قال میده بکذا بيدك هكذا بهر دو دست خود همچنین نشو ضرب بيدك الارض بستر نزد هر دو دست خود را بر زمین  
ضربة واحدة یکبار نشو منب الشمال علی اليمين و ظاهر کفایت و وجهه پسر سحر کرد و دست چپ را بر دست راست  
و ظاهر هر دو دست خود و روی خود را و این حدیث دلالت دارد بر آنکه ضربه واحد کفایت میکند مرتیم را چنانکه مذکور عطا و کحل و او را  
و احمد و حق و ابن منذر و عامه اصحاب حدیث و قول قدیم شافعی و ابن جریر و ابن خزمیه و جز ایشان است و تو وی بجوایش گفته که مقصود

آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیان حدیث ضرب دست بر زمین این چنین است و نمی باید بر زمین غلطی  
چنانکه عمار کرد و بیان کیفیت تیمم هر دو تمامه آنچه حاصل گردید بر آن تیمم پس روایت کرد عمار تعلیم کرد آن آنحضرت ضرب را و لهذا در روایت دیگر از عمار  
در سنن ابی داود و جز آن آمده است آنچه نقل است در بودن تیمم و وضو نیست و بعضی روایات این حدیث ضرب را و آنچه صریحا بلکه گفت  
ضربه بکفیه الارض ثم مسح وجهه و کفیه و این باطلاق خرد احتمال ضریبین نیز دارد اما ذکر کفین و مسح آنها نیز بجهت آنست که مقصود بیان تیمم تمامه  
نیست پس اقتضای آنست که در آن جهت کفایت کردن در تعلیم ضرب بدلیل ذکر ذراعین بامرفقین در احادیث دیگر در جایکه مقصود ذکر تیمم تمامه  
بود و بعضی میگویند مراد بکفین اینجا نیز زمین است و چنانکه گاهی میگویند و گفت مراد میسر از مثل قوله تعالی السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا  
أَيْدِيَهُمَا پس اگر گفت ذکر کنند و مراد دارند و در نباشد پس قول بعضیترین از حج و اقوی است این است آنچه حضرت شیخ رحم در ترجمه نوشته اند  
و جوابش توان گفت که مصنف ذکر کرده که قول نووی که مخفوظ ضریبین است نه ضرب واحد مرادش حفظ مذهب است نه حفظ روایت زیرا که اختلاف  
در شافیه که مذهب اول است یا ثانی و صحیح و مخفوظ آنست که ثانی است انتهی و حدیث ضرب واحد در صحیحین است و احادیث ضریبین در صحیح نیست  
پس مقام حدیث عمار نتواند شد و آنکه در بعضی روایات عمار مطلق ضرب آمده بی قید واحد محمول است بر مقید پس محتمل ضریبین نباشد و نه هر چه  
همین است که تیمم یک ضرب است برای وجه و کفین و دلیل ایشان همین حدیث عمار است و گفته اند که آنچه ماعدا این حدیث است ضعیف است یا بر  
و بعضیین مذهب علمای اهل حدیث است بر احنبن و ظاهر کفین موافق حدیث عمار و از عمار روایات دیگر و اختلاف این نیز آمده لیکن اصح همان است  
که در صحیحین است و عمار فتوی میداد بآن بعد موت نبی صلی الله علیه و سلم پس باطل شد احتمال آنکه مراد بکف یک باشد و آنرا که وضو بگوید و مسح بین  
بامرفقین نمایند دلیل ایشان حدیث ابن عمر است که بیاید و صحیح آنست که وی موقوف است پس مقام حدیث عمار نخواهد شد و لهذا در ترجمه السَّارِقَةُ  
گفته و حدیث نیامده که دوبار دست مبارک بر خاک زدی و نیامده که دست را بامرفقین مسح کردی و احادیثی که برخلاف آنچه گفتیم وارد شده و مجروح ضعیف  
انتهی و شوکانی گفته اعضای تیمم نرو و هر دو کف دست مسح کنند آن هر دو را یکبار یک ضرب در جایکه ناوی و سبخی است انتهی و در بعضی گفته  
در صفت تیمم اختلاف کرده اند هر گویند تیمم دو ضرب است یکی برای نرو و یکی برای دوست تا آنچه احمد و اسحق گفته که تیمم یک ضرب است برای وجه  
و کفین پس اختلاف در دو موضع است در عدد وضو و در قدر مسح و تسک کرده است احمد و اسحق حدیث عمار و این دو حدیث نزد یک  
متعارض نمیشند زیرا که فعل ابن عمر کمال است در تیمم و فعل آنحضرت اقل تیمم است چنانکه لفظ کیفیک بآن اشاره میکند پس چنانکه اصل  
یک بار شستن اعضا معلوم است و کمال آن سه بار شستن و مسح از زمین و مقصود اشتقاق را با و الحاق کردن است اینجا  
اهل تیمم یک ضرب و مسح تا دو بند دست و کمال آن دو ضرب و مسح تا آنچه جمعی اختیار کرده اند که اگر یک ضرب تیمم کند کفین را بر روی و مال  
و اصابع را بر و دست تا شرب مستعمل تیمم واقع نشود و تحکم محض است و مخالف ظاهر حدیث عمار و الله اعلم انتهی صنفی است که بر این چنین  
و در وی دلیل است بر کفایت ضرب واحد و بر کفایت مسح کفین در زمین و برینکه آیت محتمل بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم از ایشان که بجهت  
بر کفین و افاده کرد که ترتیب در میان وجه و کفین غیر واجب است و اگر چه او مقید ترتیب نیست مگر آنکه وارد شده است عطف و در روایت  
بخاری ثم مسح وجهه و در لفظا صحیحی واضح تر ازین است انما کیفیک ان تضرب بیدک علی الارض ثم تفضها ثم مسح بیدک علی شمالك ثم  
علی بیدک ثم مسح علی وجک و دلالت کرد این حدیث بر آنکه تیمم بر کسی است که جنب شد و آب نیافت و رفیه است بعد از کفایت یک ضرب چنانچه  
مثل علی بن ابی طالب و ابن عمر و حسن بصری و شعبی و سالم بن عبد الله بن عمر و سفیان ثوری و مالک و ابو حنیفه و اصحاب برای و صاحبین و غیره

و در جدید و بعضی از اصحاب احمد بن حنبل و لیکن حدیث عمار اصح احادیث باب است و حدیث ضربتین معارض او متواتر شده و اختلاف کرده اند و در ترتیب میان وجه و پیرین و حدیث عمار قاضی است بعدم و جواب آن بلکه عطفی هم مقتضی و جواب تاخیر است از پیرین و باین فقه است قائل ضربت و گفت قائل ضربتین که لا بد است از ترتیب بتقدیم وجه بر پیرین و نمایی بر تفسیری و در حدیث عمار دلالت است بر آنکه شروع ضرب تراب است و شافعی گفته کافی است نهادن دست بر خاک زیر که در یکی از روایات تیمم آنحضرت صلی الله علیه و سلم از دیوار آورده که نهاد دست خود و لیکن در مصنفی در تفسیر قَامَسَحُوا بِوُجُوهِهِمْ وَ أَيْدِيهِمْ مَرَّةً مَرَّةً گفته که سه دالت میکند بر نقل چیزی از تراب با اعضا پس اگر نقل نکرد مثل آنکه دست بسبکی بر تراب نهاد و بسبکی بر دارد جایز نبود و آیت از ضرب و ضربتان ساکت است نقل تراب و مسح باید خواهر ضرب باشد خواه ضربتان انتهی و اللفظ للمسلم در مصنفی زیر قول تعالی گفته قَامَسَحُوا بِوُجُوهِهِمْ وَ أَيْدِيهِمْ مَرَّةً مَرَّةً ظاهر آیت استحباب وجه و پیرین است الا آنچه شاق باشد مانند تحت الحیه خفیفه و از سیاق آیت فهم کرده میشود که مسح پیرین تا مرفقتین باید زیر که در کلام عرب چون یکجا تعین قیود کردند و برای دیگر بران اعتقاد کرده میشود و جمعی از حدیث عمار و ابن عباس بی بردند که تا کوع کفایت میکند و ظاهر اول است انتهی گویم ابن سبیب و ابن سیرین سه ضرب گویند یک ضرب برای تراب و یک ضرب برای کفین و یک ضرب برای ذراعین شیخ در ترجمه گفته کلام درین مقام در شرح زیاده پیرین واقع شده چنانکه ظاهر شده که قول بضرترین ابرج و اقوی است و الله اعلم انتهی گویم مراد شرح لمعات است و بر کلام که در آن است اطلاع و دست بهم نداده تا در آن بحث میرفت اما آنچه شیخ در شرح سفر السعادت ذکر کرده جوابش در شرح فارسی مختصر شوکانی بیسوط گذارش کرده ایم و از آن ثابت شده که آغاز در هر دو جانب واقع اند چنانکه در کتاب هم بیاید اما اصح و اقوی نزد اهل حدیث روایتی بلکه در این همان ضربت واحد است و الله اعلم و فی روایتی للبخاری و در روایت بخاری است از حدیث عمار و ضعیف بکفایت الا درض و نفع فیهم ما شئتم مسح بهما و صحیح و کفایت و در بهر دو دست خود زمین را و وسید و هر دو کف دست پشت مسح کرد و هر دو دست روی خود را و هر دو کف دست را باین طریق که مسح کرد پشت دست راست را بر دست چپ و پشت دست چپ را بر دست راست و در بعضی روایات بخواه بپیش قدم و بکس نیز آمده و در بعضی هم آمده بتقدیم کفایت و از این معلوم شد که ترتیب ترتیب نیست قاله الشیخ فی الترجمة و این روایت مخالف روایت اول است یکی در ترتیب دوم زیاد است نفع و نفع تراب مندوب است و گفته اند مندوب نیست و این تیمم وارد است در کفایت تیمم مرحب فاقد آب را و قیاس کرده اند بر وی حائض و نفسا را و خلا کرده اند در آن ابن عمر و ابن مسعود و اما اینکه تراب را نفع جنابت است یا نه پس برایش حدیث ابوهریره می آید **ابن عباس** وی عبد الله بن عمر بن خطاب القریشی العدوی است اسلام آورد باید بر بکوه و وی منفر بود و حاضر نشد بر را و در حضور وی با جدا اختلاف است و صحیح آنست که اول مشاهد وی خندق است و بود و از اهل روع و علم و زهد شدید التحری و الاحتیاط یسعون بن عمران گویند ندیم پر هیزگار از این عمر و نه عالم تر از ابن عباس گفت نافع عمرو این عمر تا آنکه از او کرد هر کس باز زیاده ولادت وی یک سال پیش از وحی است و وفاتش در سن هفتاد و سه بعد قتل ابن الزبیر بیست و نه ماه یا شش ماه و وصیت کرده بود که مدفون شود در جبل لیکن بسبب حجاج صورت ندیست تا چار روزی بگو بمشقره مهاجر بن بخاک سپردند خلق کثیر از وی را وی است در مصنفی فضائل وی بسیار ذکر کرده رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الشیخ ضریبان ضریبة للوجه و ضریبة للیدین الی المرفقین فرمود تیمم دو ضریب است یک ضرب برای وی و یک ضرب برای هر دو دست تا آرنج و باین فقه اند اکثر علما و ابوحنیفه و مالک و شافعی و غیر هم و دلیل ایشان همین حدیث است و نیز حدیث عمار بن یاسر که مسح کردند سجده برای نماز فرمودند ایشان را رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس زدند بکفهای خود و صغیر را پسترسخ کردند بر و با خود مسح کردند

بستر باز زدند بکفهای خود صغیر را بار دیگر پس مسح کردند بر ستمای خود تمام تا مسکب آب با شستن در مسح تا ابیطا گفته این جهت آن بود که در ستمای  
 ذکر مرفقین نیست پس گمان بردند که دست نام تمام عضو است از کف تا ابیطا انتهى و شستن این الهام گفته که حاکم حدیث منبرین را تصحیح نموده و گفته که  
 صحیح الاسناد است و لم يخرجها انتهى گویم مصنف در فتح الباری گفته که اتیان بخاری عنوان را بلفظ جزم که باب التیمم للموجو والکفین با شهرت خلاف از  
 جهت قوت دلیل اوست زیرا که احادیث آورده در صفت تيمم صحیح نشده از ان جز حدیث ابی جهم و عمار و ما عدی این هر دو ضعیف است یا مختلف در رفع  
 و وقت و راجع عدم رفع دست و اما حدیث ابی جهم پس وارد بلفظ یدین است مجمل و اما حدیث عمار پس بلفظ کفین است در صحیحین و بلفظ مرفقین است  
 در سنن و در روایتی تا نصف ذراع و در روایتی تا ابیطا آمده و درین دو روایت مقال است شافعی و غیره گفته اند که اگر این واقع شده است از آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم پس هر تيمم که صحیح و ثابت شده است از آنحضرت بعد از ان پس این نسخ اوست و اگر بغیر امر آنحضرت واقع شده است پس حجت  
 در چیزی است که بدان امر کرده اند در آنکه از خود کردند و مؤید روایت صحیحین است در اقتضای بر وجه و کفین اینکه عمار فتوی میداد بآن بعد از آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم و راوی حدیث اعرف است بمراد حدیث از غیر خود لایما صحابی جهت و جواب نویدی در شرح مسلم که مقصود بیان حجر و صوت ضربت  
 برای تعلیم نه جمیع آنچه حاصل شود بوی تيمم مستحب است بآنکه سیاق قصه دلالت دارد بر آنکه مراد جمیع است چه ظاهر از قول آنحضرت انما یفیک  
 بیان جمیع چیزی است که کفایت کند دست را لال بر شرائط مسح تا مرفقین بقیاس بر وضو فاسد است چنان قیاس است بمقابلت کف که دال است  
 بر مسح کفین با آنکه قائل بجمیع نیز قیاس دارد معارض این قیاس و آن قیاس است بر حدیثی که در ستمای کلامه دعاه الدار قطنی فی سننه عقیب  
 روایت و وقفه یحیی القطان و پیشتر و غیرهما و هو الصواب و رجاله کلم ثقات انتهى و آنکه گفت مصنف و صحیح الامم و وقفه علی ابن عسیر  
 و گفته اند که از کلام اوست و اجتهاد را در آن مسح است و بعضی گفته اند موقوف است بر این عمر قولا و فعلا و روایت کرده اند آنرا حاکم و بیهقی مرفوعا  
 و در سهادش علی بن شذیان است و از قطنی گفته توشیح کرده است او را یحیی القطان و غیره و مصنف گفته تضعیف کرده اند او را غیر واحد و مرو  
 بطرقی که در همه آن مقال است ضعف این معین و غیره و در سبیل گفته و معنی او چند روایات است همه غیر صحیح بلکه موقوف است یا ضعیف یا مجهول قد  
 عمار و جزم بخاری فی صحیح فقال باب التیمم للموجو والکفین انتهى گویم احادیث درین باب مختلف آمده در بعضی ضعیفین و در بعضی ضعیف و واحد و در  
 بعضی مطلق ضرب و در بعضی کفین و در بعضی یدین الی المرفقین و در بعضی یدین مطلق اما اهل معرفت بحديث بحکم اند در ترجیح ضربه واحد و مسح کفین  
 و مقال دارند در احادیث مخالف آن و هو الراجح و لیکن گفته اند که اخذ با حدیث ضعیفین و مرفقین اخذ است باعتبار عمل است با حدیث طریقین  
 از جهت اشغال ضعیفین بر ضربه و مسح ذراعین تا مرفقین بر مسح تا کفین و ان العکس و الله اعلم و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم الصعيد وضوء المسك خاك پاک کننده مسلمان است صغیر یعنی خاک آید و بعضی گفته اند  
 یعنی روی زمین است و تصحیف گفته صغیر در لغت تراب را گویند و آنچه ذهن بغیر محل ادراک میکند عدم اطلاق صغیر است بر زرنج و نوره و سحابة  
 خذوف و نفع و حجر و طیب ظاهر را گویند پس شرط پیدا شد وضوء و یودن تراب یا رمل و طهارت آن انتهى و ان لم یجد الماء عسیر است  
 اگر چه نیابد آب را فضا تا ده سال درینجا ساقط و تا کید است در طهریت خاک و تنبیه بر آنکه خاک خلف مطلق است مرآب را چنانکه مذکور است  
 نه ضروری مثل وضوی مندر و چنانکه مذکور است و تصحیف گفته اختلاف کرده اند که تيمم طهارت ضروری است یا طهارت مطلقا نزدیک  
 فقیر نزاع لفظی است زیرا که ضروری است بمعنی آنکه مشروعت آن نزدیک فقدان است و طهارت مطلقه است بمعنی آنکه مؤثر است در اتمام  
 صلوته و غیر آن بشرح مستأنف پس عامل تيمم طریقین از تنویدی بلکه هر یکی در مظان خود مطیع است پس تقریباتی که بر ضرورت تيمم کرده اند

باصرا بحاجت است مانند لایتم فرض قبل وقت فعله و یتیم کمال فرض و یتیمی است بآیه الصلوة لارفع الحد انتهی فاذا وجد الماء پس چون یابد آب را و تصفی گفته اند در عرف اطلاق کرده میشود بر مای مطلق و اگر موی عبد خود را گوید اصل الی ما و مای مطلق متمثل می شود نه مقید مانند مای و زرد پس در مطلق و مقید سخن افتاد و شافعیان گفتند هو یا یقع علیه اسم الماء بلا قید و المتغیر بمستغنی عنه که عرض آن تغییر لامنع اطلاق اسم الماء پس مطلق بمخلاف التغیر التیسیر الذی لا یمنع اطلاق الاسم و مخلاف التغیر مثل مکث و طین و طحاب و حقیان گفتند هو و الباقی علی اوصاف خلقه کما در السماء و العیون و الابرار و البحار و الخدران و ان انتزعت لطلو المكث او تغیر حاله یفتک عنه کالتراب و اوراق الاشجار لا ما غلب علیه غیره ثم اختلاف فی تفسیر الغلبه فقیل غلبه الاجزاء بحیث لا یسیر و قیل اختلاف اللون و اما و عرص من شجر او ثمر قول اول مشی است بر جاده متبع لغت و تا ممکن باشد آنرا نتوان گذاشت پس اگر مای مطلق نیاید لازم آید عدول یتیم اگر چه بنید یا لبین موجود باشد به نص قرآن زیر که بنید ما نیست بمعنی که تقریر کردیم انتهی فلیتقی الله پس چون یابد آب را پس باید که بر سر دانه از خدا یعنی وضو کند و اقتضای بر یتیم بعد وجوب آن آب بنمای چنانکه گفته اند آب آمد یتیم بر پشت و لم یست یضم یا و کسر میم مضارع امتی از سنان یعنی مسح ذکره الطیبی و مراد اینجا وضو است بشیئته و باید که رساند و صرف کند آب را بر سر خود را یعنی اندام خود و زور را یتیم زیاد کرده فان ذلک خیر یعنی بدستیکه آب نیکوست و اصل است در تطهیر و مراد آن نیست که نزد وجود آب وضو و یتیم هر دو جایز است ولیکن وضو اولی و افضل است بلکه وضو جایز است و یتیم اصلاً جائز نه و لفظ خیر باین معنی که اینجا است نیز می آید چنانکه در قوله تعالی احکام الله فیکم من خیر من مستقنر و احسن متقین و در سبیل السلام گفته تسک کرده اند بقول می و لم یسه بشربه بر آنکه تراب را رفع حدت نیست و مراد سانس شمره از جنابت است زیرا که باقی است بروی و مسح نکرد تراب او را مگر نماز لا غیر و چون فارغ شد از نماز خود که بروی حکم جنابت و لهذا گفته اند که لابد است برای هر نماز از یتیم و مستدلال کرده اند بحديث عمر و قول آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که نماز گذارد با یاران خود و تو جنب هستی و قول صحابه که عمر نماز گذارد با ایشان و او جنب بود پس مقرر داشت آنحضرت ایشان را بر تسمیه آنها و راجع به و بعضی گفته اند که حکم تراب حکم آب است در رفع جنابت و نماز گذارد بخاک چند آنکه خواهد و چون آب یابد واجب نشود بروی مساس آن مگر برای نماز آئینده و مستدلال کرده اند باینکه حق تعالی خاک را بدل آب گردانیده پس حکم وی حکم آب باشد و آنحضرت او را الهو نام کرده وضو نام نهاده چنانکه گذشت و حق این است که یتیم قائم مقام آب است و رافع جنابت بر رفع موقن تا وقت وجوب آب اما قیام وی مقام آب پس باین جهت که حق تعالی او را عوض از آب گردانیده و عند عدم الماء و اصل قیام او است بمقام وی در جمیع احکام پس بیرون زرد از آن مگر بلیل و اما اینکه چون آب بیاید غسل کند پس بجهت تسمیه نمودن آنحضرت عمر و راجع به و بجهت قول می اذ اوجد الماء فلیتقی الله و همین است ظاهر که امر باسکس آب بیهی است که مقدم است بر وجوب آن مازیر که اساس آب با سیاب و جو غسل وضو معلوم است از کتاب و سنت انتهی رواه البزار و صححه ابن القطان کلام بر ضبط لفظ و تعریف حال این هر دو بزرگ گذشت و لکن صوب الدارقطنی ارساله گفت دارقطنی در عمل ارساله اصح و للترمذی عن ابی ذر الغفاری بزال صحیح مفتوحه و را نام می جنب است بضم جیم و سکون نون و ضم دال و فتح می نیزین جناده بضم جیم و تحفیف نون و بعد الف و ال مهله ابو ذر از اعیان صحابه و زهاد ایشان است و از ماجرین و اول کسی است که پیش آمد آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم تحیه اسلام و مسلمان قدیم است و در کاه مسلمانان شد و بود و خامس در اسلام و برگشت بسوی قوم خود تا آنکه قدم آورد بمدینه بعد از آنکه ساکن شد بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم در ریزه و مراد آنجا در سندی است که در خلافت عثمان رضی الله عنه و نماز گذارد و بروی ابن مسعود و تعبیر میکرد پیش از بعثت آنحضرت صلی الله علیه و سلم روایت کرد از وی خلقی کثیر از صحابه و تابعین نحو که مانند حدیث ابو هریره





بما قبل يعني چون ارواۀ نماز كنيد واز وضوء و غسل مانعي پيدا شود و شرط صحت نماز تيمم است و مرضي جمع مريض است مثل جريح و جرحي و مريض و مريض  
 کسی است که مرضي که در وقت اذان سبائي بر دارند داشته باشند مثل خدرشه و بشرة و الشقاق رجل و مانند آن و مريض را بجز اينقدر تشخيص نکرده  
 و از اقتضای آيت معلوم میگردد که وجوب تيمم در وقت مرضي ضرر است و اين را صاحب لغت می فهمد مخصوص مجتهد نيست پس در حد ضرر بحث افتاد  
 شافعيان گفتند مرضي نجاف مع من استعماله على منفعة العضو و كذا بطور البر و الشين الفاحش في عضو ظاهر و حفيان گفتند تيمم مريض  
 اذ اذ ان شدۀ المرض و بطور البر يستعمله كالحمام و ذي الجذري و ظاهر آنست که ضرر نيز حواله بر عرف است او على سبيل سفری که در قصر  
 صلوة و افطار صوم مقبر است آيا در تيمم شرط هست يانه در صفتي گفته ظاهر از احاديث و آثار آنست که در سفر قصير و تقرب ذهن است بعد  
 وجدان ما چنانکه در سفر در مسلكه رهن و مقتضای آيت نيز همان است نيز که فم تجد و لما اشارت بانگه مدار حکم عدم وجدان آب است آيا داخل  
 بلد و خارج آن برابر است فقها مختلف شدند باینکه عدم وجدان در بلد نادر الوقوع است فقير گويد و اين فرق نيز يك اسنان فکر دخول است  
 نيز که علت ترخيص تيمم عدم وجدان ما با سفر هست يا عدم وجدان ما فقط و عدم وجدان ما با برون خارج بلد مری است که علت آن از فراق  
 و سنت مفهوم نمی شود و چون لازم شد که علت عدم وجدان ما باشد ندرت وقوع و كثرت وقوع فرق نمی دهد چنانکه چون علت را بتحقق شد  
 پنج گندم با جو نسيد بوجهي که گندم را زياده از جو بگيرد و آن از حوادث قليل الوقوع است يا بوجهي که جو زياده شد و آن از حوادث كثير الوقوع  
 با هم فرق نميکند و همچنين چون مقرر شد که سفر علت قصر و افطار است حوادث قليل الوقوع مثل سير يك ميل در وقت شب در جفۀ در غایت  
 رغبه است مانع علت اوست پس چون علت چیزی ثابت شد حکم بران دائر باشد چه نادر و چه كثير حکم يافته شود يانه آری ندرت وقوع را در مشروط  
 علت اسباب نيز ديك شارع اثری هست بمانا محلي عدم قضای شهي که در بلد تيمم کرده باشد از هيمن سبب اختيار کرده است خلافا للنهاج انتهى قال  
 گفت ابن عباس در تفسير آيه مذکوره اذ اکان بالرجل الجراحة في سبيل الله هرگاه باشد بجز جراحتی و ريشی در راه خدا نيست جهاد  
 و القروح جمع قرح يعني بشور آنکه در بدن مانند جدری و غيره پيداي شود و جنب فيخاف ان يموت ان اغتسل تيمم  
 پس جنب که در آن مرد ترسد از اين که يسه و اگر غسل کند پس آن مرد تيمم کند و غسل نکند و در ينجاب و ليل است بر شرعيت تيمم در وقت جنب اگر ترسد  
 موت را و اگر ترسد مگر از ضرر پس آيت يعني قول می ان كنتم مرضي دال است بر اباحت تيمم برابر است که ترسد از تلف يا از آنچه کمتر از موت  
 و تعريض در کلام ابن عباس بجز احوال قروح جرح و مثال است و در نه حال هر مرض هيمن است و بجهل که ابن عباس اين دو چيز را بخلاف امر صريح خاص کرده باشد  
 و همچنين بودن آن در راه خدا مثال محض است و رزق اگر از سقطت باشد نيز هيمن حکم دارد و چون اين برای مثال باشد جواز تيمم برای خوف ضرر  
 باقي ماند مگر آنکه قول می ان يموت و دالت دارد بر آنکه جاز نيست تيمم مگر برای مخافه موت و هو قول احمد و یکی از دو قول شافعي است  
 و مالک شافعي در قولی و حنفية جاز دارند تيمم را بنا بر خشيت ضرر گفته اند نيز که آيت مطلق است و داود باباحت دی رفته از برای مرض اگرچه  
 خوف ضرر نباشد و هو ظاهر الآية و رواه الدارقطني موقوف قاعلي ابن عباس رضي الله عنه و رفعه الى النبي صلى الله عليه وسلم البزار  
 و ابن خزيمة و الحاكم البيهقي و صحيحه ابن خزيمة و الحاكم و گفت ابو زرعه و ابو حاتم خطاء علي بن عاصم و گفت بزار لا يعلم رفعه عن عطاء من  
 التفات الاجير و گفت ابن عيينه و می شنیده است از عطاء بعد از خطاء و درين وقت رفع و می تمام نيست و حسن عبيد بن ابی طالب  
 عليه السلام و كرم الله وجهه في الجنة قال انكسرت إحدى رجلي فتشيت تحت ثوبي فوجدت فيه نعلين فغسلتهما و قلت انكسرت  
 يعني گفت علی شکست یکی از دو پند دست من فسالت پس پرسيدم رسول الله صلى الله عليه وسلم را از حکم آن فامروني

آن اصمیه علی الجبار پس امر کرد که مسح کن بر جبهه و جبهه چپ و راست که بر کتف بران استخوان شکسته را و همچنین آنرا بروی در تصوف  
گفته این آیت یعنی ما یرید الله لیجعل علیک کفر من یرید لیطهر کفر و لیستقیم ذنبتک علیک کفر من است  
در مسح بر جبار و عصائب و در وائی که بر شقوق و جل ناله و مانند آن و اسقاط شرط طهارت عند العصب و در حاکم سلس البول و انقلاب التریج  
والله اعلم انتهى رواه ابن ماجة بسند واه روایت کرد این را ابن ماجه و هم دارقطنی بسندی که واهی است زیرا که از حدیث عمر بن خالد  
و می کذاب است و بیقی و دارقطنی آنرا بر دو طریق دیگر روایت کرده اند که واهی تر از آن روایت اول و گفت شافعی در آتم و مختصر که اگر می شناسم  
استناد او را بصحت قائل میشدم بآن و گفت امام احمد این حدیث باطل است و انکار کرد آنرا یحیی بن معین و گفت بیقی ثابت نمی شود درین باب  
از آنحضرت صلی الله علیه و سلم چیزی و گفت نووی اتفاق کرده اند حفاظ بر ضعف این حدیث و درین معنی حدیثهای دیگر نیز هست لیکن هیچ یک  
ثابت نه و گفت بیقی اصح چیزی که درین باب ثابت است حدیث جابر است که خواهد آمد جسد آبکسر نیم و تشدید و ال ممله منسوب است به صدر  
ای جد ضعف جدا و بدیع تحقیق است کما فی القاموس پس مراد آنست که حق ضعف تحقیقا یعنی سند این حدیث سخت است و زفته اند  
احمد و جمیع موربان که تیمم بعد از نماز است و از شافعی در یک قول عدم جواز تیمم بخوف ضرر روایت کرده اند شواکی گفت انسید انهم که این روایت از جابر  
زیر که قول وی تعالی انکم کتمتم فخر کفی الهم مؤید این حدیث است و همچنین حدیث عمرو بن العاص وقتی که فرستاد او را رسول خدا صلی الله  
علیه و سلم در غزوة ذات السلاسل و محکم شد وی در شب سرد و تیمم نمود و نماز گذارد با اصحاب خود و هرگاه که آمدند نزد رسول خدا و ذکر کردند این  
قصه را فرمود وی عمر نماز گذاردی با اصحاب خود و حال آنکه تو جنب بودی گفت قول حق تعالی رایا کردم و لا تقفوا انفسکم کفر ان  
الله کان یکتو رجما و تیمم نمودم و نماز گذاردم پس خنده کرد و هیچ نفرمود رواه احمد و الدارقطنی و ابن حبان الحاکم و اخرجه البخاری تلقیقا  
انتهی و ترجمه الله البالغه گفته و همین است حکم کسی که استعمال آب بروی متعذر باشد گویا وی عادم آب است پس هر که آب در زیر چاه بیند  
و بوجهی از وجوه و وضو از آن آب نتواند کرد و حکم عادم آب دارد و همچنین است حکم خوف طریقت و همین است حال کسی که محتاج است بشرب که او تیمم  
عادم آب دارد و نسبت وضو و آنکه گفته اند قوت نماز با استعمال آب و ادراک آن تیمم سببه از اسباب تیمم است و دلیل بر آن یافته نشد بلکه استعمال آب  
بروی واجب است زیرا که تراخی او در تأدیر حبله تا اینوقت اگر بعد از این هست که برای تأخیر مسوغ است مثل نوم و سهو و جز آن پس آب نکرده است  
او تعالی مگر او اگر در نماز در همین وقت اگر تراخی بی عذر است یعنی اگر وضو میکند وقت نماز از دست وی میرود پس لازم بروی وضو است و آنهم است  
بالمحض و آنچه گفته اند که طلب کند آب را تا این مقدار و مسافات محدوده پس قائم نیست بر آن جمعی نیزه بلکه از باب تخریجات است آنهم و کلام  
درین مسئله پیشتر هم گذشته است و سخن جابر بن عبد الله الانصاری رضی الله عنه فی الرجل الذی شیخ در قصه مردی  
که جراحت رسید بر او از سنگ و آن این است که گفت جابر بر آدمی مادر سفری پس رسید مردی را از رفیقان اسگی پس جراحت کرد و آن سنگ  
در سر آن مرد پس محکم شد وی و پرسید یاران خود را آیا می یابید برای من شخصی در تیمم گفتند نه یا بیم برای تو رخصت و حال آنکه تو قدرت داری  
بر آب پس غسل کرد آن مرد و مردی هرگاه که قدم آوردیم بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم خبر کرده شد آنحضرت را باین واقعه فرمود کشته او را  
ایشان را خدا صلی تعالی چو رسول نکردند علما را و وقتی که نداشتند حکم مسئله پس چنین نیست که شفاء عی یعنی عجز و نادانی و ناهمیدگی پرسیدن است  
اما کان یکفیه ان تیمم و یعصب علی جرحه خرقة جزین نیست که پس بود او را ای که تیمم میکرد و می بست بر جراحت خود  
جامه پاره را بر تیمم علیها و یغسل من اثر جسد و پیر سر میگردان خرقة و می شست باقی اندام خود را و درین حدیث دلیل است

بر جمع کردن میان تیمم مسح و غسل یعنی شستن باقی برین و این شکل است پس گفته اند که محمول است بر آنکه اعضای وضو مخرج بود و اساس آن  
 بآب معتدل باشد پس عدول کرد بسوی تیمم پستروان ساخت آب را بر رقیقه بدن خود و اما بشبه پس در سر بود و واجب در آن غسل است لیکن معتذر شد  
 بسبب شیوه و واجب غسل بود و مسح نمودن بر آن لیکن مصنف در تلخیص گفته که در روایت عطاء از ابن عباس ذکر تیمم نیامده است پستروان مصنف حد  
 جابر را بچیزی سوق کرده که دلالت میکند بر اینکه قول می اندازد آن یکفیه غیر مرفوع است و جزین نیست که چون مصنف این حدیث را مختصر کرد و عبادت  
 که دال بود بر عدم رفع وی فوت شد و آن عبارت همان است که گذشت یعنی گفت جابر بر ابراهیم مادر سفری تا آخر قصه رواه ابو داود  
 لیستن فیہ ضعف زیرا که متفرد است بدان زبیر بن خریق لقمه خای سبزه و راوی مفتوحه و مثلاً تحتیه ساکنه و قان گفت و ارقطنی لیس بالقو  
 و گفت فیهی انه صدوق و قد صحه ابن السکن و خلافت کرد و ازاعی و روایت نمود آنرا از عطاء از ابن عباس و هو الصواب گفت مصنف و تلخیص و روایت  
 کرده است آنرا ابو داود و نیز از حدیث و ازاعی و گفت رسیدار از عطاء از ابن عباس و روایت ابن ماجه است و گفت ابو زرعه و ابوجهم  
 اختلاف کرده اند و در آن بر او ازاعی و صواب این است که او ازاعی مرسل کرد آنرا و از عطاء گفت این روایت ابن ماجه است و گفت ابو زرعه و ابوجهم  
 نشنیده است آنرا و ازاعی از عطاء بلکه شنیده است از اسمعیل بن مسلم از عطاء بیان کرده است این را ابن ابی العشرین در روایت خود از ابوداود  
 و نقل کرد و ابن السکن از ابی داود و که حدیث زبیر بن خریق اصح است از حدیث و ازاعی گفت و این مثل چیزی است که وارد شده است در مسج جعبره  
 و واقع نشد و روایت عطاء از ابن عباس ذکر تیمم پس ثابت شد که زبیر بن خریق متفرد است بسایق وی تنبیه کرده است بر ابن القطان  
 و لیکن روایت کرده اند ابن خزیمه و ابن حبان و حاکم از حدیث و لید بن عبد الله بن ابی رباح عن عمه عطای بن ابی رباح عن ابن عباس که جنب شد  
 مردی پس امر کرده شد غسل پس فرمود پس ذکر کرده شد یا حضرت صلی الله علیه و سلم پس فرمود چه شد ایشان را گفت تنذرا و را بگشت ایشان را خدا  
 سته بار فرمود این که را تحقیق گردانیده است خدای تعالی صغیر یا تیمم را ظهور و لید بن عبد الله و ارقطنی ضعیف گفته و تقویت کرد و او را سبکه  
 تصحیح این حدیث آورده و او را شاهرخی ضعیف است از روایت عطیه از ابی سعید خدری رواه الدارقطنی و نیز در روایت عطاء ذکر مسح بر جعبره  
 نیامده پس این حدیث از افراد زبیر بن خریق باشد انتهی و فیه و درین حدیث اختلاف است علی راویه بر او وی او که عطای است  
 چه از وی زبیر بن خریق از جابر روایت کرده و او ازاعی آنرا بلاغا از عطاء از ابن عباس آورده و اختلاف در روایت عطاء واقع شده که آیا جابر  
 یا از ابن عباس فرد یکی از دو روایت است آنچه در روایت دیگر نیست کما عرفت و اما تقدم و این حدیث و حدیث علی متفاضلند بر وجوب مسح  
 بر جبین و آب و در وی خلاف است میان علما بعضی گویند مسح کند بر این نیز و حدیث اگر چه ضعیف اند و لیکن عضد یکدیگر اند قیاس مسح بر  
 خفین بر عامه و این قیاس مقوی نص است در سبیل گفته و هو الظاهر و عمل ابن عباس رضي الله عنه قال من السنة الا یصل

الرجل بالتيمم الا صلوة واحداً گفت از سنت است اینکه نماز نکند و مرد بلکه زن نیز یک تیمم مگر یک نماز شربت تیمم للصلاة  
 الاخری باز تیمم کند برای نماز دیگر متبادر از لفظ من است آنست که مراد است آنحضرت باشد پس این حدیث در حکم مرفوع خواهد بود و یتمم که مراد  
 طریقه مسلک که فی الدین مشروع در سلکین باشد و حدیث دلالت است بر اینکه یک تیمم برای دو نماز کافی نیست چنانکه مذاهب شافعی است زیرا که  
 نزد وی واجب است تیمم برای هر فریضه و مذاهب ابو حنیفه و اصحاب او حسن بن صالح آنست که هر قدر نماز یا که خواهد یک تیمم بگذارد و هیچ وضو باز  
 عموم اخبار و قیاس فراتر از آنست و افاضل و افاضل شافعیه این است که وضو رافع حدیث است و حکم نوافل بر تخفیف است چنانچه بر جمله مانند آن گذارد  
 میشوند و عموم خصوص است با آنچه ذکر کردیم و ابو ثور گفته که یک تیمم دو فریضه چنانچه رواست زیرا که جسم هر دو را همچو یک مسکه داند و جواب داده اند

که این معنی مستحب نیست زیرا که اعتبار بخایر هر دو فریضه است و در ذات نه در وقت اما حافظ شوکانی گفته که مباح میشود تیمم آنچه مباح میشود بر وضو و غسل  
برای کسی که آب نیابد یا ترسد ضرر از استعمال آب و نمی شکند تیمم بفرایغ از نماز و باشتغال بغير نماز و نه خروج وقت علی السهو لکن و خلاف درین مسئله  
معروف است و در حجة الله البالغة گفته تیمم غلیظ وضو و غسل است پس آنچه متوضی را بدوضوی خود و غسل را بغسل خود می بایست که در مثل گذاردن نماز  
و غیره آن همه تیمم را هم جایز است پس میتواند که بیک تیمم چند فریضه بگذارد زیرا که حدیثی صحیح درین باب که برای هر فریضه تیمم جدید واجب است یافته شد  
انتهی رواه الدارقطني و البیهقي باسناد ضعيف جدا روایت کرد این حدیث را دارقطنی بسندی بسیار ضعیف زیرا که بروایت  
حسن بن عماره است و او ضعیف است و درین باب است از علی کرم الله وجهه و ابن عمر رضی الله عنه و بهاضعیفان و اثر ابن عمر و اصحاب  
مکرمون و در اصل است پس قائم نشود بدان حجت اصل اینست که او تعالی ثواب را قائم مقام آب گردانیده و معلوم است که واجب نیست وضو یا آب مگر از  
حدث فالتیمم مثله و باین رفته است جماعتی از اهل حدیث و غیرهم و بهولاء تقوم و لیلا و چون تیمم مثل وضو آید نواقض و سه نیز همان  
نواقض وضو باشد چنانکه شوکانی رحمه الله گفته که هر که نواقض تیمم غیر نواقض وضو ثابت کرده پس آن مقبول نیست که این را بنیای تیمم  
و لیلی که حجت بآن قائم تواند شد پس واجب اقتضاست بر نواقض وضو است

### باب الحيض

حيض یعنی سیلان است میگویند حاض الوادی چون سیلان کرد آب وی و حوض نیز ازوست و در شرح عبارت است از خونگی که از رحم  
زن براید بی علت و ولادت و آنچه بعلت براید آنرا استحاضه گویند و آنچه بعد ولادت رود آن نفاس گویند و حیض یعنی حیض آید و حیض بکسر حاء  
که بران زن باشد و بیض یکبار حیض آمدن و مکنت در پیدا کردن حیض تربیت اولاد است و ازین جهت است که حامل حیض نمی آرد و آنچه فاضل می ماند  
از غذای که ویرود بی آید آن خون نفاس است بعد از آن خون را که ماده حیض بود خون میگردد و اندک باین سبب کم است که مرده حیض آرد و حاکم و غیره  
از ابن عباس آورده اند که ابتدای حیض بر حوا بود و بعد از هموط از جنین و در حدیث دیگر آمده که این چیزی است که نوشته است آنرا پروردگار بر و خیر  
آدم و نیز آمده که مردان زنانه بنی اسرائیل در مسجد جمیع میشدند و نماز میکردند و مختلط می شدند پس فرستاد خدای تعالی بر زنان ایشان حیض  
و منع کرد ایشان را از در آمدن و درون مسجد و در تطهیر این و در روایت گفته اند که بنات آدم منافات بانسای بنی اسرائیل ندارد چه بنات آدم  
بی واسطه را نیست و الله اعلم و سخن عایشة رضي الله عنها ان قاطمة بنت ابی حیث برستیکه قاطمة دختر ابی حیث  
وضبط وی در اول باب نواقض گذشت که آنست که حیض بود که بسیار استحاضه میکرد و آن خونگی است که روان میشود از فرج  
زن در غیر مکرر گام وی پس آمد فاطمة زهرا آنحضرت و گفت من نمی هستم که استحاضه میکنم پس پاک نمی شوم آیا ترک کنم نماز را فقال لها پس فرمود او را  
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان دم الحيض دم اسود يصرف برستیکه خون حیض خون سیاه می باشد و شناخته  
میشود یا می شناسند آنرا زنان فاذا كان ذلك بمرکات فامسکي عن الصلوة پس هرگاه که باشد این خون حیض نگاه دار خود را  
از نماز فاذا كان الاخر فممسکي عن الصلوة پس هرگاه که باشد خون دیگر یعنی جز سیاه پس وضو کن و نماز گذار چنانکه حکم معذوران  
و درین حدیث رد مستحاضه است بسوی صفت دم که اگر سیاه است حیض است و الا استحاضه است و قد قال الشافعي فی حق المبتدأة و در نواقض  
گذشت که فرمود او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم که این رگ است پس چون پیش آید حیض تو ترک کن نماز را و چون برگردد پس بشو از خود خون را  
و این حدیث منافی وی نیست زیرا که قول وی که خون حیض سیاه می باشد شناخته میشود بیان وقت اقبال را و بار حیض است پس مستحاضه چون تیمم

کنند ایام حیض خود را بصفت دوم یا بآمدن وی در وقت عادت اگر متعاده است عمل نماید بعبادت خود و تحمل است که فاطمه متعاده باشد و غیر او باین  
قول که پیش از حیض تو عادت وی بود یا غیر متعاده است پس مراد اقبال حیض وی بصفت بود و نیست مانع از اجتماع و معرفت و حق و بی حق  
غیر وی و مستحاضه را احکام است از آنکه جائز است طبی او در حال حیض و دم استحاضه نزد جماعیه طاهر است و حکم نماز و روزه  
و غیر مانع از اجتماع و نیز حرام نیست جماع مگر بدلیل و دلیل بخرم جماع نیامده ابن عباس فرمود بیاید او را زوجه وی وقتی که نماز ندارد و نماز اعظم  
یعنی چون او را با وجود و رانی خون نماز جائز شد و برای وی طهارت شرط بود جماع هم جائز باشد و از آنکه آنکه امر کرده شود با احتیاط و طهارت  
حدث و نجاست پس بشوید فرج خود قبل وضو قبل تیمم و بپوشد فرج را بپوشد یا بپوشد جامه برای دفع نجاست و تقلیل وی پس اگر باین تدبیر هم خون  
بماند نشو و فرج را لگام کند بطریق که در کتب مطول معروف است و این واجب نیست بلکه اولی است از برای تقلیل نجاست بحسب قدرت  
پس ترش شود و از آنکه آنکه وضو کردن می پیش از دخول وقت نماز حاجت نیست نزد جمهور زیرا که طهارت وی ضروری نیست است و تقدیم آن  
بر وقت حاجت رواه ابو داؤد و النسائی و صحیح ابن حبان و الحاکم و استنکره ابو حاتم و ابن کثیر زیرا که از حدیث عدی بن ثابت

عن ابیہ عن جده است و جد وی شناخته نمی شود و کیست و تضعیف کرده است این حدیث را ابو داؤد و نیز و حسن و اسماء بنت عمار  
بضم حمله و فتح می و سکون تختیه اسما و دختر وی زن جعفر بن ابی طالب است بجزت کرد و همراه وی بحبشه و زایید برای او عبد الله بن جعفر را  
و محمد و عون را پس بجزت آورد و بدین و چون شهید شد جعفر تزویج کرد او را ابو بکر صدیق رضی الله عنه و متولد شد از وی محمد بن ابی بکر و چون  
وفات کرد صدیق بنی گرفت او را علی بن ابی طالب و زایید برای وی یحیی و بود از خادمان و مخلصان فاطمه زهرا و اهل بیت نبوت رضی الله عنهم  
روایت کرده اند از وی جمعی از صحابه مثل عمر بن الخطاب و عبد الله بن عباس و ابو موسی اشعری و عذرا ابی داؤد نزد ابو داؤد و باین  
لفظ که گفت اسما گفتتم ای رسول خدا بپرستی که فاطمه بنت ابی جحیش استحاضه کرده شده چنین و چنین یعنی مدت و در روز پس نماز نگذاشته  
فرمود یعنی بطریق تعجب سبحان الله این از شیطان است و تجلس فی منزل می باید که بنشیند آن در مرکز یک سیم و سکون را  
و فتح کاف نام آوند کلان است که گرفته میشود و روی آب برای غسل و در نهایت گفته که شسته میشود در آن جامه و میم زائده است و این آوند  
خاص است مرغان را فاذا رأت صفرة فوق الماء پس چون بیند ز روی بالای آب و این علامت آخر وقت طهر است چه شجاع  
آفتاب و آخر وقت ظهر و زوگین میشود بلکه در امتناعی وقت زوال تغییری بدان راه می باید اگر چه ظاهر نیست و این غیر صفر است که در آخر وقت عصر  
می باشد مقصود آنست که چون وقت ظهر آید فلتغتسل الظھر و العصر غسل و احکام پس باید که غسل کند مر نظر عصر را یک غسل

و لغتسل للمغرب والعشاء غسل و احکام و غسل کند از برای مغرب و عشاء یک غسل و این دو غسل شد برای چهار نماز و لغتسل  
للفجر غسل و احکام و غسل کند مر فجر را یک غسل و این غسل سوم است پس ازین حدیث و حدیث حنفی چنانکه بیاید معلوم شده که در هر روز  
و شب برای پنج نماز سه غسل برآورده باشد جمعی از صحابه و تابعین بموجب اغتسال برای هر نماز رفته اند و بموجب وجوب گفته اند که روزه  
امر آنحضرت بگسل برای هر نماز ضعیف است و بین البیہمی ضعیفا و گفته اند غسوخ است و حدیث فاطمه بنت ابی جحیش که وی وضو میکرد و بر  
هر نماز در سبیل گفته مگر آنکه نسخ محتاج معرفت متاخر است مندری گفته حدیث اسما حسن است و جمع میان می حدیث فاطمه باین طریق است  
که غسل مانند وجوب گویند بقرینه عدم فاطمه را بدان واقعه را بر روی وضو پس وضو واجب باشد و قد یجوز الشافعی الی هذا انتہی و شنی حذا  
فما بین ذلک و وضو کند در میان آن غسلها یعنی برای عصر و صورت غسل برای ظهر و عصر و برای عشاء در صورت غسل برای مغرب و عشاء



این چنین گفته است شیخ ابن حجر در شرح و در حاشی آن نوشته که مراد از نوافل است در وقتیکه در میان این نمازهاست اگر خواهد که نفل گذارد و وضو کند و نیت کرده است این حدیث را احمد زکریا گفت ابو داود و ابوداود و ابویوسف کرده است مجاهد از ابن عباس رضی الله عنه که هرگاه سخت آمد و دشوار شد بران زن غسل برای نماز حکم کرد و در آنحضرت که جمع کند میان دو نماز بیک غسل انتهى سیدی و والدی قدس سره نوشته که در این وقت غسال خلاف است میان ایام بنابر این اعتبار احادیث مذکور ابن عمر بن زبیر عطا بن ابی رباح و جوب غسل است برای هر یک نماز و مروی است از علی و عباس و عایشه که هر روز یک غسل کردند و مروی است از ابن سبب و حسن است که غسل کند از نماز تا نماز ظهر بعد از ظهر و بویب کرده است ابو داود و در سنن خود برای این همه اصول و هر یکی را بابی علی بن ابی حمزة و رفته اند جمهور باینکه واجب نیست بروی غسل مگر وقت اقبال ظهر زیرا که اصل عدم وجوب است و صحیح شده است امر کردن بان جز بیکار و درین حدیث که اذا اورت فاغسل عنک الدم و صلی انتهى و صحیح است بفتح حانی جمله و سکون یم بدت محض بتقدیم جیم مفتوحه بر حای جمله ساکنه و درین معجزه خواهد آمد المؤمنین زینب بنت جحش است تحت مصعب بن عمیر بود و چون وی شهید شد بنزد و ج طلحه بن عبد الله آمد قالت کنت استسحاض حیضه کثیره مثل هذا فقلت حمنه بودم من که استحاضه میکردم بسیار سخت استحاضه و در سنن ابو داود بیان کثرت آمده که گفت میرزای قمی فانی الشیخ پس آمدیم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم استسغیة تا طلب فتوی کنم و او را خبر دهم از حال خود پس یافتم آنحضرت را و خانه اخت خود زینب دختر جحش پس گفتم چه میفرمائی مراد حکم این استحاضه که تحقیق منع کرد مرا نماز و روزه را فرمود بیان کنم مترابره بنابر آن که آن می برد خون را گفت آن خون زیاد از این است فرمود پس بجام کن فرج خود را گفت ازین هم بیشتر است فرمود بیک جامه را گفت ازین هم بیشتر نیست مگر آنکه میرزای قمی خون را از تختی سخت فرمود و بیک جامه میگویم ترا بد و چیزی بر که ام را که بکنی کفایت کند ترا آن یک چیز از دیگر و اگر قوی شوی بهر روز چیزی پس تو داناتری قال فرمود او را انما هی رکضة من رکضات الشیطان نیست این علنی که رسیده است یعنی استحاضه باین خط و حیرت که افتاده تو در آن مگر رکضة از شیطان یعنی اضرار و فساد شیطان و تلبیس و تحلیط کردن وی بر تو در امر دین تو از طهارت و نماز و توانا که فراموش کنانید ترا عادت تو پس گوید رکضة ایست از وی و اصل رکض دفع و چنانیدن پا و زدن بدان و بر التماس سب برای دوا نیدن نیست این منافی آنچه گذشت که آن رکی است که عادتش خوانند زیرا که می توان گفت که شیطان همان رگ را لث زود تا آنکه روان گردید و انظر همین است که رکض وی حقیقه است چه نیست مانع از حل وی بر حقیقت و از اینجا معلوم میشود که شیطان را و در بدن آدمی نیز تصرفی هست که بعلتها اگر قاری گرداند که بسبب آن از عبادت پروردگار باز میدارد بعد از آن بیان آن دو امر میکند و میفرماید تحقیق بفتح تا و حای ای مشدود سبعة ایا حرام و سبعة ایا حرام پس حائض شو یعنی الزام احکام حیض کن در آن و ترک فعلی و صلوة و صوم شش روز یا هفت روز از آنچه موافق باشد ترا از عادات زنان که مماثل و مشارک اند در سنن و قرابت و مزاج یا تخیر گردانید و ارمیان یکی ازین دو عدد از جهت بودن آنها متعارف و غالب در عادت زنان و تواند که برای شک بود و آنحضرت یکی ازین دو عدد ذکر کرده باشد و در سبیل گفته جمله و نه برای شک است و نه برای تخیر بلکه برای اعلام این معنی است که زنان را یکی ازین دو عدد می باشد انتهى و در لائل الاحکام از نووی آورده که نیست این حکم و تخیر بلکه باعتبار حال زنان قبیل است پس اگر عادت آنها شش روز باشد وی نیز شش روز را حیض گیرد و اگر عادت آنها هفت روز باشد هفت روز را حیض کند و اشاره کرد بسوی این خطابی و گفته بتعلیل که این زن را عادتی باشد لیکن فراموش کرده و نمی در یابد که شش روز بود یا هفت روز پس حکم فرمود او را که شری کند و اجتهاد نماید و بنا کند کار خود را بر تحقیق یکی ازین دو عدد و انتهى غرض که فرمود و حائض شوشش روز یا هفت روز و علم خدا شرا غنسله فاذا استسغیة فصله پست غسل کن بعد از گذشتن این مدت چنانکه زنان بعد از انقضای حیض میکنند پس گاه که پاکیزه شدنی مقدر

پس گذار نماز اربعه و عتشی بن بست و چهار روز اگر درت حیض شش روز اعتبار کنی او ثلثه و عتشی بن یابست و سه روز تغییر کنی  
ایام حیض هفت روز قرار دی و صلی و صلب و روزه دار و نماز گذار از فریضه و تطوع هر چه خواهی فان دلتک بجز یاک و کذلک فافعل  
پس بدستیکه آن کفایت میکند ترا و همچنین میکن در هر ماه آینده شش روز یا هفت روز خود را حالتی کن و احکام حیض بر خود جاری کن و بست و بها  
روزی یا بست و سه روز تا اگر در روزه دار کما تحيض النساء چنانکه حیض می بیند زنان و در سنن ابوداؤد زیاده کرده و چنانکه پاک می شود  
ایشان در وقت حیض خود و طهر خود و در وی رتق و است بسوی غالب احوال زنان بعد از ان بیان امر ثانی ازین رو امر کرد و فرمود فان قویست  
على ان تؤخرین الظاهر پس اگر قدرت داری در ایام استحاضه بعد از گذشتن ایام حیض بر تاخیر کردن نماز از وقت و در وی اشعارت  
بعدم و وجوب غسل بر وی زیرا که واجب همان وضو است برای هر نماز بعد از غسل از حیض بجز و شش روز یا هفت روز غسل مندوب است و تعجل العصر  
و شتابی کردن عصر و گذاردن آن در اول وقت و این انتظار بود او دوست و مراد تاخیر ظاهر است یعنی بگذار و آنرا در آخر وقت وی و جمع صورتی است  
میان هر دو نماز شمر لغتسل احسن تطهر بپوشتر یک غسل کنی میان این هر دو نماز که ظهر و عصر است وقتی که پاک شوی و این لفظ در سنن  
ابوداؤد نیست بلکه لفظ وی این است فقلین فجمعین بین الصلواتین الظهر و العصر یعنی جمع صورتی کما عرفت و فصل بین الظهر و العصر جمعها  
و نماز گذاری نماز ظهر و عصر هر دو نیست این لفظ ابوداؤد کما عرفت شمر تؤخرین المغرب و العشاء پستتر تاخیر کنی مغرب و عشاء را و این  
لفظ را در سبیل نگرفته مگر در نسخ بلوغ المرام موجود است و این تاخیر و احتمال دارد و یکی آنکه بعد از گذشتن وقت بگذارد و در وقت عصر و عشاء چنانکه  
جمع میکند مسافر مذکور شامی جمع تاخیر چنانکه از کلام طیبی معلوم میگردد و یا تاخیر کند تا آخر وقت متصل بوقت عصر و عشاء بران وجه که تحقیق نماید میکند  
جمع مسافر و آنرا جمع صورتی می نامند چنانکه شیخ ابن حجر بدان تصریح کرده و حال این امر ثانی آنست که هر روز غسل کند یکی برای ظهر و عصر  
و دیگر برای مغرب و عشاء و غسل دیگر برای فجر و دوم آنکه برای هر نماز غسل کند چنانچه قول می ان قویست علی ان تؤخری الظاهر از اشارت است بدان  
زیرا که ازین عبارت چیزی باز غسل کردن برای هر نماز مفهومی میشود و این مذکور علی و این مسطور و این زیر و جمله از تابعین است و طیبی گفته  
این مذکور شب و الین است و بذهب ابن عباس جمع است بین الصلواتین بغسل و این شبهه است باین حدیث که در وی تیسیر و تسهیل است  
نسبت بغسل برای هر نماز شمر لغتسلین و جمیع این بین الصلواتین پستتر تاخیر کنی مغرب و عشاء را پستتر غسل براری و جمع کنی میان  
دو نماز فافعل پس بکن این دو غسل را و این جمع را میان این دو نماز و لغتسلین مع الصبح و فصل بین و اگر قوت داری  
که یک غسل دیگر کنی با نماز صبح و نماز گذاری پس بکن آنرا و بگذارد نماز فجر را و روزه دار اگر قدرت داری برای آنچه ذکر کرده شد و سال فرمود  
هو اعجب لاه من علی این غسل کردن برویه مذکور خوش آئیند ترست نزد من از امر دیگر که غسل است برای هر نماز چنانکه عادت است  
در تسهیل و تیسیر است ظاهر آنست که این از کلام آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس در حکم مرفوع باشد مگر آنکه ابوداؤد گفته رواه عمرو بن ثابت عن ابن عباس  
فقال فقالت حمنة هذا العجب الامر من الی ثم فله من قول النبی صلی الله علیه و سلم و درین صورت در حکم موقوف باشد رواه الحسنه الا النسائی  
یعنی احمد ابوداؤد و ترمذی و ابن ماجه و صحیح الترمذی و حسن البخاری و مندرجی در مختصر السنن گفته خطابی گفت بعض علماء ترک  
کردن قول باین حدیث زیرا که ابن عقیل را وی اولین بنی است و ابوبکر بیقی گفته متفق است بدان عبدالله بن حمز بن عقیل و او مختلف فیرست در احتجاج  
و روایت کرده است این را ابن ماجه و ترمذی گفت ترمذی در حدیث حسن صحیح و گفت پرسیدم محمد یعنی بخاری را ازین حدیث پس گفت هوش  
حسن و گفت احمد هوش حدیث حسن صحیح و ازینجا معلوم شد که قول این که این حدیث صحیح نیست صحیح است زیرا که ایله مذکورین تصحیح وی کرده اند

و نیز معلوم شد که مصنف این حدیث را از غیر لفظ ابو داود آورده از الفاظ یکی از مسند چنانکه تنبیه کردیم بر آن و درین حدیث دلیل است بر اجماع جمیع دو نماز در وقت یکی از آن هر دو بعد از آنکه اگر می عذر مباح باشد مستحاضه اولی ترست بآن حال آنکه برای می مباح نکرده اند بلکه امر متوعد را و با بتوقیت که ما عرفت و **عنه** عایشه رضی الله عنها ان ام حبیبه بدت بحش بدستیکه ام حبیبه و منبر حش خواهر ام المومنین زینب بنت جهمه مشهورست بکینیت خود و گفته اند که نامش حبیبه است و کینیت وی ام حبیب است بغير ما قاله الواقدي و تبعه لم يزل في وجهه الدار قطنه و مشهور در روایات صحیح ام حبیب است با ثبات تا و بود زیر عبد الرحمن بن عوف که ذاتی الفتح و مصنف و تلخیص فتنه و از غرائب است انچه سبیل از شیخ خود محمد بن صالح حکایت کرده که نام ام حبیبه نیز زینب بود اما بر زینب که زوجه آنحضرت است صلی الله علیه و سلم نام غالب آمد و بر ام حبیبه کینیت و مردود ازین تصویب تصحیح چیزی است که در موطا وارد شده که زینب بنت حش زیر عبد الرحمن بن عوف بود انتهی در مصنفی گفته قاضی عیاض و شارح الاوار گفته که ذکر زینب درین حدیث و هم است و زینب بنت حش همچوگاه در کتاب عبد الرحمن بن عوف نبود و آنکه در کتاب وی بود ام حبیبه بنت حش است خواهر زینب و در احادیث دیگر ذکر کرده اند که حبیب بنت حش مستحاضه شده بود در عهد آنحضرت پس بعضی گفته اند که ام حبیبه و جهمه هر دو مرض استحاضه مبتلا شده بودند و باید علم انتهی گویم گفته اند که زینب نیز صواب است زیرا که نام خواهر وی ام المومنین در اصل برده بودند زینب آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنرا تغییر کرد و بنام خواهرش خواند سبب آنکه خواهر وی مشهور بکینیت شده بود و یونس ابن وهب گفته که حبش راسته دختر بود یکی زینب نام داشت و دیگر جهمه زوجه طلحه و دیگر ام حبیبه و همه مستحاضه می شدند و ذکر کرد بحاری انچه دلالت دارد بر آنکه بعضی اصحاب المومنین استحاضه بودند پس اگر صحیح شود که سبب استحاضه میکردند پس آن زینب باشد و علمای شمار کرده اند زنان مستحاضه عهد آنحضرت صلی الله علیه و سلم این سید شمار ایشان بده زن و الله تعالی اعلم **شككت الى رسول الله** حکایت کرد ام حبیبه بسوی رسول خدا صلی الله علیه و سلم **الذخر** چون استحاضه را در مصنفی گفته تحقیق آنست که استحاضه و حیض هر دو از یک محل است لیکن حیض موافق عادت ناست و بر طریقه که خدا می تعالی برای بندگان خود جبلت ساخته است و استحاضه خلاف عادت است حاصل شده از زنان بر طوب و فساد او و عیبه و دم پس کنایت کرده شد از فساد او و عیبه تصدیع عروق انتهی گنا تقدم فقال امكيت قدر ما كانت تحبساك حبضتك شرا غتسيله فرمود توقف کن آنقدر مدت که حبس میکنی و ترا حیض تو بیست غسل برار و نماز گذار و کانت لغتسل لكل صلوة و بود ام حبیبه که غسل میکرد برای سر نماز یعنی بدون امر کردن آنحضرت او را غسل کذا فی اسبیل شافعی گفته این غسل کردن او بطریق تطوع بود و باین رفته اند جمهور و گفته اند که نیست واجب بر مستحاضه غسل کردن برای هر نماز مگر تحیره و لیکن بروی نیز واجب همان و فسونست کذا فی فتح الباری شوکانی در شرح مختصر خود گفته در بیچ حدیث صحیح نیامده که غسل برای هر نماز یا برای هر دو نماز یا همه روز واجب است بلکه انچه صحیح شده آنست که وقت انقضای ایام حیض معتاد یا مدتی که قائم مقام اوست از تمیز و غیره بقراین غسل کند چنانکه در صحیحین از حدیث عایشه آمده باین لفظ که چون بیاید حیض یک کن نماز را و هرگاه که برود پس بشوی از خود خون را و نماز بگذار و انچه در مسلم آمده که ام حبیبه برای هر نماز غسل میکرد آن حجت نیست زیرا که وی این کار را پیش نفس خود میکرد و آنحضرت او را این حکم نفرموده بود بلکه ارشاد آنحضرت در حق و ساء این بود که بقدر انچه حبس کند ترا حیض تو توقف کن باز غسل برار و این دلیل است بر غسل بعد از انقضای زمانه حیض و این همان غسل است که بعد از او یا حیض بیاید و ثابت نمی شود و ازین عبارت غسل بری هر نماز و در طریقی که غسل برای هر نماز آمده بشل آن حجت قائم نمی شود خصوصاً وقت معارض اقتادون با حدیث صحیح وارد درین باب و نیز در غسل برای هر نماز مشقت بزرگ است بر زنان و اینها مکمل عقل و کمین اند و شریعت مظهره سمحه سله است و حق تعالی گفته **ما جعل عليكم في الدين من حرج** و **اتقوا الله** ما استطعتم انتهی

واین دخل حج است و خارج از استطاعت رواه مسلم در سبیل گفته حدیث دلیل است بر ارجاع مستحاضه بسوی حد معرفت که آن ایام عادت  
 اوست چه عادت می که قبل از آن باشد بود و وصف خون می که سیاه می باشد معروف است و همچنین عادت زنان از ایام معدوم و اقبال او را بر حیض معروف  
 و در احادیث استخاضه گذشت و مراد حصول ظن است نه یقین بر اینست که صاحب عادت باشد یا نه چنانکه اطلاق حدیث افاده آن میکند بلکه مراد  
 مگر حصول ظن حیض را که مستعد شود و ایارات اقوی تر باشد در حق وی بستر چون جاهل شود ظن بر او واجب شود و بر وی غسل و وضو کند برای هر نماز یا چیزی  
 جمع صوری بوضو و اگر چه نفسی در حق وی باین معنی وارد نشده ولیکن جواز وی معلوم هر یکی است و اما گذاردن بی نوافل را بوضوی فریضه پس مکروه است  
 و علما را درین همه اختلاف است و **عنه امر عطیة** رضي الله عنه نام وی شعیب است بضم نون و فتح سین جمله و سکون مثناة تحتیه و فتح  
 موحده و ختر کعب است و گفته اند و ختر حارث الضاریه بحیث کرد و بار رسول خدا و غزای نمود همراه وی و دوامیکرد مرضی و جرحی را و بود و از کباب و حیایا  
 جماعتی از وی را وی است **قالت** کنا لا نعد الكدرة والصبرة بعد الظهر شيئا گفت بودیم ما که شمار میکردیم که رت و صفت را  
 بعد ظهر یعنی پاک شدن از حیض چیزی و در سبیل گفته مراد بظهر قصه بیضا است ویشی حیض و اختلاف کرده اند علما در قولی که کنا و گفته اند که در حکم  
 رت است زیرا که مراد بدان زمانه آنحضرت و علم می بایست پس تقریر باشد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و این ای بخاری است از علمای حدیث پس حجت  
 باشد و این حدیث دلیل است بر آنکه نیست حکم حیض چیزی را که نیست خون سیاه غلیظ شناخته شده بعد رویت قصه بفتح قاف و تشدید صاد  
 و در وی خلاقی معروف است در میان علما انتهى و در بعضی گفته قصه که را گویند و آن کنایت است از سفید بزمین باریکه که در فرج نگاه داشته باشد  
 بی آمیزش خون و بعضی گفته اند که قصه چیزی است سفید که در وقت انقطاع حیض از فرج زن بر می آید و ظاهر این کلام وجه اول است پس چون  
 از فرج زنان باریکه سفید خالص بر آید و آن بانقطاع دم و صفت باشد حیض را و منقطع میشود و همین است مذهب فقها که صفت و کد رت در ایام  
 حیض ملحق بحیض است و اگر بعد از انقضای عادت ظاهر شود جماعه بر آنکه حیض نیست و به قال احمد و نزو شافعی حیض است بشرطیکه از پانزده روز  
 تجاوز نکند و ابو حنیفه گفته که حیض است بشرطیکه از ده روز تجاوز نکند و رواه البخاری و ابو داود و الحاکم و اللفظه و رواه الامام  
 فی مستخرج و الدارمی ولیکن بدل بعد الظهر بعد النسل گفته و بخط مصنف روح یافته شد که سناد بعد الظهر صحیح است بشرط بخاری و **عن**  
**النس بن مالک** رضي الله عنه ان اليهود كانوا اذا احاضت المرأة فبصرها بودند و آن زن و منی در او ریزد زنان را و همیشگی نمیکردند با ایشان و خانه های پس رسیدند اصحاب سوال خدا ازین  
 حال که حق است یا باطل پس فرمود و در خدای تعالی این آیت **وَلَيْسَ لَكَ مِنَ الْحَيْضِ قُلْ هُوَ أَذًى فَأَعْرِضُوا** و التماسا فی الحيض  
 و **كَلَّا تَقْرُؤْ هُوَ** پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم و تفسیر این آیت اصنعوا کل شیء الا التکاح بکنیزه با زنان هر چه  
 از ماکلت و مضاجعت مجالست و محالطت مگر جماع و بقیه این حدیث در مشکوٰۃ مذکور است رواه مسلم گفته اند که سائل ازین ابوالدرداء  
 بود و قاله الواقدي و صواب آنست که اسید بن حصین و عباد بن بشر بودند کما فی الصحیح و **عنه عائشة** رضي الله عنها قالت **قلت** ما  
 بودم من که غسل میکردم من آنحضرت صلی الله علیه و سلم از یک طرف و ما بر وجهی بودیم و کان یا صرخی فالتذد و بود آنحضرت که امر میکرد مرا  
 که از ایندم و در غویش پس از ای بستم آنز بجای مشدود و بمقتضای قاعده صرف التزید باید بمنزه پیش از تافیه با شمی و انا حائض  
 پس میرسانید بدن خود را بر بدن من و من حائض می بودم و این صریح نیست در استعمال بلکه در وی حرف الصاق بشره بشره است پس معلوم  
 شد که استعمال بچیزی که در از است حرام است و حد از از نزو فقها از ناف تا زانو است و این مذهب امام ابو حنیفه و مالک و شافعی است و احادیث



پس بحديث ابن عمر بن حزم است و این هر دو حدیث مع شواهد خود گذشت نیست این حدیث قاضی از کتب است و اگر چه در بعضی تحریم محمد بن حنفیه که کمال نیست  
از مقال و لالت الفاظ آنها غیر صریح است و در تحریم متفق علیه تمام حدیث است و فلان من نقصان یعنی این نماز و روزه نکردن از نقصان  
وین زبان است و در این گفته است این حدیث را مسلم از ابن عمر و لفظ وی اینست یک شایلی ناقصه و تفتی فی شهر رمضان هذا نقصان یعنی ناقص  
عایشه رضی الله عنها قالت لما جئنا ما گفت عایشه بنی مرگه آدمیم یعنی در سال حجة الوداع و وی احرام بکشد بود و همراه رسول خدا صلی الله علیه و سلم  
سرفت سرفت که موضعی است میان مکه و مدینه و آنجا قبل از اقامه یوم النحر است و سرفتن سرفتن همراه خود بود و کسر را غیر منصرف است بنا بر علیت و تائید  
حضرت حیض کرد و فقال التبی پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم افعی ما یفعل الحاج مکین آنچه می کنند حاجیان  
عمران لا تطوفی بالمبیت حتی تطهری جز آنکه طواف کنی بچاه کعبه تا آنکه پاک شوی و این حکم برای آنست که حائض را و اگر در این مسجد طواف  
نمست و هم در صحیحین است از حدیث عایشه از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که حائض او کند جمیع مناسک را سوا طواف آخر حجه و روزه این را بشنیده  
باستاد صحیح من حدیث ابن عمر متفق علیه و در بخاری و مسلم است بر آنکه صحیح است از حائض جمیع افعال حج جز طواف بیت و هو جمع علیه و اختلاف  
کرده اند و علت می نویسد بعضی منع دخول مسجد است که تقدم و نزول بعضی طهارت شرط است برای آن و اما در کتب طواف پس معلوم است که صحیح نیستند  
نیز که مترتب بر طواف و طهارت فی حدیث خود طواف قبل که در صفت حج است و معافی رضی الله عنه بضم هم و معین همراه خنیفه  
و در آخر ذوال حجه وی ابو عبد الرحمن بن حنبل انصاری خزرجی است یکی از ابن هبشاد و کس است که در عقیده انصار حاضر بود و در حاضر شد بدو را و دیگر مشاهیر را  
فرستاد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسوی یمن قاضی و معلوم آنجا گردانیده و فیض صدقات را از اعمال بمن بوی سپرده و بود و از اجل صحابه و علمای ایشان  
و حضرت عمر او را عامل شام کرده بود بعد از عبیده پس فرمود و طاعون عمواس در سینه عشره و قیل سبع عشره و له ثمان و ثمانون سینه روایت کرده اند از  
عمو بن عمر و ابن عباس و خلق بسیار جز ایشان و نزد بعضی مسلمان شد بعد از هبشاد سالگی آن سال التبی رسید معاذ رسول خدا صلی الله علیه  
و سلم ما یحل للرجل من امراته و هی حائض چه چیز حلال است مرد از زن خود و خالتی که وی حائض است فقال ما فوق الا ذار  
فرمود و حلال است چیزی که بالای ازار است این می بیند هر باب امام ابو حنیفه است و در سبیل گفته در وی دلیل است بر تحريم مباشرت محل ازار و این سبیل  
والکبریه است و حدیث اصنفوا کل شیء الا الکحل معارض این حدیث است و آن اصح است ازین موارد جمع منه و اگر ضم می نمود صنف آنرا اولی تر است بود  
و گذشت کلام در وی و در حدیث عایشه که کان یامر فی فاتر انتهی رواه ابو داؤد و ضعفه یعنی گفت لیس بالقوی و در سندش بقیه است  
روایت میکند از سعید بن عبد الله الاصلی در تلخیص کفیه متابعت کرده شد بقیه باقی ماند به حالت حال سعید و نامی شناسیم هیچ یکی را که توشیح کرده باشد  
او را و نیز عبد الرحمن بن عاصم را وی این حدیث است از معاذ و گفت ابو حاتم که روایت می از علی مرسل است و چون حالش این باشد روایت او از معاذ شد  
باشد در ارسال و درین باب است از حرام بن حکیم عن عمه زید ابو داؤد و اتهمی و روایت درین مرسلین حدیث را باین لفظ است که ایحل من امراتی و هی حائض  
قال ما فوق الا زار و لفتفت عنی کذا فضل یعنی پارسائی نمودن و باز استادن از آن فاضل تر است از ترس آنکه مبادا در حرام افتد اما آنحضرت ازین حکم  
ناموس است و لیکن می آید گفته اسنادش قوی نیست و محمد بن حنفیه گفته لایصح و در روایتی از حدیث زید بن اسلم آمده که مردی پرسید آنحضرت را ایحل است  
مر از زن خود و او حائض است فرمود استوار ندی بروی ازار او و بستر کار و یا غلای او است و له مالک الدار می رسلا و حسن و حسن  
رضی الله عنها قالت کانت النفساء تقعد علی عهد التبی صلی الله علیه و سلم بعد نفاسها اربعین یوما  
بود زن نفاس گرفته می نشست زانه رسول خدا صلی الله علیه و سلم چهل روز و در وی دلیل است بر آنکه اکثر مدت نفاس چهل روز است و باین گفته اند جمهور فقهاء



و گفته اند که اکثر نفاس شست روز است یا هفتاد روز یا بیستاد و روز گفته اند که بیست و چند روز و حق بیان اول است و نیست حدیثی اقل آن نیز که درین باب حدیثی وارد نیست پس باید که باقی است زدن نفاس پس اگر دم پیش از چهل روز منقطع شود حکم نفاس نیز منقطع گردد و اگر تجاوز کند از چهل روز حکم و حکم استخاضه باشد و نفاس مانند حیض است در تحریم و طه و ترک نماز و روز و نیست خلاف در آن همچنین نیست حدیثی چهل سبب هم در و در اول بر سهید وی در تصحیف گفته شافعی گفته که اقل سبع حیض نسیال است اقل است او یک شبانه روز و اکثر او یا نوزده شبانه روز و اقل طهر در میان دو حیض یا نوزده روز است و این همه استقرا شافعی است و لی قوی درین باب یافته نمی شود انتهی رواه الخمسة الا الشافعی یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و ابن ابی شیبة و رواه الدارقطنی و الحاکم من حدیث ابی اسلم کثیر بن زیاد القزرجی عن یسعة الازدیه و اورا القفاست و زیاده که در آن که ماطلا میگوید و یا خود را بر سر زعفران و توشیح کرده ابو سهل یا یحیی بن ابی سعید و یسعة بن جابر و یسعة بن جابر است گفت و اقلی قائم نمی شود بوی حجت و گفت ابن القطن شناخته نمی شود حال او و لفظه که بی د ا و د و این لفظ که مذکور شد مراد او را راست نمی گران را و در لفظه که در لفظی بر ابی داود است یعنی از حدیث ام سلمه و لعمریها التبی و حکم نکرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم نفاس را بقتضای صلوته النفاس بقتضای نماز زمانه نفاس این مجمع علیه است بجز حیض و ملاخلاف و شاید که خارج درین سبب مخالف اند چنانکه در حدیث زید که در روایان شافعی را قضا یا نماز واجب مثل و نه امام شوکانی گفته نیست اختلاف این کلاب النازح در اجماع مسلمین انتهی و صحیح الحاکم و جامع تفسیر نفاس نموده توفی گوید قول جماعتی از فقهاء است که این حدیث ضعیف مردوست و لیکن او را شاهد هست نزد این مابنه از حدیث انفس که ان النبی صلی الله علیه و سلم وقت للنساء الیومین یوما الا ان تری الطهر قبل فلوک حاکم راست از حدیث عثمان بن ابی العاص وقت رسول الله صلی الله علیه و سلم للنساء فی نفاسهن اربعین یوما و بعضی این احادیث معاضد بعض است و دال است بر آن که دم خارج عقب ملاوت حکم می مستمر تا چهل روز بازماند در آن روز باز از آن صوم و صلوته و اگر چه این حدیث تصریح بر آن نکرد لیکن از غیر وی مستفاد شده و حدیث انس افزوده که چون بر پیش از آن بنیظا هست و نیست حدیثی اقل وی که مقتدر

## کتاب الصلوة

صلوة در لغت بمعنی دعا و رحمت و استغفار آمده و نماز اصلوة از آنجست گفته اند که مشتمل برین سنانی و تحلی بمعنی بریان کردن گوشت و تصفیه سوغتن آن باتش و نیز صلی بر زمین کردن چوب راست گردانیدن می باتش آمده است این معنی نیز مناسب است بحقیقت نماز گویا که نفس صلی باتش مجاهده میکند و گناهای او را میسوزد و راست میکند و از آنجا که طبیعت است اصول و جواهر است ملاوت با الصلوة و فضیلت نماز یکجا است بر اوقات آن چه کتب معنی فرض آید چنانکه کتب علیکم الصیام و نحوه نماز برادران وقت و حال سلام و قتل و بلوغ و یا یکی از حیض و نفاس فرض میشود و لهذا این کتاب را بعد از کتاب الطهارة نوشتن بر رسم است

## باب المواقیف

مواقیف جمع میقات است و میقات وقت تعیین را گویند قال ابن الهمام و مراد درینجا اوقات حیدیه و صلوات خمس است هرگاه که نماز پنجگانه در شب یا روز فرض شد بر هر کس که این روزی بر او تعیین اوقات می فرود آمد و با آنحضرت صلی الله علیه و سلم و روز بیانی نماز گذارد و اوقات را تعیین نمود چنانکه باید پس تقدیر اوقات خمس بر این نمازها یکبار است عقل و در زیاده آن مستعمل نیست لیکن بعضی معانی و حکمتها در آن میتوان یافت که مناسب باشد کتبها فی الحجج البالغة و غیره **عبد الله بن عمر** و **ابن التیمی** صلی الله علیه و سلم قال وقت الظهر اذا زالت الشمس وقت المغرب و قتی است که زوال یافت آفتاب بسوی مغرب همین است آن دلوک که در قول فی طالی است اقبل الصلوة لئلا یؤاخذ الله بک یعنی بر او نماز را حکم میل کردن آفتاب از میان آسمان بجانب مغرب که از اوقات و ال گویند اول وقت نیست و ابتدا بر بیان وقت ظهر است آن است

که وی اول نمازی است که بجا می آید شده بآیدن جبرئیل علیه السلام نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای تعلیم اوقات نماز و بیان جهت اورا صلوة الاول  
گویند و نماز پیشین خوانند و آخر وقت ظهر این است که و کان ظل الرجل كطوله و دیگر دو سائیه شخص مقدار درازی می وی واری فی زوال که عبارت  
از سائیه که در وقت زوال باشد چه هر چیز را در اکثر بلاد که آفتاب بسمت الراس نمیرسد مقداری از سائیه می باشد و برای این سائیه تا وقتی که سائیه مثل آن چیز گردد  
وقت پیشین است و ذکر رجل درین حدیث تمثیل است و الا آخر وی همان مصیر ظل شی مثل اوست حاله محض ظل العصر با و اما میکده حاضر گردد و عصر  
و در نیاید وقت وی بگشتن سائیه مثل آن بمقصود آنحضرت از ذکر این کلام تقریر و تاکید است و در وی دلیل است بر آنکه میان ظهر و عصر وقت مشترک نیست  
و این بابام مالک نسبت کرده اند پس سیدین سائیه باین حدانتهای وقت ظهر و ابتدای وقت عصر است و در سبیل گفته چون سائیه بیک مثل رسید اول وقت عصر  
شد ولیکن مشارک اوست ظهر در قدر یکدو ساعت چهار رکعت داشته باشد زیرا که آن وقت اوست چنانکه حدیث جبرئیل علیه السلام افاده آن میکند  
چون وی با آنحضرت صلی الله علیه و سلم ظهر و زوال بعد زوال گذارد و عصر نزدیک مصیر ظل شی مثل او و روز ثانی ظهر وقت گردیدن سائیه شی بیک  
گذارد و وقتی که در آن نماز عصر گذارد و بود روز اول پس دلالت کرد بر آنکه این وقت است که ظهر و عصر در آن شریک اند و در وی خلاف است  
حتی تمت همین است که شنیدی کسی که نفی آن کرده نادیل میکند گذاردن جبرئیل را با آنحضرت نماز ظهر را و روز ثانی حین مصیر و رت ظل شی بمثل آن و دیگر معنی  
وی آنست که فارغ شد از نماز ظهر درین وقت این بعید است و وقت العصر حاله نقص بقدر الشمس و وقت نماز عصر که نماز دیگر است ابتدای تن  
سائیه مثل درازی شخص است و اما که زرد نشده است آفتاب این وقت اختیار است و وقت جواز تا وقت غروب است و اما با صفر از شمس نزد بعضی تغییر قرص  
آفتاب است چنانکه چشم در دیدن او خیره نگردد و نزد بعضی تغییر شعاع آفتاب است که بر دیوار با افاده است چنانکه بیاید و در سبیل گفته بعد از صفر وقت  
ادانیت بلکه وقت تغناست لکن قال ابو حنیفه و گفته اند وقت او است تا بقیة رکعت بدیل این حدیث که هر که دریافت یک رکعت از عصر قبل آنکه غایب  
شود و آفتاب پس تحقیق دریافت عصر او شیخ در ترجمه گفته مذہب ائمه ثلثه و ابو یوسف و محمد و زفر و جز ایشان آنست که آخر وقت ظهر تا رسیدن سائیه شخص  
بمثل قاستی بعد از وی وقت عصر است این حدیث دلیل ایشان است بر روایتی از امام ابو حنیفه نیز همچنین است بعضی گفته اند که فتوی و مشهور از مذہب  
آنست که وقت ظهر تا رسیدن سائیه است بمثلین و دلیل ایشان در زبایه آنکه حدیث ابرو و ابانظر و دلالت دارد بر ابرو و نظر و اشتراط در دیدار ایشان  
وقت رسیدن سائیه بمثل است پس در حدیثین تعارض آمده و احتیاط در آنست که وقت بشک و رنگد و گفته اند که مختار آنست که ظهر از مثل گذرد  
و عصر پیش از مثلین کنند و الله اعلم انتهى گویم پس مثلین در عصر از احادیث پیدانیت پس ارجح و اقوی گذاردن نماز ظهر نزد زوال و عصر نزدیک  
مثل باشد سبب موافقت این قول با تعلیم جبرئیل علیه السلام و با ظاهر حدیث باب مذہب ائمه ثلثه مع صاحبین و وقت صلوة المغرب  
حال یغیب الشفق و وقت نماز شام از غروب آفتاب است تا آنکه غایب نشده است شفق و این لفظ شفقین است و در لفظی اذا غربت مد این القیم  
در اعلام الموقنین گفته درین حدیث دلالت است بر امتداد وقت مغرب تا سقوط شمس همین است سنت تا بقیة صبح حجه درین باب تمویذ اوست روایت مسلم  
از حدیث ابن عمر و باین لفظ وقت المغرب تا لم یسقط ثورا الشفق و هم در صحیح اوست از حدیث ابی موسی باین لفظ ثم اخر المغرب حتی کان عند سقوط الشفق  
و این متأخر است از حدیث جبرئیل که در مکه بود و این قول است و آن فعل و این دلالت میکند بر جواز آن بر استجاب این در صحیح است و آن در سنن  
و این موافق قول آنحضرت است صلی الله علیه و سلم که وقت هر نماز مادی است که داخل نشد وقت نمازی که بعد اوست و خصوصیت فجر ازین حکم باجاء  
پس نماز سائیه سوائی اوست و داخل است در عموم وی نیست دلالت فعل مکرر بر استجاب پس سائیه را و در خاص را انتهی و در حجة الله الیه گفته  
آخر وقت مغرب تا قبل غروب شفق آخر است و در نیست که جبرئیل علیه السلام روز دوم نماز مغرب را اندکی تا خیره گذارده باشد بنا بر قصه وقت مغرب

پس زوی گمان کرد که نماز مغرب در هر روز در یک وقت گذارد و این گمان بازم عالم خطا را اجتهاد است یا بیان غایت قلت است والله اعلم گویم  
این احتمال هر چند دور باشد اما محتمل و دلیل است و آنچه از سنت صریح ثابت شده استماع وقت مغرب است و قرآن و وقت صلوة العشاء الى نصف  
اللیل الا وسط و وقت نماز غنقن از غیر بیت شفع است تا نیم شب بی زیادت و نقصان و در سبیل گفته مراد با وسط اول است و بقیه گفته مراد مقدار  
نیم شب متوسط است یعنی مقدار مستعدن دراز و نه کوتاه و قول اول ظاهر تر است چه نصف شب معتدل شش ساعت است پس شش ساعت تا خیر باید کرد  
و این ثلث از کوتاه ترین شبها می شود و ثلث شب در ترمین شبها و عکس این اولی و انتی است و بر تقدیر این حد وقت مختار است و وقت جواز تا قبل طلوع  
نجم است انتی لیکن تا صبح با کراهت تحریری است نزد امام اعظم و مختار جمیع قول اول است و در سبیل گفته در حدیث صحیح بخاری از وقت عشاء ثلث لیل ثابت شده  
لیکن احادیث نصف شب صحیح است و عمل بر آن اجابتی و وقت الصبح من طلوع الفجر صالحوه بطالع الشمس و وقت نماز بباد از بر آمدن  
صبح صادق است آن زمان که بر آمده است آفتاب ظاهر حدیث و آن است که وقت جمیع هر وقت اختیار است و بعضی گفته اند وقت اختیار تا اسفارت  
و بعد از وی وقت جواز است این حدیث افاده کرد اول وقت نماز پنجگانه و آخر آنرا غالباً و در وی دلیل است بر اینکه برای وقت هر نماز اول و آخر است از این  
حدیث معلوم شده که نیست وقت ادا برای عصر بعد از صفر از شمس و برای عشاء بعد از نیم شب اما از حدیث دیگر معلوم شده که هر یک یک وقت هم قبل غروب  
در یافت می تمام نماز عصر دریافت اگر چه لفظ دریافت مشعر است بر اخراج از وقت معروف بعد و مانند آن و در نماز فجر هم مثل آن دارد شده لیکن در نماز  
عشاء نیامده اما در مسلم است که نیست قفراط و در نوم بلکه تقریباً کسی است که نگذارد نماز را تا آنکه در وقت نماز دیگر و از این استدلال وقت هر نماز تا آخر  
وقت نماز دیگر معلوم می شود لیکن مخصوص است بفرج آخر وقت و تا طلوع شمس است نیست وقت برای نمازی که بعد از است بچنین نماز عشاء که آخر وقت است  
تا نیم شب است بعد از وقتی برای نماز نیست و تقسیم کرده اند وقت را بسوی قضای و اضطراری چنانکه اشارت بر آن رفت اما هیچ دلیل بر آن نماند نیست  
و صاحب سنی تنقیحی کلام درین باب در رساله الیواقیت فی المواقیث کرده دوام مسلم این است اوقات نماز پنجگانه برومی که می شناسد او را هر عالم  
جاهل قروی بدوی حرد و عبود و کرامتی و تعلیم فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم بامت مرمومه و اما توفیق آن بحساب نازل قریب پس بدعت است بالاتفاق  
است سید علامه محمد بن اسماعیل میر سرج در بعض فتاوی فرموده نیست ممکن که دعوی اندامی از علمای دنیا که بود این توفیق و در عصر و صلی الله علیه و سلم  
یا عصر خلفای اشدین بلکه ظاهر شد این بدعت و در عصر مامون خلیفه عباسی وقتی که کتب فلاسفه از معادن آن بر آورده ترجمه کرده شد و بدان شغل افتاده  
و این عالم کسانی است که حق تعالی در حق شان فرمود فکلتا حجة فیهم و منکنا یا البیتات فرحوا بما عندکم هم من العجم پس اقل احوال  
مقرن این حساب آن است که ابل بدعت باشند و هر بدعت ضلالت است و عظیم شد این بدعت در حریم شریفین چه در مکه معظمه اعتقاد می کنند که بر همین ایشا از  
درین باب انواع موالات است مثل ریح مجتبه مانند آن که تدریس می میکنند و آنرا می خوانند و اعتماد ایشان در شناخت اوقات نماز بر آن است و این علم از ان  
علوم است که رسول خدا صلی الله علیه و سلم در شان آن فرموده علم لا یفصح و جل لا ینفخ و این علم از علوم اهل کتاب است چه اعتماد ایشان بر حساب تیر آفتاب و اثر  
نیباشد و بر مسلمانان از یونان اهل کتاب و خل شده انتی و کلام و در مسلم است از حدیث بویده بضم موحده و وال جمله کنیت ابو عبد الله  
و ابو سهل و ابو الحصیب است و وی بریده بن الحصیب از سلمی است بنتم حامی جمله اسلام آورد قبل بدر یکبار حاضر نشد آنرا و نمود بدعت رضوان و ساکن شد بریده  
و تحول کرد بسوی بصره پست رفت بسوی خراسان برای جهاد و مرد و فرزند و بریده بن معاویه در سده انفتین و ثلث و ستین روی عنه جماعت  
فی العصر در میان وقت نماز عصر و الشمس بیضیاء فقیهة بنون تاف و تحقیر شده یعنی و آفتاب سفید و پاک است از آلالش ز روی تیرگی  
و نزد بخاری و مسلم است از حدیث رافع بن خدیج که بوریم ماسی گذاردیم نماز دیگر را با رسول خدا صلی الله علیه و سلم بعد از آن که کرده میشد جزو یعنی شتر کشنه

و قسمت کرده میشد پس هر کس که می خوردیم گوشت بخته و نرم شده پیش از غروب آفتاب انتی و این حدیث ناظر است در تعجیل عصر چنانکه مذکور شد  
در مصنفی گفته و همان است مذکور ابو یوسف و امام محمد و علی قولها الفتوی عند الخنفیه و ابو حنیفه در روایت شهر خرافت اینها کرده و در اول وقت عصر آن را  
از بلوغ سایه هر چیز بقدر دلچسپان آن مقرر ساخته و در اول وقت عشا و آخر بعد از غروب است شفق این معنی مقرر کرده انتی گویم نصی صریح و مثلی برای اول  
وقت عصر یافته نشد جز آنکه در موطا آورده که عبداللہ بن ارفع سوال کرد ابوہریرہ را از وقت نماز پس گفت بگذار نماز کن و وقتیکہ باشد سایہ تو مانند قامت  
تو بگذار نماز عصر و وقتیکہ باشد سایہ تو مانند قامت تو بگذار نماز مغرب را و وقتیکہ فرو رود آفتاب و بگذار نماز عشا را و میان خود و در میان سوم حصہ  
شب و بگذار نماز صبح را در غیش یعنی غلکس کسیای آخر شب است انتی و در مصنفی گفته ظاهر نزدیکی این حدیث ضعیف است که مراد ابوہریرہ از مثل قامت بخت  
فی الزوال سایہ دیگر است پس بحساب اہل مدینہ در ایام شتائی زوال قریب بچهار مویچ قدم خواهد بود و بعد از آن چیزی تاخیر باید برای استحداد نماز پس بقامت  
آدمی خواهد بود و همچنین وقت مستحب برای نماز عصر فی الزوال و سایہ آدمی قریب مثلی خواهد بود انتی لیکن این حدیث موقوف است معارض نشود و با حدیث  
صحیحہ وارد در یک مثل و همچنین حدیث اقدام که در سنن ابو داود و دست ضعیف است حجت بر آن قائم نمی تواند شد چنانکہ بیاید و لذنا ہم در مصنفی گفته که ابتدا  
وقت نماز زوال شمس است از وسط آسمان و آخر وقت اولین است کہ باشد سایہ هر چیز مانند قامت آن چیز سولی فی الزوال و بر همین مطلب است ابو داود و عشا  
و از اینجا وقت عصر داخل میشود و آخر وقت عصر آنست کہ آفتاب زرد شود و تاخیر از آن حالت حرمت است از علامت منافقان است الا نزدیک ضرورت  
و اول وقت مغرب غروب آفتاب است آخر آن غیبوت شفق است و یک قول شافعی و مالک آنست کہ آخر مغرب اول او یکی است اینجا نخست ذکر کردیم  
اقوی ہان است از روی دلیل و اول وقت عشا غیبوت شفق است و آخر وقت اختیارات نصف میل است لیکن تا طلوع فجر اگر کسی بگذارد و در حکم او است  
نہ در حکم قضا مانند عصر بعد از صفر و اول وقت صبح طلوع صبح صادق معترض است و آخر وقت آن اسفند تا نام بگذارد از آن طلوع شمس باشد فی فصل و اللہ اعلم  
انتی و ازین عبارت ظاهر شد کہ اول وقت عصر یک مثل است و بہر المطلوب و من حدیث ابی موسی عبداللہ بن قیس الاشعری اسلام آورد و کہ وقت  
و ہجرت کرد بسوی حبشہ و گفته اند برگشت بسوی ارض خود پیشتر یاد مدینہ و بود عامل لہر بعد عزل مغیرہ انظر عن عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ و فتح کرد اہواز را  
و مالک ماند بر سر و تا بعد از خلافت عثمان و بہر گاہ کہ عزل کرد او را عثمان نقل کرد بسوی کوفہ و اقامت نمود در اینجا و مقرر داشت او را عثمان عامل بر کوفہ تا آنکہ  
شہید شد عثمان نقل کرد ابو موسی بعد از حکم بسوی بکہ و ماند در اینجا تا وفات و مرد و ہمہ فتاد و چند سال در سنہ خمسین قبل بعد با ابوالحسن شہری امام شافعی  
از اولاد او است رضی اللہ عنہم اجمعین و بالجملة اسلام است از حدیث می و الشمس صر نقضه یعنی گذارد نماز عصر را و حال آنکہ آفتاب بلند است مائل  
نشده است بسوی غروب این حدیث نیز تعجیل عصر معلوم شد و آن در صورت گذاردن می بر یک مثل حی باشد چنانکہ مذکور شد حدیث صاحبین است  
حافظ ابن القیم گفته صحابہ نماز میکردند با آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بعدہ میرفت یکی از ایشان بسوی عوالی مدینہ چار میل و آفتاب بلند می بود و در حدیث  
انس و انصار جز در وقت قطع و طبع آن قبل غروب شمس آمدہ و حال است کہ این بعد مثلی باشد و در صحیح مسلم است کہ وقت نماز آدمی است کہ عصر حاضر نشده و است  
این معارض ملکن سنن را نہ در صحت نہ در صحت نہ در بیان انتی در سبب گفته در احادیث دلالت است بر سرعت عصر و اصرح احادیث در تحدید اول وقت  
عصر حدیث جبرئیل است کہ گذارد با آنحضرت و ظاہر مثل می بود و جز آن از احادیث مثل حدیث بریدہ و ابو موسی محمود است بر آن انتی گویم مذکور شد مالک  
بروایت امام محمد بن حسن شیبانی از حدیث عبداللہ بن عمر ذکر عمل ہود و نصاری تہیہ وقت عصر واقع شده و امام محمد بعد آن گفته کہ این حدیث دلالت میکند  
بر آنکہ تاخیر عصر افضل است از تعجیل می نمی بینی کہ گردانید آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ما بین نماز عصر اکثر از ما بین عصر تا مغرب درین حدیث و بہر تعجیل کرد  
عصر را شد ما بین نماز عصر اقل از ما بین عصر تا مغرب پس این دلالت کرد بر تاخیر عصر و تاخیری بہتر است از تعجیل می را یک آفتاب سفید و پاک است مخاطب نشدہ است



یک شبی در حالیکه انتظار می بریدم آنحضرت را برای نماز عشاء پس بیرون آمدم بسوی ماهنگام رفتن ثلث شب بلکه بعد از نوبت پیشتر که در مؤذن را پس از نماز گفت  
و بگذارد نماز را انتهی و در حدیث جابر بن سمرة است نزد مسلم و کان یؤخر النعمته بعد صلاتکم شیئا و در حدیث ابی سعید است حتی مضی نحو شطرنج الیل و لا یؤاؤ  
والنساء و کان یکره الحق مرقبها و بود که مکره میداشت خواب کردن پیش از گذاردن نماز عشاء تا مبادا استغفر شود و نائم و در وقت نماز  
و الحدیث بعد ها سخن کردن با مردم بعد از نوبت استغفر نشود و حدیث از قیام آخر میل و در هر دو خصیصه است اگر خواب بقصد طلب تخفیف و رفع کسل  
و حصول نشاط و نماز باشد خصوصا در رمضان و کلام بضرورت باشد و لایعنی نبود و چنانکه ثابت شده که آنحضرت مستمیر بود با ابوبکر در مسلمانان و کان  
یفتل من صلوة الغداة حین یعرف الرجل جلیسه و بود که بر میگشت از نماز بامداد و فراغ می گشت از آن در هنگام شناختن مرد دشمن  
خود را مقصود آنست که شروع میکرد و غلبه تمام میکرد و در اسفار نیز که در مسجد آنحضرت علی الله علیه و سلم بمصاحف نبود پس در وقت در آمدن بمحبت شناخته نمی شد  
هفتین و این دلیل است بر تکبیر و تقشیر و تفوق و تکیه بر معنی یلغفت و یغفر است و کان یقرأ بالستین الى المائۃ و بود که میخواند نماز  
بامداد و شصت آیت و زیاده بر آن تا صد آیت گویا در صورت اختصار استین میخواند و در صورت طول تا مائة متفق صحیح علیه و درین حدیث ذکر وقت  
صلوة عصر و عشاء و فجر است بدون تجدید اوقات مدلول علیا و در آنچه از احادیث گذشت اصرح و شمل است از آن و عند هما من فوج و بخاری و مسلم  
حدیث جابر بن ابی نفط و العشاء اخیلتا و میگذازد نماز عشاء را در بعض اوقات جلد در اول وقت و احیاناً و در بعض اوقات بدیر چنانکه  
تفصیل کرد از قول سی اذ اهرج اجتماعا عجلت باین طریق که چون دید آنها را که فراهم آمدند و جمع شدند شبانی میکرد و میگذازد و در اول وقت  
براه میرفتی بر ایشان و اذ اهرج ابطعوا آخر و چون دید که دیر کردند در آمدن دیر میکرد و نماز گذاردن و در بنام اعراس ایشان است  
باینچه ارفع است بحال ایشان دلالت است بر آنکه تاخیر از اول وقت بقصد تکبیر جماعت جائز بلکه مستحب است گفته اند که امام ابو حنیفه و اصحاب کی التزام  
اول وقت میکرد و در جمیع اوقات است از جهت عدم فضیلت اول وقت و اول وقت بذاته افضل است لیکن بعارض دیگر تاخیر و واجب میکرد و الصبح کان  
یصلیها بغلبین و میگذازد نماز صبح را در تاریکی شب ظاهر آنست که این مخصوص جماعت کثیر بود زیرا که اصحاب بقیام نسل خود کردند و از خواب بیدار  
می شدند و در عشاء بهمت بعض حاجت نماز گزیده تفرقه راه می یافت و در حدیث عایشه است نزد بخاری و مسلم که بود آنحضرت میگذازد نماز بامداد پس بر میخیزد  
زنان از نماز پیچیده و پوشیده و رویا و بدن بجا و در با و گلیها شناخته نمی شد و از جهت غلبه انتهی و غلبه بفتحین تاریکی آخر شب بمانی انقام و خلوط  
بیاض صبح کذا فی الترجمة و آن اول فجر باشد کذا فی سبیل و مسلم و مسلم است منها من از حدیث ابی موسی اشعری صحابی  
جلیل القدر است و اشعریست یکی از اجداد او است و فتح خیر همراه اهل سفینه بلامرست آنحضرت آمده با نعام و کرام و مدح و شتای می مشرف شد مناقب او  
بسیار است و ترجمه وی گذشت فاقا هر الفجر جهن الشوق الفجر پس قائم کرد آنحضرت نماز صبح را وقتی که شوق شد صبح و الناس لا یسکاد  
یعرف بعضهم بعضا و حال آنکه مردم نزدیک نیست که بشناسند بعض ایشان را بعض را و این ناظر است و آنکه در غلبه گذارد و تعجیل کرد در آن  
و مصفی گفته معنی تعجیل آنست که در اول وقت استعدا و نماز کنند و بعد از استعدا و در میان نصف اول وقت نماز گذارد پس در وقت فجر حضرت عمر فرمود  
الصبح و انجم بادیه مشبکة و ابوبکر هر چه گفت بلی الصبح بغیث و حضرت عایشه گفت فی نصف النساء و متلفعات بمروهن یا یعرفن من الغلس و این همه  
منطبق است بر یک حد و در وقت ظهر در یک آیت از حضرت عمر صلوات الله علیه و سلم در روایت دیگر صلی الله علیه و سلم از اذاعت الشمس و این  
هر دو منطبق است بر یک حد زیرا که نوال شمس از وسط سما بخیر بودن فی یک ذراع کما پیش ظاهر نمی شود و ابوبکر هر چه گفت صلی الله علیه و سلم از اذ کان النمل کثلک  
و این نیز نزدیک است باول زیرا که فی نزال و فی آدمی چون هر دو مثل آدمی رسد و صیف خدا بر او خواهد بود نسبت اهل مدینه و در شتابانان نصف اول



وقت خواهد بود و در وقت عصر حضرت عمر گفت صل العصر و الشمس بینا رقیة قدر یا سیر الکرکب فرمیدند اولت قبل غروب الشمس حضرت عائشة گفت کمالی  
العصر الشمس فی حجر تقابل ان ظهر الشمس گفت کمالی العصر ثم یذهب الذاهب الی قبابها تیمم و الشمس من تقعة و ابوهریره گفت و انصر اذا کان ثلث شکیک  
و این همه قریب باید یکدیگر متطبق اندیز نماز گذاردن وقتی که سایه آدمی غیر فی زوال از یک مثل زیاده شود تا برسد پیش ثانی بلکه اندکی از مثل ثانی هم زیاده تر گردد  
مضایقه نیست و در وقت مغرب حضرت عمر گفت المغرب اذا غربت الشمس و ابوهریره نیز مانند این گفت و در وقت عشاء حضرت عمر فرمود و العشاء اذا غاب الشفق  
الی ثلث اللیل و در روایت دیگر گفت اقر العشاء ما لم تنم و این نیز موافق است باول زیرا که وقت نوم غالباً پیش از ثلث لیل می باشد و در روایت دیگر فرمود  
و العشاء اذا غاب الشفق و ابوهریره گفت ماینیک بین ثلث اللیل پس وقت سحر عشاء مست است از اول غروب شفق احمر تا سوم حضرت شب انتی و این  
تطبیق است در آثار صحابه رضی الله عنهم و **و عن** رافع بن خدیج الحارثی گفت ابا ابو عبد الله است و یقال ابو خدیج الحارثی الاوی از اهل  
مدینه است حاضر شد بعد از جهت صغری و در احد و خندق و مشاهد دیگر حاضر شده جماعتی از صحابه تابعین از وی راوی است روزی احد او را  
تیری رسید آنحضرت فرمود انا اشد ملک یوم القیامة و از زمان عبد الملک بن مروان نرسیده بود بعد جراح وی شکست و بمرد در سینه ثلث و این  
سبعین است و ثمانون سته و گفته اند که در زمان یزید بن معاویه مروی رضي الله عنه قال گفت رافع بن خدیج ان فصل المغرب مع النبي  
بودیم با که میگذاوریم نماز مغرب را با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فینصی فاحسننا واته لیبھی مواقع نبیله پس بر می گشت یکی  
از ائمه نماز و حال آنکه وی هرگز نیندی دید جای ایستادن تیرای خود را بعد از آنذاقتن آن تیر را که در روز هم نمی نمایه مقصود بیان تجلیل نماز مغرب است  
و آن مستحب است و مثل بفتح نون و کون موحده بمعنی سهام عربیه نیست و او را حد لفظی و گفته اند که واحد وی نه است که تیره و تیره مستوف علیه  
در سبیل گفته حدیث دلیل است بر بادت بصلوة مغرب بحدیثی که برگرد و از آن وضوء باقی باشد و قد کثر الاحتیاج علی الساعه بها انتی **و عن** عائشة  
رضی الله عنها قالت انکم التبی و تاریکی شب گذارد رسول خدا صلی الله علیه وسلم ذات لیل بالعیاء یک شیخا عشارا  
حتی ذهب عامه اللیل تا آنکه رفت بسیاری از شب آنهم بفتح همزه و کون عین محله یعنی داخل شد در عتمة و عتمة بفتح تین ثلث لیل اول را گویند  
بعد غیبت شفق کما فی القاموس شخ خرج فصله و قال یسر بیرون آمد پس نماز گذارد و فرمود اینه لوقت حای این است وقت نماز عشاء یعنی  
وقت مختار و افضل اول و کلا ان اشوت علی امتی اگر نمی بود سخت پذیرا شدن بر امت من تاخیر عشارا هر آینه امر میکردم ایشان را تاخیر کنند  
گذاردن نماز عشارا تا ثلث شب یا نیمه آن روایت کرده اند این جمله اخیر را ترمذی و ابن ماجه احمد و ابو داود و ابن حبان از حدیث ابوهریره و لفظ  
ترمذی الی ثلث اللیل و نصفه است و لفظ احمد و ابن حبان الی ثلث اللیل است و شک نکرده ایشان رواه مسلم و ابن خلدون حدیث دلیل است بر آنکه وقت  
عشاء مست است و آخر و افضل اوست آنحضرت صلی الله علیه وسلم رعایت میکرد و اخذ را بر امت اگر چه ترک کرد و افضل وقت را و این خلاف مغرب است  
که افضل او اول است و همچنین غیری مگر ظهر را یا مست حر چنانکه گفت **و عن** ابی هریره رضي الله عنه قال قال گفت ابوهریره  
فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اشتد الحر وقتی که سخت شود گرمی موسم فابعدوا بهمة مفتوحة متطهرون و کسر را بصلوة  
پس سردی کنید نماز و تاخیر کنید از اول وقت تا تابش کند سورت حرارت را گویند ابرو وقتی که داخل شد در وقت بر و بجزو اطهر و انجدو اتمم وقتی که داخل شد  
در وقت ظهر و رسید و بخند و تمام و اول رمضان است این هر دو مکان حدیث دلیل است بر وجوب ابرو بظهر نزدیک شدت حرارت که اصل در هر دو وجوب  
و گفته اند که تجار ایستحاب است باین فیه اند جمهور و ظاهر حدیث عام است بر منفر و وجاعت و بله جار و غیر آن و در وی قولهاست گفته اند که ابرو مست  
و تجلیل افضل است بنا بر عموم اول و انصاف لیل اول وقت و چنانکه اند که آن در عام است مخصوص شده با حدیث ابرو و سطر است این حدیث بحدیث غباب

که شکایت کردیم بسوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم سر برضاد را در جباه واکت خرد پس در نوک در شکوه مارا و این حدیث صحیح است رواه مسلم و جواب از آن بچند وجه داده اند احسن آنها این است که شکوه ایشان از شدت رضا دراکت و جباه بود و این نمی رود از زمین مگر آخر وقت یا بعد آن لهذا آنحضرت فرمود صلوا الصلوة لوقتها را باینکه در این حال است بر آنکه ایشان طالب تاخیر زانو زدن وقت ابرار بودند پس محاض نشود بخدیش ابرار و در مصنفی گفته جمیع تخصیص کرده اند ابرار را ببلد حار و جماعت مسجد که از جایهای دور قصد کنند و صبح نزدیک فقیر عموم آنست و در بعضی شکوائی رسول الله صلی الله علیه و سلم سر برضاد را باینکه تحمل است برابر او یکم از وقت بیرون کشند مترجم گوید معنی ابرار آنست که شدت گرمی و با خطا آوردن آن قریب یک مثل می باشد بآن معنی که چون از نماز فارغ شود عنقریب سایه یکیش گردد و سوا فی زوال پس مستحب تاخیر نماز است تا آخر وقت در ایام شدت گرمی و در حدیث ابن مسعود وارد شده که کان قدر صلوة رسول الله صلی الله علیه و سلم الظفر فی الصیف ثلثة اقدام و فی الشتاء خمسة اقدام الی سبعة اقدام اخرجه ابو داود و النسائی و شیخ برنج در قبضت مراد از این تقدیر بعد از طریح سایه زوال است و درین مورد مضمون این حدیث موافق آنست که ذکر کردیم انتهی گویم حدیث ابن مسعود را حاکم هم روایت کرده و مردی است از طرف ابن مسعود و مصنف آنرا در تخصیص آورده و در سندش عبیده بن حمید است شیخ وحی حدیث طارق و در سیر و خلاصه در میزان در ترجمه عبیده گفته و قد ضعف عبدالحق حدیث تقدیر صلوة النبی صلی الله علیه و سلم فی الشتاء و الصیف بالاقدام انتهی و در سبیل گفته و قد بیننا مافیة فی المواقیف وانه لا یمکن الاستدلال انتهی و هم صاحب سبیل در بعضی فتاوی گفته که این حدیث را حمل برابر آورده اند کما قاله ابن عمر بنی الماکلی فی التفسیر و تبحر الحافظ سیوطی در بیان کرده ایم ما عدم صحت حمل فی برابر او در رساله خود و مواقیف فی المواقیف و بیان کردیم در آن که این حدیثی است که قریح کرده اند و در آن گفت عقیبا لیتابع علی حدیثه فی القبول و احدهما ابن مسعود و توفیق کرده اند سعد را و عجب است از حافظ ابن حجر در تلخیص کما ذکر کرد در نظر این حدیث و ذکر نمود کلام ابن عمر بنی الماکلی که این حدیثی است که از جهت جنوب باشد چه سایه و بی بسیار می افتد و در جهت شرف لیکن بآن حد که تقدیر کرده باقدام و غایت و بی آنست که نظر کنند در ادارت که حاصل شود بدان ظن زوال و نیست باطل اقدام مگر بمن ظن لا غیر و نیست هیچ کی مخاطب بظن غیر خود بلکه بظن نفس خود انتهی و هر صاحب صنفی ازین قول که جمعی تخصیص کرده اند ابرار را ببلد حار و جماعت مسجد امام شافعی است زیرا که وی گفته که ابرار در خلعت است و آن نیز بر کسیانیکه در طلب جماعت مسجد با می شتابند و مشت می کنند و هر که تنها بگذرد و یا در مسجد باقوم می گذارد دوست دارم که تاخیر کند از اول وقت انتهی شیخ در ترجمه گفته این مخالف ظاهر حدیث است و ترمذی حدیثی آورده که دلالت دارد بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در سفر نیز از سر میگرد و ابرار با وجود آنکه همه در یک منزل جمع می بودند و گفته است ترمذی که قول کسی گرفته است یسوی خیر زهر در شدت حر اولی تر است باجماع و در حدیث بخاری آمده که صحابه ابرار و دیگران در نماز ایستاده و در بعضی روایات آمده که در سایه دیوار یا نماز می فرستند و دیوار با در آن زمان هفت گز بود و بعضی تا سیانه وقت گفته اند حمل برابر او بر وقت زوال و بجهت برودت می نسبت بگرمی وقت است و اجماعی که بعضی شافعی گفته اند بعید است و بدون او سرد تر نسبت باستوا و اختلاف تجربه است چه دوام سبب مؤثر تر است از قوت چنانکه از سردی وقت صبح نسبت به نیم ظهر بزرگتر و در هر چه آفتاب و یکمتری می آید و در برابر میگوید که سخت تر گرمی در آن دیار در وقت رسیدن سایه است مثل ابرار و تاخیر از آن باشد و بالجملة احادیث صحیح در مبالغه یا بر او وارد شده است و آنکه در حدیث جناب آمده محمول است که تاخیر تاخیر از تمام وقت باشد و الله اعلم انتهی طحطا و مصنف در تلخیص گفته معنی لم یکنه نام نزل شکوائی است همزه برای سلب است کما عجت الکتابای از لنت عجمه است و گفته اند فی اولم یحو جلال الشکوی بل خص لنا فی التاخیر است و ال است بر اول روایت ابن منذر و یحیی از حدیث سعید بن هب بن جناب شکوائی رسول الله صلی الله علیه و سلم

الرضا فاما اشکانا و قال اذا زالت الشمس فصلوا و من لم یصل کرمه و طحاوی بسوی نسخ حدیث خواب گفت طحاوی و قال است بران حدیث منیر و کنان فیله  
 بالماجرة فقال لنا ابو واپس بیان کرد که بود او را و بعد بخیر و محل کرده اند بعض حدیث را در او را بر گردین مثل فی حدیث خواب بر سر و نشدن سنگریزه زیر که  
 آن سرخی شود تا آنکه زرد شود آفتاب فلما اوجست کرد در او را و دیگر و در تانیخ تا فروغ وقت انتهی فان شدت الحس فیهم و جهنم فیراکم سختی  
 گرمی از جو شیرین و دروغ و بر آگنده طعن گرمی اوست و در آخر این حدیث است که گفته اند آتش در رخ بسوی رب خود و گشت خورد اجزای من یکدیگر را  
 پس مستوری داد او را بر و نفس بر او من و دم بدن و در زمستان و در دیگر و تابستان پس سخت تر از چمنی یا بهر شد اما اگر گرمی و سخت تر از چمنی یا بهر شد  
 از سردی از ان نفس است که تابستان و زمستان می زند متفق علیک و درین باب حدیث از ابو موسی و عایشه و غیره و ابو سعید و عمر بن خطاب  
 و صفوان و الدقم و النسر و ابن عباس و عبد الرحمن بن علقمة و عبد الرحمن بن جابر و احادیث ایشان را مصنف در تلخیص با حرج و تفصیل ایراد کرده  
 و حق رافع بن خدیج رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اصبحوا بالصبح و کتبوا بکتابهم و کتبوا بکتابهم و کتبوا بکتابهم و کتبوا بکتابهم  
 روشنی بگذارد نماز با مدا و در و روائی بل اصبحوا الصبح و یا الفجر آمده اسفار کثیر و غیره و محل هر دو عبارات یکی است و ظاهر و متبادر از عبارات حدیث  
 آنست که شروع در نماز وقت اصباح و اسفار کنند و اسفار صبح آنکشاف و تیز و انتشار اوست و هر چه جز این گفته اند تاویل و تکلف است و این  
 حدیث حجت حقیقه است و تراخیر نماز اسفار و این حدیث در سنن است و حدیث غلغل و موطا و صحیحین است پس محاض نشود او را و نیز در حدیث النسل است  
 نزد ابو داود و که گذارد آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز صبح کیار و غلغل است تر گذارد و بار دیگر و اسفار کرد و بیان بعده بود نماز و بعد ازین در غلغل تا آنکه مرد و خود  
 نکرد بسوی اسفار انتهی و این حدیث حجت شافعی است در تغلیس و شک نیست که صراحت این حدیث نزاع اسفار و تغلیس را بود خوب فیصل میکند و مشعر است  
 باینکه مراد با صبح او اسفار و غیره ظاهر اوست پس گفته اند که مراد بدان تحقق طلوع فجر است و صیحه عظم بر ابی تغلیس نیست و گفته اند که مراد بدان اطاعت قرارت  
 در نماز صبح تا آنکه بیرون آید از نماز وقت اسفار و گفته اند که مراد بدان ایامی مقرر است زیرا که نو فجر درین شبها بسبب غلبه نور چراغ بیدار و واضح و روشن  
 نمیکرد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم کیار بنا بر عذر اسفار کرد و پسر مستمرا نذر تغلیس و طحاوی گفته اند استغلیس کنند و ختم با اسفار و جمع کنند میان هر دو  
 بتطویل قرارت و گفته اند که این تاویل احسن و اولی است که بدان توفیق میان احادیث حاصل میگردد و لیکن ظاهر هر دو بهیچ نفی آنست که ابتدا و ختم هر دو  
 با اسفار کنند و چندان تاخیر نکند که شک و طلوع آفتاب افتد و بعضی حدیث اسفار را بهیچ نیست که نزد این ابی شبیه و غیره است و کرده اند و نظر  
 وی این است که نگذارد آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز در وقت آخر وی تا آنکه قبض کرد او را و وی تعالی اما این روایت نیست زیرا که اسفار آخر وقت  
 صلوة فجر نیست بلکه آخر طلوع شمس است شیخ در ترجمه گفته حد اسفار چنانکه از مشایخ فریب خفیه منقول است آنست که قرارت مسنون از اجل  
 داشت یا زیاد تا صد بطریق ترتیل تواند کرد و بعد از فراغ از نماز اگر فرغ سبوی و طهارت ظاهر شود ممکن باشد او را عاده و وضو نماید پیش از طلوع  
 آفتاب گفته اند که ابو بکر و عمر این چنین کرده اند انتهی گویم و برین تقدیر نزاع لفظی است در اسفار و تغلیس زیرا که قائلین غلغل نیز قائل اند که قرارت  
 آنحضرت درین نماز استین آیت نامائت بود و قائلین اسفار هم بخدا و بدان بقرات مسنون میکنند پس هر دو وقت در حقیقت یک وقت شده و بنی  
 شیخ گفته اند که مذہب شافعی تغلیس است یعنی در وقت اول بتاریکی گذاردن و میگویند مراد با اسفار تاخیر است تا یقین گردد که صبح طلوع کرده و عدم  
 مبادرت نزد وطن بطلوع و بی شک اجر و ادای نماز نزد یقین به دخول وقت اعظم و مفصل خواهد بود و این تاویل بعید است چه متبادر از حدیث آن است که  
 اعظمیت خصوصیتی است که در اسفار است نه از جهت تحقیق وقت که وی عام است اوقات نماز بار و حدیثی از معاذ بن جبل می آرند که گفت سرستان  
 مرا بخیر خدا صلی الله علیه و سلم بمن فرمود در شما تغلیس کن و تطویل کن قرارت را آنقدر که طاقت ارند مردم و چنان کن که ملول شوند ایشان

و ضعیف است اگر کسی که شب کوتاه است و مردم خواب نال توقف کن تا همه حاضر آیند و گفته اند که این بر تقدیری است که همه حاضر آیند بعضی اگر بمسایره  
تاخیر کنند پس اولی تاخیر است بی خلاف امام شافعی و ایمنه دیگر که تعجیل در صلوة مستحب و بلند گویند که در تقدیم ساعت است و در ادای عبادت پس افضل شهر  
لقله تعالی و مسایره نحو المصطفیٰ مرتب است که در مسافر تکبیر جماعت است و بی شک تکبیر جماعت افضل است و ساعت  
بمغفرت در چیزی است که افضل است نزد خدای تعالی و معنی فقہی درین باب آن است که تاخیر فخر تا آخر وقت صباح است باجماع بکراهت تقلیل  
جماعت امری مکره است انداختن مردم در مشقت نیز مکره است چنانکه مآخذ را منع کرد از تطویل قنارت و فرمود ائمتان انت و حال آنکه تطویل قنارت در  
ناز سنت است فوق تعجیل آن در اول وقت نیز نشستن در جای نماز تا بر آمدن آفتاب سبب است در غایت تا که و این بر اسفار میرست و در تفلیس مختصر  
و اصحاب با سبب که ثابت در روایات از فعل آنحضرت اسفار است و آنچه مردی است از تفلیس اگر ثابت شود شاید که در سفر باشد بجهت غرض و اینها  
چون آنحضرت در زلفه تفلیس که گفتند که در غیر وقت مهند نماز کرد چنانچه در روایات آمده است و حدیث عایشه تقتصر النساء متلفعات معاصر  
باین حدیث و قول ارجح است نزد ما از فعل و شاید که آن در وقتی بود که زنان مأمور بودند به بیرون آمدن نماز بعد از آن تسبیح گشت با منور گشتن  
ایشان بقرار در بیوت انتهی اما این همه احتمالات است در برابر احادیث صحیح و وارد در غلبه حق ثبوت هر دو است با رجحان غلبه بر اسفار فافه  
اعظم لا جرم که پس بدستیکه اسفار بهیچ بزرگتر است بر ای مزد و ثواب شما زیرا که ثواب نماز بقدر ثواب جماعت است و جماعت در اسفار  
زیاده می باشد از تفلیس غالباً و اوه الخمسة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و صححه الترمذی و ابن حبان و این لفظ  
ابو داود است و صححه ابی هريرة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من ادرك من الصبح ركعة  
قبل ان تطلع الشمس فقد ادرك الصبح کسی که در یاد بر کتبی از نماز صبح پیش از آنکه بر آید آفتاب پس تحقیق دریافت نماز صبح را شوقاً  
گفته این حکم برای هر دو است یعنی هر که معذور شد و یک کعت دریافت می گوید یا تمام نماز دریافت و گفته که تقیید بخود بر برای آنست که شارع برای نماز اوقات  
مقرر کرده و او اهل و او را بعد از اوقات حسیه محدود ساخته و در میان هر دو وقت برای هر نماز وقت این نماز مقرر گردانیده و در غیر آن اوقات مجبیه  
نماز منافعی و نماز امری می میراند نماز را گردانیده پس همین حدیث دلیل است بر آنکه اول کعت در وقت خارج از اوقات مضر و به مانند وقت  
طلوع و غروب و شب خاص است بخود و مثل آنکه بیمار باشد و نمی تواند که نماز را کند بحد شفا یافت و ممکن شد او را که یک رکعت در یاد یا باطن یک  
شد و توانست که در یاد یک کعت را انتهی گویم حدیث از مفهوم تقیید بخود و خالی است و لهذا حافظ ابن القیم در اعلام گفته مقصودست بعموم خود  
در مصنفی گفته هر یک رکعت از نماز در وقت خود بخوار و بواقی خارج وقت او را حکم اداست در قصر صلوة و اتمام آن و ابو حنیفه در نماز صبح خلاف  
کرده است و آن ضعیف است و جمیع تفریع کرده اند برین حدیث که اگر عذر معذور غافل شد و از وقت مقدار یک رکعت باقی مانده است او را لازم  
میشود آن نماز مانند آنکه پیش از آنکه بخوابد یا بالغ شد صبحی یا طاهر شد حاضر نماز کرده اند جمعی و گفته اند که اگر قدر تکبیر احرام از وقت یافت  
لازم میشود قنای آن نماز و نزد یک این فقیر درین تفریع نظر است زیرا که استطاعت شرط وجوب است و وجوب قضا مستغرق بر وجوب ادای آنجا  
رکعات اخیر قضا است که شارع تمییز و تفضلاً در حکم ادا ساخته است و تابع چیزی که در وقت کرده شده است نموده باقی ماند سوال و آن آنست که  
چون حال صلوة بر یک منوال است پس تخصیص فخر و عصر را باین مرتبه چنانچه در اکثر روایات واقع شده سبب چه باشد علما گفته اند که این تخصیص را سبب  
اول آنکه این دو نماز در طرف روز واقع اند و صلوة بعضی نماز بلند آمد و بعد از آن آفتاب بر آید یا فرد و در بعضی معلوم میکنند که وقت بر آمد پس اگر این حکم را  
درین صورت بیان نمی فرمود گمان فوت بهیچین می انجامید بخلاف او و آخر اوقات نماز با می دیگر که انتهای آن باین موضوع و ظهور معلوم میشود و دوم آنکه

و احادیث صحیحی واقع شده است از نماز درین دو وقت پس اگر این دو حکم را درین صورت بیان نمی فرمود گمان می شد که بسبب غفلت این دو وقت نماز فاسد شده باشد و الله اعلم انتهى و من ادرك رکعة من العصر قبل ان تغرب الشمس فقد ادرك العصر و کسی که در یک وقت از نماز عصر پیش از آنکه فرو رود آفتاب پس تحقیق وی دریافت نماز عصر را یعنی نماز وی باطل میگردد و باید که یک رکعت دیگر را وی ضم کند و نماز را تمام گرداند قول القبر اهل علم همین است که نماز فجر عصر بطلوع و غروب آفتاب باطل نمی شود و همین است ارجح و اقوی اگر چه امام ابو حنیفه و اصحاب وی بر آنند که نماز فجر بطلوع باطل میگردد و نماز عصر و این حدیث حجت است بر ایشان جواب داده اند که این حدیث معارض است با حدیث دیگر در آن نمی از نماز وقت طلوع و غروب آمده فرض باشد یا نقل پس عمل کریم بقیاس زیرا که در اصول فقه مقرر شده که نزد تعارض اوله رجوع بحديث کنند و نزد تعارض و حدیث رجوع بقیاس و قیاس ترجیح می کند حکم این حدیث را در نماز عصر مگر در روایتی از ابو یوسف که میگوید فجر نیز باطل میگردد و بطلوع و لیکن صبر کند تا بر آید آفتاب تمام کند نماز را و ترجیح کرد احادیثی که در نماز فجر نیز که وقت نماز فجر همه کامل است و نقصان در آن نیست واجب میگردد و بصفت کمال و چون بطلوع آفتاب نقصان طاری شد او را مکنا و بجنب نشد و آخر نماز عصر که آفتاب زردی گیر و ناقص است پس موجب آن نیز بصفت نقصان باشد پس نظر بآن نقصان بسبب وجوب فاسد نگردد و او را مکنا و بجنب باشد و لیکن نزد شافعی احادیثی که مخصوص است بنواقل و فرائض و هر سه وقت جائز است و مراد بفرائض فوائی است و ظاهر احادیث و در عموم است و شک نیست که توجیهات حنفیه درین مسئله و مراد از اینست زیرا که بیان این حدیث و حدیثی که تعارض نیست چه در نمی مقصود باینست نماز است در اوقات منتهی غذا و درین حدیث اتمام نماز است در آن که شروع آن در آخر وقت بود و از بدایت تا نهایت فرق بسیار است و تفرقه در نماز عصر و فجر بقیاس بعد از آنکه حکم هر دو در یک حدیث بر یک وجه وارد باشد قیاس فاسدست و در برابر رض صحیح مرود و مستفوی علیها و درین باب حدیثهاست که تایید میکند حدیث ابو هریره را و مراد و وقوع یک رکعت فجر بعد طلوع و سه رکعت عصر بعد غروب است زیرا که اجماع است بریکه مراد آن نیست که هر یک یک رکعت فقط از هر دو نماز بگذارد و وی این هر دو نماز را دریافت و در باره فجر بصراحت آمده در روایت بی همتی باین لفظ که ان درک من الصبح رکعة قبل ان تطلع الشمس رکعة بعد ان تطلع فقد ادرك الصلوة و در روایتی است من ادرك من الصبح رکعة قبل ان تطلع الشمس فليصل اليها آخر او در عصر آمده از حدیث ابو هریره باین لفظ من صلی من العصر رکعة قبل ان تغرب الشمس ثم صلی ما بقی بعد غروب الشمس لم یفته العصر و مراد بر رکعت اتمام بآن رکعت است بواجبات آن از قنوت فاتحه و استكمال رکوع و سجود و ظاهر حدیث آنست که همه از است و اتمام بعض قبل خروج سجلب حکم اوست بر یا بعد وی که بعد خروج گذارده فضلا من الله تعالی و مفهوم وی آنست که هر که کمتر از یک رکعت دریافت وی نماز را ندانید و مسلمة عن عائشة عن خولة و مرسل است از حدیث عائشة مانند حدیث ابو هریره در معنی نه و لفظ بلکه لفظ او دیگرست چنانکه میگوید و قال یحیی بدل رکعة و گفت سجده بدل رکعت نوزوی گفته مسلمانان اجماع کرده اند بریکه این حکم ظاهر خود نیست و نمی شود و باین یک رکعت در یک تمام صلوة و نه حاصل می شود و در ادب او از نماز باین یک رکعت بلکه این حکم متداول است و در وی اضرار است تقدیر عبارت چنین باشد که وی دریافت حکم نماز را و جواب یا فضل او و این حدیث دلیل صریح است بر آنکه هر که بگذارد یک رکعت از صبح و عصر پست بر برون رفت وقت نماز قبل سلام دادن او باطل نمی شود نماز او بلکه تمام کند نماز خود را که آن صحیح است و این حکم در نماز عصر جمع علیه است و اما در صبح پس قائل است بآن مالک و شافعی و احمد و کافه علماء الا ابو حنیفه که وی قائل بطلان نماز صبح است بطلوع شمس در نماز زیرا که در بعد وقت نمی از نماز انتهی شر قال و المسجد انما هي الركعة پست گفت که سجده نیست مگر همان یک رکعت بحکم آنکه از کلام آنحضرت باشد فلا اشکال و اگر از کلام راوی است پس می عرفت بمرویی خود خطاب می گفته مراد سجده رکعت است مع سجده و رکوع و رکعت تمام همان است که مع سجده باشد باین وجه آنرا سجده خواندند انتهی و اگر سجده

درین حدیث رجال خود وارد نمی آن باشد که هر یک گفت یا یک سجده یافت و می نماز دریافت و لیکن این معنی مرویست بجهت ورود سایر احادیث بلطف  
گفت پس وایت سجده محمول باشد بر آن و باقی ماند مفهوم من او را که رکعت سالم از مضاعفه و محتمل که مراد آن باشد که هر یک صرف یک سجده دریافت می تمام نماز  
در یافت مثل کسی که یک رکعت دریافت است و این منافی ورود من او را که رکعت نیست زیرا که مفهوم می غیر مراد است بدلیل من او را که سجده و حق تقاضا  
تفضل کرده باشد بگردانیدن رکعت سجده در یک رکعت و اخبار آنحضرت در او را که رکعت پیش از آن باشد که او تعالی اعلام کند آنحضرت را بگردانیدن  
در رکعت سجده در رکعت نماز پس وارد نشود اینکه هر یک دریافت یک رکعت می تحقیق دریافت نماز را بطریق اولی و **ع** ابی سعید الخدری

رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا صلوة بعد الصبح حتى تطلع الشمس حتى تغرب الشمس حتى تطلع الشمس حتى تغرب الشمس  
آنحضرت را می گفت نیست نماز بعد صبح تا آنکه بر آفتاب و لا صلوة بعد العصر حتى تغرب الشمس و نیست نماز بعد عصر تا آنکه فرو رود آفتاب  
یعنی درین هر دو وقت نماز نفل بعد نماز فرض گذاردن نادرست است و این نفی یعنی نفی است و اصل ورودی تحریم است پس ملاک کرد در تحریم نفل  
درین دو وقت مطلقا و آنکه گفته اند که ذات السبب جائز است بحدیثیست مسجد شلا و نمازی که آنرا سبب نیست جائز نیست پس هیچ دلیل بر آن نیست  
و اما نماز گذاردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم دو رکعت بعد عصر و خانه خود چنانکه نزد بخاری است از حدیث عایشه رضی الله عنها باین لفظ که ترک نکرد  
دو رکعت را بعد عصر نزد من و در نقلی نه بود که ترک کند آن هر دو را و در سر و علانیه پس مراد بآن قضای نافله نذر است که چون فوت شد استمار فرمود بر آن بر آنکه  
عادت شریعت آن بود که چون کاری میکرد ثابت میداشت آن کار را و این ملاک کرد بر جواز قضای نافله در وقت کراهت یا این از خفتن نفس می  
صلی الله علیه و سلم بود چنانکه دلالت میکند بر آن حدیث عایشه بنحو ابوداود که او نماز میگذاشت بعد عصر و نمی میکرد از آن و بعد که وصال منفی فرمود و نمی میکرد و از آن  
و گفته می از علما بعد کراهت نفل بعد نماز صبح و عصر گفته بدلیل نماز گذاردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد عصر و تقریر یکیکه دیدار او را که نفل می خواند بعد  
نفر و لیکن می توان گفت که این هر دو حدیث بدلیل اندر جواز قضای نافله در وقت کراهت نذر عدم کراهت نفل درین اوقات مطلقا زیرا که اخضر دلالت  
نمی کند بر نفی اعم بلکه تخصیص میکند او را و آن از باب تخصیص افعال یا فعال است یا آنکه خواهد بود که هر یک از نافله عصر فوت شود و می آنرا بعد عصر قضای نافله و چون  
متعارض شوند قول نفل قول مقدم باشد بر فعل پس مراد بآن است که ادای نوافل درین هر دو وقت حرام است چنانکه در اوقات ثلثه که بسیار  
متفق علیه و از ابی ذر آمده که بر امر در رجه کعبه و گفت هر که شناخت مرا پس تحقیق شناخت و هر که شناخت مرا پس منم چندی شنیدم  
رسول خدا را میفرمود نیست نماز بعد صبح تا آنکه بر آفتاب و نه بعد عصر تا آنکه فرو رود آفتاب مگر آنکه مگر یک رواه الشافعی و احمد و زرین و ابن عبد  
و روایت کرد سیوطی تخفیف می در جامع از ابن خزمیه و ابو نعیم در حلیه و دارقطنی و طبرانی در اوسط و بیهقی و حسن کلمه عن ابی ذر که ان فی حاشیه  
السید عمر رحمه الله تعالی و لفظ مسلم لا صلوة بعد الصلوة الفجر نیست نماز بعد نماز صبح و این اصح است از لفظ اول که محتمل نماز و زمان  
هر دو بعد پس متعین کرد مراد را بآن و در روایتی آمده لا صلوة بعد الصلوة العصر و این اشیر این را نسبت بشعین کرده و در روایتی لا صلوة بعد  
طلوع الفجر الا رکعتی الفجر آمده پس متوجه شد نفی بسوی ما بعد فعل نماز فجر و فعل نماز عصر و لیکن بعد طلوع فجر نیست نماز مگر نافله فقط و اما بعد دخول عصر  
پس ظاهر دخول اباحت نافله است مطلقا اما میگذارد است عصر را نزد می گفت و درین باب است از علی کرم الله وجهه و ابن مسعود و ابی سعید  
و ابی هریره و عقیقه بن عامر و ابن عمر و عمر بن خطاب و معاذ بن جبل و کعب بن عمره و ابی امامه و عمر بن عبد المطلب و عیسی بن یحیی  
بن امیه و معاویه الضاحی انتی و گفت در تلخیص و درین باب است از سعد بن ابی وقاص و عایشه بن ابی ذر و ابی قتاده و حنفیه و ابی الدرداء و صفوان  
بن یسطل و غیره و **ع** عقیقه بن عامر از حدیث عقیقه بن عامر یعنی بن عیین مسکون قاف کنیت او ابو عامر است عامل



معاویه بود بر مصر و به آنجا وفات یافت و در ستونان و خمین و عجمیه نفر من الصلوة و خلق کثیر من التابعین و گفته اند که شتر روز نروان با علی کرم الله وجهه و غلامه ابن عبدالمطلب ثلاث ساعات کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یسجد بها فان نضلی فجهن اواده نقیر فیجری صواتا تساعت است که نمی سجد و بار اسب از نماز گذاردن در آن ساعات و از گور کردن مردی تا در آن اوقات بعضی گفته اند که مراد بگور کردن درین حد نمازخانه است حال آنکه نمازخانه درین وقت بالاجماع مکروه نیست پس ابن فقیه خیریت است و بخیری که مخالفت حدیث است و صواب این است که معنی حد آنست که بعد از آنکه درین اوقات نکند که مکروه است و همچنین بعد از آنکه عصر تا عصر شمس بلا غروب است که این صلوة منافقین است چنانکه در حد آمده قام فخرنا و چون واقع شود دفن درین اوقات بلا تعد مکروه نباشد چنانکه لطلع الشمس باز غرقه است تر تفع یکی آن وقت که برادر افتاد تا بان تا آنکه بلند شود و قدر ارتفاع وی که نزد آن کراهت زائل میشود و حدیث عمرو بن عبسه باین لفظ آمده قیاس ریح اور حین قیاس یکسراف بعضی قدر یک نیزه یا دوزخ را خراج بود و العسائی و حین یقوم قاشع الظهیرة حتی تنزل الشمس و دیگره بایستد قائم غیر از آنکه میل کند آفتاب از مرکز سما بخانه مغرب و حدیث بن عبیدة آمده حتی یغسل الریح ظله یعنی تا آنکه بر این یک نیزه شود سایه و حین تنصیف الشمس للفر و ب و دیگره مایل شود آفتاب بری فرو رفتن و تنصیف یعنی شفاة فوقیه و مشاة بعد از او وقع ضاد و شیدة یعنی شیل پس این سه ساعت است که اگر از ابابیر دو ساعت اول گیرند پنج ساعت می شود مگر آنکه این سه ساعت خاص است بکراهت و دامن دفن موقی و نماز و غیره و وقت اول مختص اند منی نماز و وارد شده است تعلیل نبی ازین هر سه ساعت و حدیث ابن عبسہ باینکه نزد طلوع شمس طالع میشود و در قرن شیطان و کافران برای وی نماز میگذارند و نزد قیام قائم طهر جهنم را می افروزند و درای او میکشایند و نزد غروب هم فرو میرود و در میان و در قرن شیطان و نمازی میگذارند برای آن کفار و منی از فرض و نفل هر دو است و برای تحریم است اما فرض نماز را حدیث من تمام عن صلوة الذین حکم خارج کرد زیرا که در وی این است که فوقتها حین دیگر یا یعنی در هر وقت که بیا داید و بیدار شود از نوم بیدار و آنرا همچنین کسیکه دریافت یک رکعت قبل غروب شمس قبل طلوع و حرام نیست بروی گذاردن باقی درین اوقات بلکه واجب است بروی ادا کردن آن درین وقت پس نبی مخصوص باشد نوافل و گفته اند که عام است از آن نیز بلیل ابن حدیث که چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم خفت و در او ای از نماز فجر بیدار نشد نماز نگذازد و در آن وقت بلکه تاخیر کرد آنرا تا آنکه خارج شد و وقت مکروه و حجاب داده اند که آنحضرت و اصحاب می بیدار نشدند تا آنکه رسید ایشان را بخبر شمس چنانکه ثابت است و حدیث پس بیدار ساخت ایشان را بعد از آنکه وقتی که بلند شد از آفتاب و زائل شد وقت کراهت و نیز بیان کرد آنحضرت وجه تاخیر و فرمود که درین آنکه شیطان خیر شده پس بیدار از آنجا و نماز گذارد و غیر آن آدمی و این تعلیل مشهور است باینکه این تاخیر از برای وقت کراهت نبود اگر فرض کنیم که وقت بیدار شدن آنها وقت خارج نشده بود پس حاصل احادیث آن است که حرام است نوافل در اوقات مجتنبه و جائز است قضای آنها بعد نماز فجر و عصر اما صلوة عصر پس دلیلش همان گذاردن آنحضرت است بعد عصر فایده نظر را اگر خاص نباشد با آنحضرت و اما نماز فجر پس بنابر تقرر آنحضرت که در گذاردن نافله بعد نماز صبح و جائز است گذاردن فرض در هر وقت ازین اوقات مجتنبه برای نائم و ناسی و مؤخر از وقت و نماز درین همه اوقات ادا است ما و اینکه خارج نشده است وقت عامه که این مختص است در حق وی و زائل است بر تخصیص وقت زوال روز جمعه ازین اوقات بجز آن نفل در آن قبول و الحکم الشافی و حکم دوم یعنی نبی از نماز وقت زوال و حکم اول نبی است از نماز نزد طلوع شمس و لیکن مصنف در نائم نمادن نبی حکم تسامح کرده زیرا که حکم در هر وقت واجب است که نبی باشد از نماز زایلها و این ثانی کی از عملات حکم است نه آنکه حکم ثانی است و شایع حکم ثانی را تفسیر کرده نبی از نماز در هر وقت که افاوه حدیث ابی سعید و حدیث عقیقه لیکن در وی این است که آن حکم اول است زیرا که ثانی قبل از آن است و بهو الشافی گفته

حدیث معتبر و در وی لازم می آید که زیادت استثنای روز جمعه عام باشد هر سه وقت را در عدم کراهت حال آنکه ابن جنین نیست بالاتفاق بلکه نیست  
 خلافت مگر در ساعت نوافل روز جمعه قتال عند الشافعی نزد امام همام محمد بن ادریس شافعی مطلبی مکنی بابی عبد الله ابن خلکان گفته علوم بسیار  
 از کتاب سنت و کلام صحابه و آثار ایشان و اختلاف علماء و جزآن از معرفت کلام عرب و لغت و عربیت و شعر و شاعری و جمیع کشته تا آنکه اصمعی با آن  
 جلالت شان اشعار نه گیس را که در غیر وی فراهم نشده بود بروی قرارت کرده و امام احمد گفته است تا حق ناسخ حدیث طاز منسوخ تا آنکه نه نشین او شدم  
 و شافعی اول کسی است که تمیز اصول فقه کرده و محمد بن حسن شاگرد ابو حنیفه آن مقدار تعظیم که او را میکرد و هیچ کس از انان علم نمیکرد و زعفرانی گفت اصحاب  
 حدیث را خود بود و در شافعی آمد و ایشان را بسیار ساخت پس شیعۀ شافعیان و بعد و مستجاب الدعوات ولادت وی در سنه یکصد و پنجاه است و وفات در  
 جمیع پنج رجب سنه دویصد و چهار رجب بن سلیمان مروزی اورا بخوابید و گفت خدا با تو چه کرد و گفت مرا بر کسی و هب بستاند و مرا بر تری بر من قرار  
 کرد و از حدیث صحیح که در مسلم است الناس تبع لقریش فی الخیر و الشر و اوردۀ البخاری بطریق آخری ترجیح مذہبی بر سایر مذہب مفہوم می شود  
 و از اینجا گویند گفته است **نظم** اماک فاخته شافعیاً و لیس من مخالفة و طیش مکنی قول النبی لنا دلیلاً علی ان الایمة من قریش و انهم قبل  
**نظم** ان المذاهب غیر با و اصحاب ما قالوا الحبر الامام الشافعی و فاخته مذہب و قلت بقوله و جعلته یوم القیامة شافعی و باجماع مناقب و فضائل  
 وی بیش از حضرت ابن خلکان گویند بعضی مشایخ ناخبر و اوردۀ که در مناقب شیخ زهده تصنیف بروی کار آمده انتہی گویم نام ابن سیرین تصنیف  
 مع الزیاده با نام مؤلفین آنها در کشف الظنون مذکور است و در تحائف النبلا مسطور من حدیث ابی هریرة رضی اللہ عنہ بسند  
 صحیح تری که در وی ابراهیم بن ابی یحیی و اسحق بن عبد الله بن ابی فروه است و باضعیفان و لیکن حدیث و کذا ابی داود و ابی داود و ابی داود  
 و حدیث ابو هریره را بهیچ در کتاب المعرفه از حدیث عطاب بن عجلان عن ابی بصیر عن ابی سعید و ابی هریره باین لفظ آورده است قال کان رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم یمنی عن الصلوة نصف النهار الا یوم الجمعة و زاد الا یوم الجمعة و زیاده ذکر این لفظ مگر روز جمعه یعنی نماز در وقت زوال روز  
 جمعه مخصوصه کرده نیست و باین فتها اند بسیاری از اهل حدیث و آثار از خصائص روز جمعه شمرده و بر قال الحافظ ابن القیم فی المدهی و کذا لا یجوز  
 عن ابن قتادة صحیح ابی داود و راست این لفظ یعنی استثنای روز جمعه از حدیث ابی قتاده مانند آن و آن این است که روایت کرد  
 ابوخلیل صالح بن ابی مریم از ابی قتاده از نبی صلی الله علیه و سلم که وی کرده گرفت نماز گذاردن و نیم روز مگر روز جمعه و فرمودم افر و ختم می شود  
 مگر یوم الجمعة بود و او گفت این حدیث مرسل است زیرا که ابوخلیل از ابی قتاده جماعت ندارد گویم و در وی لیث بن سلیم نیز نیست و بهیچ وجه تصحیح  
 وی کرده اند و لیکن مؤید است بفضل اصحاب چه صحابه نماز میگذارند و نیم روز و جمعه و یقول آنحضرت که تحت میفرمود بر تکبیر جمعه و ترغیب می نمود  
 در نماز تا خروج امام بشیر تخصیص و استثناء و احادیث نمی عام است هر چهل را که نماز گذارند و روز مگر یک خاص است از ان **و نحوه** بخیر بن مطهر  
 بتفسیر و تعلیم بضم سیم و سکون ط و کسره عین جمله کنیت بخیر ابو محمد است بن طلعم بن عدی بن نوفل القرشی کنیت او ابو امیه است اسلام آورد  
 قبل فتح و نازل شد برین را و مرد آنجا در سنه اربع و سبع و اربع و تسع و خمسين و بود عالم با نساب قریش گویند این علم را از ابو بکر صدیق فراهم گرفته بود  
 روی عنده جماعة قال گفت بخیر قال فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم یا بنی عبد مناف لا تمسحوا احد طواف لهذا  
 المبیث ای پسران عبد مناف منع نکنید هیچ کس را که طواف کرد و باین خانه مراد خانه تمام حرم است علی الصبح و صلی آیه ساعه شاء  
 و نماز گذارد هر کدام ساعت که خواست از شب و روز بهیچ گفت بجهل که مراد نماز درین حدیث طواف باشد خاصه و درین است اشبه باثار و بجهل  
 که هیچ نماز باشد و این دقیق العید را درینجا بحث است که تقویت کرده است در ان اختصاص باصله طواف آبرو اصلاح گفته او او است



صحیح معین قول اندر جزا را که شافعی نفس کرده است بر آن در قدیم انتهى گوئیم راجع همان قول اول است موافق حدیث باب ورجع امام ابوحنیفه از قول  
تا غروب شفق سفید ثابت چنانکه در الا بدنه گفته و جواب از حدیث جبریل آنست که حدیث مذکور تقدم است و اول فرض صلوة است بلکه اتفاقا و اتحاد  
آخریت وقت مغرب ناشفق تا آخرت واقع در دین احوالا و افعالا پس حکم برای وی باشد و نیز این صحیح است از روی سناد از حدیث توفیق جبریل  
علیه السلام پس مقدم شود نزد تعارض ولیکن این جواب که این حدیث قول است و حدیث جبریل فعل غیر ناهض است زیرا که حدیث جبریل فعل و قول  
هر دوست چه جبریل بعد گذاردن نماز خمس آنحضرت گفت که میان این دو وقت وقت است برای تو و امت تو آنرا در نماز مغرب و عشا  
این فرق ثابت نیست پس جواب تمام باشد باینکه اینجا صرف فعل است بنظر وقت مغرب و اقوال مقدم اند بر افعال نزد تعارض علی الاصح و اینجا خود  
تعارض نیست زیرا که احادیث اقوال مفید زیادت است در وقت مغرب که امتنان گردان خدای تعالی بر بندگان رواه الدارقطني و صحیح  
ابن خزيمة و غیره وقفه و اخره ابن خزيمة فی صحیح من حدیث ابن عمر فروعا و گفت یهقی مروی است این حدیث از علی و عمر و ابن عباس  
و عبادة بن الصامت و شداد بن اوس ابی هريرة و الاصح منها شیء و در سبیل گفته این بحث لغوی است و مرجع در آن بسوی اهل لغت است ابن عمر  
از اهل لغت و قضای عرب بوده پس کلام وی حجت باشد اگر چه مرفوع علیه بود در قاموس گفته الشفق محرکه الحرف فی الافق من الغروب الی العشاء  
اولی قرینها اولی قرین العتمة انتهى گوئیم اولی تقدیم این حدیث بود در اول باب الاوقات عقب اول حدیث در وی که حدیث ابن عمر است  
و **ع** ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الفجر فجران صبح از روی لغت و وصیحت  
یکه فجر صبح و الطعام و شغل فيه الصلوة فجرى است که حرام است در وی خوردن چیزی یعنی نهضایم و حلال است در وی نماز گذاردن  
یعنی داخل میشود وقت نماز فجر و فجر ظهر فيه الصلوة ای صلوة الصبح و یحل فيه الطعام دیگر فجرى است که حرام است در وی  
گذاردن نماز یعنی نماز صبح و عورت در وی خوردن چیزی محتمل که این تفسیر از راوی باشد یا از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و هو الاصل و تفسیر بر  
آن کرده تا توهم نشود که نماز در آن وقت علی الاطلاق حرام است رواه ابن خزيمة و الحاکم و صححه چون فجر در لغت مشترک بود میان  
هر دو وقت مذکور و در بعضی احادیث مطلق آمده که اول صلوة صبح فجر است لهذا بیان کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم که مراد بفجر فجرى است که او را  
علامت ظاهر واضح است و لکن احکم من حدیث جابر بن عبد الله یعنی مانند حدیث ابن عباس معنی نه در لغت و لفظ وی درستتر است  
الفجر فجران فاما الفجر الذی یکون کذب السحران فلا یحل الصلوة ولا یحرم الطعام و اما الذی ینبسط علی الافق فانه یحل الصلوة و یحرم  
الطعام انتهى و از اینجا معلوم شد معنی قول مصنف و زاد فی الذی یحرم الطعام انه ینبسط علی الافق فانه یحل الصلوة و یحرم الطعام  
در صحیحی که حرام است در وی طعام که آن صبح میرود و در آن فی الا فقی در کنار آسمان و در روایتی از بخاری آمده که در آنکه آنحضرت صلی الله  
علیه وسلم دست خود را بر زمین بسیار و فی الاخر و زیاده کرد و دیگر که آن فجرى است که روا نیست در وی نماز و نه حرام است در وی طعام  
کذب السحران بجموده که اگر سحران یکسر مملو و سحران را بجد های جمله را و آنست که این صبح در از منیر و دوشمنی باشد بلکه ترفع میشود  
در آسمان بجموده و میان این هر دو بقدر یک ساعت حی باشد اول فجر اول ظاهر میشود و بعد ظهور وی فجر ثانی نمایان میگردد و ظهور اینها و در وی  
بیان وقت فجر است و آن اول وقت اوست و آخر وی آنست که وسعت یک کعبه باشد که اعرفت و چون برای هر وقت اولی و آخری  
بود آنحضرت بیان افضل ازان هر دو فرمود صاحب سبل السلام در بعض فتاوی خود گفته که وقت فجر ظهر و صبح مندرج باشد و آنحضرت آنرا بیان  
شافعی فرموده و گفته که آن طالع می شود معترض در اقع و نیست آن که لایح می شود و یا شش بجموده که در این چیزی است که دیدیم آنرا و می بیند

وحی تعالی فرمود حتی بیکسب بیکسب من الخیطة الا بیکسب من الخیطة من الخیطة پس لفظ تنقل افاد کرد که نیست کافی مگر تین واضح و این  
 نمی شود مگر بعد از کمال ظهور او زیرا که اول تابشیر ضو طالع می شود بعد از آن بر حان و آن فرست بعد از تنقیح میشود نور صیاح بقدرت فانی الا صلیح  
 کما قال الشاعر شعر وارزق الصبح بید و قبل ابیضه و اول النیث قطر غم شکب نه انتی و حسن ابن مسعود رضی الله عنه  
 قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الاعمال الصلوة فی اول وقتها بزرگترین اعمال گذاردن نماز است در اول وقتش  
 نماز خود فاضلترین اعمال است بعد از ایمان و لابد در اول وقت گذاردن فاضل تر خواهد بود اگر نجاعت میسر گردد و مستحب نیست در وی تأخیر و در اول  
 حدیث آنست که نماز در اول وقت افضل است از جمله اعمال خانه ظاهر تعریف بالام است و این حدیث معارض حدیث دیگر است که در آن وارد شده  
 که افضل الاعمال ایمان باشد و حقنی نیست که مراد درین حدیث از اعمال ماعدا ای ایمان است زیرا که سوال از افضل اعمال لایزال ایمان بود پس مراد غیر  
 ایمان باشد آری و قیاس العید گفته اعمال درین حدیث مجمل اندر بنیله پس مثلاً خواهد بود و اعمال قلوب را پس معارض نشود و حدیث ابودریس در فضل الاعمال  
 ایمان باشد عز وجل و لیکن احادیث دیگر وارد است در انوار اعمال بزرگتر از افضل اعمال اند و این احادیث معارض حدیث بابانند و ظاهر وجوبش  
 آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خبر کرد هر مخاطب را با پنج لائق تر بود و بوی و هو به اقوم و الیه از غلبه نقد فی اکثر فی افضل اعمال در حق شجاع جهادت  
 و در حق غنی صدقه دادن و غیر ذلک و مراد با افضل اعمال با یکدیگر زیادت نیست بلکه مطلق افضل است و معارض تفصیل صلوة در اول وقت است  
 حدیث عثمانی که آنحضرت فرمود اگر نمی بودم که دشواری کنم بر امت خود هر آینه تاخیر میکردم آنرا تا نیم شب و قریب است از آن اصباح و اسفاره بخیر  
 و احادیث ابرار در نظر وجوب آنست که این تخصیص است مرعوم اول وقت را و نیست تعارض در میان عام و خاص رواه الترمذی و الحاکم و صحاح  
 و رواه الدارقطنی و این خرمیه و این جهان و گفت که بر شرط بخین است و اخراج کرد برای او شواهد از حدیث ابن عمر و ام فروه و غیره و لفظ عام فرموده این است  
 که گفت پس سید و شد رسول خدا صلی الله علیه وسلم که کدام عمل فاضلتر است فرمود نماز در اول وقت خود رواه احمد و الترمذی و ابوداود و گفت ترمذی مروی  
 نیست این حدیث مگر از حدیث عبداللہ بن عمر العمری و وی قوی نیست در حفظ و ضبط نزد اهل حدیث انتی و لیکن تصحیح کرده است و اورا این السکن کنانی تخفیر  
 و این ام فروه خواهد بود بیکصدین است و هر که گفت انصاریه است و هم که و قاله الحافظ عبدالعظیم المنذری رح و اصله فی الصحیحین بلفظ علی و قتها بیل  
 قول فی وقتها و قوی استغراب کرد و گفت که این زیادت ضعیف است و گفته اند که مستفرد است بزرگ اول وقتها علی بن جنح از صحابه و حجج ایشان روایت  
 کرده اند بلفظ علی و قتها و لفظ اول وقتها و جواب داده اند من حیث الروایة که تفرد وی غیر ضرورت زیرا که وی شیخ صدوق است از رجال مسلم و حکم کردن  
 تصحیح کرده اند این روایت را و آخر جواب این خرمیه فی صحیح و من حیث الدرایة باین طور که روایت علی و قتها مفید معنی لفظ اول است زیرا که کلمه علی مقتضی است  
 علی جمیع الوقت و روایت لوقتها بلام نیز مفید است چه مراد آنست که وقتها استقبال وقتها و بضرورت شرعی معلوم است که نماز پیش از درآمدن  
 وقت صحیح نیست پس تین شد که مراد الاستقبال اکثر من وقتها است و این بگذاردن نماز در اول وقت و می است و بنا بر قوله تعالی لا تتخیرا کما اتوا  
 یسار حق تعالی فی التحیز است و بنا بر آنکه اب آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایمان نماز در اول وقت وی بوده و تنبیه و مکرر فضل و حدیث علی که نزد  
 ابوداود است تسبیح است که تاخیر کرده نمی شود و از آنجمله ذکر کرد نماز را چون حاضر شود وقت وی و مراد آنست که عدم تاخیر افضل است و در تاخیر  
 بعد حضور وقت جائز است و دلالت میکند بر این حدیث و حسن ابی محمد و دقة بفتح میم و سکون حای جمله و ضم ذال مخجه عبده و او و تمام  
 و می اختلاف است اصح آنست که نامش عمر بن حفص بن کبیر میم و سکون عین و فتح تحتیه است و ابن عبد البر گفته متفق اند علی طریق انساب قلیش  
 که نام او آنست و بود وی مؤذن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسال فتح هجرت مکرر و بیکه مقیم شد و مراد سنه سبع و خمسون اذان سید الکبری

هر پنج نماز رضی الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال اول الوقت رضوان الله اول وقت برای نماز گذاردن سبب رتبه  
 خداست جز آنچه در روی تأخیر است و تأخیر است تا آخر وقت و اول وقت برای فریضه سبب رحمت و جبرانی خداست و معلوم  
 که رتبه رضوان المبعوث و آخره عفو الله و آخر وقت سبب عفو خداست یعنی در گذشتن از مواخذة متعلیل یا برای مؤمنان و ظاهر است که نیست عفو  
 مگر از ذنب اخرجه الدارقطني بسند ضعیف جداً زیرا که از روایت یعقوب بن الولید است و او کذاب است و در سندش ابراهیم  
 بن زکریاست و او شتم است و للترمذی و الدارقطني من حدیث ابن عمر بن الخطاب که در ذکر اول وقت و آخر وی دون الاوسط بدون  
 ذکر الاوسط و لفظ وی این است که گفت ابن عمر فرمود آنحضرت وقت اول از نماز رضوان خداست و وقت اخیر عفو خداست و این حدیث شاهد حدیث  
 سابق نمی تواند شد زیرا که در شاهد و شهود هر دو باید را متعال است چنانکه باید هر حق این حدیث ضعیف ایضاً غیر ضعیف است چه در باره  
 بر یعقوب بن الولید مدعی است و احمد بن حنبل گفته کان من الکذابين الکبار و کذب ابن معین و ترک النسائي و گفت ابن حبان بود که وضع میکرد حدیث  
 و روایت نکرد این حدیث را غیر وی و گفت بیعتی تکذیب کرده اند و او را سائر حفاظ و نسبت نموده اند و او را بسوی وضع و درین باب است از جریر و علی  
 بن ابی طالب رضی الله عنه و ابن عباس و انس و ابی مخزوم و ابی هریره لیکن اهل حدیث را در آن حکم است و کما ضعیفه و در سبیل گفته حدیث علی  
 از روایت موسی بن محمد بن علی بن حسین عن ابيه عن جده عن علي كرم الله وجهه است بیعتی گفته است و او را در آن حکم است و کما ضعیفه و در سبیل گفته حدیث علی  
 درین باب با آنکه معلول است زیرا که محفوظ روایت وی از جعفر بن محمد عن ابيه است موقوفاً حاکم گفته نمی شناسم در وی حدیثی که صحیح بشود از آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم و از یکی از اصحاب او نیست روایت درین باب مگر از جعفر بن محمد عن ابيه موقوفاً گویم چون این موقوف صحیح شود و او را حکم رفع  
 باشد زیرا که در فضائل برای نمی گیرند و در وی احتمال است ولیکن این احادیث اگر چه صحیح باشند اما محافظت آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز را در اول وقت  
 و می ال است بر فضیلت آن و غیر ذلک من الشواهد انتمی و عن ابيه عن جده عن علي كرم الله وجهه است بیعتی گفته است و او را در آن حکم است و کما ضعیفه و در سبیل گفته حدیث علی

قال لا صلوة بعد الفجر الا سجدة تكبیر نیست نماز بعد فجر مگر دو رکعت و این دلیل است بر تحریم نافله بعد طلوع فجر قبل نماز گزشت فجر زیرا که اگر چه  
 لفظ حدیث نفی است و لیکن این نفی یعنی نفی است و اصل نفی تحریم است ترمذی گفته اجماع کرده اند اهل علم بر آن است نماز گذاردن مرد بعد فجر مگر دو رکعت فجر  
 متصرف گفته دعوی ترمذی اجماع را بر آن است عجیب است زیرا که خلاف در وی مشهور است حکامه ابن المنذر و غیره و گفت حسن بصری لا باس ما دارای  
 مالک آنست که بکند آنرا کسیکه فوت شد و او نماز شب و اظناب کرد درین باب محمد بن نصر در قیام لیل اتقی اخرجه الخمسة الا النسائي یعنی  
 احمد و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و سنن ابی داود و الدارقطني و الترمذی و در وی قصه است و گفت ترمذی نمی شناسم این را مگر از حدیث قدانه  
 بن موسی و گفت ابن خزمه روایاتی که درین باب آمده همه ساقط و مکرره و کذب است و رواه ابو یعلی و الطبرانی بطریق آخر و مرد بعد فجر بعد طلوع است  
 كما دل قوله و فی رواية عبد الرزاق یعنی از حدیث ابن عمر لا صلوة بعد طلوع الفجر الا رکعتی الفجر نیست نماز بعد برآمدن فجر  
 مگر دو رکعت فجر چنانکه دلالت میکند برای آن قول می و مثله فی الدارقطني عن عمرو بن العاص از مشاهیر صحابه و عقلای قریش و اهل بیت  
 رضی الله عنه و این هر دو تفسیر کرده اند مرد را بعد فجر و این وقت ششم است از اوقات که منسی است و در آن نماز و اوقات خمس بیشتر گذشت و لیکن  
 معارضه کرده شده است نهی از نماز عصر مگر یکی از اوقات ششم است و در سند الدارقطني افریقی است و رواه الطبرانی من حدیث عمرو بن شعيب عن ابيه  
 عن جده و در سندش زوائد بن الجراح است و رواه البیهقی من حدیث سعید بن السیب مرسل و گفت مروی است از ابو هریره موصولاً و لا یصح و رواه  
 موصولاً الطبرانی و ابن عدی و سندش ضعیف است و مرسل اصح است و عن ام سلمة رضي الله عنها قالت صلی رسول الله



صلی الله علیه وسلم العصر بشر دخل بیستی فصلی رکعتین گفت گذارد آنحضرت نماز عصر را بیشتر در این خانه من و گذارد و در رکعت  
فصلی فقال شغلت عن رکعتین بعد الظهر فصلی کتبهما الا ان پس پرسیدم او را فرمود مشغول شدم از دو رکعت که بعد ظهر است پس پرسیدم  
آن هر دو را این وقت و بیان کرد و شاغل را که آمد و در دم از قیامه عبد القیس و در روایتی از ابن عباس نزد و ترمذی آمده که آمد آنحضرت را مال پیش شغل کرد  
او را از دو رکعت بعد ظهر قلت افتقضیهما اذا فاتتنا قال لا کتبهما آیا قضا کنیم ما آن هر دو را چون فوت شوند ما را فرمود قضا کن و حدیث  
و دلیل است بر اینکه قضای نماز درین وقت از قضا العصر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و دلالت کرد حدیث عایشه بر آنکه نماز میکند آنحضرت بعد عصر و  
سیکروانان و نزل می نمود و نبی میفرمود از آن اخرج البواد و و لیکن هر چه گفته چیزی که مختص است آنحضرت بدان بر او است است بر رکعتین بعد عصر  
نه اصل قضا انتهی اما مختص نیست که حدیث ام سلمه را میگوید این قول را و دلالت میکند بر آنکه قضا نبی خاص است با آنحضرت صلی الله علیه وسلم و در حدیث  
تخلیف گفت اکثر اهل علم بر آن است نماز بعد عصر اندر نماز را که روایت کرده اند غیر واحد که آنحضرت نمی کرد و از نماز بعد عصر حدیث ابن عباس صحیح است انتهی پس  
دوام آنحضرت از قبیل قضا العصر باشد و فیه ما ذکر آخر حجه احمد مصنف در اینجا سکوت کرده و در فتح الباری بعد بوق این حدیث گفته اند  
روایه متعینة لا تقوم بها حجة پس عرم تبیین می و به ضعف او در اینجا خوشناید و لا بی داود عن عائشة رضی الله عنها باعنه و کلام در گذشت  
در وی سلم حدیث عایشه و احمد بن حنبل حدیث پیغمبرانه و او هم علیه بعد از آن و روایت کرد ترمذی و ابن حبان از حدیث ابن عباس در وی این است که لم یجد لهما

باب الاذان

اذان در سنت یعنی آگاه شدن و خبر کردن و اعلام نمودن است قال تعالی وَ أَذِّنْ مَعَ رُسُلِهِ وَلَهُ فِي شَرْعِ الْأَعْلَامِ بِدَارِمَن وقت نماز اذان مخصوصه در وقت مخصوص فرضیت می بزمینه بود در سال اول از هجرت و وارد شده اند احادیث داله بر شرعیست وی یکمین و لیکن صحیح اول است و مشهور آنست که ثبوت آن بخواب دیدن عبداللہ بن زید انصاری است و دیدن عمر بن الخطاب بعد از وی بیعت گویند ابو بکر و دیگر و غزالی گفت بینندگان اذان در خواب ده سجای اند و بعضی چهارده تصریح کرده اند و صحیح آنست که بعد از خوابیدن صحابه وحی نیز آمده و بعضی گویند که با جهاد آنحضرت ثابت شده و تحقیق آنست که آنحضرت کلمات اذان را در معراج شنید اما حکم نشد که این کلمات را در اذان برای نماز گفته باشند و آنحضرت در رکوع نماز بی اذان میکرد تا در مدینه آمد و با اصحاب درین باب مشورت کرد و بعضی اصحاب اذان را در خواب شنیدند پس جمعی آمدند که آن کلمات که بر آسمان شنیده بودند بر زمین سنت خوان باشد این است آنچه شیخ در ترجمه ذکر کرده مخصوصاً آنرا بشوکانی گفته آنکه میگوشند در شب سراسر بود هیچ حدیثی صحیح درین باب مشهور نرسیده و صحیح آنست که شرعیست آن در مدینه است و رسنه اولی یا ثانیه از هجرت و ثبوت آن ملاقرآن باین آیت است ارِذَا تَادَّبْنَاهُ لِنُعَلِّمَهُ الْاَتَّحَذُّ وَهَاكَهُ وَاُولَئِكَ جَاءُوا اَزْ شُعَائِرِ اسْلَامٍ وَبَانَ دَلَالُ الْحَرْبِ وَاَرَالَ اسْلَامٌ یُکْرَدُ ودر وجوب آن اختلاف است ظاهر و وجوب است بسبب امر فرمودن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بدان انتهی و حولانا رفیع الدین بن شاه ولی اللہ محدث دہلوی نوشته که مصنف اذان باین ترتیب از امور توقیفیه است اولاً بواسطه تعلیم ملک و رسانام عبداللہ بن زید انصاری قرار یافته و ثانیاً بموافقت منام امیر المومنین عمر فاروق مزید اعتبار پذیرفته و ثالثاً بتقریر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ بران ملازمست کرد و فرمود و انما الرویة حق مرتبه وحی یافته و ثالثاً باشارت قرآن مجید حکم تنزیل گفته و آنحضرت در دعای آخر اذان بدعوت تائید صفت کرده پس لازم آمد کہ این ترتیب خالی از حکمت و نکته معتبر نباشد انتهی و حصفی گفته اذان واقامت باجماع سلیمان از شعائر اسلام است پس اگر اصل شهری اصرار کنند بر ترک اذان واقامت سلطان برمی باید کہ با آن جماعت قتال کند در حدیث صحیح آمده کان اذا غزا قوم لم یکن یغیر علیهم حتی یصبح فینظر فان سمع اذاناً نکف عنهم وان لم یکن یسمع اعاز علیهم و اگر شخصی بغیر اذان واقامت نماز گذارد و اعاده بروی

واجب نیست نزد یک جهو و علما و مذاهب عظامین بسیار و مجاهد و ابن جریر آنست که اگر اقامت را فراموش کند اعاده نماز لازم می شود و الله اعلم انتهى  
و محمد بن محمد بن عبد الله بن زید بن عبد ربه و سی انصاری خنجر بنی است از مشایخ صحابه حاضر شد عقبه و بدر و مشاهد که بعد از  
و مرو در مدینه سئتمین و ثانیین و هو ابن اربع و سئیم و له و ابوی حجة زوی عنه ابنه محمد و سعید بن المسیب ابن ابی الیسی و هو الذی ارى الاذان فی  
النوم سنة واحدة من الهجرة یقال له صاحب الاذان عاده فی اهل المدینة قال گفت چون امر کرد رسول خدا بآن قوس که ساخته شود و زود شود  
برای جمع مردم برای نماز طاف بی و انا فاشهر رجل در خیال در آمد و احوال آنکه من در خواب مروی یعنی دیدم مروی را در خواب که بر میزد  
ناقوس را در دست خود پس گفتم ای بنده خدا آیا میفرموی این ناقوس را گفت آن مردی که منی آنرا گفتم به نواقوس مروی را بزدن ناقوس بسوی نماز  
فقال پس گفت آن مرد آیا راه نجاتی را بر چیزی که آن بهتر است از آن گفتم ارى گفت تقول بگوئی اذان بر کیفیت مخصوصه الله اکبر  
الله اکبر فذلک الاذان پس فکر کرد اذان را تا آخر بهتر بیج التکلیف بیکو ترکیب چهار بار موی آید آنچه حاضر است و معارض او است  
بغیر ترجیح یعنی در شهادتین و در شرح مسلم گفته ترجیح عود است بسوی شهادتین برفع صوت بعد گفتن آن و و با آنکه خفض صوت و یا سه قریباً  
و الاقامة فرا دای و ذکر کرد اقامت را مفرد بدون تکرار در چیزی از الفاظ و ی الا قد قامت الصلوة مکرر این لفظ که مکرر گوئی آنرا  
قال فلما اصبحت آنیت گفت پس چون صبح کردم آنیم رسول الله صلی الله علیه و سلم را و خود را و با نچه در خواب دیدم فقتال  
پس فرمود آنحضرت آنها را و یاسحق برستی که این خواب که تو دیدی خواب راست است انشاء الله تعالی الحدیث تا آخر حدیث و آن این است  
که فرمود پس باینست باللاله التاکن بروی چیزی را که دیدی در خواب پس باید که اذان گوید باللاله با نچه مدینه قوزیر که باللاله بلند تر و شیرین تر و بهتر است در آواز  
از قول پس استاد باللاله التاکن آن کلمات را بروی و اذان گوید موی بدان گفت عبد الله پس شنید این را عمر بن الخطاب بحال آنکه در خانه خود بود پس  
بیرون آمد و حالیکه یکشاید چادر خود را و میگویی ای رسول خدا سگند کسی که فرستاد و ترا بحق هر آینه دیدم من مانند آنچه منموده شدوی یعنی ابن زید پس  
فرمود آنحضرت و الله الحمد یعنی حدیث خدا را بر تو افاض این دور ویت رواه ابو داود و الدارمی و ابن ماجه و گفت تردی که این حدیث صحیح است  
لیکن قصه ناقوس را ذکر کرده پس این اثبت باشد چنانکه در کتاب است اخرجه احمد و ابوداؤد و صححه الترمذی و ابن خزيمة  
و حدیث دلیل است بر شریعت اذان برای صلوات برای خواندن غائبان تا حاضر شوند نماز را و لهذا اهتمام کرده آنحضرت در نظر در چیزی  
که فراموش کنند ایشان را پس این اذان هم خواندن است بسوی نماز و هم اعلام است به دخول وقت و ی و اختلاف است علماء در وجوب آن و شک  
نیست که از شعار اهل اسلام است و از حاسن آنچه مشروع کرده است آنرا خدای تعالی و او له محتمل اند در وجوب همچنین اختلاف است در کیفیت الفاظ  
و ی دلالت این حدیث بر آن است که تکبیر گوید در اول و ی چهار بار و در روایت مختلف آمده در حدیث ابوی مخذوره در بعض روایات هم ترجیح آمده و هم  
تشبیه پس یاری عمل کردند ترجیح بنا بر شهرت روایت زیرا که زیادت عدل مقبول است و حدیث و ال است بر عدم شریعت ترجیح و در روی نیز  
اختلاف است پس هر که آنرا غیر مشروع گفته غل برین روایت کرده و هر که مشروع گفته غل بحریث ابی مخذوره منموده و نیز دلالت کرد این حدیث بر  
اذوا الفاظ اقامت الا لفظ اقامت که آنرا مکرر باید گفت و ظاهر حدیث آنست که تکبیر هم در اول یکبار باید گفت لیکن جمهور بر آنست که تکبیر در اول اقامت  
متکرر است و بار می باید گفت و لیکن نظر بکر بر آن در اذان چهار بار گوید و اقامت غیر مکرر است و همچنین مکرر است در آخر و ی و باقی الفاظ یکبار  
باید گفت و روایت کرده است بخاری حدیث امر باللاله که تشفیج کند اذان را و ایتار نماید اقامت را مکرر لفظ اقامت و سیاتی و باین استدلال  
کرده است هر که گفت اذان در هر کلمات خود مثنی مثنی است و الفاظ اقامت فرا دای است الا قد قامت الصلوة و جواب داده اند از آن اهل ترجیح

که این روایت صحیح است دلالت میکند بر آنچه مذکور شد لیکن روایت ترمذی نیز صحیح است بلا مرتبه و این زیادت از عمل است و زیادت عمل مقبول  
 پس قائل ترمذی که در اول اذان عامل است به هر دو حدیث و خواهد آمد که روایت شافع اذان دلالت نمیکند بر ترمذی که بگوید و غنی نیست که لفظ کلمه توحید  
 در آخر اذان و اقامت مفرد است بالاتفاق پس خارج باشد از حکم شافع اذان و عمدا گفته اند که حکمت در تکریر اذان و افراد اقامت آنست که اذان  
 برای اعلام غائبان است پس در آن حاجت تکریر است و لهذا در وی رفع صوت مشروع گشته و اینکه بر محل مرتفع باشد و خلالت اقامت که برای  
 اعلام حاضران است پس حاجت نیست بکثیر الفاظ وی و لهذا در وی خفض صوت مشروع شده و تکرار جمله مقدمه قاست الصلوة برای آنست  
 که مقصود اقامت همین کلمه است پس پس و زاد احمد فی آخره و زیاده که در احمد در آخر حدیث ابن زید که ما هر اقامت هر قصه قول  
 بلال را فی اذان الفجر در اذان نماز صبح و آن این است که خواند بلال روزی صبحم بسوی نماز پس گفت شد که رسول خدا نامم است  
 پس بانگ زد بلال با علای صوت خود الصلوة خبر من النعم نماز بهتر است از خواب گفت سعید بن السبیب پس غل کرده شد این کلمه در تکرار  
 نماز صبح و علی قاری گفته یعنی لذت نماز بهتر است از لذت خواب نزدیک ارباب فقه و اصحاب شوق و یکن که از باب اصل احلی من الخل باشد انتهی  
 ولیکن درین زیادت انقطاع است با وجود وقت رجال می و ذکره ابن السکون من طریق اخری عن بلال و این در طریق است از طریق دیگر  
 از شخص بن عمر بن بلال و آن نیز منقطع است و رواه البیهقی فی المعرقه من ابوالوجه و روایت کرد و آنرا ابن ماجه از حدیث عبدالرحمن بن اسحق از زهره  
 از سالم از پدرش پس ذکر کرد قصه اتمام ایشان را پیغمبری که فراموش کنند بآن مردم را قبل تشریع اذان و گفت در آخر آن که زیاده کرد بلال در نماز صبح  
 صبح الصلوة خیر من النعم پس مقرر داشت آنرا آنحضرت صلی الله علیه و سلم مصنف در تخریص گفته است سناده ضعیف جدا و ترمذی و احمد و ابن ماجه از حدیث  
 عبدالرحمن بن ابی السلی آوردند که گفت بلال گفت مرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم تثنیث گوید در هیچ نماز مگر در نماز صبح و لیکن در سند وی ضعف  
 و انقطاع است و بود بر مصنف که ذکر میکرد این را حسب عامت خود و گفته اند که تثنیث و دو بار است کما فی سنن ابی داود و نیست الصلوة خیر  
 من النعم در حدیث عبداللہ بن زید بخانکه توهم میدهد عبارت مصنف حیث قال زاد احمد فی آخره و نیست مراد بآنکه سوق کرد احمد حدیث ابن زید را  
 پیشرو صل نموده بدان روایت بلال را و لا بن خزیمه عن انس رضی الله عنه قال گفت انس من الشیخة از سنت است یعنی طریق  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم اذا قال المؤخر فی الفجر که چون گوید مؤذن در بانگ با مداد حی علی الفلاح و آن مؤذن قوی است یعنی برای  
 بسوی سبب وی قال گوید الصلوة خبر من النعم و رواه الدارقطنی و البیهقی ایضا من حدیث انس و صحه ابن السکون و در روایت نسائی  
 الصلوة خیر من النعم در اذان اول است از صبح و در وی تشبیه روایات مطلقه است ابن دسلان گفته تصحیح کرده است این روایت را ابن خزیمه  
 و گفته که تشریع تثنیث جزین نیست که برای اذان اول فخر است زیرا که این اذان برای بیدار ساختن نامم است و اما اذان ثانی پس برای اعلام دخول  
 وقت و خواندن بسوی نماز است و لفظ نسائی در سنن کبری از طریق سفیان از ابی جعفر از ابی سلیمان عن ابی محمد و در این است که گفت ابو محمد  
 بود من که اذان میگفتم برای رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس میگفتم در اذان فجر اول حی علی الصلوة حی علی الفلاح الصلوة خیر من النعم الصلوة خیر من النعم  
 این حرف گفته است احمد صحیح انتهی من تخریج الزکشی لاحادیث الراقی و نقل او است در سنن کبری بیهقی از حدیث ابی محمد و در وی تثنیث بی گفت و اذان  
 اول از صبح با مر آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس گفت پس نخست تثنیث از الفاظ اذان شروع برای خواندن بسوی نماز و اخبار بیدار آمدن وقت و  
 بلکه اذان الفاظ است که مشروع اند برای بیدار ساختن خفته پس گوای این تثنیث همچو الفاظ تسبیح اخیر است که مردم درین اعصار متاخر عادت آن  
 گرفته اند عوض اذان اول و چون این را شنیدند آسان شد بر تو آنچه خود کر آن شده اند فقها از جدال در تثنیث که آیا از الفاظ اذان است یا نه و آیا



والله في ذكر التكبيرة في اقله مؤتين فقط ولكن ذكر كونه است مسلم كبير را در اول اذان و در بار فقط چهار بار چنانکه در حدیث ابن عمر آمده که گفت بود کلمات اذان در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم دو و دو بار و اقامت یک یک بار بخواند بود مؤذن که میگفت قد قامت الصلوة قد قامت الصلوة و در بار یعنی کمر رواء ابو داود و النسائی و الدارمی و متقی گفته اهل حرمین اهل شام و یمن و مصر متفق اند بر آنکه کلمات اقامت را یکبار باید گفت الا لفظ قد قامت الصلوة که جمعی آنرا دو بار گفته اند و در روایتی از ابو مخنف آمده است تشبیه اقامت و آنچه معمول خاندان او بود و از آن امام شافعی اخذ و اقامت است و الله اعلم و اما اذان پس بعضی احادیث دلالت میکند بر ترجیح و بعضی بر غیر ترجیح و تحقیق نزدیک برنده آنست که اختلاف در این اذان مثل اختلاف در حرف قرآن است کلمات ثابت و لهذا مالک متعرض بر ترجیح و غیر آن نشد انقی و رواه در وایت کرده اند حدیث ابی مخنف و را الحنفی یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه ذکر کرده و در بعضی پس ذکر کرد تکبیر را در اول اذان چهار بار و در روایت حدیث عبداللہ بن زید ابن عبد البر در مستدرک گفته در اول اذان چهار تکبیر محض است از روایت ثقات از حدیث ابی مخنف و از حدیث عبداللہ بن زید و ابن تیمیہ و متقی نسبت کردند ترجیح را در حدیث ابی مخنف و در بسوی مسلم و مسند بسوی یسبغ نسبت نکرده بلکه گفته رواه الحنفی و چون مراجعت کردم بسوی مسلم و شرح و معلوم شد که نوی گفته که در اکثر اصول می تکبیر در اول می یکبار آورده قاضی عیاض گوید در بعض طرق فارسی که مسلم است ذکر چهار تکبیر در اول اذان آمده و از بنجا معلوم شد که مسند اعتبار اکثر روایات کرد و ابن تیمیہ اعتماد بر بعض طرق نمود و از بنجا توهم نباید کرد که در بیان کلام مسند و ابن تیمیہ منافات است و این الاثیر در جامع بمسایق روایات و ذکر روایت ترجیح در اول اذان گفته و در بعضی مسلم من هذه الروایات جمیعاً و این الروایة الاخره انتمی و آیین صحیح نیست زیرا که مسلم روایتی اخراج کرده که در وی ذکر ترجیح در اول می نیست کما قرئناه و این روایتی است که در آن قبول آن کذا فی السبل گویم قائل است بر ترجیح شافعی و ابو حنیفه و احمد و جمهور علماء و قائل است بتثنیه مالک استیجاب او باین حدیث است و اینکه دو بار گفتن عمل اهل مدینه است و احتیاج جمهور بآنست که زیادت از ثقه مقبول است و عمل اهل کبر بر ترجیح است و مکه جمع مسلمانان است و در ستم و جزآن و انکار نکرد آنرا هیچ یکی از صحابه و غیرهم و حسن النسب رضی الله عنه قال آخر دلال گفت امر کرده شد بلا و امر آنحضرت بود و زیرا که در امور شریعت جزوی نیست که امر کنند ان یشفع بفتح اول الاذان باینکه دو بار گوید اذان را یا چهار بار زیرا که لفظ شفع بر یکی از دو و چهار صادق است و این مجمل را حدیث عبداللہ بن زید و ابی مخنف بیان کرده که تشفیج تکبیر چهار بار گفتن اوست و شفع غیر وی دو و دو بار گفتن اوست و این نظر بالکثرت و در نه کلمه تسلیل و آخر وی یکبار است بالاتفاق و بیوتر الا قامه و یکبار گوید اقامت را در مشکوٰۃ است که گفت اسمعیل بن ابراهیم که شیخ شیخین و از روایات این حدیث است که ذکر کردم این حدیث را بعد از آنکه شنیدم آنرا یا یلوب که وی نیز این حدیث را روایت کرده است پس گفت ابوب الاقامه مکر اقامت یعنی قوله قد قامت الصلوة یعنی قول وی قد قامت الصلوة که این را دو و دو بار گوید متفق علیہ و مذہب امام مالک شافعی و بعضی علماء این است که کلمات اذان را دو بار گویند و اقامت را یکبار و در مذہب ابو حنیفه و اصحاب وی الفاظ اذان و اقامت هر دو دو و دو بار است و احادیث نیز درین وارد است و گویند که در زمان قدیم اذان و اقامت هر دو دو و دو گان بود و بعضی از ملوک بنی امیه بجهت شتابی بعد از بر آمدن اقامت را یگان یگان ساختند و گویند که مسلم الا استثناء و ذکر نکرد مسلم استثناء را یعنی قول او را الا الا قامه شیخ در ترجمه گفته این حدیث را بخاری نیز روایت کرده است و در وی استثناء مذکور است و امام مالک بدان اخذ کرده و نزد ایشان قد قامت الصلوة را نیز یکبار میگویند انتمی و در سبل گفته علماء را در این سلسله سه قول است یکی تشبیه تمام الفاظ اقامت باین حدیث که بلال دو و دو بار میگفت اذان و اقامت را رواه عبدالرزاق و الدارقطنی و الطحاوی

و لیکن جاکم ادعای انقطاعش نموده و او را طریقه است که در آن نصف است و بالجمله تعارض نیست در میان مئی در روایت ترمذی و در کتب روایت افراد  
 و اقامت بسبب صحیح می پس توان گفت که تشبیه در الفاظ اقامت زیادت عدل است پس قبولش واجب باشد زیرا که این زیادت غیر صحیح است که اکثر  
 دوم مذکور مالک است افراد الفاظ اقامت تا آنکه قدامت الصلوة سوم مذکور است افراد الفاظش جز قدامت الصلوة که مکرر گفته شود  
 علماء الاحادیث الثابتة بذلك و للکنسانی عن انس رضی اللہ عنہ و ابن حبان و الحاکم آخر الشیخ امر کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم  
 بـ **الاذان** بلال را که این چنین گفته باشد اتیان مصنف بصیغه معروف برای افادہ این معنی است که حدیث اول متفق علیہ مرفوع است اگر چه بصیغه  
 جمول وارد شده خطابی گفته سنا و تشبیه اذان افراد اقامت اصح روایات است و بر آنند اکثر علماء اصحاب و جاری است بدان عمل در حدیثین مجاز  
 و شام و یمن و دیار مصر و نواحی عرب تا اقصای جزایر بلاد اسلام بعد بر شمر و کسانی را که قائل اند بدان از ائیمه اعلام در حجتہ اللہ البالغہ گفته اصح طرق  
 اذان طریقه بلال است که در عهد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اوان و دو و بار و اقامت یک یک باری شد و قدامت الصلوة قدامت الصلوة  
 مکرر گفته میشد بعد طریقه ابی مخدوم است که آنحضرت خود او را تعلیم اذان فرمود و درین طریقه اذان نوزده کلمه است و اقامت هفده کلمه  
 و نزد این کلمات مانند احرن قرآن است که همه شافی و کافی است انتہی و تحقیق در مصنفی گفته کما سبق و شوکانی رح در شرح مختصر خویش افادہ کرده  
 که الفاظ اذان ثابت شده اند با حدیث کثیره و در بعض آن اختلاف است زیادت و نقصان و مقرر شده است که عمل بر زیادت منافعی مزید نیست  
 نیست پس ترجیح بر وجه صحیح ثابت است مقبول است بحدیث ترمذی و ترجیح شهادتین بآن اگر اذله اصل قومی تر باشد زیادت در آن  
 وقت مطرح گردد زیرا که آنجا تعارض نیست که ارجاع ترجیح شود و چنانکه بسیاری را از اهل علم درین باب در ابواب دیگر پیش آمده بلکه جمیع کتب  
 بضم زیادت باصل ماین مقدم است بر ترجیح و واقع است اجماع بر قبول زیادت که غیر منافعی مزید فیه باشد کما تقررن فی الاصول و ادله افراد اقامت  
 اقوی هستند از ادله تشفیج آن لیکن تشفیج مشتعل است بر زیادت خارج بخارج صالح الاعیار پس عمل بر ادله تشفیج مستحبین باشد انتہی کلام  
 الشوکانی و چه خوش است آنچه قبلیه در منار التجدیان اختلاف علماء در الفاظ اذان که تفسیر راول می و دو بار است یا چهار بار و در و سه ترجیح  
 شهادتین است یا غیره و بعد بیان اختلاف در الفاظ اقامت ذکر کرده و تفسیر وی این است که این سئله از غرائب واقعات است و نظریه و  
 در شریعت کمتر فیه که الفاظ اذان و اقامت قلیل و محصور و معین اند که در هر روز و شب پنج بار بدان صلح میکنند بر مکان بلند و هر سال و  
 ماسورت که بگوید مثل آنچه نموزن بگوید و صحابه خیر القرون بودند در غرة اسلام و شدید المحی افضله بر فضائل معتمدان و اخوان و تابعین و امت  
 ایشان در آن مذکور و ما ثور نیست این همه اختلاف شدید که هست در متاخرین است و هر یکی از فریقین تدلی بخیری صالح فی الجملة کرده اگر چه  
 متفاوت بوده باشد و نیست تنافی در میان روایات بنا بر عدم مانع از صحت بودن هر یک و گفته اند که مثل وی است الفاظ تشہد و صوت  
 صلوة خوف انتہی و **الحی** بحقیقة بضم حیم و فتح حای جمله نام وی می و سبب بن عبد اللہ است و قبل بن مسلم السوری العامری نزول کرد  
 بکوفه و بود از صفار صحابه وفات کرد آنحضرت و در سبب بیداری و حکم و لیکن سماعت دار و از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم والی گردانید او را علی بن ابی طالب  
 عنه بریت المال و حاضر شد با وی در جملہ مشاهد وفات کرد و در کوفه سید السج و سبعین روی عنه ابن عون و جماعة من التابعین قال رأیت  
 بلالاً یؤذن و انتبع فاکففت ابو جحیفه و یدم بلال را که اذان میگویی و متبع میکنم من من من و ابی جحیفه می بگویم من من من و ابی بطریق  
 کردن او هلهنا است و هلهنا و سبب و اصباحا و هر دو انگشت اول یعنی سبب حنین قاله النووی و قبل ابی ماه و وارد نشد تحنین  
 اسبعین در حدیث فی الذمیکه در هر دو گوش وی بوده اند زیرا که انگشت در گوش نهادن اجمع است برای صوت و کسی که گرسنت یا در دست



از اذان می پیدان انگشت در گوش استلال میکنند تا فزین و بجای آمده اصبح الطلوع کردن مجازست رواه احمد و الترمذی و صححه  
ولابن ماجه من حدیث ابی تحفیفه النشأ وجعل اصبعیه فی اذنیه و کرد بلال هر دو اصبع خود در هر دو سوراخ گوشش خود  
و هم در وی است از حدیث عبدالرحمن بن سعد بن عمار که امر کرد آنحضرت بلال را باینکه بگرداند هر دو انگشت خود در هر دو گوشش خود و فرمود این  
بلند گردانند ترست آواز ترا در مصغنی گفته جمهور اهل علم سبب داشته اند بلند کردن آواز را باینکه و شافعی گفته مگر در سجده که یکبار جماعت خوانده با  
و الحال بار دیگر جماعت می کنند مسنون است اذان لیکن آواز بلند نکند و لابی داؤد من حدیثه ایضا لوی عنقه لما بلغ یحیی  
بلال گردن خود را چون رسید باین قول حی علی الصلوة عینا و شما لا بجانب راست و چپ و این بیان قول اوست همناد همناد  
و که لیست در بر نگردد و دور نکرده تمام بدن خود و در اینجا دلالت است بر آداب مؤذن که آن التفات است بسوی پایین و شمال محل آن  
حی علی الصلوة است چنانکه ابو داؤد ذکر کرده و صریح تر از آن حدیث مسلم است باین لفظ فجعلت اتبع فاه همناد و همناد و شما لا یقول  
حی علی الصلوة حی علی الفلاح و این حدیث معلوم شد که محل التفات جیغی است و این خرم بران تبویب کرده بقول خود انحراف المؤذن عند قوله  
حی علی الصلوة حی علی الفلاح بفریاد بلند نکرده و گفته ممکن است انحراف بفریاد و این روایت کرد از طریق و کعب باین لفظ فجعل بقول فی اذانه  
بکذا و حرف را سه بینا و شمالا و اما روایت است از بلال در اذان پس غیر صحیح است و همچنین روایت امر کردن آنحضرت بلال را بگردانیدن  
انگشت در گوش ضعیف است و قد مر و مروی است از امام احمد که دوران نکند مگر وقتی که بر مناره باشد بقصد اهل هر دو جهت و ظنا گفته اند  
که فائده التفات و وجیز است یکی بلند تر شدن آواز دیگر آنکه علامت مؤذن است تا هر که از دور ببیند بشناسد که وی مؤذن است و این در  
اذان است و اما اقامت پس گفت ترمذی انداخته الاذاعی و اصله فی الصحیحین و اصل این حدیث در بخاری و مسلم است و لفظ سلم  
گذشت و **عمر** ابی محمد و رة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم اعجبه صوته فعلمه الاذان  
برستیکه آنحضرت خوشش آمد و آواز وی پس ناموقت او را اذان گفتن و در وی دلالت است بر آنکه مؤذن مرد خوش آواز باید تا شنوندگان را  
و لبستگی با اذان او دست بهم دهد و گذشت قصه ابو محذوره و استحسان آنحضرت صوت او را و امر فرمودن با اذان در آنکه رواه ابن خزيمة و صححه  
رواه الدارمی و ابو داود و غیره و در حدیث فی قصه و در روایت ابن خزيمة است که گفت آنحضرت بدرستیکه شنیدم درین کسان تا فزین انسانی  
حسن الصوت و محمد بن الحسن **و عمر** جابر بن سمره العامری کینت ابو ابو عبد الله است خواهر زاده سعد بن ابی وقاص بود مؤذن  
کرد کوفه و مروا و آنجا در گفته روی عنه جابر و غیره رضي الله عنه قال ضلیت مع الشیخ گفت جابر گذاردم بار رسول خدا صلی الله  
علیه وسلم العیدین غیر مائة نازعید فطر و عید قربان جز یکبار و مرتب و دوبار بلکه بارها بغیر اذان و اقامت فی اذان می آقا  
و این حدیث دلیل است بر آنکه مشروع نیست برای نازعیدین اذان و اقامت و هم کالاتجماع و مرویست خلافت این از ابن الزبیر و معاویه و عمر بن  
عبد العزیز بقیاس عیدین بر جمعه و این قیاس غیر صحیح است بلکه کردن آن بدعت است مافور نشد از آنحضرت و نه از خلفای وی و گفت ترمذی  
درین باب است از جابر بن عبد الله و ابن عباس و حدیث جابر بن عمر حدیث حسن است و برین است عمل نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله  
و غیر ایشان که گفته نشود اذان نه برای عیدین و نه برای هیچ یکی از فوافل انتهی رواه مسلم و هم نزد وی است از عطاء که گفت خبر دادم جابر بن عبد الله  
که نیست اذان در نماز را در فطر و اقامت و نه ندان و نه چیزی و گفت امام مالک در شرط شنیدم بسیاری از علماء را که گفتند نبود در فطر و نه در انجی ندا  
و نه اقامت از زمان رسول خدا صلی الله علیه وسلم تا امروز و نزد انسانی است از ابن عمر که گفت بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم در روز عید پس یکبار از

نماز برای اذان واقامت و نحوه و مانند حدیث جابر بن سمره است فی المتفق علیه در حدیث بخاری و مسلم عن از حدیث ابن عباس رضی الله عنه و لفظی نزد بخاری از وی و از جابر بن عبد الله بن مسعود که گفتند این هر دو نبود یعنی در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم که اذان گفته میشد نه برای یوم لفظی و نه یوم الاضحی و غیره و جز ابن عباس از دیگر صحابه که سابق و بعضی گفته اند که در عید و عید الاقامت الصلوة جامعیه گویند در سبیل گفته و از شدت بدان در عیدین و در عید نبوی گفته آنحضرت چون بمسکین میرسد شروع و نماز عید میکرد و بغیر اذان واقامت نبود و قول الصلوة جامعیه و سنت آنست که هیچ یکی از اینها نگویند و از اینجا شناخته شد که آنچه در شرح گفته که مستحب است در دعا گفتن الصلوة جامعیه جز در نماز عید و آنچه در اذان مشروع نیست مثل چنانچه غیر صحیح است زیرا که نیست دلیل بر استحباب و اگر مستحب بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم خلفا را شنید بعد از وی هرگز ترک نمی کردند ای و نماز کسوف ثابت است نه در غیری زیرا که هر چه سبب بود در عصر وی صلی الله علیه و سلم یافته شد و بعد از آنحضرت آنرا نکرد پس فعل آن بعد عصر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدعت است پس صحیح نیست اثبات آن بقیاس و غیره و انتهی **و عن**

ابی قتاده الحارث بن ربعی الانصاری رضی الله عنه فی الحدیث الطویل در حدیث دراز در قصه خفتن آنها از نماز صبح و این هنگام رجوع از غزوه خیبر بود این عبد البر گفته و هو الاصح ثم اذن بلال پسر اذان و ادبلال حکم آنحضرت صلی الله علیه و سلم چنانکه بنی ابی و اود ثم امر بلال ان ینادی بالصلوة فتودی بها فصل و رسول الله صلی الله علیه و سلم کما کان یصنع کل یوم پس نماز گذارد آنحضرت چنانکه بود که میکرد هر روز و در اینجا دلالت است بر شریعت تا فرین برای نماز فائمه بخوم و ملحق است بدان منسبه زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر روز در یک حکم جمع کرده حیث قال من نام عن صلاته او نسیها الحدیث و نزد مسلم است از حدیث ابو هریره که امر کرد آنحضرت بلال را باقامت ذکر نکرد و اذان را و چون فوت شد آنحضرت را نماز روز حذوق امر فرمود باقامت و ذکر نکرد و اذان را کما فی حدیث ابی سعید عند الشافعی و این معارض روایت ابی قتاده نیست زیرا که آن مثبت است و در خبر ابی هریره و ابی سعید ذکر اذان نیست نه نفیاً و نه اثباتاً پس در اینجا معارضه نباشد چه عدم کبریا ذکر نیست و در مصنفی گفته بالجمله اقامت مؤکد تر است و اذان نیز و حتی فائمه بدعت نیست و الله اعلم و راه مسلک شیخ در ترجمه گفته ظاهر این حدیث آنست که اذان و نماز قضا نیست و نه بپ شافعی این است در یک قول و قولی دیگر از وی آنست که نه اذان است و نه اقامت و در هلیه گفته که آنحضرت قضا کرد و فجر را و در عاده لیلته التقریر باذان واقامت و شیخ ابن الهمام احادیث درین معنی از مسلم و ابی داود و جز ایشان را مؤلف آورده و گفته و آنچه از مسلم درین قصه آمده که امر کرد بلال را پس اقامت گفت منافات بآن حدیث ندارد و چگونه منافات باشد و حال آنکه بعضی سید که باذان واقامت هر دو گذارده انتهی و آنکه میگویند که اذان مشروع از برای اعلام است بخود و خواندن باجماع و در فائت هیچ ازین دو امر احتیاج نه به اولش آنست که اذان مشروع برای اعلام است و از برای تحصیل ثواب بزرگ این کلمات و لهذا افضل آنست که منفرد اذان واقامت گوید انتهی و بالجمله ابو حنیفه رح قائل است بآنکه اذان واقامت هر دو برای نماز قضا سنت است و همین است قول قدیم شافعی رح و گفته و سلم را

عن از حدیث جابر ان النبي صلی الله علیه و سلم اتى المزدلفة بمرستیکه آنحضرت آمد مزدلفه را وقت الفرات از عرفات فصل المغرب والعشاء پس گذارد آنجا نماز مغرب و عشاء را یعنی جمع کرد میان هر دو یا اذان واحد و اقامتین یک اذان و دو اقامت یعنی چنانکه ظهر و عصر را بعرفات گذارده بود و این نه بپ شافعی و زفر و بعضی دیگر از ائمه است و نزد ابو حنیفه و بروایتی ان امام احمد و بسیاری از علما یک اذان و یک اقامت زیرا که عشاء در اینجا در وقت خود است پس احتیاج باقامت جدا و اعلام نباشد و عصر در عرفات در غیر وقت خود بود پس محتاج بود به زیاده اعلام و نزد بخاری است از حدیث ابن مسعود که نماز گذارد و می یعنی در مزدلفه مغرب را باذان اقامت عشاء

واقامت گفت دیدم آنحضرت را که بنین میکرد و حدیث آورده معارض این هر دو حدیث است و الله و مرسل است عن ابي عبد الله بن عمر  
رضی الله عنه جمع الشیخ صلی الله علیه وسلم بین المشرق والعشاء باقامة واحدة فراهم کرد آنحضرت در میان نماز مغرب  
وعشاء و در لشبیک اقامت و ظاهر وی آنست که اذان در هر دو و نمودن این موافق مذهب خفیه است و ترمذی گفته حدیث ابن عمر حسن صحیح است  
و زاد ابوداؤد و کمال صلوته و زیاده کرد ابوداؤد از حدیث ابن عمر در روایت خود که برای هر نماز اقامت گفت و در سبل گفته پس روایت مسلم مقید  
باشد باین روایت ابوداؤد و انتهی و فی روایة له امی الابی داؤد عن ابن عمر و لم یصادف واحدة منهما و نادر کرده نشد و هیچ یکی اذان را در  
یعنی مغرب عشاء و این صحیح است و در نفی اذان در سبل گفته روایات متعارض است در اینجا جابر یک اذان و در اقامت ثابت کرده و این عمر و اقامت  
بانهی اذان و این مسعودیک اذان و در اقامت پس اگر مثبت را بر نافی مقدم کنیم عمل بنحی این مسعودی و ما تم و شراح گفته خبر جابر مقدم است زیرا که مثبت  
اذان است بر خبر این عمر که نافی اذان است و لیکن ماسکویم که خبر این مسعودی مقدم است زیرا که اکثر است اغناها انتهی عن ابن عمر و عایشة  
رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان بلا الا یؤذن بلیل پرستی که بلال اذان سید به شب تمام می  
پیش از وقت بغسل و استنجاء و وضو مستعد و متیاشوند و از روایت بخاری ثابت شد که مراد شب قبل صبح است زیرا که در وی است که بنو میان آن  
هر دو یعنی اذان و اقامت مگر آنکه بالارود و فرواید و لفظ طحاوی این است مگر آنکه صحو و کند این را و نزول کند برین و آنجا مسلم شد که برای نماز  
بآمد و در شب پیش از صبح اذان گفتن درست است چنانکه مذهب امام ابو یوسف و امام شافعی نیز همین است و در جرح است ابن اذان خود آنحضرت  
بیان کرد و لیونظمانکم رواه الجماعة الا الترمذی و قائم کسی است که نماز شب میگذارد و رجوع وی بسوی نوم یا عود وی از نماز بنشیندن اذان است  
و در سبل السلام گفته این اذان پنجو پنج آخر است که درین اعصار میگذشت غایتش آنکه با الفاظ اذان است و این مثل اذانی است که عثمان شریف و جرح  
احداث کرده و در موضع زور برای اجتماع مردم جهت نماز گفته می شد و نادران با الفاظ اذان شروع میکردند بعد مرسوم پنج بایت و صلوته  
بر آنحضرت مقرر کردند و در مسئله خلاف است و استدلال است بر مایه و حجت و انتقادات نمیکند بسوی وی هر که همت او عمل کردن است بر ظاهر  
ثابت استی فکلو او انشر و این بخورید و نوشید در سحر و رمضان ای روزه داران حجت ینادی ابن ام مکتوم را تا آنکه اذان هر دو  
پس ام مکتوم که صحابی مشهور است و وی نیز مؤذن بود و در وی اباحت اکل و شرب است تا اذان او و آنجا معلوم شد که آنحضرت را و مؤذن بود  
که یکی پیش از فجر اذان میداد و دیگری بعد از فجر و غالباً این در رمضان بود یکی برای سحر خوردن اذان میداد و دیگری برای نماز گذاردن و آنجا شافعی  
گفته اند که یک سجد را و مؤذن باید گرفت که یکی بعد دیگری اذان گوید و در اذان برای صبح سنت است یک پیش از فجر و نصف آخر از شب و دیگر  
بعد از فجر در اول وقت و اما در اذان مغایر قومی از امتحان کرده و گفته که اول بخودش او بنی امیه اند و گفته مکره نیست مگر آنکه تشویشی حاصل شود گویم  
درین مآخذ نظر است زیرا که اذان بلال برای نماز فرض نبود کما عرفت بلکه مؤذن آن واحد بود و این ام مکتوم و چون وی اعنی بود پس ثابت شد که تقلید  
مؤذن اعنی و بصیر هر دو جائز است و اکل و شرب با شک و طلع فجر نیز جائز است چه اصل بقای لیل است و نیز در وی دلالت است بر جواز اختتام  
برصوت در روایت قتی که او را شناخته باشد اگر چه پیشتر نمیدان و کان و بعد از این ام مکتوم رجعت اعنی مردی نابینا و درینجا دلالت است بر  
جواز ذکر عاهت مرد بقصد تعریف و نحوه و بر جواز نسبت مرد بسوی مادر وی و قتی که مشهور باشد بان و نام وی عمر و بود لا ینادی حجت  
الله اصحبت اصحبت ینادی داؤد آنکه گفته میشد او را صبح کردی صبح کردی مگر یعنی صبح نزدیک شد و بعضی شروع گفته اند این تاویل  
برای آنست که اکل و شرب تا ندای وی جائز داشتند و چون وی ندای صبح گوید اکل و شرب تا آنوقت چگونگی جائز باشد انتهی گویم و نزد جاعته

جائز است اکل و شرب بعد دخول فجر باین حدیث متفق علیه و فی اخره ادراج و در آخرین حدیث ادراج است یعنی کلام را دوستی  
 نه کلام آنحضرت و موقوفه و کان رجل اعی الخ قال ابو بکر الخطیب فی کتابه الفصل لوصول المذبح فی النقل و لفظ نحاسی این است قال و کان رجلاً  
 اعی بزیاده لفظ قال و گفته اند که این کلام از قول ابن شهاب زهری است و بعضی از قول سالم داشته اند و عمر بن عبد الله رضی الله عنه ان  
 بلا الاذان قبل الفجر بدستیکه بلال اذان داد پیش از فجر و این تا فین و منی پیش از آن بود که ابن ام مکتوم مأمور باذان کرد چنانکه برگردانید  
 آنحضرت او را بران و اذان است فامره الشبیح صلی الله علیه و سلم ان یرجع پس حکم کرد و او را رسول خدا اینک برگردد و بنیادی و نکند  
 که الا ان العبد نام را گاه باشد که بنده نخواست و در عالم گفته تاویل این حدیث بر دو وجه است یکی آنکه بلال عدول کرد و از وقت چنانکه میگویند  
 فلانی از حاجت خود نخواست یعنی غفلت و ریزید و حاجت خود قیام نکرد و دوم آنکه عود کرد بخواب بنا بر آنکه چیزی از شب باقی بود تا مردم آگاه شوند  
 و از نوم و سکون خود منزعج نگردد و شب آنست که این پیش از زمان هجرت باشد زیرا که ثابت از بلال آنست که وی در آخر ایام حیات آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم اذان بشب میگفت و رفته اند بخوان آن مالک اسحق و ازاعی و شافعی و احمد و ابو یوسف و اول قائل بقول ابو حنیفه بود و گفت  
 که نیست جائز قبل دخول فجر یعنی رجوع کرد و گفت اذان قبل طلوع فجر لا باس است بنا بر اتباع این حدیث و رفته اند بعضی اصحاب حدیث بجز از  
 آن وقت بودن و مؤذن برای سجد چنانکه آنحضرت را بود و چون همین یک مؤذن باشد جائز نیست مگر بعد دخول وقت پس بنا بر این محال است  
 که نبود سجد آنحضرت را وقت نمی مگر یک مؤذن که بلال باشد بعد از اذان ساخت چون ابن ام مکتوم مؤذن مقرر شد انتهی رواه ابو داود  
 و الترمذی و ضعفه زیرا که گفت عقب اخراج وی نه حدیث لم یرو عن ایوب الاحمد بن سلمه منذری گفت ترمذی گوید نه حدیث غیر محفوظ  
 یعنی رفع او خطاست و صواب و قف اوست بر این عمر و واقع شد و او را این ماجرا با مؤذن خودش و گفت بهیچ اذان برای هیچ شب نیست  
 نزدیک اهل علم حدیث حمل کرده اند از آنحضرت بنا بر این غیر نماز و احتیاج کرده اند بر این منع بر وایت ابو داود و ابن عمر گفت علی بن المدینی این حدیث  
 غیر محفوظ است و خطا کرده است و روی بن حماد بن سلمه انتهی و ستاج شده است و او را سعید بن زری از ایوب و وی ضعیف است و معروف از نافع از ابن عمر  
 که بود و او مؤذن که گفته میشد او را اسروح گفت ابو داود و هرواح و رواه الدارقطنی من طریق ابی یوسف القاضی عن حمید عن قتاده عن الن  
 گفت و ارقطنی متفق است بدان ابو یوسف و مرسل کرد و او را غیر وی و مرسل اصح است و روی ابو داود و عن شداد بن عیاض عن بلال و لفظه  
 این است که گفت او را آنحضرت اذان مگو تا آنکه نمایان شود و ترا فجر گذافی الخ یخص و مرسل گفته است لال کرد و حدیث ابن عمر کسی که گفت مشروع است  
 اذان قبل فجر بافتنی نیست که این حدیث متناوم حدیث متفق علیه یخصین نتواند شد و اگر ثابت شود که این حدیث صحیح است تاویل وی آن باشد  
 که این قبل شریعت اذان اول بود و مؤذن اول آنحضرت بلال است که عبد الله بن زید بروی القای الفاظ اذان با آنحضرت کرده بعد  
 ابن ام مکتوم را مؤذن گرفته شد بمره بلال پس بلال اذان اول میگفت بنا بر فائده که آنحضرت ذکر کرده بعد چون فجر طلوع میکرد و ابن ام مکتوم اذان  
 می گفت و عمر بن سعید بن الحریث رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا سمعتم النداء  
 فقولوا مثل ما يقول المذنب چون شنیدید شما اذان را پس بگویید مانند آنچه میگوید مؤذن بر هر حال که باشید از طهارت و جزان اگرچه  
 چنانچه یا خائض باشد مگر وقت جماع و وقت تحلی بنا بر کرامت ذکر درین هر دو حال و چون سماع و نماز باشد روی اقوال است اقرب آنها اینست  
 که دیگر کند و اجابت تا خروج از نماز و امورات میکند بر و جواب اجابت بر سماع نیز کسی که مؤذن را بر بناره دیده و آواز وی شنیده یا که بود و در  
 و جواب اجابت اختلاف است نزو ابو حنیفه و اهل ظاهر واجب و نزو جمهور غیر واجب و مستدل لال کرده اند باینکه شنید آنحضرت صلی الله علیه و سلم



و ابو داود و ابن فضال صحاب آنحضرت آورده که شروع کرد بآذان و اذان گفتن پس چون گفت قد قامت الصلوة آنحضرت فرمود اقامه الله و اولها و دور  
 ساز اقامت مثل حدیث عمر از اذان گفت انتی گویم در روایتی زیاد کرده و جعلی من صلی اللهی استغفرت و تخفیف گفت امام و کلمه اقامت پس ابو داود و آنرا  
 از حدیث ابو امام آورده و آن ضعیف است و زیادتی که در دست الاصل ایست و همچنین نیست اصل برای چیزی که ذکر کرده اند از ادوار الصلوة غیر این  
 انتی ایجاب شما دین انا انما الله و گفته اند که اگر در مسجد قصد نماز آمده است اجابت مؤذن لازم نبود زیرا که با وجود اجابت فعلی حاجت باجابت توکل است  
**و عن** ابی عبد الله عثمان بن ابی العاص بن بشر الثقفی صحابی مشهور است عامل آنحضرت بود و بطاقت و هم بران بود تا خلافت ابوبکر  
 صدیق و دو سال از خلافت عمر بعد از آن عمر او را عزل کرد و والی گردانید بر عثمان و سخن برین در سبیل گفته بود از و اذین بر آنحضرت در وقت ثقیف  
 و هجر ایشان در سن که سبع و عشترون ستمه و چون وفات کرد آنحضرت قبیلہ ثقیف عزیمت ردت کرد وی گفت ای ثقیف بودید شما آخر مرد و مرد اسلام  
 پس شاید اصل ایشان در ردت پس باز مانند از مردن و مرد وی در سینه پنجاه و یک بجری در بصره روی عنه جماعه من التابعین ان الله قال  
 یا رسول الله صلی الله علیه و سلم اجعلی امام قومی گفت ای رسول خدا بگردان مرا امام قوم من فقال انت امامهم  
 پس فرمود تو امام این قومی یعنی گردانیدم ترا امام این جماعت و در اینجا دلالت است بر جواز طلب امامت در امر خیر و وارد شده است در ادعیه که  
 واجعلناک للشیعین اماماً و نیست این از باب طلب امامت مگر همه چه آن ریاستی است که متعلق باشد دنیا که نیست طالبی بی سستی عطا و اعان  
 و اقتضای باضعفهم و اقتضای این ضعیف ترین ایشان یعنی در امامت رعایت حال ضعیفان کن و تطویل قرات و دیگر ارکان چنان مکن ضعیفا  
 بر نشاند و تنگ آیند و جماعت ترک دهند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم اذانه اجرا و بیکه مؤذنی را که نگذرد بر اذان خود اجرت و در لغتی اینست  
 بیکه مؤذنی که بگوید بر اذان خود اجرت را شافعی گویند اخذ اجرت جائز است مع الکراهیه و نزد حنفیه حرام دلیل حرمت همین حدیث است و لیکن منجبت  
 که این حدیث دلالت بر حرمت ندارد و گفته اند جائز است بر تاذین محل خاص که درین صورت اجرت بر اذان نیست بلکه برای امت مکان و لیکن دلیل بر  
 اونیست أخرجه الحنفیة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و حسنه الترمذی و صححه الحاکم و **و عن** مالک  
 بن الحنفیة فی کتبی ابو ابی سلیمان است آمد و اقامت کرد و نزد آنحضرت بنست شب و نزول کرد و بصره و مات سنه اربع و عشرين فی  
 عهد عبد الملك روی عنه ابنه عبد الله و ابو قتاده قال قال لنا النبی صلی الله علیه و سلم گفت مالک فرمود مرا آنحضرت بگذارد نماز را چنانکه  
 دیدم مرا که میگذازم آقا حضیبت الصلوة فلیقذن لکم احد کھو چون در امر وقت نماز باید که اذان گوید برای شما یکی از شما پسر باید که اذان  
 کند شما بزرگتر شما الحنفیة تا آخر حدیث و این مختصر است از حدیث تطویل نزد بخاری که با الفاظ است و مصنف پاره اذان که بموضع مرا متعلق و  
 و دلالت میکرد بر حرمت علی الاذان و اینجا بمریدان آورده و باقی را ترک و آخر حجه السبعة یعنی احمد و بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی  
 و ابن ماجه و **و عن** جابر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لیلال بدر ستم که آنحضرت فرمود ببالا  
 اذا ذنت فترسل چون اذان گوئی پس آهسته و نرم و فرو نشاند گوشتابی کن بر سرش معنی تانی است و در سبیل گفته یعنی ترتیل کن با الفاظ را  
 و شتابی کن و اذا اتممت فاحد و چون اقامت گوئی پس شتابی کن در تلفظ و سکوت کن در میان کلمات بلکه تیره گوید یعنی اسراع است  
 و احد برضیم دال و کسر زن و جعل بین اذانک و اقامتک قد صایف فرغ الاکل من اکل و بگردان میان اذان خود و اقامت خود  
 مقدار آنچه فارغ گرد و طعام خورده از خوردن خود الحمد بیست تا آخر این حدیث منسوب است بر آنکه مفعول فعل محذوف است ای اقرأ الیه  
 او اتم او نحوه و با حرمت رفع وی بر خیریت مبتدای محذوف و این عبارت را جامی می آرند که هتاف فی لفظ حدیث نمی کنند و مثل اوست قول ایشان



الآية والبيت وسمعت ابن حريث را سئوفاً مكره و تمام می این است و تا آنکه فارغ شود بگوئید نوشته اند از نوشیدن خود و آنکه قنای است بمول  
و قنای چون در بار در باب خانه برای قضای حاجت خود و بر نیز بیداری نماز بجز و تکیه بر آوردن تا به نیستید در این میرون آمده از درون خانه در قنای مکره است  
که چون می علی الصلاة گوید باید بر خاست شاید که آنحضرت نیز درین وقت میرون می آورد و آه الترمذی وضعه گشت نمی شناسم این حدیث را  
مگر از حدیث عبدالنعم بن نعیم و سندی مجهول است انتهى و حکم نیز از روایت کرده و او را شواهد است از حدیث ابو هریره و حدیث سلمان اخبره  
ابو الشیخ و از حدیث ابی بن کعب اخبره عبداللہ بن احمد و کلبا و ابیہ و لیکن توفیق دمی میکند معنی مشروع از زیر کمر برای غیر حاضرین است تا نماز را  
حاضر شوند پس لابد است از تقدیر یعنی شمس للتائب للصلاة و حضور یا و الا فامدة فاضل مع است و بخاری برای آن ترجمه کرده و گفته باب کم  
بین الاذان و الاقامه و لیکن تقدیر آن ثابت نگردیده این بطلان گفته این را حدیثی صحیح نیست جز ممکن وقت دخول و اجتماع مسلمین و در حدیث دلیل است  
بر شریعت ترسل در اذان زیرا که عرض از ان اعلام میرسد و آن در ترسل زیاد تر حاصل است چه ابلغ است در اعلام بخلاف اقامت که مقصود  
از ان صرف اعلام حاضرین است پس مناسبی اسراع است تا جلد فارغ شده بنماز مشغول شوند و آه و هم ترمذی را هست عمن از حدیث  
ابی هریره رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال لا یؤذن الا متوضی فرمود اذان نگوید گریا وضو وضعه  
ایضا و این حدیث را نیز ترمذی ضعیف گفته زیرا که از حدیث نهی از ابو هریره است و آن منقطع است و راوی از نهی ضعیف است و رواه ابی  
من روایت یونس عن الزهیری عن غیره و هذا الصح و روایت کرده است آنرا ابو الشیخ و در کتاب الاذان از حدیث ابن عباس باین لفظ که اذان متصل است  
بنماز پس اذان نمیدی که از شما مگر آنکه وی ظاہر است و این دلیل است بر اشتراط برای اذان از حدیث اصغر و از حدیث ابی لیس اذان  
جنب صحیح نباشد مگر از غیر متوضی صحیح است علامه بنی الحدیث کذا فی المشرع گویم چون حدیث ال باشد شرطیت متوضی بودن مؤذن پس هیچ وجه  
برای تفرقه میان هر دو حدیث نیست لال بصحت اذان محدث و حدیث اصغر بقیاس بر جواز قرأت قرآن قیاسی است در برابر ابل لایل بدعت هم  
فی الاصول و در فتنه اند احمد و دیگران بعدم صحب می علامه بنی الحدیث و آنچه درین حدیث مذکور شده تصحیح کرده است ترمذی و قنای او را بر ابو هریره  
و اما اقامت پس اکثر نیز شرطیت وضو اند برای وی و گفته اند که وارد نشده است اقامت بر غیر طهارت بعد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و لا یجفی مانیه  
و قومی گفته جائز است بلا وضو اگر چه بکرده باشد و دیگران گفتند بلکه واجب است جائز است و آه و ترمذی راست عمن زیاده ابن الحارث  
الصدیقی بنیم با و جمله منسوب بصدا قبیلہ است از این صحابی است بدعت کرد و آنحضرت و اذان گفت پیش و می محدود است در بصیرتین قال  
گفت زیاد و امر کرد در رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم اینکه اذان گوید در نماز با و پس اذان گفت پس خواست بلال که اقامت گوید قال فرمود  
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بپرستی که برادر صد یعنی زیاد صدای اذان گفته است و من اذن فھو یقیم و هر که اذان گوید پس  
همان کس اقامت گوید و در اینجا دلیل است بر اینکه اقامت حق مؤذن است پس صحیح نباشد از غیر وی و ضعیف و غیر هم گویند کافی است اقامت  
غیر مؤذن بنا بر عدم نهوض دلیل بران و وضعه ایضا و ترمذی این حدیث را هم تضعیف کرده و گفته شناخته نمی شود مگر از حدیث عبدالرحمن  
بن زیاد بن النعم الافریقی و قد وضعه القطان و غیره و گفت بخاری هم مقارب الحدیث و وضعه ابو حاتم و ابن حبان و گفت ترمذی و علی بن رستم  
نزد اکثر اهل علم که هر که اذان گوید همان کس اقامت گوید و رواه ابو داؤد و ابن ماجه ایضا سطولا و لابی داؤد فی حدیث عبداللہ  
بن زید بن عبد رب انه قال وی گفت انا را یہ من ویدم آنرا و در خواب یحیی الاذان و انا کنت اریہ قال فافترانت  
من بخواتم آنرا پس فرمود و آنحضرت اقامت گوید و فیہ ضعیف و در وی نیز ضعف است بر سبل گفته متعرض نشد شارح رجحان

و به ضعف و نه بیان کرد آنرا ابو داود بلکه سکوت کرد و لیکن حافظ منذری گفته که ذکر کرده است که در سند و متن می اختلاف است و ابو جراح می  
گفت در سناوش مقال است و درین وقت استدلال باین تمام است آری اصل آنست که مقیم غیر مؤذن باشد و حدیث تقویت این اصل میکند انتهى  
گویم در سندش محمد بن یحیی است و وی ضعیف است اختلاف کرده اند بروی گویند راوی است از محمد بن حمید بن عبد الله بن محمد بن محمد بن عبد الله  
گفته سناوش حسن است از حدیث افریقی و بقیه کلام درین حدیث در تخیص و کورست صاحب بل مگر رجعت بآن نکرده که چنین گفته و الله اعلم

**و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الموقن املك بالاذان مؤذن**  
مالك ترست باذان یعنی وقت آن موقوف است بسوی وی چندی این است بران و الا صام املك بالاقامة و امام مالك ترست  
باقامت پس اقامت نگویید مگر بعد از اقامت وی رواه روایت کرد آنرا حافظ امام ابو احمد عبد الله بن عدي الجرجاني معبروف  
باب النقصار صاحب کتاب کامل در جرح و تعدیل یکی از اعلام ابن عساکر بن عساکر بود در سنه سبع و سبعین و مائتین متولد شد و بر خلقی بسیار ساجد حدیث کرد  
و از وی آنها سماع نمود ابن عساکر گفت کان ثقة علی بن فیسبه و حمزة بن یحیی فرمود که کان حافظ متقنالم یکن فی زمانه احد مثله غلیل گفت کان عدیم  
النظیر جلالة و حفظا حافظ عبد الله بن محمد گفت کان احفظ من عبد الباقي بن نافع و فاته وی در جمادی الآخره سنه خمس و ستین و ثلث مائه بود  
رحمه الله تعالی و وضعفه و گفت ضعیف است زیرا که روایت آن در ترجمه شریک قاضی کرده و شریک متفرد است بسوی و گفت بهیچ وجه  
رواه ابو الشیخ و در وی نیز ضعف است زیرا که انظر لابی الحوراء عن ابن عمر است و در وی عمار بن عباد است و او ضعیف است و رواه البیهقی  
عن ثانی موقوفه اما قال و للبيهقي نحوه عن عبيد بن ابي طالب عليه السلام من قولهم یعنی موقوف و در بخاری است که چون اقامت  
گفته شود برای نماز پس خبر خیزند تا آنکه ببینند مرد و در وی دلالت است بر آنکه اقامت گویند مقیم اگر چه امام حاضر نباشد و درین صورت اقامت  
وی موقوف بر اذن امام نخواهد بود و لیکن وارد شده که بلال پیش از اقامت بمنزل آنحضرت آمده اعلام نماز سکند و این اذان بعد از اذان گویند است  
در اقامت بود و تصنف گفته حدیث بخاری معارض حدیث مسلم است از جابر بن سمره که بلال اقامت نمی گفت تا آنکه بیرون آید آنحضرت صلی الله علیه  
و جمیع میان هر دو بیان در است که بلال مراقب وقت خروج آنحضرت می ماند و چون او را می دید شروع میکرد در اقامت پیش از آنکه مردم دیگر  
آنحضرت را ببینند پس چون مردم میدیدند بر لی نماز بر میخواستند انتهى و اما تعیین وقت قیام سوّمین بسوی نماز پس امام مالك در شرط گفته  
نشیدم و قیام مردم وقت اقامت نماز حدیث خود و مگر آنکه می بینم بر طاعت مردم چه در ایشان اند تقیل و ضعیف و ذهب اکثر آنست که اگر امام  
در مسجد باشد نه بر خیزند تا آنکه فارغ شود و مقیم از اقامت و مروی است از انس که می ایستاد چون میگفت مؤذن قد قامت الصلوة رواه ابن المنذر  
و غیره و از ابن السیب آمده که چون گفت مؤذن الله اکبر واجب شد قیام و چون گفت حی علی الصلوة برابر کرده شود و صفوف و چون گفت  
لا اله الا الله تکبیر گویند امام در سبیل گفته و لیکن این راوی اوست مذکور نیست از وی درین باب اثری و عن انس بن مالك رضي الله  
عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يرد الدعاء بين الاذان والاقامة رد کرده نمی شود و عمار بیان  
اذان و اقامت را باین عبارت این حدیث عام ترست ازینکه متصل باذان گویند یا بفاصله و بهتر آنست که متصل گویند که موافق کرد و بعضی دیگر  
که در وی قید عند الله است و آن حدیث سهل بن سعد است که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم دو چیز است که رد کرده نمی شود  
یا فرمود کم است که رد کرده بشود یکی دعاء و اذان دیگر دعاء و باس یعنی جنگ با کافران وقتی که بچسبند بعضی ایشان با بعضی دیگر بچسبند  
و در روایتی نزد باس نیز بیان آمده رواه ابو داود و الدارمی لیکن در می ذکر تحت المظهر نکرده و ظاهر آنست که زیر باران باشد و باران بروی

در مجلس گفته غار کبریا سحر زنان مقصود آنست که سحر و جادوی زن عورت است و آنچه است سحر زن و نماز و این در جرحه است و ائمه حکم کرده اند در عورت  
علا علی قاری گفته مراد از نفی قبول نفی محبت است انتہی در سبب گفته و گاهی اطلاق کرده میشود و قبول و عدم و آن عبادت باشد من حیثی تر علیها الثواب  
و چون نفی کرده شود آنرا مراد نفی ترتیب ثواب باشد بر آن نفی محبت چنانکه وارد شده که خدا قبول نمیکند نماز غلام گریز یا دونه نماز کسی که در جرحه او نفی است  
و قد یخفی فی رسالة الارسل حواشی شرح النعمه ان نفی القبول لا یلازم نفی المحبة انتہی و تعبیر از زن بالغه بحائض درین حدیث نظر بالغلب است و مراد از آن کن  
که بالغ شده است باین حیض و عین صواب و در کتب فقه مراد بحائض زنی است که بسبب حیض مسیده نودوی گفته این تسامی است زیرا که گاهی زن  
بحیض می رسد و بالغ بلوغ شرعی نمی شود و تقیید بحائض خاص بخروج اغلب است و در حدیثی بهم بدین خار نماز نگذار و قال ابن رسلان فی شرح سنن ابی داود  
رواه الخمسة الا النسائی یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و ابن ماجه و رواه ابن خریمة و الحاکم من حدیث عایشه و اعلال کرد آنرا و اقلینی و گفته و قد یخفی  
و اعلال کرد آنرا حکم با رسال رواه الطبرانی فی الصغیر و الاوسط من حدیث ابی قتادة بلفظ لا یقبل الله من امرأة صلوٰة حتی توافی زینتها و الا من جاریة بلغت الحیض  
حتی یختم و صححه ابن خزيمة و **ع** جابر رضی الله عنه گفت جابر آدم مسوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم دوی نماز میگذارد و برین جامه بود  
پیش تن شدم بدان و نماز گذاردم بجانب وی پس هرگاه برگزید از نماز گفت مرا چیست این اشتغال که دیدم که از انتم مرا همین یک ثوب بود ان التبیح  
صلی الله علیه و سلم قال لا بأس بکم ان تحضروا انکم ان الثوب مع اسعفا فالتخف به یعنی فی الصلوة اگر باشد جامه کشاد  
پس التخاف کن بدان یعنی در نماز ظاهر این است که این لفظ در جرحه است از کلام علی از روایات و در حدیث دلالت است بر آنکه چون ثوب واسع باشد مخوف  
بدان بعد از آنکه هر دو طرف وی و اگر تنگ باشد مترش شود بدان برای سحر عورت چه عورت رجل از تحت سر و تار کبریا است بر اثر احوال التخاف آنست که جامه  
از زیر بغل است بر او و در کتب چپ اندازد و جامی را از زیر بغل چپ بر او و در کتب راست اندازد و این احتیاز است از اشتغال صما که جامه را در گلو  
گرداند و دوست در میان جامه باشد پس اگر جامه بر او کشوف عورت لازم آید و اگر نبرد و دوست در میان او بسته باشد پس اگر جامه کوتاه باشد پس از آن  
بند و آنرا و گمانی گفته اجماع منعقد است بر ترک التخاف اگر چه جامه وسیع باشد و این منقوض است بقول احمد که هیچ نیست نماز کسی که قادر است بر آن و ترک  
کرد آنرا و کلام ترمذی دلالت میکند بر خلاف این و سبکی از نقیر شافعی و جوب آن نقل کرده و آنرا اختیار نموده و معروف در کتب شافعیه خلاف اوست  
و استدللال کرده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز گذارد در جامه که یکی از طرف او بر بعضی زنان او بود و آن زن بخواب بود و مسلم فی اللفظ بین طرفین  
و مسلم راست باین لفظ که مخالفت کن میان هر دو طرف آن جامه باین طریق که طرف راست انجامه که بر دوش راست است از زیر دست چپ گرفته بر دوش چپ  
و طرف چپ از زیر دست راست گرفته بر دوش چپ اندازد پس بر هر دو طرف را بر سینه و غالباً احتیاج بر بستن هر دو طرف بر سینه بر تقدیری است  
که گوشه های جامه دراز نباشد و بهم کشاده شدن بود و اگر بسیار دراز باشد حاجت بر بستن نباشد چنانکه از لباس فقرای من ظاهر میگردد و آن کان  
ضیقاً فاستزید به و اگر است آن جامه تنگ کوتاه نیست از آنکه بدان یعنی یکی از دو طرف او و دیگر آن طرف او بر دوش خود و گفته اند که مراد  
آنست که طرف راست را بر کتف یسری و بالعکس گردانند متفق علیه و لهما من حدیث ابی هريرة رضی الله عنه لا یصلی  
احدکم فی الثوب الواحد لیس علی عاتقه منه شیء نماز نگذار و یکی از شما در یک جامه که نیست بر دوشش فی الزان جامه چپ  
یعنی بهمان طریقه که مذکور شد چه بر تقدیر عدم آن از کشف عورت این نبود و تا بدست گرفته نگاهدارد و برین تقدیر نمودن دست بر دست که دست  
یسر نگردد و با وجود آن اگر سحر عورت حاصل است نماز درست است نزد ائمه ثلثه و جمهور علی سبب الکراهة گویند این نهی برای تنزیه است از نزد امام احمد  
و بعضی سلف نظر بطایر این حدیث مذکور می صحیح نیست و **ع** آخر مسلمة رضی الله عنها انها سألت النبی صلی الله علیه و سلم



و این بابت و الحاکم و البزار و در سنن خود نقل است و اعتضاد میکند در احادیث محمد بن حنفی که گذشت آنحضرت بر معبود و بود و خدا و پرستش فرمود ای محمد بن حنفی  
 دوران خود که فخرین عورت اند از خیر احمد و البخاری فی صحیحہ تعلیقاً و آخره العیاض فی تاریخ و الحاکم فی المستدرک روایت کرد ترمذی و احمد از ابن عباس  
 مروی که فخر عورت است و آخر هر خود مالک فی الموطا و احمد و ابو داود و الترمذی و سنن ابن حبان و علقة البخاری امام شوکانی گفته اند و بعض  
 احادیث آمده که شود آنحضرت فخر خود و روز خیر یاد خانه خود آن صالح تعارض باین احادیث نیست و آمد و باره رکیه آنچه فقیر تر است استحقاق و باجماع  
 بر صحت واجب است پوشیدن عورت خود در نماز و باشد یا زن بر وجهی که مذکور شد و دلیل آن از کتاب ابن است یا بنی آدم حجل و ازین کفر  
 بحث کمالی مستحبی مراد نیست لباس است و مسجد نماز و مسجدی گفته مسجد مسجدی است یعنی سجود و سجود تعبیر میکند نماز و از اینجا معلوم  
 می شود که لباس شرط صحت نماز است و حدیث جابر و دلالت میکند بر آنکه اقل لباسی که مرد و از آن لباس نماز باید گذارد و از آنست و حتی از آنکه ساربان  
 باشد از زنان تا از این انتهی و **مسئله** ابی عبد الله عامر بن ربیع بن مالک العبزی یفتح الغنی المملکة و سکون النون و قبل یفتحها و از این  
 ابی عنین بن اهل و او را عدوی هم گویند اسلام آورد و و هجرت کرد و حاضر جمعه شد و مرد و در سنن اثنین و ثلث او خمس و ثلثین روی عن نفر  
 قال کتاع النبی صلی الله علیه و سلم فی لیلۃ مظلمة فاشکلت علینا القبلة گفت بودیم با همراه آنحضرت در شب  
 تاریک پس شکل شد بر ما قبله فصدکنا پس نماز گذاریم بختری و ظایر آنست که نماز گذارند بدون نظر و امارات فلما طلعت الشمس  
 اذا نحن صلینا الی غنبر القبلة پس هرگاه که بر آن آفتاب ناگاه ماننا گذارده بودیم بسوی غیر قبله فخر کشت پس فرود آمد این آیت  
 ایما تولوا فثم وجه الله در ترجمه انس الباقی گفته که استقبال کعبه شرط است برای تکمیل نماز و نیست شرط باین معنی که فائده نماز بدون او  
 حاصل نمی شود و لهذا آنحضرت فرمودند این آیت را آیتنا تولوا فثم وجه الله در باره کسی که بختری کرد در شب تاریک نماز گذارد و غیر  
 قبله و این اشارت است بجزا صلوة ایشان در حالت ضرورت انتهی و در حدیثی گفته قبله چنانچه را گویند که در نماز و بان جهت باید کرد و خدا می عزوجل  
 معین گردانید قبله برای کعبه را معلوم است که مشاهده آن بجز حاضرین میسر نیست و در صورت عدم مشاهده بجز دلائل قطعیة یا قرائن ظنیة بی نتوان برد و دلیل  
 قطعی در هر حال میسر نیست پس بطریق اقتضا فمید شد که در حال عجم و احتیاط دلائل بقرائن ظنیة بی نتوان نمود و از قصه اهل قبا معلوم شد که تا وقتی  
 که بنا خیر حکمی از احکام شرعی بر سیده است ما خود نمیتیم و نیز معلوم شد که اگر قبله بختری مقرر کنیم و بعد از آن خطای آن بختری یقین معلوم شد خواه  
 خواه بعد از آن اعاده لازم نیست زیرا که حکم استقبال قبله در شب تاریک نازل شده بود و اهل قبا یگان آنکه حکم سابق باقی است و یک جهت  
 استقبال بیت المقدس کردند و پس بعد خطای آن گمان یقین ظاهر گردید پس توجه بکعبه کردند و بنا نمودند و استیناف نکردند و الله اعلم  
 و در مسوی گفته که هر که نماز گذارد بسوی جهتی با جهتا و خود و بعد و دانست که بایقین خطا شد پس بروی اعاده نیست و همین است قول اکثر اهل علم  
 و قولی از شافعی انتهی گویم شافعی گفته مطلوب با جهتا و عین کعبه است پس اگر ظاهر شد بروی که وی منحرف بود و بجانب راست یا چپ جهت واجب  
 بروی اعاده نیست و نزد ابو حنیفه مطالب با جهتا و جهت کعبه است پس پس در سبیل السلام گفته و حدیث دلیل است بر آنکه هر که نماز گذارد بسوی  
 غیر قبله یا تاریکی یا بر آن نازوی او اگر دید بر برست که همراه نظر باشد در امارت یا ند و بر برست که ظاهر شد خطا در وقت یا بعد و دلالت  
 میکند برای این روایت طبرانی از حدیث ساذین جیل که گفت نماز گذاردم با رسول خدا صلی الله علیه و سلم و یوم عجم در سفر بسوی غیر قبله  
 پس چون گذارد نماز منجلی شد آفتاب پس گفتم ای رسول خدا نماز گذاردیم بسوی غیر قبله فرمود مرفوع شد نماز شما بسوی خدا و درین حدیث ابو سعید  
 و قد وثق ابن حبان و اختلاف کرده اند علما درین حکم پس قول با جزای غریب شجی و حنفیه و کوفیین است در ماحدلی کسی که نماز گذارد بغیر بختری

موقوف بر شرط خطاب و در هر حکایت که از اجماع بر وجه اعاده پس اگر ثابت شود اجماع مخصوص شود بدوی عموم حدیث و نه بهیچ یک از علماء و چون با کلام  
بر روی چون بختری گذارد و خطا مکشوف شده و وقت بدر زخمه و اما اگر خطا متیقن شد و وقت باقی است اعاده بر روی واجب است زیرا که خطاب متوجه است  
بالباقی وقت و اگر متیقن نشد و متیقن متعذر گردید بختری که تا تواند و اگر نکرده غیر معذور است الا وقت متیقن اصابت و شافعی گفته واجب است بر  
اعاده در وقت و بعد از آن زیرا که واجب است استقبال قطعا و حدیث سمره در روی ضعف است گویم البته عمل است بآنچه سمره زیرا که مقوی حدیث معاذ  
بن جبل است بلکه آن تنها حجت است و الا جماع قریب کثرت دعوا هم که ولا یصح انتہی آخر حجه الزمینی و صحفه زیرا که در سندش اشعث بن سعید  
بن انسان است و وی ضعیف الحدیث است استدلال کرد بهت جمعی بکبریه آنچه آتوا فاقم وجه الله براکرها تعالی بذاته در هر مکان است هیچ بروی از اجزای عالم  
خالی از وی نیست و این استدلال است که نیست بروی آثار از عالم زیرا که این کبریه و اکثر اهل عالم منسوخ است باین قول و جهات شطر المسجد الحرام  
یا در آنجا جلوس از بسوی غیر قبله بنگام ضرورت نازل شده چنانکه در فاقده الشیوخ ذکر کرده ایم نه در میان حقیقتی تعالی و بدون وی در هر مکان مکذبات آیات  
و احادیث است و اقوال و قریب که در آن آلات است بر علو فوق و بی تعالی از عرش بسیار بودن وی از خلق و همین است مذہب جمیع صحابه تابعین من بعدهم و مختار مجتهدین و این  
اجماع جمیع اهل سنت مجامع علمای مجتهدین فقه و حدیث و کثر خلاف آن میگردید بختری قریبی است چنانکه از کتب عقائد اهل حدیث فخر ایشان ظاهر است و درین باب  
کتب رسائل مستقله بوجود آمده و مناظرات و استدلالات و احتجاجات طویل بلکه مقالات و معرکهای جلیل بر روی کار رسیده چنانکه بر عالم منظر مطلع پرشید نیست  
و حاصل همه اینست که بی تعالی مراتب خود فوق عرش است که با وصف بفاوته و بظلم قدرت و سلطان خود و بهیچاست هیچ ذره از فرات عالم کعبه را از بسوی اوست از وی  
پیش نیست از اعلا به وی برون نه در اثبات آن از حدیث علی العرش استوی و الذی یضع الیک الحجر الطیب کافی است و در فی القیاس کشافه شیخ و که لا یخفی علی  
الشیخ من جملة ما فی ذلک التوفیق و حسن الخیر بر حق الله عنه قال قال رسول الله صل الله علیه وسلم ما بین المشرق والمغرب قبله  
میان المشرق و مغرب قبله است و این محمول است بر قیاس بدین نظر که در واقع است جانب جنوب زیرا که وی شمال که منظر است یا در او است که هیچ جهت از ثبات  
نست میان المشرق و مغرب مگر آنکه قبله است مرقومی را بحسب اختلاف جهات بلاد و حیث ما کنتم قولا و نحو هکذا شطر المسجد الحرام  
در بسوی گفته قبله آن جهت است که استقبال آن در نماز شرط است پس قریبی که نازل شد این آیت فَلَکَونَ لَکَ قِبْلَتَکَ قَوْلَکَ رَضِیْهَا قَوْلَکَ وَ جَهَّتْ  
شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ حِثَّ مَا کُنْتُمْ قَوْلَکَ وَ جَهَّتْ کَ شَطْرَکَ استقبال کعبه شرط شد شوکانی فرمود مسلمانان اجماع کرده اند  
بر استقبال کعبه برای کسی که در کعبه معتمه حاضر است یا در حکم حاضر است چه گاهی ممکن می شود و محصول یقین پس بدول کنند بظن و این مطلب است از قطع  
شرح و بعضی گفته اند که قبله عرصه و یا کعبه را گویند و یا در او را و این با دو در بلاد هند یا بین صیف و شتتا مغرب آفتاب است و در سبیل گفته حدیث دلیل  
بر آنکه واجب استقبال جهت است نه عین در حق کسیکه متعذر شد بروی عین و یا بین فقه است جماعتی از علماء محدثین باب و وجه استدلال بر آن اینست  
که مراد آنست که بین المشرق و مغرب است بر ارضی غیر عین و عین فی حکم زیرا که منحصر نیست قبله میان المشرق و مغرب بلکه همه جهات در حق وی برابر است  
و حتی که مقابل عین باشد یا مقابل شطری از آن و حدیث دلیل است بر آنکه میان هر دو جهت قبله است و برین که حجت کافی است و در استقبال نیست  
در روی دلیل بر آنکه متعین است بروی عین بل لابد است از دلیل بر آن و قول بی تعالی قَوْلَ وَ جَهَّتْ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ خطاب است  
با حضرت صلی الله علیه سلم و حالیکه بعد از آنکه استقبال عین در مدینه مشحور است یا متعذر مگر آنچه در حجاب وی صلی الله علیه وسلم گفته اند و یک امر  
قَوْلَ وَ جَهَّتْ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ عام است هر محل را که متعذر شود بر هر صلی و قول ایشان تقسیم جهات تا آنکه او را توجه بسوی عین حاصل شود  
متعین است و او نشد دلیل بر آن و دیگر در آنرا صاحب و حال آنکه ایشان بهتر عین قبل از پس حق همین است که جهت کافی است او را و اگر چه در کعبه باشد



ادواء الترمذي وقال حسن صحيح كنه افني التلخيص ولكن با چون مراجعت كردیم به تفری معلوم شد كه این حدیث را به دو طریق آورده و یکی را حسن و دیگری را  
 صحیح گفته و قال قد روی عن غیر واحد من اصحاب ابنی صلی الله علیه و سلم منهم عمر بن الخطاب علی بن ابی طالب ابی بن عباس رضی الله عنهم و گفت ابن عمر چون گردانید  
 مغرب را دیدیم بن خود و شرق را بر بسیار خود پس ما بین هر دو قبله است و وقتی كه استسبال كنی قبله را و گفت ابن امارك ما بین مغرب و مشرق قبله است اهل مشرق را  
 استی و گفت عمر بن الخطاب ما بین مشرق و مغرب قبله است چون روگرد شو و جانب بیت گویم این حكم نسبت باهل مدینه است كه ما تقدم و روایت كرد مالك  
 از سعید بن المسیب كه نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد قدم مدینه شانزده ماه بجا آمد به بیت المقدس بستر بخوابید و كرده شد قبله قبل غزو بدر بود  
 جانب كعبه و قواة البخاری و رواه الحاكم عن ابن عمر و ذكره الدارقطني فی المجلد فقال النبوی عن ابن عمر عن عمر و اوردست مثل آن از خلفای راشدين  
 و استقبال كرد آنحضرت بعد از خروج از مكه و مشرق فرمود و آنرا برای مردم در محبتی است طلب معرفت قبله بچند وجه باشد انصار و تبیل عقلی ظنی و اخذ  
 بحایبی كه ساعته بنا كرده اند و قول صدوق كه این بنده خیر و در اجتهاد به لائل ظنی و تقلید کسی كه با جهاد قبله را شناخته باشد و تا سه وجه اول میسر باشد  
 بغیر آن التفات نباید كرد و تا قول صدوق و اجتهاد میسر آید تقلید نباید رفت و صحیح آنست كه واجب نیست تجدید اجتهاد برای هر نمازی الا نزد يك عزم  
 شد كه دلیل بر هر چه می زند **مسئله اول** اصل طرق معرفت قبله كه در سفر كار آید آنست كه در مساجدی كه مسلمانان فقه آنرا بر قبله راست كرده باشند  
 و در وقت باجه و در وقت عصر كه آفتاب بر برج اخیر انكشاف فرود و سایه را استخوان كنند كه از قبله بگذرد كه آنرا ایام جانب می افتد و آنرا یاد گیرند و در حجره و مشرق و آفتاب  
 بالاستند و جای كه سایه می افتد معین نمایند و همان جانب سایه كه یاد گرفته بودند استقبال كنند و در وقت فجر و مغرب و عشاء فجر صادق و طلوع و غروب آفتاب  
 و شفق و احمر را ملاحظه نمایند كه از قبله كه ام جانب است و همان نسبت را در حجره بکار برند و حكم آن مساجد تا وقتی میتوان برود كه مسافت بعید نشده است و چون

و منزل دو آنده منزل از آن مساجد دور رفته اند مساجد دیگر را امتحان بایک روایتی و حسن. عاصم بن ربیعہ رضی اللہ عنہ قال  
 رایت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصل علی راحلین حیث توقفت بہ و یدرم رسول خدا را ناز میگذازد بر سوارسی خود هر طرف  
 که رُو کرد و اولین حدیث دلیل است بر صحیح صلوة نافله بر راحل یعنی نافه اگر چنانچه شکر استقبالی قبله و ظاهرش بر اینست و رانکه بر محل باشد یا نه  
 و سفر دراز بود یا کوتاه مگر در حدیث جابر زیادت فی سفر القصیر آمده و رفته اند بر طریقت وی جماعتی از علما و گفته اند که نیست شرط بلکه در حضور  
 جائز است و هم در وی عن انس بن قوله و فعله و ظاهر حدیث در حق بر کلب است و از دانشی پاکست لیکن جماعتی از علما بجواز وی قیاسا علی الراكب رفته الا آنکه  
 گفته اند که معاف نیست او را عدم استقبالی در رکوع و سجود وی و اتمام هر دو و شستن و نیکو کردن و قیام و تشهد خود و در جواز شستن و اعتدال از رکوع و دو قیام است  
 و اعتدال بین آنچه بین شستن نیکو کردن زیر که نیست شستن با قیام و حال آنکه واجب است بروی تعویذ میان هر دو سجده متفق علیه این حدیث در بخاری از امام  
 بن یسیع یابن لفظ است کان یستنج علی الراحله و اخر جرح ابن عمر بلفظ کان یستنج علی ظهر الراحله و شافعی از حدیث جابر باین لفظ آورده و رایت رسول اللہ صلی اللہ  
 علیہ وسلم یستنجی و هو علی راحله النوافل و از اینجا معلوم شد که این نماز بر راحله و نقل بودند در فرض زاد البخاری یؤتی براسه زیاد و کرد بخاری که اشاره  
 میفرمود بر مبارک خود یعنی در رکوع و سجود و زیاد کرد این خزمه و لیکن نگاہ نمیداشت هر دو سجده از رکعت و لکن یصنع و نبود که بکن  
 این کار را که نماز است بر پشت سوارسی فی المكتوبه در نماز فرض و این هیچ است در گذاردن نفل مگر در روایت ترمذی و نسائی است که آمد آنحضرت  
 صلی اللہ علیہ وسلم بسوی مغنیق و آمدند اصحاب او و آسمان خون ایشان است و یک زبر ایشان و حایق شد نماز پس امر کرد مؤقرن را پس اذان داد و اقامت  
 پسر پیش رفت آنحضرت بر راحله خود و نماز گذارد و با ایشان اشاره میکرد و اشاره کردی میکرد و سجود را پست تر از رکوع ترمذی گفت این حدیث غریب است  
 و شست عن انس عن فعله و صحیح عبد الحی و حسنہ النووی وضعفه البیهقی و رفته اند بعضی باینکه صحیح است فرایضه بر راحله و قوی که مستقبل قبله باشد و در خروج





بردار و شسته شد در غزوة بجمع در حیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم يقول لا تصلوا  
 الى القبور مکنار نماز بسوی گور یا گور هر کس باشد بموسن یا غیر وی ولین نبی مثل نبی است از گذاردن نماز بر قبر و اهل دروی تحریم است و ذکر نکرد مقدار آنچنینی  
 بسبب آن نماز بسوی قبر و ظاهر آنست که مقدار آنچنینی شمرده شود بدان مستقبلی قبر و شیخ در ترجمه گفته نماز کردن بجانب قبر نبی یا مرسل بقصد تبرک منقطع حرام است  
 و هیچ کس از آن خلاف نیست اما در قرب قبر ایشان سجده یا نماندن نمازی بکنند و توجع بجانب آن تا برکت تجارت آن موضع که مدفن جسد طهر ایشان است و بایداد  
 نورانیت از روحانیت ایشان عبادت کمالی و قبولی گیرد و در اینجا محدثی لازم نیاید و باین نیست که افعال الشیخ ابن حجر المکی شرح انتهی گویم این متعجب است  
 بحديث صحيح صحيح متفق علیه از عائشة صدیقہ رضی الله عنہا کہ بر ستمیکه رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفت در بیماری خود که برخاست از آن گشت که خدا بود و نصاری  
 که ساختند گورهای پیغمبران خود را مسجد یا شیخ زیر این حدیث نوشته که گرفتن قبور و ساجد بر دو طریق متصور است یکی آنکه سجده بقبور بر نه و مقصود عبادت  
 آن دارند چنانکه بت پرستان بت می پرستند و دوم آنکه مقصود و منظور عبادت او تعالی دارند و لیکن اعتقاد کنند که توجع بقبور ایشان در نماز عبادت حق موجب  
 قرب در مقامی او تعالی است و موقع و عظمی است نزوح از جهت شمال می بر عبادت و سابعه و تعظیم انبیا و این هر دو طریق نامحرمی و نامشروع است اول خود  
 شرک جلی و کفر است و ثانی نیز حرام است از جهت آنکه دروی نیز اشراک بخداست اگر چنانچه است و بر دو طریق احسن متوجع است انتهی و در روایت مسلم است  
 از حدیث جدید که گفت شنیدم آنحضرت را فرمود آگاه باشید آنکه بودند پیش از شما سیکه فرستند قبرهای پیغمبران خود را و صالحان خود را مسجد یا آگاه باشید  
 پس نگریید قبر یا را مسجد یا بدرستی که من نبی سیکم شمار از ان و این نبی برای تحریم است و لا تجلسوا و نشینید بر قبر یا نبی برای تحریم است درین باب  
 حدیثها وارد شده مثل حدیث جابر و مدنی و حدیث ابی هریره که اگر نشینید یکی از شما بر افکار و بسوز و جامهای او و برسد پوست او بهتر است از آنیکه  
 نشینید بر قبر از هر چه مسلم نبی از خود بر قبور نه پیشانی است و مالک در سوطا گفته مراد بقدر حدیث است نوی گفته این تا و ایل ضعیف است یا باطل و صحیح  
 آنست که مراد بقدر جلوس است و از نجاست که اصحاب گفته اند که جلوس بر قبر حرام است و هم تکیه زدن بر آن انتهی و بعضی تصریح کرده اند که شافعی و جمهور  
 اصحاب و از آنکه اجماع آمده که است نیز و دارند زیرا که ابو هریره را وی حدیث تفسیر کرده است آنرا نشستن برای بول یا غائط یا آنکه این مذهب در سنن خود  
 از آنحضرت صلی الله علیه و سلم باین لفظ آورده که هرگز نشست بر قبر برای بول یا غائط و این حرام است بالاتفاق و اوایه مسلم در سبطا گفته در سوطا  
 از علی کرم الله وجهه که تکیه می زد بر قبر و در از پیشد بر آن و مشکه فی البخاری عن ابن عمر و عن غیره و اهل دروی تحریم است که اعرفت غیر مرده و فعل صحابی منافق نشاند  
 بحديث مرفوع مکر آنکه گویند فعل صحابی دلیل حل نبی است بر کراهت و لا یخفی بینه انتهی و عمر ابن سعید طحطا ری رضي الله عنه قال  
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا جاء احدکم المسجد فلینظر چون بیاید سیکه از شما مسجد را پس باید که بکشد و در فعل خود را  
 فان رأى فی غلبه اذی پس اگر باید در پایش خود اذی را اذی در اصل لغت چیزی مکرده که طبع از آن نفرت گیرد و اطلاق آن بر مقدورات هم  
 ازین جهت است او قد را یا قدر را شک را وی است که ازین دو لفظ کدام یک فرموده قدر بمعنی نجاست است مراد نجاست خشک است که چیزی  
 از آن تعلق گرفته است بفعل طعنه پس ملک آن بر زمین پاک کننده است فلیمسحه و لیصل فیهما پس باید که بمالد آنرا بر زمین نماز گذاردن و دان  
 پس بدک زائل میگردد و مذہب امام محمد و امام اعظم این است و نزد ابویوسف و شافعی در قول قییم مراد عام تر است و از رطب نیز پاک میگردد بدک ایشان  
 میگویند از مزی بر سر و رفع حرج است و نزد ایشان نیز مراد نجاست فنی جرم است اما در غیر فنی جرم مثل بول و غیر غسل واجب است قاضی گفته هر خلاف  
 این میگوید قدر را حل میکند بر آنچه مستقر است عرفا چو خطا و مانند او نقله الطیبی و خطابی در معالم السنن گفته اند از این حدیث را بنظر ظاهرش استعمال میکرد  
 و مردی است مثل آن از عروہ بن الزبیر و منعی انتهی و شیخ در ترجمه گفته نوربشتی این حدیث را تا و ایل دیگر کرده و گفته که مراد بسودن فعل شراب آنست که منتقل

چون بی سبب نجات را برود از آن بجز آب و میسر سوار که در ارض مسجد و بی سبب کند زمین او را یعنی مرا و اشیاءات جواز صلوة نیست بلکه طهارت و دخول مسجد و وطی ارض است زیرا که طهارت در نجاست است اگر چه واجب نیست و طین و اویل خالی از نجاست نیست بحسب ظاهر عبارت و سوال است که در صل کفنه درین حدیث دلالت است بر شریعت نماز در نفال و بر یک سبب غسل از نجاست مستطراوت از قنار و از می و ظاهر ازین هر دو عند اطلاق نجاست است بر اینست که تر باشد یا خشک دلالت میکند بر این سبب حدیث و آن اخبار جبرئیل علیه السلام است آنحضرت را که در غسل می اذی است در نماز می و ستمر مانند نماز و صلی چون در نماز و تلبیس است نجاست و نمیداند آنرا یا فراموش کرد یا ستر داشت در اشامی نماز خود واجب شد بر او از آنکه و بنامی نماز و درین همه خلاف است مگر آنکه خائف را و بیلی که متاوم این حدیث تواند شد نیست که اطاعت بکرد و می کنیم و نمیدانست طهریت نماز بسج تراب. آخرجه ابوداؤد و صحیح ابن خزيمة و لیکن اختلاف کرده اند در اصل طهارت می ابوجاهم ترجیح و صل کرده و روایه الحاکم من حدیث انس و ابن مسعود و روایه الطرطوسی عن ابن عباس و عبد الله بن التیمی و سناد جاضیع و معمر بن ابی هريرة رضي الله عنه قال

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا وطى احدكم الاذى بحقيقه فطهروها التراب چون بی سبب کند یکی از شما انسی را بر و بر و زو خود پس پاک کننده آن هر دو خاک است یعنی باید در خاک پاک میشود اگر چه خالی باشد که بعد از بی سبب کردن انسی بر روی گند مشتمه است عموماً می گفته ضابطه در تطهیر نجاست آنست که اگر از شارع در امری صفت طهارت و در دست و دران لغیر اعتبار بر همان صفت وارد باید کرد و در حقیقت زیادت و نقصان اندر آن نباید کرد چنانکه در باره پاوش و در دست که چون متلوث بنجاست گرد و در سطح خاک پاک گرد و چنانکه تطهیر از حیض و نجاسات اگر می است که شارع حکم بنجاست می کرده اما صفت تطهیر او را نداده پس در آن از آنکه تسبیح و کون و طهیم هیچ چیز باقی نماند زیرا که در هر چه هیچ با طهیم موجود است معلوم است که در آن جزوی از عین باقی است اگر چه جرم و کون در آن باقی نماند چه را حقه همان وقت جدا میگردد که ازین چیز بود آنچه یافته نشود و همچنین یافته نمی شود طهیم و موقتی که چیزی از شی طهیم و در باقی نماند انتهای آخرجه ابوداؤد و صحیح ابن حبان و آخرجه ابن السکونی و الحاکم و البیهقی من حدیث ابی هريرة و سند ضعیف و آخرجه ابوداؤد من حدیث عائشة و فی الباب غیر نذر باسانید لا تخلوا عن صنفه الا ان لشد بعضها بعضا و شایع است حدیث ام سلمه که پرسید از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که من زنی ام و من در از میروم و در طایف نفس فرمود پاک میکند او را یا بعد از آن چه بود او و از سر من این ماجرا را خواست اینک زنی از منی عبد الله شغل گفت ای رسول خدا ما را را می است بدو بسوی مسجد پس چون کنیم و می که بارید شویم فرمود آیا پشت بعد و می ای که پاکیزه تر است انوسی گفت آری فرمود نه نه بماند آخرجه ابوداؤد و ابن ماجه خطاب می گفته در سناد این هر دو حدیث متقال است و در حقیقت تاویل کرده است این را برای که خشک است و نجاست می بجا نمی چسبید گویم این غیر مناسب است بقول می که بارید شویم و پاک کننده تطهیر بعضی ارض مریض را چنین است که چون بعد و طی ارض قدر و طی ارض طیبه باید کرد و بعضی می مریض را پاک ساخت اما نجاستی که بجا میاید آن رسیده است جز بآب پاک نشود و گفت و این اجماع است و متوجه حدیث باب و بودن او بر ظاهر روایت بهیچ است از ابی الملع عن ابی هريرة و گفته متوجه شدیم با علی بن ابی طالب بسوی جمعه و او پیاده بود پس حامل شد میان او و مسجد حوضی از گل و آب پس بیرون آورد و سر او را و فلکین خود گفتم یا سید ای بر من بر ما بردارم این چیز را گفت نه و در نماز و آب و چون بر اید از آن پوشیدید غسل و سر او را و فلکین خود و برفت پایهای خود و معلوم است که آب مجتمع از قری خالی از نجاست نمی باشد و سخن معاویه بن النکاح و یختمین صحابی علمی است معبود و را بیل حجاز ساکن در بنی سلم و رعنی سه ابنه کثیر و عطاء بن یسار و غیره مامور و در سنده یک حدیث و هجره رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان حذاه الصلوة لا یصلح فیها شیء من کلام الناس این نماز که ما را نمکرده اند بگذار در آن آن نیکو نیست و روایت در وی خیر است از سخن مردم

و مراد منیست که خطاب توان کرد بان ایشان را و توان طلبید از ایشان ششخ در ترجمه گفته در سائل آورده اند که اگر یکی در نماز است و دیگر سنان چنانست  
مال تو و بگوید الخیل و البغال و الخیر کلمات قرآنی است یا شخصی که پیش او استاده است مردی است یحیی نام و کتابی پیش او نهاده پس بگوید یا یحیی  
خیر الکتاب اگر اراده او افاده معنیست فاسد میگردد و نماز او اگر اراده قرات کند فاسد نمی شود و انتهی در سبیل گفته حدیث را سببست چنانست که مردی  
خطئه زد و در نماز معاویه را روی این حدیث آورد و جواب عطسه گفت و حال آنکه در نماز بود و صحابه که نزد وی بودند انکار کردند بر وی پس سبب آنکه وی فهم کرد و جواب آورد  
پس فرمود و ان تخضرت علی الله علیه وسلم ان هذه الصلوة الخ و حدیث را نقلهاست و مراد از عدم صلاحیت عدم حجت اوست و از کلام کامله و مخاطبه مردم  
که مراد صریح سبب است حدیث دلالت کرد بر آنکه مخاطبه در نماز سبطل نماز است برابرست که برای اصلاح نماز باشد یا غیر او و بر آنکه مخاطبه باطل نیست نماز را  
دوی معذور است بسبب جهل خود زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم معاویه را امر با عاده نکرد و در خطاست که این عمر میگذاشت بر مردی و او نماز بخواند پس سلام  
کرد بر وی پس جاب سلام داد آن مرد سخن گفتن یعنی بزبان گفت و علیکم السلام پس باز گشت بسوی او این عمر گفت چون سلام داده شود بر یکی از شما  
و او نماز بگذارد و پس باید که سخن بگوید و باید که اشاره کند بر دست خود و مصحفی گفته این عمر با عاده نماز نکرد بلکه او را نمی کرد که دیگر در نماز سخن بگوید همچنین  
آنحضرت معاویه بن الحارث فرمود از آنکه سخن بگوید و امر با عاده نماز نفرمود و فقیه ترا حال مطلع نشده است بر دلیل از دلایل شرعیه که دلالت کند بر وجوب  
اعاده نماز از کلام و آنچه هست دلالت میکند بر منع فقط و در عالمگیری مذکور است که اگر غیر امام خود را یک حرف باز یاده بران تعلیم کرد نماز فاسد شد مگر آنکه  
مراد باین سخن تملات باشد تعلیم و اگر امام خود فتح کرد پس صحیح آنست که نماز فاسد نمی شود و هیچ حال خواهد نماز فرض باشد یا نفل و خواهد بعد قرات یا بخوبی  
الصلوة فتح کرد یا قبل ازان و در سنهاج مذکور است که اگر متصل به نظم قرآن بکلم کند بقصد تفهیم فاسد نمی شود نماز او و الا فاسد می شود و مثلاً شخصی که برای یحیی  
خدا الکتاب بقوة بر زبان راند و مقصد قرات قرآن نماید هیچ باک نیست و نیز اجماع فقهاست بر آنکه اگر متصلی رو سلام کند نمازش باطل می شود و اگر  
بدست اشاره کند و نهد سبب امام عظیم جائز نیست و نزد غیری جائز است الله اعلم انتمی کلامه و انما هو و جزین نیست که کلامیکه در وی اذن است  
در نماز یا کلامی که باطل است در ان التسمیحه و التکبیر و قراءة القرآن سبحان الله و الله اکبر و خواندن قرآن است که اینها از جنس کلام آدمیان  
نیست و اگر یکی سوگند خورد که سخن بگویم و تسبیح و تکبیر گفت و قرآن خواند حاشا نشد و منظم است باین هر سه ادعیه و نحو آن رواه مسلم و این  
پاره ایست از حدیث طویل که در مشکوٰۃ و غیره مذکور است و رواه ابو داود و النسائی و ابن حبان البیهقی ایضا مختصری ع حسن زید بن ابراهیم  
کنتی بابی عن الانصاری الشریعی معذور است در کوفتین ساکن شد بکوفه و مراد آنجا در سینه شصت و شش روی عنه جماعة رضی الله عنه قال ان  
کنا لنسکلم فی الصلوة علی عهد رسول الله بربستیکه ما نحن میگردیم در نماز بر زبانه رسول خدا صلی الله علیه وسلم یکبار احدا  
صاحب به حاجت سخن میگردد یکی از صاحب خود را برای حاجت خود حتی سنزلت تا آنکه فرود آید این آیت حافظی علی الصلوات  
حافظت کنید بر نمازهای پنجگانه و نگارید آنها را و الصلوة الوضوء و تخصیص محافظت کنید بر نماز میان در مصحفی گفته اختلاف کرده اند صحابه در نماز  
و وضو و تسبیح گفته اند نماز صحیح است بقرینه آنکه فراموش فرماید و قوه مؤ الله قانتین و قنوت طول قیام با قرات را گویند و نماز صحیح مخصوص است بان  
لقوله تعالی و قرآن الفجر ان قرآن الفجر کأن مشحون فودا و حسیب انما این وقت متوسط است میان لیل و نهار و جمعی گفته اند که نماز ظهر  
زیرا که در میان روز و آکرده میشود و جمعی گفته نماز عصر است و بحیرت مرفوع آنرا سنده کرده اند و حدیث حضرت عایشه معارض اوست زیرا که عطف  
دلالت میکند بر غایت و آنچه حضرت عایشه و حضرت مالک کرده اند حرفی بود از حرف قرآن و برخصت حاصل شده است در قرات جمیع احرف و قبیضه  
بن فوب گفته نماز مغرب است زیرا که محب مقدار وسط است و نماز عشاء را هیچ کس از سلف و شطی تلقیه است و بعضی متأخرین بآن قائل شده اند



نیز که وسط است در میان دو نماز که قصر کرده نباشد و انتهى گویم حجب است از صاحب مسلمی که بر نقل اختلاف سلف گفتا کرده و سخن در شرح نموده مگر در وجوب و جزی بر کسی ترجیح هیچ یکی ازین اقوال ظاهر نشده و بعضی از اهل علم و تحقیق این نماز را ساقی مستقلة تالین نموده اند و اطالته کلام در آن کرده و اکثر اهل تطویل لا طائل است و جزی است که نیست بر آن اثار از علم و شک نیست که مراد باین نماز نماز عسرت پس پس بنحیث حدیث صحیح صریح که نزد بخاری و مسلم و ابی یوسف است شغلنا عن الصلوة الوسطی صلوة العصر الیه تشوکانی و رفع القیور فی فنی الروایة و الدرر الیه من التفسیر گفته و اختلاف اهل العلم فی تعیین این عسرت قول اول و دومانی شرحی المنتقیه و ذکر است با تمسک به یک طائفة و ارجح الاقوال و اصح اناذ به لایه الجمهور من انما العصر الی قول اول و اذ انقصر رکب هذا و عرفت و ما سقناه تعیین لک انسلم بر ما یعلق ان الصلوة الوسطی صلوة العصر و اما حج بقیته الاقوال فلیس فیها شیء مما یشغی الاشتغال لانه ثبت عن النبی صلی الله علیه و آله فی ذلك شیء یوجب القائلین عمل علی امر لا یعمل علیه فقال انما صلوة کذا انما وسطی بالنسبة الی ان یقبلها کذا من الصلوات و بعد کذا من الصلوات و هذا المراد من الحنفی و الشافعی و المالکی و الحنبلی ان تستند الیه الاحکام الشرعیة علی فرض عدم وجود ما یعارضه عن رسول الله صلی الله علیه و سلم کفایت مع وجود ما یهو فی اعلی درجات الصلوة و القوة و الثبوت عن رسول الله صلی الله علیه و سلم و یا الله العجب من قوم لم یتقوا بتقصیرهم فی علم السنة و اعراضهم عن خیر العلوم و انفعها حتی کلفوا انفسهم التكلیف علی احکام الله و امره علی تفسیر کتاب الله بغير علم و لا اجتهاد و یا الله العجب من تارة و یکل من اخری و انتهى و شک نیست که با وجود تفسیر نبوی حاجت تفسیر هیچ یکی نیست خواه بطریق استنباط باشد یا رای محض و خواه از سلف بود و خواه از خلف و دیگر از سلف خلاص آن گفته باشد عدم علم وی بآن عذر خواهد است در سبب گفته بقیه صلوة العصر علی اکثر الاقوال و قد ادری فی الجاهل انتهى و قد حقه و الله قانرین و استاده شود برای خدا و عاقلان با قرآن خوانان در سبب گفته صحابیان این آیت را که هر کس حافظ ازین اولین علق روح معانی قنوت را درین عمل جمع کرده مستطعم و لفظ القنوت اعداد معانی تجدید مزید علی عشر معانی مضیفة دعا و خشوع و العبادة طائفة اناسها اقوالنا بالعجوبة ب سکوت صلوة و القيام و طول و کذا و کذا و الام الطاعة الراجح اعمیه فاقضنا بالستکوت پس اگر کرده شدیم بعد از قول این آیت نظامش ماندن و یجئنا عن الکلام و نمی کرده شدیم از سخن کردن در نماز از اینجا معلوم شد که سخن در نماز سبیل نماز است زیرا که اصل این سخن در نماز است که هر چه را از اقوالی در شرح مسلم گفته درین حدیث دلیل است بر تحريم جميع انواع کلام آدمیان و اجماع کرده اند علی اینکه تکلم عامد و عاقل بخیر و می در نماز بغير مصیحت نماز و مانده آن سبیل نماز است و ذکر خلاف در کلام برای مصیحت نماز در شرح حدیث ذی الیدین و را ببالسهو خواهد بود در سبب گفته و حدیث بجهت است که در حاشی شرح عمده ذکر کرده ایم پس اگر مضطر شود مصلی بسوی تنبیه غیر خود پس سیاح کرد شارع برای او نوعی از الفاظ بجانکه حدیث آینه و مفید است و انتهى تشوکانی مع گفته درین خود میان اهل علم خلاف نیست و خلاصی که هست در سخن ساهی است و در سخن کسی که واقف نیست از منع کلام در نماز پس حکم جابل بحدیث معاویه بن الحکم عدم اعاده است و حال آنحضرت صلی الله علیه و سلم همین بود که تنگی می کرد بر جابل و حکم بقضائمی فرمود و او را در غایت احوال بلکه اقتضای تعلیم و خبر اخبار جز از اینجا نوعی واقع شده میگرد و حکم باعاده گستر می فرمود چنانچه در حدیث شعی است و این غایت لطف و احسان است بر امت نیست فرق و ظاهر در کلام ساهی و ناسی و کلام غیر عالم منع کلام انتهى متفق علیهم و باللفظ المسبلم و غیر شخین نیز این حدیث را روایت کرده اند و در تحقیق غیر ما است از این مسعود رضی الله عنه باین لفظ که هر آینه در نماز متخلل است یعنی که در اهل عظیم است که محل ساجات با حرم و استغراق در عبودیت است و بجهت ذی است که بدینکه حق قضا حادث میکند از کم خود آنچه میخواهد و تحقیق حادث کرد و اینکه سخن کنند در نماز یعنی بقصد رواه احمد و النسائی و البراء و و ابن حبان فی صحیح و حسن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم التمسیم للرجال تسبیح برای مردان است و در روایتی این است که چون برسد شمار امری پس تسبیح برای رجال است مراد تسبیح آن است که یکبار یکبار سبحان الله تا براند که وی در نماز است و دست بر زمین نه که او از بر اندیزد که

دست بر هم زدن لایق بحال زن است نه لائق بر قمار و گر اخبار می مردان و از بهارات این زبان کی آنت که بجای تسبیح گویند حال آنکه در هیچ روایت صحیح وارد نشده و التماسه للتساء ولتفتیق برای زنان است و طهر الحیض و سی آنت که بطن کفین را بر طهر کف ایسر نزد و لیکن بحث بر پیشکوت نزنند بطریق محب اگر بزنگار فاسد گرد و گدافی شرح مسلم در صحن گفته اند که تصنیف بضرب دست راست بر پشت دست چپ باید کرد و او نماز تا پاس شود این مسئله پیش فقیر صحیح نیست زیرا که در حدیث فیصنف النساء واقع شده تعیین هیئت تصنیف نکردند و با وجود آنکه شائع در تصنیف ضرب بطن دست راست است بر لیکن دست چپ و نزدیک عدم بیان خاطر همان طرف شائع مخبر می شود پس ترک بیان نزدیک حجت میان عموم است والله اعلم و آنکه گفته اند که این هیئت محبت است لآنکه مطلق حب باشد و حکم ذکر است نیز قرآن که منعم باشند یا بخجی خذ الکتاب یعنی کتاب الله را بنده از نظم قرآن و ندول انرا سرگرم محبت آن کرده است انتهى متفق علیها و ازین حدیث معلوم شد که تنبیه امام بر سو و تنبیه گذرنده و تنبیه کسی که از وی کاری می راد است و وی نمیداند که در نماز مشروع است بر لبی مسلی پس اگر نازی مروست سبحان الله گوید و قدر و ذی البخاری بهذا اللفظ و در اعلی او مطلق است و اگر زن است دست بر هم زدن عیسی بن ایوب گفته دو انگشت دست راست بر کف دست چپ بزند در سبل گفته و یابن رفتند جمهور علما بعض ایشان تفصیل کرده اند بلا دلیل نامشخص یعنی اگر برای سلام یعنی ست که وی در نماز است پس مبطل نیست و رنه مبطل است اگر چه برای فتح بر امام باشد بدلیل اعلی التمسع علی الامام و این حدیث ضعیف است پس حدیث باب باقی است بر اطلاق خود و بدون نمی بعد از وی بیچ صورتی مگر بدلیل مسترسین شد دلالت نمی کند بر وجوب تسبیح و تصنیف زیرا که بلفظ امر وارد نشده گویم در روایتی آمده غلبه الرجال و تصنیف النساء و ازینجا در میان علما اختلاف شده شافعی و رافعی و نووی گویند سنت است و حق انتقام اوست طرف واجب مندوب و مباح بحسب مقتضای حال انتهى زاد مسلماً فی الصلوة زیاده کرد و مسلم فید فی الصلوة و روی نخود من حدیث سهیل بن سعد بن حدیث طویل اتفق علیه و لفظ وی این است چون برسد یکی را از شما چیزی در نماز پس باید که تسبیح گویند زیرا که تسبیح برای مردان است و تصنیف برای زنان است لاک استدلال کرده است رافعی در جواب فتح بر امام باین حدیث و محدثی که نزد ابو داؤد و ابن جابر است از ابن عمر که نماز گذارد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم نمازی پس لبس شد بروی پس چون فارغ شد گفت ابی راحا خبر شدی با آنکه از فرمود پس چنین منع کرد ترا از فتح کردن بر من و روی الاثر من و غیره من حدیث السوسر بن بزیخود و روایت کرد حاکم از انس که بودیم با کفر فتح میکردیم بر امام محمد آنحضرت در روایت کرد عبد الرزاق و مصنف خود از علی کرم الله وجهه مرفوعاً که فتح مکن بر امام و تو در نماز هستی و در سندش عارت است و لو ضعیف است و صحیح شده است از ابی عبد الرحمن الساجی که گفت علی کرم الله وجهه چون طلب طعام کند ترا امام پس بخور آن اورا یعنی مقدمه بگذرانی تخفیف و عفو مطهر بن نعم و فتح طاووش و تشریری کسوره و فادر آخر العام ربی روی عن ابی ذر عثمان بن ابی العاص و مرور سنة الهجرة بن عبد الله بن الشحر بن کمر شین حج و کسره خای جمعه مشدوده و سکون تختانیه و دلا در آخر عن ابیة روایت میکند از پدر خود عبد الله بن الخیر که از صاحب است آمد نزد آنحضرت و در وفد بنی عامر حدود دست در بصر بین روی عند ابیہ مطرف و وزیر الخیر رضی الله عنه قال رأیت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي ويدعو ثم أتته امرأة فقال يا رسول الله ما هذا؟ و در سپنه او آوازی است همچو آواز دیگر بسین اگر گریستن از زیر برای سجده کسور آواز کردن رعد و آواز جوش دیگ و جوشیدن و اضطراب کردن رگ گدافی البر شیعی و سخت جوشانیدن و یک یا آوازی که می براید زن و مزجل خاکسردیک بسینی یا سنگین بزرگ و در مشارق گفته مزجل دیک بعضی گویند از مسعی سبکی سخاوهر راوی ازین عبارت اینست که آنحضرت با جوش درون و ازین حدیث معلوم شد که اگر گریستن در نماز مبطل نماز نیست و در هر بار گفته اگر بنا له با که کشد یا بگرید با آواز بلند اگر بنا له اگر بنا له است و در نسخ قطع نمیکند نماز را و اگر از وجع و مصیبت است قطع میکند و در روایتی عوض مزجل لغزشی آمده یعنی مانند آواز آسیا که میگردد

اخرجه الخمسة الا ابن ماجة يعني احمد وابوداود وترمذي و نسائي وصححه ابن حبان وصححه ابن خزيمه والحاکم وهرگفت اخبرني سلم وى و هم کرد  
وشل ابن بنت انچه مروى است که عمر فارغ صبح گذارد و سوره يوسف خواند چون برين آيت رسيد انما اَشْكُوا بَئِيَّ وَحَزَنِي لَئِنْ لَمْ يَنْهَ اللَّهُ عَنْهُ لَفَزَدْنَا بَارِئِجِج  
اخرجه البخارى مقطوعا و سلمه سعيد بن المنذر و رسول الله صلى الله عليه و سلم بر آنکه مثل اين سبيل نماز نداشت و قياس کرده اند بران انين را انتهى و حسن  
عليه السلام قال كان لي من رسول الله صلى الله عليه و سلم مدخلان گفت بود برلى من از آنحضرت و بجای درادن  
مقل يفتح يسم و ال همله و خامى مجرور زن مقتل يعنى دو وقت که مى درادم دران وقتما بروى ف كنت اذا اتيتنه و هو يصلى يتختم لي  
پس بودم من که هرگاه مى آدم او را آنحضرت نماز ميگذار و تخم ميکرد و براى من تا وقت شوم که مى در نماز است حديث و دليل است بر آنکه تخم سبيل نماز نداشت  
برابرست که برلى اصلاح نماز باشد يانه و باين رفته است شافعى علامه هذا الحديث و هر که قائل بابطال نماز بدان شده گفته که اين حديث مضطرب است و صاحب  
گفته دعوى اضطراب ناقص است زیرا که اضطراب نى باشد بلکه درميان احاديث صحيحه كما علم فى علوم الحديث و در روايتى عوض تخم سبيل آمده بطريق ديگر نزد  
ابن السكيت و آن ضيعف است و اين حديث صحيح و اگر هر دو حديث ثابت شوند جمع ميان هر دو باين وجه باشد که گاهى تسبیح ميگفت گاهى تخم ميکرد  
انتهى و در مصنفى گفته تخم و بجا و خلك انفس كلام نيست ليكن در حكم او است پس اگر انكار اين چيز را كنند بوجهى كه عقلا باقطع مجلس و تخم آن حكم كنند باطل شود  
نماز انتهى تيمره صاحب تيمره محمد حجيل شهيد رحمه الله تعالى و انما لستان بزانه غزوفى سبيل الله اتفاقا در نماز تخم کرده بود و يكى از انمايان لايت حكم نفسا  
نماز کرد و گفت در نماز كلام كرمى فرمود تعريف كلام حديث گفت ما نتمن كذا كثير بالا سناد فرمود بايجا تفنن و وكلا به اسناد كجاست و از بنجا معلوم شد  
که دوى نیز موافق اين حديث است رواه النسائي و ابن ماجة و صحيح ابن السكيت و صحيح ابن عساکر رضي الله عنه قال گفت ابن عمر  
بيرون آمد رسول خدا صلى الله عليه و سلم بسوى قبا تا نماز گذارد و دران پس آمدند انصار و سلام کردند بر آنحضرت پس قلت لبلال كيف  
دايت التبي صلى الله عليه و سلم يرد عليه صر كتم مر بال را كه چگونه دیده رسول خدا را كه رو ميگرد بر ايشان يعنى انصار سلام حبين  
يسلمون عليه و هو يصلى همگاميك سلام ميدهند ايشان بروى و حاليكه آنحضرت نماز ميکرد و قال يقول هكذا گفت بلال اشاره  
ميکرد و آنحضرت اين چنين و بسط كفا و بسط كذا و گستر و بلال كه خود را بر اى نشانى اشاره نبوي پس گردانيد برطن كهف را استقل و ظهر او را  
فوق چنانكه در حديث ابى داود و ترمذى و نسائي از ابن عمر آمده و گاهى بسندگى ميگرد با اشاره انگشت و سفر السعادة گفته و گاهى ايداميكرد و سر  
مبارك خود را انتهى و بعضى شرح نوشته اند که جائزست رد سلام با اشاره چشم و سر تا آنکه رد سلام باين طريق پيش از تسبیح بود و يا بعد از تسبیح و انچه  
منسوخ شده رد سلام بکلام بود و هو الظاهر و در حديث دلالت است بر احتمال فعل قليل در نماز و هو الصواب اخرج احمد ابو داود و الترمذي  
و صحيحه و النسائي و ابن ماجه و رواه ابن حبان و الحاکم و احمد ايضا من حديث ابن عمر باين لفظ که دوى پرسيد صيب از اين حال بلال بلال و ذکر کرد ترمذى  
که اين هر دو حديث صحيح است و سبيل گفته حديث و دليل است بر آنکه چون سلام کند کسى بر صلبى رو کند بروى سلام را با اشاره نه بتطلى و سلم از جاري آورده  
که آنحضرت فرستاد و او را بر اى حاجتى گفت پسترو يا فتم آنحضرت را و دوى نماز ميگذار و پس سلام کردم بروى پس اشاره نمود بسوى من چون فارغ شد  
خواند مرا و فرمود تو سلام کردى و اعتذار نمود بعد ر يا اشاره و در حديث ابن مسعود است که دوى سلام کرد و بر آنحضرت و حضرت در نماز بود پس رو نکرد  
بر دوى و ذکر نموده اشاره را بلکه گفت بعد فارغ از نماز که هر آينه در نماز شغل است مگر آنکه به يقى و در حديث دوى ذکر کرده که آنحضرت اشارت بفرمود  
و علما اختلاف کرده اند در رد سلام در نماز بر سلام كننده بر صلبى جامعى گفته رد بلفظ كنند و جامعى گفته يعنى نماز جواب گويد و قولى گفته در  
اول ذکر کند و قولى بآن رفته که رو کند يا اشاره كما افاده هذا الحديث و هذا هو اقرب الاقوال للديليل و باعله لم يأت به دليل و گفته اند که اين روايات

مستحب است بدلیل آنکه در کتب و بر این مسعودی گفته اند ان فی الصلوة شغلا گویم از روایت بهیچ معلوم شد که اشارت بر اینست که در پیشتر اعتنا نمود از در بلفظ آنکه  
 وی اقرار میکرد بر ایشان در نماز و چون کلام در نماز حرام شد و فرمود بروی با اشاره پیشتر خبر کرد و اقرار که او تعالی حادث کرد از امر وی اینکه کلام بختم شد و نماز  
 پس عجب است از قول کسی که میگوید رد کند بلفظ آنکه آنحضرت مضمون احداث او تعالی را بطریق اعتنا گرفته و در سلام در نماز کلام شمرده و آنکه میگوید مسلم  
 بر صحتی مستحق جواب نیست نه با اشاره و نه بلفظ باید میکند آنرا و آنحضرت بر انصار و بر جلیب با اشاره و اگر مستحق نمی بودند خبر میکرد ایشان را بدان و رد  
 نمی فرمود بر ایشان و کیفیت اشاره در مسند از حدیث حسیب چنین آمده که گفت که ششم آنحضرت بروی نماز میکند و پس سلام کرد بروی پس در کرد  
 با اشاره گفت بروی نمیدانم او را اگر آنکه گفت با انگشت خود در حدیث ابن عمر است در وصف آنحضرت بر انصار که بیشتر و کثرت خود را این چنین و بسط کرد  
 جعفر بن عون را وی از ابن عمر گفت خود و گردانید باطنی غی غفل و ظاهر و بنوق پس حاصل شد از این احادیث که جواب گوید صلی با اشاره خواهد بود یا بدست  
 یا با انگشت و ظاهر آنست که واجب است زیرا که رد بقل واجب است و در نماز معتذر شده و باقی مانده هر چه ممکن میشود و با اشاره ممکن شد و شارع آنرا  
 رد گردانیده و صحاب آنرا سلام ناسیده و در تحت قوله تعالی اَوَدَّوْهَا و داخل گردیده و اما حدیث ابو هریره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر که اشارت  
 کند و نماز که نموده شود پس باید که برگرداند نماز را و ذکره الدارقطنی پس این حدیث باطل است زیرا که از روایت ابی غطفان است از ابو هریره و وی  
 مردی مجهول است انتهی کلام و حسن ابی قتادة رضي الله عنه کان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي وهو حاصل  
 اصامة بنت زهنب بود رسول خدا که نماز میکرد و حال آنکه او بر دار نه آنکه ایضا هم نمرد و حقیر زینب بود و زینب دختر آنحضرت است و شوهر  
 وی ابو العاص بن الربیع است و این آیه در بعضی از اوقات نماز آمده با آنحضرت متعلق می شد و آنحضرت او را بر کتف خود نشاند نماز میکرد و بر تکیه  
 گفته اگر امام را بتئوین خوانند پس فتح آن بنا بر مغفولیت حامل خواهد بود و اگر بلا تئوین خوانند نائب کسره باشد زیرا که غیر منصرف است و ظاهر  
 میشود از این عدم انصراف در صفت وی که بنت زینب است فاذا سجد و صبحها پس چون سجده میکرد و در روایتی است که چون رکوع  
 میکرد می نهاد و او را بر زمین و تا سجده و رکوع کرد و وی بر زمین افتاده می بود و اذا قام حثکها و چون می استاده از سجده و در روایتی  
 چون بر میداشت سر از سجده بر میداشت او را یعنی بر کتف خود و متفق علیه این حدیث و ال است بر تکیه بر دوشستن مصلی در نماز حیوان را  
 آدمی باشد یا غیر او منفر نیست نماز بر ابر است که بضرورت باشد یا بی ضرورت و برابر است که در فرض باشد یا در قتل و برابر است که مصلی امام  
 بود یا منقر و نیز دلالت است بر طهارت جامه می و ابدان ایشان و همین است اصل تا وقتی که ظاهر نشود نجاست و مثل این افعال مبطل نماز نیست  
 زیرا که آنحضرت امام را بر دوشتی و نهادی و باین رفیق است شافعی و غیر وی منع میکنند از آن در سبیل گفته و تاویل کرده اند این حدیث را تا ویلا  
 بعیده از آنجا که آنکه خاص است با آنحضرت و از آنجا که آنکه امامه متعلق می شد با آنحضرت از خود بدون فعل آنحضرت و از آنجا که آنکه برای ضرورت بود و بعضی  
 گفته اند که این حدیث منسوخ است و کلام دعاوی بغیر بر آن واضح و قاطع این قیق العید فی شرح العمدة القول فی هذا و زنده ایضا فی حواشی ما انتهی  
 گویم و بخلاف این تاویلات بعیده است آنچه حضرت شیخ رح در ترجمه مشکوٰۃ گفته اینجا کسی را توهم میشود که بر دوشستن آنحضرت صلی الله علیه و سلم امام را  
 و نهادن بر زمین و باز بر دوشستن فعل کثیر بود و اگر قلیل هم باشد لابد مکرر بود خطاب میگوید که بر دوشستن امام بقصد و تعدا از آنحضرت نبود بلکه و بی حاجت  
 غایت الفت که با آنحضرت در غیر حالت نماز داشت و نماز آمده چسبیده و متعلق می شد و در وقت رکوع از کتف شریف بر زمین می افتاد  
 و آنحضرت او را از خود دور نمی کرد پس بر دوشستن و نهادن از آنحضرت نباشد و نباشد با آنحضرت در صورت فعل مجاز نیست پس حاجت نیست که گویند  
 این فعل کثیر بود و فعل کثیر آن است که متوالی باشد و این چنین بود زیرا که تا نیست در ارکان نماز از آنحضرت بسیار بود یا گویند که این حالت

پیش از آنکه عمل بشود یا مخصوص باحضرت باشد گفته اند که این از غایت رعایت ششوع آنحضرت بود که اگر تمسک داشت که بر سبک بود و موجب شغل ستمی شد  
 بیشتر از شغل سبغ و اختلاف کرده اند که این در نماز فرض بود یا نقل مقام از قول ابو یوسف الناس آنست که در نماز فرض بود و نیز در رواتی آمده که این در نماز  
 ظهر یا عصر بود و بعضی گویند در نماز نقل بود و احیاناً نماز نقل بجاعت میگذازد و ظاهر هر دو الاولی و الله اعلم انتهى کلام شیخ و آنست این تاویل از  
 ظاهر حدیث و مخافت آن غیر محتمل است و مراد نماز فرض در کلام شیخ نماز صبح است رواه الزهیر بن بکار و الطبرانی فی الکبیر قاله البراء بن یزید از ابی ثناء  
 البودانوست و مانند مصنفی گفته اتفاق کرده اند علماء بلکه عمل بسبک بطل نماز نیست در فتاوی عالمگیری مذکور است که اگر طفلی با جامه را بر دوش خود برداشت  
 نمازش فاسد نمی شود آری در برداشتن چیزی که بکلفت آنرا بر دارد و فساد نماز است و در سنن ج مذکور است که کثرت عمل بعرف معلوم می شود مگر در کلام مکی  
 ضرب قلیل است و ثلث در حدیث و نقل می شود و همچنین جستن خلعت عادت عمل کثیر است و حرکات خفیه مستویه مثل حرکت انگشتان در سبغ یا خاریدن  
 بدن قلیل است و همچنین نزدیک فقیه در حدیث و نقل آن است که تامل کرده شود در افعال آنحضرت صلی الله علیه و سلم در نماز مانند خلعت امانه و غیره یا شستن  
 بآب حوض و نزول از منبر و صعود بر آن پس آنچه اهل عقل حکم کند که کثرت از این افعال یا برابر آنست که از قلیل گویند و آنچه زیاده از این باشد و حکم نیز بود  
 و آنچه گفته اند که کثرت را دانسته می شود بعرف بغیر مقایسه افعال آنحضرت نزدیک فقیه صحیح نیست زیرا که قات و کثرت در هر چیزی جدا باشد و عرف  
 مختلف است در هر چیز پس قابل محایرت نباشد انتهى و لمسلم و هو یقرب الناس و در نظایر مسلم چنین است که آنحضرت برب سید داشت امام را  
 و می نماز و حال آنکه وی امامت میکرد و مردم را در سجده و در روایتی است که امامت برنت ابی العاص علی غانقه و این در نماز صبح یا ظهر یا عصر بود که تقدم  
 در حجه الله علیه گفته یعنی چه راست که آنرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم برای بیان تشریح فرموده و مقرر داشته است پس آن چیز را و آنچه کمتر از آن  
 مبطل نماز نیست و آنچه بعد از استقرار حاصل شد این است که قول سیر یعنی آنکه سخن مانند الجنات بلغته الله ثلثا ویر حکم الله و یا شکل اناه و ما شکلم  
 تنظرون الی و لیس یعنی آنکه حرکت مانند نهادن چیزی بر دوش و برداشتن وی و غیره نزدن پا و کشادن در رفتن اندکی آنچه فرمودند از  
 پای منبر بطرف مکان برای سجود در پنج منبر و تا نماز موضع امام بسوی صف و تقدم بسوی باب مقابل برای کشودن وی و گریستن از خوف خدا  
 و اشاره منغمه و قتل خیره و عقرب و گریستن بچپ و راست بی پیچیدن کردن مفسد نماز نیست همچنین اگر نجاسته در بدن یا پا بر چه ملوث شود  
 مگر نه از فعل این کس و نه بعلم این شخص پس آن نیز مفسد صلو نیست و الله اعلم انتهى و تصنیف و تلخیص گفته او را کرده اند بعضی که این حدیث منسوخ است  
 و رد کرده شد بجهل مناسخ و تباریح هر دو بلکه این دقیق الصید جزم کرده که این فعل متأخر است از قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم ان فی الصلوة شغلا  
 و بعضی گویند که این در نماز نافله بود و روایت مسلم را رد است و همچنین لفظ البودانوست که انتظار میکردیم آنحضرت را و ظهر یا عصر که ناگاه بیرون آمد  
 و امام بر دوش او بود پس سستاد و سلی و ایستادیم پس اوج و عجب است از خطابی که میگوید تو هم نباید کرد که این وضع و حال بود زیرا که این امری است  
 که مستغنی نمیکند قلب را و چون امر خفیه و را مشغول سازد باین شغل چه رسد و نوزوی و در رد وی شعل کرده و بعضی دیگر مدعی خصوصیت این امر  
 باحضرت شده اند زیرا که طفل از بول نامون نیست و در آن نظر است و کدام دلیل است بر خصوصیت و درین باب است از انس رواه ابن عبی بن طریق  
 اشع بن عبد الملك عن الحسن بن انس که گفت انس دیدم آنحضرت را و حسن بر پشت او است پس چون سجده میکرد یک طرف میکرد و او را رساندش حسن  
 انتهى و حسن ابی هریره رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود آنحضرت اقتلوا الا سودین  
 فی الصلوة الحیة و العفرب سبکشید و سبیه را در نماز که مار و کژدم است در سبیل گفته اسود آن اسمی است که مطلق می شود بر مار و کژدم  
 بر هر رنگی که باشد مگر الفیه و کلام ایمة اللغز پس تو هم نباید کرد که خاص است بر رنگ سیاه انتهى و در بعض احادیث اطلاق این اسم بر آب و مکرهم آمده

وحدیث دلیل است بر وجوب قتل حیة و عقرب در نماز زیرا که اهل در اسلام آنست و گفته اند که برای ندب است و دلیل است بر آنکه باطل نمی شود نماز بفعلی که حیوان قتل این هر دو میسر نیاید برابر است که بفعل مسیر صورت بند و یا عمل کثیر و باین رفعت است جماعتی از علما و تنزیه بعضه اگر سبب یا پیسم بزند نماز فاسد گردد و یا وایل کرده اند حدیث را بخرج از نماز قیاسا بر سایر افعال کثیره که حاجت یا نهادهای است و عارض می شوند و نماز مثل افتاد غریق و نحو آن که بیرون می آید بسبب آن از نماز و درین حکم غیر ایشان را تفصیلاست که تمام نیست بران دلیل و حدیثی که است برای قول اول آخرجه الا رجعة یعنی بود او و وتریدی و نسائی و ابن ماجه و راه احمد و النسائی بمحناه و سواه ابن حبان و الحاکم عن ابن عباس مرفوعا نحوه و اسناد ضعیف و او را شاهی است در صحیح مسلم از حدیث ابن عمر یکی از نسائی آنحضرت که امر میکرد بکشتن سگ گزنده و پوش و کثوم و غراب و خرمن و وار و گشت نماز و صحیح ابن حبان و نزد ابو داود و بسند قطع از مردی از بنی عدی بن کعب که گفت آنحضرت ایشان چون بیاید یکی را از شما کزدم و حال آنکه وی نماز میکرد و پس بایک بکشد و او را بسند باو چپ و کذا فی التلخیص

## باب ستره المصلی

ستره بضم سین مسکون تایی فوقیه آنچه پوشیده شود بوی چیزی و مرد و اینها چیزی است که استاده کرده شود پیش مصلی تا تمیز شود از سجده و بزرگوار نشود و گذرنده بگذشتن از پیش آن مانند دیواری یا ستونی یا چوبی یا جز آن و باید که درازی وی کم از ذراع نباشد و مسطری از پشت و احکام آن باید ستره **ابی حنبله** بضم حیم مصغر جهم نامش عبد الله بن جهم است و قیل هو عبد الله بن الحارث بن الصمة الانصاری بکسر حمله و تشدید سیم صحابی معروف است خواهر زاده ابی بن کعب باقی مانند امارت معاویه و او را در حدیث است که شیخین آن هر دو را خرجه کرده اند یکی از آنها این حدیث است و دیگر در باب سلام بر بول کننده و گفت ابو داود ابو الجهم بن الحارث بن الصمه و قیل راوی حدیث بول مرفی میگرد است عبد الله بن الحارث نام و آنکه در اینجا است عبد الله بن جهم است و این هر دو و کس اند جدا جدا راضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو یعلم المؤمنین یدی المصلی اگر بداند گذرنده از پیش مصلی یعنی نماز گذار و اظهاری است که مصلی بفتح لام است یعنی در بوی مصلی از بوی ستره و اما ذاعلیه من الاشرع حیث یعنی چه قدر است بروی از گناه بسبب گذشتن او از پیش نماز کننده و لفظ من الاشرع از الفاظ بخاری و مسلم نیست مصنف در فتح الباری گفته یافته نمی شود این لفظ و بخاری مکرر در بعضی رواات یعنی کشمینی و قبح کرد و روی که نیست وی از اهل علم و عیب کرده اند بر طبری در نسبت کردن وی این لفظ را بسوی بخاری در کتاب الاحکام و همچنین عیب کرده شد بر صاحب عمده و نسبت این لفظ بسوی شیخین انتهی پس عیب است از مصنف در نسبت کردن وی این لفظ را در اینجا بسوی بخاری و سلم و واقع شد او را مرهمان و نیم که صاحب عمده را اتفاق افتاده بود و لکان ان یقفت اربعین هراینه باشد اینکه بایست تا چهل ابو الفتح یکی از رواات این حدیث است گویند نمیدانم که مراد چهل چیل روز است یا چهل سال کذا فی تیسیر الوصول خیر الله بهتر است و او را خیر است و بنا بر آنکه خبر کان است در روایت ترمذی مرفوع است بنا بر آنکه اسم کان است و درین صورت خبر مرفوع و اسم نکره آمد و چهل و چیل که در کان ضمیر شان باشد من ان یموت بین یدیها ازینکه بگذرد پیش او این حدیث دلیل است بر تحریم مکرر و روبرو مصلی یعنی باین موضع چهره او در سجده و هر دو قدم وی و غیره را نیز گفته اند و آن عام است در هر مصلی فرض باشد یا نقل امام باشد یا منفرد و گفته اند که غرض است بامام و منفرد نه ماموم زیرا که ضرب نمیکند او را و مراد از آنچه ستره امام ستره اوست یا خود امام ستره اوست و لیکن وارد شده که ستره لایع حرج بر مصلی است نه بر ماز و ظاهر و عید غرض است بمارنه کسی که ایستاد بعد روبروی مصلی یا پشت یا تخت و لیکن اگر علت در وی تشویش مصلی شد پس این نماز درین ماز است متفق علیه بین شیخین و اللفظ للبخاری و نیست در وی فکر میز را بعید و وقع فی الزمان



من وجه اخر و واقع شده است در روایت بزار از زید بن اسلم که روایت کرده که عمار بن زید از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اگر باند یکی از شما آنچه را در دست از نگاه در گذشتن و پس از پیش برادر سلمان و عمار بن زید و غیره باشد هر آینه استادن او در سال بهتر مراد از آن گاهی که بزرگوار را در راه این باجه طحاوی گفته تقیید بعد استناخست از تقیید باربعین برای زیادت در تعظیم اثر گذرنده و در حدیث کعب احبار است که اگر باندی از بزرگان از پیش مصلی آنچه بر دست از نگاه بر آورده باشد آنکه فرموده شود و او در زمین بهتر او را از آنکه بگذرد از پیش مصلی رواه مالک و حسن عیسی بن عیسی الله عنهما قال قلت لرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی غزوة تبوک عن سترة المصلی فقال مثل موخرة الرجل پر سیده شد رسول خدا در غزوة تبوک از سترة مصلی که چه قدر می باید فرمود مانند چوب پسین پالان شتر موخوره یعنی سیم و سکون و سحر خای بجه و فتح آن و شتم سیم و فتح بجه و تشدید خاوری می شده بعضی آخره بنحوات بی سر و پیکر و سحر خای که تکیه میکند بآن شتر سوار و آخره فصیح است از موخوره تا آنکه گفته اند که ظاهر آنست که لفظ آنحضرت آخره الرجل باشد و راوی بنحوت خود موخوة الرجل روایت کرده زیرا که قریش افصح عرب اند از روی لغت و آنحضرت افصح قریش است صلی الله علیه و آله و سلم و درین حدیث مذکور است برای مصلی در اتخاذ سترة و کفایت بی مثل چوب پالان شتر و آن بقدر و ثلث ذراع باشد و حال میشود باقامت هر چیز بر روی زمین اینجا اخذ کرده اند که کشیدن خطر بر روی مصلی کافی نیست اگر چه در حدیث ابو داود آورده چه حدیث مذکور ضعیف و مضطرب است و مصنف تشبیه می کرده و قول کسی که مضطرب است گفته روایت نموده لیکن این حدیث چنانست که گفته کفایت میکند خط و الاقست که نزدیک شود و سترة و زیاده نکند میان خود و سترة بر روی و اگر عصاره و غیره نیاز به سنگ یا خاک یا شعل خود را فراهم نماید نووی گفته است که این حدیث از اهل علم و تواتر مستره و باین طور که میان وی میان سترة بقدر مکان سجود و همچنین میان صفوف و امر بدو حرکت آن در حدیث ابو داود و نسائی از سهیل بن ابی جهمه مرفوعه چنین آمده که چون نماز گذارد یکی از شما بسوی سترة پسین که نزدیک شود بدان قطع کند شیطان بر روی نماز او را و تصحیف گفته در احادیث امر کرده اند باقامت سترة در نماز چون در صحرا یا در گذرگاه مردم نماز خوانند و این امر نیاز به ستباب است زیرا که عروه بن الزبیر غیر سترة در صحرا نماز گذارد و نیز از احادیث معلوم شد که سحر است نزدیک بودن از سترة نووی که در میان مصلی و سترة قدر سجود باشد تا مردم تنگی نشود و نیز معلوم شد که سترة کم از سترة در حال کفایت نمیکند و علما تقدیر کرده اند موخوة رجل را با یک و طول بقدر یک دست باشد و در عرض بقدر یک انگشت زیرا که آنچه کم از این است از او ظاهر نمی شود و محصل غرض نمی باشد و ظاهر آنست که خط کشیدن یا عصاره و شمشیر را در طول انداختن کفایت نمیکند زیرا که حجاب با وجود سترة پسین یعنی قدر موخوة الرجل را تقیید می نمودند و این دلیل صحیح است بر آنکه غیر وی کفایت نمیکند و الله اعلم انتهى آخره مسلم و هم در مسلم است از حدیث طلحة بن عبید الله باین لفظ که فرمود آنحضرت وقتی که بپند یکی از شما پیش خود مثل موخوة الرجل پسین یا یک نماز گذارد و با یک ندارد کسی را که بگذرد پیش از آن سترة و در حدیث نافع است از ابن عمر که بود آنحضرت می نشاند شتر ساری خود را بر پناهی جانب قبله پس نماز میکرد و بسوی راحله متفق علیه زیاده کرد و بخاری گفته نافع گفت ابن عمر را خبر ده مرا که چون می فرستند شتران برای چیدن آب خوردن چه کار میکرد آنحضرت و بجانب چه چیز نماز میکرد گفت ابن عمر بود آنحضرت که میگرفت پالان شتر را پس است می نهاد آنرا پس نماز میکرد بجانب آخره او یعنی چوب پسین پالان و چون آن چوب بلندی دارد آنرا سترة می ساخت و بسوی آن نماز میکرد و حسن عیسی بن عیسی الله عنهما قال قلت لرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لیستتر احدکم فی الصلوة و لو بهیم می باید که ستر کند یکی از شما در نماز اگر چه یک تیر باشد قید امر بستره را با جهیز حمل بر ندب کرده اند و لو بهیم مفید اجزای سترة است قلیط باشد یا دق و نیست افضل و

مثل مؤخره الرجل وقتما أنت كستره يمين يمينك والردن وروی چشم و لیکن در حدیث ابن عباس آمده که نماز گذارد آنحضرت در میدان نبود پیش وی هیچ شیئی رواه احمد و ابوداؤد أخرجه الحاكم و در حدیث ابن عمر است که بعد رسول خدا میرفت در وقت بامداد بسوی مصلای عید و عترة پیش آنحضرت برواشته می شد و ستاده کرده می شد و مصلی پیش آنحضرت یعنی بطور ستره پس نماز میگذاشت بسوی آن و عترة بفحات نام نیزه خردست که سنان دارد و مقدار ستره گزیند رواه البخاری و در حدیث ابی حنيفة است که گذارد آنحضرت متوجه بجانب عترة بامروم و در کعبه و مردم و چهار پایان می گذشتند پیش عترة متفق علیه از اینجا معلوم شد که بعد از نصب ستره گذشتن مردم و غیر مردم ضرری ندارد در نماز و گذرندگان آنهم نمی شنوند و ع. ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يقطع صلوة المرأة المسلمة عی بر و باطل میگرداند نماز مرد مسلمان را ایلم می کند ثواب او را اذالم یکن بین یدیه مثل مؤخره الرجل و فیکه نباشد پیش او مانند جوب پسین یا ان شتر ستره چیز المرأة کی زن و الحمار و دهم خروا الکلب لا سود سوم سگ سیاه که از پیش مصلی بگذرد و الحمد لله ای اتم الحدیث و تمام وی این است که گفته شد ابودر راجع است سگ سیاه را از سگ حمرا یعنی گفت ای پسر برادر من پرسیدی چرا آنکه پرسیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم پس فرمود سگ سیاه شیطان و فیه و درین حدیث این است الکلب لا سود شیطان و حدیث و دلیل است بر قطع شدن نماز کسی که ستره ندارد بین چیز یا ظاهر قطع البطل است و علما در عمل برین حدیث مختلف اند قومی گفته زن و سگ قطع می کنند خیره حدیث ابن عباس که وی گذشت روبروی صفت بر خیره و آنحضرت نماز میگذاشت و او عاده نکرد و نه امر کرد صحابه را با عاده آن أخرجه الشیخان پس این حدیث را تخصص حال گردانیده اند و امام احمد گفته سگ سیاه قاطع نماز است و از زن و خرد نفس من چیزی است اما خبر پس بحديث ابن عباس اما زن پس بحديث عائشة که در وی ذکر غریبا و اضطجاع او روبروی آنحضرت است پس اگر گذشتن زن منقطع شود با اضطجاع او با لاولی قطع گردد و جمهور گویند که هیچ چیزی از اینها نمی شکند و تاویل میکنند حدیث را که مراد بقطع نقص اجزاست نه البطل بنا بر شغل قلب مصلی باین چیزی یا باز ماندن او از خشوع و حضور و تدبر تلاوت و ذکر و محافظت چیز که واجب است از امر صلوة بدلیل احادیث دیگر و بعضی گفته اند که این حدیث منسوخ است بحديث ابی سعید که لا تقطع الصلوة لشيء و در روایتی آمده که قطع میکنند نماز را بیهوشی و نفسانی و مجوسی و غیره و این ضعیف است أخرجه ابوداؤد من حدیث ابن عباس ضعفه أخرجه مسلم و أخرجه الترمذی و النسائی و ابن ماجه مختصرا و مطولا و لا و مرسل است عن ابی هريرة رضي الله عنه نحوه مانند حدیث ابی ذر دون الکلب بدون ذکر سگ همچنین است در نسخ بلوغ المرام و لیکن چون مراجعت کردیم بسوی حدیث معلوم شد که لفظ سگ در حدیث وی موجود است و لفظ وی این است که گفت ابوهریره فرمود آنحضرت قطع میکند نماز را زن و خرد و سگ و نگاه میدارد این را یعنی قطع نماز را مثل مؤخره الرجل رواه مسلم و لا یؤثر و النسائی عن ابن عباس رضي الله عنهما نحوه دون أخرجه و مراد ابوداؤد و نسائی راست از حدیث ابن عباس مانند آن نه آخر وی یعنی در حدیث ابن عباس آخر حدیث ابی هریره نیست و آن قول وی است و بنی من ذلك مثل مؤخره الرجل پس ضمیر در آخره راجع است باخر حدیث ابوهریره و لیکن مصنف لفظ حدیث وی ذکر کرده کما عرفت و عاده ضمیر بسوی آخر حدیث ابی ذر صحیح نیست زیرا که حق ضمیر عود بسوی اقرب است در سبب گفته چون مراجعت کردیم بسنن ابوداؤد و لفظ وی چنین یافتیم یقطع الصلوة المرأة الحائض و الکلب انتهى پس تحتی شده عبارت مصنف که مراد بقول وی و در آن آخره آخر حدیث ابی ذر باشد و هو قول الکلب الا سوسه شیطان یا آخر حدیث ابوهریره و هو ما ذکرنا و اقرب همین است زیرا که مصنف لفظ حدیث ابوهریره ذکر کرده و اگر چه عاده ضمیر بسوی می صحیح باشد اما حاله علی الناظر و الله اعلم و قید المرأة بالحائض و معتد کرده است زن را بحائض و این مقتضی حمل مطلق بر مقتضی پس قطع نمکند مگر حائض چنانکه ذکر کردیم الکلب مطلق ابی ذر را سود پس متعین شد قطع و زن و سگ سیاه بطریق حمل مطلق بر مقتضی و این قول را

بیاضه و این عبارتست کرده اند باینکه سبک یا نه یعنی این هر دو قطع می کنند نماز را و چه بود علی از صحابه و غیرهم را اندک قطع نمیکند نماز را هر چه و هر که از پیش  
مصلی بگذرد و چه این سینه چرخ و غیر آن و احادیث که خوانده شده در آن محمول است بر آنکه تاکید در نصب ستره یا مردان است که نزدیک است که قطع شود  
به جهت شغل دل مصلی که تقدم اما از زن پس خود ظاهر است و اما احادیث پس از جهت کثرت ملازمت شیاطین مردان را چنانکه دلالت دارد بر آن استحباب  
تقو در شیطان نزد همین عمار و اما کتب پس از جهت غفلت نجاست و بی حقیقه ابن سعید بخند ری رضى الله عنه قال قال  
رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صلى احدكم الى شئ عیسته من الناس چون نماز گذارد یکی از شما بسوی چیزی که بپوشد او را از نماز  
یعنی ستره بپوشد که حائل کرده میان وی و مردم و او را داد احد ان بختا ذین یدیه پس خواست یکی که بگذرد پیش وی یعنی میان وی و ستره  
و این شامل است آدمی و جز او را از سینه قلیل فعه پس باید که بر اندود و در کند او را ظاهرش و خوب دفع است و لیکن فووی گفته اند اتم هیچ یکی را  
از فقها که فائل شده باشد بوجوب آن بلکه تصریح کرده اند اصحابا باینکه مندوب است و مصنف گفته قد صرح بوجوب اهل الظاهر اتمی و گفته اند که دفع  
برای دفع اتم باز است و قبل برای دفع غل و اتم در صلو و هو الاصح زیرا که عنایت مصلی بصیانت نماز خود اتم است از دفع اتم از غیر خود و دلیل  
گفته اگر گویند که برای هر دو امر است و در نیست یعنی برای دفع اتم از گذرند و بوجوب حدیث لویعلم المار الخ و برای صیانت نماز از نقصان اجزای بدن این  
که اگر بپوشد مصلی چه نمی شود از نماز و بگذشتن از پیش وی نماز گذارد و بگویم بسوی چیزی که بپوشد او را از مردم از خراج ابو نعیم و حدیث ابن مسعود است که مرد  
رو بروی مصلی قطع میکند نصف نماز او را و از خراج ابن ابی شیبته و این هر دو حدیث را حکم رفع است اگر چه متوقف اند و لیکن اول درباره کسی است که ستره گرفت  
و ثانی مطلق است پس محمول شود بر عقیده نهی فان ابی فلیقنا آیه پس اگر سر کشی کند و در نگردد پس باید که کشش کند یا وی و در روایتی فلیقتله که  
یعنی پس باید که بکشد او را و این بدانست در دفع و طرد و قرطبی گفته دفع کند یا اشاره و منع لطیف پس اگر منع نشود و مقاتله کند یعنی دفع نماید  
سخت تر از اول و گفت اجماع کرده اند بر آنکه لازم نیست او را قتال بسلح زیرا که مخالفت قاعده نماز است که آن اقبال بران و مشتغال بران و شریعت  
و جماعتی گفته بلکه قتال کند حقیقت و این ظاهر لفظ حدیث است و اما قول باینکه دفع کند لیکن و شش نام پس مرد و دست بلفظ حدیث و مؤید است  
فعل ابو سعید را وی این حدیث که نزد بخاری است از ابی صالح همان گفت دیدم ابوسعید را از روضه نماز میکند بسوی چیزی که بپوشد او را از مردم پس خواست  
جوانی از بنی نضیط که بگذارد از پیش وی پس دفع کرد او را ابو سعید در سینه او پس نظر کرد آن جوان نیافت راهی مگر از پیش وی پس عود کرد و بگذشت  
پس دفع کرد ابو سعید سخت تر از اول و گفته اند که در کند با سهل و جوه پس اگر سر کشی پس سخت تر از آن و اگر چه بتو می شود بقتل وی پس اگر گشت او را  
پس نیست بروی چیزی زیرا که شارب قتل وی سباح کرده و گفته اند که اگر دفع کرد چیزی که دفع میکنند بآن و ناگاه بپوشد و گشته شد واجب نیست بروی  
قصاص و در اخذ و یت ظان است فانما هو شیطان زیرا که وی نیست مگر شیطان یعنی کار شیطان میکند که قطع خشوع است یا مرد شیطان  
انفس است چه اطلاق شیطان بر هر دو آمده و مردم شر بر اشیا طین الانس گویند متفق علیها و در مشکو و گفته این لفظ بخاری است و مسلم  
معنی او است و فی روایة فان معناه القربین و در روایتی است که همراه وی قرین است و قاموس گفته القربین شیطان المقرون بالانسان  
لایفارق و ظاهر کلام مصنف آن است که روایت فان معناه القربین متفق علیهاست میان شیخین از حدیث ابی سعید و لیکن ما آنرا از بخاری نیافتیم  
و در صحیح مسلم از حدیث ابو هریره یافته شد مصنفی گفته اهل علم متفق اند بر آنکه گذشتن از پیش روی مصلی مکروه است و اگر کسی بگذرد مصلی را می رسد  
که با اشاره خفیه دفع کند و در اول امر اشاره و تسبیح زیاد میکند و اگر از جانب گذشته و اباح ظاهر شود پس این را می رسد که عفت نماید و همین است  
مرا از مقاتله و ظاهر است که حقیقت قتال بر او نیست و این حکم وقتی است که مصلی در مسجد نماز میکند یا در پیش ستره و این گذشته و بخواند که در میان

مصلی ستره بگذرد و اگر در پس ستره نباشد این را مبالغه در رفع گذرند نمی رسد زیرا که تقصیر از جانب مصلی است بر تقدیر ازین احادیث مستفاد شد که عمل ستره  
 سبیل نماز نیست و نیز معلوم شد که اشاره و تسبیح و غنم عمل کثیر نیست و الله اعلم التی و ع. **ابن حماد** رحمه الله عنه ان رسول الله  
 صلی الله علیه وسلم قال اذا صلی احدکم فلیجعل تلقاء وجهه شیئاً کجراً یحکم نماز بگذارد و یکی از آنها پس باید که بگذراند در مقابل روی خود  
 چیزی را از جنس دیوار و درخت و ستون و غیره فان لم یجد فلیضرب عصباً یا پس چون نیابد چیزی را که بگذراند آنرا مقابل روی خود پس باید  
 که استاده کند چوب و تی خود را و بخاند آنرا در زمین و اگر زمین سخت بود میزند عصا را بر آن طویلاً عرضاً تا بر مثال خاندن دیوار و فان لم یکن فلیخط خطاً  
 پس اگر نباشد یا وی عصا پس باید که بکشد خطی بر زمین و حدیث دلیل است بر آنکه کافی است ستره هر چیزی که باشد و مختصر سنن است که گفت سفیان بن عیینه  
 و دیگر شریک را که نماز گذارد با مادر جنازه عمر پس نهاد کلاه خود را روی خود و در صحیحین است از حدیث ابن عمر که پنا سیکر در احاطه خود را نماز میگذارد بسوی  
 گذشته اینک اگر هیچ نیابد خاک سنگ فراهم نماید شکر لا یضره من مری به یصل یدیه پستریان ندارد و او را کسی که بگذرد پیش او و قطع خشوع و در  
 از ابو داود و ترمذی و در روایتی از ابو داود و آنام ستره در سبیل گفته در قول میثم لایضرب دلیل است بر آنکه اگر این چنین بکند زیان دارد و او را نقصان  
 نماز یا بطلان آن و این وقتی است که مصلی ایستاده باشد یا منفرد وقتی که میخیزد باشد زیرا که درین صورت امام ستره ایستاده یا ستره ایستاده است که ماسکت  
 و قد یؤتی له البخاری و ابو داود و طبرانی در اوسط از حدیث انس مر فوفاً آورده که ستره الامام ستره لمن خلفه و اگر چه ضعیف است آخرجه الشافعی فی الفقہ  
 و ابن حبان البیهقی و احمد و ابن ماجه و ابو داود و حدیث عام است در امر باخاف ستره در فضا و غیره و ثابت شد که آنحضرت چون نماز میگذارد  
 بسوی دیوار میگردانید و میان خود و در میان می بقدر عمر گو سفند و دور می شد از آن بلکه اگر کرد بقرب از ستره و بعد چون نماز میگذارد بسوی عمود  
 یا عمود یا شجر میگردانید آنرا بجانب راست یا چپ خود نمی گردانید بر چپم بود که اگر میگردید بر راست و سفر یا عسره و نماز میگذارد بسوی می و قیاس کرده اند  
 شافعی بر آن گسترده مصلی و غیره را بجامع اشعار مار که وی در نماز است و هو صحیح و صححه ابن حبان و احمد و ابن المذنبی فیما نقله ابن عبد البر فی  
 الاستذکار و اشاره کرده اند سفیان بن عیینه و شافعی و یحیی و غیر هم بسوی ضعیف وی و گفت شافعی و ربویلی و خطا بکشد مصلی را و بر وی خود را که  
 باشد و حدیثی صحیح ثابت و همچنین گفته است در سنن حرطه و روایت کرد آنرا از من فی در متوسط از شافعی و آن جدید است نیست مختص بقدم و گفت مصنف  
 و لم یضرب من زعمراه مضطرب بل هو حسن و صواب نکر و کسی که گمان کرد که این حدیث مضطرب است بلکه آن حسن است گویم زاعم  
 ابن الصلاح است چه وی آنرا در مثال مضطرب آورده و مصنف در نکت با وی نزاع نموده و در مختصر سنن است که گفت ابن عیینه نمی یابیم چیزی که بر تن  
 این حدیث را بدان و نیامده مگر همین چه بود و جعل بن امیه چون روایت میکرد این حدیث را می گفت بل غنم شئ تشدونه به و گفت بیعتی لا یابین فی مثل  
 هذا لکن ان شاء الله تعالی انتهى شیخ در ترجمه گفته خط کشیدن قول قدیم شافعی و امام احمد است و بعضی از متأخرین مشایخ حنفیه نیز بآن قائل شده اند اما بنزد اکثر  
 مشایخ حنفیه و لیث و مالک معتبر نیست امام محمد گفته الخط لیس شی و شافعی نیز آنرا در قول جدید نفی کرده و گفته که حدیث ابو داود و درین باب ضعیف و مضطرب  
 و نیز خط و حیلات اعتبار ندارد و از بعد تمیز و مرئی نه و مختار صاحب هدیه نیز همین است و شیخ ابن همام گفته که سنت اولی است باشیاع و فی الجملة لا یجوز  
 و استیازی هم دارد و موجب جمعیت خاطر و انتشار سبک و دانتی و بعد از آن اختلاف و صفت خط است نزد احمد و حمیدی بر کل هلال است و معتبر نزد  
 ابو داود طول و لغت صاحب منذب طول بجانب قبله و نزد بعضی بر عرض منبذ و شمالاً بجهت جنازه و مختار قول بطول است و ع. **ابن سعید** رحمه الله عنه ان  
 رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یقطع الصلوة شیئاً نمی برد و باطل نمیکرد نماز را چیزی را از آنچه بگذرد پیش  
 مصلی و ادرو اما استنطعم و دفع کنید و برانید بقدری که توانید از برای نگاهداشت خضوع و خشوع و در روایتی قانما پیش سلطان زناده کرده

در بعضی گفته اجماع محمد بن است بر آنکه گذشتن پنج چیز نماز را قطع میکند و به سبب انس بن مالک حسن بصری آن بود که گذشتن زن جالض و گذشتن سنگ خصوصاً سگ سیاه و همچنین خر قطع میکند نماز را لیکن احادیث صحیح و دالالت کرد که هیچ چیز نماز را قطع نمیکند و حضرت عایشه از خود نقل کرد که در میان آنحضرت و در میان منی قلبی بود و در هنگام نماز و همچنین حدیث ابن عباس دالالت کرد که سواره بر ماده خراز پیش صفوف گذشت و هیچ کس انکار نکرد و همچنین حدیث فضل بن عباس در حق سگ و الله اعلم انتهى آخرجه ابوداؤد و فی سند صحیح و در مختصر سنن گفته در اسنادش مجاهد بن سعید بن عمیر الحداد الکوفی است حکم کرده اند در وی غیر واحد و خارج کرد برای وی مسلم حدیثی مقرون بغیر وی از اصحاب شافعی و اخرج بخواریزم الدارقطنی من حدیث ابن ابی امامه و الطبرانی من حدیث جابر و فی اسنادها ضعف و این حدیث معارض است بحدیث ابی ذر که قطع میکند نماز کسی را که نیست برای وی ستره زن خر و سنگ پس گفته اند که مراد قطع درین حدیث نقص صلو است به پیش غفل قلب گذشتن این چیز را و مراد عدم قطع در حدیث ابی سعید عدم بطلان است اگر چه اثرش ناقص گردد و گفته اند که حدیث ابی سعید ناسخ حدیث ابی ذر است و این چه ضعیف است زیرا که نیست نسخ با سکنان جمع و نیز تمام نیست نسخ بکلیه معرفت تاریخ و اینجا مستقدم و متأخر معلوم است حال آنکه اگر جمع معتقد باشد جمیع تخریج نمایند و حدیث ابی ذر را بجمع است زیرا که مسلم اخرج وی کرده و در سند حدیث ابی سعید ضعف است که از ابی ابل

### باب الحش علی الخشوع فی الصلوة

در بر انگیزش بر خشوع و فروتنی در نماز و قاموس گفته خشوع خضوع است یا قریب بخضوع یا خضوع و ریدن باشد و خشوع و دعوت و بصورت و سکون و نعل و غیر از این و تفسیر غر و حکایت کرده که خضوع گاهی در دل باشد و گاهی در بدن و آنچه سکون و گفته اند لابد است از اعتبار هر دو و انتهى و دال است بر بودن از غفل قلب حدیثی که در اند وجهه الخشوع فی القلب اخرج الحاکم گویم و دال است برای او حدیثی که خشوع قلب به الخشوع جوارحه و غیره و عاده استخوانه اعوذ بک من قلب لا یخش و علما اختلاف کرده اند در وجوب خشوع در نماز و بر عدم وجوب اند و غزالی و احیا سخن در از درین باب کرده و او را که بخوبی ذکر نموده و نووی دعوی اجماع بر عدم وجوب کرده و الله اعلم . الحی هر چه بر تو رضی الله عنه قال فی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یصل الرجل یختصم من انمی کرد رسول خدا از یکدیگر نماز گذارد و مرد و حالیکه اختصار کننده است همچنین آن ابوهریره در صحیح اخبار از منی کرده و وی که مفید نبی باشد نیارده و لیکن این قسم اخبار را حکم رفع است متفق علیه و اللفظ لمسلم و لفظ بخاری این است نمی عن المختصر فی الصلوة و مختصر بفتح خای مجید و سکون صادر است میان معروف خاص و تنگیگاه و تفسیر کرده اند خصر و اختصار را نهادن است بر تنگیگاه و در اکثر روایات نمی عن المختصر آمده و بعضی تفسیر کرده اند اختصار را باختصار سوره که تمام خواند و آن کرده است باختصار بر آیات سجده تا سجده کنند یا یک آیت سجده که آن قرأت رسیده است تا سجده کنند یا اختصار را و کلامی قیام در رکوع وجود و بعضی تفسیر کرده اند اختصار را بکفر و فتن خصر یعنی عصاره است در نماز بر آن تکیه کرده بایستد و این معنی از احتمالات لفظ است و در روایاتی اختصار و لفظ شده است تفسیری که مشهور است از اصحاب سلف همان معنی اول است و معناه آن بجهل یدیه علی خاصه است و معنی اختصار این است که بگوید و نه است راست یا چپ خود را بر کمر خود و تحارض این تفسیر است آنچه و قاموس است که فی الحقیقه اختصار من یوم القیامة علی وجه جم النور الی المصلین فی اللیل فاذا اتبعوا و اتبعوا الیهیم علی خواص هم انتهى و لیکن برای این حدیث تخریج نیافیم پس اگر صحیح شود جمع میان منی و حدیث باب باین و جمعی تواند شد که منی متوجه یکس است که این کار نیز تعجب کند که ما بنفیده قوله فاذا اتبعوا و انکه تفسیر نهاییه خلاف است که ما قال اراد انهم یاتون و معهم اعمال صلیت یتکون علیها فی القاموس الخاصه و الشاکله و باین الحرقه و التفسیر و تفسیر کرده است حرقه را بظلم الحجب الی راس المورک و لیکن اکثر تفسیرین بر آنکه در صفت ذکر کرده و فی البخاری عن عایشه رضی الله عنهما ان ذلک فعل الیهود این دست بر تنگیگاه نهادن فعل یهود است در نماز شان و مانی کرده شده ایم از تشبه بایشان در جمیع احوال پس چه حکمت نبی این باشد که فعل شیطان است یا آنکه ابلیس از جنت و همچنین فرموده







فمرده ان حضرت بسوی ایشان و اگر التفات میکردند نمیدانستند بر اندن آنجناب و اشارت شریفی در او آنحضرت ایشان را برین التفات مقرر داشت  
و عن النبي صلى الله عليه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كان احدكم في الصلوة فانه ينادي ربه  
چون باشد یکی از شما در نماز پس بپرستیدگی وی سرگوشی میکند پروردگار خود را و در روی وی فرو بخارشی است باین لفظ بپرستیدگی وی و در میان او و در میان  
قبله است و در این باب اقبال او تعالی است بروی برحمت و رضوان فلا يبصقن بين يديه ولا عن يمينه پس غوی نمیدانند و غوی  
در جانب راست خود در حدیث ابو هریره علیه السلام وی چنین آورده که جانب راست وی فرشته است و لکن عن شماله تحت قدميه و لکن بیاراز  
جانب چپ خود بر پای خویش متوقف علیهم و فی رواية او تحت قدميه و در روی او باو حرف عطف یا تروید است و در روی او تحت  
قدمه الیسی و این در غیر مسجد است و در مسجد در جای خود بگوید و بگوید و حدیث دال است بر نمی از نزول بسوی قبله و عین در نماز و در حدیث ابو هریره  
و ابی سعید مطلق نمی آورده و لفظ وی این است که دید آنحضرت آنجا آمد و روی او را بر مسجد پس گرفت حصی و دست کرد آنرا و فرمود چون آب بینی اندازد یکی از شما  
پس باید که نیکنند بسوی روی خود و نه عین و لکن بیکنند بر نزول را ازین بار خود یا بر پای چپ خود متوقف علیهم و ازینجا بزم کرد و روی او را به دست حال  
چون داخل نماز و چنانچه آن را بر است که در مسجد باشد یا غیر وی و حدیث الش در جی مصلی است و لکن غیری از احادیث سفید تحریم بر نزول است بسوی  
قبله مطلقا و در غیر وی و بر پای مصلی غیر او این خرمیه و این جانب در صحیح خود از حدیث حذیفه مرفوعا آورده اند که هر کس غوی اندازد و بروی قبله بیاید  
روز قیامت و باشد تفل وی در میان هر دو چشم او و این خرمیه راست از حدیث ابن عمر مرفوعا بر انگیزد شود صاحب شمامه در قبله روز قیامت این  
نخامه در روی او است و همچنین است بصاق بجانب راست مطلقا عبد الرزاق از ابن مسعود آورده که وی بگفته و پشت بصاق از زمین خود و حال آنکه  
عینست در نماز و روی است از نماز و بن جبل که بر نزول نمیدانم بجانب راست خود از وقتی که مسلمان شدم و از عمر بن عبد العزیز آورده که نمی کرد ازین و آنحضرت  
بیان فرمود که جانب چپ اندازد یا بر پای چپ و درین بیان جهت و مکان هر دو بیان فرموده و در حدیث الش است نزد احمد و مسلم که پیشتر گرفت  
گوشه چپ او در خود و بر نزول کرد و در آن و در کرد و بعضی آنرا بر بعضی یعنی مالید و فرمود این چنین باید کرد و قول وی او تحت قدميه و لکن بیاراز  
و اگر در مسجد باشد در جای که مالید این حدیث که بصاق در مسجد خطی است و گفته اند این سفید است بیتر از انداختن بسوی قبله یا جانب راست چنانچه  
و جانب بسیار و تحت قدم او و داو و در خطی اذن نتوان داد و مصنف در فتح الباری گفته و در روایت طبرانی است از حدیث ابو امامه که ابی است و بیعی علی  
پیش خدای تعالی و فرشته او بر جانب راست او می باشد و قرین او بر جانب یسار او است و این تعلیل منع است از شانه و نقل درین وقت بر قرین  
می افتد و آن شیطان است و شاید که فرشته بسیار از قرین وقت چیزی نمی رسد زیرا که وی در حالت نماز از جانب یسار بر جانب راست برست کرد  
و نمیدانم بجانب یسار بر این برای تشریف آن فرشته است و نیست و فلک جانب یسار را در اعمال نماز چنانکه بعضی تاخیر گفته اند و هم از بعضی روایات ظاهر  
و این ابی سعید از حدیث حذیفه مرفوعا آورده و لا عن يمينه فان عن يمينه كتاب الحسنات و در طبرانی است از حدیث ابی امامه باین لفظ فانه يقول بين يمينه  
و ملکه عن يمينه و قرینه عن يساره و حدیث روایت است از الش معنی الله عنه قال گفت انس كان قراة لعائشة بود قراة در عائشة را و قراة  
بمکرات و تخفیف را برده بار یک سرخ و لکن منش از صف و گفته اند جامه که در وی تصاویر باشد مستحکم است به جانب یسار چه پوشیده بود و آن  
برده گوشه خانه خود را ظاهر آن است که دیوار خانه را بآن پوشیده و مزین ساخته بود و بعضی گفته اند مثل حله و عروس ساخته بود و بعضی گویند متاعی و خانه  
داشت باین برده آنرا پوشیده زیرا که از پوشیدن دیوار با برده گرفتن آنرا نمی کرده اند پس عایشه چگونه آنرا از کتاب نموده باشد مگر آنکه علم داشته باشد  
و تواند که این حال پیش از این باشد فقال لها النبي صلى الله عليه وسلم اميطي عما قرأ هذا و در کن آن پوشش ملایم برده خود را

فانه لا تزال تصاد به تعرض بفتح فوقیه و کسر الی فی صلواتی و در روایتی فی الصلوة پس سستیکه همیشه این نقشها و علمهای او ظاهر میگردد برین در نماز من و در نماز دلیل است بر اذن الهی چیزی که صلی را مستحش کند در نماز از آنچه در خانه یا در محل نماز است و نیست در وی دلیل بر اطلاق نماز زیرا که آنحضرت امیر با عد و رواه البخاری و مثل است حدیثی که اتفاقا علی حدیثی اتفاق کرده اند بران بخاری مسلم از حدیث عایشه فی قصه انجانیة و قصه انجانیة بکسر طمز و فتح آن و سکون نون و کسر ص و فتح آن نیز آمده کلیم ششم که در وی علم نداشت منسوب بموضع انجان نام در قمار پس گفته منج مجلس موضع کسار منجانی و انجانی بفتح نسبت است بر غیر قیاس ابی جحش و یا پیش عامر است و دلیل عبد بن حذیفه صحابی مشهور و عمر است از پیران قریش و لفظ حدیث این است که گفت عایشه نماز گذارد رسول خدا صلی الله علیه و سلم در خیمه که مراد را همانا بود پس نگاه کرد بسوی علمهای آن خیمه که نگاه کرد فی پس چون رکعت از نماز فرمود برید این خیمه را پیش ابی جحش و یا برید مراد انجانیة ابی جحش است و این خیمه را وی بخند است آنحضرت بنده آورده بود چون آنحضرت را اعلام آن ناخوش آمد و پس کرد و انجانیة طلبید و طلبید آن برای آن بود تا از او پس کردن خیمه ابر جحش گشته خاطر گردد و در خیمه جامه از خرما که علم سیاه وارد و اگر سیاه علم نداشت در خیمه گویند و فیه و درین حدیث است فاجع پس بدستیکه آن خیمه و نظر افشاد بر نقش و اعلام آن الخیمتی غرض صلواتی باز داشت مراد ذوق نماز من و حضور در وی و در لفظی آنفانیة است یعنی اکنون و در روایت بخاری باین لفظ است که فرمود بود من نگاه میکردم بجانب علم آن خیمه حال آنکه در نماز من رسیدم که در فتنه بیندازد مرا یعنی باز دارد از نماز و حضور در آن خیمه فانه راجع است تخمیه چنانکه معلوم شد اگر چه در کلام مصنف ذکر آن نگذاشته و ظاهر عبارت موهبم است که مرجع آن انجانیة باشد پس اولی آن بود که چنین می گفت فی قصه خیمه ابی جحش و همچنین تخمیه العنتی و در حدیث دلیل است بر کرامت آنچه مشغول کند دل را در نماز از نقوش و غیره و در وی مبادرت آنحضرت است صلی الله علیه و سلم بسوی حیانت نماز از نملیات و اذانه شاعرات از اقبال بران طبعی گفته درین حدیث از این است باینکه صورت و شباهتی ظاهر را تا شیری است و در دلهای ظاهر و نفسهای زیر که تا مادون وی چهره و در وی کرامت نماز بر عارض و سجده و منقوشه و بر کرامت نقش مساجد و نحو آن انتی و لفظ شیخ در ترجمه این است از پنجا معلوم میگردد که صورت و نقوش ظاهر را در نفوس ظاهر و قلوب صافیة تاثیراتی است با وجود علوم مقام و کمال نراست و نظر تحقیق این تاثیر و تخمیه ناشی از کمال صفات غایت لطافت است چنانکه در جابر سفید یک نقطه سیاه اگر افتد نایان گردد و هر چند سفید تر و پاکیزه تر و صاف تر نمایان شود و لودگان و تیره و دلان را از ان منی آگاهی نبود و زود من این حکمت است و از تخمیه است در ایشان را بر تثبت و احتیاط و احتیاط در شایسته و ملائمت تلاهی و مشاغل و الله اعلم بحقیقة الحال و عی جابر بن سمیر

رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یجوز فی الصلوة الا فی طهارة و فیه و کسر نا احوال یرفعون ابصارهم الی السماء فی الصلوة البتة باز آیند گردای می مردم که بر می دارند نظر برای خود را بسوی آسمان در نماز و رسول گفته یعنی مانع خود مطلقا و لا ترجع الیه یعنی اگر نگردد و بسوی ایشان نظر برای ایشان نمودی و در شرح مسلم گفته در وی منی آگاهی و در حدیث است درین باب منی رفع بصر عافوق و نقل کرده اند اجماع بران و منی منعی تحريم است و گفت این جزم باطل می شود بآن نماز و گفت قاضی عیاض و اختلاف کرده اند و غیر نماز قومی که گفته و اکثر خاندان داشته اند دوام مسلک و در روایتی از مسلم باین لفظ است عن رفیع البصر هم عند الدعاء فی الصلوة او تخلفن البصر هم یعنی باید که باز آیند از برداشتن نظر باز و دعا در نماز و اگر باز آیند زبده می شود بصر برای ایشان بروی است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر می داشت بصر خود در نماز بسوی آسمان و چون نازل شد قول حی سبحانه و الله یجهر فی صلواته یجهر خاشع حوین است که در سر خود مخمر بطور گوید عفا الله عنه این منی برای آن کردند که او تعالی ذات خود را وصف کرده بصفت علو و فوق و چنین این جنت بجلال جات ستمه مخفی بر آید و صفت از او صاف و بی لایبند



رواه احمد و ابوداود و الترمذی و ابن ماجه و صححه ارساله در سبیل گفته تطبیق بخور و بخوان و امر بنابر ای نبیست لقول انما امرکم  
 الصلوة فصل اخر چه سلم و نحوه عند غیره و گفته اند که براراده معنی اول در دو مرتبه است دلیل بر آنکه ساجد شرط وی قصد سجده است چه اگر  
 بتیمه مسجد گردد می باید که این مالک که در ساکن ساخته شده است برای نماز از ملک ای بی بیرون رود و در شرح گفته اند که مراد محالی است که در وی است  
 و منه سار یکنه دار الفایقین زیرا که اینها محله را که در وی قبیل جمع شود در ای نامیده اند گفت سفیان بن یزید الساجد فی الله و ربی القابل و محقق  
 ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قاتل الله الیهی و اشتد و اقبورا انبیا ائمة مساجد  
 قتل کند خدای تعالی بود را ساختند و گرفتند گویای پیغمبر ان خود را مسجد را و در حدیث متفق علیه است از عایشه رضی الله عنہا قال ان الله یبسط الیهم و انما  
 لهم در توش گفته این در یهود واضح است و نصاری شکل تربیه که پیغمبرشان مقبول نشده و توجیه کرده اند باینکه نصاری را پیغمبران اند غیر رسول هیچ و خواتین  
 و مریم علیهما السلام در یک قول جامع در قول آنحضرت انبیا هم با ذی جمع از یهود و نصاری است یا مراد انبیا و کبار اتباع شان اند پس اتفاقا ذکر انبیا مقصود  
 هر دو بوده اند و مؤیدین است روایت مسلم و ابی نعیم و صاحبیم یا مراد با تمام اعم است از اتباع و انبیا و یهود و اتباع کردند و نصاری اتباع نمودند و شک  
 نیست که نصاری بسیاری از قبور مظلمه یهود را بخریدند و بزرگواران را بخریدند و در مسلم است از عایشه گفت ذکر کردن نام خدیجه و ام سلمه آنحضرت را  
 کنیده که دیده بودند آنرا در حقیقه و در وی تصویر را بود آنحضرت فرمود در ایشان مزی صلح بود چون مرده بر گوردی مسجدی گرفتند و در وی این تصویر را ساختند  
 ایشان بدترین خلق اند نزد خدا و فرقی است و آنحضرت قبور مسجد اعم است از یک بر ای نماز و در وی باشد یا بروی و در مسلم است لا تجلسوا علی القبور و لا تصلوا  
 الیها و لا علیها سیمای گفته یهود و نصاری سجده میکردند انبیا می خود را برای عظمت شان ایشان و آنرا قبله توجیه و نماز میکرد و اندیند و آنها را اوثان و مذبح  
 لهذا آنحضرت ایشان را لعنت کرد و دستمالان را از ان منع فرمود و آنکسی که مسجدی در جوار صالح گرفته و قصد تبرک بقرب از وی نموده نه برای تعظیم و نه  
 و توجیه میکند یسوی او پس داخل نیست درین معیار منتهی صاحب سبیل گفته قول منی نه برای تعظیم او و بخواهش گفته می آید که آنحضرت مسجد بقرب وی و قصد تبرک  
 بدان تعظیم است مراد او را احادیث نمی مطلق است و دلیل نیست در ان بر تفصیل مذکور و ظاهر این است که علت نهی سجد زرع و بعد از تشبیه عبده اوثان  
 که تعظیم میکنند جمادات را که نمی شنوند و نمی بینند و نه ضرر میرسانند و نه نفع و در انفاق مال در ان عبث و تبذیر است خالی از نفع بالکلیه و سبب است  
 برای القادس بر ان که فاعل فی ملعون نیست و مفاسد آنچه بنا کرده می شود بر قبور از مشاهد و قیاب خیر محصور اند و ابوداود و ترمذی و نسائی  
 و ابن ماجه از ابن عباس روایت کرده اند که گفت لعن رسول الله صلی الله علیه و سلم من ازارت القبور و للتخذین علیها المساجد و السرج و قد اوجعنا ذلک فی سائر  
 السماء تطیئة للاعتقاد عن اوزان الکاد و انتهی و زاد مسلم و النصارى چنانکه گذشت و ایضا من حاد بشت عایشه و بخاری و مسلم است  
 از حدیث عایشه که قالوا اذا صلات فیهم الرجل الصالح بنوا علی قبره فسیحوا به و یسبحون می فرمود میان ایشان یعنی نصاری  
 مروی صالح می ساختند بر گور او مسجد چون در حدیث ابی هریره افراد یهود بود در یخا افراد نصاری کردند و بجای انبیا که در ان حدیث بود درین حدیث  
 صالح آوردند که قایل است که انبیای یهود همان انبیای نصاری اند زیرا که نه باری با مسلمانان بایان بهر رسول و رسول بنی اسرائیل انبیا اند  
 در حق فرشتین و هم الاطلاق متلی بر انبیا آمده و در حدیث جناب است نزد مسلم که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم می فرمود آگاه باشید بر سبب  
 کسانی که بودند پیش از شما می گرفتند قبرهای پیغمبران و صالحان خود را مسجد یا آگاه باشند و بپایان پس بگویند شما قبر را مسجد یا بر سبب که من نمی میکنم  
 شمار از ان وحیه و درین حدیث است اولشک شمار الخلق ایشان اند بدترین خلق هم انبیا و عایشه و سبب یسوی هر دو در حق و کفی  
 و ما مراد از آنحضرا اعم است از یک ابتلاع باشد یا اتباع چه یهود و اتباع کردند و نصاری اتباع کردند و ابی هريرة رضي الله عنه قال





دوم آنکه در این اشعار هیچ آنحضرت را هیچ کفار بودند حکایت ولادت و لوازم آن ستم آنکه تشنه نگذارای و جمع منکرات اکثر اهل موله بود چهارم آنکه این تشنه  
در هر سال بر روز وقت و ماه و حین نبود بلکه بهنگام ضرورت بحال کفار بود آری این حدیث جواز شعر خوانی در مسجد برای مصلحتی خاص علی عام معلوم شد ولیکن لهذا امام با  
در موطا آورده که عمر بن خطاب را در حین بعضی فضائی در ایستاده سجده که نامیده می شد بطحا بضم با و فتح طحا بمعنی نیکوگزین و او گفت هر که خواهد که غوغا کند  
در گفتگو با مردم یا بخواند شعر را یا بلند کند آواز خود را پس باید که بیرون آید بسوی این رجه **و عنه** و هم روایت است از ابوهریره رضی الله عنه قال  
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من سمع رجلا يمشي ضالة في المسجد يكره ان يمشي معه في المسجد يكره ان يمشي معه في المسجد يكره ان يمشي معه في المسجد  
مشتا تحتية وسكون نون وضم شين مسجد از نشاندن اذ اطلبها فليقل لا ذكها الله عليها پس باید که بگوید باز نکر و اندک شده را خدای تعالی بسوی تو  
یعنی نیایی آنرا و غایب است که این را بر زبان گوید بجز از برای زجر و منع از در آمدن در مسجد از برای عبادت و نه آنکه از تیر دل این دعا کند و نخواهد که مسلمان  
گم شده خود را باز نیابد و اگر بدید نیز خواهد تا سزای فعل خود یابد و باز نکر و این کار نکرود و در نباشد در سبیل گفته جهر قول این لفظ واجب است فان المساجد  
لهم تبن طحا ابر ستم که مسجد یا بنا نکرده شده است برای این کار و مانند آن از آنچه عبادت است چنانچه خرید و فروخت و دیگر معاملات دنیا بلکه برای ذکر خدا  
وصلوة و علم و ذکر و غیره و خوان است رواه مسلم حدیث دلیل است بر تحریم سوال از فضائل حیوان و طی است با و سوال از شتاع و غیره که در مسجد گم شده است  
بنا بر علت مخصوص مذکور که آن المساجد لم تبنا لهذا و غیره می گم شده باشد و باید که بر دروازه بنشیند و از داخل دران و خارج از ان  
بمسجد و جوی نماید و اختلاف کرده اند در تعلیم صبیان قرآن را در مساجد و هر که منع کرده بنا بر رفع اصوات و حجثی این حدیث و آنکه است بقبول اسما جدم  
مجا نیکم و صبیانم و برفع اسواتکم اخر جعبد الرزاق و الطبرانی فی الکبیر و ابن ماجه **و عنه** و هم روایت است از ابوهریره رضی الله عنه قال قال رسول الله  
صلى الله عليه وسلم قال اذا رايت من يبيع او يبتاع في المسجد فمروا به و من يبيع او يبتاع في المسجد فمروا به و من يبيع او يبتاع في المسجد فمروا به و من يبيع او يبتاع في المسجد فمروا به  
یعنی بجز برای زجر هر یک از این دو مشتری که لا ابيع الله تجار تلك سودمند نکرده اند خدای تعالی سوداگری ترا و علت همان است که مساجد برای  
این کار بنا کرده نشده اند اگر کسی فروخته شود یا لاتفاق قال لما دروی مالک و موطا گفته بود عطاء بن یسار چون می گذشت بروی کسی که بیع  
میکند در مسجدی طلبید او را و می پرسید چیست با تو چه میخواهی اگر می گفت بیخی ام که این چیز را بفروشم می فرمود عليك بسوق الدنيا فانما اسوق الآخرة  
یعنی لازم که بازار دنیا را که این مسجد بازار آخرت است رواه النسائی و الترمذی و حسن و الدارمی **و عنه** و هم روایت است از ابوهریره رضی الله عنه قال قال رسول الله  
كسوره و زبارة و تم للمؤمنين فخرجه است ولادت او پیش از عازم افضل است بستمده سال و عمر او صد و ست سال بود و شصت در جاهلیت و شصت در اسلام  
از اشرف قریش بود در جاهلیت و اسلام و از افاضل قوم است رضي الله عنه وفات کرد در مدینه سده اربع و خمسين و او چهار پسر بود همه صحابی عبد الله  
و خالد و یحیی و هشام قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تقام الحجة و في المساجد بربا کرده نشوید حداد در مسجد یا شل حوزینا  
و چه شرب و جز آن بلکه بعد از ثبوت حد و قصاص و قصاص بدان در مسجد زندان و کشتن بیرون مسجد کنند و لا یستقدا فیها و نه طلب کرده شود و قصاص  
در مسجد یا در سبیل گفته حدیث دلیل است بر تحریم اقامت حد و در مسجد و بر تحریم استقاده و روی رواه احمد و ابوداود بسندی ضعیف و رواه الحاکم  
و ابن السکین و احمد بن حنبل و الدارقطنی و البیهقی گفت مصنف و تلخیص لا یسأل بسناد اثنی و این حدیث را در مشکوٰۃ از روایت حکیم مذکور باین لفظ آورده که نمی  
رسول خدا از طلب قصاص کردن در مسجد و از خواندن اشعار دران و از اقامت حد و دران و گفته که صاحب جامع الاصول این را از حکیم آورده و در مصابیح از حدیث  
جابر روایت کرده **و عنه** عایشة رضي الله عنها قالت احبب سبغ بن محاز بضم هم و بین جمله بعد الت و ذل سجده نیت ابوهریره و لا یسأل  
اسلام آورد در مدینه میان عقبه اولی و ثانی و یا اسلام می بنی عبد الله شمسلمان شدند و خانه او او را خانه ایست که اسلام آورد و از انصار و آنحضرت او را



یعنی بزیارت مسجد نیاید کرد و اگر واقع شود گویا یک کرد که بخواهد آن برود و مقتضی در پنج الباری گفته جمیع گویند دفن کنند از او خاک ریخت و سنگ بزد مسجد و در آن  
گفته مراد دفن اخراج است از مسجد با کل انتی در سبیل گفته و این بعید است و قطری گفته ثابت نمی شود حکم سبیه بجز نقل بزاق در مسجد بلکه وقت ترک آن  
و وقت بگذرد آن و گذر اقبال عباس و ذهب البیه انه من اهل الحديث و شاهد است روایت احمد و طبرانی بسند حسن از ابی امامه فروما که هر که نخاع کند در مسجد  
و دفن کند آنرا پس سبیه است پس اگر دفن کرد آنرا پس سبیه است پس نگردانید این را سبیه مگر بقید عدم دفن بدانند و این است حدیث مسلم از ابی ذر  
رضی الله عنه یا قثم در مسأله ای است خود نخاع را که باشد در مسجد و گوگرد نشود و نخاع و نخاع را آب بن که از سبیه یا سبیه برید و سبیل گفته و همچنین فرموده اند  
سلف سنن سید بن منصور است از ابی عبیده بن الجراح که وی نخاع را گفت در مسجد شمی و فراموش کرد دفن نمودن آن تا رجوع کرد و خانه خود رفت و ثواب از آن اثر  
و آمد و ثبت آنرا و دفن نمود و گفت الحمد لله که نوشته نشد بر من خطا درین شب پس معلوم شد که وی چنین فهمید که خطا متعین است بکسی که ترک کرد آن را  
و گذشت وجه جمع که خطیه آنجا است که بجانب راست یا قبله نقل اندازد و بجایی که جانب شمال یا زیر قدم افکند پس حدیث در اینجا مختص و مقید باوست  
و حدیث دلیل است بر خطیه بودن بصادق در مسجد و بر یک کتاره وی دفن اوست و تحارض نیست با حدیث قلیه صیق عن یساره او تحت قدمه و بر ظاهر  
وی آنست که برابر است در مسجد و غیر وی فتوی گفته اند هر دو هم از یک نوعی هستند و عموماً ثانی خنثی است بجزاتی که در مسجد نباشد و چون در مسجد باشد هم خطیه  
باقی است بلا تخصیص انتهى و هم روایت است از انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تقوم الساعة  
حتى يتباهى الناس في المساجد بر باخوابه شرقیاست تا آنکه فخر کنند مردم در مسجد با و گویند که مسجد من بهتر از مسجد شماست در علو  
وزینت و جز آن اخرجه الخمسة الا الترمذی یعنی احمد و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و صححه ابن خزيمة این حدیث از اعلام است  
و از وی معلوم شده که تباهی در مساجد از اثر اطاعت و تباهی دین است آن عام است از قول که اعرفت و از فعل این طور که مبالغه کند هر یکی در زمین  
مسجد و رفع بنای می و در وی حالت مغنیمت بکراهت و این که خدا دوست نمی دارد و تشبیه مساجد را و نه عمارت او را مگر بطاعت و فقط دارمی این است  
بدست که از اثر اطاعت است که تفاخر کنند و باز مردم مسجد را انتی یعنی بنا و تزوین و تحسین و تنقیش آن بطریق رایج و سعه باشد تا مردم مع و شنای  
ایشان گویند و عمر بن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما امرت بتشیید المساجد  
امر کرده نشده ام من از بنو خدی قنالی برابر از اشتن و آراستن و نقش و رنگا کردن مسجد با تمام روایت این است که گفت ابن عباس هر آیه متخرف  
می گشتید شما مساجد را چنانکه متخرف کردند و بنو نصاری این مرجع است از کلام ابن عباس گویا وی فهمید از اخبار نبویه که این است راه بنی اسرائیل رود  
و آنچه آنها کردند این نیز بکنند و تشبیه یعنی رفع بنا و تزوین و تشبیه یعنی حصص است که ذاتی الشرح و فقط قانوس این است مثلاً و الحائط تشبیه و طلاء تشبیه  
و هو ما ظلی به حائط من غیر انتی پس رفع بنا را از مسامی می نگردانید و اما قول قنالی فی هیئت اذن الله ان ترفع کس مرکشان گفته رفع آن  
بنای اوست کقول تعالی ببناء فادفع ستمکما فاستودعها و اذ ترفع ابن اهلهم القوا بعد من البیت حسن گفته امر نکرد خدا بر رفع بنا و لیکن بتلیم  
انتی و حدیث ظاهر است در کراهت و تحريم بقول ابن عباس کما زخرقت الیهود و النصارى بتشیید ایشان حرام است زیرا که مقصد از بنای مساجد  
جز ستر مردم از حر و برکت نیست و مزین آن دلهار از اقبال بر طاعت باز میدارد و خشوع را که روح جسم عبادت است می برد آخر حجه ابوداود و شوکانی  
در رساله ارشاد مسائل الی دلیل المسائل بجزاب سوال عاشق که از عمارت مسجد در حرم شریف مثل مقامات و منارات و تعلیه بیوت زیاده بر حاجت است نوشته  
عمارت مقامات بر عتبت با جمیع مسلمین بدترین ملک چرا که فرج بن برفوق در اوائل مائه تاسعه از هجرت احداث آن نموده و ابل علم آن عصر برومی الحار  
فرموده و در آن تالیف پرداخته و این عمارت در غایت موضع هم بنا کرده اند و عجب است از ملوک مائنین الی الحیر که بعد از وی آمدند و برین برکت که احداث کرده

اشهر ملوک مسلمین در خرقه ارض است غضب نموده با آنکه این مقامات سببی از سبب تفریق جماعات گردیده حال آنکه صادق مصدق از اختلاف و تفریق  
نمی فرموده و بیسوی اجتماع و الفت راه نموده بلکه از تفریق جماعات در صلوات بهم نمی کرده و با یکجا محکم عاقل مستشرق علم از حدیث بسبب هذه المذاهب التي تفرقة  
الاسلام فرق منسدة اصیب بهما الدین و الهیة و ان من عظمها خطر و اشده با علی الاسلام ما یقع الآن فی الحرم الشریف من تفریق الجماعات و توقف  
کل طائفة فی مقام من هذه المقامات کانهم اهل اديان مختلفة و شرائع غیر متولفة فاتا و الله وانا البیة را چون انتهی کلامه و صحیح ابن حبان شیخ و ترجمه  
گفته بعضی متأخران تجویز کرده اند آنرا و گفته اند که مردم خانه ها مشید و منزخرف و مطالعی سازند اگر مسجد را خشفت و گل ساده بنا کنیم شاید که در نظر  
عوالم عوار نماید و حقیقه در این است که در سبیل گفته قول بجوازترین محراب باطل است انتهی و بیانی در بحث محراب بسیار مستند است  
و چون آرایش محراب تنها باطل باشد آرایش تمام مسجد چه رسد و که میگوید که خانه های مشید و منزخرف ساختن مشروع است که حشرات مسجد در برابر آن  
پسندنی آید این تعلیل فاسد و حقیقت قیاس است در برابر بعضی نیست بروی آثار از علم و سبیل اسلام از امام عسکری رضی الله عنه نقل کرده که در خرقه  
گفته ترین حرمین شریفین نه از برای فی حل و عقد بوده و نه بسکوت رضا از علما و جزین نیست که زمین گردند از اهل دولت جائزه بغیر از آن احدی  
از اهل فضل سکوت کردند مسلمانان و عالمان بران بغیر رضا انتهی و این کلام حسن است و در قول فی صلی الله علیه و سلم ما امرت اشارت است بآنکه این کار  
حسن نیست چه اگر حسن بودی خدای تعالی رسول خود را بدان امر فرمودی و بخاری از ابن عمر آورده که بدرستی که مسجد آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
ساخته شده بود و از خشفت و حقیقت او از چیزی بود و حستون او از چوب نخل پس نیز فرد ابو بکر و روی چیزی و نه عمر زیاد کرد و بلکه ساخت آنرا بر بنا  
عند آنحضرت بلین مجرید و عذر خشفت باز تغییر کرد عثمان و بسیار زیادت نمود و در آن و ساخت دیوارهایش از سنگهای منقوش و سقف او از ساج  
ابن بطال گفته این آلات دارد و بر آنکه سنت در بنیان ساجد قصد و ترک غلو است در تحسین زیرا که عمر بن خطاب رضی الله عنه با وجود کثرت فتوح و ایام  
وی و کثرت مال پناهی قدیم مسجد را متغیر نکرد و تجدید بهجت آن نمود که جدید نخل بوسیدین شدن بود و وقت عمارت وی گفت اکثر الناس من المطر و ایک  
ان تحر و تصغر فتفتن الناس لبعن و لیکن چون زمانه عثمان رضی الله عنه آمد مال بسیار شد و می تحسین مسجد کرد و چیزی که نه مقتضی زخرفت بود و اما سجد  
بعض صحابه بروی آنکار کردند و اول کسی که بآراستگی مسجد با و زینت وی پرداخت و بعد بن عبد الملک است و این در او اخر عصر صحابه بود و سکوت کردند  
بسیاری از اهل علم از آنکار بران بخوف فتنه انتهی و این زخرفت درین دور آخر که همدوشن زمانه فترت و هم آغوش روزگار قیامت است روز افزون  
خصوصا زینت و زیبای آنکه مقدسه حرمین شریفین بطلا و نقره و زخرفت روضه مطهره آنحضرت صلی الله علیه و سلم انواع تکلفات و ازخای سرافات و شکیان  
کناس موصوع یهود و نصاری است و خبر هندی موعود یا حضرت روح الله علیه السلام مجال کیمت که بران آنکار کنند و سر خود نه در باز و عن

النس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عرضت علي ابوجرامتي حتى القذاة يخرجها الرجل من المسجد  
ظاهر گردانیده شد بر من مزدگار ای است من که بوجوه خواهد آرا ایشان تا آنکه خس و خاشاک که بیرون می افکند آنرا مرد و مسجد قذاة بر وزن حصاة  
مستعمل است در هر چیزی که میفتد در خانه و غیره و وقتی که آنک باشد و شیخ در ترجمه گفته قذی ایچ در چشم و آب افتد از خس و خاشاک چرک و درین جا  
اشارت است که مسجد را بشما چشم انسان است که آزاری کشد و جانیت دی از ان یا مانند آب زلال است از چشمه حیات معنوی که بدان تیره میگردد  
و هر که پاک دارد و آنرا از ان منظور نظر رحمت و سیراب شراب صفوت گرد و انتهی و در حدیث اخبار است باینکه هر چه آنرا آدمی از مسجد بیرون می افکند اگر چه  
قلیل و حقیر باشد در وی با جوارست زیرا که در ان تنظیف بیت الله و از آنکه چیزی است که مودی مسلمانان است و مفید است بهفهم خود باینکه ادخال  
آفات در مسجد بجهت آزار است رواه ابوداؤد و الترمذی و استغفر الله و صحیح ابن خزيمة و در آخر این حدیث این است که عرض کرده

برین گناہان است پس ندیم هیچ گناهی بزرگتر از فراموش کردن سوره از قرآن یا آیتی که داد و شد آن مرد را پشتر فراموشی کرد و انهی و بعضی از غلطیهای  
 این را از کبار شمرده اند **باب فی فتاوی** رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخل احدکم المسجد  
 فلا یجلس حتی یصلی رکعتین چون دراید یکی از شما مسجد را پس نشیند تا آنکه بگذارد دو رکعت و این دو رکعت تحیتة المسجد است و ظاهر وی  
 وجوب است و به قال الشافعی و حنفیه و جمهوریان رفته اند که مندوب است و استبدال کرده اند بقول آنحضرت برای کسی که دید او را که تخطی می کند  
 را جلوس فقط اذیت و تضرع نمود کسی را که تعلیم نمود وی ارکان خمسہ و گفت زیاد و نکم برین آنگاه آن حدیث و اول مرد و دوست باید که  
 نیست دلیل بر آنکه وی دو رکعت بگذارد و چه جائز است که در طریقی از مسجد بگذارد و باشد بعد تخطی را قایم نموده و تانی باید که واجب است بخیر ارکان خمسہ  
 مثل نماز جنازه و مانند آن نیست یا نه از آنکه واجب شده باشد بعد قول می که زیاد و نکم برین و حضرت او را اعلام نموده باشد بدان و ظاهر حدیث  
 در آن است که بگذارد این دو رکعت را در هر وقت که خواهد اگر چه وقت کراهت باشد و در وی خلل نیست و صاحب بیل در حاشی بنده ترجیح عدم گذاردن در آن  
 مسجد در اوقات کراهت نموده و گفته ظاهر وجوب این هر دو است بنا بر کثرت او امر و در آن اثر نبی سلم و احباب ازین خیزه و این حبان آورده اند که اگر  
 و ظاهر آنست که چون در مسجد آمده نشست و بگذارد و مشروع نیست که بر نیزد و بگذارد و جماعتی گفته مشروع است تدارک آن بعد از شالی و زکری که در  
 مسجد پس فرمود او را آنحضرت آیا گذاردی دو رکعت گفت نه فرمود بر نیز و بگذارد از خبر این حبان فی صحیح و ترجمه تحیتة المسجد للفقوت بالجوس و همچنین قصه  
 سلیم خطفانی چنانکه باید و محب طبری گفته بختمی که این دو رکعت قبل جلوس وقت اداست و بعد جلوس وقت قضا و بختمی که محمول شود شرعیت می بود از کجا  
 بریکه فضل طولی زیاده را انهی و قول می صلی الله علیه وسلم رکعتین نیست برای منعم و در جانب زیادت و نه جانب قلت پس متاعی نشود سنت تحیت  
 بیک رکعت و در شرح گفته خارج است از عموم مسجد حرام که تحیت می همین طواف است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در وی شروع بطواف نموده  
 گویم حافظ ابن قیم رح در مدعی همچنین ذکر کرده و بعضی گویند که نمی نشست پس نیست تحیت برای مسجد حرام زیرا که شرعیت نیست برای کسی است  
 که نشست و در آئینه مسجد حرام بدایت میکند بطواف پس می نشیند و اگر نماز گذارد آری اگر در مسجد حرام در آمده نشست چنانچه  
 پیش از طواف تحیت المسجد بخواند و بعد دیگر مساجد و همچنین متناکر کرده اند نماز عید را زیرا که آنحضرت نه قبل می گذارد و نه بعد وی و جواب داده اند که آنحضرت  
 نشست که ترک تحیت تحقق شود بلکه بجز در حصول چنانچه یا مسجد نماز عید بگذارد و چه یکبار نماز عید در مسجد گذارد و نه بجا خود مسجد نیست که او را تحیت و کار  
 باشد و چون وقت دخول مسجد اقامت فریضه شود در آن داخل گردد و این فریضه کافی باشد او را از دو رکعت تحیت بلکه درین وقت  
 گذاردن تحیت منعی نیست بحديث اذا قیمت الصلوة فلا صلوة الا المکتوبة استنبطه ۵

### باب صفة الصلوة

در بیان صفت نماز که چه قسم باید گذارد و ارکان و اجزای وی چیست و از اینجا لازم نیاید که آنچه خارج از حقیقت نماز است بیان کند چه نماز چون از قبیل  
 اعراض است اجزای آن صفات خواص بود و **باب فی فتاوی** رضی الله عنه رواية است از ابو هریره که مردی وارد مسجد و حال آنکه بجنب خدا  
 صلی الله علیه وسلم نشسته بود و در گوشه مسجد پس نماز گذارد آن مرد و در وی عیال ارکان قومه و جلسه خوب نکرد و پشتر آمد آن مرد و سلام کرد بر آنحضرت پس گفت  
 او را رسول خدا صلی الله علیه وسلم علیک السلام باز گرد بمصلای خود پس بگذارد نماز را بعد از استیذان و بگذارد نماز را عید نماز گذارد و نماز را عید نماز گذارد و نماز را عید نماز گذارد  
 همان طریقه که نشست گذارد و بود پشتر باز آمد و سلام کرد و فرمود علیک السلام باز گرد و بگذارد نماز را که تو نماز گذارد پس گفت آن مرد در رکعت تانی  
 یاد کردی که پس از سوم است یعنی بار چهارم بنام زمر ای رسول خدا نماز را که چگونه بگذارد ان التبی صلی الله علیه وسلم قال یسکت آنحضرت

و تعظیم کرد و در نماز و وضو و استقبال قبله را نیز بران افزود که عمده تر و قریب ترین شرائط است اذا قمت الى الصلوة فاسبع الوضوء چون  
 بخاری با یستی برای نماز پس کمال تر و تازه کن وضو را و در وی لیل است بر وجوب وضو چنانکه در قوله تعالی است اذا قمت الى الصلوة وضوء و مراد  
 کسی است که محدث باشد که اعرف من غیره و تفصیل این مجمل در روایت بخاری و نسائی چنین آمده حتی لیسغ الوضوء کما امره الله فی غسل وجهه و یدیه  
 الی المرفقین و یسج بر اسه و رجلیه الی الکعبین و این تفصیل در آل است بر عدم وجوب وضو و استثناء و قریب است بر عمل که بان وارد شده و نیز ال است بر وجوب آنجا  
 قبله قبل تکبیر حرام گذشت بیان وجوب وضو و استقبال متفصل اگر یا استقبل القبلة فاکثر یسجد و از بجانب قبله پس تکبیر گویند تکبیر احرام و لفظ وی الله اکبر  
 و دلالت میکند بر تعیین وی روایت طبرانی از حدیث رفاعة بنظیر ثم یقول الله اکبر و روایت ابن ماجه از حدیث ابی حمید از فعل آنحضرت که چون استناد  
 بسوی نماز برابر ایستاد و بر داشت هر دو دست بستر گفت الله اکبر و صحابن خزیمه و ابن حبان و بزار از حدیث علی کرم الله وجهه با سند صحیح که بشرط  
 مسلم است آورده که بود آنحضرت چون می ایستاد بسوی نماز میگفت الله اکبر و از بیجا ظاهر شد که مراد تکبیر احرام همین لفظ است و ظاهر حدیث  
 وجوب اوست شرا قرأ ما تیسر معاک من القرآن یسجد ثم یسجد و این آسان و آگاه که در و از قرآن که با شست و محفوظ شست و در وی  
 دلیل است بر وجوب قرات قرآن در نماز برابر است که فاتیما باشد یا غیر وی و نیز از بیجا معلوم شد که واجب نیست دعای افتتاح چه اگر واجب می بود  
 امر میکرد و بدان آنحضرت و ظاهر وی آنست که کفایت میکند و از قرآن خیر فاتیما تحقیقش باید مقرر کرد حتی تطمئن **راکعاً**  
 یسجد رکوع کن تا آنکه قرار آرام گیری در رکوع و در وی ایجاب رکوع و الطمیان در دست کفایت می در روایت احمد چنین آمده چون رکوع کنی بگردان جسم و  
 کف دست خود را بر هر دو کمر خود و در از کن پشت خود را و ممکن کن رکوع خود را و در روایتی است ثم کبر فکی حتی تطمئن مفاصله و تشریحی شترادفع  
 حتی نعت دل قائماً بستر برادر از رکوع تا آنکه بنوار شوی و در روایتی است تسبیحی است سجای تمثل یعنی تا آنکه برابر با یستی و در وی دلالت است  
 بر وجوب رفع از رکوع و بر وجوب انقباض قائماً و بر وجوب الطمیان قائماً شترادفع حتی تطمئن ساجداً بعد از آن سجده کن تا آنکه آرام  
 گیری در سجده و در وی وجوب سجود و وجوب الطمیان در دست شترادفع حتی تطمئن جالساً بستر برادر از سجده تا آنکه آرام گیری  
 در نشستن بعد سجده اولی و این نشستن را جلوسه شترادفع گویند و نزد شافعی شست است که بعد از سجده تین بنشینند و بعد از آن برای رکعت دوم برخیزد  
 و در روایتی این لفظ آمده ثم ارفع حتی تستوی قائماً بستر برادر از سجده دوم تا آنکه راست با یستی یعنی برای رکعت دوم و درین لفظ ذکر جلوسه  
 شترادفع نیست شترادفع حتی تطمئن ساجداً بستر سجده دوم کن تا آنکه آرام گیری در سجده همچو اولی و این صفت یاک کعبت  
 از رکعات نماز قیاماً و تلاوة و رکوعاً و اعتدالاً و سجوداً و طمانیة و جلوساً بین السجدة تین بستر سجده دیگر است همچو اولی با طمیان پس این صفت یاک  
 کامل شد و در وی دلالت است بر وجوب سجود و طمانیت در آن و تفصیل وی در روایت نسائی از انس بن ابی طلحه باین لفظ آمده ثم یکبر و یسجد حتی یکن  
 وجهه وجهته حتی تطمئن مفاصله و تشریحی و نیز ذال است بر وجوب قعود بین السجدة تین و در روایت نسائی است ثم یکبر فیرفع راسه حتی یستوی قاعداً علی مقعد  
 و تعظیم صلوة و در روایتی است فاذا رفعت راسک فاجلس علی فخذیک الیسری و از بیجا معلوم شد که همیشه قعود میان هر دو سجده گذردن یسری است  
 شترادفع ذالک بستر بکن این همه که مذکور شد از اقوال و افعال الا تکبیر احرام که آن مخصوص برکت اولی است و معلوم شدن است از شریع عدم تکرار  
 آن در رکعات فی صلاتک کلها در همه نماز خود آخر حجه الشبعة روایت کرده اند این را احمد و بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی و نسائی  
 و ابن ماجه با لفظاً متقارب و اللفظ للجاری و این لفظ که مصنف ذکر کرده من بخاری است تنها و لا بنی ماجة و مر این ماجه را است از  
 حدیث ابوی هریرة با سنداً صحیحاً یسندی که مختبر است نزدیک مسلم یعنی رجال او رجال مسلم اند و سراج آنرا یسندی که بر شرط بخاری است



روایت کرده فی علی شرط الشیخ حتی قطع من قاعاً عرض لفظ بخاری حتی تعدل یعنی تا آنکه آرام گیری راست ایستاده شونده و درین لفظ هم فکر طسه استراحت نیست اما دلالت دارد بر وجوب اطمینان وقت اعتدال از رکوع و مصفی گفته طسه استراحت و ترک آن هر دو در حدیث آمده است و هر دو صحیح است و مثله فی حدیث رفاعه و مانند روایت ابن ماجه است و حدیث رفاعه بکسر راء بن رافع صحابی انصاری خزیجی کنی بابی محافظه شد احد و پدر و مادر مشاهیر ارباب رسول خدا صلی الله علیه و سلم و حاضر شد با علی رضی الله عنه جل و صفین را و در اول امارت معاویه و پدر از نقیبات دوی برادر مالک بن رافع و خلا دین رافع است و دوی اول کسی است که ایمان آورد از قبیلہ خزرج و حاضر شد عقبه یابولی را و دوی غنم ابنه و بنید و معاویه و ابن انبیه یحیی بن خالد و عتد احمد و ابن حبان نزدیک امام احمد و ابن حبان بلفظ حتی قطع قاعاً و فی لفظ لاحمد و در لفظی مراجع راست از حدیث رفاعه فاقه صلیک پس چون برداری سر از رکوع پس راست گردان استخوان پشت خود را بحال اعتدال حتی ترجع العظام تا آنکه برگردد استخوانهای پشت بسوی پندمای خود و جامای خود چنانکه در صبا ج است الی مفاصلها و رواه ابوعلی بن لیکن فی صحیح و البکر بن ابی شیبہ فی مصنف من حدیث رفاعه بلفظ ثم ارفع حتی قطع قاعاً گفت مصنف و تلخیص افاده کرده در شرح الاسلام جلال الدین و امام بقا که این لفظ در حدیث ابی هریره در سنن ابن ماجه است و هر کما قال زاده الله عز و انتهی و بالجملة در دوی دلالت است بر طمانت در اعتدال و للنتایه و ابی داؤد من حدیث رفاعه بن رافع و نسائی و ابوداؤد و راست از حدیث رفاعه بن رافع مرفوعاً و ترجمه می گذشت انتها المرحتم صلوة احد کمر حتی یسبح الوضوء بدرستی که شان این است که تمام نمی شود نماز یکی از شما تا آنکه کامل و تمام کند و وضو را کما امره الله تعالی چنانکه امر کرده است او را و صلی تعالی بوضو در سوره مائده یا ایها الذین امنوا اذا قمتم الی الصلوة فاعسوا و وجوهکم کمر و ایدیکم الی المرافق و امسکوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین و در مصفی گفته اصح آن است که تفسیر افزا قسم اذا در قسم است و اینست عرب اراده را بنیام تعبیری کنند خصوصاً وقتی که الی صلوة داشته باشند پس عرض اینجا بیان شرطیت وضو است محبت نماز را یعنی چون قصد ای نماز باشد وضو کنید تا نماز شما صحیح باشد و حدیث لا تقبل صلوة احدکم حتی یوضا اوضح است درین معنی و از منطوق آیه چهار گون وضو مفیده شد و نیست بر جمع طامات لا بدست لقوله تعالی و ما اخرجوا الا لیعبدوا الله متخلصین لک الذین یعنی مخلصین له العبادة اخلاص خالص کردن عبادت از شرک و ریاء و عادت و این معنی بدون نیت صحیح صورت نمیزند و لقوله صلی الله علیه و سلم انما الاعمال بالنیات وضو عبادتی است از اعظم عبادات مکلف و فوب و مقرب بجانب حضرت حق پس در وضو فرضی دیگر پیدا شد خواه رکین باشد خواه شراط امام شافعی از ترتیب ارکان را رابعه و در آوردن مسح باین منسولات و عدول از ترتیب اصلی کلام فرضیت ترتیب فهم میکنند و اتباع خلقت سلف را و حکایات جنوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم دلالت که هیچ وضو در اسلام بغیر ترتیب مقبول نشد که محکوم بصحت بوده باشد و ترتیب مرغی است در صلوة و حج و هر چه در آن اجزای کثیره بهم آمده اند این مقدمات فهم ایشان را و بالا ساخت باجله با وجو این همه محمد فیه است ابو حنیفه بسنت آن قائل است انتهی شریک بکثر الله بترتیب احرام گوید و بنبرگی باو کند خدا را و میخواند و حمد گوید او را یعنی بقرار نیت فاتحه و لیکن قول می فاکان منک چنانکه بیاید مشعر است باینکه مراد بقول و بجمده غیر قرات است که آن دعای استفتاح است و از اینجا وجوب مطلق حدیثاً بعد تکبیر احرام گرفته میشود و کلام درین باب بیاید و ینتی علیه و ثنا گوید بروی و فیها و در روایت نسائی و ابی داؤد و در حدیث رفاعه فان کان معک قرآن پس اگر باشد یا تو در حفظ تو معتدلی از قرآن فاقر آن پس بخوان و لفظ ابی داؤد و ابن است فاقر بام الکتاب و نزد احمد و ابن حبان باین لفظ است ثم اقر بام القرآن ثم اقر بما شئت و ترتیب این حبان باب فمزل الصلوة فاتحه الکتاب فی کل رکعة پس یا تصریح روایت بام القرآن قولی می نایست منک محمول باشد بر فاتحه

ریر که همین فاتحه میسر است برای حفظ مومنان یا محمول شود بر اینکه آنحضرت دانست از حال مخاطب که موی فاتحه را یاد ندارد و هر کس این چنین باشد که در  
 جز فاتحه چیزی دیگر یاد نیست باید که همان را بخواند و این منسوخ است بحدیث تعیین فاتحه یا بعد یا قیس چیزی است که زیاده است بر فاتحه و مؤید او  
 روایت احمد و ابن حبان که در وی تعیین فاتحه کرده و قیس را بعد از او آورده پس محتمل است که راوی جایگزین قیس گفت و ذکر فاتحه نکرد آنجا از فاتحه  
 و همول نمود و دلالت کرد بر این که بر ایجاد غیر فاتحه همراه فاتحه لقوله بآتم الکتاب و بما شاء الله و کتبه و کتبه و کتبه و کتبه  
 و اگر نباشد با توجه چیزی یاد نداری از قرآن پس حمد خود را می توانی را و بزرگی یا دکن او را و تملیل و توحید کن او را و از اینجا معلوم شد که هر که فاتحه را یاد  
 نداشته باشد کفایت میکند او را گفتن حمد و تکبیر و تملیل بجان قرآن و تعیین نیست بروی قدری مخصوص و نه لفظی مخصوص و لیکن در روایتی تعیین الفاظ دارد  
 شده که بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله چنانکه کسی ایمان آورد تا در این وقت فرضیت یا در گرفتن قرآن نشد  
 ذکر تسبیح و تملیل کند و در بعضی از شافعی نیست و ذکر کند بعد از آن فاتحه الکتاب که بهفت آیت است و ظاهر آن مرد نیز نو مسلم بود و هنوز احکام  
 و شرائع تمام نیاموخته و از اینجا معلوم بود و تفسیر وی در راوی نماز که این معنی و لفظ ترمذی چنین است که گفت آنحضرت برای تعلیم آن مرد چون بر خاستی  
 بسوی نماز پس منبوی چنانکه امر کرده است ترا خدا بآن پیتر اذان گو باز اقامت گو پس اگر هست با تو قرآن پس بخوان و در هر رکعت و تکبیر گویند که تسبیح کر آن  
 و لا اله الا الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله و در روایت ابو داود و در حدیث رفاعه که پیتر بخوان سوره فاتحه را و آنچه خواهد از حق  
 و در اینجا دلالت است بر وجوب قنوت در هر رکعت و بر آنچه گذشت از تفسیر قیس با الفاظه معلوم شد و وجوب فاتحه در هر رکعت و وجوب قنوت و وجوب قنوت چیز  
 که خواهد همراه آن در هر رکعت و کلام در ایجاد بعد از فاتحه در آخرین و رکعت سوم از ضرب خواهد آمد و لا بن حبان بمانندت و در روایت  
 ابن حبان آنچه خلی تو گویم حدیث رفاعه بن رافع در صباغ بغوی باین لفظ است که گفت رفاعه آمد مردی و نماز گذارد در مسجد پیتر آمد و سلام کرد بر رسول  
 صلی الله علیه و سلم پس فرمود آنحضرت اعاده کن نماز خود را که تو نماز نگذاشته پس گفت آن مرد تعلیم کن مرا ای رسول خدا که چگونه بگذارم نماز را فرمود چون رو کرد  
 بجانب قبله تکبیر گویند بخوان سوره فاتحه را و چیزی را یعنی سورتی دیگر را با فاتحه که خواهد خدای تعالی که بخوانی پس چون رکوع کنی پس بگردان هر دو  
 رکعت دست خود را بر هر دو زانوی خود و محکم کن و بقرار آر که رکوع خود را و در آن کن و بر لبه دار پشت خود را پس چون بر داری سر از رکوع پس  
 راست گردان استخوان پشت خود را و بر داسر خود یعنی راست بایست تا آنکه برگردد استخوانها بسوی مفاصل خود پس چون سجده کنی پس الطمینان  
 برای سجده پس چون بر داری سر خود را پس نشین بر ران خود یعنی قدم چپ پیستر کن این را که مذکور شد در هر رکعت و سجده تا آنکه مطمئن شوی یعنی  
 در رکوع و قنوت و سجده و جلسه این لفظ صباغ است و روایت کرده است از ابو داود و باندک تفسیر و ترمذی و نسائی معنی آنرا و مضمون این حدیث  
 همان مضمون حدیث ابو هریره است با اختلافی که در بعض الفاظ وی واقع شده و باین حدیث استدلال کرد شافعی و احمد و ابو یوسف بر فرضیت طائفت در رکوع  
 و سجده و قنوت و جلسه زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نفی کرد از آن مرد نماز را و فرمود که این نماز تو نماز نیست برگرد و باز بگذار و این نشان فرضیت است  
 که فعل بانقضای آن مستثنی و باطل گرد و الطمینان در رکوع و سجده و نماز و امام ابو حنیفه و محمد واجب است نه فرض و قنوت و جلسه است و ایشان توجیه این  
 حدیث چنان میکنند که مراد از نفی نماز نفی کمال اوست بدلیل آنکه در آخرین حدیث بروایت ابی داود و ترمذی و نسائی آمده است که آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم فرمود چون تمام کردی این را تمام شد نماز تو را آنچه نقصان کردی از آن نقصان کردی از نماز خود و این نشان نقصان موجب نیست  
 که فعل بی آن ناقص و ناتمام بود پس معلوم شد که امر با عاده نماز مر آن مرد را از برای آن بود که تا بی گناهت و نقصان واقع نشود بجهت آنکه  
 بود و اگر چنین بودی هم از اول مسج کردی و از آن باز داشتی و نگذاشتی و اگر که بی قران نماز بگذار و این توجیه را حضرت شیخ

در روی التمسک زیر که امر کبریا غایب با صراحت تحمل می صل فانک لم تصل صحیح دلیل است بر نبودن نماز از سر مقصود و از نقصان عدم جواز است  
 نقصان کمال و یعنی بجملة نماز طائی که در تمام عمر بگذاری این چنین نماز با دو نقصان ماند و در شمار نمازهای ادا کرده توفیر را نگویا از عمر و روی چندین نماز ماند  
 و اندر سبیل گفته که این حدیث جلیل معروف است بحديث المسی صلوة و مشتعل است بر تعلیم چیزی که واجب است کردن آن در نماز و چیزی که تمام نیست  
 نماز گران بسیار است استدلال علماء بدان بر وجوب همه آنچه مذکور شد در آن و عدم وجوب چیزی که مذکور نیست در وی پس استدلال بر وجوب ذکر غیره  
 باین طریق است که متوق کرد و آنرا آنحضرت بلفظ امر بعد قول خود که تمام نمی شود نماز مگر بچیزی که ذکر کرده شد در وی و استدلال بر عدم وجوب نام ذکر غیره  
 باین طریق است که مقام مقام تعلیم واجبات است در نماز پس اگر ذکر بعضی از واجبات در آن ترک نماید لازم آید تاخیر بران از وقت حاجت و بهو لایحوظ بالا جماع  
 و چون الفاظ این حدیث صحیح مخصوص شد اندر ذکر نماز از روی پستتر اگر معارض شود در وجوبی را که الفاظ این حدیث دلالت می کند بر آن یا عدم وجوب را بر این  
 قوی تر از وی عمل نموده شود بر آن و اگر چیزی بصیغه امر آید در آنچه درین حدیث ذکر نیافته محتمل شود که این حدیث قریب باشد بر حمل آن صیغه بر مذنب و محتمل باشد  
 بقای آن بر ظاهر و احتیاج شود بسوی مرجع للعل و جملة واجبات متفق علیها که درین حدیث ذکر نیافته باینست که انافی الشرح و می توان گفت که قول  
 اذ انقضى الى الصلوة وال است بر ایجابی چیزی نیست مگر قصد کردن بفعل شی و قوله فتوشا یعنی قاصداً لذلک گفت شارح از واجبات متفق علیهاست  
 فتوداخر و درین حدیث مذکور نشده و جملة مختلفه فیهاست تشهد باخیر و صلوة بر آنحضرت و سلام در آخر نماز از انتمی کلام سبیل و گفت حافظ شوکانی فرج که اگر کان  
 نماز به فرض نیست مگر شستن در تشهد و موطود و سترحت و نیست واجب از اذکار نماز مگر تکبیر تحریمه و فاتحه در هر رکعت اگر چه مقتدی باشد و تشهد باخیر و تسلیم  
 و آنچه جز این است همه ستمن است و آن برداشتن دستهاست و چهار جا و ضم یدین و توجیه بعد تکبیر و تعوذ و تائین و خواندن سورتی جز فاتحه یا فاتحه و تشهد و موطود  
 و اذکار و از ده در هر رکعت و انکار و عای خیر و این با آنچه وارد است و وارد نیست انتهی و در سنی شرح عربی بوطا گفته اختلاف کرده اند در تفسیر ارکان  
 ستمن پس مذنب شافعی آنست که در هر نماز هم ارکان است و هم ستمن اما ارکان پس سیزده چیز است و تکبیر احرام و قیام و قرائت فاتحه و رکوع  
 بطائیف و قاعدتال از رکوع بطائیف و هر دو سجده بطائیف و جلوس بین السجدة بین بطائیف و قعود در آخر صلوة و تشهد و در دو رکعت اولی و تشهد و رکوع  
 علیه اکو و سلام ترتیب ایگان بروجهی که مذکور شد و آسان پس این است برفع یدین و تکبیرات و وضع یمنی بر برئسری و قرائت سوره در دو رکعت اول  
 و تبر در موضع چهار و اسرار در موضع اسرار و تسبیحات رکوع و سجود و اذکار و قومه و قنوت و دعا بعد در دو و قعود و تشهد و وسط و مذنب خفیة آنست  
 که در نماز هم فرض است و هم واجبات و هم ستمن اما فرض پس تحریمه است اگر چه تسبیح و تهلیل باشد و قیام است و قرائت است اگر چه یک آیت خرد بود  
 در هر دو رکعت هر کلام و در رکعت که از فرض باشد و رکوع و سجود و قعود در آخر صلوة و اما واجبات پس یقین و در رکعت اول قرائت مفروضه را  
 و گردانیدن قرائت فاتحه و سوره و ترتیب بین الارکان ماعلی تحریمه و قعود آخر و الطینان در رکوع و سجود و بر مذنب صحیح و قعود اولی و تشهد در آن  
 و در تائیم و حجر در موضع چهار و ستر در موضع ستر و لفظ سلام و آسان پس رفع الیدین نزدیک تحریمه و تعوذ و تکبیرات و وضع یمنی بر برئسری  
 و تسبیحات رکوع و سجود و ذکر و قومه و طائیف در آن و در ستمن انتهی و **عنه** ابی حنیمه بصدیه لضعیف بن عبد الرحمن بن المشاعة  
 انصار می خنرجی صحابی مشهور است از بنی ساعن و بهو ابوالخیر جرج المذنی حدیث می اجمع احادیث است در بیان نماز آنحضرت و وی مشهور است  
 بکمیت و در نامش اختلاف بسیار است مشهور عبد الرحمن است در بیان جماعه از اصحاب و گفته اند که نام وی منذر بن عمرو است در آخر ولایت معاویه  
 انتقال کرد روی عنه جماعه و ضی الله عنه قال گفت ابو حمید در تقریری از اصحاب آنحضرت و تقریر فتوح بن زبیه تلوید که من یاد آورنده ترم  
 از بیان شمار نماز غیر خدا اصلی الله علیه وسلم رأیت رسول الله دیدم آنحضرت راضی الله علیه وسلم اذا کبر جلا ید به حذ و منکبیه

چون تکبیر احرامی گفت دیگر داند هر دو دست خود را مقابل هر دو گوش خود در سجده ایست بر یکدیگر از افعال نماز است و بر داشتن هر دو دست متعارف  
تکبیر بود و برین دال است حدیث و اهل بن حجر نزد ابو داود و لفظی این است رفع یدیه مع التکبیر و در گفته معیت مقتضی آن است که مستثنی می شود  
بانهای می و تقدیم رفع بر تکبیر فکس آن نیز آمده و لفظی این است رفع یدیه ثم تکبیر این شهادت و کبر ثم رفع یدیه آخره مسلم  
حدیث مالک بن الحویرث و عماراد و قول است اول قنات رفع تکبیر را دوم تقدیم رفع بر تکبیر و تقدیم تکبیر بر رفع هیچ یکی تلفظ این است صفت تکبیر  
و در نهج و شرح وی پنج و پنج گفت اصح رفع اوست مع الابدال و اراه الشیخان عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یرفع یدیه جزو تکبیر یعنی  
تکبیر پس ابتدای رفع ابتدای تکبیر باشد و استجاب در انتهای می بود و اگر فارغ شود از تکبیر قبل تمام رفع یا بالعکس تمام کند دیگر را و اگر فارغ شود از هر دو  
خطا کند هر دو دست را و استقامت نکند رفع را دوم آنکه رفع کند بغیر تکبیر و بر تکبیر گوید و هر دو دست متعارف باشد و چون فارغ شود ارسال نماید  
هر دو دست چه ابو داود و همچنین روایت کرده با سنا و حسن صحیح البیہقی و اختاره الشیخ لیس العنودی و دلیل می در مسلم است از روایت ابن عمر سوم آنکه  
ابتدای می همراه ابتدای تکبیر باشد و انتهای می با تکبیر و در ابجد فارغ تکبیر قبل آن زیرا که رفع برای تکبیر است پس همراهی باشد  
و صحیح المصنف و نسبی الی جمهور انتهی و در اینجا تحقیق اقوال و ادله اوست و ادله دلالت کردند بر آنکه این فعل خمیره است پس چیزی بعینه مستحب نشود  
و اما کلمه رفع پس او و او را می و حمیدی شیخ بخاری و جماعتی گفته که واجب است بنا بر ثبوت وی از فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم و گفت مصنف روایت  
کرده اند رفع یدیه را در اول نماز سجده محالی که از ایشانند عشره مشهوره و همچنین روایت کرده که گفت نمیدانم هیچ مستثنی که اتفاق کرده باشد  
بر روایت آن از آنحضرت خلفای اربعه پست عشره مشهوره من بعدهم من الصحابة با وجود تفرق آنها در بلاد و در دست جز این سنت یقینی گوید هر کجا  
استاذنا ابو عبد الله و همچنین گویند رفع نزد تکبیر احرام باین ثبوت ثابت شده و آنحضرت فرموده اند صلی الله علیه و سلم انما رأیتونی اصلي فیهذا قال شدیم  
بوجوب و غیر ایشان گفته مستثنی است از سنن و برین اند جمهور و زید بن علی و باین قائل اند ایما اربعه از اهل مذهب خلاف نکرده اند درین آیه اینکه  
رفع تا کجا باید کرد پس روایت ابو حمید افاده رفع تا مسکین کرده و تکبیر جمع راس غظم گفت و عضد را گویند و با اخذت الشافعی و گفته اند که تا بر ابر  
فروع هر دو گوش بردارد و حدیث و اهل بن حجر و لفظی این است حتی یحاذی اذنیه و امام ابو حنیفه متوسط اختیار کرده و گفته متعارف بر هر دو گوش  
بر دارد و امام شافعی در تطبیق این روایات گفته که گفتهای دست مقابل دوش بود و سر انگشتان برابر گوش دیگر یا بالای گوش و دلالت می کند  
برای این روایت و اهل نزد ابو داود و حتی کانت خیال منکبیه حاذی یا بهامینه اذنیه و تواند که در اوقات غلبه هر یکی بوقوع آمده باشد در سجده الله العلیا  
گفته است تا هر دو گوش هر دو دست بردارد و این همه سنت است انتهی و اذا رکع امکن یدیه من رکبته و چون رکوع می کرد  
تو اما دیگر داند هر دو دست خود را برابر هر دو زانو یعنی حکم میگرفت هر دو زانو را برابر و دست و کشاده میداشت انگشتان را و گفته اند که انگشتان را  
در رکوع کشاده و در سجده بسته دارد و در تحریک و تشدید بطور خود گذارد دست و خاصه چشم که پست و تا دیگر داند پشت خود را و می چسبید بجانب  
زمین تا عمار و بر این نشیند یا گردن و کمرهای هنوز و صا و مکه بشیند و اهل گردانیدن و شکستن و در روایتی از بخاری ششم خطی آمده بخای جمله و لون  
و همی منناه و در روایتی غیر مفع رأسه و لا مصوبه و در روایتی و فترج بین اصابعه در مصنفی گفته اگر پشت در رکوع هموار نکرد و همچنین در سجده یا در قنوت  
و جلوسه نزدیک شافعی نماز فاسد شد و اصحاب ابو حنیفه مختلف اند مختار که می گویند که رکوع وجود واجب است و در قنوت و جلوسه سنت و در سجده انتهی  
فاذا رفع راسه استقوی پس چون بر می داشت بر مبارک خود از رکوع برابر و در دست استاده می شد و زیاده کرد ابو داود و پس می گفت  
سمع الله لمن حمده و بر می داشت هر دو دست خود و در روایت عبد الحمید زیاده کرده تا آنکه حاذی میگوید آن هر دو دست هر دو دست

در حالت اعتدال حتی یعود کل فقار مکانه تا آنکه باز می نشیند بعد از آن استخوان پشت بجای خود افتاد و بفتح فاء مقدم بر تان بند و مهر را  
استخوان پشت واحد فقاره بفتح فاء و فقره کسر فاء سکون فاء و فتح آن نیز آمده و در سبیل گفته و در روی روایتی بر تقدیم قاف بر فاء آمده انتهى و فقر  
یعنی در ویشتی مشفق از دست که از گرسنگی و نا توانی پشت شکست شده مراد کمال اعتدال است و تفسیر اوست روایتی هم یکث تا نما حتی بفتح  
کل عضو موضع فاذا سجد وضع یدیه پس چون سجده میکرد می نمود دست خود را بر زمین یعنی مقابل رو غیر مفتوحش بگسترانیدن  
و دستها را بر زمین و لا قابضهما و نکر و آورنده آنها را بسوی پهلوی انگشتان و کفها بر زمین نهاده و ذراعها باز و بازو ها را بر دارنده چنانکه اگر خواهند  
بر غلظت شتر از میان آنها بدرزد و درین حدیث این مذکور نشد که چون از قومه که سجده رو و نخست زانو ها را بر زمین نهادند و دستها را بر دود دست  
اول فاضل تر و مختار اکثر است و استقیل باطراف اصابع رجلیه القبلة و بجانب قبله می داشت سر انگشتان هر دو پای خود را  
در حالت سجده و بیان می در شرح حدیث آخر آن استجد علی سببه اعظم خواهد آمد و اذا جلس فی الركعتین و چون می نشست بعد از رکعت بر آن  
تشبیه اوسط جلس علی رجلاه اليسری و نصب الیسغی می نشست بر پای چپ خود و ستاده میکرد پای راست و اذا جلس  
فی الركعتین الاخریة و چون می نشست در رکعت دیگر بر پای قعدہ اخیر قدم رجلاه الیسری و نصب الاخری و قعد علی مقعد تان  
پیش می آورد و پای چپ خود را و ستاده میکرد و پای دیگر را که پای راست باشد و می نشست بر تشبیه گاه خود و در اینجا دلیل است بر تفایر هر دو جلوس  
که بر پای تشبیه اوسط و اخیر باشد و علما در روی خلاف است در تصحیف گفته شافعی خستیار کرده است در تشبیه اول که نصب کند قدم یعنی و بنشیند بر پای  
و در تشبیه آخر تورک یعنی قدم بر سر بر زمین و واقع شود و مالک در هر دو قعدہ تورک را اختیار کرده است و ابو حنیفه  
نصب یعنی جلوس بر سر در هر دو قعدہ اختیار نموده است و این هر دو واسع و جائز است مستثله بر صفت که تشبیه از تربیع و تورک افزای  
جائز باشد و اختلاف این در سنن است و شبهه آن می نماید که موقوف بر صفتی که مروی شده است مؤدی سنت است آخر حجه البخاری  
و ابو داود و الترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و زیاده کرد ابو داود و ثمر سلم یعنی بر سر سلام میداد و زیاده کرد طحاوی و چون سلام میداد و سلام میداد  
از جانب راست خود و السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و از جانب شمال خود و همچنین زیاده کرد ابو داود که گفتند یعنی صحابه مذکورین که راست گفتی از تو چنین بود  
که نماز میگذاشت و آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بالجمله این حدیث مروی است از ابو حمزه رضی الله عنه قولاً و فعلاً بطریقین و صفت و بیان نماز آن حضرت  
و در حجه الله الیه گفته که اصل در حدیث نماز حدیث ابی حمزه ساعدی است که رو بروی ده کس از اصحاب آنحضرت روایت کرده و آنها بالاتفاق  
تسلیس کردند و حدیث عایشه است و حدیث وائل بن حجر است فی الجمله حدیث ابن عمر است در رفع یدین و غیره انتهى گویم در حجه الله الیه بطریقین  
نوشته و اسرار تشریع ارکانش بیان نموده اینجا اسرار حذف نموده ترجمه طریقه نماز نوشته می آید که غالی از نفع نیست و آن اینست که چون تکبیر  
تحریر بر آورد و دست خود را بر دوش بیاورد و دوش بر دوش و اکل سنته و دست راست بر دست چپ نهد و هر دو پا را برابر کند و نظر را بر جای  
سجده کوتاه سازد و اطراف بدن را جمع کند و دعای استفتاح خواند و صحیح شده است درین دعا صیغها بعدة تعوذ کند و در تعوذ هم صیغهاست  
بعده بسمه گوید یا هسته و احتیاط درین است زیرا که روایت مختلف آمده است در بودن و نبودن بسمه آیتی از فاتحه و صحیح شریف است از آنحضرت اقتضا  
کردن نماز باجمه و عدم هر بسمه بعدة بسوره فاتحه و یک سوره دیگر از قرآن بترتیل و مدح و عطف و وقف بر رؤس آیت بخواند و در نظر و عرصه نیست  
و امام جعفر در شرح و در رکعت اول مغرب و عشاء و ما سوره بخواند و در هر کدام مسج خواند و اگر وقت سکون و اگر آهسته بخواند و غایت  
و فاتحه بروی بخواند که موجب تشویش امام نشود و این اطلاق قوال است نزد مردم و باین جمع کرده می شود در میان اصحاب این باب و بگوید آیه قتی

که امام آمین بگوید و مروی است و سکنه از آنحضرت که یکی میبایست تکبیر و قرائت و دیگر میبایست فاتحه و سوره و بخواند در نماز هر شخصیت آیت و در عشا  
 سج اسم و الیل و مثل آن و محمول است ظهر بر فجر و عصر بر عشا در بعض روایات و ظهر بر عشا و عصر بر مغرب و بعض دیگر و بخواند در مغرب بمغسل  
 و هرگاه اراده کند رکوع را می دارد هر دو دست خود تا بر دوش بیاورد و گوش و هم چنین وقتی که سر خود از رکوع بردارد و در سجود این رفع نکند  
 و این از آن بیات است که یکبار آنحضرت کرد و بار دیگر ترک نمود و الکل سسته و تکبیر گوید در هر خفض و رفع و از بیات رکوع این است که بکند  
 هر دو کف دست خود بر سر و در رکبه خود و انگشتان را زیر زانو و از رکبه مانند قابض و کناره کند و سر و آرنج خود را شکم و اعتدال کند و سر را  
 بر پشت دارد و قنوت و ترک قنوت هر دو سنت است و از بیات سجود اینست که بکند هر دو رکبه خود پیش از هر دو دست بر زمین و باز و پا  
 کشاده بخندد و هر دو دست را بچندان دور دارد که سفیدی اخیال ظاهر شود و سر انگشتان هر دو پا را بجانب قبله گرداند و از بیات باین بیعتین است  
 اینکه نشیند بر پای چپ و استاده کند پای راست و بکشد پای راست و بکشد پای چپ و بکشد پای راست و بکشد پای چپ و بکشد پای راست و بکشد پای چپ  
 و استاده کند پای راست را و مروی شده است تقدیم پای چپ و نصب پای راست و جلوس بر مقدار آنحضرت و بند و عقده پنجاه و سه و استاده  
 بمسبه و مروی شده است قبض و واضح و حلقه باقی نیز و هر که گفت نمیباید حقیقه ترک اشاره بمسحه است و بی خطا کرده و آمده است در تشهد  
 صیغها واضح آن تشهد این مسعود است پسر تشهد ابن عباس و عمر و این مانند حرف قرآن تا بعد از آن کافی و شافی است واضح صیغ صلوات این است  
 اللهم صل علی محمد و علی آل محمد آل آخره **و سخن** علی بن ابی طالب رضی الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 انه كان اذا قام الى الصلوة قال بود آنحضرت چون می ایستاد نماز تکبیر میگفت و میگفت و تَجَهَّيْتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ  
 وَ الْأَرْضِ رَوَّاءُ رُومٍ يَسُودُ كُفَّهِ وَ أَرْدَمُ بُجُودِهِ آسمانها و زمین را تحت قبضه مسلمان و راست دین نائل از باطل بحق  
 و ما آتانا من المشركين و میستم من از کافران انبار کنندگان جز حق بحق در عبادت ان صلواتی و نمیشکلی و نمیشکلی و محبتی و محبتی  
 الله رب العالمين بدست یک نماز من و عبادت من و زندگانی من و مردن من برای خداست که پروردگار جهان و جهانیان است لا شریک  
 له و بذلک امرت و انا من المسلمين نیست انبار از او را در ربوبیت و تحقیق عبادت و بتوحید و اخلاص و رو آوردن بسو  
 حق امر کرده شد و انا من امن بالله الاسلام آرد کاظم الی قوله من المسلمین ما قول او من المسلمین کما تقدم و در روایتی انا اول المسلمین  
 اللهم انت الملك لا اله الا انت انت ربی و انا عبدک خداوند القوی پادشاه علی الاطلاق منحرف در ملک ملکوت نیست هیچ  
 سبب و بی محی مگر تو قوی پروردگار من و من بنده تو انا من بنده تو انا من بنده تو انا من بنده تو انا من بنده تو انا من بنده تو انا من بنده تو  
 ستم کردم بر ذات خود و بتقصیر و ستمگی و اقرار کردم بگناهان خود و تو فرموده هر بنده که گناه خود معترف آید هرگاه من می آمزم و او را فاغفر  
 لی و تو بی حیثا انه لا یغفر الذنوب الا انت پس بیامزم را همه گناهان مرا زیرا که نمی آمزم و گناهان را هیچ کس مگر تو و او هرگز  
 لا حسن الاخلاق لا یهدی الا انت و لا یضل الا انت و لا یوفق الا انت و لا یفلح الا انت و لا یجوز الا انت و لا یجوز الا انت و لا یجوز الا انت و لا یجوز الا انت  
 و اصرفت عتی سستیها لا یصرف عتی سستیها الا انت و بر گردان از زمین خلقهای بد را و نگر و انداز من خلقهای بد را مگر تو بسیک  
 است و کی دارم برای خدمت تو مقیم و دائم و سعادتمند و یاری و نصرت میدهم دین ترا دائم و الحامیر کلام بدست یک و یکی همه در دست  
 قدرت است و اکثر بیس الیک و بی نیست منسوب و صفات بتو از روی ادب و تعظیم اگر چه همه آخرتیش شست و حقیقت در آخرتیش  
 شتر نیست که حق سبحان را در پید کردن هم چیز حکمتها است شتر اگر هست در مخلوق شست چنانکه گفت من شتر را خلق و بعضی گویند معنی می شست  
 است



که شریعت نزدیک گردانیده بسوی تو که بدان در درگاه تو تقرب توان جست یا نیست شمر سجود کننده بسوی تو و رسنده بدرگاه قبول چنانکه  
فرموده **الیک یضعد الکلم الطیب** انا یک و الیک من یثوق کننده و سهولای کننده ام بتو و التی آرند ام بسوی تو می نرمی و می میرم بتو  
و بقدرت تو و باز میگردد بسوی تو یا من قائم بتو و رغبت کننده ام بسوی تو در اشعۃ اللغات گفته شیخ رحیمی فرمود این حروف چون اندر بدنی  
بر فکری که مناسب باشد تقدیر کند انتی عجب ارکت ریتنا و تعالیت بزرگی و برتری و بلندی تو از رسیدن او را که بکثرت ذات و صفات تو  
استغفرک و اتوب الیک **اُمّرش میخوانم از تو و باز میگردد از گناهای بسوی تو و اوست مسلم و آخرین حدیث است و اذ اکرع قال**  
چون رکوع می کرد آنحضرت میگفت **اللهم لک رکعت و یک است** خداوند برای تو و طاعت تو و رضای تو رکوع کردم و رکوع  
در لغت پشت خم دادن باشد و بتو ایمان آوردم بوجود تو و صفات کمال تو و لک اسلمت و مرا السلام آورد و کار خود را بتو سپردم  
خشوع لک سمعی و ابصری فروتنی کردم ترا شنوائی من و بینائی من و محبتی و عظمی و عصبی و مغز ترا شنوائی من و استخوان من و پلای من  
و تقدیم مغز ترا شنوائی من شاید که بخت آن باشد که خشوع از باطن بظاهر می آید و همین نکته تقدیم عظم بر عصب می تواند بود و فساد بر عصب و فساد  
پس چون بر می داشت سر خود را میگفت **اللهم ترکت لک الحمد خدا و ای پروردگار من مرا تراست ستودن ملائک السموات و الارض**  
و ما یسبها پیری آسمانها و زمین و چیزی که میان آسمان و زمین است و ملائک است من شیعی و بری چیزی که خواهی بوجود آوردن  
پس از آسمان زمین آنچه میان آسمان و زمین است از ملکات معرومه چون کمال قدرت و بی سجده آسمان و زمین را و آنچه میان آسمان و زمین است  
مقدورات و ملکات است در گرفته است همه سپاسم شایسته بروی خواهد بود و اذ اکتب قال و چون سجده میکرد میگفت **اللهم لک**  
**سجنت دست و یک است و یک است** خداوند مرا ترا سجده کردم نه غیر ترا اشاره است باخلاص دل و بتو ایمان آوردم و مرا ترا السلام  
آوردم و سپردم تو کار خود را بسجده و جوی للذی سجده کرد و روی من با ذات من مکرسی را که پیدا کرد او را و صورت و صورت  
داد او را یعنی وجه مرا فی الصراح تصویر صورت کردن و آفریدن و شوق سمعته و بصیرته و شکافت شنوائی و بینائی او را امر او را شنوائی  
و بینائی است که بر او پیدا کردن گوش و چشم است و چون بصورت شکافت اند تعبیر بشوق کرد **ترک الیک الحسن الخالقین**  
بزرگ است خدا که نیکوترین پدید آفرینندگان است بلکه پدید آفرنده همه اوست تنها و جزوی پدید آفرنده نیست و جمیع خالقین باعتبار ظاهر است چنانکه  
مستوران می سازند شمع میگردن من **اخصر ما یقول بهین التشبه و التسليم** پستری بود از آخر آنچه میگفت آنحضرت میان التیمات  
و سلام این دعا **اللهم اغفر لی ما قدمت و ما اخرت** خداوند ایام مرا مرا گناهایان که پیش کرده ام و آنچه پس کرده ام و ما اسررت  
و ما اعلنت و آنچه گناهایان پنهانی کرده ام و آنچه آشکارا کرده ام و ما اسررت و آنچه اعلنت کرده ام و فزون کرده ام و از صلاحت  
در گذشته ام در اعمال و امال و جاه و امثال آن و ما انت اعلم بهی متی و گناهایان که تو دانایتری بدان از من انت المقدم و انت المؤخر  
توئی پیش گشته هر که را خواهی از بندگان خود در قدرت و در دنیا و آخرت و پس افکنده هر که را خواهی لا اله الا انت نیست هیچ معبودی بحق مگر تو  
رواه مسلم و فی دوائی قوله و در روایتی از مسلم چنین است **ان ذلک فی صلوۃ اللیل** این دعا در نماز شب یعنی نهج خوانده  
مصنف در تخریص گفته از شافعی و ابن خریبه آورده که در نماز فرض میگفت حدیث علی کرم الله وجهه و درست در آن پس احتمال تخصیص عموم هر دو را در **و عن**  
**ابی هريرة** رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا لیت للصلوة تسکت بود آنحضرت چون تکبیر  
می گفت برای نماز خاموش میشد و هتفه ساعی لطیف و در روایتی باین لفظ است کان یسکت بین التکبیر و بین الفرة اسکا تا یعنی خاموش میشد





و بعضی گفته اند که بموضع شیطان و وسوسه را دست که در دلهای مردم می اندازد و چنانکه در قول حق تعالی **أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيْطَانِ** و سوسه خطرات مراد داشته اند و لفظ شیطان و مراد با آن تکبر و خود پسندی است که آدمی را در وی می اندازد و این منی مانوی می آید و او را در نظردی بزرگ سید و گویا که در وی می در ویران میکند و لفظ شیطان و مراد به غش که بمعنی دم کردن است و شیطان آنکه شیطان آدمی را میکند یا باعث بر کردن آن می شود و این معنی مناسب ترست بقول حق سبحانه و تعالی **وَمِنْ شَرِّ الْمُتَفَلِّتِ فِي الصُّفَدِ** که مراد از آن جود اند و بعضی گویند مراد به غش شعر است که می در وی اندازد و در لفظ آدمی می برارد و از آن وی مانند افسون و مراد شعر میوم خواهد بود که تخمین معنی کفر و فسق و بیو مسلمانان است و در تفسیر این بر سه لفظ از عمر رضی الله عنه مروی است که فرمود لفظ شیطان که ترست و لغزش و بی شعر و بی شریعت یعنی کفر و فسق و او دلهای غریبه نوبی از جنون است مثل صبح که عارض میشود آدمی را و می اندازد او را مانند مستی و در شریعت اللغات گفته اند که روایت این تفسیر از امیر المومنین علیه السلام است تخمین کرد که مراد همین است انتهی و حدیث دلیل است بر استیاده و برینکه آن تعبیر ترست و ظاهر آنست که این تعبیر بعد توجیه با درستیست چنانکه توفیق قدرت است در حقها و صحیح عایشه رضی الله عنها قالت **كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَسْتَفْتِي الصَّلَاةَ بِالتَّكْبِيرِ وَالْقِرَاءَةِ بِالْحَمْدِ** رب العالمین بود رسول خدا شروع میکرد و نماز را بتکبیر اجرام و شروع میکرد و قرائت را با الحمد لله رب العالمین و باین استدل کرده اند برینکه بسمله از فاتحه نیست و هم قول ابن عباس و ابی من الضحابة قال ما لاک من الضحابة و آخر و تحت ایشان همین حدیث است و جوب ایشان آنست که مراد الحمد سورة فاتحه است از جهت ذکر این کلمه را و لی می چنانکه در صحیح بخاری تأیید شده مثل آنکه گویند چه بخوانی که بیدارم و ذکر آنکه کتاب بخوانم و مراد تمام سوره سیدارنده این لفظ بخصوص پس نیست و در وی تحت برین و در این از فاتحه و اگر مراد عدم چه بسمله باشد نیز در ضعیفی تاویل راست است و نزد شافعی بنا بر این مذکور از جهت اختلاف در جبر بسمله و کان اذ ان کعب لم یلتخصر رأسه و لو وجن رکوع میکرد و بلند نمی کرد سر مبارک خود و لکن بصورتی که دست نمی کرد و لکن باین ذلالت و لیکن نگاهداشت سر خود را میان اشخاص و تصویب در برابریداشت پشت و گردن و کان اذ ارفع رأسه من الركوع لم یسجد حتی یستوی قائما و لو وجن بر میداشت سر از رکوع سجده نمی کرد تا آنکه برابر راستی و کان اذ ارفع رأسه من السجود لم یسجد حتی یستوی جالسا و لو وجن بر میداشت سر خود از سجده سجده دوم غیرت تا آنکه بکمره تمام و کمالی و کان یقول فی کل رکعتین و بعد می گفت و در هر دو رکعت یعنی بعد هر دو الخیعته یعنی تشدید میکرد و بالتجلیات تند و مراد و ثلاثی و راجعی اوسط است و در شافعی اخیر و در وی شریعت تشدید اوسط و اخیر است و دلالت نمیکند بر وجوب زیر که فعل است مگر آنکه گویند که بیان است برای اجمال صلوة در قرائت ناموسرها و جوبا و افعال که برای بیان واجب باشد واجب یا گویند که افعال نماز همه واجب اند بقوله صلوا لکم را بتموی اصلی و اختلاف کرده اند و تشدید باین بعضی هر دو را واجب گفته اند و بعضی هر دو را مستحب و قسیل اول سنت است و اخیر واجب و کلام بران در حدیث ابن مسعود بنیاد افشاء الله تعالی و اما اوسط پس استدلال کرده اند بر وجوب وی باین حدیث و بقوله اذ اصلی اندکم فلیقل التجلیات الخ و هر که گفته سنت است میگوید چون سهو کرد و از ان اعاده نمود و جبر کرد و آنرا بسجده سهو اگر واجب بود سهو سجده سهو بر آن نمود وی همچو رکوع و جزوی از ارکان و در کرده اند این استدلال را باینکه جابر است که وجوب مع التذکر باشد و اگر فراموش کرده در فرض دیگر داخل شد سجده سهو بر آن می تواند نمود و کان یقرش رجله الی شری و یضبط الیمنی و بعد می گسترانید پای چپ خود را باین آفرش خود میکرد و انید و بران می نشست و مستاده میکرد پای راست خود را تا هر حدیث آن است که در هر دو قعدة اولی و آخری همچنین میکرد و این قول امام ابوحنیفه و جابر است و در حدیث ابو حنیده ساعدی در قعدة اولی آفرش در قعدة ثانی توک آنکه در این قول شافعی است و در امام مالک توک است و در هر دو و نزد بعضی

صلی الله علیه وسلم یستفتح الصلوة بالتکبیر والقراءة بالحمد لله رب العالمین بود رسول خدا شروع میکرد و نماز را بتکبیر اجرام و شروع میکرد و قرائت را با الحمد لله رب العالمین و باین استدل کرده اند برینکه بسمله از فاتحه نیست و هم قول ابن عباس و ابی من الضحابة قال ما لاک من الضحابة و آخر و تحت ایشان همین حدیث است و جوب ایشان آنست که مراد الحمد سورة فاتحه است از جهت ذکر این کلمه را و لی می چنانکه در صحیح بخاری تأیید شده مثل آنکه گویند چه بخوانی که بیدارم و ذکر آنکه کتاب بخوانم و مراد تمام سوره سیدارنده این لفظ بخصوص پس نیست و در وی تحت برین و در این از فاتحه و اگر مراد عدم چه بسمله باشد نیز در ضعیفی تاویل راست است و نزد شافعی بنا بر این مذکور از جهت اختلاف در جبر بسمله و کان اذ ان کعب لم یلتخصر رأسه و لو وجن رکوع میکرد و بلند نمی کرد سر مبارک خود و لکن بصورتی که دست نمی کرد و لکن باین ذلالت و لیکن نگاهداشت سر خود را میان اشخاص و تصویب در برابریداشت پشت و گردن و کان اذ ارفع رأسه من الركوع لم یسجد حتی یستوی قائما و لو وجن بر میداشت سر از رکوع سجده نمی کرد تا آنکه برابر راستی و کان اذ ارفع رأسه من السجود لم یسجد حتی یستوی جالسا و لو وجن بر میداشت سر خود از سجده سجده دوم غیرت تا آنکه بکمره تمام و کمالی و کان یقول فی کل رکعتین و بعد می گفت و در هر دو رکعت یعنی بعد هر دو الخیعته یعنی تشدید میکرد و بالتجلیات تند و مراد و ثلاثی و راجعی اوسط است و در شافعی اخیر و در وی شریعت تشدید اوسط و اخیر است و دلالت نمیکند بر وجوب زیر که فعل است مگر آنکه گویند که بیان است برای اجمال صلوة در قرائت ناموسرها و جوبا و افعال که برای بیان واجب باشد واجب یا گویند که افعال نماز همه واجب اند بقوله صلوا لکم را بتموی اصلی و اختلاف کرده اند و تشدید باین بعضی هر دو را واجب گفته اند و بعضی هر دو را مستحب و قسیل اول سنت است و اخیر واجب و کلام بران در حدیث ابن مسعود بنیاد افشاء الله تعالی و اما اوسط پس استدلال کرده اند بر وجوب وی باین حدیث و بقوله اذ اصلی اندکم فلیقل التجلیات الخ و هر که گفته سنت است میگوید چون سهو کرد و از ان اعاده نمود و جبر کرد و آنرا بسجده سهو اگر واجب بود سهو سجده سهو بر آن نمود وی همچو رکوع و جزوی از ارکان و در کرده اند این استدلال را باینکه جابر است که وجوب مع التذکر باشد و اگر فراموش کرده در فرض دیگر داخل شد سجده سهو بر آن می تواند نمود و کان یقرش رجله الی شری و یضبط الیمنی و بعد می گسترانید پای چپ خود را باین آفرش خود میکرد و انید و بران می نشست و مستاده میکرد پای راست خود را تا هر حدیث آن است که در هر دو قعدة اولی و آخری همچنین میکرد و این قول امام ابوحنیفه و جابر است و در حدیث ابو حنیده ساعدی در قعدة اولی آفرش در قعدة ثانی توک آنکه در این قول شافعی است و در امام مالک توک است و در هر دو و نزد بعضی

افتراش دهر و وقعه نیز آمده و نزد امام احمد در هر نمازی که در وی دو تشهد است در تشهد اخیر تورک است و اگر یک تشهد است افتراش است چهار اهل علم  
درین مسئله قولی علیحده است و در وجوب قول امام ابوحنیفه چنانکه شیخ در ترجمه نوشته اند این است که در بسیاری از احادیث مطلق واقع شده و آمده که سنت در تشهد  
این است و شستن آن حضرت در تشهد این چنین بودی تفسیر نافولی و آخری و جلوس باین طریق که ما اختیار کردیم اشد و واضحی است و در حدیث آمده که  
افضل الاعمال احرامی باشد و در بعضی احادیث تورک و وقعه اخیر نیز آمده و این محمول بر حالت ضعف و کسرت است زیرا که قعود در وی طول است  
و مناسب است بآن آسانی انتهی گویم چون قضیه متحد است بر اصول خفیه هم محل مطلق بر مقید باید و حق ثبوت و نیست هر دو است و بدقت این محقق اند  
و نافیل اختیار است تاویل در برابر نص صریح است و محل ضعف با وجود نص ضعیف است و معنی تورک بر سرین شستن است و در اینجا تورک را در صورت  
یکی آنکه استاده کند پای راست را و بگرداند پای چپ را زیر پای راست و بگرداند هر دو سرین را بر زمین و دوم آنکه گستر اند پای چپ را و استاده کند  
پای راست و بر وزن آمد و پاره از زیر رانها بجانب راست و نهد هر دو سرین را بر زمین و کان یعنی عن عقبه بضم عین جمله و سکون تان  
و در روی یعنی بفتح عین کسراف و هو الاحم المشهور و قاضی عیاض از بعض ایشان ضم عین نقل کرده و تضعیف آن ننوده قاله الیراوی الشیطان و بود  
آنحضرت که نمی سیکرد از عقبه شیطان و مراد بآن اقرار است که با اتفاق در نماز مکرر است و آن برد و صورت است یکی آنکه هر دو سرین را بر زمین بچسباند  
و هر دو ساق و فخذ را استاده بکند و بر دو دست بر زمین بکشد چنانکه سنگ می نشیند دیگر آنکه هر دو قدم گستر اند و هر دو سرین را بر پا نشاند و گستر  
بنشیند و مصنف این تفسیر را در تخریص از ابوحنیفه آورده و این تفسیر بلفظ عقبه مناسب تر است و عبادله در قعود اخیر آنرا اختیار کرده اند و اول را منتهی  
گفته بودی و خلاصه گفته بعض حفاظ گفته اند نیست در نهی از اوقات حدیث صحیح که حدیثش عایشه مصنف در تخریص گفته حدیث طاووس از ابن عباس است  
که اقامت است و جمع کرده اند میان هر دو حدیث و معنی انتهی و جای دیگر از تخریص گفته که اختلاف کرده اند علما در جمع میان این احادیث خطابی  
و بار و روی مائل شده اند بسوی اینکه اقامت مسخ است و ابن عباس را شاید نمی رسیده و بهیچ مائل شد بسوی جمع باینکه اقامه و گداز است کما تفرع  
و ابن عباس ثانی را روایت کرده و عبادله آنرا بجا آورده و شافعی در بوطی بر استیجاب دی میان هر دو سجده نفس نموده لیکن صحیح است که اقرار  
افضل است از آن بنا بر کثرت روایات وی و بنا بر آنکه اعون است برای مصلی و احسن است در رعایت نماز و بیکر است اول وارد شده است احادیث  
و بهیچ را درین جمع تابع این اصلاح و نووی شده و انکار کردند بر کسی دعوی نسخ کرد و گفتند چگونه ثابت شد نسخ با عدم تعدد جمع و عدم علم بتاریخ حدیث  
عایشه که در آن نهی از عقبه و ذکر افتراش است پس محتمل است که وارد باشد درباره جلوس برای تشهد اخیر پس منافعی قعود بر عقین برین وجه تمیز خواهد بود  
انتهی و بهیچ مان یفتزش الرجل ذراعیکه و نهی سیکرد از آنکه گستر اند و هر دو سرین را و دست خود را بر زمین در وقت سجود و بر نهد آنها را  
افتراش السبع مانند گستر اند و در نده و استمال بر زمین و قید مرد بجهت آن است که زن باید که افتراش کند که آن بسته نزدیک است نهی کرد  
از تشبه حیوانات بچرخ برک مثل بروک شتر و القنات بچرخ القنات و دیاه و افتراش بچرخ افتراش درند با و افتراس بچرخ افتراس کل و فقر بچرخ فقر و فقر بچرخ فقر  
وقت سلام بچرخ و همای اسپان شوخ و شنگ و کان یختلص الصلوة بالشک لیم و بود که ختم سیکرد نماز را سلام و آن فرض است نزد امام شافعی  
و واجب است نزد ابوحنیفه و نووی گفته که درین حدیث دلیل است بر وجوب تسلیم بنا بر حدیث مسلم که اگر ایستادی و اختلاف کردی در آن علمای پس  
گفت مالک و شافعی و احمد و جمیع که سلام فرض است صحیح نمی شود نماز مگر بدان و گفت ابوحنیفه و او زاعی و نووی که سنت است اگر ترک کرد و نمازها صحیح شد  
و گفت ابوحنیفه اگر در چیزی منافعی نماز از حدیث و غیره و آخر وی بخدش صحیح است و احتیاج کرده است باینکه تعلیم کرد این را رسول خدا با امر الی مسی در صلوة خود  
و حجت جمیع و مان است که گذشت و نیز این خبر ابو داود و ترمذی است که مفتاح صلوة له و درست و تحلیل آن تسلیم است و همین است مختار شوکانی و در حدیث  
و حجت جمیع و مان است که گذشت و نیز این خبر ابو داود و ترمذی است که مفتاح صلوة له و درست و تحلیل آن تسلیم است و همین است مختار شوکانی و در حدیث





وخاله و ابن ادریس از یزید زید که چون سوره حفظ و احتیاط روی در آخر عمر ثابت شد روایت از وی ترک کردند پس شریک متفق و مانند در بن حدیث  
و اما تاویل تضعیف ابوداؤد و دیگر را و از عدم صحت اثبات حسن حدیث باشد پس بایق عبارت ابوداؤد و ابی سنان از ان چه مراد از قول محدثین که این  
حدیث ثابت نشده یا درین باب حدیثی بصحت نرسیده نفی ثبوت اصل آن حدیث می باشد نفی وصف خاص چنانکه بعالم سحر پوشیده نیست اما  
حدیث محمد در موطا پس در وی عاصم بن کلیب است و وی مختلف فیست غیر واحد و تضعیف کرده اند علی بن المذنبی گفته است هیچ به اذا انصرف و امام گفته  
لا باس به و ابوحاتم رازی گفته صالح و مسلم برای او حدیثی اخراج کرده و وثقه ابن معین و تضعیف کرده و ابن جبان گفته در روایتی شک است و غیر  
معارض است بر روایت رفع که مروی است از علی بن ابی طالب و ذکر مثله الترمذی و ابوداؤد و احمد و غیر هم و آثار روایت طحاوی از حجاب پس در سندش او را  
بن عیاش است و وی سبی الحفظ است و روایت وی معارض است بر روایت نافع و سالم و این هر دو مثبت اند و حجابها فی مست و ثبت مقدم است و اگر ثبات  
شود که وی ترک کرده گوئیم که برای بیان جواز مرقه ترک نموده تا معلوم شود که وی رفع را واجب نمی داند و همچنین روایت اسود معارض است بر روایت صحیح  
دیگر که در آن از عمر بن خطاب منع مروی شده و اما حدیث محمد بن جابر پس فرموده است آنرا ابن الجوزی در موضوعات و نقل کرده از امام احمد که نیست محمد بن  
حجر و حدیثی نمی کند از او مگر کسی که پدر است از وی گفت مصنف در تلخیص که قد اثبت فی المذهب حال هذا الخبر باوضح من هذا انتهى گفت  
ابن جبان و علی بن اهل العرق و من لم یکن علم الحدیث من صناعة انتهى و نیز ابن جبان گفته ارفع یدیک عن حدیث ابن جابر و گفت این صحیح  
که این حدیث موضوع است و اما مناظره از زاعی و ابو حنیفه و احتیاج از زاعی بسند عالی و احتیاج امام بفقہ را وی پس منظومه است زیر که  
احادیث رفع را نه همین یک طریقی است که از زاعی ذکر کرده بلکه راویان وی عشره بشره اند و ایشان سبب شک و شبهه افتد اند از آنها  
راویان حدیث ابو حنیفه و بیان آن خواهد آمد و در بدو منیر مناظره سفیان و عثمان و ابن مبارک ذکر کرده و شافعی را درین باب مناظره طویل  
و حال این همه مناظرات ترجیح رفع است بر عدم رفع و در نهایت که قول ابن زبیر ذکر کرده آن حدیث مرفوع نیست و معارض معارض است حدیث یحیی بن یزید  
و در کتب اهل حدیث هیچ اسنادی صحیح برای این قول یافته نمی شود و اما قول ابن عباس پس آن قول وی است نه حدیث مرفوع و معارض است حدیث  
یمون مذکور و ترمذی و ابوالقاسمین رفع نموده با آنکه این قول وی منقوض است برفع در قنوت و عیدین و حدیث الاترفع الابهی را خود حضرت شیخ  
غیر صحیح گفته و فرموده که معنی حدیث نیست و اما حدیث وائل بن حجر و طعن کردن بر ابراهیم بروی بابینکه وی اعرابی بود پس گفت حدیث جلیل شیخ ابوالان  
سندی شایع صحیح است که این طعن از ابراهیم انصاف نیست زیرا که در جامع الاصول و ترجمه وائل ذکر کرده که وی قبلی بود از اقبالی حضرموت و پدرش  
از مالک ایشان بود و فواید و ایراد بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم گویند که آنحضرت بشارت داد و اصحاب خود را قبل از قدم وی و فرمود بیاید شمار و اهل بن حجر  
از زمین دور از حضرموت طاعتا راغبانی الله عزوجل و فی رسول و هو بقیة ابناء الملوک و چون داخل شد بر آنحضرت مرحبا گفت و باخود نزدیک نمود پس  
هرگز نمی شنود که در حق این چنین صحابی اعرابی را در پیشین گفته شود زیرا که غالب بر اعراب جفا و عدم تطلع بر حقانک شبیاست و هر که پادشاه زاده بود و در  
شان و فی نهایت چه آمدن فی طاعتا و ال است بر شدت اعتنای وی بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم و هر که چنین باشد لاحاله اعتنای او و تتبع احوال رسول  
صلی الله علیه و سلم سخت تر و زیاده تر بود و مقتدی پیغمبر باشد و در فائده هجرت وی بسوی رسول حبیب و این ظاهر است بر هر که ادنی درایت می دارد اتقی  
و مؤید روایت بهیقتی باین افتاد که گفت وائل اثبت رسول الله صلی الله علیه و سلم فقلت لا لظن کيف یصلی یا ستقبل القبلة الحدیث اتقی کلام اسند  
گوئیم نیست روایت وائل روایت متفق و شاذ که بطعن ابراهیم بر او در و دیگر روایات صحیحین و غیر بما که در رفع وارد اند شواهد و متابعات روایت و  
و مؤید و مثبت وی بوده اند و ثبوتی که لا محیط عند است و انکار کنند آنرا اگر متصرف غیر مصنف و غیر حقیقی متکبر کرده اند حدیث وی در پیشین برود

غیر نافع پس اگر از غایت ادقاج در تکبیر برقع برین است می باید که در اینجا هم قاض باشد و از نسی فلیس و نیز در رویت رفع در غیر تکبیر اولی اهل و فقیه  
 بر اینست زیرا که امری محسوس است نه مغفوی معقول و در وی صرف عظمی کافی است و اما حدیث ابن مسعود و محارضا کردن این بهام بدان حدیث ابن عمر را  
 که متفق علیست پس بنا به نیست نزد اهل معرفت بحديث كما قال الشافعي و گفت ترمذی که حدیث ابن مسعود ثابت نشده و در اصول مقرر شده که هر چه مقدم  
 بر نقل محقق در تخیل نیست حدیث ابن مسعود را احمد و ابو داود و ترمذی از عاصم بن کلیب از عبد الرحمن السودی از ابن مسعود روایت کرده اند و رواه  
 ابن عدی و الدارقطنی و البیهقی من حدیث محمد بن جابر عن حماد بن سیمان عن ابراهیم عن علقمه عن ابن مسعود و ترمذی آنرا حسن گفتند و ابن خزم صحیح المارین  
 گفته لم یثبت عنه و ابن ابی حاتم عن ابیه آورده که گفت هذا حدیث خطا و احمد بن حنبل و شیخ دیلمی بن آدم گفته بهو ضعیف نقله البخاری عنها و ابی  
 علی ذلک و گفت ابو داود و لیس بن صوحیح و دارقطنی لم یثبت و گفت ابن حبان این حسن چیزی است که روایت کرده اند از اهل کوفه و فنی  
 برقع در نماز نزد کوع و نزد سر برداشتن از آن و آن در حقیقت اضعف چیزی است که تعویل کرده شود بر آن زیرا که این حدیث را علتهاست که طلب  
 میکند و بر او این همه اهل علم کرده اند در طریق عاصم بن کلیب انتهی اما طریق ابن جابر پس گذشت جواب از آن و در سبب گفته که اگر ثابت شود حدیث  
 ابن مسعود مقدم باشد روایت ابن عمر بر وی نیز که این اثبات است و آن نفی و اثبات مقدم است انتهی و شیخ ابو الحسن محدث سندی رح در  
 شرح مستدرک امام ابو حنیفه بر حدیث ابن مسعود که در آن ذکر برقع صرف در شروع نماز است گفته که بهیچ نقیضه نیست که این مسعود و فراموش کرد  
 از آن چیزی را که اختلاف نموده اند در آن مسلمانان و بی المودت آن فراموش کرد چیزی که اتفاق کرده اند بر آن تمام علی از شیخ تطبیق نزد کوع  
 و عدم قبض بیدین بر کعب و فراموش کرد قیام دو کس را خلف امام و فراموش کرد و اینجا اختلاف نکردند در آن علما که نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه و سلم صبح یوم  
 در وقت دی و فراموش کرد چیزی که مختلف نشدند در آن اهل علم از وضع مرقق و ساعد بر ارض و وجود و چون بنیان نمی درین چیزها آمده جائز است که در  
 رفع الیدین هم بوده باشد انتهی و شرح سطور گوید حدیث ابن مسعود اگر ثابت شود تا بهم محارضا حدیث ابن عمر نمی تواند کرد زیرا که این حدیث در سنن است آن  
 در صحیحین و در اصول حدیث مقرر شده که احادیث این هر دو کتاب در احتیاج مقدم اند بر غیر خود خصوصا آنچه متفق علیه باشد و حدیث ابن عمر هم چنین است اینست  
 کلام مختصر در ثبوت این دلائل و اما کلام در ثبوت نسخ ازین دلائل چنانکه حضرت شیخ رح بر آن اشارت بلکه صراحت فرموده پس جوابش آنست که این همه دلائل  
 جز قول ابن سیر که در اول السلام بود و نسخ و جز قول ابن مسعود که ترک فز که منتهض بر کسی است که قائل است بوجوب دفع چتر که یکبار هم منافی است بترک  
 که قائل است بلبس نموده بودن دی تا بکسی که آنرا سنن غیر نموده میگوید چه رسد چه سنن نموده راهم آنحضرت صلی الله علیه و سلم گاهی ترک کرده و در  
 اصول مقرر شده که اتیان بفعل بغیر ترک می مرقه دلیل و وجوب آن فعل است پس لابد است از قائل شدن بترک سنن نموده نیز تا وجوب لازم نیاید  
 فلا تعارض بین احادیث ارفع و احادیث التبرک و اما استدلال بقول ابن مسعود که صلیت بکم صلوة رسول الله صلی الله علیه و سلم و در آن رفع نکرد پس  
 غیر قوی است زیرا که تشبیه فعل مشتق بصفات فعل دیگر بسیار است باعتبار اشتراک اکثر صفات و عدم اشتراک بعض صفات قابل التفات نیست سیما  
 الاعداد علی ما یشهد به الوجودان اسلام لیکن ظاهر اشتراک جمیع است ما دامیکه دلیل بر خلاف آن قائم نشده است پس قول ابن مسعود ظاهر باشد و در  
 رفع آنحضرت و احادیث دیگر منصوص اند بر رفع و منتهض اند بر آن پس قول می رضی الله عنه معارض آنها نتواند شد بر تقدیر فرض تعارض میان  
 آن هر دو و نه هیچ وجه برای تعارض نیست چه قول می دلالت نمی کند بر آنکه نماز آنحضرت نبود مگر همین طریق و نیز این قول در سنن مروی است و احادیث  
 رفع و صحیح است و در تبه صحیح مقدم است از سنن چنانکه در اصول مقرر شده پس ثابت نشود تعارض میان هر دو و چون تعارض ثابت نشد ترجیح  
 بر رفع را باشد و نه بدو دلیل مساوی یا مقدم یا علم تاریخ تاخر یکی صورت نمیدود و هو بهما منفقود و همچنین حدیث برابن عازب اگر فرض کنیم

صحبت قول می شوم لا یعود و اعراض غایم از تاویل مشهور که معنی لا یعود عدم رفع در ابتدای رکعت ثانیه است چنانکه در رکعت اولی بود و نظر کنیم بسوی استمرار  
مضارع مستفاد از قول می لا یعود بصیغه مضارع دلالت نمی کند مگر بر یکبار برین عازب رفع آنحضرت ندید و ازین لازم نمی آید عدم رفع وی صلی الله علیه و سلم مطلقا  
و حال آنکه مضارع یکبار هم ثابت میشود و بعضی ضابطین استیمارا فعین از صحابه و غیره حکایت کرده اند که برین عازب نیز از او ایمن بر خیزد و باقی هر آنکه آنجا است  
و فهم ایشان حجت نیست و مع ذلک از هیچ یکی از ایشان نسخ منقول نشده مگر از ابن زبیر صریحا و از ابن مسعود التزماء بلکه این روایات دلالت نمی کنند بر اینکه  
صحابه همیشه عدم رفع میکردند بلکه مستفاد از آن صرف عدم رفع است نه دوام آن و نه عدم دوام آن و چون این روایات را با روایات متعارضه مثل  
که دال است بر رفع شان ضم نموده آید ثابت میشود که آنها مرة کرده اند و مرة ترک نموده و هو عین المدعی و اما قول ابن مسعود که ترک فکر کنایه است تفاد از  
همین است که آنحضرت ترک کرده و از وی نسخ فصدیم پس نسخ فخم ابن مسعود است و آن حجت نیست خصوصاً وقتی که فهم صحابی دیگر مخالف او باشد  
و اما فهم جماع بر ترک ازین قول می پس ظاهر آن در دلالت بر جماع است اما آثار حارثه از خصوص اند پس حارث نشود بآن زیرا که در اصول مقرر شده که  
ظاهر محاضن نص نمی شود و اما قول ابن الزبیر غم نسخ پس نص است در نسخ علی با تقرض فی الاصول و لیکن برای می صلی ترو محمد شین یافته نمی شود و لا بد است  
ناجی را که مساوی منسوخ باشد و در شهرت و دلالت کس احادیث صحیح مشهوره که بروایت ثقات از ثقات آمده اند چه قسم بقول ابن مسعود که قاصدست در  
دلالت و بقول ابن زبیر که هیچ یکی از ثقات آنرا نمی شناسد منسوخ تواند شد حال آنکه منقول نیست در باب ترک مگر افعال آنحضرت یا افعال صحابه  
و فعل اعموم نیست پس ثابت نشود از آن مگر ترک کردن آنها رفع را احیانا و چون ختم نمایند بر آن احادیث و آثار و الله بر رفع مفید عین مدعا باشد زیرا که ترک  
سنت غیر نموده نسخ وی نیست بلکه لابد است از حرکتی احیانا تا آنکه غیر نموده بود این ثابت شود و نیز بعضی صحابه بودند که حضرت وی صلی الله علیه و سلم سنن را  
ترک می نمودند چنانکه دلالت میکند بر آن فرمودن آنحضرت ایشان را وقت قضای نماز فجر من کان یسئلکم انکم اکثرتمین قبل الفجر فیسئل پس معلوم شد که همه صحابه  
این دو رکعت را نمی گذارند و حال آنکه این رکعتین او که سنن اند تا بغیر سنن نموده چه رسد و نیز بعضی صحابه سنیت وی ثابت نبود لکن ادا نمی کردند و از عدم  
فعل بطلان سنیت لازم نمی آید چنانکه ابوسلمیان خطابی گفته که پوشیده ماند رفع بر این مسعود و چنانکه پوشیده ماند بر وی گرفتن زانو در رکوع چه و  
تطبیق بدین سبب در برابر اول و خلاف کرد در آن یکی صحابه را این است کلام در ثبوت نسخ ازین دلائل و بعضی ضعیف استدلال کرده اند بر منع رفع بحیث  
مالی از اراکم را فعنی ای یکم الخ و این حدیث نزد مسلم و ابوداود و نسائی است از روایت جابر بن سمره و لیکن در آن نمی از رفع نزد سلام است نه درین هر سه موضع  
چنانکه از رجوع اصل حدیث ثابت میشود پس در وی حجت نباشد و جاری گفته من ارجع بحديث جابر بن سمره علی منع الرفع فلیس له حظ من العلم به المشهور لا خلاف  
فیما انما کان فی حال التمسک التمی و در سبیل گفته هر حدیث صحیح فی انه کان ذلک فی انما هم بایدیم عندهم سلام و الخروج من الصلوة و بعد خروج فی ذلک انتهى و چون  
امام حمدی که یکی از ائمه یمن است باین خبر احتجاج بر منع رفع کرده و قبلی درین گفته ان کان هذا غفلة من الامام الی هذا الحد فقد ابدوا ان کان مع منعه  
حقیقه الامر فمما اورد و ارفع من ذلک و الا کثاری فی هذا الجائز حیردالی قوله و لکن لم یقع فی خلاف الا للعدای فخطأ من السنن و انما التي تقع لا ورا العلماء مثل مالک  
و الشافعی و غیره ما خلا مناهم الله نادره ینبغی ان تعمر فی جنب فضله و بحسب انتمی و اما استدلال بقوله الحسن فی الصلوة پس عائد است بایمانی که نزد هر یک  
در نماز میکرد و در چه نماز کم است از حرکات و سکون ابن حبان گفت القوم انما اوردوا بالسکون فی اصوله عند الاشارة فی التسليم دون الرفع الثابت عند الرجوع  
انتمی پس تعلیل عدم رفع باینکه می از جنس سکون است پس رفع مناسب طالع نماز نباشد غیر مرضی است زیرا که این تعلیل در برابر خصوص صحیح فایده است  
و رای حجت است و نیز رفع با آنکه نزد وی از جنس سکون نیست در نماز و نیز موضع باقی است پس از جنس نماز نباشد و مخالفت آن مستوفی علی این حد  
ابن عمر زید بخاری و مسلم است علی بن المدینی که شیخ بخاری است گفته این حدیث نزد جماعت است بر خلق هر که شنید آنرا پس بر وی است اینکه عمل کند

زیرا که نیست در سخاوتش چیزی و زیاده کرد بخاری در جامی دیگر بعد کلام ابن المدینی که کان علی اعلم اهل زمانه وقال من عم ابدیة فقد طعن فی الصحابة استنته  
 واحادیث درین باب بسیار است تا آنکه در سفر السعادة گفته که از کثرت روایات این معنی بموتوا تر مانده است و چهار صد اثر و خبر درین باب صحیح شده و عشره مشهور  
 روایت تکرار کرده اند که لایزال برین کیفیت بود تا ازین جهان رحلت کرد و غیر ازین چیزی ثابت نشده انتهی در اینجا بعضی قاضین گفته اند که این اثر است از انصار  
 سفر السعادة زیرا که بخاری در کتاب رفع الیدین برنج این اخبار و آثار را هم نیاورده و این مسکین ندانست که دعوی درین باب حواله بر کتاب بخاری نمی کند  
 و نه بخاری در آن کتاب او عامی است بحال اخبار و آثار و آورده درین باب کرده بلکه ظاهر آنست که مراد وی چهار صد طرق باشد نه متون چنانکه سابق عبارت  
 وی بران دلالت دارد و حدیث قال از کثرت روایات این معنی بموتوا تر مانده است و بالجملة بعضی ازین اخبار و آثار در رساله تنویر العینین و جز آن مذکور است و بعد  
 آن گفته قد و روت فی هذا الباب روایات لایسع لذكرها المقام و آسامی بعضی روایات این است که روایت کرده اند از عشره مشهوره بخت حاکم گفته نیست  
 هیچ سنتی که روایت کرده باشند از عشره مشهوره جز رفع یدین و روایت کرد و آثار ابو حمید ساعدی و ربودی و ده کس از اصحاب همه با نفی گفتند و منهم حسن  
 بن علی و سهل و زید و عقیبه و ابو مسعود و سلمان و ابو موسی و عایشه و قیریر و عمار و ارم الدرداء و عمر و علی و وائل بن حجر و مالک بن الحویرث و انس و ابو هریر  
 و محمد بن سبله و ابو قتاده و ابو موسی و جابر و عیسى اللیثی و ابن عباس و ابن زبیر و از نابین حسن بصری و عطاء و طاووس و جابر و نافع و سالم  
 بن عبد الله و سعید بن جبیر و ابن سیرین و قتاده و قاسم بن محمد و کحول و غیرهم و از فقها ابن مبارک و شافعی و احمد و اتقی و از داعی و مالک و جبرائیل  
 متنبی در آن گفته امر رفع اوضح من ان یورد له الاحادیث المفروقات و قد کثرت کثرة لا توری و صحت محبة لا تمنع و لهذا لم یقع فیه الخلاف انتهی و فی حدیث  
 ابی حنبل ساعدی عن ابی داؤد و الدارمی یرفع یدیه حتی یجاذی بجمعا منکبیه چون می ایستاد برای نماز بر می داشت هر دو دست  
 خود را تا آنکه بر میگردانید آنها را بهر دو ووش خود شتریکه بر سر تکبیر می گفت و این صریح است در تأخیر تحریر از رفع یدین چنانکه مذکور است  
 و این حدیث از روایت بخاری بیشتر گذشت لیکن در وی ذکر رفع جز نز تکبیر احرام نیست بخلاف روایت ابو داؤد که در وی اثبات رفع دست در هر سه  
 موضع کما افاده حدیث ابن عمر و لفظی از نزد ابو داؤد و این است که کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا قام الی الصلوة اعتدل قائما و رفع یدیه حتی یجاذی  
 بهما منکبیه فاذا اراد ان یرکع رفع یدیه حتی یجاذی بهما منکبیه ثم قال الله اکبر و رکع ثم اعتدل ولم یصب لاسه و لم یقنع و وضع یدیه علی رکبته قال سمع  
 لمن حمده و رفع یدیه و اعتدل حتی یرجع کل عظم الی موضعه معتدلا الحدیث پس از اینجا رفع آنحضرت در هر سه موضع مستفاد شد مصنف را لایم بود که بگوید  
 خود هم کبر لفظ الحدیث می یافت تا معلوم میشد که متدال تمام حدیث است زیرا که ازین جمله توهم پیشو که در حدیث مذکور رفع نیست مگر نز تکبیر احرام حال آنکه  
 از وی در هر چهار موضع ثابت است محمد بن نصر مروزی گفته اجمع علما و الامصار علی ذلک ای الرفع الا اهل الکوفة انتهی و گفت ابن الجوزی منزهة المتکلمین  
 للفقیم و المسافر فقلاعن الزنی ان قال سمعت الشافعی یقول لا یحل لاحد سماع حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم فی رفع الیدین فی اقتتاع الصلوة عند  
 الركوع و الرفع منه ان یشک الا عند الیقله صلی الله علیه و سلم و هذا صریح فی وجوبه انتهی و بخاری از حسن حمید بن بلال آورده که ان الصحابة کانوا یفعلون ذلک  
 گفت بخاری و لم یستن الحسن احدا و گفت شافعی روایت کرده اند رفع را جماعتی از صحابه و شاید که مروی نشده است هیچ حدیثی در عدد زیاده از ایشان  
 و گفت ابن المنذر اختلاف نکود لعل علم در آنکه آنحضرت رفع یدین میکرد و گفت بخاری در جزو رفع الیدین که روایت کرده آنرا افزوده تن از صحابه و سر کرد  
 بهیچ در سنن و خلاقیات نام رویان رفع نز و یک لبثی تن و گفت شنیدم حاکم را میگفت اتفاق کرده اند بر روایت این سنت معتبره مشهور و اعم بالجمله  
 و من بعد هم من الخبر حجة گفت بهیچ و بهر کما قال و این عساکر در تاریخ خود از طریق ابی سلمة ابراهیم آورده که گفت در یافتیم هر مردم را که رفع یدین میکردند  
 نز و یک هر شخص مرفوع روایت کرد و امام احمد بسند خود از نافع از ابن عمر کردی چون می دید مصلی را که رفع یدین نمیکند سنگ میزد و او را زوایا و اهل الجحار

فی جز کتاب رفع الیدین بلفظ رمله بالحس و باللیلہ اقاویل علما درین باب بیش از شارسنت و تصنف و تلخیص درین باب بسطه لائق و کلامی فائق آورده  
و رفع را مع گردانیده و حق با اوست زیرا که ترجیح در تعارض احادیث یا بقوت سندست یا بشهرت و بی باکشرت عمل صحابه و این همه چیز یادین مسئلہ و اثیم  
و نیز ثابت گردیده کہ رفع آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بطریق قنوت و عبادت بوده عادت و این ظاہرست زیرا کہ افعال نماز همه عبادتست کہ استیسا  
چون این فعل در غیر نماز بطریق عادت نرود و اگر عادت می بود صحابه و فقہا اہتمام نمی کردند بر ولایت و اتباع و می دانند ولایت حاکم کہ ان اللہ امرہ بہ و قولہ  
صلی اللہ علیہ وسلم ان رفع الیدین من الاستکانہ مفہوم میشود کہ عبادتست و از رفع کردن آنها رو بروی آنحضرت و خلفای راشدین و عدم منع آنها  
ایشان را ثابتست کہ این فعل مختص بانحضرت نبود آری این قدرست کہ آنحضرت ملتزم وی نبود باری سیکرد و بار دیگر ترک میفرمود و این امارت  
عدم وجوب و سنت نبود کہ است و بہر کہ معی منع رفعست و وی در حقیقت مثبت نسخست و متسک بظاہر منکر اوست زیرا کہ ظاہر اینست کہ آنچه  
از آنحضرت ثابت شدہ ما را اتباع آن لازمست تا وقتیکہ دلیلی بر نسخ آن ثابت نشود پس منکر نسخ را حرج بر دلائل مانع کافیست و چون حرج تمام  
کہ تقدم مدعا ثابت گردید و عدم اجماع بر ترک وی غنی از بیانست بلکہ لائق آنست کہ دعوی اجماع بر فعل آن کرده آید سبالغہ و بعضی از علما بوجوب  
رفع درین مواضع رفتہ اند کہ مذکورہ صاحب الفقہات و غیرہ و نزد اکثر اہل علمست و بعضی از آثار مجارض آمدہ اند لیکن قوت خارجہ از آثار صحیحہ  
و مع ذلک منافاتی مدعی باینستند آنجا کہ در مختصر گفتہ نمی شناسیم رفع یدین را و گفتہ اند کہ سنتست آنہی و مقوی سنیت اوست بر این معنی  
کہ ہذا قول مالک فی آخر عمرہ انتہی و یصل علیہ حدیث الموطا و اداست بر سنت غیر مذکورہ مدوحست فاعل آن باجماع سلف و خلف متشابست با آنکہ مدیم  
بر نماز چاشت و اشراق و چار رکعت قبل عصر و قنوت طوال از افضل فضیلست از تارک آن با آنکہ اینہا سنن غیر مذکورہ است و این مطلب از اثر آن  
کہ اشتغال با ثبات آن توان کرد و همچنین تارک سنت غیر مذکورہ ملامت نیست باجماع چنانکہ تارک سنن مذکورہ ملامت نیست اما تو ہم این معنی کہ چون عدم  
سنت باشد تارک بری باید کہ متشاب بود پس عدم فعل نیست آری اگر عدمست باشد در زمان آنحضرت و خلفای حبشی البتہ قطع وی بدعت باشد  
و نیست و در مفہوم بدعت الزالہست تا آنکہ لازم آید بودن عدم سنت بلکہ مفہومش فعلیست کہ کردہ نشد در زمانہ ایشان آری اگر در اول سنت  
طریقہ مسکو کہ در عبادہ آنحضرت و از ند پس معنی بودن عدم رفع سنت یا سنت بودن رفع آن باشد کہ اکتفا بہ منہ نہ سیکرد و شک نیست کہ فاعل  
مثل این سنت متشاب نیست زیرا کہ متصلی و در رکعت بعد جمعہ ثواب برگزاردن این و در رکعت می باید بدین ترک آن آری کفایت میکند بری می در اتباع  
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم این و در رکعت و ہر کہ چار میگردد ثوابش اکملست از ثواب اقل و اللہ اعلم و المسلسلہ عن مالک بن الحویرث  
رضی اللہ عنہ نحو حدیث ابن عباس لکن قال حتی یحاذی بہما فروع اذ نیجہ و سلم راست از حدیث مالک مانند حدیث ابن عمر  
لیکن باین لفظ گفتہ چون تکبیر می گفت بر میداشت ہر دو دست خود را تا آنکہ حاذی میگردد و اندید ہر دو دست بالای ہر دو گوش را باین ملک گفتہ فرع ہر  
اعلائی اوست و گفتہ اند کہ فرع گوش شیعہ اوست و لکن بی گفہ مراد بفرع عموالی اوست و بالجملہ مراد بفرع اطراف گوشست و این مخالف ولایت ابن عمر  
و ابن حمیدست درین لفظ و بعضی ترجیح داده اند روایت ابن عمر را بر آنکہ متفق علیہست و دیگران میان ہر دو جمع کردہ اند باینکہ ہر دو رکعت  
حاذی میکنند و اطراف نامل را حاذی از زمین دارد و تا سید کردہ اند این را بر روایت ابو داؤد و از دلائل باین لفظ حتی کانت جبال منکبہ و حاذی  
بابا سیدہ از کتبہ در سبل گفتہ و ہذا جمع حسن انتہی و تصنف و در بجانب تخریص و اختصار فعل و ایجاز عمل بکار بردہ زیرا کہ از وی نیز تو ہم میشود کہ مراد برفع در اینجا  
صرف رفع نیز و تکبیر تحریر بہست پس حال آنکہ در حدیث ابی تلالیہ از مالک بن الحویرث کہ نزد بخاری و مسلم و ترمذی و ابن ماجہ و نسائیست آمدہ کہ  
وی دید مالک را کہ چون نماز کرد و تکبیر گفت و ہر دو دست برداشت و چون خواست کہ رکوع کند برداشت ہر دو دست و چون برداشت ہر

از کتب برداشت هر دو دست و گفت که آنحضرت همچنین سبک و پیش ازین روایت هم ثبوت رفع یدین شد و هر چهار موضع مذکور باین رفته اند  
بسیاری از اهل علم چنانکه از سابق ظاهرست و اعتراضاتی که بر رافعین متوجه کرده اند و گویند است یکی عام بر هر رافع و دیگر خاص یعنی بر خفی رافع اما اولی  
گفته اند که اقوامی روایات که بران رافعین استلال میکنند حدیث ابن عمر است که سلف حال آنکه مجاهد گفته که وی نماز گذارد باین عمروی دست نبرد  
مگر بار اول و در حصول مقرر شده که چون رافعی بر روایت خود عمل نکند حدیث از حجت بیفتد و جوابش آنست که این اعتراض وقتی بر او وارد شود که ابن عمر را و  
و جواب رفع گوئیم حال آنکه این نمی گوئیم زیرا که مجاهد حکایت فعل ابن عمر کرده و فعل را عموم نیست چه وی گفته که ابن عمر گاهی دست نمی برداشت بلکه گاهی  
نمازی مخصوص کرده بآنکه در حدیث سالم و نافع است که وی نماز گذارد و برداشت هر دو دست و این حدیث مشهورست و حاصل میشود از جمیع این آثار رفع  
و ترک هر دو مرتبه و در المطلب پس این دلیل حجت ماست بر ایشان نه حجت ایشان بر ما و نیز گویند که رفع در قرن صحابه ثبوت نداشت و بعد از  
از صحابه آنرا نمیکردند و نیز نیست که بعضی از ایشان احوالنا میگردند چنانکه از قول سیون باین عباس کن ندیم هیچ یکی را که نماز گذارد و چنانکه ابن زبیر گذارد  
والت میگردان پس اگر این سنت منسوخ نمی بود ترک اکثر صحابه آنرا مستبعد می نمود و جوابش آنست که لازم نمی آید از ندیدن سیون هیچ یکی را رفع  
کننده منع زیرا که وی صحبت کبار صحابه ندیده و روایت وی از ایشان ثابت نشده غایه مافی الباب آنکه غایت این فعل در قرن تابعین  
ثابت شود و در خفای سنت دین قرن هیچ استصحاب نیست چنانکه تکبیر نزد هر شخص مرفوع هم درین قرن خفی مانع چنانکه از روایت بخار  
از عمر ثابت شده که وی گفت ابن عباس را وقتی که دیدم روی را که نماز میگذارد دست او سه تکبیر میگوید که وی احمق است و عمر را علم است از میمون  
و این قول نشانست از کلام سیون و آن معارض روایات ضعیف و آله بر اتفاق بسیاری از صحابه و جمعی غفیر از تابعین بر رفع دست و نیز گفته اند  
که ابن مسعود و بلال هر دو سبقت علم و عاقل و قدر و دوام صحبت با آنحضرت و کثرت اجتهاد و سنک بود و سنیت او را و همچنین از علی رضی الله عنه حکایت است پس  
اگر غیر منسوخ می بود و این هر دو صحابی جلیل القدر چه قسم آنرا ترک میکردند و جوابش آنست که آنچه از علی رضی الله عنه حکایت کرده اند بصحت برسید  
بلکه خلاف آن صحیح شده و در مذی آنرا حسن صحیح گفته و از ابن مسعود هم روایت انکارش ثبوت نرسیده بلکه ترک آن صحیح گشته و آن منافق مطالب است  
و بر تقدیر تسلیم می توان گفت که بروی خفی مانده چنانکه باطله صحابه بسیاری بسیار پوشیده مانده مثل آنکه علی رضی الله عنه حرمت هیچ اهمیت  
اولاد خفی مانده و در سخن خطاب تلخیص از جنابت و مثل این بسیار است با آنکه اتفاق اکثر کبار بر رفع مثل ابی بکر و عمر و جابر و غیره هم و همچنین تابعین  
و فقها پیشتر تذکر شده و نیز گفته اند که ابوحنیفه و اصحاب سی و ثوری و ابن ابی لیلی و ابراهم بن موسی و علی بن ابی حمزة و غیره از روایات خصوصاً ثوری که از ائمه  
حدیث است بآن قائل نشده پس حکم بیشترش چه قسم توان کرد گوئیم بسیار علمای و شیخ العلم و کثیر التبحر اند که بر ایشان بعضی مسائل خفی مانده حال آنکه  
آن مسائل پیش از ایشان مشهور بود مثلاً آنکه امام مالک اعلام از ثوری است چنانکه اقوال علماء و فقها شاهد است معذابرویی تمهید دست بروت  
و دیگر در نماز پوشیده ماند و حکایت کرده اند که وی حکم کرد بارسال با آنکه وضع ید علی الاخری در قرن اول مشهور بود و علمای بسیار در قرن آخر  
اتفاق کردند و نیز گفته اند که این فعل درین بلاد تشبیه بر و افض است زیرا که شیوع وی در مذهب حنفیه متروک است و فاعل آن جز شیعیه نیست و آنحضرت  
فرموده هر چه بریزد از من وضع کنم گوئیم این قصور شماست که رفع باز ترک کردید تا آنکه شمار شیعیه شد شمار باید که بر فعل آن اتفاق نمایند و آنحضرت  
و ترک سنت برای تحزب از تشبیه بفرق ضاله غیر مشروع است و در شمائل آورده که آنحضرت تا فرود نیگذاشت موسی سر را و شرکان فرق میگردند  
و حضرت موافقت اهل کتاب و غیره را مودبه دوست میداشت پس فرق کرد موسی سر را و دیگری گفته که فرق باین جهت کرد که او را استخوم شد که  
تفریق از سنن ابراهیم است پس در اینجا آنحضرت تشبیه اهل کتاب با وجود تفاوت در بودن آنها دوست داشت و آنچه گمان بودن آن از سنن انبیاء



سابقین که وصال آنکه امور نشد تقلید ایشان در جمیع افعال بالسنیة که سنیت آن از آنحضرت علی الشریعہ وسلم معلوم شده چه رسد بآنکه نادین بر رفع سحر  
تشریح فرموده اند که شیخ بلکہ موافقت با ایشان اتفاق است بعد از آنحضرت موافقت ایشان ترک کرده باشد مگر این موافقتی که با آنکه اینها بر تراز اول کتاب بنا بر معلوم  
شدن این معنی که فرق از سنن ابراهیم است و بعضی قاصرین گفته اند که رفع منسوخ است بقول تعالی و قَوْمٌ مِّنْ آلِهِ قَاتِلْتُهُمْ اَبْنَاءَ بِلَاسِکَیْنِ وَ اَکْثَرُ  
خلاف سکون است پس هیچ حرکتی نباید کرد مگر آنچه ثبوتش مشهور باشد و این ایراد اگرچه لائق جواب نیست ولیکن قضایا و الحی المقام بآن تعرض رفت  
پس بگوئیم که رفع چشم شتر است و قنوت عبارت است از ترک حرکات عبادت و ربه باید که در نماز هیچ دعا جز دعوات مشهوره بکفایت حال آنکه  
بالاجماع طاعت و امانانی یعنی ایراد بر افعین از خضیة پس گفته اند که رافع از دو حال بیرون نیست یا مجتهد است یا تقلید پس بر تقدیر اول حقیقی نباشد  
بلکه خارج مذهب و دیگر بود و جز از این مذاهب چه وی رفع میکند و حنفیة منع میکنند و قنوت نمی خوانند و غیر حنفیة منع نمی نمایند از آن پس این مجموع یعنی رفع  
و ترک قنوت بذهب هیچ یکی از اربعه نیست پس خارج اجماع مرکب باشد و نیز مجتهد درین زمان حکم بکثرت اجتهاد پس مدعی اجتهاد کاذب است  
و بر تقدیر ثانی لازم می آید رجوع بقلید از قول تقلید و این نیز خلاف اجماع است چنانکه در مسلم الثبوت است لایرجع المقلد عما عمل به اتفاقا گوئیم مسلم  
نیست که چون در یک مسئله مجتهد بود حقیقی باشد زیرا که بسیاری از مجتهدین بحدیث صحیحین و زوفا و طحاوی و حصاص و غیر هم از حنفیة بودند و آنکه اجتهاد  
ایشان ظاهر بر شمس است و نیز تسلیم نمی کنیم که ترجیح مجتهدی در بعضی مسائل قول مجتهدی را در بعضی دیگر قول مجتهدی دیگر را خرق اجماع است بلکه  
خرق اجماع آنست که در یک مسئله مذہبی اختیار کند که مخالف اقوال جمیع سنی سلف باشد زیرا که تعدد و دو بلکه مانع اجماع مرکب است کما هو ذلک  
فی کتب القوم بلکه تفصیل در مسئله واحدة مشتمل بر شرائط و ارکان که اختلاف کرده باشند در آن بسوی و قول با ثبات شرطیت بعضی را نیست و  
موافقة بقول المشیت و نفی بعضی موافقة بقول الثانی از آن قبیل نیست که اتفاق کرده باشد بر بودن وی مخالف اجماع چنانکه در مسلم و شرح موافقت  
مذکور است آری ایتان یعنی مشتمل بر منافاتش بالاجماع و اگر چه مختلف باشد بهر یکی از آن خرق اجماع است و اما بودن مجتهد کما یاب تر از ذکر و شرح  
پس ما و آن مجتهد مطلق است و اما مجتهد در مسئله واحد پس چنین نیست زیرا که مراد بآن کسی است که مطلع بوده است بر جمیع دلائل متعلقه باین مسئله  
با علم بطریق و دلائل لفظی بر معنی لغوی و شرعی و مراد بعلم علم بقائش آن نیست مثل ابو حنیفہ و شافعی بلکه بقدری که بر آن رجحان ظنی معنی شود  
و این خود غریب نیست بلکه مثل این در اکثر ازمان یافته میشود و این قدر برای عمل ترک تقلید درین مسئله کافی است و مسلم نیست که عمل بقلید در بعضی مسائل  
بقول مجتهدی و در بعضی دیگر بقول مجتهدی دیگر رجوع از قول امام خود است زیرا که معنی رجوع از قول امام خود در فعل آنست که خلاف وی باشد در فعل  
یعنی ابطال وی کند بعد از فعل و اگر بر مثل این معنی رجوع را اصطلاح نمایند پس اجماع بر منع آن معتبر باشد چنانکه در تنویر العینین جز آن تفصیل مذکور  
و سخن در تحقیق این مسئله در ذرایع و ادوات یا فحشین رفع بسیار است و در مسوطات مذکور و آنچه در خوارین مقام است آنست که کلام درین مسئله بر دو نوع بود  
یکی بطریق استدلال چنانکه مستند نمونه از خرواری گذشته دوم بطریق نقل از کتب مذاهب خصوصا مذاهب حنفیة و مذکی و بسیاری از آن این است  
که در حجة الله البالغة گفته حق نزوم آنست که همه سنت است و نظیرش در سنت بیک رکعت و سه رکعت و کسی که رفع میکند و دست ترست بسوی  
من از غیره رافع زیرا که احادیث رفع اکثر و اثبات اندامتی و در ارکان اربعه گفته رفع احسن است و عدم رفع حسن و در مالابرسنه گفته رفع بدین نزد  
ابو حنیفہ سنت نیست لیکن اکثر فقها و محدثین اثبات میکنند انتہی و در تکمیل مؤلفه مولانا رفیع الدین دهلوی رح است که سنیت رفع باقی است نیست  
مجتهدین اینا قشره و اصل سنیت وی فی الجمله و نه در جزای بقای او اگر چه بعضی متعصبه از آن منع کنند زیرا که رفع از آن چیز بایست که مخالف افعال  
صلوة باشد چه باقی است در تحریم و قنوت و عیدین پس نگیه می نیست بر فاعل وی و بقای سنیت انتہی و در بعضی است در بیان رکوع که نزدیک می



ما كان ابن عبد البر كذا في باب انما اخذت غلظي في باب انتهى في سبل كذا في قول جمهور النحاة والتابعين وبعين ابا مالك في رواية ذكره وابن منبر  
 وغيره واما مالك غير ابن حبان فمكروه اند وروى في است ازوي ارسال ومار اليه اكثر اصحابه انتهى ودر تنوير العيين است كه وضع يد بر آخري اولي سجد او  
 ارسال زيرا كه ارسال از اخضر است و از اصحاب ثابت نشده بلكه وضع بغيرت رسیده بر روایات صحیح تا به از اخضر است و از اصحابی بالکس در موطا  
 و بخاری و صحیح خود از سبل بن سعد روایت کرده اند كه گفت بودند مردم كه حكمي كردند باینكه ببنده مرد دست راست خود بر دست چپ در نماز گفت  
 ابو جعفر منیدم كذا انك انك نسبت بكرد و این را بسوی اخضر است و روایت كرد و ترمذی از قبضه بن حلب عن ابيه كه گفت بود رسول خدا كه امامت بكرد و را  
 پس بكفرت شمال خود و بعین خود و ترمذی گوید و درین باب است از وائل بن حجر و غطیف بن الحارث و ابن عباس بن مسعود و سهل بن سعد كه گفت  
 ابو عیسی حدیث حلب حدیث حسن است و عمل بعین است نزد اهل علم از اصحاب اخضر است و تابعین و سنن بعد هم می بینند كه بنده مرد بعین خود بر شمال  
 و نماز بعضی بكردند كه هر دو را بالای ناف نهاده بعضی نیز ناف و این همه واسع است نزد ایشان انتهى و همچنین روایت كرد و مسلم از وائل بن حجر و مسعود  
 و نسائی عن ابي بن مسعود و بخاری و حكم از علی و ابن ابی شیبہ از غطیف بن الحارث و قهقهه بن حلب عن ابيه و وائل بن حجر و ابی بكیر حدیثی را را روا  
 كه وی گفت از اخلاق پیغمبر این است نهادن بعین بر شمال و نماز و گفت فرمود اخضر كه گویا من می بینم اجاب بنی اسرائیل را نهاده و ستمای راست  
 خود بر ستمای چپ و نماز و همچنین اخراج كرد از ابی بکر و ابی عثمان بنده و مجاهد و ابی الحارث و ابی قمار و ابی ارسال از بعض تابعین مثل حسن و ابی حسیم  
 و ابن سب و ابن خیر بن سعید بن جبیر كه اخراج ابن ابی شیبہ پس از حدیث وضع بایشان رسیده است محمول است بر آنكه وضع راست بر  
 نه پنداشته بلكه عادتی از احادیث انكاشته و مائل شده بسوی ارسال بنا بر اصلیت می با جواز وضع و اگر حدیث وضع بایشان رسیده پس ظاهر است  
 كه امر وضع نزد يك ایشان ثابت نشده اگر مشد بكردند ناچار عمل بر ارسال بناء علی الاصل نمودند زیرا كه وضع امری جدید است محتاج بر دلیل و چون دلیل  
 پیدا نشد مضطرب شدند بسوی ارسال آنكه ارسال نزد ایشان ثابت شده و باین پیشتر است قول ابن سیرین چون پرسیده شد از مردی كه میگوید  
 بعین خود شمال خود را گفت این را از ابی زری روم کرده كه اخراج ابن ابی شیبہ و آنچه از یزید بن ابی ریم آمده كه گفت شنیدم عمرو بن دینار را می گفت این همه  
 چون نماز میگذاشت هر دو دست خود می گذاشت اخراج ابو بكر بن ابی شیبہ پس این روایت شاذ و مخالف روایت ثقات است از وی چنانكه ابوداؤد  
 از زید بن عبد الرحمن آورده كه گفت شنیدم ابن الزبیر را می گفت صفت قدین و وضع يد علی الیه از دست است و اگر تكليم كرده شود كه این روایت صحیح  
 پس فعل او باشد و فعل الا عموم له و روایت وضع از وی مرفوع است زیرا كه آنرا منسوب بسنت كرده و قول صحابی بن است و حكم رفع است كما حقق فی كتاب  
 اصول الحدیث و مع هذا شاید وی وضع را از سنن هر بنی ندانست و فهم صحابی حجت نیست لایما و حتی كه مخالف اصحابه بجه ابو بكر حدیث و علی تفسیر  
 و ابن عباس بن مسعود و سهل بن سعد و نحوهم باشد با آنكه روایت مذكوره مخالف احادیث مرفوعه مشهوره و اعمال مستفیضه صحابه است و باب وضع  
 پس لائق عدم تعویل است بر آن و اسقاطش از پایه اعتبار و عدم الثقات بسوی می و اما مالك بن انس پس روایات از وی مضطرب است اهل تدنه  
 از اصحابی مطلقا از وی روایت وضع می كنند برابر است كه در فرض باشد یا نقل چنانكه حدیث موطا از سهل بن سعد و اثر وی از عبد الكرم  
 بن الحارث بصری شاهد است و اهل مصر از اصحابی ارسال روایت كرده اند و فرض و وضع و نقل و عبد الرحمن بن القاسم از وی مطلقا ارسال  
 روایت نموده و اشب اباحت وضع نقل كرده و متاخرین مالكیه اگر چه بر روایت اهل مصر و ابن قاسم عمل نموده اند و لیکن این روایت شاذ و مخالف روایت  
 جمهور اصحاب است پس خلق اجماع و اتفاق ننواذ شد و صادم الطباغ نخواهد بود و بنا بر شد و زوی ابن حبان تا و طیش كرده و مختصر خود را بجماع  
 بر ارض چون بر دار و سر خود از سجده و منحصر كنند بسوی قیام و وضع تحت سهره و فوق او و مساوی است زیرا كه از اصحاب اخضر است هر دو مردی است

شیخ ابن الهمام گفته ثابت نشد حدیث صحیح که واجب کند عمل را در بودن و خلع زیر سینه یا زیر ناف و مسود از تنغیه زیر سر و از شافعی تحت صدر است  
 و از احمد و ثریل است کانی همین تحقیق مساوات است میان هر دو استی کلام التذویر و از نجاست که شکر کافی و مختصر ششم بین گفته و عقیده تحت سر و علی  
 التعداد ثمود و لیکن در سمرقانات نیز از سطر حاجانان جعفری قدس سره نوشته که در صلوة دست برابر سینه می بستند و می فرمودند که این روایت اربع است از  
 روایت زیر ناف استی اخروجه ابن خضر میحه و اخرجه ابو داود و النسائی بلفظ شام وضع ید الیمنى علی ظهر کفة الیسرى و الریخ من الساعد  
 و ریخ بضم را و سکون سین جمله مفصل را گویند که در میان ساعد و کت بوده است **و سنن** ابی الولید عبادة بن نمیر عن حماد بن حنفیة بن حماد  
 و بعد الف مال جمله بن الصطام بن قیس الخزرجی الانصاری السالمی است حاضر شد بر سینه عقیده و بر وجهه مشاهد را عمر بن خطاب او را قاضی شام  
 و معلّم کسان آنجا مقرر کرد و وی اول در محصل قیامت نمود پسر یسوی فلسطین آمد و در راه اشتغال کرد و گفته اند که در بیت المقدس هر سینه اربع و ثلثین  
 و چهار و ثلثین سینه سینه وی یکی از آنهاست که کعب بن اشرف یهودی را گفتند روی عنه انس بن مالک و عبد الرحمن بن ثابت وقتل یوم الیمامة  
 رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا صلوة لمن لم یقرأ یا آخر القرآن نیست نماز کسی را که بخواند آتم القرآن را  
 و این نیز نام سوره فاتحه است تحت اشتغال می برر قاصد قرآن که شارب قد اعراضه و تعبد بامر و نهی و بیان و عدد و عید است یا چون مبدأ و مفتح  
 قرآن است که یا اصل و منشأ اوست و در روایتی از مسلم و ابو داود و ابن حبان فصاعدا آمده یعنی اگر چیزی زیاده کند بر فاتحه هم در دست است لیکن  
 ابن حبان گفته که متفر دست باین زیادت معمر از نهی و اعطال کرده است آنرا بخاری در جزء القنطرة و در روایتی باین لفظ است لم یقرأ یا آخر القرآن  
 عوض لم یقرأ آتم القرآن شیخ در ترجمه گفته تسک کرد باین حدیث شافعی و احمد و در روایتی بر فرضیت قرارت فاتحه در نماز زیرا که نفی کرد نماز را از آنکه کسی  
 که فاتحه بخواند و زود بامر و کمال است بیل قوله تعالی قَافِرٌ مَّا أَفَکَيْتُمْ مِنَ الْقُرْآنِ و نیز فرمود آنحضرت امری را اقرأ یا تسبیح تسک من القرآن  
 پس فرض که نمازی وی روا نموده و خواندن چیزی از قرآن است هر چه باشد فاتحه یا جز آن و خواندن فاتحه واجب باشد که نمازی وی ناقص بود آنچه  
 گفت محرم بطور عقی عنه خواندن فاتحه در هر رکعت فرض است بدلیل این حدیث و دیگر احادیث صحیح که دارد و اند درین باب و آن احادیث بیان تأسیس  
 من القرآن اند و در حدیث مسی است نزد واحد و بعضی و ابن حبان این لفظ که بکن این را در هر رکعت بعد قبولی وی که بخواند آتم القرآن را و امر است  
 در وجوب و صاحب غرر المصابین روایت را نسبت بخاری کرده از حدیث قتاده و این دهم است و آنچه در بخاری است از حدیث وی این است  
 که آنحضرت می خواند در هر رکعت بفاخته الکتاب و امر او بقول می افعل ذلک فی الصلوة کلما نیز هر رکعت نماز است نه جمیع نماز زیرا که این را رسول خدا  
 صلی الله علیه وسلم بعد بیان چیزی که کرد و میشود در هر رکعت ارشاد فرموده و این قرینه نواکه است بر نماز در هر رکعت و نیز آنچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم  
 به امر و قدرت فاتحه از صفات رکوع وجود و اعتدال و بخواند ذکر کرده مامور است در هر رکعت و مخالف نمی گوید که رکوع وجود و اعتدال و اطمینان در رکعت  
 از نماز کافی است تا قراوت فاتحه هم در بعض رکعات کافی باشد پس فاتحه را در بعض رکعات و باقی چیز را در هر رکعات واجب گفتن بغیر از نماز و دلیل بر آن  
 بلا دلیل و آنرا بنیاسلوم بن شمس شده که مراد از قول می بکن این را در همه نماز خود رکعات نماز است و نیز آنحضرت فاتحه را در هر رکعت بخواند که مراد از همه مسلم فرمود  
 صلوات الله علیه و آله پس واجب شد که در هر رکعت بخواند و حدیث دلیل شد بر نفی صلوة شرعی چون منقطعی در آن فاتحه بخواند زیرا که نماز مرکب است از احوال  
 افعال مرکب متعاقب میشود با متعاقب جمیع اجزاء و بعضی اجزاء واجب است بسوی کفایت و آن مانند نفی ذات است و کمال زیرا که کفایت نمی کند نماز شرعی نیست و بعضی نیز پیش  
 برین عبد الله بن مسعود می رکعت لم یقرأ یا آتم القرآن فلم یصل الا و لا الا لام گفته آتم یعنی قرارت فاتحه را در هر رکعت از نفل و در در رکعت از فرض واجب گفته



که وضو را خوب نمی کنند و یا رعایت آداب نمی سازند و چون آنحضرت فرمود که شاید شما میخوانید و نمی دانید قلنا انفسهم گفتند ما نمی دانیم ای رسول خدا قال فرمود لا تفعلوا وکنید این کار را و بخوانید خلف امام الا بقا صفة الكتاب مگر سوره فاتحه که آنرا خوانده باشید در پس امام و چون این خطا بگویند است واجب آمد قرائت فاتحه در هر رکعت پس امام چنانکه مذهب شافعی است در سجده شریف و شافعی قرائت خلف امام واجب خواند امام بجز خواندن یا بجز پس اگر ممکن شود خواندن وی در سکنات امام فيما والا بخواند همراه امام و مالک گفته بخواند وقت اسرار امام نه بجز تحبها و ابوبکر گفته اصلا بخواند و اگر خواند مکروه باشد انتهی و در قولی از ابوحنیفه و نماز سر بر می که رکعت جائز است و در کفایه از امام محمد و ابوحنیفه عدم کراهت قرائت فاتحه خلف امام نقل کرده و در جامع الرموز از ابوحنیفه و محمد لا باس به آورده و در تنزیل العینین گفت لا اهل قرائت فاتحه در جانبین قوی اند لیکن بعد تا مل ظاهراً بشود که قرائت اولی است از ترک تعویل درین باب بر قول محمد است چنانکه در برابر از وی نقل کرده انتهی و باین رفته اند صاحب حجة الله الباقی و والد ابو شیخ عبد الرحیم دلموی و میرزا مظفر جانشان در معیونات رحمهم الله تعالی و مرزا حسن علی محدث الکهنوی روح را درین باب رساله مستقل است که در اثبات قرائت فاتحه از کتب حنفیه کرده و این حدیث را شواهد بسیار است از انجیل این حدیث است که گفت آنحضرت شاید شما میخوانید و حال آنکه امام قرائت می کند گفتند ما می کنیم فرمود مکنید مگر آنکه بخواند یکی از شما فاتحه الكتاب را متصف و تلخیص گفت اسنادش حسن است و نزد ابوداؤد و دست از حدیث ابی سعید که گفت امر کرد که نار رسول خدا صلی الله علیه و سلم ایستاد بخوانیم فاتحه الكتاب و ما تیسرا و سنا و ش صحیح است و در سبل السلام گفته این حدیث دلالت کرد بر وجوب قرائت فاتحه خلف امام متصفاً چنانکه دلالت کرد بر ای وی لفظی که نزد حنفیین است بنا بر عموم خود و این ظاهراً است در عموم نماز هر که باشد یا ستره و در هر رکعت و باین رفته اند شافعی و گفته اند خلف بخواند از آنرا ما مومنه در ستره و نه در جهریه و حدیث عباد حجت است بر جهر یا ستره لایزال این حدیث من صلی خلف امام قفارة الانام له قفارة باوجود وضعیف بودنش مصنف و تلخیص گفت مشهور است از حدیث جابر و او را طرق است از جماعة از صحابه که با اسطوره انتهی و در مستفی الاخبار گفته رزاه الدارقطنی بن طرق کلها ضفاف و الصحیح انه مرسل پس تمام نیست بآن استدلال زیرا که عام است چه لفظ قرائت امام هم جنس مضاف است شامل هر آنچه امام بخواند و همچنین قوله تعالی و اذا قرئ القرآن انکاسوا له و انصتوا له و انصتوا و حدیث اذا قرئ فانصتوا زیرا که این عام اند از فاتحه و جز آن و حدیث عباد خاص است بقا فاتحه پس عام مخصوص شود بآن انتهی کلام اصل و در ذیل الاوطار و دارقطنی گوید این حدیث یعنی قفارة الامام له قفارة را بخوانی حنفیه و حسن بن عماره دیگری میسند نکرده و این هر دو وضعیف اند و مصنف و مدافع الباری گفته اند وضعیف عند جمیع الحفاظ و قد استوعب طرقه و علله الدارقطنی انتهی فانه لا صلو له لمن لم یقر آجاً زیرا که نیست نماز هر کس را که بخواند فاتحه الكتاب و ظاهراً حدیث در فرضیت قرائت اوست خلفه امام و بر الصواب خلفا للحنفیه و خلاف کرده اند در آنکه محل قرائت او که است بعضی گفته اند میان سکنات امام بین الایات بخواند و گفته اند بعد سکوت امام از قرائت فاتحه بالتمام و دلیل برین هر دو قول از حدیث یافته نشد بلکه حدیث عباد و ال است بر آنکه نزد خواندن امام فاتحه را بخواند و مؤید اوست باینصاح حدیث عباد نزد ابوداؤد که وی نماز گذارد و خلف ابی نعیم و جبر کرد ابو نعیم بقرائت و خواندن گرفت عباد اتم الكتاب را و چون گشتند از نماز بعضی سامعین عباد را گفتند که تو ام القرآن میخوانی و ابو نعیم جبر میکرد گفت آری گذارد و بار رسول خدا صلی الله علیه و سلم بعض نماز با که در آن جبر کرده می شود بقرائت پس ملتفت شد بروی قرائت و چون فارغ شد از نماز رو کرد بر ما و فرمود آیا میخوانید یا نه و گفتیم که جبر میکنی بقرائت بعضی از گفتند آری میخوانیم فرمود بخوانید من میگویم چیست مگر که نماز است کرده می شوم قرآن را پس قرائت نکند هیچ چیز را و قتی که جبر کنیم مگر با تم القرآن پس عباد که را این حدیث است در پس امام بجز قرائت فاتحه که در زیر آن کلام آنحضرت خبیر که قرائت آن خلف امام بجز باید کرد اگر چه با امام منازعت باشد و ابو هریر و چون روایت حدیث فی خلع کرد و ابی السائب از وی پرسید که این آیتا



در پس امام می ایستد یعنی پس بگوید خوانم ابو هريرة فرموده در اذان که دو گفت اقرأها فی نفسک یا فارسی الحدیث و کحل می گفت که در هر دو پیش  
و صبح در هر رکعت بسبب باید خواند بستر گفت در نمازی که امام چهر کن روزه و سکنه وی بخوان و اگر سکنه نکت قبل از روی و بعد از روی و همراه وی بخوان  
و ترک کن آنرا در هیچ حال رواه ابو داود و در وجهی الحاق گفته ثابت شد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم سکنه طویله میکرد که ماموم در آن فاتحه می خواند  
فقی سکنه قل من الایة من یستعمل فی من لیس من الهجرة انتهی و نوی در اذکار گفته است سبب تطویل این سکنه تاماموم فاتحه بخواند انتهی حافظ ابن  
در کتاب الصلوة که در مسند شافعی او فرموده منقول نیست از آنحضرت با سنا و صحیح و در ضعیف که سکنه میکرد بعد قنوت فاتحه تا بخواند فاتحه را سکنه که  
خلف است و اگر این سکنه طویله که در آن ماموم قنوت فاتحه را در یاد میکردی بر اصحاب وی مخفی نمادی و معرفت و نقل ایشان آن سکنه را هم تر  
می بود و اگر سکنه اقتضای انتهی و مصنف صحیح در تخریج الاذکار برای قول نوی دلیل مرفوع ذکر کرده پس قول صاحب بیته الحافل قولی عجیب است  
و بالجملة احتیاج کرده اند خفیه بر عدم خفیت فاتحه حدیثی شسی زیر که در آن است بقنوت تا تیسر من القرآن و شافعی ازین احتیاج جبراهات  
اقوامی اجوبه این حدیث لاتجزی صلوة است دیگر آنکه در حدیثی نیز غم قرأ بآتم القرآن وارد شده علاوه احمد و ابو داود و ابن حبان و دیگر محل حدیث  
مشکی است نیز عاجز از تعلیم آن و حال آنکه وی از اهل اداست و در نزل الاوطار گفته قول می تا تیسر مجمل همین است یا مطلق مقید یا هم مقید و هم غیر  
برای حفظ مسلمین همین فاتحه بود و گفته اند که مراد ما تیسر ما زاد علی الفاتحه است جماعین الداللة زیر که حدیثی فاتحه زیادتی است که غیر مندرج واقع شده  
و این جمیع حسن است و حسن الشیء رضی الله عنه ان الشیء صلے الله علیه و سلم و ابابکر و عمر ک انوا یستفتحون بکبریا  
آنحضرت و ابوبکر و عمر شروع میکردند نماز را بالحمد لله رب العالمین و ازین حدیث معلوم می شود که بسم الله الرحمن الرحیم نمی خوانند  
لیکن قنوت آن جمیع علیه است هیچ یکی را در آن خلاص نیست و با حدیث دیگر از فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم ثابت شده خواه جزو فاتحه دانند  
چنانکه شافعی گویند یا ندانند چنانکه مذهب خفیه است و لیکن در اول صلوة فقط زوامام ایضاً که در افتتاح الصلوة میدارد مثل تعوذ و در قنوت  
از وی و بعد از آن صلوة در اول هر رکعت زیرا که تسمیه افتتاح قرآن است و هر رکعت مستقل است و از جهت احتیاط و اختلاف علما در جزئیات تسمیه فاتحه را  
نه در میان فاتحه و سوره مگر زوامام محمد در صلوة سوره پس شافعی تاویل میکنند این حدیث را که مراد بالحمد مصدر العالمین سوره است و ما میگویم که مراد  
تقی جبر است بجملة نفی قنوت آن در مصنفی گفته ظاهر ازین حدیث آنست که نمی خواند بسم را بجز در خفیه و همین است مذهب امام مالک جمعی تاویل  
کرده اند بآنکه خواند بوجهی که مسموع می شود پس دالالت کند بر نفی جبر بر نفی قنوت مطلقاً و فقیه هیچ دلیل بر فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیافته است  
که دالالت کند بر خواندن بسم الله خفیه و در پیش شافعی خواندن بسم قرص نیست زیرا که جزو فاتحه است و جبر بسم در صلوة جبر نیست و در پیش  
ابو حنيفة مسنون است خواندن آن بطریق اشخاص جبریه و سبیه و الله اعلم انتهی و حافظ ابن القیم در پی فرموده که آنحضرت گاهی جبر میکرد  
بسم الله الرحمن الرحیم و اختلاف بیشتر بود از جبر و شک نیست که اگر همیشه جبر میکرد در هر روز و هیچ بار در سفر و حضر پوشیده نمی ماند و خلفای او  
در هر جمعه و اصحاب اهل بلد او در اعصار فاضله که این از احوال محال است و در ثبت وی احتیاج با الفاظ محمله و احادیث و ایهیه باشد فصیح ملک الاثر  
غیر صحیح و غیر صحیح انتهی مصنف علیه و درین باب احادیث دیگر است و مستوفی صاحب المنتقی اکثر الفاظ و علما اختلاف کرده اند و جبر  
بسم الله الرحمن الرحیم هر چه آمده که می نماز کند و جبر بسم در قنوت و گفت بعد فراغ اذان انی لا شکیکم صلوة بسم الله و راه الناس فی و این خلیفه  
و این جریان فرجه ما و الحاکم فی المستدرک و صحیح الدارقطنی و الخطیب و البیهقی و غیر جم و از ابن عباس آمده که شروع میکرد نماز را بسم الله الرحمن الرحیم  
رواه ابو داود و اکثر ذی گفت تخریجی بسناد بخاک و روایت کرده اند که از ابن عباس باین نقل که بود آنحضرت جبر میکرد بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

دلیل بر حقانیت نیست بلکه دلیل مامت ازان و دلیل عام بانقضاء دلیل خاص منتهی نمی شود انتهی در حجة الله الباقی گفته بمله است که گویند زیرا که مشروع شده است برای ما تقدیم تبرک بدان در قنوت و نیز احتیاط بر همین است انتهی و در بعضی احادیث آمده که آنحضرت هر سبزه و بسمله و همچنین ابوبکر و این احادیث ضعیف است و در تخریص بر آن تکلم کرده شیخ در ترجمه فرموده تحقیق ثابت شده است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و از خلفای راشدین و صحابه دیگر که بر حقانیت گردیده بمله اگر چه نماز جهری می بود شیخ ابن الهمام از بعضی حفاظ نقل کرده که هیچ حدیثی ثابت نشده که صریح باشد در جهر بمله مگر آنکه در سنن ابی حنن است و هیچ یکی از اباب سانیان این مشهوره اخراج نکرد حدیثی در آن با وجودیکه کتب ایشان مشتمل است بر احادیث ضعیف نیز و از چندین صحابه و تابعین غیر هم از این لایق و لا تعدی و لا تخصی ذکر کرده اند که جهری کردند و احیاناً اگر از بعضی جهر روایت کرده اند برای تعلیم بود یا جهت کمال قرب بعضی از سنیان آنرا شنید و ترندی و بآب عقد کرده یکی برای جزئیه و دیگر در ترک جهر و ترجیح کرده احادیث ترک جهر را و گفته اند درین جانب اند اکثر از اهل علم از اصحاب چون ابوبکر و عثمان و عمر و علی و غیر هم من التابعین من بعد هم و کلام درین مقام در شرح زیاده برین کرده شد چنانکه ظاهر شده که مذہب امام عظیم صاحب و ارجح است انتهی گویم احادیث جهر بمله بالا گذشت و بعضی ازان صحیح است و شواکافی بترجیح جهر بر سر رفت و باید که صحیح با ثباتش رسانیده بخبر و سخن ابی عبد الله نعیم بن عبد الله تصفیر مولای عمر بن الخطاب المجوسی نعم سیم و سکون جیم و کسره سیم ثانی و در آخر و یقال یصحح الجیم و تشدید الیم الثانیة ذکره الجلی فی شرح الحمدة پسر و پدر و دو موصوف اند بجم و این را قصه است که بحاجتی مذکور است و در فتح گفته که وی مباشر جهر می ماند این وجه ملقب شد این نام و جزم بر این سیم الجهری و در سبیل گفته که موسوم شد بجم و سبب آنکه یا موسوم شد بجم و سبب در هر جمعه وقت نیمه و در آخر و قال صلیک و داء ابی هريرة رضي الله عنه فقرا لبسم الله الرحمن الرحيم ثم قرأ بأمر القرآن حتى اذا بلغ وكلا الضالين قال امين گفت نعیم نماز گذار و در پس ابوبکر و پس خواند بمله پسر خواند سوره فاتحه تا آنکه رسید بلفظ ولا الضالين گفت آمین و آمین گفتن بعد فاتحه سنت است بالاتفاق خواه منفرد باشد یا امام یا ماموم اگر چه امام آمین نگوید و در تأمین مقتد در صلوة سر بر تقدیر جماع خلاف است نزد بعضی نگوید از جهت عدم اعتبار این جهر و جماع قال ابن الهمام و ظاهر حدیث آنست که آمین گفتن ابوبکر و بجه بود و چنانکه مذہب شافعی است و آمین تخفیف سیم است بدالت و قصر آن نیز آمده معنی آن اللهم سمع و اجاب یا کذلک فلیکن کذا فی المصنف و یقول كلما سجد و اذا قام من الجلوس و می گفت ابوبکر و هرگاه که سجده کرد و چون راست بایستاد و از جلوس الله اکبر یعنی تکبیرات انتقال میگفت بعد تشهد و همچنین چون می استاد از سجده اولی و ثانیة و در اینجا دلیل است بر تکبیرات نقل در تصنیف گفته اتفاق کرده اند امیر برین تکبیر تا آن است و دو تکبیر است در چهار رکعت و همه آنها است است مگر تکبیر اولی که آن فرض است منعقد نمی شود نماز بدون آن انتهی ثم یقول اذا سلم و الذي نفسي بيده اني لا شهكم صلوة برسول الله بستر میگفت که سوگند کسی که جان من در دست اوست یعنی قسم بخدا که من مانند تر شما ام از روی نماز گذاردن برسول خدا صلی الله علیه و سلم رواه النسائي و ابن خزيمة و ذكره البخاري علیهما و اخرجه السراج و ابن حبان و غیر هم و بوب علیه النسائي اليه يرسى الله الرحمن الرحيم و این اصح حدیثی است که وارد شده است درین باب و گویند مرسل را که بودن حکم بمله است حکم سوره فاتحه در قنوت جهر او شریک این ظاهر است در آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بخواند بمله را بقول ابی هريرة اني لا شهكم صلوة برسول الله صلی الله علیه و سلم اگر چه محتمل است که مراد شایسته باشد در اکثر اقوال و افعال آنحضرت مگر این احتمال خلاف ظاهر است و بعد است از صحابی که ابتداء کند در نماز چیزی که مذکور است آنرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم پسر گوید و الذي نفسي بيده اني لا شهكم الخ و در وی دلیل است بر شریعت تأمین برای امام و از طریق در سنن از حدیث و اهل بن حجر آورده گفت شنیدم رسول خدا را چون می گفت

غير المغضوب عليهم ولا الضالين سبغت آمين دراز سیکر و بدان آواز خود را گفت که این حدیث صحیح است آخر جا بن جان والدار می و این مایه  
و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قرأتم الفاتحة فاقروا بسم الله الرحمن الرحيم فأتى أحدهما أياهما  
چون بخوانید شمسوره فاتحه پس بخوانید بسم را زیر که بسمه یکی از آیات فاتحه است چنانکه در مذهب شافعی است  
و در حدیث ابن عباس است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم شروع میکرد و نماز خود را یعنی قرات را بسم الله الرحمن الرحيم رواه الترمذی و لیکن  
ترمذی گفت که این حدیثی است که اسنادش قوی نیست و ظاهر آنست که هر دو چیز تسمیه خواهد بود و الا در افتتاح بتسمیه خلاقی نیست و در حجة الله الباقه  
گفته که روایات در بودن و نبودن بسمه آیتی از فاتحه مختلف آمده و صحیح شده از آنحضرت افتتاح الحمد و عدم جز تسمیه و دو نیست که هر دو بعضی احیان  
برای تعلیم سنت صلوة بایشان باشد و ظاهر آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم خاص می فرمود خواص صحابه را همچو اذکار و آنچه آنان نمی گردانید  
که عام بران ناخود شوند و بر ترک آن کلام گردانند و در حدیثی که در بیان حدیث دلائل می کند بر جز و بر سر بلکه بر مطلق قرات و در قطنی در سنن  
احادیث جز بسمه در نماز بر سنت تمام بطریق رفع از علی و عمار و ابن عباس و ابن عمر و ابی هریره و ام سلمه و جابر و انس بن مالک سوق کرده بوده  
گفته روی الجهر بسم الله الرحمن الرحيم عن النبي صلى الله عليه وسلم عن اصحابه و از واج غیر من یکنین کتابنا احادیثهم بذلک فی کتاب الجهر مفرد و مقتضی  
علم من کرنا هنا طلبا للاختصار و التخصیص انتهى و بلفظه انتهى و بالجمله حدیث دال است بر خواندن بسمه پیش از قرات اگر چه بسم باشد و بر بودن و  
از آیات فاتحه رواه الدارقطني و صواب وقفه روایت کرد این را دارقطنی و گفت صواب وقف است یعنی این قول ابوهریره است  
نه حدیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم متصرف در تلخیص گفت رجال این اسناد و ثقات اند و تصحیح کرده اند و از ائمه وقف او را بر رفع و آنکه در  
ابن القطن بعد التردد و لیکن این وقف در حکم رفع است زیرا که اجتهاد را در شمول آیات مثلی نیست و رواه البیهقی بطریق آخری و عنده  
و از ابوهریره روایت است قال کان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا فرغ من قراءة القرآن دفع صوته  
و قال آمین بود رسول خدا چون فارغ می گشت از خواندن سوره فاتحه بر میداشت آواز خود را می گفت آمین یعنی بگو و آواز شده  
در جزو ثانی این احادیث صحیح و مذہب شافعی و احمد این است و در مذہب مالک خلاف است و در مذہب ابوحنیفه جز تسمیه و مطلقا و احادیث در مجاز  
جزو شتر رجعت آمده و بعضی علما در عدم جز نیز تصحیح احادیث نموده اند و از عمر بن الخطاب روایت کرده اند که گفت چهار چیز است که امام در رو  
اخفا کند تعوذ و بسمه و آمین و ثنا و از ابن مسعود نیز مثل ابن مری است و تواند که بجز و اخفا هر دو بوده باشند تارة فتارة قاله الشيخ في التجر  
گویم حدیث باب دلیل است بر شریعت تا این برای امام بعد قرات فاتحه بجز و ظاهرش در جزو است و بر شریعت می قائل اند شافعیه  
و حنفیه گویند در جزو هم بسم گوید و مالک را دو قول است اول مانند حنفیه دوم نطقش آن وحدیث حجت روشن است برای شافعیه و نیست و حدیث  
معرض برای تأمین مأموم و مفرد و بخاری شریعت وی برای مأموم از حدیث ابوهریره روایت کرده باین لفظ که گفت فرمود رسول خدا صلی الله  
علیه و سلم چون آمین گوید یا مأموس آمین گوید زیرا که هر که موافق شد تا این او تا این ملائکه را بخشیده شد او را آنچه مقدم شد از گناه وی و نیز و  
از حدیث ابوهریره مفرد آورده که چون گوید یا مأم و الا الضالین بگوید آمین الحدیث و نیز از حدیثش مفرد آورده که چون گفت یکی از شما آمین  
و گفتند ملائکه آمین در آسمان پس موافق شد یکی م دیگری را بخشید او را و آنچه گذشت از گناه وی پس این احادیث دلیل است بر شریعت  
آمین برای مأموم و اخیر عام است برای مفرد و جمعا و از احل بر مذکور کرده اند و بعضی ظاهر بوجوب رفته علما بظاهر الامر و واجب گردانیده اند بر هر  
و در جزو ثانی در نماز جزو قریب بحدیث صحیح واقع شده و اکثرش مفید و جوب است بر مأموم و مذکور است انما ظله یهود و دران چیست آنکه

در حدیث عایشه مرفوعاً از واحد و ابن ماجه و طبرانی است که حسد کرد و در بر شما می‌بود آن قدر که حسد کرد و در گفتن آمین و ترمذی احادیث بر رفع صوت  
 بآمین و خفض سر و آورده بهر ترجیح داده و از امام بخاری نیز مثل آن نقل کرده و گفته که عمل اکثر از صحابه و تابعین برین است و حق است  
 زیرا که روایت رفع صوت و بعد صوت و ترجیح بهما المسجد مؤید است و روایات خفض خالی از ضعف نیست و ترمذی العینین گفته بعد تمیق  
 در روایات و تحقیق ظاهر میشود که هر بتائین اولی است از خفض زیرا که روایات بهر اکثر واضح است از خفض انتهی رواه الدارقطنی  
 و حسنه و الحاکم و صحیح گفت حاکم اسناد صحیح علی شرط ما و گفت بهیستی حسن صحیح و لا یخفى داود و الترمذی صحیح  
 مانند حدیث ابو هریره و لفظ وی در سنن این است چون خواند امام ولا الضالین گفت آمین و بلند کرد و بدان آواز خود را و در لفظی این است  
 که وی نماز گذار پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس هر که و بآمین در سجده گفت آمین بعد تحقیق است در جمیع روایات و از جمیع قرائن و کلمات  
 کرده اند در وی لغتها و معنی وی اللهم استجب است و قیل غیر فلک انتهی گویم یکی از ان لغات آمین است بقصر و تحقیق میم گاه غلب و دیگر بعد و تشدید  
 میم است حکما الواحدی و قال رومی عن الحسن البصری در ترجمه گفته احتمال دارد که مراد بهر بدان باشد و احتمال دارد که مراد الف باشد که فصیح است  
 و ظاهر معنی اولی است بقرینه روایات دیگر که در بعضی جا آمده یرفع بها صوت بر می‌داشت بآمین آواز خود را و آن صحیح است در جهر و در بعضی  
 روایات بر می‌داشت آواز را تا آنکه می‌شنوایند صحت اول را پس می‌رزد بوی مسجد و در روایتی چنانکه می‌شنید کسی که قریب می‌بود و در بعضی  
 اقل و در بعضی روایات خفض صوت بآمین نیز آمده و وجه تطبیق میان این دو روایت بیان کرده اند که مراد خفض عدم عفت است یعنی  
 عدم مبالغه در جهر و بجز شماع کسی که قریب می‌بود و در صفت اول چنانکه در روایتی آمده است انتهی و شک نیست که اگر چه همان اول است من  
 حدیث و اصل بن حجر بن عقیق حارجم و گاهی مشتبه می‌گردد و بتقدیم حیم به جاشخ در ترجمه گفته شیخ ما از شیخ خود نقل می‌کرد که گفت  
 ما برای حفظ این لفظ در دل خود نگاه میداریم که این حجر و راحی باید خواند انتهی و **ع** الحی ابراهیم یا ابی محمد یا ابی عیسی و به  
 عبد الله بن ابی اوفی نام وی علقمه بن قیس بن الحارث الاسلمی است حاضر شد حدیثه و خیر و ما بعد چهار و همیشه ماند در هر سینه  
 تا آنکه مقبوض شد رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس برگشت بسوی کوفه و مراد آنجا و وی آخر کسی است که هر در کوفه از صحابه سینه سماع  
 و ثمانین قیل سینه است و در آخر عمر نامینا شده بود از اصحاب شجره است کذا فی البدر قال جاء رجل الى النبي صلی الله علیه  
 و سلم فقال انی لا استطیع ان اخذ من القرآن شیئا فقلت ما یحزنک یسنی منه گفت عبد الله آمد مردی حضرت  
 رسالت پس گفت من نمی‌توانم که بگیرم از قرآن چیزی و یاد دارم پس بیاموز مرا و تعلیم فرما چیزی که پسندگی کند مرا از قرآن یعنی بجای قرآن  
 بنشیند قال فکل فرمود بگو سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم  
 متبادر بافهام بقرینه مقام آنست که مراد عدم استطاعت آن مرد است برای اخذ چیزی از قرآن مقداری که صحیح گردد و بدان نماز و این  
 بعید است جدا زیرا که مستبعد است که عاجز آید عربی بشکل مثل این کلام از تعلیم مقدار آنچه صحیح باشد بدان نماز اگر همین مقدار که این کلمات  
 آیتی یا زیاده بران از قرآن می‌آموزد کفایت می‌کند و می‌گویند که این مردی است که همین ساعت ایمان آورده و وقت نماز در سینه و گنج آن  
 چیزی از حفظ قرآن نداشته پس بیاموزت او را صلی الله علیه و سلم این کلمات و با وجود استبعاد و بطرف نمی‌گردد پس ظاهر آنست که مراد حفظ چیز  
 از قرآن است که او را در خود سازد و بدان اوقات خود را مملو دارد و لا بد چیزی بسیار از قرآن یاد باید کرد که در خود آن بود و بعضی فرمودند  
 که حفظ انقدر برایشان آسان نمیکرد پس آنوقت او را آنحضرت این کلمات که هر یک گنجینه است از گنجهای الهی تا مداومت کند بران و در خود

سازد از شب و روز کند اقل و کثیر در سبیل استقام گفته که این حدیث دلیل است بر آنکه این اذکار قائم مقام قنوت فاتحه و غیره است برای کسی که قنوت نمی تواند کرد و ظاهر وی آنست که واجب نیست بروی تعلیم قرآن تا بخواند در نماز زیرا که معنی الاستطیع لا احتفظ الآن و غیره است پس نماز را در احتفظ و می بگذارد و باین الفاظ با آنکه ممکن بود و در احتفظ فاتحه چنانکه حفظ کرد این الفاظ را و گذشت و حدیثی است که گویند ظاهر آنست که گفتن این الفاظ یکبار کفایت میکند قیاساً علی الفاتحه که بانی البدر و در مصنفی است اگر فاتحه نمی دانند و اگر گوید هر قدر که خواهد تعیین سبع آیات یا سبع انواع از ذکر مستندی قوی ندارد و انتهی الحدیث بصب ای اتم الحدیث و تمام وی در سنن ابی داود است که گفت آن مرد ای رسول خدا این برای خداست پس حیث برای من فرمود بگو اللهم ارحمنی و ارحم فی و عافنی و اهدنی و چون برخاست آن مرد فرمود بکنه او اشاره کرد برست خود پس گفت آنحضرت اما این مرد پس برگردد و درست خود از غیر انتهی لیکن در سنن ابی داود و لفظ العلی العظیم نیست رواه احمد و ابوداؤد و النسائی و ابن الجارود و ابن حبان و الحاکم و الدارقطنی و الافظله و در سنن وی ابراهیم سبکسکه از رجال بخاری است لیکن عیب کرده اند بر بخاری بر اخرج حدیث وی وضعفه النسائی و گفت ابن قطان تضعیف کرده اند او را قوی پس نیاوردند و جمعی و ذکر کرده است او را نو و در خلاصه و فصل تضعیف و گفت در شرح منزه رواه ابوداؤد و النسائی با سناضعیف و پیش کلام ایشان است و ابراهیم و گفت ابن سعد نیا فهم ما رواه احمد بن منکر المتن انتهی و متصرف نیست وی باین حدیث بلکه وایت کرده اند این را طبرانی و ابن حبان در صحیح خود نیز از طریق طبرانی و ابن عوفی لیکن در سنن او در تضعیف گفته که از فی التلخیص و صححه ابن حبان و الدارقطنی و الحاکم

**و سنن ابی قتاد** رضي الله عنه الفصاری عقی بری است حاضر شد همه مشاهیر از مشاهیر صحابه است قال کان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي بنا بود رسول خدا نماز میگذاشت و اما فیهما فی الظاهر و العصر فی الركعتین الا ولیکن پس بخواند در نماز پیشین و نماز دیگر در دو رکعت نخستین بفاصله الكتاب و سورتین فاتحه و دو سوره یعنی در هر رکعتی فاتحه و یک سوره هر کدام سوره که باشد از قرآن بخواند و یسبعنا الایة احیاناً و می شنواید ما را آیتی از آیات سوره که بخواند گاه گاه و ظاهر آنست که این خواندن بقصد بود تا باشد که بعد از فاتحه سوره بخواند یا فلان سوره بخواند یا برای بیان جواز آنکه اگر در نماز سوره یگان آیتی بجز خواندن و مفید نیست و بعضی گویند که این محمول است بر غلبه استغراق در تدبر که بی اختیار جرح می شود و ظاهر مفهوم استماع و قصد و اختیار است و تخصیص بطور عصر اتفاقی است و یطول الركعة الاولى و درازی میکرد و قنوت رکعت نخستین و در روایتی آمده اند که درازی نمی کردند و رکعت پسین همچنین میکرد و در نماز دیگر یعنی عصر و نماز صبح و تطویل رکعت اولی در مذاهب ثلثه در همه نماز است و مذاهب امام محمد نیز همین است بعضی ظاهر عصر و صبح و بقیاس در مغرب و عشا و عبد الرزاق از حماد در آخرین حدیث زیاده کرده که ما گمان میکردیم که مقصود آنحضرت از این تطویل آن بود که مردم رکعت اولی در بایند و ابوداؤد و ابن خزیمه نیز همچنین روایت کرده اند و نزد امام ابو حنیفه و ابویوسف این مخصوص نماز فجر است که وقت نوم و غفلت است و الا هر دو رکعت در استحقاق قنوت برابرند پس در مقدار نیز برابر باشند چنانکه در حدیث دیگر آنست که میخواندند در هر رکعت مقدار استی آیت و اطال و حدیث محمول است بر دعاء و استفتاح و تعوذ و تمجید و کبر است و در سبیل گفته ظاهر تطویل سورت است در رکعت او و ادعا کرد و ابن حبان که تطویل جزین نیست که بهر تیل قنوت است در آن با استواری مقرر و مسلم از حدیث حفصه روایت کرد که کان یترقی السورة حتی یکون الطول من اطول منها و اما قنوت پس هر دو برابر بود چنانکه از حدیث ابویوسف که سیاه ظاهر است و بهیچ گفته تطویل کند در اولی اگر منتظر کسی هست و در نه بتواند در اولی بکشد انتهی و در خلاصه گفته قول محمد احب است که از فی شرح ابن الهمام زیرا که ابوفیض است بصراحت نفس و انجست



اند تا ویل و احتمال قتل در برابر جنت نیت و درین باب حدیثی می یابیم که تقویت او میکند و یقیناً فی الاخرین بقاء صفة الكتاب و می خواند  
 آنحضرت در دو رکعت پسین فاتحه فقط و بعد از آن قائل اند که در دو رکعت اخیر اقتصار بر فاتحه جائز است و نیز حنفیه اگر تسبیح گوید یا سکوت کند نیز  
 جائز است و قرات افضل است و مخفی و لوثی و قلمه طایفی کوفه برین اند و در محیط گفته است که اگر عباد سکوت کنند بد کرده باشد از جهت مخالفت سنت  
 و در روایت حسن بن زیاد از ابو حنیفه آمده که قرات در بعد از ولین واجب است و این ابی شیبه از علی و ابن مسعود آورده که فرموده اند قرات کن  
 در اولین و تسبیح گوید آخرین ذکر اشپی و نیز گفته است که اگر در آخرین فاتحه و سوره خواند سجده سهو واجب بگرد و هو الاصح زیرا که قرات فاتحه و آخرین  
 هر دو نیست چه تحقیق آمده است از حضرت صلی الله علیه و سلم که گاه گاهی زیاد و میگرد بر فاتحه در آخرین لیکن تسبیح ترک سوره است کذا فی الترمذی  
 و مصنف گفته باین حدیث معلوم شد که قرات سوره در آخرین مستنون نیست و بیرونچ روایت کرده اند شخین در نماز مغرب و شبانی باستان حسن  
 و گفته اند که مستنون است خواندن سوره در آخرین نیز برای اتباع روایت کردند از انجاسی و مسلم و طبرانی و غیره و مالک در مغرب گفته و قیاس و بیشتر  
 بران عشا انتهی و در سبیل گفته در وی دلیل است بر آنکه زیاد بخند در آخرین بر فاتحه و همچنین در رکعت سوم مغرب اگر چه مالک درینوطا از طریق شنبانی  
 روایت کرده که وی شنید ابابکر را که میخواند در آن رَبَّنَا لَا تُفِجْ فَلَکُمْ بِنَا بَعْدَ لَذْ هَلْ یَتَنَّا الْاَیَّه و شافعی را در قول است در استحباب قرات سوره  
 در آخرین و نیز در حدیث دلیل است بر جواز اخبار انسان بطین زیرا که معرفت قرات سوره راه نیست در وی بسوی یقین و اجماع آیت احیاناً نادان  
 نمیکند بر خواندن هر سوره و حدیث ابو سعید که می آید دل است بر اخبار از ان بطین و همچنین حدیث حباب وقتی که بر سیده شد چگونه می شناختند شاذ قرات  
 آنحضرت را در فکر و عصر گفت با خطیب ریش شریف وی پس اگر حال قرات شریف با خبر وی صلی الله علیه و سلم میدادند هر آینه ذکر میکرد و از آنرا آنگاه  
 متفق است کیه درین جاد دلیل است بر شریعت قرات فاتحه در هر چهار رکعت در هر رکعت و خواندن سوره بی همراه آن در هر رکعت از اول لیکن  
 و بریکه این عادت وی بود صلی الله علیه و سلم که بایل علیه کان بصلی زیر که این عبارت مفید است غلبا و اجماع آیت احیاناً دلیل است بر عدم وجوب بار  
 در سوره و بریکه متفقین بحدیث سنیست و قول می احیاناً دلیل است بر نکردن آن از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و شبانی از حدیث بر آورده که گفت بودیم با  
 که میگذاشتیم پس آنحضرت نماز ظهر وی شنیدیم از وی آیتی بعد آیت از سوره لقمان و ذاریات و اخرج ابن خزیمه من حدیث انس نحوه و لکن قال  
 سبحان الله ربک الاعلی و بل آنک حدیث الغاشیه و در رختة الغفار گفته حق این است که حدیث ظاهر است در استحباب هر آنچه دیده شد از نماز وی  
 صلی الله علیه و سلم زیرا که اصل در امر زمین است و بیرون نمی رود از وی مگر دلیل پس بر آنچه ثابت شده است از جبر و سر لازم است از حدیث و اما آیه  
 پس منحل و مجمل است دلالت وی در اینجا تمام نیست انتهی گویم مراد حدیث مملو کار اجتماعی اصلی است و مراد بآیت و لا یخفیر بصلاک و لا یفکرها  
 تخافت بها و حسن ابی سعید بخند دیتی رضي الله عنه قال کنا لکنز قیام رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 بودیم ماکه اندازه میکردیم بستم خد را از حر و خای حمله و زاور را اندازن کردن کشت و سیوه بر درخت و خمر و بنخ نون و سکون حای حمله و خمر را  
 ای شخص و نقد و در قول وی کنا خمر و دلالت است بریکه اندازه کنندگان یک جماعت بود و این ماجه روایت کرده که حاضرین می گوی بودند انما  
 فی الظهر و العصر در نماز ظهر و عصر فخر زنا قیامه فی الركعتین الا ولیکن من الظهر پس اندازه کردیم قیام آنحضرت را در رکعت  
 نخستین از نماز ظهر اولین بدوای تسبیح و همچنین آخرین تسبیح اولی و آخری است قدر مقدار سوره العنقریز السجده را و مقدار  
 این سوره است در هر دو رکعت یا در هر رکعت بعد فاتحه و موافق این معنی است آنچه در روایت دیگر آمده که میخواند در هر رکعت مقدار سی آیت چه  
 سوره مذکور شد و در آیت است و بر تقدیر معنی اول این روایت مخالفت روایت اولی میشود علی قاری گفته لفظ سجده درین حدیث مجرور است

برسبیل جمیع است بمصوب است بمقتضای عینی و مرفوع است بر خبری و مبتدای محذوف گویم این هرست وجهی است بر رفع تنزیل حکایت و اما در صورت  
اعراب پس متعین است بر چه باضافت و فی الاخر یکین قدر النصیف من ذلک و در دو رکعت اخیر مقدار بنی ازان و از اینجا معلوم شد  
که در رکعتین آخرین ثلث سوره میخواند مختصر تر از آنچه در اولین میخواند و فی الاولین من العصر علی قدر الاخرین من الظهر  
و در دو رکعت اولی از عصر قدر قیام او در دو رکعت آخری از ظهر و معلوم است که در دو رکعت اولی از عصر سوره جز فاشته خوانده می شود  
و الاخرین علی النصیف و در دو رکعت آخری از عصر بر قدر نصف ازان ای از اولین آن و قاضی مسلم احادیث در اینجا مختلف است  
در روایتی نزد مسلم و نسائی از ابی سعید آمد که اقامت گفته می شد برای نماز ظهر و میرفت روزه بسوی بقیع و قضا میکرد حاجت خود را پست می آمد  
نزد اهل خود و وضو میکرد و می یافت آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در رکعت اولی بنا بر اطلب و می این رکعت را واحد مسلم از حدیث ابی سعید  
آورده که بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم بخواند در نماز ظهر در دو رکعت اولی در هر رکعت بقدر شتی آیت و در دو رکعت اخیر بقدر پانزده آیت یا گفت  
نیمه آن و در عصر در دو رکعت اولی در هر رکعت پانزده آیت و در دو رکعت اخیر نصف آن بنا بر اطلب مسلم و در حدیث دلیل است بر اینکه بخواند در دو رکعت  
اخیر از عصر مگر فاتحه بخواند در دو رکعت اخیر از ظهر جز فاتحه چهارم فاشته و گذشت حدیث ابی قتاده که میخواند آنحضرت در دو رکعت اخیر از ظهر ام الکتاب  
و می شنواید ما را احیائا آیتی و ظاهر وی آنست که زیاده نمی کرد بر ام الکتاب و شاید که این روایت ارجح است از حدیث ابی سعید من حیث الروایة زیرا که  
بخاری و مسلم بر وی اتفاق کرده اند من حیث الدرایة زیرا که این خبری است مجزوم به و خبر ابی سعید منفر دست بآن مسلم و نیز آن خبر است از خبر ثقیف  
و تخمین و تحقیق که جمع کرده شود میان هر دو باین طریق که گاهی در آخرین غیر فاتحه چهارم میخواند و احیائا در آن بر فاشته اقتصار میکرد پس زیادت  
بر فاتحه در آن هر دو رکعت سنت خواهد بود بفعول احیائا و یتکر احیائا و معن ابی ایوب سلیمان بن یسار بقیع یا تخفیف سین جمله  
میوالی ام المؤمنین میمونه از کبرای تابعین و فقهای سینه مدینه است برادر عطاء بن یسار بود فاضل ثقة عابد و روح حجت مرمود در سنه ۵۰ و بمروان ۳۰  
سنة قال کان فلان گفت بود فلان بخدی در شرح اسنه گفته مراد از فلان شخصی است که والی مدینه بود از جانب مروان بن عبد الملک نامش عمرو  
بن سلمه بن نفیع بود و بعضی گفته اند که آن عمر بن عبد العزیز است و این خطاست زیرا که ولادت عمر بن عبد العزیز بعد از فوت ابوهریره است  
بیک سال توریشتی گفته ولادت عمر بن عبد العزیز در سنه شصت و یک هجری است و وفات ابوهریره در سنه پنجاه و هفت یا پنجاه و هشت یا پنجاه  
بوده است و بعضی گویند که مراد از فلان علی بن رضی است و بهر حال حدیث مصرح است باینکه ابوهریره نماز گذارد در این فلان سلیمان گفت که نماز گذاریم  
من پس آن مرو که ابوهریره او را شبیه صلوة بر رسول الله صلی الله علیه و سلم گفته بود و یطیل الاولین من الظهر و از میکرد آن فلان دو رکعت  
اول از ظهر و در روایتی و سبک میکرد دو رکعت پسین را از ظهر باینکه میخواند در آخرین ظهر فاتحه یا سوره قصص و ذکر تطویل قرات طهر است  
و یخفف العصر و سبک میکرد و قرات عصر را یعنی نسبت بنماز ظهر و یقرأ فی المغرب بقصار المفصل و میخواند در مغرب سورتی کوتاه  
از مفصل و آن از قاف تا آخر قرآن است علی الصحیح کذا فی التوشیح و در سبیل گفته از مسافات یا جاثیه یا قتال یا فتح یا حرات یا صمت یا تبارک یا تسبیح یا تسبیح  
و اتفاق کرده اند بر اینکه منتهای او تا آخر قرآن است و توشیح در ترجمه گفته مراد مفصل بر قول مشهور از سوره مجلات تا آخر قرآن است و مفصل ازان جت گویند  
که در وی فصول یعنی فصلها بسیار است و بعضی گویند از جهت قلت نسخ و روی در بعضی گفته منتهای آنند جمهور علما مقیم غیر معذور که در شرح  
طوال مفصل خواند و در ظهر و عشا و وسط و در عصر و مغرب قصار آن و مفصل یک سبج است از سباج قرآن که صحابه اخذاب خود را بر آن سباج نهاده اند و آن  
گویم سورتی قسم طول و اوساط و قصار طول از اول قاف تا سوره بروج است و اوساط از بروج تا اونی یا سوره زلزله و اونی یا قضا و آن تا آخر قرآن

وفي العشاء بوسطه وخواند در عشاء بوسط مفصل که میانه اند و در انبی و کونای و فی الصبح بطول الله و در نماز باشد و بسوختن و در آن وقت  
 بیک در نماز بطول مفصل گفت بلکه محال است که تطویل میکرد و در عصر نیز تخفیف ذکر کرد و از قصار و اوساط هیچ گفت و محمول و مقرر الکن در وقت ظهر  
 قرأت بطول مفصل است چنانکه در صبح و در عصر و اوساط چنانکه در عشاء فقال ابوهريرة ما صليت وراء احد اشبه بصلوة رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم من هذا قلت ابوهريرة هكذا هم ليس شیخ یکی که مانند تر باشد نمازی بنماز رسول خدا ازین شخص جبریل السلام گفته  
 علیا گفته اند که سنت آنست که در نماز صبح و ظهر و اوساط مفصل خواند و صبح الطول بود و در عشاء و عصر و وسط و در غرب قصار و گفته اند که حکمت در تطویل صبح  
 و ظهر آنست که این هر دو وقت غفلت اند نماز بر نوم در آخر میل و قائله پس در تطویل در هر یک تا آخرین بقیعت نوم و نحو بمانست و در عصر این حال نیست بلکه  
 وقت اعمال است پس تخفیف مناسب است و در مغرب ضیق وقت است پس احتیاج زیادت تخفیف است بنا بر حاجت مردم بسوی عشا و روز و اوقات  
 و در عشاء غلبه نوم است لیکن وقت وی واسع است پس مشابه شد بصر و معلوم شود اختلاف نماز آنحضرت چنانکه مغرب باید بطریقی که تمام نمی شود آن  
 این تفصیل انتمی أخرجه النسائي باسناده صحیح و روایت کرد آنرا ابن ماجه نیز تا قول می تخفف العصر و عن جابر بن عبد الله  
 بنضمیم و سکون ظاهری علیه و کسر عین رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرأ في المغرب بالطور  
 گفت شنیدم پیغمبر خدا را بخواند در نماز مغرب سورة طور و این شنیدم وی قبل سلام بود که فی الفتح و این حدیث دلیل است بر آنکه مغرب مختص نیست  
 بقصار مفصل و در حدیثی هم افضل بنت الحارث که زوجة عباس مادر ابن عباس و فضل بن عباس است آمده که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم  
 میخواند در مغرب سورة والمرسلات را مستغرق علیه و نیز وارد شده که میخواند آنحضرت در مغرب القصص و صافات و نجم و الزخار و سج و هم ربک الا شئ  
 و تین و نحو دتین و قصار مفصل و کما احادیث صحیحه پس این احادیث و احادیث دیگر که در نمازهای دیگر واقع شده اند و آلات و از بر بعد تعیین  
 قرأت چنانکه ائمه فقها قرار داده اند از طول مفصل در فجر و ظهر و اوساط و عصر و عشاء و قصار در مغرب و در اوست بر قصار مفصل در مغرب و در  
 مروان ابن الحکیم است و زید بن ثابت بر وی انکار کرده و گفت چیست ترا که میخوانی قصار مفصل تحقیق دیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم که  
 میخواند در مغرب بطولی الطویلین أخرجه البخاری و بی الاغراف و نسائی آورده که خواند آنحضرت انراف را در دو رکعت مغرب و در  
 عشاءین و توقیت کرد برای سعاد و دران بالشمس و ضحیها و باللیل اذ یقشع و سج هم ربک الاعلی و نحو با و در حدیث عمرو بن شعیب عن ابيه  
 عن جده آمده که گفت هیچ سورة از مفصل نیست نه منغیر و نه کبیر که شنیدم من از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که امانت میکرد بدان مردم را در نماز  
 در سبیل گفته جمع میان این روایات چنین است که واقع شد از آنحضرت این همه باختلاف حالات و اوقات و اشغال عباد و وجود است  
 مستغرق علیه شیخ در ترجمه گفته اصل و دلیل در تعیین فقها این مورد کتاب امیر المومنین عمر است بجانب ابوموسی اشعری که واکو بود  
 از جانب وی پس نوشت این تفصیل را در آن کتاب و قرار یافت امر بران و با جمله اتر قرأت در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم در طول و قصر  
 مختلف بود باختلاف احوال و اوقات و حکم و مصالح و تعلیم و جواز و رخصت و این از ان مقرر شد امر بر کتاب امیر المومنین عمر و لابد و دلیل و دماغ  
 از حضرت نبوت صلی الله علیه و سلم درین باب خواهد بود و شاید که غالب احوال می صلی الله علیه و سلم همچنین و بر زمین شیخ خواهد بود و احیاناً برخلاف آن  
 و پس است از روی حجت و دلیل قول عمر رضی الله عنه انتمی و حسن ابی هريرة رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم یقرأ فی صلوة الفجر یوم الجمعة میخواند در نماز فجر و زجره و در رکعت اولی الم تنزیل المجد  
 و همل انی علیه انسان سورة سجده و در رکعت دوم سورة و هر مستغرق علیه و ابل سن نیز از روایت کرده اند مگر نسائی که از حدیث



و نه احوال عمران یعنی گذشت باینکه در روی تخریب است مگر اگر بناه خواست از خدا استعاده کرد و فی گذشت باینکه در روی استعادت مگر اگر خدا  
کرد خدا را در غایت خود بیسوی می رواد احد پس این همه صریح است در ناقله و قیام لیل و نایام است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم در هیچ روایتی که ایت  
کرده باشد مودم را بسوره بقره و آل عمران در فریضه اصلا و لفظ استادم که در حدیث عایشه است مشهور است بلکه در دلیل بود و این با تعبیر و روش  
و اگر کسی در فریضه هم بخواند لا باسبی باشد و خالی در نماز وی گشت و خصص و ماقبی که منفرد باشد تا شاق نشود و بر غیر وی اگر این گس نام است و سخن

[illegible]





مخفف گفته بجهل که ترک خبر بدان کرده باشد و طریقی از ابوهریره آورده که اهل کسبی که ترک کرد تکبیر را معاویه بود و ابو سعید روایت کرده که اول آن  
 ترک زیاد و این بنا فی ما قبل نیست زیرا که زیاد ترک معاویه ترک نمود و معاویه آنرا ترک عثمان ترک نموده بود و الله اعلم اما عمل است مستقر بآنکه فعل آن شخص  
 و رفع در هر رکعت پنج بار چنانکه ازین حدیث دریافت شد و در باب عید و ثلاثه تکبیر هنوز از تشدید و سطر زیاد کند پس در یک رکعت پنج تکبیر احرام  
 نمود و چهار تکبیر است و بدون او شتاد و نه و اختلاف کرده اند علما در حکم تکبیر نقل بعضی واجب گویند و این قولی است از صاحب جنبل را زیرا که آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم در اوست کرد بران و فرمود صلوا کما ایتونی اصلا و چه مود گویند مندوب است زیرا که آنحضرت مسی را تعلیم نفرموده و آنچه او را آموخت  
 تکبیر آخر است و آن موضع بیان بود برای واجب و جائز نیست تاخیر از وقت حاجت و جوابش آنست که تکبیر نقل در حدیث مسی نزد ابو داود از حدیث  
 رفاعة بن رافع آمده و در وی گفته شد بقول الله اکبر ثم یرفع و ذکر کرد و در قول سمع الله من حمده و بقیه تکبیرات نقل از خبر جابر الترمذی و الله اعلم  
 احمد و داود و بوجوب تکبیر انتقالات و ظاهر قول می یکم عین کذا و حین کذا آنست که تکبیر مقارن این حرکات است پس در ابتداء هر رکعت شش بار  
 و اما تکبیر برای اتمام حرکت چنانکه در شرح گفته پس نیست و بجای آن بلکه می باید که لفظ را بجز زیادت بر او و نقصان از آن بگوید و ظاهر قول و  
 ثم یقول سمع الله من حمده ربنا لک الحمد شریعت اوست برای هر صلی از امام و امام زبیر که این حکایت مطلق صلوة آنحضرت است صلی الله علیه و سلم  
 اگر چه احتمال حکایت و حالت امامت و در چه متبادر عند الاطلاق از صلوة واجب همین است زیرا که نماز واجب آنحضرت با جماعت می بود و وی امام  
 آن جماعت بودی و برین تقدیر قول می صلوا کما ایتونی اصلا امرست مریضی را باینکه بگذار و مثل نمازی صلی الله علیه و سلم امام باشد یا منفرد  
 و باین رفته اند شافعی و ابو داود و اشعری آورده که گوید سوّم خلف امام سمع الله من حمده و لیکن بگوید ربنا و لک الحمد و این سوّم است بر شعبی  
 خلا یقوم به حجت داد عا کرده اند طحاوی و ابن عبد البر اجماع را بر جمع منفرد و در ابو یوسف و محمد گویند جمع کند میان هر دو امام و منفرد و حد گوید  
 سوّم و گفته اند که حجت جمع امام میان هر دو اتحاد حکم امام و منفرد است و **عنه** ابی سعید و الحدیث رضی الله عنه قال  
 کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا دفع رأسه من الركوع قال بورد رسول خدا چون بر سیداشت سر خود  
 از رکوع میگفت اللهم ربنا لک الحمد خداوند ترا ست حمد لفظ اللهم در روایت ابی سعید یافته نشد و در روایت ابن عباس که  
 نزد مسلم است یافته شد جداگانه است پیری آسمانها منصب همزد ملا بر مصدر است و جائز است رفع بر خبر بیت مبتدای محذوف و محلی  
 جواز رفع و نصب می از ابن خالویه و دیگران و زجاج گفته جائز نیست مگر رفع و ابن خالویه و اکثر ترجیح نصب کرده اند و هو المعروف فی روایات الیه  
 و یصح نصب علی الحال ای مالیا و الا لرض و پیری زمین و در سنن ابو داود و غیره ملا الارض است و این در روایت ابن عباس است نزد مسلم پس امام  
 روایت نشان لفظ ابی سعید است و نه از لفظ ابن عباس زیرا که در اول می لفظ اللهم نیست و در ثانی لفظ ملا الارض است و ملا همانست که  
 و پیری پیری که گفته پیر کردن آن بعد آسمان و زمین و آنچه در وی است بعد بنم دال است بنابراین قطع از اضافت و نیست مضاف الیه اهل الشام  
 و الحدیث ای سزاوارستایش و بزرگی نصب اهل بر بلیت است یا اختصاص و رفع بتقدیر انت اهل الشام احق صا قال العبد سزاوارتر من  
 در است ترین چیزی که بگوید بنده این بر رفع خبر مبتدای محذوف است و ما بعد در بیت تقدیر قوله اللهم ربنا لک الحمد احق قول العبد و در شرح مذهب  
 از ابن صلاح آورده که این مبتدایست و خبر او لا مانع لما اعطیت الی آخره و قوله و لکن لک عبد احقر من سیان مبتدای خبر یا حق خبر اقبل خود است یعنی بر بنابر  
 لک الحمد اول اولی است قوی گفته زیرا که در وی کمال تقویست بسوی او و تعالی اعتراف است بکمال قدرت و عظمت قهر و سلطان وی و افراد و سه  
 بوجاهت و تعظیم مخلوقات انتمی و چون در بعضی روایات لا مانع الی آخره محذوف است ابتدا آنرا خبر یا حق مگر دانییم بلکه جمله استثنائی که قیتم تا وقت حذف وی



واین دقیق البیحد گفته و الحق این مثل بنالایعارض التصحیح بالجبهه و ان لکن ان یعتقد انما یعضو واحد فذلک فی التسمیة و العبارة لافی الحکم الذمی دل علیه انتمی  
و نیز دلیل البیحدیه حدیث مسی است که در آن صرف ذکر جبهه است و لکن جهت آن و این قریب به حل امرست در بخار غیر واجب و وجوب البش است که این استدلال  
تمام نیست مگر بعد معرفت تقدم این حدیث بر حدیث سبی تا قریب به حل امر حدیثی که در آن ذکر الف است بر ذنب باشد و چون تاخیر او فرض کنند  
این زیادت مشرّع باشد و لکن است که شریعتی متأخر باشد و با جهل تاریخ علی موجب زیادت مرجع بود بنا بر احتیاط و ظاهر حدیث عدم وجوب  
کشف چیزی از این اعضاست زیرا که سماعی سجود صادق است بر آن بنادون آن بر زمین بدون کشف نیست خلافت در آن کشف کسبستین  
غیر واجب است زیرا که در آن خوف کشف عورت است و در جهه اختلاف است بعضی گویند واجب است کشف آن موافق روایت ابو داود و در سبیل  
که دید آنحضرت مروی که سجده کرد به پهلوی آنحضرت و عمامه بسته بود بر پیشانی پس کشف کرد و چینه خوراد و لکن بخاری تعلیقا آورده از حسن که اصحاب آنحضرت  
سجده میکردند و حال آنکه دستهای ایشان و چاههای ایشان است و سجده میکرد مروی از ایشان بر عمامه خود و صله البیعتی و گفت هذا صحافی السجود  
موقوفه علی الصلوة و مروی است احادیث که آنحضرت سجده میکرد و بر عمامه از حدیث ابن عباس اخرجه البیعتی فی الحلیة و در سنن شافعی است و در  
حدیث ابن ابی اوفی است اخرجه الطبرانی فی الاوسط و فی ضعف و از حدیث جابر و عدی و در وی دو متر و یک اند و از حدیث انس نزد ابن ابی حاتم  
فی الصلوة و در وی ضعف است و بیعتی و غیره این اخبار را ذکر کرده اند و گفته احادیث کان یسجد علی کور عمامته لایثبت فیها شیء یعنی موقوفه و احادیث  
جانبین غیر نامض اند بر ایجاب قول وی سجده علی جبهه صادق است بر هر دو امر و اگر چه با عدم حائل نظر باشد پس اصل جواز از این است و اما حدیث  
تخالف شکون الی رسول الله صلی الله علیه و سلم حرار من ثانی فی جباهنا و گفتنا قلیم لیشکنا الحدیث پس نیست در وی دلالت بر کشف این اعضا  
و نه بر عدم آن بلکه در حدیث دیگرست نیز بسلم که بود یکی از ایشان می گسترده جامه خود را از شرت گری پسر سجده میکرد بر آن و شاید که در امثال این خلافت  
نیست خلافتی که هست و سجود بر محمول است که آن محل نزاع است و حدیث انس محتمل است متفق علیه و فی روایات امرای ابی الامترو  
روایت امر النبی صلی الله علیه و سلم و این هر سه روایت بخاری راست و تمام این حدیث این است و لایکف الثیاب و لا التمسح یعنی  
و امر کرده شده ام که نگرارم و فراموش نیامد جامه را و نه موار و نیازا اگر دآوردن جامه چنانکه در هنگام سجود رفتن جامه را اگر داند تا خاک آلوده نشوند  
بالی این غرض همین طوری گردانید این بر زنند و بعضی که بستم عذبه دستار خلافتن و دل آن دارند و مکرستن در نماز بعضی مستحب اند و بعضی مکروه و فراموش  
آوردن نموجع کردن آنهاست و در زیر دستار و بعضی گویند مکروه است که باند یا بچینی بر سرست و و کرده زندا اگر وی آن جمع باشند مکروه نیست  
و سنن ابن بکینه روایت است از عبداللہ بن مالک ابن بکینه یضم موحده و فتح عمل نام در عبداللہ است و مالک نام پدر اوست و لہذا مالک را  
بتنویس میخوانند و ان را بر سر این اثبات میکنند تا بدانند که مالک بن بکینه است بلکه عبداللہ را و وصفت است یکی ابن مالک دوم ابن بکینه و در شیخ  
باب ابن بکینه و باب مالک مشهور نیست و وی صحابی است حلیف بنی المطلب بن عبد مناف از سابقان است مرد و امارت سعاد و مابین ستماء و حمیر  
یا ثمان و خمیس و نووی در تمذیب گفته پس و پدر وی صحابی اند و کاشف شری ذکر کرده که بکینه مآدوی از صبیات است و مالک پسر قسب است بکینه قات  
و سکون مجبوره موحده و هر حال میگوید عبداللہ بن بکینه انصاری رضي الله عنه ان النبي صلی الله علیه و سلم کان اذا صلی  
فخرج بہن ید ید بہ بود آنحضرت چون نماز میگذاشت و کاشاده میداشت و فرج می گذاشت میان هر دو دست خود و در روایتی بجای صلی سجده فرج  
بفتح فاء تشدید است و در آخر جمیع این هر سه را از جمله که نزدیک اوست و در سید است و ظاهر روایت آنست که تفرج در کعب و سجود هر دو دست  
و لکن بخاری حدیث را در مناقب ذکر کرده و تشدید سجود نموده پس مطلق محمول باشد بر آن و حدیث دلیل است بر فعل این هیئت در نماز و گفته اند که حکمت را



ساعدی که میگرفت آنحضرت هر دو رکعه خود بر دو دست بچو قایلش بران و بفرست میگرد و میان انگشتان خود و هم از دست است در رکوع بخانی ازین رو  
 بگوید که فی حدیث ابی حمید عن ابی داود و بهذا اللفظ و رواه ابن خزيمة بلفظ و بخایه عن حمیه و عن وائل بن حجر بن ربیعہ ذہبی گفته می  
 صحبت و روایت است رضی الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا ركع فرج بين اصابعه بود آنحضرت چون رکوع  
 میکرد می کشاد و میان انگشتان هر دو دست خود فرج را و اذا سجد وضع اصابعه و چون سجده میکرد وضع میکرد و باهم می نمود و انگشتان خود را  
 علماء گفته اند که حکمت در ضم اصابع نزد سجود و توجیه است قبله است رواه ابن خزيمة و ابن حبان و الحاكم و گفته حاکم که بر شرط مسلم است و مقرر است  
 این را ذہبی گفت بیهقی که اسنادش حسن است و عن عائشة رضي الله عنها قالت رایت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي  
 مستترقا گفت دیدم آنحضرت نماز میگذارد چهار زانو نشسته و این در حالت مرض بود چنانکه در روایت آمده که هرگاه نماز میگذارد آنحضرت نشسته  
 چهار زانو نمی نشست و لهذا مصنف این حدیث را در تلخیص در باب حملہ للریش آورده و حدیث دلیل است بر کیفیت قعود علیل چون نشسته نماز گذارد  
 زیرا که حدیث وارد است درین باب و آن صفت صلوة آنحضرت است چون بیفتاد از سبب و منتفک شد قدم می پس گذارد چهار زانو نشسته  
 در سبیل گفته هر دو پیمین قعدہ را اختیار کرده اند و قعود مرئین برای نماز و غیر ایشان را اختیارات دیگر است و دلیل بایشان است که آن این حدیث  
 باشد و انتقی مراد بید و یہ ایتمین اند که مذہب زیدیه دارند و از سادات بوده اند رواه النسائي و صححه ابن خزيمة و رواه الدارقطني  
 و ابن حبان و الحاكم من حدیثی ثنائی نمیدانم هیچ کی را که روایت کرده باشد آنرا جز ابو داود و حفصی و گمان نمی کنم او را بگشاید انتقی تصحیح  
 در تلخیص گفته روایت کرده است آنرا ابن خزيمة و بیهقی از طریق محمد بن سعید بن الاصمغانی بتابع ابی داود پس ظاهر شد که خطا نیست و روایت  
 کرده است آنرا بیهقی از طریق بن عیینہ از ابن عجلان از عامر بن عبد الله بن زبیر عن ابیه که گفت دیدم رسول خدا را دعا میکرد و این چنین و نهاد هر دو  
 دست خود بر زانوی خود و حال آنکه وی مترجع جالس است و رواه البیهقی عن حمید و لفظ وی این است دیدم انس را که نماز میگذارد چهار زانو نشسته  
 بر فراش خود و علقه البخاری انتقی و علماء گفته اند که صفت تزییع این است که باطن قدم یعنی راز بر فخذ میسری کند و باطن میسری تحت سینه  
 و حالیکه مطمئن است و هر دو کف را بر هر دو زانوی خود و حالیکه مفرق انا بل خود دست بچو رکوع و عن ابن عباس رضي الله  
 عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يقول بين السجدين بين بود آنحضرت که می گفت در میان دو سجده و قی که سر  
 از سجده نخستین برداشته می نشست این عار الله خرا غفر لی و ارحمینی و اهدنی و عافنی و ارزقنی ای خدا بخش مرا و هر کس بر سر  
 و راه نام مرا و عافیت ده مرا و روزی ده مرا و بلند کن مرا و درست کن حال مرا و در ترمذی بجای عافنی و ارحمینی و اهدنی و ارزقنی و عاف  
 هر دو را جمع کرده مگر آنکه و عافنی نگفته و در دارقطنی و نسائی بروایت حذیفه صرت رب اغفر لی آمده مگر گاهی اقتصار میفرمود بر طلب مغفرت که اصل و عمده  
 مطالب است و حذیفه همین را شنیده روایت کرده و در اوقات دیگر زیاده برین نیز می گفت ابن عباس آنرا روایت کرده با حذیفه بنا بر شریعت  
 این عا اقتصار بر اول کلمه کرده و مراد چه است و حدیث دلیل است بر شریعت و عا و قعود بین السجدين و ظاهر شش گفتن آنحضرت است این را بجه  
 و در درختار گفته نیست در میان هر دو یعنی مجلس فکری مستغرق و موافق مذہب و آنچه وارد شده است محمول است بر نقل انتقی و این حدیث وائل  
 آن وارد است بر صاحب در مختار و لهذا در الا لایسند و فصل طریق خواندن نماز بر وجهی است این ذکر را بین السجدين آورده و گفته بنشینند باطنین  
 و بخوان اللهم اغفر لی اللهم بستر تکبیر گوین باز سجده کند مثل اول انتقی رواه الاربعة الا النسائي یعنی ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و بیهقی  
 و التلخیص لابی داود و صححه الحاكم و در سندش ابو الصلاح کامل است و در مختار نیست و عن مالك بن الحويرث رضي الله







برای مسلمانان و بر کافران بعد از کعبه یا قبل از آن و ترک نکردن آن را با این معنی که آن نزدیک ثابته بن جهم خوانده نمی شود و انتهی و حسن **ع** الی مالک  
 سعید بن طارق بن اشیم بر وزن اشیم **ع** و او را ابن شهاب گویند در نسخ بلوغ المرام سعید آمده و لیکن صحیح سعد است بغیر تحقیق  
 ابن عبد البر گفته طارق معروست و کوفین روایت کرد از وی پس وی سعد قال گفت سعد قلت **ع** الی انتهم مرید خود را یا ابنت قد صلیت  
 خلف رسول الله صلی الله علیه و سلم و ابی بکر و عمر و عثمان و علی ای پدر بر سرستیکه تو نماز نثار ده پس آنحضرت و هر چه از خلیفه  
 وی و در روایتی هتایا کوفه یعنی اینجا و کوفه و این متعلق بعلی است زیرا که نمازش کوفه پس علی بودند خلفای ثلاثه بنحو این خمس سنین نزدیک پنج سال  
 افکاروا یفتنون فی الجهر پس بودند ایشان که قنوت میخواندند و نماز صحیح و جز آن از نمازهای دیگر گفته ای **ع** یعنی محدثانی  
 پس که بن اینکه میخوانند و موافقت بر آن نمایند بدعت است نوید آمده و ردین و خواندن آنحضرت نبود و جز نماز که در وقت صبح خوانده بعد ترک  
 داده چنانکه گذشت طلبی گفت لازم نمی آید از تنفی کردن این صحابی نفی قنوت زیرا که این شهادت نفی است و جماعتی دیگر شهادت با ثبات آن داده  
 مثل حسن و ابی هریره و انس و ابن عباس و غیر هم و در کتب نقل شده و مروی است خلاف آن از خلفای اربعه و جمع میان هر دو مابین وجهی است که گاهی  
 قنوت کردند و گاهی نکردند و اما ابو حنیفه و غیره منعی عنه گویند باین حدیث زیرا که چون محدث بدعت باشد و بدعت منعی عنه است مستثنی  
 زواه الخمسة **ع** ابا داود یعنی احمد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و سنن ابی داود و التلمیذین شیخ در ترجمه گفته این اول دلیل  
 بر نهی خفیه و شیخ ابن حجر در شرح خود میگوید که جواب داده اند از این امینه که آن کسانی که احادیث قنوت در وقت صبح آورده اند و اثبات آن کرده  
 علما اند و بسیارند و واجب است تقدیم ایشان بر خبر کسانی که نفی آن کرده اند و میگویند حدیثی که از ابن مسعود روایت کرده اند که قنوت بخواند آنحضرت  
 در هیچ نمازی ضعیف است و همچنین آنچه روایت کرده شد از ابن عباس که گفت بدعت است و همچنین روایت کرده شده است از امام سکه که منعی کرد  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم از قنوت که این احادیث همه ضعیف اند و این کلام خالی از تکلف نیست و الله اعلم انتهی گویم خالی است از تکلف زیرا که اتحاد  
 نفی در سنن است و احادیث اثبات صحیح پس ساری نشود بدان و اثبات مقدم است بر نفی غایت مافی الباب آنکه فعل مره و ترک آخری و این بنا  
 ثبوت و بقای نیست فی الجمله و حسن **ع** ابی محمد الحسن بن علی علیهما السلام سبط رسول خدا و روحانته وی متولد شد در نصف رمضان  
 سنه سه هجری ابن عبد البر گفته این اصح اقوال است بود و حلیم و برع و این فضل و برع او را عی شده بر ملک دنیا بیعت کردند با و  
 بعد پدرش بود و خلیفه در عراق و عراق تا بهفت ماه و با ثبات وی در کوفه بر موت زیاد از چهل هزار کس بودند وی کار خلافت بمعاویه گذشت  
 در نصف جمادی الاولی سنه اربعه و ثمانین و زیاده فی الدنيا الدنیه و هو سید شباب اهل الجنه و رسول السلام گفته فضائل آنحضرتی قدر ذکر نامها بشرط احسان  
 فی الروافه الذی انتهی و در کتاب استیجاب در فضائل او احاطت بسیار کرده پس شرح حسن بن حسن جماعتی کثیر از وی را وی است توفی رضی الله عنه  
 فی سنه احدى و خمسين و الاخری سطره هم حسن نام داشت این نام شریف در وی عجب تاثیر می کرده که مثل امام حسن همه ملک مال پر خور و رفاهیه و رغبت فیما عند الله  
 بگذاشت و تمام عمر نزد و توکل و تقوی بسپرد و هر چند از اولاد حسین بود اما کار حسن کرد و این نجاست که او را اولاد حسن خوانند و کیف و حسن و حسین یکی  
 اول آن خورشیدی دار و حق تعالی ما را بهم از فیوض این نسبت محروم نگرداند و بر طریقه ایشان زنده دارد و میر اندامین ثم امین قال **ع** کنی رسول الله صلی  
 الله علیه و سلم کلمات اقوطن فی قنوت الوتر گفت تعلیم کرد مرا رسول خدا و عانی شغل من چند عظمه میگویم آنرا در قنوت و شرط ظاهر آنست که  
 آنحضرت و می و احوالی تعلیم کرد و وی رضی الله عنه خوش داشت که آنرا در قنوت خواند و لیکن می گویند و بعضی روایات آمده است که آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم فرمود و بگردان این را در و تر خود و این روایت غریب است و مانند سبیل گفته و لیکن بیان لحظه انتهی و در اکثر روایات مطلق آمده که کان

یعلیٰ ناله الدمار ونسبه کرده است ابن خزمیه وابن حبان برینکه قول می فی قنوت البوتر متفرق است بدان البوتر حقن من یزید بن ابی مریم و یحییٰ بن ابی الوثر  
و اسیر الی گفت و روایت کرده است آنرا شعبه و وی احفظ است پس ذکر کرد در وی قنوت را و نه و ترا بیا گفت کان یعلیٰ ناله الدمار و مصنف در تخریص  
قول ابن حبان را نیز کرده تمام بحث را آنجا باید دید و حافظ ابن القیم در زبیری نبوی گفته زیاده که در حاکم در مستدرک قال علی بن رسول الله صلی الله علیه و سلم  
فی وتری اذا رخصت راسی و لم یبق الا سجود و رواه ابن حبان فی صحیح و لفظه سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یعدو انتهی و باجماع قنوت شافعیست  
در وتر خیر و نیز حقیقه اللهم اننا نستغینک است اما سندش از حدیث پیدا نیست ابن حجر کی در تحفة المحتاج شرح للمنهاج گفته لم یأت عنه صلواته شیء  
انما اخرعه عن عمر بن الخطاب و ابن علان در شرح او کار گفته قول لم یأت الا جمیع صحیح موصول انتهی گویم البکر بن شیبہ آنرا از ابن مسعود و ابو داود و آنرا  
و غیر اهل آورده و تفاوت بعض الفاظ لیکن موقوف غیر مرفوع است و گفته اند که افضل آنست که هر دو بخواند ابن حجر کی در ایجاب شرح عیاب گفته  
و لو اتی فی الصبح مع قنوت الصبح بقنوت عمر رضی الله عنه الذی صح عنه انه کان یقنت به فی الصبح لا البوتر كما رواه البیهقی و غیره فصح و اذا جمع بينهما  
قدم الاول و هو اللهم اه فی البیت عنده صلواته فی البوتر انتهی التمهید اهد فی فیمن هد بیت خدا یا راه نامر در میان آن کسانی که راه راست  
منوده ایشان را و عافنی فیمن عافیت و عافیت ده مراد من آن کسانی که عافیت داده ایشان را و عافیت سلامت است از جمیع  
آفات دنیا و آخرت و قولی فیمن قویست و دوست دارم او و متولی امر من باش و بر و در لطیف کرم خود گیر همه کارهای مرا و بارک لی  
فیما اعطیت و برکت و زیادتی ده مراد چیزی که داده از نعمتها و فی شتر ما قضیت و نگاه دار مرا از بدی آنچه قضا کرده و تقدیر فرموده  
و طلبت غایت از من باعتبار ظاهر سباب آلات است و لا یزال محو و اثبات در آن جاری است فاذا نک تقضی و لا یقضی علیک پس  
بدرستی که تو حکم میکنی بهر چه بخوای و حکم کرده نمی شود بر تو و آنه لا یدل من والیت بدرستی که شان این است که خوانی شود کسی که دوست  
داری تو آنرا صح عزیز تو خواری نه بدین تر کنش تبارکت ربنا و تعالیت بزرگی تو ای پروردگار ما و ملندی رواه الخمسة بحیة احمد  
و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و رواه ابن خزمیه و ابن حبان و الحاکم و الدارقطنی و البیهقی و یضا و حدیث اول است بر شتر و عیت قنوت  
در صلوة و شتر و این مجمع علیه است در نصف اخیر از رمضان و زاد الطبرانی و البیهقی و لا یحضر من عادیات و گرامی و غالب نمی شود  
کسی که دشمن داری تو آنرا ایضا بکسر جمله است علی الاصح و این زیادت بعد قول می است و لا یزل من والیت مصنف در تلخیص گفته و واقع شده  
مار است این زیادت بطریق عالی متصل بجمع و قرارت بر ابی الفرج بن حماد انتهی و گفت رافعی این زیادت ثابت است و حدیث مکرر آنکه گفت تو و  
در خلاصه که روایت کرده است آنرا بیهقی پس بنده ضعیف انتهی و گفت شیخ در ترجمه زیاده که دشمنی این کلمات را نیز فلک الله علی ما قضیت  
استغفرک اللهم و متوب الیک رب اغفر وارحم و انت خیر الراحمین پس تراست ستایش بر آنچه تقدیر کرده طلب مغفرت میکنم ترا ای خدا  
و توبه میکنم بسوی تو ای رب من بیا مرز و جریانی کن تو بهترین جریانی گفتگانی انتهی و لیکن مخرج صحیح این زیادت معلوم نیست و زاد النسائی  
من وجه آخر فی آخره و زیاده که در نسائی از وجه دیگر در آخرین قنوت این کلام را و صلی الله علیه و سلم در محبت کامله الی نازل باید بر  
پیغمبر و علیه صلوة و السلام تصنف در تخریج احادیث او کار نووی گفته این زیادت غریب است ثابت نمی شود زیرا که در وی عبد الله بن علی  
و وی معروف نیست و برین قول که می عبد الله بن علی بن جهمین بن علی شمسش منقطع باشد زیرا که می سماعت ندارد و از عم خود حسن پس ازینجا  
مبین شد که این حدیث بنا بر جهالت ناوی یا انقطاع بر شرط حسن نیست انتهی و الله بهی عونه ابن عباس رضی الله عنه قال کان رسول الله  
گفت بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم یعلیٰ ناله دعاء ندعایه فی القنوت من صلوة الصبح می آموخت ما را دعائی که بخوانیم

وکنیم از آن وقت از نماز صبح مصنف در اینجا اجمال نگار برده و در تخریج او کار نموده و از روایت بهیضی گفته اند که منی الی آخره در مصنفی است ابو حنیفه  
گفت قنوت خواند در چیزی از نمازهای فریضه و بخواند در تمام سال یعنی حدیث نزد یک و محمود بر همین است و نزد شافعی خواندن قنوت در نماز فریضه است  
و در آن سائر فرائض و قنوت در وتر نیست نزد یک و میگردانند آخر از رمضان و عمل قنوت در نماز صبح نزد شافعی بعد رکوع است و عروه بن الزبیر قبل  
از رکوع قنوت میکرد و از انس بن مالک هر دو روایت آمده و نزد یک شافعی در قنوت چهار باید کرد و حدیث ابو هریره و معتقدیان تا این گویند حدیث  
ابن عباس و در قنوت و تشریح اختلاف علماء است مذہب ابن مسعود و و لم قنوت است در وتر و همین است مختار سفیان ثوری و ابن المبارک  
و ایضا حنفیه و جامع بان رفته اند که در وتر قنوت نیست مگر در نصف آخر رمضان و همین است مذہب مالک شافعی و اقوی درین باب مذہب احمد  
و اسحق است که اگر از آنکه از نماز اول بر مسلمین برسد قنوت در صبح فاخته و در سائر صلوة عامه مستحب است و قنوت و وتر در آخر نصف رمضان تکلیف است  
در تمام سال مستحب است الله اعلم انتهى و فی سبیلہ صحیفه و در سند این روایت ضعف است زیرا که مروی است بطریق عبد الرحمن بن هریر  
مصنف در تلخیصش احتیاج است بسوی کشف حال می انتهی پس ضعف می من حیث الجماله باشد و نیز مروی است از طریق یزید بن ابی مریم و در  
سندش نیز جمعی است اما بر او اشک هر دو دست نزد یک خواندن دعائی قنوت پس روایت کرده اند از ابن عباس و ابن مسعود که ایشان رفع یدین  
میکردند در آن نیست حجت و واضح فیه و لاندازه بیان شرح موابی الزمکن گفته و لم نقف بعد علی دلیل نقلی فی رفع الیدین و التکبیر و الاعلی بالیقینی و جوب  
القنوت و قول صاحب الهدایه بقوله صلعم حسن بن عمار القنوت اجعل یدائی و ترک لم یوجد فیه لفظ الامر و علی تقدیر وجوده لایدل علی الوجوب لعدم ملوحظ  
حینئذ فاما لم یجب علی المأمور بالجب علی غیره و کذا قوله علیه السلام لا ترفع الایدی الا فی سبع مواطن لم یجد الوتر منها الحدیث انتهى و سخن این موقوفه

رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا سجد احدکم فلا یبرک کما یبرک البعذر چون بنیج و روایت  
از ثمالی بن یزید که نشیند چنانکه می نشیند شتر و می نهد زانو بار پیشتر و توضیح یدیه قبل رکبته و باید که بنشیند و دو دست را پیش از زانو بگذراند  
که وضع یدین برش از رکعتین در اول امر بود و بانه مأمور شدند بوضع رکعتین قبل یدین و حدیث ابن خزیمه که بالا گذشت شش مرتبه بدان استثنای التلکاف  
یعنی ابو داود و ترمذی و نسائی و دارمی نیز بخاری و دارقطنی گفته اند لا یتابع علیه و گفت و اقلطنی می دانم که شنید از ابی الزناد و یازده ترمذی گفته غریب است  
می شناسم از آنکه از حدیث ابی الزناد و همین مجید و نسائی نیز از آن حدیث ابو هریره آورده و لیکن در وی ذکر نکرده و لیکن یدیه قبل رکبته و ابو داود  
از حدیث ابو هریره آورده که بود آنحضرت چون سجده میکرد و بدست میکرد و بر دو دست خود پیش از زانو می نشاند و مثل اخرج الزناد و می من حدیث عمر  
و هو الشاهد الذی یستشیر المصنف الیه و ابن خزیمه در صحیح خود از حدیث مصعب بن سعد بن ابی وقاص عن ابیه روایت کرده که بودیم تا که می نهادیم بر دو  
دست پیش از زانو و زانو پس اندر کرده شدیم بوضع زانو پیش از دستها و حدیث دلیل است بر تقدیم مصلی دست را بر زانو وقت انحطاط بسوی سجده  
و ظاهر حدیث و جوب است لقوله لا یرکن و این نمی است و امر بترک و لیکن و هیچ کس بوجوب آن فاعل نشده پس متعین شده مشدوب است و اختلاف  
کرده اند علماء و ان مذہب مالک از داعی علی برین حدیث است تا آنکه از داعی گفته در یاقیم مردم را که می نهند و تنها پیش از زانو گفت بن ابی داود و هو قول اصحاب  
الحدیث و شافعیه حنفیه مالک و روایتی علی کرده اند می رت اکل و حق و آن یعنی حدیث ابو هریره اقوی فی سند و قوی تر است در سند و من از حدیث  
وائل بن سحج یضم حاکم و بن جیم و ابن جریر و اهل دلیل حنفیه و شافعیه است و هر مروی عن عمر از حدیث عبد الرزاق و عن ابن مسعود از حدیث ابی داود و ابن قائل است احمد و  
و جامع از علماء و ظاهر کلام مصنف ترجیح حدیث ابو هریره است و آن جلالت مذہب عالم شافعی است و نو و کفی ظاهر می شود ترجیح احمد و بن جیم بر ابو هریره و لیکن اهل این مذ  
حج آورده اند حدیث اهل زانو گفته اند حدیث ابو هریره مضطرب است زیرا که مروی است از مروی هر دو امر و ابن القیم در تحقیق این مسئله اطلاق بسیار کرده و گفته اند حدیث

ابوهریره علیه السلام است از روی حدیث قال فی بعض یدیه قبل رکعتیه و اول یدیه قبل رکعتیه قبل یدیه و والله لا یکنه برین قلب اول حدیث یعنی قبل  
 ظالمین که یکایک البعیر چه معروف از بروک بقیه تقدم برین بر طمین است و ثابت شده است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم امر بخالف سائر جوامع  
 در بیات نماز پس نمی کرد از التفات کالتفات الثلب از اقرارش کافر شمس السبع و از اقرار کافرا الکلب و از نقر کفر غراب و از رفع ایدی کاذنا خیل  
 شمس این وقت الم و بحجها قولنا ایضا <sup>است</sup> از آنکه قننا للصلوة فانما یدیهما من الایمان فیها بسببه بر بروک بعیر و التفات کثافت و نقر غراب فی  
 سجود الفرضه و اقرار کلب او کسب و فراهه و از ناب خیل عند فعل التیمه و صاحب بل برین ابیات زیاده کرده و گفته است و زنا که در کتب الایمان  
 المنق و تصویب لرس بر گفته و این هفتم است انتی مگر آنکه نووی گفته حدیث متعین ضعیف است و ایضا حدیث وائل برین است رأیت للنبی صلی الله  
 علیه و سلم اذا سجد وضع رکعتیه قبل یدیه و یدیه دیم آنحضرت را که چون سجد میکرد می نهاد بر زمین هر دو زانوی خود را پیش از نهادن هر دو  
 خود و تمام حدیثان است که چون برین حالت بریدشت هر دو دست خود را پیش از برداشتن هر دو زانو خج و در هر رکعت گفته اند نهادن اعضا سجد است  
 قرب است بر زمین هر چه بر زمین زد و یک نهادن او پیش و برداشتن بر عکس آن و نهادن بینی و پیشانی ترتیبی نیست که هر دو در حکم یک عضو اند و نزدیک بعضی بینی  
 بیشتر نکرده نزدیک است بر زمین شمی گفته که اگر دشوار افتد نهادن زانو را پیش از دستها بجهت غرضی مانند منحنه و جز آن بنده دستها را پیشتر انتی و نیز شیخ  
 گفته گفته اند که این حدیث اصح و ثابت است از حدیث ابوهریره و جماعه از حفاظ الصحیح منوّه و ترجیح کرده اند چون دو حدیث مختلف آمد رسیدل آنست که عمل باو  
 واضح کند و بعضی گفته اند که این حدیث ناسخ حدیث ابوهریره است انتی گویم دعوی نسخ تحت میخا بد و حدیث ابوهریره نهی قولی است و حدیث وائل روایت  
 و قول مقدم است بر وائل و لذا مصنف آنرا اقمی گفته اخوجه که رجعه یعنی ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و رواه ابن خزیمه و ابن حبان ابن کرم فی صحیحهم  
 من طریق شریک عن عاصم بن کلیب عن ایه و رواه الداریمی ایضا و گفته بخاری ترمذی ابو داود و بیهقی که متفر دست بدان شریک را شاهی است از عاصم احوال  
 از آنست که حدیث ویدیم رسول خدا را الخطاط سیکر و بتکبیر تا آنکه سبقت کرد هر دو زانوی او هر دو دست او را و غیره الدار قطنی و الحاکم و البیهقی و گفته  
 حاکم بر شرطین است و گفته بیهقی متفر دست بدان علان خطاط و علامه حلی است فان لا اولی زیر که برای نخستین یعنی حدیث ابوهریره شاهدگان  
 من حدیث ابن عمر شاهی است از حدیث ابن عمر که تقویت وی میکند صحیح ابن خزیمه و وی از ائمه معتبرین علم حدیث است و تصحیح او  
 حجت است درین فن و لیکن برای حدیث وائل نیز شاهی است چنانکه گذشت و حاکم آنرا اعلی شرطها گفته و غایت وی این است که برابر باشد  
 با شایر حدیث ابوهریره که متفر دست بدان شریک و در ضرورت ابوهریره و وائل در قوت متفق باشند و موافق تحقیق حافظ ابن القیم حدیث ابوهریره  
 آمل است بسوی حدیث وائل نیست در وی مگر قلب و این انکار نتوان کرد زیرا که قلب در الفاظ بسیاری از احادیث واقع شده و از اینجا است که جمیع  
 ائمه و اوصاف و شافعی و احمد بن حنبل و در آنچه مشهور است از حدیث نبوی عمل بحديث وائل بن حجر منوّه اند و زانو را پیش از دستها نهاده و از اعمی و احمد  
 در روایتی از وی و طائفه از محدثان عمل بحديث ابوهریره کرده اند و دستها را پیش از زانو نهاده و ذکره البخاری معلقا و موقوفا  
 و ذکر کرده است حدیث ابوهریره را بخاری در صحیح خود بطریق تعلیق و وقف یعنی گفت قال نافع کان ابن عمر یضع یدیه قبل رکعتیه و این نیز یکی از وجوه  
 و سخن ابن عمر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان اذا قعد للتمشید وضع یدیه الیسری علی رکعتیه  
 الیسری و الیمنی علی الیمنی بود آنحضرت چون می نشست در شمار اول یا ثانی می نهاد دست چپ خود را بر زانوی چپ و می نهاد دست راست  
 خود را بر زانوی راست خود و عقد ثلثه و خمسین و عقد سیکر و بجا و ستر را و صورتش این است که قبض کند رخصه و ضر و سطی را و سبک  
 سبک را که از اسباب نیز گویند و بهند طرف انگشت نر که آنرا ابهام خوانند و پنج مسج و شافعی و احمد بر روایتی باین اخذ کرده اند عملا بهذا الحدیث



و دیگر عقد تسعین است و صورت اولین است که قبض کنند خضر و خضر را و بسط کنند سجده را و بپند سر ایهام را بر سر و سطحی و حلقه کند و نمرود حقیقه و مختار و در وقت  
امام احمد و یحیی بن سنان و شافعی در قول قدیم نیز نایل است و این در حدیث مسلم از عبد الله بن الزبیر آمده و در حدیث احمد و ابو داود و ابو داود اهل بن حجر آمده است  
و نمرود مالک قبض کند همه انگشتان دست راست بسط کند سبابه را و شافعی در کیفیت تخلیق و جوی دیگر است و آن نهادن سر انگشت سطحی میان  
دو عقد ایهام است و روایت ثالث آنست که بسط کند همه انگشتان را استقبل قبله شوند چنانکه در حالت سجود و در بعضی احادیث اشارت بی عقد نیز  
آمده و مختار بعضی حقیقه این است غایب اعلی آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز مختلف بود گاهی چنین گاهی چنان و وجه تطبیق در اکثر مواضع که روایات مختلف  
آمده همین است در سبیل گفته الظاهر آنست که بجز همین الیهات و وجه الحکمة شغل کل عضو بعباده انتمی و اشارت باصبعه السبابة و اشاره می کرد  
با انگشت سبابة که نام انگشتی است که سبابه انگشت خست و سبابة از سب است بمعنی و شناسم کردن و عادت عربان است که بآن در مقام دشنام اشاره  
کنند و در زبان شریع عام می است و انگشت شهادت نیز گویند پس آنحضرت اشاره میکرد باین انگشت بوحده انیت حق تعالی و صورت اشارت آنست  
که بر دارد و آنرا نمرود تلفظ بکلام لا اله الا الله یا نمرود حکام یا نمرود شهور آنست که بر دارد و این انگشت را نمرود نفی و بپند نمرود اثبات و از بعضی ائمه شافعی منقول است  
که بزرگشته دارد و آنرا تا آخر شهادت و باید که بجانب فوق اشارت بکند و در حدیث ابن الزبیر آمده اشاره میکرد باین و حرکت نمی داد آنرا از غیر احمد و ابو داود و النسائی و ابن حبان فی صحیح  
و و عاقل که بدان بر و این خزیه و در حدیث ابن الزبیر آمده اشاره میکرد باین و حرکت نمی داد آنرا از غیر احمد و ابو داود و النسائی و ابن حبان فی صحیح  
بسیقی گفته بچکل آن کیون مراده بالتحریک الاشارة لانکما بر تحریک حتی لا یلا محض حدیث ابن الزبیر یعنی دوا مسکس شیخ و در ترجمه گفته ماند آنکه از حقیقه یا و در این  
و بپند وستان این عمل و عقد و اشاره ترک یافته و مختار نمرود مقتدین همان اول است و در ناخرین ایشان خلافت ظاهر شده و مختار نمرود علمای حرمین و غیر  
از بلاد عرب عمل آن است و تحقیق حقیقه شیخ ابن الهمام گفته که در اول تشهد تا شما دین بسط کند و در وقت تلبیل عقد اشارت کند تا عمل هر دو طریق جمع  
گردد و گفته است قول بمنع اشاره خلاف روایت و در روایت است و حضرت شیخ علی بن ابراهیم درین باب نوشته و جانب عمل را راجع ساخته اند  
و در شرح سفر السعادت از آن نقل کرده ایم و در محیط گفته است رفع سبابه یعنی نمرودی حقیقه و محمد از سنن است و همچنین مروی است از ابو یوسف و نجم الدین زاهد  
گفته که متفق اند بر آیات از اصحاب ائمه و در بودن می است و چون مذاهب ائمه از محدثین فقها و بسیاری از صحابه و تابعین و علمای کوفه این است و بسیار  
اخبار و آثار در آن عمل بدان ارجح باست و درین باب است رساله ملا علی قاری و در آن تشنیع کرده بر کیدانی بر منیع او ازین اشاره و چون  
بر من غیر گفته که اگر جلالت او در علم دین معلوم نبود این قول او کامل الحدیث کافی بود بر لمی تکفیر می و درین باب است رساله فارسی از شاه ولی الله  
محدث دهلوی و مکتوبی از مرزا مظفر جالغان قدس سره که در آن از طرف حضرت مجدد الدین ثانی شیخ احمد سرهندی عذری معقول بابت عدم رفع ذکر کرده  
و عمل خود بر آن ثابت نموده و مولانا محمد فاخر زائر الیه آبادی رح در فتوی خود حکایت نموده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بوالد بزرگوارش شیخ فخر بختی حرم  
شاه خوب الله رح و خواب گفته از شما عجب است که اشارت بسمیه نمی کنید از آن بازوی نیز رفع شروع کرده و بالجمله درین باب رسائل و تحریرات اهل علم  
قدیم و جدید بسیار است و عمل بر آن جاری می است لهذا از بسط درین مسئله اعراض نموده شد و فی روایة له و در روایتی مرسل است  
و قبض اصابعه که کجا و قبض کرد آنحضرت همه سر انگشتان خود را و اشارت بالی علی الایهام و اشاره کرد با انگشتی که نزدیک انگشت  
در حجة الله الیه وارد شدن است که گفته اند از نوری خود را بدست چپ خود و نمرود عقد بپناه بسته و اشاره کند سبابه و مروی است قبض و اصابع و حلقه  
باقی و هر گفت مذهب ابو حنیفه ترک اشاره نمودن است بسمیه می خطا کرده و نیست روایت و در روایت بعضی می چنانکه ابن الهمام گفته آری محمد آنرا  
مرسل ذکر نکرده و در موطا ذکر نموده و یا و تم قبض که تیسری نمی کرد در میان قول یا که نیست اشاره در ظاهر مذهب و درین قول ظاهر مذهب این است



که نیست اشارت و مقاسد جمل و تقسیم پیش از احصاست انتهى و در بالا هرگز گفته وقت شهادت اشارت کنایه این اشارت از ایام اربعه مرویست لیکن مشهور نیست امام عظمی است که اشارت کند و انگشتان هر دو دست متوجه قبله دارد انتهى و در مختار گفته متاخرین تصحیح کرده اند که اشارت کنایه تقسیم کردن رسول علیه الصلوة والسلام و بطرف امام محمد بلکه امام عظمی نیز اشارت نسبت کرده اند و از بعضی کتب نقل کرده که مفتی بنزله اشاره است به این صحیح و در تحفه صحیح گفته و در طحاوی گوید نسبت غیر مذکور است و **ع** حسن الله بن مسعود رضی الله عنه قال گفت ابن مسعود بودیم چون نماز میکردیم یا سید خیر خدا صلی الله علیه و سلم می گفتیم یا السلام علی الله پیش از سلام فرستادن بر بندگان می سبحانه می گفتیم سلام بر جبرئیل و سلام بر میکائیل و سلام بر فان پس هرگاه که برگشت از نماز گفت علی بن ابی طالب و رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال پس نه بود مگر بید سلام است بر خدا زیرا که خدا خود سلام است اذا صلی احدکم فلیقل بلکه چون نماز گذارد یکی از شما پس باید که بگوید یا ایها التَّحِيَّاتُ لله همه عبادات قولیه مر خدا است و تحیات جمع تحیت است و جبرئیل گفته معنی تحیت بقا و دوام یا عظمت یا سلامت از آفات یا همه انواع عظیم است و الصلوات و همه عبادات بنیه اعم از فرض نقل یا دعوات یا رحمت یا نماز پنجگانه و الطیبات و همه عبادات مالمیر زیرا که قاعده است که چون کسی در حضرت ملوک در اید اول سلام فرستد و شاگرد پس از آن خدمت کند و مثل نمایندگان از آن تحفه درگاه بگذرانند تا مالک و سخی لطف و عنایت ایشان گردد و نوی می گفته لفظ جمع آورد زیرا که ملوک را از غرب و محکم تحیه تا بود مخصوص که تعظیم و تکریم میکردند ایشان را احتیاج ایشان بدان پس فرمود تحیات همه مر خدا است و دیگران را عاریتی بیش نیست شهر خدای راست بزرگی و ملک بی انباز و دیگر هر که به مبنی تعاریف و دوست و دشمن مراد و طیبات کلام طیب و حسن است که نماند بدان خدا را و ذکر کند او را یا اقوال یا اعمال یا صلوات یا اعم از این و طیبیت آن بودن او است خالص از شوائب ریا و غیره و تحیات مبتداست و خبرش مبتداست و صلوات و طیبات مغضوب است بر آن و خبر بر دو مخدوم است و خبره تقدیر آخر

**السلام** یعنی سلامی که هر واحد از اعمی شناسد علیک ایها التَّحِيَّاتُ و رحمة الله و برکات و بر تو ای پیغمبر و مهربانی خدا و انزوی و نیهای خیر و کرم می و شخصیت آنحضرت صلی الله علیه و سلم اولاً سلام بنا بر عظم حق می است برایشان و لهذا تقدیم کرده اند از ابرار تسلیم نفوس خود پیش سلام که در مذبح خود با و وجه خطاب آنحضرت بجهت البقای این کلام است بر آنچه در مثل بود که شب معراج از جانب پروردگار تعالی و تقدس آنحضرت صلی الله علیه و سلم خطاب اسلام آمد پس آنحضرت در حین تعلیم امت نیز بر همان لفظ اهل گذشت تا ایشان را ذکر آن حال گردد و نیز آنحضرت همیشه لقب العین مومنان مع قررة العین عبادان است در جمیع احوال و اوقات خصوصاً در حالت عبادات و نورانیت و انکشاف درین محل بیشتر و قوی تر است و بعضی از عرفا قدس سرهم گفته اند که این خطاب بجهت سرایان حقیقت تحمید است علیه الصلوة والسلام در ذرات موجودات و افرات مکانات پس آنحضرت در ذرات مصلیان موجود و حاضر است پس مصلی باید که ازین معنی آگاه باشد و ازین شهود غافل نباشد تا با نور قرب و انس از معرفت منور و فاضل گردد

آری شهر در راه عشق مرحله قرب و بعد نیست و بی نیست عیان دعای فرستمت یا السلام علیه و سلم بر ما کرده حاضر بر کباب و از ملائکه و مومنان انس و جن همه درین حال داخل اند و **ع** عباد الله الصالحین و بر نامه بندگان که نیکو کارند حاضر و غایب دور و نزدیک و بر زمین و بر آسمان و صلاح خداست بنده صلاح آن بود که ادای حق عبودیت بروی که فرموده اند چنانچه باید بجای آورد و استقامت بر آن و زود و بی هیچ وجه خلل و فساد می در کارخانه حال ظاهر و باطن می راه نیاید و صلاح اعلی مناصب و ارفع مقامات است و لهذا وصف کرده است بر حق تعالی انبیا و رسل را و صلوات است که صلاح را بر ابرار بسیار است بعضیها فوق بعضی و همه را بر قدر صلاح انصافی از سلامت حاصل است و اقصی حجاب و اعلی مراتب صلاح آنست که شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سره در فتوح انبیا ذکر کرده که صلاح حالت زوال و فانی مطلق است و بودن بنده قائم

بر مرد حق و فعل او صالح فی التبعیه کسی است که باین مقام رسیده باشد و طاعت حق مستولی امر وی شده و پیوسته الی الصالحین و آن بنده ایست که دست تدبیر از جلب منافعه و مصالح و رد مضار و مفاسد خود باز داشته و بدقت بر مستولی ترتیب می گشته بی انگ اورا اختیاری و تدبیری از نفس خود باشد مثل طفل رضیع با دایه ویت با غاسل و گوی پیش چوگان انتهی و چون بنده باین حال رسیده لازم از جمیع آفات نفسی و آفاقی سلامت خواهد بود و چون خود را تسلیم کند سلامت مانند اسلام تسلیم این معانی خواهد بود و اللهم اجعلنا من الصالحین و چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم از نوکر بعضی عبا و اشخاص علی تعیین چیزات کریم خود که منیع نماز برکات و خیرات است منع تخصیص کرد و اشارت کرد و بوجه آن فرمود بدستیکه وقتی که گوید بنده این عباد می رسد از آن هر بنده صالح را که در زمین آسمان سبب حاجت بتخصیص چیست بعد از آن ختم بر شما دین کرد که خلاصه کار و اصل تمام اعمال است و فرمود اشهد ان لا اله الا الله گواهی میدهم که نیست ستمی برای عبادت بحق جز وی پس این قصار از دست نیرالکثر است عبادت میکردند خدا را و شرک می ساختند با او غیر او را و اشهد ان محمدا عبدا و رسولا در جمیع روایات اصوات سسته همین لفظ عبده و رسول است و این الا شیه و جامع الاصول فرمود و حدیث ابن مسعود را بلغظ و ان محمد رسول الله آورد و آنرا ابو سوسه شیعین و غیره تالیف کرد و تابع شد و ابرار برین و نیم صاحب تیسیر الوصول و تابع هر دو شد جلال در صورت النهار و زیاده کرد و این لفظ را که الله لفظ البخاری و لفظ البخاری همان است که مصنف ذکر کرده فتنه و بالجماع چون آدمی بحقیقت اسلام تصف شد و در مقام قرب و قبول استگشت اشاره کرد و دعا و سوال هر چه خواهد و فرمود شمر لیختر من الدعاء اعجبه فیدعی بستر اختیار کند و برگزیند از دعا هر چه پیش ازین است بسوی می پس نما کند و بخوابد از خدا که گفته اند شمر از خدا خواهم و از غیر نخواهم خدا بد که نیم بنده غیر و نه خدای دیگر است و زیاده کرد و ابو داود و ابن جریر حدیث لفظه و نحوه للنسائی من وجه آخر بلغظ فلیدع و ظاهرش و وجوب است بنا بر این بدان و داعی مجاز است هر چه خواهد از خیر دنیا و آخرت بخوابد و درخت اند خفیه و خفی و طایوسس باینکه دعا کند در نماز مگر بخیر می که یافته می شود و در قرآن و بعضی گفت اند دعا کنند مگر بخیر می التور و هر دو قول مردوست بقوله صلی الله علیه و سلم ثم لیختر من الدعاء اعجبه فی لفظ ما احب و فی لفظ البخاری من الشار ما اشار و این اطلاق است مرداعی را دعا کنند هر چه خواهد و این سیرین گفته دعا کنند در نماز مگر بامر آخرت مستغرق یکجه و این تشهد مختار حقیقی است و حدیث دلیل است بر وجوب تشهد بقوله فلیقل رفقه اند بسوی و جوشش عمر و ابن مسعود و ابو حنیفه و شافعی در قولی و سجده گفته غیر واجب است بسبب تعلیم نکردن آنحضرت مرسمی را و اختلاف کرده اند در الفاظ تشهد و اطلاق آن و وجوب و سنت هر دو مختار اکثر حدیث ابن مسعود است فموا لا ریح تصنف و تخلف گفته حدیث ابن مسعود و تشهد متفق علی الصلوة است و اکثر روایات در وی به تحریک السلام است و هر دو موضع واقع شده است در روایت نسائی سلام علینا بتکبیر در هر دو روایت طبرانی سلام علیکم نیز بتکبیر آری ترندی گفت و این اصح حدیثی است که روایت کرده شمر است و تشهد و عمل بسوی است نزدیک اکثر اهل علم و مردی است بسبب از خصیصه کردی و دید آنحضرت صلی الله علیه و سلم را در جواب پس گفت یا رسول الله بدستیکه مردم اختلاف کردند و تشهد فرمود بر شما با و تشهد ابن مسعود و گفت هزار اصح حدیثی که در تشهد نزد من است حدیث ابن مسعود است که مردی است از وی رضی الله عنه بیست و چند طریق و نمیدانم که مزی باشد از آنحضرت و در تشهد نامت تر از وی و نه صحیح تر از وی است و نه مشهور تر از وی بحال و نه اشد از وی و نه افریکتر است پس انید و طرق و گفت مسلم جز نیست که اجاب کرد و مردم بر تشهد ابن مسعود و بر آنکه اصحاب بی خلاف نمی گفتند بعضی ایشان در بعضی را و غیر وی اختلاف کرده اند اصحاب بی گفت محمد بن یحیی الذبلی حدیث ابن مسعود اصح چیزی است که مردی شد و تشهد و روایت کرد طبرانی در کثیر از طریق عبد الله بن برکیده بن الحصب عن اسبه گفت

شنیدیم در تشهد ابن مسعود انتمی و مختار امام احمد نیز همین تشهد است و گفته اند که تازیانه و جازست و لیکن سخن در اولی افضل است  
 واللفظ للتخاری و این لفظ که مذکور شد مختاری راست و روایت کرد سعید بن منصور از حدیث ابن مسعود که آمومت ما را یعنی آنحضرت تشهد فرما  
 و فرمود بگوید یکی از شما چون فارغ شود از تشهد اللهم انی اسألك من الخیر کلمة ما علمت منه و ما لم اعلم و اعوذ بك من ان یشرک ما علمت منه و ما لم اعلم اللهم انی  
 اسألك من خیر ما سألک منه عبادک الصالحون و اعوذ بك من شر ما استعاذک منه عبادک الصالحون ربنا اتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و  
 قنا عذاب النار و الحمد لله و الله رب العالمین و البقیة ایضا من حدیث ابن مسعود و هو من اوله ما افاده التشهد کتات نقول قبل ان  
 یقرض علیه منا التشهد بودیم که می گفتیم پیش از آنکه فرض گردانیده شود و با تشهد یعنی سلام بر وجه رحل و میگوید پس فرمود آنحضرت بگوید  
 این چنین و بگوید الخیات الی آخره و مستدلال کرده اند باین بر فرضیت تشهد اخیر بقوله قبل ان یقرض و لقوله بگوید و توبیخ کرده است نسائی  
 برای ایجاب تشهد و لیکن روایت کرد این حدیث را از طریق ابن عیینة ابن عبد البر در مسند کار گفته متفرض است ابن عیینة بقوله قبل ان یقرض و اخرج  
 مثله الدارقطنی و البیهقی و صحاح و الاصحاح و احمد است از حدیث ابن مسعود و این نیز یکی از ادله و جوب است ان النبی صلی الله علیه  
 و سلم علمه التشهد و امره ان یعلمه الناس بدرستی که آنحضرت تعلیم کرد و او تشهد و امر کرد که بیاورد آنرا و در زمان آخر جلد احمد  
 عن ابی عبیدة عن عبد الله قال علم رسول الله صلی الله علیه و سلم التشهد و امره ان یعلمه الناس الخیات تشهد ذکره و در لفظی این است که گفت ابن مسعود  
 گرفت آنحضرت دست مرا در دست خود و تعلیم کرد مرا تشهد چنانکه تعلیم میکرد مرا قرآن حافظ شوکانی فرموده در تشهد الفاظ مختلف آمده اند و حتی که  
 از آن مجعش باشد چون است که هر تشهد از تشهدات ماثوره که خارج بخرج صحیح اند کافی است برای مصلی واضح تشهدات تشهد ابن مسعود است که حضرت ابوبکر  
 آمومت و ثابت است و در صحیحین غیرهما انتهی و المسلمین و مرسل است صحیح از حدیث عبد الله ابن عباس رضی الله عنه قال کان  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت بود آنحضرت یعلمنا التشهد تعلیم میکرد ما را تشهد چنانکه می آمومت ما را قرآن یعنی  
 بتاکید و سابعه و در حفظ و ضبط آن پس بود که می گفت الخیات المبارکات الصلوات الطیبات لله الی آخره تمام می این است  
 السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و بركاته السلام علینا و علی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و این لفظ مسلم  
 و ابوداود است در واه الترمذی و صحیح کذا لکن منکر و روایت کرد آنرا ابن ماجه بخیر مسلم لیکن چنین گفته و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و روایت کرده اند  
 آنرا احمد و شافعی بیکسر سلام بلفظ و لن محمدا الی لفظ اشهد و در وی زیادت مبارکات است و حذف و او از صلوات و طیبات و محل اکثر شافعیه  
 برین تشهد است و در میان این دو تشهد در لفظ و سنی فی الجملة تفاوت است و این تشهد از افراد مسلم است و غیر مختاری اصحاب کتب مسلمین آنرا روایت  
 کرده اند تصنف و در تخفیف گفت رواه مسلم و الشافعی و الترمذی و الدارقطنی و ابن ماجه و گفته شد شافعی چگونگی اختیار کرد و حدیث ابن عباس را تشهد  
 گفت و بریم تشهد را و اسع و شنیدیم از ابن عباس بطریق صحیح و بود نزوم اجمع و اکثر از روی لفظ از غیر آن پس اخذ کردم بدان بی سز نیستی که  
 غیر آن اختیار کرده از آنچه صحیح شده است و غیر شافعی ترجیح تشهد ابن مسعود کرده بسبب عدم اختلاف روایت در حرفی از آن بلکه نقل کرده اند آنرا فرما  
 بریک صفت بخلاف غیر آن از تشهدات انتهی غرضنا و تشهد امام ما که تشهد حضرت عمر است الخیات المبارکات الصلوات الطیبات لله الصلوات علیک  
 ایها النبی الی آخره رواه مالک الشافعی و الحاکم و البیهقی بالفاظ الدارقطنی در علل گفته اختلاف کرده اند و آنکه این حدیث موقوف است بر عمر  
 و روایت کرده اند آنرا بعضی متاخرین از ابن ابی اولین مرفوعا و آن و هم است و روایت تشهد بجملة صحابه ابو موسی اشعری عایشه و عمر و بن هند  
 و علی کرم الله وجهه و ابن الزبیر و خاویه و سلمان و ابو حمید و اند و مروی است از ابوبکر مرفوعا که روی عن عمر و اما ویش ایشان در تخفیف است و الحاکم



انما حضرت شرف قال پسر فرمود قولا اگر میزد و این مفید و خوب است و در بعضی گفته جمهور اهل علم بر آنند که صلوٰه گفتن بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 مستحب است و در تشهد اخیر غیر واجب و بسوی زمین حسن و آلات میکند لفظ این عمر حضرت غایب شد در باب تشهد و اما تشهد اول پس محل صلوٰه نیست  
 و امام شافعی تنها قائل است بر وجوب صلوٰه در تشهد اخیر پس اگر در دو نفر است نماز او صحیح نیست و در تشهد اول نزدیک شافعی مستحب است متعزیم گوید  
 اقل صلوٰه اللهم صل علی محمد و آله است و اکمل آن این بیفته است که مذکور شود و صلوٰه سنت است نزد جمهور و فرض است نزدیک شافعی و قول جمهور اقوی  
 می نماید انتهى اللهم صل علی محمد و علی آل محمد كما صليت علی آل ابراهيم و بارک علی محمد و علی آل محمد كما بارک  
 علی ابراهيم في العلمين انك حيث نزلت و در فرستادن بر آل محمد چنانکه در دو نفر استاده بر آل ابراهيم و برکت ده  
 و افزون کردن بر آن خیر و نعمت را بر محمد چنانکه برکت داده بر آل ابراهيم در هر دو جهان بدرستی که توبه و توبه تحمید بیست و نه است بر وزن فضیل حسن  
 منقول مذکور و نوشت در وی یکسان است یعنی توحید و بی محاسنی که لائق عظمت شان تو باشد و این تحلیل است برای طلب صلوٰه زیرا که توحید و بی محاسنی  
 انانیه انواع عنایات و زیارت برکات است بر پیغمبر که تقرب می جوید بسوی تو باشد مثال امر تو که ادای رسالت باشد و تحمید یعنی صانع باشد  
 یعنی توستایندگی کسی که مستحق حرمت و محمد صلی الله علیه و سلم از حق عبادت محمد در سبیل گفته و هذا النسب بالمقام بجسد مبالغه ماجد است  
 و تجرید یعنی شرف است یعنی بزرگ هستی و چون آنحضرت از آل ابراهيم است تشبیه به آن آل ابراهيم کردند و آل ابراهيم را اهل و عیال و اولاد گویند و بحسن  
 اتباع نیز آید و مراد در حدیث اهل بیت آنحضرت اند که گفت صلوٰه علیکم اهل البیت و حدیث کعب بن عجره نزد بخاری و مسلم است اتباع که خیال اند  
 در جمله و علی عباد الله الصالحین و بعضی گفته اند که مراد بآل در اینجا ذات شریف است اوست چنانکه آل داود گویند و مراد او و علی السلام باشد و گویم  
 این احتمال صحیح است و لیکن در اینجا قرینه صافه از این معنی موجود است که اللهم صل علی محمد و علی آل محمد بحرف عطف که مفید مغایرت است و واقع شده  
 پس مراد اهل بیت آنحضرت باشد و در تفسیر اهل بیت اختلاف است اصح اقوال این است که مراد بآل کسانی اند که کوفه بر ایشان حرام است یا این  
 تفسیر کرده است زید بن ارقم لفظ آل را صحابی اعرف است بر او وی صلی الله علیه و سلم پس تفسیرش قرینه است بر تعیین معنی مراد از لفظ مشرب  
 و قد فرسوخ بآل علی و آل حفص و آل عقیل و آل العباس و ابن القیم و در جلاء الاضمار و تحقیق آل کلام فائق نبوده و ما از وی در انحاء النبلاء نقل کرده  
 و السالک كما علمت و سلام فرستادن به چنان است که اسوخته شد یا شام آنرا یعنی در تشهد و آن قول شایسته السلام علیک ایها النبئ  
 و رحمة الله و برکاته و علمت بصیغه جمول و تشدید لام و در روایتی است بتباین استخووم و تخفیف لام و منقول ثانی محذوف است ای کما علمت و قوله  
 رواه مسلم و رواه الحاكم و البیهقی من حدیث یحیی بن اسحاق عن رجل من آل الحارث عن ابن مسعود عن النبی صلی الله علیه و سلم و رجال اسنادش  
 ثقات اند مگر رجل حارثی فلیست ظرفیه و اخرجه ایشخان عن کعب بن عجره عن ابی حمید الساعدی و النسائی عن طلحة و الطبرانی عن سهل بن سعد و احمد  
 و النسائی عن یحیی بن خارجة و درین حدیث اشکال کرده اند که بقضیت تشبیه لازم می آید که صلوٰه و برکت برابر ابراهيم و آل ابراهيم کامل تر و قوی تر باشد  
 و جواب داده شده است که شهرت ظهور کافی است در تشبیه بی اشتراط کمال و قوت و جوابهای دیگر داده اند مگر این معنی که گفتیم اعتبار گفته تمام کرد  
 و شیخ حمید الحق و طبری و فرزندان ایشان شیخ نور الحق رحمهما الله تعالی را درین باب رسائل مستقلة است که در آن تمامه اجوبه مع ما لا و ما علیها  
 ذکر کرده اند این موضع بسط نیست و زاد ابن خزیمه و ابن خزيمة و ابن مسعود فکیف نصیحت علیک اذا  
 سخن صلیت علیک فی صلاتی تا پس چگونه در دو نفر استیم بر تو ای رسول خدا و میگوید که باز تو در نماز خود و از اینجا معلوم شد  
 که این پیغمبر را بر نماز تشهد باین خواند و متوان گفت که مراد از صلوٰه درین زیادت و دعاست پس و آل باشد بر ايجاب صلوٰه و نماز زیرا که تبارک و تعالی

صالحی از نماز فی قراصلواتنا صلوة شریفه است نه تخویر و تحقیق عرفیه مقدم است وقت تردد بین المعینین و نیز ثابت شده است وجوب دعا در آخر تشهد کما نقل  
من الامامیه و در ردیه بر آنحضرت پیش از دعا واجب است لما عرفت من حدیث فضالة و باین تمام است ایجاب صلوة بر آنحضرت بعد تشهد قبل نماز کمال  
بر وجوب بالجملة این زیادت را نیز ابن خباز و دارقطنی و حاکم روایت کرده اند و اخیرها ابو حاتم و ابن خزيمة فی صحیحها و حدیث دلالت میکند بر وجوب  
صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم در نماز بظاهر امر یعنی قول او باین رفته است جماعتی از سلف و ائمه و شافعی در اسحق و دلیل ایشان همین حدیث است  
باز زیادت مذکوره در سبیل السلام گفته و نیز مقتضی وجوب صلوة است بر آل و آن قول احمد است و نیست عذر برای قائل وجوب صلوة باین حدیث  
در قائل شدن بوجوب آن بر آل زیرا که ما موریه و اجازت دعوی و دعوی و غیره اجماع را بر یک صلوة بر آل نموده است مسلم نیست بلکه سنگینی که صلوة  
بر آنحضرت تمام نمی شود و نه ممتثل آن نمی گردد تا باین لفظ که در وی ذکر آل است صلوة نفرستد زیرا که سائل گفته بود کیت فصله علیک و در جواب  
فرمود که آن صلوة است بر وی و بر آل می پس هر که ذکر آل نکرد وی صلوة بکفایتی که بدان ما موریه و نفرستاد پس ممتثل امر نبوی نشد و مصلی بر آنحضرت  
نگردید و همچنین بقیه حدیث از قول که ما صلیت الیه زیرا که این نیز از کیفیت ما موریه است و هر که در الفاظ این کیفیت فرق کرده بوجوب بعضی الفاظ  
و ندب بعضی پس نیست از ادلیل بران و از اینجا معلوم شد که حذف لفظ آل از صلوة چنانکه در کتب احادیث شافعی و حنفی و علمای اثنی عشریست و پسریده شدم  
ازین بر زمانه قدیم پس جواب دادم که صحیح شده است نزد اهل حدیث بلا ریب کیفیت صلوة بهم برین پنج یعنی بر آنحضرت و بر آل و ایشان  
نروا تا آن اندو لیکن حذف کردن ایشان آل را در کتابت خوفا بوده است زیرا که در دولت امویہ انکار میکردند و ذکر آل را از عمل مردم بر کما برقرار  
گرفت بطریق متابعت یکی از دیگر را و الا وجهی برای ترک آن نیست و بسط شافعی باین جواب در جوابی عمده کرده ایم انتهی و بهم صریح در وجوب تشهد  
فی شرح ابیات التثبیت دین ما بجنح نفیس کرده غایر جمع الیه و یا حی حال صیغ صلوات بالفاظ مختلفه و از ریشه و خواندن هر یکی از آنها کافی است  
و در بعضی روایات و ارحم حمدا کما رحمت و ترحمنا واقع شده و لیکن بصحت هر سیده و در حجة الله الیها گفته که اصح صیغ صلوات این است اللهم صل  
علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم صل علی محمد و آل محمد و ذریاته کما صلیت علی ابراهیم و ذریاته و علی آل محمد  
و علی آل ابراهیم و ذریاته کما بارکت علی ابراهیم انک حمید مجید انتهی و معنی صلوة دعا و رحمت و استغفار آمده است و در ردیه بر روح خدا صلی الله علیه و سلم  
و صلوة از زندگان طلب فائز رحمت شایسته دنیا و آخرت است از جناب حق بر آنحضرت و اجماع کرده اند که امر برای وجوب است پس بعضی گفته اند  
که واجب است هر بار که ذکر شریف وی بگذرد و بعضی گویند فرض است یکبار در عمر چنانکه شهادت بر نبوت و حق صلی الله علیه و سلم و زیاده بران سبب  
و سنون از ندوا و کد سنن اسلام و شعار آن است قاضی ابوبکر گفته فرض گردانید خدا بر بنو نمان که صلوة و سلام فرستند بر پیغمبری و نکردند و آنرا  
آن وقتی معین پس واجب است که بسیار گفته شود و صلوة و غفلت و زبده نشود دران و بعضی از علما قول اول را اصح داشته اند و شافعی در  
تشهد فرض گفت و گفته اند که این قول از وی شایسته هیچ یکی از علما دران شریک اند نیست و نزد ابو حنیفه واجب است فی الجملة و در تشهد است  
و فضائل صلوة و سلام بر آنحضرت بیشمار است و همچنین صیغ وی چه ماثور و چه غیر آن بسیار است و درین باب کتب و رسائل مستقلا ساخته اند  
و شک نیست که آنچه ماثور است اصح و بالغ است و اختلاف کرده اند و در آنکه بر غیر انبیا بالاستقلال اجازت است یا نه مختار جمهور آنست که آنحضرت  
بانبیا و مشارک نیست با ایشان غیر ایشان بلکه غیر ایشان ذکر کرده شود و آنحضرت و رحمت و رضوان و طیبی نقل کرده که آن خلاف آوست  
و بعضی گفته اند که حرام است یا مکروه تحریمی یا تنزیهی تشبیحی در ترجمه گفت استعاره و متقیدین تسلیم بود بر این است رسول از نبوت و از اولاد  
متسلطه و در کتب قدیمه از مشایخ اهل سنت جماعت کتابت آن یافته میشود و الله اعلم انتهی گویم بکمال و عن ابی هريرة رضي الله عنه



قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا تشهد احدكم فليستعذ بالله من اربع چون تشهد خواند یکی از شما در نماز خود پس باید که پناه جوید بخدا از چهار چیز و حذف تا از نظر اربع بهجت حذف حد و دست و اصل اربع بسیار است و در حقیقت پنج چیز است لیکن گفته حیات و موات یکی شمرند برلی تقابل و چیز دیگر و لهذا اعاده نکردند لفظ فتنه را در اول لفظ موات بقول میگفت آنحضرت که آن چهار چیز این است اللهم انی اعوذ بک من عذاب جهنم خداوند پناه میجویم بتو از عذاب و دوزخ و من عذاب القبر و پناه میجویم از عذاب گور و من فتنه المحک و الممات و پناه میجویم بتو از ابتلائی حالت زندگانی و مردن و مراد بفتنه تحیا آنچه موجب نریز و زل و میل و انحراست که در اندازه راست و ثبات بر دین اسلام تحصیل مضیات حق از انواع بلا و محن اسباب ضلالت و بطالت که در مدت حیات می عارض میگردد و افتتان بدنی و ثنویات و جمال است وی و اعظم آن و الحیا و امانت نامه است نزد موت و گفته اند که فتنه تحیا ابتلاست با عدم صبر و مراد بفتنه موات و وسوسه شیطان در حالت نریز و موات منکره و اگر وسوسه شیطان را داخل فتنه تحیا دارند و فتنه موات را مخصوص بفتنه قبر نیز وجبی دارد و در سخاری است آنکم گفتن فی قبر کم مثل او قبر یا من فتنه الدجال و من تشرفت به المسیح الدجال و پناه میجویم از ابتلا و آزمائش شیخ و جال که در آخر زمان براید و دعوی خدائی که کند و با استدراج غواش عادات بردستی ظاهر گردد و مردم را گمراه گرداند فتنه در لغت بمعنی امتحان و اختیاست و بر قتل و اخراج و نجات غیر از هم اطلاق کنند و مسیح یعنی نیم و تخفیف سین جمله و حای جمله در آخر و فی ضبط آخر و هذا الاصح اهم مشترک است اطلاق کرده میشود بر دجال علیه اللغنه و بر عیسی علیه السلام و لیکن چون مطلق واقع شود مقصود عیسی علیه السلام باشد و فراداده وی مقید این چنانکه در اینجا است و دجال را مسیح گویند لسمه الارض و قیل انه مسیح لعین و عیسی را مسیح گویند زیرا که برادر از یطین و او مسیح بهین قیل لان زکریا سمع و گفته اند زیرا که هر ذی عاقله را که سج میکرد و دست میرسانید در دم به میشد و صاحب قاموس گفته که وی در وجه تسمیه عیسی مسیح بجا قول جمع نموده متفق علیک و در اینجا دلالت بر شریعت غلاب قبر و فی رواية المسند و در روایت است مسلم را از ابو هریره اذ فرغ احدكم من التشهد الاخير چون فارغ گردد یکی از شما از تشهد پسین باید که پناه جوید بخدا از چهار چیز و زیاده کردنی پست و عاقله برلی نفس خود بخیزی که نمایان شود او را و این روایت اطلاق تشهد را که در روایت اولی بود مقید کرد و ظاهر کرد که استعاذه ما مور بهادر تشهد اخیر است و حدیث دلیل است بر وجوب استعاذه و همین مذنب ظاهر به و این حزم گفته در تشهد اول هم واجب است نظر باطلاق لفظ متفق علیه و امر کرد طابوس پس خود را با عاده نماز وقتی که استعاذه نکرد در آن گویا که وی نیز قائل بوجوب و بطلان صلوة تارک اوست و جمهور از اهل کرده اند بر وجوب **و عن ابي بكر الصديق**

رضي الله عنه انه قال لرسول الله صلى الله عليه وسلم عني دعاء اذ عوفي به في جهلاقي يا موزان مراد عالمی که دعایم بان در نماز خود یعنی بعد از تشهد اخیر و فهم این قید بهجت آنست که دعا که متعارف و مقرر بود خواندن آن در نماز درین محل مقرر بود و در اینجا دلیل بر طلب تعلیم از عالم سیم در دعوات که مطلوب در آن جمل مع کلم است قال قتل فرمود و گویا عار و بخوان آنرا از نماز اللهم انی ظلمت نفسي ظلما کثیرا خداوند از تحقیق من ستم کرده ام بنفس خود ستم کردنی بسیار در اکثر روایات لفظ تکریم بنامی مثلث است و در بعضی روایات ستم کثیر آمده و امام نووی در او کار خود گفته که اگر در خواندن هر دو را جمع کند بهتر باشد و در سبیل این را رد کرده و گفته جمع نکنند میان هر دو زیرا که وارد نشده گزنی ازین هر دو و جزین نیست که اختلاف در ضبط است و در اقرار بظلم نفس خود اختیارات است باینکه هیچ بشر خالی از ظلم بنفس خود نیست باز کتاب نهی عنه یا تقصیر از او یا امور به و لا یخفر الذنوب الا انت و فی امر مذموم که نمایان را هیچ کس مگر تو و در وی اقرار بوجاهت است فاغفر لی پس یا موزان و این استجاب مغفرت است مخفضه آفریدنی بزرگ نکرده برای عظیم است من عبت لك خاص از نزد تو چه چیز از تو و اذنی

هیچ عبارتی مجرب آن نتواند شد و احسنی و رحمت و مهربانی کن مرا آنکه انت الغفور الرحیم بپرستی که توفی آمرزنده گناهای من است  
کننده بر بندگان و در وی توسل است بسوی می تعالی باینمای از نزد طلب حاجات و استغاثه کمر و بات در بیکه صبر مقام سفی مناسبت آن مقام ذکر کنند  
مثل لفظ غفور و رحیم نزد طلب مغفرت و نحو و از رزق و انت خیر از قین نزد طلب رزق و قرآن مجید و ادعیه نبویه ملاست باین استغاثه علیه  
حدیث دلیل است بر شریعت و دعا و نماز علی الاطلاق بغیر تعیین محل و از محلات اوست بعد تشهد و درود و استغاثه لفظه فلیتوسل بالدعاء ما شاء  
و وارد شده است در دعا بعد تشهد الفاظ دیگر نیز از جمله حدیث جابر است نزد نسائی که میگفت آنحضرت در نماز خود بعد تشهد احسن الکلام کلام تشهد  
واحسن الهدی بهی محمد و ابوداود و از ابن مسعود آورده که می آموخت آنحضرت ایشان را این دعا بعد تشهد اللهم آلف علی الخیر قلوبنا و اصلح ذات بیننا  
و اهدنا سبیل السلام و یجنا من الظلمات الی النور و یجیبنا الفواحش و الفتن و یطهر قلوبنا و یصلح ذات بیننا و یصلح ذات بیننا و یصلح ذات بیننا  
و یصلح ذات بیننا و یصلح ذات بیننا و یصلح ذات بیننا و یصلح ذات بیننا و یصلح ذات بیننا و یصلح ذات بیننا و یصلح ذات بیننا و یصلح ذات بیننا و یصلح ذات بیننا  
مردی را چون میگوئی در نماز گفت تشهد بخوانم بستر میگویم اللهم انی اسألك الجنة و اعوذ بک من النار و لیکن خوش نمیدارم و ندیده ترا و ندیده معاذ را  
پس سرمود آنحضرت حول ذلك ندید اننا معاذ تووی در اذکار گفته و ندیده کلامی است که معنی آن نصیحه نشود و معنی هولما ندیدن آنست که حول  
الجنة و النار و حول سالتما که یکی سوال طلب است و دیگر سوال استغاثه و از اینجا معلوم شد که انسان مخیر است بهر لفظی عبارتی که خواهد از امور غیر دعا  
و عن وائل بن حجر رضی الله عنه قال ضلیت مع الشیخ صلوات الله علیه وسلم فکان یسکرم عن ریح من

گفت وائل بن حجر از مردم بار رسول خدا پس بود آنحضرت که سلام میداد از راستای خود و میگفت السلام علیکم ورحمة الله و بركاته  
و در روایتی از سعد آمده و دیدم آنحضرت را که سلام میداد از یمن و مثال خود گوید من می بینم بسوی مغرب رخسار شریف وی و در روایتی تا آنکه دیدیم ما  
سفیدی رخسار وی اخراج بسلم و نسائی و عن شعالة و سلام میداد از چپای خود السلام علیکم ورحمة الله و بركاته  
و در روایتی از ابن مسعود آمده تا آنکه دیدیم می شد سفیدی رخسار راست و چپ وی از اینجا نصیحه شد که بهر دو طرف چنان اخراج می فرمود  
که بیاض خد مبارک مرا می شد رواه ابوداود و ابوداود و ابن حدیث را از علقمه بن اعل عن ابیة روایت کرده و مصنف در تلخیص پیش بسوی ابیة  
بن اعل کرده و گفته وی از پدر رجاعت ندارد پس محلل شد باقتطاع و در اینجا گفته با سند صحیح و چون مراجعت بسنن ابوداود کردیم دیدیم  
که از علقمه بن اعل عن ابیة روایت کرده است و سماع علقمه از ابیة ثابت است پس حدیث سالم باشد از اقتطاع و تصحیح مصنف حدیث را و در اینجا  
اولی باشد اگر چه مخالف چیزی است که در تلخیص گفته و حدیث تسلیمین را پانزده کس از صحابه روایت کرده اند با حدیثی مختلفه که در وی صحیح حسن  
و ضعیف و متروک همه است و همه این احادیث بدون زیادت و برکات است الا درین روایت وائل و روایت ابن مسعود که نزد ابن ماجه است  
و نزد ابن حبان و با صحت حدیث و اعل چنانکه مصنف در اینجا گفته متعین است قبول زیادت زیرا که زیادت عدل است و عدم ذکر آن در روایت  
غیر وائل روایت عدم زیادت نیست متعین است قائل در جواب زیادت و برکات و دیده نشد در سبیل گفته چون این زیادت درین حدیث وارد شده  
و بصحت رسیده هیچ عذر از قول آن نیست و قال الشیخ و الروای فی الحلیة و قول ابن الصلاح که این زیادت ثابت نشده مصنف صحیح  
از ابن نجب کرده و گفته ثابت است نزد ابن حبان در صحیح وی و نزد ابی داود و نزد ابن ماجه مگر آنکه این رسلان در شرح سنن گفته که نیافتم ما آنرا  
در این ماجه گویم چون نسخه صحیحی قرار گرفته شده ابن ماجه مراجعت نمود و در وی این زیادت یافت و لفظ وی این است باب التسلیم حدیثنا محمد بن عبد الله  
بن غیر حدیثنا عمر بن عبید عن ابی اسحق عن ابی الاحوص عن عبد الله بن رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یسکرم عن ریح من





خداوند تبارک و تعالی سلام یعنی سالم از مصلحت تغییرات و اوقات یا منتهی به هر سلامت هر که را خواهی و صحتک المسلمان و از تو امید داشته میشود سلامتی  
و از تو خواسته میشود سلامت و توقع آن کرده میشود و استغفار از شایسته است باینکه عهده قاصرست از قیام بحق عبادت مولای خود و عارض میشود  
او را و ساقی و خواطر پس شروع شد برای بی استغفار برای تدارک تقصیر و مشروع شد او را و وصف کردن رب خود بسلام چنانکه وصف کرده  
او ذات خود را بدان و مراد سلامت است از هر نقص و آفت مصدرت و وصف کرده شد بدان بطریق مبانی این چیزی گفته زیاده میکنند باینکه السلام  
این کلمات را و البک یرجع السلام مخیار بنا بسلام و او غلظت دار السلام نیست اصل برای آن بلکه مختلف است از بعضی قصاص قاله علی القاری  
فی شرح الحصن الحصین تبارکت یا ذا الجلال و الاکرام بابرکت بوده امی صاحب عظمت و بزرگی و احسان و رحمت گفته مراد آن غنا می طلوع  
و فضل تام است و گفته اند کسی که نزد اوست جلال و اکرام برای بندگان مخلص خود و این از عظام صفات او تعالی است و این آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
فرموده انظر ایا ذا الجلال و الاکرام انی الزموا کذبت آنحضرت فرمودی که می گفت یا ذا الجلال و الاکرام فرموده قد استجب لک انتهی رواه مسلم

**و عن ابی هریرة** رضي الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من سبَّح الله ذی کل صلوة کسی تسبیح  
خدا را و سپاکی یاد کند او را پس هر نمازی بگوید سبحان الله ثلاثا و ثلاثین سی و سه بار و حمد الله ثلاثا و ثلاثین و ستایش گویند را سی و سه بار  
یعنی الحمد لله و کثر الله ثلاثا و ثلاثین و تکبیر گویند را سی و سه بار یعنی الله اکبر گویند فقلت تسبیح و تسعون پس این مجموع نو و نه مرتبه  
میشود بعد از تسبیح حسنی و قال تمام المائة و بگوید برای تمام کردن شمار صد این کلمه لا اله الا الله و الحمد لله لا شریک له لا اله الا الله  
و لا اله الا الحق و هو علی کل شیء قدير و ترجمه این کلمات گذشت مخففات خطایا و لو كانت مثل زبد البحر از زیاده شود  
گفتایان او اگر چه باشد مانند کف دریا و در کثرت و درین روایت تمامی صد بارین ذکر است و در حدیث دیگر نیز و مسلم پس او چهار بار گفتن تکبیر پس و در حدیث  
کفایت کند و فائز گردد و بمقصود و این و زود و در وقت نوم نیز آمده و در اینجا همین سی و چهار بار گفتن تکبیر است و فضل آنست که گاهی عمل برین کند  
و گاهی بران تا محلی بهر دو رعایت کرده باشد و اما جمع میان هر دو چنانکه شایع مغربی گفته و سبقت غیره پس چیزی نیست زیرا که جمع میان آنها  
و از گذشته و بهم مخففات عدوست از نامه و حدیث را سببی هست که فقرای حناجرین نزد آنحضرت آمدند و گفتند ای رسول خدا بر ما نازل و شور  
در جات کلی و نعیم میثم از فرمود و ما ذاک گفتند نماز سیکند از چنانکه ما میگذاریم و روزه میدارند چنانکه ما روزه میداریم و صدقه می دهند و انبیاء  
و از آدمی شنیدند و ما نمیکنیم پس فرمود آنحضرت آیا نیا موزم شمار چیزی که در این بشماریدان کسی را که سابق شد بر شما و سابق شود بر شما  
کسی را که بعد شماست و نباشد هیچ کس افضل از شما مگر کسی که بگذشت مثل آنچه گفتید شما گفتند آری فرمود و شیخون الله الحیث و کیفیت تسبیح و اخوان  
پس آنست که ذکر کردیم گفته اند بگوید سبحان الله و الحمد لله و الله اکبر سی و سه بار و در حدیث ابو هریرة شیخون الله  
عشر و تحمیدون عشر و تکبیرون عشر و در حدیث دیگر آمده شیخون خمسا و تحمیدون تسبیحا و مثلها تحمید و مثلها تکبیر و مثلها لا اله الا الله و حده لا شریک  
له الملك له الحمد و هو علی کل شیء قدير پس تمام شود عدد صد و بود او در حدیث زید بن ارقم آورده که بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم می گفت و پس بخوان  
اللهم ربنا و رب کل شیء انما شئید انک انت الرب و حمدک لا شریک لک اللهم ربنا و رب کل شیء انما شئید انک انت الرب و حمدک لا شریک لک اللهم ربنا و رب کل شیء  
انما شئید ان العباد و کلهم اخوة اللهم ربنا و رب کل شیء اجعلنی مخلصا کما ابلی فی کل ساعة من الدنیا و الآخرة یا ذا الجلال و الاکرام استمع و استجب  
الله اکبر الله اکبر الله نور السموات و الارض الله اکبر الله اکبر حسبی الله و نعم الوکیل الله اکبر الله اکبر و هم بود او در حدیث علی کرم الله وجهه  
روایت کرده که بود رسول خدا چون سلام میداد از نماز میگفت اللهم اغفر لی ما قدرت و ما اخرت و ما اسررت و ما اعلنت و ما اسررت و ما اعلنت







وحاشا لادعية المتقاة بالصلوة وانما فعلها فيها وامر بها فيها وبذلك لا تنحل حال الصلوة فانه قيل على وجه ما جبه فاذا سلم منه القطعت المناجاة وانتهى موقفه  
 وقبره فكيف يترك سوا الذي حال مناجاة بالقرب منه وهو قيل عليه ثم سأل اذا انصرفت عنه بعد الغت الاذعية الواردة بعد المكتوبة يستحب لمن ان بها  
 ان يصلي على النبي صلى الله عليه وسلم بعد ان يفرغ منها ويغوي بها شارو ويكن دعاءه عقب هذه العبادة الثانية وهي الذكر لا لكونه ویر المكتوبة انتهى گویم  
 دعوی نفی مطلق مردودست زیرا که حدیث معاذ صحیحست ودر حدیث ابی بکر است فی قوله اللهم انی اعوذ بک ان یموت کان ابنی علی الله علیه  
 وسلم یدعوی عن ویر کل صلوة اخرجه احمد الترمذی والنسائی وصحاحا حکم حدیث زید بن ارقم قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم یدعوی فی ویر  
 الصلوة اللهم ربنا ورب کل شیء الحمد لله اودود النسائی وحدیث مسیب مرقا کا کان یقول اذا انصرفت من الصلوة اللهم صل علی ابی وبنی محمد  
 اخرجه النسائی وصحاح ابن حبان وغير ذلك اگر گویند مراد بیدر صلوة قرب اخر اوست و هو المشهد گویم وارو شده است امر بیکر و در بر نماز مرد  
 بدان سلام است اجماعا فلذا هنا تا انکه خلاف این ثابت شود و ترمذی از حدیث ابی امامه آوده فتیل یا رسول الله ای الدعاء اسمع قال جوفت  
 اللیل الاخر ویر الصلوات المكتوبات وقال حسن وطبری از روایت جعفر بن محمد صادق آوده که گفت الدعاء بعد المكتوبة انفسل من الدعاء  
 بعد اللیل فلهذا كلف الصلوة بغيره على النافلة وبسبب ما روى انما بان ان ملاقات شد چنان فیهده اند که مراد حافظ ابن قیم شرح نفی دعا بعد  
 صلوة مطلقا نیست بلکه نفی بقید استمرار است تقابل مسئله سنت قبله را ویر اوان عقب سلام را و چون برگرد و بر و سر خود دست می کشد اذکار  
 مشرود را پس مستثنی نیست نزد وی اتمان بدعا درین وقت انتهى مختصا من فتح الباری گویم شبهه نیست که مراد دست بهین است که بغیر  
 عنها بگفتند و مساعدا دست آنچه در سفر السعادة گفته این دعا که بعد از سلام می کنند از عبادت بهیچ سبب خدا نبود و درین باب هیچ  
 حدیث ثابت نشده و بدعوی است متحسن انتهى و تشنج در شرح آن گفته یعنی این دعا که ایمنه مساجد بعد از سلام می کنند و مقتدیان  
 آمین آمین می گویند چنانچه الان در دیار عرب و عجم متعارف است از عبادت به غیر خدا نبوده و حتی الله صل علی ذکرک و شکاک  
 وحسن غباد ثلاث خداوند یاری ده مرا بر یاد کردن تو و سپاس دشمن تو و نیک کردن عبادت تو و بر بجا آوردن آن بر وجه مشهور  
 و معروفه رواه احمد والبیهقی و النسائی بسند قوی و زیاده کرد و در فتح و حقیقه ابن حبان و اسحاق که در روایتی این حدیث باین لفظ  
 آمده که گفت معاذ گرفت رسول خدا دست مرا و فرمود بیدرستی که من دوست میدارم ترا ای معاذ پس گفت من که من هم دوست میدارم  
 ترا فرمود ترک کن این دعا را و درین روایت بجای اللهم فطربت آمده و اخرجه الثامنه مکرر در روایت ابوداود این لفظ میانه که من  
 دوست میدارم ترا و این حدیث مسلسلست باین فعل فندبیدی و باین قولی تا احبک و در سلسلات محمد سطونزیه هست و عن ابی امامه  
 تمام می ایاس است بر اصح که قال ابی عبد البر رضی الله عنه ابن ثعلبیه اسحاقی الا بصاری اخرجه جعفر بن محمد بن اسبب معذور و در مشن  
 آن حضرت او را بنا بر مرض والده و ابی الوامه بابلی دیگرست که در اول کتاب گذشت پس مراد اطلاق مراد ابی امامه بن ایاس باشد و چون آن  
 دیگر را ده گفتند بابلی گویند و باین قید تمیز حاصل کنند قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قرأ آية الكرسي فی دبر  
 کل صلیح ما کنف به کسی که بخواند آیت کسی را در پس هر نماز فرض مراد از ویر صلوة در دنیا بعد سلام است نه بعد از تنگنا بعد از الطاهر و این  
 حال است بر آنکه مراد در موضع دیگر نیز ازین لفظ بهین است پس دعا بعد فریضه ثابت باشد تفصیل این اجمال آنکه اطلاق لفظ ویر گاهی  
 به چیز دیگری که از من مضات الیه باشد مثل قوله تعالی و من یؤتی فی صلیح من فی دبر کره و گاهی به چیز دیگری که نه از آن جنس است  
 مثل قوله تعالی و من ۱ للیل فبسته و اذکار النجوم می آخر اللیل عقب غروب و مثل حق التمدیر لما بعد الصلوة پس لفظ ویر

شترک است در آنچه بعد چینی باشد و از آن چیز نبود و در میان آنکه از آن چیز باشد و محلی لفظ مشترک برکتی از معانی او بدو نایل صحیح نیست  
 بر حسب آنکه میگوید که مراد به صلوة آن است که بعد تشهد باشد بر روی لیل و در آن است و چون از دلیل تخصیص کردیم معلوم شد که در صحیح بخاری آمده است چون  
 و یختمون و یکایه و ن خلعت کس صلوة ثلثا و ثلثین پس لفظ خلعت لیل است بر آنکه مراد آنحضرت صلی الله علیه و سلم از در هر یک صلوة خلعت است و عقب خروج  
 از آن و پیش از آن است حدیث ابو داود و یلفظ اکثر کل صلوة ای بعد از و یزید و یسنا حدیث من سج و در صلوة التهمیة تسبیح و تهلیل و تهلیل و تهلیل و تهلیل  
 و توبه و لو کان مثل زید البحر مراد به در اینجا عقب صلوة است بعد خروج از آن اسلام و یزید و یسنا حدیث ابی و در آن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال  
 من قال و بر صلوة الفجر و یروان جللیة قبل ان یحکم لاله الا الله و حده لا شریک له الخ اخرج الترمذی و قال حسن صحیح زیرا که اگر مراد به در اینجا  
 قبل خروج از نماز باشد حاجت تقدید بقول می توان رجلیة نیست و نه بقول می قبل ان یحکم و از اینجا دلیلی که مراد به در حدیث باب حدیث  
 تسبیح و تحمید و تکبیر بعد خروج از وضو است نه داخل در و کاین اراده صحیح نیست لمریغعه من دخول الجنة الا الموت باز نیدار و او  
 از و این در بهشت مگر موت این عبارت را شکل میداند زیرا که موت مانع از دخول جنت نیست بلکه موصل است بآن و خطاب آنست که گویند الا حیوة  
 چه حیات مانع از دخول جنت است مجمل و وجود موت و بودن او شرط دخول جنت است که موصل است و شرط موت و شرط حیات و این بود باطل در  
 می در این باب آنست که اگر وجوب موت به نفس از و موقوف و به نفس را حکم کس نفس ذائفة الموت نمی بود می در این بهشت الا ان  
 مجمل و لیکن برین تقدیر لازم می آید وجود موت و در بهشت و در بهشت جای موت نبود باین جهت در دخول جنت تا جیل و تاخیر را یافت و قطعی گفت  
 که موت حاکم است میان تالی آیت الکسری دخول جنت چون محقق گردد و منقض شود و حاصل شود دخول جنت و بعضی گویند مراد از موت بودن بنده  
 در قبر پیش از نبش و چون مبعوث شود و مراد به در بهشت بی توقف در سبیل گفته الا الموت و حذف مضان است امی لا یمنعه الا عدم موت و حزن  
 برای الا لا محض است و اختصاص آیه الکسری به موت آنست که مشتمل است بر اصول اسما و صفات الالهیه و حدانیه و حیات و قیومیت و علم و ملک و قدرت  
 و اراده و قتل و هوایه و این مختص است برای ذکر صفات رب تعالی انتهی و فضیلت آیه الکسری بعد از نماز و چه غیر آن و احادیث بسیار آمده و اذ الکسری  
 و صحیح این حدیث در مشکوٰۃ این حدیث را از حضرت ثعلی آورده و اینقدر زیاده کرده و هر که بخواند آیه الکسری را هنگامیکه می گوید و یا ایاک و یا خدای خود را  
 این مراد را و از خدای تعالی بر سر می آورد و سراسر ای و اهل چند سراسر ای که گرد او آیند و راه البیعتی فی شعب الایمان و گفت به معنی نهاده  
 ضعیف است و زاد فی الطبرانی و قتل هو الله احی و در روایتی بجای این زیادت این لفظ آمده که هر که بخواند آیه الکسری  
 در پیش من فرض باشد و زنده خدا تا نماز دیگر و بهر حال حدیث را اصلی است حدیث ضعیف در مجموعا با مقبول و معمول است و در غیر اسناد  
 گفته این حدیث را جماعتی دیگر غیر شامی نیز روایت کرده اند مثل طبرانی و رویانی و دارقطنی و ابن حبان و بعضی از حفاظ میگویند صحیح است  
 و این جویری در موضوعات ذکر کرده و حفاظ بر این جویری از این جهت طعن کرده اند و این حدیث را جماعتی از صحابه روایت کرده اند از آنجمله  
 امیر المؤمنین علی است مجابر بن عبد الله و عبد الله بن عمر و انس بن مالک و غیره بن شعبه ابو امامه و اختلاف طرق و تعدد خارج حدیث  
 اصلی صحیح است و موضوع نیست انتهی و حسن مالک بن الجویری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 علیه و سلم صلوا کما ایتقوا فی اصحابی نماز بکنز یا بچنانکه دیدید شما را که نماز میکندم لفظ استقون علیه این است پس هرگاه که حاضر  
 شود نماز پس باید که از آن گویند این شما یکی از شما حدیث را الفاظ مختلف است و لفظی که اینجا مذکور است روایت بخاری است چنانکه گفت  
 رواه البخاری ای فی کتاب الاذان و زیاده کرد و در اول می قسم در آخر و می این لفظ پستربا باید که امامت کند شما را اکثر شما که از می تاثیر



پس بیامیزد و چیزی را که توانید پس چون تسلیم چیزی باشد از آنچه کرده می شود و نماز واجب باشد بروی ایستادنش زیرا که استطاعت است

**و عن جابر رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لمريض صلى على وسادة فرجى بها وقال صلى على الارض ان استطعت والا فاجامعا فمروا برأى بيمارى که نماز گذارده بود بر وساده پس بیفتند آن وساده را و گفت نماز گذار بر زمین اگر توانی درین اشاره کن اشاره کردنی واجعل سجودك اخفض من ركوعك و بگردان سجده خود را بپست تر و کمتر از رکوع خود رواه البیهقی بسند قوی فی المعرفة و لكن صحیح ابو حاتم و قفقه و اخرجه الزاریطان من طریق سفیان الثوری و درین حدیث اینست بیفتند وساده را و گفت چوئی را تا نماز گذار و بسوی او پس گفت آن چوب را و بینداخت و گفت بر این شناخته می شود و هیچ کس که روایت کرده باشد از سفیان ثوری جز ابو حاتم و جابر پس گفت حوالا بواجب است بر رفع او خلاص است روایت کرد طبرانی از حدیث طارق بن شهاب از ابن عمر که گفت عاود رسول الله صلی الله علیه و سلم مذکره و در اسنادش ضعف است حدیث دلیل است بر آنکه دیگر و بیا چیز تکیه و کند بر آن حتی که متعذر باشد بروی سجده بر زمین و از شدت فرود بفصل کردن در میان نوع وجود و پست کردن آن نسبت بر کوع و چون قیام و رکوع و شواگرد و نشسته بشارت بگذار و ایضا سجود اخفض از ایستادن کوع کند یا اگر قیام متعذر نیست ایستادن برای کوع بحالت قیام و بر آن سجده بحالت قعود و گفته اند که درین صورت برای هر دو قیام ایستادن و نشستن برای نشسته گفته اند که بر آن هر دو نشسته ایستادن بر آن قیام متعذر شود و گفته اند که قیام در هر حالت نشسته نماز بگذار پس اگر استاده گذار و جای نشسته اگر متعذر شود بر قعود ایستادن بر آن هر دو نشسته**

### باب شیء السهو و غیره من شیء التلاوة و الشکر

سهو و بیان و غفلت و بی خبری ادبی از چیزی که در وقت برفتن دل جانب دیگر و سستی سجده سهو برای تدارک تقصیر نماز است یا زیادت آن و در روی شبهه قصبا و شبهه کفاره است و سهو و بیان بر رسول خدا و اقوال در آنچه متعلق باخبار و بلاغ باشد جایز نیست و در افعال احتیاط است و مختار و در اهل حق جایز است زیرا که احادیث صحیح در آن وارد شده پس جایز نیست از قائل شدن بدان مخذوسی هم لازم نمی آید بلکه مستحب است و تحقیق از جهل تمام نعمت بر است اقبال دین ایشان است تا بشرف اقتدا و اتباع سنت مشرف شوند **عن عبد الله بن مالك**

ابن محینه ترجمه می بیشتر گذشت قال ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى بهم الظهر فقام في الركعتين

الا و لی بن و لم یجلس بدستگاه آنحضرت گذارد و باصحاب نماز بنشین پس ایستاد و در رکعت اولی و نشسته و رکعت دوم و ققام

الناس معه پس ایستادند مردم با آنحضرت حتی اذا قضی الصلوة و انظر الناس لتسلیمة ما انکله چون تمام کرد نماز را

و چشم داشتند مردم که آنحضرت سلام گوید و هو جالس تکبیر گفت و حال آنکه وی نشسته بود و در وی دلیل است بر شرف عیت

تکبیر احوال برای سجده سهو و برین که تکبیر مختص بدخول در نماز نیست بلکه بگوید تکبیر و اگر چه بیرون نیامده باشد از نماز بسلام فجدد یحیی بن

قیل ان لیست له پس سجده کرد و دو سجده پیش از آنکه سلام گوید **عن** تسکیم یستر سلام داد و نماز را برآمد در حدیث و دلالت بر آنکه

ترک تشهد اول را سهو و سجده سهو چه میکند و بر آنکه این سجده پیش از سلام بود و درین باب احادیث دیگر نیز هست و امام شافعی در همه جای

از سلام گوید و احادیثی که درین باب وارد است ترجیح نماید بلکه دعوی است که احادیث وارد در سجده بعد از سلام منسوخ اند و گوید آخر فعل

آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن بود که قبل از سلام میگرد و امام اعظم هر چه بعد از سلام گفتند از جهت کثرت اخبار وارده درین باب و قوت آنها

و در کتب مسته از این مسند و آمده که آنحضرت سجده کرد و بعد از سلام اگر چه در حدیث این محیی سجده پیش از سلام آمده است و در بعض حکم سجده

بعد از سلام آمده و چون قول فعل متعارض آمده حنفیه تسکیم بقول کردند زیرا که نزد این حنفیه قول اقوی است از فعل شمی و گفته اند که اگر چه

بعد از سلام آمده و چون قول فعل متعارض آمده حنفیه تسکیم بقول کردند زیرا که نزد این حنفیه قول اقوی است از فعل شمی و گفته اند که اگر چه

بعد از سلام آمده و چون قول فعل متعارض آمده حنفیه تسکیم بقول کردند زیرا که نزد این حنفیه قول اقوی است از فعل شمی و گفته اند که اگر چه

بعد از سلام آمده و چون قول فعل متعارض آمده حنفیه تسکیم بقول کردند زیرا که نزد این حنفیه قول اقوی است از فعل شمی و گفته اند که اگر چه

از صحابه است که سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن مسعود و عمار بن یاسر و ابن عباس و ابن الزبیر از ایشان اند و امام مالک گوید هرگاه که متصالحان  
سجده قبل سلام کنند و هر جا که زیادت است سجده بعد از سلام کنند و اگر جمع گردد هر دو سجده هر دو را قبل سلام کنند و فرنی و ابونور از ائمه  
هم برین قول اند و ابن عبدالبر گفته که قول مالک موافق نظر عقل است زیرا که در صورت نقص جبر نقصان است پس باید که داخل اصل صلوة باشد  
و در زیادت ترغیم شیطان است و درین صورت نظر است و ندب یا امام احمد آنست که در هر موضع که رسول خدا صلی الله علیه و سلم قبل از سلام  
کرده قبل از سلام باید کرد و در موضعی که بعد از سلام کرده بعد از سلام باید کرد و گفته اند که این قول اقوی و اقرب است بصواب و تفصل  
کرده شده است از احمد که گفت اگر بنی بود درین باب خبر مروی از رسول خدا صلی الله علیه و سلم حکم می کردیم که سجده قبل از سلام باید کرد و شیخ  
در ترجمه گفته اختلاف مذکور در سجده که بعد از سلام یا قبل از سلام در فضیلت اولویت است و در اصل جواز اختلاف فی صرح  
فی کتب الایمة الاربعة انتهی گویم از احادیثی که وارد اند درین باب معلوم میشود که آنحضرت در بعضی مواضع سجده پیش از سلام کردی  
و در بعضی بعد از سلام پس ظاهر آنست که فعل آنحضرت گاهی چنان بود و گاهی چنین و متعین بر یک نوع نبود اگر چه مذاهب اربعه متعین افتاده  
پس هر دو جایز باشد و لهذا اشوکانی روح فرموده که در اینجا دلالت است بر جواز هر دو صورت و لیکن لائق بموارد تفصیل آنست که عمل پیش  
بارشاد شارع پس آنجا که قبل از تسلیم کرده قبل از آن کند و جای که بعد تسلیم کرده بعد از آن تسلیم کند و در مابقی آن مختار است و الکلی سنی  
و عین است اقرب بصواب جماعین الادلة و اثباتا نظا هر سنی و هذا لفظ البخاری و اینکه مذکور شد لفظ بخاری است و سجده سهو  
از آنحضرت صلی الله علیه و سلم چند جا واقع شده یکی از آن در قعده اولی است چنانکه درین حدیث مذکور شده دوم از رکعت اخیر چنانکه در حدیث  
ذوالیدین بیاید سوم از یک رکعت اخیر چنانکه در حدیث خرق آمده چهارم در زیادت خامسه چنانکه در حدیث ابن مسعود آمده پنجم چنانکه  
بر آن قیاس کرد و ندو گفتند که هر که فراموش کند واجبی از واجبات نماز سجده سهو بر وی واجب گردد و اصحاب طحاوی هم برین مواضع که آنحضرت  
سجده کرده واقف است و در غیر این مواضع سجده نکنند و فی دوایه المسلمین و در روایت مسلم است از عبدالله بن یحیی که گفت فی کل  
سجدة و هو جالس و سجد الناس معه مکان مائنی من الجلو من تکبیر میگفت آنحضرت در هر سجده سهو و حال آنکه آنحضرت  
نشسته بود و سجده کردند مردم همراه آنحضرت بجای چیزی که فراموش کردند از جلوس و در وی دلیل است بر شریعت تکبیر نقل و قول و س  
مکان مائنی الخ درج است از کلام راوی حکایت قول و فعل آنحضرت نیست گویا که صحابی آنرا از قرینه حال دریافته و هم درین حدیث  
دلیل است بر وجوب متابعت امام اگر چه ترک کند چیزی که حالش اینست زیرا که آنحضرت سفر را داشت ایشان را بر متابعت با وجود ترک  
ایشان تشهر راعدا و درین تامل است زیرا که راوی ذکر نکرد که آنحضرت و اینها ترک کردند آنرا بعد از تکبیر بواجب دیگر و عین ابی هر بقی  
رضی الله عنه قال صلی الله علیه و سلم گفت نماز گذارد آنحضرت یعنی امام است که در احدی صلواتی العنی  
یک از دو نماز شبانگاه ابوهریره در یک روایت مسلم آنرا استعین کرده که نظر بود و در دیگر که عصر بود و جمع کرده اند میان هر دو و تعدد قصه  
و تحشی یفتح عین و کسر شین و تشدید تحتیه از هر گئی گفته آن از زوال آفتاب تا غروب را گویند رکعتین و در رکعت ششم مسلم است سلام کرد  
یعنی سهو کرد و برای رکعت برخاست فقام الى خشبة فی مقدم المسجد پس استاد بسوی چوبی که در پیشگاه مسجد بود و در روا  
بجای مقدم معروضه فی المسجد آمده یعنی چوبی که بر عرض نماده شده بود و در مسجد فوضع یدیه علیها پس نهاد دست خود بر آن چوب  
و در روایتی پس تکبیر کرد بر آن چوب گویا که خشکین است و نهاد دست راست خود بر دست چپ و بر یکدیگر در آورد انگشتان با و نهاد

رخسار و راسته خود بر پشت گشت دست خود و روی القوم را بوی بزر و غیره فجا بایه ان یکله ماه و در قوم نماز گزار ابو بکر و عمر و بن عباس  
 رسیدند آنحضرت را چنانکه از پادشاه بهیبت می باشد و از در خوف که کلام کنند با وی در سلام دادن بر دور گشت و خرج منس خان  
 التامن و بیرون آمدند از مسجد پیشتر و زود تر بر آیدگان مردم سرخان بفتح سین منله و را اول خاس که شتابانی کنند بر رفتن و بسکون را  
 نیز آمده و بضم و سکون نیز ضبط کرده اند و او را که می اندک بعد از گذاردن نماز برای ذکر و دعا وقت سختند و شتاب از همه پیشتر بر آیند  
 و جماعت را که از معرکه جنگ از همه پیشتر بر آیند و بی صبری نمایند نیز گویند وقت کوا این گفتند صحابه اقصی مت الصلوة آیا کوتا باشد  
 نماز قصر بفتح قاف و ضم صاد و بضم قاف و کسر صاد هر دو را این است یعنی بصیغه معروف و مجول هر دو آمده و اول را نودی قوی گفته و علیه الاکثر مر و آنست که از  
 چهار رکعت بدو رکعت آمده و رجل بدین حق الذی صلی الله علیه و سلم ذالید بن و مروی میخواند او را آنحضرت صاحب دوست نیز را که هر دو وقت و  
 کار بر دو بعضی گویند که دو سپرداشت و منقول حدیث بروایت دیگر صحیح است در آنکه وجه تسمیه این در آن بود که هر دو دست است و نامش عین بن عبد عینه بود  
 و کنیت او ابو جریح و بعضی گویند نامش خرباق یکسری صحیح بود و بعضی گویند خرباق نام مروی دیگر است که او را ذوالشمالین گویند و بعضی گویند  
 خرباق غیر ذوالیدین و ذوالشمالین است و قیل غیر ذلک و فهم کردند هر یکی که ذوالیدین و ذوالشمالین هر دو را یک شخص گردانید و علمای این  
 این فهم وی کرده اند فقال یا رسول الله انسیت امر قصی مت الصلوة آیا فراموش کردی و سهوشد ترا یا کوتا که کرده شد نماز  
 فقال کما انش و لم تقصصی فرموده فراموش کردم من و نه کوتا شد نماز و در روایتی باین لفظ است که کل ذلک لم یکن یعنی هیچ از این  
 و قصر نموده و درین قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم اخبار است برخلاف واقع و اجماع کرده اند بر عدم جواز سهو در اخبار و خلاف و افعال  
 و جواب داده اند که عدم جواز این در اقوال و در اخباری است که متعلق باشد بتبلیغ شرائع و احکام و حجتی نه در جمله اخبار و این جواب ضعیف  
 زیرا که اخبار خلاف واقع کذب است اگر چه نه عمداً بود و واجب است تنزیه ساحت عزت و کرامت آنحضرت صلی الله علیه و سلم از ان و همین است  
 نه بجهت جمهور و ایشان میگویند که مراد بقول می هیچ نبوده و نسیان و نه قصر آنست که در اعتقاد من نیست نه و نفس الامر و این خبر صادق است  
 بی شبهه باین قول کنایت است از عدم شعور گویا گفت که من شعور بدان فرارم و این صادق است قال بکله قد نسیت گفت که  
 بتحقیق فراموشش کردی و در روایتی چنین است که پرسید آنحضرت از صحابه آیا این چنین است که میگویند و الیدین گفتند آری همچنین است  
 فصل پس پیش رفت و بگذارد و رکعت بن دور رکعت که مانده بود و نگذاشته بود آنرا آنحضرت صلی الله علیه و سلم بشوکت بر سر سلام داد و بستر تکبیر  
 بر آورد و سجده مثل سجده ۲ و احوط پس سجده کرد و مانند سجده خود که در نماز کرده بود یا در نماز تر از آن بهجت اعتذار و قیاس  
 و مشاهدۀ عظمت حق و تقاضای علم و تقدیر و بی سببانه و تعالی شایع در هر جری گفته باید فهمید که وقوع سهو و نسیان از آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 از کدام مقام است لابد از مرتبه اشتغال و استغراق در مقامی خواهد بود که دست عقول از ذهن جدا گردد آن قاصرت انتهى ثم دفع راسه  
 و کتب بر بستر برداشت سر خود را و تکبیر گفت و سجده کرد چنانکه در سهو و شروع است شرح حدیث را در بیان علوم این حدیث و تعرض  
 بمباحث اصولیه و بی کلام طویل است اکثر ایشان از روی استیفای آن قاضی عیاض است پسر محقق ابن وقیف العید و شرح عمده و سیل الفقه  
 و قد وقفنا المقام حقیقی و کاشیها انتهى ای حواشی لعمده و مصنف نیز در فتح الباری استیفای آن نموده اگر نامه آنرا نقل کنیم کلام دراز گردد  
 لیکن در اینجا این قدر باید دانست که هم شری که از این حدیث ناخود شده آنست که حدیث دلالت میکند بر یک نیت خروج از نماز و قطع آن  
 بر یکان اتمام نماز موجب بطلان نماز نیست اگر چه هر دو سلام داده باشد و بریک کلام ناسی باطل نیست که نماز را و همچنین کلام کسی که نماز را از



واین قائل اند چه عظمای از سلف و خلف و هم قول ابن عباس و ابن الزبیر و عروة و عطاء السمن و غیرهم و به قول شافعی و احمد و جمیع ائمه اهل حدیث  
و حنفیه گفته اند که مکمل و مصلوّه بنیان باشد یا جعل بسطل مصلوّه است و دلیل ایشان حدیث ابن مسعود و زبیر بن ارقم است و در فی از حکم و نماز و گفته اند که  
این هر دو حدیث ناسخ است برای این حدیث و جوابش آنست که حدیث ابن مسعود در یک بود متقدم بر حدیث ابی سالد اسال و مقدم ناسخ بر متاخر می باشد  
و نیز آن هر دو حدیث عام اند و این حدیث خاص بشکلی که گمان تمام نماز خود دارد پس آن هر دو حدیث مخصوص شود باین حدیث و مجتمع شود و ادله بر آن  
ابطال چیزی از آنها دین از حدیث دلالت دارد بر اینکه کلام عبد الله برای اصلاح نماز بسطل نازل نیست کما فی کلام ذی البیضاء و مروی است از امام مالک  
که تکلم امام بخیر می که کلام کرد بدان رسول خدا از تفسار و سوال نزدیک شک و جواب دادن مأموم منفسد مصلوّه نیست و جواب گفته اند که کلام آنحضرت  
با اعتقاد تمام نماز بود و تکلم صحابا با اعتقاد و نسخ و ظن تمام آن دین به کلام گویم جزم نمیدان باید که صحابا با اعتقاد تمام کردند و جعل نظر است زیرا که در حدیث  
مترودین بین القصر و النسیان هم بودند و آن ذوالبیز است آری سرعان مردم اعتقاد قصر کردند و ازین لازم نمی آید اعتقاد بجهانان در حدیث گفته  
هیچ حدیثی از عمل کردن برین حدیث مگر کسی را که اتفاق افتاد و این چنین را احسن با قال صاحب المنار انا اقول ان رجوا الله العبد الذی اهداه الله  
بذلك ان یتنبه فی الواجب بقوله صحلی دلک عن رسول الله صلی الله علیه و آله ان یخون ذلک و یتأب علی العمل و اخاف علی المتکلفین و علی المجتهدین علی الشروع  
من الصلوة الاستیفاء ثمانية لمین احوال کما ترى لان الخروج بغير دلیل منسوخ و ابطال العمل انتهى و در حدیث دلیل است بر اینکه افعال کثیره که از حدیث  
نیست چون سهوا یا باطل تمام واقع شوند منفسد نماز نیست زیرا که در روایتی آمده که برادر آنحضرت صلی الله علیه و آله بسوی منزل خود و در روایت دیگر  
در حالیکه می کشید چادر خود را از غضب و خشمین بر آمدن سرعان مردم که با یقین این همه افعال کثیره اند و باین رفقه است شافعی و در روایت دلیل است  
بر صحت بنا بر نماز اگر چه زمانه فصل دراز شود و مروی است این از زبیر و منسوب است بسوی مالک و لیکن مشهور نیست از روی بعضی از علما گفته اند  
که چنانچه بنا مختص است بفضله که بزمانه قریب باشد و گفته اند بمقدار یک رکعت و گفته اند بمقدار نماز و نیز دال است بر اینکه سجود سهو بعد سلام  
خلاف حدیث اول است چنانکه بیاید و دال است بر اینکه سجده سهو جایز است و جوابی بر اینست سلوکا که را بجموعی آسانی و نیز دال است بر اینکه  
مستعد و می شود و سجود سهو متعدد و سبب سهو متفاوت و کلیه و اللفظ للبخاری شیخ و در ترجمه گفته اختلاف است و تمام مصلوّه و استیفاء  
آن با وجود کلام و افعال دیگر از آنحضرت صلی الله علیه و آله پس بعضی گفته اند که مکمل و فعل که منفسد نماز است بر تقدیری است که عندا باشد نه سهو  
مگر آنکه گویند ایشان تابع رسول صلی الله علیه و آله اند و ایشان را حکمی نقل نیست و این جواب باینکه از ضعف نیست و جواب مذکور جایز است  
برند بهب خفیه چه نزد ایشان کلام عدا و سهو مطلق منفسد نماز است پس ایشان میگویند که وقوع این قضیه پیش از نسخ جواز کلام و افعال است  
در نماز و مذکور امام احمد آنست که کلام در نماز عدا و سهو یا منفسد نماز است مگر آنکه برای مصلحت نماز باشد از امام و باین مأموم چنانکه درین قضیه است  
انتهی و جواب ازین می آید و فی ردایه المسئله عوض قوله احدى صلوة احتی اینست صلوة العصر یعنی این نماز که در روایت  
از آنحضرت سهو واقع شد نماز دیگر بود و این حدیث را الفاظ و طریقه تمامی بسیار است و جمع کرده است طرق آنرا حافظ صلاح الدین علائی و کلام  
کرده است بر آن کلام شافعی و در جزئی مفرد کذا فی التخصیص و در حقیقت گفته بسوی از عطاء و شعبی و از واعی و مالک و شافعی نقل کرده است که کلام ناسی  
و جاهل باطل نیست که نماز را و از از داعی نقل کرده که اگر کسی کند بقصد سختی که در روایت مصلحت نماز است چنانکه امام استاده باشد و محل شستن  
پس او را بگوید نشستن یا بچرخند و موضع اخفا پس گوید اخفا کن باطل نمی شود نماز این واجب گفته است و اما الکلام فمعه بغیر اصلا حیا بسطل

که درین سلام آنرا قبول نمی کنند پس بعضی گفته اند این قصه پیش از تحمیم کلام بود و در نماز و بعد از آن منسوخ شد بقوی جواب داده که این قول باطل است زیرا که تحمیم کلام یکبار بود و این قصه ابوهریره و عمران بن حصین ذکر کرده اند و ایشان متاخر الهجرت اند و بعضی گفته اند که کلام آنحضرت صلی الله علیه و سلم سهو بود و کلام ذوالیعدین بر توهم نسخ قصه صلوة بود پس حکم او حاکم ناسی باشد و کلام ابو بکر و عمر و سائر قوم بنابر وجوب جواب دادن پس نبیست صلی الله علیه و سلم اگر چه در نماز باشد و آن مخصوص آنحضرت است انتهى (کلابی) داود و ابوداود و راست از حدیث ابوهریره فقال اصدق ذوالیعدین فاوموا ای قصه پس گفت آنحضرت آیا راست گفته است خداوند دوست پس اشاره کردند صحابه یعنی آری راست گفته و هی فی الصحیحین و این لفظ در بخاری و مسلم است **الحسن** بلفظه فقالوا لیکن بجای لفظ فاوموا بلفظه فقالوا گویم و این در روایت ابوداود و این لفظ است فقال ای نعم ابوداود گفته لفظ فاوموا را ذکر کرده مگر تا بدین زید و در روایتی از صحیحین باین لفظ است فقال ای نعم ابوداود و فی روایتی که در روایتی مراد ابوداود و راست از حدیث ابوهریره و لعمریه **الحسن** یقیناً الله ذلك نکرد آنحضرت هر دو سجده سهو تا آنکه یقین گردانید خدای تعالی او را بوجی یا ذکر بودن آن سهو آن وقت سجده سهو اگر چه در سجده السلام گفته خداوند که مستند ابوهریره درین باب چیست البته در بعضی گفته در اینجا تشهد و سلام برای سجده سهو مذکور نشد و مذہب جمهور همین است که بعد از سجده سهو تشهد و تسلیم نیست و الله اعلم و آنحضرت سلام داد و آن قاطع صلوة است و فعلی کشید که در صورت عمد ناقض صلوة است بعد از آن بیاد آورد و اتمام فرمود و سجده کرد پس دانسته شد که فعل چیزی که بعد از آن ناقض نماز است بطریق سهو موجب سجده سهو است **مسئله** اگر تشهد اول را فراموش کرد و راست بایستاد و در آنجا بیاد آورد و عود نکند و اگر راست نایستاد است عود نکند اما اول پس بر نفس حدیث و اما ثانی پس مفهوم آن و سجده سهو نکست و زیادت عدم تمام قیام

**و حسن** عمران بن حصین رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى بهما فسهني فسجد سجدتين ثم قال قد مضى تسكعاً برستی که رسول خدا نماز گذارد با صحابه پس سهو کرد پس سجده کرد و سجده برای سهو پست تشهد خواند پست سلام داد از میان حدیث سنن معلوم شد که این همان سهو آنحضرت است که در حدیث ذوالیعدین گذشت زیرا که در وی است بعد سوق حدیث ابوهریره **مسئله** آنچه گذشت از میان صحیحین **الحسن** ثم رفع و کبر باین لفظ فقیل لمجد بن سیرین سلم فی السهو فقال لم اخف من ابی هريرة ولكن هبت ابن عمر بن حصین قال ثم سلم و نیز در سنن است از حدیث عمران بن حصین که سلام داد آنحضرت صلی الله علیه و سلم در سه رکعت از عصر پست دخل شد پس ایستاد و روی که گفته می شد او را در میان و بود و طویل البیدین تا قوله پس گفت آنحضرت آیا راست گفت پس گفتند آری پس گذارد این رکعت را پست سلام داد پست و سجده سهو کرد و باز سلام داد و انتهى و محتمل که قصه متعدد باشد و اها ابوداود و الترمذی و حسنه و الحاکم و صحیح الترمذی گفته حسن غریب بجهت تغیر راوی زیادت تشهد با خالف روایت دیگر با وجو کثرت ایشان و حفظ ایشان و حاکم گفته که این حدیث صحیح است بر شرط شافعی و ابن عبد البر و غیر ایشان تضعیف کرده اند اکثر او این جهان گفته صحیح است و مثل آن مروی است از حدیث معتبره و ابن مسعود و عایشه و درین حدیث تعیین موضع سجده نکرد و ذکر تشهد کرد و در احادیث دیگر ذکر تشهد نیست این حدیث موافق مذہب حنفیه است و مذہب امام احمد نیز همین است و بعضی مالکیه و شافعیه نیز بر همین اند و به قال الشوکانی و اختلاف است در آنکه صلوة و دعا که در تشهد آمده است در تشهد که پیش از سجده است بخواند یا در آنکه بعد از دست اختیار که خنی ثانی است و در هر یک گفته صحیح همین است و در بعضی از شرح برای گفته که عرواب آنست که در اول بخواند و طحاوی گفته که در هر دو بخواند و شرح ابن الهمام گفته قول طحاوی احوط است کذا فی فتاوی قاضی خان و در سبیل السلام گفته حدیث دلیل است بر سجده کردن عقیب صلوة چنانکه دلالت میکند بر آن فاود روی تصریح است تشهد گفته اند

که احدی بوجوب دینی قائل نشده و لفظ تشهد دلالت میکند بر ایمان بشهادتین و به قول بعضی العلماء گفته اند که تشهد در وسط کف است و لفظ اول ظاهر تر است و نیز درین حدیث دلیل است بر شریعت تسلیم چنانکه دلالت میکند بر آن روایت عثمان که ذکر کردیم و نیز بر آن روایت که معتصم آورده چه آن صریح نیست که تسلیم بر سوره سوره بوزیر که بحثی که آنحضرت سلام نماز خوانده باشند و سجده قبل از سلام کرده پستبر سلام نماز داده است

**و**عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا شاک احدکم فی صلته فاجلس رکعتاً امر اربعاً خلیط رج الشاک ولین علی ما استیقن چون شک کند یکی از شما در نماز خود پس ندر یابد که چند رکعت گذارده است یا چهار پس باید که بنزد رشک را یعنی آن رکعت را که شک در دست و باید که بنا کند بر چیزی که یقین دارد و متیقنست وجود وی یعنی اقل چنانکه در صورت شک سه یا چهار بنامند و نه قرار دهد بشهرت سجدتی بجز یک تن پس اگر شک باشد که سجدتی چه کرده بهنجوی باشد قبل ان لیس کفر پیش از آنکه سلام دهد و در روایت بخاری این قیدیست و از اینجا است اختلاف اینکه در بودن سجده سو پیش از سلام بعد از آن فائده سجده بیان فرمود بقول خود فان کان صلی خصا پس اگر هست محتمل که گذارده است پنج رکعت را یعنی که در دستیه یا چهار بنامند بر سه و در واقع چهار رکعت بود چون رکعت دیگر گذارد پنج رکعت شد شفعن له صلاته که شفع عباد از این پنج رکعت بسبب این دو رکعت بدل که در حکم یک رکعت اند برای مصلی نماز او را یعنی این پنج رکعت با این دو سجده سهو در حکم شش رکعت می شود وان کان صلی تمامها و اگر گذارده است رکعت دیگر را بعد از نهادن بنا بر سه از برای تمام کردن مر چهار را چنانکه در واقع هم سه رکعت بود پس باین چهار رکعت تمام شد کانتا تو حنیما للشیطان می باشد این دو سجده خواندند و بدینی برخاک مالیدن شیطان را یعنی آنچه برین تقدیر احتیاج بسیج تین نیست که شفع گردانند نماز را چنانکه بر تقدیر اول بود ولیکن فائده سجده تین رشم شیطان است که بیخوابست که در شک اندازد و از عبادات باز دارد و مصلی بر غم او سجده کرد و در عبادات افزود و آله مسلّم در راه ابن جان و الحاکم و البیهقی گفت این منذر حدیث ابی سعید اصح حدیث است درین باب و رواه مالک فی الموطاعن عطابن عطاء بن مسرور و در روایت مالک بجای شفعن له صلاته چنین آمده شفعها بها تین اسجد تین یعنی شفع میگردد و اند مصلی این پنج رکعت را باین دو سجده چنانکه جهش معلوم شد و ظاهر حدیث در آن است که بعد از شک بنا بر اقل نمیکند که یقینست و عمل بر تحتری یعنی غالب ظن کنند و مذنب جمهور ایمنه از مالک و شافعی و احمد همین است و جماعتی از ثقات بموجب اعاده رفتنه تا آنکه یقین حاصل شود و بعضی گفته اند که سه بار اعاده کند و چون شک کند در اوست چهارم اعاده نیست بروی وجه یاد و مذنب اقل است و حدیث ظاهر است در آنکه این حکم برای مطلق شکاست بمنذری باشد یا بتلاوا امام ابو حنیفه گوید اگر شک در اول بار بود یعنی شک کردن عادت او نشدن است تحتری کند و بعد از تحتری اگر غلبه ظن بر جانب واحد واقع شود همان عمل کند و اگر غلبه ظن حاصل نشود بنا بر اقل بخبر و سجده سهو کند زیرا که بنا نهادن بر ظن غالب اصلی مقرّر است در شرح چنانکه در قبله و مانند آن و در صحیحین از ابن مسعود آمده که تحتری کند چنانکه بیاید و شمی این جرئت را در شرح نقایه در تحتری صواب آورده و امام محمد در موطایی خود گفته که آثار در باب تحتری ظن غالب بسیار آمده است و گفت اگر تخمین کرده شود پس نجات از سهو و شک متعذر گردد و اعتبار حرّی عظیم است انتهى شیخ در ترجمه گوید گفت بنده ضعیف صانه الله عاشا که حال مقام این است که درین باب سه حدیث آمده اول اذا شک احدکم فلیستلف او كما قال دوم من شک فی صلاه فلیستحق الصواب سهو و این حدیث که مرکز شد که حاکم است بر بنا نهادن بر یقین پس جمع کرد امام ابو حنیفه میان هر سه حدیث بحمل اول بر عود و شک در اول بار و ثانیا بر صورت دفع تحتری و این کمال جامعیت نبات تحقیق است و مذنب بسیار امام احمد اگر دم رضی الله عنه و الله اعلم و عثمان عبد الله بن مسعود رضی الله عنه



قبل ان یسلم و از آنجمله است حدیث ابو سعید بن شاک الح و در وی دو سجده است قبل تسلیم دیگر حدیث ابو هریره و در وی قیام است بسوی چپ  
و سجده بعد سلام و حدیث ابن مجینه است و در وی سجود است قبل سلام و از اینجا آرای علما را خد بدان مختلف شده و آن دو گفته تستعمل فی مواضعها  
علی ما جارت به و لا یقاس علیها و مثله قال احمد و لیکن بالنصوص درین نماز با و در اعادی او خلاف کرده و گفته برای هر سه سجده قبل از سلام کند  
و دیگران گفتند و بی غیر است در هر سه سجده بعد سلام کند خواه قبل آن در زیادت و نقصان مالک گفته اگر سجود برای زیادت است بعد سلام  
کند و اگر برای نقصان است قبل کند و خفیه گفتند که اصل در سجود سهو بعد سلام است و احادیثی که در سجود قبل از سلام وارد شدن آن را تاویل کنند  
و شافعی گفت اصل سجود قبل سلام است و رد کرده اند این را با احادیثی که مخالف است با دعای شیخ سجود بعد سلام و در وی است از زهری که سجده کرد  
رسول خدا صلی الله علیه و سلم دو سجده سهو قبل سلام و بعد آن و آخر الامر بن قبل سلام بود و مؤید او است روایت معاویه رضی الله عنه از آنحضرت  
که دو سجده کرد قبل سلام و صحبت معاویه بنا بر آنست و ذهب الی مثل قول الشافعی ابو هریره و کحول و الزهری و غیر هم در شرح مغربی گفته طریقی است  
اینست که در احادیث وارد درین باب قول او فلا یغفل نوعی از تعارض و تقدم بعض و تاخر بعض بر او است صحیح و موصول ثابت نیست که قول شیخ مستقیم شود  
پس اولی حل است بر توسیع در جواز هر دو امر انتهى متفق علیہ درین حدیث ذکر بنا بر اقل نیست و مراد آنست که اگر تحری فائده نکند بنا بر  
اقل نهد و تمام کند و شافعی چون قائل نیست و تحری مراد از تحری صواب اخذ باقل دارند و نزد خفیه در صورت گذاردن خمس تفصیل است اگر سهو کرد  
از قعدۀ اخیر و برخاست برای رکعت خامسۀ رجوع کند بقعدۀ مادامیکه سجده نکرده است برای رکعت خامسۀ اگر سجده کرد باطل کرد و فرض او و بخون کند  
خامسۀ اگر کرده است قعدۀ اخیر و برخاست پیش از سلام رجوع کند بقعدۀ مادامیکه سجده نکرده است برای رکعت خامسۀ و اگر سجده کرد تمام گشت و رفت  
و ضم کند بسوی سادسۀ و خمس است که سجده کند برای سهو از سلام و ظاهر حدیث دلالت دارد بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم ضم نکرد سادسۀ را و گفتا  
نکرده سجده برای سهو چنانکه مذہب شافعی است و الله اعلم قاله الشیخ و فی روایة للبخاری من حدیث ابن مسعود و قد یسلم ثم یسجد  
پس باید که تمام کند پس سلام گوید پس سجده کند و مسلم است از حدیث ابن مسعود ان الشیء صلے الله علیه و سلم یسجد  
یسجد فی الله هو بعد السلام و الکلام بر بستیکه آنحضرت سجده کرد و سجده برای سهو بعد سلام از نماز و کلام که مخاطب شد بدان  
و جواب و اذانان و در اینجا دلیل است برای خفیه که قائل اند بحدیث سجده از سلام اما اختلاف است در اینکه دو سلام دهد یا یک سلام مذہب جمهور  
آنست که یک سلام دهد و فخر الاسلام گفته که محمد در کتاب الاصل بدان اشارت کرده و این یک سلام را مقابل و چه گوید و باخلاف حاجت نیست چه  
مجر و تحلیل است و خمس الایمة و غیره بران اند که دو سلام دهد و مختار صاحب برای نیز همین است زیرا که محمود در نماز و سلام است پس آنچه مذکور شد  
منصرف بدان بود و شمنی از محیط آورده که اصوب یک سلام است زیرا که سلام اول برای تحلیل است و ثانی برای تحیت و این سلام برای تحلیل است پس  
ضم ثانی بسوی عبت باشد و لاحمد و ابی داؤد و النسائی من حدیث عبد الله بن جعفر بن رفوعا عن شاک فی صلاته  
قلینجی سجدت بن بعد ما یسلم کسی که شک کند در نماز خود پس باید که سجده کند و سجده بعد از سلام امام شافعی و امام احمد و امام مالک  
گویند که مطلقا بنا بر یقین نهد خواه ظن غالب بر یک جانب باشد یا هر دو جانب برابر بود و نزد خفیه در صورت شک همان تحری است پس  
و بیانش گذشت و خفیه گفت تنقیح کرده اند این را بشک در رکعتی از اثنای صلوۀ پس اگر شک حاصل شود در رکعتی مثل رکوع و سجود آن کن را  
بکند و سجده سهو دهد و شک بعد فراغ از نماز مؤثر نیست و در حدیث کوفین آمده است که در صورت شک تحری کند صواب را و آنحضرت صلی الله  
علیه و سلم رجوع کرد بقبول ذوالیدین قول حضرت ابو بکر و عمر پس نصیده شد که در صورت وقوع شک مخرج سبب چیز است اخذ باقل و تحری صواب

در جمع بقول ثقه و الله اعلم و در هر صورت سجده سهو باید کرد و اقوی آن می نماید که اگر در اشنامی صلوة شک زائل شد سجده سهو لازم نگردد و بدین حدیث  
و صحیح ابن خزيمة این آیه که کسی است که میگوید سجده بعد سلام کند طلاقا و لیکن معارض اوست آنچه گذشت حافظ ابو بکر بهیقه گفته روایت  
کرده شنیدیم که آنحضرت سجده سهو پیش از سلام کرد و بدان امر نمود و روایت کرده شنیدیم که سجده مذکور بعد از سلام کرد و بدان امر فرمود و هر دو صحیح  
و هر دو را شواهد است که طویل میشود کلام بزرگان بعد گفتن شبیه بصواب و از هر دو امر است جمیعاً و گفتن این است مذهب بسیاری از اصحاب  
انتی در حدیث عبدالرحمن بن عوف است که گفت شنیدیم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم میگفت کسی که بگذارد نمازی را که شک می کند در نقصان  
چنانکه شک کرد در رباعی سه گذارده بود یا چهار پس باید که بگذارد تا آنکه شک کند در زیادتى رواه احمد یعنی بنا کند بر اقل چنانکه در صورت مذکور  
سه رکعت قرار دهد پس رکعت دیگر بگذارد تا شک کرد که چهار شد یا پنج یا احتمال آنکه شاید در نفس الامر چهار رکعت باشد و این رکعت پنجم این می باشد  
که فرموده بگذارد تا شک کند در زیاده و آنحضرت صلی الله علیه و سلم را مدّة العمر خود شک در عدد رکعات واقع شده صحت گاهی بجهت غلبه مستغفر  
و توبه بجانب حق نمایان واقع گردیده اما شک هیچ گاه بوجود نیاورده و میفرمود که شک از شیطان است چنانکه در حدیث ابو هریره آمده که چون  
نماز بخند یکی از اشنامی آید او را شیطان پس تلبیس میکند بروی تا آنکه در نمی یابد که چند رکعت گذارده است پس چون بیاید آنرا یکی از شما پس باید  
که کند دو سجده و نه نشسته است متفق علیه و عمر المغيرة بن شعبه رضي الله عنه ان رسول الله صلى

الله علیه و سلم قال اذا شك احدكم فقام في الركعة بين چون شك کرد یکی از شما پس ایستاد و در دو رکعت و قعد نکرد و فرقی میان  
شک سهو آنست که بسجود می کند در یک جانب و در شک در دو است که این است آن فاستتم قائما پس تمام کرد رکعت و حال نشسته  
قبله و لا یجوز و لیسجد سجد تین پس باید که بگذرد و عود نکند بر ای تشهد اول و سجده کند دو سجده سهو و ذکر نماز و محل آن هر دو  
فان لم یستتم قائما فلیجلس و اگر تمام نکرده است در حالت قیام پس باید که بنشیند و تشهد اول بخواند و در رباعی هر دو جانب جای استتم  
و لم یستتم استوی و یستوی آمده و لا سهو علیه نیست سجده سهو بروی ظاهر این حدیث آنست که سجده سهو نکند و در هر دو سجده سهو  
گفته اند که سجده کند از جهت تاخیر واضح آنست که کند رواه ابوداؤد و ابن ماجه و الدارقطني و اللفظ له یستسحب ضعیف بزرگ  
مداروی در جمیع طرق بر جابر جفی است و هم ضعیف جدا و گفت ابوداؤد و اخرج نکردم از روی درین کتاب خود غیر این حدیث و این حدیث  
و لالت دارد بر آنکه معتبر تمام قیام و عدم آنست و ظاهر مذهب حنفیه آنست که اگر بقعود اقرب بود برگردد و بنشیند و تشهد بخواند و اگر بقیام اقرب  
باشد برگردد و بنشیند و اختلاف کرده اند در تفسیر اقرب بعضی گفته اند اگر بضعف هفل راست ایستاد بقیام اقرب است و گفته بقعود  
و بعضی گفته اند که معتبر بر داشتن زانو یا است شایع ابن الهمام گفته اقربیت روایتی است از ابو یوسف که اختیار کرده اند از اشخاص بخارا  
اما ظاهر مذهب نزد مردم عدم استقامتی قیام عود است و هو الاصح انتی و نیز درین حدیث دلیل است بر آنکه سجده سهو یک رکعت یا دو رکعت  
نه برای فعل قیام بقوله و لا سهو علیه و این رفته است جماعتی و احد گفته سجده کند بر ای سهو بنا بر روایت بهیقه از حدیث انس که وی جنبید بر آن  
قیام از دو رکعت اخیر از عصر بر طریق سهو پس شیخ گفته مقتدیان پیش نیست و سجده کرد بر ای سهو و اخرج الدارقطني و این همه فعل آنست  
موقوف بر روی لیکن در بعض طرق وی آمده که گفت انس نه است و حدیث غیره مرجح است بر آن بسبب فروع بودن و مؤید است  
حدیث ابن عمر فروقا لا سهو الا فی قیام عن جلوس عن جلوس عن قیام اخرج الدارقطني و الحاكم و البیهقی و در روی ضعف است و لیکن مؤید است  
اینکه وارد شده است احادیث بسیار در فعل قیام افعال که صادر شده است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و از غیر وی بحکم وی بدان و امر نکرد



در آن سجده سهو و خود سجده کرد و از عدد و راکن گویم شاهی از حدیث ابن عبیده آورده که آنحضرت نماز گذارد پس شاد و در رکعت پس تسبیح کرد و ندیس گذشت آنحضرت و چون فارغ شد از نماز خود و سجده کرد باز سلام داد و احد و ترمذی از حدیث زیاد بن علاقه آورده که نماز گذارد و با منافیه بن شعبه چون دو رکعت خواند ایستاد و نه نشست پس تسبیح گفتند کسانی که در پس می بودند پس اشاره کرد بسوی ایشان که برخیزید و چون فارغ شد از نماز سلام داد و پسترد و سجده کرد و پستر گفت صنع بن رسول الله صلی الله علیه و سلم کذا مکر این روایت در حق کسی است که گذشت بعد از آنکه تسبیح کرد و ندیس بخول نشود و برینکه سجده کرد برای تشهد و هو الظاهر ترمذی این حدیث را صحیح گفته لیکن حافظ منذری گفته در سهنادش عبدالرحمن بن عبداللہ بن متعب بن عبداللہ بن مسعود الکو فی المذلی است بخاری بوی استشهدا کرده و غیر واحد و در وی تکلم نموده تا آنکه گفت حدیث ابی عیسی احمدی است درین باب زیرا که احتجاج کرده اند ثقیفین بای عیسی عتب بن عبداللہ و صحیحین احتجاج کرده سلم و صحیح بن ثابت بن عبداللہ و مراد بر روایت ابی عیسی و ابی که ابو داؤد و ابن اشاره کرده بقول خود و رواه ابو عیسی عن ثابت بن عبداللہ عن شعبی عن النخعی و مثل حدیث زیاد بن علاقه و عن عمر

بن الخطاب رضی الله عنه عن التیمی صلی الله علیه و سلم قال لیس علی من خلف الامام سهو فی میت بر کسی که پس امام است سهو اگر چه وی را سهو واقع شود فان سهی الامام فعلیه و علی من خلفه التمهی پس اگر سهو کند امام پس بروی است سجده سهو کردن و بر کسی که در پس است زیرا که سجده سهو از تمام نماز است و صحاب سجد میکردند با آنحضرت صلی الله علیه و سلم رواه الدار و البیہقی بسند ضعیف زیرا که در وی خارجی بن مصعب است و او ضعیف است و روایت کرد از ارقطی و زیاد کرد و در وی که اگر سهو کرد و در پس امام پس نیست بروی سهو و امام کافی است او را و درین همه روایات خارج است و درین باب است از ابن عباس در سندش متروکی است در حدیث دلیل است بر آنکه واجب نیست بر مومنین سجده سهو چون سهو کنند در نماز خود بلکه وقتی واجب است که امام سهو کند و باین زمینه است نیز بن علی و حنفیه و شافعیه و عن ثوبان رضی الله عنه عن التیمی صلی الله علیه و سلم قال لکل سهو سجدتان بعد ما یسلم

برای هر سهو و سجده است بعد سلام چنانکه مذکور شد ضعیف است رواه ابو داؤد و ابن ماجه بسند ضعیف زیرا که در سندش اسماعیل بن عیاض و در وی مقال خلاف است بخاری گفته چون حدیث کند از اهل بلد خود یعنی شامیین پس صحیح است و این حدیث یحیی بن است که از روایت شامیین آورده پس در تضعیف این حدیث نظر است و حدیث دلیل است بر دو مسئله یکی آنکه چون مقتضای سجده سهو متعدد باشد برای هر سهو و سجده باید و تعدی عن ابن ابی لیلی و جمهور بعد از تعدی سجده و نه اند اگر چه موجبش متعدد باشد زیرا که آنحضرت در حدیث ذی الیدین سلام داد و کلام کرد و مشی نمود تا زیاد بر دو سجده نکرد و اگر گویند که قول اولی است بعل از فعل جوازش آنست که نیست دلالت در آن بر تعدی سجده و تعدی مقتضی بلکه برای عموم است هر سهی را پس حدیث مقید خواهد بود باینکه هر که سهو کرد در نماز خود هر سهو که باشد مشروع است او را و سجده و مختص نیست این هر دو سجده بمواضع که در آن سهو واقع شده است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و نه بالنزاع سهو وی و محل برین معنی اولی است از محل بر معنی اول و اگر چه ظاهر در آن همان معنی اول است برای جمع میان وی میان حدیث ذی الیدین با آنکه بنیوانی گفت که در حدیث ذی الیدین سهو کرد و حال نماز واقع نشد و آن محل نزاع است پس معارض حدیث کتاب نخواهد بود مسئله دیگر احتجاج است بدان بر سجده سهو بعد سلام و کلام در آن که گذشت و عن

ابی هریرة رضی الله عنه قال سجدنا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم فی اذان السماء انشقت و اقرأ انتم ربنا ان الی بنی خلفی گفت ابو هریره سجده کردیم با آنحضرت درین دو سجده پس ثابت شد که درین دو سجده سجده تلاوت است و فی البخاری سلم و لم یکر سجده اقرأ و در روایتی از بخاری است که اگر نمی دیدیم آنحضرت را که سجده کرد در آن سجده میکردم و روایت کرده است بزار از حدیث عبداللہ

بن عوف گفت ویدم رسول خدا را سجده کرد و دراز السمار انشقت ده بار و در حدیث ابن عباس است که سجده نکرد و انحضرت در چیزی از تفصیل از نماز  
 اگر بپذیرد راه ابو داود و ابو علی هیچ سخن نمی شنود بطریق این قدامه الحارث بن عبید بن عیسی بن مطر الوراق عن عکرمه و ابو قدامه و مطر از رجال مسلم اند و لیکن  
 هر دو ضعیف داشته شده اند و اعلم ابن حزم فی الحلی مصیبت ابو هریره و دلالت میکند بر خلاف آن و دالی است بر شریعت سجده تلاوت که علما اجماع  
 کرده اند بر آن نیست اختلاف نکرد و در وجوب و منواضع سجده و منهور گویند سنت است و ایمنه خفیه بر آنند که واجب غیر فرض است پس سنت است  
 در حق تالی و مستحب خواه تالی سجده کند یا نکند و امام مالک و شافعی بر آنند که سنت است و فعل آن افضل است از ترک و در روایتی از امام نیز  
 واجب است اگر در نماز باشد و حجت و وجوب آیات و احادیث است که در نوم ترک آن واقع شده اند و تاکید و مبالغه که در ادعای آن ورود یافته  
 و گویند که سجده جزو صلوة است که بجهت تخفیف اقتصار بر آن کرده شده پس فرض شد چنانکه قیام در نماز جنازه و لیکن چون دلیل قطعی آن نبود  
 بوجوب قائل شدن در فرضیت و اما منواضع پیش شافعی و را عدلی مفصل گفت و آن یازده موضع است و خفیه چهارده جا گفته اند مگر آنکه خفیه در  
 سورة حج یک سجده شمارند و در سورة ص یک سجده دیگر اعتبار نمایند و جماعتی و اجماعی است در یازده موضع سجده باید کرد و هیچ و ص و اخرجه  
 ابن ابی شیبة عنه و مسنده صحیح کذا فی البدر در مصنفی گفته همگی آیات سجده پانزده اند حدیث ابی داود عن عمر بن العاص و در سورة حج و یک  
 در اعراف و یک در رعد و یک در نحل و یک در بنی اسرائیل و یک در مريم و یک در فرقان و یک در نمل و یک در آل عمران و یک در سجده و یک در فصل و یک  
 در رحمة سجده و یک در ریحیم و یک در انشقت و یک در اقرار پس آنکه سجدهات مفصل را شمرده اند و گویند اما مالک آنست که استحباب سجدهات مفصل مذکور  
 نیست و لهذا گفته عزائم اسجود واحدی عشرة یعنی تواند بود که خود حدیث انشقت نقل کنند و بطلان استحباب قائل نباشد و نزد شافعی سجده  
 صلی نیست و نزد حنفیه سجده دوم چنانچه و اختلاف کرده اند در آنکه شرط است برای سجده تلاوت آنچه شرط است برای نماز از طهارت و غیره یا نه  
 جماعتی شرط کرده اند و جماعتی گفته شرط نیست بخارجی گویند این عمر سجده میکرد بی وضو و اخرجه ابن ابی شیبة عنه و مسنده صحیح و در سند ابن ابی شیبة  
 که فرومندی آنرا ابن عمر از راه و می ریخت آب یعنی بول میکرد و بیشتر سوار می شد و سجده می خواند پس سجده میکرد و وضو نمی ساخت و واقعه انشعبی عاصی مالک  
 و عمر وی است از ابن عمر که سجده نکند مگر آنکه ظاهر باشد و جمع کرده اند در میان قول فعل می بر طهارت از حدیث اکبر و رسول اسلام گفته اصل اینست  
 که طهارت شرط نیست مگر بیدل و اوله و وجوب طهارت دارد و اندر برای نماز و سجده را نماز نمی گویند پس هر که این را شرط کرده بر روی دلیل آوردن است  
 و همچنین نمی آید از نماز و اوقات که است پیش شامل نباشد سجده مفر و بعده دیدیم که این حرم روح در محلی نوشته سجده در قرات قرآن نه یک است  
 و نه در رکعت پس نماز نیست و چون نماز نشد پس جایز است بلا وضو و جائز است برای جنب و حائض و بیسوی غیر قبایح چه سائر ذکر و نیست فرق زیرا که  
 لازم نیست وضو مگر برای نماز و نیامده برای ایجابی برای غیر نماز قرآن و نه سنت و نه اجماع و نه قیاس اگر گویند سجده از نماز است بعض نماز نماز  
 گویند کثیر هم نماز است و قرات قرآن هم بعض نماز است و جلوس و قیام هم بعض نماز است پس چه الزام نمی کنند که هیچ چیزی  
 از این افعال احوال نکند مگر آنکه بروضو باشد حال آنکه قائل نشده اند باین و نه هیچ یکی بآن قائل خواهد شد انتقی تشخیص انتقی و حسن ابن عباس  
 رضی الله عنه قال صل لیست من عزائم الصلوة سورة صلی نیست از سجدهاتی که امر کرده شده است بدان یعنی از آن جنب است  
 که در روی امر یا تحریر یا تخصیص یا حث وارد شدن باشد بلکه بصیغه اخبار از داود و عسکرمه وارد شده که وی سجده کرد و انحضرت باقتدای وی  
 سجده نمود و عزیمت در اصل قصد تلب بر شیئی است فی بصراح عنم بالفتح و الضم عزیمت آهنگ کردن و دل نهادن در چیزی پس از آن احتمال  
 کرده شد در امر واجب و مستحب و در اصطلاح فقها حکم ثابت بالا اسالت و محضنه و رقیع الباری گفته عزائم آنست که وارد شده است عزیمت مذکور آن







لیکن درین حدیث فکر کنید که این همه مبالغه و تاکید اجتماع و ازدحام بظاهر علامت وجوب سجده است اگر واجب بود و این همه تاکید برای چه بود گوئیم این از دلالتهای صحت و استقامت علوم بود نه بخصوص برای این سجده ولیکن چون حاضران مجلس شریف آنحضرت را دیدند که سجده کردند تا باغالاسته همه با سجده کردند از طرف آنحضرت هیچ مبالغه و تاکید و اهتمام و ازدحام نبود و کما هو الظاهر پس علامت وجوب نباشد و گفت ما بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم میگفت در سجود قرآن در سجود تلاوت این دعا را سجد و حی للذی خلقه و شق سمه و لبصره و حول و قوته اخرجه احمد و ابوداؤد و الترمذی و النسائی و الدارقطنی و الحاکم و البیهقی و صححه ابن اسکین گفت در آخر و حی ثلثا و زیاده کرد حاکم در آخر آن فتبارک الله احسن الخلقین و گفت ترمذی این حدیث حسن صحیح است و بود ابن عباس میگفت در سجود قرآن اللهم العجب لی بها اجر و اجلهالی عندک ذکر او صنع عنی بها و زکرا و تقبلها منی کما تقبلتها من عبیک و ائمه و رواه الترمذی الحاکم و ابن حبان و ابن ماجه و در وی قصه است و ضعفه العقیلی بالجسن بن محمد بن عبید الله بن یزید و گفت در وی جهالت است و درین باب است از ابی سعید خدری رواه البیهقی و اختلاف کرده اند در اصل و ارسال وی و تصویب بکرد و ارقطنی و در علل روایت حماد از حمید از بکر که دید ابو سعید در آنچه می بیند ناظم شیخ در ترجمه گفته خواندن این عاتیر مروری است رب انی ظلمت نفسی فاعف لی و خواندن این تسبیح نیز آمده سبحان ربنا ان کان و صدر بنا مقولاً و ظاهر هر دو سبب خفیه است که تسبیح مسنون و در سجده تلاوت و چه سجده صلواتی افضل است و چون در اینجا کفایت کند در اینجا بالاولی کفایت کند با وجود آن شک نیست که آنچه صحیح شمس است روایت آن از ادعیه مخصوص در سجده تلاوت خواندن آن در وی اولی و انسب خواهد بود و انتهی و هر کما قال فان لما اقر منه صلی الله علیه و سلم اثر الیس فیسرو و بالله التوفیق و حسن بیکه این کنیت او است که بروی غالب آمده گویند وی روز طائف بر شتری جوان سوار از حصن فزاد آنحضرت او را ابو بکر و کنیت کرد و از سوا لی آنحضرت است نامش نفیع بن الحارث و قیل عبد الحارث بن کلده انقی است نزول کرد و در سجده و مراد آنجا در سنه تسع و اربعین روی عن خلق کثیر رضي الله عنه ان التبیح صلی الله علیه و سلم کان اذا جاءه امر یسیر

خیر ساجداً بکبر سیکه بود رسول خدا چون می آمد و امری که شادان و خوشش میکردانید او را می افتاد و سجده کنان بر زمین برای خدا این حدیث دلیل است بر شریعت سجود و بیان رفته است شافعی و احمد و خلافت مالک ابو حنیفه و اختلاف کرده اند در آنکه طهارت شرط است بر آن یا نه بعضی گفته اند شرط است قیاساً علی الصلوة و گفته اند شرط نیست زیرا که نماز نیست و هو الاقرب کما قدمناه و حجت شافعی و احمد و در سنیت این سجده همین حدیث است و ما فی معناه و در سفر السجاده گفته عادت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آن بود که چون نعمتی میخورد و شدی یا نعمتی منفرع گردیدی شکر آنرا سجده کردی و انتهی و مالک ابو حنیفه گویند نعم الهی غیر متناهی است چه هر نفس کمی از نعمتی است متضمن نعم کثیر و در آن نعمتهاست که در حصص و احصایاید و بنده عاجز است از ادای شکر آن پس تکلیف بر آن اگر چه بطریق سنت و استحباب بود و مؤدی بحکلیف مالیایطاق باشد و گویند که مراد بسجود که در باب شکر نعمت در احادیث واقع است نماز است که تعبیر از آن سجده کردند یا منسوخ است ولیکن این تعلیل و اراده نماز خلاف ظاهر حدیث است و آنرا که قائل اند بر آن مراد نعمت عظیمه دارند که گاه گاه بوجود آید و در سنت نیز همچنین واقع شده نه هر نعمت و چون بعضی از خلفای راشدین بعد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم فعل این سجده ماثور است قول شیخ درست نبود رواه الخمسة الا النسائی و در روایتی زیاده کرده شکر آنرا یعنی بجهت شکر گذاری کردن مرخصی را تبارک و تعالی و ازین حدیث عموم و دوام فعل معلوم شد بقضیه لفظ کان علی ما قالوا و بظاهر عبارت اذا اتاهه چنانچه اذا قمتم الی الصلوة و در روایت آنست که بدستیکه آنحضرت بشارت داده شد حاجتی یعنی بپیران آن پس نشاند و سجده رواه احمد و ازین روایت خصوص حاجتی که بران بشارت داده شد معلوم گردید و بر هر تقدیر استحباب سنیت آنست



تا برست و سجده در خارج نماز بر چند قسم است یکی سجده سهو است و آن خود در حکم سجده نماز است و دیگر سجده تلاوت است و درینا خلافتی نیست  
دیگر سجده مناجات است بعد از نماز و ظاهر از کلام اکثر ائمت است که این نیز مکروه است و دیگر سجده شکر است بر حصول نعمت اندفاع بلیت و آن نزد  
اکثر مسنون است و هو الاصح دیگر سجده تحیت است و آن حرام است و دیگر سجده تعظیم است برای غیر خدا از ملوک حکام و آن کفرست و **عن**  
عبد الرحمن بن عوف رضي الله عنه کتبی بابا محمد زهری قرشی یکی از عترة بشرة بالجمله است مسلمان شد در قدیم بر دست  
البکره صدیق و دو هجرت کرد و بسوی حبشه و جمله مشاهیر حاضر شده و ثابت ماند روزی از نماز گذار و آنحضرت در پیش می بغضه بود که تمام  
باقی نماز خود بود و در آن قدر یک چهره سفید رنگ سرخی آمیز بزرگ گفت بلند بینی لشک بود و منی بشد روزی از نماز گذار و آنحضرت در پیش می بغضه بود که تمام  
بعضی از آن پامی می رسیده بوده سال بعد از واقعه قبل پیدا شده بود و در سنه سی آرد و دفن شد در بقیع روی ابن عباس مغیره  
قال سجد الشی صلی الله علیه وسلم گفت عبد الرحمن سجده کرد و رسول خدا یعنی چون بشارت ربانی با آنحضرت رسید که هر که یکبار  
صلوة بر تو فرستد خدای تعالی بروی ده صلوة فرستد و هر که یکبار بر تو سلام کند خدای تعالی بروی ده سلام فرستد پس آنحضرت در عتبات  
سجده شکر این نعمت بشارت گذار و فاطمال الشیخ و بغایت سجده طویل کرد و پس اطال این سجده بهم سنون باشد در تاریخ ندیده آورده  
که یکی از صحابه طلب حاجت ملازمت آنحضرت بمنزل شریفی می آمد خبر دادند که بعین ساعت بجانب جبل سلع که جانب غربی مدینه مطهره است  
برآمده چون این صحابی بآن جانب رفت در غاری از آن کوه دید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم سجده رفته است زمانی طویل بایستاد چون زبان  
سجود بطول کشید آن صحابی گمان برد که مگر روح پاک فی آسمان رفته و از بدن انسانی پذیرفته است سینه و بی بر قید و بی طاقت گشت  
و بے اختیار گریه در آمد پس آنحضرت سر از سجده بر آورد و بجانب دوی دید و گفت چه شد ترا ای فلان چرا میگری عرض کردم ترا در سجده  
دیدم و مدتی بایستادم سر از سجده برنداشت گمان بردم که مگر چیزی واقع شد و روح ترا آسمان بردند بی اختیار گریه برین زور آورد و فرمود پس  
چه میل آمد و خبر رسانید که پروردگار تعالی میفرماید که آیا راضی نمی سازد ترا می محمد هر که یکبار بر تو درود فرستد من ده بار بروی درود فرستم  
بر رسیدن این مژده بسجده رفتم و شکر از این نعمت بگذاردم شد دفع داس که پسر برداشت سر خود از سجده و قال فرمود آن سجدت  
علیه السلام اتانی فبشیرنی فبشیرت لله شکرا بدستیکه جبریل آمد مرا از نزد خدای تعالی و مژده داد مرا یعنی بصلوة و سلام فرستادن  
خدا ده بار بر صلو و سلام فرستادن بندگان یکبار رواه احمد فی مسنده من طرق پس سجده کردم برای شکر خدا سجده شکر و درینا اشکال  
می آید که چه صورت دارد که درود بر حضرت مصطفی یکبار بود و دیگر آن ده بار یعنی زیاده از آنچه بر آنحضرت است جوابش آنکه درود فرستادن  
بر آنحضرت حسنه است لاجرم حکم من جاء بالחסنة فله عشر اکنتها کما کنده بدان حتی ده درود کرد و دید و حقیقت جواب آنکه صلوة از بنده  
درخواستن رحمت است از حق بر جناب رسالت صلی الله علیه وسلم و بنده باین درخواستن که فعل اوست بنواب آن برسد اکنون حق حاجت  
رحمت میفرستد بر حبیب خود آنچه ناکه میخواهد و چند آنکه میخواهد یکبار بودن از کجا لازم آمد یکبار درود فرستادن بنده طلب اوست  
رحمت را از جناب کبریا اکنون وی تعالی لائق کبریا فی خود و لطفی که بحبیب خود دارد درود میفرستد چند آنکه لائق اوست و اگر نیز یکبار بود  
تواند که آن یکبار در رحمت و کیفیت قوی تر از ده بار بلکه صد بار و هزار بار باشد و الله اعلم رواه احمد و صححه الحاکم و اخرجه البزار و ابن  
فی فضل الصلوة و التخیل فی الضعفاء و احمد بن حنبل و الحاکم کلم من حدیث عبد الرحمن بن عوف گفت یحیی و درین باب است از جابر و ابن عمر و انس و غیره  
و ابی حمزة در سفر سجاده و شرح آن گفته که در سنن ابوداود و مسند امام احمد از سعد بن ابی وقاص است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم از یک بدین میفرست و چون قریب

عمر بن الخطاب که مشغول است بین الحرمین رسید از ناقه فرو آمد دست بدعا برداشت و ساعتی دعا کرد بعد از آن سجده کرد و زمانی طولی در سجده مکث کرد پس برخاست و بار دیگر دست بدعا برداشت و بعد از وقت سجد بار و فرمود که است خود را شفاعت کردم حق تعالی ثلث امت را بمن بخشید پس سجده شکر کردم و چون سر از سجده برداشتم دیگر نثار امت را شفاعت کردم ثلثه دیگر بمن بخشید دوم بار سجده شکر کردم چون سر برداشتم سوم بار دعا کردم ثلثه دیگر بمن بخشید سوم بار سجده شکر گذاردم و در سند امام احمد است که سینه خیز خدای تعالی علیه وسلم شخصی کوتاه بالا حقیر تر از خردی نفاشی دینم را بدید سجده شکر کرد و گفت اسال الله العاقبة و در صحیح آمده است که چون روز بدر سر ابو جهل لعین را آوردند آنحضرت سجده کرد و در روایتی دیگر آمده که در رکعت گذاردن منی مخصوصا شیخ عبدالحق دهلوی رح گوید و این ناظر در صحبت تاویل سجده است بنابر چنانکه امام ابوحنیفه و امام مالک کرده اند منی لیکن اگر این سجده علاوه این دو رکعت باشد این تاویل خود هیچ صحت ندارد زیرا که با جادیت دیگر سجده مفروضه است شکر تائید شده غایت آنکه ازین روایت دیگر شریعت فاخر هم برای شکر نفوذ شد و لا باس بذلك و **و حکایه البراء بن عازب** رضی الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم بعث عليا الى اليمن بدرستیکه رسول خدا فرستاد علی بن ابی طالب اکرم الله وجهه را بجانب یمن در شهر رمضان سنه عشران هجرت و عقد کرد برای منی لولی و دستار بست بدست مبارک خود بر سر وی و در سجده نشست ابو داود و ترمذی آمده که گفت علی فرستاد مرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم بجانب یمن گفتم ای رسول خدا می فرستی مرا بر قومی که در سن سال بزرگتر از من اند و من خود سال ام و قضا حکم رانی بر ایشان چگونه کنم پس بخدا دست مبارک خود را بر سینه من گذاشت خداوند ثواب گردان زبان او را و هدایت کن قلب او را و گفت یا علی چون بنشینند نزد تو و دو کس که یکدیگر خصومت دارند حکم کن میان ایشان تا نشنوی سخن از دیگری الحدیث پس بیرون آمد علی بآسته صد سوار و دعوت کرد ایشان را باسلام و ایشان بیگانه و غیر اندازی پیش آمدند پس بنفس نفیس خود بر ایشان حمله آورد و بیکت کس از روسای ایشان بقتل آورد پس متفرق شدند و نه رحمت خود ندانند دعوت کرد این بار اجابت کردند و بیعت اسلام بردست وی نمودند پس در عین سال سالما غامتا بمکه در سوخته بملازمته شریف مصطفی صلی الله علیه و سلم رسیدند القصه باخری اقی کر الحی است پس فکر کرد تا آخر حدیث که بجای خود مسطور است و بنزدی از آن مذکور شد قال گفت برادر فکتب علی پس نوشت علی رضی الله عنه بسو رسول خدا صلی الله علیه و سلم باسلام صحیح اسلام آوردن شان یعنی قبیله یمن که بیده ایست بنا کرده بعد از آن بن قلع بن سام بن نوح گذرانی القاموس فلما قرأ رسول الله صلى الله عليه وسلم الكتاب خروا ساجداً پس هرگاه خواند آنحضرت این کتاب را افتاد سجده کنان یعنی در ساعت سجده شکر این نعمت گذارد و برای آن قبیله دعا کرد و مکرر فرمود السلام علی یهران السلام علی یهران گذرانی سفر السعاده رواه البیهقی باسناده صحیح واصله فی البخاری و چنانکه سجده شکر از آنحضرت صلی الله علیه و سلم بصحت رسیده همچنین از صحابه هم بافر گردید و در سفر السعاده است کعب بن مالک چون بشارت توبه بوی رسید سجده شکر کرد و امیر المؤمنین ابو بکر صدیق چون خبر سیله گذارن شنید سجده شکر کرد و امیر المؤمنین علی چون ذوالنذیر را که از روسای خوارج بود در میان قتل بدید سجده شکر کرد و منی و این سجده بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود و قصه ای کعب و قتل سیله و قتل ذوالنذیر و شرح سفر السعاده مذکور است

باب صلوة التطوع

تطوع مشتق از تطوع و طاعت است بمعنی انقیاد و فرمان برداری کردن و عبادت نافله را تطوع گویند و هر مستقل بخیر است تطوع خوانند و اکثر اطلاق آن بر غیر فریضه آید و صیغه تفضل یا برای تکلف یا برای سبالتی است که بنده بی تکلیف شارع آنرا بجای آورد و سبالتی است

نفاشی بر خردی  
و منی و این ناظر در صحبت تاویل  
سجده است بنابر چنانکه امام ابوحنیفه  
و امام مالک کرده اند منی لیکن اگر این  
سجده علاوه این دو رکعت باشد این تاویل  
خود هیچ صحت ندارد زیرا که با جادیت  
دیگر سجده مفروضه است

فرمان برداری نمی نماید و مراد در اینجا از طلوع سنن رواتب است یعنی غیر فرض که در روز و شب بطریق راتب و توفیق میگذارد و عام از هر یک  
و غیر آن از جهت ذکر چهار رکعت پیش از عصر و چهار رکعت ششی و جز آن محل و بیجه بین کعب الا شکی بفتح راو کسره یا کنیت او  
ابو فراس است بکسر فاء و سین و اخر معدود است در اهل مرینه و اصحاب صفه صحابی قدیم است خادم رسول خدا صلی الله علیه و سلم و ملازم درگاه  
در سفر و حضر بود و از قدما می صحابا ثبات سنه ثلث و سقین روی عنه جماعة و حسی الله عنه قال گفت بودم من که شب یکم و یا بیت خیر  
صلی الله علیه و سلم پس آنحضرت را آب وضو طیار میداشتم و میکردم حاجتها و خدمت های دیگر آنحضرت مانند جامه و سوناک و شانه و جز آن پس  
قال لی التبیی گفت مرا آنحضرت صلی الله علیه و سلم سأل بطلب هر چه بخوابی از خیر دنیا و آخرت و از اطلاق این سوال که  
فرموده بخواب و تخصیص نکرد و بطول بی خاص معلوم میشود که کار همه بدست است و است اوست صلی الله علیه و سلم هر چه خواهد و هر کار خواهد بآید  
پروردگار خود بدو هر چه رفاهان من بود که دنیا و آخرت و من علو ملک علم اللوح و القلم و شعر اگر خیریت دنیا و عقبی آرزو دارم  
بر رگهایش بیا و هر چه بخوابی منان کن و فقلت اسألک مرافقتک فی الجنت پس گفتم من بخوابم از تو همی ترا و با تو بودن  
و بدست در دنیا تنبیه است بر آنکه طالب صادق را باید که جز نعم آخرت که باقی و دائم است نخواهد و بخل و دنیا و دنیا و فانیه الثقات نکند لایسما انهم  
و افضل کمالات یعنی مرافقت حضرت سید کائنات علیه افضل الصلوات و التحیات و لیکن باید که در سلوک طریق تحصیل آن به تقصیر از خود را نمی گذارد  
و بجز و هوس آرزو و الفتا که یکبار نشستن و آرزو داشتن آهین سر و کوفتن و بار و بدست پیروان است ع فرزد آن گرفت جان برادر که کار کرد  
خصوصا نماز که بهترین کارها و جامع ترین عبادتهاست چنانکه حقیقت جامعیت محمدیه است و لهذا حکم کردند بر آن چنانکه می آید فقال  
او تنبذ ذلک پس فرمود آیا جزین یعنی چیزی دیگر بخواد که این مرتبه که نزد بخوابی بس عظیم است و این کلمه را بفتح و او و سکون آن و رفع غیر  
و نصب آن خوانده اند و بقاعده نحو آخر تحقیق هست در مجلس مذکور فقلت هو ذلک پس گفتم دعا و مقصود من همانست که عرض کردم  
دیگر نمی شود یعنی من از تو هیچ مرادی دیگر نمی خواهم همین قدر بکنی که از خودم جدا نکنی قال گفت آنحضرت پس چون تو بجهت و حصول این  
مطلب فاعیثی علی نفسک بکثرة السجود پس بایز ده و دو کون مراب نفس خود و حصول مطلب خود بسیار کردن سجد یعنی بنماز  
گذارون و دعا کردن در سجرات و قابل مستعد این مرتبه شدن یعنی من خود سعی میکنم و حصول مطلب ترا مانند اینم باید که کوشش کنی و کار کنی  
و از پایه نشینی چنانکه طبیب بر بیمار گوید که علاج میکنم و در حصول شفا می تو میکوشم بشرطیکه آنچه بفرمایم ترا بدان کار کنی و بر فرمان من بروی که طریق میل  
شفا و تدبیر کار این است از اینجا معلوم شد که اعانت بر نفس بکثرت سجود و صلوات از طلوع است رواه مسلم و مصنف سجود را که درین حد  
دارد و شد و حل کرد بر نماز نفس و حدیث را دلیل آورد بر طلوع و گویا که اگر از حقیقت می برگردانید یعنی سجد های نماز غیر مرعوب نیست علی القراه و سجود  
اگر چه صادق می آید بر فرض لیکن لا بد است از اتیان بفرض بر مسلمان را و ارشاد نکرد آنحضرت او را مگر چیزی که خاص است بسوی یا دریا بدندان  
مطلوب اوست و در روی دلالت است بر کمال ایمان وی رضی الله عنه و بموجبی اشرف مطالب اعلامی راتب و نزع نفس از دنیا و شرف  
وی و دلالت است بر آنکه نماز افضل اعمال است و در حق کسی که مثل وی رضی الله عنه باشد زیرا که ارشاد فرموده او را آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
بسوی نیل مطلبش مگر بکثرت نماز حال آنکه مطلوبش اشرف المطالبات است و از فوائد کلمات حدیث آنست که خدمت بزرگان و راضی ساختن  
ایشان موجب نیل سعادت و حصول سوهبت و کرامت است و چه بزرگ و کدام بزرگ که سید کائنات و وجود و اگر م اهل عالم و خلاصه هر روز است  
صلی الله علیه و سلم و عمر ابن عمر رضی الله عنه قال حفظت من التبیی صلی الله علیه و سلم عشت ذکرات

در رکعتین قبل الظهر و رکعتین بعد ها و رکعتین بعد المغرب فی بیتہ و رکعتین بعد العشاء فی بیتہ  
و رکعتین قبل الصبح گفت ابن عمر و گویند از پیغمبر خداده رکعت دو رکعت پیش از ظهر و دو رکعت بعد آن و دو رکعت بعد مغرب و خانه خود  
و دو رکعت بعد عشاء و خانه خود و دو رکعت پیش از صبح و سنت و دو رکعت پیش از ظهر و دو رکعت بعد آن و دو رکعت بعد مغرب و دو رکعت  
که اصحاب کتب سنی از این اختلاف در الفاظ روایت کرده اند و ابو حنیفه چهار رکعت پیش از ظهر میگوید و دلیل ایشان نیز از احادیث است چنانکه  
بیاید و مختار صاحب سفر السعاده نیز دو رکعت است قبل ظهر و بعد آن و حق این است که همه ثابت است و همه کافی و شافی متفق علیهم  
و اخرج مسلم نحوه فی صحیح و احمد و الترمذی و صحیح من حدیث عبد الله بن شقیق و اخرج نحوه مسلم و اهل السنن من حدیث اُم حنیفه الیضا و قرار بخانه درین  
حجّه حنفیه است که خواهر ابن عمر بود و فی روایة کلمتا و در روایتی مر بخاری و مسلم راست که بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم نمیکرد بعد از فرض  
نماز جمعه تا آنکه برنگشت از نماز دومی آخر در خانه و میگذازد و رکعتین بعد از آن جمعه و در خانه خود و نزد ابی حنیفه  
بعد از جمعه چهار رکعت است و نزد ابی حنیفه شش رکعت چهار بعد از دومی و در این حکم نماز بعد از جمعه است آنرا سنت قبل الجمعه پس در سفر السعاده گفته  
سنت گذاردن پیش از جمعه نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم نبود و بعضی از علما که بسنت جمعه قائل شده اند قیاس بر نظر می کنند و اثبات سنن  
بقیاس جایز نیست و ایضا و علما که در سنن صلوة تصانیف کرده اند و بضبط نماز های سنت اعتنا نموده در سنت پیش از جمعه چیزی روایت  
نکرده اند و اما بعد از جمعه چون بمنزل بارگشتی چهار رکعت نماز گذاردی و اگر در مسجد گذاردی و دو رکعت گذاردی دومی فرمودن کان تکلم مصلیا  
بعد از جمعه فلیصل بعد از بارگشتی و در اینجا بحث است که در نایب الجمعه خواهد آمد و مسلم کان اذا طلع الفجر لا یصل الا  
در رکعتین خفیفه است و مسلم راست از حدیث ابن عمر که گفت خبر داد مرا حنفیه که بود آنحضرت چون طلوع میکرد صبح صادق نمی گذارد مگر  
دو رکعت سبک چون ابن عمر درین هنگام در خانه حضرت حاضر نمی بود از حنفیه شنیده روایت کرد و در صحیح بخاری آمده است که گفت ابن عمر  
و بود این سنت که در دینی آدم بر آنحضرت و از اینجا معلوم می شود که این دو رکعت نیز در خانه می بود و تصریح نیز در بعضی احادیث آمده و این دو رکعت  
مستند و اندر دو رکعت چیزی نیست که روایت مسلم افاده خفت این هر دو کرده و اینکه بعد طلوع فجر سوای این هر دو نمی خواند و خفیفه این هر دو  
نزد سبک شافعی و غیره است و در حدیث عایشه آمده حتی اقول اقرآتم الکتاب حدیث دلیل است بر آنکه این نوافل برای نماز است و در  
حکمت مشروعیست که گفته اند که گذاردن آنها برای جبر نقصان در ادای فریضه است و تا داخل شود و صلی در فریضه و باشد صدور و منشر  
دوی و متوجه شود دل او بر فعل فریضه و در حدیث متین باری آمده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم اول چیزی که حساب کرده شود و بر آن  
بنده روز قیامت نماز است پس اگر هست که تمام کرده است آنرا نوشته شود نماز برای او تمام و اگر هست که تمام نکرده است آنرا بگوید صلی الله  
عنه و بگوید آنرا نظر کنید آیا می یابید برای بنده من از طلوع پس کامل کنید فریضه او را هست زکوة همچنین اخذ کرده میشود اعمال موافق آن اخرجه  
ابن ماجه و الحاكم و ابو داود و این دلیل حکمت مشروعیست و است و این زیادتی مسلم استدلال کرده است کسیکه گفته بود که بعد از نماز  
و تقدیر تا آنکه در لایذنه گفته سنت قبل فجر دو رکعت است سورة کافرون و اخلاص و در آن بخواند و پیش از نماز جمعه و ظهر چهار رکعت است  
بیک سلام و بعد ظهر دو رکعت است و بجهت چهار رکعت و نزد ابی حنیفه شش رکعت و مستحب آنست که چهار رکعت بعد از نماز و دو سلام  
پیش از نماز ظهر و دو رکعت یا چهار رکعت مستحب است و بعد نماز مغرب دو رکعت سنت و بعد از آن شش رکعت و دیگر مستحب است که آنرا  
صلوة الا و این گویند و روایتی بعد نماز مغرب نیست رکعت آمده و پیش از عشاء چهار رکعت مستحب است و بعد و دو رکعت خفیفه خواند و این سنت

در رکعت اولی از رکعت الارض و در غیره قل یا ایها الکافرون خوانده انتهی و خواندن سوره تبارک الحمدی هم در دو رکعت بعد و در برای نجات از عذاب قبر از سلف مروی است و در حدیث نام وی منجیه آمد و این است سنن برواتب که بران موافقت باید کرد و احادیث اینها خوانده آمد

**و عن** عایشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم كان لا يدع اربعاً قبل الظهر و رکعتین قبل العشاء بود و غیر خدا که ترک نکرد و چهار رکعت پیش از ظهر و دو رکعت پیش از عشاء و شیخ ابن الهمام از سنن سعید بن منصور از برابن عازب آورده که گفت برادر گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم کسی که بگذارد پیش از ظهر چهار رکعت گوید یا تعبد کرد و در شب و هر که بگذارد و مثل آن از عشا گوید که در شب قدر گذارد و بهیچ این را از قول عایشه و نسائی و دارقطنی از قول کعب روایت کرده اند و موقوف در اینجا مثل مرفوع است زیرا که مقادیر ثواب جز بجماع از آن حضرت صلی الله علیه و سلم نتوان دانست و قول صحابی در آنچه بقیاس نتوان یافت محمول است بر جماع و در سند امام احمد و نسائی و ترمذی و ابن ماجه مرویست که گفت عنبسه بن ابی سفیان شنیدم از خواهر خود اُمّ حبیب بنو جبر رسول خدا صلی الله علیه و سلم که گفت شنیدم آنحضرت را می گفت هر که محافظت کند بر چهار رکعت قبل ظهر و چهار رکعت بعد آن حرام گرداند و از خدای تعالی برایش و فرخ ترمذی گفت این حدیث حسن صحیح و غیرت باین وجه و این چهار رکعت بدر سلام میگذازد شیخ و شرح سفر السعاده گفته و را ثبات سنیت چهار رکعت پیش از ظهر و طریق است یکی اثبات آن بحديث اُمّ حبیب و غیر آن که در اینجا ترغیب بگذارد و اینها آمده اند و لیکن گفته اند که از ترغیب و بیان فضیلت موافقت آنحضرت بران لازماً نیاید تا سنیت آن ثابت شود غایت آن ندب استجاب است و طریق احکم و را ثبات آن جمع و تطبیق است میان احادیث که در بعضی از آنها دو رکعت آمده و در بعضی چهار یا بآنکه چهار رکعت شریف میگذازد و عایشه آنرا دیدن ابن عمر و در حدیث که در مسجد آمده میگذازد و ترمذی است و ابن عمر آنرا سنیت نظر پیدا داشت یا آنکه اعتقاد ابن عمر آن بود که سنت ظهر همان دو رکعت است و چهار رکعت در رومی دیگر است که در وقت زوال شمس میگذازد و از جهت فتح در پای آسمان درین وقت انتهی دواة البخاری و در سبل گفته این حدیث منافی حدیث ابن عمر نیست که در دو رکعت قبل از ظهر آمده زیرا که این زیادت است عایشه آنرا دانست و ابن عمر ندانست و احتمال که این هر دو بخلاف آن چهار باشد و حضرت آنرا دود و کرده میگذازد و ابن عمر همین دود را دید و احتمال که جز آن چهار باشد و حضرت آنرا متصل میگذازد و چهار رکعت و مؤید این حدیث ابوالیوب نزد ابی داود و ترمذی و در شمائل و ابن ماجه و ابن خزمیه باین لفظ اربع قبل الظهر لیس فیمن تسلیم بفتح لمن ابواب السمار و حدیث انس اربع قبل الظهر کعد لمن بعد العشاء اخرجه الطبرانی فی الاوسط و برین تقدیر پیش از ظهر شش رکعت می شود و احتمال که گاهی چهار میگذازد و بران اقتصار می نمود و عایشه آنرا خبر داد و گاهی دو رکعت میگذازد و ابن عمر از آن اخبار گردانتهی **و عن** اُمّ هانئ

از عایشه رضي الله عنها قالت گفت عایشه که یکن النبي صلى الله عليه وسلم نبوا آنحضرت علی شیء من التوافل بر هیچ چیزی از توافل اشک نداشت که آنرا در سفر و نه در حضر و محلی است و وجوب آن از حسن بصری و مسلم و عایشه و سلم راست از حدیث عایشه مرفوعاً رکعتا الفجر خبر من الدنيا و ما فیهما دو رکعت صحیح بهتر است اجر آن هر دو از دنیا و آنچه در دست و در دنیا دلیل است بر ترغیب در گذاردن این هر دو و برینکه واجب نیست زیرا که ذکر نکرد عقاب را در ترک آن بلکه ذکر کرد ثواب را بر فعال فقط **و عن** اُمّ حنیفة ام المؤمنین رضي الله عنها ترجمه می سابق گذشته قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من صلى اثنتي عشرة ركعة في يوم ولي له كسبي بگذارد و دوازده رکعت در هر روز و شب تجبی له

بهن بیتک فی الحقیقة بنا کرده شود برای او خانه بسبب این دوازده رکعت و در پشت و تفصیل آن در روایت ترمذی باید رواه مسلم  
واحد و ابوداؤد و الترمذی و صحیح ابن حبان و رواه والنسائی و ابن ماجه عن عایشه و فی ذوالایة و در روایتی از مسلم از ام حبیبه تطوع  
دوازده رکعت تطوع غیر فريضه آمده نصب تطوعا بر غیر است از انشی عشر بطریق زیادت در بیان ورنه معلوم است و الترمذی صحیح  
و ترمذی راست از حدیث ام حبیبه باند حدیث مسلم و ذاد و زیاده کرد ترمذی در تفصیل این دوازده رکعت که در روایت مسلم مجمل است  
اربعاً قبل الصلوة چهار رکعت پیش از نماز که در حدیث سابق از عایشه گذشته یعنی ظهر و رکعتی بعد ها و دو رکعت بعد  
نمازی که در حدیث ابن عمر گذشت و رکعت بین بعد المغرب و دو رکعت بعد مغرب و این همان نماز است که حدیث ابن عمر آنرا مقید کرده  
بفی بینه و رکعت بین بعد العشاء و دو رکعت بعد عشا این نیز همان مقید است بفی بینه و رکعت بین قبل صلوة الفجر  
و دو رکعت پیش از صبح و این همان نماز است که ابن عمر و عایشه و دیگر دو حدیث گذشته بران اتفاق کرده اند و لیکن ترمذی این حدیث را غریب  
من هذا الوجه گفته و در حفظ بعضی از رجال بی سخن کرده اما حنفیه گویند که حدیث ام حبیبه که روایت کرده است آنرا جماعت جز بخاری شاید اصل  
حدیث است و گفته اند که اقوی و او که سنن سنن فخر است پس سنن مغرب و بعد از نوب سنن ظهر و بعد از آن سنن عشا و بعد از همه سنن پیش  
از ظهر و بعضی گفته اند که سنن پیش از ظهر و بعد از ظهر هر دو برابر اند در ترتیب ذکره ششمی و للمختص تصحیحها و مراد ابوداؤد و ترمذی و النسائی  
و ابن ماجه راست از حدیث ام حبیبه من حافظ علی اربع قبل الظهر و اربع بعد ها که هر که محافظت کند بر چهار رکعت پیش  
از ظهر و چهار رکعت بعد ظهر در ترجمه گفته سخن در آنست که این یار رکعتین سنت اند یا برای آنها و الظاهر الثاني حرّمه الله علی الناس  
حرّم کرد و اند او را خدای تعالی بر آتش و دوزخ و بعضی روایات آمده که میگذارد و آنرا بدو سلام و ترمذی و جامع خود از عاصم بن خمره از ابی بن  
علی رضی الله عنه آورده که می گفت میگذارد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم پیش از ظهر چهار رکعت و بعد از نوب و رکعت و گفته درین باب است که  
از عایشه و ام حبیبه و حدیث علی حسن است و هم برین است عمل اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و آنها که بعد از ایشان اند  
و همین است قول سفیان ثوری و ابن المبارک احمی و بعضی از اهل علم گفته اند صلوة لیل و نهار و دو گان و دو گان است و مقصود ایشان آنست  
که فصل کند میان رکعتین و باین قائل است شافعی و احمد و نیز از عایشه آورده که آنحضرت چهار رکعت را پیش از ظهر نمی گذارد و بعد از نوب  
میگذارد و این را طریقی است انتہی و مسلم و ابوداؤد از عبداللہ بن شقیق آورده اند که گفت پرسیدم عایشه را از صلوة قتل رسول خدا صلی الله  
علیه و سلم گفت میگذارد و در خانه خود پیش از ظهر چهار رکعت پستیر و نوحی آمد و میگذارد و نماز بمردم پستری در آمد بخانه و میگذارد و دو رکعت  
و ابوداؤد و در سنن خود و ترمذی در شمائل از ابوالیوب انصاری آورده که آنحضرت فرمود چهار رکعت است پیش از ظهر که نیست در انما تسلیم  
بشاده میشود برای آنها و سبای آسمان و در سوطای امام محمد نیز مثل این آمده و نزد شافعی نیز چهار است و لیکن بدو سلام و ترمذی و جبرائیل  
برده که تقدیم و تخلف شواکافی نیز چهار است قبل ظهر و حدیث ابن عمر گفته که این منافعی نیست و لیلی را که گذشت بر مشر و عیت اربع قبل ظهر بعد  
آن چنان زیادت مقبول است انتہی و برین است عمل حنفیه الیوم و حسن ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی  
الله علیه و سلم رحمہ الله امرنا ان نصلی اربعاً قبل العصر رحمت کند خدای تعالی مروی را که بگذارد و پیش از عصر چهار رکعت را  
در این چهار رکعت و در نوافل گذشته گذشته پس چون این را با حدیث ام حبیبه ضم نمایند نوافل قبل فرائض و بعد از آن شانزده رکعت  
شود و حنفی روح گفته شیخ مشایخ ما این زیاد روح فرمود ظاهر آنست که این دعا برای کسی است که چهار رکعت گذارد و نیز برای کسی که تقصیر کرد



بر دو رکعت لیکن بدرکعت هم بیرون میرود از حد این خبر که میان هر دو اذان نماز است پس باید که غنیمت شناسد و التیمید گفته برین چهار رکعت این دعا را التیمی بوالا احمد و ابوداؤد و الترمذی و حسیه ترمذی گفت حسن غریب و ابن خزيمة و صحیح و کذا لک ابن حبان و در سندش محمد بن حمران است و در وی مقال است لکن وثقه ابن حبان و ابن حبان و ابوداؤد و از علی رضی الله عنه پیش از عصر دو رکعت روایت نموده و ترمذی و احمد و ابن ماجه و کتین ارباعاً آورده و از جهت اختلاف این روایات است که در مذهب حنفی تخمیر است میان چهار و دو و جماعین الاحابث و چهار افضل است چنانکه در کتاب اصول فقه تحقیق آن نموده اند اما دعای رحمت مخصوص مصلی اربع است نه رکعتین و اما دو رکعت قبل عشا فقط پیش از است آنرا حدیث بین کل اذانین صلوة و حسن بن ابی سعید عبد الله بن معقل المزنی بنی مسم و فتح غین مجیه و تشدید فای مفتوحه بن غنم از اصحاب شیخه است ساکن مدینه بود بصره آمد و خانه بساخت و یکی از آن ده کس است که عمر رضی الله عنه آنها را برای فقه آنوقتین مردا بسوی بصره فرستاده بود و در سنه شصین و قیل قبلها بسنده روی عنه جماعة من التابعین منهم الحسن البصری و قال بائز الی بصره اشرف منه رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال صلوا قبل المشرق صلوا قبل المغرب فاذنوا بعد ذلك من غير نماز کنید پیش از نماز مغرب و بار فرمود این را شد قال فی الثالثة لمرکباً پست گرفت و بار سوم این امر برای کسی است که خواهد یعنی این امر اجابی نیست بلکه تخمیر است مری که خواهد که اهیة ان یخذها الناس سنة از جهت ناخوشی داشتن اینکه مردم این نماز را سنت مؤکده و طریقه مستمره گیرند و در روایتی خشیة ان یخذها لکن گذاردن آن میندوب و تحب باشد اما در وجه و است که بر آن مؤکد بود نیست رواه البخاری و مسلم و ابوداؤد و احمد و ابن حبان و فی رواية لا ابن حبان و در روایت ابن حبان است از حدیث عبد الله بن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم قبل المغرب رکعتین بدرستیکه آنحضرت بگذارد و قبل مغرب دو رکعت و از اینجا شریعت این دو رکعت از فضل و قول آنحضرت هر دو ثابت شده شیخ ابن الهمام گفته اختلاف کرده شده است در اینجا دو رکعت پیش از مغرب طائفة بدان قائل شده و میگویند از بسیاری از سلف و اصحاب ما و مالک تسک آن طائفة با جادیشی است که در تخمین و غیره ما و روایة و جوا بلیش مبارضه آن احادیث است با آنچه ابوداؤد آورده که پرسیده شد این عمر از کتین قبل المغرب پس گفت ندیدم من هیچ احدی در عهد رسول خدا صلی الله علیه و سلم که میگذازد آنرا و رخصت کرد در رکعتین بعد العصر و این حدیث صحیح است نزد ما و از جهت بخت عمل کابر صحابه و سلف موافق آن و تلقی کردن ایشان آنرا اگر چه صحیحین خلاف آن آمده زیرا که صحبت مختبر است با جتهاد و رای ایشان و در اینست امر و روات برقرار داد ایشان نزد اختلاف مردم در توثیق و عدم آن انتهی شیخ عبد الحق دلبوی رح در شرح سفر السعاده بعد از این نقل فرموده که این چنین گفت شیخ ابن الهمام و تطویل کرده در تحقیق مسیح و کلامی را که در مقدمه در تعیین مراتب صحت و قرار داد محدثان که اصح الکتاب صحیح البخاری ثم فتم از وی نقل کرده ایم اینجا آورده شد و الله اعلم انتهی گفت بنده ضعیف و فقه السلام است ویرضی که این قول ابن همام عفا الله عنه و عنا صادر است از غایت تعصب بهب علیة تقلید که هیچ مصنف آنرا قبول نتواند داشت و دعوی ترجیح حدیث ابوداؤد و بخت عمل اکثر صحابه مرفوع است بعمل کابر صحابه موافق حدیث متن چنانکه میاید و حدیث صحیحین و چون اعتبار صحیح حدیث بخاری و مسلم اصح خواهد بود و از غیر خود اگر چه غیر وی نیز صحیح باشد و حدیث سنن صالح تعارض با حدیث صحیحین نیست و آنکه شیخ ابن الهمام بر ترتیب محدثان و حدیث احادیث و تقدیم صحیح بخاری و مسلم غیر آنها گفته که این ترتیب تحکیم است و جائز نیست در وی تقلید است مردم و است بلکه در وی سرق اجماع چه سواد اهل معرفت بعلم حدیث است بلکه اکثر امت کبرای ملت از اهل فقه نیز و معلوم نیست که غیر و

این قسم خوات کرد و باشد اگر ندی از علمای بود چون کیدانی همین یک کلمه برای تو بین و تبریح افکافی بود و جایز نیست هیچ کی را که ایمان دارد  
 بخدا و رسول که تقلید وی کند درین قول این زلمتی پس عظیم است که از وی بوجود آمده و خطای فاحش است که در غشاده حایت مذمت تقلید خفیه  
 سرور و در تجا و زائده در حجة الداعی الیه و کل فی بیوت امرها الی الصبحین فیه متع متع غیر سبیل المؤمنین و رسولنا سبیل الدین روح  
 و کتاب و راست السبب فی الاسوة الحسنة بالجیب خیر ابن الهمام درین قول چنانکه باید گرفته و ردی مشیج مشیج عبدالحق و یلمی نموده و آنچه  
 مواب محض سستی محنت بعد درین باب ظاهر ساخته این موضع نقل آن کلام طویل نیست فلیرجع الیه و مسلم درین باب عن النبی رضی الله عنہ  
 کما است از حدیث اسلم پس سید اورا مختار بن نقل که آیا میگنزد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم دو رکعت پیش از مغرب قال گفت فیکنزد و چون  
 گفتا نصیحتی رکعت بین بعد غروب الشمس و کان الشیء صلی الله علیه و سلم یزانا فلهم یا مرننا و لم یزنا فاما ویم یا  
 که نماز میگنزد و یم دو رکعت بعد غروب آفتاب بود آنحضرت که می دید مارا پیش امر میکرد و مارا ندی میفرمود مارا از ان و از اینجا معلوم شد که گذارد  
 این دو رکعت در عهد آنحضرت در صحابه معمول بود پس ثابت شد از مجموع این احادیث قول فعل و تقریر آنحضرت درین باب خصوصاً از کتب صحیح  
 مثل صحیحین و صحیح ابن حبان و لم یزاد و سفر السعاده و گفته دو رکعت پیش از مغرب صحابه میگنزد و ندی و نیت نفرمود انتهی و نیز بخاری و مسلم و نسائی  
 از اسلم آورده اند که چون بخون اذان مغرب می گفت جماعه از صحابه برینجا هستند و در یلمی ستونهای مسجد دو رکعت میگنزد و ندی و آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم از درون خانه بیرون می آمد و ایشان را می دید که نماز می کنند و در روایتی آمده که مردم از بیرون مسجد می درآمدند و این جماعت را و ندی از  
 می دیدند و از ندی می بردند که نماز مغرب گذارده اند از بس کثرت گذارندگان این دو رکعت و در کتب خمسیه و غیره روایت آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 سده بار خمسیه بود بین کل اذانین مهلوة و در مرتبه ثالث فرمود من شاء و مزاد و اذان اذان و اقامت است و انکر گفت با وجود آنکه میان اذان  
 و اقامت فتره کمتر است میگنزد و ندی و از اینجا است که بعضی گفته اند که این را تریه مغرب است و داخل نماز بعد از عصر نیست و لیکن اختیاری است  
 اگر خواهند بگذرانند و همین است مختار شوکانی روح و از اینجا ظاهر شد که تعصب ابن همام در نفی آن متعصب است باین اخبار و آثار صحیح و عمل جماعه از صحابه  
 و آنحضرت صلی الله علیه و سلم و باطله و اوافل باین حساب نیست رکعت می شوند و مضاف بفراتش که هفده اند پس حافظ نوافل را در یک روز و شب  
 سی و هفت و با شصت رکعت و ثمر چهل رکعت می شود حافظ ابن القیم روح فرموده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در هر روز و شب بر چهل رکعت حافظت میکرد  
 هفده رکعت فرائض و دو و از ده رکعت که در روایت ام حبیب آمده و یازده رکعت نماز شب پس این چهل رکعت شد انتهی و مخفی نیست بحسابی که ما  
 ذکر کردیم عدد نوافل غیر و فتره است و دو رکعت میرسد لکن چهار رکعت پیش از ظهر و بعد از آن در تحت می دخیل کنیم با دو رکعت که در حدیث ابن عمر  
 باز یاد آنچه در پیش ام حبیب است بعد از این مجموع عدد رکعات است و چهار رکعت باشد جز و ثرو و فرائض و عن عائشة رضی الله  
 عنها قالت کان الشیء صلی الله علیه و سلم یخفف اگر رکعتین اللتین قبل صلوٰة الصبح حثی انی اقول اقرأ آثم الکتاب  
 بود آنحضرت که سبک میکرد و دو رکعت را که پیش از نماز فرض با دعا است یعنی نافله فجر تا آنکه میگفتم من که آیا خوانده است سوره فاتحه یا نه منقول علیه  
 و تخفیف آن رفته اند جمهور و تعیین قدر قرات در آن نباید و تخفیف تطویل رفته اند و هم منقول است از مخفی و بیعتی حدیثی مرسل از سعید بن  
 درین باب آورده و در وی راوی است که نامش نمرد پس آنچه در صحیح ثابت شده مثل این معارض آن نخواهد بود و عن انس بن مالک  
 رضی الله عنه ان الشیء صلی الله علیه و سلم قرأ فی رکعتی الفجر قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد خواند  
 آنحضرت در دو رکعت راتب فجر این دو سوره و تخفیف درین دو رکعت از زمین جاست که این دو سورت قصیر میخواند و مع یزاد که بی این دو رکعت

ترک نکرده و گذشته عایشه که نمود آنحضرت اشرف الناس برهمین نوافل چنانکه بود بر دو رکعت فجر مستفی علیه و در صحیح مسلم و غیره از حدیث عائشه  
که می فرمود دو رکعت صبح بهتر است از دنیا و مافیها و درین باب احادیث دیگر است و رواه مسلم در حدیث ابوهریره نزد مسلم آمده که خواند آنحضرت  
در دو رکعت فجر و آیت کی قُولُوا اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَاٰلِ اَهْلِ بَيْتِهِ وَاٰلِ اَهْلِهِ وَاٰلِ اَهْلِهِ وَاٰلِ اَهْلِهِ وَاٰلِ اَهْلِهِ وَاٰلِ اَهْلِهِ وَاٰلِ اَهْلِهِ وَاٰلِ اَهْلِهِ  
اَتَاكَ اَلْحَمْدُ که در آل عمران است یعنی عرض قل هو الله احد پس اینجا دلیل است بر جواز اقتصار بر یک رکعت از وسط سوره و ع. عایشه رضی الله  
عنها قالت کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا صلے رکعتی الفجر اضطجع علی شقیه الا یمن لبوا آنحضرت چون می گذارد  
دو رکعت فجر دراز می شد بر پهلوئی راست خود و علمادین سئله باین مفرط و مفرط و متوسط اند جماعتی از اهل ظاهر که این پنج رکعت صبح از ایشان است  
درین باب افراط کرده و گفته فرض است این اضطجاع برضی تا آنکه اگر این خفتن میان سنت و فرض ترک کند نماز فرض وی باطل باشد و بعضی از علمای  
در نصرت این مذہب یک جمله تصنیف کرده اند و جمعی از مشایخ طریقت باین قول قائل اند همچو شیخ محی الدین بن عربی صاحب فتوحات و غیره و  
و دلیل برین چنین فعل آنحضرت است که درین حدیث مذکور شده و امیر بدان که در حدیث ابوهریره آمده اذا صلی احدکم الرکعتین قبل صلوة الفجر اضطجع  
علی جنبه الیمین ترجمه می کنند این حدیث حسن صحیح است و این تفسیر صحیح نیست زیرا که آنحضرت بآن عبد الرحمن بن زیاد و در حفظ وی مقال است  
و مصنف گفته حق آنست که حجت بر آن قائم می شود مگر آنکه مفسر کرده اند امر را از وجوب عدم مداومت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر آن و جماعتی  
تقریر کرده و گفته مکره است بلکه بدعت و حجت ایشان حدیث ابن عمر است که در جامع الاصول از تافع آورده که دید این عمر مردی که بزرگوار  
و دو رکعت فجر لیست اضطجاع کرد و فرمود چه باعث شد ترا ای مرد که چنین کردی آن مرد گفت خواهم تا فصل کنم میان سنت و فرض فرمود که ام  
فصل بالاتر از اسلام باشد گفت فاما سنت فرمود بل ای بدعت و در سنن ابوداؤد آمده که چون ابوهریره حدیث اضطجاع را روایت کرد و این  
حدیث باین عمر رسید گفت اکثر ابوهریره اکثر را و افراط میکند ابوهریره در نقل احادیث گفتند آیا انکار می کنی چیزی را از آنچه می گوید  
گفت انکار نمی دارم و لیکن وی بخرات کرد و با انساکن نمودیم و چون این حکایت باین هریره رسید گفت گناه من چیست مگر آنکه من محفوظ  
داشتیم و ایشان فراموش کردند و نیز سنگبزه میزد و این عمر کسی را که اضطجاع میکرد و گفت ابن مسعود چیست حال مرد چون میگذازد و دو رکعت فجر  
چنانکه می غلطد حمار و جواهر علمای طریقت مستقیم توسط اختیار کرده اند و با احتیاط قائل شده و امام مالک می گوید اگر از برای بهتر است پس بدعت است  
یعنی برای رفع ثقل و تعب که در قیام بیل و بیداری شب کشیده است و اگر بطریق استناب است مکره است و قول امام ابوحنیفه نیز همین است و شیخ زبیدی  
که فعل آنحضرت نیز برای بهتر است بود و تعدد و تواتر حدیث عایشه که گفت اضطجاع نکرد آنحضرت برای سنت است لیکن بود که زنده می داشت نشیخ خود را  
پس اضطجاع میکرد برای بهتر است از جبهه عبدالرزاق و فیه را ولم یسم و با کمال حکم بدعت بودن این عمل بغایت بعید است از جهت ورود احادیث صحیح درین باب  
مگر آنکه داعی نسخ یا خصوصیت آن آنحضرت رسالت کنند و دعوی فرضیت نیز خالی از بعدی نیست و اقتصاری امر در فرضیت این فعل آنست که اگر ترک  
کند آنهم گرد و اما فرضیت بروحی که شرط صحت نماز فرض باشد از کمال لازم آمد و روایات نیز خالی از اختلاف اند و بعضی احادیث بعد از نماز سجده آمده که اضطجاع کرد  
و بعد از اضطجاع بر خاکست و بیرون آمد چنانکه در ذکر نماز شب بایزید پس شب و افق بصواب مختار جمهور علمای است یعنی احتیاط نمودن گفته مختاران  
که سنت است بظاهر حدیث ابوهریره در سبیل گفته و هنوز الاقرب و حدیث عایشه اگر صحیح شود غایت می اخبار باشد از فهم خوش عدم اقرار آنحضرت بر آن دلیل  
سنت است و سنن آنست که بر شوق این بنسب این خرم فرمود اگر چنین کن بر من است رعایت فرموده اند و بر دست چپ اضطجاع نماید از تنهی رواه البخاری  
و ع. ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا صلی احدکم الرکعتین قبل صلوة الفجر اضطجع

فلیصلح علی جنبه الايمن چون گذارد یکی از شاد و رکعت را پیش از نماز صبح پس اگر بخت بر پهلوی راست و چون اگر کرد باطلی عام را هر  
 چون قریب بر خلاف آن نباشد و چون فرضیت است چنانکه حافظ ابن حزم گفته دو راه احمد و ابو داود و الترمذی و صحیح گفت ترمذی  
 حدیث صحیح غریب و تقدم کلام الناس فی و سر و شکیان بر پهلوی راست که عادت شریف در نوم بود و درین حدیث بدان امر واقع شده آنست که تا  
 خواب غلبه کند و مانع از قیام برای صلوة نیاید چه دل که مضطرب و نوری است و در جانب چپ معلق است اگر بر جانب چپ نختند دل قرار گیرد و در جهت راست  
 غلبه کند و جهت حصول سکون و آرامش چنانکه اگر آن پیدا آید و چون بر دست راست نختند دل طلب مستقر و آرامگاه خود که بر جانب چپ است کند و در قیام و نوحی  
 افتد و چون سکون آید در جهت چپ و در طویلت و مانع و توطل قوی است کمتر بود خواب ویراید و چون بیاید گران نبود و از جهت که بجانب راست خفتن باعث  
 قیام و در بدن و سبک بودن خواب است البته خفتن بر جانب چپ اختیار کنند طلب کمال راحت و بهضم طعام را که جهت توجه حرارت غریبی بدخل بدن  
 در حالت نوم حاصل می شود و هر چند نوم غالب تر راحت کامل تر و بهضم طعام قوی تر و صاحب شرع خفتن بر جانب راست اختیار کنند طلب سبک خوابی و تمسیر  
 قیام شب را و از اینجا عایت قلت طعام نیز لازم افتد حاصل آنکه خواب بر جانب راست دل و عالم روحانیت را نافع بود و مراد بدل اینجا لطیفه مذکور است  
 و خواب بر جانب چپ بدن را و جانب جسمانیت را سود کند و الله اعلم و **عمر ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه**  
**وسلم** صلوة اللیل مثنی مثنی یا شب دو گان دو گان است و باین رفته اند صاحبین و جمهور علماء و گویند نماز روز چهار گان چهار گان بود  
 و مالک گفته چنان نیست زیادت بر دو گان زیرا که مفهوم حدیث حضرت چه در وقت ماضیة اللیل الاثنی عشری است جهت آنکه تعریف مبتدا اغلب مفید  
 اوست و جمهور گویند حدیث بحوالی از نماز شب اقصی شده پس دلالت نمی کند بر خصوص اگر تشکیک کنیم فعل آنحضرت معارض اوست و آن ثبوت ایثار و اختیار  
 آنحضرت است چنانکه در حدیث عایشه است نه در حدیثین و فعل قریب به عدم اراده حضرت و نزد شافعی دو گان دو گان است در روز و شب  
 هر دو و فضل نزد ابی حنیفه و شب و روز چهار گان چهار گان است و بهما تمسک اندازاد حدیث که در روایان است و در آن و بهمه آمده است و صحیح است  
 فاذا اثنی عشر رکعة واحدة یوتر لهما ما قد صلی پس چون بتسبیح یکی از شما طلوع یا باد و لنگند و یک رکعت  
 که در ترگز و اند برای وی نمازی را که گذارده است و شب زیرا که نماز شب یضم و تریبان و تر میگرد و چنانکه نماز روز یضم نماز مغرب و تر میگرد و و اورد  
 شده است که نماز مغرب و تر روز است و تر یعنی طاق است مقابل جفت از عدد و چون دو رکعت دود و گذارده است همه جفت واقع می شود پس رکعت  
 که با وی ضم کنند و تر میگرد و در حدیث آمده است که ان الله یترک رب الوتر رب مشروعبیت و تر این است و گاهی تمام نماز شب را نیز تر میگویند  
 و ظاهر مفهوم حدیث همین است و قول او چون بتسبیح طلوع فجر را گویا اشارت است بتوطل نماز شب و وقت صبح و الا و ادای و تر موقوف خوف نیست  
 و نیز در وی دلیل است بر اینکه و تر کنند یک رکعت مگر خوف طلوع فجر و تر کنند بهیچ یا بهفت و مانند آن نه بیک رکعت بنا بر این از آن در روایت  
 دار قطنی و ابن حبان و حاکم از حدیث ابی هریره مرفوعاً و لفظ وی این است او تر بخمس اوسبع اوتسبع او احدی عشرة و زیاده کرد و حاکم و الا و تر و تثلث  
 لانه هو مصلو للعرب اصنف گفت رجال می ثقات اند و مضرت نمیکند از وقت کسی که موقوف گفته است آنرا و معارض اوست حدیث  
 ابی ایوب من احب ان یوتر تثلث فلیفضل اخرجه ابو داود و النسائی و ابن ماجه و غیرهم و جمع کرده اند میان اینها باینکه نمی باز ثلاث جانی است که بر آن  
 تشبه با وسط انشید که این مشایخ مغرب است و چون نه نشیند مگر در آخر وی پس نیست مانا به مغرب یا و سبل گفته این جمیع حسن است و بهیچ از اوست  
 حدیث عایشه نزد احمد و نسائی و بیهقی و حاکم که بود آنحضرت و تر میگرد و بیک رکعت بفضل نمی نمود میان آنها و لفظ حاکم لا یتعذر است و اما مفهوم قول  
 که و تر کنند یک رکعت مگر خوف طلوع فجر پس معارض اوست حدیث ابی ایوب که در وی این است که هر که دو رکعت و تر یک رکعت پس باینکه بکنند

وآن اتومی است از مقدم حدیث کتاب و در وی در حدیث ابوالباب لیل است بر حجت احرام یک رکعتی انتهی متفق علیهم و سلم و ترمذی از حدیث جابر آورده اند که فرمود رسول خدا که هر که بترسد که در آخر شب نماز بر نداشت باید که همه رکعت اول شب بترکند و در آنجا که بترسد و هر که بترسد که در آخر شب بترسد که نماز آخر شب بترسد و حضور است و این افضل است و در وی از ابوبهره آورده که گفت امر کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم و ترک نماز پیش از آنکه بخیم و گفت ترمذی نزد بعضی خواب پیش از او ترک کرده بود و احتیاط کرده اند قومی از اصحاب غیر صالحی الله علیه و سلم و من بعد هم که خواب نروند تا وقت نماز را نماند الا که شریک بر آنند که در آخر شب افضل است ترمذی گفت حدیثی را از حسن صحیح است و حدیث ابوبهره حسن و خوب و الحسنه و احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه راست از حدیث ابوبهره و هم این خبر را از ابن ماجه و حسن بن علی بن جابر الباقی از وی از ابن عمر گفت ابن عبد البر گفته است این را حدیثی از ابن عمر غیر علی و الحاکم کرده اند بروی و بود یحیی بن معین که تضعیف میکرد حدیث او را و احتیاج نمی کرد بدان و گفت که نافع و عبد الله بن دینار و جماعتی روایت کرده اند این حدیث را از ابن عمر بن زید و ذکر نماز و مروی است بسند وی از یحیی بن معین که گفت نماز روز چهار رکعت است فصل کرده نمی شود میان آنها پس گفته شد که احمد بن حنبل میگوید نماز چهار رکعتی مشنی است گفت بکدام حدیث گفت حدیث از وی فرمود که است از وی که قبول کنم از وی و بگذارم یحیی بن سعید انصاری را از نافع از ابن عمر که وی تطوع میکرد روز چهار رکعت و فصل نمی کرد میان آنها و اگر حدیث از وی صحیح می بود مخالفت نمی کرد و ابن عمر و صحیح ابن حبان تصحیح کرده است آنرا ابن حبان صلوٰۃ اللیل و التجار مشنی مشنی نماز شب و روز و دوگان دوگان است مشنی مشنی یعنی اثین اثین غیر منصرف است بنا بر عدل و وصف و گفت مسلم در صحیح خود که گفت راوی گفته است ابن عمر را چیست معنی این حدیث گفت سلام دهد بر هر دو رکعت و این موافق مذکور شافعی است و لیکن قال گفت النسائی ابو عبد الرحمن هذا این حدیث خطا است و یحیی بن گفته است حاکم در علوم الحدیث و نسائی در سنن کبری گفته است اسنادش جید است لیکن جماعتی از اصحاب ابن عمر خلاف کرده اند از وی را پس فکر نکردند در آن لفظ نماز و صحیح ابن خزمیه و الحاکم فی مستدرک و گفت زوات وی ثقات اند گفت و اوطقی در علل ذکر نماز در وی و پنجم است و گفت خطابی روایت کرد این حدیث را طائوس و نافع و غیره از ابن عمر پس فکر نکرد هیچ یکی در آن لفظ نماز را اگر آنکه سبیل زیادت از ثقه قبول است و گفت بیهقی این حدیث صحیح است و احتیاج کرده است مسلم بجای باری و زیادت از ثقه مقبول است و قد صحیح البخاری لما سئل عنه بترک روایت کرد بیهقی این را بسند خود تا ابن عمر و گفت مروی است از محمد بن سیرین از ابن عمر فرمود ما با سنادی که همه راویان او ثقات اند که فی التخیص در سبیل گفته نظر کن بسوی کلام ایمنه درین زیادت که چه قسم اختلاف کردند در آن اختلاف شدید و لعل الامرین جائز ان و گفت ابو صیفه مصنف مختار است خواه و دود و بگذارند یا چهار رکعت و لیکن زیاده بر چهار رکعت و بخاری هشت حدیث در بودن نماز روز و رکعت اخراج نموده است و حسن ابی هاشم بن قرق رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم افضل الصلوة بعد الفریضة اللیل بزرگترین نماز بعد نماز فرض نماز شب است أخرجه مسلم و یحیی بن محمد که مراد بلیل چون لیل باشد حدیث ابی هریره عند الجماعة الا البخاری گفت ابوبهره پیش از رسول خدا صلی الله علیه و سلم که کدام نماز افضل است بعد کتوف فرمود نماز در جوف لیل آخر و حدیث عمر بن عبد الله است نزد ترمذی صحیح و اقرب آنچه می باشد رب از بنده در جوف لیل آخر است پس اگر میتوانی که باشی از ذکر آن خدا درین ساعت پس باش و مراد از جوف آخر ثلث اخیر است لکن اوردت به الاحادیث و حسن ابی ایوب الانصاری رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال الوتر حق





در صنفی نخستند نه بجهت جمهور غلامان است که در ترسند است مگر نزدیک ابو حنیفه واجب است خاص بن سید او و دلیل او درین باب حدیث صحیح است  
 الا ان الله زادكم صلوة نبي خير لكم من حمر النعم ولا بدست که از ابراهیم بن محمد علیه باشد تحقیقا معنی زیادة وجوب او از احادیث آنست که چون این نماز  
 منابع عشاءت و صلوة خمس داخل شد انتهی رواه النسائی و الترمذی و حسن و صحیح که گفتند که این از ادله جمهور است  
 بر عاصم بن زرین حدیث علی عاصم بن ضمره است که کرده اند در وی غیر واحد و قاضی عبد الرحمن بن حسی و حاشی بلوغ المرام گفته نایم این را تلخیص  
 بلکه یافتم که ذکر کرده اند در اینجا و گفت صحیح الحاکم و عقب نکرد و آنرا پس ندانم که قاضی از کجا نقل کرده و در کتب خود بدیدم نوشته است عاصم بن ضمره  
 السلولی الکوفی صدوق من الثالثة مات سنة اربع و سبعين انتهى و حسن جابر رضی الله عنه که در حدیث خود گفته است

و سلم قام في شهر رمضان لثلاثة ايام من القابلة فلم يجز به وقال اتى خشيت ان يكتب عليكم الوتر بعد استكمال  
 رسول خدا ایستاد در ماه رمضان یعنی نماز گذارد و سه شب پیست انتظار کرد و نه سجده آنحضرت را از شب آئینده یعنی شب چهارم پیش برادر و فرمود  
 بدرستی که من ترسیدم که نوشته شود و فرض کرده شود بر شما و ترگو یا حق تعالی و می فرستاده بود بسوی آنحضرت که اگر تو مواظبت کردی بر  
 برین نماز فرض میگردد و آنرا بر ایشان یا افتاد و در دل آنحضرت اتفاقا چنانکه در بعضی عبادتها که مداومت کرد بر آن فرض گردانیده شد و بعضی گویند  
 عادت الهی جاری بود بر آن که هر چه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر آن مداومت نماید فرض گردد و این مشکل می شود که بسیاری از سنن روایت  
 که آنحضرت بر آن مواظبت می نمود و فرض نشد در سبیل گفت لتغلیل عدم خروج خشیت فرضیت بر ایشان با ثبوت حدیث هین خمس وین  
 خمسون لا یبدل القول لکمی مشکل است زیرا که چون از تبدیل آن من محال است وقوع خون از زیادت معنی چه و مصنف ازین استشکال جوابها  
 بسیار نقل کرده و هر را از تحقیق نموده و بعد از آن سه جواب داده و گفت که این اجوبه را بر ابی طالبی برین فتح نموده و نتیجه این هر سه یکجا را  
 جتیه گفته و آن این است که خوف آنحضرت صلی الله علیه و سلم از افتراض قیام لیل بود یعنی گردیدن تعبد و سجد جماعت شهر عاصم بن ضمره نقل  
 و گفت ایما میگردانم این قول می در حدیث زید بن ثابت حتی خشیت ان یتکتب علیکم و لو کتب علیکم ما فتم به فصلوا ایها الناس فی ربوتکم پس  
 منع کرد ایشان را از انجمیع در مسجد و شفق بر ایشان از اشتراط آن انتی گویم حکمی نیست که این غیر طایع است بقول می ان یفرض  
 علیکم صلوة اللیل کما فی البخاری زیرا که این ظاهر است در آنکه خشیت فرضیت آن مطلقا بود و این در ماه رمضان بود پس دلالت کرد حدیث  
 عایشه که نزد ابو داود و دست بر یک نماز گذارد و آنحضرت با ایشان دو شب و دلالت کرد حدیث کتاب بر یک نماز گذارد با ایشان یک شب  
 و در روایتی از احمد است که گذارد و آنحضرت با ایشان سه شب و تنگ شد سجد بر اهل خود و در شب چهارم و در قول می خشیت ان یتکتب علیکم  
 دلالت است بر یک و ترغیر واجب است انتی و بالجمله او در درین حدیث نماز تراویح است که در آخرش و فرمی باشد چنانکه در روایات  
 مشهوره آمده است که این قصه تراویح بود و تسمیه تراویح گوید یا ما خود است از حدیث عایشه که گفت بود رسول خدا میگذازد چهار رکعت  
 در شب پست تراویح میکرد و حدیث اخرجه البیهقی و قال تفروا بالعبادة بن زیاد و لیس بالقوی فان ثبت فمواصل فی ترویج الامام فی صلوة  
 التراویح انتهی و درین حدیث ذکر عدد رکعات نیست لیکن در روایتی دیگر از جابر آمده که نماز گذارد و آنحضرت با صحابه هشت رکعت و و تر کرد  
 پیست انتظار کرد و در او در شب آئینده پس بیرون نیامد بسوی ایشان رواه ابن خزيمة و ابن حبان فی صحیحهما و حدیث قیام آنحضرت درین  
 تراویح از حدیث عایشه و صحیحین نیز است لیکن بدون عدد رکعات و در روایتی از بخاری است پس فوات کرد و آنحضرت و الامام علی  
 ذلک انتهی و حدیث را القاطع است در سبیل السلام گفته هر که نماز تراویح پنج رکعت نماید گردیده و آنرا سنت گردانیده در قیام رمضان استلال کرده

ابن حبان یقیناً حدیث باب فضیلت در وی است  
 و میان هر دو رکعت ترویج میکنند فاما جماعت پس از هر رکعت بگذارند و با ایشان جماعت بپوشانند و اگر کسی  
 که جمع کرد ایشان را بر امام معین و گفت که این دعوت  
 مرغیب میکرد ایشان را در قیام رمضان بغیر آنکه او را  
 اورا آنچه مقدم شد از گناه و وی گفت که این دعوت  
 گفتی که هر چه بپوشانند از این دعوت  
 مردی برای خود نماز میگذازد مردی پس نماز میگذازد قومی بنماز او پس گفت عمر خدا امان میکند که اگر فراهم نمایم ایشان را بر یک قاری افضل باشد  
 پس ستم کرد عمر بر آنکه جمیع کند ایشان را بر قاری واحد و آنی بن کعب را که قیام کند با ایشان در رمضان پس بیرون آمد عمر و مردم نماز  
 میکنند از نماز وی پس گفت نعم البدعة هذه خوب است این دعوت و بهیچ در سن چند روایت درین معنی ذکر نموده و از اینجا ساختی که جاعل است  
 بر معین عمر است و وی نام آن دعوت کرده و اما قول می نمود البتة پس نیست در دعوت آنچه بخ کرده شود بلکه هر دعوت ضلالت است و معین است  
 حمل قول می افتاد بدعوت جماعت ایشان بر معین الزام ایشان باین جماعت نه آنکه مراد دعوت بودن نفس جماعت باشد زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 جماعت کرد و با ایشان و اما مکتب که گردانیدن او است بست رکعت پس نیست درین باب حدیثی مرفوع مگر آنچه روایت کرد آنرا عبد بن حمید و طبرانی  
 از طریق ابی شیبہ ابراهیم بن عثمان از حکم از قسم از ابن عباس که بدستیک آنحضرت میگذازد در رمضان بست رکعت و در تفسیر بل الرضا گفتند  
 ابو شیبہ ضعیف احمد و ابن معین و البخاری و مسلم و ابوداؤد و الترمذی و النسائی و غیرهم و کذب شیعہ ابن معین گفت نیست ثقه و این حدیث را از منکر است  
 شمره و گفت از بعضی در متوسط و اما آنچه نقل کرده اند که گذازد آنحضرت در شب که بیرون آمد در آن هر دو بست رکعت پس منکر است و گفت  
 زکریا و خادم و عوی ایضاً که آنحضرت با ایشان در آن شب بست رکعت گذازد و صحیح نشدن بلکه ثابت و صحیح نماز نیست بغیر ذکر عدد و بهیچ از  
 ابن عباس روایت کرده که بود آنحضرت میگذازد در ماه رمضان بست رکعت و در زیادہ کرد سلیم رازی در کتاب الترغیب و الترہیب و گفت یقیناً  
 منقوض است باین ابو شیبہ ابراهیم بن عثمان و ضعیف است در مطاوع ابن ابی شیبہ و بهیچ نیست از معمر بن الخطاب که وی جمع کرد مردم را بر آنی  
 بن کعب پس بود آنی که نماز میگذازد با ایشان و در شهر رمضان بست رکعت ایضاً و ساقی کرد و با ایشان نماز عمر ایضاً و قیام رازی را بقیام با مردم بست رکعت  
 و در روایتی آمده که حاجه قیام میکرد و در زمانه عمر بست رکعت و در روایتی بر بست رکعت و در روایتی آمده که امامت میکرد و ایشان را علی رضی الله عنه  
 بست رکعت و در وقتیکه و گفت در وی قوت است و چون این همه شش ساختی و ریافتی که نیست و در روایتی مرفوع بلکه می آید  
 حدیث نایبش مرفوعاً که زیادہ می کرد آنحضرت در رمضان و در غیر وی نیز زیادہ گفت و ازین همه معلوم شد که صلوة تراویح برین اسلوب که اتفاقاً  
 کرده اند بروی اکثر مردم دعوت است کسی قیام رمضان بست رکعت و با خلافت و جماعت و منافق آن انکار کرده نمی شود زیرا که ابن عباس و غیره  
 ایام کردند با آنحضرت صلی الله علیه و سلم و صلوة لیل و لیکن این کیفیت را نیست گفتن و بران محافظت نمودن بین را دعوت میگویم و این عمر  
 بن خطاب است که براند او را و مردم از راج و متفرق بودند بعضی منفرد میگذازد و ندو بعضی جماعت بیرون می آمدن که بران زمانه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بودند  
 و غیر الامور همان است که بر عهد آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم و اما حدیثی که بنام عمر است و بنام عمر است که بعدی مستحکم ابداً و عضو اعلیاً یا انواراً  
 اخره احمد و ابوداؤد و ابن ابی شیبہ و الترمذی و صحیح الحاکم و گفت بر شرط شیعہ نیست و مثل است حدیث افتد و بالذین سن بحدی ابوبکر و عمر اخره الترمذی





در تراویح در مواضع است اول در صفت می و این سنت است نزد ما و از الحسن عن ابی حنیفه و غیره  
 انتی و در خلاص شرح گفته تراویح سنت است و در جامع صغیر بلفظ استحباب ذکر کرده و این سنت است که سنت است انتی و در اثبات بالسنه  
 گفته اختلاف کرده اند علی و در تراویح که ایست سنت بعضی گفتند بلکه ایست سنت بعضی گفتند و بعضی گفتند سنت  
 است و همو الاصح انتی و در تراویح که ایست سنت بعضی گفتند بلکه ایست سنت بعضی گفتند و بعضی گفتند سنت  
 نوشته اختلاف کرده اند علی و در تراویح که ایست سنت بعضی گفتند بلکه ایست سنت بعضی گفتند و بعضی گفتند سنت  
 گفته و قول الاصح است که سنت است یعنی نفس تراویح شیخ ابن حجر گفته نیاقتم آنرا یعنی مواظبت را از خلفای کرام  
 هم منظر رفیه است انتی و در وقایع الروایه و مختصر الوقایه است مسنون شد تراویح بیست رکعت و مثل است و در کنز الدقائق و کافی و غیره  
 و قول الايضاح و زیاده کرده که سنت است برای مردان و زنان و در مناقع گفته نفس تراویح سنت است و ادای آن بجماعت صحیح انتی و در کمال  
 صلوة تراویح در رمضان نوعی از صلوة لیل است این سنت است بر ما و در جواهر اخلاطی است این یعنی تراویح سنت رسول خداست و گفته اند  
 سنت عمر است و الاصل انتی و در تحطیر برای سنت تراویح را سنت عمر گفته می شود زیرا که عمر مواظبت کرد بر آن و سنت رسول خدا آن  
 که خود آنحضرت بر آن مواظبت نموده انتی این است روایات کتب حنفیه که در اندام سنه تیرا ذکر کرده و ازین روایات ثابت شده که نفس قیام رمضان  
 بیاجامعت بی جماعت و بی تعیین عدد یا تعیین هشت رکعت یا سه رکعت و شرکه مجموع یا زوده رکعت شد سنت است و باقی مستحب یا نفی  
 یا سنت عمر که نزد صاحب سبل السلام بدعت است پس آنچه در دیگر مختار و جز آن گفته که تراویح سنت است مؤکده است آن است رکعت است  
 مراد آن سنت نفس قیام سنت نه عدد رکعات زیرا که دلیلی بر آن ناهض نیست گما عرفت اما تقدم و تخمین جمع عمر بن خطاب بر ما و زیاده  
 و بیست رکعت هر دو ثابت شده پس اول سنت است و ثانی مستحب است و مع ذلک مواظبت جمیع صحابه بر آن ثابت نشده و سنت آنحضرت  
 دو گونه است آنچه بر آن مواظبت نموده یا ترک حیا تا برسبیل عبادت آن سنت است و آنچه بطریق عادت نموده سنت زائده است که از فی شرح الوقایه  
 و در جمیع مذاق شرح منار گفته سنت دو نوع است سنت است و آن سنتی است که بر آن مواظبت کرده بجهت عبادت پس اخذ آن است  
 و ترک آن خلاف است دیگر زوائد که مواظبت کرد بر آن بطریق جبلت انسانی نه بجهت تعبد و این منسوب است انتی و در رفع الغبار شرح منار است  
 مؤکده نمید گاهی اطلاق میکنند بر آن هم سنت و گاهی مستحب و گاهی مندوب و فقها فرق کرده اند در هر سه گفته اند آنچه مواظبت کرد آنحضرت بر آن بابرک  
 بلا عذر سنت است و آنچه مواظبت نکرد بر آن مستحب است اگر بر او باشد فعل و ترک آن و مندوب است اگر مرجع باشد فعل آن بزرگ آن باین طریق که  
 یکبار یا دو بار که بر او واجب است فرق نمی کنند در مستحب و مندوب انتی و در مبسوط گفته سنت دو سنت است یکی آنکه اخذ آن است و ترک آن  
 لا باس و بجهت سنتی که مواظبت نکرد بر آن رسول خدا صلی الله علیه و سلم سنتی است که اخذش است و ترکش خلاف است بجهت اذن و اقامت و نماز  
 عید انتی و در کشف بزدی است اما سنت است پس هر فعل است که مواظبت کرد بر آن رسول خدا صلی الله علیه و سلم مثل تشهد در نماز و سنن و روایت  
 و مجلس ندب است بسوی تحصیل آن و ملاست کرده می شود بزرگ آن یا بحقوق اثم و سیر و هر فعل که مواظبت نکرد بر آن رسول خدا بلکه ترک کرد آنرا  
 و در کمال حالت بجهت ملاست برای هر نماز و تکرار غسل در اعضای وضو و ترتیب در وضو پس مندوب است تحصیل آن و ملاست نیست بزرگ آن و لایق نمی شود  
 بزرگ می گنای و مثل است در تقریر شرح مخیر و از اینجا ثابت شود که تراویح سنت زائده است زیرا که مواظبت آنحضرت بر آن بطریق تعبد  
 ثابت نشده و نیز بعضی این یازده رکعت که آنرا آنحضرت در سه شب گذارد نماز شب بود که در اول لیل بجماعت خواند و جماعت در نفل ثابت است









مختلف آمده هفت و نه و یازده و سواى در رکعت  
 عنها از حدیث عایشه کان یصلی من اللیل  
 و طاهر است که این ده رکعت موصول بود نیست  
 پس این سیزده رکعت شد یعنی سیزده رکعت  
 نماز شب آنحضرت یازده رکعت  
 در این حدیثی است که از ابن عباس آمده که وی شب کرد در خانه خالد بن ولید و بنی هاشم  
 پس گذارد شش بار دو رکعت پست و تر کرد یک رکعت پست و شطیج کرد تا آنکه آمد و او را نمودن پس خواست و بگذارد دو رکعت سبک پست و تر  
 مسجد و بگذارد نماز فرض صبح و در روایتی دیگر از ابن عباس آمده که گذارد آنحضرت سیزده رکعت پست خواب کرد تا آنکه دم کرد و چون نماز پست و تر را فرج  
 بگذارد دو رکعت سبک که سنت فجر باشد و درین روایت صریح ذکر سیزده رکعت آمد خارج رکعتین سنت فجر و باجماع علماء متفق اند بر یازده رکعت  
 و مختلف اند در دو رکعت اخیر بعضی خارج رکعتین فجر می شمارند چنانکه مختار اکثر علماء است و بعضی با رکعتین فجر دارند و می گویند که هر دو یازده رکعت  
 و ادعای دوام یکی ازین دو طریق باطل است و این رفته صاحب حجة بالغه و تفسیر کوفی گفته اکثر آن سیزده رکعت سنت است و این و جانب یاد است  
 پس یازده رکعت ثابت ماند و در روایتی از عایشه سیزده رکعت نماز شب و دو رکعت فجر آمده پس مجموع پانزده رکعت شد و نظر باختلاف انظار علماء  
 بعضی گمان کرده اند که این حدیث مضطرب است حال آنکه چنین نیست بلکه این روایات محمول است بر اوقات متعده و مختلفه بحسب احوال و احوال و احوال  
 جز از همه جائز است و لیکن این بقول می و لانی غیر مناسب نیست پس احسن است که چنین گویند که عایشه خبر داد از اغلب فعل آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم نیست ثانی او آنچه خلاف می آمده زیرا که آن اخبار است از نوادر و شواهد امور و عندها و هم روایت است از عایشه  
 قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یصلی من اللیل ثلاث عَشْرَ رَکْعَةً بود آنحضرت که میگذارد از شب سیزده رکعت  
 و بیان نکرد که بر چند رکعت سلام میداد چنانکه در حدیث سابق تفصیل کرده آری درین قول می و تر ثابت شده و یقیناً من ذلك و تری کرد  
 از میان این سیزده رکعت پنج رکعت متصل لا یجلس فی شیء الا فی الاخرها می نشست و در هیچ رکعتی ازین پنج رکعات مگر در آخر آن و این  
 یک از انواع ایستادوست صلی الله علیه و سلم و فقها از اینجا اختلاف است که بی قعده زیاده بر دو رکعت گذاردن درست است یا نه آنرا نمیکند مکنند  
 این را مخصوص من حضرت دارند یا از جلوس سلام خواهند که آری نای نوافل بر یک تحریرین جائز است بی خلاف و در کمال اہمیت زیاده بر چهار رکعت  
 در روز و بر هشت رکعت در شب به سلام و آن خلافی مشهور است و صحیح در مذہب حنفیہ است که مکروه است و در نماز شب از آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم روایات مختلف آمده و در نہر و قتی بنوعی گذارده و معتقد خیر است در آن بهر نوعی که تسک کند شرف اتباع در یاد و اگر اوقات متعده  
 بهر نوعی از آن است ندانم و آن شب سیزده و یازده و نه رکعت هر کدام بعضی علماء پنج تیر گفته و از سیزده اکثر بنویسند باینست فجر گفته و بعضی آن را این اصح و اہم است  
 و گاهی نیز یک رکعت کرده و گاهی یک رکعت در بعضی روایات عدد و تر و خل آن شمرده و در بعضی خارج و در بعضی اطلاق کرده و شر را بر یک رکعت  
 و در بعضی بر سه تا پنج رکعت و در بعضی روایات تمام نماز شب را و تر گفته که امر و چون تحقیق معلوم شد که نماز شب از آنحضرت بر دو رکعت  
 بوده است پس یک از آن وجوه این است که هشت رکعت میگذارد و دوگان دوگان بچهار سلام و این حدیث صریح است در وصل پنج رکعت  
 یک جلوس و وصل اکثر از چهار رکعت جائز است بیک سلام با اتفاق و نزد حنفیہ جائز است تا هشت رکعت و عندها و هم از عایشه است







صلی الله علیه و سلم را و جماعت میکنند و نماز را خودم الشی خصلی الله علیه و سلم قال اذا طلع الفجر فقد ذهب کل صلوة اللیل  
و جماعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم عینا برسان که بر اربعین یحقیق رفت هر نماز شنب و وتر پس و ترکید پیش از طلوع فجر و این شخص را  
و اگر چه او را عذر باشد زیرا که این امری ذکر کرد عذر را که کشید از این صلوة است و میر و دو وقت پس از آن شب هر که شربت در حدیث ابی سعید که  
لیکن او را امر فرمود با جابت ندبا لا وجو بانا جمعه که صلوة را هر که نماز کند که هر روز در وقت و ترست به پنج وقت شب بر کسی که بر نماز  
جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در حدیث ترمذی از عاصم بن یزید رسول خدا چون نمی گذار و از شب پنج میگرد و او را از آن خواب یا غلبه  
نمیست و این حدیث از هر دو رواه کرده و گفته چنین صحیح و باین حدیث می باشد رواه الترمذی قلت و قال علیه  
سلیمان بن موسی قدیر و علی بن ابی حمزة و روایت مسلم از ابن عمر بن الخطاب آمده است که میاد است که هر که صبح را و بر بعضی شتابی کنید و در باید  
صبح را پسندید و بر او ادائیگی آن خواهد بود و الا فضا جائز است در وقت صبح چنانکه در حدیث زید بن اسلم آمده که هر که خفت از خود  
پس باید که بگذارد آنرا وقتی که صبح کند و او را الترمذی مرسل و خود قضایا جاز است در هر وقت که باشد یا عایت مرثب و محسن عایشة  
رضی الله عنها قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یصلی الصلوة بود رسول خدا میگذارد و نماز شخصی فارسی می چاشت  
و گفته اند که خود بخود و مجبور و در این شبیه بعضی ارتفاع بخار و بلند شدن روز است و شخصی بضم و قصر فوق او است و بعضی شعاع آفتاب نیز  
که چنانکه قول وی سبحانه و تعالی است و الشمس تشرق و تغرب و در وقت بلند شدن آفتاب تاریخ آسمان و متعارف میان  
مردم در اول روز و نماز است یکی در اول روز و در اول صبح آفتاب و بلند شدن وی قدر یک و دو نیز و این را صلوة الاشراف گویند و دیگر  
بعد از بلند شدن وی مقدار ربع آسمان تا انتصاف نماز که چنین ترخص الفضال در شان او است و این را صلوة ضعیف و نماز چاشت گویند  
و در اکثر احادیث همین اسم صلوة الضعیف واقع شده است شامل هر دو نماز و هر دو وقت و در بعضی احادیث صلوة الاشراف نیز واقع شده  
چنانکه سیوطی از حدیث طبرانی آورده که آنحضرت فرمود یا ام المانی هذه صلوة الاشراف و این را بعد از صبحی آورده که هم از طبرانی از عمر آورده  
که این از ام المانی اولین اول النهار الفک آخره حضرت شیخ اجل علی متقی در تجوید جمع الجوامع سیوطی که آنرا جامع کبیر نام کرده بر آن  
نماز الاشراف عنوانی جدا نهاده و این حدیث آورده که هر که بگذارد و نماز فجر در جماعت پیست نشیند برای ذکر خدا تا طلوع کند آفتاب پیست بگذارد و در وقت  
باشد و او را پیش از هر سجده و عمره تا تیره رواه الترمذی عن ابن مسعود و نماز یک آنحضرت در خانه ام المانی گذارده وقت چاشت بود و بیضاوی در تفسیر  
قول حق سبحانه و تعالی و الاشراف گفته که وقت اشراف وقتی است که بر روشن گردد آفتاب و صاف گردد و شعاع وی و آن وقت شخصی است  
و بالجمله نماز اول روز را اطلاق نماز ضعیف آورده و بر نماز در وقت اشراف هم آورده پس در دو نماز نماز ضعیف می توان گفت و هم نماز اشراف  
و بحث رسیده که حضرت صلی الله علیه و سلم در هر دو وقت نماز گذارده و امت را نیز بدان ترغیب داده و امر اسحباب فرموده است و در وقت  
یک وقت است و یک نماز که اول وقت و اشراف است و آخر وی تا قبل انتصاف نماز و چون در بعض اوقات در هر دو وقت نماز کرده  
از این گمان بردند که اگر ایجاد و وقت است و دو نماز و بعضی نحوه شعری نحوه کبری نیز گویند و الله اعلم و احادیث و آثار در نماز چاشت بسیار  
تا آنکه محمد بن بزرجمهری گفته که اخبار درین باب و اهل بدرجه قریب متضوی است و رسیده است بعد یقین و تائیدی ابوبکر علی مالکی گفته این صلوة  
سابقین است از انبیا و رسولین و سیوطی از حدیث ابونعیر آورده که صلوة ضعیف اکثر صلوة داود و پیوسته است علیه السلام و از ابن ابی  
از حدیث قرآن آورده که شخصی صلواتی است که محافظت میکرد بر آن آدم و فرج و ابراهیم و موسی و عیسی علیه الصلوة و السلام و اختلاف است





صلی الله علیه وسلم را و جماعت می کنند در نماز هر یک روز و ترک میکرد ده روز و گفت عبدالله بن دینار که بود این عمر که نمی گذارد نماز چاشت را و چون در جماعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم عینا بر ساری و گفت منصور بن معتمر سلمی بود یعنی صحابه و تابعین که مکرده می بیند اشقتند محافظت و مداومت و اگر چه او را عذر باشد زیرا که لعین اعظمی ذکر کرده عذر را که کشید ایام و ترک میکرد و در ایام دیگر و طایفه از صحابه و تابعین می گذارد و می شود پس از بسیار لیکن او را عذر فرمود با جابت ندبا لا و جوبانا جمعه که در آن وقت هم که در روز فتح مکه گذارده در بیت امم بانی بسبب حاجت بر سر سوره الفاتحه جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در آن وقت و لیکن نسبت به آنکه است که مواظبت بر آن مستحب است و خوف توهم فضیلت مرتفع شده اما اگر چه از حدیث اعلی نظر بفظ کان دوام ثابت است و ازین حدیث نگذارون آن مگر در حال آمان از سفر و غیره که در سبب نیست جمع میان هر دو باین طریق است که کلمه کان فعل گذارده است و دوام نمی کنند و اما بلکه غالباً و چون قرینه بر خلاف آن قائم شد کلمه مذکور از معنی دوام برگردانند و مراد عایشه از قول خود الا ان یعنی من مغیبه نفی رویت خود است صلوة صحیحی را یعنی وی ندیده که آنحضرت این را گذارده باشد مگر در وقت و لفظ اعلی اخبار است از آنچه باور رسیده که ترک نمی کرد و آنحضرت صلوة صحیحی را و لیکن تضعیف می کند قول کسی

**وله عنهما و مرسل است از حدیث عایشه یعنی در نفی نماز چاشت** ما دایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی سبحة الضحی قطع ندیدیم آنحضرت را که میگذاشت نماز چاشت را گاهی سبحة و سبحة بعضی نماز نفل آید و در روایت ابن جریر آمده لانی حضرت و لانی سفید ذکره اسیدوطی بهی یعنی گفت مراد بعد رویت نفی دوام است و مراد سبحة خود مداومت است بروی و ابن عبد البر گفته روایت متفق علیه شریف مخرج است یعنی اثبات نه روایت نفی که مسلم متفق روایت بدان گفت و عدم رویت عایشه مستلزم عدم وقوع که دیگران اثباتش کرده اند نیست گوئیم و از متفق علیه است حدیث ابو هریره و صحیحین که روایت کرده اند و در حدیث صحیحی را و اقی لا یستحبها و بدست می من میگذازم آنرا و این حدیث را بخاری مالک ابو داود و هم روایت کرده اند و در آن این است که و تحقیق بود رسول خدا ترک میکرد و عمل را حال آنکه آنحضرت دوست میداشت این را که عمل کند بدان یا عمل کرده شود بدان از جهت ترس آنکه عمل کند پستتر فرض کرده شود بر ایشان از حیوان سنت الی برافتر این عمل بر است نزد مواظبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر آن و در جامع الاصول در روایت این حدیث تقدیم و تأخیر کرده و این حدیث محتمل است که بکار است آن قائل شده اند و میگویند که گذاردن آن بدعت است که بعد از پیغمبر و خلفای راشدین پیدا کرده اند و مستدلال می کنند باین جماعه باثری که بخاری از ابن عمر روایت کرده که موقوف عجلی که از کبار تابعین طبقه ثانی است گفت گفتیم مرابن عمر را میگذازدی تو نماز شبی را گفت لا گفتیم میگذازد و عمر آنرا گفت لا گفتیم میگذازد و ابو بکر گفت لا گفتیم میگذازد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله گفت لا اخاله یعنی گمان نمی برم که میگذازد و آنحضرت آنرا یعنی نمی گذارد و اگر چه جزم بدان ندارم و از عبد الرحمن بن ابی بکره چنانکه روایت کرده اند این جریر مروی است که ابو بکره که از کبار صحابه است و پدر او همی را دید که نماز چاشت میگذازد و ندان ایشان را گفت بدستیکه شاهر آید میگذازد نمازی را که نگذاشته است آنرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم و نه عاتر اصحابا و یعنی اکثر صحابه و قیس بن عیسید گوید یک سال آمد و رفت نزد عبدالله بن مسعود و میکردم هرگز ندیدم که نماز چاشت گذارد یعنی اگر مستحب بودی و فضیلت داشتی ترک می چندین مدت نکردی حالی آنکه در حق وی وارد شده که وضیعتی است یا نه یعنی با این عمر عبد و گفت مجاهد در آمد من و عمرو بن الزبیر مسجد نبوی را پس ناگاه دیدم که ابن عمر نشسته است در مسجد نزدیک حجره عایشه و مردم میگذازدند و مسجد نماز چاشت پس پرسیدیم ما این عمر را از نماز ایشان یعنی که سنت است یا بدعت گفت این عمر که این نماز گذاردن ایشان بدعت است و نیکو بدعتی است این بدعت و نیز گفت ابن عمر چنانکه شعبی از وی روایت کرده که می گذارد

که در این سالان جمعی فاضل تر از نمازچاشت پس این اخبار را تا رسیدن نفی این نماز از اندوختن این است بوجهی که شعار اسلام ظاهر شود مثل آنکه  
 و احادیث گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در وقت نماز چاشت اگر چه ایستاد و از نماز چاشت ترویج و اظهار است و ضعیف کرد و است  
 مخالفت اینکه ایشان فرض است در آخر ترویج از غنچه آن در میان خود او بگوید لا تقام فیهم الصلوة الا استخوذوا علیکم الشیطان  
 آنرا شنیدند چنانچه احادیث صحیح در این مطلق اند و پس که نفی کرد و یار و هم  
 یا از مردم شنیده که میگزارند و پس هم باین شنیدن گدازد و روایت کرد و یار و هم باین نفی خود اقام باشد پس شش ظاهر خود و آلات دار بر وضو  
 و محل ناگذاشتن این مسجد و بنا بر این قیاس بن عتید چون تواند بود و باقی بسبب عدم و فوق یا اخبار و از و در می سر کرده است  
 خوانده بهجت اجتماع مردم و اظهار آن در مسجد بود یعنی این نماز در حد فوات خود و مشروع است لیکن این الدار و اجتماع چنانکه در غیر بعضی کتب  
 چهره در احوال و فضیلت آن در میان گذاردن و در خانه گذاردن است چنانکه معلوم است از حدیثی که گوید گفته اند این عمر از خبر فعل آنحضرت بر سر  
 و در امر او از بدعت گفت و اما در حق ما پس حجت است چنانکه هر دو بیان رفته اند از نبی عز شک از و حج خبری و از نبی صریح است آن معلوم شد  
 بلکه نفی صحتی است چنانکه در روایت ما در اجتماع باشد و این ابی شیبه از این مسجد روایت کرده که وی در قومی را که میگزارند و نماز چاشت را  
 پس انکار کرد و بر ایشان گفت اگر را بگویند در این بیرون خانه می شود و گذاردند و الله اعلم و سخن روایت است از ابن عباس  
 رضى الله عنه که وی در قومی را که میگزارند و نماز چاشت را مسجد مجاب گفت آیا دانستند این قوم که این نماز و غیر این وقت فاضل است  
 ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال بئس شیعة آنحضرت فرمود و صلی الله علیه و سلم و این حدیث در بعضی کتب معتبره  
 نماز آن کسانیکه رجوع و توجه دارند بجانب حق در وقتی است که گریه و زاری می شنیدند و بجهت سبوح و استغفار یا نه یا این نشان از  
 گریه زمین و آوازی حدیث تفسیر این لفظ چنین کرده و نوشته اند در اینها سخت می شود گریه و در فتنه الفضال حرالرضا پس می باید بشنود  
 گریه بیک گرم و زمین بافته از آفتاب برض از رحمت با کسب بخت و شوق از مرقعات است و آن سخت گرم شدن زمین است از  
 افتادن آفتاب بزرگ غیره و این در وقت ارتفاع شمس باشد و تا قبل از آن حرکت و قتال جمع فضیل است بعضی سیه شتر نام صادر شده باین  
 بهجت جدا شدن آواز از در خود و از این حدیث معلوم کردید که تا آخر صبح تا گرم شدن روز فاضل است اگر گویند این مخالفت آنرا با کمال گفتی که می  
 یک وقت است اول آواز شوق است و آخر از چاشت چه چنانکه نماز در اول وقت افضل بود گویم افضلیت اول وقت بر تمام کسی که بدان  
 قابل است در وقت الصلوات اما اینجا چون آخر وقت محل رکون نفس با شربت است عبادت در وی اشق و افضل بود و از اول لایمنا که از اول  
 فرض صبح تا این وقت بزرگ و تلاوت مشغول بود و رواه الترمذی و ذکر کرد و در رکعات را و آخر مسلم ایضا و بزار از حدیث ثوبان  
 که دوست میداشت آنحضرت ایضا بگزارد نماز را بعد از هر یک گفت عایشه امی رسول خدا شادوست و از این ساعت را فرمود و قطع می  
 در وی در برای آن و نظری کند خدای تعالی بر وقت است و این نمازی است که محافظت میکرد در وی آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی  
 علیه السلام و در سندش مشرک است و اعاوی و شایسته اند که این چهار رکعت است و سخن رضى الله عنه قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم من صلی الصلوة الخمسة رکعة حسنة بگزارد نماز چاشت را و از و گفته بنی الله  
 فکفر فی الجنة بنا کند خدای تعالی او کو شکی در وقت و در روایتی من خبر سب آمده یعنی از طلا و آواز الترمذی و اینست  
 گفت نزدی این حدیثی است غریب نمی شناسم او را اگر باین وجه گفت مصنف در تلخیص خداوند ضعیف است ابن ماجه و غیر این را

[illegible]





صلوة میخواند لها پسر عمر بن مری را باذان گفتن برای نماز پس اذان گفته شود مرد او را

را با امامت کردن مردم پس امامت کند ایشان را بشر آخالف الی رجالی پسر پیام بسو  
صلی الله علیه وسلم او نه جماعت میکنند در نماز دل خود میخیزد است که میگوید این من و دو مرد و زن داشتند که در جماعت  
در جماعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم عینا برسانند و غیره و تو میبینی برونه اند و یافتم برای چهار راوی چه یکی از اینها  
و اگر چه او را ندانم باشد زیرا که عینا ذکر کرد و عذر را که در این باب در میان ما و ایشان است و این راویان را در جماعت  
لیکن او را امر فرمود با جابت ندبا لا و جوابا بنا جنم که در این باب در میان ما و ایشان است و این راویان را در جماعت  
جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت واجب است بر هر واحد

جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت واجب است بر هر واحد  
پس جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت واجب است بر هر واحد  
جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت واجب است بر هر واحد  
جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت واجب است بر هر واحد

جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت واجب است بر هر واحد  
جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت واجب است بر هر واحد  
جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت واجب است بر هر واحد  
جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت واجب است بر هر واحد

جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت واجب است بر هر واحد  
جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت واجب است بر هر واحد  
جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت واجب است بر هر واحد  
جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت واجب است بر هر واحد

جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت واجب است بر هر واحد  
جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت واجب است بر هر واحد  
جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت واجب است بر هر واحد  
جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت واجب است بر هر واحد

جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت واجب است بر هر واحد  
جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت واجب است بر هر واحد  
جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت واجب است بر هر واحد  
جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت واجب است بر هر واحد

جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت واجب است بر هر واحد  
جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت واجب است بر هر واحد  
جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت واجب است بر هر واحد  
جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه در جماعت واجب است بر هر واحد



مکرر و مسلم آنان بنوعی فاضل تر از نماز است  
و احادیث گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در اوست ای کز نماز شیخی اگر چه است نذر  
مخافت اینک را ایشان فریضه کند علیه و سلم در خانه و می در آن خود را از خود آن روز نماز است  
با اشتیاق کرد پس سنت بنموده که ترک آن بی عذر مستحق لعنت است  
بوجهی که شهید گردد و فرض با کفایه او باشد و استحقاق لعنت بر ترک عمارت باقی ماند و چون این امر خود و ولایت دارد و بر جماعت  
جماعت علماء و تبعیه آن اختلاف کرده اند و می توان گفت که کلیه ائمه و ولایت بر خیر جماعت است  
میکند و جماعت است بعد از آن معارضی ظاهر میشود و آن مصلحت را بر سبب می زند و نیز می توان گفت که متخلفان از جماعت در آن زمانه غیر از بیعت  
دیگری نبود و ترک جماعت علامت نفاق بود و بر قیاس بنابر نفاق بود انتہی رسول الله صلی الله علیه و سلم قال فقال  
رسول الله صلی الله علیه و سلم انقل الصلوة على المنافقين صلوة العشاء و صلوة الفجر لئلا ترسلوا  
بر منافقان نماز و خفتن نماز با اوست زیرا که هر دو محل کسل اند و مردم که می بینند تا بر وزیر یا توانمند گذارد و وقت عشا و وقت راحه و  
سکون است و وقت صبح و وقت نوم و داعی دینی و تصدیق با جوا حاصل نیست که باعث برائیان شود و ولو یعلیٰ من جاف فی صلاتهم  
ولو حیوا و اگر برانند لولای که درین و نماز است و فضیلتی که در آن زمانه شده است هر آینه می آیند آن دو نماز را اگر چه بطریق جبوشه  
یعنی بر نهروست و سینه یا بر سقی چنانکه کودک رود یعنی اگر قوت پایی رفتن نداشته باشند می آیند بآن طریق که ضعیفان روند  
متفق و یک گشته درین حدیث حث لم یخف است بر ائیمان باین هر دو نماز و بر یکم مؤمن چون دانست اجزی را که در آن است می آید بسو  
آن هر دو در حلال که باشد زیرا که احکام میان منافق و این نماز با جزع و تصدیق بمایه مانیت و سکت است و هم روایت است از ابوهریره  
قال که گفت اتی المتبی آنرا آنحضرت راضی الله علیه و سلم رجل اعطی مزی نایمنا یعنی گویند مراد این ام مکتوم است  
که از مشاهیر صحابه است چنانکه در روایات تصویح بدان واقع شده و بعضی گویند غیر اوست فقال یا رسول الله انہ لیس بے  
قائد یقودنی الی المسیح پس گفت آن مراد ی رسول خدا نیست که نشان این است که نیست مرا نشیند یعنی شخصی که دست را گیرد  
و کشد مر السوی مسجد و خود کشید و سوره جز آن از پیش چنانکه سوق راندن از پس و تفسیر آورده که خواست آن مرد از آنحضرت اینک نیست  
فرماید و راپس بگذارد و نماز در آن خود یعنی و سبب نیاید فرخص اند پس خفت کرد و حضرت آن مرد را فلتا و لی دعاة فضال  
هبل لتسمع التداء با صلوة قال لغیر پس هر گاه پشت دارد آن مرد خواند آنحضرت او را و فرمود آیامی شنوی اذان را  
نماز گفت آری می شنوم قال فاجب فرمود پس اجابت کن و بیا بمسجد هر نوع که باشد و درین کمال مبالغه است و حضور مسجد شنیدن  
اذان و تفهیم حدیث آنست که عدم سماعت اذان عذرست و چون شنید هیچ عذر از حضور نماند و حدیث از ادلا ایجاب جماعت است  
عینا لکن الا ان آنست که این وجوب عینی را مقتصد کنند بسامع نداننا بر تنبیه حدیث اعمی و حدیث ابن عباس و احادیثی که مطلق آمده است  
محمول شود بر تنبیه و از اینجا شایسته که دعوی وجوب عینی یا کفایه دلیل هر دو همین حدیث اعمی و حدیث هم متخلفان است و دلالت این هر دو  
بر وجوب حضور جماعت می صلی الله علیه و سلم در مسجد اوست مر سابع ندانوا این اخص است از وجوب جماعت و اگر جماعت مطلقا و  
بودی تعیین میکرد آنحضرت برای اعمی و می گفت او را بیدین کسی را که نماز گذارد و با تو و می فرمود درباره متخلفین که آنها حاضر نمی شوند جماعت و

بأش صلوٰۃ الجماعة والإمامة

صلی الله علیه و سلم را و جماعت میکنند در آن خود را جزئیه می دانند و این را باید لیکن او را معذور نگذاشتند و اینست که حدیثی را که در وجوب حضور  
در جماعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم عیناً برسانست و اینست که در آنجا فرمود که هر کس از جماعت غایب باشد و در آنجا حاضر  
و اگر چه او را عذر باشد زیرا که عیناً ذکر کرد عذر را که عذر است فی الله و فی الناس و فی الاموال و فی الارواح و فی العیال و فی  
لیکن او را امر فرمود با اجابت ندباً لا وجوباً تا آنجا که عذر است و اینست که حدیثی را که در آنجا فرمود که هر کس از جماعت غایب  
جماعت واجب است بر هر واحد و اگر چه عذر باشد و اینست که حدیثی را که در آنجا فرمود که هر کس از جماعت غایب  
میست و اینست که حدیثی را که در آنجا فرمود که هر کس از جماعت غایب  
اذان را یا نشنود و البتة واجب می گفت جماعت را و حجت ایشان آنست که الله تعالی حکم کرده است رسول خدا را بگذارن نماز جماعت در آنجا  
خوف و معذوره داشت او را در ترک آن پس معلوم شد که جماعت در حالت امن واجب تر است و اکثر شافعیه برین اند که جماعت فرض کفایه است و هر کس  
و تاویل کرده اند حدیث ابن ام نکتوم را که معنی وی اینست که نیست نخصت ترا اگر طالب فضیلت جماعت هستی و جمع کنی اجر جماعت را در صورت  
خلف ازان در هیچ حال حجت او شان باینست که آنحضرت فرمود نماز جماعت زیاده میشود بر نماز تنها باینست و بهفت و نه و ع

ابن عباس رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال من سمع النداء فلم یأت فلا صلوة له کسی کہ بشنود اذان را  
و نیاید در مسجد برای جماعت پس نیست نماز و احادیث و دلیل است بر تاکید جماعت و آن حجت کسی است کہ قائل است بقرض عین بودن او و هر  
قائل است بسببیت او میگوید کہ نماز صلوٰۃ کامل است و انزال نفی کمال بمنزله نفی ذات برای مبالغہ است لا من عذر دیگر آنگہ نیاید بخند  
گفته شد ای رسول خدا و چیست عذر فرمود خوف یا مرض گوئیم اتفاق دارند کہ جماعت بخند ساقط می گردد و آن اعذار این است مرض و بزرگی  
دست و یا از دو جانب و فالج و اختفاء از سلطان و ضعف کہ نتواند بدان راه رفت و کوفی نزد ابو حنیفہ و بعضی گفته اند بالاتفاق و بابران و کل  
ولای و سختی سزا و قول صحیح و روایت است از ابو یوسف کہ گفت پرسیدم ابو حنیفہ را از حضور جماعت از کل ولای و بزرگی و سختی آنست کہ ترک  
نکنند و امام محمد بخیر روایت کرده و اذا اعلنت النعال فالصلوة فی الرجال و مصنفی گفت رخصت نیست در ترک جماعت مگر بجهت عذری  
برای تاکید بری کہ در حضور جماعت از شرع بالنسبة شد و لیکن مطہرہ و ذات برد و بیج عذر است بحديث شیخین کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم  
در مثل آن اسیر فرمودند کہ بگوید لا اصلوا فی الرجال و از قول ابن عباس معلوم شد کہ تعذیل ضروری الرعاۃ نیست پس حکم روز پنجان است  
و جمع شد بدیو بحديث شیخین اذا حضر الغشاء واقیم العشاء فابدوا بالعشاء و علت آن تضرع بجمع و توقان نفس بطعام است پس مخصوص  
بشرب جمع و توقان نفس و عطش و حکم آنست و ضرر ظالم بنفس و مال مانند آن ضرر است بلکه اقوی از وی و در ائمت اخیرین بحديث شیخین و بطا  
و اکل قوی را حکم کرده بحديث شیخین من اکل من هذه الشجرة المستنة فلا یقر بن مسجدنا انتهی و در سبیل گفته چون نمی از آن بجهت آنست کہ در خوردن  
وی تقویت فریضه است باید کہ اکل آن گناه باشد اما کسی کہ میگوید جماعت قرض عین است شاید کہ اسقاط جماعت باین اعذار در مسجد میگوید  
نہ در خانه پس در خانه جماعت باید گذارد انتهی و رواۃ ابو داود و الدارقطنی و در روایتی نزد ایشان باین لفظ آمده کہ فرمود آنحضرت کسی  
بشنود بانگ نماز را باز ندارد و او را از پیروی کردن یعنی مسجد حاضر آمدن هیچ عذری و بهانه گفته صحابه و چیست عذر فرمود خوف یا مرض قبول  
کرده نمی شود از وی نماز کہ گذارد هست بی جماعت یعنی اگر چه در مسجد بود و این حدیث بظاهر خود دلالت دارد بر فرضیت جماعت یا این تاکید  
و مبالغہ است در اہتمام بدان قدری کہ گفت اہل و عیال خود را جمع کند در خانه و جماعت بگذارد و اختلاف است در آنکہ جماعت در مسجدی









سبب نماز گذاردن اصحاب در مرض موت آنحضرت استاده شده وقتی که بیرون آمد آنحضرت و ابو بکر نماز شروع کرده بود پس سبب بجانب چپ  
پس این ناسخ امر آنحضرت ایشان را بجلوس باشد جمعی در شرح بخاری گفت که این قول که چون امام نشسته بگذارد شما هم نشسته بگذارید در بخاری آنحضرت  
بود که عارض شده بود بسبب سقوط از پشت اسب یا جز آن بعد از آن آنحضرت نشسته بگذار و مردم در پس می استاده بودند و این فکر و ایشان را  
بنشستن و گرفته نمی شود مگر تا خراز فعل آنحضرت که ناسخ است البته که از آنجا که در جاب و داده اند که احادیثی که در آن امر بجلوس  
ایشان است اختلاف نموده اند و در صحت آن و در وقت نماز آنحضرت در مرض موت پس مختلفه فیه است که آیا امام بود یا ماموم  
پس استدلال بدان تمام نیست مگر وقتی که ثابت شود که امام بود و میشل که امر بجلوس بطریق مذکور باشد و تقریر قیام قرینه است بر آن این جمیع  
میان هر دو روایت بخارج از هر دو مذکور که مقتضی تخیر است برای موتم در میان قیام و قعود و اگر آنکه فعل آن از جاعتی از صحابه بعد وفات  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم ثابت شده که آنها امامت کردند نشسته و مردم نیز در پس ایشان نشسته بودند منم رسید بن حضیر و جابر و فتوی داد  
بدان ابوهریره ابن منذر گفته محفوظ نیست از هیچ یکی از صحابه خلاص آن و اما این حدیث که امامت نکند هیچ یکی از شما بعد از من در حالیکه نشسته است  
هیچ قوی را که استاده است پس این حدیث ضعیف است اخراج البیهقی و الدارقطنی من حدیث جابر الجعفی عن الشعبي عن النبی صلی الله علیه و سلم و جابر  
ضعیف است جدا و مع ذلک هر مسلست شافعی گفت هر که احتجاج کرده باین میدانند که نیست حجت در وی زیرا که هر مسلست و از روایت مروی  
که اعراض می کنند اهل علم از روایت وی یعنی جابر جعفی و احمد بن حنبل جمع کرده میان هر دو حدیث و گفت چون شروع کند امام نماز نشسته  
بجست مرضی که امید می اوست مردم در پس او نشسته بگذارند برابر است که طاری شود در آن آنچه مقتضی قعود امام باشد یا نه چنانکه در احادیث  
مرض موت اوست صلی الله علیه و سلم که امر نکرد ایشان را بقعود زیرا که ابتدای نماز ایشان استاده بود و پست امامت کرد آنحضرت و بقیة نماز  
نشسته بخلاف نماز آنحضرت در اول مرض زیرا که ابتدای آن نشسته بود پس امر کرد ایشان را بقعود و هر جمیع حسن کنی رواه ابو داؤد و ترمذی  
لفظه که در این لفظ ابو داؤد است و اصله فی الصحیحین و اصل این حدیث در بخاری و مسلم است بتقدیم و تاخیر الفاظ و حدیث دلیل است  
بر اینکه شریعت امامت برای اقتدا کردن است با امام و از شان تابع و ماموم آن است که تقدم نکند بر متبوع خود و مساوات ننماید با و س  
و تقدم نکند بر موقت و می بلکه مراقب احوال او باشد و بکنند بر اثر وی مثل فعل وی و مقتضی این همه آنست که در هیچ چیز خلاف وی نکنند  
و حدیث تفصیل آن کرده بقوله اذا کبر تکبیر الخ و آنچه در آن مذکور نیست مقیس است بر آن بچون تسلیم و از بجا معلوم شد که مخالف امام و چیز  
از احوال آنست امامت اما نماز وی فاسد نیست مگر وقتی که خلاف وی کرده باشد در تکبیر احرام بتقدیم آن بر تکبیر امام که درین صورت نماز و س  
منقذ نمی شود زیرا که این کس او را امام خود نمکد و انیده زیرا که در آمدن در نماز تکبیر بعد تکبیر امام است چه تکبیرش عنوان اقتداست با و  
و اتحاد اوست امام برای خود و استدلال کرده اند بر عدم فساد نماز بخلافت امام باینکه تو عد کرد آنحضرت کسی را که سبقت کرد و امام خود را و در  
وجود باینکه بگرداند اسم او را بر سر چهار و امر نفرمود با عاده نماز و گفت که نیست او را نماز و نیز درین حدیث مساوات در نیت شرط نکرده اند پس  
دلیل است بر اختلاف نیت امام و ماموم که یکی نیت فرض کند و دیگری نیت نقل یا یکی نیت ظه کند و دیگری نیت عصر و نماز جمیع است جماعت و  
باین رفعت شافعی و کلام درین باب و حدیث جابر میاید و صحیح  
صلی الله علیه و سلم را می باشد اصحابه تا آخر بدرستی که آنحضرت دید و اصحاب خود پس ماندگی و صفوف گویا تا آخر کردند از  
قرب و در نماز آنحضرت پیرو او را ندیده و طلب نموده و در درجه اول فقال تقبلوا پس فرمود پیشتر آید و در صف سابق ایستید



و بران سکوت کرد و آنرا سلم داشت و حدیث امام احمد چنانکه بر احد الامرین مال است همچنین این هم از وی مستفادست که یا نمازبان بگذار  
و آنجا مطلقا امامت کن که مقتدیان از طول فرات تو در شقت افتند یا اگر امامت میکنی و با من هم میگذری باری در قنوت بکن کن و این قدر  
قرارت و در روزی که موجب حرج ذوی الحاجات باشد کن پس درین ترویذ اقتدای مقرر عرض منتقل جائز داشت و هدایت وی مقصود بر قصر  
قرارت ماند نه بر احد الامرین و چون اقتدا آنحضرت در هر قصدی بفرموده است  
در پس آنحضرت نیت نماز نقل میکرد و بیکه او را کفایت اقتدا اقتضای آنرا که با فرض میگذارد و آنجا نقل می کرد و متبادران نشان رود  
این حدیث نیز همین است و الله اعلم باقی ماند تحت نماز منتقل مقرر پس در آن خود خلافتی نیست و اما نماز منتقل منتقل پس چنانکه نماز گذارد  
عباس آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در شب همچنین نماز گذاردن آنحضرت بالنسب و عجز و غیر ذلک این همه ثابت است در صحیح

**و عن عائشة رضي الله عنها في قصة صلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم بالناس وهو يرضي**  
روایت است از عایشه در قصه نماز گذاردن رسول خدا با مردم و حال آنکه آنحضرت بیمار بود و آن قصه این است که گفت عایشه هرگاه که آن  
رسول خدا یعنی سخت بیمار شد و نهایت ضعف رسید آمد بلال خبر کنان او را که وقت نماز شد فرمود اگر کنید ابو بکر را که نماز کند بهر دم یعنی  
امامت کند ایشان را پس نماز گذارد ابو بکر و در آن روزهای بیماری او بستر یافت آنحضرت در ذات خود سبکی و تندرستی پس ایستاد و چنانکه  
میرود تکیه کرده میان دو سر و پستی دستها بر دوش این دو سر و نهاده و هر دو پای مبارک وی خطمی کشید و در زمین یعنی بجهت بی قوی تا آنکه  
در آن سجده پس چون شنید که نماز گذاردن آنحضرت ابو بکر خواست که پس و پس اشاره کرد پس وی او آنحضرت که پس نزد و بر خاسته خود  
استاده ماند قالت گفت عایشه فجاء حش جالس عن يسار أبي بكر ليس آيا آنحضرت تا آنکه نشست بجانب دست چپ  
ابو بکر رضي الله عنه فكان يصلي بالناس حال السوا و ابو بکر قائم پس بود آنحضرت که نماز میگذارد با مردم نشسته و بود ابو بکر که نماز میگذارد  
استاده و یقین است که ابو بکر بصلوة النبي صلى الله عليه وسلم اقتدا میکرد و ابو بکر نماز آنحضرت بحتل که این اقتدا  
بر وجه ایستام باشد پس ابو بکر هم امام بود و هم مأموم و بحتل که ابو بکر مبلغ باشند امام در سبب گفته اختلاف است در حدیث عایشه و غیره  
که آیا آنحضرت امام بود یا مأموم و روایات مفید هر دو معنی وارد شدن لیکن ظاهر همین است که آنحضرت امام بود و بعضی علما ترجیح رویا  
رفته اند و گفته راجح این است که آنحضرت امام بود و بوجه ترجیح که در شرح الباری مستوفی است و گذشت در حدیث ابو هریره بعضی جز  
ترجیح برخلاف آن و بعضی از علما قائل شده اند بعدد قصه که گاهی آنحضرت نماز گذارد اما ما و گاهی مأمومان در موضع موت سینه  
و یقین است که الناس بصلوة النبي صلى الله عليه وسلم اقتدا میکردند مردم نماز ابو بکر یعنی افعال ابو بکر دیده نماز میکردند و الا امام در آن  
آنحضرت بود و همه اقتدا آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم داشتند لیکن آنانکه دور بودند و افعال آنحضرت را نمی دیدند و تکیهات نمی شنیدند  
افعال ابو بکر و تکیهات او را دیده و شنیده نماز میکردند و در اینجا دلیل است بر جواز رفع صوت بتکیه برای السماع مومنین و بر اینکه مقتدی را  
اتباع صوت مکه جائز است و نه اندک سبب الجمهور و فيه خلاف المالكیة قاضی عیاض گفت مذہب بعضی ابطال صلوة مقتدی است و بعضی  
عدم ابطال و بعضی گویند اگر امام اذن استماع داده اقتدا ابو حنیف است و الا فلا و ایشان را تفصیلاست غیر ازین که نیست بر انما دلیل  
و گویا که آنرا درین حدیث می گویند که ابو بکر امام بود و نیست کلام در رفع وی صوت را برای اعلام مقتدیان مصحف و تلخیص گفت حدیث  
عایشه را طریقی گشوده است که در ذکرش تطویل است و مراد اینجا احتجاج است بر جواز صلوة قائم خلف قاعد و این بنی است بر بودن آنحضرت

امام و ابو بکر موم و این پنج تن است و در طریق مذکوره و اطلاق کرده است ابن حبان در تخریج طریق ابن حریث و در جمع میان الفاظ مختلفه در این  
 انتهى و قد یلوب البخاری علی هذا فقال بابا الرجل یتم بالامام و یتم الناس بالامام ابن بطال گفت این موافق قول مسروق و شعبی است که بعض صف  
 امام بعض باشد خلافا للجمهور بصفت گفته شعبی گوید هر که پیش از بر داشتن صفی که متصل است سر بر می خود را از رکعت پس دریافت  
 آن رکعت را اگر چه امام سر خود پیش از آن برداشته باشد و ایشان ایضا بعض اند و این دلیل است بر آنکه وی می بندد محل بعض ایشان  
 مریض را آنچه محل می کند آنرا امام و مؤید است قوله صلی الله علیه و سلم فاقموا لی و لیا تم یکم من بعدکم انتهى گویم و آنکه در حدیث ابو هریره که حضرتش  
 متفق علیه است آمده که چون بگذرد امام نشسته پس بگذارد یا نه شسته و مثل است حدیث عائشه و انس در صحیحین و حدیث جابر در مسلم  
 پس گفت شافعی که این احادیث منسوخ است باین حدیث و اختیار کرده است این را ابو حاتم و حریج خود و کلام بسوط در آن کرده و گذشت تمام  
 این بحث او لا یتحقق یک کیه و در روایتی از صحیحین آمده که می شنوایند ابو بکر مردم را تکبیر اگر گویند که چون ابو بکر امام نبود و اهل سنت و جماعت  
 و دلیل بر اختلاف ابو بکر همانند جوالش آنکه دلیل در محل امر کردن آنحضرت ابو بکر را امامت است و چندان ایام گذشت که ابو بکر امامت میکرد  
 اما امر و که آنحضرت بنفس نفیس خود شریف شریف آورده و خود امامت کرده و اگر این نسخ حکم سابق می بود چنانکه شیعه فوهم می کنند بقول  
 نسخ نمیکرد و کسی دیگر را می فرمود و امامت ابو بکر نزد عدم حضور آنحضرت صلی الله علیه و سلم متعین بود و یکبارگی دیگر آنحضرت با صلاح عمر و پیوسته  
 که سالکان قبا بود و در رفته بود چون وقت باخر رسید بلال اذان گفت و صحابه همه ابو بکر را امام ساختند درین میان آنحضرت رسید  
 ابو بکر خواست از نماز برگردد و آنحضرت امامت کند پس آنحضرت اشاره کرد که برخای خود باشد و امام باشد و خود واقعه کرد و پس ابو بکر  
 و نماز گذارد و کذا فی شرح صحیح البخاری در حدیث دلالت است بر جواز وقوف واحد همین امام و اگر چه با وی غیر وی حاضر باشد و محتمل که آنحضرت  
 این را برای جمیع ابو بکر از وی کرده باشد را بسبب آنکه وی امام بود در اول نماز یا صفت تنگ بود یا غیر وی از احتمالات و یا عدم دلیل فبرعلیه  
 از این اظاهر جواز است علی الاطلاق و عمر ابی هریره رضی الله عنه ان النبي صلی الله علیه و سلم قال اذا اقم

احل کمر الناس فلیخفف چون امامت کند یکی از شمار دان را پس باید که سبکی کند در عایت جانب ایشان نماید در مصفی گفت مراد  
 بتخفیف ادای ارکان و العارض است و اتیان با دو کار مسنونه متوسطه طویل و قرارت سوره از مفصل و در معنی منفرد است جماعه محصورین  
 که بتطویل راضی باشند انتهى فان فیهم الصغیر و الکبیر و الضعیف و ذا الحاجة زیرا که در میان ایشان خرد است و پیر است  
 و ناتوان است بحسب خلقت و خداوند حاجت است که کار ضروری دارد و فاذا اصل و حله فلیصل کیف شکاه و چون نماز گذارد و تنها  
 یضی برای ذات خود پس باید که بگذارد و چنانکه خواهد و در روایتی عرض فلیصل فلیطول آمده و مراد تخفیف و ترک تطویل آن نیست که ترک کند  
 سنت قرارت و تسبیحات را و تمام کند در رعایت شنن و آداب چه جای و اجبات بلکه مراد آنست که اقتصار کند بر قرائت چنانکه خوانند  
 مفصل و اکتفا کند بر سه بار گفتن تسبیح و رعایت کند قومه و جلسه را و اکثر آنچه مراد می افتد بتخفیف در نماز که وارد است در احادیث تخفیف قرارت  
 و این بخیر حقوق مقتدیان است بر امام تا مردم از حضور جماعت باز نمانند متفق صحیح کیه و در وی دلیل است بر جواز تطویل منفرد و نماز  
 در جمیع ارکان او و اگر چه بتدریج خروج وقت را و صحیح بعض الشافعیه و لیکن معارض است بحدیث ابی قتاده که انما التفريط ان یؤخر الصلوة  
 حتی یدخل وقت الاخری اخرجه مسلم و چون متعارض شد مصلحت مبالغه در کمال تطویل مفسده ایقاع صلوة در غیر وقت و می رعایت ترک  
 مفسده اولی باشد و محتمل که مراد بخیر کسی باشد که دخل نشد در نماز اصلا تا آنکه وقتش بدر رفت و اگر وقت بیرون رفت و وی در نماز

پس نیست صادق بروی و عمر و بن سحره الحری کسرام سجای صغیرت کفیت وی ابو زید است قال البخاری و غیره  
 و سلم و غیره گفتند از زید است بموده و فتح را آن عبد البر گفته وی زمانه آنحضرت را دیده و امام قوم خود بود بعد آنحضرت بسبب آنکه او را ایشان  
 بود قرآن را و گفته اند که قدم آورد بر آنحضرت باید بر خود و در قدم پورش خود خلافتی نیست عمر و نازل بصره شد ابو قلابة و عامر بن نوح و ابو الزبیر  
 یکی از وی روایت دارند و سلم همه جا بیفتخ لام است مگر عمر و بن سلمه که نام قبیل  
 وی گذشتند بماسوران وی پسندیدیم آنان را چیت حال مردم چیت است این مروکنا یه از ظهورین اسلام و صفت آنحضرت است  
 صلوات الله علیه و سلم پس حی گفتند گمان می برد که خدای تعالی او را فرستاده است و وحی کرد بسوی او چنین کنایه از قرآن است پس بودم من که یاد  
 می گرفتم آن کلام را یعنی قرآن را از آنچه آنها می خوانند گو یا که می چسبید آن کلام در سینه من و بودند عرب که توقف میکردند انتظار می بردند  
 در اسلام خویش که یعنی اگر فتح می شد ما هم می دراییم در اسلام پس گفتند عرب که بگذارید این مرد را و قوم او را پس وی اگر غالب آید بر قوم خود  
 پس وی صادق است پس هر گاه که شد و اقترع می که یعنی در سال هشتم از هجرت شتابی کرد و هر قوم با اسلام خود و شتابی کرد و بدین قوم خود را  
 در اسلام فتال گفت عمر و قال ابی پس هر گاه که آمد بدین سلمه بن اشج نزد قوم خود گفت جنت نکرم من عبد البقی صلی الله  
 علیه و آله و سلم حقا بخلق آدم شمارا بخداوند از نزد پیغمبر بر حق نصب حقار صفت مصدر مخذوف است ای نموده حقا یا مصدر مذکور است  
 بمای جلد متضمنه زیرا که در وقت هور رسول الله جفاست پس صدر مذکور که برای غیر خود باشد فتال گفت و پیغمبر که بگذارید نماز چنین روایت چنین  
 فاذا حضرت الصلوة فلیؤذن احدکم و لیؤذنکم اکثرکم فترا نا پس چون حاضر شود و در اید وقت نماز پس باید که اذان  
 بگویند یکی از شما و امامت گذشتار کسی که بیشتر باشد قرآن او از من و من از همه بیشتر بودی و هشتم از جهت آنکه بودم من که عیش می آدم قرآن را  
 و یا بسبب فتم از نماز سولان فقد مکتوبی پس پیش کردند و امام ساختند مرد میان خود و انا این است او سبع سنین و حال آن  
 من شش ساله یا هفت ساله ام و بود بدین من چادری که چون سجده میکردم گرد می آمد و بالا بر می آمد بر بدن تا آنکه منکشف می شد عورت من  
 پس گفت زنی از قبیله ای آیم پوشید از او بر قرآن خواننده و امام خود را پس خریدند جامه و بریدند برای من پیرایه ای پس شادان نشدم من  
 بچیزی بچو شادان شدن من بآن پیرایه عجیب غریب که هرگز پیش من نبود یعنی از جهت خردی و اقتضای طبیعت و از جهت حصول  
 فضل و کرامت الهی و او الهی و در وی دلالت است بر آنکه احق بامامت اکثر القرآن است و می آید حدیث وی عنقریب و در روایت  
 این است که امامت افضل است از اذان زیرا که در مؤذن هیچ شرطی نکرده و ابوداؤد و در روایت وی آمده که من هفت یا هشت ساله  
 بودم و در روایت طبرانی شش ساله و در وی دلیل است بر محبت امامت صبی و عدم کرامت در امامت بمنزله باین رفته است حسن بصره  
 و شافعی و اسحق و لیکن بالغه اولی است اگر چه صبی مخصوص باشد ببقعه و قراوت از جهت اختلاف علماء در آن و نزد مالک و ثوری مکروه است  
 و از احمد ابو حنیفه و در روایت است و مشهور از ایشان اجزاست در نوافل و الفرائض و التلکاتی و در روایت وی آن که من هشت ساله  
 بودم و در روایتی از ابو داود و باین لفظ است پس حاضر نشدم در هیچ جمعی مگر آنکه بودم من امام ایشان و بودم که نماز میگذارم  
 بر جنازه ایشان تا امر و داین اصرح است و صحبت نماز و بعضی گفتند که این با امر و تقریر آنحضرت نه بود پس در وی حجت نباشد و جوش  
 آنست که دلیل بر آن و قریح اوست بزمانه وحی و تقریر امری غیر جائز در آن متصور نیست و یا در نماز که اعظم کاران اسلام است و تنبیه کرده شد

انحضرت صلی الله علیه و سلم بوسی بر قنوی که در نعل بود پس اگر امامت صحیحی میجائی شد نازل می شد و حی بدیان دست لال کرده اند ابو سعید و جابر  
 باینکه ایشان عزل میکردند و قرآن نازل می شد و آنانکه عمر و را تقدیم کردند در نماز جماعتی از صحابه بودند این حرم گفته معلوم نیست مخالفی برآ  
 اوشان درین باب احتمال امامت او را ایشان را در تفاسیر و در انسیاق قصه است زیرا که آنحضرت ایشان را تعلیم اوقات برای قرآن کرده  
 و گفته بود هم قرآن را و روایت ابو داود و در باره حضرت علی (ع) است در فرائض و نوافل در سبیل گفته و هر که مدعی تفرقه است میان فرض  
 و نفل می گوید که در نفل صحیح است نه در فرض و حی محتاج است بسوی دلیل و در حدیث دلیل است بر قول یحیی بن مفضل  
 که اونی الشرح و در وی تامل است انتهى و کلام در آن گذشت **و عن** ابی مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله

صلی الله علیه و سلم یؤقر القوم اقرؤهم لکتاب الله تعالی امامت میکند قوم را خواندن کتاب خدا را یعنی بهتر است که  
 بخوانند قرآن را و در عبادت گفته خارج جروت و صفات و قواعد و قوانین آنرا بعد از آنکه عالم باشد با احکام و ارکان نماز اگر چه عالم نباشد  
 بتفصیل مسائل و احکام حوادث و تولد کج حادث میگرد و در نماز در سبیل گفته ظاهر است که مراد اکثر ایشان است از روی حفظ قرآن گفته اند  
 اعلم با حکام و مناسب حدیث اول قول اول است در سبیل گفته حدیث دلیل است بر تقدیم اقرؤهم گفته و این مذہب ابو حنیفه و احمد است انتهى  
 گویم مذہب ابو حنیفه و محمد و احمد و مالک و شافعی و در و این است که اعلم واقفه مقدم است بر اقرؤهم زیرا که احتیاج بقراحت در یک رکن است  
 و بعمل در تمامه ارکان و محتاج بمن القرآن مضبوط است و محتاج الیه از فقر مضبوط نیست و عارض می شود در نماز اموری که قادر نیست  
 بر رعایت آن اگر کامل الفت و لهذا مقدم کرد آنحضرت ابو بکر را با وجود فرمودن اقرؤکم ابی و گویند حدیث خارج است بر حال صحابه که قرآن را ایشان  
 اعلم می بود زیرا که ایشان تلقی میکردند قرآن را با احکام آن ابن مسعود گفته بودیم بآیه تجا و زنی کردیم ده آیت را تا آنکه نمی شناسختیم حکم و امر و منی  
 او را ازین جهت تقدیم کرده شد اقرؤهم حدیث و در زیاده ما همچنین است پس تقدیم کردیم افتة را در سبیل گفته مخفی نیست که این درست از قول و

فان کونوا فی القیامة سواء فاعلمکم الله بالسننة پس اگر باشند همه قوم برابر در قراوت پس امامت کنند آنانترین قوم پس است یعنی با حکام  
 نماز و مسائل و حوادث بعد از آنکه خوب تواند خواند قراوت مسنون را زیرا که این دلیل است بر تقدیم اقرؤهم مطلقا و اقرؤهم تفسیر کرده اند با علم بآنکه  
 پس اگر همین مراد و از آن خبر و در قسم یک قسم باشد انتی و همین است مذہب امام احمد و زکریا اکثر اصحاب می ابو یوسف و به قال الشوکانی و الیه ترجع  
 صاحب الحجة البالغة و در صنفی لغت حدیث مسلم دلالت میکند که اقرؤهم است با امامت از اعلم باب گفته بعد از آنکه هر دو باید مجوزیه الصلوة می تواند  
 و شافعی لغت است ایل عصر اول بقدر قراوت قرآن تحصیل می نمودند پس هیچ قاری نبوده الا فتیة پس حدیث در اقرؤهم است از فقهای سستونین  
 در فتوة و درین توجیه نظر است زیرا که اعلم باشد را مرتبه ناده اند بعد از اقرؤهم معلوم شد که گاهی در قراوت مساوی می بودند و در علم باشند متفاوت  
 پس تقدیم اقرؤهم اعلم اصح ظاهر میشود بحدیث و غرض در آن تشریف اقرؤهم است و تنوییه بوی و والی در محل و الا بیت خود احوال است از اقرؤهم افتة  
 انتی و شیخ ابن الهمام گفته بهترین آنچه استدلال کرده شود بدیان بر تقدیم اعلم بر اقرؤهم حدیث تقدیم ابی بکر است در ایام مرض با وجود آنکه در صحابه  
 اقرؤهم از وی نه اعلم دلیل قول اول اقرؤکم ابی است و دلیل ثانی قول صحابه کان ابو بکر اعلمنا و این در آخر عمر بود و آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 انتی گویم این فعل آنحضرت است و حدیث باب قول آنحضرت و قول مقدم است بر فعل و نیز از اقرؤهم بودن ابی بن کعب لازم نمی آید که جزوی و دیگری  
 اقرؤهم باشد چرا نتواند بود که ابو بکر هم اقرؤهم باشد و هم اعلم وی اول کسی است که قرآن را جمع کنانید و بود اکثر هم حفظا للقرآن پس اقرؤهم باشد  
 بر اعلم و اند اعلم فان کونوا فی السننة سواء فاعلمکم الله پس اگر باشند در علم سست و در قراوت برابر پس امامت کند ویرینه ترین

مردم در هجرت یعنی هر که هجرت در مدینه بیشتر آورد و درین فضیلت سابق مقدم شد بامامت و تقدیم در نماز اولی واجب باشد و در فقه بعد از ساقا  
در عالم آفرین و اتفاق را مقدم داشته اند زیرا که چون وجوب هجرت از وطن متسوخ گشت بجای نمی هجرت از ذنوب و خطا که موطن طبیعت است اعتبار  
کردند و در حدیث آمده که المهاجر من هجر خطایا و الذنوب و در سبیل گفته این هجرت شامل هجرت زمانه آنحضرت و بعد از اوست مثل سبیل  
هجرت کند از دار کفر بسوی دار اسلام و شاید گفته میشود که اولاد جماعی بر پیشانی ایشان است و تقدیم انتهی قاصد اخاف  
الھجرة سواء فاقدم حرم سبیل یا کسر سین و سکون لام پس اگر نباشد در حکم وفات و هجرت برابر پس امامت کند دیرینه ترین ایشان  
در اسلام یعنی مقدم کرده شود مقدم الاسلام بر سائر الاسلام و همچنین اگر بر اصغر چنانکه باید حدیث مالک بن حویرت لیو تکلم الکبیر کم  
وفی رواية مستان و در روایتی عوض سبیل است آمده یعنی اگر باشند در هجرت برابر پس امامت کنند طایف ترین ایشان در سین و سال و عمر  
درین حدیث همین قدر از مراتب مذکور شد و گفته اند که اگر درین هم برابر باشند هر که شریف النسب تر و مقدم کرده شود و اگر در تمام این امور  
برابر باشند قرعه اندازند یا اختیار بدست قوم باشد هر که خواهند از ایشان امام نمایند و گفته ابن الهمام و در غایبی که در مذہب شافعی است  
بعد ازین نسب را تقدیم کرده و بعد از وی طیب الثوب و بعد از وی حسن الصوت و نیز بعضی مسافر و مقیم اولی است  
یعنی برای تعیین و در سبیل گفته و از کسانی که مستحق تقدیم اند قریش اند حدیث قدیم و قریش اصعب گفته اند قدیم طریقی جز رکیب و از ایشان  
احسن الوجہ بنابر حدیثی که واروست و در وی بکار وی ضعیف است انتهی گوئیم این حدیث نزد بعضی است از ابی زید انصاری ذکر کرده ابن جوزی  
فی الموضوعات و گفت احمد حدیث سوریس صحیح مگر آنکه روایت کرده است ابو عبید از عائشہ باشد آن و گفت خواسته است عائشہ حسن است  
واللهی کند فی صدور النہار و کایق من یفتح بابی تحت سانیہ و ضم حمزہ و فتح یم و تشدید یون الزجل الرجل فی سلطانه و امامت نکند  
مردم و در محل ولایت و مقام حکم و سلطنت و بی و جانبیکه مالک است چنانکه در روایت دیگر آمده فی اہل پس تقدیم حکم دالی را در ولایت و  
مثل امام اعظم و خلفا و حکام و ثواب وی خصوصاً در اعیان و جماعات و نه بر امام حی و صاحب خانه که باذن ایشان زیرا که این بعضی میگردد و نیست و ولایت  
از سلطنت محترمت و مودوسی می شود و متابعین و تقاطع و نه در خلافت شرعیست جماعت مروی است که ابن عمر بیان فضل و شرف که می داشت درین  
اجتناب نماز گذارد که بی شبهه ظالم و فاسق بود کار و اہ البخاری فی حدیث اثرم گفت معاشر نیست این حدیث نماز گذاردن آنحضرت صلی اللہ  
علیہ وسلم را و خواند انس زیرا که وی امام است هر کجا که باشد اتقی و محتفل که باذن انس باشد و در سبیل گفته این حکم خاص است و اول حدیث عام بود  
و طحی است سلطان صاحب بیت بنابر روایت حدیث مخصوصه در حق وی اخرج العلی فی من حدیث ابن مسعود لقد علمت ان من السنة  
ان یقدم صاحب البیت تصنف گفت رجاله ثقات و اما امام مسجد و اگر چه از ولایت سلطان یا بحال او باشد داخل است و در حکم سلطان  
و اگر اتفاقاً اہل مسجد باشند محتفل که اتقی کرد و باین جهت و این ولایت خاصه است و لا یعتقد بحرم و دال و رفع آن فی سبیل  
علی تکریمه و منشیند و در خانه مرد دیگر تکریم وی مراد بآن قرشی و سجاد و رساله نیست که برای خود بخاده و انداخته سلسله از تکریم  
و اگر امام است و بعضی از تکریم نموده مراد داشته اند و اول اصوب است الا باذنہ مگر باذن وی متعلق بهر دو حکم است که ولایت و شرف و لا یعتقد  
و در روایتی بجای سلطانه فی اہل آنده یعنی در اہل خانه دینی و باین جهت تفسیر کرده اند سلطان با آنچه در ملک و حکم است چنانکه گفته است  
رواه مسلم و ہم از ابی سعید روایت کرده که آنحضرت فرمود چون باشند سه کس پس امامت کند ایشان را یکی از ایشان واجب  
ایشان بامامت آفر ایشان است و ابو داود و ابن عباس آورده که فرمود رسول خدا باید که اذان گویند برای شما بیکان شما و امامت کند



شمارا اقرار شد و این همه صریح است و تقدیم اقرار غیر بر صریح مطلقا و لا ین حاجه من حدیث جابر و ابن ماجه را نیست از حدیث جابر و حدیث  
طویل که در وی ذکر توبه قبل از مرگ مذکور است و تقلید است باین لفظ و لا ینقی من یفقد تالی فوقه و انیر و فیم بمفرده و فیم میم شده و نشاید تون  
احرا که رجلا و امامت نکند هیچ زن هیچ مرد و انیر که هیچ است و ناقص است و در عقل و دین و مردان توأم اند بر زنان و در سنگار  
نشد قومی که والی کرد زن را بر کار خود گذاشتی بخاری پس در این باب امام خود کرد و گویا وی زن را بر امر مانع خود والی ساخت شوکانی گفت  
در نماز که در وی زن پس مردان خود و زاری نیست خلافی که نیست و نماز ندارد زن مردان است فقط و هر کس این را صحیح نمی داند بروی آوردن  
و لیل لازم است انتهی در سبیل گفت در اینجا دلیل است بر اینکه زن امامت مرد نکند و این مذہب حنفیه و شافعیه و غیر هم است و مرفی و ابو ثور  
بر اینست که اندام امامت زن و حاکم گفت طبری امامت زن در تراویح وقتی که حافظ قرآن حاضر نباشد و حجت ایشان حدیثی است که در وقت است  
و سیاقی و این نیز را محمول می کنند بر تترتیب یا گویند حدیث ضعیف است انتهی و لا اخری می باشد جبراً و امامت نکند یا بدینشین می باشد جبراً  
نیز که بجهت یکی از سبب تقدیم است در نماز چنانکه معلوم شده و این بجهت عام است که تقدیم و خلاصه معنی آنست که امامت نکند  
جابر علی غایب از جمیع غالب بر او پیشینان حمل بود و لا فاجر متعیناً و امامت نکند فاسقی هر کس من صالح را و در روایتی آمده الا ان یقرب  
سلطان اگر آنکه قهر و غلبه و اگر او کند صاحب سلطنت بخاف سیف و سوطه ترسیده می شود از تیغ و تازیانه و وی باین طور که خود امامت کند  
یا دیگری را که نشاید است آنست ایام گردانند چاره درین صورت حدیث گویم دلالت این حدیث بر اینست که امامت فاجر است اما شافعی و حنفیه  
بصحت امامت فاسق رفته اند مستدل حدیثی این عمر و غیره و این احادیث کثیره است و ال بر صحت صلوة خلف بر و فاجر اگر آنکه به ضعیف اند  
و معارضه است حدیثی که لا یرتفع و غیره فی دینه و نحوه و این نیز ضعیف است و چون احادیث جانبدار ضعیف آمد رجوع بهل کردیم و آن  
اینست که هر که نمازش صحیح است اما شستن صحیح و مؤید این اصل است فعل صحابه چنانکه بخاری و ترمذی خود از عبد الکریم البکاء آورده که  
گفت در تافتم که کسی از اصحاب محمد صلی الله علیه و سلم که نماز میگذاردند در پس این جور و مؤید است حدیث مسلم چه باشد حال نو وقتی که باشند  
بر شما آنکه تاخیر کنند نماز را از وقت وی یا بیزیر اند نماز را از وقت آن گفت پس چه می فرمائی مگر فرمود بگذار نماز را از وقت وی پس اگر در بانی  
نماز را بیزیر ایشان پس بگذار زیرا که این نماز ترا نافله است پس اذن داد آنحضرت بخانه گذاردن در پس ایشان و آنرا نافله گردانید زیرا که آنها نماز را  
از وقت وی بیرون آوردند و ظاهر وی آنست که اگر آنها نماز را از وقت می میگذاشتند و نماز وی فریضه می بود با وجود فسخ و جبر ایشان  
در سطر السعاده گفت در باب صلوة خلف کل بر و فاجر حدیثی صحیح نشد انتهی گویم مصنف در تلخیص و سخاوی در مقاصد حسن گفته روایت  
کرده اند این حدیث را ابو داود و دارقطنی و قسطنطین و بیهقی از حدیث کجول از ابو هریره آورده و زیاده کرده و جابجاء واضح کل بر و فاجر  
و سندش منقطع است و او را طریقی دیگر است نزد ابن حبان و ضعفا از حدیث عبد الله بن محمد بن یحیی بن عروه از شام عن ابی صالح و عبد الله  
مترک است و روایت کرد آنرا دارقطنی از حدیث جابر عن علی کریم الله وجهه و از حدیث علقمه و اسود عن ابن مسعود و هم از حدیث کجول از  
ابی الدان از حدیث ابی الدرداء و هم این طرق خیلی واهی است گفت عقیلی نیست درین متن سندابی ثابت و نقل کرد ابن جوزی از احمد که وی  
پرسیده شد ازین حدیث گفت اسامعنا بهذا و گفت دارقطنی نیست در وی چیزی ثابت و بیهقی را درین باب احادیث است جمله ضعیف صحیح  
چیزی که درین باب حدیث کجول است از ابی هریره با وجود ارسال و گفت ابو احمد حاکم این حدیث منکر است شیخ در شرح سفر السعاده گفته  
علمای اهل سنت و جماعت بران اجماع کرده و در کتب عقائد آنرا ذکر کرده و آنرا از جمله علامات سنت و جماعت دانسته اند بخلاف آن فخر که حکمت



در امام شرط کنند و اجماع ایشان قطعی شده و یقین پیوسته و بالجمله و بی تردید حدیث نقلی مست و از حیثیت اجماع قطعی و الله اعلم انتهى  
و اسناد و اوله و اسناد این حدیث ایست زیرا که در وی عبد الله بن محمد العدوی است و وکیع و اورا منتم بوضع حدیث کرده و شیخ دیلمی  
علی بن زید بن جعدان ضعیف است و رواه عبد الملک بن حبیب فی الولیة و آخر عبد الملک بن مسمی است بسند واحد و تلمیذ  
اسانید قال ابن الفرضی عبد الحق در حکام گفته دیدم این حدیث را در کتاب **ع** گفت ابن عبد البر فاسد و انید عبد الملک بن حبیب اسناد  
او را و ساقط کرد و اسناد و کس را که از فی التخصیص **و** **صلی** **رضی** **الله** **عنه** **ان** **التبی** **صلی** **الله** **عیه** **وسلم** **قال** **رأی**  
**بضم** **را** **وصار** **صفا** **صفوف** **کثیر** **یوسیة** **و** **استوار** **کنید** **صفهای** **خود** **را** **در** **رنگ** **استوار** **کردن** **بنا** **و** **پیوسته** **نهادن** **سنگ** **خشت** **و** **جزان** **قرارد**  
**نماز** **جماعت** **ست** **بالتظام** **بعض** **بسوی** **بعض** **و** **قادروا** **البینها** **و** **نزولکی** **کنید** **میان** **صفها** **و** **نزولکی** **و** **بهم** **بالتبیت** **نی** **ست** **از** **فرجه**  
**و** **حاذوا** **بالاعتناء** **و** **برابر** **کشید** **کردن** **نهار** **نی** **ست** **از** **پس** **و** **پیش** **استادان** **رواه** **ابوداؤد** **و** **النسائی** **و** **صحیحه** **ابن** **حبان**  
و در آخرین روایت نزول بود و این است گویند است کسی که جان من و دوست او است بدرستی که هر آینه منی بستم شیطان را که می در آید از  
کشادگی و فرجه صفت گویا آن شبیا طین خفاف انداختی چمله و ذال سحره مشوین گوشتن آن سیه ازیده آن گوشتن از جوار زمین و تفسیر کرده است  
آنرا را وی در حدیث الی امام به پنجهای پیش که بخود اند و در روایتی کانما یقات الحرف آمده گویا که آنها و ختر آن حذف اند و در حدیث النعمان بن بشیر  
آمده که گفت نزد آورد رسول خدا صلی الله علیه و سلم و فرمود اقامت کنید صفهای خود را و استند باز بخود استند که اقامت کنید صفوف خود را  
یا خالفتم کند خدا در میان دلهانی شما گفت عثمان و دیدم مردی که می چسپانید دوش خود را بر دوش صاحب خود و کعب خود را بکعب او و آخره الشیخی  
و ابوداؤد و هم ابوداؤد و از وی روایت کرده که بود آنحضرت برابر میکشید و ما را و صفوف چنانکه را است کرده میشود و تیره تا آنکه چون گمان کرد که اند  
کردیم با این را از وی و فقیه شریف اقبال گوید و زنی نیز از وی خود ناگاه دیدم مردی را که استند است بصد خود یعنی از صف فرمود و برابر کشید  
صفهای خود یا خالفتم کند خدا میان و خود شما و نیز وی از حدیث بر او من عازب آورده که بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم را از یک ناحیه استند  
ناحیه دیگر مسج میکرد و صد و در شاکیب را را وی فرمود و مختلف میشود پس مختلف شود و لهانی شما در سبیل گفته این احادیث و وعیدی که در وی  
دالالت دارد و بر وجوب استویه و مردم در آن استمال کنند چنانکه شامل می کنند و در خبری که مفاد حدیث التمس است از آنحضرت صلی الله  
علیه و سلم تمام کنند صف مقدم را بستر آنرا که نزدیک است پس هر چه باشد از نقص باید که باشد و صف مؤخر را خراج ابوداؤد و بدرستی که  
تومی بینی مردم را و سجد استاده می شوند بر این جماعت و ایشان پیشی کنند صف اول را اگر می استند و آن و چون اقامت گفته شد  
نماز استغرق می شوند بر دیار صف و نحوه و ابوداؤد از حدیث جابر بن صخره آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم یا اهل صف  
شما چنانکه صف می نمائید فرشتگان نزد و خود گفتیم ما و چگونه صف می بندند ملائکه نزد و خود فرمود تمام می کنند صفوف مقدم را  
و برابر و است می استند و صف دارد شده است و در سبب فرج و صفوف احادیث کثیره مثل حدیث ابن عمر نیست هیچ کام بزرگ تر و از  
از گامی که رفت آنرا و بسوی شگافی که در صف است پس مذکور کرد آنرا از حرج الطبرانی فی الاوسط و نیز روایت کرد از عایشه که فرمود آنحضرت  
**صلی** **الله** **علیه** **وسلم** **که** **بزرگ** **شدن** **شگافی** **را** **که** **در** **صف** **ست** **بلند** **کنند** **خدا** **ایمان** **برای** **او** **در** **جهنم** **و** **بنا** **کنند** **برای** **وی** **خانه** **در** **بهشت** **پیشی** **گفته** **در** **وی** **سلم**  
**بن** **خالد** **زنجی** **ست** **و** **وی** **ضعیف** **ست** **و** **ولقد** **ابن** **حبان** **و** **بر** **از** **از** **حدیث** **ابن** **حجیفه** **از** **آنحضرت** **صلی** **الله** **علیه** **وسلم** **آورده** **من** **شد** **فرجه** **فی**  
**الصف** **خوفه** **که** **پیشی** **گفت** **استاد** **ش** **حسن** **ست** **و** **خرا** **از** **ان** **رض** **صفوف** **ست** **زیر** **که** **فرج** **نی** **باشد** **مگر** **از** **عدم** **رض** **آنست** **است**



که وی مخدوم بود بنا بر جعل یا احرام صلوة نایسته بود و قول وی که گردانید مرا جانب دست راست خود ظاهر است در آنکه وی را بر وی استاد شد  
 در بعضی الفاظ حدیث است فمئت الی جنبه و از بعضی اصحاب شافعی آمده که مستحب است استادن با موم اندکی در پس امام مگر این چه شیخ روایت کرده  
 که گفتیم با عطار را میگذازد یک مرد نماز با یک مرد پس بجا ایستاد گفت بسوی من بایستادیم آیا محاذی او شود تا آنکه نصف کشته همراه وی  
 تا آنکه یکی از دیگر فوت نشود گفت هر یکی گفتم بطریق که در نشود تا آنکه **بایستادیم** و در جبهه باشد گفت آری و مثله فی الموطا عن عمر بن  
 ابن الخطاب و انه صفت منة فقتل به حتى جعله جذا من یمنه و با جمله درین حدیث موقوف واحد از امام بیان کردند که بر زمین وی بایستاد  
 و اگر زیاد باشد خلف امام بایستند امام شوکانی گفته و همین بود فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم و فعل اصحاب وی در باب جماعت که  
 واحد بر زمین امام بایستاد و وزیران و زو پس امام ایستاد و جمهور گویند که این واجب است و سجید بن مسیب گفته که منندوب است  
 و از شخصی مروی است که واحد خلف امام ایستاد اما دلیلش پیدانست انتی گویم دلیلش گذشت و مصنفی است عادت سلیمین طبقه بعد طبقه  
 آنست که ماموم بر امام مقدم نشود پس سادی می باشد یا تاخرو نقل کرده نشد که هیچ یک از متقیین در عهد آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 و خلفا را نشین بر امام مقدم شده باشند پس ترک تقدم آیا صفت نفسیه است یا نه و اگر مقدم نشود بر احتمال اول نماز باطل شود یا اقتدا  
 باطل شود و نماز صحیح قول قدیم شافعی آنست که صفت نفسیه است استعمال صلی و را و الامام یا صلی خلف الامام در بجای اقتدا بنا بر  
 شیخین سنت و التزام آن زیرا که تقدیمی که ازین الفاظ مفهوم می شود مخدوم است بدلیل قیام مقتدی واحد بر جنب امام و بپاسن  
 مکره که شافعی می شود و در افراد شیعیان یافته می شود لیکن دلیل عقلی برخلاف آن دلالت نماید و قول جدید آنست که صفت نفسیه  
 و ترک آن نماز را باطل میگرداند و قیة نظر نیز که بطلان اقتدا اگر نماز را باطل ساختی می بایست که ترک اقتدا بطریق اولی نماز را باطل گردانید  
 و در حدیث شیخین ثابت شده قوم ترک اقتدا با بکر صدیق نمودند و اقتدا کردند با آنحضرت صلی الله علیه و سلم انتی و **عن النبی صلی الله**  
**عنه قال** صل رسول الله صلی الله علیه و سلم فقممت و بیتهم خلفه نماز گذارد آنحضرت پس استاد من و بیتی که  
 در خانه ما بود پس آنحضرت در اینجا عطف است بر مرفوع متصل بدون تاکید و فصل و این صحیح است بر مذاهب کوفیان و در ولایت انا آمده و ام  
 یتیم ضمیر بود و موجود عبد الله بن حسین بن حمیر و بعضی گویند یتیم نام برادرش است که نه صبی بود و امر سلیم خلفا و ام سلیم پس  
 و این کنیت مادر انس است و ما مشایخ که بود متغیر و ازین حدیث معلوم شد ایستادن کودک با مرد و در صفت شیخ در ترجمه گفته دلالت نیست  
 مرگین را بر ایستادن صغیرا مروی توان گفت که چون نماز نقل بود مسأله رفت باشد و آن احکام و نماز فرض است انتی و قیة تا مل و هم و حدیث  
 انس است نزد مسلم که نماز گذارد با آنحضرت مادر یا خاله وی پس استاد کرد مرا جانب یمین و زن را پس ما و درین حدیث ذکر یتیم نیست بشوکانی گفته  
 مقدم کرده شود و صفوت مردان پسر که در کان پسر زنان بعد یتیم ابو مالک شعری که میگذازد آنحضرت رجال را پیش غلمان و غلمان را پس ایشان  
 و نسوان را خلف غلمان اخرجه احد و اخرجه بعضه ابو داود و در سندش شهر بن حوشب نیست و نه یحیی و است حدیث انس متفق بحسبیه  
 و اللفظ البخاری و در سبل گفته حدیث دلیل است بر صحیح جماعت در نقل و بر صحیح صلوة برای تعلیم و تبرک کما یدل علیه لقمه و برینکه  
 مقام دو کس خلف امام است و برینکه و قوت ضمیر هم معتد است چنانکه از لفظ یتیم ظاهر است زیرا که بعد از امام یتیم نیست و برینکه زن در صفت  
 نایستد بلکه در صفت علوه بایستد و اگر زنی دیگر یا کسی ستم نشود و یا این عند و صفت مروی است نمازش جایز است زیرا که نیست و حدیث مکرر تقریر  
 آن زن بر آنکه آن موقت ایست و نیست و در وی دلالت بر نسل نماز اگر بگذارد و در غیر موقوف خود و وقتانده غفیل نفسا و نماز مردن زن

اولی برین فساد پیدائست انتہی **و** عن ابی بکرۃ رضی اللہ عنہ انہ انتہی الی النبی کہ وہی رسید بسوی پیغمبر خدا  
صلی اللہ علیہ وسلم وھو راکع و حال آنکہ آنحضرت در رکوع بود و رکوع قبل ان یصل الی الصف پس رکوع کرد پیش از آنکہ  
برسد بصف یعنی خواست کہ داخل رکوع گردد و فضل تکبیر اولی در یاد ششمی الی الصف پس ششمی کرد بر رکوع بسوی صف و ذکر  
و ذکر کردہ شد این فعل او نزد آنحضرت فقال لہ النبی **و** عن ابی بکرۃ رضی اللہ عنہ و سلم زادک اللہ حسنا زیادہ کرد اند ترا  
خدا ای تعالی طلب حرص و خیر و وصول مقام قرب و لا فوقیہ از عود یعنی باز گردان و این امرت بایستادن در موضعی کہ احترام  
و در بعضی روایات و لا تعد بسکون عین و ضم وال نیز ضبط کردہ اند از عود یعنی و دیدن یعنی چندان شتابی و شمی مکن کہ بدو بدین رسد و اول  
صحیح روایہ و در ایہ متصف و تلخیص متصف اختلاف کردہ اند در معنی قول آنحضرت لا تعد گویند نمی فرمود از عود بسوی احرام خارج صف انکار کرد  
این یعنی را این جان گفت ارادہ کرد کہ عود مکن و در دیگر آمدن بسوی نماز گفت ابن القطان بہ تبعیت حمل بن ابی صفیرہ معنی وہی آنست  
کہ عود مکن بسوی دخول خود در صف و حال آنکہ تو در رکوع هستی زیرا کہ این مانند رفتار با تم است انتہی رواۃ البخاری حدیث وال است  
برینکہ ہر کہ در یاد با نام راکع نہر اید در نماز تا آنکہ برسد در صف و زاد ابوداؤد فیہ و زیادہ کرد ابوداؤد درین حدیث و رکوع دون  
الصف تفرشتی الی الصف پس رکوع کرد جدا از صف و پس آن باز رفت بسوی صف و این زیادت در روایت بخاری ہم موجود است  
چنانکہ گذشت اما بتفاوت عبارت و از اینجا معلوم شد کہ انفراد خلف مبطل نماز نیست زیرا کہ امر با عادیہ صلوۃ نکرد و رسل لقمہ آنحضرت امر  
نکرد زیرا کہ وہی جاہل بود از حکم و جعل عزست بطنانی و در وسط از روایت عطا از ابن الزبیر آورہ کہ وہی گفت چون در یاد یکی از شما سجد را و مردم  
رکوع اند پس باید کہ رکوع کند وقتی کہ در یاد پشیر برود و جا لیکر راکع است تا آنکہ در یاد بصف بدستیا کہ این سنت است عطا گوید دیدم اورا  
کہ ہمچنین میکرد و این خبری کہ گفتہ دیدم عطا را کہ میکرد و این چنین ہمیشگی گفتہ رجاء کہ حال الصحیح گویم این مبنی است برینکہ لفظ لا تعد بضم ثنات فوقیہ  
از اعادہ باشد یعنی اعادہ مکن نماز خود را کہ آن صحیح است و مروی است بسکون ہملاہ از عود و مؤید اوست روایت ابن اسکن از حدیث ابی بکرہ  
بلفظ اقیمت الصلوۃ فانطلقت سعی حتی دخلت فی الصف فلما قضی الصلوۃ قال من الساعی انفا قال ابو بکرۃ فقلت اما قال صلی اللہ علیہ وسلم  
راؤک السحر صا و لا تعد و اقرب از روی روایت آنست کہ لا تعد از عود است امی لا تعد ساعیا الی الدخول قبل حصولک الصف زیرا کہ نیست درین  
کلام چیزی مشعر فساد نماز تا آنکہ گفت اورا صلی اللہ علیہ وسلم کہ عود نکنند از بلکہ قول می راؤک السحر صا مشعر اجزائی اوست یا لا تعد از عود باشد  
**و** عن ابی بکرۃ بنحو و او کسرہ موجودہ کہیت او ابو قرفاہ است بکسر قاف و سکون را و قیل اید شد او بن معبد بکسر میم و سکون  
عین ہملاہ بن مالک بن بنی اسد بن خزیمۃ الاسدی اورا صحبت است قدوم آورد و در سنہ تسع صلیح و گریان و بریان بود نزول کرد بوزن بعدہ  
بحجرہ و مرد برقہ و قبر وہی آنجاست رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم راہی رجلا یصلی خلف الصف و حاک  
وید آنحضرت مروی را کہ میگذازد نماز پس صف نخستین تنہا فاصۃ ان یعیل الصلوۃ پس شمر مود اورا کہ باز گرداند نماز را بہت تظلیظ باشد  
بر تقدیر از تقدیم از بہت بطلان و فساد نماز و قائل است بطلان این مشر نماز با وجود امکان دخول در صف نخعی و امام احمد و بعضی ائمہ دیگر  
و شافعی تضعیف این حدیث میکرد و میگفت لو ثبت ہذا الحدیث لقلت بہ بیهقن گفتہ اختیار قوی است ازین بنا بر ثبوت حدیث مذکور و ہر کہ قائل  
بعدم بطلان نماز است و لیش حدیث ابو بکرۃ است کہ آنحضرت اورا امر با عادیہ نفرمود با آنکہ وہی بعضی نماز خلف صف منفرد گذارد و پس امر با عادیہ  
درین حدیث مجمل باشد بر ندب و گفته اند کہ اولی حل در پیش ابو بکرۃ است بر عذر روا آن خشیت نوات است با انعام وہی بقدر امکان این عذر

مرغیر اور در جمیع سلوات است و تسبیح گفته اسب آنست که گویند این سوارض حدیث الی بکره نیست بلکه موافق اوست و امر بکره در آن حضرت  
اورا با عاده بنابر قدر بود که جا بل بود از اماره عاده مرستی خلف صنت را منقر و از این دیگر عالم بود بدان انتهی گویم و بعضی استثنای کرده اند نماز  
بخانه را وقتی که پنج کس باشد نماز برای تسبیح سه صفت که مستحب است در آن اختلاف نل که پیش مردان گذارد و نیز فساد صلوٰه بر تقدیر است که تمام  
نماز خاتم صفت تنها بگذارد و اما اگر امام خلف صفت بزند و بعد از آن نصف در یاد قلب بنگرد و دوم در مذہب امام احمد حکم نماز گذارد و بحدوی امام  
بر دست چپ همین است و رواه احمد و ابو داؤد و الترمذی و غیره **فصل** در این حقیقت و حاکم نیز تصحیح می کرده **و کله**  
و مزاین جان راست عن از حدیث طلق بن عیسی و ترجمه وی در بار گذشته لا صلوٰه للمنفرد خلف الصفت نیست نماز  
مترتار پس صفت چه نفی ظاهر و نفی صحت است و نیز دایره دیگر محمول است بر نفی کمال و زاحا الطیرانی فی حدیث و ابی صفة و زیاده کرد  
طیرانی در حدیث و ابی صفة این نظر را که دخلت معهم او اجتررت رجلا آیا داخل نشدی یا ایشان که در صفت بودند یا نشدی  
مردی را از صفت و او را نزد خود ستاده میکردی تا نماز تو تنهایی شد و تمام حدیث طیرانی این است اگر رنگ شود و بنوعی مکان پس عاده کن  
نماز را زیرا که نیست نماز ترا و این در جمیع الزوائد از روایت ابن عباس است که چون منتهی شود یکی از شما بسوی صفت و حال آنکه صفت تمام شده است  
پس باید که بکشد مردی را بسوی خود و ستاده کند آنرا بر پایوی خویش گفت رواه طیرانی فی الاوسط و گفت مردی نیست از آن حضرت مگر همین  
استاد و در سندش سببی بن ابراهیم است و هر ضعیف جدا و از کلام مجمع الزوائد معلوم می شود که در حدیث و ابی صفة هم سببی بن ابراهیم است  
و در ضعیف است و قاضی شرف الدین مغربی در شرح بلوغ المرام گفته که این سری در آن روایت طیرانی نیست که در وی زیاده است مگر آنکه  
ابو داؤد و در سبیل از روایت مقاتل بن حبان مرفوعا آورده که اگر بیاید یکی از شما و نیاید جای پس بکشد و احتیاج نماید بسوی خود مردی را  
از صفت و باید ستاده بوسی و چه بزرگ است این محتاج و طیرانی در اوسط از حدیث ابن عباس آورده که آن حضرت سلی الله علیه و سلم امر کرد آئینه را داخل  
تمام شد و صفت را بکشد بسوی خود مردی را و ستاده کند او را بر پایوی خود و اسنادش این است **و سنن** ابی حریق رضی الله عنه  
عن النبی صلی الله علیه و سلم قال اذا سمعتم الاقامة فاضربوا الصلوة و علیکم کلمة التکلیف و الوقار چون  
شما اقامت را پس بروید بسوی نماز بر رفتار محتاد و غالب است بر شما آرام و اگر انبار می یعنی شتاب و روان نیاید بلکه باید استقامت و تکلیف  
نمودگی گفته بکشد چنانکه تاکی است در حرکات و اجتناب عجب و وقار در حدیث باشد و همچو خفض طرف و خفض صوت و قدم القفات و گفته اند  
معنی هر دو واحد است و ذکر ثانی برای تاکید است و در حدیث امرست بوقار و عدم اسراع در آمدن بسوی نماز تا بسیار شود و گاهها و در یاد فضیلت  
آن نذر که در مسلم است از حدیث جابر که هر خطوه که می بردار و بسوی نماز در جهمت و نزد ابو داؤد است مرفوعا چون وضو کرد یکی از شما پس  
نگو کرد وضو پیشتر برآمد بسوی مسجد نیز داشت پای راست خود مگر آنکه نوشته شد برای وحی حسنه و نهاد قدم کسری مگر آنکه خطا کرد خدا از او  
سینه را پس هرگاه که آمد مسجد را و گذارد و در جماعت بخشیده شد و او را پس اگر آمد و بعضی نماز گذارد و ندانها و بعضی باقی است پس گذارد و آنچه در یافت  
و تمام کرد آنچه باقی است باشد همچنین و اگر آمد مسجد را و نماز گذارد و ندانها باشد همچنان و لا تسرعوا و شتابانی نکنید و ندید فساد دکنم  
فصل او و صفات کمر فاش و پس آنچه در باب نماز با امام پس بگذارد و آنچه فوت کرد و شمار او در نیاید پس تمام کند آنرا و بعد از فراغ  
امام بر ناسته بگذارد و این جواب شرط محمد است ای اذان گفتیم یا امر ترجمه پس ترک الاسراع و نحوه نماز در کتم الخ و گفته اند که علامت کمال  
و غفلت و مراقبت و دیدن سر نماز و اگر شتابانی کنند و خرابند که تکبیر اولی در یابند پیش از این می بایست مستعد و متنبهی شد



شکتابی که غیر دست این است متفق علییه و در روایتی منسجم است زیرا که یکی از شیوا قتی که قصد کند نماز را و بسوی می پرسد  
در نماز است یعنی دوند و حق تعالی را حمد و سیر و اند نماز و باید که در هر چه جا را بدوی باشد و حاضر وقت بود و از بعضی علماء مسامحت تکبیر اولی مستول  
و باقر است و اللفظ المختار در حدیث دلالت بر ادراک قضیت جماعت با درک جزوی از نماز جمعه امام اگر چه کمتر باشد از یک است  
و به قول الجمهور و دیگران گویند که نمی شود مدرک رکعت اگر در یافتن رکعت لقوله صلی الله علیه و سلم من أدرك ركعة من الصلوة فقد أدرك الجماعة  
و در باب الجمعه شرط ادراک رکعت بیاید و قیاس کریم **و** غیر او را جواب داده اند که این در اوقات است نه در جمعه و وجه مخصوص است  
بر روی قیاس نوزان کرد و استدلال کرده اند حدیث باب بر حجت و عمل با امام در هر حالت که در یا بد او را و اخراج کردین ابی شیبہ مرفوعاً که هر که در یا بد  
مرا رکع یا قائم یا ساجد پس باید که باشد با من بر حالت من که بر آنم گویم نیست و این دلالت بر اعتقاد دیگری که در یافته است آنرا با امام و نه بر احرام  
مسکون در هر حالت بلکه در وی امرست به بودن همراه امام و طبرانی در کبیر از علی بن سواد آورد که گفتند هر که دریافت رکعت را پس نشود سجده را  
همیشگی گفته بر حال موثقین و نیز وی در کبیر روایت کرده اند حدیث زید بن وهب که گفت در ایام من و این مسجود و مسجد و امام را که بود پس رکوع  
کردیم پست مشی نمودیم تا آنکه برابر پستادیم بصفت پس چون فارغ شد امام استاد ما قضا کنیم گفت تحقیق که در یافتنی و او را پیشی گفته انحراف  
بر حال موثقین و این چهار مورد موقوفه است و در آخر دلیل است بر مذہب ابن الزبیر و قد تقدم و در بعض روایات حدیث باید خاقضوا آورد  
عوض المیز و اطلاق قضایا را می آید پس در معنی آنرا باشد و لا مغایرة و اختلاف کرده اند علماء در نمازی که در یافته است آنرا لاحق با امام بخود  
که آیا این اول نماز است یا آخر آن یعنی اگر اول است چه کند و سورت خواند و تشهد گوید و قنوت کند و در غیر و بیج تکبیر گوید در دوم عید و نحو  
ذلک ما یلزم فی موضع و اگر آخر است عکس این احکام کند همچو مدرک رکعت سوم مغرب در سبیل گفته حق این است که این اول نماز است و گفته  
حق تعالی فی حواشی صورت التماز و اختلاف کرده اند در آنکه چون در یا بد امام را در رکوع و رکوع کند و بادی آیا سا قطعی شود قرار این رکعت نزد  
کسی که واجب می گوید فاتح را در هر رکعت پس اعتقاد کند بدان یا سا قطعی شود پس اعتقاد کند بدان پس گفتند آن معتقد به است زیرا که امام  
پیش از است کردن پشت در یافته است و گفته اند نیست مستند به آنکه که فاسخ از وی فوت شده و قد یسقطنا القول فی ذلک فی مستقلة  
و راجع شد نزد اجزاء و لغایت و از اولی است حدیث ابی بکره زیرا که رکوع کرد و حال آنکه او شان رکوع بودند و آنحضرت این رکوع او را مقرر داشت  
و منی نکرد مگر از عود بسوی و دخول قبل از منتهی شدن بصفت کما عرفت انتهى **و** **ابن کعب** رضي الله عنه

گفت ابی بن کعب نماز گذارد با رسول خدا صلی الله علیه و سلم روزی نماز بابد و پس هر گاه سلام داد و گفت آیا حاضر است فلان کس  
یعنی نام شخصی را برد گفتند حاضر نیست باز نام کسی دیگر را برد که آیا حاضر است فلان گفتند نیست فرمود این دو نماز یعنی صبح و عشاء اگر آن  
نماز باست بر منافقان و اگر می دانستند ثوابی را که بگذاردان درین دو نماز است هر آینه می آمدند این دو نماز را برز الزمان و رنده یعنی افتاد  
و خیزان و بدستیک صفت اول از نماز مانند صفت فرشتگان است یعنی در فضل و شرف که بر دیگر باری الهی استاده می باشند و اگر می دانستند  
که حیثیت فضیلت صفت اول هر آینه شکتابی میکردند در یافتن آنرا و رسیدن بدان قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
فرمود آنحضرت یعنی بعد ازین که مذکور شد صلوة الرجل مع الرجل از کی من صلاته و وجه بدستی نماز گذاردن مرد با یک مرد  
پاکیزه تر و گوارنده تر و فاضل تر است از گذاردن وی تنها و صلاته مع الرجلین از کی من صلاته مع الرجل و نماز جمعی  
با دو مرد و فاضل تر است از نماز جمعی با یک مرد و ما حکان اکثر فیه و احب الی الله تعالی و هر چه بسید است از جماعت پس این فرمود است



بسوی خدای تعالی و بیشتر از روی ثواب و او را احمد و ابوداؤد و التستاقی و ابن حبان و صححه ابن حبان و غیره  
ابن ابی جحیم و ابن اسکن و العقیلی و الحاکم و ذکر کرد اختلافی را که در روی سنت یعنی احمد و ابن ماجه و ابن ازکی افضل و بذل ما کان اکثرناز که بینه  
و گفت نووی اشاره کرد علی بن المدینی بسوی صحیحی و ابرج همین است که صحیح است نزد شعبه و ابن معین و علی بن المدینی و ذیل و ابی حاتم راز  
قال فی الارشاد و لفظنا براد طبع فی ابن است صلوة الرجلین یوم احدیها صاحبہ انک <sup>بیشتر</sup> من صلوة مائة تشری و درین باب حدیث است بالفاظ  
و در حدیث دلیل است بریکه اقل صلوة الجماعة اتمام و ماموم است و موافق است <sup>ابن ماجه</sup> از حدیث ابوموسی اشان فما فوقها جماعة  
و استدلال کرده اند بحدیث مالک بن الحویرث که چون حاضر شود نماز پس اذان گوید بستر اقامت گوید بستر باید که امامت کند شما را  
اکبر شما و روایت کرد احمد از خریشه ابی سعید که در آمد مردی مسجد را و آنحضرت گذارد بود با اصحاب خود نماز ظهر را پس سر نمود و او را آنحضرت  
چه چیز حبس کرد ترا ای فلان از نماز پس فکر کرد چیزی اعتدال نمود بدین گفت ابو سعید پس استاد آن مرد در حالیکه نماز سیکندار و پس فرمود  
آنحضرت آیا نیست مردی که تصدق کند برین و نماز گذارد با وی پس استاد مردی با وی یعنی تا نماز گذارد همراه او بیقی گفت خاله رجال انهم

**و عن** اقر و قد ثبتت نوقل و قیل بنت عبد الله بن الحارث بن عوفیم آنحضرت زیارت وی میکرد و او را شیره فام نهاد و وی  
جمع کرده بود قرائن را و امامت میکرد کسان خانه خود را و اذن خواست بهنگام غزوه بدر از آنحضرت برای غزو و امر کرد او را آنحضرت  
با امامت اهل فاروی و مقرر فرمود بر وی مؤذنی که اذان می گفت برای نماز او و او را اعلامی و داهی بود که آنها را مدبر گردانیده بود آن هر دو  
شبهه او را در جادش چنان کشیدند که جان او را صبح آن عمر رضی الله عنه آن هر دو را بهر سمانیده بردار کشید و این هر دو اول صلوة یا ندوت

ان التبی صلی الله علیه وسلم امرها ان تقرأ اهل دارها بترتیکه آنحضرت حکم کرد او را که امامت کند کسان خانه  
خود را حدیث دلیل است بر صحیح امامت زن کسان خانه خود را و اگر چه در ایشان مرد هم باشند زیرا که مؤذن وی مردی نیز بود و ظاهر آنست  
که او را و غلام و جاریه خود را امامت میکرد و رفته اند بصحبت ابن امامت ابو ثور و منرفی و طبری خلافا للجماعیه و اما امامت مرد صرف زنان را پس  
روایت کرد عبد الله بن احمد از حدیث ابی بن کعب که وی آند نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و گفت یا رسول الله کردم امشب کاری فرمود چه کرده  
گفت و خانه من زنمان اندم گفتند تو قرآن میخوانی و ما نمیخوانیم پس نماز بگذار با ما پس نماز گذار و ما ایشان هشت رکعت و تو پنج رکعت  
آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت آبی پس دیدم سکوت آنحضرت را و رضا جهمی گوید در سنن او کسی است که نام نبی و آنرا و گفت روایت  
کرده است آنرا ابو یعلی و طبرانی و راوسط و سنن او حسن است شوکانی گفته امامت زنان در میان صفت است چنانکه مردی است از فعل  
عالیه که وی امامت کرد زنان را و استاد در وسط صفت اخبره عبد الرزاق و الدارقطنی و البیهقی و ابن ابی شیبہ و الحاکم و مردی است  
مثل آن از امام سلمه اخبره بشافعی و ابن ابی شیبہ و عبد الرزاق و الدارقطنی و زواة ابوداؤد و الدارقطنی و الحاکم و البیهقی و در سنن او

عبد الرحمن بن خلاوت و در روی جهالت است و لیکن صححه ابن خزيمة **و عن** الشافعی ان الله عذبه ان التبی  
صلی الله علیه وسلم استخلف ابن اقر صلی الله علیه وسلم الناس و هو اعلم خلیفه گرفت آنحضرت ابن ام مکتوم را که از مشایخ  
حقایق قدیم الاسلام و از مهاجرین اولین است و بسبب نزول سوره عبس است که امامت کند مردم را و حال آنکه وی نابینا بود و گفته اند  
که آن سیزده بار بویکیار از آن وقتی که بغزوه تبوک رفت با آنکه امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در مدینه بود و خلیفه بود بر اهل و عیال  
و باعث بر استخلاف ابن ام مکتوم بر ای امامت همین بود تا علی رضی الله عنه را شفقان مرا امامت یافت از قدیم حضرت عیال نماید و او را امین و ابوداؤد

وشرح ای نحو حدیث انس لابن حبان فی صحیحہ ابویعلی و الطبرانی عن عائشہ رضی اللہ عنہا و در طبرانی است از حدیث عطاء الزاری عبا  
که خلیفہ کرد آنحضرت ابن ابیہم مکتوم را بر نماز و جزآن از کار و بار مدینه و مسندش حسن است و ذکر کرد ابن سعد و ابن جریج آن منازعہ را که در وی آنحضرت  
او را خلیفہ کردند و در بعضی وی اختلاف است و درین باب است از عبد اللہ بن عمر الحطمی کہ دی امامت میکرد و قوم خود را کہ بنی حنیفہ اند و حال آنکہ نامی نبود  
در عبد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آخرہ الحسن بن مسعود و ابن ابی حنیفہ و عنہ قاسم بن اصبح فی مصنفہ در حاشیہ تلخیص گفتہ کہ قوی تر  
ازین حدیث در دلالت بر امامت اعمی بآیا کہ است حدیث محمود بن مرثد است ثابت و صحیح کہ عثمان بن مالک امامت میکرد و قوم خود را و  
اعمی بود و بالجمله درین حدیث دلالت است بر جواز امامت اعمی بآیا کہ است و بعضی گفتہ اند اگر اعلم باشد پس گوئی ترست کہ از فی شرح الکفر نقل  
عن البیہقی و همچنین است در کتاب الشاہ و النظائر شیخ در ترجمہ گفتہ دیدم من شیخ اجل اکرم عبد الوہاب متقی را کہ رفتہ بود بکصر و  
در آخر عمر امامت میکرد اصحاب خود را و در نفس من چیزی از ان و میسر نمی شد مسائل و بجهت تأدب و اعتماد بر آنکہ ہر چہ ایشان  
گفتند خلاف سنت و روایت نخواہد بود پس یافتیم در فتنہ کہ حکم می کنند بجواز آن و نیز در حدیث دلیل است بر جواز امامت مفضول  
با وجود افضل کہ ما وجود علی رضی اللہ عنہ ابن ابیہم مکتوم را امامت فرمود بجهت غیری کہ مذکور شد انتہی شوقانی رح گفتہ صحیح است جماعت  
در پس مفضول زیرا کہ آنحضرت نماز گذار و عقب ابوبکر و غیر او از صحابہ و یافتہ شد دلیل بر افضل بودن امام و آنکہ در بعضی روایات احادیث آمدہ  
کہ امامت کند شمار صاحب جزا و درین و مثل آن پس قانع نمی شود بجهت بمانند آن و بر فرض قیام حجت ثابت از ان ہمین قدرست کہ امامت  
فوجہرات درین مجموع است نہ آنکہ امامت مفضول ممنوع است و محارفہ کردن این را با احادیثی کہ مستثنی از احادیث گذاردن است در پس  
ہر بر و فاجر کسی کہ لا الہ الا اللہ گوید و این اگر ضعیف است لیکن نیست منہج از محارض خود اصل این است کہ نماز عبادت است بجهت  
گذاردن او پس ہر مصلی کہ ارکان و اذکار آن بر وجہی کہ نماز از صورت مجتزئہ خود نہاید بجا آید اگر مصلی مجتنب از معاصی نبود و متوسل بکتاب  
از چیزی کہ از ان توسع می باید و لهذا شارع و رع و عدالت را در امامت اعتبار نکرده و حسن قرار و عظم کسبت و قدم بجهت و کبر سن را  
اعتبار فرمودہ پس مفضول لائق نیست کہ امام شود فاضل را مگر باذن وی و در ماورای این امور اعتبار فضل نیست انتہی بلخصہ و ہمین  
است و اللہ اعلم و عن ابن عباس رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلوا علی من قال  
لا الہ الا اللہ نماز جنازہ بگذارد بر کسی کہ گوید این کلمہ را و در روایت احمد و ابوداؤد از حدیث ابوہریرہ باین لفظ آمدہ نماز جنازہ واجب  
بر ہر مسلمان نیک باشد باید اگرچہ کبائر کردہ باشد و نماز نکردن آنحضرت بر مدیون کہ ہرچہ گذاشت کہ بدان دین او را ادا کردہ شود  
بقصد زجر و تشدید بود و همچنین بر محمد و محمد زنا و غیرہ و الا ان اتفاق است علماء را بر وجوب آن و امام احمد گفتہ خلیفہ گذارد و دیگران  
بگذارند و این موافق ظاہر حدیث است و صلوا خلف من قال لا الہ الا اللہ و نماز بگذارد بر کسی کہ گوید این کلمہ را  
و در روایت احمد و ابوداؤد از حدیث ابوہریرہ باین لفظ آمدہ واجب است بر جماعت پس ہر مسلمان بر باشد یا فاجر اگرچہ کردہ باشد  
کبائر یعنی جائز است کہ بوی اقتدا کنند گو کہ کردہ باشد یا واجب است اعتقاد جواز آن و بعضی استدلال کردہ اند باین حدیث بر ایجاب حجت  
و این بر تقدیری است کہ فسق وی محذوف نکشد و مصلح حاضر نباشد و درین حدیث دلیل است بر گذاردن نماز بر فاعلی لا الہ الا اللہ اگرچہ  
ایمان بواجبات نماز نکند و باین رفتہ است زید بن علی و ابو حنیفہ مکرر متنا کردہ است قاطع طریق و باغی را و شافعی را و قاطع طریق  
قول است وقتی کہ مصلوب شود و اصل این است کہ ہر کس شہادت میکند بر کسی را راست انجہ مسلمانان راست و از انجہ است نماز جنازہ



نماز سفر و تمام کرده شد نماز حضرت یعنی نماز سفر و در رکعت سقر ماند و نماز حضرت چهار رکعت گردید مقتضی علیه در جواز قصر صلوة رباعه  
در سفر هیچ کس اخلاقی نیست و علمای امت انجم دارند بر آن ولیکن نزد امام ابوحنیفه این قصر واجب است و فرض وقت بر مسافر دو رکعت است  
و غریب همین است و اگر چه آنرا رخصت نیز نامند ولیکن رخصت مجاز است نزد ایشان چنانکه در علم اصول فقه معلوم شده است و اگر مسافر  
چهار رکعت گذارد و جاز نیست نزد ایشان مگر آنکه قعدۀ اولی آن در حقیقت قعدۀ اخیر است اگر چه پیش سلام آتم گردد و اگر قعدۀ اولی آن  
نماز جاز نباشد و اعاده آن لازم گردد و مذہب امام مالک نیز چنانکه در رسالہ ابن زید است همین است زیرا که گفته است و من سافر اربعه بر روی  
تأون میلا فلیدان یقصر لصلوة و یصلی رکعتین و از بعضی شروح معلوم می شود که مذہب ایشان موافق مذہب امام شافعی و امام احمد است که  
قصر رخصت است و یصلی خیر است که قصر کند یا تمام و اصل فرض اتمام است و دلیل ایشان ظاهر قول بی تعالی است و إِنْ أَحَسَّ مَنِ الْمُسَافِرِ  
فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَقْصُرَ مِنْ صَلَاتِهِ و ظاهر آنکه در حقیقت رخصت کند نه برای جواز و نیز قیاس کند نماز را  
بر روزی چنانکه روزی در سفر غریب است و افطار رخصت حکم نماز همچنین باشد و حدیث عایشه که فرمود از نبی دلیل آورد و لیکن در صحبت آن حبیب  
سجده است چنانکه مذکور شود و از عثمان رضی اللہ عنہ منقول است که در ایام حج در مدینه چهار رکعت گذارد و صحابه در اینجا حاضر بودند و با وی گفتند  
و این عایشه نیز آمده که تمام میکرد و ضعیف گویند که عبارت لاجنح علیک نفس نیست و تخفیف اختیار این عبارت بجهت آنست که چون مسلمانان  
کامل و شغف داشتند بطاعت و عبادت و تکثیر و اتمام آن گوید در قصر تقصیری در حرجی خیال میکردند پس سحر بود هیچ حرجی و گناهی  
و تقصیری نیست و این در رکعت حکم تمام دارد بلا قصور چنانکه بعضی علماء که ذائل اند بوجوب سجده بین الصفاء و المروة و قول حق تعالی  
فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمْ أَنْ يَقْصُرُوا مِنْ صَلَاتِهِمْ مِمَّا شَاءُوا این گفته اند و قیاس بر صوم فاسد است زیرا که قضای او لازم نیست و این غلامت و جبر  
و غریب بودن آنست بخلاف شفع ثانی در نماز سفر پس معلوم شد که واجب نیست و نیز گویند این قصر که درین آیت مذکور است قصر فعال  
نه قصر اعداد چنانکه در صلوة خوف است که استقبال و التزام مکان و جزآن در اینجا ساقط است و از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بطریق شهرت مروی است  
که همیشه در سفر قصر کردی و هرگز چهار رکعت نگذازدی و حدیث عایشه که مذکور شد از آن معلوم میگردد که نماز دو گان در سفر رخصت نیست که بعد از  
فرضیت چهار گانی واقع شده باشد بلکه اصل همان است و در سفر چیزی بر آن افزودن است و این ماجر نیز از حضرت عمر رضی اللہ عنہ آورده اند  
که گفت بصلوة سفر دو رکعت است و صلوة اضحی دو رکعت و صلوة فطر دو رکعت و صلوة جمعه دو رکعت تمام غیر قصر برسان محمد صلی اللہ علیہ وسلم  
و همچنین روایت کرد ابن حبان در صحیح خود و مسلم از ابن عباس آورده که گفت فرض کرد خدای تعالی نماز را بر زبان پیغمبر شما صلی اللہ علیہ وسلم و حضرت  
چهار رکعت و در سفر دو رکعت و در خوف یک رکعت و روایت کرد طبرانی باین لفظ که فرض کرد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم دو رکعت و در سفر چنانکه فرمود  
کرد در سفر چهار رکعت این احادیث را شیخ ابن الہمام ذکر کرده و مسلم از عمر روایت کرد که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم این یعنی صلوة در سفر  
صدقه است که تصدیق کرده است پروردگار تعالی بر شما پس قبول کنید صدقه او را گویند تصدیق در اینجا قابل قبض نبود و اسقاط مختص نیست و نیز  
چون بولا تعالی بکم خود تخفیف و تسبیه کرد و اسقاط نمود و تشدید بر نفس اختیار شد جبرائی بود که لائق بمقام بندگی نباشد و اختلاف صوم مسافر  
که در روزی بود افتت سبیل بر است چنانکه در افطار و امانا ما شافعی احمد با وجود توجیه قصر اتمام قصر واجب دارند و همچنین افطار را در صوم از جهت همین وجه مذکور  
شد و آنانکه گفتند که عثمان رضی چهار رکعت گذارد و صحابه در آن با و گفتند که در حج بخاری از ابن عمر رضی که گفت گذارم یا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یعنی دو رکعت  
و بانی بکرم و در رکعت با عثمان نیز در احوال خلاف دو رکعت گذارم بعد از آن تمام میکرد عثمان گفته اند که در قصر قصر می بود و اختلاف شش یا هشت سال بود علی خلاف فیما

وهم صحیح بخاری است که آنحضرت دو رکعت گزارد و در منی با وجود آنکه امن تمام داشت و خوفی در میان نبود و نیز در کعبه است که چون عثمان چهار رکعت گزارد عبد الله بن مسعود استرجاع کرد یعنی گفت **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** اشارت کرد و بوقوع مصیبت بفوات سنت در بنا پست گرفت گزاردم با رسول خدا صلی الله علیه و سلم در منی دو رکعت و گزاردم با ابوبکر صدیق و با عمر بن الخطاب هم در منی دو رکعت کاشکه ازین چهار رکعت دو رکعت منتقله نصیب من بودی تقریض ب عثمان کردی **بیشتر** نمود از خالف عمل مقرر که قصر است و گفتند این حد پس تو چرا کردی و روایت نمودی فرمود الخلفا شکر یعنی مخالفت با امام عظمی در آنچه بدو بدست و از اینجا احتمال جوازی برای تمام علوم و چه سکت این مسعود و صحابه دیگر در غیر جائز و انید و اکنون در توجیه اتمام عثمان و جواز آن از وی وجه گفته اند بعضی گویند که وی تا یکی رکعت و زوجه گرفت و وی امیر المؤمنین بود و پادشاه چون در مملکت بگرد مسافر نشود و بهر وضع که در و خانه است یا وی عزم اقامت کرد بلکه وارد کرده شده است و چه اول بآنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم باز و جابت خود سفر میکرد و حال آنکه اتمام نکرد و ثانی بآنکه وی صلی الله علیه و سلم احق و اولی بود بدان و ثالث بآنکه اقامت بلکه بر مهاجرین چنانکه گفته اند حرام است و بصحت رسیده است که مساعتت میکرد و در خروج از مکه مبادا که ظن اقامت شود در وی حال آنکه اکثر اینها جرح و احتمالات است غیر مقرون بر روایت و وجود دیگر آنست که شاید عثمان قائل باشد بآنکه قصر چنانکه اظهار کریمه مفهوم گردد مخصوص است بحالت خوف و چون امن باشد اتمام افضل بود و جواب داده شده است ازین وجه بخبر ش عمر که پرسید از حضرت که ای رسول خدا حق تعالی فرمود قصر کنید اگر خبر رسید از کافران و ما امروز امین ایم از ایشان فرمود این حدیث است که تصدیق کرد خدا آن پس قبول کنید صدقه خدا را و نیز آنحضرت امن تر از عثمان بود و منی و قصر کرد و قید مذکور در آیت اتفاقی است و منی بر واقع و اکثر و اغلب احوال مسافران خوف نیست و نیز گویند که گزاردن عثمان چهار رکعت بسیار آن بود که در آن سال آغراب اهل بدر که متفصل احکام و علم بدان بر وجه کمال و تمام نمیرسند بسیار حاضر آمده بودند پس دوست داشت که اعلام کند ایشان را که فرض نماز چهار رکعت است و بهیچ حدیثی نیز از عبد الرحمن بن عوف روایت کرده که عثمان بعد از گزاردن چهار رکعت خطبه خواند و اعذار کرد که قصر سنت رسول خداست صلی الله علیه و سلم و صاحبین او و لیکن درین سال آغراب بسیار آمدند ترسیدم که قصر را در جمیع اوقات سنت گیرند و بعضی گویند نه بهیچ عثمان آن بود که قصر مخصوص است بکسی که شاخص و سائر باشد در طریق اما آنکه در انشای سفر اقامت کند بکافی و چند روز در آنجا بایستد اگر چندیت اقامت کند حکم مقیم دارد و اتمام کند و بعضی گفته اند که اصح در تاویل عثمان در جواز اتمام و عایشه نیز گاهی چهار رکعت میگذاشت و آنست که ایشان باین عقیده بودند که آنحضرت مخفی بود میان قصر و اتمام و اختیار آنحضرت قصر را از جهت اخذ البسر و شفقت بر امت بود و ایشان اخذ بشفقت کردند بر نفس خود و بهیچ از طریق عروه بن الزبیر روایت کرده که عایشه ترا دیدم که در سفر چهار رکعت میگذاشت پس گفتم یا ام المؤمنین چرا در رکعت نگذازدی گفت یا ابن اخی بر من چهار رکعت گزاردن مستحب نیست و شفقتی در آن نمی بینم از اینجا ظاهر میشود که سبب اتمام چنانچه آن بود که مذموب وی قصر است بر تقدیر شفقت و اتمام بر تقدیر راحت و الله اعلم بکذا ذکر شیخ فی شرح سفر السعاده غرضشکه مذموب چنانچه وجوب قصر است خواه شفقت باشد یا نه سائر باشد یا نازل خالف باشد یا امن سفر طاعت بود یا محصنیت و همچنین است در سائر محسوس سفر و مذموب ایینه ثلثه آنست که قصر رحمت است و مصلحتی خیر است میان قصر و اتمام و شک نیست که ارجح درین باب مذموب حنفیه است و لهذا در بیان آن اطاعت کردیم و تلخیصی وحده که من حدیث عایشه شد هاجر فقیر حضرت اربعاً و اقرت صلوة السفر علی الاول پست هجرت کرد آنحضرت پس فرض کرده شد چهار رکعت در حضر و مقرر داشته شد نماز سفر بر حال اول که دو رکعت است

ووصف نفسه حضرت عمر و حضرت علی و عبد الله بن عمر و جمعی از تابعین بآن رفته اند که قصر در سفر واجب است و مالک نیز بآن رفته است ازین حدیث لازم می آید که چهار رکعت گذاردن ظاهر خلاف جواز نباشد بلکه اسکان دارد که دو رکعت و طایفه سفر بود از غیر قصر و مع هذا چهار رکعت نیز موقوف از بعض باشد چنانکه چون مسافر بنشیند اقتضای یک نماز او چهار گانه می باشد و ازین اثر معلوم می شود که قصر سفر باینجا قصر و انیت بلکه اول رکعت بخواند و آن در سفر باقی مانده است و در حضور منسوخ شده است و اما قصر است باین حدیث و بفعل مسافر حضرت صلی الله علیه و سلم و جمیع صحابه و اگر اتمام کند کسی است بجهت مخالفت سنت و آیات باین اشاره نماز او صحیح است یا نه ظاهر آنست که صحیح باشد با اثر ابن مسعود که نماز قصر بود در منی و حضرت عثمان اتمام میکرد و میگفت الخلاف شر و از جهت فحوائص مخصوص چنانکه مریض که استعمال آب و ارض میبرد مأمور است بتیمم و اگر وضو کند روا باشد زیرا که عدول بتیمم از جهت شفقت است برومی و همچنین اگر برومی نیست مخاض واجب شود و می نای چهار ساله لطیف نفس خود بدهر روا باشد انتهى زاد احمد زیاده کرد و امام احمد از عائشه بعد قول وی اول فیه صحت الصلوة ای الا المغرب مگر نماز مغرب که در آن قصر نشده بلکه از اول امر سه رکعت بوده است فاقبوا و ترا چهار رکعت زیرا که آن و تر روز است اگر در آن قصر بود و رکعت کنند شفع کرد و الا الصبح فانها تطول فیهما القراءة و مگر نماز بامداد زیرا که در آن رکعت می شود و قرار است لهذا تعبیر کرده اند از آن بقرآن الفجر و آنکه که چه خوار است منظم ارکان او است بنا بر طول وی پس تعبیر کردند از آن بدان از قبیل اطلاق جزو اعظم بر کل و در حدیث ابن عمر است که گذارد حضرت نماز مغرب و در سفر سه رکعت برابر و کم نمی شود و نماز مغرب در سفر نه و در سفر آن و در روز است رواه الترمذی و حسن عایشه رضي الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يقصر في السفر ويبسّم ويصلي حرو و يقطع بديستيه بود رسول خدا که قصر میکرد و نماز را دو رکعت میگذاشت و در بعض اسفار و تمام میکرد یعنی چهار رکعت میگذاشت و در دیگر یارب بعض اوقات در سفر واحد قصر میکرد و در بعض اتمام و گاهی سوزه میداشت و گاهی افطار میکرد و این هر چهار فعل بیاحتیاج است اما حافظ ابن تیمیّه گفته مریض است بقصر باین تخفیه و ثانی بتای فوقیه و همچنین بيفطر و يصوم یعنی عایشه بغیر میت می گرفت در هر دو موضع گفت شیخ حافظ ابن تیمیّه این باطل است نبود اتم المؤمنین که خلاف کند آنحضرت و جمیع اصحاب او را و نماز گذارد و خلاف نماز ایشان و کیفیت که در صحیح است از وی که فرض کرد خدا و دو رکعت و چون بجهت کرد آنحضرت بسوی مدینه زیاده کرده شد و در صلوة حضور مقرر شده نماز سفر پس باین همه چه قسم گمان توان کرد که وی خلاف صلوة آنحضرت و مسلمین نماز میگذاشت و گویم تمام گذارد عایشه بعد از آنحضرت و تاویل کرد و تاویل عثمان قال ابن عباس و غیره انتهى رواه الدارقطني و رواه من طریق عطاء عن عائشة ثقات و گفت دارقطنی اسناد صحیح الا انه معلول مگر آنکه حدیث معلول است و دارقطنی و بهیقه حدیثی دیگر نیز آورده اند و حکم بحسن وی نموده و آن این است که گفت عایشه بیرون آمدم با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم برای عمره و در رمضان پس افطار کرد و آنحضرت و من روزه داشتم و وی قصر کرد و من بیکم بانی انت امی یا رسول الله تا افطار کردی من روزه داشتم و تو قصر کردی من تمام گذاردم و فرمود احسن یا عایشه و عیب کرد و بروی و مشکوه جزوی ازین حدیث که متعلق بقصر و اتمام است از شرح اسننه نیز نقل کرده اما در سفر سعاده گفته که در مجموع اسفار نماز فرض با قصر گذارد و ثابت نشده که وقتی نماز باعی را در سفر می تمام گذارد و در آنکه مریض است از عایشه بصحت نیست پیوسته انتهى گویم امام احمد از آنکه گفته زیرا که عوده از عایشه روایت کرده که وقتی تمام میکرد و وی تاویل کرد چنانکه تاویل کرد عثمان فی الصحیح پس که نزد وی از آنحضرت صلی الله علیه و سلم روایت می بود و وی گفت و تاویل کرد و تحقیق ثابت شد و صحیح خلاف آن و در اتصال حدیث با بختلاف است زیرا که از روایت عبد الرحمن بن الاسود از عایشه است و دارقطنی گفته که وی دریافت عایشه را در حالیکه مریض بود و صنف گوید که کمال چه در تاریخ و غیر او باشد و



موجود است و ابو حاتم گفته و نقل کرده شد بر عایشه و وی صیغی بود و سماع نکرد از عایشه و دعوی کرد این ابی شیبه و طحاوی تهرت سماع را از عایشه  
و قول دارقطنی در حدیث مختلف است در سمن گفت سنده حسن و در عاکل گفته المرسل شبه این کلام معتد است و در سبل السلام گفته چون  
رجوع کردم بسمن دارقطنی یافتیم که وی بعد سون حدیث گفته اند صحیح و در  
از آنجا که روایت می کنند از ثقات چیزی را که در مشایخ حدیث اثبات است **در این حدیث احتیاج بدان در آنچه موافق اثبات است و باطل شد**  
این حدیث دعوی ابن حزم جهالت را نیز که معروف برادر زوی عین و حال هر دو حافظ ابن القیم رح بعد روایت حدیث عایشه گفته شیخ الاسلام  
شنیدیم میگفت این دروغ است بر آنحضرت انتهى مراد روایت بقصر و تیمم است بمشاه نخدی که در اندین آن از فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
نیز که از آنحضرت ثابت شده که تمام نکرد در سفر و نه روزه فرض داشت در آن و قد حققناه فی البحث فی رساله مستقله اخبرناهم ان القصه  
لا عزیمه انتهى و المحفوظ عن عایشه من فعلها و قالت ان الله لا يشق علی و محفوظ و مضبوط از عایشه آنست که اتمام رباعی  
در سفر از فعل ابودرد گفته که آن برین شاق و دشوار نیست و ازین لفظ جواز قصر معلوم میگردد **و أخرجه البیهقی و اشتكره احمد و المجاهد**  
**اینه ثلثه آنست که قصر خصصت است و اتمام غزمت و نزدیک خفیه قصر واجب و تمام است و هو الاصح و صحیح ابن عمر رضی الله عنه**  
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله یحب ان یتوکی رخصه کما یکره ان یتوکی معصیه  
برستیکه خدای تعالی دوست میدارد اینکه آمده شود رخصتهای او را چنانکه ناخوشش میدارد که آمده شود عصیان او را و احادیث صحیح ابن خزمیه  
و ابن حبان و ابن حدیث ناظر است در آنکه قصر فضل است از اتمام کما قبل حال آنکه در وی دلیل برین مدعی نیست بلکه دلیل بر مساوات رخصت  
یعزیز است و حدیث موافق قول می تعالی است **یُریدُ اللهَ بِکُمُ الْیُسْرَ وَاَیْرُبُ بِکُمُ الْعُسْرَ وَاَیْرُبُ بِکُمُ الْعُسْرَ وَاَیْرُبُ بِکُمُ الْعُسْرَ** و فی روایة کما یحب ان یتوکی  
عمرانیه چنانکه دوست میدارد اینکه آمده شود غزیه های او را در سبل گفته فسررت حبه الله بر شاه و کراهیه بخلاف او و از ایل اصل رخصت  
چیزی است که مشروع شده از احکام بنابر عذر و غزیت مقابل اوست و مراد در اینجا چیزی است که آسان گردانید آنرا برای بندگان خود  
و وسعت داد آنرا از دشمنی از ترک بعض اجبات یا اباحت محرمات امام شوقانی گفته قصر واجب است و هر که آنرا تمام گذارد گویا در حضر  
و در اجار و جابر را پشت گذارد و عذر او بود آنحضرت که اقتضای میکرد در جمیع اسفار خود بر قصر انتهى و هو کما قال و الله اعلم بحقیقه الحال  
**و صححه الشیخ بر مالک رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا خرج مسجداً ثلثه**  
اصبیا بود رسول خدا چون بیرون آمد سیرت سه میل را بر او از بیرون آمدن قصد این قدر مسافت کردن است زیرا که مراد آنست که وی  
چون اراده سفر دراز میکرد قصر می بود و اگر بعد این مسافت و میل ارض منتهای بصر او نبود زیرا که بصر میل کند بر وی زمین تا آنکه فانی می شود  
در آنکه می و باین معنی حرم کرده است جوهری و بعض گویند دعوی آنست که نظر کنند شخص در ارض مستوی و در نیابند که مرده است یا زنده  
آینده است یا زنده و کندی گفت شش هزار ذراع است و ذراع بست و چهار انگشت است و بنا بر این برد انگشت شش جوت و حالیکه  
بنا بر این بود و گفته اند که دوازده هزار قدم انسان است و بعض چهار هزار ذراع و سه هزار نیز گفته اند و گفته اند هزار گام شش و بعضی هزار  
ذراع بزرگ با شمی و آن سی رسته انگشت باشد و این ذراع عمری است و در صنعا و بلاد وی همین معمول است و اول ثلثه و ثانیه و سیم یا نه فرسخ را  
و فرسخ سه میل است و هر فارسی معرب و فسیل گفته اند شک از شعبه است زیرا که وی این حدیث را از زبانی بن زید بن ابی اسلمه  
گفت پس سیدم انس را از قصر باز پرس گفت انس بود آنحضرت الخ و سبل گفته این شک از راوی است در اصل حدیث تخیر نیست انتهى

وشرح کانی گفته این احسن چیزی است که در تقدیر سفر وارد شده آخر بر مسلم و غیره انتهی صلوات و کعبتین میگذارد و رکعت در سجده گفت  
 اختلاف کرده اند علماء در مسافتی که در آن قصر صلوة باید کرد و برینست قول حکما یا ابن النذر و رفقة اند ظاهر بر بسوی عمل باین حدیث گفته اند  
 مسافت قصر سه میل است و جواب داده اند که این مسافت  فیه است پس بدان احتیاج بر تحدید سه میل نمیتوان کرد و اگر کسی احتیاج بر تحدید  
 بسته فرسخ می توان نمود زیرا که امیال در آن داخل اند پس احتیاج بر باید کرد احتیاطا و لیکن گفته اند که هیچ بلی به حدیده سه فرسخ زمره اگر سه  
 صحیح است احتیاج برای ظاهر بر با پنچر روایت کرده است سعید بن منصور از حدیث ابی سعید که گفت بود رسول خدا چون سفر میکرد یک فرسخ  
 قصر میکرد و نماز را و فرسخ پان سه میل است و اقل آن چه گفته اند در مسافت قصر روایت بن ابی شیبہ است از حدیث ابن عمر موقوفه که گفتی  
 چون بیرون رفتی یک میل قصر کردی نماز را پس بناوش صحیح است انتهی دو راه مسلم و ابو داود و لفظ وی این است که قصر میکرد و نماز را  
 گفته اند این اصح حدیثی است که وارد است درین باب و گفته اند مراد باین مسافتی است که ابتدای قصر از آنجا است نه غایت سفر کذا فی الفتح  
 اصحاب ظاهر گویند سفر خواه مستد بود یا قصر قصر صلوة در وی مباح است زیرا که درین قرآن و احادیث مطلق سفر واقع شده و مطلق سفر  
 شامل است قریب و بویعد و نیز اختلاف است امت را و تعیین و تحدید آن تا آنکه گفته اند که قریب هشت قول درین است پس جمیع  
 بحکم ظاهر مخصوص آلی باشد در سفر استاده گفته اند برای قصر جمیع مسافتی معین تحدید نفرمود و درین باب چیزی صحیح مروی نیست بلکه در  
 مطلق سفر خصصت فرمود و همچنین در تجمیع سفری محدود مروی نیست انتهی حافظ ابن قیم رح در زاد المعاد گفته و لم یحد صلی الله علیه و سلم لآلئته  
 مسافرة محدودة للقصر والفظر بل اطلق لهم ذلک فی مطلق السفر والضرب فی الارض کما اطلق لهم التیمم فی کل سفر و اما بایر و عی عنه من التحدید  
 بالیوم واللیلین او الثلاثة فلم یصرح عنهما فیها شیء البتة والله اعلم و جواز القصر والجمع فی طویل السفر وقصره منبسط کثیر من المسافات انتهی و التحدید  
 که حضرت شیخ رح نیز در شرح سفر له عاده بان اقرار کرده و گفته شک نیست که در کتاب سنت مسافتی معین درین باب مخصوص قطعی نیست  
 و آنچه واقع است مطلق سفر و مسافرت است و از آن حضرت صلی الله علیه و سلم نیز سفر بانی که در آنجا قصر کرده متفاوت بود بعضی قریب و بعضی بعید  
 چنانکه نظر در احادیث ظاهر شود لیکن صحابه و تابعین در تحدید تعیین آن اختلاف بسیار است انتهی و صحیح و هم روایت است از انس  
 رضی الله عنه قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم من المدینة الى مكة بیرون اذیم بانحضرت از مدینه بمکه  
 و این در حجة الوداع بود و کان یصلی رکعتین پس بود و آنحضرت که میگذارد و رکعت بجهت مسافرت حتی رخصنا الى المدینة  
 تا آنکه برگشتیم بامدینه و در آخرین روایت چنین آمده که گفته شد مرا انس را آیا اقامت کردید شما یک چیزی یعنی مدتی گفت اقامت کردیم یک روز  
 زیرا که رسیدیم بکوه صبح چهارم ذی حجة بود و برگشتن بمدینه صبح چهارم پس معلوم شد که باقامت ده روز مقیم نمی شوید و نماز چهارگانه نمی گذارند  
 متفق علیه و اللفظ للتخاری در سجده گفت بحکم که این در سفر عام الفتح باشد یا حجة الوداع و ابو داود و تصحیح کرده که اقامت یا نه و روز  
 در عام فتح بود و در وی ثلاث است برینکه نفس خروج از بلده نیست سفر مقتضی قصر است و اگر چه از شهر یک میل هم نرفته باشد و نه اقل از آن و لایزال  
 قصر کند تا آنکه در ایام ببلد و اگر چه نماز گذارد و خانه ای شهر در جایی نظر او باشد و در مصطفی گفت ابتدای سفر کی متحقق شود پس نیست سفر فقط  
 کافی نیست چنانکه در مسائل احوال الادراقات بشرط آنکه اگر آنجا دالت حال که نیت استلاشی میکرد و اند موجود نباشد چنانکه اقامت بر آنست  
 حرب کفار و فتح قلعهای ایشان که درین صورت نیت فقط کافی نیست زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم قصد حج داشتند و سبب سفر آناده کردند  
 مع هذا نماز ظهر چهار رکعت گذاردند و همچنان پس مسافران سفر معتبر نماز و نیت نیست زیرا که آن نیز از آناده کردن سبب مسافرت و تعیین سفر

پس لا بد که نیت مقرون باشد بخروج از محل اقامت و این سخن تحقیق بشود بخروج از سو قریه اگر ورنه آن عمارت نباشد و اگر باشد مخروج از  
 دخی المناج فان كان ورنه یعنی السوراماره اشترط تجاوز تنافی الاصح قلت الاصح لا اشترط ودورین تصحیح اخیر نظرست زیرا که آن سور بنظر اول  
 فاصله بین الحالات است و همچنین کلام در انتهای سفر که نیت اقامت در شهر  
 مسئله چون خواهیم که صفات نسیه ساقر که اگر یکی از آنها نباشد شرط است که  
 از تنج تمت و مثال استقراي انفر و سفر و تفتیش حال استقالات این شرح هم سفر را پس خروج از وطن بر چند قسم است قسمی است که اقامت در آنجا  
 و خروج الی الحله و الفناء و البساتین و المزایع گویند و آن با سفر ماینت دارد و قسمی است که اقامت در آنجا گویند و آن نیز در اول حال ماینت  
 و وقتی که بعد طول رسیدن آن سفر گویند پس تا مل کردیم در فارق سفر و قسم اول یافتیم که آن طول مسافت است و عدم امکان رجوع در هر  
 روز یا در اول شبی که بعد از وی است نه مقاسات تعبیر زیرا که شکار کنندگان گاهی تعب بسیار می کنند و در طلب صید گشت بسیار می گذرانند  
 که زیاد باشد از چهار برید و اسم سفر بران جاری نیست و همچنین شخصی که قلبه را می میکند و مسافران گاهی یک یک برید در اعتدال هوا برید و اگر  
 می روند و یک راه را به باین صفت قطع می کنند و چاره نمی یابیم از اطلاق اسم مسافران جماعه پس طول مسافت زیاده از یک برید صفت نش  
 سفر شود فارق در میان همان و قصد سفر تعیین مقصد است پس قصد تعیین مقصد نیز صفت نفسیه سفر باشد و سفر آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 علیه و سلم بسوی مکه سفر بود و بسوی بخیر و تبوک سفر بود و سفر عبداللہ بن عمر السبوی ریم و بجانب ایت نصب سفر فرمود و قصد صلوة درین  
 می نمود ابن عباس مابین مکه و طائف و مکه و عسفان و مکه و جدّه قصر میکرد و این بمسافت یک برید قصر نمیکرد و درین امثله داشتند آن  
 مسافت و قصد سفر و تعیین مقصد نهیده شد باقی ماند آنکه زیاده از برید چه قدر باید مالک شافعی و احمد میل کردند با ربع برید و تقدیر  
 آنرا بدو مرحله یعنی سیر و در روز معتدل با حال انتقال از سالم بن عبداللہ مسیر یوم نام آمده است پس در اول قصر جائز باشد قطعا و ثاب  
 نیز نه بحدیج است باعتبار اصول اگر کسی آن رود انکار نتوان کرد انتهی و محمل ابن عباس رضی الله عنه قال اقام  
 النبي صلى الله عليه وسلم تسعة عشر يوما يقصر اقامت کرد آنحضرت نوزده روز قصر میکرد و نماز را یعنی دو رکعت یک  
 و فی لفظ و در لفظی تعیین محل اقامت آمده بمکه تسعة عشر يوما بمکه معظمه نوزده روز نذیب حنفیه آنست که اگر نیت اقامت  
 پانزده روز یا بیشتر تمام کند و اگر کمتر از پانزده کند قصر کند و اگر نیت سال ماه است قصر نکند و این تقدیر مروی است از ابن عباس  
 و ابن عمر و طحاوی آنرا روایت کرده و امام محمد در کتاب الآثار آورده که از ابن عمر آمده است که وی در آذربایجان شش ماه یا استاد که امر و فرما بر او  
 مسافران میگذازد و صحابه دیگر نیز با وی بودند و انش نیز با عبد الملک بن مروان و بشام دو ماه ایستاد و دو رکعت میگذازد و در مکه شش  
 آنست که اگر نیت اقامت چهار روز یا بیشتر کند میقیم میگردد و چهار رکعت میگذازد و اگر نیت بقصد بریدن امر و فرما زیاده از پانزده  
 یا است تمام میکند نماز را و ایشان تقدیر با ربع را از عثمان رضی الله عنه روایت می کنند و حنفیه ترجیح کردند تقدیر پانزده را بقیاس بر مدت  
 که پانزده است و نیز اقامت آنحضرت در مکه ده روز بود و با وجود قصر مستلزم نفی این تقدیرست و ظاهر آنست که این اقامت بنیت بود  
 زیرا که ایشان برای حج آمده بودند و آن تا تاریخ سیزدهم می کشد و اعتبار نوزده روز منافق است با آنچه از ابن عمر و انش نقل کرده شد  
 و در حدیث ابن عباس نیز منافق تقدیر پانزده روز است و گفته اند که شاید روز نزول در حیل را راوی در داخل داشته تسعة عشر گفته باشد  
 و این بعد است که آن فی الرحمة رواه البخاری و احمد در مصنف گفته است چند قسم می باشد اقامت و مکه بسیار و مکه دیگر که نیت اقامت



ووجه این حزم و التعمد و اعلاان کرده است آنرا از طغی در علل با سیال و القطاع می بایست که علی بن سبار و غیره از حفاظ روایت کرده اند از ائمه  
بن کثیر بن ثوبان مرسل و روایت کرد آنرا از راوی از شیخی از ائمه گفت بضع عشرة در روی الطبرانی فی الاوسط من حدیث انس بن شاة و هو ضعيف  
و شیخی سماع ثور از ائمه و باجماع چون ثوبی و ابن حزم آنرا صحیح گفتند و شیخی بن شاة صحیح این ائمه صحیح پس قیاس باین زنده روز برایت  
طرح و دیگر احتمالات معارض این تحت نمی توانید شد گو حدیث موصول باشد بخود او و برای احادیث این باب ترجمه کرده و گفته باب بیستم المسافر  
بعده این حدیث را متوق کرده و در آن کلام ابن عباس است من اقامت سبعه عشر قصر من اقام اكثر ثم وجب السلام گفته اختلاف کرده اند علما  
و در قدرت اقامت چون عزم اقامت کند مسافر و تمام کند در آن نماز بر اقرار ابن عباس گفته اقبل برب اقامت ده روز است لقول علی بن ابي  
عنه اذا اقامت عشر اقامت الصلوة لیکن در سندش ضراب بن صرست تصنیف و تقریب گفته اند غیر ثقه قال و هو توفیق و حنفیه باین زنده روز گفته اند  
مستدل یکی از روایات ابن عباس بقول می و قول ابن عمر از اقامت بلده و انت مسافر و فی نفسک ان تقیم خمس عشرة لیلة فاکمل الصلوة و باجماع  
و شافعیان گفته اند که اقل آن چهار روز است و این مروی است از عثمان و مراد غیر یوم دخول و خروج است و مستلالت کرده اند بمعنی انقضت  
مواجیرین را بعد از مضی لشک از زیادت بر سه روز در که و این دلالت کرد بر اینکه با اقامت چهار روز مقیم شود و ثقه اقول آخر لا دلیل علی ما و این  
در حق کسی است که داخل بلد شد بعزم اقامت و اما کسی که متردد است در اقامت و عزم نکرده است بر آن پس مروی اختلاف است ابوحنیفه  
و اصحاب می گفته اند و هو قول الشافعی که قصر کند همیشه زیرا که اصل سفر است و دلیلش فعل ابن عمر شش ماه در آذربایجان ماند و قصر کرد  
و مروی است از انس بن مالک که یک سال یا دو سال در سیابور اقامت نمود و نماز را بقصر میکرد و از جماعتی از صحابه مروی است که اقامت کردند  
در راه هر مهنه ماه قصر کردند و بعضی تقدیر کرده اند باین زنده و مهنه و هیزه حسب و در روایات در مدت اقامت آنحضرت در مدینه و تبوک  
و بعد تجاوز مدت مذکور اقامت اوست و مخفی نیست که نیست دلیل در مدتی که قصر کرد و در آن بر نفی قصر و در زائد بر آن و چون دلیل بر تقدیر است  
اقام نیست اقرب آنست که لایزال قصر کند کما فعله الصحابه زیرا که بقا با ترو در روزانه در اقامت و رحیل مقیم نامیده نمی شود اگر چه مدت بطول  
کشید و بنویس این است روایت یحیی در سنن از ابن عباس که اقامت کرد آنحضرت در تبوک چهل روز قصر میکرد و نماز را پیوسته گفت تفر و الجبین  
بن عماره و هو غیر حجج به انتی و بعضی گفته اکثر علما مستقن اند بر آنکه چون مسافر رانیت اقامت نباشد و با اتفاق در موضعی درنگ کند حکم  
سفر از وی زائد نگردد و گو تا آخر عمر مخیر شود متشافی را و قول مستحکم موافق جمهور و دیگر مختار بغوی و آن آنست که در صورت زیادت مکث بر چهار روز  
اتمام لازم است گو عازم خروج باشد مگر آنکه در خوف یا جنگ باشد و آنچه در حدیث آمده که قصر رسول خدا صلی الله علیه و سلم عام الفتح بحرب بنی النضیر  
او ثانیة عشر یوما از بصورت خوف و حرب فرد می آمد و الله اعلم البقی و الله اعلم البقی

علیه و سلم و اذا رخص قبل ان تزیغ الشمس آخر الظهور الی وقت العصر من غیر نزل فجمع بینهما کما بود آنحضرت چون کعب  
میکرد و بر می آمد از منزل پیش از آنکه میل کند آفتاب و برگردد و تاخیر میکرد و ظهر را تا وقت عصر پیوسته فرد می آمد و جمع میکرد و در میان ظهر و عصر  
و این را جمع تاخیر گویند متصف در فتح الباری گفته جمع بین الصلواتین نبود مگر در وقت ثانیة یعنی عصر که آنرا جمع تاخیر گویند تا آنکه احتیاج کرده است  
باین حدیث کسی که منع کرد جمع تقدیم را که نگذارن عصر است در وقت ظهر نیست در روی دلالت بر عدم جمع تقدیم لقوله صلی الله علیه و سلم انما  
تقدیم جائز می بود عصر را با ظهر حزم می نمود و این فعل می صلی الله علیه و سلم مخصوص احادیث توفیق است که گذشت و علما را درین مسئله اختلاف  
مذهب ابن عباس و ابن عمر و جماعه از صحابه و مالک احمد و شافعی جواز جمع است در سفر برای مسافر تقدیم و تاخیر امر واجب این حدیث و تاخیر

وحدیث آمده در تقدیم و مروی است از اوزاعی و ابن جریج تاخیر فقط علامه هذا الحدیث و مروی عن مالک و احمد و اختاره ابو محمد بن حزم و ذهب  
شعبي و حسن ابو حنیفه عدم جواز جمع است تقدیم و تاخیر اما در مسافر و تاویل کرده اند از مجموع صورتی یعنی تاخیر کرد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
ظهر انا آخر وقت و تقدیم هم مودعصر را در اول وقت و تاخیر را در آخر وقت و اگر در آنجا که اگر چنانچه در آنجا که تاخیر می شود و اما تاخیر می شود  
این تاویل در جمع تقدیم که مفاد قول اوست و فی زیاده الحاکم انما سبانی فان ذاعت الشمس قبل ان یرتحل صلی الظهر لشرب کب  
پس اگر میل کرد آفتاب پیش از آنکه کوچ کند میگذارد نماز ظهر را بر سر سوار می شود و بعد از آن چون وقت عصر نزول کرد می عصر را گذارد می درین صورت  
جمع واقع نشدی مختلف علیک به ازین حدیث ثابت شد که در صورت ارتحال پیش از در آمدن وقت ظهر جمع تاخیر بود و در ارتحال بعد از در آمدن  
وقت ظهر جمع تقدیم و احمد و ابو داود و ابن حبان و حاکم و دارقطنی از حدیث معاذ آورده اند و در ترمذی آنرا حسن گفته که بود رسول خدا در غزوه  
تبوک چون ارتحال میکرد قبل از بیع آفتاب تاخیر میکرد و ظهر را تا آنکه جمع میکرد و او را میگذارد و هر دو نماز را میخواند و چون ارتحال میکرد بعد از بیع آفتاب  
تعبیل میکرد و عصر را بمسوی ظهر میگذارد و عصر و ظهر را در میان می شد و همین است مختار حافظ شوکانی چنانکه در ترمذی گفته  
و لجمع التقدیم و التاخیر انتهى و در حجة الله الباقه گفته مشروع شد جمع تقدیم و تاخیر و لیکن موالیبت نکرد آنحضرت بر آن و عزم نفرمود  
بر روی یعنی واجب نکرد و آنجا که درباره قصر فرمود انتهى در سفر سعاده گفته جمع در سفر عادت و انما یفوی بلکه چون سیر تعبیل بود که  
جمع کرد می اما جمع در حالت نزول و قرار مروی نیست انتهى و فی رواية الحاکم فی الاثر بعین باسناد الصحیح صلی الظهر  
و العصر لشرب کب و در روایت حاکم باسناد صحیح و در ابوعبید آمده که بگذار ظهر و عصر را بر سر سوار شد یعنی چون آفتاب زایع شد قبل  
از ارتحال این هر دو فریضه را بجا بگذارد و این مفید ثبوت جمع تقدیم است از فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم و تصور نیست در آن جمع صورتی  
و زیاده کردیم علی که از روایات بخاری است لفظاً و العصر را تصنف در تخفیف است این زیادت غریب صحیح الاستاد است و قد صححه المنذری من هذا  
الوجه و الحال لی تعجب است از حاکم که آنرا درست گردانیده و او را طریق دیگر است نزد طبرانی و در او متوسط انتهى و باجماع در صفتی گفته تفتیش  
حقیقت جمع و ارکان و شروط آن می باید کرد پس جمع این نیست که نماز اول را آخر وقت او گذارند و نماز دوم را اول وقت او زیرا که این صورت  
جمع است نه حقیقت آن و حمل احادیث بر آن تاویل بیهوده است که تخطی و تغلیط صحابی کشد و در بعض احادیث جمع تقدیم آمده و آن صحیح است  
در جمع دو نماز در وقت یکی از آنها پس این صفت نفسیه پیاپی شده و آنکه از بعض صحابه جمع صورتی روایت کرده اند یا این سکه تباین ندارد زیرا که  
استیصال که سبب ترخیص است در چند صورت می تواند بود و بملاحظه آن شخصیت مستوع می شود پس این نیز شخصیت است و آن نیز شخصیت لفظ  
جمع و دلالت میکند بر موالات ترقا و قید عرفا بجهت آنست که فصل بسیار آنرا ضرر نمی دهد و در بعض حدیث آمده که بین الصلواتین اناخت ابل و  
احال آنها کرده اند و موالات از استقرا می افزاید و جمع نیز مستفادی شود حتی ترک روایت متواتر شده پس صفت نفسیه دیگر پیدا شد و قضای نماز  
بعد از قضای وقت او دیگر است و جمع دیگر و لهذا اسم قضای جمع مستعمل نشده پس فارقی می باید و آن فارقی بجهت ترخیص جمع می تواند بود  
پس این نیز صفت نفسیه پیدا شد پس در جمع تقدیم پیش از فراغ از نماز اول نیت لازم است و در جمع تاخیر پیش از انقضای وقت اول  
و تقدیم نماز اول بر نماز ثانی از استقرا می افزاید و مستحب است و اگر رعایت ترتیب بخند جمع فقط نباشد بلکه تقدیم و تاخیر مع الجمع و آن  
غیر جمع است پس مشروعیت آن محتاج بدلیل باشد و اولی نیست پس این شرط مشروط نیست و آیا شرط مشروعیت آن  
سفر ظویل است یا مطلق سفر یا قصد سر عتبت سیر قنما یا در سبی احوال است و آنچه برین بنده قنما می شود آنست که سفر ظویل محلی است





که در جمیع کتب و کتب معتبره که خبر فوت زوجه کوی از جای رسیده و آنجا برفت و در روایتی نکرد الا یکبار یاد و بار و ترندی آورد که مسلم بن عبد الله  
 بن عمر را پرسیدند که آیا جمع میکرد و عبد الله در شبی از صلوة در سفر گفت لا مکر در دفعه و احادیث در جمیع تقدیم در صحاح اقل قلیل است و در روایت  
 صحیح بخاری اختلاف است و لهذا بسیاری از ائمه بدار و تا آنکه مستحسن نماز الجمع تاخیر در بعضی احوال و تا و طبعش آنست که در جمیع بین اهل انوار  
 آنست که تاخیر کرده شود صلوة اولی را و گذارده شود در جمیع و تاخیر کرده شود ثانیه را و گذارده شود اول وقت آن و بعضی این را  
 جمع صورتی نامیده اند که بظاهر و صورت جمع است نه حقیقه و معنی و اطلاق جمع بر مثل این صورت که حنفیه درین جمع سفر تقدیر میکنند  
 در حدیث در باب احتیاط آمده در حدیث حمزه بنت جحش تقدیر و اگر چه لفظ حدیث در بعضی روایات این چنین است که جمع میکرد و در میان  
 ظهر و عصر و میگذارد و در وقت عصر محمول بر همین است و الا نالی که ذکر کردیم و تحقیق تخفیف و دفع حج که در بعضی روایات واقع شده است  
 که جمع میکرد و تا دفع حج چند از دامت خود را آنست که در وی توسیع است که اگر یکی را فراغ و رفا هیت حال رست جمال در گذاردن نماز در اول  
 وقت باشد آنچنان است و اگر نباشد تاخیر کند و در آخر وقت بگذارد و تا متصل گردد و اول وقت نماز ثانیه و توسیع و تخفیف در غایت  
 این طریق ظاهر است و شناختن و ادراک آخر وقت مغرب ظاهر است و در تعیین نیز بحسب فلان تخمین میسر است خصوصاً در صورت وجود قافله  
 و کثرت مردم که هراتی داشته باشند در شناختن وقت پس وارد نشود آنچه بعضی شافعی گویند که در عمل باین طریق جمع تمام است و تعیین  
 آخر وقت و اول خواص را اشکال است چه جای عولم تقدیر و تحقیق روایت کرده است ابو داود و از علی که چون مسافرت میکرد و میر میگرد و بعد از  
 غروب آفتاب تا آنکه نزدیک می شد که تاریک شود پس نزول میکرد و میگذارد مغرب را پس می طلبید طعام را و نشی میگرد و پسر میگذارد  
 عشاء را و حال میکرد و میگفت این چنین میکرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم و امام محمد در صوطی خود می گوید رسیده است بما از این عمر که  
 می میگذارد مغرب را و قتی که تاخیر کرد و برایش از غروب شفق برخلاف روایت مالک که گفت حتی غایب لشفق بود و جمیع الاصول از ابو داود  
 از نافع و عبد بن و اقدمی آر که گفت مؤذن ابن عمر صلوة گفت این عمر سیر کن تا قبل غروب شفق پس نزول کرد و بگذارد مغرب را پس از آن  
 انتظار کرد تا غایب شد شفق پس بگذارد عشاء را پسر گفت که بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون و تعجیل می آورد و از امری میکرد و چنانکه  
 من کردم و در روایتی از انسانی آمده حتی اذ اکان آخر لشفق این روایات است که ناظر است در جمیع بطریق که مذکور است و ظاهر  
 آن می نماید که روایات در عدم جمع و دفع در وقت واحد و جمع بحسن تاخیر تا آخر وقت و تعجیل در اول همه آمده و امام ابو حنیفه اخذ  
 بعدم جمع یا جمع یعنی اخیر اختیار کرد احتیاطاً لمحا فظة الوقت شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته شافعی گفته اند که ترک جمع افضل  
 و در روایتی از مالک آمده که جمع کرده است و فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم محض از برای بیان جواز بود و الله اعلم اینست آنچه  
 حضرت شیخ رحمه الله تعالی درین مقام نوشته بعد در ترجمه مشکوٰۃ گفته که اینست آنکه میسر شد از کلام دین مقام بتوفیق ملک عالم و نیا  
 هیچ کی را از شارحین که حکم کرده باشد این قدر حتی شیخ ابن الهمام و الله اعلم انتهی و لیکن مخفی مبارکه که اکثر این است لالات که حضرت شیخ  
 در ترجمه مذکور حنفیه بایر و آثار و در برابر اخبار کرده اند بعد اسکان نظر محذورش می نماید و حجت بدان قائم نمی شود و باینش آنکه روایت  
 صوطی امام محمد در غنی از جمیع ناظر و اقامت است نه در سفر پس از ما نحن فیها نباشد و تعیین اوقات نماز چنانکه بقول و فعل آنحضرت  
 همچنان جمع بهم بفعل است که جاز تا بمذا من جاز بذاک فلا ینتمی به الحجة و عدم رویت ابن مسعود و جمیع آنحضرت را در غیر مذکور و مضمحل  
 منقوض نیست زیرا که این نقل عدم است نه عدم نقل و مثبت مقدم است بر نافی و ابن مسعود خبر بای بسیار فراموش کرده بود چنانکه این

فراموش کرده باشد و بیان بعضی از این چیزها در ذیل مسئله رفع الیدین گذشت و همچنین در این فعل افاده نمی کشد و نقلی ابن عمر  
حسب معلوم خودست می کند که ایشان را برین معنی بنا بر عدم دوام آنحضرت برین فعل اطلاع و دست بهم نداد و در اثبات حکم قوت سندیاب  
که کثرت روایات پس مفعول شد این قول که احادیث در جمع تقدیم در صحاح اقل قلیل اند و تاویل جمع مجمع صوری خلالت ظاهر احادیث این  
باب است که در آن صریح گذاردن یک نماز در وقت نماز دیگر موجود است پس در این صریح مقبول نشود و کلام طلاق می بران جای دیگر بخائش  
داشته باشد و شناخت ادوات صلوات و کلام شارع بنوعی واقع شده که جزوی و بدوی و جابل و عالم در آن برابرست چنانکه در باب ایتیهات  
گذشت پس قول بعضی شافیه در وجود حج بجای خود باشد و روایت مالک صحیح است از روایت امام محمد در قبلت شفق و بعدیت آن پس مفید  
جمع تاخیر باشد جمع صوری و چون از شارع جمع صلواتین تقدیم تاخیر یافته شده و جمعی از اهل معرفت بحدیث بیان رفته اند و طنی احکام سفر  
برابر و سخت است چنانکه قصر نماز و ترک روایت مؤکده از آن خبر می دهد و برابرش نمی آید جمع مختص برای حفظ وقت نماز بلکه حفظ نماز است  
و روایت مستقیم نباشد و صالح تعارض نبوده و لهذا بعضی از حنفیه نیز بیان رفته اند شاه ولی الله محدث دوازدهم در انسان همین گفته ذکر  
مشایخ الحرمین از شیخ خود ابو طاهر مدنی نقل کرده اند که می گفت شیخ حسن عجمی حنفی بود اما در سفر جمع میکرد در میان ظهر و عصر و غروب  
و عشا و در حالت اقتداء سوره فاتحه میخواند انتمی بعد و خود گفته غرض آنست که با وجود این همه علم التزام ندرست معین در جمع امور لازم  
نمی دانست و تلفیق جائز می داشت بی ملاحظه آنکه حقیقتی ممتنع نزد یک فریقین تحقیق شود و انتقی و الله اعلم بالصواب و محسن معاد

بن جیل رضی الله عنه قال خرجنا مع الشیخی برادیم ما همراه رسول خدا صلی الله علیه و سلمه فی غزوة تبوک  
در جنگ تبوک که آخرین غزوات آنحضرت است و کان یصلی الظهر والعصر جمعاً والمغرب والاعشاء جمعاً این بود  
که میگذازد نماز ظهر و عصر را بهم و مغرب و عشا را هم و رواه مسند احمد و ابوداؤد و ابن حبان و حاکم و دارقطنی باین لفظ روایت کرده اند  
که بود رسول خدا در غزوة تبوک چون ارتحال میکرد و بعد از بیخ آفتاب تعجیل میکرد و عصر را بسوی ظهر و میگذارد و عصر و ظهر هر دو را یکجا پیوسته روان  
میگذازد و احمر از حدیث ابن عباس مغرب و عشا را یعنی چون کوچ میکرد و قبل مغرب تاخیر میکرد و مغرب را تا آنکه میگذازد و او را با عشا و چون کوچ  
میکرد و بعد مغرب تعجیل میکرد و عشا را پس میگذازد و او را با مغرب اخرجه ایضا البیهقی و الدارقطنی و صحیح ابن العریطی استاده و لیکن تعقب کرده اند  
این را باینکه در سنادش کسی است که احتیاج کرده نمی شود بحديث وی و این هر دو حدیث را طرق دیگر نیز هست که بعضی از قوتی بعضی میکنند  
و نیست در آن انچنان مقالی که احتیاج را مجموع آن باطل کند و جمع میان مغرب و عشا بحدیث ابن عمر است و صحیحین و غیره اما که بود رسول  
چون جمع میکرد در سیه تاخیر میکرد و مغرب را تا آنکه غائب می شد شفق پیوسته میکرد و در میان مغرب و عشا و بحديث ابن عباس است نزدیک  
بخانی که بود آنحضرت که جمع میکرد در میان نماز پیشین و نماز دیگر چون می بود بر پشت سیر و جمع میکرد میان مغرب و عشا و این شامل جمع  
تقدیم و جمع تاخیر هر دو است تقدیم آنکه نماز عصر را در وقت نماز ظهر بگذارد و عشا را در وقت مغرب و تاخیر آنکه نماز را در وقت عصر و مغرب را  
در وقت عشا بگذارد و اختلاف است در آنکه افضل برای مسافر چیست جمع است یا توفیق شافیه ترک جمع فضل گفته اند و مالک گفته  
غیر کرده است و گفته اند مختص است بکسی که عذر داشته باشد حافظ ابن القیم رح در هر یک می گویند نبود آنحضرت که جمع کند را شب را در سفر  
چنانکه بسیاری از مردم می کنند و جمع وقت نزول خبرین نیست که جمع میکرد و وقت تیز روی و سبب تسلط مسافر کما فی احادیث تبوک و ما جمیع  
آنحضرت در حالت نزول و غیر سفر پس نیست منقول مگر و عرفه و مزدلفه برای اتصال قوت اما قال شافعی و شافعی این تفسیر صحیح و البیضا که

از تمام شک داشته و سبب وی گردانیده و احمد و مالک و شافعی گفت سبب جمع بعهده و مزدلفه سفرست و این همه در جمع فی السفر بود و اما جمع  
در حضرت پس تمام کلام در آن در رساله افاده اشیع بمقدار الناسخ و المنسوخ کرده ایم و در سبب اسلام از شارح مغربی نقل کرده که وی بعد از آنکه  
قائلین جواز گفته که اکثر ائمه باین رفته اند که جائز نیست جمع در حضرت بنا بر احادیث معتبره اوقات نماز و تواتر محافظت آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
بر اوقات آن تا آنکه گفت ابن مسعود و ندیم آنحضرت  که سلام که گذارده باشد نمازی بر غیر میقات وی مگر دو نماز که جمع کرد در میان  
مغرب عشا و در مزدلفه و گذار و نماز صبح قبل از میقات وی و آنست که ابن عباس که نزد مسلم است که وی جمع کرد میان ظهر و عصر و مغرب و عشا  
در مدینه بغیر خوف و مطر و گفته شد ابن عباس را که چه خواست آنحضرت ازین گفت اراده کرده که حج نکند بر است خود پس هیچ نیست احتیاج  
بدان زیرا که این غیر معین است برای جمع تقدیم و تاخیر کما هر ظاهر روایه مسلم و تبیین یکی از آنها حکم است پس واجب است عدول از آن بسوی خوب بقا  
بر عموم در حدیث اوقات برای معذور و غیره و تخصیص مسافر برای ثبوت مخصوص و بنا بر جواب ابی اسم و آنچه مروی است از آنها صحابه و تابعین آن حجت  
نیست زیرا که اجتهاد را در آن مسرح است و بعضی تاویل کرده اند حدیث ابن عباس را بجمع منویری و استحسانه القطری و بر حجه و جزم به الما جشیون الطحاوی  
و قواه ابن سید الناس بما اخرج اشیاخ عن عمرو بن دینار را وی حدیث عن ابی الشعثار قال قلت یا ابا الشعثار ان الله اخرجنا من عجل العصر و اخر المغرب  
و عجل العشاء قال و اننا اظنه ابن سید الناس گفت را وی حدیث اعلم است بمراحد حدیث از غیر وی و اگر چه ابو الشعثار بآن جزم نکرده و من میگیم  
که این ظنی بیش نیست از راوی و اعلمیت بی جانی است که روایتی بطریق تفسیر کند با آنکه درین دعوی نظریست زیرا که قول آنحضرت صلی الله  
علیه و سلم قربت حامل فقه الی من هو افقه منه مدعی کند عموم او را آری این تاویل متعین نیست چه صحت کرد نسائی در اصل حدیث ابن عباس  
باین لفظ که صلیت مع رسول الله صلی الله علیه و سلم بالمدينة ثمانیا جمعا و سبعا جمعا اخر الظهر و عجل العصر و اخر المغرب و عجل العشاء و عجلت  
از نووی که چه قسم این تاویل را تضعیف کرده و از متن مروی حدیث غفلت و زبیده و مطلق در روایت حمل میشود بر تقدیر وقتی که در یک قصد باشد  
کما فی هذا و این قول که قول می اراد آن لایحرج امته لتضعیف جمع صوری میکند بنا بر وجود حج در آن مرفوع است باینکه ابن السیر است  
از توقیت زیرا که برای و نماد یک کتاب آمدگی و یک قصد بسوی مسجد و یک ضو کافی است بحسب اغلب خلاف و وقت پس حج درین جمع بی شک  
سبک تر است و آن قیاس حاضر بر مسافر کما قبل پس هم است زیرا که علت در اصل سفر است و این در فرع موجود نیست در نه لازم آید مانند آن بود  
قصر و فطر انتهی گوئیم و هر کلام رصین و قد کننا و کرنا ما یلاقیه فی رسلتنا الیواقیت فی الواقیت قبل الوقوف علی کلام الشارح رحمه الله تعالی و جزاه  
خیر بعد گفته بدانکه جمع تقدیم در وی خطر عظیم است و جامع بجمعی صلی صلوة است قبل دخول وقت وی پس حال غافل چنان باشد که حج یا  
گفته وَهُوَ يَحْتَسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا الْآیة و این صلوة مستقیده نیست دلالت بروی بمنطوق و نه مفهوم و نه خصوص  
و عموم انتهی کلام اسبل و فیه تامل و **عمره** ابن عباس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
لا تقصروا الصلوة فی اقل من اربعة برده قصر کنند نماز را در کمتر از چهار برده و برید شانه زده فرسخ را گویند و فرسخ سه سبیل  
و سبیل تا آنجا که نظر کنند چنانکه گذشت و شانه زده فرسخ چهل و هشت سبیل باشد و باین رفته است شافعی چنانکه در او می که در مذبح ایشان  
تعیین کرده شانه زده فرسخ را و در هدیه و شروح او گفته که ابام شافع تقبیر کرده است در قولی بیوم و لیلته و در قول دیگر بیومین و همین است  
قول مالک و احمد و دلیل ایشان همین حدیث است و باین سبیل کرده است صاحب مجاز بالغه چنانکه گفته تسبیر چهار برید میقیق است یا دون  
مشکوک و تحت این اسم بخروج است از شهر بلند یا محله قریه یا بیوت قریه بقصد منزهی که بر چهار برید باشد و زوال این اسم نیت ثابت است

ما من صلاة مقبولة لم يدر ما قدر الله بها من ثواب الا ان الله تعالى انزلنا طائفة من رسلنا بالادلة والبراهين  
 من اين احاديث سخن است و ظاهر اين احاديث در آن است که اين هر سه مسافت برابر باشند و اتفاق آنست که مسافت ميانه که در طائفت  
 در آن ترست از همه که آنکه اشارت باخير باشد که مسافت ميانه که وجوه است و رواه في الموطا و نزاهام ابو حنيفة مسافت سه روز و معتبر است بسيار  
 ايل و مشي اقدام شمس الايد سرخي سج گفته است که چون سپيگند مسافر از **بش** وقت زوال و برسد منزل و استراحت نمايد و ميترست  
 کند دروي و برود و روز ششم بايد از زوال و سوم روز نماز وقت زوال بگذرد بقصد سبک و مسافر و در شب مي شود بروي احکام سفر  
 در قول صحيح و غير آنست که از صبح تا شام برود و معتبر نزادشان مراحل است نه فراخ و هو صحيح و بعض اعتبار فراخ کرده تقدير يافته اند  
 است و يک فرسخ و بعض بشرو فرسخ و بعض بپانزده و اولي تقدير يافته است که وسط است و عليه الفتوى که اني بعض شروح اهل ايد و بک  
 تقدير کرده بخيري اعتقاد کرده که آن مسيرت سه روزه است و نزاهام ابو يوسف دو روز و اکثر و رسوم معتبر است زيرا که اکثر حکم کل دارد صحيح  
 در شرح سفر السعادة گفته که دليل بر مذاهب ابو حنيفة بعض اين حديث را آورده اند که در صحيح بخاري از ابن عمر آمده است که آنحضرت فرمود  
 لا شاة لمرأة ثلثة ايام للمع ذى حرم پس معلوم شد که غایت و طول حد سفر و مشقت و غرض لوازم و تفاوت آن سه روز است و هر چه  
 کم از اين است قصير و الايعتد به است و در دلالت اين حديث بر نفی بودن سفر اقل از ثلثة ايام نظر است و نیز در بعض طرق اين حديث مسيرت  
 يوم نیز واقع شده و اکثر استدلال کرده اند بحدیث شيخ شافعي که فرموده است يسح المقيم يوما و المسافر ثلثة ايام و ليا ليا زيرا که لام الف  
 مسافر براي استغراق است پس معنی اين چنين می شود هر مسافر سه ميگند سه روز و شب پس اگر چه سفر کمتر از آن اعتبار کنند چنانچه  
 مسافري باشد که ممکن نباشد او را سه ثلثة ايام و اراده اين معنی که مسافر سه ميگند اگر مستوعب گردد و سفر او سه روز را خلاص ظاهر  
 عبارت است و همچنين بودن ثلثة ايام ظرف مسافر نه يسح که ذکر و اقله يقيم و بالجملة بعض احاديث و اخبار ناظر اند و ثلثة ايام بعض ذکر  
 از آن و بعض در چهار برید و در بعض احاديث ستميل يا سه فرسخ نیز واقع شده الی قوله و شك نیست که مذاهب ابو حنيفة با احتياط قريب است  
 كما لا يخفى انتهى كلامه گويم آنچه مذاهب درين باب آنست که در ذره همه گفته واجب است قصر بکسی که بيرون آمد از شهر خود و حالیکه  
 قصد کننده است سفر را اگر چه کمتر باشد از برید و شهر گاه که اقامت کند در شهری در تردد قصر کند تا بيلت روز و چون عزم کند بر اقامت  
 چهار روز تمام کند نماز را بعد آن و بر لي اوست جمع بتقديم و تاخير باذان و اقامت انتهى و در درازي مضيد گفته در تعيين قدر سفر که مسافر  
 در آن قصر کند چیزی نيامده پس واجب شد رجوع بخيري که گفته و شرعا سمي شود بسفر پس هر که از محل خود برآيد و در سير خود مسافر شمرده شود  
 و قصر کند نماز را اگر چنين محل کمتر از برید باشد و هر که اعتبار کرده است برید و يوم و يومين و ثلاث يوم و زائد بر آن و ي نياد و نه است بخير  
 بران و غایت آنچه آوردند اين حديث است که نیست جلال زنی را که ايمان دارد بخدا و رسول و روز آخرت اينکه سفر کند سه روز بخير و ي  
 روايتي يک روز و شب آمده و در روايتي برید پس برين حديث ذکر قصر نیست و نه اين حديث در سياق سفر پس احتجاج بران مجرب است  
 و تسميه مسافت سفر زن سنانی تسميه مادون او بسفر نیست و آنحضرت صلي الله عليه وسلم چنانکه مسافت سه روزه را سفر نام کرده چنين است  
 برید اسفر گفت پس اختلاف روايت و تسميه برید بسفر سنانی تسميه مادون برید بسفر نیست انتهى بخير و حاصل شد از اين جواب آنچه  
 حضرت شيخ ذکر کرده بود و تا بايد مذاهب حنفية و در سبيل گفته است تدللي کرده اند بحدیث ابو هريره مرفوعا لا يحل لامرأة مسافرة ان تلبس  
 ثوبا من خبز بود و گفته اند که مسافت برید را سفر نام کرده گويم و نیست و در سبيل تدللي بر آنکه اقل از اين مسافت سفر نام کرده می شود بلکه اين حدیث

سفری است که واجب است و دعوی محرم و دست ملازم در میان قصر و در میان مسافت و جوب محرم بنا بر جواز توسع در اجاب محرم تخفیف است  
 الباء و تخفیف است و چهار فرسخ گفته اند لما اخرج البخاری من حدیث ابن عمر و حدیث ابن عباس و الاقص و التمام فی اقل من اربعة برد و اخرج  
 البیهقی بسند صحیح من فعل ابن عباس ابن عمر و بانه روى البخاری عن عبد الله بن عباس ان سئل القصر الصلوة من مكة الى  
 عرفة قال لا ولكن الى عسفان والى جدة والى الطائف واما ما ذكره ابن عمر و ابن عباس انهما سمعا رسول الله صلى الله عليه و آله  
 متقا و انه انتهى بعده از زاد المعاد عدم تحديد مسافت نقل کرده و در مقدم رواه الدارقطني و البیهقی و اما ما ذكره ابن عمر و ابن عباس  
 عبد الوهاب بن مجاهد است و او متروک است نسبت کرد و او را قوری بسوی کذب و ترک کرد و او را دارقطني و بیست و دوی متر و نه است از  
 روایت و نشنید وی از پدر خود پس منقطع باشد و نیز روایت کرده است از وی اسمعيل بن عیاش و روایت وی از یحیی بن یحیی و یحیی بن یحیی  
 و الصبیح و الله موقوف و صحیح است که موقوف است بر ابن عباس و مسند و صحیح است و لیکن اجتماع و اوردان مسرج است  
 پس محمول شود بر اینکه ابن حکم از ای ادست و گذشت که ثابت نشده است و در تحديد حدیثی مرفوع کذا اخرج ابن خزيمة  
 شافعی بسند خود از ابن عباس آورده که وی پرسید و شد از قصر صلوة تا عرفه گفت نه و لیکن تا عسفان و تاجده و تا طائف و مسندش  
 صحیح است و ذکره مالک فی الموطا عن ابن عباس بلانما شوکانی روح در درازی مضیقه گفته این است بحسب بعضی نقیصین قدر مسافت سفر  
 و اقامت در تردد و اقامت نیست از ان مسر که است که بلید میشود در ان فیه من مضطرب میگردد در ان مذمبهها باشد اضطراب  
 و متباین می شود در ان انظار باشد و چنانکه مذکور شد ارجح مذاهب است اگر چه درین سکه مذمبهها است انتهى بلخصه گویم محل ايراد  
 این حدیث قبل حدیث النس و معاذ بود لیکن در نسخ متن همچنین واقع شده فافهم و حسن جابر رضي الله عنه قال قال  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم خيرا مني الذین اذا ساءوا استغفروا و اذا سافروا قصصوا و اذا افطروا باهتروا  
 است قن کسانی اند که چون کار بد کنند استغفار نمایند و چون سفر کنند قصر کنند نماز را و افطار کنند روزه را و در سبیل گفته حدیث  
 دلیل است بر آنکه قصر و فطر افضل است برای مسافر از خلاف این هر دو و شافعی گفته ترک جمع افضل است پس قیاس است که چنین  
 گویند که تمام افضل است و قد صرح جابر ايضا و گویا که ایشان قائل نشدند باین حدیث بنا بر ضعف وی اشتی گویم احادیث صحیح و در افطار  
 و صیام در سفر سه قسم آمده یکی در اباحت افطار مطلقا و آنرا بخاری و مسلم و موطا و نسائی از ابن عباس روایت کرده اند و دوم تخفیر میان افطار  
 و صوم و آنرا اصحاب کتب سه مرتبه از حدیث عایشه و انس روایت کرده اند سوم در اباحت افطار و دوم صیام و آن نزد مسلم و ترمذی از  
 جابر آمده و جمهور علما از اهل فتوی اتفاق دارند که افطار و صوم هر دو در سفر جائز است و لیکن اختلاف کرده اند درین که صوم افضل  
 یا افطار یا هر دو برابر امام ابو حنیفه و مالک شافعی و اکثر ائمه بر آنند که صوم افضل است کسی را که طاقت دارد بی زیادت مشقت و لحوق ضرر  
 و اگر متضرر گردد افطار اولی است و فعل آنحضرت در صوم حجت ایشان است و نیز حاصل می شود بدان برلوت ذمه اگر چه در افطار تخفیف است  
 و ترمذی و سعید بن السیب از اعیان و احمد و یحیی و بعضی دیگر از علما افطار اولی و افضل است مطلقا و صحیح قول اکثرین است در سفر السعاده  
 اگر در رمضان سفر کردی افطار کردی و گاه روزه داشتی و دیگران را بخیر میکردی میان افطار و روزه انتهى اخرج الطبرانی فی  
 الدعاء و الاوسط باسناد ضعیف زیرا که در سندش ابن لمیه است از ابی الزبیر از جابر رواه اسمعيل بن یحیی فی کتاب الاحکام  
 و هو فی مرسل سعید بن السیب و آن در مرسل ابن السیب است عند البیهقی مختصه می شود و یک بهقی بطریق مختصه







دوارد شده است در صحیح از حدیث جابر که میگزارد آنحضرت نماز جمعه بستر می رفتند مردم بسوی شتران خود پس فرج میکردند آنرا و وقتی که زائل  
 می شد آفتاب و در اینجا تصریح است بگذاردن نماز جمعه پیش از زوال و همچنین درین باب است حدیث انس که میگزارد آنحضرت نماز جمعه بستر  
 بر می نشستند مردم بسوی قائم پس قیلوله میکردند و این حدیث در صحیح است و مثل است حدیث سهل بن سعد استقی و حافظ ابن قیم رح در بعضی گفته  
 نیست مگر نه نماز جمعه وقت زوال روز جمعه بانخصوص بنا بر ورود احادیث صحیح **بیش** و روایت کرده است دارقطنی از عبد الله بن شیبان  
 که گفت حاضر شدم با آنحضرت بود خطبه نماز او قبل نصف نماز بستر حاضر شدم جمعه را با عمر پس بود نماز و خطبه او تا آنجا که میخواستیم گفت که  
 نیم روز شد پس بستر است که از عیال ایشان پس بود نماز و خطبه او تا آنجا که می توانم گفت زائل شد و ز پس ندیدم هیچ کس که عیب کرده باشد این را  
 یا الحار و روایت کرد از حضرت زین العابدین علیه السلام در روایت پس سر خود عبد الله و گفت گذاروی عن این مسعود و جابر و سعید و معاویه تا این صلوا  
 قبل الزوال و دلالت این حدیث بر مذہب احمد واضح تر است و جمهور تاویل کرده اند این حدیث را و گفته اند نماز اول زوال شمس است و ثانی  
 در قول می پس شیطان ظل متوجع بسوی قیصر است یعنی قول است ظلالی بر نفی اصل ظلال که دلیل باشد بر صلوة قبل زوال گوئیم این تاویل مدفوع است  
 بآنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز بعد زوال گذاروی و خطبه مسوره جمعه و منافقون در آن خواندی وقت ذناب ایشان از جمعه ضرر و شیطان  
 سایه بودی که بآن استظلال میکردند اما صاحب سل السلام در حواشی ضویر النماز تحقیق کرده که اول وقت می زوال است و مؤید او است حدیث  
 سهل بن سعد چنانکه باید متفق علی کیکه و اللفظ البخاری حدیث دلیل است بر سادرت بسوی نماز جمعه نزد اول زوال شمس  
 و نزد جمهور وقت می همان وقت ظهر است و نزد مالک جائز است خطبه قبل زوال نه نماز و تحت ایشان ظاهر این حدیث است و هر چه در آن  
 روایت احمد و مسلم است از حدیث جابر آن نبی صلی الله علیه و سلم کان یصلی الجمعة ثم ینزہب الی جالان فترجمه ما بین نزول ایشان یعنی از نماز  
 و فی لفظ المسلم و در لفظی نزد مسلم است از حدیث سلمه که تأیید معناه اذا زالت الشمس شمس شد و جمع شد منتجع التي یوم  
 که جمعه میگزاردیم با آنحضرت و وقتی که زائل می گشت آفتاب بستر بر می نشستیم بستر بر می شدیم سایه را و لفظ بخاری از حدیث انس این است  
 که بود آنحضرت میگزارد جمعه را هنگامی که میل میکرد آفتاب بجانب مغرب یعنی وقت زوال مقصود آنست که پیش از زوال نمی گذارد و این  
 بر تقدیر عموم اشتداد و ختر است و در شداد تبرید میکرد و چنانکه در بخاری است که چون سخت می شد سردی شتابی میکرد برای نماز یعنی  
 در اول وقت میگزارد و چون سخت می شد گرمی سردی میکرد و پس از اول وقت میگزارد و **عن** ابی العباس سهل بن سعد بن مالک  
 الخرجی الا نصاری ای ساعدی نام وی حزن بود آنحضرت سهل التمیمه که در روی عتبه ابی العباس و الزہری و ابو حازم از مشاهیر صحابہ  
 و آخر کسی است که وفات یافته از صحابہ بر قول مشهور در مدینه مرد در سنه احدی و تسعین و در وقت رحلت آنحضرت پانزد ساله بود قال کفا  
 نقیل ولا تنفخی الا بعد الجمعة گفت نبودیم مگر قیلوله کردیم و در طعام چاشت خوردیم مگر بعد از نماز جمعه قائم نصف نماز را گوئید  
 و قیلوله خواب نماز را گذافی القاموس و در بایگفته مقیل و قیلوله است راحت در نصف نماز خواب باشد یا نه و معتبر در اقامت سنت نیز همین  
 متفق علی کیکه و اللفظ المسلم و حدیث سهل است بر اول حدیث اول و این از اول امام احمد و احسن است و فی روایة فی  
 عجیب رسول الله صلی الله علیه و سلم و سلمه یعنی این قیلوله و تغیری بعد از جمعه در زمانه آنحضرت بود و این جمله را مصنف برای آن آورده  
 تا گویند که در روایت تصریح نیست که این فعل آنحضرت بود یا تقریر و رتبه معلوم است که جزوی در مدینه هیچ جمعه نبود پس این اخبار است  
 از نماز وی صلی الله علیه و سلم شریح در ترجمه گفت این حدیث فی الحکم تا باید مذہب امام احمد میکنند و لیکن مقصود بیان اهتمام بشان جمعه است

و تکیه بر آن تا اول وقت بدان برسند انتهی در سفر السعاده و خاصیت یازدهم جمعه گفت که نماز نافله در وقت استوای روز جمعه مکروه نیست چنانکه در  
سائر ایام مکروه است و این مذہب بیشتر علماست چه ابو قتاده روایت میکند که پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم مکروه می داشت نماز نیمه روز الاربعه و نیمه  
و فرمود و قریح را درین وقت می افزودند هر روز الاربعه صحیح و آمده شده است استحباب نماز در روز جمعه تا زمان خطبه و شافعی با سائین متفق  
روایت کرده که نبی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عن الصلوة کما حق تعزول الشمس الایوم الجمعة و علما را از این خبر قائل است یکی آنکه نیمه روز  
وقت کراهت نیست در هیچ حال و در هیچ روز و این مذہب امام مالک است دوم آنکه وقت کراهت در هیچ روز نیست و این مذہب امام  
ابو حنیفه است و قوی از امام احمد است سوم آنکه وقت کراهت در جمیع ایام است غیر روز جمعه که وقت کراهت نیست و امام شافعی است  
مخرج محققان انتهی گویم و همین است مذہب امام ابو یوسف نیز و باجماع وقت جمعه وقت ظهر است زیرا که جمعه بدل نماز ظهر است و سبب آنکه نیست  
دلیل درین حدیث بر صلوة قبل زوال زیرا که صحابه در مدینه و کوفه و غلامی کردند که بعد از نماز ظهر کما قال تعالی و حیثین تفتحون شیانکم من  
الظلمة فکذا فی انحضرت مساعت می فرمود برای نماز جمعه در اول وقت زوال اختلاف نکر تاخیر میکرد آنرا بعد زوال تا آنکه فرایم آیند مردان تنی  
و عجب جابر بن جری الله عنه ان المتبی صلی الله علیه وسلم حکان یخطب قائما برسئله انحضرت خطبه میخواند استاده  
و قیام در خطبه نزد ابی حنیفه و مالک احمد سنت است و نزد شافعی و در روایتی از مالک واجب و نزد باقی ائمه قیام در خطبه شرط است هر کس را  
که قدرت دارد چنانکه نماز را مصنف در فتح الباری گفت اول کسی که خطبه نشسته خواند معذور بود و گفته اند که وی در آن معذور بوده که پیش شکم بسیار  
شده بود و طاقت نشدند و خطبه خواندن نداشتند لهذا خطبه اولی نشسته میخوانند و خطبه دوم استاده و چون این قعود حکم ضرورت بود چوحت  
نباشد در آن بر کسی که بخویم کسی نشسته خواندن خطبه را رجاء است عبد بن من الشام یسیر آمد کاروانی از شام و ایام قضا بود و خطبه را بر سر عین  
و بسکون تحسین و در نمایه گفته الایم باجماعا فانفضل الناس الیه ایس بر گردیدند مردم بسوی آن قافله و بی طاقت شیده برای دلش  
بیرون فرستند القتل عنون ساکنه و فتح فقیه معنی انصرف است حقه لم یبق الا انشا هشر رجلا ما انکه نمادند در مسجد و دراز  
کن پس نازل شد این آیت و اذا ارادوا نقضوا نقضوا البیاء و ترکوا قائما و از اینجا معلوم شد که خطبه در حال قیام بود  
و این حدیث را نقل نمائیم و صحیح ابو یوسف و جابر گفت بود من در سائیکه با انحضرت مانده در روایت کرد در اقطعی باین لفظ که نمادند که  
چهل کس و سنادش ضعیف است چه متفق است بدان علی بن عاصم و وی متروک است قال الشافعی و یزید بن یارون گفته ما نزلنا نعرف بالکذبه  
و روایت کرد عقیلی در ترجمه اسد بن عمر البجلی از حدیث جابر و زباده کرده بودند باقیان الیکم و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و سعد و سعید  
و ابو عبیدة یا عمار شک از اسد بن عمر است و بلال و این مسعود و این یزید و کس شدند و اشاره کرد عقیلی که این تعدید در هیچ است و خبر  
و گفت روایت کرد این را هشام و خالد بن عبد الله از شیخی که روایت کرده است از موسی اسد بن عمر و یسیر فر نگردد و این هر دو تقدیر را وقت  
عقیلی که این قومی است که می آیند با حدیث آنچه از دست و دست لال کرده اند بدین بر آنکه اعتبار اربعین غیر مستقیم است زیرا که عدد مستقیم  
برای ایندای مستقیم است در و ازم و جواب داده اند با احتمال اینکه ایشان عمو کردند یا غیر ایشان آمده شریک شدند پس حصر شد در اربعین  
اگر چه خطبه نماز باشد و تصریح کرده است مسلم در روایت مذکوره خود که انفضاض انما در حالت خطبه خواندن انحضرت بود و بهیچ این را ترجیح داد  
بر روایت کسی که گفت انحضرت نماز میکند و جمیع سیان این مهوده باین طریق است که هر که روایت کرد که نماز میکند و هر احوی خطبه است مجازا  
و قیل خطبه در آن وقت بعد نماز بود و کذا فی انحضرت بعض انکار کرده اند خطبه خواندن انحضرت را بعد نماز جمعه کذا فی البدر المنیر رواه مسلم

در سبیل گفته حدیث دلیل است بر شریعت خطبه قائما در یک شریعت برای وی ندی حسین چنانکه گفته اند که تپش کس باید و نه آنچه گفتند اند  
که اقل آنچه مستعد می شود بدان جمعه و از دو کس اند که از وی عن مالک زید که نیست دلیل بر یک مستعد می شود بکنه ازین و درین قصه نازل  
شده است آیه و از او و اتجاره فی عیاض غنمه ابوداؤد و در اسماعیل **ب** پیش از خطبه بگذارد و قاضی عیاض گفته این اشبه است  
بود و گمان کرد و نه که نیست **ب** این چیزی در انفضاض از خطبه و قبل ازین **ب** پیش از خطبه بگذارد و قاضی عیاض گفته این اشبه است  
بحال صحابه که گمان کردند که ترک کنند نماز را با آنحضرت و لیکن گمان کردند جز آنصراحت را بعد قضای نماز انتهی  
شوکانی گفته است مخالفت نمیکند نماز را مگر در مشروطیت و در خطبه زیرا که آنچه دلالت کند بر امتیاز جمعه از دیگر صلوات  
در غیر خطبتین نیامده و کسی که شرط میکند در وجوب جمعه بودن امام عظم و مصر جامع و مقرر مخصوص به هیچ دلیل بر استحباب این شرط و دلالت  
نکرده چه جای وجوب تا بشرطیت آن چه رسد بلکه اگر دو کس هم در جای نماز جمعه بگذارند و آنجا جماعتی دیگر نباشد پس این هر دو بجا آورده آنچه  
واجب بود بر ایشان و اگر یکی ازین دو برای دیگری خطبه خواند هر دو عمل کردند بر سنت و اگر هر دو خطبه ترک کردند پس نماز جمعه خود یک سنت است  
و اگر نبی بود حدیث طارق بن شهاب در تفسیر وجوب جمعه بر همه مسلمان بیرون وی یا جماعت و عدم امامت آنحضرت جمعه را بر زمانه خود و غیر جماعت  
البدیه گذاردن جمعه تنها هم کافی بود بچون دیگر صلوات و لیکن لابد است جمعه را از جماعت الا اقل دو کس انتهی **و حسن** ابن عمر رضی الله

عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ادرك ركعة من صلوة الجمعة وغيرها قلل ضعف البها أخرى  
وقد تمت صلواته فمروا کسی که دریافت با امام یک رکعت از نماز جمعه و جز آن از سایر صلوات پس یکدیگر زیاده کند بسومی آن یک رکعت دیگر  
در جمعه و در غیر وی بقدر باقی یک رکعت یا زیاده و تحقیق تمام شد نماز او در هر یکه گفته کسی که دریافت امام را در جمعه بگذارد و با وی آنچه درسته  
و بنا کند بر وی جمعه را بپیل قول می صلی الله علیه و سلم ما در کتم فصلوا و انا فاکم فاقضوا هر چه در یابید با امام بگذارید و آنچه قوت شد قضا کند آنرا و اگر  
در یافت امام نداشتند زیاده در جمعه و سهو بنا کنند بر وی جمعه را و اگر دریافت اقل از وی بنا کنند بر وی ظهر را انتهی و آیه النبی فی و در بخاری و سلم  
از حدیث ابی هریره باین لفظ آمده که هر که دریافت یک رکعت از نماز با امام پس تحقیق دریافت نماز را و این حکم عام است شامل جمیع صلوات  
و تخصیص بجمعه ندارد لیکن ایشان تفسیر کرده اند بجمعه بقرینه حدیث دیگر از ابو هریره که نزد ارقطی است و لفظ وی این است که فرمود آنچه  
هر که دریافت از جمعه یک رکعت پس باید که ختم کند با وی رکعت دیگر را یعنی جمعه را تمام کند و این صلوة در سبیل گفته درین حدیث دلیل است  
بر آنکه جمعه صحیح است مراحق را و اگر چه خطبه را ندید و باین رفته اند شافعی و ابو حنیفه و در مصنفی گفته بغیر گفته است هر که یک رکعت کامل  
در یافت از جمعه وی ادراک کرده است جمعه را پس چون امام سلام و پیش ختم کند با او یک رکعت دیگر را و تمام شد جمعه و ادراک نکرد ده است با او یک رکعت  
و داخل نشد و نماز مگر بعد از آنکه سر برداشت امام از رکوع رکعت دوم پس ختم شد از وی جمعه و باید که بگذارد آنرا چهار رکعت زیرا که وی نه است  
و همین است مذمت مالک و ثوری و شافعی معتز جمعه گوید در حدیث حاکم آمده است من ادرك من صلوة الجمعة فقد ادرك لصلوة و از روایت دیگر حاکم  
من ادرك من الجمعة قلل ضعف البها أخرى و از مفهوم این حدیث دانسته شد که اگر درون یک رکعت دریافت جمعه را ندیده است پس نماز او کند  
استینافا و بنابر و نزدیک امام اعظم اگر نشد با امام را دریافت دو رکعت بگذارد و نماز جمعه را دریافت انتهی و الدارقطنی و اللفظ لک  
شکوفا فی گفته این حدیث را طریقی بسیار است و باعتبارش حسن لغیر است و در سبیل گفته اخراج کرده شده است این حدیث بپسندیده طریقی از  
ابی هریره و بسند طریقی از ابن عمر و در هم با متقال است انتهی و اسناد صحیح و سندش صحیح است لکن قوی ابو حاتم را رساله لیکن

ابو حاتم تفویضت ارسال می کرده و گفته که صحیح هر مسلم است و روایت کرده اند از ابو حاتم که در حدیث از یونس بن یزید بن سالم عن ابی سلمة الودادی  
و در اقطبی گفته اند مستغفر است بدان بقیه از یونس و ابن ابی حاتم گفته در عیال که عن ابی حاتم است در متن و در کتاب و بلکه مروی است از شهر  
از ابی سلمة از ابو هریره صریحاً این لفظ من آورده که در کتب معتبره نیست و اما قول می من صلوة الجمعة پس هم مست و الاقام گفته بشبه  
موتن است و تحت تدیس می بنابر تصریح حدیث زائل است و جابر بن سمیعه رضى الله عنه پس و پدر و جابری  
و در ظاهر زاده سعد بن ابی وقاص است و مادر وی خالدة بنت ابی وقاص روایت میکند از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که در روز جمعه و از عیال  
آن الشیخ صلی الله علیه و سلم کان یخطب قائماً ثم یجلس ثم یقوم فیخطب است و در این حدیث که خطبه بخواند  
استاده پستری نشست پستری ایستاد پس خطبه می خواند استاده و این دلیل است بر غیر محبت قیام حال خطبتین و بقصص کیم و در نزد عیال و علمای  
اختلاف کرده اند و از آنکه قیام سنت است یا واجب ابو حنیفه گوید قیام و قعود هر دو سنت است و مذموب مالک آنست که قیام واجب است پس اگر  
ترک کرد از آنکه در خطبه صحیح شد و شافعی گفته خطبه نمی باشد مگر از قیام کسی را که طاقت آن دارد و احتیاج کرده و بر ائمه آنحضرت بر آن تا آنکه  
گفت جابر بن سمیعه انما کان یخطب جالساً فقد کذب پس یکبار خبر دهد تر که وی خطبه بخواند نشسته پس تحقیق در وضع میگردد  
در بعضی گفته سنت است که خطبه بر منبر خواند یا بر مرتفع بعمل آنحضرت و عمل مسلمین بعد آنحضرت و جلوس بین الخطبتین را مثل سوره اخلاص بیان  
کرده اند و در حدیث آمده که قصر خطبه علامت فقره رجل است و خطبه استاده باید خواند بعمل مستمر آنحضرت صلی الله علیه و سلم و عمل مسلمین و باید  
ترک کرد قائماً انتهی و اما تسلیم خطبه بر غیر مردم پس در روایت اترم است از حدیث شعبی که بود آنحضرت چون بر می آمد منبر را روز جمعه و میگرد  
پسوی مردم و میگفت السلام علیکم الحدیث و هو مرسل و ابن عدی روایت کرده که آنحضرت چون نزدیک می شد از منبر سلام میکرد و یکبار منبر  
می بود پس چون روی میکرد پسوی مردم سلام میکرد و بر ایشان پستری نشست لیکن ابن عدی این حدیث را تضعیف کرده بعد از ابن عبد الله  
الانصاری وضعفه ابن حبان أخرجه مسلماً و تمام حدیث این است فقد والله صلیت بعد اکثر من الفی صلوة پس تحقیق بخدا گویند  
که گذاردم با آنحضرت بیشتر از دوازده روز نماز شیخ در ترجمه گفته آنچه زود بنظم می آید آنست که مراد از نماز جمعه باشد و این درست نیست زیرا که آنحضرت  
نگذارده نزدیک بیاض جمعه چادر اول جمعه که گذارده بعد از قعودم بمیدان بود و در بیت اقامت بمیدان ده سال است پس از نمازها سه  
به حجگاه است و مقصود جابر بیان کثرت محبت است با آنحضرت انتهى و مؤید حدیث باب است حدیث کعب بن عجره که وی در اید مسجد را  
و عبد الرحمن بن ام الجهم که از بنی امیه و انبای ایشان بود خطبه میخواند نشسته پس گفت کعب که گفتید پسوی این غیبت که خطبه بخواند نشسته  
و حال آنکه گفته است خدی تعالی و اذا ذاک و الحیارة او لعلنا فی نقضها لایحکما و ترکوا فی قاذفا رواه مسلم و رواه ابن خزيمة نحوه و درین حدیث  
و میل است بر جواز تقلید و تشدید بر یکبار از کتاب میکند حرام را یا بگوید که از کتاب خلاف چیزی که در او است کرده بران پیغمبر خدا صلی الله  
علیه و سلم بی ضرورت نفی از حبش باطن است و روایت کرده عبد الرزاق از سمع از قتادة که رسول خدا و ابوبکر و عمر خطبه میخواندند روز جمعه و چون عیال  
شأن شد قیام در اثنا می خطبه می نشست و در سراج میگرد و ساکت می بود بعد از آنکه بحال خود می آمد می ایستاد و میخواند انتهی و ابن ابی شیبہ  
از طاووس آورده که خطبه خواند آنحضرت استاده و ابوبکر و عمر و عثمان و اول سبک نشست بر منبر معاویه است و اما حدیث ابی سعید که نزد  
بخاری است که نشست آنحضرت روزی بر منبر نشستیم ما بر گرد او پس جواب داده است از آن شافعی که این در غیر جمعه بود و در سبک گفته و این  
ادله مقتضی شریعت قیام و قعود است و خطبه و اما وجوب و غیره بودن وی در محبت آن پس نیست و لالت بران مدلفظ مگر آنکه منضم شود







بنده خدمت آواز او بقول اما بعد فان خير الحديث الحديث منقول درین مقام بنا بر انکال بر آن مقدم است و ذکر نکردن شهادت را بر ای اختصار است  
 نبوتش در غیر این روایت نیز که ثابت شده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود هر خطبه که نیست در وی تشهد پس آن مانند هر جزا است و بعضی  
 در دلائل النبوة آورده که از حدیث ابوهریره رضی الله عنه مروی است که ای عن عبد بن جابر عن عبد الله بن عمر عن عبد الله بن مسعود عن عبد الله بن مسعود  
 یعنی در هر خطبه شهادت می باید و خود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در تشهد نفس **بسم الله الرحمن الرحيم** شریف خویش ذکر می فرمود و فی رواية له و هم  
 در روایتی است نزد مسلم از **ابن عمر** رضی الله عنه که این کلمات می گفت **الحمد لله الذي جعل لنا هذا اليوم** و من يظلمه فلا هادي له  
 و کسی که راه ناپدید است که از راه است که او کند و او را خدای تعالی پس نیست را و نماینده مراد او را و سائی نیز مثل  
 این حدیث مستخرج از بعضی روایات است که در حدیث بخیر و تأخیر چنانچه در جامع الاصول آورده است و الکشاف و مرئانی راست در  
 روایت این زیادت بعد قول می و کل بدعة ضلالة و کل ضلالة في النار و هر صاحب ضلالت در آتش و در فرج است مراد آنست که  
 اصحاب خود را در خطبه قواعد و شرائع اسلام تعلیم میکرد و امر و نهی می فرمود و ذکر میکرد دشت و نار و سعادت و امان می نمود و بتقوی الله و تخذیر می فرمود  
 از غضب او ترغیب میداد و روحیات رضای الهی و وار شده است خواندن آیهی در خطبه در حدیث مسلم که بود آنحضرت را در خطبه می نشست  
 میان هر دو و خود خواند قرآن را و تذکیر می نمود و ظاهرش محافظت اوست صلی الله علیه و آله وسلم بر آنچه مذکور شد در خطبه و  
 زیرا که فعل می بیان اجمال آیه جهمت و قد قال صلوا كما رايتهم في أصلي و باین رفته است شافعی و ابو حنیفه گفته کافی است سبحان الله و الحمد لله  
 و لا اله الا الله و الله أكبر و ناک گفته کافی نیست مگر چیزی که نامش خطبه باشد که فی السبل و قد سفر السعادة و فصل خطبة نبوية و در روضه  
 بعد این روایت مسلم که مذکور شد گفته و گاه گفته الحمد لله الحمد لله و نستعينه و نستغفره و نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سيئات اعمالنا من بعد الله  
 فلا مضل له و من يضلل فلا هادي له و اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و سلمه بالحق بشيرة و نذير لاین یدی الساعة من  
 يطع الله و رسوله فليطع الله و من يعصها فانه لا يضر الله نفسه و لا يضر الله شيعته انتهى و در روایتی اینست و من يعصها فاقدر عذري و نسال  
 ربنا ان يجعلنا من بطيعة و يطع رسوله و يتبع رضوانه و يكتب سخطه انما نحن به وله رواه ابو داود و عن ابن مسعود و الثوري عن النسائي عن ياف  
**و عن عبد الله بن عباس** رضي الله عنه ان ابا هريرة صاحب است و تقدم ذكره قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 يقول ان طول صلوة الرجل و قصر خطبته مثبته من فقهه شنیدم آنحضرت را می گفت بدستیکه در آن روز نماز مرد و کوتاهی  
 خطبه وی علامت و دلیل فقه و فهم اوست و ناشی است از آن و بعضی تفسیر مبنی بطنه کرده اند مثله بفتح میم و حمزة که سوره بانون مشهوره و دلیل  
 گفته و کل شیء دل علی شیء فهو مبنی که انتهی و در آخرین روایت آمده فاطیلو الصلوة و اقصر الخطبة پس در آن کشید نماز را و کوتا و سخاوت خطبه را  
 و مراد بطول نماز طولی است که داخل نشود فاعل می زیر نهی بود و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که میگذارد و جمعه را بسوره جمعه و منافقون و این طول  
 بنسبت خطبه نیست تطویل منعی عنه و طبعی در وجه بودن آن منطوقه فقه و فهم گفت که نماز مهل است و خطبه فرج و از جمله قضایای فقهیه است  
 که مهل بفرج ایثار کنند و اتمام بشأن آن بیشتر نمایند و در سبیل گفته قصر خطبه از آن جهت علامت فقه جعل شده که فقیه مطلق است بر حقائق  
 معانی و جوامع کلم و الفاظ و ممکن است از تعبیر بعبارة جزاء مفیده و لهذا تمام این روایت اینست فاطیلو الصلوة و اقصر الخطبة  
 و ان من البیان لیسر البشیر که در کلام را که عمل میکند در دل و جذب میکند عقول را بعباد و بنا بر شتمال می بر جزالت و تناسق دلائل الله  
 معانی کثیره و وقوع در محال می از ترغیب و ترغیب و نحو آن و قادر نیست برین مگر کسیکه فقیه است بمعانی و تناسق دلائل الله و می تواند





تقلید وی نزد انبیا و گفت اند که مراد نماز نماز نافله است والا قضای فائزیه وقت خطبه درست بود ولی کراهت و نیز اختلاف است که آنکه در ششمین  
و خطبه نمی شنود سکوت کند یا نه مختار سکوت است و بعضی از متأخرین گفت اند که در ششمین در وقت خطبه یا بشغول بودن بگوشت و در وقت که  
صفات ظلمه بهتر بود و در شرح این هم گفته که حرام است در وقت خطبه کلام اگر چه امر معروف باشد یا تنبیح و تملیل حرام است اکل و شرب و کتابت  
و مکروه است استنمیت عاقل و در سلام و بروایتی از ابی یوسف <sup>در</sup> مکروه نیست زیرا که فرض است و جوبالش آنکه فرض است اگر در سلام اذن باشد  
و از جهت آنکه در سلام ممکن است در هر وقت بخلاف سماع خطبه و در اول تا شغل سماع خطبه <sup>در</sup> مکروه است و در هر دو وجه برای عطفه  
نیز در اول گوید و در دیگر اشارت بچشم و دست مکروه نبوده و صحیح و در نظر در کتاب و اصلاح آن بقلم روی است و وی نیز گفته اند و استنمیت  
در سبیل نیست در قول وی یوم الجمعة دلالت است بر اینکه نیست خطبه غیر جمعه مثل خطبه جمعه در مثنی بودن کلام در آن و سلم <sup>در</sup> بر قول وی الامام  
خطب دلالت است بر اختصاص نبی بحال خطبه و در وی رد است بر کسی که نمی بیند از کلام از وقت جمعه خروج امام و اما کلام نزد صلوات میان هر دو  
خطبه پس می غیر مخاطب است پس مثنی نباشد از کلام در آن هم گام گرفته اند که این وقت یسیر است و شبه سکوت برای تنفس پس و است  
در حکم مخاطب است و تشبیه بحار رحمت آنست که از وی انتفاع باطن نافع فوت شده با آنکه در حضور جمعه تعجب و مشقت نفس کشیده چنانکه  
از مشبه به فوت شده بود و با وجود شکل تعجب در استصحاب اسفار و در قول می نیست که جمعه دلیل است بر عدم صلوة زیرا که مراد جمعه نماز است  
مگر آنکه باجماع کافی است پس لابد است از تاویل یا بنا بر موقوفی فضیلت است چنانکه در حدیث ابن عمر است من لغا و تحظى رتبا بانسان کان کثیرا  
رواه ابو داود و ابن خزيمة این دو مذهب که یکی از روایات این حدیث است گفته معنی وی آنست که نماز شد اما از فضیلت جمعه محروم ماند و احتیاج  
کرده اند ابو حنیفه و مالک شافعی و در روایتی باین حدیث بر وزن کلام حال خطبه زیرا که تشبیه می بشبه به مستنکر و ملا حظ و به شبهه دال است بر ترجیح  
آن و قول اذ اقلت لصاحبک الخ تاکید می از کلام است و چون امر معروف از لغو معذ و شد غیر وی بالا ولی لغو باشد و نظر آنست که نبی  
شامل است مکالمه و ذکر و قرائت قرآن و غیره همه را و هر که فرق میکند میان مکالمه و غیر وی پس بروی دلیل آوردن است پس شل این تشبیه  
و در روایت آنحضرت نزد ذکر شریف وی پیش قائل و چوب محارص این حدیث است و تخصیص کلی بجموع دیگر محکم است بدون مرجع و اختلاف کرده اند  
در معنی قوله لغوث و اقرب اقوال قول ابن النیر است که اللغوا لا یحسن و قبل بطلت فضیلة جعتک و صارت ظمرا انتهى و **عنه** **حاج**  
رحمی الله عنه قال دخل رجل یوم الجمعة در آمد مردی روز جمعه و نام وی در روایت مسلم سلیک غطفانی آمده و قیل غیسره  
و النبی صلی الله علیه و سلم یخطب و آنحضرت خطبه میکرد و فقال صلیت پس فرمود او را اگر از وی دو رکعت تحیت المسبی قال  
گفت نه قال فقمه فصل رکعتین فرمود بر خیز و بگذار دو رکعت و در روایت بخاری بعد کتبتین خفیفین هم آمده و نزد مسلم تجوز غیرها  
و تجوز کرده بخاری برای این و گفته باب من جاء و الامام یخطب یصلی رکعتین خفیفین و در حدیث دلیل است بر ندادن تحیت المسبی وقت خطبه  
و باین رفته است گروهی از فقها و محدثین و تخفیف هر دو برای سماع خطبه است و مستند شافعی و احمد و سحنی در وجوب تحیت المسبی زمین حدیث  
و جماعتی از سلف و خلف بعد شریعت آن وقت خطبه فرستید و از ایشان اند خفیه و حدیث حجت است بر ایشان و تاویل کرده اند این حدیث  
بیازده وجه که همه مردود است و مصنف از ارتفاع الباری بیان کرده اند آنکه می گویند فرمودن آنحضرت شاید که پیش از این بود یا مخصوص مکان  
مرد باشد که در لغو و شرح این هم گفته شاید آنحضرت قطع کرده باشد خطبه تا آنکه فارغ شد آن مرد از نماز و گفت که واقع بچنین است چنانکه از طنی  
در سنن از حدیث الش آورده که در اند مردی بسجده و آنحضرت خطبه میخواند فرمود بگذار دو رکعت و امساک کرد از خطبه و این حدیث مرد سلام و صلوات



در وی است و در سل جنت است نزد خداوند که مفرج نیز آمده و خالی است از معارض چه غیر وی ساکت است از قطع خطبه و اساک آن و این زیارت  
و زیارت نغمه مقبول است انتهى گویم در تکلمه در شکوة نیز این حدیث را از او قطنی از محمد بن قیس آورده و در وی را از وجوب تحیت المسجد است بخاکها که  
و قطع خطبه بر آن و ال است حال آنکه نزد حنفیه چون تحیت المسجد واجب نیست و در وقت خطبه نیز نبود بلکه گویند مکروه است بحکم حدیثی که در مع نماز و وقت  
خطبه آمده و همین است مذہب مالک و سفیان ثوری و بعضی گویند که امر بتماز مسجد است و بجهت آن بود که وی جانم داشت و مفلس بود و آنحضرت خدا  
که از مردم احسانی است و باید پس سرمود که میان جمع برخیزد و نماز کند تا او را به بینند و بر حال بی مطلع شوند و احسانی بکنند چنانچه  
این معنی هم بود که از آنست و این همه وجود در حقیقت احتمالات مجرست پس در برابر نفس صریح معنی نشود و همچنین آنچه گفته اند  
این صلوة که آنحضرت فرمود و آن امر کرده نماز صبح بود که از وی فوت شده و آنحضرت آنرا یک شفت یا وحی دریافت و نیز سرستلال کرده اند  
بقوله تعالى و لا اقرئ القرآن فاستمعوا له و انصتوا و نیست در وی دلیل بر آنکه این خاص است و آن عام و خطبه قرآن نیست گفته اند  
آنحضرت نبی کریم بود و صاحب خود خاموش باش و حال آنکه خطیب میخواند و این امر بالمعروف است و جواب گفته اند که این امر شارع است  
و آن هم امر شارع است پس نیست تعارض میان هر دو امر بلکه قاعد صامت باشد و داخل تحیت المسجد نگذارد و نیز گویند اهل مریه خلف از سلفا طلبا  
کرده اند بر منافع و نافله وقت خطبه و این دلیل مالکیست و وجه البش آنست که اجماع ایشان حجت نیست کما عرفت فی الاصول یا آنکه دعوی اجماع ناقض است  
از آنکه ترمذی این خبر را از ابوسعید روایت کرده اند و در وی آنکه در زمان خطبه میخواند پس بگذارد و در رکعت حارسان مروان خواستند که او را منع کنند و  
ابا کرد و بگذارد و بعد گفت نبودم که ترک کنم این نیز در ابعاد آنکه شنیدم آنحضرت را که امر میکرد و باین هر دو از این روایت جواب حدیث و از قطنی  
هم حاصل شد و اما حدیث ابن عمر مرفوعا باین لفظ از داخل احدکم المسجد و الامام خطب فلا صلوة و الا کلام حتی یفرغ الامام و رواه الطبرانی فی الکبیر و  
ابوب بن نیک است و وی متروک است و ضعفه جماعة و ذکره ابن حبان فی الثقات و قال مخطی صنفوه و در سبیل گفته اند که آن  
باین حدیث جواز قطع خطبه برای خطیب بکلام بسیر و گفته اند اینکه از آنحضرت صلی الله علیه و سلم صادر شده و بجا و امر مشرعه و خطبه است و امر آنحضرت  
بدان دلیل موجب است و باین رفته اند بعضی و هم که در آنکه محرم در غیر حال خطبه او را طواف مشروع است زیرا که طواف تحیت است و آنکه خطیب  
آنست که داخل نمی نشیند مگر بعد و در رکعت طواف و اما نماز قبل عید پس اگر نماز عید در چنانچه غیر مسکله است پس تحیت مطلقا مشروع نیست و اگر  
در مسجد است مشروع باشد و نگذارن آنحضرت قبل از عید نمازی را بجهت آنست که بجز و دخول مشتغل بنمازی شد و عادت شریف آن بود که نماز  
در عید گاه میگذازد و در مسجد جز یکبار نگذازد پس نیست در وی دلیل بر عدم تحیت آن برای غیر وی صلی الله علیه و سلم اگر نماز عید در مسجد باشد و حتی

**و عن ابن عباس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يقرأ في صلوة الجمعة سورة الجمعة**  
و المنافقون بود آنحضرت که بخواند در نماز جمعه سورة جمعه و سورة منافقون یعنی هر یکی را در رکعتی خواندنی اول را در اول و ثانی را در ثانی و  
تخصیص این دو سورة آنست که در سورة جمعه است بر حضرة جمعه و سعی نمودن بسوی آن و بیان فضیلت بعثت آنحضرت صلی الله علیه  
و ذکر چهار حکم در پشت وی و حث بر ذکر خدا و در سورة منافقون توبه اهل نفاق است و حث ایشان بر توبه و دعای ایشان بسوی طلب استغفار  
از رسول خدا و اجماع منافقین درین نماز بسیار بود و در آخر وی و عطا و حث است بر صدقه و اما خواندن اخیر سورة جمعه در رکعت اولی و آخر منافقون  
در رکعت ثانیة مخالف است و در سفر تسعاده گفته خاصیت و از دهم آیتاب خواندن سورة جمعه و سورة منافقون در نماز جمعه یا خواندن  
سبح اسمک یا رب العالی و غاشیه چه آنحضرت بر یکی ازین دو مطلب حث می نمود و اقتصار بر بعضی از سورة جمعه و منافقون حث نیست بلکه حث بر هر دو است

وتمثال ابیرا را در دست می نمایند انتهى و در روایت مسلم و ترمذی است که تخلف ساخت مروان ابوهریره را بدین و خود بکمال پس گذارد و ابوهریره  
جمعه و خواند بعد الحمد سورۀ جمعه در رکعت اولی و اذاناً بک المثلثون و چون برگشت از نماز گفتند یا ابوهریره تو دو سورۀ خواندی که  
علی بن ابی طالب آنها را در کوفه میخواند گفت شنیدم من رسول خدا را صلی الله علیه و سلم میخواند این دو سورۀ را و همچنین روایت کرد ابو داود و دیگر  
استخلاف ابوهریره در اول حدیث رواه مسلم و در پیش مالک و شافعی است قرائت سورۀ جمعه و منافقون  
و همچنین قرائت سبح اسم و غاشیه و خفیه توفیت بعض قرآن را بعض صلوات مکرره داشتند و تفسیر کلام الله عزوجل میخواندند و حقیقان نوشته اند  
آنست که این که است در صورتی است که بغیر آن نماز را جائز ندارد یا قرائت بغیر آن مکرره ندارد و اگر بجهت است و ذی منکر است آنحضرت  
صلی الله علیه و سلم التزم کند هیچ بک نیست لیکن جی باید که گاه غیر آن را نیز خوانده باشد تا جاهلان از ارکان صلوة شمارانده انتهی و الله  
امی السلام عن العجّان بن بشیر یفتح با و کثیرین صحابی است و اول مولودی است که در آنجا زاده بعد از هجرت و در زمان وفات  
آنحضرت هشت ساله بود و حسی الله عنه گفت نعمان سکان یقرأ بود آنحضرت میخواند فی العید بن ذی الجمعه  
در نماز هر دو عید و نماز جمعه یسبح اسم ربک الاعلی و هل اشک حببت الخائضیه اول در رکعت اولی و ثانی در رکعت ثانی  
بغیر قرائت تمام حدیث این است و چون جمع می شد عید و جمعه در یک روز میخواند همین دو سورۀ را در نماز عید و نماز جمعه و از اینجا تا مکید حجاب قرائت  
این دو سورۀ در نماز جمعه و عید نفهم می شود و این هم معلوم می شود که خواندن این دو سورۀ در جمعه دائمی نبود و لیکن در سفر السعاده گفته که بریک  
ازین دو مورد الطیب می نمود انتهى و در سبیل گفته که یا میخواند گاهی آنچه ابن عباس ذکر کرده و گاهی آنچه نعمان گفته و در سورۀ سبح اسم و غاشیه  
تذکیر است باحوال آخرت و وعد و وعید است پس قرائت آن مناسب حال این نماز جامع است و وارد شده که در عیدین سورۀ ق و اقتربت  
میخواند انتهى و حسن زید بن ارقم قال صلی الله علیه و سلم العید ثم رخص فی الجمعه ثم قال من شاء  
ان یصلی فلیصلی گذارد آنحضرت نماز عید را در جمعه پست رخصت داد و در نماز جمعه پست فرمود هر که خواهد بگذارد جمعه ای که بگذارد و این  
بیان رخصت است و اعلام است باینکه ترخیص باین لفظ بود و ابو داود و ابن ماجه و حاکم از حدیث ابوهریره روایت کرده اند که فرمود آنحضرت  
تحقیق جمع شد درین روز شما دو عید پس هر که خواهد کافی است او را نماز عید از جمعه و ما جمعه کنند و ایم و این حدیث معلول است باسناد  
و درستندش یقین بن الولید است و تصحیح کرده است و ارقطی ارسال او را و کذا احمد بن حنبل و رواه البخاری من حدیث سفیان بن عیینه  
عن عبد العزیز بن موهله مقید اباہل العوالی و سنادش ضعیف است و رواه الطبرانی من وجه آخر عن ابن عمر و رواه البخاری من قول عثمان  
و الحاکم من قول عمر بن الخطاب کذا فی التلخیص و درین باب حدیثی است از ابن عباس و ابن الزبیر و غیره رواه الحسنه الا الترمذی  
یعنی احمد و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و حاکم نیز و صحیح علی بن المدینی و ابن خزمه حدیث و سبیل است بریک نماز جمعه بعد نماز عید  
رخصت است و فعل و ترک وی هر دو جائز است و خاص است بکسی که نماز عید گذارده است نه کسی که آنرا نگذاشته و باین رفته است عجا  
مگر وجع امام و سه کس که همراه او باشند و شافعی و جماعتی دیگر بآن رفته که رخصت نیست باین حجت که دلیل وجوبش عام است مرتبه ایام را  
و احادیث و آثار مذکوره مقوی تخصیص او نیست زیرا که در اسنادش مقال است گویم حدیث زید بن ارقم را ابن خزمه تصحیح کرده و غیر وی  
در آن طعن ننموده پس صالح تخصیص باشد زیرا که مخصوص می شود عام باحاد و مذکور است انهم کانوا یستسقون و فضل است از همان عطا هر قول و  
من شار ان یصلی فلیصل و بفعل ابن الزبیر که در ایام خلافت خود نماز عید را جماعت روز جمعه بگذارد و عطا گوید پست آیدیم بسوی جمعه

پس بیرون نیامدن الزمیر پس گذاریم جمعه را تنها و بوزن عباس و طائف چون از آنجا آمد این قصه بوی گفتیم گفت اصحاب من یعنی فعل او موافق  
سنت واقع شده و لیکن شکی کافی نیست در سناد و شکی نیست و این مندرگفته این حدیث ثابت نیست زیرا که لباس ابن اریط را وی نمی آید و جمعی  
و نزد وی نیز ساقط می شود و فرض ظهر و گذاردن می شود و مگر عصر را بود او و از ابن الزبیر روایت کرده که وی گفت دو وعید است که مجتمع شد در یک روز  
پس جمع کردند و در او گذارد و در رکعت صبحدم و زیاده نکرد بر آن تا آنکه گذارد عصر و این اصل که جمعه اصل است در روز خود و ظهر بدل است مقتضی  
صحیح این قول است زیرا که در این اصل با امکان او ساقط شد بدل با اولی ساقط باشد و ظاهر حدیث نیز دلالت دارد بر این که در جمعه رخصت داد  
و نماز ظهر را رخصت کرد و این را جمعه از برای هر کس که قاله الشارح المصنفی و آید مذنب ابن الزبیر گویم مخفی نیست که عطا خبر داد بعد از خروج  
ابن الزبیر برای نماز عصر پس نقص قاطع نیست در نگذاشتن وی ظهر را بخانه خود پس خرم باینکه مذنب ابن الزبیر سقوط ظاهر است روز جمعه بر کسی که  
نماز عصر نگذاشته است باین روایت صحیح است بنا بر احتمال این معنی که وی نماز ظهر بمنزل خود نگذاشته باشد بلکه قول عطا که ما تنها گذاردیم و جمعی  
ظهر را مشورت بعد از نماز بود و وی بسقوط آن و نتوان گفت که مراد وی نگذاشتن جمعه است تنها زیرا که جمعه جزء جماعت صحیح نیست  
بالاجماع و قول باینکه اصل در روز جمعه صلوة جمعه است و ظهر بدل است و این مخرج است بلکه فرض اصلی همان ظهر است که شب ظهر را رخصت  
شده و جمعه تا آخر است از وی پس چون فوت شود جمعه واجب گردد و نماز ظهر را بخانه یا بر این بدل است از وی و حقیقه صاحب اصل فی رساله

و عن ابي عبد الله رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صلى احدكم الجمعة فليصل  
بعد ما ارى ارجاءه چون بگذارد یکی از شما جمعه را پس باید که بگذارد و بعد جمعه چهار رکعت حدیث و این حدیث است بر شهر حدیث چهار رکعت بعد از نماز  
و ظاهر امر اگر چه واجب است لیکن روایت مسلم از ابن الصباح بلفظ من کان مصلیاً بعد الجمعة فليصل ارجاءه از او واجب بر آورده و رواه ابو داود  
و الترمذی و الضیاء و گفت ترمذی این حدیث صحیح است و عمل برین است نزد بعضی از اهل علم و مذنب است که اگر در مسجد بگذارد چهار رکعت  
و اگر در خانه بگذارد دو رکعت و این دال است بر عدم وجوب اما شک نیست که چهار افضل است از دو و بنا بر وقوع امر بدان و کثرت فعل آنحضرت بر آن  
آن در بعضی نبوی گفت و کان صلی الله علیه و سلم اذا صلی الجمعة دخل منزله فصلی رکعتین منها و اخر من صلاها ان یصلی بعد ما ارى ارجاءه قال  
شیخنا ابن تیمیة ان صلی فی المسجد صلی ارجاءه و ان صلی فی بیته فصلی رکعتین در مسجد گفته و علی بن ازیل الاحادیث و ابو داود و از ابن عمر آورده  
که چون مسجد میگذاشت چهار رکعت میگذاشت و چون خانه خود میگذاشت دو رکعت میگذاشت و در جمیع است از ابن عمر که آنحضرت میگذاشت بعد جمعه دو رکعت و خانه خود  
انتهی و تصدی گفته در باب بعد جمعه نیز اختلاف است در پیش شافعی دو رکعت است و نزد ابو حنیفه چهار رکعت و لغوی گفته است این از قبیل اختلاف مباح است و تنهی  
گویم و نزد صاحبین شش اول چهار رکعت و در شرح سفر السعاده گفته نماز بعد از جمعه هم چهار رکعت آمده و هم دو رکعت و هم شش رکعت اما چهار رکعت در حدیث  
که مذکور شد و در روایتی از مسلم آمده که اگر چیزی باعث عجلت پیدا شود و بگذارد دو رکعت در مسجد و دو رکعت قتی که برگردد و در روایت ابو داود اگر گذارد دو رکعت در مسجد  
پس از آن بیاید بمنزل یا بایست را بگذارد دو رکعت دیگر و اما دو رکعت پس مسلم و ترمذی از ابن عمر آورده که گفت بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
میگذارد بعد از جمعه دو رکعت و گفت ترمذی که درین باب حدیث از جابر نیز آمده و حدیث ابن عمر صحیح است و عمل برین است نزد بعضی از اهل علم  
و باین قابل است شافعی و احمد و در روایت بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی از نافع با اختلاف الفاظ آمده که گفت بود ابن عمر که میگذاشت  
روز جمعه دو رکعت در خانه خود و در روایتی چون رسمی گشت از جمعه میگذاشت در خانه خود دو رکعت و میگفت این چنین کرده است رسول خدا  
صلی الله علیه و سلم و در روایتی آمده که ابن عمر میگذاشت دو رکعت بعد از جمعه و اطالت میکرد در آنها و میگفت بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که میگذاشت

این را و اما شش رکعت پس ابو داود و ترمذی از عطاء آورده که در این عمر را که گذارد بعد از جمعه هر سجده دو رکعت پست گزار و بعد از آن چهار رکعت در وقت  
آمده که بود پس عمر چنان میگذاشت و بعد از آن یک رکعت پیش از نماز پس میگذاشت و دو رکعت پس بیشتر میگذاشت پس میگذاشت و چهار رکعت و چون بدین می بود  
میگذاشت و جمعه را و رجوع میکرد و بسوی خانه خود و میگذاشت و دو رکعت و میگذاشت و دو رکعت پس میگذاشت و چهار رکعت پس میگذاشت و چهار رکعت پس میگذاشت  
علیه وسلم که میگذاشت و آنرا گفته اند این بیشتر رفتن این عمر از بیکان صلوة و رفتن بمنزل از مسجدی به مسجدی آنست که در هر مسجدی آمده نمازی بعد از نمازی دیگر  
نگذاشت و اما حکم کند یا بیرون نرود و این حکم در جمیع نمازها جاری است و فصل کردن بیکان بمنزل خروج است یا نه که و بدین تقدیم  
نماز در اول و رفتن بخانه در ثانی بحکم آن باشد و الله اعلم که خانه ایشان در بدین از مسجدی بیرون می رفتند و متصل به مسجد بودند و منزل  
پیش از آن بیکان را قائم مقام رجوع به بیت ساخت و بعضی از شرح مشکوة گفته اند که گذاردن یک سجده در مسجدی بجهت تعظیم ملک است که در آن است و در  
آنچه مکره است و جایز نیست و در غیر وی چنانچه نماز در اوقات که است در آنجا مکره نیست و در غیر آن مکره و ترمذی گوید روایت کرده شده است  
از علی بن ابی طالب که وی امر میکرد و گذاردن دو رکعت بعد جمعه پست چهار رکعت انتهی رواه مسلم و اما نماز پیش از جمعه پس ترمذی باین حدیث  
کرده است بعنوان باب فی الصلوة قبل الجمعة و بعد از آن گفته که روایت کرده شده است از ابن مسعود که میگذاشت و پیش از جمعه چهار رکعت و بعد از جمعه  
چهار رکعت و گفته که سفیان ثوری و عبد الله بن مبارک بن عبد ربیع این مسعود در وقت اند و در جامع الاصول از شوطا از زهری از ثعلبی بن ابی مالک  
القرطبی می آرد که گفت در زمان عمر بن الخطاب نماز میکرد و در روز جمعه تا آنکه بیرون می آمد و عمر و چون بیرون می آمد عمر می نشست بر منبر و آنرا می گفت  
مؤذن الحدیث و ظاهر آنست که آنچه در صحیح البخاری از حدیث سلمان آمده است که ثم یخرج فلا یفرق بین اثنين ثم یصلی ما کتب الله ثم یختم  
و صحیح مسلم از ابی هریره که من غشش ثم آتی الجمعة فصلی ناقدا ثم الغنم الثمن نیز ناظر در سنت پیش از جمعه است و الله اعلم و سیوطی در جمع جواب  
از ابی هریره آورده من کان یصلیایوم الجمعة فلیصل قبلها اربعاً و بعد از اربعاً رواه ابن النجار و در منواله پست از زهری که بعضی گفته اند  
که آن دو رکعت که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و سلم ابوسلیک غطفانی را امر کرد و گذاردن آن وقت خطبه و تجوز در آن همان سنت پیش از جمعه  
و هم در روایب لدنیه میگوید که روایت کرد ابو داود و ابن ماجه و ابن حبان از طریق ابی یوسف از نافع که گفت بود این عمر که اطالت نمیکرد و در نماز پیش از جمعه  
و بعد از جمعه دو رکعت در خانه خود می گفت که همچنین میکرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و باین حدیث احتجاج کرده است امام نووی و خلاصه  
بر اثبات سنت جمعه پیش از وی و اعتراض کرده شده است برین قول ابن عمر که گفت این چنین نمیکرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم راجع بفعل اخیر  
که گذاردن دو رکعت است بعد از نماز جمعه و در خانه نه مجموع گذاردن قبل الجمعة و بعد از بقرینه احادیث دیگر و نیز گذاردن نماز پیش از جمعه اگر مراد  
بعد از دخول وقت جمعه است آنحضرت صلی الله علیه و سلم خود وقت زوال بیرون می آمد و مشغول خطبه می شد و بعد از وی نماز جمعه پس گذاردن  
نماز پیش از جمعه گنجایش ندارد و پس آن تغفل مطلق باشد سنت جمعه انتهی شیخ عبد الحق دهلوی در شرح سفر السعادة گفته حصول یقین بر این  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم متصل زوال و اثبات آن محدثی که پیش از وی در خانه نماز می کرده باشد مشکوک است و در شرح ابن العیام می گوید  
که خروج آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از زوال بود پس جایز است که بعد از گذاردن اربع رکعات باشد وی گوید واجب است حکم کردن بوجوب  
این مجوز از جهت آنکه گذشت در باب نوافل از عموم آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم میگذاشت و بعد از زوال آفتاب چهار رکعت و می فرمود این  
ساعتی است که گذارد می شود و روی درهای آسمان الحدیث و همچنین واجب است حکم کردن در حق صحابه زیرا که ایشان می یافتند وقت زوال  
چنانکه مؤذن بلکه اعطاء مؤذن در دخول وقت بر قول ایشان بود و ایشان اعلام میکردند و او را بدخول وقت چنانکه در حدیث ابن ام کثوم

آمده است که اعلام میکردند و در آن وقت تا اذان می گفت انتهی اگر گویند مقصود این بعضی که نفی سنت قبل الجمعة میکنند نفی نمازی است که رجب  
جمعه باشد گویند مقصود اصلی اثبات نماز است پیش از جمعه و در گذاردن چهار رکعت وقت زوال کفایت است و حال آنکه گفته اند که مرد و باین چهار  
رکعت سنت ظاهریست پس چرا سنت جمعه نباشد و الله اعلم و در نسخ بنامی در رجب باب گفته باب الصلوة بعد الجمعة و قبلها بعد از آن حدیث  
آورده و در وقت بعد از آنکه در وقت قبل الجمعة حدیثی ذکر کرده و در فتح الباری از ابن النیر آورده که گفت گویا بخاری از عدم تعرض  
بصلوة قبل الجمعة استنادی ندارد و جمیع استنادی بر خلاف آن دلالت کند زیرا که جمیع دلیل ظاهریست و چون اهتمام و عتبات  
در این باب است که از آن جهت در دو جرح حدیث در آن تعرض بدان مخصوص داشت و لهذا تقدیم کرد و ذکر بعد از قبل در ترجمه برخلاف  
عادت و رعایت استثنای گویند سخن نزدیک بآنست که مصنف گفته که بعضی از علما که بسنت جمعه قائل شده اند قیاس بر نظر میکنند اما پوشیده  
نماند که این طریق که از فتح الباری نقل کرده شد قیاس نیست بلکه این همان سنت است که در نظر بود و کمالی تحقیقی با جمیع جماعتی از محدثین سنت  
پیش از جمعه را منکر اند و سالن کرده اند در اخبار و این قوم احادیث را که درین باب روایت کرده اند و از ابن عباس و ابن مسعود و ابن عمر و ابی هریرة  
آورده اند تضعیف کنند و در فتح الباری میگوید که قوی ترین آنچه تمسک کرده می شود بوی در مشروحات رکعتین پیش از جمعه عموم حدیثی است  
که تصحیح کرده است آنرا ابن حبان از حدیث عبد الله بن الزبیر که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم ما من صلوة مفروضة الا و بین یدیه رکعتان  
قال العبد الضعیف اصلح الله حاله و با وجود آنچه ذکر کرده شد از روایات و اقوال در باب صلوة پیش از جمعه عجب است از مصنف که گفت علی آرد  
پیش از جمعه چیزی روایت نکرده اند انتهی کلام شیخ الدهلوی رحمه الله تعالی گویند هیچ عجب از مصنف نیست بلکه عجب از شیخ است زیرا که آنچه  
از اخبار و آثار ذکر کرده در هیچ یکی از آن صراحت بسنت پیش از جمعه نیست چنانکه در دو رکعت نیت پیش از جمعه و چهار رکعت بعد از آن است  
آری روایات مذکوره اقتضای جواز آن میکند تا بر عموم و شمول خود و سخن درینجا در ثبوت است با خصوصیه و بویکاتری و اقوال و افعال حسابدار  
در تشریع چیزی دخل نیست اهل دین و در و مخصوص است از شارع علیه السلام قولاً یا فعلاً و تقریراً یا بخصوص پس الحاکم مصنف یعنی صاحب  
سفر السعادة از روایت علما درین امر خاصه بر جای خود و دلیل غایت استقرای اوست و الله اعلم بالصواب و سخن بابی برزید  
الستائب بن یزید اللندی صحابی صغیر است پیدایش سال دوم از هجرت حلیف بنی امیه یا ابن عبد شمس همراه پدر در حجة الوداع حاضر  
و بود هفت ساله روایت میکند از پدر خود قلیل الحدیث است عمر بن الخطاب و ابی هریرة مدینه عامل کرده بود مات سنته ثمانین و قبل رسته  
و ثمانین و چهار مائت سن له حاجه بالمدينة علی قول رومی عنه الزهیری و محمد بن یوسف رضی الله عنه ان معاوية قال له اذا اصلیت  
الجمعة فلا تصليها بفتح حرف مضارع از وصل بصلوة حتی تنکلم او تخطیج بدستیک گفت او را معاویه چون گذاردی جمعه را  
پس وصل کن آنرا نمازی دیگر تا آنکه سخن کنی یا بر آئی از مسجد فان پس بدستیک رسول الله صلی الله علیه و سلم امرنا بذلك ان  
لا فوصل صلوة بصلوة حتی تنکلم او تخطیج امر کرد ما را باینکه نیامیزیم نمازی را بنمازی تا آنکه سخن کنیم یا بیرون برآیم و این حکم  
در جمیع نماز جاریست و درین باب است از ابن عمر موقوفاً و از عسیم مرفوعاً و از الطبرانی بسند ضعیف رواه مسکن درین حدیث مشهور  
فصل نافله است از فرض و وصل نکردن آن بدان وظاهر نمی تدریم سنت و خاص نیست بجمعه اگر چه راوی تخصیص کرد آنرا بیک نماز جمعه و حکمت  
در آن گفته اند که عدم اشتباه فرض است بناخلافه و وارد شده که این بلکه است و علما ذکر کرده اند که مستحب است تحویل برای نافله از موضع فرض  
و افضل تحویل است بسوی خانه خود زیرا که کردن نوافل در بیوت افضل است و رند در جانی از مسجد و غیره و در وی تکثیر مواضع سجود است ابوداود

از حدیث ابو هریره آورده مرفوعا یا عاصم بن ابی انیس از شامی که متقدم شود یا متاخر از یمن یا از شمال خود و نماز یعنی سحر و تضعیف کرد و از ابو داود و گفت بخاری و صحیح خود و دیگر عن ابی هریره مرفوعه لا یصلح الا امام فی مکانه و لم یصلح انتی و عمل . ابی هریره بن سفيان عن رسول الله صلى الله عليه واله وسلم . اغتسل ثمراتی الجمعة فصل ما قد دله به غسل کند پست بر بایر جمعه را پس بگذارد نمازی که تقدیر کرده شده است برای او و نماز نوافل است و بعضی آنرا بر سنت جمعه حمل کرده اند <sup>در بعضی روایات</sup> و سنت قبل الیه من است و قومی آنرا منکر شده و تفصیلش در شرح سفر السعاده مذکور است ثمرانست حتی یفرغ الامام من است و وی نیز گفته اند که تا آنکه فارغ گردد امام از خطبه خود انصت از انصت است و هو السکوت و این غیر جماعت است زیرا که اجتماع ایست و مسلم و کافر و غیره و اما حق تعالی گفته فاستمعوا له و انصتوا و اگر نیست کلام در آنکه انصت واجب است باند و در وی دلالت است بر آنکه نهی از کلام در وقت خطبه است نه بعد فراغ از آن و اگر چه قبل نماز باشد زیرا که نیست نهی از آن که ما دلالت علیه حتی شرفصلی معناه پست بگذارد نماز جمعه یا امام غفر له ما بینة و بین الجمعة الاخری و فضل ثلثة ايام امر زید شود برای او چیزی که میان او و میان جمعه دیگر است از نماز آن و زیادتى سکر و زاین زیادتی بجهت آنست که هر حسنه بده مانند است و از جمعه تا جمعه هفت روز است سکر دیگر افزایده می شود تا ده شود و مغفور کسائر اند یا صغائر جمعه روزی که کسائر بزرگواران توبه بخشیده نمی شوند و فضل هر پنج روز در روایت است و او را مسلم در وی دلالت است بر آنکه لا یست در آنرا از اجزای آنرا از اغتسال مگر آنکه در روایت دیگر مسلم است من توشا فاحسن الوضوء ثم اتی الجمعة و این روایت معلوم می شود که غسل جمعه واجب نیست بلکه مستحب و مسنون است چنانکه اندک ابو حنیفه و شافعی است و مختار در مذاهب امام احمد نیز احتیاج است در روایتی واجب و لیکن شرط صحت نماز نیست نزد وی نیز و در مذاهب مالک و بعضی از اخبار واجب است و باین رفیه است شوکانی رح و بر آن ادله صحیحی راجحه قائم کرده چنانکه در شرح مختصر وی ذکر کرده ایم و شیخ امام در شرح سفر السعاده در آن کلام کرده اما مذنب خفیه را ترجیح داده و لیکن انصت در آن بعد جمیع مجموع احادیث و درین باب قول بوجوب است و تقریر مصطفی درین مقام این است که حفاظ حدیث از ابن عباس حضرت عایشه استجاب غسل جمعه روایت کرده اند و عمل آن صحابه و تابعین برین استجاب است پس فضا در حدیث و جوب و احتیاج یکی از دو وجه تواند بود یا این است که حدیث و جوب منسوخ باشد بحديث احتیاج و بعین است میل ابن عباس این است که مراد بوجوب تاکید و لزوم آن باشد اگر چه سنت بود و الله اعلم مستلله غسل از سنن بدی است در حق کسی که حاضر شود جمعه را و از سنن آداب است در حق کسی که حضور جمعه او را واجب باشد یا نه اما اول پس بحديث اذا جاء أحدكم الجمعة فليغتسل و غسل الجمعة واجب علی کل محتلم ای بالغ و حمل مطلق برین مقید و اما ثانی پس بحديث یخین حق علی کل مسلم ان یتنظف یوما من سبعة ايام و باتفاق فقهاء واجب نیست ایس حق بمعنی مأمور باشد و باین تفصیل که گردیم خلاف در میان دو قول افتد بر خاست و دلیل هر یکی را حمل پیدا شد و همچنین قضای این بند و ضعیف در اختلاف ایشان که آیا اگر کسی پیش از رفتن بجمعه غسل کند بوجوبی که باین غسل نماز جمعه نمی تواند خواند سنت او باشد و یا نه پس میگویم که سنت تطهیر حاصل شد و سنت تعظیم صلوة حاصل نشد است و کلام درین سلسله در باب غسل گذشت و هم روایت است از ابو هریره رضی الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم

ذکر يوم الجمعة فقال فيه ساعة لا یوافقها عبد مسلم و هو قاتل یصلی لیسأل الله عز وجل شیئا الا اعطاه انا یا و درستی که رسول خدا ذکر کرد روز جمعه را پس هر مود در روز جمعه ساعتی است موافق نیست یعنی در آنجا بدو را بزرگواران مسلمان در حالیکه بتاوه کار کرده



مرد نماز دعاست سوال میکند خدا را در آن ساعت چیزی را که حرام و نامحرمی باشد بگوید که بفرماید یا نه و اشارت باین میفرماید  
 و اشاره کرد آنحضرت برست خود که از آن یکی آن ساعت مفهم شد و درین حدیث از امام ساعت و تعیین آن بیاید و معنی قائم آنست که سقیم  
 و ملتئم باین کار و در بعضی حال قیام فقط و این جمله ثابت است در روایت جماعتی از فضلاء و ساقط است در روایت دیگر آن محلی است از بعضی علمای امر  
 میگردند و حدیثی از حضرت عیسیٰ (علیه السلام) که در نماز او درین ساعت چون بعد از عصر باشد زیرا که آن وقت که است نماز است و همچنین چون از وقت جلوس  
 خطیب منبر باشد که در اول کرده اند این جمله را باینکه مرا انتظار صلوة است و منتظر صلوة و صلوة است که ثابت است فی الحدیث بقول  
 قائم یصلی در بعضی و بعضی و نیز باینکه در انتظار کننده نماز میجو مصلی است یا از باب اطلاق مسبب است بر سبب زیرا که انتظار صلوة  
 سبب است برای ایقاع صلوة و غیر آنحضرت بود زیرا که در روایت مالک آمده فاشار النبی صلی الله علیه و سلم و گفته اند که مشیه بعضی روات اند و اما  
 کیفیت اشاره پس این است که نهاد انگشت خود را بر لپتن وسطی و از حضرت بیان کرد قلت آن و سوال در اینجا مطلق وارد شده و در این مایه  
 متقیان از عالم یسأل الله انما او فقیه رحمه متفق است که سیوطی در نور اللغه فی خصائص الجمعة گفته اختلاف  
 کرده اند اهل علم از صحابه و تابعین فمن بعدهم درین ساعت بر زیاده از سی قول بعد این اقوال را ذکر کرده چنانکه بیاید و فی روایة مسلم  
 و هی مسکنة خفيفة و آن ساعت اجابت که در روز جمعه است ساعتی نازک است در سفر السعادة گفته علماء را یعنی از صحابه و تابعین  
 و من بعدهم درین ساعت خلاف است بر و قول بعضی میگوید که باقی نیست و هم در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم مرفوع شد و هم و آن  
 صحیح است باقی است و در تعیین وقت آن خلاف است که در وقت معین است از روز جمعه یا آنرا وقتی معین نیست و کسانی که می گویند وقت  
 آن معین است اختلاف کرده اند در بیان آن بر یازده قول انتهی گویم و در اینجا دو قول است یکی آن ساعت را مهمم گزاشته اند و در جمعه  
 همچو شب قدر در عشره اخیره رمضان چنانکه ابن خزيمة و حاکم از ابی سلمه از ابی سعید از آنحضرت صلی الله علیه و سلم روایت کرده اند که  
 فراموش گردانیده شدم آنرا چنانکه فراموش گردانیده شدم شب قدر را و زهری از کعب احبار آورده که اگر یکی قنمت کند جمعه را بر جمعه  
 متعدد هر آینه بیا بد آنرا یعنی در یک جمعه از اول روز تا وقتی معین و عاکند و در جمعه دیگر از وقت معین تا وقت معین دیگر و همچنین تا آنکه مستوف  
 شود تمام نماز را و اگر تمامه روز یک جمعه متصل با جمعه باشد و در جمعه دیگر در یک جمعه باشد و در جمعه دیگر در یک جمعه باشد و در جمعه دیگر در یک جمعه باشد  
 افتد و قول دیگر آنست که منتقل می شود در روز جمعه یعنی در هر روز ساعتی دیگر است گاهی اول و گاهی اوسط و گاهی آخر و اما غزالی گفته  
 که این شبهه اقوال است و جزم باین عساکر و غیره و حجب طبری گفته اظهر معین است و محسنه ابی یزید عامر بن عبد الله بن قیس  
 عن ابيه بصم با و سکون ابن ابی موسی الاشعری از تابعین است ساعت دارد از پدر خود و علی و ابن عمر و غیرهم قال گفت ابو موسی  
 اشعری سمعت رسول الله شنیدم آنحضرت را صلی الله علیه و سلم یقول می فرمود در شان ساعت جمعه هی صابیت  
 آن مجلس امام الی ان یفقی الصلوة که آن ساعت میان نشستن امام است بر منبر تا گذاردن نماز طیبی از جلو نشستن میان خطبه  
 مراد داشته و احتمال دارد که نشستن بعد از بر آمدن بر منبر باشد و الله اعلم و راه مسکله و ابوداود و این یکی از آن یازده وجه است که صاحب  
 سفر السعادة ذکر کرده و مسلم آنرا ترجیح داده علی و عیسیٰ البیهقی و ابن ابی شیبہ و اصح او است درین باب و به قال البیهقی و ابن العربی و جماعه  
 و حجب طبری گفته اصح الاحادیث فیما حدیث ابی موسی و اشهر الاقوال فیما قول عبد الله بن سلام و مصنف گفته مراد استعیاب جمیع وقت معین  
 نیست بلکه می باشد در اشغالی این وقت لقوله یقللها و قوله خفیفه و فاعلم ذکر وقت انتقال از است در آن پس این شبهه می باشد و می باشد

و انتهایی دبی انتمای نارسیت انتهی قبول دوم مروی از ابو هریر است که آن ساعت بعد از طلوع فجر است تا طلوع آفتاب و بعد از غروب عصر است تا غروب و لیکن در سناوش پیش است و او ضعیف است و این را جمعی از علما که فضیل بن عیاض از ایشان است روایت کرده و این حکایت را بی زیادت بعد از عصر تا غروب از امام هریر به هم بطریق که لیث در آن دخل است روایت کرده و طبری و عیاض و قریبی و غیره نیز از احکایت کرده و حال این روایت نیز در ضعیف مثل روایت اول است قول سوم عند الزوال است و این قول از حسن بصری و ابو الخالد بن نفول است روایت عبد الرزاق و ابن المنذر قول چهارم گاهی است که مؤذن شروع کند و این بعد از طلوع است و این روایت از ابن المنذر قول پنجم آن زمان است که نماز جمعه میل از بند و این را ترمذی و ابن ماجه از طریق کثیر بن عبد الله و ابن مسعود و ابن عمر و ابن ابی نعیم و ابن ابی شیبہ روایت کرده اند و کثیر بن عبد الله روایت است و در روایت بهیسی این قول را در شعب الایمان روایت کرده و ابن شیبہ و ابن ابی نعیم آورده و سناوش قوی است قول ششم میان زوال آفتاب و وقت گذاردن جمعه است و این را ابن المنذر از ابی السوار عدوی روایت کرده قول هفتم چون آفتاب بگردد یک و حقی تا مقدار یک بگذرد و این را ابن المنذر و ابن عبد البر با سناوش قوی از ابی ذر روایت کرده قول هشتم آخر ساعتی است اند و در سفر السعاده گفته این قول بیشتر صحابه و تابعین است انتهی و این را ابو داود و نسائی و حاکم با سناوش از ابی سلمه از جابر بن عمر و مالک بن انس از ابن خنیسه و ابن جابر و اصحاب شمس از ابی سلمه از ابی هریر از عبد الله بن سلام روایت کرده اند قول نهم آن زمان است که امام بیرون آید تا قرآن قوی از نماز و این را ابن جریر از شعبی و از ابی برده بن ابی موسی آورده و گفته که ابن عمر متفقند آن کرده قول دهم ساعت سوم است از آخر روز جمعه و این را صاحب مغنی حکایت کرده و در سناوش امام احمد بن حنبل از ابی هریر و مرفوعاً آورده و لیکن با سناوش ضعیف است و در الضعای می سخن است و علی بن طلحه که از ابو هریر روایت آن کرده گویند که او را از ابی هریر سماع نیست قول یازدهم همان است که در حدیث باب مذکور شده و در شیخ الدارقطنی آنده من قول ابی بردة و ترجیح و او دارقطنی این معنی را که آن قول ابی برده است بقول آنحضرت صلی الله علیه و سلم و جواب داده اند ازین باب که این خبر مرفوع نتواند بود زیرا که اجتماع در تعیین اوقات عبادات مسخر نیست و یاقی ما علیه الدارقطنی قریباً و فی حدیث ابی یوسف عبد الله بن سلام از ابی قینقاع از ابی هریر از ابو داود یوسف بن یعقوب النبی علیهما السلام و یکی از اخبار است و یکی از آن است که گوای و او رسول خدا صلی الله علیه و سلم برای فرستادن بهشت روی عیسی ابنه یوسف و محمد و انس بن مالک غیر جمعه فرد در عید منته ثلث و اربعین و سلام تحفیت لام است مبرر گفته نیست و در کتاب تحفیت خرمی عند ابن ماجة و لفظ وی این است از عبد الله بن سلام قال قلت و رسول الله صلی الله علیه و سلم جالساً انما لیت فی کتاب الله بعضی التوراة فی الجمعه ساعة لا یوافقها عبد مسلم یصلی لیسأل الله عز وجل فیها ما شاء الا قضی الله له حاجته قال عبد الله فاشاری رسول الله صلی الله علیه و سلم او بعض ساعة فقلت جددت یا رسول الله او بعض ساعة قلت انی ساعة ہی قال آخر ساعة من ساعات النهار قلت انما لیست ساعة فلو قال ان الله لا یصلی الا بصلوة فهو فی صلوة انتهی و جابر عند ابی ذر و النسائی انما هما یصلی بصلوة النقص الی مغرب الشمس که آن ساعت در میان نماز عصر و قریب آفتاب است آنرا بفتح حمزه مبتدا است و خبر وی قول او است و فی حدیث عبد الله بن ماجة و لفظ سفر السعاده و درین مقام این است که از وقت عصر است تا غروب آفتاب است و این را ابن جریر از ابن عباس مرفوعاً و از ابی سلمه از ابی سعید مرفوعاً و ابو نعیم در خلیه از قول ابن عباس و ترمذی از انس مرفوعاً روایت کرده اند و سناوش ضعیف است و در سفر السعاده گفته ارجح این اقوال و در قول است اول آنکه از جلوس امام است

بر مبنی تمام شدن نماز و قول دوم آنکه بعد از عصر است و این قول اربع احوال است انتهى و مصنف در فتح الباری نیز گوید که اربع احوال این  
و قول است و هر چه چنین است و قول است یا ضعیف الاستناد است یا منقوت که استناد کرده فائز آن با جهاد خود بی سلع و توقیف اند  
درین جانبین همین دو قول نقل کرده و باز اختلاف است سلف را که اینین دو قول اربع ترکند است بهیچ وجه و جماعه از علما قول اول را اربع گفته اند  
بهیچ گفته مسلم گوید حدیث موسی صحیح ترین و جدیدترین چیزی است درین باب و قرطبی گفته که این حدیث نص صحیح است در موضع  
خلاف پس التفات که از این حدیث غیر موسی و امام نووی گوید موسی صحیح بل الصواب الذی لایحوز خیره و نیز این حدیث مرفوع است و صحیح  
و در یکی از صحیحین درین باب است و این عبد الله بن سلام گفته و رجح احمد بن حنبل غیر العقل و عیسی بن الترمذی و گفته که اگر گفته  
اکثر احادیث درین باب است و این عبد الله بن سلام گوید که این اثبت چیزی است درین باب سعید بن مسعود یا استاذ صحیح آورده از ابی سلمه بن عبد الرحمن  
که مردم چند از اصحابه مجتمع شدند و تذکره ساعت جمعه کردند پس مفسرین شدند و اختلاف نکردند دریک این ساعت آخر ساعت است از روز جمعه  
و نتیجه اسحق و غیره و اکثر اهل این را ترجیح کرده اند و شافعی تخصیص کرده بر آن و اشکال کرده اند که این ترجیح چیزی است که نیست در  
صحیح بر چیزی که در صحیح است و معروف از علوم حدیث و غیره باین است که آنچه صحیحین یا یکی ازین هر دو است مقدم است بر غیر و بر  
و جالبش آنست که این تقدیم جایی است که حدیث صحیحین بلیک ازین هر دو از منقذات حفاظ نباشد و همچو حدیث ابو موسی که در مسلم است  
و معلول است با نقض و اضطراب الا اول پس باین جهت که از روایت محمد بن بکیر است و تصریح کرده اند که موسی از پدر خود ساعت ندارد  
پس شرط مسلم نخواهد بود و آنانی پس باین جهت که اهل کوفه آنرا از ابی بروه غیر مرفوع روایت کرده اند و ابو بروه کوفی است و اهل بلد او  
اعلم اند حدیث موسی از بکیر پس اگر نزد ابو بروه مرفوع می بود وقت نمی کردند آنرا از موسی و لهذا جزم کرد و در قطعی که صواب وقت است پس  
این حدیث یعنی حدیث ابو موسی اگر چه در صحیح مسلم است و لیکن باید وجود آن در اتصال سندش مقال است و از جمله آن ساعتی است که  
در احادیث مسلم اتفاقا و احیانا واقع شده و حفاظ آنرا انتقاد نموده اند و باین جانب است صاحب سفر السعاده نیز که تقدیم و ترجیح هم  
در تفسیر باین وقت چنانکه گفت گفت بنده ضعیف عفا الله عنه تحقیق بصحت رسیده است از حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها و ابی  
سائر اهل بیت النبوة که موسی می گماشت خادمه خود را تا انتظار کند و نگاه بانی نماید آخر ساعت از روز و خبر کند تا ذکر و دعا کند انتهى بلفظ  
و حفاظ ابن القیم روح میان هر دو حدیث یعنی حدیث ابو موسی و ابن سلام جمع کرده باین طریق که ساعت مخصوص است در یکی ازین دو وقت  
و سبقتی باین حدیث احمد بن حنبل رضی الله عنه و قد اختلفت فیما علی اکثر من ان یعین قولاً املیت فی شریح البیان و بی  
و تحقیق اختلاف کرده شده است درین ساعت اجابت که در روز جمعه است بر زیاده از چهل قول اما کرده ام و نوشته ام آنرا در شرح  
صحیح البخاری که موسی است بفتح الباری و این یازده قول که مذکور شد بخلاف آن احوال است و قول دوازدهم آنکه وقتی است که اذان گوید  
مؤذن برای نماز یا مدعو و فکر کرد این را بعضی متأخرین بجهت کرده ترجیح آنرا باین ابی شعیبه از عایشه شریف و هم اول ساعت بعد طلوع شمس  
ذکر کرده است این را شارح تنبیه و تابعت کرد و او را محب طبری در شرحش چهاردهم نزد طلوع شمس حکاه الغزالی فی الاحیاء یا نزد هم بعد از اذان  
تا اشدن سایه نصف ذراع حکاه الحب الطبری و قبله الزکی المنذری شانزدهم نیز بعد از اذان و لیکن تا اشدن سایه یک ذراع حکاه عیاض القرطبی  
و النووی هفدهم از زوال تا خروج امام مخطیبه حکاه القاضی ابو الطیب الطبری هیجدهم از زوال تا غروب شمس حکاه الروانی عن الحسن و فکر  
بعضی متأخرین فی شرح البخاری نوزدهم نزد خروج امام مخطیبه روایت کرده این را احمد بن زنجویه در کتاب ترغیب الحسن بصری و گفته که بیا

بمردی گذشت که می‌خفت و درین وقت پس تنبیه کرد و او را بستم باین خسرو امام تا اقامت نماز و این نیز منقول است از حسن بصری  
 و از بعضی تابعین شام است و یکم از آنگاه که حرام شود و بیع تا حلال شدن آن یعنی از وقت اذان اول جمعه که وقت سعی بجمعه است تا فراغ از نماز  
 و این را سعید بن منصور از شعبی روایت کرده و حمید بن زنجی و یحیی و شرح سنه از ابن عباس آورده است و دوم نزد تافزین و نزد فکیر امام  
 و نزد اقامت و این را بعضی علما از عوف بن مالک اشجعی صحابی روایت کرده است و سوم نزد اذان و بر امام و اقامت این را ابن ابی شیبہ  
 و ابن المنذر از ابی امام آورده است چهارم از وقت صعود و افتتاح امام خطبه را تا فراغ و این را ابن عبد البر از ابی یحیی و ابن کثیر و ابن کثیر  
 ضعیف است و پنجم تا رسیدن خطیب منبر و شروع در خطبه حکاه الغزالی فی الاحیاء است و ششم نزد جلال است و دوی مترجم حکاه الطیبی  
 عن بعض شراح البصایح است و هفتم نزد نزول امام از منبر و او را ابی شنبه و ابن جریر و ابن المنذر با سنا و صحیح و مسلم و ابی یحیی و غیره و تفسیر کرد  
 از دوی غزالی بلفظ اذ اقام الناس الی الصلوة است و هشتم هنگام قیام ناس و قیام امام در مقام خود و این را ابن المنذر از حسن بصری آورده  
 و طبرانی حدیث مرفوع روایت کرده با سنا و ضعیف است و نهم ساعتی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم در وی نماز گذارد چه نماز جمعه افضل صلوات  
 این روز است و وقتی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم گذارده افضل اوقات است و هر چه پیش از وقت از اذان و خطبه و غیره باشد و سائل است  
 و مقصود نماز جمعه است سنی ام در نماز عصر سنی و یکم بعد از عصر سنی و دوم بعد از عصر تا آخر وقت مستحب سنی و سوم در وقت غیب است شمس  
 که نصف دوی ظاهر باشد و نصف دوی غائب و این را طبرانی در اوسط و اقلنی در علل و مہدی و شعب و فضائل اوقات از طریق زبیر بن  
 بن الحسین بن علی سلام الله علیه جمیع روایت کرده گفت حدیث کرد مرا مر جانه مولاة فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت حدیث  
 کرد مرا فاطمة گفت پرسیدم از رسول خدا صلی الله علیه و سلم کدام ساعت است آن یا رسول الله فرمود وقتی که فروید نصف آفتاب برای غروب  
 پس تو و فاطمة که میگذاشت روز جمعه غلام خود را که نام او زید بود تا آنکه کند با آفتاب در وقت غروب و چون خبر داده می شد فاطمة بدان اقبال  
 میکرد برای فاطمة آنکه غائب می شد آفتاب و در بعضی روایت این حدیث کسی است که معلوم نیست حال و این است آن اقوال که مصنف  
 و شرح بخاری نقل نموده و نسبت آن بقائلین آنرا ذکر کرده و ادله آن آورده و تصحیح و تضعیف و رفع و وقت آن بیان نموده است چنانکه  
 نقل کرده شد و در تطبیق این اقوال ترجیح بعضی از آن بر بعضی فرموده که این همه اقوال چنان نیست که جمیع جهات متغایر و متخالف باشند  
 بلکه بسیاری از آن حیثیتی است که درست یا غیر خود نیست مراد اکثر آنها که مستوعب شامل است تمام آنوقت را که تعیین نموده شد  
 بلکه وقت معین در میان آنست و جزوی از آن بدلیل آنچه واقع شده است در حدیث یقظا و در حدیث دیگر و بی ساعه خفیفه چنانچه از وقت  
 نزول یا وقت اذان یا وقت نزاع از نماز و فائده ذکر این وقت آنست که آن ساعت انتقال میکند در وی پس ابتدای منظره آن است  
 خطبه باشد و انتهای آن انتهای صلوة مثلا که مقدم جمعا و بسیاری از قائلین تعیین کرده اند آنچه خود یافته و گمان برده و وقوع آن ساعت را  
 در الوقت بظهور آثار و امارات اجابت در آن بقیاس و اجتهاد خود و باین تقریب تقلیل می یابد انتشار و اختلاف قطعا و الله اعلم بالبداهة  
**و** حاکم بن عبد الله رضي الله عنه قال مضت السنة ان في كل اربعين فصلا عد الجمعة گذشت  
 سنت درین که در هر چهل کس پس زیاده از آن جمعه است و بعضی گفته اند منعقد نمی شود جمعه مگر بکسی که با امام و بعضی چار و بعضی پنج و بعضی  
 و دوازده و بعضی بیست و بعضی سی و بعضی چهل و بعضی پنجاه و بعضی هفتاد و بعضی جمع کثیر گفت اند و بعضی گفته اند برای صحت جمعه  
 مصر جامع و بعضی بودن حمام و جامع با تعداد سکه بلده و همچنین دیگر حدود و شرائط مثل بودن امام اعظم و غیره و این همه اقوال

عیر صلاحتی است شکوای گفته نیست برین احوال آثار از علم می یافت می شود حرفی واحد از آن در کتاب خدا و سنت رسول و کلام ائمه  
 کذب بود این امور مشروط صحت جمیع یا فرضی از فرض آن باری کنی از ارکان آن انتهی دوی رابع درین باب رساله مستقلة است در راه  
 الدارقطنی در صحنی گفته اما جماعت پس لازم جمعه است و لفظ جمعه و عید و تشریع بلیب بود و واحد نصاری بران ولایت می نمایند  
 در اکثر اوقات جماعه عظیمه می باشد و لهذا بهی از این مسعود نقل میکند که آن صلی الله علیه و سلم جمع بالمدينة و کانوا اربعین رجلا و این عبارت  
 دلالت بر اقلیت است که از آن حال چنان بود زیرا که جماعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اصحاب و اهل بیت و غیره می بودند از اربعین در جماعت  
 بسیار و آیات در این است در اعتقاد جمعه یا نه امام شافعی می گوید ضروری است و فیه نظر نیز که حدیث الفضاض دلالت میکند  
 که نبودند آنجا در آخر خطبه و ظاهر از آن است که در اول نماز نیز مکرر دوازده تن پس الفاتی حقیقت اربعین ثابت شد و احتمال عود ایشان  
 بغیر فضل که درین صورت شافعی پیدا کرده اند مستندی ندارد بلکه ظاهر از سیاق آیت و سیاق قصه آنست که انقضاض برای شریعت  
 بوده است و لهذا صریحی فرمود و اذ اذ واجتازة او کھوا الایه و لهذا بیع و مزارعین وقت ممنوع شد و آن فصل طویل است و غالباً  
 خطب آنحضرت طویل نبود پس احتمال عود بی فصل در خطبه یا در اول نماز بعید باشد پس ظاهر آنست که در دینی اگر دین اربعین جمعه خوانند  
 نماز ایشان صحیح باشد و متخلفان آنجم شوند و اما فرمایا شهر پس شرط جمعه است بجهت آنکه در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم و در جمعه  
 نبی بود و با آنحضرت جمعی کثیر از اهل که در غزوه بودند ایشان را بجمعه نفرمودند و سفر اگر علت تخلف در حق آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اهل ندینه  
 می تواند شد در حق اهل مدینه علت نمی تواند شد الا بودن ایشان در صحرا و اثر حضرت عثمان که اذن داد اهل مدینه را بر جوع پیش از وقت جمعه و اهل  
 مستمر مسلمین که در مدینه نیست و نه در بیرونه در اهل خیام و فاریق میان اهل خیام و قریه وجود اینیه است و در عوالی و قریه قلب متوطنان  
 پس بر جمعی که بر اجتماع ایشان هم قریه توان اطلاق نمود جمعه واجب است صدکس باشد یا زیاده و در بعضی احادیث اقل آن بجا که کس در عالم  
 بالغ سر آمده و اما آنکه در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اصحاب در یک مسجد می خواندند نشان آن تحقق جماعه عظیمه است که در صورت عدم  
 جماعت میسر نمی باشد یا تشریک با تقدیمی آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خلفای کرام و حرص بر اجتماع و عطا ایشان و صفت نفسیه بودن آن معلوم  
 نیست و بر تقدیر پیش اول می باید که شهر عظیم که هر طریقی از وی باشد قریه باشد آنجا تعداد جماعات جائز بود و اما امامت خلیفه و نائب او پس امر  
 مستقر بود و نشان آن امرست تقدیم والی در محل ولایت خود پس مخصوص باشد حضور والی و بطریق استحباب باشد چنانکه تقدیم او بر امام  
 و سایر نظام مسلک و اثر حضرت علی که اربع الی الامام لا یجوز برین تقدیم والی در محل ولایت خود است الی قوله و اگر جمعه زیاده نماز لازم  
 شود زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم روز جمعه در عرفات و قوف فرمودند و ثابت شد که آن روز ظهر و عصر جمع نمودند و انتهی باسناد ضعیف  
 زیرا که در سند وی عبد الغفر بن عبد الرحمن است و وی روایت میکند از ابن از ضعیف از عطاء و عبد الغفر بن ضعیف است و ضعیف مختلف  
 نسائی گفته عبد الغفر بن ابیس شقیق و دارقطنی گفته مسکن الحدیث و ابن حبان بخوبی نمی گرد و احتیاج بوی و بهی هم این حدیث را روایت کرده و بجا  
 فصاعداً فوقها آورده و گفته در الحدیث لا یجوز بمثل و بدین باب حدیثهاست که نیست اصل برای آن و گفت عبد الحق ثابت نیست در  
 حدیثی در سبیل گفته اختلاف کرده اند علماء در نصایب که قاضی شود بر آن جمعه پس رفقه اند بسوی و جوب جمعه بر اربعین نه بلکه بر این حد  
 عمر بن عبد الغفر بن شافعی و در بودن امام یکی از ایشان دو وجه است نزد شافعی و قدس ب حنفیه آنست که منعقد می شود و آنکه کس معاً  
 و این اقل عدد است و منعقد می شود و آن پس واجب نیست چون تمام نشود این قدر و مستدلال کرده اند بقول تعالی فاصطفوا و گفته اند







قال الجمعة حق واجب على كل مسلم في جماعة جمعة حق واجب مست برهه مسلمان در جماعت یعنی جماعت و جمعة فرض است  
و جمعة بی جماعت درست نیست در جمعة الله الباقی لفظة است تلقی معنوی کرده است نه لفظی این را که جماعت و ندعی از تمدن و جمعة شرط  
و آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خلفای می و ائمه مجتهدین جمعة میکردند در بلدان و مواخذ نمی کردند درین باب بر اهل بدو بلکه جمعة و جمعة  
ایشان در اهل بدو قائم نمی شد پس ازینجا قریبا بعد قرن و عصر ابد عصر فساد که جمعة را جماعت و تمدن شرط است و آنحضرت فرمود که جمعة  
واجب است بر جمعة که کسی قریه متفرقی می شود و فرمود جمعة واجب است بر هر قریه و این اقل خیری است که گفته می شود در حق  
دی جماعت واجب است که از آن کامل شود جمعة واجب گردد و هر که از آن خلف و رز و گنگار باشد انتی مطلقا و لیکن این حدیث که جمعة واجب  
بر هر قریه که در مسکن بعضی و قریه جمعی چهار کس بودند و در روایتی و اگر چه نباشد مگر کسی و چهارم ایشان امام بود بهیچ و این حدیث را  
روایت کرده اند و لفظة اند که ضعیف است و منقطع نیز است از بعضی که در چهار کرده و واجب نیست جمعة که یکی بزرگوار  
ملک و نصرت کسی است و امور آنکه در دم زن و حبس سوم بود که نابالغ از جهت عدم تکلیف بر وی و من بعضی چهارم بیمار از جهت ضعف  
و ناتوانی و نظام اسقاط فرضیت ازینما بدینج و ترتیب واقع شده شیخ در شرح سفر السعادة لفظة شرط و وجوب جمعة بعد از وجود مصر یا فانی آن  
بلوغ و عقل و ذکورت و حریت و اقامت و صحت و سلامت عین در خلیف است پس جمعة بر مردان فرض بود نه بر زنان و بر آزادگان نه بر  
بندگان و بر یقمان نه بر مسافران و بر ندرستان نه بر بیادان و نه بر کوران و نه لنگان و هر که بعد از ادای نماز جمعة پیش از شرب بنظر خود  
تواند رسید جمعة بر وی واجب بود و بعد از آن ابو حنیفة و غیرین آمده است در حدیث الجمعة علی بن اداء السلیل اخرجه الترمذی انتی و لیکن  
این حدیث را ترمذی و احمد تضعیف کرده اند و او را شواهد است از حدیث ابی قلابة رواه البیهقی مسندا و در روایتی آمده که جمعة واجب است  
بر هر که راه یابد سوی وی رواه ابن ماجه عن جابر و ظاهر هر از عبارات من و جدا لیه سید الاخرین بیان مسافری است که اسکان و محل  
بجمعة داشته باشد و اداء ابوداود و قال لم یسمع طارق بن شهاب من النبی صلی الله علیه و اله و سلم روایت از  
این ابوداود و گفت لشین طارق راوی این حدیث از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و لفظ ابوداود و این است طارق قد رای النبی صلی الله علیه  
و سلم من اصحاب النبی صلی الله علیه و سلم و لم یسمع منه شیئا انتی و اخرجه الحاکم من رواية طارق المذکور عن ابی موسی  
در روایت کرد و این را حاکم از روایت طارق مذکور از ابی موسی از آنحضرت و گفت مصنف در تلخیص صحیح غیر واحد و رواه فی شرح ابیه بلفظ اخر  
عن رجل من بنی وائل و لم یسم مراد مصنف آنست که حدیث باین وجه موصول شده و درین باب است از حدیث تیمم داری و ابن عمر  
و مولای ابن الزبیر رواه البیهقی و در حدیث تیمم چهار راوی ضعیف اند قال ابن القطان و در مجمع الزوائد لفظة در وی ابراهیم بن حماد  
ضعفه الدارقطنی و حدیث ابن عمر را طبرانی در اوسط باین لفظ آورده پس علی مسافر جمعة و نیز در وی از حدیث ابوبکر مر فوعا  
خمسة لاجمة علیهم المرأة و المسافر و العبد و الصبی و اهل البادية و اخرج القلیة و الحاکم ایضا باسناد ضعیف و حسن ابن عمر  
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لیس علی مسافر جمعة و است بر مسافر جمعة زیرا که غالب  
این است که مسافر ندانی شود و در دجنان است که جمعة بر کسی است که ندانند و کما فی حدیث ابن عمر عبد الله و اختلاف دارند که اگر از آن  
اول است و اذان خطبه بخواند اول است و بعضی گویند ثانی زیرا که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم همین اذان بود و رواه الطبرانی  
فی الاوسط باسناد ضعیف و تلخیص تضعیف وی ذکر کرده و نه و ضعف بیان نموده و از مجموع احادیث معلوم می شود

که جمعه بر پیش کس واجب نیست بکی صبی و آن متفق علیست و دوم ملوک و آن نیز متفق علیست مگر نزد او که دوی واجب می گوید بنا بر دخول  
 زیر عموم آیات الذین آمنوا اذا نودوا بالصلاة فاجتنبوا و در اصول مقرر شده که عید داخل است در خطاب و جواب داده اند که اجابت مختص  
 اوست اگر چه در وی مقال است زیرا که بعضی اوست و مقتوی بعضی است سوم زن و در عدم وجوب جمعه بروی اجاع است و شافعی گفته است  
 عیال را حضور جمعه باذن زوج و از روایت کثیر معلوم شده که نزد وی بر همه زنان واجب است خلاف ما که تصریح بی فی کتب الشافعیه چنان  
 مریض و بروی واجب نیست حضور جمعه چون متضرر شود و آن بیجم مسافر و بروی نیز حضور آن واجب است <sup>و آنکه عیال که مراد مسافر باشد</sup> و مسافر مبارک  
 سفر باشد و اما نازل پس واجب است بروی و اگر چه نزول کند بمقدار نماز و باین رفته است جماعتی از اهل سنت و وی نیز گفته است زیرا که کجا  
 داخل است در لفظ مسافر و باین نیز جماعتی از اهل علم گفته و همین است اقرب زیرا که احکام سفر باقی است برای مسافر و مانند آن انداز  
 منقول نشده که آنحضرت جمعه بعزات در حجة الوداع گذارده باشد زیرا که مسافر بود و همچنین ساقط می شود نماز عید از مسافر و اندام وی  
 نیست که گذارده باشد آنحضرت نماز عید در حج مذکور و این حرم و هم کرده و گفته که گذارده آنحضرت جمعه را در حج خود و علما تغلیط وی کردند  
 ششم اهل یاربیه در نهایی گفته بادی مختص است بابل و خیا م نه اهل قری و بدن و در شرح عمده گفت که حکم اهل قری حکم اهل بادیه است  
 ذکره فی شرح حدیث لایح حاضر ببادیه در تصنیف گفته و آنرا که مخدور اند و ترک جماعت مجذورانند و ترک جمعه زیرا که جمعه بخیر جماعت نمی باشد  
 این شخص است و ترک جمعه مبطل است در کتب شافعیه مذکور است که انصراف مریض و لنگ در وقت نماز قبل از خواندن آن  
 حرام است و در سفر اهل شهر پیش از وقت جمعه دو قول نقل کرده اند قول قدیم حار است و قول جدید تحریم و قول قدیم ارجح می نماید  
 زیرا که علت جواز رجوع اهل بدو اگر بودن آن قبل از وقت است می باید که اهل شهر را نیز خروج از محل جمعه پیش از وقت رجوع باشد زیرا که  
 اهل بدو مساوی شدند در آنکه اگر در شهر مکث کنند جمعه واجب شود و اگر رانند واجب نشود و اگر علت جواز آنست که در اصل از اهل جمعه  
 نبودند که الحال مانع برخاسته است پس باید که انصراف مریض و لنگ در وقت جمعه پیش از خواندن جمعه نیز جائز باشد انتی **و عن**

عبد الله بن مسعود رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا استقوى على المنبر  
 استقبلناه بوجوهنا بود آنحضرت که چون می نشست بر منبر پیش می آمدیم با او را بروی خود پس سنت آنست که مردم متوجه  
 بجانب امام نشینند و خطبه را استماع نمایند و از اینجا این نیز لازم می آید که پشت بقبله بنویسند و اگر مقصود بیان این معنی دارند نیز درست است و لیکن  
 آنچه گفتیم نیز مطیع صحیح است در سبیل گفته حدیث دال است بر استقبال مردم خطیب را و حالیکه مواجبه اند پس وی و این امری است مستمر و در  
 حکم جمیع علیه است و جزم بوجوب ابو الطیب من الشافعیه رواه الترمذی باشد تا وضعیف یعنی لغت که این حدیثی است که نمی شناسم  
 آنرا مگر از حدیث محمد بن الفضل بن عطیه و وضعیف است زاهدی حدیث یعنی روده است حدیث او کثایت است از سنن و حفظ وی و نیز  
 تضعیف کرده اند از ارقطی و ابن عدی و غیره و روایت کرده است آنرا ابن ماجه از حدیث عدی بن ثابت عن ابیه و گفته امیدوارم که  
 متصل باشد که اقال و نیست صحیح و الدعدی را مگر آنکه مراد از ابیه جد وی باشد که او را صحبت است بر برای بعضی حفاظ متأخرین که  
 فی التخصیص و لا شاهد من حدیث البراء عند ابن خزيمة و این حدیث را شافعی است از حدیث برادرزدیک ابن خزيمة  
 که تقویت او میکند وضعیف می می باید و از مندرج بلوغ المرام هیچ یکی ذکر این شایسته نگردیده یعنی نه در بد تمام است و نه در سبیل السلام  
 و نه در تلخیص مصنف علام و لیکن حدیث بر حال دال است بر استقبال امام و صاحب ثناء لغت واجب بر همان عدد است که منعقد می شود

جمعه ایشان نیز غیر ایشان و **مسئله** الحاکم بن حزن فتح جمله و سکون را و نون ابن عبد البر گفت اسلام آورد حکم نام مسخ  
 و قيل يوم الیامته و ابوه حزن بن وهب المحرمی قال سجدنا المصلحة مع النبي گفت حاضر شدیم با محمد را بعد از آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم فقام صوته کما علی عصا او فقی من لیس الیستاد تکیه زده چوین دستی یا کمان و تمام حدیث اینست فحمد الله و اشقی  
 علیه کلمات حقیقات طیبات کلمات ثم قال یا ایها الناس انکم لن تطیقوا ان تفعلوا کما امرتم به و لکن سددوا و سبوا و فی روایت  
 و البشر و انیس که از آن حدیث و مسندش حسن است و در وی شهاب بن حراشش مختلف فیه است و اکثر حفاظ تو فی وی  
 کرده اند و قد ذکر بعض روایتی از حدیث بر این عارض نزد ابوداود و باین لفظ که داده شد آنحضرت روز عید کمانی  
 پس خطبه کرد بروی و در آن خطبه را رواه احمد و الطبرانی و صحیح ابن اسکن شافعی روایت کرده که بود آنحضرت چون خطبه میخواند اعتما و میکرد  
 بر عنقه و عنقه مانند نصف ریح است یا اکثر و در وی سنان باشد مثل سنان ریح و درین باب است از ابن عباس ابن الزبیر و ابی ایشاح  
 بن حیان فی اخلاق النبی صلی الله علیه و سلم که ذانی تلخیص و غیره رواه ابوداود و در حدیث دلیل است بر ترتیب اعتما و خطیب بر سینه و نحو آن  
 وقت خطبه و حکمت در آن ربط قلب است و می باید که اعتما کند بر دو دست خود پس اگر نیاید چیزی که اعتما کند بر آن ارسال کند بر دو دست  
 یا بندیمین بر شال یا جانب منبر و مکره است که وقت منبر بر تیغ و مانند آن زیرا که مافور نیست پس دعوت باشد در سفر سه خاده گفته شمشیر و نیزه  
 بدست نگرفتی بلکه اعتما و بر کمانی یا عصا کردی و این پیش از آن بود که منبر ساخت اما بعد از آنجا منبر محفوظ نیست که بر چیزی اعتما کرد  
 فی عصا و لی کمان و نه غیر آن انهی شیخ در شرح آن گفته اعتما بر سینه و مانند آن اشارت است بلکه قوام این دین بر شمشیر و کمان است  
 و حافظ ابن قیم گفت که این سخن چیزی نیست چه قرآن این بقرآن و وحی است که افاضی الواهب و بعضی روایات فقه حنفیه آمده که انگار قورس عصا  
 مکره است و صحیح است که مکره نیست از جهت ورود است و در روایتی آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم اعتما بر عنقه میکرد که با وی  
 می بود و از روضه العلیا نقل کرده اند که در هر بلدی که فتح می یافتند و محاربه است چنانکه مکره اعتما و بصلاح است و آنجا که بصلاح است  
 چنانکه مدینه منوره و بعضا و لهذا شافعی در حرم شریف اعتما بر سینه کند که بر قول ایشان فتح آن بطریق عنوه است و نیز حنفیه بعضا که نزد  
 ایشان بصلاح است کما بین فی موضعه انهم گویند دلیل این فقره از سنت غیر ظاهر است و آنچه از سنت ثابت است که است بر عصا و قورس آن قبل از آنجا منبر و اندک

### باب صلوة الخوف

این نماز ثابت است از کتاب و سنت هر دو و اما سنت پس چنانکه در متن بیاید و اما کتاب پس قول تعالی است وَاِذَا كُنْتَ فِيهِمْ  
 قَامَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلَنْفُضَهُ طَائِفَةٌ اِلَى الْوَلَوِيْطِ وَ حَسْبُ بْنُ زِيَادٍ وَ حَنْفِيَّةٌ وَ غَيْرُهُمْ از شافعی بر آن اند که این نماز  
 مخصوص بر زمان نبوت است و ظاهر مفهوم آیه وَاِذَا كُنْتَ فِيهِمْ نیز همین است و لیکن مختار نزد جمهور ایه جواز است بعد از زمان نبوت  
 و اما متحایه مثل علی مرتضی و ابوموسی اشعری و حذیفه بن الیمان رضی الله عنهم از بعد از آنحضرت دلیل آنست که کار و له البیهقی عن علی و ابی موسی  
 و ابوداود و النسائی عن حذیفه و هر چه آنحضرت کرده و اوام که اختصاص آن محضرت می ثابت نشود است را اجماع آن لازم است و عموم صفاتی  
 صلواتا که از یحیی بن اصبی حجت است بر آن و فیه وَاِذَا كُنْتَ فِيهِمْ اتفاق است یا مکرر است است او من یقوم مقامک است چنانکه در کرمیه حدیث  
 اموال صحر صدقه ثابت است و گذاردن این نماز بر وجه مستعد و صحیح و ثابت شده و هر یکی از ایه و وحی از آن وجود است یا کرده  
 شوکافی روح در درجهیه گفته تحقیق گذارده است این نماز را رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر صفتهای گوناگون و همه آن صفات کافی است

و در درسی مضیبه گفته این نماز بر پنجای مختلفه واردست گفته اند که بر شانزده وجه و گفته اند که بر بیست و چهار وجه و گفته اند و صحیح شده است از آن چند نوع انتی مصنف و تلخیص فرموده مروی است صلوة خوف از آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر چهارده وجه ذکر با این حزم فی جزیه مفرد و بعضی می در صحیح مسلم سه و بعضی در سنن ابی داود و ذکر کرده است حاکم از آنجمله هشت نوع را و این جهان نه وجه را و گفت الش میان این وجود تضادست ولیکن آنحضرت گذارد آنرا بارها و آدمی را صباح است بآنچه و آنچه خواهد نزدیک خن از این انواع و این از اختلاف صباح است و نقل کرد این المجوزی از امام احمد که وی گفت نمیدانم درین باب حدیثی که صحیح است بن خوات یقین خارجی صحیح و تشدید و صلاح تابعی مشهور گفته عزیز الحدیث است سمع جماعه من الصحابة روی است و در سنن ترمذی و حدیث عند اهل المذنبه و خوات صحابی انصاری مدنی حلیل القدر است اول مشاهد او أحدث رضي الله عنه روی است و صحیح مسلم است عن رسول الله از کسی که نماز گذارده است با آنحضرت صلی الله علیه و سلم و سلم و صحیح مسلم است عن صالح بن خوات بن جبر عن سهل بن ابی حمزة و در بنی تصریح کسی است که حدیث کرد از عوفی و در روایتی بهم آمده چنانکه در بنی خاست یوم ذات الرقاع روز ذات الرقاع بکسر رانام غزوه ایست که در سنده رابعه ماه جمادی الاولی بود و قاله ابن سحن و غیره من اهل السیر و المغازی و درین غزوه ملاقات آنحضرت با کفار شده و نماز خوف گذارده مگر بآنکه جنگی واقع شود و برگشت و ذات الرقاع از آن گویند که مسلمانان یا برهنه بودند و یا پاهای سوده شدند و ناخشان یا افتاد پس جامه پاره بار بار پاره میزدند مشهور این وجه است و کذا فی البخاری من حدیث ابی موسی و بعضی گویند در آنجا کوهی بود که پاره او عریض بود و پاره او سفید و پاره او سیاه و پاره او زرد و رنگ برنگ گویار تمام است بر زمین و خسته صلوة الخوف نماز خوف و کیفیت وی این است ان طائفة صفتت معه وطائفة وجاه العدو و گوی صفت بستند یا آنحضرت و گوی ایستادند در مقابل و دشمن و جوابه یضم و او و کسر آن و در روایتی شجاعه ایستادند و فیه آمده فصلی با لکن بن معاذ و رکعة شریفه قائما و اتفقوا لا یفسحهم پس گذارد بان طائفة یک رکعت بستر ثابت ماند آنحضرت بر جای خود و تمام کردند ایشان نماز را برای خود شریفه فافصوا و جاء العدو و بستر نماز کرده برگشتند و بستر بستر بستر بستند و روی دشمن و جوابت الطائفة الاخری و آمد گروه دیگر که نخست در مقابل و دشمنان صفت بستند و پاره شده بود فصلی بجمع الركعة التي یقیف پس گذارد آنحضرت با ایشان رکعتی را که باقی مانده از نماز وی شریفه ثابت جالساً و اتفقوا لا یفسحهم ثم سلم بجمع بستر بجا خود ماند آنحضرت نشسته و تمام کردند این طائفة نماز را برای خود بستر سلام و او آنحضرت با ایشان متفق و یک کعبه این غزوه در بنی جلد از هجرت بود و کما تقدم حافظ ابن القیم رح گفت این سخت مشکل است زیرا که بعضی رسیده که مشرکان جس کردند آنحضرت را روز خندق از صلوة ظهر و عصر و مغرب و عشاء پس گذارد این هر چهار را مجموع و این قبل نزول صلوة خوف بود و خندق بعد ذات الرقاع است در سنده خمس گفت و ظاهر این است که اول نماز خوف که آنحضرت گذارده در عسفان بود و نیست خلاص در میان ایشان در آنکه عسفان بعد از خندق بود و بصره رسیده که آنحضرت صلوة الخوف بذات الرقاع گذارده پس معلوم شد که این بعد خندق و بعد عسفان است و ظاهر شد که او هم اهل سیر اخی و اخی کرده است بقدم شریعت این نماز بخندق علی ذات اهل الکبیر که میگید گذارده نمی شود نماز خوف در حضر و اندک گذارد آنرا رسول خدا در خندق و هذا لفظ مسلم وقع فی المعرفة لابن منذر عن صالح بن خوات عن ابیة و این لفظ مسلم است واقع شده است در کتاب معرفة که تصنیف ابن منذر است آنحضرت صالح بن خوات از پدرش یعنی از خوات بن جبر روی صحابی است ذکر کرده او را بهم و روی پدر او است و فی مسلم از من ذکر نامه و روایت

کرده است این را بخاری با سند دیگر از قاسم بن محمد بن ابوبکر صدیق از صالح بن خوات از سهل بن ابی حمزه که صحابی صغیر است و در سال سوم از هجرت ولادت یافته و این یک چست از وجه صلوات خوف و مدلول می مطابق ظاهر قرآن است قال تعالی وَلَتَكُنَّ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْآخِرَةِ كَذَبُوهُمْ أَفَلَا يَصْلَحُونَ مَعَكُمْ و این کیفیت اقرب است بموافقت معتاد از صلوات زیرا که در وی تعلیل افعال منافیه صلوة و متابعت است و باین وجه اخذ کرده است جماعتی از صحابه و من بعدهم و مالک شافعی و درین وجه طائفه یک رکعت با آنحضرت صلی الله علیه و سلم گذارده و در وی دیگر تنها و لیکن در وقت حمله حضرت نه قضای آن بعد اتمام صلوة آنحضرت و مشروط کرده است شافعی که دشمن در غیر جهت قبله باشد و این در نماز شانی است که از آن انتظار کند و تشدید اول و تمام کند طائفه یک رکعت ثالث را و همچنین و رباعی اگر گوئیم که نماز خوف گذارده میشود در حضر انتظار و بعضی از آنکه و اما این سند پس بفتح میم و سکون نون و ال و هم که امامی کبیر است از ائمه حدیث که از فی سبیل و سنن ابن عمر رضی الله عنه قال غزوت مع رسول الله صلی الله علیه و سلم قبل یحیی گفت ابن عمر غزوت کردیم همراه آنحضرت بجانب نجد قبل کسیر قاف و فتح موحده بمعنی جهت و تجد بفتح نون و سکون جیم زمین مرتفع از بلاد عرب و نام شهری است اعلای تمامه و بین و سفلی عراق و شام و مراد اینجا عراق است نه بحیثین و بمعنی راه و روش هم آید فواز بینا الحد و فصافقتنا هم که سبیل شریع دشمن را وصف بسته ایستادیم در مقابل ایشان و ازین بار و مشافعت بمعنی قایلنا و انکار کرد و جهری که و ازین گفته شود بلکه ازین بهمه بعد وی الف و لکن بفتح که و ازین ازان باشد اما همزه را با و بدل کردند فقار رسول الله صلی الله علیه و سلم فصلی بنا پس ایستاد رسول خدا نماز گذارد با ما در نمازی بخاری است که این نماز عصر بود و لفظ بخاری فصلی بنا یا لام است تصنف و در فتح الدار کفیه ای لا جلنا و ذکر کرده که در وی روایت بالموحده نیز هست و در وی یصلی است بفتح مضارع فقامت طائفة معه و اقبل طائفه علی الحد و رکع من رکع معه و سجد سجد تبین و نماز گذارد با ما پس ایستاد و گرویی با آنحضرت و و آورد و گرویی دیگر بر زمین و رکوع کرد با آن طائفه که بادی بودند و سجده کردند و سجده شمر انصاف فوامکان الطائفة التي لم تقبل بستر بگشتند و رفتند این گروه که یک رکعت با آنحضرت گذاردند بجای آن گروه که نگذاشتند نماز و ایستاد بودند مقابل و و فجا و رکع به سجده رکعة و سجد سجد تبین شمر سلم پس آمدن آن گروه پس رکوع کرد رسول خدا با ایشان یک رکعت و سجده کردند و دو سجده پسر سلام داد و فقامت کل واحد منهم فرفع لنفسه رکعة و سجد سجد تبین پس ایستاد هر یکی از قوم پس رکوع کرد آنحضرت برای خود یک رکعت و سجده کردند و دو سجده پس دلالت کرد این حدیث بر آنکه هر طائفه اقتدا کردند بر رسول خدا در یک رکعت و گذارند برای خود دیگر رکعت تنها و این مذہب ابو حنیفه است و گفته اند که این طریق اوفی است بنص شمر آن و پوشیده نماند که سبیل نیست بآنکه هر دو طائفه یکبارگی بگذارند یک رکعت یافته را چه در وی امر حرب و تقویت مصلحت است و درین روایت تصریح واقع نشده که کدام نماز بود و لیکن در سفر بود و گذاردن دو رکعت ازین جهت باشد و لیکن مذہب حنفی عامتر است که در سفر باشد یا در حضر صلوة خوف جائز است و اندک گفته اند که در نماز شانی خواه فجر باشد یا قصر سفر امام با هر طائفه یک رکعت بگذارند و در غیر شانی اگر رباعی است با هر طائفه دو رکعت و در مغرب با طائفه اول دو رکعت و با طائفه دوم یک رکعت و مذہب امام احمد و شافعی نیز همچنین است از جهت عموم قول و سی سحانه و کذا کنتم فیهم کذا قالوا و گفته اند تواند که اثبات آن در حضر نقیاس باشد و نزد امام مالک مخصوص است بسفر متفق علیه در صنفی زیر کریمه فار بن حنفی و فرجیالا و زکیا الا یہ و کذا اضی بتم فی الارض فکیس علیکم جناح ان تقصروا الا یہ و اذ کنتم فی حرم فاقمتم لهم



الایافته درایه اول و وقید مذکور شد سفر و خوف و مذہب جمهور فقہا آنست که نماز سفر دیگرست و نماز خوف شرط نیست و نماز خوف شرط نیست پس تطبیق آیت بقرار و ایشانی یکی از دو وجه تواند بود یا اینست که قید سفر اتفاقی است و آیت در نماز خوف وارد شد و قصر در اینجا نزدیک بعضی آنست که یک رکعت گذارد و بر قول جمهور آنست که در وقت ضرورت پیاده و سواره می توان گذارد و بجای سجود و رکوع ایما میتوان کرد و این وجه اقوی است نزدیک من و اوقتی است بسایق آیت که در خوف واقع است با اتفاق و آنجا قید خوف ذکر کرده نشد بجهت اعتماد بر قید سابق و ذکر سفر در اینجا بجهت آنست که غالباً این صورت در دارالاسلام واقع نمیشد و غالباً مقررین سفر خواهند بود یا اینست که قید خوف اتفاقی است و قید سفر احترازی و مراد از قصر دو گانی ساختن نماز چهار گانی است و وی نیز ممکن کرده اند جمهور مفسرین استدلال کرده اند بر اتفاق بودن قید خوف بحديث مسلم که یحیی بن امیه سوال کرد از حضرت عمر بن الخطاب رضی الله عنہما قال انی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول ان رکعتی من الصلوة اذا قرأ الحمد و رکعتی من الصلوة اذا قرأ الفاتحة فقلت انما رکعتان و قال لا یخفون ان یقوتکم الله ان یقوتکم الله ان یقوتکم الله و مرادمان این شده اند پس جواب داد حضرت عمر

تعجب کردم از آنچه تو تعجب کردی پس سوال کردم از آنحضرت صلی الله علیه و آله پس منمود صدقه تصدیق الله بها علیکم فاقبلوا صدقته و عقیر میگوید این استدلال بغیر است زیرا که ما میگوئیم معنی جواب آنست که قصر مسافر شرع جدید است و تخفیف است ابتداء از خدا تعالی و همینست توجیه قول ابن عمر که گذشت و الله اعلم و آیه دوم منطبق می شود بر چند وجه یکی آنکه امام گذارد تمام نماز بایک فریق و فریق دیگر رو بروی عدد و یا بستند بعد از آن دیگر یا تمام نماز یا فریق دیگر گذارد و فریق اول مقابل عدد و یا بستند و این نماز آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در ذات الرقاع بر وایت جابر بن عبد الله دیگر آنکه بایک طائف یک رکعت گذارد و بعد از آن یک رکعت دوم استاده شود این طائفه در نشانی قیام امام رکعت دیگر را تمام کنند و سلام دهند و مقابل عدد بشوند و طائفه دیگر آمده اقتدا کنند و رکوع را با امام دریا بند و چون امام تشهد مشغول شود ایشان بر نیزند و رکعت دیگر تمام کنند و همراه امام سلام دهند و آن نماز آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در ذات الرقاع بر وایت صالح بن خوات عن رجل من این را صورتهما هم میتوان بود و الله اعلم و قید اذا کنت فہم و دخل سلاح و حذر اتفاق است بل جامع و قال النعمان فان خفتم الخ و درین آیت دلیل است بر آنکه در حال سابق نماز واجب می شود و همینست مذہب شافعی و نزدیک ابوحنیفه در حالت مسایقت و شکی نماز نباید گذارد بلکه تاخیر باید کرد تا وقت امکان و خوف بحديث خدیق انتمی و اللفظ للبخاری این لفظه خاصی است و در کتب کتب خمسہ باجمہا نیز همچنین آمده باختلاف الفاظ و عبارات مصنف گفته مختلف نشد طرق از ابن عمر درین حدیث و محتمل است که آنها تمام کردند نماز را در حالت واحده و محتمل که علی انتخاب تمام کرده باشند و هو الراجح من حیث المعنی و الا لازم آید تضییع حراست مطلوب و افزای امام تنها و مرجع اوست روایت ابو داود از حدیث ابن مسعود بلفظ ثم سلم فقام هو لا یعنی طائفه دوم فصلوا لانفسهم رکعت ثم سلموا ثم فقام هو و رجع اولئک الی مقامهم فصلوا لانفسهم رکعت ثم سلموا انتهى و اطلاق کرده می شود لفظ طائفه بر قلیل و کثیر تا آنکه بیک کس نیز پس گرفته کس باشند جائز است امام را که بیک کس نماز گذارد و سوم را بر حراست کما راجع دی با امام بگذارد و این اقل چیزی است که حاصل می شود بدان جماعت و ظاهر حدیث در آنست که طائفه ثانیہ موالات کرد در میان هر دو رکعت خود بیشتر آه طائفه اولی بعد از وی و باین کیفیت رفته است ابوحنیفه و محمد و در روایت ابو یوسف و عمر جابر رضی الله عنہ قال شهدت مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم صلوة الخوف فصقفنا صقفین صقف رسول الله والحد و بیننا و بین القبله ما خشدنا

همراه آنحضرت نماز خوف را پس صقف بستیم و صقف یکی در پس آنحضرت و دشمن میان ما و میان قبله بود و فائده این قید معلوم خواهد شد





سجده است فقط پس تابع امام باشند در رکوع و قیام و حر است که نصف مؤخر در حال سجده بین طریق که متابعت امام گذارسته  
 سجده کنند نزد قیام نصف اول و بر دو نصف مؤخر بجای نصف مقدم و متاخر شود نصف مقدم تا متابعت کند مؤخر امام را و در دو سجده اخیر  
 پس صحیح شود با هر یکی از دو طائفه متابعت در سجده تین و حدیث دال است بر اینکه حر است نمی باشد مگر فقط در حال سجده حال رکوع زیرا که  
 در رکوع ادراک احوال عدم متغیض نیست و لابی داود عن ابی عیاش الزرقی مثله و در حدیث ابی داود است از ابی عیاش زرقی مانند  
 روایت جابر که گفت بودیم با رسول خدا صلی الله علیه و سلم بعثان و بود سرگروه مشرکان خالد بن الولید و بعد از نماز پیشین گفتند  
 مشرکان تحقیق یافته بودیم غفلتی از مسلمانان کاشکی حمله میکردیم بر ایشان در حالیکه در نماز بودند پس ناسی است و وی نفر و کهن حاضر شد عصر  
 ایستاد رسول خدا استقبال قبله و مشرکان در پیش او بودند و وصف بستند خلف آنحضرت و سنی دیگر خلعت این صف و سلم و این کیفیت همان  
 که مذکور شده و همین وجه بخاری و نسائی از ابن عباس نیز آورده اند و این بر تقدیری بود که دشمن برابر قبله بودی این حدیث را از احمد و نسائی هم  
 روایت کرده اند و زاد و زیاده کرد ابو داود و درین روایت آنجا که است بعثان که این نماز در عسفان بود و بعث عین حماد و سکون  
 نام جای مشهور است بر دو محل از آنکه کما فی القاموس شمی گفته صلوة خوف آنحضرت صلی الله علیه و سلم در چهار موضع بوده ذات الرقاع  
 و بطن نخل و عسفان و ذی قرد و از اینجا ظاهر می شود که در سفر بوده پس تجویز فقها آنرا در حضر بقیاس بوده باشد و للنسائی من وجه آخر  
 و نسائی راست از وجه دیگر غیر وجه خبریه مسلم **و جابر** از حدیث جابر ان النبي صلی الله علیه و سلم صلی بطنائفة  
 من اصحابه رکعتین شکر سلمه هاشم بن الصهارکعتین شکر سلمه که بگذار و آنحضرت با یک گروه از اصحاب خود دو رکعت پیشتر  
 سلام داد و با دیگران یعنی گروه دوم نیز دو رکعت گذارد و پسترسلام داد و در شرح سنده این حدیث را از جابر باین لفظ آورده که بود آنحضرت  
 که میگذازد نماز ظهر و حالت خوف بطن نخل که نام موضعی است میان مکه و طائف پس میگذازد با طائفه دو رکعت پسترسلام میداد پسترسلام  
 طائفه دیگر و بگذار و با ایشان دو رکعت پسترسلام داد و درین صورت سلام با هر دو طائفه جدا جدا داد و در اینجا نیز آنحضرت را صلی الله  
 علیه و سلم چهار رکعت بود و قوم را دو رکعت چنانچه از حدیث سابق از جابر گذشت لیکن آنجا ساکت بود از ذکر تکرار سلام از آنحضرت  
 در سفر السعاده گفته یحیی بن عمر صلی الله علیه و سلم در شهر توفیق میکرد تا گروه دوم می آمدند و با ایشان دو رکعت دیگر میگذازد و با اتفاق  
 سلام میدادند انتهی و در سبیل گفته یاکلی ازین طائفه فرض بگذار و با طائفه دیگر نفل و باین عمل کرده است حسن بصری و طحاوی و عوی کرده  
 که منسوخ است و این معنی است بر عدم صحت نماز مفتخر خلعت متغیض نیست و دلیل بر نسخ و مثله لابی داود عن ابی بکر  
 و مثل او است ابو داود و از حدیث ابی بکر و گفت ابو داود و همچنین در نماز مغرب که گذارده می شود شش رکعت و قوم سه رکعت میگذازد  
**و حسن** بن یقظه رضی الله عنه ان النبي صلی الله علیه و سلم صلی بالخوف بثلاثة ركعات و هو كركعة  
 گذارد آنحضرت در حالت خوف باین طائفة یک رکعت و با آن طائفة یک رکعت و تصور این وجه چنانکه در سفر السعاده گفته این است که گاه  
 با هر طائفة یک رکعت گذاردی و این طائفة بعد از یک رکعت از نماز بیرون می شدند و آن طائفة دیگر می آمدند و یک رکعت بگذارند و سه رکعت  
 و با یحیی بن عمر صلی الله علیه و سلم از نماز بیرون شدند و هر یک یک رکعت گذارده بودی و یحیی بن عمر صلی الله علیه و سلم دو رکعت آنتی و ابو داود  
 از ابن عمر و زید بن ثابت آورده که گفت پس قوم را یک رکعت شد و آنحضرت را دو رکعت و از ابن عباس روایت کرده که فرض کرد خدا بر زبان غیر  
 شما در حضر چهار رکعت و در سفر دو رکعت و در خوف یک رکعت و باین اخذ کرده است عطاء و طائوس و حسن و غیر هم و گفته اند که بگذار در شهر

خوف یک رکعت ایست که ایامی و می گفت سخن کافی است ترا نزد مسابقت یک رکعت اشاره کنی برای وی و اگر نتوانی پس سجده کن اگر این  
 نتوانی پس تکبیر گو آن که خداست و کبر یقضا و هیچ کی قضا نکردندی یعنی دیگر را و ابوداود گفت که بعضی روایت کرده اند که قضا کردند  
 که زانی جامع الاصول رواه احمد و ابوداود و النسائی و صححه ابن حبان و مثله عند ابن خزيمة عن ابن عباس رضي  
 الله عنه و این نماز ابو حنیفه بهین کیفیت در طبرستان گذارده و امیر سعید بن العاص بود پس گفت کدام یک از شما گذارده است  
 با آنحضرت نماز خوف؟ من پس گذارده ایشان این نماز را آشوکانی رح گفته سبب اختلاف نماز خوف آنحضرت صلی الله علیه و آله این  
 که در هر جا آنجا است که از آنجا بلغ بودی در حر است بآن تحر می فرمود انتهی و در سفر السعاده گفته و این وجه همدو است اتقی  
 یس از جهش خوف در احادیث صحیح و ثبوت فعل آنحضرت آنرا و همین است مذکور امام احمد چنانکه قاعده اوست در اتباع ما و رو  
 و گذاردن نماز خوف باین وجه بر تقدیری است که محال قیامت باین پنج صورت بندد و اگر خوف زیاد بود و محال تنگ گردد و بگذارد بر وجهی که  
 تواند پیاده و سوار بر کعب و سجود بایا و اشارت کما تقدم و **و** ابن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
 علیه و سلم صلوة الخوف ركعة على اي وجه كان نماز خوف یک رکعت است بهر وجه که باشد رواه البزار باسناد  
 ضعیف نسائی روایت کرده که آنحضرت این نماز را بنی قریه گذارده باین کیفیت و لغت مصنف صححه ابن حبان و غیره اما شافعی گفته  
 لایشت و حدیث دلیل است برین که نماز خوف یک رکعت است در حق امام و مأموم و به قال الثوری و جماعة من اصحابه ابو هريرة و ابو موسی  
 مخفی مباد که مصنف درین کتاب پنج کیفیت نماز خوف ذکر کرده و در سنن ابوداود هشت کیفیت آمده که این پنج هضم از انجمله است  
 و مصنف در فتح الباری گفته مروی است در صلوات خوف کیفیات کثیره و ترجیح داد این عبد البر کیفیت وارده را در حدیث ابن عمر  
 بنابر قوت اسناد آن و موافقت اصول در نیکه موتم تمام مکن نماز خود را قبل امام و این حزم گفته صحیح شد چهارده وجه و این عربی گفته  
 در وی روایات کثیره است اصح آنها شانزده روایت مختلف است و قال النووی نحوه فی شرح مسلم و بیان کند و آنها را گفت حافظ و بیان  
 کرد و آنرا شیخ حافظ ابو الفضل در شرح ترمذی و افزود یک وجه دیگر پس هفده وجه شد ولیکن ممکن است تداخل آن و گفت در هر یکی  
 که گذارد آنرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم ده بار و این عربی گفته است و چهار بار و گفت خطابی گذارد آنرا در ایام مختلفه با شکال متباینه  
 و تحریری کرد و احوط للصلوة و البالغ فی المراسه را پس این نماز با وجود اختلاف صور متفق المعنی است انتهی **و** عنه ای من ابن عمر  
 مرفوعا لیس فی صلوة الخوف سهو نیست در نماز خوف سهو اخبره الدار قطنی باسناد ضعیف و باین هم  
 موقوف است و گفته اند که قائل نیست بآن هیچ یکی از علما و شرط کرده اند در آن شرط را از انجمله است سفر لقوله تعالی و اذا حضرتم  
 فی الاکراه و محبت آنکه آنحضرت آنرا در حضر نگذارده و رفته اند شافعی و حنفی بعد از شرط سفر لقوله تعالی و اذا اکثرت فیرحم  
 بنابر آنکه معطوف است بر قوله اذا حضرتم فی الارض پس اخل نباشد و تقیید بضرب فی الارض و شاید که جماعت اول آنرا مقید داشته است  
 بآن و تقیید بر عبات چنین است و اذا کنت فیهم مع هذه الحالة التي هي الضرب فی الارض و کلام درین باب مستوفی است در تفسیر و تقدم بعضا  
 من الصنف و از انجمله آنکه در آخر وقت باشد زیرا که بدل است از نماز امن پس کافی نباشد مگر وقت باس و دیگران در اول وقت جائز دانند و عموم  
 اوله الاوقات و از انجمله حمل سلاح است در حالت نماز و شرط کرده است این را و ابوداود پس صحیح نباشد مگر تحمل آن نیست دلیل بر اشتراط  
 این و اوجه الشافعی للامر فی الآیه و ایشان را در سلاح تفصیل معروف است از انجمله آنکه قتال محرم نباشد برابر است که واجب عین بود یا کفایه

و از آنجا که مسلمی مطلوب عدو باشد طالب و نیز اگر طالب خواهد بود گذاردن نماز او را تمام و کمال میسر است یا خاشی باشد از کرد و بخود و این شرط است  
سقوطی اند در فروع ما خود اند از احوال شرعی است این نماز ظاهر نیست در شرط طاعت و شریعت این نماز از اعظم ادله است بر عظم شأن صلوة جماعت

## باب صلوة العیدین

باب در بیان نماز عید فطر و عید اضحی **ع** عایشه رضی الله عنها قالت قال رسول الله صل الله علیه و سلم  
الفطر يوم یفطر الناس و الاضحی يوم یضحی الناس عید فطر آن روز است که روزه بکشاید  
که قربانی کنند مردمان در سبیل گفته تفسیر کرده اند بعضی اهل علم این حدیث را گفته اند معنی آنست که این فطر سبیل است و روزی منکر و عید عظم مردم است  
انتهی بلفظه و در وی دلیل است بر آنکه معتبر در ثبوت عیدین موافقت مردم است و هر که مفرد است بمعرفت عید برویت بروی موافقت  
غیر خود واجب است و لازم می شود او را حکم ایشان در نماز و افطار و اضحیه و تزیین مثل این حدیث از ابی هریره روایت کرده و گفته حسن  
و در معنی اوست حدیث ابن عباس که گفت او را که ریب روزه داشته اند اهل شام و معاویه برویت هلال روز جمعه در شام و قدوم آورده  
بمدینه در خیره و خبر کردند ابن عباس را این حال پس گفت این عباس و لیکن با هلال را شب شب شب و دیده ایم پس همیشه روزه داریم تا آنکه کمال  
کنیم عددی را یا به بینیم ماه را که ریب گوید گفتیم آیا گفتا کنیم برویت معاویه و دیگر مردمان گفته اند که از امر ما رسول الله صلی الله علیه و سلم  
و ظاهر حدیث این است که ریب هم از آنهاست که هلال را دیدند و لیکن ابن عباس او را امر کرد تا تمام صوم و اگر چه متیقن باشد باینکه آنروز  
عید نیست نزد وی و باین رفته است محمد بن الحسن و گفته واجب است موافقت مردم و اگر چه خود خلافت آن کرده و همین حکم است خروج  
نیز که وارد شده است عرفتم که یوم تعرفون و خلافت کرده اند این را جمهور و گفته اند که واجب است بروی عمل کردن درباره نفس خود آنچه  
یقین کرده و حمل کرده اند حدیث را بر عدم معرفتی بختلاف مردم و او را چون شکست شد بعد خطا پس کافی شد و آنچه کرده است گویند  
و متاخر است ایام در حق کسی که ملتبیست بدوی امر و عمل کرد و اهل و تاویل کرده اند حدیث ابن عباس را باینکه وی قائل برویت اهل شام  
از آن جهت نشده که مطالع شام و حجاز مختلف است یا بآن جهت که محب واحد بود عمل بر شهادت وی نکرد و نیست در وی اینکه وی  
امر کرد و ریب را بعمل بختلاف یقین نفس می نیز که وی خبر نکرد و اگر اهل مدینه و ایشان نمی دانستند آنرا بنا بر یکی ازین دو امر انتهی کلام  
و هم صاحب سبیل رح در مخرجه الفقار حاشیه ضو النهار گفته درین حدیث اخبار است که مردم را خراب متحیر کردند و خلافت  
بر وی نبوی مستند پس گروهی عمل کنند بحساب مزین است استی از مردم تا آنکه عالمی از علما و طائفه باطنیه که استی از مردم اند تقدیر میکنند  
صوم و افطار و وقوف را و این شعار ایشان است و باقی ماند بر هدی نبوی کسی که خواست خدای تعالی با ایشان نیکی را پس همین کسان  
مراوند درین حدیث و همین است آن کرده که همیشه ماند بر حق ضرر کنند ایشان را هر که خلاف ایشان کند و همین اند سواد اعظم و اگر چه  
یک کس تنها باشد و هم الذین یهدون بالحق و به یعدلون و همین است آن جماعت که دست خدای ایشان است من شد و عنهم شد  
فی النار پس ایشان اند آن کسان که فطر نزد خدا بروی است که افطار کردند ایشان و اضحی روزی است که قربانی کنند ایشان بنا بر علم  
ایشان پیغمبری که معین کرده است برای ایشان خدا و رسول او از مواقیع و علامات انتهی کلامه و اوه المزمع ذی صبح الادر  
و گفت تزیین حدیث حسن غریب اما حکم این نماز با پس نزد ابو حنیفه نماز عیدین فرض است چنانکه جمعه و روایتی واجب و گویند که تسبیح  
بست بجهت ثبوت اوست بست بست بست و بکتاب و نزد صاحبیدین است و شافعیه نفل گفته اند و لیکن فضل نوافل داشته اند و بقولی

سنت مکرده و مالک گفته سنت اجبه و وجوب اینجا بمغنی تا که باشد و احتمال بجای که در مذہب ابو حنیفہ مذکور شد نیز دارد و نزد امام احمد  
فرض عین است چنانکہ نزد ابی حنیفہ و صحیح نزد وی آنست کہ فرض کفایہ است و بر روایتی از ابو حنیفہ نیز همچنین آمده و مشکوٰۃ فی گفته حق وجوب  
زیرا کہ آنحضرت خود ہم بر آن مواظبت کرد و ما را ہم حکم فرمود بخروج برای آن چنانکہ ثابت است در صحیح از حدیث ام عطیہ پس امر بخروج  
مقتضی اصل صلوة است برای کسی کہ نیست او را عذر بقوای خطاب و مردان اولی تر اند از زنان انتہی و عن ابی جعفر بصحیح عین  
بن النس بن مالک کہ روایت کرد از امام احمد بن محمد بن حنبل کہ روایت میکند از اعمام خود کہ از اصحاب آنحضرت بودند آن را کہ با جاؤ افتند و  
آنحضرت را و آنحضرت را پانچاس برستیکہ سوار پیچند آمدند نزد آنحضرت پس گواہی دادند کہ ایشان دیدہ اند ہلال را و روز  
فاصر ہم الشبی صلی اللہ علیہ وسلم ان یفطر واذا اصبحوا یصلوا الی مصلاہن پس امر کرد آنحضرت اصحاب را  
کہ افطار کنند و چون سح کہند و نہ بسوی عید گاہ زیرا کہ آمدن این سواران بعد از زوال بود کہ وقت نماز گذشتہ بود و در روایت  
ابن ماجہ و دارقطنی صریح آمده است کہ قدم آوردند سواران آخر روز و لفظ حدیث دارقطنی اینست کہ صحابہ گفتند پوشیدہ شد بر ما ہلال  
شوال پس برخاستیم بار و نہ دار پس آمدند سواران در آخر نماز پس گواہی دادند نزد آنحضرت کہ ما دیدہ ایم ہلال را و شبی در روایتی بعد از  
آفتاب مذہب حنفیہ عین است چنانکہ در ہر ایگفتہ و مصححی مکانی است بیرون برینہ جانب غربی مسجد شریف بیرون دروازہ مصری  
کہ قافلہ کہ از جانب دراید و میان بی مسجد شریف ہزار ذراع است کہ افق تاریک المدریۃ و در خیال لیل است برانکہ بیرون کن بران نماز  
عید اصحرا افضل است از گذر بی مسجد چہ آنحضرت با وجود آن فضل و شرف کہ مسجد وی دار و مسجد بیرون آمد و امر کرد بخروج بسوی آن  
پس در جای دیگر بطریق اولی بود و ہم برینست علی ناس در اصصار اگر آنکہ عذری باشد رواہ احمد و حدیث دلیل است برینکہ نماز عید  
گذاردہ می شود و روز دوم نیز کہ تا ہر شد حال عید بعد خروج وقت نماز و ظاہر حدیث اطلاق است بنظر وقت صلوة اگرچہ وقت آن باقی باشد  
زیرا کہ از اول روز معلوم شود و باین رفتہ اند حنفیہ لیکن بشیرا معلوم نشدن و بیرون رفتن وقت کہ درین صورت روز دوم قضا کنند و رفتی  
کہ روز اول را را یک روز و دین بنظر حدیث او است نہ قضا و مالک گفته کہ قضا کردہ نشود مطلقا و شافعیہ را در وی تفصیل است و این حدیث  
در باب عید الفطر است و عید اضحی را بران قیاس کردہ اند و ترک لبس و بران اعداد دیگر را قیاس نمودہ اند و در قیاس نظر است زیرا کہ  
معرفت جامع متعین نیست و ابوداؤد و هذا لفظہ و اسنادہ صحیح و القسانی و ابن ماجہ و صحیح ابن المنذر و ابن السکون و ابن حزم  
و رواہ ابن حبان فی صحیحہ عن انس ان عمر بن الخطاب قال ابو حاتم فی علل و علق شافعی القول بہ علی حقہ الحدیث فقال ابن عبد البر  
ابو عمیر مجهول کہ اقال قد عرف من صحیحہ و عن انس بن مالک قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
لا یغدو بיום الفطر حرا یا کل ثمرات یا کل ثمرات و قال ابو داؤد آنحضرت کہ بیرون می آمد روز فطر تا آنکہ بخورد و چند نماز بخورد  
آنها را و در روایت ابن حبان و حاکم از عتبہ بن حمید صریح آمده کہ بخورد و سہ یا پنج یا ہفت یا کمتر از آن یا بیشتر از آن مگر تراخر حرجہ البخار  
گفتہ اند کہ حکمت در استحباب کل ثمرات اوست و وی مفید تقویت بصرت کہ صوم مضیف آنست و حل و موافق نزاج ایمان است کہ  
المومن حلوی و اگر یکی چیزی شیرین در خواب خورد تعبیرش آن بود کہ لذت ایمان نصیبی کرد و شیرین تر قرق قلب است و لهذا بعض  
علمائے گفته اند کہ افطار بخیزی شیرین افضل است چنانکہ علی و غیر آن رواہ ابن ابی شیبہ عن ابن عباس و فی روایتی معلقہ





اخراج زنان و در وی سه قول است یکی آنکه واجب است و باین قائل از خلفای ثلاث علی و ابوبکر و عمر و مؤید اوست حدیث ابن عباس نزد  
 ابن ماجه و بیہقی کہ بود آنحضرت بیرون میکرد زنان و دختران خود را در عیدین و باین ظاهرست در ستمن این اخراج از آنحضرت صلی اللہ  
 علیہ وسلم و باین عامست در ذات بیعت و غیر با و صحیحست در زنان جوان و عجا نیز بالاولی و دوم آنکہ سنت است و امر محمول است بر  
 ادب قالہ جماعة و قواء الشیخ المغزی و سہ لال کرده کہ تعلیل کرد آنحضرت خروج ایشان را بشود خیر و دعوات مسلمین و اگر واجب بود  
 تحلیل نمی کرد و نیست کہ از او ای واجب و امثال امری بود گویم و در وی تامل است زیرا کہ واجب ہم گاهی منحل می شود بقوائدی کہ در وی  
 و منحل نمی شود بعضی از آنم شافعی کہ در آنمست تفرق است در میان ذوی الہیات و عجا نیز لغتہ واجبست شہود عجا نیز و غیر ذلک الی  
 از نسا برای نماز و شہود ایشان در اعیاد شدیر الاستحباب است سوم آنکہ منسوخ است طحاوی گفتہ در اصل اسلام بود بنا بر احتیاج  
 خروج ایشان برای تکثیر سواد و در وی ارباب عدو بود پس منسوخ شد و عقب کرده اند او را باینکہ این نسخ بحدود دعوی است و رافع  
 اوست بشود باین عباس خروج زنان را و حال آنکہ وی صغیر بود و باین بعد فتح مکہ است و هیچ حاجت نبود بسوی زنان در تقویت اسلام  
 درین وقت و نیز تعلیل کرده اند در حدیث ائم عطیہ خروج ایشان را بحضور شہادت خیر و دعوات مسلمین و نیز فتوی داد بان ائم عطیہ بعد وفات  
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و خلاف نکرد او را هیچ یکی از اصحاب و اما قول غایبہ کہ اگر می دریافت آنحضرت چیزی را کہ احداث کرد نزد زنان بعد وی  
 ہر آیینہ منع میکرد ایشان را از مسجد یا متفق علیہ پس ال نیست بر تحریم و نہ بر نسخ بلکہ دلیل است بر نیکی با ہم منع نمی کنیم زیرا کہ آنحضرت منع نفرمود  
 بلکہ امر کرد باخراج ایشان پس ما را نیز رسد کہ ایچہ وی بدان امر کرده ما از ان منع نمائیم و **ع** ابن عساکر رضی اللہ عنہ قال کان  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و ابوبکر و عیسیٰ یصلون العیدین قبل الخطیۃ بود رسول خدا و ابوبکر و عمر و عکرمہ و  
 نماز ہر دو عید را پیش از خطبہ تخصیص ابوبکر و عمر برای تاکید سنت است زیرا کہ آنحضرت فرمودہ اقتدا کنید بعد از من باین بکر و عمر و می گویند کہ عثمان  
 آنرا تغیر داد و خطبہ پیش از نماز خواند بجهت وجود کثرت مردم تا ہما نماز را میریاء و بر سندان و تمام و کمال آن می آیند و ادابن المنذر  
 بسند صحیح الی الحسن البصری و در مسلم است کہ اول کسی کہ خطبہ پیش از نماز خواند مروان است و قبل سبقتہ الی ذلک عثمان و چون ابوسعید  
 افتکار کرد بروان گفت مردم بعد نماز نمی نشینند و وجہ نشستن چنان گفتہ اند کہ در خطبہ وی سبقت کسی بود کہ لائق سبقت نبودہ و افراط  
 در مدح بعض مردم بود و عبدالرزاق از ابن جریج از زہری آورده کہ اول کسی کہ احداث کرد خطبہ را قبل نماز در عید معاویہ است و بہر تقدیر  
 این تقدیر بدعت است مخالف ہدی صلی اللہ علیہ وسلم تا آنکہ گفته اند کہ اعتذار عثمان بکثرت مردم و دوری خانہ امی ایشان نیز مخالف  
 ہدی صلی اللہ علیہ وسلم است کہ انانی اسبل گویم لفظ ابوسعید این است کہ ہمیشہ بودند مردم برین تا آنکہ پیرن آدم من بامروان وی  
 امیر مدینہ بود و راضی یافت پس ناگاہ منبری بود مدینی از گل و خشت و خواست مروان کہ برود بران پیش از آنکہ نماز کند پس شہید من جامہ او را  
 و کشید او را و رفت بر منبر و خطبہ خواند پیش از نماز پس گفتم او را تغیر دادید شما بخیر اسنت را گفت ای ابوسعید رفت چیزی کہ سیدانی تو آنرا  
 و متروک گشت گفتم بخدا سوگند نتوانید آورد شما بہتر از آنچه من میدانم این کلام راستہ بار گفتم و بر شتم و درینجا دلالت است بر نیکی عالم را بر کسی  
 کہ با میر در این برای تغیر نکرد او یزد پس اگر وی سخن او پذیرد و فیما ورنہ ذمہ عالم بری است و در نسخ الباری درین مقام کلام دراز ذکر کردہ  
 و ما از در شرح مختصر شوکانی ذکر کردہ ایم متفق علیہ کہ در حدیث دلیل است بر نیکی امر دائمی آنحضرت و ہر دو خلیفہ را شد وی ہمین بود و بہتر  
 ستم مانند و ظاہرشن و جب تقدیر صلوة است بر خطبہ بعض اجماع نقل کردہ اند بر عدم وجوب خطبہ در عیدین و مستند ایشان حدیث



نماز و اقامت از زمان رسول خدا تا امروز و باینکه اذان اقامت در نماز عید جمع علیه است و مستحب گفته این حدیث دلیل است بر عدم  
 شریعت اذان اقامت در صلوة عید و این بدعت است و روایت کرد ابن ابی شیبہ باسناد صحیح از ابن مسیب که اول کسی که اذان کرد اذان  
 برای نماز عید معاویه است و شاذ و او پیشانی عمر القنہ و زیاده کرد که گرفت آنرا احتجاج و قتی که میگردید شد بریدند و روایت کرد ابن المنذر که اول محدث او  
 زیاد است در بصره و گفته اند که اینک اخذ کرد بن مروان است و گفت ابن حبیب اول محدث او عبد اللہ بن زبیر است و بی اقامت هم گفت و شاذ  
 از قنہ از زہری روایت کرد که از ابن مسعود مروی است و در عیدین پس گفت الصلوة جامعة و شرح گفته این حدیث است معتمد بقیاس است  
 زیرا که گفتن آن بعضی است و در وی تامل است انتہی زیرا که حافظ ابن القیم شرح و در بی گفتہ آنحضرت چون می رسید بصلی شریف میکرد  
 نماز را بنیز اذان اقامت نمی گفت الصلوة جامعة پس است آنست که هیچ چیز از اینها نماند انتہی و در جای دیگر گفته که هر چه پیش در زمان  
 آنحضرت یافته شد و آنحضرت آنرا نکرد پس کردن آن بقیاس صحیح نیست سید علامہ عبد اللہ بن محمد الامیر ولد صاحب بل رحمہما اللہ قضا  
 گفته شاید وجہ تامل برای منع قیاس چنین است واللہ اعلم و عنہ ابی سعید رضی اللہ عنہ قال کان النبی صلی  
 اللہ علیہ وسلم لا یصلی قبل العید شینا فاذا رجع الی منزله صلی رکعتین بود آنحضرت کنی گذارد پیش از  
 نماز عید هیچ شی از نوافل پس چون بر می گشت بسوی منزل خود میگذازد دو رکعت و این دال است بر شریعت و در رکعت بعد عید دو خانه  
 و معاویہ است حدیث ابن عمر نزد احمد فروغاک نیست نماز روز عید قبل آن و بعد از آن و جمع میان هر دو این است که نیست نماز در جہان و زکشی  
 گفته علی رضی اللہ عنہ خلیفہ ساخته بود ابو مسعود و انصاری را بر مردم پس بیرون آمد روز عید و گفت ایہا الناس نیست از سنت که گذارده شود پیش از  
 امام رواہ النسائی و روایت است از ابن سیرین کہ ابن مسعود و قتادہ باینکه تا ندونمی کردند مردم را کہ بگذارند نماز روز عید پیش از خروج امام را و سید  
 و زہری گفت نشنیدم از هیچ یکی از علمای خود کہ ذکر کند کہ کسی از سلف این است نماز گذارد پیش از نماز عید و بعد از وی رواہ الاثرم و در موطا  
 آورده کہ قاسم بن محمد میگذازد روز و روز پیش از آنکہ بروی صلی چهار رکعت و غزوه نماز میگذازد روز و روز پیش از عید در مسجد در مصنف گفته ماخذ  
 فعل حضرت ابن عمر اجتماع عمل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم است و ماخذ دیگران استصحاب مشروعیت اصل صلوة است و نیاز فن دلیل کہ دلالت  
 کند بر منع زیرا کہ نکردن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مدین حالات و دلالت بر کراهت نمی نماید ترک فعل نزدیک حضور و داعی آن دلیل کراهت  
 نمی تواند شد پس از اختلاف ائمہ و دلیل ایشان ترک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم با عدم کراهت فعل معلوم شد و مذہب مالک آنست کہ تطوع قبل از عید  
 و بعد از آن امام را کرده نیست و در پیش حنفیہ امام و امامی را در مصطلح کرده است انتہی گویم خلاف در آن است کہ این مخصوص بصلی است یا شامل  
 مصطلح را و منزل را بعض گویند اگر در غیر مصطلح بگذارند فلا باس است و گذشت حدیث ابی سعید درین باب در ہدایہ گفتہ متفق حکم  
 در مصطلح پیش از عید پس کراهت در مصطلح است خاتمہ و اگر نماز اشراف و شی را پیش از خروج بجائز کند مکرر نباشد کذا فی الشرح و بعضی گفتہ اند  
 در مصطلح و غیر مصطلح برابر است و در شرح ہدایہ گفتہ این نفی باطل اقش متناول است امام را و قوم را جمیعاً و شافعی گوید امام را کرده است نہ قوم را  
 و گفتہ اند مروان بن نفی آنست کہ پیش از عید نماز مسنون نیست نہ آنکہ مکرر است نہی حد و نہ مصنف در فتح الباری گفتہ منع صلوة قبل العید  
 و بعد از آن احتمال دارد کہ مراد از آن منع تمفل باشد یا نفی راتبہ و بر تقدیر منع تمفل آیا از وجہ کراهت است یا عام تر از آن و بر تقدیر خصوصیت امام  
 یا شامل است امام را و امامی را و مخصوص است بصلی یا شامل است بصلی و بہر حال اختلاف است سلف را در جمیع آن کوفیان می گویند گذارد  
 بعد از عید نہ بل آن مذہب زاعی و زہری و حنفیہ این است و بصیران می گویند بگذارند قبل بعد و مذہب حسن بصری بر جماعت این است مدینان میگذازد



اینست که پدرش شعیب را وایت کرد از جدوی محمد که گفت آنحضرت کذا و کذا درین صورت حدیث مرسل باشد زیرا که جدوی محمد آنحضرت را ندیده است و اگر شعیب ابیه عانست بسوی عمرو و شمیر جده راجع است بسوی شعیب پس مراد اینست که شعیب را وی است از جد خود عبد الله و شعیب جد خود مهرداد نیز از جدیافته پس شعیب بن باین علت حدیث او را خارج نکرده اند و ذی هبی گفت ثابت شد دست صاحب شعیب از جدوی عبد الله و احتیاج کرده اند بدان اربابین ابن عزمه و ابن حبان و حاکم کذا فی اسبل و قد تقدم ذکره الايضاً رضي الله عنه و قال قال نبی الله صلوات الله علیه و سلم التکبیر فی الفطر سبع فی الاولى و خمس فی الاخره گفت آنحضرت تکبیر در عید الفطر هفت است در رکعت اولی و پنج در رکعت دوم و این هفت محتمل است که مع تکبیر افتتاح باشد یا بغیر آن در مصنفی است ظاهر ازین کلام آنست که این سبع و خمس در ای تکبیر احرام و قیام بود و علی الشافعی انتهی و گفت امام مالک در موطا و هو الامر عندنا یعنی همین است امر مسلم و مفتی بن زید یکبار در سبل گفت اوضح اینست که بی اوست و در وی خلاف است و در دینی نبوی گفت تکبیر افتتاح از اوست مگر آنکه بدلیل نیامده و در دوم پنج است و باین رفته است جماعتی از صحابه و غیرهم و دیگران خلاف کرده و گفته که پنج در اولی است و چهار در ثانیه و گفته اند که در هر دو سه است و گفته اند که شش در اولی و پنج در ثانیه گوئیم و اقرب عمل بحديث باب است زیرا که طرق آن اگر چه همه واهی است اما بعضی مشهور بعضی است و آنچه با عدلی اوست از اقوال نیست در آن سنتی که عمل کرده شود بر آن انتهی کلام اسبل گفت بنده ضعیف عن الله بنده درین سلسله ده نه هفت است و این اربع آنهاست و همین است نه هفت بلکه ثلاثه و نزد حنفیه در رکعت اولی قبل قنارت چهار تکبیر گوید و در ثانیه بعد قنارت و دلیل ایشان حدیث ابو موسی و حدیثی که و این مسعود است که درین باب آمده و لیکن گفته اند که در سناد حدیث ابو موسی حدیثه غیر الرحمن بن ثابت است و او را نکاح است و بعضی توشیح وی کرده اند و نیز در وی ابو عایشه است و وی مجهول است و گفته یهتقی که خلاف کرده اند درین روایت در دو موضع در رفع وی و جواز ابو موسی مشهور آنست که مسند بسوی ابن مسعود است که وی فتوی داد ایشان را یکبار و مسند نکرد و آنرا بسوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم کذا فی التخصیر گوئیم بطرفانی در کبیر از ابن مسعود آورده که تکبیر میگفت در اولی قبل قنارت و در ثانیه بعد قنارت و در اولی چهارم گفت و در ثانیه سه و رکوع می کرد بر تکبیر چهارم و بطرفانی روایت این اثر را توشیح کرده مگر آنکه موقوف است بر ابن مسعود و در روایتی دوازده تکبیر آورده سوای تکبیر تحریمه و تکبیر رکوع رواه ابو داؤد و الدارقطنی و الحاکم من حدیث عایشه و لیکن در وی ابن لعیبه است و وی ضعیف است و حق اینست که اصحاب رسول خدا هم درین سلسله مختلف اند و لهذا امام احمد گفته الكل سنة چنانکه زکشی از وی نقل کرده و در حجة الله البالغته گفته هاستن و عمل الحرمین اربع هتقی و در مصنف گفته و از همین جا مسنون بودن زیادت تکبیرات در نماز عید ثابت شد و آن صادق است بزیادت سه تکبیر در هر رکعتی چنانکه اهل کوفه نقل کرده اند و بزیادت هفت تکبیر در رکعت اولی و پنج تکبیر در رکعت ثانیه چنانکه اهل مدینه ذکر کرده اند و عمل اهل حرین احق باتباع است و از همین جا سلف صالح استنباط کرده اند زیادت تکبیرات در خطبه ای عیب و الله اعلم انتهی و القراءة بعد هما کلیتیهما و قنارت الحمد و سوره بعد هر دو در هر دو رکعت بود و در اینجا دلیل است بر اینکه قنارت بعد تکبیر در هر دو رکعت است و بقال الشافعی و مالک و گفت ابو ضیفه تکبیر گوید در رکعت اولی پیش از قنارت سه تکبیر سوای تکبیر احرام و در رکعت دوم بعد قنارت سه تکبیر پیش از تکبیر رکوع اخوجه ابو داؤد و احمد و ابن ماجه من حدیث عمرو بن شعیب عن ابيه عن جده و سنادش صالح است کذا فی مخرج الترمذی و رواه الدارقطنی و صححه احمد و علی بن المدينی و البخاری فیما حاکاه الترمذی و نیز روایت کرده اند آنرا از حدیث عایشه و در وی ابن لعیبه است از عقیل از ابن شهاب از عروه از عایشه و ذکر کرد ترمذی در عمل که بخاری تضعیف کرده است آنرا و در وی اضطراب است از ابن لعیبه با وجود ضعف وی و تصحیح کرد الدارقطنی

در علل وقوع او را روایت کرد آنرا ابن ماجه از حدیث سعد قرظا و ذکره ابن ابی حاتم فی علل عن ابی واقد اللیثی و نقل کرد از پدر خود که آن باطل است و رواه ابن ازهر من حدیث عبدالرحمن بن عوف و تصحیح کرد و اوطائی ارسال آنرا و رواه البیهقی عن ابن عباس و رواه الدارقطنی و ابن ازهر من حدیث ابن عمر مثله و در وی فرج بن فضال است و وضعی ضعیف است گفت ابو حاتم از خطا و روایت کرد و عقیل از احمد که نیست مروی در تفسیر عیدین حدیثی صحیح مرفوع و گفت حاکم طرق حدیث بسوی عایشه و ابن عمر و ابی هریره فاسد است و درین باب است از ابی جعفر از علی رضی الله عنه موقوفه رواه عبدالرزاق و ابن عباس رواه ابن ابی شیبته ابن رشد گفت جزین نیست که رفتند بسوی اخذ با قول صحابه درین مسأله زیرا که ثابت نشده است در وی از آنحضرت چیزی انتہی و نقل الترمذی عن البخاری و تصحیح کرد و در حدیث بخاری و ترمذی گفت اندک اندک اصح شئی فی هذا الباب در سبل گفت نمیدانم که از کجا نقل کرد از ترمذی زیرا که ترمذی در سنن خود روایت عمر بن شعیب اصلا اخراج نکرده بلکه روایت کنیز بن عبد الله عن ابی عمر بن جده آورده و گفته حدیث کنیز احسن شئی روی فی هذا الباب عن النبی صلی الله علیه و سلم و قال فی الباب عن عائشة و ابن عمر و عبد الله بن عمر و ابن بخاری جزین نقل نکرده و همین و هم بیهقی را در سنن کبری بینه واقع شده و لیکن وی بعد ذکر روایت ترمذی حدیث کنیز را گفته قال ابو عیسی سالت حمدا یسے البخاری عن هذا الحدیث فقال لیس فی هذا الباب شئی اصح منه و گفت حدیث عبد الله بن عبد الرحمن طائفی از عمر بن شعیب عن ابی عمر بن جده درین باب نیز صحیح است انتہی کلام البیهقی و یافیتهم ما در ترمذی چیزی از آنچه ذکر کرده و در تنقیح الاظهار بر چیزی ازین تنبیه نموده و گفته عجبت از ابن النجاشی که در خلاصه خود ذکر کرده از بیهقی که گفت ترمذی پسیدم محمد از ان الزمان و از اینجا شناختی که مصنف رخ و درین نقل از ترمذی از البخاری تقلید حافظه بیهقی کرده و لهذا نسبت نکرد حدیث را مگر بسوی ابو داود انتہی کلام سبل گویم زکشتی گفت که ترمذی گفت هو احسن شئی فی الباب پس این نیز و هم باشد اما حافظ بن الدین عراقی رخ و در شرح ترمذی گفته نقل الترمذی فی علل المفرد عن البخاری انه قال انه حدیث صحیح انتہی بلفظه و نیز عراقی در شرح مذکور گفته قال الترمذی فی کتاب علل المفرد و زاد و عبد الله بن عبد الرحمن الطائفی مقارب الحدیث انتہی بلفظه و از اینجا معلوم شد که این تصحیح را از البخاری اصلی است و بخاری آنرا در سنن ذکر نکرده بلکه در علل مفرد آورده پس اعتراض صاحب بل از مصنف برخاسته و لهذا مصنف نقل مذکور را نسبت بطرف سنن نکرده بلکه مطلق آورده اما او را می بایست که نسبت بطرف علل مفرد میکرد و لیکن ظاهر آنست که چون وی خود بران مطلع نشده و بقول صاحب بل تقلید بیهقی کرده و نسبت مذکور اطلاق بکار برده و الله اعلم بعهده در سبل گفته که اولی عمل است بعد حدیث عمر بن شعیب لما عرفت و انه اشرف شئی فی الباب و بود آنحضرت که میکرد در میان هر دو تکیه سکنه لطیفه و محفوظ نیست از آنحضرت ذکر می معین میان هر دو تکیه و لیکن خلال از ابن مسعود آورده که گفت جبگوید خدا را و ثنا گوید بروی و در دو فرستد بر نبی صلی الله علیه و سلم و هم از نبی طبری در تفسیر روایت کرده که میان هر تکیه بقدر یک کلمه است و این موقوف است و در وی سلیمان بن ارقم ضعیف است و بود ابن عمر با وجود تحسری اتباع رفع ید میکرد با هر تکیه انتہی و شوکانی گفته است حدیث عمر بن شعیب که در متن صحیح است و ابن ماجه آنرا بدون ذکر قرات اخراج کرده و از حواله الدارقطنی و ابن عدی و البیهقی و درین باب احادیث است که شواهد است و همه صالح احتیاج است و عن ابی واقد اللیثی نامش حارث بن عوف و گفته اند عوف بن حارث قدیم الاسلام است حاضر شد بر را و قیل انه من مسلمة الفتح و الاول اصح شمار وی در اهل مدینه است مجاور شد که را و مرکز آنجا در سنته ثمان و ستمین و هو ابن خمس و بعین و دفن بقیه رضی الله عنه قال کان النبی صلی الله علیه و سلم یقرأ فی الاخی و الفطر بود آنحضرت که میخواند در نماز عید و اضنی و فطر بقاف و اقوت این دو سوره را یعنی و در رکعت اولی سوره بقی خواند و در رکعت دوم اقرب و از اینجا معلوم شد که قرات این هر دو در نماز عید سنت است و گاهی این هر دو سوره در از بخواندی و اقتضای



بسم الله الرحمن الرحیم رکب الا علی و رکب الا الله حدیث الفاشیه فرمودی چنانچه در جمیع مواضع ظاهر آنست که گاهی آنرا بخواندی و گاهی این را در وضو است  
بسنبت آن شافعی و گاهی که عید و جمعه در یک روز جمع شدی در هر دو همین دو سوره را بخواندی و سوره اهل السنن و نزد مالک بخوانند این را بر سر  
سجده است و بعضی سنج گفته اند و این را از شهر روایات دانند شیخ در ترجمه گفت و در خواندن غیر این دو سوره مذکور چیزی صحیح نشد  
اگر چه حکم قافیه اما تیسری من القرآن هر چه خوانند درست بود و لهذا در کتاب خرقی که در مذہب امام احمد است گفته یقرا فی کل عید  
بالحد و سوره انتی کویم فیہ تامل زیر که در حدیث ابن عباس نزدیک برآورده که عم یسار لون و و الشمس وضوحها میخواند کذا فی التلخیص و الله اعلم  
اخرجه مسلم و مالک فی الموطا و ابو داود و الترمذی و النسائی و عن مجاهد رخصی الله عنه قال کان رسول الله

صلی الله علیه و سلم اذا کان بوم العید خالف الطریق بود و آنحضرت که چون می بود روز عید مخالفت میکرد در راه را یعنی از  
راهی که بعدگاه رفتی بهم بدان راه بازگشته بلکه برادر دیگر بر گردیدی و سرش میگویند آن بود که تا اهل هر دو راه بروی سلام کنند یا آنکه بکرت  
وی هر دو راه را شامل شود یا آن بود که حاجات اهل حاجات فریقین را قضا کند یا آنکه اظهار شاعر اسلام در هر دو راه حاصل آید یا آنکه اهل کفر  
و نفاق بمشاهده عزت اسلام و رفعت اعلام دین اند و بکین گردند یا برای آنکه لقاع و مواضع مختلف متکثر گواه طاعات وی شوند یا آنکه براس  
جموع این وجوه بود یا دیگر اسرار که حقول بیشتر خلق از او را که آن قاصد بود که انی سفر السعاده شیخ گوید و این جابج و اولی است چه اسرار  
و معانی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم را بود و خلایق را بحال درک و حصر آن تنگ است و وصول بدان منعذر و الله اعلم اخرجه البخاری

ولا یی داود عن ابن عباس نحوه و لفظ وی در سنن از ابن عمر این است ان رسول الله صلی الله علیه و سلم اخذ یوم العید فی طریق ثم رجع  
فی طریق اخری در سبل گفته ابن عمر آن شدت تحریری بسنت تکبیر می گفت از خانه خود تا مصلی انتهی و ترمذی از ابو هریره آورده و گفته که درین  
باب حدیث از عبد الله بن عمر و ابی رافع نیز آورده و گفته مستحب است که اندیشه از اهل علم امام را که چون بیرون آید برای رجوع کند برای دیگر از جهت  
اتباع این حدیث و باین قائل است شافعی انتهی و حدیث را الفاظ است و رواه احمد و الترمذی و ابن حبان و الحاكم من حدیث ابی هریره  
و رواه ابن ماجه و الحاكم عن ابن عمر گفت بخامی حدیث جابر اصح است و درین باب است از سعد قرظ و ابی رافع و ابی هریره و از عبد الرحمن بن جابر  
رواه ابن قانع و ابونعیم و از سعد قرظ و رواه ابی هریره و در نسخ الساری می گوید شافعی در کتاب ام گفته مستحب است مرا امام را و ما موعود را و اکثر شافعیه  
برین اند و لیکن در وجیز تقریر نکرده مگر امام را و توضیح قائل اند اکثر اهل علم و بعضی گفته اند اگر آن معنی و علت که آنحضرت بسبب آن کرد و تلاقی

حکم نیز باقی است و الا منتفی می شود حکم بانتهای علت و اکثر علمای اینند که حکم باقی است اگر چه علت آن منتفی گردد چنانچه در طریق غیره است  
گویم شیخ عبد الحق دهلوی رح در بیجامی گوید در راه غایت انصاف می پوید که تعیین علت در اینجا فی منصوص نیست چنانچه در مل که اظهار  
جلالت و شهادت بود و بشکران اما اینجا معانی و علل که پیدا می کنند بجز و تمثال و گمان است چنانچه مصنف یعنی صاحب سفر السعاده در اول  
و آخر کلام خود ایمانی بدان کرده است پس اینجا نظر علت نباید داشت و لوای اتباع و اقتداء در طریق سنت باید اقرار است انتهی و عن

النس رخصی الله عنه قال قدم رسول الله صلی الله علیه و سلم المدینه و لهم یومان یکعبون فیهما قدم آورد  
آنحضرت مدینه را و هجرت کرد و بسوی می و حال آنکه اهل مدینه را دور و نزدیک باز می کردند و در آن دور و ز معلوم نشده که آن دور و ز کدام بود بعضی  
گویند که نیز روز و هر جان بود و لیکن است که از کرده اند این را زیرا که این هر دو از خصائص فرس عادات ایشان است فقال پس گفت آنحضرت  
چیزی است این دور و ز گفت همچنین است یعنی حقیقت آن معلوم نیست که از کجا است و که ساخته مگر آنکه بازی میگردیم درین دور و ز در حالت فرود

قد ابد لکم الله بهما خبراً منهما يوم الاخری و يوم الفطر یختفی بطل گردانیده است خدای تعالی بآن دو روز شما که در جاایلست و شنبه  
دور و دیگر بهتر از آن هر دو روز عید قربان و عید فطر می فرماید که عید حقیقی و فرج و سرور مومن باید که در عبادت باشد پس در حدیث نبوی است از  
امیرالمومنین یا اشاره خفی بجواز چیزی از آن دو روز عیدین از آنچه در وی فاشه و خروج از طریق و شتاردین نباشد و نبی است از تعظیم اعیان و شکرین  
و مواسم ایشان و سرور بدان و حضور در آن تا آنکه بعضی علماء براه مبانی حکم بتکفیر کرده اند کما سیجی بقصد زجر و تهدید و سب و فلاح و اتقا از سلطان  
انسانی مشخ الباری یا اشاره خفی است باینکه ایام سرور مومنان همین دو یوم است نه غیر آن پس اظهار سرور و مودع و دیگر محذوفه خود باید گمان سنی نباشد  
مثل مواسم محافل مولود و قصه شهادت امام حسین رضی الله عنه وید تر ازین همه آنست که بعضی از روسای هندوستان برای پاس خاطر حکام وقت اعیان  
و جشنها روز ولادت ملکه انگلستان و روز عیدارت وی و جز آن ایجا کرده اند و عجائس آن بتداعی مردم و جمع منکرات بسیار بر روی کلامی آید  
و شک نیست که چیزی از آن بکفر می رساند و حضور این چنین محافل عصیان شامل و حجاب و ضلالت منازل خدلان تاب خیران نصاب بی مشبه  
ز کبار است آنچه ابوداؤد حدیث دال است بر آنکه آنحضرت این را بقدر دم بدیده فرمود چنانکه حرف فامقتضی اوست و در کتب سیرت  
اول عید یکم شروع شد در اسلام عید فطر است در سنه دوم از هجرت در سبیل گفتند در وی دلیل است بر اینکه اظهار سرور و عیدین مندوب  
از آن قبیل است که حق تعالی آنرا برای بندگان خود مشروع گردانیده انتهی در شرح مغربی گفته در ابدال عید جاایلست بعدین مذکورین لا اله الا الله  
اینکه یکم درین هر دو عید مشروع آنچه اهل جاایلست در اعیان خود میگردند و خلاف نکره ایشان را مگر در تعیین وقت هر دو انتهی در سبیل گفته  
از وی از افعال جاایلست چیزی است که معطل و نباشد و شافل از طاعت نبوده انتهی گویم آنچه شلخ مغربی گفته در حدیث هرگز بران دلالت نیست  
بله دلالت بر خلاف اوست چنانکه لفظ اید لکم الله نهما خیر لهما نقص است بران و ازینجا معلوم شد که اعیان آنها شروع بود نه خیر پس شارع آنرا خیر پسندید  
بالتبدیل آورد و این صریح است در تنبی از کرون آنچه اهل جاایلست میکردند کما تقدم فاقم و التستانی باسناده صحیح در سبیل گفته و اما توسع  
و عیال در ایام اعیان و چیزی که محصل ترویج بدن و بسط نفس ایشان باشد از کلفت عبادت پس مشروع است و استنباط کرده اند بعضی که است  
ج در اعیان و شکرین تشبیه با ایشان میبانه کرد شیخ کبیر ابو حفص بستی سج از حنفیه و گفت هر که بدین فرستد نیک به بند بسوی شکر کی برای تعظیم عید  
من تحقیق کافر شده بخدا انتهی و چون حکم بدین است و در باب حکم شریک و مظهر سرور و چه خواهد بود و لیکن چون عمل است از قرون کثیره موقوف  
مده و عالم هر چه مخرج گردیده و محدثات گوناگون و بدع روز افزون در مسلمانان بر روی کار آمده در صدد هر یکی هم آنگنان نتوان یافت که  
نیز اعیان و مواسم خود را دارد و اما اشاره الله تعالی و عن علی رضی الله عنه قال من الشئنة ان یخرج الی العید من اشیای  
ست است که بیرون آید بسوی عید گاه پیاده یا و آخر حدیث این است و بخورد چیزی پیش از آنکه بر آید یعنی عید و در حدیث ابی رافع است نزد ابن  
برون می آمد آنحضرت بسوی عید پیاده و برنگی گشت پیاده و هم وی از سعد بن قنبر آورده که می آمد رسول خدا عید پیاده و امام شافعی در آن گفته  
از نهی هر رسیده است که سوار نشد رسول خدا صلی الله علیه و سلم نه در عید و نه در جنازه هرگز رواه سعید بن منصور عن الزهیری هر سواد بود ابن عمر  
ده میرفت و پیاده بر میگشت و نبوی کرد بخاری در صحیح خود و گفت باب لعی و الکرکوب الی العید و لتسویه بنو و میان هر دو نظر بصحت حدیث  
ع کرد بسوی اصل در توسع رواه الترمذی و گفت عمل برین است نزد اکثر اهل علم که مستحب است بیرون آمدن به عید پیاده و سوار نشوند  
مذاتنتی و حسناته و گفت ترمذی این حدیث حسن است در سبیل گفته نیافتم در ترمذی که وی تحسین کرده باشد این حدیث را و گمان نمی کنم  
منشکست زیرا که روایت کرده است آنرا از طریق حارث اعور و خدشین را در وی مقال است انتهی کلام اجل گویم سید علامه عید الله بن محمد الکر

فرزند صاحب بل سحما الله تعالی گفته تحسین ترمذی ثابت است چنانکه مصنف رح گفته در شرح ترمذی است باین لفظ که حکم کرد مصنف  
بر حدیث باب که آن حسن است و قوی و در خلاصه برومی اعتراض کرده و گفته که اهل حدیث متفق اند بر ضعف می و حارث کتاب است مگر ترمذی  
که حدیث را حنفی گفته و دعوی می برین باب مقبول نیست کونیم اتفاق نکرده اند بر کذب حارث و در ضعف می زیر که یحیی بن معین لفظ الایمان  
رواه عباس الدوری عنه و عثمان بن سعید الدارمی گفته که گفت ابن معین ثقة و نسائی یکبار گفته لیس ج باس و بار دیگر گفته لیس بالقوس  
و گفت ابو بکر بن ابی داود بود وی گفته الناس افرض الناس و حسب الناس و علم الفضل از علی رضی الله عنه آری شعبی گفته حدیثی انوار  
الاعور و کان کذابا و نیز کاذب گفته اند او را ابو اسحق سبیعی و علی بن المدینی و ابو زر گفته لایحیی به و این کتاب گفته کان غالیاً فی التشیع و ایهما  
فی الحدیث و دارقطنی گفته ضعیف و ضرب یحیی بن معین و عبد الرحمن بن حماد علی حدیثه صاحب میزان گفته جمهور بر ترمذی این امر آورنده  
با وجود روایت کردن ایشان حدیث او را در ابواب و گفته حدیث وی در سنن اربعه است و نسائی با وجود گفتن می در رجال احتجاج کرده است  
بومی و قوی نموده است امر او را گفته و این شعبی است که کاذب میگوید او را پس روایت میکند از وی گفته و ظاهر آنست که وی دروغ نمی  
در کایات خود و اما در حدیث پس لا و بود از او عیبه علم مره بن خالد گفته حدیثی از محمد بن سیرین قال کان من اصحاب ابن مسعود و خمسة یؤخذ عنهم کثرت  
منهم اربعة و فاتی الحارث و لم اره و کان یفضل علیهم و کان اصبه و یختلف فی هؤلاء الثلاثة ایضاً ففضل علقمة و مسروق و عبیدة امی الیهم  
انتی کلامه گفته بنده ضعیف غفیف است که این جواب یکی از دو وجه است که در سبب گفته و یک وجه چنان باقی است یعنی در سبب گفته بود که علم مره  
خبرانه حسن پس چون در ترمذی تحسین می موجود نباشد اعتراض صاحب بل مصنف بابت نسبت تحسین ایسوی می هنوز باقی باشد و جوابی که  
از تحسین گفته نیز حق مقام قضا کرده زیرا که از تقریر مذکور ظاهر است که هر که از حارث اعور روایت کرده و هر که از وی روایت کرده تضعیف می نموده  
و توثیق بعضی در برابر تخریج جماعت حجت نیست چه در اصول حدیث مقرر شده که جمیع مقدم است بر تعدیل و بدون روایت او در ترمذی دلیل توثیق  
نی تواند شد زیرا که در سنن اربعه اخبار ضحان و حسان صحاح همه است پس اگر روایت از وی باشد و ضعیف باشد چه کار است که در حدیث ترمذی

**و عن ابی هریرة رضي الله عنه** انهم اصابهم مطر في يوم عيد فصلى بهم النبي صلى الله عليه وسلم صلاة  
العید فی المسجد پرستیکه رسید ایشان را یعنی صحابه را باران در روز عید پس نماز گذار و یا ایشان رسول خدا نماز عید در مسجد و این  
جز یکبار پیش نبوی و صاحب مؤلف لدنیه از حافظ ابن القیم رح نقل می کند که گفت گذار و آنحضرت عید را در مسجد مگر یکبار که باران بر رسید  
پس بمصلی بیرون نیامد اگر ثابت شود این حدیث انتهی شیخ و شرح سفر سعاده گفته که اهل مکة هم از زمن اول عادت برین دارند که در مسجد  
گذارند و بصحرای بیرون نروند و بعضی گفته اند که در مسجد افضل است و آنحضرت صلی الله علیه و سلم که در مسجد گذار و بحمت خبیق بود و بخلاف مسجد  
که وسعتی تمام دارد و الآن خود لایل مدینه نیز در مسجد گذارند و بر مفارقت از شرف و برکت حضور راضی نشوند و وسعت مسجد شریف الآن بوجه  
کفایت است آبادانی این بلده مطهره بخلاف زمان مبارک وی صلی الله علیه و سلم که وسعت مسجد کمتر بود و آبادانی شهر بیشتر و در شرح ابن الیمام  
میگوید که سنت آنست که بر آید بجایان و مستحالات نماید کسی را که باضعفا نماز در شهر بگذارد زیرا که نماز عید جائز است گذار و آن شهر در دو موضع  
باتفاق و نزد محمد جائز است در سه موضع نیز اگر چه مستحالات نکند امام و قیاس بر جمعه مقتضی اکثر از سه نیز میگرد و در بلده لاهور و بعضی بلاد  
دیگر همچنین می کنند انتهی کلام شیخ گفته بنده ضعیف عفا الله عنه که تعدیل نگذارون آنحضرت نماز عید را مسجد شریف بضمیق مسجد شریف  
باینکه چون یکبار بعد از مطر در آن بگذارد و معلوم شد که مسجد وسعت گذارون داشت اما خروج بمصلی را افضل بنده داشت و همی می درین نماز بگذارد





ووجهی گفته اند انصاف و قبل بقیال بهمانی کسوف و رقت تغییر است بسوی سیاه و منه کسوف و وجه کسوف آتش اسودت و در شش ماه  
و معنی خسوف نقصان است قاله الاسمعی و فی ذلک اقوال آخر و یقال کسوف الشمس یفتح الکاف و تضم ناء و او انکسفت و خسفت یفتح الخاء و تضم ناء  
و انکسفت عن المغیره بن شعبه رضی الله عنه قال انکسفت الشمس علی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم  
گفته شد آفتاب و بی نور شد در زمان رسول خدا صلی الله علیه و سلم شیخ در ترجمه گفته کسوف در زبان آنحضرت جز یکبار واقع نشده و هیچ کس  
و قوع آنرا روایت نکرده انتهی گویم این جهان در اوائل کتاب انکشاف آورده که منکسف شد شمس در زمان آنحضرت و بار یکی در سنه سادسه و دیگر در  
سنه عاشر روزیکه مرد پیشش ابراهیم و خنفس شد قمر در جمادی الاولی سنه خامسه پس هیود طیاس زدن و رفی بشهب کردن گرفتند و گفتند شوخی  
قمر پس گذارد آنحضرت نماز خسوف انتهی و روات صلوة کسوف از صحابه است و چند کس اند در عهد شرح عمره گفته از اینجا معلوم شد که سر کردن جهان  
بنادین و غیره را نزد کسوف قمر بسوی آسمان ماخوذ از فعلی یهود است یوم مات ابراهیم روزیکه مرد ابراهیم بن رسول الله که از انباریه قطیف بود  
و در مدینه بسنه ثمان متولد شده و در مدت رضاع و در سنه عشر از عالم رفته فقال الناس انکسفت الشمس لموت ابراهیم پس  
گفتند مردم که گفته شد آفتاب بسبب موت ابراهیم بود او گفته موت او دهم ربيع الاول بود و قبل چهارم منه روز سه شنبه و گفته اند یوم عاشورا  
و در اینجا روست برنجان کمی گویند گرفت آفتاب نمی باشد مگر در سه روز آخر ماه عادت این چنین است و این برخلاف عادت بود اگر گویند در غیر  
این سه روز محال است همین سخن باطل است زیرا که خدا قادر است بر هر چیزی فقال پس گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم بطریق و برایشان  
ان الشمس والقمر آیتان من آیات الله برستی که آفتاب و ماه تاب و دو نشان اند از نشانه های خدا که دلالت می کنند بر وجود وی و آیتان  
زیرا که خسوف و کسوف و ال اند بر کمال قدرت و سلطنت او تعالی و موجب عبرت اند مرا بلی دانش را که در یک ساعت با آن نورانیت و ابهت تاریک و تیره  
و بی نور شدن و همچنین قدرت او تعالی و العیاذ بالله که نور علم و ایمان از مهر و ماه قلوب بنی آدم کسفت کند و تاریک گرداند پس در اینجا نحوین عبادت  
از باب مسطوت خود و وحدیت ماخوذ است از قول می تعالی و ما نرسل بالآیات الا تحق نقیلا اینکسفان لموت احد و لا حیاته  
گرفته نمی شوند از جهت مات کسی و نہ حیات وی این دفعه است مراعتا دجا لیت را که کسوف و خسوف بسبب حادثی عظیم مانند موت شخصی بزرگ  
و ضرری عام می باشد و چون اعتقاد جاهلیت چنین باشد ذکر حیات بادی بجهت اشتیاع و انتظار موت بود و در سبیل گفته ایشان ادعای حیات  
هیچ یکی نکرده بودند پس مذکر حیات بیان عدم فرق است بین الامرین یعنی چنانکه شما کسوف وی برای حیات کسی نمی گوید و همچنین این کسوف برای  
مات کسی هم نیست یا مر او از حیات مرض مانند آنست و ذکر قمر با آنکه کلام خاص بود شمس یادت افادت است و بیان آنست که حکم ترمیم احد  
فاذا را یتقوها فادعوا الله و صلوا پس چون ببینید شما آنرا پس دعا کنید خدا را و نماز بگذارید این لفظ مسلم است و لفظ بخاری فصلوا  
و دعوا الله است و در وی ارشاد عبادت بسوی آنچه مشروع است نزد و بیعت می از دعا و نماز و صفت نماز خواهد آمد و امر دلیل و موجب است  
مگر آنکه جمهور محل کرده اند آنرا بر سنت مکتوبه بنابر انحصار واجبات و در نماز پنجگانه و ابو عوانه و صحیح خود تصریح بوجوب می کرده و زین بن النیر از ابو حنیفه  
نقل کرده که واجب است شوکانی گفته نماز کسوف سنت است بجهت عدم ورود دلیل ایجاب و حجج و فعل مفید زیادت بر سنت نیست مستثنه  
حاشی ینکشف تا آنکه منکشف گردد و از آن حالت برآید این لفظ در بخاری نیست بلکه در مسلم است متفق علیه پس در اینجا آنحضرت صلی الله  
علیه و سلم غایت وقت دعا و نماز انکشاف کسوف گردانیده و این دلیل است بر نفوت صلوة با جملا پس چون آفتاب بجلی شود و وی در نماز باشد  
نماز را تمام نکند بلکه اقتضا کند بر آنچه بفعل آورده مگر آنکه در روایت مسلم است مسلم و قد انجلت و این دلیل است بر اتمام نماز اگر چه حال شده باشد انجلا



و مرید اوست قیاس سائر صلوات زیر که اینها مقید اند برکت پس چون یک رکعت گذارد نماز را تمام کرد و در وی دلیل است بریکه گذاردن این نماز مقید  
 بمحصل سبب وی در هر وقت که از اوقات باشد و باین رفته اند حضور و نزد احمد و حنفیه ماضی اوقات که است و نزد مالکیه از وقتی که حلال شد در آن  
 نافله تا زوال و در روایتی تا نماز عصر صحت گفته و اوقت نشیوم بر چیزی از طرق که گذارده باشد آنحضرت این نماز را وقت چاشت و لیکن واقع شده  
 این اتفاقا پس باین مذهب ماضی اولی البدر و فی روایة للبخاری عن المغيرة حتى یحلی تا آنکه روشن شود عوض قول وی  
 حتی یشکفت و معنی هر دو یکی است و در وی دلیل است بر طول قنات و رکعات این نماز و للبخاری و ابن حبان و الحاکم و النسائی نحوه  
 من حدیث ابی بکر رضی الله عنه فصلوا و ادعوا حتی ینکشف ما بکسر پس نماز بگذارد و دعا کند تا آنکه مشکفت گردد و  
 چیزی که شمار است و این اول حدیثی است که سوق کرد و آورده آنرا بخاری در باب کسوف و لفظ وی یکشفت است و مترادف است که مرتفع شود  
 آنچه نازل شده است بشما از کسوف شمس و قمر مصنف در تخیلش واقع شده است در خلاصه و شرح جاذب آنچه مومنان این روایت  
 متفق علیه است حال آنکه چنین نیست زیرا که اخراج نکرد و مسلم از ابی بکر در صلوة کسوف هیچ چیز انتہی و حسن عایشة رضی الله عنها  
 ان التبتی صلی الله علیه و سلم جهر فی صلوة الکسوف بقراءة بقرآن بلند خواند آنحضرت در نماز خسوف قنات خود را و مترادف  
 در جاکسوف شمس است چنانچه احمد روایت کرده بلفظ خفت الشمس قال ثم قرأ فیه بالقراءة و جهر از نزدی و طحاوی و دارقطنی هم روایت کرده  
 و ابن خزیمه و غیره از علی رضی الله عنه آورده مرفوعا جهر بقنات در نماز کسوف و درین چهار قول است اول آنکه جهر کند بقنات مطلقا و کسوف  
 شمس و قمر بنابر حدیث باب و جز آن و این حدیث اگر چه وارد است در کسوف شمس لیکن قمر مثل او است بنابر جمیع نمودن آنحضرت هر دو را در یک  
 چنانکه فرمود فاذا رایتموها ای کاسفین فصلوا و دعوا اصل استوای هر دو است و کیفیت نماز و مانند آن و این بنابر احمد و اسحق و ابی حنيفة  
 و ابن خزیمه و ابن منذر و دیگران است دوم آنکه اسرار کند مطلقا بحديث ابن عباس که استاد آنحضرت استادانی در از قریب سوره بقره پس اگر  
 جهر میکرد آنحضرت اندازده می کرد ابن عباس قنات او را بسوره بقره و شافعی از ابن عباس بطریق تطبیق آورده که وی بایستاد بپهلوی آنحضرت  
 در کسوف پس نشیند از آنحضرت حرفی و بیعتی آنرا موصول کرده از سه طریق که اسانید همه واهی است پس ضعیف است این قول که ابن عباس  
 از آنحضرت دور بود لهذا جهر وی بقنات نشنیده سوم آنکه مصلی غیر است در میان جهر و اسرار زیرا که ثابت است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 هر دو امر چنانکه از ادله هر دو قول مذکور معلوم شده چهارم آنکه در کسوف شمس اسرار کند و در خسوف قمر جهر نماید و این مختار ایدر آن است علما  
 بحديث ابن عباس و قیاسا بر صلوات شمس و لیکن در سبل گفته که دلیل جهر مطلقا آنحضرت است ازین همه اقوال و در مصنفی گفته ظاهر آنست که  
 جهر کند در خسوف و کسوف هر دو بحديث یحیی بن عایشة و اما جمیع شافعیه بآنکه اسرار در قمر است و جهر در شمس پس دخول است بآنکه  
 ظاهر از حدیث عایشة آنست که حکایت همان قصه کسوف باشد که روایات متعدد در آن باب از حضرت عایشة منقول است و استقامت  
 خسوف بر شمس غیر قلیل است انتہی مضافا فصلی اربع رکعات فی رکعت بن پس بگذارد چهار رکعت در دو رکعت یعنی در هر رکعتی  
 دو رکوع کرد بر خلاف معمول که در هر رکعت یک رکوع می باشد و اربع سجرات و چهار سجده چنانکه معمول است متفق علیة  
 و این حدیث دلیل است بر شریعت جهر بقنات در نماز کسوف و بریکه این نماز در دو رکعت است و در هر رکعت دو رکوع است و در هر رکعت  
 دو سجده و باین خلاف ذلک فی حدیث ابن عباس و هذا لفظ مسلم و این یک وجه است برای این نماز از وجه متعدد او و این وجه  
 این عمر و ابن عباس هم آورده و رواه ابن حبان الحاکم و گفت بخاری حدیث عایشة که جهر صحیح است از حدیث سمره انتہی و لفظ سمره این

صَلَّى بِخَافِي كَسُوفِ الشَّمْسِ لِتَسْمَعُ لَصُوتًا مِمَّا تَرْتَدُّ فِي دُجَانٍ وَفِي الْوَحْيِ وَأَعْلَى ابْنِ الْحَرْثِ نَحْلَهُ مِنْ عِبَادِ رَافِعٍ عَنْ سَمُرَةَ وَكُنْتُ ابْنُ الْعَبَّاسِ فِي  
 جَهْلٍ سِتٍّ وَقَدْ ذَكَرَهُ ابْنُ جَبَانَ فِي الثَّقَاتِ بِأَنَّكَ نِسْتِ أَوْ رَافِعٍ جَزْأُ سَوْدِينَ قَيْسٍ مَجْمَعٌ كَرَدَهُ أَمْدُ مِيَانِ حَدِيثِ عَائِشَةَ وَتَحَرُّهُ بِأَنَّكَ يَوْمَ  
 دَاخِرِيَّاتِ النَّاسِ لَيْسَ نَسِيدَ آوَارِ أَخْضَرْتِ رَافِعٍ قَوْلُ ابْنِ عَبَّاسٍ كَأَنِّي كُنْتُ أَلِي جَنْبَهُ دَافِعٍ أَوْ سِتٍّ مَصْنُفٍ وَتَلْخِصُ كُنْتُ أَلِي جَنْبِهِ وَتَعْدُو  
 زَاكِلٌ شَوْدِ اشْكَالِ انْتَهَى وَتَرْجِيحُ وَادِّ شَافِعِي حَدِيثُ سَمُرَةَ بِالسَّبَبِ مُوَافَقَتِ أَوْ رَافِعٍ ابْنِ عَبَّاسٍ جَزْأُ آن وَدَرِ مَضْفِي كُنْتُ أَمَّا حَدِيثُ تَرْوَسِ  
 عَنْ سَمُرَةَ يَسْلُ لَلِ تَسْمَعُ لَصُوتًا كُنْتُ نَدَا سَبْرًا لِقَرَاءَةِ يَالَمْ يَجْهَرُ بَلْ كَلِمَةً سَمِعَ خُودِيَّانِ كَرَدَتْهُ بِعَيْنَاهُ وَابْنُ نَاطِرٍ سِتٍّ وَتَرْجِيحُ حَدِيثِ عَائِشَةَ وَابْنُ  
 دَرِ حَدِيثِ عَائِشَةَ كَرَدَتْهُ دَافِعِي سِتٍّ أَمَدَهُ كَرَدَتْهُ أَخْضَرْتِ وَرَكْعَتِ أُولَى عَنكِبُوتٍ وَدَرِ ثَانِيَةِ رُومٍ بِالنِّقْمَانِ وَفِي دَوَائِقِ أَلَى الْمُسْلِمِ عَنِ عَائِشَةَ  
 قُبِعَتْ بَعْدَ ابْنِ كُنْتُ أَخْضَرْتِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُنَادٍ بِأَيُّ نَادِي نَدَا كُنْتُ وَأَوَارِ دَهْنَهُ رَاكِدًا كُنْتُ الصَّلَاةُ جَامِعَةً نَارَ جَمِيعِ  
 كُنْتُ هَسْتِ بَعْدَ جَمِيعِ آتَمَدَ وَبِشْرَفَتْ أَخْضَرْتِ بَرَى أَمَامَتْ وَكَذَلِكَ نَارَ وَرُوحِي كَرَدَتْهُ وَدَرِ ثَانِيَةِ دَافِعِي سِتٍّ بِشَرِيعَتِ أَعْلَامِ بَرَى لَقَطِ  
 بَرَى أَجْمَاعِ مَرْدَمِ دَرِ نَمَازِ وَوَارَدَ نَشْدَهُ هَسْتِ أَمْرَ بَرَى لَقَطِ أَخْضَرْتِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَرْدَمِ نَمَازِ وَابْنِ هَرِ دَوَائِقِ مَضْطُوبِ سِتٍّ بَعْدَ  
 الصَّلَاةِ جَامِعَةً أُولَى بَارِ أَنْكَ مَفْعُولُ فَعْلٍ مَحْدُوفٍ سِتٍّ أَمَى احْضَرُوا دُثَانِي بِرَجَالٍ وَجَارِ سِتٍّ رَفَعِ هَرِ دَوَائِقِ وَتَحَرُّهُ وَفِي تَقَا دَرِ آخِرِ  
 وَعَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ انْخَسَفَتِ الشَّمْسُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَرَفَتْ شِدَا أَقَابِ دَرِ زَمَانِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ  
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَصَلَّى بِنَمَازِ كَرَدَتْهُ وَوَرْدَمَ بَابِي أَقْدَارُ كَرَدَتْهُ فَقَامَ قِيَامًا طَوِيلًا لَا تَحْوَاهُ قِرَاءَةُ سُورَةِ الْبَقَرَةِ  
 بَعْدَ قِيَامِ كَرَدَتْهُ قِيَامُ دَرِ زَمَانِ كَرَدَتْهُ سُورَةُ الْبَقَرَةِ بَعْدَ قِيَامِ كَرَدَتْهُ سُورَةُ الْبَقَرَةِ بَعْدَ قِيَامِ كَرَدَتْهُ سُورَةُ الْبَقَرَةِ بَعْدَ قِيَامِ  
 لَيْكِنْ دَرِ دَوَائِقِ سِتٍّ بَرَاكِدَ دَرِ آن بَايْدَ خَوَانِدَ بَغْوِي كُنْتُ عَلِمًا مُتَّفِقًا أَنْدَرِ أَنْكَ خَوَانِدَ دَرِ قِيَامِ أُولَى أَزْكَرُ كُنْتُ أُولَى نَاطِحَةً وَاقْتِلَانِ كَرَدَتْهُ  
 دَرِ قِيَامِ ثَانِيِ بَعْدَ مَهَبِ الْمَلِكِ أَنْتِ كَرَدَتْهُ صَحِيحُ نِسْتِ نَمَازِ كَرَدَتْهُ قَرَارَاتِ آن وَدَرِ دَوَائِقِ دَوَائِقِ سِتٍّ بِشَرِيعَتِ طَوِيلِ رُكُوعٍ وَشُرُوعِ دَرِ آن فَكَرَسَتْ لَزْ  
 تَسْبِيحِ وَكَلِمَةٍ غَيْرِهَا شُرُوعِ رُكُوعِ عَاطُوبِيَا كَرَدَتْهُ رُكُوعِ كَرَدَتْهُ رُكُوعِ دَرِ زَمَانِ كَرَدَتْهُ رُكُوعِ كَرَدَتْهُ رُكُوعِ كَرَدَتْهُ رُكُوعِ كَرَدَتْهُ رُكُوعِ  
 قِيَامًا طَوِيلًا بِشَرِيعَتِ سَرِ رُكُوعِ وَابْتِدَاءُ زَمَانِي دَرِ زَمَانِ وَهُوَ دَرِ الْقِيَامِ كَرَدَتْهُ وَابْنِ الْقِيَامِ كَرَدَتْهُ وَابْنِ الْقِيَامِ كَرَدَتْهُ وَابْنِ الْقِيَامِ كَرَدَتْهُ  
 بَعْدَ قَرِيبِ نِزْمِي آيْدَارِ بِنِ حَدِيثِ مَعْلُومِ نَشْدَهُ كَرَدَتْهُ دَرِ قِيَامِ دَوَائِقِ كَرَدَتْهُ دَرِ قِيَامِ دَوَائِقِ كَرَدَتْهُ دَرِ قِيَامِ دَوَائِقِ كَرَدَتْهُ دَرِ قِيَامِ  
 دَوَائِقِ رُكُوعِ أُولَى بِشَرِيعَتِ رُكُوعِ كَرَدَتْهُ دَرِ زَمَانِ كَرَدَتْهُ رُكُوعِ كَرَدَتْهُ رُكُوعِ كَرَدَتْهُ رُكُوعِ كَرَدَتْهُ رُكُوعِ كَرَدَتْهُ رُكُوعِ كَرَدَتْهُ رُكُوعِ  
 بَعْدَ دَوَائِقِ كَرَدَتْهُ دَرِ رُكُوعِ كَرَدَتْهُ دَرِ رُكُوعِ كَرَدَتْهُ دَرِ رُكُوعِ كَرَدَتْهُ دَرِ رُكُوعِ كَرَدَتْهُ دَرِ رُكُوعِ كَرَدَتْهُ دَرِ رُكُوعِ كَرَدَتْهُ دَرِ رُكُوعِ  
 فَرُودِ أُولِ سِتٍّ وَكَرْدَ نِزْمِ دَرِ رُكُوعِ كَرَدَتْهُ جَابَرُ آتَمَدَهُ كَرَدَتْهُ اِطَالُ فَكَلِمَةُ كُنْتُ بَرَى رُكُوعِ كَرَدَتْهُ رُكُوعِ كَرَدَتْهُ رُكُوعِ كَرَدَتْهُ رُكُوعِ  
 عِيَاضِ أَجْمَاعِ بِرُكُوعِ طَوِيلِ اِعْتَدَالِي كَرَدَتْهُ سَجْدَتِ وَتَوَائِيلِ كَرَدَتْهُ رُكُوعِ كَرَدَتْهُ رُكُوعِ كَرَدَتْهُ رُكُوعِ كَرَدَتْهُ رُكُوعِ كَرَدَتْهُ رُكُوعِ  
 طَوِيلِ سَجْدَةٍ وَابْنِ كَرَدَتْهُ اِطَالَتِي دَرِ رُكُوعِ كَرَدَتْهُ رُكُوعِ كَرَدَتْهُ رُكُوعِ كَرَدَتْهُ رُكُوعِ كَرَدَتْهُ رُكُوعِ كَرَدَتْهُ رُكُوعِ كَرَدَتْهُ رُكُوعِ  
 وَهُوَ الْمَضْمُونُ لِلشَّافِعِيِّ كَرَدَتْهُ طَوِيلِ كَرَدَتْهُ بَارِ آتَمَدَهُ كَرَدَتْهُ رُكُوعِ كَرَدَتْهُ رُكُوعِ كَرَدَتْهُ رُكُوعِ كَرَدَتْهُ رُكُوعِ كَرَدَتْهُ رُكُوعِ  
 فِي صَلَاتِهِ قَطْرُ دَرِ رُكُوعِ كَرَدَتْهُ اِطَالَتِي دَرِ رُكُوعِ كَرَدَتْهُ رُكُوعِ كَرَدَتْهُ رُكُوعِ كَرَدَتْهُ رُكُوعِ كَرَدَتْهُ رُكُوعِ كَرَدَتْهُ رُكُوعِ  
 كَرَدَتْهُ رُكُوعِ كَرَدَتْهُ رُكُوعِ كَرَدَتْهُ رُكُوعِ كَرَدَتْهُ رُكُوعِ كَرَدَتْهُ رُكُوعِ كَرَدَتْهُ رُكُوعِ كَرَدَتْهُ رُكُوعِ كَرَدَتْهُ رُكُوعِ  
 هَرِ دَوَائِقِ كَرَدَتْهُ مَضْمُونِ وَاقِفِ نَشْدِهِ بَرَى دَرِ رُكُوعِ كَرَدَتْهُ رُكُوعِ كَرَدَتْهُ رُكُوعِ كَرَدَتْهُ رُكُوعِ كَرَدَتْهُ رُكُوعِ  
 هَرِ دَوَائِقِ كَرَدَتْهُ مَضْمُونِ وَاقِفِ نَشْدِهِ بَرَى دَرِ رُكُوعِ كَرَدَتْهُ رُكُوعِ كَرَدَتْهُ رُكُوعِ كَرَدَتْهُ رُكُوعِ كَرَدَتْهُ رُكُوعِ

شعر رفع فقام قیامًا طویلاً و هو دون القیام الاول پست بر داشت سر از سجده و ایستاد ایستادن دراز و این ایستادن فرود  
ایستادن نخستین بود که در رکعت اولی کرده بود و شعر رکع رکوعاً طویلاً و هو دون الركوع الاول پست رکوع کرد رکوع دراز و این  
رکوع فرود رکوع نخستین بود که در رکعت اولی کرده بود و شعر رفع فقام قیامًا طویلاً و هو دون القیام الاول پست بر داشت سر  
از رکوع و ایستاد ایستادنی دراز که آن فرود ایستادنی نخستین بود که درین رکعت نماز کرده بود و این دلیل است بر اطالته قیام در رکعت  
ثانیه ولیکن دون قیام رکعت اولی و در روایت ابی داود از عروه آمده که وی خواند آل عمران را این بطلان گفته نیست خلاف در آنکه رکعت  
اولی با قیام و رکوع خود اطول باشد از رکعت ثانیه با قیام و رکوع او و اختلاف کرده اند در اول از ثانیه و رکوع وی که آیا این هر دو اقصر اند  
از قیام ثانی از اول و رکوع او یا هر دو برابر اند گفته اند سبب این خلاف فهم معنی قول فی است و هو دون القیام الاول که مراد بدان اول  
از اولی است یا راجع است به پیش هر قیام کمتر باشد از قیامی که قبل است شعر رکع رکوعاً طویلاً و هو دون الركوع الاول  
پست رکوع کرد رکوعی طویل این فرود رکوع اول بود که درین رکعت کرده بود و شعر رفع راسه شعر سجید شعر الضمیر پست بر داشت  
سر خود را پست سجده کرد یعنی دو سجده پست برگشت از نماز یعنی بعد از تشهد و تسلیم و ذکر نکر و این را از جهت ظهور وی و قد تجلیت الشمس  
و حال آنکه تحقیق اشکار او روشن شده بود و هر خطیب الناس پیش خطبه کرد مردم را و مضمون خطبه پیمان است که در حدیث مغیره گذشت  
یعنی صراط و آیات اند از آیات خدا منخسف نمی شوند برای موت احدی و زحیات وی پس چون ببینید شما خسوف را پس ذکر خدا کنید  
مستغرق علیه در دعا و دلیل است بر شریعت خطبه بعد صلوة کسوف و رفته است به استحباب آن شافعی و اکثر ائمه حدیث و حنفیه گویند  
خطبه نیست در کسوف زیرا که منقول نشده و تقب کرده اند با حدیث مصرحه و گفته اند که آنچه آنحضرت بفرموده مقصود از آن خطبه بود  
بلکه قصه بود بر کسانیکه معتقد بودند که کسوف بسبب موت احدی می باشد و این قول مستحب است باینکه در روایت بخاری است محمد الله و نبی  
علیه و فی روایت از عبده و رسوله و فی روایت البخاری از ذکر احوال الجنه و النار و غیره و ذلک این همه مقاصد خطبه است و لفظ وی در مسلم از حدیث  
فاطمه زهرا این است قالت فخطب رسول الله صلی الله علیه و سلم الناس فحمد الله و انشئ علیه ثم قال انا بعد ما من شیء لم اکن رایته الا قد رایته فی مقامی هذا  
حتى الجنة و النار و لکن قد اوحی الی انکم تقتنون فی القبور فمریراً او مثل فتمتة المسیح الدجال لا ادری ای ذلک قالت اسماء و فیو فی احدکم فیکال  
با علیک بهذا الرجل فاما المؤمن و المؤمنة الا و فی ذلک قال فقالت انما یرقیق قول هو محمد رسول الله جاز بالینتات المندی فاجبتنا  
ثلاث مرات ثم یقال فذکرا نعلم انک تومن بفهم صاحبنا و فی مسلم روایتی آخری فی الخطبه بالفاظ فیهما زیاده تصنف و تلخیص است صاحب برای  
از حنفیه گویند نیست در کسوف خطبه زیرا که منقول نشده و ما تعجب میکنیم از وی زیرا که ثابت است در حدیث عائشه و حدیث اسماء بنت ابی بکر در  
آنچه بخاری و احمد از حدیث سمره بن جندب آورده و در نسائی و ابن حبان بوجه دیگر مذکور است که استاد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بر لبه بر منبر  
و هر گفت خدا را دشوار کرد بر وی الوریث انتهی گویم هیچ حاجتی تعجب از صاحب برای نیست زیرا که وی فقیه است نه محدث و لهذا در کتاب و بعض  
احادیث مضمون ضعیف موجود است تعجب این است که در برای زیاده برده جا و در اسه و خطا و داده در مسائل فقیه چنانکه بر مطلق حنفی است  
و اللفظ للبخاری و لفظ بخاری راست در سبیل گفته نماز کسوف بر وجه کثیره مروی است ذکرنا الشیخان و ابو داود و غیره هم در این  
سنت است باتفاق علما و در دعوی اتفاق نظرست زیرا که ابو عوانه در مسیح خود تصریح کرده است بوجوب بی و حکمی است از مالک که آنرا  
جاری مجری گفته و گذشته و گذشته از ابو حنیفه ایجاب می دهد شافعی و جامعیتی یعنی مالک و احمد و جمهور علما آنست که مسنون است و جماعت گفته اند

و دیگران یعنی ابوحنیفه و گروهی که تنها بگذارند و تحت اولین احادیث صحیح است که در آن گذارون آنحضرت بجماعت آمد و بعد اختلاف کرده اند و صفت  
 وی جمهور گویند دو رکعت است در هر رکعت دو قیام و دو قنوت و دو رکوع و سجده است تغییر در این کیفیت رفته است اما شافعی و لیث  
 و دیگران انتقادی در مصنفی گفت اکل نماز کسوف آنست که قیام اول را طویل کنند مانند سوره بقره و قیام ثانی اندک کمتر از وی قیام ثالث از قیام  
 ثانی کمتر و رابع از ثالث کمتر و همچنین حکم رکوعات پس در رکوع اول قدر صد آیت از سوره بقره تسبیح گوید و پایه پایه کم کند و در بعضی روایات  
 تطویل سجدات نیز آمده بعد از آن خطبه خوانند و در حدیث خطبتان وارد نشده اند اگر در خطبه خوانند مانند جمعه بهتر باشد و درین خطبه بیان کند  
 که آفتاب و ماه تاب و آیت اند از آیات خدا فی تعالی و ترغیب بر افعال خیر از صلوة و ذکر و صدقه و اعتاق کند انتهی گویم و این همه افعال و احادیث  
 صحاح وارد اند و فی ذلک مسند ابی عن ابن عباس صلی الله علیه و سلم ای النبی صلی الله علیه و سلم حدین کسفت الشمس ثمانی رکعات  
 فی اربع سجرات گذارد آنحضرت و دیگر گفته شد آفتاب هشت رکوع یعنی در هر رکعت چهار رکوع در چهار سجده یعنی در دو رکعت نیز که هر رکعت  
 دو سجده است و بر این کیفیت رفته است گروهی و صلی الله علیه و سلم ای و اخراج مسلم عنه مثل ذلك ای مثل روایت  
 ابن عباس یعنی ایشان نیز روایت کرده اند که آنحضرت این چنین گذارده یا از ایشان نیز آمده که همچنین گذارند و لکن مسلم راست  
 عن جابر بن عبد الله صلی الله علیه و سلم ای النبی صلی الله علیه و سلم است رکعات باریع سجرات گذارد آنحضرت شش رکوع  
 یعنی در هر رکعت سه رکوع چهار سجده در هر رکعت دو سجده چنانکه معروف است و لابی داود عن ابی بن کعب رضی الله عنه صلی الله علیه و سلم  
 ای النبی صلی الله علیه و سلم فرماید که خمس رکعات است و سجده سجده تبین گذارد آنحضرت نماز خسوف پس رکوع کرد پنج رکوع و سجده کرد  
 دو سجده و فعل فی الشانیه مثله مثل ذلك و برگرد در رکعت دوم مانند آن یعنی پنج رکوع و دو سجده و رواه البیهقی و الحاکم صلی الله علیه و سلم  
 و صححه ابن السکون و قال الحاکم رواه سونوقون و ابی یحیی از مجموع این احادیث ثابت شده که نماز کسوف دو رکعت است بالاتفاق و اختلافی که است  
 در رکعت رکوعات است در هر رکعت و از مجموع روایاتی که مستند آوردن چهار صورت بثبوت رسیده یکی دو رکعت و در هر رکعت دو رکوع  
 و بر این اخذ کرده است شافعی و مالک لیث و احمد و غیر هم و برین حال است حدیث جابر و ابن عباس و ابن عمر ابن عبد البر گفته  
 هو اصح ما فی الباب و باقی البر و ایات مسئله ضعیفه دوم دو رکعت در هر رکعت چهار رکوع و این مفاد روایت مسلم است از ابن عباس  
 و علی رضی الله عنه سوم دو رکعت در هر رکعت سه رکوع و برین حال است حدیث جابر چهار رکوع دو رکعت در هر رکعت پنج رکوع و مختلف شدند  
 علما باختلاف روایات پس جمهور اخذ کردند بادل بنا بر کلام ابن عبد البر و نوی در شرح مسلم گفته اند که دو اند به نوعی بعض صحابه گفت  
 جماعتی از محققین که مصلی غیرست میان این انواع پس هر نوع که بجا آورد خوب کرد و این بهی است بر تعداد کسوف که گاهی در آن چنین بود و گاه  
 چنان و لیکن در سبل گفته تحقیق آنست که این همه روایات حکایت واقعه واحد است که آن نماز گذارون آنحضرت است روز و قات ابراهیم  
 و لهذا تعویل کرده اند دیگران بر احوال احادیث چاکر صورتی اند و این قیام رکعت کبار اید تصحیح سبکست مذکور آنرا کالام احمد و البخاری و الشافعی  
 و جمیع مذکور اختلاف و رفقا از حنفیه بگذارون دو رکعت همچو سایر نوافل انتهی مذهب جمهور کوفین و ثوری نیز همین است و یک رکوع اقل عدل است  
 و پنج اکثر آن در مصنفی گفته کسی که دو رکعت کسوف بشکل نماز صبح گذارد و خطبه خواند اصل نماز است و ذکر فصلوارا کالایه است و هر که دو رکوع  
 و دو قیام در هر رکعتی گذارد و خطبه خواند کمال متابعت نمود و سه رکوعی حاصل کرد انتهی شیخ و در ترجمه گفت نزد ما صلوة کسوف شمس دو رکعت است  
 بجماعت در صورت نفل در هر رکعت یک رکوع چنانکه معتاد است و در نماز بی خطبه و در خسوف قمر جماعت نیست هر یکی بنفس خود تنها بگذارند



صلی فی منزلة ست رکعات واربعة سجودات گذارد و در نزله زمین شش رکوع و چهار سجده یعنی دو رکعت و دو رکعت سه رکوع  
و قال و گفت هکذا صلوة الايات این چنین است نماز نشانهای خدا رواه البیهقی من طریق عبد اللہ بن الحارث عنہ ان کان فی  
نزلة فی البصرة و رواه ابن ابی شیبہ من ہذا الوجه مختصر ان ابن عباس صلی علیہ وسلم فی نزلة اربع سجرات رکع فیہا ستاد و رایت کہ ابو داود  
از ابن عباس مروی کہ چون بہینید شامی را پس سجده کنید یعنی نماز بگذارد بدینہما کہا قال الشافعی و درینجا ذکر گذاردن این نماز بجا نیست  
ولیکن ظاہر آنست کہ بجا نیست گذارده باشد و شافعی گفتہ نمیدانم کہ امر کرده باشد آنحضرت بنماز چیزی از آیات و نہ هیچ یکی از ظنفا  
او جز نماز کسوفین و روایت کردہ بنفی در سنن و معارف پس خود شافعی کہ ذکر الشافعی عن علی رضی اللہ عنہ منہج ذکر کرد  
شافعی از علی مانند آن کہ بگذارد و بی کرم اللہ وجہہ شش رکعت در چہار سجده پنج رکعت و دو سجده در یک رکعت و دو سجده در یک رکعت شافعی  
گفتہ اگر ثابت شود این از علی رضی اللہ عنہ قائل شوم بدان و ایشان ثابت می کنند آنرا و اخذنی کنند بدان دون اخذ و ہو قول ہکذا  
صلوات الايات و ذکر نکرد شافعی این حدیث را از دیگری جز علی کرم اللہ وجہہ و رفتہ اند بعضی علماء باینکہ برای انقراض دو رکعت نماز بگذارد مثل  
نماز کسوف و واقعہ علی ذلک احمد بن حنبل گویم در کتب جناب این است کہ برای کسوف دو رکعت بگذارد و متبکی خواهد و شافعی و غیرہ  
گفتہ اند کہ پنج سہون نیست و اما صلوة منفرد پس خوب است زیرا کہ امر آنحضرت بتجسس جز در کسوفین مروی نیست و اللہ اعلم

### باب صلوة الاستسقاء

استسقاء در لغت آب خواستن و در متون نماز یاد عایا سوال باران نزد خطیب سال با کیفیت مخصوصہ ابن ماجہ از حدیث ابن عمر آورده کہ فرمود  
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ نکرہ هیچ قومی بماند و نراز و راگر آنکہ گرفته شدند لفظ و خشکالی و شدت موت و جور سلطان بر آنہا و منع نکردند  
زکوۃ اموال خود را گر آنکہ منع کرده و باز داشتہ شد باران را از آسمان **عن ابن عباس رضی اللہ عنہ** قال خرج النبی صلی  
اللہ علیہ وسلم بیرون آمد رسول خدا از مدینہ سورہ متواضعاً فروتنی کنندہ متبکی لا مشاة فوقہ و موحده و ذال میجر یعنی  
لابس شایب بذلہ و بذلہ جامہ کہ سائر ایام در خدمت خانہ می پوشند و زینت در کار نمی کنند مراد ترک زینت و حسن بدست است برلی تواضع و  
اظهار حاجت متخشعاً خشوع کنندہ و چشم فرو خواہانیدہ و تواضع و خشع قریب اندر معنی اول برابر ظاہر حمل باید کرد و تانے را  
براطن و گویند خشوع در صوت و بصیر باشد و خضوع در بدن متوسلاً فرو ہشتہ از عاجزی ای بتائی و عدم عجلت متخصی نماز کہ می شنود  
لفظ ابو داود و متبکی لا متواضعاً است و در نایہ گفتہ تضرع تذلل و مبالغہ در سوال و رغبت فصل رکعت بن کما یصلی فی العبد  
پس بگذارد و دو رکعت چنانکہ گذارده می شود در عید لفظ ابو داود این است لکن لم یزل فی الدعاء التضرع و التکبیر ثم صلی الخ و ازینجا معلوم شد  
کہ نماز بعد و عابود و لفظ کہ مصنف آورده غیر صریح است و درین کہ بخط خطبت کہ ہنہ و خطبہ بخواند مثل این خطبہ شما کہ بخوانید  
و این عبارت نفی خواندن خطبہ میکند یا خواندن خطبہ باین کیفیت کہ ایشان میخوانند طویل و بسیط و بکلک و ظاہر ہمین است زیرا کہ در روایت  
ابو داود زیادہ کردہ اللہ علیہ وسلم رقی المنبر و ظاہر آنست کہ رقی منبر نبود مگر برای خطبہ و گفتہ اند سخنان خطبہ مانند جمیع حدیث  
عائشہ کہ می آید و حدیث ابن عباس و از حدیث ابو ہریرہ خواندن آن بعد نماز معلوم می شود و لفظ وی نزد احمد و ابن ماجہ و ابی عوانہ  
و بیہقی این است ان صلی اللہ علیہ وسلم خرج للاستسقاء فصل رکعتین ثم خطب باین رفته است شافعی و غیرہ و در حدیث ابن عباس  
کہ لفظ وی نزد ابو داود گذشتہ قبل نماز آنکہ و باین رفته است جماعتی و جمع میان ہر دو حدیث باین بہرست کہ آنحضرت ہدایت بردہا



کرده بود پس بعضی از ائمه آن خطبه تعبیر کردند و بر آن اقتصار نمودند و خطبه بعد از نماز را روایت نکردند و بعضی دیگر گفتند نماز بر خطبه روایت کردند  
هم بر آن اقتصار نمودند و دعا قبل نماز ذکر کردند و هذا جمع بین الروایتین و اما دعا یکبار درین نماز باید کرد پس بخیر ماورد عنه صلی الله علیه و سلم  
چنانکه از حدیث عایشه که می آید ظاهر است رواه الخمسة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و در بخاری و ابی داود و ترمذی و نسائی  
استسقاء و این رفتن اندک تر از حدیثی است که در ترجمه گفت و نیز ابو حنیفه استسقاء دعا و استغفار و سوال و تضرع است از جناب کریم و سبب رزاق و تقاضا  
بعضی قرآن سبب اذکار انظار است و حقیقه گویند آنچه واقع شده است از وجوه استسقاء در اکثر احادیث صلوة در آن مذکور نیست مگر در وجه واحد  
و آن نیز جمیع خصوصیاتش بصحت رسیده و آنچه مذکور است عین و عاست و بصحت رسیده که عمر رضی الله عنه استسقاء کرد و در دعا و استغفار  
اقتصار نمود و نماز نگذاشته و اگر نماز مسنون می بود ترک نمی کرد و عذر عدم علم باقرین عدم وی بر زمان نبوت بعید است و ترک وی با وجود علم  
البعید است با وجودیکه این دعا از وی در حضور صحابه بود و تنبیه نکردن ایشان بر آن نیز گنجایش ندارد و گویند مراد بقول ابی حنیفه آنست که نماز  
در استسقاء آنست که جماعت و خطبه و خصوصیات دیگر در وی سنت نیست و شرط و اگر هر یک نماز نفل کنند و دعا و تضرع و سوال نماید و استغفار  
کنند بهتر باشد و احادیث مرویه در باب استسقاء خالی از اضطرار نیست پس ابو حنیفه اخذ بحدیثی که کرده و ابو یوسف و محمد بن یحیی و غیره دیگر  
درین باب و بعضی گویند محمد با ابی حنیفه است و قتیبی الا ان نزد حنفیه بر مذاهب صاحبیه است از جهت ثبوت فعل آنحضرت و عدم دلیل بر اخصا  
آن با آنحضرت علیه السلام انتهى و در شرح سفر السعاده گفته نزد صاحبیه و ایضا گفته استسقاء نماز است جماعت و خطبه و بعضی گفتند که این قول  
امام محمد است و امام ابو یوسف با ابو حنیفه است و نزد امام شافعی مثل صلوة عید تکبیرات و خطبتین بعد از نماز و نزد امام مالک نیز همچنین است  
الا انکه تکبیرات نیست و ایشان میگویند که تشبیه وی بصلوة عید که در حدیث آمده است در عدم اذان و اقامت است نه در جمیع خصوصیات و در نزد  
امام احمد روایات است مشهور تر از ادوی نقل کنند عدم خطبه است و بخاری اکثر اصحابی خطبه است قبل لصلوة او بعد یا و بعد مختار تر است یک  
خطبه یا دو و در تکبیرات نیز از وی در روایت است و نزد آنها یک تامل اند نماز قنات بجز است و مخیر بر ذاتها امام را یا قوم را نیز در قول است و نزد  
ابی حنیفه هیچ یکی از اینها نیست الا دعا و استغفار و نماز فرادی اگر خواهند و اکنون قتیبی در مذاهب ابو حنیفه و عمل مذاهب صاحبیه است انتهى و امام  
گویم و همین است آنچه در حدیث نماز در بخاری است از عباد بن تمیم بن یحیی لفظ انه صلی الله علیه و سلم صلی بهم رکعتین پس نماز و جماعت هر دو ثابت  
شد و بعد ثبوت این سنت در بخاری آنچه حضرت شیخ در نماز نگذاشتن حضرت عمر ذکر کرده همه از هم پاشیده و تنبیه نکردن صحابه عمر را بجهت آنست که  
استسقاء از آنحضرت بر چند وجه ثابت شده و این یکی از آن وجه بود پس چنانکه نماز در وی سنت است همچنین وجوه دیگر هم از سنت ثابت است  
تنبیه چرا باید کرد و وجوب نیست که عمر رضی الله عنه با وجود علم اقتصار بر دعا و استغفار برای بیان جواز کرده باشد و احادیث استسقاء اگر چه وجود  
مستند آمده اما مضطر نیست بلکه هر یک از آن وجوه بجای خود سنت است در حجة الله البالغة گفته استسقاء کرده است آنحضرت بر آنجا  
کثیره و لیکن وجوبی را که برای امت مسنون کرده آنست که بر آید بسوی مصلی با مردم در حالت ابتدال متواضع و تضرع و بگذارد و در رکعت بقرات  
جهریه و خطبه و استقبال قبله و دعا کند و دست بردارد و در برابر دعا و انانتهی و در سفر السعاده گفته بر شش وجه ثابت شده که آنحضرت استسقاء  
انتهی گویم بیان آن شش وجه در ذیل نبوی باین لفظ کرده که اول خروج است صلی الله علیه و سلم بسوی مصلی و نماز نگذاشتن و خطبه خواندن دوم  
روزی جمعه بر زمین در آنجا خطبه سوم استسقاء می بر زمین مدینه مجروح در غیر روز جمعه و در وی نمازی محفوظ نیست چهارم استسقاء حالیکه نشسته بود  
در مسجد پس بر داشت هر دو دست خود و دعا کرد از خدای عز و جل بچشم استسقاء کردن نماز احیای زیت قرب زور او این بیرون در وانه مسجد بود

هشتم استسقاء بعض غرات وقتی که سبقت کردند اورا مشرکان بسوی آب و هر بار که استسقا کرده آب داده شد استسقی و از اینجا معلوم شد که در استسقا هم نماز ثابت است و هم استغفار و دعا پس هر چه کند کافی و مؤدی سنت باشد و صححه الترمذی در مصنفی گفت و در مثل این مقام دورای می شود یکی آنکه هر فعلی که بقیعتی سنت است پس اگر ترک سنتی کرد بر سنتی دیگر باجور خواهد شد دیگر آنکه همه خصوصیات جمع شده سنت است پس هر یک بعضی و بعضی مدرک سنت نیست تا آنکه همه خصوصیات، بجای آورد مثل جمعه که یک فرض است و ارکان و خصوصیات چند اند که آنحضرت مواظبت فرمودند و خلفا مسلمین هم جز او میل شافعی برای اول سنت و میل مالک و ابی حنیفه برای ثانی است و اکل استسقا آنست که سه روز روزی گیرند و توبه کنند و وجه خیر از صدقه و صله بجای آورند بعد از آن روز چهارم بجزار و روزی گرفته و جامهای چاگانی پوشیده و بعد میباشند از این عبادت و در رکعت نماز گذارند مانند عید بعد از آن و در خطبه خوانند و استغفار بسیار گویند و تحویل رد کنند امام و اماموم همه اینها گویند و این ظاهر است و در اسلول و صحی ابو عوانه و ابن حبان و اخرجه الحاکم و البیهقی و الدارقطنی ایضا و صحی عایشة رضی الله عنهما قالت شکی الناس

الی رسول الله صلی الله علیه و سلم فحط المصلی کله کرد مردم بسوی آنحضرت باز ایستادند باران را فامر عند فوضع له بالمصلی پس امر کرد آنحضرت بنادین منبر پس بخارده شد منبر برای وی و متصلی که بیرون مدینه است و وعد الناس بوقایح چون قیبه و نوید و مردم را بر و زمی که بیرون آیند در آن روز و چنین کرد آن در برابر ایشان و در اینجا دلالت است بر اینکه مستحب است تقدیم زمین روزی را مردم تا که طیار شود برای آن و خلاص شوند از مظالم و غیره و مقدم کنند توبه را و این امور واجب است مطلقا که آنکه با حضور رشت و طلب تفرج وی از او تعالی بتفصیل آن زیر که وارد شده است در اسرار ایالات که خدای تعالی محروم گردانید قومی را از بنی اسرائیل از آب بعد خروج ایشان برای استسقا زیرا که در ایشان عامی بود و لفظ ناس عام است از مسلمانان و غیر هم و از اینجا گفته اند که مشروع است اخراج اهل زمره لیکن از متصلی که بر آن باشند فخرج حبن بک احاجب الشمس پس بیرون آمد وقتی که ظاهر شد و آغاز کرد بر آمدن را بر روی آفتاب یعنی که آفتاب او و بد ابلان و همراه هر دو روایت است و اول ظاهر تر است فقعد حبل المنبر بین شست بر منبر حافظ ابن قیم رح گفته اگر صحیح شود و رند در دل ازین حرف چیز است فکبر و حمد الله پس تکبیر را و در دو ستایش کرد خدا را شمر قال پسر گفت ایا کفر مشکو توجرت دیا که در دستیک شما کله کردید قسط شهر و دیا ر خود را و دیا ر جمع و درست بمعنی سرا و کله کردید پس ماندن باران را از وقت معین و محدود که برای اوست از شما و قد امر کهر الله ان تدعوه و تحقیق فرموده است خدای تعالی شمارا که بخوانید او را قال تعالی ادعونی استجب لکم و وعد کهر

ان لیستجیب لکم و نوید داده است شمارا که قبول کند دعا و رسول را برای شمارا قال و اذا اسألك عبادی عني فاني قری بک اُجیب دَعُوهُ الدَّاعِ اِذَا دَعَاكَ شَعْرَتَا اُحْضِرْتُ اُحْمَدُ لله رب العالمین الرحمن الرحیم جمع بسیار و ستایش ثابت است فرخانی را که پروردگار جهان است و مهربان است در دنیا و آخرت و اینجا دلیل است بر عدم افتتاح خطبه بسم الله یا محمد و بنیاد روایتی از آنحضرت که شروع کرده باشد خطبه را بنیر تمجید ملایک یوم الدن مالک همه چیز است روزی را بود او و گفته اهل مدینه ملک یوم الدین میخوانند و این حدیث حجت است بر ایشان لا اله الا الله يفعل ما یرید نیست هیچ نبود بر حق سواى خدا می کند آنچه بخواهد

اللهم عز انت الله لا اله الا انت الغنی و غنی الفقراء انزل علينا الغيث واجعل ما انزلت علينا قوة و بلاغا المخرجین فیما و نزلتونی من بعد و برحق نیست خدای برحق سواى تو تو قوی بی نیاز و نیازمند انیم و محتاج فرود و فرست بر ما باران و بگردان چیزی را که فرود و فرستاده از باران برای ما توانائی و رسیدن تا زمانى طولی یعنی برسم بطلبان خود بکمال و تمام شود انتفاع ما بوی و بکمال بفتح با چیزی



آورده که وی در بصره مردان را که بر میدار و هر دو دست خود پس انگار کرد و گفت دیدم آنحضرت را که زیاده نمی کرد برین و اشاره کرد بسا بر پس صریح  
از بعضی حکایت کرده که وی از خطاها برگزیده و گفت سنت آنست که داعی اشاره کند بیک انگشت و در کردن آنرا باینکه در پیش در باره خطب است  
بحال خطبه این ظاهر است در سابق حدیث پس نیست معنی برای تمثیل آن بر رفع بدین در دعا با وجود ثبوت اخبار بشروح و عیت آن و روایت کرده اند ابو داود  
و ترمذی و حسن و غیره از حدیث عثمان مرفوعاً ان ربکم محکم کلمتی من عبده انما یرفع یدیه الیه ان یرد بها صغراً فی خالیه و سنده جید طبری گفت  
و مکره است رفع بدین در دعا نزد ابن عمر و جبرین مطعم و وید شرح مروی را که بر می داشت هر دو دست خود پس گفت من متداول بهما لا اتمم لک طبری این را  
باسانید خود تا آنها سوق کرده و ابن القین از عبداللہ بن عمر بن غانم آورده که وی نقل کرده است از مالک نیست رفع الیدین در دعا از امر فقها گفت  
و در مدونه گفته خاص است رفع با استسقاء و دیگر اند بلون آنها را بسوی ارض و اما انکار ابن عمر پس بر رفع آنها بود تا بر دوش و گفت که آنها را بر آستین  
باید داشت لکن سنده الطبری عنه ایضا و از ابن عباس آمده که این صفت دعا است و ابو داود و حاکم از ابن عباس از وجه دیگر روایت کرده اند که گفت  
مسالت آنست که دستها را دوش برداری و استغفار آنست که بیک انگشت اشاره کنی و اینها آنست که هر دو دست را جمع کنی و از زمانه و طبری  
از وجه دیگر هم از وی آورده که گفت بر رفع بدیه حتی بجا دزدی بهما رسد و ثابت شده است از ابن عمر خلاص ما تقدم اخبرنا البخاری فی الادب المفرد من طریق  
القاسم بن محمد قال رايت ابن عمر یروی عنده القاص یرفع یدیه حتی یجاذبی بهما منکبیه باطنهما مایلیه انتهی کلام المصنف رح مخصصاً من کتاب الدعوات  
من فتح الباری و توفی در شرح مسلم زیر حدیث انزلت ظاهراً شئ آنست که نبی را داشت آنحضرت دست خود را مگر در استسقاء و لیکن حال این چنین است  
بلکه ثابت شده است بر رفع بدین می در دعا در مواطن دیگر غیر استسقاء و بی اکثر من ان تحضر و قد جمعت منها نحو من ثلثین حدیثاً من الصحیحین و احدها  
و ذکر ترمذی و از خرباب مفعلة الصلوة من شرح المذهب و تاویل حدیث آنست که رفع بلوغ که از ان بیاض الطین دیده شود و مکر در استسقاء  
یا مرد آنست که وی جزو استسقاء نگیرد و غیر وی آنرا دیده پس مقدم کرده شود مشبهین در مواضع کثیره که جماعات اند و واحد که حاضر نشد این مواضع را  
ولا بد است از تأویلی که ذکر کردیم انتهی فتحوّل الی الناس ظهره و قلب رداءه پست بر گردانید آنحضرت بجانب مردم پشت خود را و در کرد  
بسوی بیک و گردانید چادر خود و اقدسی گفته طول ردای آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم شش فرع بود در سه ذرع و طول از ار چهار ذرع و یک شبر و در دو  
ذرع و یک شبر و این بر او از ار در جمعه و عیدین می پوشید که را می گفته روا آنست که در نصف اعلی پوشند و از ار آنکه در نصف اسفل پوشند  
و طریق قلب را باین وجه است که بیک در بدست راست خود طرف اسفل از جانب یسار و بدست چپ طرف اسفل از جانب بین و تقلیب کند  
هر دو دست خود را بر پشت خود تا باشد طرف مقبوض بید یعنی بر کتف اعلی از جانب بین طرف مقبوض بید بصری بر کتف اعلی از جانب یسار  
و در بود او و بجای لفظ قلب قول گفت و هو ارفع یدیه و حالیکه بر دارنده بود آنحضرت هر دو دست خود را شفا قبل علی الناس و نزل  
پست بر او و در مردم و فرود آمد بر نیز و صلی علیکم و علی اهل بیتکم پس گذارد دو رکعت و در اینجا دلیل است بر آنکه صلوة باران در رکعت است هو قول الجمهور  
فانشأ اللہ سبحانہ و تعالی سبحانہ فرعدت و برقت پس میداد و خداوند پاک بر ترابری را پس غریب آن برود رشید برق بفتح را  
و کسر هر دو روایت است شفا مطر است پست بر آید آن بر بدست روی خدا و امر وی پس نیامد آنحضرت از متصله بسجده خود تا آنکه روان نشد سیدما  
پس هر گاه که دید آنحضرت شتاب غنن ایشان بسوی خانه ها خندید تا آنکه نمایان شد دندانهای درون دهن می پس گفت آنحضرت گو این می آید  
که خدا بر هر چیز قادر است و من بنده خدا و رسول ابریم رواه ابو داود و ابو عوانه و ابن جبار و الحاکم و قال غریب و اسناد که جلیل  
و صحیح ابوعبّاس بن اسکن و قصه التحویل و الصبیح و قصه التحویل و زاد صحیح بخاری است و آن گردانیدن بدین است بر شمال و زیاده گردانیدن

در این خزیه گردانید شمال را بر زمین و در روایت ابو داود دست گردانید عطف الیمن او را بر عاتق ایستد خود و عطف الیسر او را بر عاتق الیمین خود  
 و در روایت ابو داود دست که بود بران حضرت خمیده سودا پس خواست که بگیرد و شغل آنرا گرداند آنرا اعلی پس چون ثقیل شد بر وی قلب کرد آنرا و گردانید  
 بر دوشش خود و مشر و کرد برای مردم که تحویل کنند بمرام وی لما اخرجوا لفظ وحول الناس معه ولیث والبولیست گویند مختص است تحویل را با  
 و بعضی گفته اند زمان تحویل نخستند و وقت تحویل استقبال است بسوی قبله و در مسلم است چون خواست دعا کند روگردانید و قبله گردانید چادر خود  
 و مشغلی البخاری من حدیث محمد بن عبد الله بن زید از حدیث عبد الله بن زید و نیست وی را وی اذان چنانکه بعضی حفاظ و هم کرده اند و لفظ وی  
 این است که گفت عبد الله بن زید آن را رسول خدا با مردم بسوی قبله در حالیکه قصد استسقاء دارد پس بگذارد با ایشان و در رکعت بجز کرد و در آن هر دو  
 بقرارت و رو آورد و قبله در حالیکه دعا میکند و برداشت هر دو دست خود را بباله و گردانید روای خود را که پوشیده بود هنگام استقبال قبله  
 و فیہ و درین حدیث عبد الله بن زید است فتوجه الی القبلة یدعی پس رو آورد و آنحضرت بسوی قبله در حالیکه دعا می کند و بخاری  
 بعد دعای این است و حول رواه و فی لفظ قلب رواه شمس صلی علیک و آله و سلم فی صما بالقرائة پسر بگذارد و در رکعت بجز کرد و در آن  
 هر دو بقرارت و درین جا دلیل است بر مشروعیست بجز در آن این بطل گفته اند انجم علیہ یعنی بجز در نماز باران و آنرا بجا بعضی علماء اخذ کرده اند که  
 این نماز را بجز روز نایب گذارد و اگر در شب گذارد می شود و در آن انبار میگرد و در شب بجز می نمود و در سبیل گفته و فی هذا الوجه بعد الاستسقاء  
 و گفت بخاری که سفیان گفته خبر کرد مرا مسعودی از ابی بکر که گفت گردانید بر زمین را بر شمال انتهی و زیاده کرد این خزیه و شمال بر زمین چون در حکمت  
 تحویل اختلاف است اشاره کرد و صنف بسوی آن و در روایت آینه و این حدیث صحیحین حجت است بر کسی که میگوید که در استسقاء نماز نیست  
 صرف دعا و استغفار است و چون در بخاری و مسلم موجود است تعلیلش با شرط نجائی از تشنگی نیست و لکن دارقطنی من مرسلی الی جعفر

الباقی و در روایت دارقطنی است بطریق ارسال از حدیث امام ابو جعفر محمد باقر رضی الله عنه و هو محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب  
 رضوان الله علیهم و سماعت دارد از پدر خود زین العابدین و جابر بن عبد الله و روایت کرد از وی پسرش جعفر صادق و غیره و در سنه ست و تحسین  
 و مات بالمدریة سنه سبع عشرة و مائة و عمرش شصت و سنه سال بود و مدفون شد در قبیع در قبری که بدان پدر و عم پدر وی حسن بن علی  
 بن ابی طالب رضوان الله علیهم مدفون است و موسوم شد بآن زیرا که تقریبی توسع کرد در علم کتافی جامع الاصول و حول دداعة لیقول  
 القسط و گردانید آنحضرت چادر خود را تا بگذرد و خشک سالی یعنی این تحویل و تقلیب تفاوت بود برای تمیز حال و تبدیل مساکن با مطار و تنگی بفرخی و بعضی  
 گفته اند که این اشتغال امری است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم کرده شده بود که بچنین کن تا تحویل یا بد حال بجز تفاوتل چه شرط تفاوتل آنست که بقصد  
 و اختیار بود چنانکه چیزی در خارج واقع شود و از آنجا تفاوتل گیرند قال ابن العربی و گفت مصنف که وارد شده است در تفاوتل حدیثی که رجال و  
 ثقات اند و در فتح الباری گفته اخرج الدارقطنی و الحاکم من طریق جعفر بن محمد عن ابيه عن جابر فوصله زید که محمد بن علی ملاقات کرده است جابر را  
 و روایت نموده است از وی بمر آنکه گفت دارقطنی ترجیح کرد ارسال آنرا بعد گفت و بر هر تقدیر این اول است از قول باطن و سخن التبیان

رضی الله عنه ان مر جلا دخل المسجد يوم الجمعة والتبى صلى الله عليه وسلم فاسترخى خطبته يد رسته مودی در آنکه بجز  
 روز جمعه و حال آنکه آنحضرت تاساوه خطبه خواند فقال يا رسول الله هلكت الاموال وانقطعت السبل يعني قلت ابي رسول خدا اهلک  
 شدند اموال و منقطع شدند راهها و در روایتی هلك المال جمع النبال قاص لنا و در روایتی قحط النطر و اجماع شجر و هلك البهائم و در روایتی هلك الموال  
 هلك العيال هلك الناس فادع الله عز وجل يغيثنا پس ماكن خدای بزرگ برتر که باران دهد باران فرفع یدیه پس برداشت آنحضرت

هر دو دست خود چنانکه وقت دعا مسعود است و در روایتی از بخاری آمده و برداشتن مردم و ستیهای خود شتر قال پسر گفت اللهم اغثنا اللهم اغثنا و در روایتی شکر است و در روایتی چهار گز است و در روایتی از بخاری اللهم اغثنا و بار یا ستبار خداوند اباران ما را و بنوشان ما را آب فذكر الحدیث پس فرمود انفس تمام حدیث را یعنی گفت سوگند بخدا که نمی دیدیم مادر آسمان قطره ای و هنوز فتنه و دنیا و پرده بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم دستهای را آنکه برخواست ابر مثل کوهها و بارید آن روز و روز دیگر و دیگر تا جمعه آینه پس پیاده همان مردی دیگری و گفت ای رسول خدا افتاد بنیاد و غرق شد مال دعا کن ما را تا بکشد اید الله تعالی این ابر و فيه الدعاء بما سألها و درین بقیه حدیث دعا است باز ایستادن باران یعنی پس برداشت آنحضرت دستهای مبارک خود را و در روایتی تبسم کرد و در روایتی تبسم کرد از جهت سرعت ملال بنی آدم و گفت اللهم حولینا و لا علینا و در روایتی اللهم علی الاکام و لضراب و بطون الاودية و منابت الشجر و بهر که اشارت کردی کشاد ابر از آن سوتا از روی مدینه همه کشاده شد مثل جوی و روان شد وادی و قنات تا یک ماه و دنیا مدیج یکی از هیچ ناحیه مگر آنکه خبر داد از باران و در روایتی پس بکشد ابر در مدینه و می بارید نزد دیگر و می نمی بارید در وی قطره و این قصه در مسجد شریف بود روز جمعه در انشای خطبه و این خطبه نه برای استسقا بود بلکه طلب اعرابی باران را درین وقت اتفاق بود و گفت آنحضرت برد عا درین وقت هم ازینجاست اگر در غیر این وقت استسقا میکرد و غالب آنست که برای نماز بیرون می آمد چنانکه در حدیث عایشه گذشت متفق علیه و مالک ابو داود و نسائی هم این حدیث را از انس بروایات متنوعه آورده اند چنانکه اشارت بدان رفت و هم از انس رضی الله عنه روایت است که ان عصبی بدرستی که عمر بن الخطاب رضی الله عنه کان اذا خطب ابا سنیسیف بالعباس بود چون قحط کردی مردم و اساک باران می شد استسقا میکرد بوسیله حضرت عباس بن عبد المطلب عم رسول خدا صلی الله علیه و سلم و رضی الله عنه و قال اللهم انا کنا لنستسقی الیک بنسبتنا فاستقینا خداوند ابار ما بودیم که طلب باران می کردیم بسوی تو بوسیله پیغمبر خود پس میدادی تو ما را آب و تشقینا بضم تا و فتح آن هر دو روایت است و معنی یکی است و سقی و اسقی هر دو لغت است و انا ننوکیل الیک بعمر بنسبتنا فاستقنا فیستقون کابرستی که اکنون وسیله میخوانیم بسوی تو در طلب آب بعمر پیغمبر خود پس آب ده ما را گفت انس پس آب داده می شدند مردم اما عباس پس گفت اللهم ان لم یزل بلای الابدین و لم یکشف الالبوبة و قد توجهت لی القوم الیک المکانی من نیک و هن ایدینا الیک بالذنوب و نواصینا الیک بالتوبة فاستقنا الخیث کس انداخت آسمان باران مانند کوهها تا آنکه سرسبز شد زمین انخرجه الزیر بن بکار فی الانساب نیز وی از حدیث ابن عمر آورده که استسقا کرد عمر عباس در عام الرماد و ذکر کرد حدیث را و گفت باز در آن عام یاد سال پیچید هم بود و درین قصه دلیل است بر استسقا باهل خیر و صلاح و خاندان نبوت و در وی فضیلت عباس است و تواضع عمر و شناختن حق اهل نبی صلی الله علیه و سلم و کذا فی السبل رواه البخاری شیخ در ترجمه گفته آورده اند که چون عمر بن الخطاب دیگر صحابه که با وی می بودند دست متسک تو سل حضرت عباس می زدند عباس گفت خداوند این قوم بر نبی پیغمبر تو صلی الله علیه و سلم من تو سل کرده اند خداوند این پیری مرا رسوا سازد و مرا از روی ایشان شرمند مکن پس باران می آمد و درینجا دلیل است بر جواز تو سل صلی بجناب کبریا در حاجات طاریه و ظاهر شدن اثر آن بنزول رحمت الهی انتهی گویم صحبت رسیده که استسقا کرد معاویه بنی زید بن الاسود از انخرجه ابو زرعة الدمشقی فی تاریخین بسند صحیح و رواه ابو القاسم اللاکائی فی المستفی کرامات الاولیا و روایت کرد ابن بشکوال از طریق عمر از ابن ابی حنبله که گفت رسید قحط مردم را و در مشق پس بیرون آمدن حاکم بن قیس در حالیکه استسقا می کند پس گفت کیاست یزید بن ابی



پس ایستاد بر روی برنس و حمد کرد خدا را و ثنا نمود بر وی و گفت ای رب بندگان تو تقرب کردند بمن یسوی تو پس کبده ایشان را پس  
 بگردیدند ایشان مگر آنکه خوض میکردند در آب و روایت کرد احمد و زهد که واقع شد مثل این معاویر را با ابی اسلم خولانی که انقی اخفص و هم روایت  
 از انس رضی الله عنه قال اصحابنا ونحن مع رسول الله صلی الله علیه وسلم مطر رسید ما را و حال آنکه ما با آنحضرت بودیم  
 باران نمی فرستاد و من ثوبه حنطه اصحابه من المطر پس بکشد جامه خود را از بدن مبارک تا آنکه رسید و را چیزی از باران حشر بفتح  
 حا و سکون سین مملتین و در گردن و بر دوشستن جامه از بعضی بدن پیش شتم ما بی رسول خدا برای چیزی این را و قال انه حدث محمد بن عریبه  
 فرمود این باران نرسیده است از پر و درو کار خود آمده است از عالم قدس و طهارت و آورده نشده است یا جزای این عالم کثیف است  
 ای نفس خرم باد صبا باد از بهر یار آمده مر حیا باد و لا بد آنکه از نزد محبوب تازه برسد محب را خوشش آید تا بود که خبری و اثری و نشانی تازه از وی  
 بیاید و گفته اند از جهت آنکه دست گنگاری بآن نرسیده و بجائی که معصیت کنند نیفتاده و در اینجا اشارت و تعلیم است مراست را بتقرب  
 و ترغیب و از پنجه و برکت است و این حدیث را در جامع الاصول از ابو داود آورده و نیز دلیل است بر تبرک گرفتن بدان و استجاب آن و برینکه  
 او تعالی و راز الوار است و چیزها از نزد او درین عالم می آید و وی بذات خود فوق همه شایاست نه چنانکه جمیع معتزله و قدیه گویند که وی  
 بذات و در هر مکان است و با هر انسان دواة مسلّم و بوقت له البخاری فقال باب من تمطر حتی يتجاوز عن الحیثه و سابق حدیث انس بطوله  
**و عن عائشة رضي الله عنها** ان رسول الله صلی الله علیه وسلم كان اذا راي المطر بركت فاستسقى و قد سئل عن الاستسقاء  
 چون می دید باران را یعنی بعد از استسقاء قال می گفت اللهم صيبنا نافعًا خادنا بفرست باران بریزان بسیار شود و منتهی بفتح  
 صاد و تشدید یای تحتیه و بعضی صبت بموحده شده روایت کرده اند یعنی ریختن و نافع صفت احترازی است از صیب خسار این بطال گفته  
 در وی و عاست دراز و یاد خیر و برکت و نفع گرفتن بدان و ابن عسین گفته حفظناه سبب خطابی گفت سبب بمعنی عطا و مجاری است جمع  
 سیوب و قد ساب یسوب اذا جری آخر جاعه روایت کردند این را بخاری و مسلم و ابن عفان عادت مصنف است که می گوید منفق علیه  
**و عن سعيد بن جابر رضي الله عنه** ان النبي صلی الله علیه وسلم دعا في الاستسقاء بركت فاستسقى و قد سئل عن الاستسقاء  
 دعا کرد در استسقاء باین کلمات اللهم جلا لنا سحابا كشيفا خادنا بپوشش ما را باران بسیار و انبار قصیفا فی دربی که آواز  
 رعدش سخت و درشت باشد و بعضی او را بعضی راقصت کند و این از امارات قوت طهرت ذلوقا هجوم کننده سهل الخروج شدید الله  
 ضحی کا خندان و تابان با برق غطر ناصبه باران دهی ما را از هجوم ابر و زذا آریزه باران همیشه ریزنده خرد قطره در نمایه  
 گفت الرذا و اقل ما یکون من المطر و در سبیل گفته ما کان طره دون لطش قطقطا بکسر هر دو قاف باران ریزه یا بیای انبوه با سر در  
 یا اندک قطره ابو زید گفت القطقط اصغر المطر ثم الرذا و هو فوق القطقط ثم المطش و هو فوق الرذا و سجد لا بسیار و سجد مصدر است  
 يقال سجدت السائر سجلا اذا صلبته صبا و صفت کردند حجاب را بدان مبالغه بنا بر کثرت آب که از وی می ریزد تا آنکه گویا وی نفس مصدر است  
 یا ذا الجلال و الاکرام ای صاحب عزت و بزرگی و باطن است باین دو وصف قرآن و تفسیر کرده اند از استسقاء می طلق یا فضل تمام  
 و این سه و از اعظم صفات وی تعالی اند و لهذا در حدیث آمده لطفا یا ذا الجلال و الاکرام ای الزمونه و اشدوا علیه اکثر و امن قول و التلقا  
 فی دعا کلام و مر وی است که گذشت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر وی و او نماز میگذازد و می گفت یا ذا الجلال و الاکرام فرمود و قد تجیب لك دواة  
**ابو عوانة في صحيحه و عن أبي هريرة رضي الله عنه** ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال خرج

سليمان عليه السلام يستسقي يرون ان سليمان يقصد انك تستسقي فاشار بظهور كفيه على ظهرها ليس يدور في راسه  
 ودر بخا دلالت است بر آنكه استسقا شرع قديم است و همچنين خروج برای آن قواي غملة مستلقية على ظهرها پس وید مورچه را در راسه  
 بر پشت خود را قفقه قواشها الى السماء بر دارنده پاهاي خود را بسوی آسمان و در روایتی بعض قوا آنها آمده پس مراد قوا هم پیش باشد  
 که بمنزله دستهاست و در وی استخوان آخر لاج بهائم است در استسقا و دلالت برادر آنکه آنها آنچه متعلق است بمعرفت خدا و معرفت است بزرگ  
 خدا و طلب حاجات از وی در سبیل اسلام گفته و فی ذلك قصص بطول ذکرنا و آیات من کتاب الله و آله علی ذلك و ایل المتاولین لها الایلیجی را استی  
 تقول می گفت آن مورچه الماحم انا خلق من مخلقك ليس بنا غنى عن سقياك خداوند من مخلوقی ام از مخلوق تو نیست  
 ملا بی نیازی از آب و ای تو فقال پس گفت سليمان عليه السلام ارجعوا قد سقيتم باز گردید پس بتحقیق آب داده شدید شما بدو غنی  
 بود عا غیر شما و در روایت و ارقطی باین لفظ است برگردید که قبول کرده شد دعا برای شما از بهر این مورچه رواه احمد و الدار قطنی  
 والطحاوی من حدیث ابی الصدیق الناجی و ابن ماجه من حدیث ابن عمر فی اثنا حدیث و لولا البهائم لم تمطر و اوصحة الحاکم و رفعه

و عن النبي رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم استسقى فاشار بظهور كفيه الى السماء  
 بدستگیر رسول خدا طلب باران گرد پس اشاره کرد بر پشت هر دو کف دست خود بسوی آسمان یعنی برداشتن دستها از آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم در استسقا آنچنان بود که باطن کفین بجانب زمین بود و ظاهر آنها بسوی آسمان برعکس آنچه متعارف است و در دعا که بطن کف دستها  
 بسوی آسمان کنند گفته اند که چون دعا برای طلب و سوال چیزی از جنس نعم بود سبب است که گردانیده شود بطن کفهای دست بجانب  
 آسمان و هرگاه که برای دفع و منع فتنه و بلا باشد پشتهای دست بجانب آسمان کنند از برای اشارت باطلاقی نائره فتنه و بلا است گرد  
 و فرود داشتن قوت حادثه و غلبه آن طبعی فتنه این نیز تفاول است بتقلب حال چنانکه در تحویل ردا و اشارت است بترک عیب گردانیدن  
 بطن عیب بجانب زمین و در حق آنها ایمان گویم و حدیث خلا و بن سائب عن ابيه صرح وار و شده که آنحضرت چون دعا میکرد بطن کف  
 بسوی آسمان میکرد و چون استعاذه میکرد و میگردانید پشت دست بسوی آن و آنچه در حدیث ابن عباس آمده سلوا الله بطلون القلم  
 و لا تسالوه بظهورها هر چند ضعیف است اما جمیع میان هم و باین طریق است که حدیث ابن عباس مختص است بسوال حصول  
 شئی نه بر استعاذه دفع بلا و تفسیر کرده اند قوله تعالى يذعنون انزعابا و رهبا را باینکه غلب بطلون است و در هت بظهوره

باب اللباس

یعنی چه چیز حلال است از آن و چه حرام لباس مصدر است بمعنی لبوس چنانکه کتاب بمعنی مکتوب باضی و مضارع از وی از عالم جسم آید  
 و آنچه بمعنی اللباس است از ضرب بضرب بود و مصدر اول لبس بضم لام و مصدر ثانی لبس بفتح لام است عن ابی عاصم الاشلعی  
 در کتاب اطراف گفته اختلاف کرده اند در نام وی فقیل عبد الله بن ثانی و قیل عبد الله بن وهب و قیل عبید بن وهب و زنده بود و تا خلافت  
 عبد الملك بن مروان سکن شد شام را و نیست عم ابو موسی اشعری شته شد در ایام حنین در حیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم و نام و  
 عبید بن سلیم است رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليكون من امتي اقوام يستحلون الخمر  
 البتة باشد از امت من قومها که حلال کنند پوشیدن خمر را این لفظ را بحا و رای مملتین هم ضبط کرده اند ضبط ابو موسی فرمود بدان استحلال  
 زناست چه خمر یکی از اسمای فرج است و ظاهر ایراد مصنف این حدیث را در لباس است که مختار وی خمر است بخا و رای مملتین و برین نفس

کرده است حمیدی و ابن اثیر درین حدیث در نهایت گفته مشهور و درین حدیث علی اختلاف طرق همان اول است یعنی بختین چون مراد از آن جامه  
 پس خنجر بفتح خای مجوز می باشد و خالص از حریر است و عطف حریر بر وی از تحمیل عطف عام بر خاص است زیرا که خنجر نوعی از حریر است و در قاعده  
 گفته جامه معروف است و در نهایت گفته خنجر در زمان سابق نام جامه ای بود که منسوج از صوف و ابریشم بود و لیکن مراد در اینجا این است زیرا که  
 مباح و حلال است و صحابه و تابعین آنرا پوشیده اند و برین محمول است حدیث ابو داود و از عبد الله بن سعید دستکی عن ابیه سعد گفت و بیا  
 بنجارا مردی را بر بطنه سفید که بر وی عامه بود از خنر سیاه می گفت که این را رسول خدا صلی الله علیه و سلم مراد پوشانیده و از خنجر البرزخ  
 و النسائی و ذکره البخاری پس نمی از آن بطلت تشابه با عامه خواهد بود که بطریق تکبیر و خیلا و آنرا بر زمین استپان پندازند و گفته اند که اگر مراد  
 بخنجر آن بود که الآن معروف است آن خود همه ابریشم است و حریم است مطلقا و برین محمول است این حدیث و گفته اند که این نوع در زمان  
 نبوت نبود پس اخبار آن نفیس مجرزه اوست صلی الله علیه و سلم و در مطالب المؤمنین گفت لا لباس لبس الخ و گفته اند که خنر اسم دانه ایست  
 در خنجر که بر پوست وی خنری باشد و وی نه از جنس حریر است و مجرم بر رجال لبس حریر است نه خنجر که از فی الحیط و نیز گفته اند که سید امام ناصر الدین  
 گفته است که خنجر در زمان ایشان نام جامه بود که از صوف حیوانی بخری بود و آنرا بر سر می گذارند و مراد از آن در زمان ما از حریر درست  
 می سازند لا بد حریم باشد که از فی السراجیه و ابو داود و نسائی از معاویه روایت کرده اند که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم سوار نشوید خنرا  
 و نماز را یعنی باین طریق که آنرا بر زمین استپ بنهید و بر آن سوار نشوید چنانکه ظاهر لفظ است و بعضی معنی جلوس بر آن نیز گفته اند و بنابر  
 جمع نمره است بمعنی کسای محظوظ پس نمی از آن برای گراست تنزیه می باشد که بخت زمین و خیلا و تکم بر زمین استپ می اندازند و اکثر بر آنند  
 که جمع نمره است بمعنی سبع معروف و مراد جلود آنرا است که بر زمین پندازند و درین وجه گفته اند که جمع نمره نور است نه نمار و می گویند  
 که جمع نمره چنانکه نور است نمار نیز آمده است و درین حدیث نیز بر دایمی بجای نمار نور آمده و این قریه نه است بر آن که شمار یعنی اوست و فی القاموس  
 النمر گفت سبع معروف جمعه النمر و نمار و نمور و الله اعلم و الحسین جامه ابریشم در روایت عمر و النس و ابی الزبیر و ابی امامه که چهار  
 صحابی اند آمده که فرمود آنحضرت هر که پوشش جامه ابریشم در دنیا پوشد آنرا در آخرت متفق علیه از اینجا معلوم شد که پوشیدن ابریشم  
 حرام است مگر مقدار چهار انگشت مگر از جهت علاج چنانکه بیاید و در حدیث ابن عمر است که فرمود آنحضرت نمی پوشد حریر را در دنیا مگر کسی که  
 نیست نصیب او را در آخرت متفق علیه یعنی از نعیم وی یا اعتقاد وی یا از لبس حریر در آن رواه ابو داود واصله فی البخاری  
 و اصل وی در بخاری است و از خبره البخاری تعلیقا حدیث دلیل است بر تحریم لباس حریر زیرا که معنی یستحلون یجلون الحرام حلال است و حدیث  
 ثانی که نمی آید تصریح این معنی است و در حدیث دلیل است بر آنکه استحلال محرم فاعل آنرا از سما می است بیرون نمی کند که از قبیل و لیکن ضعف این قول  
 غیر مخفی است زیرا که هر که استحلال محرم کند یعنی معتقد حلت او شود وی مکذّب رسول خداست که خنجر بختش نداده پس حلال افتن این  
 آنرا و کلام آنحضرت و تکذیب اوست صلی الله علیه و سلم و تکذیب وی کفر است پس لا بد است از تاویل حدیث باینکه مراد آنست که کسی  
 است قبل استحلال و چون استحلال کرد از سما می است بدرفت و نیست صحیح اراده است دعوت ازین است زیرا که آن است خود شایع محرم  
 خصوصیت این محرم چیست **و عن** حذیفه رضی الله عنه قال فی رسول الله صلی الله علیه و سلم ان نشر  
 فی انیة الفضة و الذهب و ان ناکل فیها و عن لبس الحسین و الدنیا و ان یجلس علیه نمی کرد و اما باینکه خبر  
 از پوشیدن در نظر قنای نقره و طلا و از خوردن درین ظروف و از پوشیدن جامه ابریشمی و دریا که نوعی خاص معروف است و از پوشیدن

بر حریر و دیبا و اوه الخاری ظاهر آنست که نهی در اینجا برای تحریم است و باین رفته اند تا بهیچ امت برای مردان زن زنان و حکایت کرد قاضی عیاض  
از قومی اباحت آن نسبت کرد و در بحر اباحت را بسوی ابن علی گفت منقذ شد اجماع بعد وی بر تحریم و لیکن مصنف در نسخ ابوابی گفته ثابت  
شده است لبس حریر از جماعتی از صحابه و غیر ایشان بود او گفت پوشیده نماند آنست که از صحابه یا زیاده و رواه ابن ابی شیبہ عن جمع من  
و اما جوسن حریر پس چه بیهوده میست از آن مصنف در نسخ گفته که بخاری و مسلم حدیث حدیثی را از غیر یک حدیث روایت کرده اند و در  
این زیادت نیست یعنی قوله وان یکس علی و این حجج قوی است مانع جوسن و هو قول الجمهور خلافا لابن الماجشون الکوفین و بعض ائمتنا  
والجواب بهیچ وجه درست و جائز است اقتراض حریر برای زنان زیرا که چون لبس آن برای اینها جائز شده پس اقتراضش بالاولی جائز خواهد بود

**و عن عمر رضي الله عنه** قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عن لبس الحرير اربعة اوضاع اصبعين  
او ثلث او اسبع نهي کرد آنحضرت از پوشیدن حریر بیکر جای دو انگشت یا سه انگشت یا چهار انگشت که مباح است شاید که در دو  
زیاده بود و انگشت مباح نبود پس از این رخصت کرده تا چهار انگشت و در هر چهار انگشت مباح نیست و در  
حقیه نیز همین است و مراد بوجوب این قدر آنست که یکجا بونده آنکه اگر جمع کنند در تمام جامه باین قدر برسد و تقویم علییه مصنف گفته او  
در اینجا برای تخفیر و تنويع است و ابن ابی شیبہ بهین وجه باین لفظ آورده که ان الحرير لا يصلح الا هكذا و هكذا علی صبعین او ثلث او اسبع و هر  
گفته که در هر آستین دو انگشت باشد و روایت نسائی را رواست که رخصت نداد در میان بیکر دو موضع چهار انگشت و اللفظ لمسلم و این  
حدیث را حضرت عمر در موضع جامه بهیچ وجه و محتاجیه که شهری است از ولایت شام و خطیب که آنجا خوانده بود بیان کرد **و عن النبي صلى الله**

**عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم** رخص لعمد الرحمن بن عوف والزبير رضي الله عنهما في حبس  
الحرمين من حكة كانت بهما بريدتيه آنحضرت رخصت کرد و مباح گردانید برای این هر دو صحابی که از عشره مبشره اند و در پوشیدن  
جامه افروشمی از جهت خار شدن آن که ایشان را بود و این خارش از جهت کثرت قمل بود چنانکه در روایت مسلم است انما تشكوا القمل بحسنه آن هر دو  
شکایت کردند در بعض غزوات پیش را قمل بفتحه قات و سکون بیم پیش و جمع آن قمل بضم قات و فتح و تشديد بیم مضروب و رخصت لهما في الحرير  
پس رخصت داد ایشان را در پوشیدن پیراهنهای افروشمی و زیاده کرد مسلم در روایتی که بود این رخصت در سفر و زعم کرد محب طبری  
الفرق مسلم باین زیادت نسبت کرد بسوی هر دو ابن الصلاح و عبدالحق و نووی و در بدر منیر گفته میراجعت کردم بخاری را پس نیافتم در روایت  
این زیادت و حکه بیکر جای ممل و تشديد کان نوعی از خارش است و ذکر حکه در اینجا علت است نه قید یعنی از برای حکه لبس من برای تعلیل است  
مصنف گفته ممکن است جمع باین طور که چنانچه از پیش لبس کرده شد علت وقتی بسوی سبب و وقتی بسوی سبب سبب و اختلا  
کرده اند علما در جواز وی برای حکه و غیر او طبری گفته رخصت دال است در لبس وی برای حکه پس هر که آنرا برای دفع اذای اعظم از حکه  
پوشد همچو سلاح و مانند آن جائز باشد و قائلان جواز تخصیص سفر نمیکنند و بعضی شافعی گویند مختص است بسفر و طبری گفته حدیث  
حجت است بر مانع مگر آنکه دعوی خصوصیت بنزیر و عبد الرحمن کنند و این دعوی صحیح نیست و رافعی گفته شرط نیست در آن مسافر  
علی الاصح بنا بر اطلاق خبر انتهی و ترجمه کرده بخاری برای آن بقول خود الحریز فی الحرب و گفته ابن قتیب العید و شرح امام که منشأ اختلاف  
درین باب اختلاف روایات است در ذکر سفر و عدم آن و تعیین است اعتبار قید در روایت و واجب است اعتبار آن در حکم زیرا که برین  
وصف مطلق است حکم و ممکن است که معتبر باشد لبس ملوثی گردانیده نشود و الله اعلم و دور تر رفت آنکه این را از خصائص عبد الرحمن بنزیر گردانید

مستوفی علیه و بالجملة ازین حدیث مفہوم میگردد کہ لبس حریر حرام است الا بلبی حاجتی و مصلحتی مثل حرب قتل و جبر و برد و این نیز شافعی است  
و نزد مالک جائز نیست اصلا و در ہدایہ گفته لاباس بہ لبس حریر و دیبا در حرب عندہما زیرا کہ دافع است مخرجی سلاح را و مہیب ترست  
چشم اعدا و نزد امام ابوحنیفہ مکروہ است از جهت اطلاق نبی و ضرورت مندفع است بخلوط و صاحبین گویند کہ حریر خالص دافع ترست  
و در علاج قمل معکہ بحر کلام درازست و در اشعة اللغات و غیرہ مذکور و بعضی گفتہ اند کہ لبس حریر از قملی است کہ حدوث آن برسبیل توالت  
نیز کہ فاسد میگردد آنرا کہ حادث می شود از بیضہای می پس متولد نمی شود از آن قملی و نووی و غیرہ گفتہ اند کہ حکمت در لبس حریر برای حکم  
برودت اوست و تعقب کردہ اند باینکہ حریر خازست پس صواب آنست کہ حکمت در وی دفع قمل است کہ از وی حکم پیدای میشود بخاصیت در پی  
گفتہ چون از حریر لباسی گیرند و مزاج خود معتدل الحرات باشد و سخن بین بود و گاہی دور میکنند بزور از تنخین خود و عن  
علی رخ فی اللہ عنہ قال کسا فی التبی صلی اللہ علیہ وسلم حلۃ سیراء گفت علی پوشانید مرا رسول خدا حلۃ سیراء  
حکمہ جنت جامہ یعنی رد او از ارقا قال ابو عبیدہ و ابن الاثیر گفتہ چون از یک جنس باشد و سیرا یکسر سین معلوم و فتح تحتیہ و روا الف ممدود  
بر دخطط کہ مخلوط باشد بوی حریر و بعضی گفتہ حریر محض در سبیل گفته دیو الا قرب انتہی زیرا کہ مختلط از حریر و غیرہ حرام نیست مگر اگر درین  
حریر زیادہ باشد و دال است بر آن حدیث ابو داود و ابن عباس کہ نبی کرد آنحضرت از ثوب مصمت از حریر و اما علم حریر و سدی ثوب پس  
لاباس بہ لبس و تیسیر در رفت خضاب کردن زن است اصابع خود را مخطوط و حلۃ بتنوبین بست و سیرا صفت او یا بغیر تنوبین بست بنابر  
اضافہ خلیل گفتہ نیست در کلام عرب فعلی یکسر اول مع المبدع سوای سیرا و جولا و عبا کہ گفتہ است در عنب فخر جنت فیجاء لبس بر  
آدم در آن جنت جامہ یعنی آنرا پوشیدہ بر آدم فرأیت الغضب فی وجہہ پس دیم اثر خشم را در بعضی مبارکہ می و گفتہ اند  
کہ سبب غضب آن بود کہ چرا فکر نکرد کہ آن نہ لباس متقیان بود کہ مثل می رضی اللہ عنہ آنرا پوشید اگرچہ نہ صرف حریر باشد بلکہ مختلط  
و با وجود آن شان مثل می نبود کہ آنرا پوشید پس بایستی آنرا در نسا صمت کرد و چنانکہ زیادہ کرد و مسلم در زوایہ می کہ فرمود آنحضرت من لیسنا  
آن حکم را بسوی تو تا پوشی آنرا جزین نیست کہ فرستادم بسوی تو تا پاره کنی آنرا و خمار سازی میان زنان و لہذا پاره کرد آنرا مقدار آن  
در میان فواطم فشققتی جا بین نسائی پس پاره پاره کردم آنرا و زنان خود ہر پاره مقدار و امنی کہ زنان سر خود را بدان پہنشدند  
و مراد بنسافواطم اند و بقواطم چند فاطمہ کہ در خانہ امیر المؤمنین جمع بودند یکی فاطمہ زہرا بنت رسول اللہ و بعضی می علیہ السلام دوم فاطمہ  
بنت اسد بن ہاشم زوجہ ابی طالب ام علی و جعفر و طالب و عقیل سوم فاطمہ بنت حمزہ بن عبد المطلب سید الشہداء و بعضی گفتہ اند کہ آن  
فاطمہ بنت ولید بن عتبہ ابن ربیعہ است و اول صحیح ترست چہ اعطای آنحضرت بابل بیت قریب تر و ظاهر ترست مستوفی علیہ  
و استدلال کردہ اند بحدیث برجواز تاخیر بیان از وقت خطاب زیرا کہ آنحضرت جامہ را فرستاد و هیچ نفرمود و علی بر ظاہر ارسال فرست  
از وی منتفع شد و لباسی ساخت و چون آنحضرت بر آن مطلع شد پوشید آن برای می مباح نفرمود و قد اللفظ لمسلم  
شوکانی رح گفتہ اختلاف کردہ اند اہل علم در حریری کہ مشتبہ بغیر خود باشد و استدلال کردہ اند مانعین از لبس حریر بحدیث حکمہ  
سیرا و لیکن واقع شد اختلاف در تفسیر حلۃ سیرا گفتہ اند کہ ذات الخطوط است و گفتہ اند کہ مختلف الالوان است و این ہر دو تفسیر دلالت  
بر طلب تبدل ندارند و گفتہ اند کہ حریر محض است و استدلال کرد مجوز مشتبہ بحدیث ابن عباس نزد احمد و ابو داود کہ نبی نفرمود آنحضرت مگر از ثوب  
مصمت از قزو و در سندش حصیف بن عبد الرحمن است و در روی ضعف است و مصمت همان است کہ ہلکی حریر باشد بی آمیزش ننبہ

و جز آن و این کجاست بسیار در است اثنتی و عمر ابی موسی الاشعری رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اهل الذهب والحرير لا ناث امتی و حرم علی ذلک و هم حلال ساخته و مباح گردانیده شد استعمال پوشیدن افریشم مرزبان الزامت و حرام گردانیده شد استعمال هر یکی از آن بر مردان ایشان رواه احمد و الدارقطنی فی المعانی و النسائی و در وی دلیل است بر تحریم لباس حال ذهب حریر را و بجز آن لباس آن برای زنان و لیکن گفت اندک که حل ذهب برای زنان منسوخ است که از فی سبل و درین باب است از علی کرم الله وجهه نزد احمد و ابوداود و نسائی و ابن ماجه و طبرانی و ابن جابر که گفت علی گفت آنحضرت حریر را پس نهاده اند بر دست راست خود و گرفت طلار و نهاده و آنرا بر دست چپ خود پیستر فرمود که این هر دو حرام است بر مردان امت من زیاده کرد این ماجه و حلال است برای زنان ایشان عبدالحی از ابن المدینی نقل کرده که گفت این حدیث حسن است و رجالی می معروف اند و اخرج ابیهقی مثله با سناد حسن و روایت کرد و باز از حدیث عمر بن جریر البجلی مانند آن و در سنادش قیس بن ابی حازم است و الترمذی و صححه گفت ترمذی که این حدیث حسن صحیح است و زیاده کرد و در تلخیص که در سنادش سعید بن ابی هند است که روایت میکند از ابی موسی اشعری ابو حاتم گفته که وی ندیده او را و گفت اسامه بن زید که نشنیده است وی از ابی موسی گفت این حبان و صحیح خود که حدیث سعید از ابی موسی معلول است و صحیح است گویم و زفته است ابن حزم بر ظاهر سناد وی صحیح گفته با وجود محل بودن باقطاع و تصحیح کرد آنرا ابن خزیمه و روایت نمود بر هشت طریق غیر این طریق از هشت صحابی و کلمات لا تخلو عن مقال و لکن بشد بعضا بعضا و عمر عمران بن حصین رضی الله عنه ان

التبخی صلی الله علیه و سلم قال ان الله یحب اذا انعم علی عبد ۴ نعمة ان یری اثر نعمته علیه بدستیکه خدای تعالی دوست می دارد چون انعام کرد بر بنده خود که ام نعمت را اینکه بدست اثر نعمت و انعام خود بران بنده و این حدیث را نسائی از حدیث ابی الاوص و ترمذی و حاکم از حدیث عمر بن شعیب عن ابی حنبله روایت نموده باین لفظ ان الله یحب ان یری اثر نعمته علی عبده یعنی چون عطا کند حضرت جوی سبحان بنده از بندگان خود را نعمتی دوست میدارد که ظاهر شود اثر آن در احوال بنده و لفظ ابوالاوص عن ابیه این است اذا اتاک الله مالاً فلیری اثر نعمته علیک کرامته یعنی تحسین ثیاب و تنظیف تجدید آن بقدر حالت و قدرت وی بی سبالغ و اسرار و در آن بقصد اظهار نعمت و شکر گذاری آن و تا مردم برانند و محتاجان بطلب صدقات و زکوٰۃ بوی رو آرند بقصد تکبر و خیلار رواه ابیهلقی و از اینجا معلوم می شود که پوشیدن نعمت و کتمان آن روانیست و گویا موجب کفران نعمت است و همچنین نعمتی که او تعالی بر بنده داده مثل علم و فضل باید که ظاهر کند تا مردم شناسند و ستفاده نمایند و در صدق و عمار زرقنا هم یحققون دخل شوند و بذات هیئت صورت سوال و اظهار فقر است باین حال و لذا قیل ع و لسان عالی بالشکایة النطق و قیل ع و کفاک شاهد منظری عن خبری و عمر علی رضی الله عنه ان

رسول الله صلی الله علیه و سلم لم یح عن لبس القسی بدستیکه آنحضرت نمی کرد از پوشیدن ثوب قسی بفتح قاف نزول مصر و بکس قاف نزول حدیث منسوب است بسوی قس بسین مشدده موضعی است از زمین مصر و در حدیث تفسیرش ثیاب مضلعه واقع شده که از مصر و شام می آید که از فی مسلم و در بخاری گفته در وی حریر باشد بر مثال اترج و ثیاب مضلعه آنرا گویند که در وی خطاهای عریض باشد مثل اضلاع حصی استخوان پهلوی گفته اند که ثیاب کتان است مخلوط با حریر قاله الطیبی پس نمی از آن بر تقدیر می است که در وی حریر باشد و از حریر بود و المعصر و نمی کرد از پوشیدن جامه رنگین بعضی فرسخ باشد یا زرد و در لباس و بی اختلاف علماء است جماعه بر صحابه و تابعین بجز از ثوبه و به قال الفقهاء غیر احمد و بعضی حرام مطلق و اند و بعضی مباح زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم حله حریر پوشیده و در صحیحین است از ابن عمر



که دیدم آنحضرت را رنگ میکرد و بصفت اما حافظ ابن قیم رحمه الله گفته که عکله حرام سرخ بخت نبود بلکه دو چادر بود و بافته شده خطوط سرخ و سیاه  
و معروف است باین هم باعتبار خطوطی که در وی است و اما حمای بخت پس منتهی است اشد النبی زیرا که در صحیحین است که نبی کرد آنحضرت از باب  
حرامت و بعضی گویند اگر بعد از بافتن رنگ کرده باشد حرام است و اگر بافتن بعد از رنگ کنند سیاح بعضی گویند اگر از سیاح آن زائل شده مسلح  
و الا حرام و بعضی گویند نه پس آن در حاکم و محافل مکرده و اگر در خانه پوشد درست و مساعیست این اقوال را دلیل از سنت و مختار در مذاهب  
حنفی که اجماع تحریمی است و مانع از ادب آن مکرده و در رنگ سرخ از غیر عصفور نیز خلاف است شیخ قاسم حنفی که از اعظم علمای متأخرین مصر  
و است نیز قسطلانی است تحقیق نموده و فتوی داده که حرمت از جهت کون است نه صیغ پس سرخ حرام و مکرده باشد در راه مسلمان  
شاه رفیع الدین دهلوی رخ فرموده رنگ عصفور در دو قسم است یکی مفرد و دوم مرکب از رنگ دیگر مفرد و شش را از جوانی در عربی و گلناری در فارسی  
و سواد و هر هندی گویند و آن مخصوص التحريم است و آن دیگر که مرکب است بجز از سه رنگ که سفید و زرد و نیل است اختلاطی بنویز تفصیل  
آنکه اگر مختلط با سفیدی شود اولین درجه سفیدی کم و سرخی غالب و آنرا زعفرانی گویند یعنی از رنگ گل زعفران و در وی سفیدی که نسبت اول  
فی الجمله زیاده دارد و آنرا مود گویند یعنی سیر گلابی و سوسنی که در وی سفیدی مساوی سرخی باشد و آنرا گلابی نیم گویند و این هر سه درجه  
حرام است و چهارم آنکه سفیدی غالب و سرخی عصفور مغلوب و آنرا کم سیر گلابی گویند و در هندی چسبکا گلابی حلال است و علی بن ابی طالب  
در جاکه بعد از این پیدا شود مانند پیازی میخواند و در وی اختلاط زردی با عصفور درجه اول زردی کم و سرخی غالب آنرا نارنجی گویند  
دوم زردی زیاده از اول و آنرا استخثیری گویند سوم آنچه قریب وی است مانند چنبری این همه اقسام حرام است چهارمی آنچه در وی زردی بر سرخی  
و سرخی عصفور مغلوب باشد مانند طلایی و کسری و آنرا رنگ زرد چوب و هار سنگار و ورس و این همه اقسام جائز است و اما آنچه اختلاط نیل  
در وی باشد چند قسم است و درجه اول آنکه اختلاط نیل کمتر باشد مانند عباسی و بعد از آن نافرانی و آنچه قریب وی است حرام است و دیگر رنگها  
که نیل در وی بسیار باشد و سرخی عصفور کم مانند آوده و بعد از آن فالسی و کاسنی و سوسنی و آسانی و دهانی و نیلا و کویی و گنجی این همه جائز است  
و اما زعفرانی رنگی بود که مصبوغ از زعفران شود حرام است بدلیل حدیث نبوی رسول الله صلی الله علیه و سلم ان زعفران را جل یعنی نبی فرمود از آنکه  
مصبوغ سازد و پارچهای خود را زعفران و این را زعفر گویند حرام است و اما میکه رنگ زعفران باقی است و حد آن گشت که رنگش  
افشاند نشود و تیره نگردد و اگر بعد افشاندگی و تیرگی رسد از اکثر روایات معلوم می شود که جائز است و رنه حرام و الله تعالی اعلم و منا طهرت  
در اختلاط رنگ زرد و سفید و نیل غلبه عصفور است یا مساوات آن نسبت دیگر رنگ اگر عصفور مغلوب است و رنگ دیگر غالب آن جائز است  
و این احکام در الوان خام برای مردان است اما سرخ و زرد و آنچه بالاتفاق حلال است و برای زنان این سه رنگ زنگهای دیگر خام و بخیط حلال بالاتفاق و الله اعلم و عن  
عبد الله بن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال رای علی النبی گفت دیدم بر من آنحضرت صلی الله علیه و سلم توبیکن معصفین دو جامه  
نیلین عصفور و عصفور چینی است که رنگ میکنند بآن بر رنگ سرخ بریدند مخصوص فقال امك اصرتك بهذا پس فرمود مادرت تو امر کرده باشد ترا بپوشیدن  
این رواه مسلم و در وی آعلام است باینکه این قسم جامه رنگین از لباس زنان و فریفت و اخلاق ایشان است و دلیل است بر تحریم عصفور  
و معاصد نبی اول است و زیاده میکند قوت او را تمام این حدیث نزد مسلم که گفتم لبس تویم آنرا فرمود بلکه بسوزان آنرا و در روایتی از سید سلم آمده که  
این جامهای عصفور از جنس جامه کفایت پس میپوش آنها را و گفته اند مراد آنحضرت از الحراق مبالغه است و خارج آنها از ملک سبع یا نه یا  
بطریق دیگر که میسر شود از خود جدا باید کرد و امر شستن بخت آن نکرد که جامه عصفور اگر چه بر مردان حرام و مکرده است و لیکن برای زنان مکرده است

پس در شستن آن نصیص مال است پس نان خود را بده یا بفروشد یا بخشد تا دیگر زنان از آن تمتع شوند و در روایتی آمده که ابن عمر و نظر ایشان  
 اسیر رفت و آنها را بسوخت و چون فردای آن روز بملازمت آمد از حقیقت حال خبر داد و فرمود چرا بنوشانیدی آن جامه را با بل خود زیرا که مرد است  
 مرزبان را پوشیدن آن و بقرینه این روایت حمل کرده اند احراق نماز خلاف ظاهر قضای می باشد در شرح مسلم گفته ام صلی الله علیه و سلم با حراق آن  
 باب تخلیص و العقوبة انتهى و آنکه گویند امر با حراق مبالغه است در اعلام آثار آن خلاف روایت و درایت است و بعضی گویند درین حدیث محبت  
 بر عقوبت با تلف مال و این معارض حدیث علی است و امر بشستن آن در میان زنان کما فی الروایة المتقدمة و اینجا ابن عمر و امر بنحوی که در حدیث  
 گفته فی نظر فی وجوب الجمع مگر آنکه منسب بود و او را این عمر و آمده که وی آنرا بسوخت و این دال است بر اینکه احراق بغیر امر آنحضرت بود پس اگر این  
 روایت صحیح شود تعارض از میان برخیزد و لیکن میان هر دو روایت ابن عمر و تعارض هنوز باقی است و گفته اند که آنحضرت اول امر کرد  
 با حراق و چون وی آنرا بسوخت او را گفت چرا بعضی اهل خود را بنوشانیدی که این کافی بود از سوختن امر برای ندمت است  
 و معارض نمی شود این حدیث با آنچه واروست در لیس احمر مطلق چنانکه در حدیث صحیحین است از حدیث بر او که گفت دیدم آنحضرت را در حلقه  
 حمره و ندیدم گاهی هیچ چیزی احسن از وی و درین باب حدیثهاست شوقی که گفت صحیح کرده می شود میان اینها باین طریق که منفع همان  
 سرخ است که رنگ کرده شده است بعصر و مباح آن سرخ است که رنگ کرده نشده است بعصر انتهى و در سفر السعاده گفته حلقه حمره  
 از دو جامه و حمره آن خطوط سرخ است که در آن بود و حمره آن نیست که سرخ خالص بوده چه سرخ خالص منتهی عینه است و فی الجملة از پوشش  
 سرخ خالص احتراز باید کرد و انتهی و درین صورت خود هیچ تعارض نیست و همچنین زرد و آنچه در بعضی احادیث واقع شده که دلالت دارد بر چواری  
 پس اینها و وقوع آن بیش از وقوع نمی است و در بعضی احادیث معصفر عطف بر حمره آمده پس معلوم شد که این حکم مطلق احمر اشامل است  
 والله اعلم و حسن اسماء بنت ابی بکر الصدیق ریحی الله عنها انما اخبرت جت جت رسول الله صی بیرون آورد  
 حبه رسول خدا صلی الله علیه و سلم در قاموس گفت اجبه ثوب معروف و در کرمانی ثوب مخصوص المفاضی و مشارق الاثواب گفته  
 که حبه جامه قطع کرده و دوخته شده باشد و این بظاهر شامل قبایر است و آنچه بیرون می رود از وی مثل ردا و ازار و جامه و امثال  
 آنست و در روایتی حبه طیارا کسر و انیده آمده و طیارا لیس جمع طیلسان یعنی چادر است و این حبه سیاه و مدور باشد که تار و پود او هر دو  
 از صوف است و کسر و انیده نسبت بکسری است یعنی کاف و کسر آن معرب خسرو که لقب پادشاه فارس است مکشوفه الحجب و الکلبان  
 دوخته شده حجب او هر دو استین و اصل معنی مکشوف کشف و کشف هر چیز طرف و حاشیای آن چیز را گویند اگر دراز باشد آنرا  
 کشف بضم گویند چنانکه گفته جامه و اگر مستطیل بود کشف بکسر کاف خوانند چنانکه گفته کران و این یعنی نیز آمده و الفرج حین و هر دو فرج یعنی دو کشاکی  
 و پارگی آن حبه که یکی از پیش بود و دیگر از پس چنانکه عادت است که در بعضی از جیبها و هر طرف و امان و پیش و پس می کشند و بالذات بیاض  
 بدیبا که حریر غلیظ باشد حاصل آنکه حجب و هر دو استین و امان این حبه برکت قبر را از حریر یا با ساخته و دوخته بودند و ازین حدیث  
 معلوم می شود که پوشیدن ثوب دوخته بدیبا اگر زیاده بر چهار انگشت نبود جایز است بغیر کراهت و غرض اسما و از بر آوردن این جامه  
 و نمودن آن بمردم اظهار بخت و برکت این جامه شریف بود و نزد وی و بیان آنکه جامه که آنرا بنحیر بر باد با باین طریق دوخته باشند درست  
 و آنحضرت آنرا پوشیده چنانکه در مسلم آمده که سبب اخراج وی آنست که ایما فرستاد کسی را نزد ابن عمر که رسیده است او را که وی حرام می گوید  
 علم را و جامه پس گفت که وی شنیده است عمر را می گفت شنیدم آنحضرت را می فرمودی پوشد حریر را مگر کسی نیست حصه او را پس پرسیدم

که علم هم ازین باشد پس بر او و اسما و جبهه را و آنکه در حدیث عمران بن حصین آمده که فرمودنی پوشتم من قمیص مکففت بحجره را رواه ابو داود  
این قول است بر آنکه قدر گفته از حریر زیاده باشد بر چهار انگشت که شخص است و درین حدیث که مر از ان یا آنکه حدیث عمران بیان و است  
و حدیث اسما و اهل جوار و خصیت و بعضی گفته اند که تجمل و تزین در قمیص بیشتر از جبهه می باشد چنانکه عادت است اما جواب نسخ یکی ازین  
ببگیری بود نیست چه قول نسخ را تا نسخ معلوم باید که ناخ موخر است از منکوخ و بمجر و احتمال و حساب قائل بدان نتواند شد یا آنکه  
منسوخیت حدیث اسما و جبهه ندارد چه وی آنرا بعد از حضرت برلی بیان جواز و اباحت بیرون آورد و نمود اگر منسوخ بودی ازین جهت  
و امثودوی مگر آنکه گویند ویر علم نسخ نبود و بر علم خود نمود و این بسی بعید است یا گویند نمودن می جبهه را محض از برای اظهار تبرک نمودن  
بیان جواز بدین قسم قول منسوخیت حدیث عمران درست است و لیکن تاریخ معلوم باید مگر آنکه برای دفع اشکال بطریق احتمال گویند که آن  
یک منسوخ باشد رواه ابو داود و اصله فی مسلم و زاد فیه و اصل این حدیث در مسلم است و زیاده کرد در ان یعنی از روایت اسما  
کانت عند عایشه حتى قبضت فقبضتها که بر این جبهه زو عایشه تا آنکه وفات یافت عایشه پس گرفت من آن جبهه را  
و بمن رسید آن جبهه ظاهر است که از عایشه بمیراث رسیده باشد که خواهر یکدیگر اند و عایشه را جز وی وارث نبود و دیگر اولاد ابو بکر  
پیش از عایشه فوت کرده بودند و کان النبی و بود و غیره و اصله فی مسلم و یلمسها فی پوشیدن آن جامه را اقتضای  
ففساها الکلی ضی پس مای شومیم این جبهه را برای بیمار ان تستش فی بیجا تا طلب شفا کنیم بدان و در اینجا دلیل است بر جواز استفاده  
بملبسات بزرگان و بودن آن بابرکت بسبب جماسات بدن ایشان کما قیل و لیکن در سبل گفته این فعل صحابه است نیست در کتب دلیل بر آن  
و زاد البخاری و زیاده کرد محمد بن حمیل بخاری صاحب جامع صحیح فی در کتاب خود که مسمی است به الادب المفرد در روایت  
اسماء بنت ابی بکر و کان یلمسها للوفد و الجمعة و بود که می پوشید آن جبهه را برای البخیان و روز جمعه و در وی دلیل است  
بر استحباب تجمل بر نعنت برای وفد و مانند آن و اما در وقتن جامه برشته حریر و پوشیدن آن و انداختن برشته حریر در تسبیح و بیفند و اوت  
و کیره مصحح و غشای کتب پس قول بعدم جواز آن غیر لائق است زیرا که نمی شامل آن نیست و در لباس ادبهاست از انجمله آنکه عذبه عاصمه را  
بسیار دراز کردند بلکه کوتاه دارد و در میان هر دو گفت بگذار و جاز است ترک آن بالا صالت و از انجمله تقصیر آستین است در قمیص زیرا که  
در حدیث ابو داود و از اسما آمده که بود آستین آنحضرت تا بند دست ابن عبد السلام گفته افراط در توسع ثیاب و اکمام بدعت و اسرار است  
و در میر و مثل می از لباس قمیص این است که زیاده بر نصف سابق اسبال نکند و تجاوز از کعبین حرام است کذا فی اهل الامین بدعت و درین  
در همین شهر یفین بسیار شیوع یافته تا آنکه علی قاضی در بعض رسائل خود گفته عمامه کالابرار و کما تم کالاحراج و همچنین در دیگر بلاد و عجم از فقر و غیره  
و تفصیل این مقام در رساله اقرب الساعه فی اشرط الساعه در باب تغییر مردم و بدعات ایشان بیسبب تمام نوشته ایم آنجا باید دید و کتب  
عبد الحق و هروی روح را درین باب رساله ایست مستفاده که در ان ذکر لباس سنون و لباس مبتدع کرده بوسه رجوع باید کرد

## کتاب الجنائز

جائز جمع جنازه بفتح جیم و کسر آن تخت که مرده را بر وی بردارند و آنچه مرده بر وی نباشد آنرا انش و سر خوانند کذا فی انصراح و در نهایت گفته  
جنازه بکسر و فتح میت بر سر و بعضی گویند بکسر سر بر و بفتح میت و قبل بالعکس مشتق از جنز یعنی ستر علی ابی هنی بفتح هنی الله عنه  
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اکثر و اذکرها ذم اللذات بسیار کنید یاد ویران کننده و بزرگ لذتها و مزرا

مفهوم کلام طبعی است که با دم از دم است بدال ممل یعنی ویران کردن و انداختن و شکستن بناهای خانه چنانکه مشهور است بر زبان مردم و کثرت  
 است و در مباحث و سهیلی و در وفات که روایت با دم است بدال معجزه قاطع و اما بهمه پس بجای منزل شی است و نیست مراد و در جنا  
 مصنف گفته و درین نفی نظر است گویم مراد این است که معنی بدال ممل بهم حسیج است زیرا که موت منزل لذات است چنانکه قاطع اوست و لیکن  
 عمده روایت است و در غیر الی گفته جانز است بدال معجزه گویم معنی تواند که با دم بضاعت و معجزه باشد از هم میخس شکستن اگر روایت بآن صحیح شود لیکن  
 در هیچ طریق یافته نشد الموات با لکسر بدل است از با دم یعنی آن بریده مرزا و ویران کننده و در هر کس است و ذکر موت کنایت است  
 از خوف و خشیت حق و عمل مقتضای آن و توبه و استغفار و تقدیم و ترجیح نفع و آخرت بر نفع دنیا و زهد درین عالم و رغبت در عالم آخرت  
 جامی آن بدکه درین مرحله آن پیشه کنم که زمرگ و گران مرگ خود اندیشه کنم بدین پند گویم و بدانم که مرایم روزی همچنین دست از حیات  
 افشاندنی است و پاداش کارهای خود دیدنی و الا ذکر موت و یاد داشتن آن بی عمل خیری نیست بلکه تواند که سبب قنات قلب گردد چنانکه  
 ذکر حق سبحانه بقلبت سأل الله العافیة رواه احمد و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و در سبل گفته حدیث دلیل است بر آنکه لا یست  
 انسان را غفلت کردن از ذکر اعظم مواضع که موت است اتقی آرسه کفی بالموت و اعطاس امر و ذکر از رفقه حریفان خبری نیست و فردا  
 درین نرم زبانه میثری نیست و وفاته ذکر موت و حدیث دیگر چنین آمده که انکم لا تدرکون فی کثیر الاقله و لا قلیل الا کثره و در روایت دیگری  
 از حدیث ابو هریره آمده اکثر و اکثر الموت فاما من عبد اکثر ذکره الا آخری الله قلبه و هو ان علیه الموت و در تنقیح اندامین - بان و بهیقه و در شرط ایمان  
 اکثر ذکر با دم اللذات فانه ما ذکره عبد قط فی ضیق الاوسع و لانی و سعة الاضيقه و در حدیث انس است اکثر ذکر الموت فان ذلک تخفص للذنوب  
 و ترهید فی الدنيا اخره این لآل فی مکارم الاخلاق و نزد دیر است اکثر و اکثر با دم اللذات فانه ما ذکره احد فی ضیق من العیش الاوسع علیه  
 و لانی سعة الاضيقه و نزد ابی الدریاست اکثر و من ذکر الموت فانه یخف الذنوب و یزهد فی الدنيا فان ذکر توه عند الغی بهمه وان ذکر توه عند  
 الفقر از ماکم بعید شکم که ان فی اسبل و صححه ابن حبان و الحاکم و ابن السکن و ابن طاهر و اعلمه الدارقطنی بالارسال و درین باب است از انس  
 زود می زیاده و صححه ابن السکن و گفت ابو حاتم در علل الاصل له و از عمر نزدیک ابن طاهر در تخریج احادیث کتاب شهاب و در وی کسی است  
 که شناسنامه نمی شود و آن در طایفه است و در جمیع ملکان و ذکر کرده است از ابی جوی از عبد الرحمن بن زید بن اسلم عن ابیه مرسل که ان فی التخصیص  
 گویم حقیقت موت انقطاع علاقه نفس است از بدن و ترک استعمال آلات بدنی نه فانی ذات انسانی چه نفس ناطقه رشح از ملکوت و پرتو  
 از جبروت است فنا را بساحت بقای احوال تطرق نیست و حوادث قرون را بجوهر ذات او تعلق نه و از اینجا است که انسان را بدی گویند  
 و لآل این دعوی در علم حکمت ممد گشته است و آنچه مناسب این محل است آنست که فرشتا اگر عضوی یا اصبعی از اعضا و اصابع منعم  
 شود انسان از انعدم این جز در آن نیست خود هیچ نقص نمی یابد پس همچنین بانتقای عضوی دیگر و لکم جز آن اوقات که انتقای تمام  
 اعضا بتدریج فرض کنند پس بوجدان حسیج در همه مراتب ذات خود را محفوظ و موجودی یا بد پس موت فانی محض نشد بلکه قطع تعلق  
 نفس با بدن شد و این تمام آثار حقیقت انسانی است حکما و در تعریف انسان گفته اند حی ناطق بائ پس موت کمال تمام است نه نقصان  
 ع نشنیده که هر که بمیر تمام شده و در حجة الله البالغه بانی منعقد کرده و ذکر حقیقت موت و بابی در حقیقت روح و گفته متحقق شد  
 نزد ما بوجه ان حسیج که موت انفکاک نشده است از بدن بنا بر نفقه مستعد و بدن برای تولید نشئه انفکاک روح قدیمی از نشئه روحانی  
 شود نشئه در امراض نهفته واجب شود و در حکمت الهی بقای خبری از نشئه بقدر آنچه صحیح شود بدان ارتباط روح الهی و گفته نیست آیه که بر



و در سیاق موت بعد از این مجازست موطر و سرگان بکین اند و اما مردی بخی را نشان پس عرض کرده بشود بر آنها اسلام زیرا که آنها قبول میکنند آنرا و حضرت اهل اسلام نزدشان اغلب است بخلاف کفار که غالب وقت موت آنها جز کفار را نمی شنوند لا اله الا الله علیه السلام و تلقین شوق است از تلقین یعنی سرعت فهم و تعین اینجا ذکر این کلمه است در حضور کسی که حاضر شده است و او را موت بی آنکه تکلیف کنند و او را بخوانند آن نیز که وی در آخر ایام است از ایام دنیا و او را بگویم است از ایام آخرت پس واجب شد حق او را ذکر خدا و توجیه الی الله تا مغفرت کند نفس او و تیار دارد حالیکه باشد در غاشیه از ایمان و بیا بدیده آن در عباد و تخصیص این ذکر برای آنست که این ذکر افضل و از همه و اشراف اذکار است و مثل است بر توحید الهی و نفی شرک و لیکن در تلقین تکلیف و ابرام است زیرا که حالت موت نازک است تا چگونه بر آید و از این ابرام مبارک آمده که مردی او را تلقین کرد و در آن اکتفا نمود گفت چون من یکبار لا اله الا الله گفتیم هم بر زمین تا حکم کلام دیگر نکنیم چنین اکتفا نیست و دلیل گفت امر تلقین در حدیث عام است برای هر مسلمان مختصر که در سیاق موت باشد و این امر برای هر یک است و مکرر و داشته اند علماء اکتفا بر آن و موالات تا سبب او حالش تنگ گردد و برگردا و سخت شود پس ناخوش دارد آنرا از دل و تنگ کند یا آنچه را لایق حکم است و چون یکبار گفت اعاده التقریر است بروی تا آخر سخن او همین باشد و مراد بقول لا اله الا الله مع قول محمد رسول الله است زیرا که یکبار بر او دیگر می مقبول نیست شوقانی گفته تلقین شهادتین کند تا اقرار رسالت و توحید هر دو شود و راه منسک و این فقط مسلم و این جهان باین لفظ آورده من کان آخر قوله لا اله الا الله دخل الجنة یومئذ من الدهر وان اصابه ما اصاب قبل ذلك و لفظ ابن ابی الدنیا این است لفظ ما تا که لا اله الا الله فانه اتمم ما قبلها من الخطایا و دلیل گفت و فی الباب احادیث صحیحہ انتہی گویم این جزئی حدیث بابا نسبت به نجدی کرده و محبت طبری آنرا استفق عالمی گفته و نسبت بشیخین نموده حال آنکه این چنین نیست و دلیل گفته و قد غلط من نسب الی الشیخین او الی البخاری انتہی و احوط درین باب باز جماعتی از اصحاب است با لفاظ مختلفه و الاخری بعضه یعنی ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن حبه و دلیل گفت سخن است و ذکر کردن مر بیض سعت رحمت و کطف و در تفسیر او و نیک کردن گمان برت خود زیرا که مسلم از حدیث جابر آورده که شنیدم رسول الله صلی الله علیه و سلم را می گفت قبل موت خود نمیرد هیچ کس از شما مگر آنکه وی گمان نیک میدارد خدا و هیچ کس نیست مرفوعا از حدیث ابی هریره که گفت خدا تا چند ظن بخندنی بی من نزدیک گمان بنده خودم که بمن وارد یعنی اگر گمان مغفرت و عفو و امان بخوانم و اگر گمان تشدید و عقاب و امان بخوانم این بی دنیا از ابراهیم آورده که گفت سحابی دانستن که تلقین کنند بنده را محاسن عمل او نزد موت تا گمان نیک کند بارت خود و گفته اند بعضی ایست علم که خوب است جمع کردن چهل حدیث درباره رجاء تا خوانده شود بر مردی که سخت شود حسن ظن او بخدا زیرا که وی تعالی نزد گمان بنده خود است و محمود است استخراج خوف وی باز آنرا در سیاق موت ترمذی با سند احمد از حدیث انس روایت کرده که در غل شد آنحضرت بر جوانی او و در موت بود پس گفت چگونه می یابی تو خود را گفت امید دارم خدا را و می ترسم گنا مان خود را فرمود جمع نمی شوند این هر دو و دلیل ترجیح بنده در مثل این جا که آنکه امیدوار خدا می باشد پس امیدوار و ناموس نمی باشد او را از آنچه می ترسد و الا حق است که بگذرانند و کسی را که در مردن است بسوی قبله چنانکه روایت که و حاکم و صحیح از حدیث ابی قتاده که بر سر تن آنحضرت قدم آورده بدین و پرسید از حال برابر من معروفت بنده و وصیت کرد برای شما ثلث مال خود و وصیت کرد که سه چیز است که بعد از من بفرستید و نماز گذارد بروی و گفت اللهم اغفر له و ادخله جنتک و قد فعلت و گفت حکم نمی دانم و باز گردانیدم ثلث خود را به فرزندان می پست رفت و نماز گذارد بروی و گفت اللهم اغفر له و ادخله جنتک و قد فعلت و گفت حکم نمی دانم



یسنه قبل الرّوح من امر ربی و ما اوتیتهم من العلم الا قلیلاً نفس در آنکه نمی داند هیچ یکی از امت مرحومه حقیقت روح را چنانکه گویند  
میرود زیرا که نیست معرفت بر آن چیز که ساکت شد از وی شرع ناکمن البته بلکه بسیار است که سکوت کرده می شود از آن از جهت آنکه شناختن در  
دقیق و در یک است چه در امت صالح لقاطی آن نیست اگر چه بعضی را ممکن باشد انتهی و بالجملة چون موت ضروری است و حقیقت آن خلاص  
مجرد لطیف از تحمل باین کیفیت است و پرواز طائر ملکوتی از قبض ناسوتی و قرار گاه آن عالم دیگر است پس عاقل کسی است که سفادت سر می  
مرج داشته درین نشأ قطع تعلقی از علایق جسمانی کرده موت ارادی بمیرد و همین است نتیجه ذکر وی تا چون بمرگ رسد از مضائق زمان  
و مکان بعت اعلیٰ علیتین و جوار قدس رب العالمین و مقصد صدق که مقرر انبیاء و صدیقین و شهدا و صالحین است انتقال نماید و بجای  
طبیعی ابدی فاخر گردد و افلاطون گفته است بالا اراده تحیی بالطبیعة و نعم باقیل است فحی علی جنات عدن فانما به منازک الا ولی فیها الخیر  
و لکننا سببی القدر و خل تری و نعود الی اوطاننا و نسلم و عن النبی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله  
علیه و سلم لا یفتن بن احد کرم الموت لیس من کزل باید که آرزو نکند یکی از شما مرگ را بجهت گزندگی که فرود آید بوسه  
زیر که آرزوی مرگ بجهت ضرر دنیا مانند مرض یا فقر یا دیگر مضایب مکره است چه علامت بی صبری و بسته آمدن از تقریر آنی و تدارک  
بودن از آن است اما از جهت محبت و شوق ببقای الکی تعالی و خلاص از تنگنای این سرسری فانی و محنت و وصول بملک آخرت و نعم آن  
نشان ایمان کمال ایقان است من احدث لقاء الله احب الله لقاءه و همچنین مکره نیست از جهت خوف ضرر دینی چنانکه از حدیث  
بن رواحه و غیر وی از سلف واقع شده و چنانکه در قول هرزمز علیها السلام یا لیسینی صفت فیکل کلنا زیر که این تمنا  
مخوف کفر و شقاوت بود و دل که حدیث الامار اذا اردت بعبدک فتنة فاقضنی الیک غیر مفتون فان کان لا بد من متنبی  
پس اگر هست ناگزیر آرزو کند موت را یعنی وقتی که سیه او تنگ شود و صبر مقفود گردد و عدول کند باین دعا و رنه اولی همان  
که کشد در خاموس گفته لا بدانی لافراق و لا محاله فلیقل یس باید که بگوید بدل لفظ کنی و دعا بطریق تفویض امر الی الله الخیر  
احیی ما کانت الحیوة خیر الی و توفی ما کانت الوفاة خیر الی خداوند از نده دار مرا و امیکه باشد زندگی بهتر مرا  
و بمیران مرا وقتی که باشد مردن بهتر برای من متفق علیها در سبل گفته حدیث دلیل است بر تنی از تنای موت از وقوع در بلا  
و محنت و مشقت یا خشیت آن از دشمنی مرض و فاقة و مانند آن از مشاق دنیا و عن ابن مسعود بن الحصب رضی الله عنه  
عن النبی صلی الله علیه و سلم قال الموت یعرف الجبین مؤمن می میرد بعرق پیشانی عرق بفتح عین  
و را درین حدیث دو وجه است یکی آنکه عرق جبین عبارت است از تمکاید شدت که از آن پیشانی عرق می آرد یعنی بروی سختی کشند  
برای تجویض نفس و ذنوب وی دیگر آنکه گنایه است از که وجه مؤمن و طلب حلال و قضی می نفس خود بصوم و صلوة تا آنکه ملاقات می کند  
با خدا پس جاز مجرور در محل نصب علی الحال است و معنی بر تقدیر اول این است که حال موت و نزوح روح شدید است بروی پس این صفت کیفیت  
موت و شدت وی بر مؤمن باشد و بر تقدیر ثانی معنی این است که درمی یابد از موت در وقت بودن او برین حالت سخت که از آن پیشانی  
عرق می آرد پس صفت حالی باشد که موت در آن حال میرسد رواه الثلثة یعنی ابو داود و ترمذی و نسائی و صححه ابن حبان  
و اخرج احمد و ابن ماجه و جامعه و اخرج الطبرانی من حدیث ابن مسعود و عن ابی سعید و ابی هریرة رضی الله عنهما  
قالا قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لفرعوا موتا کما تمیقین کما تیدمر دکان خود را یعنی آنان را که نزدیک دن رسیده اند

و در سیاق موت اندوین بجز است و مردگان کمین اند و اما مردی غیر ایشان پس عرض کرده شود بر آنها اسلام بیا که آنها قبول میکنند آنرا و حضرت اهل اسلام نزدشان اغلب است بخلاف کفار که غالب وقت موت آنها جز کفار حاضر نمی شوند لا اله الا الله علیه و آله و تلقین مشفق است از تلقین بجهنمی سرعت فهم و تلقین اینجا ذکر این کلمه است در حضور کسی که حاضر شده است و او را موت بی آنکه تکلیف کند او را بخواند آن آیه را که وی در آخر ایام است از ایام دنیا و اولی یوم است از ایام آخرت پس واجب شد حق او بر ذکر خدا و توجیه الی الله تا مفارقت کند نفس او و تیار و حالیکه باشد در غاشیه از ایمان و بیابان مرگ آن در حد و تنصیف این ذکر برای آنست که این ذکر افضل و نافذ و اثر است از کار است و مشتمل بر توحید الهی و نفی شرک و یکن در تلقین تکلیف و بر اتم است زیرا که حالت موت نازک است تا چگونه بر آید و تلقین از ابن المبارک آمده که مروی است از تلقین کرد و در آن اکتفا نمود گفت چون من یکبار لا اله الا الله گفتیم هم بر اتم تا حکم حکام دیگر کنیم چنین اکتفا نیست وکیل گفت امر تلقین در حد عام است برای هر مسلمانی مختص که در سیاق موت باشد و این امر برای هر کسی است و مکرر و داشته اند علما اکتفا بر آن و منوالات تا مبادا حالش تنگ گردد و کرب و سخت بشود پس تا خوش دارد آنرا از دل و شکم کند یا بچانه لافق حکم است و چون یکبار گفت اعاده تعریض است بروی تا آخر سخن او همین باشد و مراد بقول لا اله الا الله مع قول محمد رسول الله است زیرا که یکبار بدون دیگری مقبول نیست شوکانی گفته تلقین شهادتین است تا اقرار رسالت و توحید هر دو شود و رواه مسند و این لفظ است و این حبان باین لفظ آورده من کان آخر قوله لا اله الا الله دخل الجنة یومئذ ما من الا بهر و ان اصابه ما اصاب قبل ذلک و لفظ ابن ابی الدنیا این است لقنوا موتا کم لا اله الا الله فانها تدمم باقیها من الخفا یا و رسل گفت و فی الباب احادیث صحیحی انتهی گوئیم این جزئی حدیث باب نسبت به پنجاه کی بود و محبت طبری آنرا متفق علیه گفت و نسبت به شصتین نموده حال آنکه این چنین نیست و رسل گفته و قد غلط من نسب الی الشیخین او الی البخاری انتهی و احادیث حدیث باب از جماعتی از اصحاب است با الفاظ مختلفه و الاخری بعضی یعنی ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن حبه و رسل گفت مستحسن است ذکر کردن هر بیض سبب رحمت و لطف و در بخارا و نیک کردن گمان بر خود زیرا که مسلم از حدیث جابر آمده که شنیدم رسول الله صلی الله علیه و سلم را می گفت قبل موت خود و نیز در هیچ کجی از شما که آنکه وی گمان نیک میداد بخدا و صحیحی است هر فروع از حدیث ابی هریره که گفت خدا انا عند ظن عبیدی بی من نزدیک گمان بنده خودم که بمن وارد یعنی اگر گمانی مغفرت و عفو و امانی کنم و اگر گمان تشدید و عقاب و امانی انجان ابن ابی الدنیا از ابراهیم آورده که گفت سببی دانستند که تلقین کنند بنده خود را محسن عمل او نزد موت تا گمان نیک کند یا بر خود و گفته اند بعضی میس که خوب است جمع کردن چهل حدیث درباره رجائات خوانده شود بر مردی که سخت شود حسن ظن او بخدا زیرا که وی تعالی نزد گمان بنده خودست و محبوست است از ارج خوف وی یا رجائات و سیاق موت ترمذی را بسند حدیث از حدیث انس روایت کرده که در فعل شد آنحضرت بر جوانی و او در موت بود پس گفت چگونه می یابی تو خود را گفت امیدوارم خدا را و می ترسم گنا یا من خود را فرمود جمع نمی شوند این هر دو و فعل هیچ بنده در مثل این جا مگر آنکه میدهم او را خدا می تعالی آنچه امیدش میدار و نامون می کند خود را از آنچه می ترسد و الا حق است که بگذرانند و کسی را که در مردن است بسوی قبله چنانکه روایت کرد و حکم صحیح از حدیث ابی قتاده که بر ستمیکه آنحضرت قدوم آورد بدین و پرسید از حال برابرین معروفت مذکور و وصیت کرد برلی شیا مثل مال خود و وصیت کرد که سوره که بخواند و بعد از آن که می ترسد و فرمود اصحاب لفظه رسید فطرت اسلام را و چنانکه می بایست همچنان کرد و در آخر دم و باز گردانیدم مثل خود را بر فرزندان بی پست رفت و نماز گذارد بروی گفت اللهم اغفر له و ادخله جنتک و قد غفلت و گفت حکم نمی دهم

و توجیه محضر بسوی قلم غیر این حدیث و **و** معقول بفتح میم و سکون عین کسر قاف بن یسار بختیه و سین جمله صحابی است  
از اهل بیت شجر و سکونت کرد بصره را و نهبر معقل که در بصره هست منسوب باوست روایت میکند از وی حسن بصری و وی باقی ماند تا آخر  
دولت مجاوره رضی الله عنه ان الشیء صلی الله علیه وسلم قال اقرءوا علی موتاکم لیست بخوانید بر مرد با سعه خود  
سوره یس را که ولی قرآن است و مقداری ضلح است از ان برای عظم و مراد بهره کسی است که حاضر شد او را موت نه میت و کبره ابن عباس  
فی صحیح درواه الحب الطبری فی المناکح و غیره فی القراءه و سلم له فی التلخیص و احتمال دارد که مراد بعد از موت در خانه یا بیرون قبر  
باشد شیخ عبدالحق رح گفته تخصیص این سوره موقوف به علم نبوی است و اشتغال بر اصول دین طبعی نیست است مشترک است میان  
وی و سوره دیگر و ظاهر آنست و الله اعلم که آن ستر مکتوم در فاتحه این سورت است که متضمن تصدیق رسالت است با کبر و جود و خاتم وی  
که مشتمل است بر جمیع بدو گاه صمدیت حق که مناسب این وقت و حال است که فرمود و قُبْحَانُ الَّذِیْنِ یُبْکِیْنَ مَلَکُکُمْ ثَلَاثَ شَیْخٍ  
وَرَأْسِهِ تَرُجُّحُونَ ابن عباس گفت نمی دانستم که این همه فضل این سوره که واروده بجهت است آخر در یافتیم که بجهت این آیت است  
دواة احمد و ابو داود و النسائی و ابن ماجه و الحاکم و صحیح ابن حبان مرفوعاً و نزوح احمد و ابن ماجه از حدیث سلیمان بن یحیی است از  
ابی عثمان و نیست نهی عن امیه عن معقل و گفت نسائی و ابن ماجه عن امیه و اعلم ابن القطان بالاضطراب و الوقف و بحالته حال ابی عثمان  
و امیه نقل کرد ابو بکر بن العزلی از دارقطنی گفت این حدیث ضعیف و جهول المتن و مضطرب الاسناد است و صحیح نشده است درین باب  
حدیثی و فی الباب عن ابی ذر و حده اخبر ابو الشیخ فی فضائل القرآن و اخبر نحوه صاحب بسند الفردوس عنه و عن ابی الدردار و گفت احمد  
در سنن خود حدیث کرد و مارا صفوان که بودند مشیخه یعنی مشایخ نمی گفتند که چون خوانده می شود یس نزد یک موت تخفیف کرده می شود از  
بسبب آن و هم ابو الشیخ و فضائل القرآن و ابو بکر مردی در کتاب الجائز از ابی اشعثاه صاحب ابن عباس نقل کرده که استحباب است قرات سوره  
زهد و زیاده کرد که این تخفیف است از میت و نیز در وی است از شعبی که بودند انصار و ست میداشتند قرات سوره بقره نزد میت

**و** اقرء سوره رضی الله عنها قالت دخل رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ابی سلمه و قد شق  
بصری کافحه ضعه گفت ام سلمه در آمد رسول خدا بر ابی سلمه شوهر وی و حال آنکه تحقیق بازمان بود چشم او سلمه که بهم نمی آمد چنانکه در حالت  
احتضار می باشد پس فرو خوا بانید آنحضرت بصر او را شق بفتح شین و بصره بر رفع فاعل او است بلکه اضبطناه و هو المشهور و بعض اشیاء  
بصره بنصب ضبط کرده اند و این نیز صحیح است و شین مفتوح است بلا خلاف و ضم وی غیر محتمل است بقال شق المیت بصره اذ افت  
الموت و صار یظن الی الشیء لای ترد عنه طرفه و در اغراض وی دلیل است بر استحباب آن و مسلمانان بر ان اجماع کرده اند که قال ان  
الشیء اذا قبض اتبعه البصری پستر فرمود بر بستیکه جان چون قبض کرده و گرفته می شود پیر وی میکند او را بصر و نگاه می کند  
بجانب می و باین جهت باز می ماند و این حدیث دلیل کسی است که می گوید روح از اجسام لطیفه است و متخلل در بدن می شود و حیات بر فرق  
از تن و نیست عرض چنانکه دیگران گویند و بالجمله چون این سخن از آنحضرت شنیدند فهمیدند که فوت کرد و قضی ناس من اهل بیت است  
و فرمایند و مردم از این ضاعه البصره فقال لا تدعوا علی انفسکم الا بخبر پس گفت آنحضرت و دعا کنید بر خواتمهای خود و بگویند  
و تلوید و اولاد مانند آن فان الملائکه تومن علی ماتقولون زیرا که فرشتگان آمین می گویند بر آنچه میگویند شما و دعا می کنید  
شما قال پس گفت آنحضرت این کلمات را و در اینجا دلیل است بر آنکه دعا کرده می شود برای میت نزد موت او و برای اهل عقیبت

با توبه دنیا و آخرت و برنگه میت نعمت و در قبر یا معتقب اللهم اغفر له لا بی سلة و ارفع درجته فی المهد یهین و افسح له فی قبره  
 و توف له فیهِ و اجلفه فی عقبه خداوند ایامرز ابو سلمه را و بلند گردان پاینده او را در آن کسانیکه راه راست نموده شده اند و فراموش  
 کن او را در گور و روشن گردان مهر او را در قبرش و خلیفه شود در رعایت امور و حفظ مصالح و در باقی ماندگان از اولاد و دی و اولاد او را در  
 و در روایتی زیاده کرده فی الغابرین و بین تقدیر بیان فی عقبه است یا در باقی ماندگان از مردم یعنی اولاد او که کائن و باقی مانده و برین معنی  
 فی الغابرین صفت عقیده است و اخلفه بمنزله وصل و ضم لام و عقبه بکسر قاف و در صحاح گفته عقب بسکون و کسر و لد و لد و لد و لد و لد و لد  
 فی صحیح و عمر عایشه رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه و سلم حین نفی سحی بدر و حنین بدر و حنین بدر و حنین بدر و حنین بدر  
 آنحضرت وقتی که وفات یافت پوشیده شد بجا نجره بکسر حاء و فتح موحده بر دیمانی مختلط از پنبه یا کتان این از اشرف ثیاب ایشان بود  
 و احب لباس بود بسوی آنحضرت و جائز است اضافت بر دیسوی جبره و وصف او بدان و این نقطه قبل از غسل بود کما هو الظاهر لفظ  
 در شرح مسلم گفته که این جمع علیه است و حکمت در آن صیانت میت است از انکشاف و ستر صورت متغیره او از چشم مردم و گفته اند  
 تسجیه بدین ثیاب و کشیدن جامه از تن باید که در آن وفات کرده تا بدن می بسبب آن متغیر نشود و متفق علیه بین اشعین و هم  
 روایت است از عایشه رضی الله عنهما ان ابابکر الصدیق رضی الله عنه قبل التبیح صلی الله علیه و سلم بعد نماز  
 بدرستیکه ابوبکر بوسه داد رسول خدا را بعد مردن می رواه البخاری و در اینجا دلیل است بر جواز تقبیل میت بعد موت و نه  
 تسجیه و در طهارت میت خلافاً لبعض جمعی که تسبیح گفتن این افعال اصحاب آنحضرت است بعد از وفات آنحضرت و نیست دلیل در آن برای انحصار  
 اوله و در چهار چیز آری این افعال جائز است بر اصل اباحت انتهی گویم این حدیث را ترمذی و ابن ماجه هم روایت کرده اند و بجای بعد موت لفظ  
 هم میگویند گفته و هم ترمذی از حدیث عایشه آورده که بدرستیکه آنحضرت بوسه داد عثمان بن مظعون را و وی میت بود و آنحضرت  
 می گویند یا گفت هر دو چشم او را بشک جی ریخت ترمذی گفته حدیث عایشه حسن صحیح است گویم و رواه احمد و ابوداود و ابن ماجه و ابی  
 و عمر ابی هر بق رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم قال نفس المؤمن متعلقة بکفه حتى  
 یقضی عنه جان مومن آویخته است بوزن او تا آنکه او را کرده شود از طرف وی رواه احمد و الترمذی و حسن  
 و وارد شده است تشدید در وزن تا آنکه گذارد آنحضرت نماز بر کسی که مژ و بر وی دین بود تا آنکه تحمل کردند از وی بعض صحابه و خبر داد  
 آنحضرت که مغفوری شود برای شهید در اول بقعه از خون وی هر گناه مگر قرض آری قرض از مرتبه موعود می انداخت مرایه بکسر این  
 راه گران بود مسک ساخت مرایه و این حدیث دلیل است بر آنکه میت همیشه مشغول است باین خود بعد موت پس هر وی حث است بخلایص  
 از قرض پیش از مرگ و بر آنکه این اهرم حقوق است و چون این حال در قرضی است که بر رضای صاحب می گرفته شده پس هر حال باشد و مالی  
 که بطریق نهب و غصب سلب و سرقه و ظلم گرفته باشند اعوذ بک من المأثم و المغرم و عمر ابن عباس رضی الله عنهما  
 ان النبی صلی الله علیه و سلم قال فی الذی سقط عن راحله فمات بدرستیکه فرمود آنحضرت در حق مردی  
 که بیفتاد از سوار سی خود پس مژ و در این مرد محرم بود و در عرفه استاده کما فی البخاری و ناته ابرار انداخت بر گردن او بکشت  
 تا غسل و عبا و دست و زینش و او را آب و برگ کنار در اینجا دلیل است بر وجوب غسل میت نمودن میت است بر آنکه  
 غسل میت فرض کفای است انتهی یعنی چون این غسل بجهت ادای حق میت است ازین جهت فرض کفای شده که زیاد یعنی حق اولی بعض

کافیست مصنف بعد غسل قول نوی در فتح الباری گفت این سه قول بر هر که خلاف در آن مشهورست نزد مالکیه تا آنکه قریب  
در شرح مسلم ترجیح داده که آن سه است و لیکن جمهور بر وجوب او میزد و رد کرده است ابن العربی بر کسی که قائل این نیست و گفته  
ستوار دست قول و غسل بر آن و غسل داده شد ظاهر بطریق بغیر وی چه رسد و می آید بکسیت غسالات در حدیث امام علی علیه السلام و غیره  
اختلاف است در غسل میت که نیت شرط است یا نه ظاهر آنست که شرط است کذا قال الشیخ ابن الهمام و محققه دستشاق و غسل میت  
نیست نزد امام ابی حنیفه و نزد امام احمد خلاف شافعی اینست و ظاهر این حدیث آنست که کنار را آب غلط سازند در برابر از قرات  
غسل و شستن می شمارست با آنکه غسل می برای تطهیر است نه تطهیر زیر که بمای مضایف تطهیر میکنند و گفته اند که کنار را بغیر نمی کنند  
و نصف آب را پس مضایف نشود و این طور که اول بکنار بمالند به ثواب بشویند در برابر و قریب گفت کنار را در آب کنند و بمالند  
یا آنکه در غوط می برد و سپس بر آن جسد میت را دگ نماید بعد آب خالص بر روی بریزند اینست غسل می و گفته اند که کنار  
را در آب بپزند از نعلینی تا متغیر نکند و نصف آب طلق را و تسک کرده اند بظاهر حدیث بعض مالکیه و گفته غسل میت بر آبی که  
پس آب مضایف همچو گلاب غیر هم کافیست و گفته اند که نیست کرده بجز از جهت سرفه و مشهور نزد جمهور آنست که غسل تشبیه  
شرط است در روی آنچه شرط است در غسلهای واجب و مندوب و گفته فی ثلث یکت و کفن کتید او را در دو جامه که برای احرام  
پوشیده بود و کفین کفن ساختن مرفه را و کفن در اصل صوف ریشتم و کفن بختمین جامه مرفه و در آخرین حدیث آنست که کفن  
او را به روی خویش و پوشیده سر او را چنانکه حکم محرم است پس بدینستیکه می برانگیخته می شود از قبر بیک گویان و مصنف این را ذکر  
نکرده و تعلیل تنبیه دال است بر آنکه علت نمی محرم بودن او است و چون علت منتهی شود نمی بر خیزد و این دلالت دارد بر آنکه خود را  
میت امری منتهی بود و نزد ایشان امام احمد و شافعی برین اند که محرم را هم بر حال احرام تکفین کنند و نزد امام ابو حنیفه و مالک  
حکم محرم حکم سائر متوفی است و آنحضرت که محرم را در دو جامه تکفین کرد و بجهت ضرورت بود که جز آن جامه نداشت و فیه تأمل و نیز درین  
حدیث نمی است از تخمیر و تطهیر پس و بنا بر احرام پس غیر محرم را تخمیر و تخمیر هر دو کنند و حنفیه گویند این مخصوص می بود و از امری  
بطریق تشریح نکرده و در روی نیز تأمل است در سبب گفته قول با انقطاع حکم احرام میت چنانکه حنفیه و مالکیه گویند خلاف ظاهر است  
و در شرح خلاف و اوله ایشان ذکر کرده و نیست بنا هم حنفیه علی مخالفه ظاهر حدیث فلا حاجه الی سردا و قول می کفن کنند  
در دو جامه دلالت دارد بر وجوب تکفین و بر اینکه شرط نیست در روی که و تر باشد و گفته اند اقتصار بر آن بجهت آنست که می مرفه  
در آن هر دو و تکفین بود باین عبادت فاضله و بختل که جز آن هر دو نیافت و آن از راس المال بود زیرا که امر کرد آنحضرت بر آن و پس  
که بروی دینی هست مستغرق بانه و تو بن درین روایت مطلق وارد شده و در بخاری ثوبه گفته و در نسائی ثوبه الدنمی احرام فیها  
مصنف گفته در روی استجاب تکفین نیست در جامهای احرام او و اینکه احرامش باقیست و کفن کرده نشود در جامه دوست  
و در قول می که برانگیخته شود و تنبیه گویان دلیل است بر اینکه هر که شروع کرد در عملی طاعت سپس خائل شد میان می تمام آن عمل سوت  
امید است که بنویسد او را خدا می تعالی و آخرت از اهل این عمل و مساعد اوست کریمه و من یخیر بین یکتیم من یخیر الله  
و رسولهم ثم یدرکه الموت فقد وقع اجرهم علی الله متفق علیه و عمر عایشه رضی الله عنهما قالت لما را دوا  
غسل النبی صلی الله علیه و سلم قالوا و الله ما ندی فی یخیر در رسول الله صلی الله علیه و سلم کما یخیر د موتانا امرکا





روایت کرده که آنحضرت را از مشک پرسیدند که آیا جايز است استعمال آن پس گفت بپا طیب بلیکم و گفته که عمل برین است نیز بعضی اهل علم و این  
قول احمد است و بعضی از اهل علم گفته داشته اند مشک را برای میت بعد از مرگ و پس چمن فارغ شد و شما از غسل پس خبر کنید مرا و اسلام ما را  
قلنا فرغنا از ناه پس هر گاه فارغ شدیم با اعلام کردیم آنحضرت در بخاری است انه صلی الله علیه و سلم قال لمن قال فاذا فرغ من غسل میتی  
و در روایت بخاری است خلافت من عرض فرغنا قال فی البیت احقوه پس انداخت بسوی ما و بند خود را و حقوه بفتح حای سهله و دستش را و ده  
و سکه و تان محسن از از بند هر دو آمده از بایستیم حال آنکه غسل در روایت بخاری است و در لفظ بخاری است فاعطانا حقوه فقال  
اشعرها کایاته پس فرمود شکار گردانید برای من این از را یعنی زیر کفش او کنید تا برکت آن بوی برسد و شعار جامه که در درون جامه پوشیده  
از جنت اتصال می بشود یعنی نمود در سجده استجاب تبرک است بلباس صالحین و آثار ایشان بعد از موت و قبر خنایه قبل از موت نیز همچنین بوده  
فتقوا بحکیمه این حدیث دلیل است بر وجوب غسل میت و اختلاف کرده اند در سبب آن اکثر بر آنند که غسل میت از جهت نجاست  
که حلول میکند بموت بلکه از جهت حدیث است زیرا که موت سبب استخرای مفاصل و زوال عقل است چه انسان نجس نیگردد از جهت کرامت دی  
و لیکن در جی اقتصار کرده شد بر اعضای اربعه از جهت حرج که سبب حدیث منکر است از وی و هر بار شستن تمام بدن حرجی دارد و چون در میت  
حرج نبود عائد شد به کل شستن تمام بدن است و بعضی گفته اند سبب غسل نجاست است زیرا که آدمی حیوان و نموی است پس متنجس گردد  
بموت چنانکه سایر حیوانات و لهذا اگر میت را بخورد و در پیش از غسل صحیح نیست نماز وی و اگر از جهت حدیث بودی همچو برداشتن میت  
غایت آنکه آدمی مسلمان مخصوص گشت بزوال نجاست موتیه بفسل بجهت تکمیل خلقت کافر که پاک نگردد و غسل و صحیح نمی گردد و نماز کامل می  
بعد از غسل و در روایتی از ابو هریره آمده که ان المؤمن لا ینجس حیاً و میتاً اگر این زیادت درین حدیث بصحت رسد واجب گردد ترجیح قول  
ما که سبب وجوب غسل میت حدیث است که نافی الترجمة و فی ذلک و در روایتی نیز چنین از ام عقیله چنین آمده بشوئید و او را سه بار یا پنج بار یا  
هفت بار و زیاده از هفت بار نیامده اگر بکنند گروه است و در فتح الباری گفته که ایما رطلوب است و سه بار استحب و نیا فتم من در حدیثی بعد سماع لفظ  
اکثر من یک در روایتی از ابی داود و ترمذی کلین لفظ بیان سبع باشد و اشارت بخمس و دو بقال احمد کرده و شش و زیادت بر سبع و ابن عبد البر گفته اند فتم من  
که قال کثیر زیادت بر سبع و در وی گفته زیادت بر سبع امری است نهی گویم در روایت ابو داود و آمده و سبعاً و اکثر من یک قطعاً هر شتر عیبت زیادت بر سبع است  
ابدان عیاً متنجساً و مواضع الوضوء و مواضع غسل اعضا جای راستی و جای وضو یعنی اعضای آن از وی و وجود  
اینست که غسل موتی بمنزله غسل احیاست و در ابتدا میامین و مواضع وضو اکرام این اعضاست و در سبب گفته در وی و لاک است بر برایت  
در غسل میامین و مراد بدان چیزی است که متصل جانب میامین است و نیست میان می و مواضع وضو از وی منافات نیاید امکان برایت هر دو مواضع  
و گفته اند مراد برایت میامین در غسلات است که نیست وضو در آن و مواضع وضو از آن در غسل متسلط بر وضو است و حکمت و امر بر وضو  
سمت موئین است در ظهور اثر غره و تجلیل و ظاهر از مواضع وضو و دخول مضطرب است شاق است نهی و فی لفظ للبخاری عن ام عطیة  
فقطرها شحراً ثلثة قرون فالقیبناه خلفها پس با فتم ناموی او را سه کیسو پس انداختیم آن کیسو را بر پشت می و در سجده  
و دلیل است بر یافتن موی میت و خفیه گویند مراد این پشت ارسال باید کرد و هم بر و منفرق شیخ در ترجمه گفته این نیز بامر آنحضرت یا از آن  
بوده باشد یا معلوم بود فعل می در شریع و الله اعلم انتهى گویم قریب گفتی که ام عطیة این کار را از خود کرد نه بامر آنحضرت لیکن مصنف گفته که  
لفظ سعید بن منصور این است که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم اجلسی شعرک باظفار و در حرج این جبان است و اجل لها ثلثة قرون مراد بقرون

همان طغافرست و در بعضی الفاظ بخاری صدیقا و مقربها آمده پس در لفظ ثانیة قرون تطیبات و بهر این جهت نسبت به تحقیق بر آنرا و ایشان را سال شعر  
 و یافتن بعد کثا و نیمی سر و غسل اومی باشد و این در بخاری است صریحا و در وی حالات است بر آنکه شش خالطی می خالط شد این فیق العباد ازین الفاظ  
 در بخاری پس نسبت قول آن طرف بعضی شافعی کرده و دست ناپیچدی غریب در آن نموده در مصنفی گفت غسل دادن میت و همچنین تلفیق نماز جنازه  
 فرض الکتفایست زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم و صحابه و علمای هر ابرار آن مطلب نمودند و اقل غسل تعیم بدن است بآب بعد از آنکه نجاستی که  
 با او باشد و این معنی از لفظ غسل است اکمل غسل است بآب خواه گرم بجهت عموم احادیث سه بار و اگر زیاده از سه بار احتیاج باشد رعایت  
 نگذاشته و حدیث باب ابتدا کند بمواضع وضو و میامین و حدیث صحیح اعم عطیة و استعمال سدر کنند در سر و درین سائر بدن و صفت استعمال سدر است  
 که ورق سدر و نظری صغیر بآب مخلوط کنند و او را بمالند و بعد از آن بشویند و در غسل آخره قلیل کافور مخلوط سازند حدیث بآب مسکه  
 و طیفه مستحبه در میان مسلمین است که مردان را مردان غسل دهند و زنان را زنان و هر که اقدار باشد بر غسل احسن است و بهیچ وسیلی از سنت تعیمین  
 احسن غسل ثابت نشد و درین قصه آنحضرت صلی الله علیه و سلم انصاریات را بغسل فرمود حال آنکه زنان قریش احسن بودند و اقرب و آنحضرت اهل بیت  
 غسل دادند و آنکه زن مرد مرده را نمید و غسل نهد اگر چه خوف فتنه نباشد مستندی ندارد بلکه وجوب ستر نسبت به احیاست نه نسبت امر است  
 و بیلی می طلبد و او پس فلیس و اگر قیاسی است پس بر اجناس قیاس مع الفارق است و ابو طلحه بنت آنحضرت را در قبر فرود آورده و فرود آوردن ناچار  
 پس می کشد و اسرار است عیس غسل داد ابو بکر صدیق را و آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند حضرت عایشة را لومست قبل ان تلتک گفتنگ  
 رو داد این ماجرا انتهی کلام مصنف و سخن عایشة رضی الله عنها قالت کفن رسول الله صلی الله علیه و سلم فی ثلثة  
 اثواب گفت عایشة کفن کرده شد رسول خدا در سه جامه که از او برد و او لافاف است بیض جامهای سفید جمع امیض بحولیتة شنبو  
 بحول بیض سین که نام قریه ایست ازین نمودی گفت فتح اشهر است و همین است روایت اکثر بعضی محول قصار را گویند و محول بعضی معتبر  
 یعنی منسول و مقصور بودند آن جامه ها قاله فی النهایة بتعالیه و بدین معنی نیز فتح است و بضم سین نیز گفت اندر جمع محول که جامه سفید پاک است  
 از جنبه انانیت باجمیع شاد است و بعضی گفته اند که بضم نیز نام قریه ایست و در روایتی قبل از لفظ بعضی لفظیایمانیه نیز آمده تحقیق یا نمی نویسم  
 من کثر سفید از جنبه بودن آن جامه ها اگر بضم کاف و سکون را و بضم سین قطن بمعنی پنبه ایست و لا جامه های سفید است و آن  
 سه جامه بپوشانند و دستار بلکه از او برد و او لافاف بود و کما صرح به فی طبقات ابن سعد عن لشعی ظاهرا این عبارت درین است که قیصص میامین و کفن  
 آنحضرت نبود و هو صحیح و تاویل بعضی که مراد آنست که این هر دو خارج از آن سه جامه بود پس مجموع الکفان پنج باشد غلط است در سبب گفته  
 و در البیة جدا انتهی و باین اخذ کرده است شافعی و نیز حنفیه سنت کفن سه جامه است ولیکن ذکر کرده از آن در برابر قیصص را نه عامه را و استحسان  
 بعضی متأخرین آنرا برای اشرف بدعت است مخالف سنت و مراد بسته جامه سه لافاف است و کذا عند احمد و سبب گفته فضل حکفین است  
 در سه جامه سفید زیرا که خدا انستار کند بر کسی خود مگر فضل و روایت کرده اند اهل سنن از حدیث ابن عباس که پوشید جامه های سفید که آن اطیب  
 و اطهر است و کفن کشید و در اندام و پاهای خود را و صحیح الترمذی و الحاکم و در شاهیدی است از حدیث عمره اخر جوه و اسناد صحیح ایضا نیست  
 تعارض میان این حدیث و حدیث عایشة که گذشت و در وی این است که بچیده شد آنحضرت در برد بمانی مخططه زیرا که تسجیه بدان بر حق است  
 بعد و آنرا کشیدند کما اخرجه مسلم یا آنکه ظاهر آنست که تسجیه پیش از غسل بود و ترمذی گفت تکفین آنحضرت در سه جامه سفید اصح چیز است  
 که وارد شده است در کفن می و آنکه در حدیث علی کرم الله وجهه آمده که کفن کرد و شد در سه جامه سفید و این ابی شیبة و ابن ابراهیم و سید

عبد اللہ بن محمد بن عقیل است وروی سببی الحفظ است حدیث او صالح متابعت است نه انفرادی ولفیت اذا خالف کما یسأل فلا یقبل مصنف گفته عظیم از حدیث یلوب از ان بن عمر معاضد روایت بن عقیل آورده پس اگر ثابت شود جمع میان او و حدیث عایشه باین طریق باشد که وی بحدیث حسب اطلاع خود که در ستم جامه بود و غیر وی بواقف اطلاع خود میا اگر روایت از علی کرم الله وجهه ثابت شود زیرا که وی مباشرت عمل بود متفق علیه واجب از لغو مقدار است که سابق جمع حدیث است باشد پس اگر قاضی باشد از ستر تمام اندام ستر عورت را مقدم کنند و زائد را جانب سر کنند و بر پایا خیش و غیره بیندازند چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم با حمره غم خود و صعب بن نمیر کرد و زیاده بر یک جامه منسوب آنست که در باشد و قضا بر دو جامه هم راست چنانکه در حدیث محرم گذشت و از روایت شعبی گذشت که ستم جامه از او و دو ارفافه است و قبل سیم زور جان افتد اند یک قمیص ناب و خسته است دیگر از از انان تا از انوسوم لقافه که از ستر پائیش دران به چند و گفت اند که تکفین در قمیص در غیر وی برابر است و ستر بپای نه که آنحضرت عبد اللہ بن ابی را در قمیص خود کفن کرد و آخر جہ البخاری و وی نمی کند مگر آنچه احسن است و روی این است که قمیص است مثل قمیص زنانه است مکفون و منور و در وقت سحر هذ محمد بن سیرین کما ذکره البیهقی فی الخلائقیات در شرح گفته در تجارت بر کسی که بعد شریعت قمیص نشت مگر وقتی که غیر مکفون باشد گویم این موتوف بران است که گفت قمیص عورت اهل آن عصر باشد در تصدیق گفته اکمل در حق رجال یکی از دو صفت است یا این است که ستم لافافه باشد پس اوسع و احسن آن نخست بگسترند و بعد از آن دوم و سوم بعد از آن به چند یک را بعد دیگری و ابتدا به همین کنند پس از جانب یسار بجانب میمن آرد بعد از آن از جانب میمن بپایسار بزند و بهین سمت رسم پوشیدن قبا در میان سر به خلاف اهل هند که جانب میمن بالای یسار می کنند و یا این است که از او قمیص بپوشانند و خسته باشد یا نادر خسته مدرض باشد یا بنیز آن زیرا که اکثر استعمال قمیص مخیط مدرض باشد بعد از آن در لافافه به چند انتهی و **عمر بن عمر رخی الله عنه قال لما توفي**

**عبد الله بن ابی هرگاه مرد عبد اللہ بن ابی که ظاهر النفاق و رئیس منافقین بود در مدینه حواء ابنته الی رسول الله آمد پس ابو عبد الله**

**بن عبد الله بسوی رسول خدا صلی الله علیه و سلم فقال اعطني قمیصک اکفنه فیه فاعطاه** پس گفت بده مرا قمیص خود را که کفن کنم او را دران پیرهن پس او آنحضرت قمیص خود را بوی از برای مگافات تا سناق را نزد وی نمستد تا ندکافات ناکرده زیرا که وی سناق عیاس را در زانبر جامه خود پوشانیده بود یا آنکه عبد الله بن عبد الله مردی صالح بود و وی از حضرت سوال کرد و عادت شریعت چنان بود که سائل را محروم نمی کرد پس او را پیرهن داد و وی بکار پیر کرد پس این احسان و لکرام در حقیقت با وی شدند با پدر وی زیرا که وی عظیم منافقین بود و هم بر نفاق در گذشت و در حق وی این کریمه فرو آمد **و لا تفضل علی احد من جنس حرمات ابد متفق علیه**

در حدیث دلیل است بر شریعت تکفین در قمیص کما تقدم و ظاهر روایت در آنست که وی قمیص از آنحضرت پیش از تکفین طلبیده بود مگر معارض این است آنچه در بخاری است از حدیث جابر که آنحضرت عبد الله بن ابی را بعد از دفن وی پس بیرون آورد و او را بپایه از حفره گود و انداخت و در مید در وی آب دهن خود و پوشانید او را قمیص خود و این صریح است در آنکه اعطاء الباس هر دو بعد دفن بود و حدیث ابن عمر مخالف است و جمع میان هر دو باین وجه است که مراد از قول وی فاعطاه در حدیث ابن عمر آنست که انعم له بذلك پس بر عدت اطلاق اسم عطیه کرد مجاز برای تحقق وقوع و همچنین قول او در حدیث جابر بعد از دفن ای دلی فی حضرت پس مراد آن باشد که واقع بعد از خارج او از حفره همان نفث است و قمیص پیش از این پوشانیده شده بود و جمع میان هر دو در روایت دلالت بر وقوع هر دو معاندان زیرا که او مقتضی ترتیب نیست و نه مخفیست پس گویا اگر اکر آنحضرت نسبت لبوسی بی اراده ترتیب کرد و گفته اند


که آنحضرت اورا دو قمیص داد یکی اول دیگر بعد دفن بسوال کرد وی در فی الاکلیل للحاکم یاوتیذ ذلک والله اعلم و عمر بن عباس  
 رضی الله عنه ان التبی صلی الله علیه وسلم قال البسوا من ثیابکم البیض فانها من خیر ثیابکم و سئما آنحضرت  
 فرمود بر پوشید از جامهای خود سفید را زیرا که آن منجمله بهترین جامهای شما اند و گفتند فبما حوالتکم و تکفینکم سفید در آن مرد می خود را  
 و از اینجا معلوم شد که کفن از پارچه سفید اولی و مستحب است و گذشت حدیث بخاری از عایشه که کفن کرده شد آنحضرت در سه پارچه سفید  
 و در سبیل گفته ظاهر امر وجوب تکفین است در ثیاب بیاض و وجوب لبس آن و لیکن امر در لبس مصروف عنده عت بنا بر آنکه پوشیدن آنحضرت  
 غیر از بیض را هم ثابت شده و اما تکفین لبس ظاهر آنست که نیست صارت از آن مگر آنکه سفید یافته نشود و چنانکه در تکفین شهدای آن واقع  
 شده که آنحضرت جماعتی را در غره کفن کرد و کما یاتی پس در ضرورت لا باس است و آنکه ابن عدی از حدیث ابن عباس آورده که کفن کرده شد  
 آنحضرت در قطیفه حمراء پس در سندش قیس بن ربیع است و او ضعیف است و گویا که بروی شنبه شد این حدیث از جعل فی قبره  
 قطیفه حمراء و کذا لاقیل انه کفن فی برد حجرة و تقدم الکلام انه سجد بها ثم نزعت رواه الخمسة الا النسائی یعنی احمد و ابو داود و ترمذی  
 و ابن ماجه و النسائی و صححه الترمذی و رواه الشافعی و ابن جابر الحاکم و البیهقی و صححه من ابن القطان فی معناه احادیث أخری  
 عن عمران و سمرة و ابن عمر و ابی الدرداء و عمر بن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کفن  
 احدکم اخاه فلیحسن کفنه فرمود چون تکفین کند یکی از شما برادر خود را پس باید که نیک کند کفن او و امر را در تحسین آنست که تمام  
 و نظیف و سفید باشد بجز اسراف و تبذیر و نو و شسته و در آن برابری اما آنچه مسرفان کنند بر یا و تکبر حرام است و مکروه است حرمت و کراهت  
 شوکانی گفته کفنی که سائر نیست حسن نیست پس واجب است تکفین او و بخیری که پوشیده او را تمام و کمال انتهی بر رواه مسکون و رواه  
 الترمذی الشافعی حدیث ابی قتاده و قال حسن غریب قال قال ابن المبارک قال سلام ابن مطیع قوله و یحسن کفنه قال هو اضعافا بالاضافة  
 و الفاء ای الواسع الفالض و در امر باحسان کفن دلالت است بر آنکه جامه اختیار کند که احسن باشد و زوات و صفت و کیفیت حسن ذات  
 آنکه گران قیمت نباشد و نهی از آن بیاید و حسن صفت آنکه در حدیث ابن عباس گذشته و اما کیفیت وضع ثیاب بر میت پس گذشت و احادیث  
 در احسان کفن آمده و در آن علت می مذکور شده و دلیل از جایز بر فوقاً آورده احسن کفن موتا که فافهم یتباهون و یتزاورون بهما فی قبورهم  
 و نیز وی از حدیث ام سلمه آورده احسن کفن و لا توذوا موتا که یعویل و لا یتزکین و لا یتاخیر و صتیة و لا بطلیة و عجلوا القضا و یتینه و اعدوا  
 عن جیران السور و اعظموا اذا حضرتم و وسعوا و منجمله احسان الی المیت است آنچه امام احمد از حدیث عایشه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم  
 آورده من غسل میتا فادی فیہ الامانة و لم یفش علیہ ما یكون منه عند ذلک خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه و قال صلی الله علیه وسلم السلیة اقرکم  
 ان کان یعلم فان لم یکن یعلم فمن ترون عنده حتما من وجع و امانة رواه احمد و اخرج لیشیخان من حدیث ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله  
 علیه وسلم من ستر مسلما ستره الله یوم القیامة و اخرج عبد الله بن احمد من حدیث ابی بن کعب ان آدم علیه السلام قبضته الملائكة و غسلوه  
 و کفنوه و منطروه و حفره و اخرجوا و صلوا علیه و دخلوا قبره و وضعوا علیه اللین ثم خرجوا من القبر ثم حثوا علیه التراب ثم قالوا یا بنی آدم قد انزلناک  
 و اما آنچه ابو داود و حاکم و ابن جابر از حدیث ابی سعید آورده اند که چون حاضر شد او را موت و طلبید ثیاب جدید و پوشید آنرا بعد گفت  
 شنیدم آنحضرت را می فرمود که میت بموت می شود در ثیاب خود که مرده است در آن پس و ایت کرد آنرا ابن جابر بدون قصه و لغت اراده  
 کرد بر ثیاب اعمال بالقول تعالی و ثیابک فخطبهم یعنی علی خود را اصلاح کن و گفت اخبار صریح صحیح در آنست که مردم مشغول میشوند بر پنهان

[illegible]

که چون آنحضرت بر سر حمزه آمد و حال درازانچه اعدای دین کرده بودند دید فرمود و دیگر است مروی از انصار حاضر بود و جامه خود را روی انداخت و نماز گذارد شیخ ابن همام زیاده کرده که پسر نماز گذارد بر شهادت داده می شد بایشان در جانب حمزه و نماز گذارد می شد بر ایشان پسر دوازده می شدند و گذشته شد حمزه بجای خود و بگذارد نماز بر همه شهدا و گفت حکم که این حدیث صحیح الاسناد است شیخ در ترجمه گفته و بالجملة روایات در جانب صلوة بر راجع تر و غالب تر است انتی گویم شوکانی گفته و بعضی احوال اسناد روایت حاکم مقال است و گفته مجموع و ضعیف است و گویند که این مخصوص بشهادی احد بود این سلسله هم از معارک است انتی و مختار دوی رح عدم نماز است بر شهید و همین است ارجح زیرا که حدیث جابر در صحیح است چنانکه گفته مصنف رواة البخاری بنو در احادیث معارض وی مقال است پس مقدم کرده شود صحیح بر غیر خود و این حدیث را اهل سنن هم اخراج کرده اند و درین حدیث عدم غرض  مکتوب هر دو آمده پس یک را گرفتن و دیگری را گذاشتن ترجیح بلامرجح است و تقریر سیل درین سلسله این است که طائفه گفته که نماز گذارد شود بر شهید بنا بر عمل بر عموم ادله نماز بر میت و بدلیل آنکه مروی است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که نماز گذارد بر ششگان احد و گفت بر حمزه هفتاد و یکبار و باینکه روایت کرد بخاری از عقب بن عامر که نماز گذارد آنحضرت بر قتلای احد و گفت طائفه که نماز گذارد نشود بروی علماء روایت جابر شافعی گفت آمدند اخبار گو یا که عیان انداز وجه متواتره که آنحضرت نماز گذارد بر ششگان احد و آنکه مروی که گذارد بر آنها و بر حمزه هفتاد و یکبار گفت صحیح نیست و لائق است کسی را که معارضه کرد این احادیث صحیح را باین روایت که حیا کند و شرم نماید بر جان خود و اما حدیث عقبه پس در نفس حدیث واقع شده که این بعد هشت سال بود یعنی مخالفت می گوید که نماز گذارد نمی شود بر قبر بعد اطاعت است پس استدلال باین تمام باشد و گو یا که آنحضرت دعا و استغفار کرد برای ایشان تا آنکه معلوم کرد قبر با جمل خود پس وداع کرد ایشان را باین دعا و الی نیست این بر نسخ حکم ثابت انتی و توفید یودان او دعاست فراموش نکردن اصحاب چه اگر نماز جنازه می بود اصحاب را آگاه می فرمود و نماز بجاعت او امیکم و چنانکه در نماز بر نجاشی کرد زیرا که جماعت افضل است قطعاً و اهل احد اولی تر اند با فضل و غیره و نیست از آنحضرت که نماز گذارد باشد بر قبر تنها و حدیث عقبه را بخاری باین لفظ آورده اند صلی الله علیه و سلم صلی علی قتی احد بعد ثمان سنین زیاده کرد این جان و لم تخرج من بیته حتی قبضه الله تعالی انتی و **حسن** علیه السلام قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول لا یغالی فی الکفن کران بهانکسید در کفن پس در وی منع است از زیادت ثمن در کفن فانکه یسلبت منی باینکه دوی بر بوده می شود و کتابت نیست زود کند و خراب می شود پس چه حاجت نفاست و کران بهاست در حدیث عائشه که نظر کرد ابو بکر بسوی جامه که بیماری شد در آن و در و داغی بود از زعفران پس گفت بشوید این جامه مرا و بیفزائید بر آن و جامه دیگر و کفن کنید مرا در آن گفت این گفته است گفت زنده سزاوارتر است بجای از مرده این جامه برای بیم و تراب است و کره البخاری مختصراً رواة ابو داود من روایة لشعی عن علی کرم الله وجهه و در سندش عمر بن هشام جنبی است بفتح جیم و سکون یون و بای میوه و دو خناعت نیست و در وی انقطاع است میان شعبی و علی رضی الله عنهما زیرا که گفت دارقطنی که مروی نشنیده است از علی جز یک حدیث و **عنه** عائشه رضی الله عنها گفت عائشه بزرگتر رسول خدا از یقین و من می یابم در دو در سر خود و میگویم و از اسناد یعنی با سر من پس ان التبی صلی الله علیه و سلم قال لها فرمود آنحضرت مرا عائشه را وقت قبلی لعمرك انک الی غیر پیش از من بر آئینه غسل دهم ترا انسلتک بلام تخریف است و آنچه در کتب است فضلت است بقاء و همین است صواب و فرقی میان این است که اول شرطیه است و ثانی برای تمیزی که از انی انحصار الحس است تا آخر حدیث و آن این است که کفن کنم ترا و نماز گذارم بر تو و من



سازم ترا و اصل این حدیث در بخاری است باین لفظ که اگر ستود این چنین مومن زنده ام پس استغفار کنم برای تو و دعا کنم و در وی دلالت بر آنکه غسل دادن یکی از دو زوج مرد دیگر را جایز است و هم قول الجمهور و شوکانی گفته اولی است و ترجمه فی المصنف و ابو حنیفه گفت مرد زن را بعد از اختلاف عکس بنا بر ارتفاع نکاح نیست عدت بروی و حدیث را در قول اوست در زوجین و اما اجانب پس ابوداود و دیگران از حدیث ابی بکر بن عیاش از محمد بن ابی سبل از کحول آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون مرد زن با مردان نیست میان ایشان زنی جز وی و مرد مرد با زنان نیست همراه ایشان مردی غیر او پس این هر دو جهت بنماید و دفع کنند و این هر دو بمنزله کسی اند که نمی یابد آب الوضوء و محمد بن سہل را این جان در ثقات ذکر کرده و گفت بخاری لا یتابع علی حدیثه و از علی کرم الله وجهه است که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم لا تبرز فخذک ولا تنظر الی فخذتہی و لا میت رواه ابوداود و ابن ماجه و در سنن ابی یوسف است رواه احمد و ابن ماجه و صححه ابن حبان و رواه الدارمی و الدارقطنی و البیهقی و در سندش محمد بن یحیی است و نیست و شیخ مفید بدان بلکه متابع وی است درین روایت صالح بن کیسان ترا احمد و نسائی و عن اسماء بنت عمیس رضی الله عنہ ان فاطمة رضی الله عنہا اوصت ان یغسلها علی علیہ السلام بدرستی که فاطمه زهرا وصیت کرد اینکه غسل دهد او را علی رضی کرم الله وجهه و این نیز دال است بر آنچه دال است حدیث اول و اما غسل زن زوج خود را پس دلیلش روایت ابوداود است از غایثه که گفت لو استقبلت من امری ما استبرأت ما غسل رسول الله صلی الله علیه و سلم غیر نساء و صحیح الحاکم اگرچه قول صحابه است و همچنین حدیث فاطمه رضی الله عنہا دلالت می کند بر آنکه این امری معروف بود در حیات و پی صلی الله علیه و سلم و مویداوست روایت یحیی که ابوبکر رضی الله عنه وصیت کرد زن خود را بنت عیس را که غسل دهد او را و استیانت کرد و پی لعبد الرحمن بن عوف بنا بر ضعف خود از ان و این در محضر صحابه بود و هیچ یکی از آنها انکار نکرد و وی درین امر و باین وقت از جمهور و همچنین تشریح اولی است بقرب چون باشد از جنس وی باین حدیث که نزدیک شود بمرده کسی که قریب ترست در شاکر السید و اگر نمیدانید پس یکمیرید در وی بهره و حصه از امانت و در آخر به احمد و الطبرانی و در سنن او در حدیث جعفری است شوکانی گفته این حدیث اگرچه صالح احتجاج نیست ولیکن قرابت را فریت است و زیادت مهر و شفقت است که موجب کمال عنایت باوست انتہی و خلاف درین سلسله احمد بن حنبل راست گفت بنا بر ارتفاع نکاح کذا فی الشرح و در دلیل لطالب که از کتب ضایعه است گفته للرجل ان یغسل زوجتہ و امته و بنت دون سبع و المرأة غسل زوجها و سید ما و این دون سبع انتہی رواه الدارقطنی و الشافعی و ابونعیم و البیهقی و بنسناد حسن و عن برد بن قیس فی قصۃ الغامدیة التي امر النبي صلی الله علیه و سلم بر جمعها فی الزنا و روایت است از بزرگوار در داستان زن غامدیہ آنکه امر کرد رسول خدا بر جم او در جزایا و غامدیہ منسوب شد بسوی غامدیہ یا یقصد او در حد و قال گفت بریده نشو امر بیا قصص علی ما یستمر امر کرد آنحضرت پس نماز گزارده شد بروی و دفن شد و ازینجا معلوم شد که نماز بر جنازه محدود و بخیزنا و سرقه و جز آن رواست ولیکن نیست و کذا اینکه آنحضرت خود بر آن نماز گزارده و مالک گفته امام بر مقتول در جنازه نگذازد و نیز که فضل بن قساق برای زجر آنها نمی گذارد این چنین است در شرح مغربی ولیکن آنحضرت در حق غامدیہ فرموده انما ثابت لولیة الوصیت بین اهل المدينة لو ستموا و کما قال و علما را خلاف است در نماز بر قساق و بر مقتول در حد و بر محارب و بر ولد زن ابن العربی گفته مذہب علما کافه صلوة است بر هر مسلم و مخرد و مرحوم و قاتل نفس و ولد زنا و او که مسکون و وارده است در قاتل نفس حدیث جایز و عن جابر رضی الله عنه قال اتی النبي صلی الله علیه و سلم یوحل قتل نفسه بمشاقص آورده شد آنحضرت را مری

گفته بود جان خود را بشاقص جمع شقص است یعنی فصل عریض و در روایت ترمذی ذکر شاقص نیست فیه یصل علیه پس نماز گذارد  
بر وی و از اینجا معلوم شد که بقاتل نفس نماز گذاردن نیست و اختلاف کرده اند علماء درین باب بعضی گفته اند که نماز گذارده شود بر هر که نماز میگذارد  
بجانب قبله و بقاتل نفس انتهی و مذہب جمهور بر این است و نزد امام ابوحنیفه بگذارند و نزد صاحبین نه و نگذارند آنحضرت نماز را بر وی  
و قاتل دارد یکی آنکه مراد نفی مطلق باشد چنانکه ترمذی گفت باب من قتل نفسه لم یصل علیه و بقاتل لشکائی دوم آنکه بذات خود نگذارده و دیگران  
بیم منع نکرده چنانکه در حق مدیون و غلام کسب و ظاهر همین است و در روایتی نیز آمده و این موافق است بقول امام احمد که امام نماز نگذارد  
و دیگران بگذارند و لیکن لفظ حدیث مسلم  روایه مسلم و النسائی و الترمذی قال حدیث حسن صحیح خطابی گفته معنی ترک صلوة  
عقوبت اوست و در غیر از مثل فعل حی و بود عمر بن عبد العزیز که بنی دید نماز بقاتل نفس و گذارک قال الا ذراعی و اکثر فقها گویند یصل علیه  
انتهی گفته اند درین حدیث که صحابه گذاردند بر وی و این چنان است که ترک کرد آنحضرت نماز بر قرضدار و اول امر و امر کرد صحابه را بنماز بر وی  
در سبب گفته اگر ثابت شود امر آنحضرت اصحاب را بنماز بقاتل نفس قول تمام باشد ورنه رای عمر بن عبد العزیز را و قیاس است بحدیث مکرر آنکه در  
روایت نسائی است اما نا فلا اصلی علیه و ازین اخذ توان کرد که غیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر وی نماز گذارده انتهی و حسن

ابی هر بق رحی الله عنه فی قصه المی آة التي كانت تقبر المسجد روایت است از ابو هریره در قصه زنی که خاروب میراد  
مسجد شریف آنحضرت راضی الله علیه و سلم تقم بفتح تا و ضم قات و نشد بر سیم و مقم بر سیم کشید یعنی خاروب و قمامه کناسه یعنی خاک ریزه و این زن  
سیاد بود و در روایتی بجای زن جوان آمده بشکب راوی که زن بود یا جوانی بود که خاروب میراد و قال عن رسول الله صلی الله علیه و سلم  
فقالوا ما انت یس پرسید آنحضرت مردم را از حال آن زن پس گفتند که مرد فقال افلا کنتم اذ تموتی فکانهم صغیرا امرضا  
پس گفت آیا نبودید شما که خبر میکردید مرا یعنی چرا خبر من نکردند پس گویا که صحابه خرد پنداشتند شان آن زن و حقیر پنداشتند او را و چنان  
کردند که لائق نیست که تکلیف کنیم بسبب آنحضرت راضی الله علیه و سلم و در حقیقت ملحوظ و منظور ایشان تعظیم شان آنحضرت بود و صلی الله  
علیه و سلم مصنف در اینجا جزم کرده که این قصه با زن بود و در بخاری است ان رجلا اسود او امرأة سودا و لبشک از ثواب راوی حدیث یکن  
در روایت و دیگر بخاری از ثواب صحیح آمده که گفت ولا اراه الا امرأة و باین جزم کرده است ابن خزیمه از طریق دیگر از ابی هریره و گفت امرأة  
سوداء و رواه البیهقی ایضا پس حسن و سماعا اتم محسن و افادان الذی اجاب صلی الله علیه و سلم عن سواله هو ابو بکر و در بخاری است عن فضال  
عنه انتقال ماضی فک الانسان قالوا مات یارسول الله الحدیث فقال دلونی علی قبرها فدلوه فوصلی علیها پس رفت آنحضرت راه  
نماز بر او برید بر قبر آن میت پس آه نمودند آنحضرت را بر قبر وی پس نماز گذارد و بر وی و اختلاف است در نماز گذاردن بر قبر جمهور علماء  
بر آنکه مشروط است خواه گذارده باشد پیش از آن یا نه ابراهیم نخعی و ابوحنیفه و مالک بر آنند که اگر پیش ازین نگذارده اند درست است و در  
روایتی از احمد نیز چنین آمده است و در روایتی از مالک آمده که گفت که گذارده است یکبار نگذارد و آنما که نگذارده اند اگر بگذارند رواست  
و نزد ابوحنیفه که درست است بر تقدیر می است که ریزه نشده میت در قبر و تقدیر کرده آنرا بعضی بسره روز و امام ابوحنیفه و ابو یوسف میگویند  
که آنچه وارده شده است در احادیث بر وجه صلوة نیست بلکه بر وجه دعا و استغفار است و لهذا ذکر کرده نشده است در بعضی روایات ذکر  
تکبیرات و آن روایات که در آن ذکر تکبیرات صحیح نیست چنانکه مردی است از آنحضرت گذاردن نماز بر شهیدی احد بعد از میت سوال  
و آن بطریق تودیع بوده نماز یا از خصائص نبوی است چنانکه از ان الله بنور بالهم یصلونی علیم مفوم میگردد و لیکن در حدیث بخاری و مسلم



حدیث نفی النجاشی رواه احمد وابن ماجه والترمذی وحسنه یعنی گفت ترمذی که این حدیث حسن صحیح است و حسن ابی هریرة رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم نفی النجاشی فی الیوم الذی مات فیہ بدرستیکه آنحضرت خبر داد مردم را بمرگ نجاشی در روزیکه مردوی در آنروز یعنی همان روز نجاشی بفتح بوزن تخفیف جیم و بعد الف شین معجمه و یای مشدوده یا تخفیفه لقب پادشاه حبشه است هر که باشد و نام این نجاشی که حضرت از مرگ وی خبر داد اصحجه بود و دین نصاری داشت و همان آورد و حضرت و هجرت کردند صحابه بسوی او و وی خدمت های ایشان کرد و خروج بجهنم الی المصلی فصفت بجهنم کثیر علیه اربعا بکیر و ان آمد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسوی مصلای غیر پس صفت بست بجهنم و در وی چهار تکبیر و در بنجاء دالات است براه که نفی اسم است برای اعلام نبوت آن برای مجر و اعلام جائز است و نیز در وی دالات است بر شرعیت نماز جنازه بر غائب و در وی اقوال است اول آنکه مشروع است مطلقا و بیه قال اشافی و احمد و غیرهما و گفت ابن حزم لم یأت عن احد من اهل سنت خلافا و گفت شوکانی نیاورد و مانع ازین نماز چیز نیست که معتد به باشد و راست گفته زیرا که حدیث صحیحین خالی است از معارضه مساوی یا مقدم پس عمل بران مستعین باشد و دوم منع است مطلقا و این مذکور حنفیه مالک است شیخ در ترجمه گفته حنفیه می گویند که نجاشی نسبت با آنحضرت صلی الله علیه و سلم غائب نبود و بلکه بر او شکی نبود و سر بر وی و آورده شد نزد آنحضرت یا کشف کرده شد پرده از وی و رویت امام کافی است و از آنحضرت صلی الله علیه و سلم در غیر نجاشی مثل معاویه منی که در مدینه مرد و آنحضرت به بتوکل بود و بر زمین حله و جعفر بن ابی طالب که در غزوه مؤتة شهید شدند نیز نماز غائبانه روایت کرده اند و در سناد آن احادیث سخن است و بر تقدیر صحیح آن مخصوص حضرت رسالت است صلی الله علیه و سلم و الا آن در جریمین شریفین نزاهت الله تعظیما و تشرفا متعارف است و بعضی حنفیه نیز میکنند انتی گویم چون در جریمین متعارف است و بعضی حنفیه نیز می کنند مسلما شد که مخصوص آنحضرت نبوده است و حدیث گذاردن آنحضرت نماز جنازه بر معاویه بن سوادیه المزنی و ذیل الیشی از ابی امامه بن سعد و طبقا از حدیث انس روایت کرده و سیوطی آنرا در جمیع الجوامع از انس در بیان فصل قل هو الله احد آورده و مصنف در فتح الباری گفته که اگرچنین ضعف دارد لیکن نظری مجموع طرق و تعدد آن قوتی پذیرفته انتی و احادیث نماز بر زمین حارثه و جعفر و ابن رواحه را و اقدسی در مخازنی روایت کرده و هم سیوطی از عطاء بر روایت ابن ابی شیبہ آورده پس این روایات اگر بالاستقلال در خور است لال نیند باری از مرتبه متابعت و شهادت خود ازال نیستند و حدیث باب که در صحیحین مروی است تنها برای اثبات ناخن فیہ کافی است و تاویل و تفسیر بطی ارض یا کشف پرده یا تخصیص آن با آنحضرت همه احتمال است نه استدلال و احتیاج سند دارد و لهذا ابن دینار العیدر گفته که این قول محتاج بنقل است و بجز احتمال ثابت نمی شود و در سفر السعاده گفته بر هر غائب نماز گذاردن اما صحیح شده که بر نجاشی و معاویه پیش گذارده انتی و عمل جریمین مرجح است سوم آنکه نماز بر غائب جائز است و در همان روز که وی مرده یا قریب از آن بعد اطالت مدت چهارم آنکه جائز است و وقتی که میت در جهنم قبله باشد و وجه تفصیل در قولین مجامع است بر قصه نجاشی در سلفیست مانع مطلق گفته که نماز بر نجاشی خاص نجاشی بود حال آنکه معلوم شده است که اصل عدم خصوصیت است اقتدار کرده اند بقول اهل قول خامس که گذارده می شود نماز بر غائب وقتی که مرده باشد و زمین کی که هیچ کس در آن بروی نماز نگذاشته است همچو نجاشی که مرده و در زمینی شده که اهل آنجا مسلمان نبوده و اختاره ابن تیمیة و نقله المصنف فی فتح الباری عن الخطابی و انه استحسنه الرویانی و گفته که این مختل است و لیکن واقف نشدم من در چیزی از اخبار که نماز گذارد بروی هیچ یکی در شهر وی انتی گویم اگر ثابت شود که بر نجاشی هیچ یک در بلد بروی نماز جنازه نگذاشته بود ما بین جبهت آنحضرت گذاردنا هم قول تمام نیست زیرا که ثابت شده که معاویه منی در مدینه مرد



وشفاعت او فی هم مقبول است الا شفیع صحر الله فيه مگر آنکه قبول کند شفاعت ایشان را خدا می توانی در حق وی و در وی پس است  
بریکه شفاعت مومن نافع و مقبول است نزد او تعالی رواه مسلم کبر این خلکان در وفیات الاعیان گفته اند از ده کرده شدند کسانی که  
حاضر شدند جنازه امام احمد بن حنبل رضی الله عنه از مردان پس بودند هشت لک و از زنان شصت هزار و گفته اند اسلام آوردند  
روزی که مرد وی است هزار کس از نصاری و یهود و مجوس انتهی و همچنین در جنازه شیخ الاسلام احمد بن عبد الحلیم بن تیمیه قدس سره از دعای  
بسیار شد دو لک و شصت هزار مرد و پانزده هزار زن بمشمار درآمد و جنازه امام احمد بانای عظیم بود بسبب کثرت اهل بلد و تعظیم آنها برای او  
بخلاف شیخ که در دمشق وفات یافت و اهل آن عشر عشر اهل بغداد بودند و هم حاکم حاضر بود و سید صفی الدین الحنفی انابلسی در قول حلی  
در ترجمه وی نوشته لم یوجد فی الاساطیر فی جنازه لما مات ما اجتمع فی جنازه الشیخ تقی الدین بن تیمیه رح غیر الامام احمد و اشار  
الیہ الحافظ ابن ناصر الدین فی الرد الوافر و فی حلی الله علیه و سلم انتم شهداء الله فی الارض انتهی و از اینجا قیاس باید کرد که چون شفاعت  
چهل کس مقبول باشد شفاعت این قدر جماعت چه کار خواهد کرد و لهذا در حق این هر دو امام اهتمام بعد موت ایشان صلیای سلام منامات  
حسنه کثیره دین اند و بر علو مرتبه ایشان در جنت مطلع شده و الله یختص بر رحمت من یشاء و عن سمره بن جندب

رضی الله عنه قال صلیت وراء رسول الله صلی الله علیه و سلم على امرأة ماتت في نفا سجا فقام وسطوا و گفت  
سمره نماز گذارم پس آنحضرت بر جنازه زنی که مرد در حالت زچگی پس ایستاد آنحضرت در وسط آن زن روایت مشهور است که سبب است و بسکون  
سین نیز روایت کرده اند و بخبریک حسن میانه و بسکون یعنی میان است چنانکه بعضی فکر فاکفته اند که متحرک ساکن است یعنی یکی است که نمی جنب  
و از جانی بجائی نمی رود و ساکن متحرک است یعنی می جنب و در مواضع متعدد متوقف علیه در ترجمه گفته و این متمسک شافعی است که  
میگوید مستحب است و قوف امام نزد عجزه امرأة و مذہب نزد اکثر است که بایستد مقابل سینه خواه مرد باشد یا زن شیخ ابن همام گفته  
که این حدیث منافی صدر است زیرا که صدر و وسط است باعتبار اعضا زیرا که فوق آن دست و دست و تحت وی بطن در آنجا و بجمل که آنحضرت  
صلی الله علیه و سلم عجزه ایستاده باشد اهل عجزه و راوی گمان کرده که مقابل عجزه ایستاد از جهت تقارب هر دو محل شنبی گفته که روایت  
از ابی حنیفه بای یوسف که بایستد امام از زن مقابل عجزه چنانکه مذہب جماعت است انتهی و در حجة الله الباقه است امام و جنازه بجائی ایستد که  
میت در میان او و در میان قبله باشد انتهی شکی کافی گفته بایستد امام برابر سر مرد و سینه زن زیرا که در حدیث انس بن مالک است که وی نیاز  
گذار در جنازه مردی و ایستاد نزدیک سر او و چون برداشته شد آن جنازه آورده شد جنازه زنی پس نماز گذار و بروی و ایستاد برابر و وسط او  
پس رسیده شد از آن و گفته شد که آیا رسول خدا همچنین می کرد وی ایستاد در جنازه مرد و زن گفت بان اخرجه احمد و ابوداود و الترمذی  
و حسن و ابن ماجه و لفظ ابی داود اینست که همچنین میگذارند آنحضرت و می ایستاد نزدیک سر مرد و عجزه زن گفت اری و حدیث صحیحین که  
در کتاب است مخالف روایت عجزه نیست زیرا که عجزه زن و وسط او است و خلاف و این مسله معروف است و حق همین است که گفته شد  
انتهی و در سبل گفته در حدیث دلیل است بر شریعت قیام نزد وسط زن و این مذہب است و واجب استقبال خبر وی است از میت مرد باشد  
یا زن و اختلاف علماء است در حکم استقبال در حق مرد و زن ابو حنیفه گفته هر دو برابر اند و مردی است از شافعی که بایستد برابر سر مرد  
و عجزه زن و حدیث انس که گذشت مگر آنکه مصنف در نسخ گفته که اشاره کرد بخاری بایر او حدیث سمره بسوی تضعیف حدیث انس است  
و گذشت تطبیق هر دو فلا تضعیف و عن روایت است از ابی سلمه بن عبد الرحمن که بدرستی که عایشه رضی الله عنها هرگاه



که مروّس حدین ابی وقاص قال گفت در اگر دیار را در مسجد تا آنکه نماز گذارم من بروی پس انگار کرده شد این سخن بر عایشه پس گفت والله لقد  
صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ابی بیهضاء بعد اسوئله هرگزینه بختین گذاروا آنحضرت بر دو پسران زنی که نامش زهد  
وصفتش بیضا رست فی المسجد در مسجد و آن دو پسر یک سبیل و دیگر سبیل است و هر دو صحابی اند و مشهور اند نسبت بهادر نام پدر ایشان  
و سب بن ربیع است و در روایتی آمده که گفت عایشه عجب است زود فراموشی مردم علی آنحضرت صلی الله علیه وسلم را و او مسکون در حجره مشرفه  
گفته علما را اختلاف است در گذاردن صلوٰه جنازه در مسجد پس نزد ما که دوست خواهیست و قوم در مسجد باشند یا نیست خارج مسجد باشد  
و قوم در مسجد یا امام یا بعضی از قوم خارج مسجد باشند و میت و باقی قوم در مسجد یا میت در مسجد و امام و قوم خارج مسجد و این اطلاق در کراهت است  
بنابر آنست که مسجد یعنی برای نماز فرض و توابع اوست از نوافل و ذکر و تلبیس علم و بعضی نه نیست وقتی که میت خارج مسجد باشد  
و این بنابر آنست که کراهت از جهت ثلوث مسجد است و اول موافق ترست باطلای و ثانی آنست که اختلاف کرده اند که کراهت تنزیه است  
یا تحجیم و اول ظاهر ترست و ثانی شافعی جائز ترست بکراهت و بدیهی مالکی موافق ماست و از امام احمد رضی بیا فیم و ظاهر آنست که با  
شافعی است دلیل شافعی حدیث عایشه است و تنسک ابی حنیفه و مالک حدیث ابی هریره است که هر که نماز گذارد بر میت در مسجد اجز نیست مراد  
و اما حدیث عایشه روایت واقع مخصوص است نه عام و آنچه ثابت میشود همین مقدار است که آنحضرت این را یکبار کرد و تواند که از جهت حضور  
باشد که باعث بران شده باشد و در روایتی آمده است که آنحضرت مسکون بود ازین جهت بگذارو و نیز در روایتی آمده است که جنازه خارج  
مسجد بود و درین صورت اختلاف میان حنفیه و نیز گفته اند که مصلی مکان متصل مسجد بود پس احتمال دارد که روایت صلوٰه در مسجد باعتبار  
قرب بی بود و آنچه در روایت مسلم آمده است که نهاده شد جنازه سعد بن ابی وقاص نزد حجره اسه از وای مطهره ایضا مبنی بران است و ظاهر  
می شود که این است معنی آنچه روایت کرده شده است از ابو یوسف که اگر در مسجد باشد جائز ترست و روی بکراهت و نیز انگار صحابه و تابعین  
با کثرت ایشان دلیل است بر آنکه امر قرار یافته بود بعد از ان بر ترک نسخ و ازینجا معلوم شد که نسبت عایشه مردم را بنسبان محل سخن است بلکه  
وی رضی الله عنهما فراموشش کرد نسخ فعل سابق را کمایل و در شرح سخن در اینجا بسیار است فلیتم نظر تمه انتهی لغت کتاب حروف عفی عنه و نیز  
بهم و شافعی و ابو یوسف موافق حدیث باب عدم کراهت صلوٰه جنازه است در مسجد و هو الاقوی زیرا که آنچه حضرت شیخ در وجه کراهت نزد  
حنفیه ذکر کرده را می محض است معارض روایت حدیث ننوا نذ شد و همچنین آنچه در وجه خارج مسجد گفته و دلیل که از حدیث آورده حقیقتش اینست  
که حدیث مذکور نزد ابو داود و ابن لفظ است من صلی علی جنازه فی المسجد فلا شی و امام احمد تصریح کرده بر ضعفی می زیرا که متفرد است بدان صالح  
مولی التومر و وضعیف است با آنکه در نسخ مشهوره سنن ابو داود و بیضا فلا شی علیه است پس حجت باشد بر حنفیه نه حجت حنفیه بر قائلان حجاز  
و قول مخصوص است و اقریه عایشه تند فوج است باینکه مروی است از عمر رضی الله عنه که نماز گذارد بر ابو بکر در مسجد و همچنین نماز گذارد بر  
بر عمر در مسجد و انگار کرد و هیچ یکی از صحابه بران پس معلوم شد که نسبت کردن عایشه بنسبان را بسوی آنها برخاسته و قول بنسبان وی  
رضی الله عنهما نسخ فعل سابق را منظره فیه است و نسخ بدون نص متاخر نمی تواند شد و اینجا هیچ نصی که دلالت کند بر نفی از نماز جنازه در  
موجود نیست و تاویل نماز بر هر دو پسر بیضا را بآنکه آن هر دو خارج از مسجد بود و آن حضرت داخل مسجد چنانکه کرده اند مخالف ظاهر احتجاج  
عایشه است و در سبیل گفته اند لا یخفی بوجه و در قدوری که از کتب حنفیه است بر عدم جواز نماز در مسجد بر جنازه احتجاج کرده است بقصد نجات  
که آنحضرت در مسجد بروی نگذازد بلکه بسوی غضا بر آمد و جواب از ان گذشت و نیز اینجا جنازه بخاشی حاضر نمود نماز بر جنازه غائب چیزی دیگر

و نماز بر جنازه حاضر در مسجد چیزی دیگر و آنکه شیخ حواله شرح یعنی لمحات داده که در آن سخن بسیار است این شرح از نظر عمر بن الخطاب و عمار بن ابی لهب و غیره در سخن بسیارش سخن میرفت و طریقه حضرت ایشان عفا الله عناهم و عنهم در جواب مخالفین خفیه غالباً ایجاد و ادبام و تولید احتمالات است الا ما اشار الله و جائز است لال بر روایات کرده اند سرایه آن همه شیخ القیر شیخ ابن القام است پس سخن ظاهر است که روایات صحیح و سخن ثابت با احتمال و تاویلات به سند هرگز در روایت نمی پذیرد تا وقتی که بدلائل مساوی یا مقدم معارضه کرده نشود و وقت تعارض سبیل ترجیح سبیل از دو امر است یکی از وجوه ترجیح که در اصول فقه و حدیث مقرر شده است فافهم **و حسن** ابی عیسیٰ عبد الرحمن بن ابی کبیر و ولادت وی در سنه ششم از بقیه خلافت عمر بود و مراد از کبار تابعین است صد و بیست صحابه را در یافته روایت می کند از علی بن ابی طالب و عثمان بن عفان و غیر ایشان می در کوفه بود و بقیه در مدینه و وفات می در سنه هشتاد و دو بوده و در سبب وفاتش اقوال است قبیل فقه بدر الجراح و قبیل قتل بدلیل و قبیل غرق فی نهر البصر و غیره و مجاهد و ابن سیرین و خلق سوا هم کثیر و می در طبقه اولی است قال کان زید بن اسلم فرمود گفت بود زید بن اسلم که از مشاهیر صحابه است **و حسن** ابی عیسیٰ جنائز ناسر بجا تکیه می گفت بر جنازه های با چهار تکیه و آنکه کبر علی جنازه و بر سبب تکیه و تکیه گفت بر یک جنازه پنج تکیه فسالناه فقال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم و یکبار ها پس رسیدیم او را از اینکه تو همیشه چهار می گفتی امروزی پنج چرا گفتی پس گفت زید بود رسول خدا که می گفت پنج تکیه بخمس احیاناً پنج هم می گفت در سبب گفته گذشت در حدیث ابو هریره که گفت آنحضرت بر جنازه پنج تکیه می کرد و می است این از ابن مسعود و ابو هریره و عقیب بن عامر و از ابن عباس و زید بن ثابت و در صحیحین است از ابن عباس که نماز گذارد بر قبر می و گفت چهار تکیه و ابن ماجه از ابو هریره آورده که نماز گذارد آنحضرت بر جنازه پس گفت چهار تکیه و گفت ابو داود و لیس فی الباب اصح منه و یابن رفته اند جمهور از سلف و خلف و از ایشان اند فقهای اربعه و روایتی است از زید بن علی رضی الله عنه و رفته اند هر یو یک تکیه گوید و احتجاج کرده اند باینکه علی بن ابی طالب رضی الله عنه پنج تکیه گفت و حسن بن علی بر پدر خود و ابن الحنفیه بر ابن عباس و تاویل کرده اند که مراد بر روایت اربع مابعدانی تکیه افتتاح است و هر یو یک تکیه کلامه گویم شکوکانی گفت اختلاف کرده اند صحابه و تابعین و من بعدهم در عدد و تکیه جنازه جمهور گویند چهار است و جماعتی از صحابه و تابعین بر آنست که پنج است قاضی عیاض گفت اختلاف صحابه و تابعین باب از سنه تا نه بوده است و ابن عبد البر گفت که دعوی اجماع بر چهار مردود است زیرا که خلفاء و تابعین سله از زمان صحابه تا هذا الان معروف است به پنج و جبر برای عدم حل بر جنس نیست زیرا که خارج است بخارج شیخ با آنکه این زیادت غیر منافی است انتهی پس حق خیار است در اربع و خمس و رواه مسلم و الاخری بعه یعنی ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه شیخ در ترجمه گفته اند از اربعه اتفاق دارند بر چهار تکیه از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و از اصحاب می زیاده از آن مروی و ما ثور است و گفته اند که آنچه ثابت شده است از آنحضرت آخر الامر چهار است و بر همین است قرار داد و در شرح زیاده ازین کلام که در مقدمه انتهی و مانیز در شرح مختصر شکوکانی زیاده برین کلام کرده ایم **و حسن** ابی عیسیٰ علیه السلام انه کبر علی سهل بن حذیف بضم حمله و نون و تحتیه بیست و قال انه بددیج تکیه گفت علی بر جنازه سهل شش بار و فرمود که وی بدیجی است حاضر شد و او بدر بار رسول خدا صلی الله علیه و سلم رواه سعید بن منصور و اصله فی البخاری آنچه در بخاری است اینست ان علیاً کبر علی سهل بن حذیف زیاده کرد بخانی در استخراج خود بیست و یکبار از آنکه البخاری فی تاریخیه و رواه ابن خثیمه من وجه آخر عن عبد الله بن معقل و قال محمداً مصنف در شرح البخاری گفت که از علی رضی الله عنه که وی بدیجی بر شش تکیه میگفت و بر سایر صحابه پنج و بر سایر ناسر چهار



در انصاف بسوی هیچ کتاب حدیثی نسبت نکرده اند تا صحبت وی از عدم صحت معلوم می شود و نیز این قول صحابی است و وی تافعی است این کتب  
 مثبت است این مقدم باشد بر آن و هم نقل این مندر از ابن مسعود و قول بشر عیث آن گذشته و از او که وجوب است که ایشان اتفاق کرده اند  
 بر آنکه این نماز است و حدیث لا صلوة الا بقائه الکتاب ثابت شده پس این نماز هم داخل باشد زیر عموم و اخراج وی از آن محتاج بسوی  
 دلیل است شیخ در ترجمه گفته علماءی حنفی که یکی در صلوة جنازه قرات فاتحه نیست مگر آنکه به نیت دعا و ثنا بخواند و می گویند که ثبت نشد  
 از پیغمبر صلی الله علیه و سلم خواندن است زیرا که تفسیر مانده است و تمام شکل و تفسیری است و عمل صحابه در آن مختلف آمده و طحاوی گفته شاید  
 که خواندن بعضی صحابه فاتحه را یک شات نامیده است <sup>و در روایات</sup> و در ثنائی می خواند فاتحه را و از کلام فتح الباری می بینیم  
 که مراد وی باین مشروعیت قرات است تا سینه را بکشد و گویند که واجب است و مراد بصلت در کلام ابن عباس طریق مسلم که درین  
 و طبقی نیز همچنین گفت و الله اعلم صدق است که سینه را بخواند و در نماز جنازه واجب است و آنکه ابن همام گفته که قرات در نماز جنازه  
 بعد از تکبیر از آنحضرت مثبت نه پس کوفی است که تحت است چه بعد روایت قرات فاتحه از ابن عباس فعلاً و قولاً و در بخاری ابوداود  
 و نسائی و ترمذی بلفظ آنها سسته چه محل تشکیک است و قولی صحابی آنها سسته او من است و حکم مرفوع است چنانکه در علم اصول  
 حدیث ثابت شده و تاویل سنت بطریقه مسلم که فی الدین بطریقه مالوفه از سید السلیلین خلاف ظاهر حدیث و قاعده اصول است  
 خصوصاً وقتی که احادیث دیگر شاهد حدیث ابن عباس باشند این ماجرا حدیث اعم شریک آورده که گفت امر کردار رسول خدا صلی الله علیه و سلم  
 علیه و سلم که بخوانیم فاتحه الکتاب بر جنازه و در سندش ضعیفی بسیار است که حدیث ابن عباس جبر آن می کند و امر از او که وجوب است و نیز  
 حدیثی در بنی از خواندن فاتحه بصریح موجود نیست و حدیث خواندن در سنن و صحاح هر دو است کما قال المصنف رواه البخاری  
 و اهل السنن و الحاکم و ابویعلی فی مستدر و زیاده کرد لفظ سوره را بهیچ گفت ذکر سوره غیر محفوظ است و گفت لونی اسنادش صحیح  
 و این خرمیه و صحیح خود و نسائی باین لفظ روایت کرده اند که پس گرفتم دست او و پرسید من از آن پس گفت آری ای پسر برادر من  
 الله حق و سسته و نیز نسائی از طریق دیگر باین لفظ آورده که خواند فاتحه و سوره بجز آنکه شنو اند یا پس هر گاه فارغ شدم گرفتم دست او را  
 و پرسیدم از آن گفت سسته و حق و روایت کرد ترمذی از ابن عباس که خواند آنحضرت بر جنازه فاتحه الکتاب پس گفت صحیح نیست  
 صحیح از ابن عباس قول او است من است حکم گفته اجماع کرده اند قول صحابی من است حدیث سند است مصنف گفته که نقل الاجماع  
 مع ان الخلف عند اهل الحديث و الاصولین شیهه انتی گویم و اگر چه خلاف در آن مشهور باشد لیکن شک نیست که جابجائی ثابت راجع  
 بر نفسی و الله اعلم و حسن عوف بن مالک اشجعی صحابی است و او را مشاهد او خیر است رضی الله عنه قال رسول الله  
 گفت نماز گذارد رسول خدا صلی الله علیه و سلم علی جنازه بر جنازه محفوظ است من دعاءم پس باو گرفتم من چیز  
 اند عاصی آنحضرت که می گفت اللهم اغفر له و ارحمه و عافه و اعف عنه خداوند ایامز و رحمت کن او را و عافیت  
 و سلامت بخش او را و عفو کن از وی و اگر فرستاده و گرامی دارم مانی او را و نزل بضم نون و سکون را و بضم زایز آمده آنچه پیش من  
 فرو کردند و من از طعام و وسع مدخله و اغسله بالماء و الشلج و اللورد و فراخ گردان جای در آمدن او را که قبر است و بنوی  
 او را باب و برون و ثلثه بعضی بالترجیح مطرات کنایت است از تمام مغفرت و کمال آن و نفعه من الخطایا کنایت الثوب البیض  
 من الدش و پاک کن او را و خطایا چنانکه پاک کردی تو جامه سفید را از چرک و ایدله داخبا من داره و اهلا خیرا من اهله

وادخله الجنة وقه فتنة القبر وعذاب النار وبدل کردان اورا سرای در آن عالم بهتر از سرای او درین جهان اهل غایب بهتر  
 از اهل غایت وی فی اضراح اهل کسان و کسان سرای و جا و جفتی بهتر از جفت وی و زوج بر مرد وزن هر دو اطلاق یابد و در اراد را  
 در پشت و نگاہ را در از رفتن و آرایش گور و از عذاب آتش عوف بن مالک را وی این حدیث است می گوید که چون این عاز حضرت  
 در حق آن میت شنیدم رشک بر دم بروی تا آنکه آرزو کردم که کاشکی من می بودم آن میت تا آنحضرت این دعا در حق من میکرد گویم این  
 دعائی است که هر مسلمان سلیم اغفره که آنرا بشنود رشک بر دمی و آنرا بخواند هر یک با آنچه دیده بود پس تا این دعای نبوی در حق و  
 صاحب می و اگر هر یکی این رشک نمی برد و آرزو نمی کند باری من حضرت بر جنازه صلوات الله علیها و اهلها و آتی صلوات الله  
 الا سنی امید وارم که این دعا بر جنازه من خوانده شود که اگر چه از بارالاه بیشتر ثابت ماند و این حدیث را از امامان و ائمه و افاضیه مالکس فی غیره عرف من  
 عرف و بالله التوفیق رواه مسلم یحتمل که آنحضرت جبر کرده باشند باین نماز تا آنکه عمر ایشان ایستد که از آنحضرت پرسیده باشد  
 و حضرت ذکر فرموده و وی یاد گرفته و فقها گفته اند اسرار مند و بست و بعضی صلوات الله علیها و بعضی گویند در روز اسرار کند  
 و در شب جبر و در دعای میت اخلاص لائق ترست لقوله صلی الله علیه و سلم اخلصوا له بالدعاء و رسول گفته ثابت عنه صلی الله علیه و سلم  
 اولی واضح الاحادیث الواردة فی ذلک هذا الحدیث و كذلك الحدیث الآتی انتهى یعنی **و عمر** ابی هریرق مرثی الله عنه قال  
 کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا صلی علی جنازة یقول یو آنحضرت چون می گذارد نماز بر جنازه می گفت  
 اللهم اغفر لحینا و میتنا و شاهدنا و غائبنا و صغیرنا و کبیرنا و ذکرنا و أنشأنا اللهم من احییتک میتا  
 فاحیه علی الاسلام و من توفیتک متا فتوفیه علی الایمان خداوند ایام زنده ما را و مرده ما را و حاضر ما را و غایب ما را  
 و خرد ما را و بزرگ ما را و فرما و ماده ما را خداوند کسی را که زنده داری از ما پس زنده دار او را بر اسلام و کسی را که بمیرانی از ما پس بمیران او را  
 بر ایمان و در حیات اسلام ذکر کرد و در مات ایمان زیرا که اسلام نام اعمال ظاهره است و آن در حالت حیات است و در حالت موت نیز قصد  
 قلبی که عبارت از ایمان است همراه نیست و خرد را خود هیچ گناهی نیست پس مراد آنست که ثابت دار او را نزد تکلیف بر افعال صالحه  
 و اعمال حسنه اللهم که احترام اجز و لا تضلنا بعتی خداوند آخر و مگر دان ما را اجر او را یعنی اجر یک بصیبت می بار سیده  
 و گمراه مگردان ما را پس از وی تحریرنا بفتح و ضم آن هر دو روایت است حرم و احرام نمید کردن از چیزی رواه مسلم و احمد و الاخرجه  
 یعنی ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و اخرجه ابن حبان و الحاکم و گفت حاکم او را شاید صحیح است و روایت کرد آنرا از حدیث ابی سلمه از  
 عایشه مانند آن و ترمذی بعد از خرچ شاهر مذکور اعلال کرده است آنرا بکفری بن عمار و گفته که وی و هم می کنند در حدیث خود و نسائی و ترمذی  
 و احمد روایت این حدیث از ابی ابراهیم اشلی عن ابیه بن زوفاع کرده و مسلم ابی ابراهیم مذکور را در کتب ذکر نموده و گفت بخاری اصح این روایات  
 روایت ابی ابراهیم عن ابیه است نقل کرد این را ترمذی از وی گفت پرسیدم بخاری را از پدر ابو ابراهیم پرسش ساخت او را نقل کرد و ابو ابراهیم  
 از پدر خود که ابو ابراهیم جمول است و گفت اصح حدیث درین باب حدیث عوف بن مالک است انتهى بعضی علما گفته اند که اختلاف احادیث  
 درین باب جمول بر آنست که دعا میکرد آنحضرت بر مرده دعا و بر مرده دیگر دعا می دیگر و آنچه بدان اندکرده اصل دعاست که از فی التخیض  
 گویم احادیث و دعا برای میت بسیار است در سنن ابو داود و از ابو هریره روایت کرده که دعا کرد آنحضرت در نماز جنازه اللهم انت بهما  
 وانت خلقتهم وانت بهما للاسلام انت قبضت روحها وانت اعلم بسرنا و علانیة ما جئنا شفاعا له فاعف عن ذنوبنا و انت ارحم الراحمین و انت اهل غایب

بنی الاستیع آورده گفت نماز گذارو با رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر جنازه مردی از مسلمانان پس شنیدم او را می گفت اللهم ان فلان بن فلان  
فی ذمتک و حمل جوارک ثم فتمت القبر و عذاب النار وانت اهل الوفا و الحمد اللهم فاغفر له وارحمه فانک انت الغفور الرحیم و اختلاف روایات برینکه  
امر درین باب متنبسست بمقصود بر چیزی معین نیست و هر یکی از شافعیه و غیره برای خود دعا اختیار کرده و با جمله روایت نسائی درین حدیث  
تمام شده است نزول او و انشاء و اللهم من حیثه الی آخره در روایت وی نیست و لفظ الی داود اینست فاحیه علی الایمان و توفی علی السلام  
یعنی در حیات ایمان ذکر کرده و در موت نیز که تمیز مایه است و عام شکر الی و چون اسلام و ایمان در حقیقت یکی است هر دو درست است  
در سبیل اسلام گفت و اما فی یک شات است تا که بعد از آنکه نماز گذار از آن فی روایت نسائی و لیکن در وی یقین سوره نیامده و همچنین نیست  
کرشان و اخلاص دعا بر اینست تا سوره که در سوره است و هم روایت است از ابو هریره رضی الله عنه ان النبی  
صلی الله علیه وسلم قال من صدق بصدقیک کوفتک فاصبر و الله الدعاء فرمود آنحضرت چون نماز گذارید بر میت پس اخلاص  
کنید برای وی دعا را اخلاص بگویند که یا فیموت که یا فیموت آوردن طاعت خدا و امر با اخلاص بجهت آنست که ایشان شافع اند و شافع  
سباغ می کنند و طلب قبول شفاعت بطرفی از این عمر روایت کرده که چون جنازه را می دید می گفت هذا ما وعدنا الله و رسولوه و صدق الله و  
رسوله اللهم زدنا ایمانا و تسلیما بعد سئنا از آنحضرت آورده که فرمود هر که جنازه را ببیند و گوید الله اکبر صدق الله و رسولوه هذا ما وعدنا الله و رسولوه  
اللهم زدنا ایمانا و تسلیما نوشته شود برای او بشت حسنه و او را ابو داود و ابن ماجه و البیهقی و در سندش ابن اسحق است و حدیث را  
سختن آورده لیکن اخراج کرده است آنرا ابن حبان بطریق دیگر از ابی هریره مصرح بسماع و لهذا گفت مصنف شرح و صححه ابن حبان  
و عن ابی هریره رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و الله وسلم قال اسرعوا بالجنائز شتابی کنید بجنائز یعنی  
برداشتن او بسوی قبر و این مستلزم پوی رفتن نیست این قدما گفته امر با سراع برای تدبیر است بلا خلاف بین العلماء و این مزم  
گفته برای وجوب است و مراد بدان شدت مشی است و برین حمل کرده اند بعض سلف و نزد شافعی و جمهور مراد با سراع زیاد بر رفتار  
مستأدست و اسراع شدید مکرده است حامل آنکه اسراع مستحب است لیکن نه آنقدر که منتهی بشدت شود و خوف حدوث مقصد نیست  
یا مشقت بر حامل و مشایع گردد و قطعی گفته مقصود حدیث ویر نکردن است در دفن میت زیرا که بسیار است که دیرمودی بمباهات و  
اختیال می شود و این مبنی بر آنست که مراد بجنائز حمل است بسوی قبر و گفته اند که مراد شتابی تمیز و تکفین است نزومی گفته  
این باطل مردود است بقوله فی الحدیث تضرعون عن رقابکم و تعقب کرده اند باینکه حمل بر رقاب گاهی تعبیری کنند بدان از معانی که نقول حل  
فلان علی رقبته و نوبا و موبدا و است اینکه بگمان جنازه را نمی بردارند مصنف در فتح بعد نقل آن گفته و موبدا و است حدیث بن عمر که شنیدم  
رسول خدا صلی الله علیه وسلم می فرمود چون بمیرد یکی از شما پس حبس کنید او را و شتابی کنید بوی بسوی قبر وی اخراج الطبرانی با سناد  
حسن و ابی داود و مروفا لا یبتغی حیفه مسلم ان یبقی بین ظرانی اهل و حدیث و دلیل است بر مبادرت بجهیز میت و دفن وی و این در غیر مفلیح  
و مانند است زیرا که در امر وی ثبت لایق است فان تلك صالحة فخير لقد موبنا الیه پس اگر باشد جنازه یعنی میت نیکو کار پس  
شتابی کردن و نزد قبر رسانیدن آنرا نیک است که پیش می فرستید جنازه را بسوی آن نیک و از آن سوی ذلك فتمت تضرعها  
عن رقابکم و اگر هست جنازه غیر صالح پس زود بردن سبب دفع شری است که می نیرد آنرا از گردن متفق بحکمی و احمد و نسائی  
و ابو داود و حاکم از ابی هریره روایت کرده اند که گفت دیدیم ما خود را همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم و بودیم که شتابی میکردیم بجنائز شتابی



و بخاری و ترمذی خود آورده که شتابی کرد آنحضرت تا آنکه پاره پاره شد پاپوشهای بارونیکه بر سر او بود و معاذ شوقانی گفته جمیع کوفته را سر او  
 مستحب است و این حزم گفته واجب و بعضی اهل علم گفته اند مستحب توسط است حدیث ابی موسی که گذشت بر آنحضرت یک جنازه که جنبانیده  
 می شد مانند جنبانیده شدن مشک پس فرمود بر شماست میان روی او خمره احمد و این باجه و البیهقی و لیکن در سنن او شش ضعیفی است و ترمذی  
 و ابو داود و از حدیث ابن مسعود آورده اند که گفت پرسیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از پی بر جنازه فرمود که از بوی بد وین از خود  
 و در سنن او شش ضعیفی است و نیست حدیث ابی موسی صالح احتیاج آنرا و غیره او هر یک با نخی دیده بود و است وجود و حاضر چه رسد بر سبب  
 روایت یحیی بن بصیر و حدیث ابن مسعود منافی آن نیست زیرا که آنحضرت بر جنازه چنانچه در حدیث یحیی بن بصیر و حدیث یحیی بن بصیر و حدیث یحیی بن بصیر  
 رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که بر جنازه ثابت ماندی تا آنکه در خاک دفن شود و آنکه در خاک دفن شود و آنکه در خاک دفن شود  
 جنازه را تا آنکه گذارد شود نماز بروی پس او راست از اجر یک قیراط و آن دو که آنحضرت تا آنکه عمر ایشان را باین حساب نصف و آن شد  
 که نام ششم حصه از دینار است و بعضی است چهارم حصه از دینار گفت اند پس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شهادت داده اند که قیراط  
 و هر که حاضر شود آنرا تا آنکه دفن کرده شود پس او را دو قیراط است از اجر قبیل و ما القبر اطان قال مثل الجبلین العظیمین گفته شد  
 چیست دو قیراط گفت مانند دو کوه بزرگ متفق علیه ابو حنوفه و تصریح کرده که قابل نما القبر اطان ابو هریره است و مسلم و حنفی  
 توضیح فی اللحد و در روایت مسلم چنین است تا آنکه نماده شود جنازه یعنی میت در لحد و لیتاری و در روایتی از بخاری از حدیث  
 ابو هریره چنین است من تبع و در روایتی اتبع بشدید جنازه مسلم ایماناً و احساناً و کان معه حتی یصلی علیها کسی که  
 پیروی کند جنازه مسلمان را بهشت ایمان آوردن بفرموده شرع و طلب کردن ثواب و باشد بادی تا آنکه بگذارد نماز بروی و بفتح لام یصلی  
 نیز روایت است یعنی تا آنکه گذارد شود نماز بروی و اول اقوی و اظهر است در فتح گفته تعقیب با میان و احتساب ضرورت زیرا که ترتب ثواب  
 بر عمل مستدعی نیست است پس بیرون آمدن از این بر سبیل سکنات مجروده یا بر سبیل محابات و بیفرغ من و دفنجا و تا آنکه فارغ  
 گردد یا فارغ کرده شود از دفن می فانه بر جع بقبر اطان کل قیراط مثل جبل احد پس بدستیک باز میگردد و بدو قیراط هر قیراط  
 آن جهان مانند کوه احد است و این تصویر و تشبیل است برای عظمت فضل و ثواب آن و تمام روایت این است و کسیکه نماز گذارد و پسر بر کرد  
 پیش از آنکه دفن کرده شود پس بدستیک بر میگردد و یک قیراط از اجر یعنی اجر وی نصف اجر اول است و رواه مسلم ایضا و این حدیث او را از  
 صحابی روایت کرده اند و واقع شده است و در روایت نسائی فایده قیراطان من الاجر کل واحد منهما اعظم من احد و در روایت مسلم است اصغرهما  
 مثل احد و نزد ابن عدی است از روایت و آنکه کتب له قیراطان من الاجر اخفهما فی میزانه یوم القیامة اقل من جبل احد و شهود یعنی حضور  
 و نظام حضور است با او از ابتدای خروج و وارو شده است و لفظ مسلم من خرج مع جنازة من بیتهما ثم تبعهما حتی تدفن کان له قیراطان  
 من الاجر کل قیراط مثل احد و من ضل علیها ثم رجع کان له قیراط و روایات چون بعضی می رود که شده شود بسوی بعضی مقتضی آنست که نیست  
 مستحق اجر و کور مگر کسیکه نماز گذارد بروی و پیکر و شد او را و گفت مصنف آنچه ظاهر میشود این است که حصول اجر برای مصلی است  
 و اگر چه همراه نرفت زیرا که این وسیله نماز است لیکن او را قیراط مصلی باشد فقط نه قیراط مصله و متبع و سید بن منصور از حدیث مرعوه  
 از زید بن ثابت آورده که چون نماز گذارد بروی بر جنازه او اگر دمی آنچه بر او بود و این ابی شیبه بلفظ اذ اصلیم آورده یعنی صیغه جمع و در آخر  
 زیاده کرده فخلوا بیها و بین اهلها و معنی وی این است که قضا کردی حق میت و اگر افزودی اتباع پس تراست زیادت اجر و علی البیاض





واجب وحاکم روایت کرده اند انما نعیم اعظاما للمذنی بقبض النفس و نظایر این جنان اعظاما لموت و نیست منافات میان هر دو و تعلیل و مدافع  
این امر نیست حدیث علی کریم الله وجهه انه صلی الله علیه و سلم قام للجنائز فغم قدمه و این قول که مراد آنست که بایستاد و باز چون جنازه در درون  
موت است مدفون است باینکه علی رضی الله عنه اشاره کرده و میفرماید که نشینند بعد از این حدیث بیان کرده و چون این هر دو حدیث متعارض آمد  
علماء در آن اختلاف کردند شافعی گفتند این حدیث از امامت است و زکریا که در حدیث علی است نص در نسخ بنا بر احتمال  
این معنی که خود وی صلی الله علیه و سلم است زیرا که تمیز مایه است و عام است که گفتند مختار آنست که مستحب است و اما حدیث عباد بن ابی  
که بود آنحضرت می باشد بر آن یک شات است تا که بعد از آنکه او را از آنجا بردند و در آنجا دفن کردند و در آنجا دفن کردند و در آنجا دفن کردند  
اخرجه صحیح البیاض الا انسانی است تا که بعد از آنکه او را از آنجا بردند و در آنجا دفن کردند و در آنجا دفن کردند و در آنجا دفن کردند  
انفراد به بشر و هو این حدیث که در حدیث علی است و در حدیث علی است و در حدیث علی است و در حدیث علی است و در حدیث علی است  
و اما قیام باشی خلف جنازه تا وضع پس شستن و مسح شده بهین حدیث و محتمل که مراد نادان آن بر زمین باشد یا در روی و مری  
حدیث بهر دو لفظ و لیکن ترجیح داده است بخاری غیر روایت توضیح فی الارض را و رفته اند بعضی سلف بوجوب قیام تا وضع جنازه  
بنابر افاده نبی آنرا و حدیث ابی هریره و ابی سعید که نزد انسانی است ما را اینا رسول الله صلی الله علیه و سلم شد جنازه قط مجلس حتی توضیح  
و جهنم گویند مستحب است و در وی ابو داود و نحوه من حدیث ابی هریره رضی الله عنه و عمر ابی اسحق السیسی  
بسیار جمله و کسر بای موحده و عین جمله المدانی الکوفی علی رضی الله عنه و دیگر صحابه را دیده تابعی مشهور کثیر الروایه است و ولد بسنن بن  
خلاد عثمان و مات سنه تسع و عشرين و مائة ات عبد الله بن بنجل الخطمی الاوسی الکوفی حاضر شد در راه و بود هفده ساله و بود امیر  
بر کوفه و حاضر شد با علی رضی الله عنه و صفین و جل فرموده ابن عبد البر فی الاستیجاب ادخل الميت من رجل القبر بدستیکه عبد الله بن  
و آورده مرده را و گویا از جانب پائین قبر یعنی موضع که آنجا پای مرده می افتد و این از قبیل اطلاق حال بر محل است و قال هذا من السنه  
و گفت که این چنین در آوردن از سن است و ابن ماجه از حدیث ابی رافع آورده که کشید آنحضرت سعد بن معاذ را یعنی از جنازه و در آورد  
بعقب یعنی از جانب پایان او و مری سب است از علی که نماز گذار در رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر جنازه مری از او و عبد المطلب پس حکم کرد  
بسر بر پس نهاده شد جانب پای قبر و امر کرد پس کشیده شد کشیدنی شافعی مغزلی این روایت ذکر کرده اما تخریج آن بیان ننموده و شافعی  
از ابن عباس آورده که کشیده شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم یعنی وقت نهادن در قبر از جانب سر و یعنی از جانب عباس و ابن مسعود و بریده  
روایت کرده که ایشان در آوردند آنحضرت را از طرف قبله و لیکن بهیچ تضعیف می کرده و با جمله دین سلسله قول است یکی در آوردن  
از جانب پایان قبر و این رفته است شافعی و احمد و مسلم شیدان می از جانب سر باین طریق که چنانچه را در پایان قبر نهاده از جانب سر  
بیرون آورده و در قبر گذارند و این یکی از دو قول شافعی است سوم آنکه از جانب قبر معترضه در قبر بیاورند و این آسان تر است و مذموب ابو حنیفه  
این است شیخ در ترجمه گفت سنت نزد ما آنست که نهاده شود جنازه بجانب قبله از قبر چنانکه باشد پایان جنازه بجانب پایان قبر و هر  
برداشته شود میت و نهاده شود در قبر و همچنین می در آورد آنحضرت مرده را در قبر و در حجره آنحضرت انقدر وسعت نبود که از جانب قبله آورند  
یا که قبر شریف ملحق بحدیث است انتهی گویم و در دست نص موافق این مذموب چنانکه در شرح حدیث جابر بیاورد و شوکانی گفته نیست این  
عارض مانع از بعضی اصحاب نزد دفن آنحضرت واقع شده و در سبل گفته که مستفاد می شود از مجموع احادیث این باب که این فعل خیر است









و شافعی گفته مستحب است گل کردن و در خانه گفته تطهیر قبور را با سبزه و خلافاً لکرمی که در آن مطالب المؤمنین گویم این مستحب است با پنجه  
 و بر سر السعاده گفته که گور را بلند نکردی و بران بنیاد آجر و سنگ و خشت و غیر آن نکردی و بچ و گل و غیر آن سخت نکردی و بالایی گور  
 عمارت و قبه نشاخی و این جمیع بدعت است و مکروه و مخالف طریق نبوی است انتهى و آن یقعد علیک و نهی کرد از آنکه نشسته شود  
 بر قبر که آن منافای عزت و اکرام مؤمن است و بعضی گفته اند که مراد نشستن بر پای قضای حاجت است و در سفر السعاده گفته نمی بردن خنجر  
 داشتن گور بخدی که پامال کنند یا بران حکمه کنند یا بالایی آن نشینند و آن بدعت است و این بدعت است که بنا کرده شود بر گور بعضی گفته اند  
 مراد بنا کردن است بسنگ مانند آن و بعضی گفته اند که مراد بنا کردن بر گور است و این بدعت است و این بدعت است که بنا کرده شود بر گور بعضی گفته اند  
 حدیث و دلیل است بر تحریم هم سه زیر که تحریم اصل است در نهی و نهی است بر جنازه چنانچه در حدیث آمده است و در نهی است و دلیل گفته  
 تحریم و این جمع است در بیان حقیقت و مجاز و شناخته نمی شود و این حدیث ثابت مانده است و این حدیث ثابت مانده است و این حدیث ثابت مانده است  
 وارد شده است احادیث در نهی از بنا بر قبور و نوشتن بران و چراغ روشن کردن و اینها بدعت است و اینها بدعت است و اینها بدعت است  
 و نسائی از حدیث ابن مسعود و مرفوعاً آورده اند که لعنت کند خدا زنان زیارت کننده گور ما را و این زن گان را باید قبور مسجد ما و چراغان و در  
 لفظ از نسائی است نهی کرد از اینکه بنا کرده شود بر قبر یا افزوده شود بران یا گل کرده شود یا نوشته شود بروی و بخاری از حدیث بخاری  
 آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم در مرض خود که بر نخاست از آن لعنت کند خدا بود و نصاری را که گرفتند قبور پیغمبر  
 خود را مسجد ما و ترندی آورده که گفت علی رضی الله عنه ابی السیاح اسدی را بر رمی انگیزم زیرا بر پنجه بر انگیزت مرا بران رسول خدا صلی الله  
 علیه و سلم ای که نگذارم هیچ گوری بلندتر از آنکه برابر کنم اثر اینی یا خاک و نه صورتی مگر آنکه نابود سازم آنرا ترندی گفته این حدیث حسن است  
 و علی بن ابراهیم بن ابی حمزه که مرده داشته اند بر نع قبر فوق ارض شامی رح گفته این اخبار که تعبیر کرده شده است در آن بلعن و تشبیه  
 بوشن بقوله لا تتحلوا قبوری و ثانی بعد من دون الله مفید تحریم اند عمارت و تزئین و تخصیص و وضع صندوق و تزئین و وضع ستار  
 بر قبر و بر سامی او و مسح کردن دیوار قبر را و این مفضی است بابتدع و فتنه و جعل لبسوی آنچه بودند بران اعم سابقه از عبادت او ثان پس  
 در سنن ازین همه باطلیه قطع این ذریعه مفضیه الی الفساد است و همین است مناسب حکمت معتبره در شرع احکام از جلب مصالح و دفع مفاسد  
 برابر است که با نفسها باشد یا باعتبار افاضی الیه انتهى و این کلامی است حسن و قدوفینا المقام حق فی مسئله مستقلة انتهى کلام اهل  
 گویم حدیث باب را بود و ترندی و این ماجه و این جهان و حاکم هم روایت کرده اند و لفظ ترندی این است که نهی کرد آنحضرت از تخصیص قبر  
 و بنا بروی و نوشتن بران و پامال نمودن آن حاکم گفته زیادت کتابت درین حدیث بر شرط اسلام است و بی هیچ غریبه و عمل از ائمه سلیمان  
 از مشرق تا مغرب بر خلاف اوست انتهى یعنی ایشان کتابت می کنند و آنحضرت از آن نهی کرده پس این عمل ایشان مضاد بض صریح صحیح  
 شارع است فلا یجاب و یس بذابول قاروره کسرت فی الاسلام و کیف که عمری است که چیزهای بسیار مخالف سنت در اسلام معمول شده و پیروی  
 سنن متروک گشته و عجب است از بعض اهل علم که تعامل خلق را بحجت جوامعی بینه تشیع و در شرح سفر السعاده بعد ذکر بدعات قبور که در متن مذکور است  
 گفته که آنچه مصنف یعنی صاحب سفر السعاده ذکر کرده حق است و احادیث صحیح درین باب وارد و اصل سنت در زلفان نبوت و خلفای راشدین و صحابه  
 همین بود ولیکن بعد از آن تکلفات در مقابر پیدا شد و مفاخرت و مسابحات بدان داده یافته و در آخر زمان بحجت اقتصاد نظر عوام بر ظاهر مصلحت و تعمیر  
 و تزیین مساجد و مقابر مشایخ و عظاما دین خیر را افزودند تا از آنجا است و شکوک اهل اسلام و ارباب صلاح پیدا آید خصوصاً دایره و شان که بعداً

دین از منور و کفار بسیار اندر مروج و اعلامی شان این مقامات باعث رعب و انقیاد ایشان است انتهى کلام الشیخ ساجده الله تعالی و نیست برین  
 مصلحت انارت از علم و از شغل حضرت شیخ نج جرات برانها را بچو مصلحت با وجود اقرار اینکه آنچه مصنف گفته حق است و احادیث صحیح در آن وارد  
 بنایت نازیباست و شوکانی رح را درین باب رساله ایست مستقله منشی بشرح اصدور فی تحریر رفع القبور که از مکة معظمه آورده ایم در آن نوشته  
 قد اتفق الناس سابقهم و لاحقهم و اولهم و آخرهم من لدن الصحابة رضی الله عنهم الی هذا الوقت ان رفع القبور و البناء علیها من البدع التي لیست من انبی  
 عنها و اشد و عید رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و کما لم یمنع من ذلك احد من المسلمين اجمعین و لكنه وقع للامام یحیی بن حمزة مقالة تدل علی ان  
 لا یاس بالقباب المشاهیر علی قریب یک شات تا که بعد از آنکه سواد و بذخلاف واقع بین و بین سائر العلما من الصحابة و التابعین و من  
 المتقدمین من اهل البیت است تا که بعد از آنکه سواد و بذخلاف واقع بین و بین سائر العلما من الصحابة و التابعین و من  
 علیه آله و سلم فی غیر حدیث من اهل البیت است تا که بعد از آنکه سواد و بذخلاف واقع بین و بین سائر العلما من الصحابة و التابعین و من  
 القننة العظيمة لهذه الامة و من المکیة که فی حدیث من اهل البیت است تا که بعد از آنکه سواد و بذخلاف واقع بین و بین سائر العلما من الصحابة و التابعین و من  
 الی قوله بعد حدیث علی رضی الله عنه و فی هذا اعظم الدلالة علی ان لتویة کل قبر مشرف بحیث يرتفع علی زیادة القدر المشرع و اجهة متخمة من اشرف  
 القبور ان يرتفع حکما او یجعل علیها القباب او المساجد فان ذلك منی عن بلا شک و شبهة و هو یصدق علی من بنی علی جانب حفرة قبر کما  
 یفعل کثیر من الناس من رفع قبور الموتی ذراعا فما فوقه و لانه لا یکن ان یجعل نفس القبر مسجدا فذلک مما یدل علی ان المراد بعض ما یقرب ما یصل  
 و یصدق علی من بنی قریبا من جوانب القبر کذلک کما فی القباب و المساجد و المشاهیر الکبیرة علی وجه یکون القبر فی وسطها او فی جانب منها فان  
 هذا بناء علی القبر لا یغنی ذلك علی من له ادنی فهم و من زعم ان فی لغة العرب ما ینع من هذا الاطلاق فهو لا یعرف لغة العرب و لا یفهم لسانها و لا یدرس  
 بما استعمل فی کلامها و اذا تقررت لک هذا علمت ان رفع القبور و وضع القباب و المساجد و المشاهیر مثلها قد لعن رسول الله صلی الله علیه و سلم فاعلم تارة  
 و تارة قال شتة غناب الله علی قوم اتخذوا قبور انبیائهم مساجد فدی علمهم بما فعلوه من هذه المعصیة و ذلک ثابت فی الصحیح و تارة نعی عن ذلک تارة یحیی  
 من یمیده و تارة جملة من فعل الیهود و النصارى و تارة قال لاتخذوا قبری و شتا و تارة قال لاتخذوا قبری عیدا ای مومنا یجتمعون فیه کما صار  
 یفعل کثیر من عباد القبور یجعلون لمن یعتقدونه من الاموات او قاتلا معلومة یجتمعون عند قبورهم و یلکفون علیها یعرف ذلک کل احد من اناس  
 من فعل هؤلاء الخذولین الذین ترکوا عباد الله الذی خلقهم و رزقهم ثم یحییهم و یمیتهم و عبدوا عبدا من عباده و الله صارت تحت اطباق النری  
 لا یقدر علی ان یجلب نفسه نفعا و لا یدفع عنها ضررا انتهى **مخصوصا و محرم** عاصم بن سیرین رضى الله عنه ان النبي صلی الله علیه و آله  
 صلی الله علیه و آله عثمان بن مظعون بدستیک رسول خدا نماز بگذارد و بر عثمان بن مظعون بطای سجد و وی اول کسی است که مر و از مهاجرین جمعه  
 فاتی القبر پس آمد آنحضرت قبر ابرار حقی علیه ثلاث حشیات و هو قائم پس خاک انداخت بر وی سه بار بدست و حالیکه استاده بود  
 یعنی نزد سر وی حشو خاک زدن بر روی کسی و حشی بر وزن رمی آنچه یکبار بدست بردارند و در پنجاد لالت است بر سر و رعیت حشو بر قبر سه بار و حشو بر  
 دست می باشد سنا بر شرب و وی در حدیث عامر بن ربيعة بلفظ حشی یمیده و نزد اصحاب شافعی مستحب آنست که بگویند نزد خاک انباشتن حشو  
 خَلَقْنَا كُفْرًا وَفُتِحَا فَعِيقًا كُفْرًا وَ مَنَاجِيزًا كُفْرًا تَأْسُرُ الْاَشْرَارَ رواه الدارقطني و اخرجه البزار و زاد بعد قوله و هو قائم عند راسه و زاد ايضا  
 امر فرش علیه المارکنت بهیقى و این را شاهی است از حدیث جعفر بن محمد رضی الله عنهما عن ابیه مرسل و روایت کرد ابو الشیخ در کمال الاخلاق  
 از ابی هریره مر فوعلال هر کجا خاک انباشت بر مسلمانان با امید ثواب نوشته شود برای می بهر خاک وی یک حسنه و اسنادش ضعیف است و روایت از

ابوداود و ابن ماجه از حدیث ابوهریره که نماز گذارد از حضرت بر یک جنازه پست بر سر میت را پس خاک انداخت بروی انجناب سر او سه بار ابوحاتم در عل  
گفته این حدیث باطل است مصنف در تلخیصش مذکور نموده گفتیم سنادش ظاهر بصحت است و در سندش سلسله بن کثوفم است و نیست در سنن ابن ماجه  
و غیر او مراد بکر همین یک حدیث در رجال فی ثقات اند و قد واه ابن ابی داود فی کتاب التفرده من ذل الوجیه انتهی و در سلسله بعد از او این حدیث بر  
نقل قول ابوحاتم کتفا کرده و تصحیح مصنف رخ ذکر نموده و گفته که روایت کرد و یحیی از طریق محمد بن یحیی از ابن ابی عمیر که گفت مرد مردی پس یافته نشد  
مراد از این حسن مگر سه حیثیات که انداخت آنرا بر قبری پس خشیده شد بر او را و خجسته او هر یک با نچه دیده بود پس شاهد بعضی است انتهی  
**و عن عثمان رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم** من دفن میتا لم یصل علیها من بعد دفنها لم یحضر الله جنازتها و من دفن میتا لم یصل علیها من بعد دفنها لم یحضر الله جنازتها  
خدا چون فاسخ می شد از دفن مرده دفن بمعنی سترت و غالب آمده در کتب معتبره ثابت ماند و در کتب معتبره ثابت ماند و در کتب معتبره ثابت ماند و در کتب معتبره ثابت ماند  
مخصوص بر دفن انسان است و نخست کسی که دفن کرده شد و زمین با بیل است از انحضرت تا آنکه عمر ایشان از روع انسان وقف علیه  
می ایستاد و قبر او قال و می گفت استغفر و لا تحسبکم آمرزش خواهد از خدا برای او و الله اعلم بالصواب و التثنیت و سوال کنید  
برای او از خدایا بت و دشتن او را یعنی در جواب سوال تلکین فانه الا ان یسال زیرا که وی درین دم سوال کرده می شود و پرسیده می شود از رب  
و دین و رسول و درین حدیث دلیل است بر آنکه دعای زندگان سود کننده است مردی را و استغفار و طلب آمرزش مرایشان اسبیل و از رحمت  
و علیه و رد قوله تعالی رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَ قَوْلُهُ وَاسْتَغْفِرْ لَنَا ثِيَابَكَ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لِلْمُؤْمِنَاتِ  
و نحوهما و همین است نه سبب مشایخ اهل سنت و جماعت و در عقائد نوشته اند فی دعا و الاحیاء و الاموات و صدقه تم نعم نفع لهم و این دعا  
و طلب تثنیت غیر تلقین میت است که بعد از دفن کنند چنانکه باید و مستحب است نزد بسیاری از شافعیه و بعضی از حنفیه رواه ابوداود  
والحاکم و البیاض و لغت بزار مروی نیست از آنحضرت مگر باین وجه و صححه الحاکم و در وی دلیل است بر آنکه میت در قبر پرسیده می شود  
و دار و شده است بآن احادیث صحیح از جمله است حدیث انس نزد شیخین که من بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر ستمیک مرده چون نهاده  
می شود در گور خود بر میگردد و از وی یاران او می شنود و قرع خال ایشان یعنی آواز پاکوشش و زیاده از مسلم و چون بر گردیدند مردم می آیند  
او را و دفن فرشته و زیاده کرد این خیال و تردید از حدیث ابی هریره که آن هر دو فرشته از ررق اسوداند گفته می شود یکی را از ان هر دو نفر دیگر را  
نکیر زیاده کرد و طبری در اوسط که چشمهای شان مانند دیکهای مسی است و دندانهای شان مانند صیاصی گاوان و آوازهای شان مانند رعد  
زیاده کرد عبد الرزاق می کاوند زمین را بنده انهای خود پی سپری کنند و رویهای خود باین هر دو نفره ایست کلان اگر فراموش آیند بران  
اهل یعنی نتوانند برداشت آنرا و زیاده کرده بخاری از حدیث بزار پس عود کرده می شود و جان مرده درین وی و استفاد می شود از مجموع احادیث  
که آن هر دو می پرسند او را می گویند چیزی پرسیدی پس اگر خدا بابت می کند او را می گوید می پرسیدی من خدا را پرس می گویند چه می گفتی تو در حق  
این مرد یعنی محمد صلی الله علیه و سلم پس بوسن می گوید گویای سید هم که وی بنده خدا و رسولی اوست و در روایتی است که ان الله لا اله الا الله  
و ان محمدا عبده و رسوله پس گفت می شود او را راست گفته پس پرسیده نمی شود از چیزی خبر آن پست گفته می شود او را که بر یقین بود  
و بران مردی در بران بران گفته شوی انشاء الله تعالی و در لفظی این است که پس دعا می کند منادی از آسمان که راست گفت بنده من خزش  
کنید برای او از بهشت و یکشاید برای او درسی بسوی جنت و پویشانید او را از جنت پس می آید او را از روح و طیب بهشت و کشته  
کرده می شود برای او تا بعد از مردی و گفته می شود او را پس بوسی مقدود از آتش و در حق تحقیق تبدیل کرد برای تو خدا استغفار از جنت پس

می بیند وی هر دو مقدر خود را حیثاً و می گوید بگذارد بر روم و نوید رسانم کسان خود را بپشت می شود و او را خاموش باش و نشاید  
برای می در قبر این شخصت گز و پیر میشود از سبزه تار و ز قیامت و در نقشه است و گفته می شود او را خشپ پس می خشپ و خشپ حسین بن عروس  
که پیرانیکند او را گم ووترین کسان او و اما کافر و منافق پس میگوید او را بر دو فرشته کیست ت تو می گوید باه باه نیدانم میگوید پیشین تو پس میگوید باه نیدانم  
و میگوید کیست این مرد که فرستاده و فریخته شد میان شما میگوید باه باه نیدانم پس گفته می شود او را لادیت و لادیت یعنی ندانستی و ندانستی و نه میگوید نوزده می شود  
بطارق آهنی زندنی که کرده شود بدان  
در تذکره الموتی و القبور گفته و کیف است زیر که تمیز باشد و عام است که بعضی مردم را از بعضی اعتقادات سوال کرده می شود و بعضی را از مجموع  
آن بپاروی در روایت بر بعضی است که شات است تا که بعد از آن یک مجلس شد با سوال کرده خواهد شد و از طواس مروی است که  
تا هفت روز سوال کرده شود  
سوال و عذاب یا قواب به نصیب هر صد که سفت یک گو سفت  
بدین اسلام مخالف کافر مجاهر و قرطبی و ابن تیمیّه می گویند که کافر با هم باشند و بیوطی نیست که قول اول اصوب است فاعل این تعبیر گفته  
احادیث متواتره و دلالت دارند بر آنکه روح بسوی بدن خود کرده شود وقت سوال و بران دلالت دارند که روح را در انوقت ببدن نوعی علاقه  
باشد اگر چه بدن متفرق شده یا سوخته شده و یک طائفه گفته که بدن را بدین روح سوال کرده شود و جمهور انکار این قول می کنند و این خبر غریب  
می گویند که سوال از روح باشد بغير بدن فاعل بعضی محدثین گفته اند که ملائکه سوال جماعت کثیر اند بعضی منکر نام دارند و بعضی تکیه بر  
هر زده و کس از ان می روئد انتهی بلفظه و رسول السلام گفته و از شده اند احادیث و الا بر اختصاص این است بسوال در قبر نه اعم سالقه  
علم گفته اند و سروران آنست که اعم پیشین را رسولان می آمدند پس اگر آنها اطاعتشان کردند فهو المراء و اگر نافرمانی کردند کناره کشیدند  
از آنها و شتابی کرده شدند بعذاب و چون اوقالی آنحضرت را رحمت عالمیان گردانید و مخلق فرستاد و باند داشت از ایشان عذاب را  
و قبول کرد و اسلام را از کسانیکه ظاهر کردند آنرا بر بست که با خلاص گردانید و مقرر کرد خدا برای ایشان سوال کنندگان در قبر را ایشان  
تا بیرون آر و خدا سر ایشان را بسوال و تمیز کند نبیث را از طیب و رفته است حافظ ابن قیم بهموم مساکت و بسط کرده است و ان در کتاب البرج  
**و عن** یفیع ضاد و سکون یحیی بن حبیب بجای جمله مفتوحة المحیضه احد التابعین یکی از تابعین ثقه است روایت دارد  
از شداد بن اوس و غیره سخی الله عنه قال کانوا گفت بودند صحابه آنانکه دریافت می ایشان را بپشتن از اسوی  
حمله از تشویه علی المیت قبره دوست می داشتند و قتی که بر ابر کرده می شد بر مرده قبر او و انحصرت الناس عنه ان یقال عند قبره  
و بر میگردد و میروم از انجا اینک گفته شود نزد یک قبر و یعنی بقصد تلقین می یا فلان قتل ای فلان بگو و در اینجا نام میت هر چه باشد می گویند  
لا اله الا الله ثلاث مرات این راسته بار می گفتند یا فلان قتل ای فلان بگو ربی الله و حبهی الا سلام و نبی محمد  
بر و در گار من خداست و دین من اسلام و پیغمبر من محمد صلی الله علیه و سلم رواه سعید بن منصور و موقوف بر خبره بن حبیب  
یعنی این قول او است حدیث مرفوع نیست شیخ ابن الهمام گفته خواندن اول سوره بقره تا مسفلون و آخر ان از امن الرسول نیز آمده است  
و اگر ختم قرآن کنند اولی بر فضل باشد و از بعضی علما شنیده شده است که اگر مسلم از مسائل فقه ذکر کنند نیز فضیلت دارد و مناسب حال ذکر  
مسئله فرائض است و باعث نزول حجت است و مختار آنست که خواندن قرآن بر سر قبر مرده نیست خلافاً لبعضهم انتهی شیخ و در هر گفته

و از آثار قرآن تا آخر کتاب و مصوفین و قتل هواند احد و گردانیدن ثواب بزی اهل مقابر آمد دست و اختلاف کرده اند و گردانیدن ثواب قرآن برای میت و وصول ثواب آن بدو و صحیح و جعل است شیخ عبد الله یاضی در روض الریحین آورده که شیخ محمد الدین عبد السلام را در خواب دید گفت مادر دنیا حکم کرده بودیم که ثواب قرآن بمیت نبی رسد دین عالم برخلاف آن ظاهر شد و دریافتیم که میرد انشی و الطبرانی نحوه من حدیث ابی امامة معروف عامطوق و طبرانی ابی الربیع حدیث صفه از حدیث ابی امامة بطریق رفیع و طول و لفظ وی این است که چون من بمیرم بکنید با من چنانکه را و خوب و او هر یک آنچه دیده بودیم بر علیه و سلم امر کرد آنحضرت نارا که بکنیم با مردگان خود پس سر میوه و چون مردی از برادران شامی بر جنازه جلیقه میزد و بهشت دادید که بایستد مردی از شما نزد سر وی و بگوید یا فلان بن فلانة و وی یعنی میت می شنود آنرا و جوارحه ثابت ماند پس از آنکه وفات یافت و باری شنود می شنید و در قبر بستر گیرد یا فلان بن فلانة درین نوبت می گوید ارشاد کن مرا رحمت خدای که خفت تا آنکه عمر ایشان را بید بستر گوید یا کن ای فلان آن کلمه را که بر آید تو بران از دنیا شهادت ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسله و الله اعلم بالصواب و در ای تحلی پروردگار شست و اسلام شست و قرآن امام تو چون گفت این را میگیر و یکی از منکر نکیر دست دیگر بر روی گوید بیرون آید از پیش این بنده چه کار داریم ما با وی اکنون که حق سبحانه تعالیین کرد او را رجعت او را مردی گفت ای رسول خدا اگر نام مادر میت ندانیم چه گوئیم و بیکه نسبت کنیم او را فرمود نسبت کن بگو که مادر هکسان است انتی مصنف در تلخیص گفت استناد این حدیث صالح است و قد تواتر ایضا فی احکامه و اخرجه عبد العزیز من الشافعی گویم همیشه بعد سیاق این حدیث گفته اخرجه الطبرانی فی الکبیر و فی مسنده جماعة لم اعرفهم و در ما مش و می گفت در وی عاصم بن عبد الله ضعیف است بعد گفت و راوی از ابی امامة سعید از وی است بیاض گذاشت برای وی ابن ابی حاتم و ابن اوراشاد است و ذکر کرد مصنف رح این شواهد را نزد سعید بن منصور و طبرانی و ابن ماجه و صحیح مسلم است از حدیث عمرو بن اوس که گفت وی نزدیک موت خود چون دفن گشت شام را پس بایستید که در قبر من بقدر آنچه فرج کرده می شود شتر و تقسیم کرده می شود گوشت و وی تا آنکه استیناس کنم با شما و بدانم آنچه مرا جت میکنیم بآن رسل پروردگار خود را اثرم گوید احمد بن حنبل از گفته عیسی بن عیسا که مردم میکنند که چون میت دفن شد مردی استاده میگوید ای فلان بن فلان گفت ندیدم هیچ یکی را که کند آنرا مگر اهل شام و قتی که ابو المغیره بمرد مردی درین باب از ابی بکر بن ابی موسی از ششیخ آنرا که این چنین می کردند و باین رفته اند شافعی و گفت در سنن که این حدیث تلقین شک نمی کنند اهل معرفت بخدایت در وضع آن و سعید بن منصور آنرا در سنن خود انداخته و ضمیر بن حبیب از ششیخ وی از اهل حمص آورده پس این حمصی است و نیست شهادت برای وی درین جمله که فاسالوا الله فی شأنه الان یسال و همچنین عمرو بن العاص که تقدم و حسنم کرد حافظ ابن القیم در دهی مثل کلام منار انا در کتاب الروح این حدیث را از ادله سمع میت برای کلام ایدیا گردانیده و نیز عمل بحدیث تلقین بغیر نکیر کافی در عمل بران گردانیده و حکم بصحت نکرده بلکه گفته که این حدیث ضعیف است و حاصل می شود از کلام ایدیه که این حدیث ضعیف است و عمل بران بدعت و کثرت فاعلمین و مفسر در نباید بود و الله اعلم بالصواب و حسن بن عبد الله بن الحصبی کاسلمی بضم با و فتح را از ششیخ ابی حمزه است رضي الله عنه و ترجمه وی گذشت قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم هیت کبر عن زیارة القبور نمی کرده بودم شما را یعنی پیش ازین از زیارت کردن قبرها فرود آمد پس زیارت کنید آنها را الان و آن حکم اول را منسوخ دانید گفته اند که سبب نه قرب عبد جالبیت بود و خوف آنکه نگویند و گفته اند آنچه در جالبیت می کنند و می کردند اما الان پس تحقیق مقرر و ثابت شد و قواعد اسلام

روایه مسلم و ابوداود و الترمذی و ابن حبان الحاکم و در قول شیخ نور و با امرست برای رجال زیارت و هوام زب اتفاقا و است که است  
در حق والدین بنا بر آثار شیخ که روایت است درین باب شیخ نور و غیره که زیارت قبور مستحب است باتفاق زیرا که سبب رفت قلب و تکریم موت و  
بوسیدگی استخوان و فحاشی نیست و جز آن و از فوائد عمده در آن و عابر اموات را و استغفار برای ایشان است و باین دارد شده است سنت  
و بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که به یمنی می فرستاد و بر اهل آن و استغفار میکرد برای ایشان و از جملة آداب زیارت است که روی بجنب قبر  
و پشت بجانب قبله مقابل بر سرست زیرا که تیسر مائست و حکام کنیز قبر را بدست و بپوشند و بر آنرا و سخن نشود و در و بخاک نمالد که این عادت  
انصاری است و قرارت قرآن یک شات است تا که بعد از آنکه از او نیت و صد رشید که یکی از مشایخ حنفیه است بقول محمد بن زکریا  
و فتوی هم برین است و شیخ نیست تا که بعد از آنکه از او نیت و صد رشید که یکی از مشایخ حنفیه است بقول محمد بن زکریا  
آمده که بخواند سوره ملک بلند یا هر صد کوفت یک کوفت و در ظاهر روایت از جهت ورود اثر بر دل و زیارت روز جمعه  
فاضل تر است از روزهای دیگر خصوصاً کوفت است که هر دو بین است مشارف و در حرمین شریفین زادگاه الله تعالی و تشریف آید به روضه می آیند  
و در اول روز جمعه بخلی و بقیع برای زیارت و در روایات آمده که داده می شود برای میت در روز جمعه علم و ادراک بیشتر از آنچه داده می شود در روزهای  
دیگر تا آنکه می شناسد زائر را زیاده از روزهای دیگر انتهی مخصوصاً در تذکره الموتی و القیور گفته ابن ابی الدنیا از عایشه رضی الله تعالی عنهما روایت  
کرده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند نیست مروی که زیارت کند قبر برادر خود را و نشیند آنجا و سلام گوید مگر آنکه مرده جواب سلام دهد  
و همچنین بهیچ دغیه از ابی هریره روایت کرده سرفوفا و موقوفاً و صحیح مسلم از ابوهریره مروی است که رسول صلی الله علیه و سلم بسوی مقبره برآمد  
السلام علیکم و ارحمهم و انما انشا الله بکم للاحقون گفته و از عایشه مثل آن و زیاده کرده بر حرم الله المستقین متنا و المستأخرین  
و سنائی و ابن ماجه از بریده از آنحضرت همچنان روایت کرده و بعد للاحقون زیاده کرده انتهم لنافر و سخن کلم تسبیح اسال الله لنا و لکم العافیة و جز  
از ابن عباس و طبرانی از علی بن حوآن و ابن ابی الدنیا از ابوهریره روایت کرده که هر که داخل مقابر شود و برای آنها از خدا طلب مغفرت کند و بر آنها  
رحمت کند گویند که نماز جنازه آنها گذارده انتهی فاشی که او که زیارات مسنونه بلکه واجب زیارت قبر مطهر منور حضرت رسول خداست صلی الله علیه  
و آله و سلم در حق کسی که مرده و او بر دیده طایفه شود و بشرف حضور آن بقدر نور سعادت اندو زگر دو و مشر و حیت و استجاب می نماید است با دل و همچو  
و هیچ کس در زب و استجاب بلکه ایجابی خلافی نیست و بعضی اجماع بر آن نقل کرده اند و از ترک زیارت شریف با وجود حضور در آنجا تذکره  
بلای نموده اند و اختلاف کرده اند و آنکه از فضیلت تقدیم زیارت و در ضمن سفر بسوی مسجد شریف نبوی صلی الله علیه و سلم حاج مختار زید و عطاء و مجاهد  
و حنفی و احمد و شافعی تقدیم حج است و به قال الامام ابوحنیفه و مذهب علقیه و اسود و عمر و بن میمون تقدیم زیارت مذکوره است فاکدل شیخ الاسلام  
احمد بن عبد الحکیم بن عبد السلام ابن تیمیة الحرانی رح نقل کرده اند که وی حدیث لا تشد الرحال الا الی ثلثة مساجد و حدیث لا تتخذوا قبری عیداً استدل  
کرده است بر منع زیارت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و شیخ ابن حجر عسقلانی می شناسی ثلث المساجد و غیره و شیخ و شیب بسیار بروی کرده و لو بت  
بفضل و تکفیر مانع رسانیده و حجر سطور چون مراجعت بکتاب می رخ که بر طریق ماثوره نوشته است که معلوم شد که وی رح را انکار از اصل  
زیارت نیست بلکه تصریح کرده که زیارت برد و گونه است یکی شرعی که مقصود از وی سلام بر میت و دعا برای وی باشد و دیگر بدعی که مقصود از آن  
از ان طلب حاج خود از آن میت بود یا و حانودن نزد قبر وی یا قصد دعا بدارن میت که این سنت نیست و نه هیچ یکی از سلف اید که آنرا مستحب  
بعده و بر بیان این هر دو زیارت اطاعت کلام کرده و از ان معلوم می شود که مقصود وی منع سفر برای زیارت است هر زیارت که باشد که سلف را



که قصد رونق و شرف قبور و اصلاح اولاد و شداد و تقبیل بر ضرب طلب حاجات و مطالب خود از آن بطریق که شرع شریف بدان وارد نیست بکنند  
 و در ضمن آن متربک صد کبائر یکدیگر بعضی کفریات از برای استغفر تا نسیب آن می شوند باینکه فرائض و واجبات و دیگر ضروریات دین نه آنکه  
 اصل زیارت سید المرسلین صلوات الله علیه و دیگر صلواتا مشروح است حاشا عن ذلک پس طعن طاعنین بر روی سببی بر غلط فهمی خودشان است  
 و اعجاب العجایب این است که امام مالک صاحب موطا و جمعی دیگر از سلف مثل قاضی حیاض و عینی و ابی امام الحسین و غیر هم نیز منع میکنند از سفر بزیارت  
 سید سجد که در حدیث وارد شده بلکه ملک بکر است زیارت قبر وی صلی الله علیه و آله و سلم را با آنچه دیده بودیم طار و در جوابش گفته اند که اگر  
 قطع نمائید بآن قائل شده و بعضی گویند اطلاق لفظ زیارت را کرده اند که بر جنازه جلیقه می کنند و بعضی می گویند زیارت بر جنازه جلیقه  
 اما هیچ یک از تنکفیه ایشان بپراخته و این اول دلیل است بر نفسانیت این بزرگواران که گفته اند زیارت بر جنازه جلیقه و اما ولی الله محدث دهلوی رح  
 در رساله عربی خود که در ذیل از شیخ الاسلام رضی الله عنه نوشته اند میفرمایند: زیارت تا آنکه عمر ایشان است و بعد از آن زیارت بر جنازه جلیقه  
 کلامه ذلک دلیل صریح صحیح فائده مند می باشد از زیارت مطلقا پس از سفر زیارتی حدیثی است که از امام احمد بن حنبل روایت شده است که  
 مسلخ اجتهادی لایمینی آن لیشد علیه ذلک استشد انتهی بلفظه و در شامی می آید طالع بسیار کرده این موضع لائق ذکر آن نیست و در سطور  
 در شرح که در شامی اجری نموده بر کتابی واقف شده سبی بالقاصم الشکلی علی مخبر ابن السکری از تصانیف حاکم بن عبد الماددی المقدسی رحمه الله تعالی  
 و آنرا بقلم خود نقل گرفته و در وی جواب داده است سبکی را از جمله آنچه ایراد کرده است بر شیخ الاسلام درین سلسله بروی که هیچ مصنف را چاره نباشد  
 از قبول آن و او تحقیق علوم حدیث و فضیلت داده و طبع حج علیه و آنرا که اعتراض کرده اند بروی درین سلسله یا مسائل دیگر بیشتر علم و فضل  
 و تقاضای وی نرسیده اند و علو مرتبه و رفعت شان می از کتب طبقات ثوان دریافت و سید علامه صفی الدین مقدسی حنفی و ابن ناصر الدین  
 دمشقی را در مناقب و تراجم وی رسائل و کتب مستقله است که بران علمای و با علمای تقریظها نوشته اند بعضی این رسائل پیش عمر سلطون رسید  
 موجود است و آنرا از حرم شریفین زاد بها الله تعالی همراه آورده و ترجمه او را تحائف النبلا در یک کراسه نوشته بدان رجوع باید کرد تا حقیقت  
 حال واضح شود و زاد الترمذی فانها تذکر الاخره زیاده کرد ترمذی از حدیث بریده بدستیکه زیارت کردن قبور یا دعای بعد از آنست بلکه  
 جزین عالم دیگر است که آنجا باید رفت و از اینجا معلوم شد که در زیارت قبور بصفت عبرت و خیرت باید بود نه غافل و ابله و بر زمین که زمین  
 میگذری ساکن روزه که عیون است و خطوط است و قد و دست و خود و این همه چشمه خورشید جهان افروز است که که می یافت بر آرا که عاود نموده  
 و نراد ابن ماجة من حدیث ابن مسعود و تزهید فی الدنيا و زیاده کرد ابن ماجة از حدیث ابن مسعود که دیدن قبور بیه خیرت  
 میگرداند و دنیا و نفرت می بخشد از آن که چون سر انجام کار این است این همه قتل بدینا چیست و یکی بگوید غریبان شریک کن بین  
 که نقش علماء باطل افتاده است و درین باب حدیثی است از ابی هریره نزد مسلم باین لفظ که طلب افزون کردن رب خود را که زیارت کنیم قبر  
 مادر خود را پس افزون داد و این زیارت کشید قبر را زیرا که آنها یا دعای دهانند شمار اموات و رواه الحاکم و ابن ماجة مختصرا و از ابن مسعود و از ابن ماجة  
 و حاکم و در وی ابی بن یابی مختلفه فیست و از ابی سعید نزد شافعی و احمد و حاکم و از انس رواه الحاکم و لفظ وی این است بودم من که نمی  
 میگردم شمار از زیارت قبور پست ظاهر شد که آن را قیق میکند دل را وی که باند چشم را و یاد میداند آخرت را پس زیارت کشید آنرا و انگوشت  
 بهوده و از ابی ذر رواه الحاکم و از علی بن ابی طالب علیه السلام رواه احمد و از عایشه رضی الله عنها و از آنحضرت  
 در زیارت قبور رواه ابن ماجة در سبیل گفته این همه احادیث دال است بر مشروعیت زیارت قبور و بیان حکمتی که در دست و آن اعتبار است







پس خود گفته و بخاری از حدیث ابن عمر آورده که او تعالی عذاب نمی کند با شک چشم و نه اندوگمین شدن آل و لیکن عذاب می کند باین و انکار  
 کرد پس وی زبان خود یا رحم می کند و اما آنچه در حدیث عایشه است نزد شیخین در قول فی صلی الله علیه و سلم هر کسی را که حکم کرد او را که نمی کند زنان  
 مجتمعات را برای یکجا بر حفرین ابی طالب بحث فی انوا هم من التراب پس محمول است بر یکجا با و از نیاحت بود پس امر کرد بنی از ان اگر چه  
 بخاک انداختن باشد در دمان آنها و عن ابن عمر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم قال المیت یعذب  
 فی قبره بما یشیع علیه من عذاب کرده می شود در قبر خود بچیزیکه نوید که در آن سخن است که می گوید از انانکه  
 برای است و گفته می شود بوی بطریق است و از تحریرت گویا که وی را و خبر داد هر یک با آنچه دیده بود پس است و راضی بود بدان پس  
 محل زجر و توبیخ باشد مصنف در تلخیص گفته اختلاف کرده اند مراد از حدیثی که در آن آمده که فرموده است و راضی بود بدان پس  
 که از نیاحت منعی عنها باشد از عذاب مرده آنچه می رسد و از از وی است ثابت ماند که حدیثی که در آن آمده که فرموده است و راضی بود بدان پس  
 این اجماعی از ائمه آخر ایشان شیخ تقی الدین بن تمیم است و الله اعلم بالصواب و در شرح ریاض در باب  
 شرح نوحه از نووی آورده که گفت اختلاف کرده اند علماء در معنی این حدیث پس تاویل کردند جمیع که معذب آن میت است که وصیت کرد  
 بر یکجا و نوحه کردن بر خود بعد از موت و جباری شد وصیت او پس از وی عذاب کرده می شود بسبب گریستن کسانی بر وی و لیکن  
 کسی که نوحه کرد و گریستند بر وی اهل می بغیر وصیت پس عذاب کرده نمی شود و او را بقوله تعالی و لا تزر وازف الذی و لا تزر وازف الذی  
 طائفه که این محمول است بر یکجا اجمال کرد و وصیت را بر ترک نوحه بر خود پس می معذب گردد بقرطی خود در اجمال و وصیت بر ترک نوحه و هر  
 وصیت کرد که بر وی نکرند و می معذب نشود زیرا که از وی درین باب بقرطی فرموده و حاصل قول اجماع وصیت است بر ترک نوحه و در  
 اقوال دیگر است اما بنگنان با وجود اختلاف مذاهب اجماع کرده اند که مراد بگریستن یکجا بصوت نیاحت است نه مجرد شک چشم انتهی تلخیصا  
 و طما آنچه و مر بخاری و مسلم راست مانند حدیث ابن عمر که گفت مغیره بن شعبه از رسول خدا از اصرار صلی الله علیه و سلم می فرمود که نوحه کرده شود  
 بر وی پس بر ستمیکه آن کس عذاب کرده می شود بچیزی که نوحه کرده می شود بر وی روز قیامت عن المغیره بن شعبه از حدیث  
 رضی الله عنه در سبل گفته احادیث درین باب بسیار است و در وی دلالت است بر تعذیب میت بسبب نیاحت و تشکال کرده اند  
 این را زیرا که این تعذیب است بفعل غیر وی و مختلف آمده اند جوابا عایشه انکار کرد بر عمر و ابن عمر و احتجاج کرد بقوله تعالی و لا تزر وازف الذی  
 و از سزا و از آخای و همچنین انکار کرد ابو هریره و قرطبی استبعاد انکار عایشه کرده و گفته روایت کرده اند چند کس از صحابه  
 پس نیست وجه برای انکار آن با وجود امکان تاویل بعد قرطبی جمع کرده در میان حدیث تعذیب و آیه و گفته حال بر نوحه می نیست باحو  
 دنیا و جباری شد تعذیب در آن گناه غیر چنانکه مشیر است بآن قوله تعالی و اتقوا فتنه لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة  
 پس معارض حدیث تعذیب آیه مذکور نباشد زیرا که مراد بدان اخبار است از حال آخرت و استقواء الشارح و بسیاری از علماء بتاویلش فتنه اند  
 بوجه اول بخاری راست که معذب میشود وقتی که نیاحت سنت و طریقه وی باشد و می اهل خود را در حیات خویش بران مقرر داشته باشد  
 و اگر طریقه او نیست پس معذب نشود و برین تقدیر مراد آنست که معذب می شود و بعضی بجای اهل خود و حالش معذب شدن عذب  
 بفعل غیر خود چون او را در وی سببی باشد دوم آنکه مراد تعذیب است بصورت وصیت بنوحه و این تاویل جمیع است گویند که این معذوف  
 بود نزد قداما قال طریقه بن العبد است اذ امت فابکینی بر انا اهل به و شقی علی الحبيب یا اتم معبدی و لازم نیست که اگر انتقال





واصله فی مسلم روایت کرد این را ابن ماجه و طبرانی است و لفظ وی اینست که خطیب خواند آنحضرت روزی دو گز گرد و مروی را از اصحاب خود که قبض کرده شد و کفن کرده شد و کفنی غیر طایل و قبر کرده شد در شب و لکن قال و لیکن گفت درین حدیث بعد آنچه ذکر کردیم زجران یقبر الرجل باللیل حتی یصلی علیہ زجر کرد و ازینکه دفن کرده شود در شب تا آنکه نماز گذارده شود بروی مگر آنکه مضطر شود آدمی بسوی آن این ظاهرست در آنکسی جائیست که مظنه حصراتی بر او باشد در حق میت بترک نماز یا عدم حساب کفن چون حاصل شود در تأخیر میت تا روز کثرت مصلین یا حضور کسی که اسرار او خبر داده هر یک با آنچه دیده بود پس بن تقدیر تأخیر باید کرد در بدان واگر چه در روز باشد و ال است برین دفن علی رضی الله عنه فاطمه را در شمس رجبنا از چلیب و من بهفت ایل عباس آورد که در آن حضرت قبری را در شب پس افروخته شد برای آنحضرت چنانچه پس گرفت آنحضرت سینه کهنه ثابته ماند فلما نزلت حدیث ما انکذا بین ابی القاسم و ابی جعفر قرآن تبارکی گفت این حدیث حسن صحیحست و در شرح گفته اند وی ضعیفست و نزدیکی گفته در بیان ختن تا آنکه عمر ایشان آن و ازین حدیث معلوم می شود که دفن در شب درستست و وجوهر است در شب شاید آن باشد که در الوقت اجتماع مسلمین علی رجانه و حمل آن دشوارست اسلام و ازینجا رخصت کرده اند بعض اهل علم در دفن بشب این خرم گفته مدفون نشود هیچ کی در شب مگر آنکه مضطر گردد و بسوی آن و گفت دفن اصحاب از دواج آنحضرت بشب بطوروت خوف زحام یا تغیر و غیر ذلک بود از آنچه دفن بدان در شب مباحست و حلال نیست هیچ یکی را که گمان کند بآنها جزین انتهی و عمل عبد الله بن جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه قال لما جاء نجی جعفر

چهارم بی آنکه میان سید بهاء و سید ابی طالب  
گفت هرگاه که آن خبر موت جعفر که در غزوه مؤنه شهید شد قال النبی صلی الله علیه وسلم اصنعوا لاجعفر طعاما  
بسانید برای او و جعفر طعامی را فقد اتاهم ما لیشغالهم پس تحقیق آمده است ایشان را چنین که باز میدان ایشان را از طعام کن  
که خبر موت او باشد شیخ در ترجمه گفته درین حدیث دلیل است بر آنکه مستحب است خورشید و نان همسایگان و دوستان را تهیه طعام  
مرا اهل بیت را و بعضی گفته اند فرستادن طعام برای اهل مصیبت روز اول غیر مکره است از جهت شغل تجمیع نیست و روز دوم مکره است  
اگر زنان نوحه گز جمع شوند زیرا که این اغانت است بر اغم و عدوان و اختلاف کرده اند در اکل غیر اهل مصیبت آن طعام را و ابو القاسم گفته  
باک نیست مگر کسی را که مشغول است به عمارت کذا فی المطالب المومنین اخرجه الخمسة الا النسائي یعنی احمد و ابوداود و ترمذی  
و ابن ماجه و شافعی نیز صححه ابن لیسکن و حسنه الترمذی و اخرج نحوه احمد و الطبرانی و ابن ماجه و ابن جریر و ابن کثیر و ابن کثیر  
در سبیل گفته درین حدیث دلیل است بر شریعت اینسان اهل میت بساختن طعام برای ایشان بنا بر شغل آنها موت و لیکن احمد و ابن ماجه باسناسن  
صحیح از حدیث جریر بن عبد الله عجلی آورده که گفت بودیم کمی شعر دیم جمع شدن مردم را نزد یک اهل میت و ساختن طعام را بعد دفن او  
از نیاحت پس محمول است حدیث جریر بر آنکه مرا ساختن اهل میت است طعام را بر کسی سانی که همراه وضع بودند و در دفن و حاضر بودند نزد  
شان کما عرفت بعض اهل الجہات و اما احسان بایشان بحمل طعام بسوی ایشان پس لا باس است و همین است مضاف حدیث جابر و سبیل  
حرام است بعد موت عقیقت نزد قبر زیرا که وارد شده است نهی از ان احمد و ابوداود و از حدیث انس آورده که گفت آنحضرت نیست عقیقه  
در اسلام عبد الرزاق گفته عقیقه میگردد ابل را بر قبر مردی و می گفتند جزای فعل او میدهم زیرا که وی در حیات خود شش عقیقه کرده معانان را میخواست  
پس ما هم نزد قبر وی جانور فنج کرده نخورون و رند با و پرند با میدهم تا بعد وفات هم مطلع باشد چنانکه در حیات خود بود و مذہب بعضی  
از ایشان آن بود که چون را حلاله او را نزد قبر وی فنج کرده شود روز محشر سوگوار بر خیزد و هر که نزد قبرش عقیقه کرده نشود وی پیاده بر خیزد و این بر

تأئین حشر از ایشان راست می آید پس این معنیست جای مجرم انتقی و حسن سلیمان بن بربطه الاسلامی رومی عنه ابنه و عمر بن حصین  
و جماعتی است نه خمس عشره و ثمانه عن ابیه روایت می کنند از پدر خود که بریده است قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم  
یخرجهم اذا خرجوا الی المقابر ان یقولوا ابو و آنحضرت که تعلیم میکرد صحاب را چون بیرون می آمدند بسوی مقبره یا اینکه گویند این کلمات  
السلام علیکم اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین سلام است بر شما ای اهل سرایا از مؤمنان و مسلمانان و گفته اند که سلام  
اینجا یعنی استسلام است یعنی تسلیمت نیز که تمیز مایه است و عام تسلیمتانی که آنرا عرصه و فضا باشد و استعمال و در منازل احیا آید و در موت  
نیز اطلاق کردند و آنرا آن شان یک شان است تا که بعد از آنکه از آن خدای تعالی بشمارندگان و پیوستگانیم و استعمال انشاء است  
در اینجا بجهت تبرک و رغبت است تا سیرت که گویند سلف است خواهی یافت یا بجهت شک در وفات بر ایمان یا باعتبار قرب و  
گرفته فضا بود که با هم رویم و میرسد که سلف یک گویند بر سر مع وفات که بعضی ماکول سباع اند و بعضی غریق و بعضی سوخته و جز آن لحوق  
بظاہر مقتضی ذوق است و اینها غیره در فون است که در کتب معتبره است و لکن العافیة فی طلبم از خدا برای خود و برای شما عافیت و سلامت از عذاب دنیا  
و آخرت رواه مسلم و اخرجه ایضاً من حدیث حاشیة و فیة زیادة یرحم الله المتقین من اولاد المتأخرین و بعد حدیث دلیل است بر شریعت زیارت  
قبور و سلام بر قبور خطاب گفته اسم دار واقع می شود بر قایم و بر صحیح زیرا که دارد در رفت بر برج مسکون و بر خراب غیر مہول هر دو واقع می شود و دعای  
سیت سلامت است از عذاب مناقشه حساب مقصود از زیارت قبور دعاست برای ایشان احسان در حق آنها و تذکر آخرت و زهد دنیا  
و اما آنچه عام بر خلاف این احداث کرده اند همچو خواندن آنها و تصریح و ستفاه و سوال کردن از خدا سعی شان و طلب حاجات از ایشان که این همه

ان بدع و جمالات است و عمر ابن عباس رضی الله عنه قال مر رسول الله کذبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
بقبور المدینة بقبر ما که در مدینه بود و فاقبل علیهم بوجه پس مقابل شد آنحضرت بر ایشان بروی مبارک خود فقال  
پس گفت السلام علیکم یا اهل القبور یغفر الله لنا و لکم سلام است بر شما ای کسان قبور بیا مرز خدای تعالی ما را شمارا  
انتوا سلفنا و نحن بالآخر شمایمیش گذشتگان ما بعد ما در پی شما میسریم امر و زگر از رفته حریفان خبری نیست و فرستادین  
بزم زبانه شری نیست و در اینجا دلیل است بر آنکه گذرنده سلام گوید بر اموات چون بگذرد بر مقبره و اگر چه قصد زیارت آنها نگرفته است و در روی  
و دلالت بر آنکه مردی اندکی را که میگذرد بر ایشان سلام میکند بر آنها در نه اضاعت باشد و ظاہر کشتن جمعه و غیر است و در هر دو حدیث اول  
و این حدیث دلیل است بر آنکه چون انسان برای بلی و عباد و استغفار کند باید که ابتدا بنفس خود کند و برین وارد است او عیة قرآنیہ و تبتا اغفر لنا  
و لاخواننا الذین سبقونا بالايمان و استغفر لذنوبک و لا یغفر لذنوبک و لا یغفر لذنوبک و لا یغفر لذنوبک و لا یغفر لذنوبک و لا یغفر لذنوبک  
برای سیت بلا خلاق و اما غیر ذی این قدرت قرآن پس شافعی گویند میرسد او را و احمد و جماعتی از علما ابو صول می نمیت رفته و جماعتی از اهل سنت و حنفیه  
بآن رفته اند که میرسد انسان را اگر و اندین ثواب عمل خود برای غیر صلوة باشد یا صوم یا حج یا صدقه یا قنات قرآن یا ذکر و هر چه از انواع قرب باشد  
در سبیل گفته اند انقول هو الارح و لیلا و وار قطنی بر روایت کرده که پرسیدم می آنحضرت را چگونه نگوئی کند با ما و پدر خود و بعد موت ایشان فرمود  
نماز کند و برای ایشان با نماز خود و روزه دارد و برای ایشان بار و زده خود و در حدیث بخاری و مسلم است که آنحضرت میگردد آنحضرت از طرف نفس خود  
گو سفندی و از طرف است خود گو سفندی و در روی اشارت است بر رسیدن نفع بانسان از عمل غیری در سبیل گفته و قد بسلطان الکلام فی جوشی  
صنوا انما یما یرضح به قوة هذا المذهب انتهى رواية الترمذی و قال حسن بن غریب و گفت عایشه نبود آنحضرت هر گاه که می بود شب





در حالیکه ساعی است و در وی است از حدیث عباده بن اصبامت که فرستاد او را آنحضرت بر صدقات و فرستاد و لید بن عقبه را ساعی  
 بر وی المصطلق و روایت کرد و یسعی از شافعی که می فرستادند ابو بکر و عمر بر صدقه و در طبقات ابن سعد است که فرستاد آنحضرت صدقین را بکسر  
 غرب بلال حرم سینه تسع و این و یغزانی اقدسی است با سائیده و بالجمله چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم معا و را بسوی یمن فرستاد و مشا  
 کرد او را بنقل نفیس خود و آنحضرت پیاده بود و مساند و سوار و فرمود شاید که باز در نیایی ما را تو ای معا و هم چنین واقع شد فذلک الحدیث  
 پس ذکر کرد ابن عباس تمام قصه معا و را که فرمود آنحضرت که تومی آئی قومی را که اهل کتاب اندی و یمنی است کن ایشان را بگو ای واد  
 لا اله الا الله و محمد رسول الله پس اگر فرمان برداری کن من در اینی و مرا و خبر داد هر یک با پنج دیده بود پس به تحقیق خدای تعالی من عرض  
 کرد این است بر ایشان پنج نماز در روز و شب پس اگر ایشان را بر جنازه جلیس کنی و بهفت روز ایشان را و فیه  
 و درین حدیث بعد از آنکه مذکور شد این است که ان الله افترض علیکم ثلث ثبات ماند که این حدیث را آنکه و فیه خدای تعالی تحقیق من عرض  
 گردانیده است بر ایشان صدقه را یعنی زکوة تا وخذ من اغنیاءهم صدقه گرفته و سخن تا آنکه عمر ایشان را و درینجا و دلیل است بر آنکه  
 متولی بعضی زکوة و صرف آن امام است بنفس خود یا نایب می و هر که متع شود و از دادن آن که الله علیه و سلم در وی بقهر و بیان کرد آنحضرت این فرمود  
 بفرستادن اعیان فقره علی فقرا و هر یک پس باز گردانیده شود و بر وی ایشان را ایشان را باین است لال کرده اند بر آنکه کافعی است  
 اخراج زکوة و صنف واحد گفته اند و محمل که تخصیص فقره بجهت آن کرده باشد که غالب بهین ایشان اند و نیست در وی دلیل بر ندک  
 و شاید که مراد بفقیر کسی است که حلال است صرف زکوة بسوی می پس داخل باشد مسکین هم نزد کسی که می گوید که مسکین اعلی حال است از فقیر  
 و هر که بالعکس است پس امر واضح است منتفی است کیه تمام روایت اینست پس اگر اراعت شد صدقه را پس دور و از خود را از فقر  
 اموال ایشان را بر زمین کن دعا می گم کرده شده را که نیست میان غای مظلوم و میان خدای پرده سه شرس از او مظلومان که حکام و عا کون  
 اجابت از در حق بهر استقبال می آید و واللفظ للبحر می چنانکه گذشت از حدیث ابن عباس که می آئی قومی را الخ و سخن  
 النس رضی الله عنه ان ابابکر کتب له روایت است از النس که بدستیکه ابو بکر صدیق رضی الله عنه نوشت بر ای  
 وی این کتاب و قتی که متوجه گردانید او را بسوی حجرین و آن کتاب این است بسم الله الرحمن الرحیم هذه فريضة الصدقة این  
 نسخه فريضة زکوة است مضاف را حذف کردند زیرا که معلوم است و در وی جواب اطلاق صدقه است بر زکوة برخلاف کسی که منع می کند  
 از آن در بخاری این کتاب را بسیمله شروع کرده که تقدیم التي فرمخا رسول الله صلى الله عليه وسلم على المسلمين  
 زکونی که فرض گردانیده است آنرا رسول خدا بر مسلمانان در وی دلالت است بر اینکه این حدیث مرفوع است و مراد بقرض تقدیر است زیرا که  
 و جوب آن ثابت است بنص قرآن که ما يد ال قوله والتي اصرا الله بيجار سق ذلك و آن صدقه که امر کرده است خدای تعالی بدان پیغمبر خود را  
 یعنی بتقدیر افعاء و اجناس می و قدر مخرج از وی پس کسی که طلبیده شود از مسلمانان آن صدقه را بر وجه مشروع آن پس باید که ببرد  
 آنرا و کسیکه طلبیده شود و فوق آن و زیاده بر وجه مشروع پس باید که نهد فی کل اربع و عشرين من اهل فاد و نجا الغنم  
 در هر بست و چهار از شران و آنچه با بیان است چهارست که سفند است فی کل خمس شاة و در هر پنج شتر یک گوسفند و در هر  
 گفت ظاهر ازین لفظ و مانند آن آنست که چون این قدر اهل جمع شوند در آن زکوة لازم شود از آن یک کس باشند یا از آن دوسر  
 و بهین است مذکور شافعی و تا می رسید به این معنی را التسمیة زکوة بحق المال در اثر حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه پس این تسمیة می کند

که دوران زکوة بر اجتماع مال است نه حال مالک لهذا بر مال صبی و مجنون نزدیک اهل مدینه واجب می شود و بر زرع صبی نزدیک به لازم می آید و زکوة  
مصلحت و ادوات حکم بر حال مال دون حال مالک آنست که مصدق از نزدیک نام با جناد و قری می رود و ادوات بر حقیقت حال مالکان اطلاع نیست  
و در قول مالکان عمر می رود و تحقیق حال متغیر می شود بخلاف رعا و گله که بر شارب و مسلح جمع می شوند و معرفت آنها بمشاهده می توان حاصل نمود  
و بی اجتماع و در اجتماع آنست که بسبب آن همه و ایک گله و یک رمد می توان گفت این با اتحاد مشرب یعنی جای آب خوردن مسرج جائی از فتای  
قریه که در آن از میان خانه ها آورده و جمع است و قلم می برند و مرغی نیست چه گاه و مرل جای آنها در وقت شب و موضع حلب  
و راعی و محل پس با اتحاد این یک شات است تا یک صبح و دو روز و در آن گاه از آن شیه چند شرط است که باید و قول الغنم مبتدای منوخت بر شرب  
ما قبل اوست و در بعضی نسخ است تا شش روز و در بعضی نسخ است که در وقت شرب از آن شیه چند شرط است که باید و قول الغنم مبتدای منوخت بر شرب  
واحد پس اگر شرب بجای آن است تا شش روز و در بعضی نسخ است که در وقت شرب از آن شیه چند شرط است که باید و قول الغنم مبتدای منوخت بر شرب  
پس در و کفان است نزد شافعی که گویند است که الا قیس ان لا یجزی فاذا بلغت خمساً و عشتین بن الی خمس و ثلثین  
فقیها بنت مخاض پس چون برسند شتران است پنج شتر تاسی پنج شتر پس واجب در آن بنت مخاض است و باین رفته اند جمهور  
و مروی است از علی رضی الله عنه که واجب است در است و پنج شاید بحدیث مرفوع که در دست بدان و حدیث موقوف از علی کرم الله وجهه  
ولیکن مرفوع ضعیف است و موقوف حجت نیست فلذا قائل نشدند بدان جمهور استی ماده و این را برای زیادت توکید آورده و در نه معلوم  
که بنت مخاض چر ماده نباشد و مخاض یعنی نیم و تخفیف خامی مجر و در آخر ضاده و جمع آنکه یکسال بروی گذشته باشد و قدم در سال دیگر گذاشته  
تا آخر آن سال همین نام دارد و بر است که تر باشد یا ماده زیرا که نادر وی از عوامل است و مخاض ناقصی حامل را گویند و است او را واحد الفظ  
وی و مخاض آنست که وقت حمل می در آمده باشد اگر چه حامل نبود و تخم فیرا راجع است بسوی ابل فان که تکی پس اگر نباشد بنت مخاض  
فاین لبون ذکر پس واجب در آن لبون نرست و زیادت ذکر برای تاکید است لبون یعنی آنکه در سال بروی گذشته باشد و در سال  
سوم در آمده تا تمام آن زیرا که مادر شش شیر می دهد و دیگر را که زائیده است و ماده را بنت لبون گویند فاذا بلغت ستاً و ثلثین  
الی خمس و اربعین فقیها بنت لبون آنست پس چون برسند شتر سی و شش را تا چهل و پنج پس در آن بنت لبون است ماده  
فاذا بلغت ستاً و اربعین الی ستین فقیها حقة پس چون برسند چهل و شش را تا شصت پس در آن حقة است بکر جا  
و تشدید فان تا که سه سال بروی گذشته باشد و در سال چهارم در آمده تا تمام او همین نام است و ذکر را حق گویند بنا بر آنکه سختی  
با کردن بروی شده است و لهذا گفت طرقة الجمل کوفته شده شتر است یعنی سختی آن نشده که شتر نر بروی مجدد و طرقة الفرج اول  
یعنی مطرقة است بر وزن فحوله بحسب مفعول مراد آنست که نشان او این است اگر چه تحمل آنرا مطروق نگرفته باشد فاذا بلغت احدى  
و ستین الی خمس و سبعین فقیها جذعة پس چون برسند شتران شصت و یک را تا هفتاد و پنج پس واجب در وی جذعة است  
بفتح جیم و ذال شتری که بروی چهار سال گذشته باشد و در پنجم در آمده فاذا بلغت ستاً و سبعین الی تسعين فقیها بنت لبون  
پس چون برسند ابل هفتاد و شش را تا نود و پس در وی بنت لبون است بیانش گذشته فاذا بلغت احدى و تسعين  
الی عشتین و مائة فقیها حقان طرقة الجمل پس چون برسند نود و یک را تا یکصد و است پس در وی حقة است  
کوفته شده شتر گذشته بیان او فاذا از ادت علی عشتین و مائة پس چون زیاده گردد بر صد و است یعنی یک یا زیاده



چنانکه قول جمهور است و اهل سنت بر آن کتاب هم میسر چون باشند صد و بیست و یک پس در وی سه بنت لبون است تا آنکه برسد صد و بیست و یک  
و مقتضای این است که آنچه برین مقدار بریزد زکوة وی اهل سنت چون اهل اهل باشد پس واجب است در وی زکوة آن مگر وقتی که برسد  
یک صد و سی که واجب در وی دو بنت لبون است و یک حقه و چون یک صد و چهل برسد در وی یک بنت لبون و دو حقه است و از این صنف  
آمده که چون زیاده شوند بر یک صد و بیست بر گردند بسوی فریضه غنم پس در یک صد و بیست و پنج سه بنت لبون و یک گوشت است که برسد  
حکم هر اربعین و خمسين که کرده اند پس چون یک صد و بیست و یک برسد لازم است که در وی یک بنت لبون و در وی یک حقه است  
و خوان ذکر کرده پس هم قول ابو حنیفه محتمل است نیز محتمل که در صد و چهل و دو هر یک با پنج دیده بود پس او را الله اعلم فی کل العین  
بنت لبون پس در هر چهل بنت لبون است و دو حقه است بر چهل و پنج حقه است و من که یک حقه  
الا اربع من الانبیل فلیست فیها صدقة و کسی که شتر ثابت ماند یا شتر یا آنکه در صدقه الا ان لی شاء  
در بجا آنکه خواهد صاحب شتران که بطریق تطوع و تبرع چیزی بدو بخش تا آنکه عمر ایشان است ذکر کرده شد برای تو هم ناشی  
از قول می فلیست فیها صدقة و منفی مطلق صدقة است زیرا که لفظ محتمل است و اگر چه شتر باشد پس این صدقه واجب اهل سنت که درین  
حدیث تفصیل یافت و ظاهرش و جوا عیان مذکور است و لیکن غنم قرب می آید که هر که غنم را نیاید غنمی مراد را کافی باشد که از انبیل  
گویم بقیه حدیث این است که پس چون برسد پنج شتر را پس در وی یک گوشت است و یک سیکه برسد نزد وی شتران مقداری که صدقه در وی  
بند عباد باشد که از شصت یک تا هفتاد و پنج است و نیست نزد وی جذعه و نزد وی حقه است پس قبول کرده می شود از آن کس حقه می گویند  
و میداد با وی دو گوشت و آن اگر بیشتر شود آن دو گوشت مراد را یا بدست در هم و یک سیکه برسد نزد وی صدقه حقه و نیست نزد وی حقه  
و نزد وی جذعه است که فوق حقه است پس قبول کرده می شود از وی جذعه و میداد او را صدقه ستانده است در هم یا دو گوشت چنانکه مقتضی  
میداد در قسم سابق و یک سیکه برسد نزد وی صدقه حقه و نیست نزد وی مگر بنت لبون پس قبول کرده می شود از وی بنت لبون و بدست در هم  
آن دو شات یا بست در هم و یک سیکه برسد صدقه و بنت لبون را و نزد وی حقه است پس قبول کرده می شود از وی حقه و بدست در هم  
بست در هم یا دو گوشت بر عکس آنکه او بمصدق می داد و یک سیکه برسد صدقه او بنت لبون را و نیست نزد او و نزدیک او بنت مخاض است  
پس قبول کرده می شود از وی بنت لبون و بدست در هم یا دو شات و یک سیکه برسد نزد وی صدقه بنت مخاض و نیست نزد وی و نزد وی  
بنت لبون است پس قبول کرده می شود از وی بنت مخاض و بدست در هم یا دو گوشت حاصل آنست که اگر بمصدق کمتر از او  
در هر چیز که دیگران غنم کند و اگر بیشتر و بمصدق چیزی بوی دهد پس اگر نباشد نزد وی بنت مخاض بطریق وی نزد وی این لبون است  
نه بنت لبون یعنی نه ماده پس قبول کرده می شود از وی همان این لبون و نیست اجنبی و می چیزی و درین دلیل است که قضیت الوشت  
منجر میگردد بفضول سبب آنکه زکوة غنم پس سبب است درین قول و فی صدقة الشتم فی سبب ثمنها و در صدقه گوشت آن بیرون چندان  
دل است از صدقه غنم یا ماده حامل و این خبر مقدم است و سائمه از گوشت آنست که بچرخ و طعم داده نشود و لفظ سوم مفید آنست که می  
شده است و وجوب کوة غنم و قال الجمهور واکل ربعة کتفه شتر نیست و او را و گفته شد است و ختم باین حدیث گویم دور اهل حدیث بهر  
برنجیم که نزد او و و نسائی است باین لفظی کل سائمه اهل الحریث آری در گاؤ و ذکر سوم فیا ده و آنرا قیاس بر کرده اند بر اهل غنم  
در مصنف گفته شد و دیگر سوم است که در کلامی مباح چرا که پس اگر کلامی باشد از سائمه گویند یا سائمه و در هر چه آمده است و از هر یک فقیر غنم





که ده درم از آن برابر هفت مثقال باشد و همین وزن جاری شده است تقدیر در دیوان عمر رضی الله عنه و امر بر آن مستقر یافت و در شرح و تفسیر گفته یک درم باین وزن سبعة نیم مثقال و پنج حبه است پس ده درم هفت مثقال شد و مثقال است قیراط است و قیراط پنج درم یک درم چهار قیراط و وزن هفتاد و چند و رقی چهار حبه است پس هفتاد و چوبه هفتده و نیم رقی است بحساب فی مائه هشت رقی دو باشد و یک نیم رقی شد و یک درم دو باشد و یک نیم رقی شد و ده درم شری است و دو باشد یک رقی کم گوید که بحساب فی مائه یازده باشد و در روپیه کسری کم یعنی یا و آنه چهارم کم تقریباً باشد پس موصد درم کم لصاب زکوة است باین حساب بی شش توله و پنج و نیم باشد می شود و واجب از زکوة در آن ده باشد هفت نیم رقی است و بحساب روپیه چهل سوپیه تقریباً یعنی سی و نه روپیه و دو و آنه و یک نیم یا و بالا کسری کم خواهد شد واجب در آن ربع عشر خیل است یعنی یک سوپیه و اگر بقدر پنج حبه یازده شود یعنی بر چهل است و روپیه شش یا بیفزاید یک سوپیه و سه آنه کسری زیاد و در زیادت بر لصاب که کمتر از خمس باشد همان یک روپیه کافی است زیاد و نباید داد زیرا که نه و حنفیه در کسور زکوة نیست تا زیادت بقدر خمس نرسد و بقدر لصاب کافی باشد مثلاً اگر چهل سوپیه و دو روپیه باشد روپیه یا هفت روپیه زیاد شود و یک روپیه بد و چون زیادت بهشت رسید یک روپیه و سه آنه کسری زیاد و بد و در هر زیادت همین قدر خمس بهتر است مثلاً در چهل و شازده روپیه که زیادت و خمس است یک روپیه و شش سوپیه که تقریباً می باید داد و لصاب طلا است مثقال است و مثقال است قیراط که بوزن است پنج رقی که مقدار شده باشد و یک رقی است پس یک مثقال بمقدار شده باشد و یک رقی شده و است مثقال بمقدار شصت و دو نیم باشد و آن بحساب توله پنج توله و دو نیم باشد شد این است لصاب طلا و بحساب اشرفی رایج و در شازده و نیم باشد و نیم رقی است شش اشرفی هفت رقی کم میشود پس باین لصاب چهار حبه نیم مثقال است یعنی یک نیم باشد و نیم رقی زکوة بد و روپیت طلای جدید در این وقت شازده روپیه می توله است باین حساب قیمت یک نیم باشد و نیم رقی طلا و در روپیه یک یا و بالا کسری زیاد می شود پس زکوة در لصاب طلای مذکور احتیاطاً و در روپیه دو آنه باید داد که برای فقیر انفعاست و تفصیل سکه در کتاب الحکام و غیره باید جست فان که قل الا تسعین و مائة فلیس فیها صدقة الا ان لشاء ربها پس اگر باشد سیم مگر یکصد و نود و نیم رقی که از دویست اگر چه یک هم کم باشد پس نیست در آن چیزی که آنکه آنجا خواهد مالک آنال چیزی بد و اگر چه واجب نباشد بطریق طلوع و از قول می صد و نود و نیم می شود که چون زیاد شود و صد و نود و نیم رسید بد و صد و نود و نیم صد است حال آنکه چنین نیست بلکه از روی بخت آنست که این آخر عقد است قبل مائه و حساب چون تجاوز می کند از احوال می باشد ترکیبی از عقود و عشرات و مئین و الون پس ذکر تسعین نیز از همین جاست و من بلغت عنده من الاایل صدقة الجزعة و لیست عنده جذعة و عند حقة فانها تقبل منه الحقة و يجعل معها ثلثین ان استیسر تاله او عشن من درهما کسی که برسد نزد او از شتر صدقه جذعه و نزد او جذعه و نزد او حقه است پس قبول کرده شود از وی حقه و گردانیده شود با وی دو گوسفند اگر آسان شوند او را یا است در هم اگر نشوند دو گوسفند و در حدیث دلیل است بر آنکه این قدر جبر تفاوت مابین حقه و جذعه است و من بلغت عنده صدقة الحقة و لیست عنده الحقة و عند الجزعة فانها تقبل منه الجزعة و کسیکه برسد نزد وی صدقه او حقه را و نیست نزد وی حقه و نزد او جذعه است پس قبول کرده شود از وی جذعه و اگر باشد رائد بر قدر لازم پس تکلیف نکند و تحصیل چیزی که نیست نزد او و عطیه المصدق او بد و او را صدقه ستانند و مقابل چیزی که زیاد شده است نزد وی باشد ثلثین او عشن پس در هر دو گوسفند یا است در هم که اسلف فی عکسه و اختلاف کرده اند در قدر تفاوت و بسیار است از آن مذکور شافعی آنست که تفاوت میان

بهر دو حسن موافق حدیث باب ست رواه البخاری و روایت کرده اند این حدیث را احمد و ابوداود و ترمذی و ابن جریر  
 گفت که این کتاب در نهایت صحت است و عمل کرد بر این حدیث عتیق رضی الله عنه بحضور علما و هیچ یک خلاف نکرد و انتهی و روایت کرد آنرا  
 بخاری در فقه موضع از صحیح خود در کتاب الزکوة و غیره مطولا و مختصرا بسند واحد و تصحیح کرده اند از ابن حبان و غیره و روایت کرده اند  
 احمد و ابوداود و دارقطنی و حاکم و بیهقی مانند آن از حدیث زهری از سالم عن اجمیه و گفت سالم که نوشته بود رسول خدا صدقه را و لیکن بزرگ  
 آنرا بسوی مالان خود تا آنکه وفات وی شد پس بیرون آورد آنرا ابو بکر صدیق و عمل کرد بر این تا آنکه وفات یافت بعده عمل نمود بر این عمر  
 بن الخطاب و در گذشت وی روزی که در گذشت یعنی مرد و مقرون بود این صدقه بوسیلت یعنی وصیت کرده که این صدقه را بهمن وجه جاری  
 کنند بعده سالم این حدیث را ذکر کرد و ترمذی گفته حدیث سالم حسن است شوکانی گفته این لفظین صحیح است ثابت است و حدیث انس و ابن عمر در  
 زکوة ابل مغنم و واقع است اجماع بر این انتهی و حسن معاذ بن جبل مرخصی الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم بعثه  
 الى اليمن و روایت است از معاذ که فرستاد آنحضرت او را بسوی یمن فاصره ان ياخذ من كل ثلثين بقرة تبعا و ثلثيها  
 پس امر کرد او را که بگیرد از گاوان از هر تنی گاو که سال یک ساله زیاده یعنی وی خیر است میان هر دو امر و تبع یک ساله اگر بزرگتر باشد یا ماوه  
 و من كل اربعين مسنة و بگیرد از هر چهل گاو دو ساله را یعنی بیش در تبع مذکور و ثلث هر دو را ذکر کرد و در سنه بر مئوشت انفق  
 زیرا که در تبع هر دو برابر است و در سنه مده متعین و ترمذی و حنفیه در هر دو زیاده برابر است و هر دو جاف تر است و بر همین قیاس افزون شود بر چهل گاو  
 پس نیست در وی چیزی تا آنکه برسد بهفتاد و در هفتاد و یک تبع و یک سنه است تا هشتاد و در هشتاد و دو سنه است پس بر همین قیاس کند  
 ابن عبد البر و از کار گفته که نیست خلاف در میان علما که سنت در زکوة بقر موافق این حدیث است و همین است نصاب جمع علیه انتهی و عمل  
 گفته حدیث دلیل است بر وجوب زکوة در گاو و بر اینکه نصابش همین است که مذکور شد و چون جمع علی الامرین و در وی ثلاث است بر آنکه واجب  
 نیست در کمتر از تنی چیزی و در وی خلاف است زهری را چه و می گفته که واجب است در هر پنج گاو یک گوشت قیاسا علی الابل و جواب  
 داده اند جمهور که ثابت نمی شود نصاب بقیاس بر وی نیست که نیست در کمتر از تنی گاو چیزی و این روایت اگر چه جمول الاستاد است و آن  
 مفهوم حدیث معاذ نموده است و من كل حال و بگیرد از هر محتمل یعنی بالغ و باین لفظ روایت کرده است آنرا ابوداود و مراد بآن  
 جزیه است از غیر مسلمان دینار او صدقه بفتح عین جمله و سکون ال حمله معاف یا یک دینار یا برابر آن معاف می نسبت است بسو  
 معاف بر وزن مساجد قبیل است در یمن ثلث معاف می منسوب باوست رواه الخمسة یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن  
 مهزم و ابن حبان و دارقطنی و حاکم و اللفظ لا احمد و این لفظ که مذکور شد امام احمد راست و حسنه الترمذی گفت  
 ترمذی حدیث حسن و اشارت الی اختلاف فی وصله و اشاره کرد بسوی اختلاف اهل علم در وصل وی و لفظ ترمذی بعد از ترجیح  
 این حدیث آنست و در وی بعضهم هذا الحدیث عن الاعمش عن ابی وائل عن مسروق ان النبي صلى الله عليه وسلم بعث معاذ الى اليمن فامر  
 ان ياخذ و این اصح است یعنی از روایت وی از مسروق از معاذ از آنحضرت و ترمذی روایت مرسله را از ان جهت ترجیح کرد که روایت  
 انصار متعارض آمده است در آنکه مسروق با معاذ ملاقات نکرده و جواب داده اند که مسروق بعد از آنکه نسیب است از و ادعایانی الدار و بود و  
 معاذ در یمن پس لقاسیان هر دو ممکن است پس حدیث حکوم بالاتصال است بر رای جمهور در سبیل گفته رای ترمذی رای بخاری بود در  
 الا برست از تحقیق لقائ انقی گویم دارقطنی هم در علل ترجیح روایت مرسله بر همین وجه که مسروق از معاذ سماعت ندارد و سبب گفته کرد

ابن خزم در تفریض آن وابن القفال گفت عدم سماعت محتمل است و البقی حکم بالقصال نیست و ابن عبد البر و محمد بن یحیی گفتند سندش متصل ثاب است  
صحیح است و گفت روایت کرده اند قومی آنرا از طاووس از ابن عباس از معاویة لیکن فرسلیین اثبت اند از مسندین اتقی و بعضی در سنن کبری گفتند  
که ابو بکر سمعی گفت است که خبطاوس از معاویة چون مرسل باشد حجت نیست و عبد الحق گفته نیست در زکوة بقره حی که سخنش متفق  
باشد یعنی در نصاب ابن جریر طبری گوید صحیح شده است اجماع متیقن مقطوع به که نیست خلاف در گو که در هر پنجاه بقره یک بقره است  
پس اخذ بدان واجب است و آنچه گفته از این است مختلف فیه است و نیست نص در ایجاب آن و تعقب کرده اند اصحاب نام حدیث طویل عمر بن  
که در دیات و غیره است زیرا که در آن در هر سی بقره یک تنبیح است جزع یا جذع و در هر چهل یا قوره یک بقره کذا فی التلخیص و صححه  
ابن حبان و الحاکم و غیره ما کما ساء **عن عمر بن شعیب عن ابيه عن جده رضي الله عنه قال قال**  
**رسول الله صلى الله عليه وسلم** تؤخذ صدقات المسلمين على مياهم **عن** محمد بن جهم **عن** محمد بن جهم **عن** محمد بن جهم **عن** محمد بن جهم  
آهائی ایشان رواه احمد و لابی داؤد من حدیث عمر بن شعیب ایضا لا تؤخذ صدقاتهم الا فی دورهم  
گرفته نشود صدقها ایشان مگر در سرایا و جایهای ایشان و اول روایت اینست که نیست جلب و زنجب هر دو بجم و تحک الابط  
اول بلام و ثانی بنون مراد بجلب آنکه فرواید ساعی جای دور و امر کند خداوندان باشد که کشیده یارند ماشیه خود را و جایگاه فرود آمده است  
و جنب آنکه خداوند ماشیه دور رود از جای و ساعی تکلف کند و بجانب وی رود و این هر دو در نهی عمر است از جهت حصول تعب و مشقت  
در اول بر تصدق و در ثانی بر مصدق پس اولی آنست که بر جای آب نوشیدن آنها یا خانه های شان بگیرند و در اینجا تفسیری دیگر است که حدیث را  
از باب خارج میکند و احادیث دال اند بر آنکه مصدق نزد مال برود و صدق گیرد و لفظ احمد خاص است بکوة ماشیه و لفظ ابو داود عام  
هر صدقه را در هر ابوداود از جابر بن عتیق مرفوع آورده سرانجام است که بیایند شمار اسواران به غرض کس چون بیایند شمار را هر جا که بیدار باشند  
و بگذارید میان آنها و چیزی که میخواهند پس اگر عدل کردند پس برای نفسها خود و اگر ظلم کردند پس بر جانهای خود و زنی کنید آنها را زیرا که  
تمام زکوة شمار ضای آنهاست پس این روایت دال است بر نزول آنها با مال اموال و زنی ساختن ایشان آنها را و اگر چه آنها ظلم کنند  
و نزد احمد است از حدیث انس که گفت آمد مردی از بنی تمیم و گفت ای رسول خدا اگر بدهم زکوة و ادا کنم آنرا بسوی رسول تو پس بختی  
بر می شوم از ان بسوی خدا و رسول فرمود آری و تراست اجر آن و اینهم آن بر کسی است که بدل کند آنرا بسوی رسول خدا و حدیث جابر مرفوع آورده  
که راضی است صدق خود را در جواب مرفوعانی از عرب که آمدند آنحضرت را و گفتند که بدستیکه مردم از مصدقین می آیند ما را و ظلم می کنند  
و لیکن در بخاری است که هر که سوال کرده شود زیاده از آنچه واجب است بروی این مرد مصدق را و جمع میان آن و این احادیث بدین  
طریق است که این جائی است که زیاده ستانند و طلبند از واجب بدون تاویل و این احادیث جائی است که تاویل طلب کنند و اگر چه  
صاحب مال آنرا ظلم داند مصنف در تلخیص گفته و درین باب است از عمر بن حصین رواه احمد و ابو داود و النسائی و الترمذی و ابن حبان  
و صححه و از انس رواه احمد و الزهرا و ابن حبان و از ابن عمر رواه احمد و مسنده ضعیف **و عن** ابی هریرة **رضي الله عنه قال**  
**قال رسول الله صلى الله عليه وسلم** ليس على المسلم في عبده ولا فرسه صدقة **عن** محمد بن جهم **عن** محمد بن جهم **عن** محمد بن جهم **عن** محمد بن جهم  
وی و نه پسر می صدقه تنفیذ گویند مراد بنده خدمت و پسر سواری است رواه احمد و در روایتی آمده که در گذشت حتی قما  
از صدقه پسر و برده رواه ابن عساکر عن جابر و امام احمد در سند خود از علی کرم الله وجهه و طبرانی در اوسط از ابن عباس



آورده اند که فرمود انحضرت تحقیق عقودم شمار از صد قیراسپ و برده در سفر سعاده گفته عادت نبوی نبود که از اسپ برده و دراز گوشت  
 زکوة بستاند و این سله مختلف فیه است و ظاهر حدیث عدم وجوب زکوة است در آن و به قال الشوکانی و زید شافعی و صاحبین نیز همین است  
 که در اسپ زکوة نیست و همین حدیث جحت ایشان است و آنکه در حدیث مسلم آمده که فراموش نکرده است یعنی صاحب خیل حق خدا را در زکوة  
 و رقاب اولیس هر اوزان از زکوة شافعیه بخوارسی و خبر گیری آنهاست بدانگاه و آب و دفع ضرر از آنها و خفیه گویند که هر اوزان اسپ که در آن صدقه  
 نیست اسپ غازیان است و آنکه برای تجارت نبود و جحت ایشان درین باب اثر حضرت عمر بن الخطاب خیره است که در شرح فارسی مختصر  
 شوکانی فکر کرده ایم و آن آثار صالح تعارض با حدیث صحیحین نیستند چه در آن نیز حکم بصدقات خیل بر وجه ایجاد ننوده است بلکه محمول بر رضا  
 ارباب خیل است و تحویل ناظر در تطوع است و میل خاطر صاحب حجه الله الباقیه نیز همین جا در حدیث چنانکه گفته اما خیل پس قلیل الصبر است  
 یعنی نسل او بسیار نمی شود و مگر در اقطار سیه مثل ترکستان انتهی پس راجع عدم وجوب است و مسلم راست از حدیث ابی هریره  
 لیس فی العبد الا صدقة الفطر نیست در بنده مگر صدقه فطر در سبل گفته حدیث النص است در آنکه نیست زکوة در عبید  
 و نه خیل و این اجماع است در آنچه برای خدمت و رکوب باشند و اما خیل که برای نتاج نگاه داشته شده اند پس در خلاف و تفاسیل است  
 مرحفیه را و احتیاج کرده اند بخدیث فی کل فرس سائمة دینار او عشرة درلهم اخرجہ الدارقطنی و البیهقی و صفاه و جواب داده اند که این مقایم  
 حدیث نفی صحیح تواند شد و این واقعه در زمانه مروان اتفاق افتاد و درین باب با صحابه مشاورت کرد و ابوهریره حدیث لیس علی الرجل  
 فی عبده و الا فرسه صدقه روایت کرد مروان زید بن ثابت را گفت توجیه میگوئی ای اباسعید ابوهریره گفت عجب است از مروان من را حدیث  
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم می گویم قوی می گوید ای اباسعید توجیه میگوئی زید گفت راست گفته است رسول خدا صلی الله علیه و سلم را و بدان فرس  
 غازی است و اما تا جیکه از وی نسل می جوید و وی صدقه است گفت چه قدر گفت در هر اسپ یک دینار یا ده درم و گفت ظاهریه واجب  
 نیست در خیل و اگر چه برای تجارت باشد و جواب داده اند که زکوة تجارت واجب است باجماع کما نقله ابن المنذر گویم چگونه اجماع است  
 باین خلاف ظاهریه انتهی و عن بعض بفتح موحده و سکون ما و زاتنا بی مختلف فی الاحتیاج است یحیی بن محسن درین ترجمه  
 گفته است و او شصت صحیح است وقتیکه من دون بزر نقه باشد و ابو حاتم گفته است یحیی بن محسن حدیثه و لا یحتج به و شافعی گفت لیس بحجه  
 و ذہبی گفت ما ترک عالم قط بن حکیم بن معاویه بن حیدرة القشیری بفتح حای و سکون تحتیه و فتح وال عن ابیہ عن جدہ  
 هو معاویه بن حیدرة صحابی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فی کل سائمة ابل فی اربعین بنت لبون  
 در هر سیر و ن چرند شتر در چهل یک بنت لبون است آنکه دو سال بروی گذشته و مادر وی شیر میدهد هر یک دیگر را که زائیده است و گذشت  
 در حدیث انس که بنت لبون واجب است و درسی و شش تا چهل میخ و این صادق است برینکه واجب است در چهل یک بنت لبون و مفهوم  
 عدد و در اینجا مطروح است زیاده و نقصان تا نیر که منطوق صریح که حدیث انس است معارض است لا یفرق الا بلی عن حسابها  
 جدا کرده نشوند شتران از شمار خود و یعنی مالک ملک خود از مالک غیر جدا نکند بلکه همچنان خلیط دارد و من اعطاها مویجرا ایها  
 فله اجزها هر که داد آنرا امید اجر دارنده بدان پس او است اجر او و من منعها فانا اخذوها و هر که منع کند آنرا و ندان پس آنرا بکند و اگر آنرا  
 و شطر مال غیر من غنمات ربنا و نیمه مال او تا وان است از تا و اندامی پروردگار ما معنی عزیمه جد و رام است یعنی در اخذ  
 وی جدا کنیم زیرا که واجب مغروض است و عزیمه مرفوع است بنا بر خبر تابت بنت ابی مخزوم و نصب می بر نصیرت است این مصدری

مؤکد و غرض و مثل له علی الف در عجم اعتراضاً و ناصیه او فعلی است که دلالت میکند بر آن جمله فاما نأخذوها لا یجوز لآل محمد منها شیء و ع  
 حلال نیست بر ای آل محمد از آن چیزی رواه احمد و ابوداود و النسائی و صححه الحاکم و علق الشافعی القول به علم شیخ  
 و تعلیق کرده است شافعی قائل شدن را بدان بر ثبوتی زیر که وی گفت که ثابت نمی کنند اهل علم این روایت را و اگر ثابت شود قائل شویم  
 بدان این جهان گشت بهر خطا بسیار میکرد و اگر این حدیث نمی بود داخل میکردیم و وارد ثقات و وی بزرگانی است که استخاره میکنند خدا را در وسع  
 و بالجمله حدیث دلیل است بر گرفتن امام زکوة را از مانع بقدر و ظاهرش آنست که این اخذ جمع علیه است و بر اینکه نیست امام کافی است و بخیر است  
 از کسی که بروی زکوة است اگر چه از وی اجز فوت شده مگر واجب ساقط گردیده و قول می شطرنج عطف است بر ضمیر منصوب در اخذ و مراد  
 از شطرنج بعضی است و ظاهرش آنست که این است باخذ جزوی از مال بر من او را از خارج زکوة و گفته اند که این منسوخ است امامی  
 دلیل بر نسخ قائم نکرده بلکه احادیث دیگر و ال اند بر عدم نسخ ذکر ما فی الشرح و اما قول مصنف که نیست دلیل در حدیث بهر جواز عقوبت  
 بمال زیرا که روایت و شطرنج بضم شین فعل معنی برای حمل است ای جبل ماله شطرنج و تحبیه علیه المصدق و یاخذ الصدقة من غیر شطرنج  
 عقوبت لمنعه للزکوة گویم در نهایت است قال الجری غلط الراوی فی لفظ الروایة فاما هابی و شطرنج ماله ای بسجل ماله شطرنج تا آخر آنچه مصنف ذکر کرد  
 و پیش می صاحب صنو النصار هم مال شدن در سبب گفته و ذکر کرده ایم در جوش می که برین روایت نیز دلالت میکند بر جواز عقوبت بمال زیرا که  
 گرفتن از بهترین و دو حصه عقوبت است باخذ زیاده بر واجب زیرا که واجب وسط است غیر خیار بعده شارح را دیدیم که اشاره کرده است  
 باین در جوشی صنو النصار قبل وقوع بر کلام وی و دیدیم نووی را بعد مدت طویل که ذکر کرد مثل آنچه ما ذکر کردیم بعینه بطریق رد بر اینکه  
 گفته است که درین روایت دلیل نیست بر جواز عقوبت بمال و لفظ وی اینست اذا تخیر المصدق و اخذ من غیر الشطرنج فقد اخذ  
 زیاده علی الواجب و معی عقوبه بالمال مگر آنکه این حدیث بهر اگر صحیح شود دلالت نمی کند برین عقوبت بخصوصه مانع زکوة نه در غیر و  
 و این شرط ماخذ حکم می حکم زکوة است در اخذ و مصرف و لاحق نمی شود بزکوة غیر او درین حکم زیرا که آن بقیاس خواهد بود و نیست نقص بر علت و  
 و غیر نص از آنکه علت غیظ من محمول نیست یا چون حرث مال مسلم مقرر باشد باده قطعیة همچو حرث خون می پس حلال نیست گرفتن چیزی از آن  
 مگر بلیل قاطع و دلیل موجود نیست بلکه آنچه درین حدیث بهر وارد شده احادیث جز طعن افاده دیگر نکند پس بحث می چه قسم می توان گرفت و بر  
 مقدم تواند شد لیکن اهل امر درین اعصاب مترساک کرده اند و از اخذ اموال در عقوبات استرسالی که منکر است نزد شرع و عقل و مناظر و ایالات بر جا  
 نهاده اند که از شرع و دین هیچ شیء امر نمی شناسند و نیست در قصد و محبت ایشان مگر قرض مال از هر کسی که بروی ایشان را ولایت حاصل است  
 و این را ادب و تادیب نام کرده اند و از ادعای حاجات اقوات کسب اطمینان عمارت کن در اوطان صرف می کنند فاما نأخذوها و اما ایست چون بعضی  
 از ایشان اینچنان اند که حدیث قد یا شیرت بکسر راضایع می کنند و بر آن بگیرند و بعضی هم مال گیرند و هم حد نمایند و این همه حرم است بقدر  
 و بینیه لکنه شاب علیه الکبیر و شبث علیه الصغیر و ترک علماء النکیر فزاد بشر فی الامم الخلیف انتمی کلام سهل و سحر علی علیه السلام  
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا كانت لك مائتا درهم و حال علیها الخیلة ففجها خسة دراهم  
 چون باشد ترا دو صد درهم و حلالان کند و بگذرد بر آن یک سال کامل پس واجب در آن پنج درهم است و واقع است اجماع بر اینکه نصاب فقره دو صد  
 درهم است و نیست هیچیک مخالف در آن مگر ابن حبیب اندلیسی و جنس و قیبه که در حدیث آینده بیاید و دو صد درهم است زیرا که وزن  
 هر قیسه چهل درهم است و اما لایسته گفته نصاب نیم دو صد درهم است که پنجاه و شش رویه سکه دهل و وزن آن می شود اثنی درهما

وی گفته وزن و صد درم شرعی پنجاه و دو نیم توله می شود پس از رویه گنجد که بازده داشته می باشد پنجاه و هشت رویه سکه و سه داشته می می شود و در وقت  
 کدرا چون در وزن بازده باشد و چهار رتی است پس قدر نصاب از آن پنجاه و چهار رویه و نه داشته می می شود انتی و در سبیل گفته حدیث دلیل است بر آنکه نصاب  
 فضه دو صد درم است و این اجماع است و خلافی که هست در قدر در هم است فان فی خلافها کثیر اسروده فی الشرح و لم یلت بما یشفی و بما تسکن النفس النیه  
 فی قدره در شرح و میری گفته هر در هم شش و دواست و هر ده در هم هفت مثقال و مثقاله نشد در جاهلیت و نه در اسلام گفت و اجماع کرده اند اما  
 برین و مقرر کرده است در شمار بعد بحث طویل که نصاب فضه از قروش موجوده بر اسی شافعی چهارده و بر اسی حنفیه است و آنکی زیاده است و نصاب برب  
 نزد حنفیه است احرار است بعده گفت و این تقریب است و در روی این است که قدر زکوة دو صد درم ربع عشر است و بهو اجماع انتی گویم بیان وزن  
 سبعة و قدر نصاب زکوة و سیم ساین گذشته و شاه ولی الله حدیث دهلوی رح در مکتوبی بقاضی ثنائی <sup>رح</sup> نوشته اند که فقیر را هم وقتی سعی  
 مثقال و در هم تشویش حاصل شده بود زیرا که سنجات هندوستان تولد داشته و رتی است و اینها در عرب نیست و سنجات عرب شصت و قیاط  
 و امتحان کرده شد که شصت عرب و هندوستان برابر می باشد لهذا در تعیین مقدار در هم را بهی دیگر ملوک نموده شد و در کتب فقه و حدیث مانند شرح ابن  
 یافته شد که در هم شش دانق است و دانق کامل از ضرب صکر که فرسوده نشد امتحان کردیم نیم داشته و قدری بر آمد آنقدر در بعض و و شصت و شصت و شصت و شصت  
 و در بعض کم زیاده بقدر نصف شصت و بود چون شش دانق را وزن کردیم سه داشته و پاداشته بر آمد بران اعتماد نمودیم و مثقال و دینار یکی است و مثقال  
 فمختلف نبود در اول اسلام لهذا معیار در هم مثقال را نهادند و بالعکس الحال دینار عرب اسلام بولی است چهار داشته و نیم داشته می باشد شاید بعض قلیل  
 کم هم باشد اینست آنچه بالفعل از دینار عرب اخذ کرده شد آیم بر نقل از کتب بهی و در سنن کبری و صغری نقل کرده که در زمان آنحضرت صلی الله علیه  
 نقود مختلفه از دینار عجمی آوردند و همان معمول رایج بود چون حضرت عمر خلیفه شدند و دینار عجم مفتوح شد و دینار ضرب بدست مسلمانان افتاد  
 حضرت عمر برای تطبیق آن بعات زمان شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم ده درم صغیر و ده درم متوسط و ده درم کبیر جمع کرده که اخته قسمت  
 علی السویه کردند سی درم متوسط و سی درم کبیر یعنی ده درم بوزن سبع یعنی ده درم بوزن سبع مثاقیل شد بر همان اعتماد نمود و از سنوق کلام فهمید  
 میشود که در زمان آنحضرت شخصی که نقد با خود داشت چون تامل کرده می شد بعض آن در هم صغیر بود و بعض کبیر و بعض متوسط همان مثال  
 امروز کم نقد با خود دارد و معامله بیع و شرا میکند محمد شاهی و عالمگیری و فرخ سیری با هم مخلوط دارد یعنی نصاب در همین عادت مقرر است  
 پس در صورت خلط چون علی حجه تحقیق کثرت و قلت و توسط معلوم نبود لهذا هر سه قسم را علی السویه گرفتند پیش فقیر آنچه در زمانه خلفای ثلاثه  
 رضی الله عنهم مقرر شد و در اهل آن زمان شائع گردید و بعد از آن دلیل شرعی است بلکه اجماع است پس درین باب قیل و قال جایز نیست بر همین  
 مقرر باید داشت مرضی عند الله و عند رسول الله همان است و این سخن است که بسط میجو اهر اگر این راه را بگذاریم دستاویزی در دست ما نخواهد ماند  
 بگفته فتوی نویسان تشویش خاطر شریف راه دهند شیخ طیب عرب و در اسی عرب می ماند درین سنجات سخن بسط دارد آنقدر نقل اقوال مختلفه  
 کرده که امن از تقدیر بر خاست باز چون آن نقل را بر کتاب بحر الرائق عرض کردیم تشویش دوبالا شد بالجمله مقرر پیش فقیر و معتقد فقیر  
 همین است و الله اعلم انتی گویم در بحر الرائق شرح کنز الدقائق این است که در هم در عهد آنحضرت و زمانه خلافت ابی بکر و عمر مختلف بود و بر سه قسم  
 بعضی از آن در هم است قیاط بود و مانند وزن دینار که است قیاط است و بعضی از آن در هم و بازده قیاط که سه خمس دینار است و بعضی از آن  
 از پنج حصه دینار و بعضی ده قیاط که نیم دینار است پس اولی در هم که بوزن است قیاط بود و از آن وزن عشره می گفتند زیرا که ده درم باین وزن  
 بمقدار ده دینار بودند و ثانی نیم در هم که بوزن ده و بازده قیاط بود و از آن سته گفتند زیرا که ده درم باین وزن مقدار شش دینار بودند

والتشایع یعنی در بعضی که بوزن و قدیر بود آنرا وزن نمیدادند زیرا که در وزن و قدیر بود و بیار و پس واقع شد پس این اختلاف  
 نزاع و جدال میان مردم در دادن و گرفتن در معاملات پس گفت حضرت عمر فاروق رضی الله عنه از هر یک از این دراهم مختلفه یک درهم و پاره را با هم  
 مخلطه ساخت و از این هر سته نوح سته درهم تساوی الی وزن کرد و ایند پس هر یک از این سته بشمار چهارده قیراط برآید و همین وزن در عرب باقی ماند  
 در هر چیز از زکوة و سرقه و هر وزن و اندازه و سینه و در ضرب آورده که این جمع دراهم و حضرت آن در زبان بنی امیه بود مرغنیانی ذکر کرده که اول درهم  
 بصورتی شسته و بزرگ از آن در زمان حضرت عمر و در وقت عثمان چنانکه امروز است بعده بر درهم و دینار هر دو کلمه توحید نوشته لا اله الا الله محمد رسول الله  
 و ناصر الدوله در عهد خود بر آن صلی الله علیه و آله و در غایت گفته دریم مصر شصت و چهار حبه است و در وزن زیاده است از درهم معتبره الی وزن زکوة  
 پس نصاب بر این مصر یک صد و شصت تا و درهم و دو حبه می شود این ست ثمره عبارت بحر الرائق و الله اعلم و لیس عليك شیء حتی یک کون  
 لك عشر و ن در همتا نیست بر تو چیزی واجب در زکوة یعنی در آنچه کمتر است از این مقدار که دو لیست درهم باشد تا آنکه باشد مئزر است  
 وینار و این مقدار نصاب طلاست و باین رفته اند جمهور و مروی است از حسن بصری و طاووس خلافت آن و آن مرد دوست و میان زکوة طلا  
 سابق گذشته و در سبیل گفته که درین جا حکم نصاب و ذهب است و قدر زکوة آن که بشت دینار است و در روی نصف دینار است و این نیز ربع عشر  
 و عام است از هر فضه و ذهب ضروب باشد یا غیر مضروب و در حدیث ابی سعید مر فو آمده لا یحل فی الوق زکوة حتی یخلع خمس او اق اخرج الدار قطنی  
 و نیز مروی از حدیث جابر مر فو آورده که لیس فیما دون خمس اوراق من الوق صدقه و اما ذهب پس در روی همین حدیث باب است و نقل کرده صنف  
 از شافعی که وی گفته فرض کرد آنحضرت در سیم صدقه پس گرفتند مسلمانان بعد وی صلی الله علیه و سلم در طلا نیز یا حدیثی که ما زنده است یا بقیا  
 و ابن عبد البر گفته ثابت نشد از آنحضرت در ذهب چیزی از جهت نقل احوال ثقات و ذکر کرد این حدیث را که نزد ابوداود و دارقطنی است گوئیم لیکن قوله تعالی  
 و الذین یکنزون الذّهبَ و الفضة و لا ینفقونها فی سبیل الله الا یتنبیه یمکنه بریکه در ذهب حتی است مراد تعالی را و بخاری  
 و ابوداود و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه از حدیث ابی هریره آورده که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم ما من صاحب ذهب الا فضة  
 لایؤدی حقها الا جعلت له یوم القیامة صفائح و احیی علیه الحدیث پس حق وی زکوة و بیست و درین باب است چند حدیث که بعضی می باشد بعضی  
 سر و باقی در المشر و لا بد است در نصاب ذهب و فضة که خالص باشد از غش و شرح دیمیری بر منهاج است اذ کان الخش یا مثل اجرة الضرب و التخلیص  
 قیست می به و بر عمل الناس علی الاخراج منها انت و بحال علیها الحول و بگذرد بر روی یک سال کامل و درین قید غایت عدل است و رعایت احوال  
 اموال که بعد از گذشتن حصول منفعت مال و نفع آن با اختلاف نرخ و قیمت تبدیل و تغیر آن در سال متیقن است و در آن حل قول جاهل علم است  
 و در و خلاف است جماعتی را از صحابه و تابعین مثل ابن عباس و ابن مسعود و داود و طاہری گوید حل شرط نیست بلکه زکوة مال بر اهل مال چون بحد  
 نصاب رسد فی الحال واجب است یا بر اطلاق حدیث فی الرقة ربع اشهر و جواب داده اند که آن مقید است باین حدیث و معاضد است شواهد  
 دیگر و از شواهد است حدیث آئینده از ابن عمر قبیح انصف دینار پس در روی نصف دینار است و وزن دینار موافق مشهور یک مثقال  
 و دینار از زر میشود و چنانچه دریم از سیم در منتخب اللغات گفته مثقال دریم و ثلث سبع دریم است و در قافا موس گفته اند اجماع است و این و در منتخب  
 وزن دریم شش انگشت گفته و دریم شرعی هفت مثقال باشد که مقرر از او دریم شرعی و دریم بغلی نیز گویند زیرا که راس البعل نام ضربی از عجم است که آنرا  
 و قدر آن دریم در پنا بقدر میان گفت دست بود و باطل نصاب طلا هفت و نیم توله است که از اشرفی ده نیم باشد و نیم رقی مشیت اشرفی و پنج و نیم باشد  
 و طلا می شود و زکوة واجب در آن هشتم حصه توله و نیم از هشتم حصه است و این با اعتبار توله و ماشه و رقی است چه توله و دوازده ماشه می باشد و ماشه شصت


ورقی چهار جوی باشد و مشهورست که متقال چهار و نیم باشد می باشد و دریم سه باشد و یک رتی و ده دریم و دو توکر هفت باشد هشت جوی شود قمار زاد  
 ذلک بحساب ذلک پس هر چه زیاده شود بر نصاب طلا و نقره و این بحساب همان نصاب است در رفع این روایت خلاف است چنانکه معلوم شود  
 و بر تقدیر ثروت دال است بر آنکه واجب است و در زائد و این فائز است جماعتی از علمای و مروی است از علی بن محمد که گفتند هر چه زیاده شد بر نصاب  
 از ذهب و فضه پس در روایتی در زائد بر بی عشرت در قلیل می و کثیر می نیست و قص بیان هر دو و شاید که ایشان حمل نمی کنند حدیث جابر را که بگوید  
 بلفظ و لیس فیما دون خمس اوقی صدقه بر منفر از نصاب بر مضایق مضایق این خلاف در ذهب و فضه است و اما حجت پس گفت نووی و شرح مسلم  
 که آنها اجماع کرده اند و زیاده بر پنج و سق که واجب است زکوة آن بحساب آن نیست اوقاص من این انتهی و حمل کرده اند حدیث ابی سعید را که بگوید  
 بلفظ و لیس فیما دون خمس اوقی من ثمر و لا حب صدقه بر منضم خمس اوقی سابق و این مقوی بهیب علی بن عمر است که در بیان نقدین گذشت و لیس  
 فی مال زکوة حتی یحول علیه الحول نیست و در هیچ مال زکوة تا آنکه بگذرد بر آن سال کامل و شکر و حلالان حول ناظر است و در سوره  
 سوره ابوداود و احمد و البیهقی و الدارقطنی بن حدیث انس و در وی حسان بن سبیه است و وی ضعیف است و منفر است بر آن از ثوابت  
 و رواه ابن ماجه و الدارقطنی و البیهقی و العقیلی فی الضعفاء من حدیث عایشه و در وی حاشه بن ابی الرجال است و او ضعیف است و رواه الدارقطنی  
 و البیهقی بن حدیث ابن عمر و در وی یحیی بن عیاش است و حدیث وی از غیر اهل شام ضعیف است و هو حسن شوکانی گفته در اسناد  
 این حدیث مقال است لیکن حافظ در بلوغ المرام تحسین می کرده و ترمذی هم تصحیح می از بخاری آورده انتهی و قد اختلفوا فی رفعه  
 و اختلاف کرده اند و در رفع این حدیث زیر که راوی او ابن نمیر و غیر است از شیخ خود عبد الله بن عمرو و می باوی است از نافع پس موقوف کرده اند  
 و تصحیح کرد و الدارقطنی در علل وقف او را و در طریق دیگر است در سبیل گفته روایت کرده است آنرا ابوداود و مرفوعا از حدیث جابر است و  
 فاذا زوجه اب لک گفت نمیدانم این قول علی است یا مرفوع یا منخضت و موقوف می لیس فی المال زکوة الی آخره انتهی و این کلام ابوداود و مفید است  
 که در رفع و می بجملة اختلاف است و مصنف در تخصیص تنبیه کرده بر آنکه حدیث معلول است و بیان کرده است او مکرر دارقطنی جلالتی از حدیث ابن عمر مرفوعا  
 آورده و بلفظ لاک زکوة فی مال امری حتی یحول علیه الحول نیز از عایشه مرفوعا آورده لیس فی المال زکوة حتی یحول علیه الحول و در طریق آخری عن ابن عمر انتهی کلام اهل  
 گویم و نزد مالک از نافع از ابن عمر بطریق موقوف آمده و گفت قاسم بن محمد که ابو بکر صدیق نمی گرفت از هیچ مال زکوة تا آنکه بگذرد و بروی یک سال  
 رواه مالک فی الموطا و للترمذی عن ابن عمر و ترمذی راست از حدیث عبد الرحمن بن زید بن اسلم عن ابیه عن ابن عمر و رواه الدارقطنی  
 و البیهقی ایضا من استفاد مالا فلا زکوة فیه حتی یحول علیه الحول کسی که بپایا بد مال را پس نیست زکوة آن بروی تا آنکه بگذرد و بروی  
 یک سال رواه مرفوعا و در وی الدارقطنی فی غرائب مالک من طریق اسحق بن ابراهیم الحنبلی عن مالک عن نافع عن ابن عمر نحوه گفت دارقطنی اسحق  
 حنینی ضعیف است و صحیح از مالک موقوف است و در وی البیهقی عن ابی بکر و علی و عایشه موقوف علیهم مثل یاروی عن ابن عمر و گفت اعتماد  
 درین باب بر آثار ابی بکر است مصنف گفته حدیث علی لابن اسناد و آثار معاضد او و سند پس صالح حجت باشد و الله اعلم انتهی و الراجح  
 وقفه و راجح وقت اوست و هو الصحیح که آنکه این چنین موقوف را حکم مرفوع است زیرا که نیست مسرر اجتهاد و اراد و نمیداد و است  
 انار صحیح از خلفای اربعه و غیر هم پس چون حلالان کرد بروی حول لائق است سبادت با خراج زکوة شافعی و بخاری و در تاریخ از حدیث عایشه  
 مرفوعا آورده که ما خلطت اصدقه مالا الا الهکته و زیاده کرد جمیدی بکون قد وجبت علیک فی مالک صدقه فلا یخرجها فی مالک الحرم المحلل  
 ابن تیمیه در مفتی گفته قد حجج بین یلی خلق الزکوة بالحقین و سحر علی رضی الله عنه قال لیس فی الیقر العواصل صدقه

وگفت علی نیست در گاوانی که کاری کنند مثل کشاکش کردن یا آب کشیدن و جز آن صدقه چنانکه در میان سواران و عبید قدرت چیزی نیست؛ این  
نمود ایله ثلثه است و نزو امام مالک در آنها نیز زکوة است رواه ابوداؤد و حدیث دلیل است بر آنکه واجب نیست بر بقیر عوالم چیزی و نظا هرش بر اینست  
در سائمه و مخلوف و ثابت شده است شرطیت سوم در غنم در بخاری و در ابل از حدیث بن زید ابوداؤد و در نسائی و مسیر گنفت و الحقت البقر بهما و الدار قطنی  
و درین باب است از ابن عباس نویسنده ضعیف از حدیث جابر و صحیح موقوفه و استادی نیز ضعیف است گفت بهیقی و اشهر آن حدیث ابی اسحق  
از عمارث و عاصم از علی رضی الله عنه است موقوفه و مرفوعه و الراجح وقف ایضا و راجح وقف او است بر علی کرم الله وجهه نیز بهیقی گفت روایت  
کرده است آفرانفیلی از زبیر بطریق شک در وقت مرفوع و رواه ابو بکر عن زبیر مرفوعه و عن غیر زبیر عن ابی اسحق موقوفه انتهى مصنف گفته و این نزد  
ابوداؤد و ابن حبان است و تصحیح کرده است آفرانفیلان بر قاعده خود در توضیح عاصم بن خمره و عدم تعلیل بوقت و رفع و در سبیل گفته ذکر کرده است  
آفران مصنف بلفظ لیس فی البقر العوالم شیء و رواه بلفظ الکتاب من حدیث ابن عباس و نسبه للدارقطنی و در وی متروک است و دارقطنی از حدیث علی آورده  
و اخرجه من حدیث جابر الا انه بلفظ لیس فی البقر المیشرة صدقه و وضعف البیہقی بسناد و



پس هر گز این گمان است که مال کسی را عباد الله تصرفه که یک قلم تکلیف از وی نهی است حلال است واجب است بروی آوردن بر این و بر نصف است  
و قوت بر موقوف منع تا آنکه منزه است که او را در ادبلی و واجب نکرده است خدای تعالی بر والی یتیم و محتون بر آوردن زکوة از مال می و نه حکم داده است  
ولی ربا بان و نه او را جایز است بلکه وار دست عدل اموال شاملی آن قواص که مستند می شود از ان و لما و متراجعت میگرداند از ان افته انشی گویم که  
حنفیه نیز همین است که نیست در مال صبی محتون زکوة و تروا ید ثلثه واجب است و گویند ولی از طرف وی او انکند و حق همان است که شریکانی گفته  
و حنفیه بدان رفته ولیکن در حدیث ابن مسعود نزد یهقی که گذشت سخن است شافعی آنرا تعلیل با قتل کرده و راوی وی یسیت بن ابی سلیم است و او قضا  
نیست و حدیثی که از ابن عباس آمده در سنادش ابن مسعود است و وضعیف است و اسناد ضعیف است زیرا که در وی مثنی بن اعیان است و شد  
بای موصوده در روایت ترمذی و وی اگر چه مرد صالح و در عبادت قوی است اما حدیث وی وضعیف دارد و حدیث مروی نیست مگر همین وجه و مروی است  
از عمر بن شعیب از عمر بن الخطاب موقوفه علیه و گفت من با رسیدم احمد را از این حدیث گفت صحیح نیست روایت میکند آنرا مثنی از عمر و رواه ابو اسحاق  
من حدیث ابی اسحق اشیبانی الصائغان عمر و بن شعیب لیکن راوی وی مندل بن علی العنری است و وضعیف است و مندل لقب او است و نام و عمرو  
و هم از حدیث عمر بنی از عمر آمده و عمر بنی وضعیف است و عمر بنی من طریق عبد الله بن علی افریقی و وضعیف است و گفت و اقطبی در  
علل رواه حسین المعلم عن مکحول عن عمرو بن شعیب عن عمرو و ذکر نکره این مسیب را و آن اصح است مصنف در تلخیص گفته و ایاة قضیه الترتیب  
ولله شاهد هر سلسله عند الشافعی شرح و مر او را شافعی است هر سلسله نزد شافعی باین لفظ استخوانی اموال الایتام لانا کلها الزکوة  
یعنی خرید و فروخت کنید در مالهای یتیمان که نخورند از زکوة اخرجه من بولایه این جریج عن یوسف بن یاکب هر سلسله و مکرده است آنرا شافعی  
بعموم احادیث صحیح و در باب زکوة مطلقا و مروی است مثل حدیث عمر و ایضا از انس و از ابن عمر موقوفه و از علی رضی الله عنه چه و اقطبی از حدیث  
ابن ابی رافع آورده که بود مال ابی رافع را اموال نزد علی پس چون او را علی بایشان یافتند که ناقص است پس شمار کردند زکوة پس یافتند تمام  
و آمدند نزد علی فرمود شما می دانستید که نزد من مالی باشد که زکوة آن ندیم و از عایشه است نزد مالک که وی می بر آورد زکوة ای تمام که ذکر کردیم بر او  
بود پس فرین آثار و لالت است بر وجوب زکوة در مال صبی همچو مکلف و واجب است بروی اخراج آن و این را می جمهور است و مروی است  
از ابن مسعود و ابن شبرمه و ابو حنیفه که بر آورد صبی بعد تکلیف رفته اند ابن عباس جماعتی باینکه لازم است او را اخراج عشر از مال خود بنا بر عموم اوله  
نه غیر آن حدیث نفع القلم گویم مخفی نیست که عموم در ربع عشر نیز حاصل است در غیر وی که حدیث فی الرقة ربع العشر است و بحسب الله  
بن ابی اوفی پدر یسیر هر دو صحابی اند و ابن عبد الله آخر صحابه است که در کوفه از عالم رفت رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی  
الله علیه و سلم اذا اتاه قومه یصد قحهم گفت بود آنحضرت چون می آورد نزد وی قومی صدقه خود را چه حکم آن بود که مردم صدقات  
و زکوة خود را پیش آنحضرت آرند و آنحضرت در صدقات آن صرف کند قال و عامیکه و ایشان را وی گفت اللهم صل علی محمد و در روا  
صل علی آل فلان خداوند او در دست و رحمت کن بر ایشان یا بر آل فلان که صدقه آورده است یعنی بروی و بر کسان وی گفت عبد الله  
پس آورد نزد آنحضرت پدر من که ابو اوفی است صدقه خود را پس گفت اللهم صل علی آل ابی اوفی و در روایتی چنین است که چون می آوردند  
نزد آنحضرت صدقه خود میگفت اللهم صل علیه و از اینجا معلوم شد که مراد بآل فلان همان فلان است و آل معقم است چنانکه آل داود و آل  
فرعون و مراد ذات آنهاست و اتباع نیز بمعیت و ان داخل اند گویم و این اشتغال امر و اتالی بود از آنحضرت صلی الله علیه و سلم لقوله تعالی  
تخذ من اموالهم صدقة الی قوله و صل علیهم هر کس درین آیت امر کرده است خدای تعالی آنحضرت را بر رحمت فرستاد و بر آنها

و آنحضرت بلفظه آنرا بجا آورده چنانکه گذشته و وارد شده است که دعا کرد بر برای ایشان بکبرت کما انزلوا الناس انی کفر ستادم در می زکوة نذر آنحضرت بگفت  
 اللهم بارک فیہ و فی ابله و لفظ مصنف و تلخیص این است که درین باب است از ائمه بن حجر که فرستاد در می نذر آنحضرت یعنی در زکوة و ذکر که در و ائمه بن  
 آنرا بگفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم اللهم بارک فیہ و فی ابله انتهی بعض ظاهر به گفته اند که این گفتن واجب است بر امام گویا که از امام که در آیت است آنقدره  
 و مکرده اند که اگر واجب می بود تعلیم میکرد آنحضرت ساعیان را گفتن آن و منقول نشده پس امام در آیت مجمل است بر آنکه خاص است با آنحضرت  
 زیرا که صلوة و می سکون است بر برای ایشان و مستلال کرده اند حدیث بر جواز صلوة بر غیر انبیا و بر اینکه دعا و هدیه صدق بمصدق و مکرر و مالک  
 و گفت خطابی اصل صلوة دعاست مگر آنکه مختلف است مدعوله پس صلوة آنحضرت بر است و دعاست بر اینی آنها با آنحضرت و صلوة ایشان بر است

وَعَاسَتْ أُمُّوهُ بِزِيَادَةِ قُرْبَىٰ وَزُلْفَىٰ  غَيْرَ أُنِيسَتْ وَعَمَّا عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ الْعَبَّاسَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ سَأَلَ

النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي تَعْجِيلِ صَدَقَتِهِ قَبْلَ أَنْ تَحُلَ بِرِسْتِكَ عِبَّاسُ سَأَلَ كَرْدَانِ خُصْرَتِ رَادِ شَتَابِ دَاوَنَ زَكْوَتَهُ غُورِشِ

پس شخصت واد انحضرت عباس را در شتاب دادن زکوة و ہمین ست اندر مہم حنفیہ و نزد اکثر ائمہ از جہت وجود سبب زکوة کہ نصاب ست در سبیل

گفته حدیث دلیل است بر جواز تعجیل زکوة و باین گفته اند اکثر کما قاله الترمذی و غیره ولیکن مخصوص است بجزایران بآلک و صحیح نیست از متصرف

بوصایت و ولایت و استدلال کرده است مانع تعجیل نحمدیث لازمة حتی بحول الحول چنانکه احادیث متقدمه دالست بر آن وجواب داده اند

که معنی آنست که نیست و جوب تا آنکه بایز در سال و این سنائی جواز تعمیل نیست و گوایان نماز قبل وقت است و جواب داده اند نیست قیاس با این

رواه الترمذي والبيهقي والدارقطني والبيهقي وفلقته اندلسين مرسلات ومرسوات

از علی با حفظ دیلر بطریق دیلر له فرموده آنحضرت ما حاجتمند بودیم پس بشتیروا و اما را عباس صدقه دو سال بخواه البیهقی و رجال فی ثقات اندیلین فرمود

القطع است ترمیم لغت و درین باب است اربابین عباس و اختلاف کرده اند اهل علم در تحصیل رتبه قبل محل و می و در اسی طایفه از اهل علم است بیل

مستدوبه بقول سفيان الثوري علم لغة اندا الرجل كرو قبل مجل في لقايت لنداروى التتقى در سبل فشته رويت لردو اندويت را احمد و احباب بن

[illegible]

مسکن بر آنکه گفته اند خود میانه از کوه رسالت و در دل آتینا نه است که آنچه را از او گرفته اند به سرشته داده اند باطله ای بیجا

اینکه بگوید که من از حضرت عباس (ع) دو سال و ده دایات خلاف است در آنکه حضرت ادری برکت یا خود وی پیوسته و او و سید و او است  
 آنکه بگوید که من از حضرت عباس (ع) دو سال و ده دایات خلاف است در آنکه حضرت ادری برکت یا خود وی پیوسته و او و سید و او است

زکوٰۃ دو سالہ ازادہ پیشتر گزرتی ہو، لیکن ان اظہارِ حیات کے دوران امتناع عیالہ از تادینہ زکوٰۃ نہ کرے۔ مساعی تسلف زکوٰۃ دو سالہ نیست، ولہذا بعض

اما عا گفته اند که آنحضرت هجرت داد و قاضی کرد و در اخذ زکوة از مردم ایضا قوی که بود رضی الله عنه داشت و امام راجان فرست که هجرت و در حفظ المصلح یا این

امراض بود باحضرت و درین صورت ابن حارث دلم حملت خواهد بود نه حجت تعجب و لیکه چون تاخیر جائز باشد تعجب بالاولی و روال بود و دلیل تعجب اخذ

عَلَيْتُ وَعَمْرُو جَابِر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَيْسَ فِيمَا دُونَ خَشَاةِ الْوَاقِعِ مِنَ الْوَرَقِ

صدقة نیست در چیزی که اگر از پنجاه اوقیه از نقره است زکوة در مسکه او اقامت است بپا و در غریب و یحذف او است و هر دو صحیح است زیرا که جسم

او قیامت و جائزست در جمع او هم دو وجهی که صریح به اهل اللغة و آفاق بفتح همزه و او قیامت همزه و سکون و او کوثر قاف و تشدید یا چهل در هم

پس پنج اوقیه دو است در هم باشد و ورق بفتح واو و کسر را یعنی سیم مطلقا و در حدیث علی رضی الله عنه است که فرمود آنحضرت یاربید چهار یک  
از دیک که از چهل در هم یک در هم است و واجب نیست بر شما هیچ چیز تا آنکه تمام شود و است در هم پس چون باشد دو است در هم پس هر دو  
پنج در هم است پس آنچه زیاده شود بر نصاب پس حساب آنست رواه ابوداود و حسن هر چه باشد آنکه یا بیش و در زیر و سیم این چنین نیست که آنچه  
بر نصاب زیاده شود تا یک حد معین چیزی نباشد چنانکه در شتر و گوسفند است و تفصیل این مسئله بیشتر گذشته است و لیکن فیما دون خمس  
ذود من الاصل صدقة و نیست در یادون پنج نفر از شتر صدقه نووی در شرح مسلم گفته روایت مشهور خمس ذود است باضافت  
و مروی است بتفویض خمس ذود بدل اوست حکاه ابن عبد البر و القاضی و غیره ما معروف اول است و نقله ابن عبد البر و القاضی عن الجمهور انتهى و ذود  
بزال مجر از دو تانه یا از سه تانه و نیست و اصل را از لفظ ذوی حافظ ابو محمد بن حزم گفته لفظ ذو شتر نیست بر دوشی واقع می شود و قوعا  
مسا و یا پس احدیها اولی من الآخر یک معنی اقل دیگر یعنی غیر قال عز وجل لا تفرحوا بفرح الذین هم یفرحون و قال تعالی  
و آخرین من ذوینهم حدیثی من غیر هم و لفظ دون در قرآن هر جا که واقع شده است بمعنی غیر است پس جایز نیست هیچ یکی را که اقل باشد  
بلفظ دون درین حدیث بر معنی اقل معنی غیر و ما چون حل کردیم لفظ دون را در اینجا بر معنی غیر دخل نماند در وی غیر و تخصیص لفظ بجا بران از فضل  
یست پس صحیح شد یقینا که نیست زکوة در غیر پنج شتر و اوسق از حب و تمر و واجب است در زیاده بر پنج شتر و پنج سق بر من سق رسول الله صلی الله علیه  
علیه وسلم و باجماع متیقن بران انتهى تفصیل صدقه شتر سابق گذشت و لیکن فیما دون خمسة اوسق من الشتر صدقة و نیست  
در پایان از پنج سق از تمر صدقه غیر بثلاثة مفتوحة و سیم و سق بفتح واو و سیم جمله شصت صاع و صاع چهارم و دیکه رطل و ثلث رطل چنانکه  
در روایت احمد و ابن ماجه است که فرمود و سق شصت صاع است و در روایتی از احمد و ابوداود و ابی یوسف و سق شصت ختم است گوئیم  
سید صدر شتر یا بر مذکور ضعیف است و رواه الدارقطنی و ابن حبان عن ابی سعید بن خدیجه و رواه ابوداود و النسائی و ابن ماجه و البیضا عن ابی سعید بن خدیجه  
گفت ابوداود و منقطع است زیرا که در سندش ابو البختری است و وی از ابی سعید سماعت ندارد گفت ابوجازم وی ندر یافت او را و رواه البیهقی  
من حدیث نافع عن ابن عمر و درین باب است از عائشه و سعید بن المسیب و در مسوی گفته صاع نذر شافعی پنج و ثلث رطل بغدادی است و نذر  
ابی حنيفة شصت رطل بغدادی انتهى گوئیم صاع حجازی که نذر شافعی است بحساب اعران و یا بر مایک آنرا دیک نیم یا و نیم چهارم یک روپی و چهارم  
و صاع که نذر حنفیه است دو سیر و نیم یا و نیم چهارم یک دو ماشه کم است بخوبی گفته و سق شصت صاع را گویند و صاع پنج رطل و ثلث رطل است  
و اوقیه چهل در هم را گویند و در هم یکی شش دانگ است و در حدیث آمده است الوزن وزن اهل مکة و الکیال کیال اهل المدینه و ذود جماعة شتر را  
گویند پس اگر نزدیک کسی کم از نصاب باشد بروی زکوة لازم نیست و اگر زیاده از نصاب باشد اگر چنان زیاده قلیل بود بحساب آن زکوة باید داد  
و اگر نیم نصاب از شتر باشد و نیم نصاب از غنم یا بقر یا تمه پس حکم کرده نشود آنرا با اتفاق علما که ذاقی المصنف گوئیم در سقم السعادة گفته و غلات و ثمار شش  
سمن شرعی است که پنج شتر و از شتران عربی باشد انتهى و در شرح و گفتی که در حدیث و فقه در زروع و ثمار خمسة اوسق گفته اند غلاتا خمسة اوسق  
بهمین مقدار می رسد که مصنف گفته انتهى رواه مسلم و در سبیل گفته این حدیث مصرح است بمفاهیم اعداد و یک ذکرش در بیان النصاب  
گذشت آری نصاب عام گذشته و ازین حدیث معلوم شده پنج واجب از یادون پنج و سق که در پنج واجب است بمفهوم نفی و له ای مسلم  
من حدیث ابی سعید الخدری لیکن فیما دون خمسة اوسق من ثمر یا ثلثة شتر و نذر ابو حنيفة و خارج از از حدیثی عشر است مطلقا کم یا بیش  
در چیزی که کمتر است از پنج و سق از خرما و دانه صدقه و این مذموم الیه ثلثة شتر و نذر ابو حنيفة و خارج از از حدیثی عشر است مطلقا کم یا بیش

مرونی و هیزم و کاه و حجت ایشان حدیث ما اخرجه الارض فقیه العشرست و روی النسائی مثله و سبل گفته حدیث و سبل است بر آنکه  
 نیست زکوة در آنچه باین مقدار رسد از ورق و ابل و خر و تمر و نطفاس من الله تعالی بعباده و تخفیفاً و این بالاتفاق است در اول ثانی و در ثانی  
 خلاف است باینکه همیشه آئیده انتمی و اصل حدیث ابی سعید متفق علییه این حدیث هم مصرح است باینکه گذشت از ثانی  
 احادیث مکرر که ذکرش گذشته و آوساق جمع و سقی است بفتح و او و کسر آن در سبل گفته آن شصت صاع است و صاع چهارصد است  
 پس پنج سق سه صد صاع باشد و مدیک رطل و ثلث رطل است و او مدی گفته معیار روی که مختلف نمی شود چهارصد است بهر دو کف  
 مروی که نه عظیم الکفین است و نه صغیر الکفین صاحب قاموس بعد حکایت این قول گفته و جزیت ذلک فوجده صحیحاً انتمی اتقی

**و ع** سالم بن عبد الله عن ابيه يعني ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال فيما سقيت السماء  
 والحيون و در چیزی که آب داده است آنرا آسمان بمطر یا ثلج یا بر دیال و چشمه یا یعنی آنرا جاریه که می نوشاند از آن آب را با ساحت بغیر آن  
 بآله او کان عشر یا یا باشد زمین عشری بفتح عین عمله و ثانی ثلثه و کسر را و تشدید ثانیه تحتیه در قاموس گفته عشری آنچه  
 آب داده است آنرا آسمان و برین تقدیر تکرار در عبارت لازم آید پس صواب آنست که بعضی شرح ذکر کرده اند که عشری آنست که آب داده شده  
 بعباد و عاقل و گوی است که نموده می شود زمین مانند جوی آب می رسد از روی بسیر یا وتره یا درخت خرما و شکار و چیزی غیر مردی را  
 میگویند که فارغ است از دنیا و آخرت کار نکند برای هیچ کس ازین و در حدیث آمده است که دشمن ترین مردم نزد خدا عشری است یعنی مرد  
 فارغ از کار دنیا و آخرت و نخل را که در آب دادن آن بدانه و مانند آن تعب نمی کشند عشری گویند از جهت حصول فراغ و اسایس بدان قاله الشيخ  
 فی العشره که اینم خطاب می گفت بهو الذی يشرب العروقه لانه عشر على الماء و ذلک حیث کان الماء قریباً من ماء الارض فیغرس علیه فیصل الماء الی  
 العروق من غیر سقی در سبل گفته و فیها قول آخر ما ذکرناه اقرها انتمی و شوکانی نیز مثل آن گفته و لفظ روی اینست عشری چیزی است  
 که آب می نوشد بچرخ خود و گفته اند آنکه در سواقی و حیون و مانند آن باشد و بالجمله در آنچه باب باران و چشمه و کندن بجوی بی آنکه بدو نماند  
 آن یکشند العشره را یکی واجب است و این بدست خبرش قوله فمما سقت است یا فاعل فعل مخذوف است امی ضمایم ذکر بجهت  
 و فبما سقنی بالنضح نصف العشر و در چیزی که آب داده شده است یکشیدین آب از چاه و جز آن نصف عشرست یعنی بستان  
 یکش است بفتح نون و سکون ضایعه و معنی مراد به این چیزی است که آب داده شده است بسانیه از ابل و بقدر غیره باین که  
 رواه البخاری و ابن حبان و ابو داود و النسائی و ابن الجارود و گفت ابو زرعه صحیح و قع او است بر این عمر و ذکره ابن حازم عند فی الحلال  
 و رواه مسلم من حدیث جابر و الترمذی و ابن بایه عن ابی هریره و النسائی و ابن بایه من حدیث معاذ و لابی داود من حدیث سالم  
 او کان کعبلاً یا باشد بعل عوض قول فی عشری و بعل بفتح موحده و ضم عین در قاموس گفته آن ساکن عین است و نفسیه که ده است  
 آنرا بر نخل و شجر یا زرع که آب داده نشود یا آنچه آسمانش آب داده و آن نخلی است که بر گهای خود آب می نوشد العشره را یکی واجب است  
 و فبما سقنی بالسواني و النضح نصف العشر و در آنچه آب داده شده است بسانیه و یکشیدن آب از چاه و غیره نیم ده است  
 مراد بسانیه و آب است از ابل و بقدر و نضح آنچه بغیر آب باشد بجهت نضح رجال بآله و مراد از همه چیزی است که سقنی آن بتعب معنای باشد  
 در سبل گفته این حدیث و ال است بر تفرقه در میان سقنی بسوانی و سقنی ببار و سما و آنرا و حکمتی می ظاهر است که آن زیاده تعب و سختی  
 پس بعضی واجب را کم کردند و نطفاس من الله تعالی بعباده و نیز دلالت کرد بر آنکه واجب است زکوة در قلیل و کثیر خرما یا صاع یا آنچه ذکر شد

واین معارض است بحديث جابر وحديث ابی سعید وعلی مختلف اند و حکم آن جمهور گویند حديث اوساق مخصوص حديث سالم است و نیست زکوة  
 در آنچه پنج و سق غرسیده و رفته است جماعتی که از ایشان اندر یزید بن علی و ابو حنیفه با آنکه مخصوص نیست بلکه عمل بعموم وی باید کرد پس واجب  
 باشد در قلیل و کثیر انچه زمین آنرا برآورده و حق باطل قوال و است زیرا که حديث اوساق حديث صحیح است و ارد شده است برای بیان قدری  
 که واجب است در آن زکوة چنانکه وارد شده است حديث و صد درهم برای بیان وی با وجود و رد و فی الرقة ربع العشر و لکنه است هیچ یکی  
 که واجب است در قلیل فضه و کثیر و فی زکوة و خلان در قلیلی است که بعد تصاب رسیده که آیا در آن واجب است یا نه زیرا که نیست و رد و حد  
 فی الرقة ربع العشر مگر برای بیان آنکه درین جنس زکوة واجب است و اما قدر آنچه واجب است در آن پس موقوف است بسوی حديث که حسین است  
 بدو صد درهم همچنین در اینجا قول فیما سقت اسمار العشر است یعنی درین جنس عشر واجب است و اما بیان آنچه واجب است در آن پس موقوف است  
 بسوی حديث اوساق و زیاده کرد ایضاً آن قول می درین حديث پس فیما دون خمسة اوسق صدقة گویند که وارد نشده است مگر برای بیان  
 دفع آنچه تو هم می شود از عموم فیما سقت اسمار العشر چنانکه وارد شده است در قول می لیس فیما دون خمسة اوقی من البورق صدقة بعده چون  
 خاص عام متعارض شوند عمل بر خاص باشد و در اصل تاریخ چنانکه در اینجا است فانه اظهر الاقوال فی الاصول انتهى کلام سهل و حسن ابی جوسی  
 الا شعیری و معاذ روایت است از ابی موسی و معاذ بن جبل ان النبي صلى الله عليه وسلم قال طمعا که هرگاه فرستاد  
 آنحضرت ایشان بسوی من فرمود باین هر دو لا تأخذوا فی الصدقات الا من هذه الا صنف الاربعه غیر بدشما هر دو  
 و رسد قبا مگر ازین چهار جنس الشعير و الخمطة و الزبيب و التمر جو و گندم و مویز و خرما حديث دلیل است بر آنکه واجب است  
 زکوة مگر درین چهار چیز نه غیر آن باین فقه است حسن بصری و حسن بن صالح و ثوری شعبی و ابن سیرین و مروی است از احمد و واجب نیست  
 در زره و خج و با و ابن بجه و دارقطنی از حديث عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده باین لفظ روایت کرده اند که مسنون کرد آنحضرت زکوة را در گندم و خج  
 و مویز و خرما و زیاده کرد باین بجه و زره و در سندش محمد بن عبد الله عزرمی کوفی است و وی مجهول است و متروک مصنف گفته این حد  
 واهی است و بیستی از طریق مجاهد آورده که گفت نبود صدقه در عهد آنحضرت مگر در پنج چیز و ذکر کرده این هر پنج را و هم از طریق حسن آورده که گفت  
 فرض نکرد آنحضرت صدقه را مگر در ده چیز پس فکر کرد این پنج را و شتر و گاو و گوسفند و زرو و سیم را و نیز از شعبی آورده که نوشت آنحضرت  
 باهل من که نیست صدقه مگر در گندم و خج و مویز و خرما و درین باب احادیث است مفید مذکور و این مراسل طرق وی مختلف است و بعضی  
 موقوف بعضی است و با و حديث ابی موسی و معاذ است و با آن قول عمر و علی و عایشه که نیست زکوة در زره با و سبل گفته و درین باب مراسل  
 که در وی ذکر زره است بیستی گفته اند یقوی بعضیها بعضیها که اقال و اظهر آنست که آن مقاوم حديث کتاب که مفید حضرت نتواند شد  
 و الحاق کرده است شافعی زره را بقیاسین چهار چیز مذکوره بجامع اقتیایات در اختیار و احراز کرده است باختیار از اقتیایات در مجامع  
 زیرا که در وی واجب نیست پس که را می می عمل بقیاس است و در این لازم است اگر دلیل قائم نشود بر آنکه علت اقتیایات است و هر که در رای او  
 این دلیل نیست قائل نیست بدان و بعضی بعموم ما اخذت الارض رفته اند و حديث معاذ و ابی موسی و ارد دست بروی زیرا که این حضرت  
 عموم مقاوم او نتواند شد و نه قیاس از اینجا معلوم شد که نیست مقاوم او حديث هذا الحب من الحب اخرجه ابو داود و زیرا که این عموم است  
 پس دلیل واضح با حصرین و وجوب است در اربعه در مشار گفته ان کل ما عدا الاربعة محلی احتیاط اخذا و ترکا و الذی یقوی انه لا یؤخذ من غیرها  
 گویم اصل مطلق به حرمت مال مسلم نیست و نیست مخرج از آن مگر بدلیل قاطع و این که مذکور شد رافع اصل مذکور نیست منیر اصل بر آنست

و این هر دو اصل را هیچ دلیل که مقادیر آنها تواند شد رفع نکرده پس مستحکم احتیاطا مگر ترک از در و غیره از آنچه نیامد بدان مگر مجروح عموم که تخصیص ثابت شده انتہی و آنچه راغبی گفت که ثابت است اخذ زکوٰۃ از در و غیره یا بامر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس مصنف بعد نقل این قول در تلخیص گفت و روی نظر است زیرا که سند او در سحت ضعیف است و اما غیر ذرہ پس واقع است در روایت مرسل است که از طریق عمر بن عبید آمده و روی ضعیف است جدا پس چه قسم باین زیادت و اہمیت اخذ توان کرد انتہی رواہ الطبرانی و الحاکم سیقی گفت روایت این حدیث ثقات اند و این حدیث متصل است و ظہرانی از حدیث موسی بن طلحہ از عم آورده کہ جزین نیست کہ مسنون کرد آنحضرت زکوٰۃ را درین چهار چیز پس فکر کرد این هر چهار را ابو زرعه گفتہ این حدیث مرسل است زیرا کہ از روایت عزرمی است و روی مرکوک است و للدارقطنی و الحاکم و البیہقی عن معاذ بن جبل رضی اللہ عنہ فاما القشائری و البیہقی و الزمکان و القاضی فقد عفا عنه رسول اللہ لیکن خیار و غیرہ و الاثر و فی کس تحقیق عفو کرد از ان رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم زکوٰۃ را در سبب گفته تصیب بقاف و ساد و ممل و صاد و مجمر و دست و اسناد کہ ضعیف است و سید این حدیث ضعیف است زیرا کہ در روایت اسحق بن عیسی بن طلحہ است و وضعی ضعیف است و سید علامہ محمد بن ابراہیم بن الفضل رحمہ در عوالمی بلوغ المرام گفتہ در سندش محمد بن عبید اللہ العزرمی القزازی است و روی مرکوک است و آنچه در دارقطنی است حدیث عمر بن شعیب است عن ایمیہ کہ گفت بر سیدہ شد عبد اللہ بن عمر از نبات ارض بقل و قنار و خیار گفت نیست در بقول زکوٰۃ و این حدیث از روایت عزرمی است و اما روایت معاذ کہ در کتاب است گفت مصنف در تلخیص کہ در روی ضعیف و انقطاع است مگر آنکہ معنی او مفید حضرت در اربعہ ہشتایام مذکورہ در حدیث اول و حدیث پس فی الخضرات صدقہ نزد دارقطنی است مرفوعا از طریق علی بن طلحہ و معاذ و قول ترمذی کہ صحیح نشدہ است رفع آن بلکہ روی مرسل است از حدیث موسی بن طلحہ از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و موسی بن طلحہ تابعی عدل است لازم کسی است کہ مرسل را قبول می کند و ثابت شدہ است از علی و موقوفات آنرا حکم رفع است و خضرات آنست کہ کلیل و قوت کردہ نشود و کذا فی اسئل گویم دارقطنی در علل گفتہ حدیث خضرات مرسل و بہقی بعضی آن از حدیث موسی مذکور آورده و گفتہ نزد یک کتاب معاذ است و رواہ الحاکم و گفت موسی تابعی کبیر است انکار کردہ نشود دیدن معاذ را مصنف در تلخیص گفت منع کرد این را ابو زرعه و گفت ابن عبد البر نزد روی حافراوند ریافت او را و درین باب است از محمد بن حنفیہ نزد دارقطنی نیست در ان جز عبد اللہ بن شہیب و گفتہ اند کہ موسی حافراوند حدیث را و از عالیثہ نزد دارقطنی و در روی صالح بن موسی است و وضعی ضعیف است و باطلیہ باین رفتہ اند ایما ثلثہ الا با حنیفہ کہ نزد روی در ہر چہ از زمین روید کم یا بیش دہ یک است یعنی عشر مگر کاد و فی و ہنیرم و دارقطنی از علی آورده کہ نیست در سببنا و قرہ ہا صدقہ و در سندش صفیر بن حبیب است و ہو ضعیف کہ او روایت کرد ہزار و از روی از طریق حارث بن بہان از عطاب بن اسائب از موسی بن طلحہ عن ایمیہ مرفوعا نیست در سببنا صدقہ گفت ہزار نمی دہم هیچ نیکی را کہ گفتہ باشد در ان عن ایمیہ مگر حارث و رواہ ابن عدی للحارث بن بہان و حکایت کرد تصحیف او را از جماعتی و مشہور از موسی مرسل است کما تقدم و رواہ الدارقطنی من طریق مروان بن محمد السخاوی عن جریر عن عطاء بن اسائب عن ایمیہ عن ابن عباس گفتہ و شاید این تصحیف است از موسی مروان خلی ضعیف است کذا فی التلخیص و لفظ بہقی این است نیست و خضرات و بقول صدقہ و لفظ دارقطنی از عم و انس این است نیست و سببنا صدقہ و ابن جریر از عبد اللہ آورده کہ نیست در بقل و تو ابل و زعفران و فاکدہ تر و خشک زکوٰۃ و در قنار و کنیری نیز مخصوص حدیثی آمده کہ نیست زکوٰۃ در ان و ہین است منہج جہین کہ ہر چہ قرۃ باقیہ ندارد در دوسہ عشر واجب نیست



و دارقطنی و حاکم و ائمه در سنن از عطاء بن اسیب روایت کرده اند که عیوب امیر بن میسره خواست که یکصد دراز زمین موسی بن طلحه صدوق و تره را بفروشد  
 او را موسی گفت ای بن چنین تحقیق فرمود آنحضرت که نیست صدقه درین و این منزل قوی است و رواه الدارقطنی و ابی حاتم من حدیث اخی بن یحیی  
 بن طلحه عن عیوب موسی بن طلحه عن عیوب که در طرق حدیث خضر اوات مقال است و لیکن هر قوی است بطریق کثیر و که بعضی از شام بعضی است و بعضی  
 برای احتیاج و بعضی مخفیست که در بناوی آنچه وارد است در وجوب زکوة و اجناس را بر بعد یا خمسة جميع آن صالح احتیاج باشد بی شک بی شبهه و مروی  
 شده است این روایات بلفظ صحیح درین اجناس و این بیان است از آنحضرت مرچیزی را که بازل کرد و خدای تعالی پس واجب بود و در غیر این بناها  
 و نیز ممکن است جمع باین طریق که این ادله مخصوص اند برای عنوان کتاب سنت و این ظاهر است و نیست صحیح گردانیدن آن نص بعضی افراد عام  
 چه درین صورت گاهی حصر باشد و گاهی نمی باشد و معادلی مذکور انتهی مالک در موطا گفته سنت که اختلاف نیست در آن نزدیک ما و آنچه شنیدیم از اهل علم این  
 که واجب نیست در چیزی از میده همه انواع آن هیچ زکوة ابار و شفتا لود و آنچه واجب باشد آن باشد و آنچه مانند آن نباشد وقتی که از قسم فدا که باشد  
 گفت مالک نیست در غضب یعنی سب و نه در تره با همه انواع آن زکوة و در تنهایی آن وقتی که فروخته نشود تا آنکه بگذرد بر قیمت آنها مالک سال  
 از آن روز که فروخته است آنرا و بعضی گفت صاحب آن من ترا گفت مالک آن دانستی که در وی زکوة واجب می شود گندم است و جو و جوهر پهنه  
 و جوار و ارزن و برنج و عدس و ماش و لوبیا و مسموم و آنچه بر شنبه آن باشد از دانه که طعام می شود پس زکوة گرفته می شود و از همه آن بعد از آنکه در شود  
 و انداخته گرس و گفت و مروان را با و داشته شود و در آن مال مقبول کرده شود و از ایشان آنچه دادند انتهی و صحیح است بنی ابی حاتم  
 بفتح جمله و سکون مثلثه صحابی است صغیر و لاد و در سال سوم از هجرت است رضی الله عنه قال امرنا رسول الله گفت امر کرد و از آنحضرت  
 صل الله علیه وسلم اذ اخرصتم فخذوا و ادعوا الثلث چون اندازد کنید انگور و خرما را پس بگیرید یعنی دو ثلث و یکدوازده ثلث را  
 از آن یعنی مقدار زکوة را تعیین کنید و از آن دو ثلث شما بگیرید و ثلث با کثی بگیرد و احسان کنید بوی تا به مسا بهای خود بخورند و بر بگذران  
 و بهر هر که بر سر وقت می رسد احسان کند تا از ملک خود صرف بگذرد و این خطاب است بمصدقان و توسع است بر مصدقان و در فدا که و تار  
 که محل صرف و بذل اند فدان امر تدعوا الثلث فخذوا و ادعوا الثلث پس اگر نتوانید که داشت ثلث را پس بگیرد رابع را و کم ازین نباید و در معنی  
 این حدیث اختلاف است ابن حبان گفته حدیث را در معنی است یکی آنکه ثلث یا رابع را از عشر بگذارد دیگر آنکه این قدر از نفس تمس بگیرد رابع را  
 و شافعی گفت معنی می آنست که ثلث یا رابع زکوة بگذارد تا بر خود و بر اقارب و غیر آن خود تصرف کند و صرف نماید و گفت در امام بگذارد و برای او  
 و کسان او چند آنکه بخورند و در صرف نکند آنرا و بر بر منیه گفت مقتضی این امر آنست که چون می و اهل می محتاج شوند بسوی جمیع پس همه را  
 بگذارد و قد حکاه المنذری که کذا فی حاشیه انتهی و در بر تمام گفته اولی رجوع است بسوی صراحت حدیث جابر و آن تخفیف است در خرص  
 پس بگذارد از عشر رابع یا ثلث را زیرا که امور مذکور گاهی هر یک مخصوص اند می شوند پس در وی زکوة واجب باشد و این تمهید گفته حدیث جاری است  
 بر قواعد شریعت و محاسن می می متوفی است بقوله صلی الله علیه وسلم لیس فی الخضر اوات صدقه نیز که عارت جاری است بر آنکه لابد است رب المال را  
 بعد کمال صلاح که خود از آن بخورد و عیال او بخورند و در مزم را بخورند از آنچه قابل ذخیره و بقایست پس هر چه در صرف جاری می شود از طعام و اکل  
 بمنزله خضر اوات است که ذخیره کرده نمی شوند و موضح این است آنکه عرف جاری بمنزله چیزی است که ترک آن ممکن نیست چه لابد است نفوس را  
 از خوردن شمار طبعه لابد است از طعام و ترک آن بخور و شاق است بر نفوس انتهی رواه الحنفیة الا ابن صاحب یعنی احمد و ابو داود  
 و ترمذی و نسائی و صحیح ابن حبان و الحاکم و در اسناد شریف عبد الرحمن بن سعید بن نیا است که روایت میکند از ابی حاتم بزرگ گفت وی

تفرقت باین حدیث و این قطان گفت ششاخته نمی شود خال او و گفت خاتم لیکن حدیث ایشان بدیست باشد از می که حدیثش متفق علیست که  
عمربن الخطاب کرده این گویا شاهزاده یحیی کرده که عبد الرزاق و ابن ابی شیبہ و ابو عبیدہ از روایت کرده اند که عمر میگفت خالص را بگذار بر  
ایشان چند آنکه بخورند و چند آنکه بپوشند یعنی بر زمین و ابن عبد البر از جابر بن زید روایت کرده اند که در خمریست اندازه کردن زیر اندام و مال عریض  
و واطیه و اکله است الحدیث و **عنب** بفتح صین مطلق و نشاء و نشاء فوقیه و در آخر موصوفه بن اسدین بفتح هجره و کسر حین  
فرشی انویست اسلام آورد و در فتح عامل گردانید و از آن حضرت صلی الله علیه و سلم برکه و هم بران او را مقرر داشت ابو بکر و وفات یافت  
روز وفات ابی بکر بودست و پنج ساله از سادات قبریش بود و خیر و صالح سرخی **الله** **عنه** قال امرنا رسول الله گفت اگر مرد  
مارا آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن شخص **العنب** کما **العنب** ای که اندازه کنیم تا که رایی میوه او را که انگور است بر درخت  
چنانکه اندازه کرده می شود خمر بر درخت و قوت آن در کثرت و کثرت میوه آن در طایفه نسیب است چنانکه گرفته می شود  
زکوة نخل در طایفه نسیب است چنانکه گرفته می شود و در انگور و خمر و شیره میسر اندازه کند شخصی که با هرست و زان که انگور می چون  
مویز شود یعنی خشک گردانیدن و طایفه که مکرر و یعنی خشک شود و چه مقدار خواهد شد اگر نصاب رسد زکوة آن بدهد و رسول گفته حدیث  
دلیل است بر وجوب خمر و عنب زیرا که قول راوی امرنا رسول الله فمیوه می شود از وی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفته بود و اصل در لغت وجوب  
و وجوب قابل است شافعی و ابو حنیفه گفته خمر است زیرا که برجم بالغیب است و جواب داده اند که برجم نیست بلکه عمل است بظن و وارد  
شده است بدان امر شافعی و کافی است و دان یک خالص عدل زیرا که خمر سابق را عارف قبول نمی کند چه جا بجا باشد یا اهل اجتهاد نیست  
زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم تنها عبد الله بن رواحه را بر این خمر بر اهل خیمه فرستاد و هم خالص گویا حاکم است اجتهاد میکند و عمل  
میکند این عنب را گرفته اجماع کرده اند آنکه یاد گرفته می شود و از ایشان علم که چون برسند مخصوص اوقتی قبل جدا و پس نیست بخان فائده  
خرص اسن جنایت است از رب المال و همچنین واجب است بر موی نیده در دعوی نقص و بخرص و ضبط حق فقر ابرار که مطالبه می شود  
بقدر مخصوص و ارتفاع مالک باطل و نحوه و نقص در خمر نخل و عنب و اردوست و قیاس است کرده اند بر وی غیر او را از آنچه ضبط و احاطه او نظر  
حکمیست و گفته اند مقتضیست بر محل نقص همین است اقرب بنا بر عدم نقص و علت و نزد شافعی و در ذریع خمر نیست از جهت نقص و ضبط  
زیرا که پنهان است در قشر و چون دعویست مخصوص علیه نقص را بسببی که ممکن است اقامت بینه بران واجب است اقامت بینه و در صدق  
باشد همین خود و صفت خمر است که طواف کند بر درخت و به پیوند هم شمره او و بگوید خمر و اندازه این درخت را طلبا چندین و چنان  
و یا بسا که او را واکه **العنب** یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و نیز ابن حبان و دارقطنی و فيه انقطاع  
و در حدیثش انقطاع است زیرا که سعید بن مسیب از از عتاب روایت کرده ابو داود و گفت نیست او را سماعت از وی این قانع گفت  
وی نداریافت او را و گفت من ندانم که انقطاع او ظاهر است زیرا که مولد سعید در خلافت عمر است و منوب عتاب روز وفات ابو بکر صدیق است  
و سبقه الی ذلک ابن عجب الزهر و گفت ابن مسکن مرفوعی نیست از آنحضرت جز باین وجه و روایت کرده است از دارقطنی بسند می که در رو  
واقعی است و گفت ابو حاتم صحیح مرسل است یعنی سعید گفت که آنحضرت عتاب را امر کردند و وی گفت این حدیث و اگر چه مرسل باشد لیکن  
معتضد است بقول ابیه و بهیقی از طریق یونس از زهری آورده که گفت شنیدم ابا امامه بن سہل را در مجلس سعید بن المسیب گفت عتاب  
شدست باینکه گرفته نشود زکوة از نخل و نه عنب تا آنکه برسد خمر و بیخ و سق را گفت زهری نمی دانم که خمر کرده شود چیزی از میوه یا مکرر

و گفت عایشه بود آنحضرت که می فرستاد عبد الله بن رواحه را که از مشایخ بر صحابه بود و بسوی یسوع خیر پس لشکر دومی نیز با او فرستاد  
بنگاهیکه خوش می گشت خوابیدنی ظاهر می شد در وی شیرینی پیش از آنکه خورد می شد از آن اخراج بود و دو این احادیث دلالت دارند بر کفایت  
اخص درین باب و بر همین اندر عامه اهل حدیث و این قول قدیم است مشافعی را ولیکن فقهای گویند که این منضمی دیگر ذریعه ای می گویند که در رو  
این احادیث پیش از تخیر هم برابر است شیخ در ترجمه گفته و رو این احادیث در باب صدقه است و شارع در آن مسامحت کرده و اینجا مستبعد الی ان مال  
بست بار بالازم آید و قول فقهاء در باب بیع است اگر این احادیث در غیر بیع نیست فلذا اشکال و اگر نامست مخصوص ریاضت شود بغیر آن  
انقی و در منضمی است مسنون است خرص در ترمز و بیب نزدیک به و صلاح بآنکه یک خار ص غاول تخمین کنند و قدر واجب برای مالک لازم کند و در سه  
قبول نماید پس منقطع شود حق زکوٰۃ از عین مخروص ثابت شود بر فیه و اگر من بعد پاک خروص دعوی کسی را راست دانسته شد فیه و الا  
داود شود انتهی و تقدم مثل فلک من اجل عمر و بن شعیب عن ابی له عبید بن جریج عن رجبی الله عنه ان امرأة بیتها  
زنی که نامش اسماء بنت یزید بن اسکن بود آن حضرت را صلوات الله علیه وسلم معها ابنة لها و فی بیان ابنه  
سبکتان و با او دختر اول بود و در دست دختر وی دوباره بود مسکستان فتوح سیم و فتح سین جمله واحد بی مسکه است و بی الاسورة و الخنجر  
من ذهب ارطلا فقال لها القطن زکوٰۃ هذا قالت لا پس گفت آنحضرت آن دختر را با آن زن را که آیا میدهی تو زکوٰۃ این را  
گفت نمی دهم قال اليس لك ان يسورك الله بهما يور القيمة سوارین من ثيابك هر فرد یا یا خوش میدارد زیرا یکی به پوشاندند را  
خدای تعالی بسبب این هر دو روز قیامت و دو سوار از آتش و در نه فالقته هما پس انفاخت آن زن هر دو را و پوشید و این حدیث دلیل است  
بر وجوب زکوٰۃ در محلی و ظاهرش این است که نیست نصاب برای آن زیرا که آنحضرت صرفاً مرتزکیه کرد و اغلب آنست که هیچ اوقیب نخواهد بود  
در این مسئله چهار قول است اول وجوب زکوٰۃ و این مذهب جماعتی از سلف و قولی از شافعی است علامه ابوالحدیث دوم عدم وجوب و این مذهب  
مالک احمد و شافعی است و از خدا الا قول بانثار می که از سلف قاضی بعدم وجوب وی در علمیه وارد شده لیکن بعد صحبت حدیث هیچ اثری برای آثار  
نیست سوم آنکه زکوٰۃ زیور جاریت دادن اوست لما روی الدارقطني عن انس و اسماء بنت ابی بکر چهارم آنکه واجب است اما یکبار رواده البیت  
عن انس و رسول بعد نقل این اقوال گفت که اعلم اقوال از روی دلیل وجوب اوست بنا بر حجت حدیث و قوتی و اما انصاب و بی پس و چگون  
انصاب فضله و طلاست و ظاهر حدیث اطلاق است و گویند که ایشان مقید کرده اند آنرا با حدیث نقیین و مقوی وجوب اوست حدیث آیند  
انتهی گوئیم در مؤطاست کسی که باشد پیش از ترغیر مسکوک یا زر از زیور و نقره که نفع گرفته نشود از آن از جهت پوشیدن و استعمال  
نمودن پس هر زمینه لازم است بروی زکوٰۃ در آن حال در هر سال وزن کرده می شود پس گرفته بشود چهارم حصه از دهم حصه آن مگر آنکه نه  
شود وزن آن از بست و در ناخالص یا از معدوم بهم پس اگر کم شد از آن چیزی پس نیست زکوٰۃ در آن و جزین نیست که زکوٰۃ لازم  
است بلکه بند کند آنرا برای غیر پوشیدن اما از ترغیر مسکوک و زیور شکسته که میخواهند اهل آن درست ساختن آن و پوشیدن آن پس چنین  
که آن بمثابة متاعی است که می باشد نزد صاحب خود پس نیست لازم بر صاحبی در آن زکوٰۃ گفت مالک نیست واجب در مردارید و در مسک  
و غیر در مصنفی گفته درین مسئله و قول شهر آمده است و مثلاً اختلاف ایشان است در آن که زکوٰۃ نقد بجواهر است یا بمسک  
که بمنی از استغنای انتفاع بآن است پس بلعل واجب شود بر محلی و بر ثانی نه و اگر خلل غیر مباح باشد مانند سوار و خطا برای مرد انتفاع و کل  
انتفاع سنت انتهی رواه البخاری یعنی البر و در ترمذی و نسائی و ترمذی گفته پس حدیثی است که روایت کرده است آنرا شنیده

از عمر بن شعیب ثقی بن صباح و ابن ابیجہ کہ وی نیز از روایت ابن حدیث است ضعیف و داشته می شود و در حدیث صحیح نشده است و درین باب  
یعنی زکوة علی از آنحضرت چیزی و لیکن مصنف فرمود و اسناد که قوی تر از آنکه ابو داود و آنرا از حدیث حسین المعلم عن عمر و بلغظی که مذکور شد  
روایت کرده و حسین ثقی است پس در وی ردست بر ترمذی که گفت شناخته نمی شود این حدیث مگر از ابن ابیجہ و ثقی و قد تابعهما حجاج بن اطا  
الیشافیت بهیقی و تحقیق منضم شد بسوی حدیث عمر بن شعیب حدیث ام سلمه و حدیث عایشه و روایت کرد حدیث ام سلمه را ابو داود و وحاکم  
چنانکه بیاید و صححه الحاکم من حدیث عایشه و حدیث عایشه نزد حاکم و غیره باین لفظ است انما دخلت علی رسول الله صلی الله  
علیه وسلم فرأی فی یدها فتحات من ورق فقال یا ایا عایشه فقالت صنعتن انزلین لک بهن یا رسول الله فقال التوین زکوة من قال  
قال بهن حبسک من النار حاکم گفت اسناد و علی شرط الشیخین و أخرجه الیشافیت ابو داود و الدارقطنی و البیهقی و روى الیشافیت عن اسماء بنت زید  
عند احمد و روى الدارقطنی من حدیث فاطمة بنت قیس نحوه و در وی ابو بکر بن ابی مریک است **و عمر** آخر نسخة مرضی الله عنهما  
انها كانت تلین ابوصاحبا من ذهب روایت است از ام سلمه که وی می پوشید و اوضح از طلا جمع و وضع بضا و سجه و حامی حمله  
نوعی از زیور است که از سیم می سازند و وجه تشبیه او بوضع از جهت و وضع و سفیدی و روشنی اوست و از ذهب نیز می باشد چنانکه درین  
حدیث است در صراح گفته و وضع درم سر و پیرایه از درم درست و روشنی و سفیدی فقالت یا رسول الله الزهره پس گفت ام سلمه  
ای رسول خدا آیا گنج است این که بران و عید واقع شده قال فرمود اذ ادیت زکاته فلبس بک زکوة چون ادا کردی و دای زکوة آن  
پس نیست گنج که بران و عید است هم چنین هر مال که زکوة آن ادا کنند از حیطة و عید خارج است رواه ابو داود و الدارقطنی و صححه  
الحاکم و در وی مالک نحوه و در حدیث دلیل است بر وجوب زکوة زیور چنانکه در حدیث اول بود و بریکه هر مال که زکوة بر آن زکوة نیست  
که شامل و عید آنکه کریمه الذین یکنزون الذّهب و الفضة باشد شکافی گفته نیست زکوة در غیر نقره و طلا از جهات هر چه در وی اوقات  
وزن و الماس و لو و در جان و مانند آن بسبب عدم وجود دلیل دال بر ایجاب زکوة در آن و بودن برات اصلیه مستحب و انتهی **و من**  
**سئره** یفتح سین و ضم میم بن چند بضم و ال و فتح آن رضی الله عنه قال گفت سمره کان رسول الله بود رسول خدا  
صلی الله علیه وسلم یا مرنان ان یخرج الصدقة من الذی نعد للبیع امر سیکر و مار که بیرون آریم صدقه را از مالی  
که آماده میگردیم برای فروختن بپس برای تجارت یعنی آنچه برای خوردن و نوشیدن و خدمت و سواری بود بر آن زکوة نبود و این حدیث  
دلیل است بر وجوب زکوة در مال تجارت هر چه باشد از ظروف و فرش و اقمشه و اسب و ابل و کتب چیزان و استبدلال کرده اند بر وجوب  
آن بقول می توانی انفقوا من طینت ما کسبتم الا به حجاب گفت نزله فی التجارة ابن منذر گفته اجماع قائم است بر وجوب زکوة  
مال تجارت و بخلاف قائلین می قیامی سببه اند لیکن گفته اند که جاحد وی کافر نیست بنا بر اختلافی که در دست گویم و بوجوب رفته اند از ائمه  
بالاتفاق و ظاهر هر گویست که نیست زکوة در مال تجارت و به قال الشوکانی و هو الصواب زیرا که دلیل بر ایجابش قائم نیست شکافی گفته  
بود تجارت در عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در انواع اشیا و منقول نشد از آنحضرت درین باب آنچه مفید و وجوب زکوة اندران باشد انتهی  
و در جواب این حدیث گفته اند که اگر چه بعضی تخمین می کرده اند لیکن مصنف در تلخیص گفت که در سندش جهالت است و آنکه حاکم و دارقطنی از عمر بن  
مرفوعاً آورده اند که در شتران است صدقه آنها و در گوسفندان است صدقه آنها و در بز است صدقه آن پس مصنف در فتح الباری الضعیف  
جمله طرق می کرده و در طریق واحد از آن گفته که اسناد این طریق لا باس است و لیکن مخفی نیست که حجت بمثل آن قائم نمی شود و انتهی

و تکلیف عامه البلوی بآنکه ابن عبد البر گفت که در مستدرک درین حدیث بر روایت کرده اند بر این بنیاد و دارقطنی بنیاد روایت کرده لیکن بطریق ضعیف و این محتمل است پس تمام نیست بآن استدلال و اگر فرض کنیم که حاکم حسنا و این حدیث را صحیح گفت چنانکه در محلی شرح مناجات تا هم مجرد احتمال است لال است تابعا رضه این تصحیح تضعیف جماعه از حفاظ چهره سابقا آنکه عصر حفاظ از کور مناجاز عصر اوست ایشان مستدرک انبروی میگوید عدم وجوب است آنچه در صحیح مسلم از ابی هریره آمده که نیت صدقه بر مسلمان در اسپ بنده او و ظاهر هرش عدم وجوب زکوة است در جمیع احوال شوکانی گفته و نقل کرده است ابن منذر اجماع بر زکوة در تجارت و نیست این نقل صحیح و اول کسی که خلا می کند در آن ظاهر هریره اند و ایشان اند فرقی از فرقی اسلام انتهی و با کجمله شک نیست در عدم وجود دلیل قوی درین باب غیر از اجماع اگر ثابت شود فی خلاف و در نه خط الفتا و همچنین نیست زکوة در مستغلات مانند خانه های کرایه و در آب کرایه و مثل آن بجهت عدم دلیل دال بر ایجاب آن حدیث مسلم که نیست صدقه بر مسلم در بنده و اسپ تناول این حالت است یعنی مستغلات بکبری اگر چه حاجت اشتداد نیست بلکه قیام بمقام منع کافی است ذکره اشوکانی رواه ابوداؤد و الدارقطنی و ابن ازهر من حدیث سلیمان بن عمره عن ابیه و در شاذ

جهات است و لهذا گفت مصنف و اسناد کاتبین و سندش نرم است زیرا که از روایت سلیمان است و هو مجهول و عمر ای حریه  
 رضی الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال وفي الزكاة الخمس فرمود در زکات خمس است زکات یکسر را و در آخر زکات  
 معجمه در قاموس گفته سعد بن و دینیه جاهلیت و در نهایت گفته زکات هر دو را گویند و حدیث وارد است و در دینیه انتهی شیخ گفته معنی اول  
 النسب است بسباق حدیث و در حدیث آمده است که از آنحضرت پرسیدند زکات چیست فرمود ذهاب فضه که پروردگار تعالی بپایده است  
 در زمین روز پیدایش می انتهی گویم اگر این حدیث ثابت شود قول بآن متعین گردد که لا بیان بعد بیان رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 ولیکن این حدیث را بهیچ روایت کرده است و سندش ضعیف است و تابعه حبان بن علی عن عبد الله بن سعید و عبد الله بن مسعود  
 الحدیث است پس حجت نباشد مالم گفته حکمی که اختلاف نیست در آن نزدیکی و آنچه شنیدیم از اهل علم که می گفتند این است که زکات  
 مال مدفون است که یافته شود و از مدفونهای جاهلیت که طلب کرده نمی شود بماند و کشیده نمی شود در آن موت خراج را و نه زیاده عمل و اما آنچه  
 طلب کرده شود بماند و کرده شود در وی عمل بسیار پس یافته شود یکبار و یافته نشود بار دیگر پس آن زکات نیست و مصنفی گفته اختلاف اند  
 علما در تفسیر زکات از نظر اقوال شافعی موافق تفسیر مالک است و ابو حنیفه گفته که معدن هم زکات است و یک قول شافعی موافق این مذهب است  
 انتهی و شیخ در ترجمه گفته نزد شافعی در معدن زکاتی نیست و حکم وی حکم صید است مگر آنکه مستخرج ذهاب و فضه باشد و نزو  
 در وی خمس است باین شرط احوال آن حول انتهی گویم ولیکن جمهور مخالف حنفیه اند و این باب و گویند که گفته نمی شود معدن را زکات و حجاج  
 کرده اند همین حدیث بر تفرقه میان هر دو زیرا که اول می این است و معدن جبار است و در زکات خمس است پس عطف لالت دارد بر مغایرت  
 و لهذا مالک و شافعی گفته اند که مراد بر زکات دینیه جاهلیت است متفق یک سبب و این حدیث را طریقاً یقیناً است و سبب گفته علما را در حقیقت  
 زکات و قول است اول آنکه مال مدفون در زمین است از کنوز جاهلیت و دوم آنکه مصادون است مالک قائل اول است و اما مصادون پس هر دو  
 نزو که گیرند زیرا که بنزله نزع است و مثله قال الشافعی و ثبانی رفته است ابو حنیفه و اهل است بر اول قوله صلى الله عليه وسلم العجاير جبار و المعدن  
 جبار و فی الزکات الخمس أخرجه البخاری زیرا که این ظاهر است و آنکه زکات غیر معدن است و شافعی معدن را بذهب و فضه خاص کرده بحیث  
 بهیچ که انهم قالوا و اما الزکات یا رسول الله الخ كما تقدم و اعتبار کرد شافعی و مالک و احمد نصاب را بحیث یس فی احوال خمس اوراق صدقه در حضا

ذهب وفضله وایک واجب است در آن ربع عشر بحديث وفي الزکوة ربع العشر بخلاف رکاز که در وی خمس واجب است و مستحب نیست در وی  
 انصاب و وجه حکمت در تفرقة آنست که اخذ رکاز بسهولت است بغیر تعب بخلاف استخراج از معدن که لابد است در وی از مشقت انتهى قدس سره  
 گفت و نیز اختلاف دارند در صرف خمس رکاز ابو حنیفه می گوید صرف آن مصرف خمس فی است و شافعی گوید صرف آن مصرف زکوة است  
 یعنی اصناف ثمانية که در آیه انما الصدقات للفقراء ذکر شده و مراد از رکاز در ظاهر اقوال شافعی نقدی است که در جاهلیت  
 دفن کرده باشند پس اگر اهل اسلام دفن کنند و کسی بیابد اگر مالک او معلوم باشد از آن او خواهد بود و الا حکم لقطه خواهد گرفت و در ملک  
 رکاز شرط آنست که در خرابه یا در زمین کسی که خود آنرا احیا کرده باشد یا بدو اگر در ملک شخصی یافت از آن همان شخص است و اگر در غیر  
 یا شارع عام یافت حکم لقطه گرفت والله اعلم و عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال في كنز وجد رجل في خربة ان وجدته في قرية مسكونة فخرقة فرموا بخضرت دریا  
 گنج که یافت آنرا در دیوانه که اگر یافته آنرا در قرية آبادان پس شناسان آنرا از آنان هر که باشد ستاند و ان وجدته في  
 قرية غير مسكونة ففیه وفي الركاز الخمس و اگر یافته آنرا در ده که آباد نیست پس در وی و در رکاز خمس است در اینجا  
 دلیل است بر آنکه رکاز ملک یا بنده اوست و بروی استخراج خمس از آن واجب است و آنرا که در قرية یافته شارع آنرا رکاز نام نکرده زیرا که  
 آنرا از باطن ارض استخراج میکند بلکه ظاهر آنست که آنرا در ظاهر فیه یافته و شافعی و اتباع او بآن رفته اند که در رکاز و چیز شرط است بلی  
 جایی بودن دیگر دیورات بودن پس اگر در راه یا مسجد یافت لقطه است زیرا که دست مسلمانان بر دست و مالک او مجهول است  
 پس لقطه باشد و اگر در ملک شخصی یافته شود از آن او باشد اگر نفی از ملک خود نکند و اگر نفی کند آنرا از ملک خود از آن یا بنده باشد  
 و همچنین تا آنکه منتهی شود بسوی محی ارض و وجه مذکور شافعی حدیث عمرو بن شعيب است که خودش روایت کرده است باین لفظ ان النبي  
 صلى الله عليه وسلم قال في كنز وجده رجل في خربة جاهلية ان وجدته في قرية مسكونة او طريق بيتا فخرقه وان وجدته في خربة جاهلية  
 او قرية غير مسكونة ففیه وفي الركاز الخمس کذا فی اسبل أخرجه ابن ماجة باسناد حسن و رواه شافعی و ابو داود و النسائي و ابی  
 والبيهقي نحوه و گفت سعید بن منصور حدیث کرد ما را خالد از شیبانی از شعبی که مروی یافت رکاز را پس آورد و آنرا نزد علی رضی الله عنه پس  
 گرفت از وی خمس و باقی را بیا بنده داد و رواه من وجه آخر عن شعبی و كذلك ابن ابي شيبة كذا فی التلخیص و عن سلال  
 بن الحارث مرفی صحابی است و بران حضرت در وفد مزینة قروم آورده بود در سنه خمس ساکن شده بدین راه و حامل الویج مزینة  
 بود و زفتح روی عنه ابنه الحارث مات سنه ستین و ثمانون سنه رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 اخذ من المعادن القبليّة الصدقة بدستیکه آنحضرت گرفت از کاننامی قبله صدقه را قبله لفتح قات و بای موحده نام  
 ناحیه ایست از ساحل بحر میان دی میان مدینه پنج روزه راه است و لفظ حدیث این است که قبله از جانب فرع است بضم فاء و سکون را  
 موضعی است در جانب بالای مدینه میان حرمین و زکوة وی چهل یک است یعنی گرفته نمی شود از وی خمس چنانکه حکم معادن است و اینند  
 امام مالک و شافعی است در قولی و نزد امام ابو حنیفه و شافعی در قول دیگر در وی خمس است و قول دیگر شافعی را آنست که اگر یافته است آنرا  
 بتعب و موت چهل یک دهد و الا خمس در سبل گفته حدیث و الی است بر وجوب صدقه در معادن و بحکم که مراد بدان خمس باشد و رفته است  
 بول احمد و اسحق و یثانی غیر ایشان لقوله وفي الركاز الخمس و اگر چه در وی احتمال است رواه ابو داود و الطبرانی و الحاکم و البیهقی



و مالک ولفظ مالک این است اطلاع کرد آنحضرت بلال مرنی را معادن قبله گرفت از وی زکوة و این ناحیه ایست از فرج پس این معادن گرفته نمی شود و از وی زکوة تا مرز و در لفظ این است و اخذ منها الزکوة و دون الخمس شافعی گفت این حدیث مالک نه از آنست که اهل حدیث آنرا اثبات می کنند و نیست در وی روایتی از آنحضرت بکذا قطع کردن آن و اما زکوة در معادن نه خمس پس می گویند نیست از آنحضرت گفت بهیچیه که مالک گفت در مصنفی زکوة روایت مالک گفته آنچه نزدیک فقیه نظام می شود آنست که قبله از ذهب و فضه نبود و الا اهل تاریخ متعجب آن می شدند و این فرع نزدیک است بمدینه خفای خال او بعد می نماید بلکه از سایر منطیحات مثل سرب و آهن یا غیر منطیج مانند مغزه و نوز و این آنقدر اقرب می نماید و الله اعلم پس قول آنحضرت که واجب می شود و هر معدن برابر است که منطیج باشد یا غیر منطیج و احتیاط کرده اند و رقبه واجب از معدن بر سه قول خمس مانند کار و سرب مانند نقود و قول ثالث تفصیل است اگر بختب حاصل می شود مانند نقد است و اگر بغیر تعب مانند کار است فقیه گوید لفظ الا الزکوة محتمل هر سه وجه می تواند شد اگر بخمس خمس باشد پس منظور حضرت نسبت تمام گرفتن آن و اگر ربع اعشار باشد منظور حضرت نسبت خمس و اقرب در معدن ذهب و فضه حل او بر کار است یا داخل او در لفظ کار از آنست

## باب صدقة الفطر

باب در بیان صدقة فطر یعنی افطار صدقه را اضافت کردند بسوی فطر زیرا که این صدقه بسبب اوست که می داند که روایات البخاری زکوة الفطر من رمضان عمر بن عمر رضی الله عنه قال فرض رسول الله صلى الله عليه وسلم زکوة الفطر گفت ابن عمر فرض گردانید آنحضرت زکوة فطر را و حدیث دلیل است بر وجوب صدقة فطر لقوله فرض که بمعنی الزم و واجب است و باین رفته اند شافعی واحد و ظاهر فطر است یعنی گفته این واجب است باجماع و در وی خلاف است و او و بعضی شافعی را که قائل اند بآنکه سنت است و تاویل کرده اند که مراد بفرض قدر است و در کرده شده است این تاویل بآنکه خلاف ظاهر است شیخ در ترجمه گفت و سنت مؤکده است نزد مالک واجب است نزد حنفیه بمعنی مقابل فرض و حنفیه گویند در حدیث دیگر بجای فرض امر واقع شده و امر ثابت بدلیل غنی مغفید و وجوب است انتهى و بعضی گویند فرض بود اما بزکوة منسوخ شد بحديث قیس بن سعد بن عباد امر کرد و اما رسول خدا بصدقة فطر قبل از آنکه نازل شود زکوة و چون نازل شد نه امر کرد و اما و نه نهی اما درین حدیث را وی مجهول است پس این قول غیر صحیح باشد و اگر صحت است تسلیم کنیم در وی دلالت بر نسخ نیست زیرا که عدم امر ایشان بصدقة فطر ثانیاً مستبعد است اول نیست بلکه امر اول کافی است و عدم امر واقع آن نیست و در فطر نصاب غیر آن شرط نکرده اند پس هر که قادر باشد لازم می شود بر او بخلاف کسی که فاضل از قوت خود و عیال خود نمی یابد زیرا که حق تعالی می فرماید لا یكلف الله نفساً الا و سعه شیخ در ترجمه گفته شرط وجوب صدقة فطر نزد مالک نصاب فاضل از حاجت اصلی است بے شرط نماز و زکوة و شافعی هر که قادر است بر قوت یومیه خود و بر کسی که بروی نفقه اوست فاضل از لباس و مسکن و خادم و دین بروی صدقة فطر فرض است و شرط نیست نصاب دیگر انتهى و چنانکه گفته خلاف است در تقدیر نقد معتبر و وجوب زکوة فطر گویند مالک نصاب باشد و قبل مالک قوت ده روز و گفت مالک و شافعی واجب و عطا و اگر معتبر نه زمین است که مالک قوت یک شبانه روز باشد انتهى یعنی نصاب شرط نیست و نزد حنفیه نصاب فاضل از حاجت اصلی شرط است اگر چه نافی نبود لقوله صلى الله عليه وسلم الا صدقة الا عن ظهر غنی و در حدیث ثعلبه صریح آمده لایجب الا علی من ملک لهما باصا

یک صاع مضروب است بر تنیز یا بدل است از زکوة و بیان است برای او من است هر او صاعا من مشعیر از تر یا صاعی از جو نیست  
 خلاف در وجوب صاع بر هر انسان و همچنین در درست صاعی از مویزد و درین حدیث دیگر گنند نیست و از اینجا قیاس کرده اند که اگر از نصف  
 صاع از گندم بعد از زمان نبوت بود از جهت معاملات می بصاعی از خرما و جو و صواب آنست که نصف صاع از گندم بود و تخصیص ذکر کرده اند  
 درین حدیث بحسب غلبه وجود و این وجوب باشد و گویند که این عمر از خرما میداد و چون وجود خرما در میرسد کم شد از جو میداد و آن جز  
 یکبار نبود که لانی الترجمة شوکالی گفته رفته اند جمهور باینکه صدقه فطر یک صاع است از گندم و غیره و رفته اند بعضی صحابه باینکه از گندم نصف  
 صاع است و نگاه این المند عن علی و عثمان و ابی هريرة و جابر و ابن عباس و ابن الزبیر و اسامه بن ابی بکر با ساند صحیح و همین است در  
 ابو حنیفه و تسک ایشان بحديث مرفوع ابن عباس است که صدقه فطر دو دو است از قمح از خرما یا کماله و از خرما یا کماله و از خرما یا کماله و از خرما یا کماله  
 عن ابی هريرة عن جده مرفوعا و ابوداود و الترمذی از ابن عباس آورده اند که گفت فرض گردانید رسول خدا صلی الله علیه و سلم این صدقه را یک صاع  
 از خرما یا جو یا نصف صاع از گندم بر هر یک آزاد یا شیده بنده مرد یا شیده یا زن خرد یا شیده یا بزرگ انبی در مصنفی گفته در جنس صاع پنج  
 چیز صحیح شد طعام که منفسر است بگندم بقدرینه مقابل او بشعیر و شعیر و تمر و زریب و اقط و تنقیح چهار جنس اول قوت معتبر است و ظاهر  
 آنست که اگر قوت او و قوت بلند او گندم باشد مثلاً مخیر است در میان جمیع اقوات بجهت عموم حدیث انتهى علی العبد و الحر و الذکر  
 و الانثی و الصغیر و الکبیر بینه و آزاد و مرد و زن و خرد و کلان و این دلیل است بر عموم و وجوب وی بر عبید و احراز ذکر و انباش  
 و من غیر و کسیر اغنیاء و فقرا و بیعتی از حدیث عبد الله بن قلیبه یا ثعلبه بن عبد الله بن مرفوعا آورده که او گفت یک صاع از گندم از هر انسان  
 مرد یا زن خرد یا کلان توانگر یا دوریش و ملوک اما غنی پس پاک میکند او را خدا و اما فقیر پس رد میکند بروی خدا زیاده تر از آنچه وی داد و است  
 منذری در مختصر شن گفته در اسنادش نعمان بن راشد است لایحجج بحديث آبی بنده چون ملک ندارد و وجوب بروی بومی یعنی وجوب بر او  
 وی خواهد بود از جانب وی نزد کسی که می گوید که بنده مالک نیست و کسی که او را مالکی می گوید نزدش خود بروی لازم است و همچنین صدقه زوج  
 بر زوج است و صدقه خادم بر مخدوم و صدقه قریب بر کسی که نفقه وی بروست بحديث او و اصدقه الفطر عن تموتون اخرجه الدارقطنی  
 و البیهقی و اسناد ضعیف و لهذا واقع شده است خلاف در مسئله چنانکه در برابر تمام مسوط است و همچنین وجوب بر صغیر یعنی وجوب بر پدر  
 اوست اگر مالک مال نیست و الا از مال می خواهد بود مثل لزوم زکوة قاله الجمهور و گفته اند لازم است بر پدر مطلقا یعنی با وجود مال و بهر حال محمد  
 و گفته اند بر صغیر اصلا واجب نیست زیرا که شریعت وی بر است طهره صائم است از لغو و رفت و طعمه پاکین است و جواب داده اند که این خارج  
 منخرج اغلب پس تصریح حدیث ابن عمر با بیابش بر صغیر مقاوم می تواند شد و گفته اند که مراد بعبده ایست که بر ایمی خدمت است و آنکه بر  
 تجارت بود فطر از وی واجب نیست نزد خفیه و زهراب ثوری و مخفی نیز همین است من المستملین از مسلمانان ایله حدیث را درین زیادت کلاما  
 طویل است زیرا که روایات بران اتفاق نکرده اند مگر آنکه بر تقدیر این زیادت از عدل است مقبول باشد و دلالت میکند بر اشتراط اسلام در  
 وجوب صدقه فطر و بریکه نیست واجب بر کافر از نفس می و این متفق علیه است و اما اخراج مسلم از بنده کافر خود پس جمهور گویند و نزد خفیه  
 و غیر هم واجب است بحديث لیس علی المسلم فی عبده صدقة الا صدقة الفطر جواب داده اند بآنکه حدیث باب خاص است و خاص حکم بر عام  
 می توان کرد پس عموم قول می عبده مخصوص است بقوله من المسلمین و لهذا در مصنفی گفته از لفظ من المسلمین ظاهر شد که بر کافر لازم نیست  
 و بر مسلمان از عوض کافر انتهی و اما قول ثمالی که من المسلمین صفت مخیرین است نه صفت مخیرین پس ظاهر حدیث آبی است از آن که بر

[illegible]

صاع برانند و قول بانیکه مراد ابو سعید از طعام درین حدیث حنطه است غیر صحیح است کما حقیقه المصنف ابن منذر گفته در کتبم چیزی ثابت که بروی اعتماد تو ان کرد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم معلوم نیست و بنمود در سینه در آنوقت مگر شکی نیست و چون در زمان صحابیه بسیار شد و دیدند که نصف صاع از روی بجای یک صاع از شعیر است و هم الاینه پس عدول از قول ایشان بسوی قول مثل ایشان جائز نیست و لیکن تخفی نیست که ابو سعید خلافت آن کرد چنانکه مفید است قولی قال الرازی قال ابو سعید اما اننا فلا زال اخرجه گفت ابو سعید که راوی حدیث است لیکن ابن یسین پیشینی بر آن صدقه قطار یک صاع کما کتبت اخرجه فی بعض رسول الله چنانکه بود من گوی بر آوردم و مر آنرا در زمانه رسول خدا صلی الله علیه و سلم ازین حدیث معلوم میشود که صدقه فطر یک صاع است و بعضی احادیث نصف صاع از گندم آمده پس نزد قتیله بن مکرکس بر طوع و قبیح تخصیص است چنانکه مروی از عقیقه نیز همین است و از عرفان فوق نیز آمده که قتیله بن شعیب و اشبال ان اظهار آن کردند پس این صدقه نصف صاع از گندم یا صاع از شعیر است چنانکه نهیست و نهیست نهیست بخیان ثوری و ابن المبارک قمر تروا و یقین که مراد از او نیز یک گندم و نیز صاعید میوز و حکم شعیر است و از احادیث باب بیضا ظاهر همین است و غالب آن باعتبار اختلاف زبان است و قیمت و نیز واحد و شافعی و مالک یک صاع است و اقرب با حیات و توسع همین است و الله اعلم و کلابی داود عن ابی سعید لا اخرج ابدا الا صاعا منی بر آوردم همیشه مگر یک صاع یعنی از قوت این خزیه و حاکم روایت کرده اند که گفت ابو سعید و حال آنکه ذکر کرده شد نزد صدقه رمضان بر آوردم مگر آنچه بی بر آوردم بعد رسول خدا صلی الله علیه و سلم صاعی از تمر یا صاعی از حنطه یا صاع از جو یا صاع از اقطا پس گفت او بر آورد از قوت یا و ما از گندم گفت نه این کار معاویه است قبول نکنم آنرا و نه عملی نایم بر آن لیکن ابن خزیمه گفته که ذکر حنطه در خبر ابو سعید غیر محفوظ است و نهی نایم که مر هم از گندم گفت تمسک کرد و بقول معاویه نیز که قائل شد بدو و در حنطه و در وی نظر است زیرا که آن فعل صحابی است و ابو سعید و غیر او از صحابه که اطول اند در صحبت از وی و اعلم اند بحال نبی صلی الله علیه و سلم غلات کرده اند او را و معاویه نیز هیچ کرده که این را میست که وی آنرا دیده نه آنکه از آنحضرت شنیده کما اخرجه البیهقی فی السنن من حدیث ابی سعید انه قدم معاویه حاجا و معه اقل حکم الناس علی النبی فکان فیما حکم الناس انه قال انی اری مدین من سمرات الشام تعدل صاعا من تمر فاخذت لک الناس فقال ابو سعید اما اننا فلا زال اخرجه پس ابن صریح است در آنکه آن را می معاویه بود و یقین بعد از احادیث باب گفته قد روت اخبار عن النبی صلی الله علیه و سلم فی صاع من بر و در وقت بخاری نصف صاع و لا یصح شی من ذلک قد میت علی کل واحد منها فی الخلافات انتهى بلفظه و

ابن عباس رضی الله عنه قال فرض رسول الله صلی الله علیه و سلم زکوة الفطر طهره للصیام من اللغو و الزفت فرض کرد انید آنحضرت صدقه فطر را پاک گردانیدن روزی از سخن پیوده و لا یعنی گفتن و از رفت که مرقع باشد در صوم رفت بفتح را و قایم مع جمیع و غش و آنچه میرود از سخن میان مرد و زن در زمره و آنچه خطاب کند مرد و زن را از غش بعد از آن استعمال کرده می شود در هر کلام معنی مراد تقصیرات و گنا یان است که در ادای روزیها بلکه با حققت بوجود آمده باشد و طعمه للمساکین و صدقه فطر واجب است از جهت طعام دادن بمسکینان و بی نیاز گردانیدن ایشان را از سوز در آن روز در سفر سعاده گفته مساکین را تخصیص میفرمود باین صدقه و باصناف ثمانية تمت می گردانندی هم بدان وارد نشده و بعضی از علما بدان قائل شده که صرف آن باصناف ثمانية جایز نیست بمساکین خاص است انتهى و در شرح وی گفته شک نیست که افضل و احوط بمقتضا اتباع فعل آنحضرت همان باشد که داده شود بهمین صنف که فقر و مساکین اند انتهى و گفته اند که مصرف آن مصرف زکوة است زیرا که آنحضرت نام آن زکوة کرده و ظاهر از ترتیب این اربعه نیز همین است که مصادرات آن مصادرات زکوة است و در کتاب خرقی که در نهج امام احمد تصریح است بآن و گفته تعطی صدقه الفطر لمن یجوز ان تعطی صدقه الاموال و زکری در شرح وی گفته که آن صدقه است پس داخل شود تحت

قوله تعالى انما الصدقات للفقراء والمساكين فمن انما تخصيص بعض اصناف لازم على ايد تخصيص بركة در زکوة هم این چنین واقع شده  
و هیچ یکی تخصیص صرف روی قائل نیست و در حدیث مجاز است امرت ان اخذها من اغنیاکم و اردی فی فقرکم و شکرانی گفته لائق تقدیم فقر است  
بنابر این یعنی کردن ایشان درین روز و آنچه میفرماید از ایشان صرف کرده شود در سایر اصناف انتهی من اذاها قبل الصلوة یعنی زکوة  
مقبوله پس هر که ادا کرد آنرا پیش از نماز عید الفطر پس آن زکوة مقبول است یعنی مترتب بر وی ثواب صدقه فطر نافع گفته عبد الله  
بن عمر می فرماید زکوة فطر را بسوی شخص که جمع میکردند شد نزدیک او پیش از عید فطر بدو در زیاده و زروا مالک فی الموطا و روی است که در  
امام مالک اهل علم را که دوست می داشتند که بر آورند زکوة فطر را وقتی که طالع کنند از روز فطر پیش از آنکه روز نمازگاه در مصطفی گفت تجمل زکوة فطر  
در حکم یومین او نهمه ایام است از اول رمضان تا آخر آن است و من اذاها بعد الصلوة فحی صدقة من الصدقات و هر که ادا کرد  
آنرا بعد از نماز پس آن صدقه از صدقات است یعنی از جنس دیگر صدقات نیست مقبول از فطر رواه ابو داود و الدارقطنی مرفوعا و البیهقی  
و صححه الحاکم و درین حدیث دلیل بر وجوب فطره لقوله فرض کما سلف و بر آنکه صدقات مکفر سیمات اند و بر آنکه وقت اخراج وی پیش از نماز  
عید است و بر آنکه وجوبش موقت است و گفته اند واجب از فجر اول شوال است لقوله اغنهم عن بطواف فی یوم الایم و گفته اند واجب از آخر روز  
رمضان است لقوله فطره للصائم و گفته اند واجب است بگذشتن هر دو وقت عملاً باللیلین و در جواز تقدیمش اقوال است بعضی ملحق بزکوة کرده اند  
و گفته اند جایز نیست تقدیم آن اگر چه تا دو سال باشد و بعضی گویند جایز نیست در رمضان نه قبل از آن نیز که او را دو سبب است یکی هجوم دیگر افطار  
پس تقدیم آن باشد نصایح حول نتوان کرده گفته اند مقدم بر وقت و جوب نکند مگر آنچه معتقد باشند مثل یک روز یا دو روز و اوله الاقوال که تا می تواند اول

## باب صدقة التطوع

باب در بیان صدقه التطوع و مراد بر آن صدقات نافله اند چنانکه غالب در اطلاعات الست و التعمیه آن بصدقه از جهت دلالت اوست بر صدق  
صاحب وی در دعوی حجت ایمان چنانکه تشبیه زکوة بهجت آنست که وی تزکیه می کند صاحبش را و شهادت میدهد بر حجت ایمان و کمال فی اندران  
عن ابی هریره رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال سبعة یظلمهم الله فی ظلّه یوم یوم  
لا ظل الا ظله هفت کس اند که جادهد ایشان را خدای تعالی در سایه خود روزیکه نباشد سایه مگر سایه خدای او و درین عدد نیست زیرا که  
در پنج خصلتهای دیگر است که مقتضی ظل بوده است و مصنف رح در فتح الباری آنرا تا بهست و هشت خصلت رسانیده و سیوطی بر آن افزوده  
هشتاد و خصال گردانیده و در تالیفی مفرایه کرده تمهید الفرس الخصال الموجهة لظل العرش نام کرده و در کراسه تلخیص فرموده ما شرح بر وقع العلماء  
فی الخصال المتضمنة للظلال نهاده فن کسر الحدیث پس ذکر کرد حدیث را تا آخر و بعد از تسبیح و ایشان امام عادل است و جوانی که ناشی شد  
در عبادت خدا و مردی که دلش آمیخته به ساجدست و آن دو کس که دوستی گرفتند با هم برای خدا حج شدند بران و جدا شدند بران و مردی که خواند او را  
از بی صاحب غضب و جمال پس گفت من می ترسم خدا را و مردی که یاد کرد خدا را در خلوت پس روان شد اشک از هر دو چشم وی و فیه در آن حدیث  
این است و رجل تصدق بصدقة فاخفاها حتی لا تعلم شماله ما تنفق بهمیه و مردی که صدقه داد و صدقه پس پوشید آنرا  
تا آنکه نمی دانند دست چپ او چیزی را که صرف کرده است او متفق علیه مراد باینجا حمایت و کف است یا سایه عرش چنانکه در روایت  
سعید بن منصور از حدیث سلیمان آمد سبعة یظلم الله فی ظل عرشه و به جزم القری و قوله اخفاها باللفظ فعل صیغه ماضی است بحال است بتقدیر قد  
و قوله لا یعلم شماله مبالغه است در اخفا و تمیز صدقه از مظان ریا و میخمل که بر حذف مضایف باشد از می من عن شماله و روی دلیل است بر فضل اخفا

صدقه را برای آن مگر آنکه برانکه اظهارش موجب ترغیب مردم است و را قند او سترو می جاس است از دواعی ریا و قد قال تعالی ان تبتعدوا  
 التصدقات فخرجوا کما هی الایه و صدقه در حدیث شامل واجب نافله هر دو است پس گمان نباید کرد که خاص نافله است چنانکه مصنف در باب تطوع  
 آورده نیست و مفهوم معمول در قول می ورجل تصدق بلکه حکم زن نیز همین است مگر در امت **و** عقبه بن عامر رضي الله  
 عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول كل امرء في ظل صدقة له هر آدمی در سایه صدقه خودست روز قیامت  
 خواه صدقه واجب باشد یا نافله حتی بفضل بین الناس تا آنکه فیصله شود میان مردم رواه ابن حبان و الحاکم در دومی حشمت  
 بر صدقه و مراد بسایه یا حقیقت است که اعیان صدقه بیایند و از وی جز شمس دور کنند یا در کف و حمایت اوست و از قول صدقه نافله توفیه  
 صدقه فرض است اگر در آخرت نافقه بر آید چنانکه حاکم در کئی از حدیث ابن عمر آورده نظر کنید در صدقه بنده من اگر ضائع کرده است از آن چیزی پس  
 بدینست اگر می یابید برای بنده من نافله تا تمام کنید برای او آنچه کم است از زکوة پس گرفته شود صدقه نافله بر فراض خدا و این بر رحمت و عدل  
 او تعالی است **و** ابی سعید الخدری رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ایما مسلم کسا  
 مسلما ثوبا علی عمری هر مسلمانی که پوشاند مسلمان را بر سرگی عمری بضم عین و سکون را بر سرگی ضد بکس بضم لام کساه الله  
 من خضر الجنة پوشاند او را خدای تعالی از خلدای سبز بهشت خضر بضم خاء می سجده سکون ضاد جمع اخضر تلخیص است بقوله تعالی  
 علی نعیم خضیات سئل من خضر و ایما مسلم اطعمه علی جمع اطعمه من ثمار الجنة و هر مسلمان که بخورد مسلمان  
 بزرگ سرگی بخورد او را خدای تعالی از میوه های بهشت و ایما مسلم سقی مسلما علی ظمأ سقاء الله من الرجی المحقق هر مسلمان  
 که بنوشاند مسلمان را بر برتنش غنیمتین هموز تشنه شدن بنوشاند او را خدای تعالی از شراب پاک خالص صافی که مکر کرده شده است فطرون آن  
 از جهنم نفاست آن و در قرآن مجید فرموده یستقون من ترحیق تحقیق خرما که مشکاف یعنی مکر کرده اند او را بشک بجای گل که  
 او را بر ابدان مخرجی کند از جهنم غایت نفاست یا بعد از خوردن از آن بوی مشک می آید رواه ابو داود و الترمذی و فی اسنادک لکن  
 من ذری و تحقیق السنن گفته اند که در اسنادش ابو خالد یرید بن عبد الرحمن معروف به الانی است غیره و اخذ بر وی تنا کرده اند و غیره و اخذ بر وی  
 حکم نموده و در حدیث حشمت بر انواع پروردان آن کسی را که محتاج است بسوی می و بودن جز از جنس عل **و** حکیم بن حزام  
 بکسر حاء و زاحی است برادر زاده ام المومنین خدیجه تولد او در کعبه بود و از اشراف قریش است عمر او بعد و بست سال رسید به شصت و دجالت و  
 در اسلام رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال روایت کرد از آنحضرت که فرمود الیل العلیا  
 خیر من الیل السفلی دست بالاتر بهتر است از دست پایین تر او بدست بالا آنکه می دهد و بدست پایین آنکه می ستاند کمافی اکثر  
 التفاسیر و علیه الاکثر و گفته اند بدیه متعفف است که سوال نمی کند از کسی اگر چه معطی برای دادن او دست خود دراز نکند پس علیه این دست  
 معنوی است و گفته اند ید اخذ است بشیر سوال گفته اند علیا معطی است و سفلی مانعه و قومی از متعفف گفته اند که دیگر ندهد بهتر است از بدنه  
 مطلقا این قیبه گفته ناری مولد الاقوام استطابوا السؤال فهم یحجون للذمادة و رسل گفته و لنعم ما قال و وارد شده است تفسیر نبوی تا آنکه  
 ید علیا آن است که نبی بر منی گیر از خیر حق فی سنده عن حکیم بن خکیم گفت ای رسول خدا چیست ید علیا پس اگر در آید و در صحیح بخاری و مسلم تا این عمر که فرمود آنحضرت ید علیا  
 ید متعفف است یعنی خرج کننده و علی بدینا است یعنی سوال کننده و چنین ذکر کرده است ابو داود و ترمذی است در اکثر روایات و در روایتی از ابو داود و متعفف گفته اند  
 از تحت بجای متعفف یعنی با دستان از رسول از علم و این معنی است بسیار حدیث اگر چه بر دوی صحیح است از خود می تقول است که روایت اولی صحیح



و بر هر تقدیر در حدیث نیست الزوال میان فضیلت ترک سوال است و لهذا در روایتی مستخرج گردانید حکیم بن حزام بروی قول خود را سئو کند کسی که فرستاد تراحتی در سنی سوال نکنم بعد از تو هیچ کس را تا آنکه جدا کنم و نیاز است از خدا خواهم و از غیر خواهم بخواند که نیمه بند غیر و نه خدای دیگر است و اید آئین تعول و آغاز کن با اتفاق بر کسی که غنای می کنی از عیال نیز که ایشان اندام فالاهم روایت است از ابی هریره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم یک نیاز که اتفاق کرده تو از راه خدا یعنی جبار و دیناری دیگر است که اتفاق کرده آنرا در گذردن بنده و دیناری دیگر است که تصدق کرده بران بر کسی که اتفاق کرده آنرا بر اهل و عیال خود بزرگترین آن دینارها از روی اجران و نیاز است که اتفاق کرده آنرا بر عیال خود رواه مسلم و عیال مرد زن و فرزند و کسی که در مروت او باشد و خیر الصدقة ما کان عن ظلم غنی و بهترین صدقه چیزی است که ناشی شد از قوت غنا که اعتماد کند تصدق بران و انتظار نماید بران یعنی غنا را باقی دارد و مطلق فقیر و محتاج نگرداند یعنی قوت اهل و عیال را بگذارد و آنچه زیاده از آن ماند تصدق کند و عیال را محتاج و اگر ستم ندارد زیرا که صدقه کننده به جمیع مال خود تا دم می شود غالباً و چون خود محتاج باشد و چنانچه که صدقه کننده خطاباً گفته اید لفظ ظر در مثل این مقام برای تسامع در کلام است و قبل غیر ذلک بعضی گفته اند که مراد آنست که صدقه ناشی از غنا و سخاوت نفس باشد و توکل و شقه بر خدای تعالی در تصدق کردن از فقر ترسد و لهذا ستایش کرد آنحضرت ابو بکر را چون برادر تمام مال خود رسید که چه باقی داشته برای عیال گفت الله اما احادیث در معنی اول بسیار است و من یستغف یعف الله و کسیکه باز ایستد از سوال و نگاه دارد خود را از آن نگاه میدارد و او را خدای تعالی محتاج نمی گرداند بجز دم و من یستغف یعف الله و کسیکه استغنا ورزد بی نیازی گرداند خود را از سوال مردم غنی میگردد و بی نیازی سازد و او را خدای تعالی بی نیازی همی دارد و در بیان اقصی اندیشه ما هم از دست رود و چیز ناخوشیده ایم متفق علیه در سبیل گفته علماء اختلاف کرده اند در صدقه رجل به جمیع مال خود قاضی عیاض گفته جوزة العباد و گفته الامصار و طبری گفته با جواز مستحب آنست که نگیرد بلکه اقتصار کند بر ثلث و اولی آنست که چنین گویند که هر که تمام مال تصدق کند و بر فاقه صبور باشد و او را عیال نیست یا هست ولیکن صابر اندیش نیست کلام در حسن آن و بدیل له قوله تعالی وَ یُوَفِّرُونَ عَلَکَ أَنْفُسَکَ حَرَّالْأَبْ وَ یُطْفِئُونَ الطَّعَامَ عَلَى حَبِّهِ و هر که باین مشابیه باشد او را کم بوده است و اللفظ للبخاری و لفظ حدیث مر بخاری است و عن ابی هریره رضی الله عنه قیل یا رسول الله ای الصدقة افضل قال جهد المقل گفته شد ای رسول خدا کدام یک از انواع صدقه فاضل تر است فرمود صدقه مرقطیل المال که مشقت کشد و آنچه در وسع و طاقت او است بدید جهد بضم جیم و فتح آن هر دو لغت و بعضی گویند بفتح بمعنی مشقت است و بضم بمعنی وسع و گفته اند بمعنی مبالغه و غایت است و گفته هر دو لغت یک معنی است در نهایت گفته امی قدر ما یجمله القلیل من المال و این بمعنی این حدیث است که سابق شد یک در هم صد هزار در هم را مردی است که او را دو در هم است یکی را نگاه داشت و دیگری را صدقه کرد و مردی است که او را مال بسیار است پس گرفت از مال خود صد هزار و صدقه کرد و آخر چنانسانی من حدیث ابی ذر و آخر چه ابن حبان و الحاكم من حدیث ابی هریره و وجه جمع میان این حدیث و حدیث سابق چنانکه به معنی گفته این است که این مختلف است باختلاف احوال مردم در صبر بر فاقه و شدت و التفا باقل کفایت و بعده احادیثی دال بر آن سوق کرده و باجماع این بر تقدیر صحت و توکل قوت یقین و موافقت عیال است و اگر ایشان راضی نباشند و آید آئین تعول و برای کن بکسی که عیال مندی آنها می کنی و نفقه ایشان واجب است بر تو بران روایت کرده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم فاضل ترین دیناری که اتفاق کند آنرا مرد دیناری است که اتفاق کند آنرا بر عیال خود و دیناری است که اتفاق کند آنرا بر چار یا بی خود در راه خدا و دیناری است که خرج کند آنرا بر اهلان خود در راه خدا



ووالست برلی آن روایت ترمذی از ابی امامه که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم نفقه کنند زن از خانه شوهر خود مگر باذن و سه گفته شد ای رسول خدا و نه طعام فرمود این فصل اموال است و لیکن معارض اوست روایت بخاری از حدیث ابی هریره باین لفظ که چون نفقه کردن از کسب شوهر خود از غیر او پس او راست نصف اجر وی و شاید که در جمیع میان هر دو می توان گفت که در اتفاق با اذن مستحق اجر کامل است و با عدم اذن مستحق نیمه اجر و نهی از اتفاق زن قتی است که در صورت خیر اذن فساد و بخل از وی معلوم شود پس بدون اذن او را نفقه کردن حلال نباشد بخلاف آنکه خلاف آن از وی معلوم شود که در یوقت او را اتفاق بغیر اذن وی جائز است و او راست نصف اجر

**وعم** ابی سعید بن خالد رضی الله عنه قال جاءت من یمن امرأة ابن مسعود قالت ابوسعید اکرزب زن ابن مسعود که صحابی است و متعلق بکرم و غنایت آنحضرت بود زوج وی و ابی هریره و ابوسعید خدری و عایشه از وی روایت دارند فقالت یا رسول الله انک امرت الیوم بالصدقة پس گفت ای رسول خدا بپرستی که تو امر کردی امروز بصدقه و اذن یعنی فرمودی که تصدق کنسید ای گروه زنان اگر چه از زیورهای شما باشد و کان عندی حلی فاردت ان تصدق به و بود نزد

من زیور برای من پس غنایم که تصدق کنم بان در راه خدا باشد اجر و ثواب فرمود ابن مسعود آن و لکن احق من تصدق به علی صحابین نعم که در ابن مسعود که فرزندان من سختی تر کسی اند که تصدق کردم بان زیور برایشان فقال التبی صلی الله علیه و سلم صدق ابن مسعود زوجك و ولدك احق من تصدق به علی صحابین فرمود آنحضرت راست گفت ابن مسعود

شوی تو و فرزندان تو احق کنی اند که صدقه کنی ثوبان زیور بر آنها و در روایتی آمده فرمود او را و اجرت از قرابت و خویشی و اجر صدقه پس اکمل و افضل باشد از تصدق بر غیر ایشان و در حدیث متفق علیه است از امام مسلم که گفت گفتیم ای رسول خدا آیا فرزد ثوبانی است از جنت آنکه اتفاق میکنم بر پسران ابی سلمه نیستند آنها بگر پسران من فرمود اتفاق کن بر ایشان مگر تراست اجر ای اتفاق کنی بر ایشان اتمی و در

ولالت است بر اجر ای صدقه در صرف بر ولد و این مندرج عوی کرده که اجماع است بر عدم جواز صرف صدقه بسوی ولد و حمل کرد حدیث را بر یکدیگر این اجزاء در عیس صدقه واجب است یا مراد بدان اتفاق بر زوج است که متفق است بر اولاد یا مراد از آن اولاد و زوج است که از شکم این می باشد چنانکه در روایت دیگر آمده که بر زوج و بر ایام که در کنار من اند و شاید که این اولاد و زوج اوست و ایام با اعتبار تیمم از طرف ام گفته

روایه البخاری در حدیث ولالت است بر یکصدقه بر اقرب از تصدق افضل و اولی است و ظاهر حدیث در صدقه واجب است و حمل که مراد صدقه تطوع باشد و اول اوضح است و مؤید اوست روایت بخاری از زینب زن ابن مسعود که گفت ای رسول خدا آیا کفایت میکند از ما یکصدقه بگر و از هم صدقه بر شوهر فقیر و برادر زادگان تیمم که در کنار من اند فرمود آنحضرت ترا اجر صدقه است و اجر صله و آخره ایضا مسلم و این اوضح است در صدقه واجب

بنا بر قول زینب که آیا کفایت میکند و قول آنحضرت صدقه است و صله است زیرا که متبادر عند الاطلاق صدقه واجب است و بنا بر جزم المازری و این دلیل است بر جواز صرف زکوة زن و در زوج و هو قول الطبریزی و در زوجی خلاف ابی حنیفه است و نیست او را دلیل که مقاوم نص تواند شد و این دلیل که آن صدقه وی در نفقه هم بر وی عود کند پس گویند که صدقه نه بر آورده هیچ نیست زیرا که درین صورت من صدقه تطوع هم بر زوج لازم می آید

با آنکه بالاتفاق جائز است چنان هم در نفقه وی در آید کسی زوج را صرف واجب بر زوج بالاتفاق جائز نیست زیرا که نفقه زن بر شوهر واجب نیست بی نیاز است از زکوة قال المصنف فی الفقه در سبیل گفت نزد من درین صورت اخیر توقف است زیرا که غنای زن بوجوب نفقه بر زوج انچه ان نیست که از مل زکوة بی نیازند و اند اتمی **وعم** عبد الله بن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم

عليه وسلم لا يزال الرجل يسأل الناس حتى يأتي يوم القيامة همیشه است که سوال میکند مرد وزن از مردان اسوال ایشان را تا آنکه می آید روز قیامت و ليس في وجهه مزعة لحم در حالیکه نیست در روی وی پاره از گوشت منزعه بضم میم و سکون ز و عین منظر پاره از گوشت و بعضی بفتح میم و زاضبط کرده اند و محققان از محدثین ضم و سکون است خطائی گفته بحتم که مرد آن باشد که بنیاد ساق که نیست او را قدر و نه جاده یعنی کنایت از خوارگی بی آبروی است یا عذاب کرده شود در روی وی تا آنکه گوشت آن عتق شود ساقط شود در موضع جنایت زیر که وی روی خود را بسوال خوار و ذلیل کرده یا مبعوث شود و وی او استخوان باشد تا شناخته شود باین شعار یعنی استخوان بی گوشت باشد چه صورت در آخرت تابع معانی است و مؤید اول است روایت طبرانی و نیز از حدیث مسعود بن عمر و لایزال العبد یسأل بهیو غنی حتی یحلق وجهه فلا یکن له عند الله وجه و در اینجا اقوال دیگر است متفق علیها حدیث و دلیل است بر قبح کثرت سوال و بر بردن مسالت پاره از گوشت از روی او تا آنکه باقی نمی ماند در روی چیزی بقوله لا يزال و لفظ ناس عام مخصوص بسلطان است چنانکه بنیاید و حدیث مطلق است در قبح کثرت مطلقا و بخاری آنرا مقید کرده بکسی که سوال میکند از برای تکثر و افزونی مال کما یاتی یعنی آنکه سوال میکند و وی غنی است و بر روی رحم کرده چیزی میدهند و هر که بنا بر احتیاج سوال میکند او را سبب است درخواستن آن وی آید بیان غنا که مانع از سوال است و **و**

ابی هریرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من سأل الناس أمواله هرقه كثر کسی که سوال کند از مردم مالهای ایشان را بقصد زیادت شدن مال نه بقصد رفع فقر و حاجت فانما یسأل جعرا پس چنین نیست که سوال میکند اخگر و پاره از آتش را ابن عمر علی گفت معنی وی آنست که تعاقب شود بنا بر و بحتل که حقیقت باشد و بان اخگر روی او را داغ دهند چنانکه در مانع زکوة آمده فلیستقل پس گو که کم طلبد این امر است برای تمک و مثل اوست معطوف بر وی یا برای تهدید است از باب اعلما ما شئتم اولیست تکثر یا بسیار طلبد بر هر تقدیر سوال کردن ضرر دارد کم یا بیش و او را مسکرم و این شعر است بخاری سوال برای استکثار و **و** ابی عبد الله الزبیری عن العوام بفتح عین و تشدید و او صحابی مشهور یکی از عشرة مبشره بخت است مادرش ضحیه بنت عبد المطلب عمة آنحضرت پسر و مادر هر دو مسلمان قدیم اند اسلام آورد و بعد شازده سالگی عم وی او را بخا تعذیب کرد تا اسلام بگذارد و او نگذاشت و همه مشاهد را با آنحضرت حاضر شد و وی اول کسی است که تیغ کشید از میان در راه خدا و ثابت ماند با آنحضرت روز احد و بود و سفید رنگ و از قامت مائل بخت لحم و گوشت گندم گون بود بسیار موسی خفیف العارضین عمیر بن جریر و در سفوان که از زمین بصره است در سینه شصت و ششتر او را بکشت از اربع و ستون سته و مدفون شد و در او سیب و پسته و جره آوردند و قبر وی در آنجا مشهور است روی عینه ابنه عبد الله و عروة و غیره عن الشیخی صلی الله علیه و سلم قال لا ینأخذ احدکم حبلا فیأتی بحزمة حطب علی ظمهره هر آینه بگیرد یکی از شمارین خود را پس بیار و پشته بهیزم بر پشت خود و خزمه بضم حمله و سکون باند بزمرا ضمیمه بر آتش بفرودشان پشته بهیزم را فی کف الله بهی و وجهه پس باز دارد خدا بقیعت آن پشته بهیزم آبر و جاده او را و درین عبارت اشارت است بآنکه نگاه داشتن آن روی بنده از جانب حق تعالی است و نعمت و لطف اوست بر وی در جزای اختیار شقت در کسب طلال و ترک سوال خیر له من ان یسأل الناس بهتر است مراد از اینکه سوال کند مردم را اعطوا او منفعی بدهند او را مردم یا ندهند اگر ندهند خود آبر و میر و دو محرم می باند و اگر بدهند برتر از آن که در بند نیست ایشان می افتد و در بر یقه عبودیت و امتثال ایشان می در آید و بطبع و سوال عبادت میکند و داغ احسان بر تابیده است و الا می مایه از خوارگی نگیرد دست استغنائی مایه رواه البخاری حدیث دال است

بر پنج سوال مع الحاجة و در وی چیست بر کتاب اگر چه نفس خود را در شرفست در آن عرض احوال فل سوال بر نفس خود و لذت و اگر در آن  
و عرض شوق که در مال رسول عنه می در اید اگر هر سالی را چیزی بدید و شافعی را و در چیست در سوال کسی که قدرت دارد بر کس با صحت آنست که حرام است  
بشاه جریث و دیگر آنکه نکرده است بسته شد یکی آنکه نفس خود را ذلیل نکند دوم آنکه در سوال الحاح نکند سوم آنکه رسول عنه را ایزد ندید پس اگر کسی  
ازین سه چیز منفقه و در سوال حرام است بالاتفاق **مسئله** بین جناب صحابی مشهور حلیف انصاریست از حفاظ مکرر آنست  
از آنحضرت صلی الله علیه و سلم است حسن بصری و ابن سیرین و شعبی از وی روایت دارند با بصره ستمه تسع و خمین او شین رضی الله  
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم المسلمة کدوح یکدح فیها الرجل وجهه سوال خراشها و جرحها  
که مجروح میگردد و آنرا مرد وی خود را پس یکم خواهد نگاه دارد در وی خود را از خراشش سوال نکند و کسی که خواهد ترک کند آنرا یعنی خواستن مرد  
اموال مردم را خدش یعنی اثر است الا ان یسأل الرجل سلطانا مکرر آنکه سوال کند مرد پادشاه و امیر را زیرا که در سوال کردن از پادشاه  
نیت نیست چه سوال می از چیزی است که حق اوست در بیت المال و سلطان را در دادن آن چیز هیچ منت بر سالک نیست چه وی ذلیل است پس  
سوال از وی آنچه سوال آدمی از ذلیل خود است که حق وی نزد اوست و ظاهر آنست که اگر چه از سلطان مکرر آنست که لا باس نیست و نیت اثم  
در آن زیرا که آنحضرت او را قسم امیری که لا یرت از آن گردانیده آو فی امر که لا بد منه یا سوال کند در کاری که نیست از آن چاره یعنی حصولش  
تمام نیست با وجود ضرورت مگر بر سوال چنانکه احتیاج مگر سنگی و نیا یافتن قوت یوم و تفسیر امر لابد در حدیث قبضه چنین آمده که حلال نیست سوال  
مگر کسی را صاحب فقر مرقع یا مردم مروج یا غرم مفتاح الخیر و رواه الترمذی و ابوداود و النسائی و صححه و در حدیث ابن مسعود است  
که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم کسی که سوال کند مردم را و حال آنکه مراد است چیزی که بی نیاز گرداند او را می آید روز قیامت و حال آنکه سوال او  
در روی او بود و نموش یا خدشش یا کدوح گفته شد ای رسول خدا و چه چیزی بی نیاز میگرداند او را یعنی حدیث آنکه سوال با آن حرام است چیست فرمود  
بجایه درهم یا قیمت پنجاه درهم از طلا رواه ابوداود و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و الدارمی و بنیاه درهم حساب و پیله دیار یا قریب بدو رویه  
می شود بعضی گفته اند که این الفاظ قریب یعنی اند و او بجهت شک را وی است و بعضی گفته اند که متباین اند و بعضی خدش پوست کندن بچوب و خش  
کندن بنایخن و کدح بدندان اشارت است بمقاوت احوال سالکان در قلت سوال و کثرت آن و توسط و در حدیث حدیث عطاء بن یسار است که فرمود  
آنحضرت کسی که سوال کند از شما و حال آنکه مراد است او قیله که چهل ضمیم است یا مثل او قیله در قیمت پس تحقیق سوال می کند بطریق الحاف و الحاح  
که مذموم و منهی عنه است رواه مالک ابوداود و النسائی و در قرآن مجید در مدح فقر گفته اند لا یستکون الناس الحافا و در حدیث سهل  
بن حنظل است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم کسی که سوال کند و نزد وی چیزی باشد که بی نیاز گرداند او را از سوال پس چنین نیست که وی  
می کند طلب بسیاری از آتش نعلی که یکی از روایات این حدیث است در جامی مکرر گفته و چیست غنا که روانیست با وی سوال کردن مقدار چیزیست  
که آنرا قوت باشد او گرداند و قوتش باشد نگاه سازد و در موضع دیگر گفته حدیث این است که باشد مراد را چیزی که سیر گرداند او را و روزیاد و شب و روز  
اخرجه ابوداود و تفسیر حدیث ابن مسعود دلالت دارد که حدیث مانع از سوال پنجاه درهم یا قیمت است و حدیث عطاء است بر چهل درهم که نیت  
بر پیوه می شود و درین حدیث تقدی و بعضی و شمع یوم و لیل که مذکور است پس شافعی از خدا و اول کرده و احمد و سحنی و ابن المبارک بثالث و بعضی بثانی  
و ابو حنیفه و اصحاب او ملک دو بیت درهم اگر چه نامی نباشد و درین باب حدیثی نیز وارد شده که در کافی آنرا ذکر کرده و در آن ذکر پنج او قیله  
طبیعیست که این آسان تر است بر مردم لیکن در بنیاد و چیز است یکی منع از اخذ کوفه دوم منع از سوال اعتبار و ولایت در هم نزد ابو حنیفه در اول

و در ثانی قدر تقدیمی نوشته است و درین باب حدیثی است شیخ و ترجمه گفته اتفاق دارند علمای برنی از سوال بی ضرورت و اختلاف درین است که حرمت یا حلال یا مکروه بسته شرط کا تقدم و متقول است از این المبارک که گفت خوش نمی آید مرا که سائل چون لوجه الله سوال کند داده شود چیزی زیرا که دنیا خفیس است و چون لوجه الله طلبید تعلیم کرد چیزی را که تحقیر کرد و از اخذای تعالی پس داده نشود چیزی بجهت زجر و منع و اگر بگوید حق خدا و بحق محمد برده واجب نمی گردد بر رسول عنه چیزی دادن بوی کسی که گرفت باظهار حاجت دروغ مالک نمی گردد و هم چنین اگر گوید بیرون که من علوی ام و سائل که طلب زود بر دریا میگردد و در مطرب را که از همه افحش است نباید و او انتهی مخصوصا و در حدیث ثوبان است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم کیست که ضامن شود مرا و عمد کند با من که سوال نکنم از مردم چیزی پس ضامن شوم من و عمد کنم او را به بهشت پس گفت ثوبان من پس بود که سوال نمی کرد و هیچ یکی را از چیز منی اخراج بود او و النساء

## باب قسم الصدقات

یعنی باب در بیان قسمت کردن اوقات صدقه را در مصرفهای وی **عمر** ابی سعید بن خالد رهی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تحل الصدقة لغنی حتی حلال نیست صدقه زکوة مرغنی را در سبیل گفته مختلف اند اقوال در صدقه غنا که با آن قبض صدقه حرام است و نیست علیها ما تسکن النفس من الاستلال زیرا که این بحث لغوی نیست که در آن رجوع بتفسیر لغت توان کرد بلکه در امری نسبی است در قدری متعین نتواند شد و وارد شده اند احادیث و تعیین غنای محرم سوال مثل حدیث ابی سعید نزد نسائی در بیان اوقیه و نزد ابو داود و ما یغنیه و یعیشیه و صحیح ابن حبان پس این قدر غنا محرم سوال است و اما غنا که با آن قبض زکوة حرام باشد پس ظاهر آنست که حرک بر کسی است که بروی زکوة واجب است یعنی مالک دو صد در هم بقوله صلی الله علیه و سلم امرت ان اخذ با من اغنیاکم و اردو با منی فقر الیکم پس در اینجا مقابل کرده اند با غنا و افاده کرده اند غنی کسی است که صدقه بروی واجب است و بیان کرده اند فقر را و فرموده فقر کسی است که باز گردانیده می شود در وی صدقه بقرب ما یقال فیه و قدیمتا ه فی رساله جواب سوال انتقی الا لخمسة مگر برای پنج کس اگر چه غنی هم باشند می توان داد لحاصل علیها یکی مگر کسی را که عامل است بر صدقات و گناشته سلطان است بر تحضیل آن پس گرفتن او گرفتن مزد و عوشت بر عمل خویش نه گرفتن از راه فقر او و سرجل اشتراها بما له دوم مروی که خریده است صدقه را ببال خود زیرا که آن مال در مصرف خود در آمده ملک بائع گردید اکنون که وی آنرا می فروشد چیزی را می فروشد که زکوة نیست وقت بیع بلکه ملک اوست پس خریدن آن جائز باشد او غایر بنوم مگر کسی را که مدیون است و دینی بر دوشه و دینی شسته که غنای می با دای دین وی و فاقمی کند اگر این دین از غیر معصیت است یا توبه کرد و نیست برای او و فایز برای اصلاح ذات البین اگر چه لکن باشد او عاذا فی سبیل الله چهارم غزا کنند و او را زاهد و شایع مغربی در بد تمام گفته و طحی است بایشان هر که قائم است بمصلحت عامه از مصالح مسلمین همچو قضا و افتا و تدلیس اگر چه غنی باشند و داخل گرد ابو عبید و در آن عالمین را نیز اشاره کرده بخاری بسوی آن و گفت باب بر ذوق الحاکم و العالمین علیها و مراد داشته بر ذوق چیزی را که سید همام از بیت المال بقیام بمصلح مسلمانیان همچو قضا و افتا و تدلیس پس او را گرفتن زکوة میسر در قیام بمصلحت اگر چه غنی باشد طبری گفته اند جمهور بخوان اخذ قاضی اجرت را به حکم زیرا که حکم شاغل اوست از قیام بمصلح ذاتی وی جز آنکه گروهی از سلف مکروه داشته اند آنرا حرام گفته و فرمود گروهی اخذ زرق بر قضا اگر از بیت المال باشد جائز است بالا جماع و هر که آنرا ترک کرده بطریق توفیق ترک داده و در محل شبهه ترک اولی است و حرام است وقتی که مال بیت المال از غیر وجه شرعی باشد و اختلاف کرده اند و آنکه چون غالب مال حرام بود و نیز اختلاف است در اخذ از محتاکمین و هر که آنرا جائز گفته شرطها برای آن کرده



که در باب اقتضا باید و لیکن چون شایخ در اینجا بآن تعرض کرده ما هم بدان تعرض نمودیم او مسکین تصدق علیه منها یکم سکنی  
 که تصدق کرده شد بر وی از صدقه فاقدی منها الغنی پس هدیه فرستاد آن سکنی برای تو گفتم چنانکه در حدیث عایشه در قصه بریده  
 سیر لاله می است که کسی تصدق کرد گوشت بر بریده پس فرمود آنحضرت که این گوشت بر بریده صدقه است و برای ما هدیه شوق علیه حاصل آنکه  
 اگر چیزی بفقیر بر وجه زکوة داد و آن فقیر کسی دیگر بدید که زکوة گرفتن او را جائز نیست آن چیز برین کس حلال است زیرا که آن چیز ملک فقیر شد  
 بهتر که بدید و راست و استحقاق غازی زکوة را نه پس شافعی نیست و نزد حنفیه حائل و غایم را درست است زیرا که عامل اجرت عمل خود میگیرد و غنا  
 و فقر در آن برابر است و غایم را بسبب استحقاق وی دین را آن قدر درست است که دین وی را باید ز غازی را از جهت اطلاق حدیث معاذ  
 بن جبل که آنحضرت فرمود از اغنیای گیر و بر فقرای ایشان صرف کن و بجهت حدیث دیگر که حلال نیست صدقه مرغی را و لیکن می توان گفت که هر که  
 صدقه مرغی حلال نکرده آن کس صدقه برای غازی حلال کرد پس مطلق مقید باشد بدان و مراد یعنی غیر غازی باشد و الله اعلم رواه احمد  
 و ابوداؤد و ابن ماجة و مالک و صححه الحاکم و اعلی بالادرسال ظاهر آنست که روایت بهنگام معلول است و لیکن در شرح مغربی  
 گفته معلول صرف روایت حاکم است که حکم بصحت آن ننموده انتهى گوئیم و چرا حلال آنست که مرغی است از عطار بن یسار تابعی که بیشتر از حدیث مولای  
 ام المومنین عایشه رضی الله عنها بدون توسط ابوسعید خدری و در روایتی از ابی داؤد و از ابی سعید خدری و ابی سبیل نیز آمده و مراد بدان مسافر  
 که از وطن خود جدا افتاده است زیرا که مال می از ملک می برآمده و می حکم فقیر دارد باشارت قولی تعالی للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا  
 من ديارهم و اموالهم بین گرفتن زکوة او را درست باشد و حسن عسید الله بن عدی بن الحخیر که بخامی مجمره تخفیف  
 محتاجانیه از کنایه تابعین است و لولاه و در زمان نبوت بود و وی عن عمر و عثمان و غیسر همان را جلیل حدیثا بدرستی که و مراد خبر او را  
 ابتهما اتیان رسول الله که آمدن آن هر دو رسول خدا را صلی الله علیه و سلم و حال آنکه آنحضرت در حجة الوداع بود و قیمت میکرد صدقه را  
 یسار لانه من الصدقة در حالیکه سوال می کنند آن دو مرد آنحضرت را از صدقه فقلب فیهما البصر پس برگردانید آنحضرت در آن هر دو  
 کس نگاه را یعنی از سر تا پا برگشته دید و تفسیرش در روایت دیگر باین لفظ آمده فرغ فینا النظر و خففت فرائها جملین پس دید آن هر دو را  
 چایب و توانا فقال ان شئتما اعطیت لکما پس فرمود اگر خواهیند شاید هم شمارا و لا حظ فی الغنی و حال آنکه نیست بفسیب و حدیث  
 مر تو را و لا القوی مکتسب و نه مر تو را را که کسب می تواند کرد معنی حدیث بر مذہب شافعی این است که صدقه خوردن بر شما حرام است و اگر  
 شماراضی می شوید بر خوردن حرام نیست هم شمارا و این نظر برین تشدید و تقریر است نه تخفیه باین معنی دارد که ظاهر حال شما قوت است و اگر در واقع  
 همچنین اید که تو را که حلال نیست شمارا و الا بهم شمارا و در مذہب حنفیه آنست که در صدقه خوردن خواری و رزاق است اگر باین صفت راضی اید  
 شمارا بهم و درین نیز نوعی از تشدید و توجیه است و آنچه چندی در بحث گفته که مراد بقوی مکتسب کسی است که او را کسی حاصل است که بدان غنی  
 تواند گشت پس مستحب است باینکه درین صورت داخل غنی باشد پس حاجت عطف چیست رواه احمد حدیث از اوله تحریر صدقه  
 بر غنی است و این تصریح مفهوم آیت است و اگرچه اختلاف کرده اند در تحقیق غنی کما سلف و بر قوی مکتسب را که حرفه می آورد حکم غنی گردانید  
 و هر که آنرا جائز گفته حدیث را تاویل کرده بچیزی که قبول کرده نمی شود و فقاء و لفظ وی این است ما جوده من حدیث و ابوداؤد و الترمذی  
 و در حدیث ابن عمر بن العاص بن شد حسن است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم حلال نیست زکوة مرغی را و نه خداوند ثبوت درست اعضار  
 رواه الترمذی ابوداؤد و الدارمی و رواه احمد و النسائی و ابن ماجه من ابی هريرة و درین باب است از طبرانی ذکر الدارقطنی فی الحلال و رواه ابی

واز ابن عمر بن کامل بن حدی و عن جشی بن جنادة فی الترمذی عن جابر عن الدارقطنی و رواه احمد بن حنبل عن رجل من بنی مالک  
 و عن عبد الرحمن بن ابی بکر فی الطبرانی و نحو . قبیصة بفتح قاف و کسر موحدة و سکون تحتیه و صا و حمله بن مخارق بضم میم  
 و خای مجید و کسر او قاف و آخر صحابی است محد و در اهل بصره الهلالی بنسب بسلام و فود آورده و بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 روی عنه ابنه قطن ابو عثمان السندی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان المسئلة لا تحل  
 الا ل احد ثلثة رجل بدستیکه سوال روانیست مگر یکی را از سه مرد در جل بکسر بدل است از ثلثة و صحیح است رفع او بقدر اجازت  
 تحمل جملة اول کسیکه برداشته است جماله را یعنی مالی را که او کند از آنچه ضامن شده است بدان جماله بفتح حای جملة مالی که بر سید دارد  
 و بر خود می گیرد و آدمی از قوم نجات دیت و مجزآن و دیون می گرد و نجات اصلاح ذات البین یعنی جماعت و رسیان خود جنگ می کنند  
 و خون یکدیگر می ریزند و شخصی دیگر در میان می آید و اصلاح میکند و ویرتا که بر ایشان لازم می آید بر خود می گیرد و ضامن میگرد و نجات آن  
 دینی بر ذمه او می نشیند فخلت له المسئلة حتی یصیبها پس حلال است امر او را سوال کردن تا برسد آن جماله را و اگر چه غنی باشد  
 زیرا که لازم نمی آید او را تسکیم کردن آن از مال خود شمر عساک پستتر باز دارد و خود را از سوال بعد ادای جماله و زیاده بر قدر حاجت سوال  
 کنند و رجل اصابت به حاجة اجتاح ماله و دم مردی که رسید او را حادثه و آفتی که هلاک گردانید و از پنج بزرگند مال او را  
 بوجع هلاک گردانیدن و از پنج بزرگند بانه شدت و سختی که هلاک کند مال را از قسط و فتنه فخلت له المسئلة حتی یصیب قواما  
 من عیش پس حلال است او را سوال کردن تا برسد قوام را از زندگانی یعنی چیزی را که بی نیاز نشود و بر پاشود بدان حاجت جزو  
 وی از زندگانی و در روایتی آمده که گفت سدا من عیش یعنی بجای قوام من عیش یعنی چیزی که ببند و حاجت او را از زندگانی قوام بکسر  
 قاف چیزی که قائم شود بوجی حاجت و قوام شی یعنی چیزی که نظام و عمار و ملاک می بوی بود نیز آید و آن نیز قریب بهمین معنی است و اما قوام  
 بفتح قاف بمعنی عدل و وسط است چنانکه در قرآن مجید است وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا و سدا و بکسر سین چیزی که بسته بشود  
 بوجی حاجت و هر چیزی که ببندد چیزی را سدا و است چنانکه سدا و قاروره و جزآن و سدا و بفتح سین بمعنی راستی و میان روی در قول  
 و عمل و در نزد قوام یاسار و مبالغه است در باز آمدن از سوال گویا تشبیه و اساطیل را بمضطر که حلال است او را اکل میتة برای ستر بوق  
 و قوام بدن اگر چه رسیدن باین مرتبه شرط نیست در حل سوال بلکه فقدان قوت یوم در آن کافی است و این گویا ذکر حال مسکین است و ذکر حال  
 فقیر این است که میفرماید و رجل اصابت به فاقة سوم مردی که رسید او را حاجت در ویشی فاقه حاجت افتیاق حاجت شدن  
 حتی یقول و در روایتی یقوم ثلثة من ذوی الحجی من قوله تا آنکه بگویند یا بایستند و خبر دهند که کس از خداوند  
 عقل و فراست از قوم وی که بحقیقت حال میرسد و سخن و تخمین و قیاس نمی گویند و حتی بکسر حمله و جیم مفتوحه بمعنی عقل و باین گفته اند  
 شافعی و گفته اند که مقبول نیست در اعتبار کمتر از سه کس و غیر ایشان می گویند که دو هم کافی است بر قیاس سایر شهادت و حمل کرده اند  
 حدیث را بر ذنب و نیز حمل است بر کسیکه معروف باشد بغنا پستتر فقیر شد و چون از اول امر غنی نباشد سوال او را حلال است اگر چه  
 برای نمی شهادت فاقه ندهند و قول او مقبول است لحد اصابت فلا فاقه بتحقیق رسیده است فلان کس را فاقه  
 فخلت له المسئلة پس حلال شد او را سوال نمودن و گردانی کردن حتی یصیب قواما من عیش تا آنکه برسد قوام را  
 و در روایتی سدا و از زندگانی ظاهر آنست که مراد از یقوم آنست که شهادت دهند و گفته اند که آن نه مراد است بلکه مراد محمول

قول من خبرت چنانکه روایت بشود و در ذکر تقویم مبالغه است که چنان یقین خبر دهند که گویا شهادت است و در ذکر لام نقد اصابت نیز  
 تاکید است و ذکر ثلثه نیز برای احتیاط است و هم چنین ذکر ذوی الحی و این همه برای مبالغه است و در منع و زجر از سوال مسائل ذران قاسوا هق  
 من المسئلة یا قبیصة سخت یا کله صاحب سخته پس چیزی که جزین سه صورت است از صورتهای سوالی کردن ای قبیصة حرام است  
 که می خورد آنرا خداوند می حرام را و در روایتی یا کله آمده بهضمیر نوشت زیرا که سخت را عبارت از آنان گردانیده و نه ضمیر برای سخت است و در سئل  
 ضمیر نوشت گرفته تحت بیضم سین و سکون حای مملتین حرام سخت و اجات در اصل بمعنی ابالاک و بهتصال است در سئل گفته سخت حرامی که حلال است  
 کسیان یو کائن می درکت و از راه اسلام و ابوداؤد و ابن خزيمة و ابن حبان در نه بیان ابی ایلی موافق این حدیث تحریر سوال است و اینکه ساقط میشود  
 عدالت از سوال و ظاهر حدیث تحریر سوال است که کسی مذکور را یا باشد مسئول سلطان کما سلت و عن عبد المطلب بن یسعربن الحارث  
 بن عبد المطلب بن هاشم قرشی که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسن رجولیت رسیده بود ساکن مدینه بود پسر بر مشق رفت و هنگامی  
 در گذشت در سینه شصت و دو از آنحضرت درخواست کرده بود که وی را عامل گرداند بر بعضی زکوة پس سه مژده او را آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 ان الصدقة الی آخره و در حدیث قصه است و او را در تب جزین حدیث نیست رضي الله عنه قال گفت عبد المطلب فقال قلت  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الصدقة لا تنبغی لانی محتجج بر سئیکه صدقه حلال نیست مرآل محمد را مرآه لا تنبغی  
 لا تحال است پس غیر تحریر آمد و این حدیث دلیل شد بر تحریم زکوة بر آنحضرت و بر اهل پاک می اما بر آنحضرت پس باجماع و همچنین او غایط  
 کرد و این قدما بر حرمت آن بر اهل می صلی الله علیه و سلم و منقول است جواز از ابو حنیفه و گفته اند بشرطیکه ممنوع شوند از خمس خمس و دلالت احادیث  
 بر تحریم است و هر که خلاف آن گفته حدیث را تاویل کرده و نیست هیچ وجه برای تاویل زیرا که تاویل وقتی واجب است که دلیل بر احتیاج بر وی  
 آن قائم شود و تحلیل بقوله انما هی اوساخ الناس نیست این صدقه مگر چه گامی مردم که ایشان اموال ایشان را پاک میکردند  
 فاضی است تحریم صدقه واجب بر ایشان نه نافله زیرا که مظهر همین صدقه و واجبه است کما قال تعالی خذ من اموالهم صدقة تطهرهم  
 و یزکیهم بها مگر آنکه نزول آیت در صدقه نافله است کما هو معروف فی کتب التفاسیر و رفته است جمعی بسوی تحریم صدقه تفلن نزول  
 در سئل گفته و اخترا نه فی حواشی ضحور النهار العموم الاولیه و در وی مکتوم فرمودن آنحضرت است آل را از اینکه محل غسل باشند و تشریف و  
 صلی الله علیه و سلم ایشان را از گرفتن این صدقه و همین است علت منصوصه آن و داده شده است تعلیل نزول و تعلیم مرفوعا باین لفظ که بآن هم  
 فی خمس الخمس یا کیفینم او یغنیهم پس این هر دو علت منصوصه اند و لازم نمی آید از منع کردن ایشان از خمس علت صدقات برای ایشان زیرا که  
 منع انسان از مال حق وی موجب حلت محرم بروی نتواند شد و قد بسطنا القول فی رساله مستقلة انتهى و لهذا فی روایه و در روایت  
 آمده و انتها لا تفلن لاحتی و لا لاحتی که این صدقات یا این اوساخ حلال نیست مرآه را و نه آل محمد را و در سئل گفته و مرآه را و آل  
 خلاف سنت و اقرب آنست که راوی تفسیر کرده یعنی زید بن ارقم گفت که مرآه را و آل علی و آل عباس و آل جعفر و آل عقیل اند انتهی و کوم و آل محمد  
 بن عبد المطلب نیز بنا بر این حدیث زیرا که این تفسیر راوی است و آن مقدم است بر غیر وی کما عرف فی علم الاصول پس رجوع بان و تفسیر آل محمد  
 در اینجا ظاهر است زیرا که لفظ آل مشترک است و تفسیر راوی دلیل است بر مراد از معانی آن و این در صحیح مسلم است و اما تفسیر آل در اینجا یعنی هاشم  
 که لازم از وی دخول اولاد مسلم و ابی اوب و نحو ایشان است پس این تفسیر است خلاف تفسیر راوی و همچنین داخل می شوند در تحریم زکوة  
 بنو المطلب از عده مناف چنانکه داخل می شوند در آنها در خمس خمس کما یفیه الحدیث الا انی انتهی رواه مسلم شرح در ترجمه گفته گفته اند

که بر حضرت دی مطلقا حرام است چه صدقه واجب چه تطوع و بر ایشان صدقه واجب نه تطوع کذا قال الطبري و در بعضی کتب خفیه نوشته که صدقه  
نفل نیز حرام است بر بنی هاشم خرد صاحبیه و نزد ابی حنیفه و در روایت انتهی یعنی جواز عدم جواز و انچه عدم جواز است زیرا که حدیث از بنی تفضیل  
ساکت است پس شامل هر دو باشد تا بر اطلاق خود کما سلف و نیز شیخ در ترجمه گفته عدم جواز دفع زکوة به بنی هاشم ظاهر روایت است و در روایت  
از امام ابو حنیفه جائز است درین زبان و ممنوع در آن زبان بود و در روایتی از ابو یوسف جائز است دفع بعضی بنی هاشم بعضی انتهی گویم حدیث  
باب و اوست برین روایات و علت تحریم که او ساخت بودن آن اموال است در آن زبان و درین زمان هر دو موجود است و تعلیل با احتیاج  
و عدم حصول خمس و غنائم که بعضی خفیه کرده اند خلاف ظاهر حدیث است زیرا که احتیاج هم در آن زمان آنحضرت موجود بود و در هنگام عدم حصول خمس  
اختیار برای ایشان حلال می ساخت شوکانی گفته درین باب حدیثی است و بهمه ضالح احتیاج است و حکایت کرده است این رسلان اجماع  
بر عدم جوازش بر بنی هاشم و در شرح سنن و علما خلاف کرده اند و رأی که صدقه بر ایشان حرام است و اظهر احوال این است که بنی هاشم اند و مولی  
ایشان را درین باب حکم ایشان است انتهی و در عموم بنی هاشم کلام است کما تقدم و در بعضی گفته حلال نیست صدقه بنی هاشم را با اتفاق علما  
و قال الشافعی بنو مطلب مثلهم و اختلاف دارند و مولی بعضی منع می نمایند و بعضی جائز دارند و الله اعلم انتهی و سخن حبیب بن مطهر  
بن نوفل بن عبد مناف صحابی قرشی است اسلام آورد و قبل فتح و نازل شد بمدینه و مرد آنجا در سنه پنجاه و چهار و قبل غیر ذلک پس بر صبیحه  
تقصیر است و پیر بصیحه فاعل از اطعام رضی الله عنه قال مشیت انا و عثمان بن عفان الی الشیخی صلی الله علیه و سلم

فقلنا یا رسول الله اعطیت منی المطلب من خمس خبیر و ترکتنا و هم بمنزلة واحدة گفت خبیر رفتم من  
و عثمان بنیوی رسول خدا پس قسم من و عثمان ای رسول خدا دادی تو پس آن مطلب از خمس خبیر و ترک کردی ما را و ندادی حال آنکه ما و او را  
یعنی بنو مطلب و یک مرتبه ایم یعنی نسبت به تو زیرا که اولاد عبد مناف ایم که جد رابع ما و است چه باشم مطلب عبد شمس و نوفل همه پس آن جبر  
و من جبر بن مطهر بن عدی بن نوفل بن عبد مناف و عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف است

فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما بنو المطلب و بنو هاشم شیء واحد پس گفت آنحضرت نیست پس آن هاشم  
و پس آن مطلب مگر یک چیز بجهت اتحاد و اتفاق و تخالفی که میان ایشان بود در جاهلیت بودند و اسلام و در قضیه تخالف بنی عبد شمس و نوفل  
که بجهت عداوت و مخالفت یکدیگر جدا هستند که با بنی هاشم مناکحت و مباحیت نکنند تا آنحضرت را سلمه تسلیم ایشان نمایند بنی مطلب یعنی ما  
یکه بودند و با ایشان متحد و موافق بودند و بنی واحد را بعضی سی واحد پسین جمله روایت کرده اند یعنی مثل و برابر و واحد تفسیر است غرض که  
خبیر بن مطهر گفت که قیمت نکرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس آن عبد شمس را که عثمان و خویشان او بیند و عمر پس آن نوفل را که من و اقارن من باشند  
شیخ خبیر رواه البخاری و در سبیل گفته مراد بنی هاشم در اینجا الی علی و جعفر و آل عقیل و آل عباس و آل عمارت است و آل ابی لیب در آن نظر  
نیست زیرا که هیچ یکی از آنها در عصر آنحضرت مسلمان نشده و گویند عقبه و محبت پس آن ابو لیب ایمان آورده بودند و در حدیث و حدیث است  
بر اینکه بنی مطلب مشارک بنی هاشم اند و در سهم دوی القربی و در تحرم زکوة نیزه من عدا ی ایشان اگر چه در نسب برابر اند و آنحضرت تعلیل  
کرده است آنرا با ستم را ایشان بر بوالا چنانکه در لفظ دیگر چنین آمده که آنها مفارقت نکردند از ما در جاهلیت و اسلام پس همچو یک چیز شدند  
در احکام و این دلیل واضح است و باین رفته است شافعی و حاکم الحکم و گفته اند که آنحضرت ایشان را بطریق تفضیل دادند و باستحقاق  
و این خلاف ظاهر است بلکه لفظ شافعی واحد دلیل است بر شاکت ایشان در استحقاق خمس و تحرم زکوة انتهی و سخن ابی رافع موالی

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم نام وی ابراهیم بود و قبیل بنی مضر و گفته اند مولای عباس بن موسی با حضرت محمد بن عبدالمطلب و چون عباس اسلام آورد ابو رافع  
این خبر را حضرت رسالت حضرت ابراهیم را در کرمات فی خلافة علی کما قال ابن عبد البر رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم بعث  
رجلا على الصدقة من بني عكرمة و مرید رستیکه فرستاد آنحضرت مردی را برگره فتن صدقه یعنی زکوة از قبیل بنی عكرمة و نام آن مرد  
ارقم بن ابی الارقم بود صرح به النسائی و الطبرانی فقال لا بی رافع اصحبني فانك تصيب مني ليس كنت ان مروك ای ابی رافع  
همراه من شو و صحبت دارم من پس رستیکه تو برسی از صدقه نصیب خود را و بدی هم متوازن چیزی فقال پس گفت ابو رافع حتی اتي النبي  
صلى الله عليه وسلم تا آنکه بیایم آنحضرت را فاستأله پس سوال کنم آنحضرت را که بروم همراه آن مرد یا نه فاستأله پس آمد  
نزد آنحضرت و پرسید او را از همراهی آن مرد فقال صلی القوم من انفسهم ليس فرمود متولای قوم از ذاتهای ایشان اند و حکم ایشان  
دارند و چنانکه صدقه را اطلاق نیست موالی را نیز حلال باشد و اما لا تحل لنا الصدقة و ما کنی با شمیم حلال نیست ما را صدقه پس ترا که مولای  
مائی نیز نباشد رواه احمد و الثلاثة یعنی ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن خزيمة و ابن حبان و الحاكم و هو فی الظاهر انی من حدیث  
ابن عباس رضي الله عنه و حدیث دلیل است بر آنکه حکم موالی آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم حکم آل محمد است در تحريم صدقه ابن عبد البر و ترمذی گفت  
نیست خلافت در میان مسلمانان در عدم حل صدقه بر ای آنحضرت و بنی هاشم و موالی ایشان انتهى و جماعتی بعد از تحريم بر ایشان رفته بنا بر عدم  
مشارکت و نسبت بنا بر آنکه ایشان را در خمس حصه نیست و جواب داده اند که مقدم نمی شود بر نص این عیال پس مردود باشد زیرا که رافع نص است ابن عبد البر  
گفته به اخلاف الثابت من النص نیز این حدیث نص است بر تحريم عماله بر موالی و بر آل محمد بالاوی زیرا که آن مرد خود است و کلامی را رافع را بر بعضی آنچه  
آنحضرت او را بر آن عامل کرده و الی گرداند و عماله آن ولایت بوی بدیده اند که از اجرت خود چیزی بوی بخشید که اگر چنین این ابو رافع را جایز بود زیرا که  
این دال است زیرا آن هیچ کس که حلال است او شان را گرفتن آن زیرا که چون این مرد مالک اجرت خود بود و او را میرسد که هر که را خواهد از آن بدید پس  
ابو رافع را هم از آن حلال باشد پس این گویا نظیر قول می است که گزشت و رجل تصدق علیه فاهی منها و حسن . ساله عن عبد الله  
بن عمر عن ابيه ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كان يعطي عمر العطاء يا بود آنحضرت که میداد عمر را عطا  
فیقول اعطه افقر مني پس می گفت با آنحضرت بده آنرا محتاج ترین بوی از من فقال خذ فقی له او تصدق بلم پس می فرمود  
آنحضرت بگیر آنرا و مال ساز آنرا تصدق کن بآن و ما جاءك من هذا المال و انت غیر مشرف و لا سائل فخذ و چیزی که می یابد  
ترا از این مال و حال آنکه ترا شرف نکنند و انتظار نیز نهند و طمع نکنند و نه سوال نکنند آنرا پس بگیر آنرا و ما لا فلا تتبعه نفسك و چیزی  
نه این چنین است پس بر و گردان آنرا انفس خود را یعنی در پی آن مرد و طمع کن و انتظار میر چنانکه در میان مردم مشهور است لا رد و لا کد و گویند  
طمع مد و منع نکنند و جمع نکنند رواه مسلم حدیث افاده کرد که عامل را گرفتن عماله یعنی مزد عمل خود میرسد بگیر آنرا و رد نکنند زیرا که حدیث  
در همین باب است که ما صرح به فی روایه مسلم و اکثر بر آنند که امر در قول می فخذ برای نبی است و قبل برای موجب و گفته اند مندوب است در هر  
که میداد آنرا انسان که قبول کند آنرا بهر و شکر که در حدیث مذکور اند و قی که مال معطی حلال باشد و اما عطیة سلطان جائز و غیره که مالش حلال  
و حرام است پس این نیز گفته اند آن جائز است رخصت کرده شده است در آن و حجت اخذ این است که حق تعالی در حق پیوسته گفته است و حق تعالی  
للكذب المحرم و آن حضرت در خود نزد پیوستی اگر و کرد مع علیه نیک و همچنین جزیه گرفت از آنها تا آنکه میدادند که مال ایشان حرام  
و حلال است بلکه اکثر موالی از ایشان نیز پیوسته و معاملات باطل بود و نهی و در جمیع کافی گفته عطا سلطان جائز و رد نکر زیرا که اگر میدادند که این عین مال مسلم است

قبولش تسلیمش یا کائنات یا اجناس اگر تکلیف است پس منکر است بر سختی و بی حرمت کند و اگر عین مال جائز است پس در وی تقلیل باطل است که آنچه باطل است آن استغنائت بر صمیمیت میکرد از وی گرفته در سبیل بعد نقل این کلام گفته بود کلام حسن جابر علی قواعد الشریعه لیکن در گرفتن این مال شرطی که قابض بر نفس خود مامون باشد از محبت حسن که نفوس بر حجت وی مجبور اند و در و هم نمیداند که سلطان بر حق است و اندامی عطیه او قبول کرده و قد یسطنافی هو انشی صور النصار فی کتاب البیوع ما یروون من ذلالتی

## کتاب الصيام

صیام و صوم در لغت بمعنی اساک است و اساک عام است از قول و عمل مردم و دواب و غیره اما اربعه بید گفته هر حکم از کلام یا طعام یا سیر صائم است و در شرع عبارت است از اساک خاص که بازداشتن نفس است از طعام و شراب و جماع و جزآن از آنچه وارد است شرع بر آن بر وجه مشروع و تابع اوست درین حکم اساک از رفت و لغو و غیره از کلام محرم و مکروه بنا بر دو روایت درنی از آن در صوم زیاده بر چیزی در وقت مخصوص بشرط مخصوص و تفصیلش در احادیث آینده می آید و مبدأ فرضیت می در سنه دوم از هجرت بود و اختلاف کرده اند در آنکه کماله افضل است یا صوم مشهور نزد جمهور آنست که صلوٰه افضل است از سایر اعمال چنانکه آمده خیر اعمالکم الصلوٰه و بعضی گفته اند که صوم افضل است زیرا که فرموده است علیک بالصوم فانه لا عدل له و ظاهر این مخصوص بمخاطب است یا مراد آنست که قیمت او را عدل بعد از نماز و بر حال صوم رکعتی است از اراکان اسلام و فرضیه الیست از فرض دین و ضروری است از ضروریات شرع منکر فرضیت می کافرست و تارک بے عذر آن فاسق

حسن . ابی حمزه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقعدوا رمضان بصفو عیون و لا یومین پیشی ننگید ماه رمضان را بر روزه گیر و زیاده روز در بیجا دلیل است بر اطلاق این لفظ بر شهر رمضان و حدیث ابی هریره نزد احمد فروعا که باین لفظ است لا تقولوا اجار رمضان فان رمضان اسم من اسماء الله تعالی و لکن قولوا اجار شهر رمضان حدیث ضعیف است مقادیر این حدیث که در صحیح است نتواند شد الا سرجل در نسخ بلوغ المرام همچنین است و لفظ وی در بخاری این است الا ان یکون رجلا مصنف گفته کیون تا میست ای یوحید رجل لفظ مسلم الا رجلا است بحسب در سبیل گفته هو قیاس الغریبه لانه متشابه متصل من مذکور کات ایصوم صوماً مگر مردی که روزه می داشت روزه را یعنی عادت وی بود که در روزی صوم مثل و شنبه یا پنجشنبه روزه می داشت اتفاقاً پیش از رمضان آن روز واقع شد فلیصمه پس باید که روزه دارد در آن روز بعضی گفته اند که این نمی مخصوص است بضعا و آنحضرت صلی الله علیه وسلم جمع کرده است میان صوم رمضان و شعبان میگوید این است آنچه در حدیث متفق علیه آمده که فرمود آنحضرت عمران بن حصین یا مردی دیگر را که روزه نداشتی بواخر شعبان گفت نه فرمود چون افطار کنی بدار دوروزه یعنی بعد رمضان گویا آن مرد عادت این دوروزه داشت یا بخیر کرده بود و چون نهی شنید از صوم آن دیوم باز ماند پس آنحضرت فرمود که روزه مندر و محتاد منعی عشت نیست باید داشت و اگر قوت شد قضا باید کرد و متفق علیه حدیث دلیل است بر تحریم صوم یوم یا دیوم قبل رمضان ترمذی بعد روایت این حدیث گفته و العمل علی هذا عند اهل العلم که بهوان بتعجل الرجل لصیام قبل دخول رمضان بمعنی رمضان انتهی در سبیل گفته قوله بمعنی رمضان تقیید نمیست باینکه آن مشروط است ببودن روزه احتیاطاً نه آنکه صوم مطلق باشد و بچون نقل و نذر و مانند آن گویم بعد این قید لازم می آید تقدیم رمضان به صوم که باشد و این خلاف ظاهر نمیست زیرا که نهی عام است مستثنی نیست از وی مگر صوم کسیکه عادت صوم ایام معلومه دارد و آن ایام موافق اقتداء باخیر یوم از شعبان اگر مرد آنحضرت صوم تقید می بود چنین می فرمود الا متفقاً یا مانند این لفظ حال آنکه نهی از تقدیم رمضان کرد





والحاکم و انعم و صلوه من طریق عمر بن قیس عن ابی اسحق و نقله عنه بن کثیر عند عمار بن یاسر فان بشارة مصلیة فقال کما اقتضی بغض القوم فقال انی ما  
فقال عمار صام الی الخیسة احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و نیزه حاکم و دارقطنی و بیهقی و دارعی و نیست ابن حدیث و مسلم و یحکم و  
بکر بن نسیف نمود و اثر البوی و صحیح ابن خزيمة و ابن حبان ابن عبد البر گفته ابن حدیث مستند است نزد ایشان و مرفوع اختلاف گفته  
در آن و جمع کرد ابو القاسم جعفری که آن موقوف است و ذکر کرده شد این قول بروسی و گفت نصف در شرح خبیة الفکر و آنچه آنرا حکم رفع حکم کردن  
صالحی است بر فعلی که آن طاعت است مخر او رسول خدا را یا مصیبت است آنچه قول عمار زیر که ظاهر آنست که تلقی کرده است این را از آنحضرت  
صلی الله علیه و سلم انتهى پس مرفوع باشد حکما و معنا و موقوف باشد لفظا و معنی . ابن عمر رضی الله عنه قال سمعت رسول الله  
صلی الله علیه و سلم یقول گفت ابن عمر شنیدیم آنحضرت را می فرمود اذا را یتقی فصوصها چون ببینید بلال رمضان را  
پس روزه و اید و اذا را یتقی فافطر و او چون ببینید آنرا پس افطار کنید فان غفر علیکم فاقبلوا الله پس اگر پوشیده  
نشود ماه بر شما بتمام پس آنرا نه کنید یا به را یعنی بشماریند روزهای او راستی روز و تمام کنید و کامل گردانید این عدد را در ماهی که پوشیده  
شده است بر شما اقدروا صیفة امرت و همزة او همزة وصل است و دال را کسر و ضم هر دو دهند و گفته اند که ضم خطاست متفق علیها  
حدیث دلیل است بر وجوب صوم رمضان برویت بلال افطار آن اول روز از شوال برویت بلال افطار مثل شتر اطرویت جمیع غایبین  
لیکن اجماع بر عدم وجوب آن قائم شده بلکه مراد اخبار عدل است که حکم شرعی بدان ثابت شود خواه یک کس باشد یا دو و علی الخلاف فی ذلک پس  
جمعی اذا را یتوه آنست که چون یافته شود و فیما بین شمارویت و این بلال است بر یکروز ویت یک بلال ویت جمیع اهل بلاد است پس لازم باشد  
حکم و گفته اند معتبر نیست زیرا که اذا را یتوه خطاب است مردم مخصوص را و در مسلمة اقول است نیست بر هیچ یکی از آنها دلیل ناهض و اقرب از  
رویت است مراد بلال را و آنچه متصل است از جاتی که بریت او واقع است در مصنفی گفته اگر بلال را در یک شهر دیده شود و در شهر دیگر نفیض  
گرد و ندیدند اگر آن شهر قریب است لازم است حکم رویت ایشان و اگر بعید است لازم نیست بحديث ابن عباس و بقیان مسلمة فطر  
و حج که در حدیث مخصوص شده و ظاهر آنست که مراد از بلال سافت قصر است و ایراد کرده نشود که سافت قصر را با مر بلال هیچ تعلقی نیست  
زیرا که مشرعیات الکفای بر ناحیه برویت خود از جهت حج است و کلیف با بلال اخبار از جهت اختلاف مطالع و عادت قاضیه است بلوغ  
اخبار در مواضع قریب پس اگر از آخر شهری که در آن رویت تحقیق شد برود و مرحله باشد حکم آن لازم نیست انتهى و در قول می گردیده  
دلیل است بر آنکه لازم است صوم و افطار منصرف و بار و یر و این قول ایضا مذاهب اربعه است و در صوم و اختلاف کرده اند و افطار شافعی  
افطار کند و پوشیده دارد و اکثر علما گویند صائم ماندا احتیاطا کذا اقاله فی الشرح و لیکن در احوال باب صلوة العیدین از وی گذشت که  
قائل است بترک یقین نفس خود و اتباع مردم مگر محمد بن حسن شیبانی و محمود گویند متعین است بروسی حکم نفس او و در آنچه متیقن است پس اینجا  
مناقض اینجا گفته و سبب خلاف قول ابن عباس است مگر یک را که اعتقاد کنند برویت بلال و می در شام است بلکه موافقت اهل مدینه است  
و روزه دارد و روزی و یکم باعتبار رویت وی در شام زیرا که آن روزی است نزول مینه و ابن عباس گفته که این از سنت است و گذشت  
حدیث و نیست نفس در آنچه احتیاج کرده اند بدان بنا بر احتیاط که تقدم پس حق آنست که عمل کنند بیقین نفس خود صوما و افطارا و حسن  
تکتم آن برای صوم مردم از اسادت ظن در حق وی کنانی پس لکیم از احمد بن حنبل و روایت است یکی آنکه روزه گیر و رویت خود دوم آنکه  
روزه گیر و مگر با مردم اگر بلال را ببیند و او را که هر دو روایت در ترتیب حنا بد مذکور است و مسلمة و مسلم را است از حدیث ابن عمر

فان اشقي عليك فاقدر واقلش بين من اگر پوشیده شود هلال بر شما پس اندازده کنید ماه را مثلی روز و در ستم افطار کنید و تمام ماه  
بشمرید و بسجل گفته و در احسن تقاسیم و غیره تقاسیم از نقلها الشارح خارجه عن ظاهر المراد من الحديث انتهى و در مواهب لکنیه گفته این فرمود ما و غیره  
مالک و ابی حنیفه و جمهور سلف و خلف است و بعضی گفته اند که مراد تقدیر منازل قمری ضبط حساب نجوم است تا در انقضای شود که این مادی روزی است  
یا بست من در و این قول غیر سدیدست زیرا که قول نجمین نامقبول است و نامستحبست در شرع و اعتماد بر این نتوان کرد و آنحضرت صلی الله علیه و آله  
و اصحاب و اتباع و خلف و سلف بر آن عمل نموده اند و اعتبار نکرده اند و عادت عرب نیز بر آن واقع نشده چنانکه در حدیث ابن عمر است که فرمود است  
ایم یوم حساب کتاب را نمی دانیم و چنین استند بار گفت و عقد کرد ایها ام را و بار سوم و فرمود ماه چنین و چنین می باشد یعنی گاهی سی روز  
و گاهی بیست و نه روز متفق علیه و للبخاری و در روایت بخاری است فاحملوا العدة ثلاثین یوم اگر پوشیده شود ماه بر شما پس تمام  
گردانید سی روز را و این سرچ است در شرح سی روز و رعایت نکردن حساب نجوم و منازل قمری این بطلان گفت فی الحديث دفع المراجعة للنجمین  
و اما المعول علیه رویه الالبانی و قد نهى عن التكلف و قد قال البخاری فی الرد علی من قال انه يجوز الحاسب النجوم و غیره الصوم و الا فطارا اعتوا و اطلی  
النجوم ان اجماع السلف الماخضین حجة علیه و قال ابن بزیة هو مذنب باطل قد ثبت الشریعة عن الخوض فی علم النجوم لانهما حدیث و تخمین لیس فیها  
قطع انتهى صاحب سبیل بعض مسائل خود گفته معلق کرده است آنحضرت در تکلیف شهر می معرفت و وقت آنرا بر رویت هلال خود و لا و خروج  
یا الکمال حدیث سی روز چنانکه درین روایت است فهل فی الاکوان اوضح من هذا البیان و انتقال فرمود آنحضرت بعد از روایت آنکه گفت کلمه و یکبار  
و بوند این حدیث و اصحاب و ائمه و انبی شناختند زیادت و نقصان منازل را و آنرا که متاخران میخوان معرفت و قتش گردانیده اند و در این  
امور را که تکلیف موقت بر آن است و توقیت ایام و شهر و سنوات بحساب منازل قمریه بدعت است باتفاق است انتهى و لکن و بخاری است  
فی حدیث و حدیث ابی هریرة و اسمعیلی گفته تفرد به البخاری عن آدم عن شعبة فاحملوا عدة شعبان پس کمال کنی شمار شعبان را  
ست روز و در بعضی روایات مطلق آمده بدون تقیید باحد الشهر عن شوکانی گفته روزه دارد ستی روز تا آنکه نمایان شود هلال شوال پیش از آنکه  
آن زیر که دارد است و آنکه صحیح بر این که چون پوشیده شود هلال روزه دارد ستی روز تا آنکه حدیث ابی هریره و مثل است حدیث ابن عمر  
نزد مسلم و حدیث ابن عباس نزد و ترمذی و نسائی و صحیح حدیث عایشه زراخه و ابو داود و دارقطنی باسناد صحیح و جز آن از احادیث است  
و باجمله این احادیث نصوح است در آنکه نیست صوم و افطار مگر بر رویت هلال یا کمال حدیث کذا فی سبیل و حسن ابن عمر رضی الله  
عنه قال قرأی الناس الهلال گفت ابن عمر یک دیگر نمودند مردم ماه بقرای یعنی جمع شدند بر دیدن آن و هلال نام سند  
قرست و بعضی گفته اند تا و شب و بعضی گفته اند تا شنبه و بعضی گفته اند تا شنبه و بعضی گفته اند تا شنبه و بعضی گفته اند تا شنبه و بعضی گفته اند تا شنبه  
و بست و در غیر این شبها قرست کذا فی القاموس و مراد اینجا معنی اول است که دیده می شود و شب نخست از رمضان فاحملوا  
التیمی پس خبر داد من آنحضرت را صل الله علیه و سلم ای مرا بگو که من دیده ام ماه را فصار و امر الناس بهنیا صام  
پس روزه داشت آنحضرت و امر کرد مردم را بر روزه داشتن رواه ابو داود و الدارمی و الدارقطنی و البیهقی و صحیح ابن حبان  
و الحاکم و صحیح ابی یوسف این ختم کلمه عن طریق ابی بکر بن نافع عن نافع عن حدیث ابن عمر حدیث دلیل است بر عمل کردن بخبر واحد و صوم  
گرفتن و این مذنب گریه ای از اهل علم است و مذنب خفیه و صحیح از مذنب شافعی و مشهور از مذنب احمد نیز همین است و لیکن عدالت شرط  
و شرط نیست لفظ شهادت زیرا که این امر و بیستی که متعلق است بدان مجربین صوم پس مشابه شد روایت احادیث و اخبار را

خبر واحد عدل و نزد مالک در قولی مشافعی را و در روایتی از احمد بن حنبل شرط است شهادت دو کس مثل سایر شهادتات و مستدلال ایشان  
ببخیر نسائی است از عبد الرحمن بن زید بن خطاب که گفت ششم صحاب نبی راضی علیهم السلام و پرسیدم ایشان را و حدیث کرد و زید که فرمود  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم روزه دارید بیدین وی و افطار کنید بیدین وی پس اگر پوشیده شود بر شما پس کمال کنید شمار شعبان را  
سی روز مگر آنکه گواهی دهند و شاید پس این حدیث بمفهوم خود و ال است بر آنکه اخبار واحد کافی نیست و جواب داده اند که این مفهوم است  
و منطوقی که مفاد حدیث این عمر و حدیث اعرابی که میاید قوی است از آن و لیکن عدالت خبر شرط است بالاتفاق و طحا و کفایت قبول کرده می  
عدل باشد یا غیر عدل مراد غیر عدل مستور است چنانکه ظاهر حدیث آئینده است و چون حدیث دلالت کرد بر قبول خبر واحد پس مقبول است  
خبر زن و عبد و این در صوم است یا غیرم و در فطر بلغیم شرط است شهادت و عدالت و حریت و بی علت و در هر دو شرط است جمع کثیر و مراد یک است  
عدد و ترست و نزد بعضی اهل محله و در روایتی از ابی یوسف پنجاه مرد و عمر ابن عتبات رضی الله عنه ان اخر ایما  
جاء الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال اني رايته الهلال اما اعرابي نزد آنحضرت و گفت بدرستی که من دیده ام هلال را  
یعنی ماه رمضان را فقال التشهيد ان لا اله الا الله پس گفت آنحضرت آیا گواهی میدی بحدیث حق قال نعم گفت اعرابی  
گواهی میدهم فرمود آیا گواهی میدی که محمد فرستاده شده خداست گفت آری گواهی میدهم فرمود فاذن في الناس يا بلال  
ان يصوموا پس نراکن در مردم ای بلال و اعلام کن ایشان را که روزه دارند بخدا فردا و درین حدیث دلیل است بر اینکه خبر مردی  
مستور الحال یعنی آنکه مشق او معلوم نیست مقبول است در ماه رمضان و نیست شرط لفظ شهادت چنانکه طحا و کفایت رواه الخمسة  
یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و نیز دارمی و بیهقی و دارقطنی و حاکم و درومی و دالت است بر قبول خبر واحد در صوم و برینکه اصل  
در مسلمانیان عدالت است زیرا که آنحضرت طلب نکرد از اعرابی که شهادت دهد و درومی این است که امر در هلال جاری مجرای اخبار است نه شهادت  
و اینکه کافی است در ایمان اقرار بشهادتین و لازم نیست تبری از سایر ادیان و صحته ابن خزیمه و ابن حبان و گفت ترمذی  
رویی در مسند و گفت نسائی آنها اولی بالصلوب و مالک که یکی از روایات این حدیث است و راوی است از عمره از ابن عباس چون متفق شود  
باصطیحت جت نباشد و لهذا گفت مصنف و شرح النسائی ارسال و ترجیح و ادنسائی ارسال او را و دارقطنی و طبرانی در اوسط  
از طریق طحاوس آورده که گفت حاضر شدم در مدینه و آنجا ابن عمر و ابن عباس بودند پس آمد مردی نزد والی مدینه و گواهی داد بیدین  
هلال رمضان پس پرسید والی نزد کوا از ابن عمر و ابن عباس شهادت آن مرد را گفتند جائز در شهادت او را که تحقیق برشول خدا جائز است  
شهادت یک کس را بر رویت هلال رمضان و نبود آنحضرت که جائز نمی داشت شهادت را در افطار مگر از دو کس و دارقطنی گفته متفق است  
با بن خض بن عمر الانبلی و او متعین است بشوکانی گفته رفته اند بر عمل بر یک شهادت ابن مبارک و احمد و شافعی و دیگر قول نووی گفته صحیح است  
و رفته اند مالک از ارحی و ثوری بسوی اعتبار دو کس بحدیث عبد الرحمن و گذشت و آخر چه احمد ایشان و بی یث امیر که حارث بن حاطب و لفظی  
که نیست که عمر کرد بسوی یا آنحضرت که نسک کنیم ما برویت پس اگر نه بنیتیم ما گواهی دهند و شاید عدل نسک کنیم بشهادت ایشان اخرج ابوداود  
و الدارقطنی و گفت دارقطنی اسناد این حدیث متصل صحیح است و غایت آنچه درین دو حدیث است آنست که مفهوم شرط دالت میکند بر عدم  
قبول خبر واحد و لیکن احادیث خبر واحد راجع است ازین مفهوم و عدالت خبر شرط است باتفاق انتهى و عمر حفصه أم المؤمنين  
رضی الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من لم يثبت الصيام قبل الفجر فلا صيام له کسی که نیت نکند

روزه را پیش از غیر اینست روزه مرور و روایتی من لم یجمع آمده بضمیمه یا و سکون جیم و کسر میم از اجتماع بعضی درستی عزم و ثبات العزم بود  
 بر کار بی دور و روایتی من لم یجمع یعنی هرگز نیست نکرد و آه الحسنة یعنی اخذ و بود و در نزدی و نسائی و ابن ماجه و غیره روایتی در مصنفی گفته یکی از  
 ارکان صوم نیست محدث انما الاعمال بالنیات و سابق اشارتی گذشت که در مثل این مقام فقیرا تفقیه شی است زیرا که خالی نیست از آنکه معنی است  
 درین حدیث قصد فعل باشد تعیین آن یا قصد قربت بخدای تعالی و قصد قربت اگر چه قصد علت غائیست از فعل نه قصد نفس فعل محال این لفظ  
 تواند بود تفسیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم من کانت هجرته الحدیث یا قصد فعل و قربت بهر دو حدیث صحیح که صحابه نیست میهم کردند و آنحضرت صلی  
 علیه و سلم جازم شدست احتمال اول و مثال می کند پس ظاهر نیست که قصد فعل جلی است شارع متوجه آن نشد بلکه مراد فضیلت اخلاص است  
 و آن باضا و فعل باشد بخدای تعالی از جهت اقتضای امر یا قصد قربت با و یا فرار از عقاب او یا تحصیل ثواب او و هر روز و طاعتی جداست  
 و لهذا گاهی میساح می شود و بعضی واجب می شود صوم بعضی آخر پس هر روزه واجب است و بنییت نیت در فرض واجب است و متصل بر آن  
 باول جزو صوم یا ایقاع آن و جزوی خاص از لیل یا نیت ضیق اخیر ثالث اخیر از شب یا مساک بعد از آن لازم نیست زیرا که عاقبت مستقره صوم  
 نوم عند اول جزو شب نوم آخر شب و در اکثر این چیزها حج عظیم است و از صاحب شریع لغوی بآن ظاهر نشده یا وجود شدت حاجت و معلوم  
 بودن کثرت وقوع آن پس این تقریر است از شارع بر آن عادت مستقره و اگر شک کند در نیت صوم صحیح نباشد و اگر نیت صوم جازم باشد  
 و برزد و در فرضیت دارد ظاهر شد که رمضان است بنا بر آنچه گفتیم ظاهر آنست که روزه از رمضان واقع شود و بخیری یوم مشکک بجهت معنی  
 رمضان لفظ باشد یا فرض منعی است بحديث عامر و علت نمی آنست که این تقمیر است و درین و اگر بنا بر تأشیر از رمضان نیت کند و میداند که  
 اگر ثابت شد لیل تأشیر افطار کنیم صحیح باشد زیرا که در حکم شرع از آن چاره نیست پس این قدر شک مخوف باشد روزه انتهی و صال الله تعالی  
 و النسائی الی وقفه و میل کرده اند نزدی و نسائی بسوی وقت این حدیث بر حفضه در رفع مکرده اند از آنرا آنحضرت ابو داود و گفت لا یصح فیه  
 و نزدیک گفت الموقوف اصح و نقل کرد و نزدیک و علل از بخاری که وی گفت این خطا و هو حدیث فیه اضطراب و صحیح از ابن عمر موقوف است و گفت  
 ابن ابی حاتم الوقت اشبه و گفت نسائی الصواب عندی موقوف و لم یصح رفعه و گفت احمد و عندی ذلک الاستناد و گفت بهیقی رواه  
 ثقات اند لیکن مروی موقوف است و گفت خطابی اسنده عبد الدین ابی بکر و زیادت از ثقت مقبول است و در سبب گفته اختلاف کرده اند  
 ایما و در رفع و وقت وی ابو محمد بن حزم گفته اختلاف فیه نیز از الخرقه لان من رواه مرفوعا فقد رواه موقوفا و روایت کرد و از طریق ابن اریط  
 دیگر که رجالش ثقات اند و گفت ابو داود و وقت کرده اند بضمیمه یحیی و عین مملو در میان آنها و زبیدی بضمیمه زانام او منیه بن صعب است  
 و ابن عیینه و یونس ابی و سفیان این حدیث را بر حفضه و همه ایشان روایت میکنند از زهری و صححه مرفوعا ابن حزمه و صحیح گفت  
 از ابیطریق رفع ابن خزمه و ابن حبان و گفت حاکم در ابوعیین صحیح علی شرط اشخین و گفت در مستدرک صحیح علی شرط البخاری انتهی و درین  
 باب است از عایشه از جده الدارقطنی و در وی عبد الله بن عباد است و وی مجهول است و کرده ابن حبان فی الصنعاء و از میمون بن سعد و رواه  
 ایضا و در وی و اقدی است شیخ و در ترجمه گفته این حدیث صحیح است هیچ کس از اصحاب کتاب بسته جز بخاری آنرا روایت کرده اند و دارقطنی نیز  
 روایت کرده و گفته رجال اسناد وی همه ثقات اند انتهی و للدارقطنی و در روایتی از دارقطنی از حفضه باین لفظ است لا صیام  
 لمن لم یفرضه من اللیل نیست روزه مگر کسی را که فرض نگردانید از از شب این دال است بر آنکه صحیح نیست صیام مگر بنیت از شب  
 پس باید که نیت صوم کند و در هر جزا از شب که خواهد و اول وقت وی مغرب است زیرا که صوم عمل است و اعمال نیت اند که تقدم و اجزای نماز

غیر منفصل اند از شب بقا صل تحقیق پس صوم مستحق نشود مگر وقتی که نیت در جزوی از شب واقع شود و هر صوم را نیت علمیه باید که مقدم برین مشهور است از مذهب احمد و او را قوی دیگر آنست که اگر اول ماه نیت کرد کافی است و تقویت کرد این قول را ابن عقیل بآنکه گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم لکل امری بانوی و باین کس نیت تمام مآذ کرده است زیرا که تمام رمضان بمنزله یک عبادت است و فطر در شبهای او عبادتی دیگر است که بدان استعانت بر صوم نهار می کنند پس گفته و ابطال فی الاستدلال علی هذا بما یبدل علی قوته انتهى و حدیث عام است از یک روز و فرض باشد چنانکه صوم رمضان و قضا و نذر و کفاره یا نفل و لیکن مذاهب در اینجا مختلف است مذاهب لک همین است که نیت از شب شهرت هر روز که باشد نظر بصوم این حدیث و به قال الشافعی و احمد فی غیر النفل و اما نفل پس جائز است نیت وی قبل از زوال بلکه نزد شافعی بعد از زوال نیز و مذهب حنفیه آنست که روزه رمضان و نفل و نذر معین جائز است به نیت از نصف نهار شرعی که قبل از نیت و اول است و برای روز قضا و کفارت و نذر مطلق نیت شهرت است از شب و پس گفته فی ظلا و تفاسیل و استدلال کرده است قائل عدم وجوب تمییز بحديث بخاری که بر این گفت آنحضرت مروی را که نذا کند در مردم روز عاشورا که هر که خورده باشد پس باید که تمام کند یا روزه دارد و بهر که نخورده پس باید که نخورد گفته اند که واجب بود بیشتر تسبیح شود و صوم رمضان نیست نسخ و وجوبی رافع سایر احکام پس رمضان از آنچه در حکم اوست از نذر معین و تطوع مقین باشد بران پس عموم فلا صیام مخصوص باشد باین قیاس و حدیثی عالیه که بیاید و آن دال است بر آنکه آنحضرت صوم قطع بغیر تمییز نیت میداشت و جواب داده اند که صوم عاشورا مساوی صوم رمضان نیست که بروی قیاس توان کرد و آنحضرت اساک لازم اکل و غیر اکل هر دو کرده پس معلوم شد که این امر خاص است و کفایت عاشورا بغیر تمییز بنا بر تقدیر اوست پس قیاس کرده شود بر وی آنچه مساوی اوست مثل کسی که خفت تا آنکه صبح کرد و با آنکه از تمام اساک و وجوب آن لازم نمی آید که از این پس مجزی است و در حدیث

عائشه رضي الله عنها قالت دخل علي النبي صلى الله عليه وسلم ذات يوم فقال هل عندك من شيء قلنا لا قالت عائشة ثم زاد بر من آنحضرت روزی پس گفت آیا هست نزد شما چیزی از طعام گفتیم نیست قال فاتي اني احصاكم فمروا پس بر این که روزی دارم یعنی نیت روزه کردم و از اینجا معلوم می شود که نیت نفل در نهار جائز است و همین است مذهب حنفیه و باین قائل است امام شافعی و امام احمد و اکثر علما و امام مالک و بعضی ایمنه دیگر قائل اند که واجب است نیت از شب چنانکه در فرض و در حجة الله البالغة گفته نیست اختلاف در میان قول آنحضرت که هرگز نیت روزه از شب روزه او نیست و در میان قول آنحضرت که من روزه دارم وقتی که نیات طعام را زیرا که اول و در فرض است و ثانی و نفل و مراد نفی نفی کمال است انتهى شرا تا نایب ما اخری است آمد آنحضرت نزد ما و روز دیگر یعنی پرسید که آیا هست نزد شما چیزی و در بعضی روایات آمده که همان روز باز آمده پرسید فقلنا اهدی لنا حییس گفتیم فرستاده شده است برای ما حییس بفسح حای حمله سکون تثنیه و در آخرین جمله طعامی است که ساخته می شود از تر و قروت و روغن و گاهی سحابی قروت آمد یا سوبق اندازند و حییس در اصل بمعنی غلط و مزج است فقال اری سنیه فرمود بیایید شما مرا حییس را که چگونه است بسیار در روایتی قریبه آمده یعنی نزدیک گردان آنرا فقلنا اصیحت صها ثمنا پس تحقیق صبح کرده ام من روزه دار یعنی برخاسته به نیت روزه فاکل پس خود آنحضرت از آن حییس از اینجا معلوم می شود که افطار صوم تطوع جائز است بی عذر و برین اند اکثر علما و ابو حنیفه و اصحابی بر اینند که واجب است اتمام آن و جائز نیست افطار مگر بعد از ضیافت و مانند آن زیرا که این ابطال عمل است و ابطال عمل منعی عنه است لقول الله لا یطیئوا انما لکم و همچنین هر عمل که مشروع کرده شده است در آن لازم میگردد بشرط و اگر نقض کند واجب است قضا آن



و در روایتی جاویدست مطلقاً زیرا که قضا خلعت اوست پس بانی نیست بختی و مندرج در قضا صوم نقل نیز خلاف است نزد مالک قضا کند اگر در روز  
نقض کرده است رواه مسلم و ابو داود و ابن حبان و الدارقطنی و البیهقی نحوه در سبیل گفته اند حدیث عایشه پس جواب از وی آنست که وی  
اعم است از آنکه نیست صوم باشد یا نه پس محمول باشد بر تنبیهت زیرا که تحمل بر کرده می شود بسوی عام و خوان با آنکه در بعضی روایات حدیث عایشه  
انی كنت اصحبت صائماً آمده حاصل آنست که اصل عموم حدیث تنبیهت و عدم فرق میان نفل و فرض و قضا و نذر است و قائم نشد دلیل بر فرم  
این هر دو اصل پس بقای بران هر دو متعین است انتهى و **مسئل** بن سعد بن مالک الانصاری الخزرجی از مشایخ صحابه است  
و آخر کسی است که در روز دین از اصحاب رسیده بود و یک قیل بر شتا و دوهشت و بود وقت وفات آنحضرت پانزده ساله ناسم اول حزن بود  
آنحضرت بدل کرده سهل نام کرد و رضی الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يزال الناس بخير ما عجلوا الفطر  
بدستیکه فرمود آنحضرت همیشه اند مردم ملائین بخیر ما دام که شتابانی گنبد در کثاردن روز و این بهجت مخالفت اهل کتاب است که تاخیر  
می کنند و افطار تا اشتباک نجوم و اختلاط آن و در ملت ما شعاع بعضی از اهل بیت شده که آنرا واجب می دانند و لیکن باید که تعجیل بعد از تحقیق  
وقت و یقین بدان و احتیاط در آن بود و مستحبال با تردد باطن چنانکه بعضی از ارباب تکلف و دشمن می کنند تو را بشی گفته اگر قصد در تاخیر تا در  
نفس و دفع سرکشی و توسنی کردن نفس با مواصلت عشا ئین بخواه باشد بی اعتقاد و وجوب زیان ندارد و در بیان تاویل است حدیث صحیح  
که روایت کرده است آنرا ابو سعید از آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود وصال نکسید و هر کدام از شما که خوابد وصال کند گوید وصال کند تا سحر  
و تاخیر افطار بسیار است نفس قطع شهود امری است که کرده اند آنرا بسیاری ربانین در ارباب احوال و سالیات اعاد الله علینا من برکاته ثم بی  
محرر سطلو که بعد و در نفس صحیح صریح و تعجیل فطر توجیه تاخیر آن بسیار است نفس مجز آن خوب نیست زیرا که اصل مقصود موافقت حق است  
نه شکست نفس و لایصلحی که در تعجیل م نظر شارع بوده است افضل است از مصلحت دید آحاد و امت خصوصاً چون در حدیث آمده باشد که همیشه  
دین غالب است ما و امیکه شتابانی گنبد مردم افطار را زیرا که یهود و نصاری تاخیر میکنند رواه ابو داود و ابن ماجه پس علت منصوص شارع را  
گذاشته اختراع مصلحت و خلاف آن در مذاق اهل اتباع و الله حفظ می بخشد و مفهوم حدیث وصال تا سحر تاخیر افطار است بلکه شرک  
نقشی است بعد افطار پس از ناخن فین باشد و امید اعادة برکت بر خود در اتباع باید داشت نه ابتداء متفق علیها زیاده کرد و اجود و اخیر  
السحر و زیاده کرد ابو داود و ابن الیهود و النصاری یؤخرون الافطار الی اشتباک النجوم و شرح مصابیح گفته شمس صاف فی ملتنا شکار الاله  
و بنه تم و در سبیل گفته حدیث دلیل است بر استحباب تعجیل افطار چون غروب شمس متحقق شود برویت یا باخبار کسی که جائز است عمل بقول و  
و ذکر کرد آنحضرت علت را که مخالفت یهود و نصاری است حمل بگفته و حکمت در وی آنست که از شب در روز میفرزاید و نیز تعجیل ارفع است  
بصایم و اقوی است برای او و عبادت شافعی فرموده تعجیل افطار سبب است و کرده نیست تاخیر مگر کسیکه تعجیل آن کند و در وی فضیلت بیند  
و لکرمذی من حدیث ابی هر قاضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم قال قال گفت آنحضرت و نه بود  
الله عز وجل احب عباده الی الله جل جلاله و دوست داشته ترین بندگان من بسوی من شتاب ترین ایشان است در روزه  
کشادن از جهت او را که شرف متابعت و شکر گزاری ترخیص و اغتنام نعمت انظار بندگی و احتیاج و عباد عام است از همه پس لیکن از مسلمانان  
نیز که یهود و نصاری تاخیر میکنند و فی الباب عن ابی ذر غنم احمد و حدیث دلیل است بر آنکه تعجیل افطار احب است بسوی فی تعالی از تاخیر پس است  
مواصلت تا سحر افضل نباشد از تعجیل افطار یا بعد از عباد می کسانی اند که افطار می کنند و سحر مواصلت نمی نمایند اما آنحضرت پس خارج است

از نوم این حدیث بنابر تفسیر فرمودن وی که نه لیس منکم کما یاتی پس وی احب صائمین است بسوی خدای تعالی اگر چه تمجید فطرته نماید  
 چه اورا اذن بود در وصال و اگر چه چند روز متصل باشد **و عن** انس بن مالک رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی  
 الله علیه وسلم السحور و افان فی السحور بركة طعام سحر خورید زیرا که در طعام سحر بركت است سحر بفتح سین و ضم آن هر دو جائز است  
 اگر بفتح است معنای آن طعام سحر خوردن و محفوظ از ذلک سحر خورین بفتح سین و ظاهر در معنی ضم است زیرا که  
 بركت در فعل است بتا بیت سنت نه و نفس طعام کذا قیل و اگر در هر دو بركت اعتبار کنند نیز می رسد و در اینجا دلالت است بر سنیت تا  
 سحر و متفق علیه و زیاده کرد احمد از حدیث ابی سعید که فلان دعوه و لو ان تجزع احدکم جرعة من ماء فان الله و ملائکته یصلون علی المتسحرین  
 و ظاهر امر و وجوب سحر است و لیکن بواسطه آنحضرت و مواسلت اصحاب وی آنرا مندوب فرود آورده و ابن منذر اجماع نقل کرده بر آنکه سحر  
 مندوب است و بركت در وی اتباع سنت و مخالفت اهل کتاب است بحديث مسلم فروغ افضل میان صیام ما و صیام اهل کتاب خوردن  
 سحر است و تقوی بدان بر عبادت و زیادت نشاط و تسبیحی صدقیر یکسکه سوال کند وقت سحر کذا فی البطل گویم و رومی حدیث الباب بالنسائی  
 و ابو عوانه فی تصحیح من حدیث ابی یسلی الانصاری و رومی النسائی و الزبیری حدیث ابن مسعود و النسائی من و حین عن ابی هريرة و اخرجه  
 البزار من حدیث قرقین ایاب الترمذی و روایت کرد ابن ماجه و حاکم از حدیث ابن عباس باین لفظ که استعانت کنید بطعام سحر بر صیام نها  
 و بقیلولة نه بر قیام میل و شایده فی العلل لابن ابی حاتم عن ابی هريرة و در ابوداود و دست بروایت ابن واسه و در ابن حبان از ابی هريرة  
 که نعم سحر البومین التمر و در ابن حبان سنت از ابن عمر فروغ بركتیکه خدا و فرشتگان او صلوة میفرستند بر متسحرین و هم فروغ سنت از ابن عمر  
 سحری کنید و اگر چه بخره از آب باشد و در روایتی از بخاری است که گفت انس سحر کرد و رسول خدا و زید بن ثابت و هرگاه که فارغ شدند  
 از سحر خود ایستاد آنحضرت بسوی نماز گفت راوی گفتم من انس را چه قدر تفاوت بود در فراغ از سحر و دخول در نماز گفت بقدر آنکه مردی  
 بچاه آیت بخواند و اخرجه مسلم ایضا و این حدیث اخیر است بنص شارع پس تعیین باشد بران عمل و لا یلیفت الی غیره **و عن** سلمان بن  
 عمار الضبی صحابی است ابن عبد البر در استیعاب گفته در صحابہ جزوی کسی شبی نیست دعی الله عنه قال اذا افطر احدکم فلیفطر  
 علی تمر فروغ چون خوابد افطار کند یکی از شپاس باید که افطار کند بر خوراک که سبب است چنانکه در روایت ترمذی است فانه بركت حافظ  
 ابن القیم گفته این از کمال شفقت آنحضرت است صلی الله علیه و سلم بر امت و نصیحت ایشان زیرا که داون شیء حلو طبیعت را باخلو معده داعی ترست  
 بسوی قبول او و انتفاع گرفتن قوی بدان خصوصاً قوت باصره که تقویت وی بجلالات بیشتر است و اما آب پس که در از صوم نوعی از بیس حاصل  
 میشود و چون آب به ترش انتفاع او بخدا کامل تر باشد بعد وی با آنچه در قرآن است از خاصیت مؤثره در صلاح قلب که غمی دانند آنرا اطباء  
 قلب فان لم یجد فلیفطر علی ماء فانه طهر و پس اگر نیا بدتر را پس باید که افطار کند بر آب پاک کننده است معده را و الا لایش  
 و صاف کننده است آنرا و موجب شفاست دواء الخمسة یعنی احمد ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و دارمی نیز و صحیح ابن خزيمة  
 و الحاکم و ابوحاتم الرازی ایضا و رومی ابن عدی عن عمران بن حصین بمعناه و اسناد ضعیف و رومی الترمذی و الحاکم و صحیح من حدیث شانس  
 شل حدیث الباب و او را احمد الترمذی و النسائی و غیر هم عن انس فعله صلی الله علیه و سلم و در سندش مقال است و لفظ وی این است کان رسول  
 الله صلی الله علیه و سلم یفطر علی رطبات قبل ان یصلی فان لم یکن حساسوات من ماء و ارد شده است در عدد و عمر که آن سه است در سبیل گفته و فی  
 الباب روایات فی معنی ماذر و دل علی ان الافطار با ذکر هو السنه انتهی **و عن** ابی هريرة رضی الله عنه قال فی سؤال رسول الله صلی

الله علیه وسلم عن الوصال گفت ابوهریره نمی کرده است آنحضرت از وصال یعنی روزه داشتن دو روز یا زیادتری اکل و شرب در میان  
 آن فقال رجل من السبلین پس گفت مردی از مسلمانان یعنی از اصحاب متصف در فتح الباری گفته لم اقف علی اسمه فانک تو اصل  
 یا رسول الله پس بدستیکه تو وصال میکنی ای رسول خدا پس مرا چرا منع میکنی از آن وصال آنکه تو بخوانی یا را دایم با اتباع خود قال فتشبهوا  
 آنحضرت بجاوب آن مرد و اینکه مثلی و کدام یک از شما مانند من است استفهام انکار است یا تو شیخ یعنی ایکم علی صفی و من زلتی من ربی بود روایتی  
 که میگویم در روایتی است مشکوک و در روایتی است که حکم انی ابیت بطهني دینی و یسعیني بدستیکه من شب میکنم در حالیکه طعام میدهم  
 آنکه پرورنده تربیت کند من است و آب میدهم او در روایتی اظلم عند ربی لیکن در فتح الباری گفته ارجح لفظ ابیت است نه اظلم و در روایتی  
 انی اطعم و اسقی و در لفظی انی اطعم بطهني و ساقی یسعیني و حاصل هر یک است در سفر السعاده گفته علمای درین شراب و طعام چند قول است  
 یکی آنکه طعام و شراب محسوب بود چه حقیقت لفظ این است و عدول از حقیقت موجب ظاهر ندارد پس حل حقیقت  
 مستعین بود و دوم آنکه مراد غذای روحانی بود که از معارف و لذات مناجات و فیضان اطائف الهی که بر دل وارد میگشت و آنچه توابع آنست از  
 نعیم روح و شادی نفس و روح دل و روشنائی چشم که بآن چندین قوت و قدرت و سرت حاصل آید که از غذای جسمانی مستغنی شود و لها احادیث  
 من ذکر انک استغناء عن الشراب و تلذیها عن اللذایه لها بوجوه که نویسنده تضاریر و من حدیثی که غنی اعتبارها حدیثی است و اذا اشتکت من کلال السیر  
 و اعتناء به روح القلوب فتحی عند معاد و این قول دوم مختار است چه اگر حقیقت طعام و شراب حل افتد وصال تصور نمیشود بلکه باطل شود استثنای  
 گویم این قول دوم منقول است از ابن رجب در اطائف و از حافظ ابن القیم در ردی و بعضی ایراد کرده اند بر قول اول که لو کان کذا لک لم یکن هو اصلا  
 و جواش آنست که طعامی که از جنت بر وجه مکریم آید سنائی تکلیف نیست و نه آنرا حکم طعام دنیا است و بعضی گفته اند که مراد بطعام و شراب ثبوت  
 که لازم اوست گویند و مراد غذای من بر اقوت اکل و شراب می باشد و چیزی که قائم مقام طعام و شراب میگردد و افاضه میکند یا مراد بطعام و شراب  
 عدم احساس الم جمیع و عطش است و این غیر معنی قوت است و گفته که معنی اول را رجح است چه نیز لای و سیری منافی حال ضائم است و نفوت  
 مقصود از صوم وصال چه روح این عمل گرسنگی و تشنگی است و نیز حال آنحضرت در اکثر احوال حرج بود تا آنکه سنگ بر شکم می ایستد قاله الم صنف  
 فی الفقه شیخ و در ترجمه گفته مختار آنست که غذای روحانی بود که بدان از غذای جسمانی مستغنی میشد و این در محبتهای حجازی و مسرتهای  
 حسی تجرب است چه جای محبت حقیقی و مسرت معنوی که مر آنحضرت را بود و انتهی و درین جا اقوال دیگر است و احسن آن تسلیم است با نقول بعض  
 تأمین چه مقام است و کدام شراب طعام فلما ابوا ان ینتقوا عن الوصال و اصل بهم یوما ثم یوما پس هر گاه که سر باز زنند تا آنکه  
 باز مانند از صوم وصال وصال کرد آنحضرت با ایشان بیک روز بیشتر بیک روز یعنی تا دو روز تا او اهللال فقال لو تاخر اهللال لزدکم  
 بستر دیدند بطل شوال را پس فرمود اگر تاخیر میکرد بطلال در بر آمدن البته زیاده میکردم شمار وصال کامل شکل لحو حین ابوا ان ینتقوا  
 و این ارشاد هیچ عتوبت کننده بود برای ایشان وقتی که سر باز زدند از باز ماندن تکلیف عتوبت کردن و عجز دیگران گردانیدن کمال عتوبت  
 و این دل است بر تحریم وصال زیرا که اصل در نهی تحریم است و مباح صحت وصال تا سحر بخیرت ابی سعید فایم را دان بوال اصل فلیو اصل الی  
 رواه البخاری و درین حدیث ابی سعید دلیل است بر آنکه اساک بعض لیل موصلت است و این در دست بر کسیکه میگوید شب محل صوم نیست  
 پس منعقد نمی شود بنیت و اما حدیث ابن عمر و صحیحین مرفوعا که چون آمد شب ازین جا و پشت و او روزان بنیاد و وفود آفتاب پس تحقیق اظهار کرد  
 وصال پیش نیست منافی وصال زیرا که مراد با نظر دخل فی وقت الافطار است نه آنکه وی حقیقه مسقط شراب چه اگر حقیقه مسقط همیشه در تحت تجلیل وارد شد

و نهی از وصال و نه روائب وصال تا سحر مستقیم می ماند و هم در وی دلالت است بر آنکه وصال از خصائص اوست یعنی این علی  
و سلم شوکانی گفته است وصال بر غیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بنا بر نهی از ان است زیرا که قول اقوی است از فعل چه خطاب است یا ست  
نص کرده است بر کراهت و کراهت در استعمال سلف در معنی حرمت است و لهذا اصحابی می گفتند در آنکه این کراهت تحریمی است یا تنزیهی و اول  
صح است و باخصاص می رفته اند چه در حرمت و نفی نهانی حرمت نیست چه باشد که حرمت برای حرمت بود و اول سلوک که موله اند بر یافت نفوس  
و لکن احوال و احوال می کنند کفایتی از حقیقت وصال بر اینند و در معنی وصال آنکه معنی وصال آنکه در طعم از آنکه حقیقت است و در معنی وصال آنکه معنی وصال آنکه  
سلطان آن نیز باشد و ظاهر آنست که در حقیقت وصال نیست تقرب و داخل است پس اگر با اتفاق چیزی خورد و ناسامید و اصل نباشد و همچنین نیست روز و گرفتن  
خود داخل است پس اگر در این ترک اکل و شرب کرد و اصل نباشد انتی متفق علیه من حدیث ابن عمر و عایشه و ابی هریره و انس و قزو و سلم و باخراجه  
عن ابی سعید و قیل الجاری الی قوله یستقینی و اختلاف کرده اند در صوم وصال برای غیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعضی مطلق حرام گفته اند که لشوکانی  
و غیره و در مالک و ابو حنیفه نیز حرام نیست و علی الاکثر گفته اند حرام بر کسی است که در شققت شده یا قند و مباح گشتی را دست که بروی شاق نیست و اول  
راهی اکثر است و هر که قائل تحریم نیست بگوید که اگر حرام می بود وصال آنکه در آنحضرت یا ایشان و مقرر نباشد است ایشان را بر این و این قریه که کراهت است  
و ابو داود و ترمذی از صحابه آورده که نهی کرد آنحضرت از جماعت و با واصلت و حرام نکرد این بر دو را بر اصحاب خود و اسنادش صحیح است و بر او طبرانی در  
اوسط از حدیث سمره آورده نهی کرد رسول خدا از وصال و نیست عزیمت وصال است و او را واصلت صحابه چنانکه ابن ابی شیبہ یا شاذان و صحیح آورده که ابن الزبیر  
تأیید کرده روز وصال میکرد و همچنین از جماعتی جری و دایت کرد و چنین اگر ازین نهی تحریم می فهمیدند وصال آنکه در روز وصال است بر جواز را و این ابن السکون می گوید  
که الله تعالی فرض نکرد صیام لیل را پس هر که نخواهد بر وی سر کند و نیست او را از هر دو گفته اند که لیلی یا لیلی وصال فعل نصاری است متفقین نیز بر اینست که از  
جمعه را واصلت آنحضرت که این بطریق تقریر و تشکیل آنجا بود و احتمال جوازش از برای صحت نهی در تأکید و جواز ایشان است زیرا که چون آنها مباح شمر  
وصال شد حکمت نهی بر آنها ظاهر شد و این داعی تر شد بسبب قبول نهی مذکور بنا بر آنچه بر تریب شد بر آن از ممال در عبادت و تقصیر در اوست  
از ان بار حج تر از وظائف عبادات و اقرب تر در احوال تفصیل است **و عنه** ای ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
علیه و سلم من لم یذبح قول النذر و روزه دار که ترک نکند سخن دروغ را و اطلاق زور بر باطل و برسان نیز آید و زور قسمی از زور است  
و مراد اینجا شامل قول و فعل است تا صحیح افتد قول وی و العمل به و ترک نکند عمل کردن را بر زور و باطل فلیس لله حاجه فی ان یدع  
طعامه و بشربه پس نیست مراد را حاجتی یعنی عبادتی و مبالغاتی در آنکه ترک کند وی خوردنی و نوشیدنی خود را و این کفایت است از  
عدم قبول یعنی مقصود از ایجاب صوم و شریعت آن اگر سنگی تشنگی نیست بلکه کسر شهوت و اطعمای ناکره نفسانیت است تا نفس از آمارگی برای  
و طعمه گردد و اه الی حدیثی و در حدیث ابو هریره است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسیار روزه دار است که نیست او را حاصلی از  
روزه و خود و اگر تشنگی و بسانب خیر نماند اگر است که نیست او را حاصلی از قیام خود مگر بیداری روزه الدار می برود و دروغ و غیبت و دیگر مناهای  
و نماز در برین منسوب است اعتنا نکردن بجاعت بار عایت ارکان و آداب آن و ابو داود و اصحاب السنن و اللفظ له و لفظه لم یولدوا  
راست حدیث دلیل است بر تحریم کذب و عمل بران و تحریم سفه بر صائم و این هر دو بر غیر صائم حرام است مگر آنکه تحریم در حق و بی مگو که ترست  
و همچنین تحریم زنا و شیخ و خیلا از فقیر و در حدیث دیگر آمده پس اگر دشنام دوا را کسی باید که بدین باید که گوید که من روزه دارم و دشنام نماند  
نه بدایت نه جوابا **و عن** عایشه رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقبل و هو صائم بود آنحضرت که

بوسه بیداد و حال آنکه روزه دار می بود و عیال گفته اند معنی حدیث آنست که شمارانمیرسد که بوسه گیرید بلکه احتراز کنید از آن و گمان می کند که شما مثل آنحضرت صلی الله علیه و سلم مستقید در استباحه قبله چو می مالک نفس خود بود و مامون بود از اینکه از وقوع در قبله از وی انزال یا شهوت یا بهیجان نفس یا مانند آن بیدار شود و شما مامون نیستید پس طریق شاکل نفس است از آن امام محمد در موطا گفته باز داشتند خود از آن فضل است و این قول ابی حنیفه است و اکثر علمای که پیش از ما بوده اند و بیاض و هنی صائم و بود که مباشرت میکرد یعنی بشهره و اندام را بشهره زنان و اندام آنها می رسانید و حال آنکه وی روزه دار است پس مراد به مباشرت ملاست است و گاهی معنی طری فی الفرج و آن در نیمه او نیست انسانی از طریق سود آورده که گفته عایشه را آیا مباشرت کند صائم گفت نه گفتن آیه نیست که آنحضرت مباشرت میشد و وی صائم گفت وی مالک تر بود حاجت خود را ظاهر این روایت آنست که عایشه اعتقاد خصوصیتش با آنحضرت کرد و قریب گفته این اجتهاد است از عایشه و گفته اند ظاهر آنست که وی قبله را برای غیر آنحضرت مکروه ننهی نه تحریمی اعتقاد میکرد و کمای دل نه قولها الملکم لا ربه و در کتاب الصائم قاضی پو از طریق حماد بن سلمه است که پرسیدم عایشه را از مباشرت صائم پس مکروه داشت آنرا و امام محمد در موطا گفته مباشرت و حکم تقبیل است در ظاهر روایت و مکروه است مباشرت فاحشه از جهت غلبه خوف فتنه در آن و در موطای مالک است این عمر نهی میکرد از تقبیل و مباشرت و عمر نهی میکرد از تقبیل و میگفت نبود از عصمت سحیحی را آنچه بود و آنحضرت را در سبیل گفته قول فی صوامم دلالت میکند بر آنکه وی نیز صائم می بود این حبان در صحیح خود از عایشه آورده که تقبیل میکرد آنحضرت بعضی زنان خود را در رضیه و قطع بعد با سنا و خود روایت کرده که بود آنحضرت مس نکیر و روی او را حال آنکه وی صائم است و گفت نیست میان هر دو تضاد زیرا که وی مالک است خود بود و تنبیه فرمود لفعیل خود بر جوانان بر کسی که مثل می صلی الله علیه و سلم مالک نفس خود باشد و ترک کرد استعمال آن وقتی که زن صائم باشد یا علم یا شیخ ترکیب اوده شده است در زنان از ضعیف نزد و در بر نهانستی و لکن کان اصل مکمله کار به و لیکن بود آنحضرت مالک ترین شما حاجت خود را و شهوت خود را و در روایتی گفته اند این فتح مجزه و را معنی حاجت و روایت مشهور نزد محدثین همین است و گاهی روایت کرده میشود بکسر مجزه و سکون را و این نیز معنی حاجت است و بمعنی عضو و فرج نیز می آید و بر تقدیر ارا در عضو و عضو مخصوص خواهد بود و توریشتی گفته که حل بر عضو خارج از سنن ادب و صواب است پس احسن حل اوست بر حاجت و بای حال جمع وی را بر اینست مثل حل و را حال و در حدیث دلیل بر آنکه ذکر المایع بین الزوجین لا یاس به است مگر وقت نماز و نهی از آن وقتی است که بغیر حاجت باشد و الله اعلم متفق علیه و ظاهر حدیث باب جواز قبله و مباشرت است مرصعاً من الدلیل الناسی صلی علیه و سلم و بنا بر آنکه عایشه این حدیث را در جواب سائل از قبله ذکر کرده و جواب قاضی است باباحت بلیل فعل می صلی الله علیه و سلم و اللفظ لمسلم و این عبارت را در سبیل نگرفته و بعد ازها الفاظی ترندی گفته درین باب است از عمر بن الخطاب حفصه و ام سلمه و ابن عباس و انس و ابی هریره و حدیث عایشه حسن صحیح است و در روایتی از عایشه آمده که بوس میکرد او را آنحضرت صلی الله علیه و سلم و می مکید زبان او را و او را بود او و این بر تقدیری باشد که آید از حلقی فرو و در گفته که شد این حدیث ضعیف است زیرا که یکی از روایات وی محمد بن دینار الطاهای البصری است و دیگر سعید بن اوس هر دو ضعیف اند و الله اعلم و زاد فی روایه و زیاده که مسلم در روایتی فی رمضان یعنی این بوسه دادن در رمضان بود و در سبیل اقوال است اول مالک را که مکروه است مطلقاً و مگر آنکه محرم است بقوله تعالی فالان با شهوین زیرا که در وی منع مباشرت است در نماز گفته و جواب اوده اند که مراد به مباشرت درین آیه جمع است و بیان کرد آنرا فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم که افاد حدیث الباب و قومی گفته که حرام است قبله و هر که تقبیل کرد و صوم و بطل شد صوم آنکس باجاست و بعضی ظاهر بهنا گفته که مستحب گفته اند چهارم تفصیل است یعنی جوان را مکروه است و پیر را صباح و این مروی است

از ابن عباس و سلمش روایت ابو داود و مست که آمد آنحضرت را مروی و رسید او را از سبأ شربت صائم پس بخصت کرد او را و آمد دیگری پس رسید  
 او را پس غمی کرد از آن پس ناگاه آنکس وی را خضمت فرموده بود شیخ بود و آنکه او را نمی کرده بود جوان بنجم آنکه جابر است نالاک قادر بر نفس خود را  
 و الا فلا و این مروی است از شافعی و سلمش حدیث ابن ابی سلمه است که چون رسید از آن خبر داد او را و او را و ام سلمه که آنحضرت  
 این چنین میکنند پس گفت ای رسول خدا تحقیق شنیدم او تعالی برای تو ما تقدم من ذنبک و ما تاخر پس فرمودانی اشتاکم بعد و این دال است  
 بر عدم فرق میان شیخ و شاب الا بیان میکرد آنحضرت آنرا برای عمر لایسما عمر در ابتدای تکلیف بود و در سبیل گفته از آنچنان شناختی ظاهر شد که احبات  
 اتوی الا قول است و دال است بر این روایت احمد و ابو داود از حدیث عمر بن الخطاب که گفت بوسیدم روزی و من صائم پس آمد آنحضرت را که گفتم کردم  
 امروز کاری پس عظیم بوسیدم و حال آنکه روزه دارم فرمود خبر دو مارا اگر مضطرب کنی بکف تو صائم باشی گفتیم لا باس بذلک پس فرمود فقیتم پس این فکر  
 و حبیب و نیز اختلاف کرده اند در آنکه چون بوسید یا دید یا اندام یا اندام رسانید و انزال کرد یا فدی ریخت شافعی و غیره گویند قضای کند و غیر نظر چون  
 انزال کند و نیست قضای را و مالک گوید قضای و كفاره در هر دو مست مگر در نسی که صرف قضای است و نسیه خلافات آخر و الاظهر انه لا قضاء ولا كفارة

الا علی من جامع و احق غیر الجائع بل بعد از این **و عن ابن عباس رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم احتجم**  
 وهو محرم حجامت کرد آنحضرت یعنی خون کشید و حال آنکه می محرم بود یعنی در حجه الوداع پس محرم را جابر است که حجامت کند ولیکن بشرط آنکه روی نپوشد  
 و اگر نپوشد جزای آن بدهد و احتجم و هو صائم و خون کشید و حال آنکه روزه دار بود پس صوم و حجامت فاسد میگردد و نوزو ابو حنیفه مکرده هم نیست  
 و كفارة لازم میگردد و نوزو را نیز از اندام احمد که پائل میگردد و صوم حرام میجویم و واجب میگردد بر وی فسخانه كفارة نوزو خطا پائل میگردد و صوم حرام و واجب میگردد بر وی كفارة  
 قاله الطیبری رواه البخاری و ابو داود و النسائی و الترمذی و این را طریق دیگر است نوزو نسائی غیر این طریق لیکن آنرا اعلال و توهیه میگردد و در اینجا  
 استشکال کرده اند در جمع آنحضرت میان صیام و احرام زیرا که نبود از شان می صلی الله علیه و سلم تطوع بصیام در سفر و نبود محرم مگر آنکه وی مسافر است  
 و سفر کرد در رمضان با حرام گردید و نوزو فتح و نبود در آن وقت محرم مصنف و تلخیص گفته گفتیم در جمله اولی نظر است زیرا که کدام مانع است از آن شاید  
 یکبار آنرا کرده باشد برای بیان جواز و مثل این اخبار صحیح و میتوان کرد و بشرط ظاهر شد که بعضی است جمع کرد و میان هر دو امر در ذکر و وجهی که در آن  
 هر دو معا وقوع یافته و اصول و روایت بجاری است احتجم و هو صائم و احتجم و هو محرم پس محمول باشد بر وقوع هر یکی از این دو امر در حالت مستقله  
 و لا مانع منه و تحقیق صحیح شده است که روزه گرفت آنحضرت در رمضان و حال آنکه مسافر است و در صحیحین است که نیست در ما صائم مگر آنحضرت  
 و عبد الله بن و احد و تقوی این است در دو و غالباً حادث مفصل و بعضی از احکام گفته اند که حدیث ابن عباس بر چهار وجه مروی است اول احتجم  
 و هو محرم دوم احتجم و هو صائم سوم احتجم و هو محرم چهارم احتجم و هو صائم محرم پس اول مروی است بطریق شتی از ابن عباس متفق علیه است  
 از حدیث عبد الله بن احبینه و در نسائی و غیره از حدیث انس و جابر است و ثانی را اصحاب سنن از طریق حکم بن مقسم از ابن عباس روایت کرده اند لیکن معلول  
 مسجع نیست از حکم و قدر و او ابن سعد بن طریق الحجاج عن مقسم و زیاده کرد در آنرا آنرا فلان که است الحجامه للصائم و حجاج ضعیف است و قدر و او  
 البزار من طریق داود بن علی عن ابی یونس ابن عباس و زیاده کرد در آنرا آنرا فسخی علیه و ثالث را بخاری روایت کرده و خطا ظاهر آنست که راوی جمع کرده است  
 هر دو وجهیست که گفته اند در این را نسائی و غیره از طریق میمون بن جهران از ابن عباس روایت کرده اند و اعلمه احمد و علی بن المدینی و غیره با احتجم در  
 سبیل گفته است که حدیث اخبار باشد از هر یک جمله علیه و در ترمذی بران معرفت عدم اتفاق اجتماع احرام و صیام است **و عن ابن عباس** شداد  
 بفتح میجویم و تشدید حمله بن اوس بفتح میجویم و سکون و او الضاری برادر زاده حسان بن ثابت او را و پدر او را صحبت است رضي الله عنه



ان النبي صلى الله عليه وسلم اتى على رجل بالبيع كذا اخبرت مروى را ببيع كذا متفق عليه مسطره است وهو يجمعون وان مروى  
 حاتم سكره و اخبرته كذا مروى في نسخة مشهورة في رمضان انما افطر الحاجم والحجيم فمروى في نسخة  
 حاتم كلفته و حاتم كرده شد يعني فاسد شد و روزه هر دو جمهور علمای بر آنند که حاتم نمیشکن روزه را و مکر و نیست صائم را مگر بهجت طریبان  
 ضعف و این مذہب امام ابو حنیفه و شافعی است و همین است مروی از فضل اخبرته صلی الله علیه وسلم و این قائل است جماعتی از صحابه مثل سعد  
 بن ابی وقاص و عبداللہ بن عمر و زید بن ارقم و ام سلمہ و گویند حدیث شد او منسوخ است بحديث ابن عباس زیرا که حدیث ابن عباس متأخر است  
 چه وی صاحب اخبرته بود سال حجۃ الوداع که سنہ دهم است و شد او صاحب عام الفتح بود کذا عن الشافعی و گفت شافعی توفی از حاتم احتیاطاً  
 احب است بسوی من و متوفی نسخ است حدیث النس در قصه جعفر بن ابی طالب چنانکه بیاید و اخرج الحارثی من حدیث ابی سعید مثله ابو محمد بن حزم  
 گفته حدیث شد او ثابت است باریب لیکن انیم در حدیث که نمی کرد اخبرته از حاتم مروی را و از مواضع و حرام نکرد این هر دو را آنفا بر  
 اصحاب خود و اسنادش صحیح است و روایت کرد ابن ابی شیبہ حدیث ابی سعید که خصم است کرد اخبرته در حاتم صائم را و زخصت نمی باشد مگر  
 بعد از غزیت پس این دل است بر نسخ برابر است که حاجم باشد یا حجیم و گفته اند دلالت حدیث بر کراهت است و يدل که حدیث النس الا ان  
 و گفته اند که این حدیث را اخبرته در حق دو کس خاص گفت که با حاتم از تکاب امری دیگر میکردند فسف صوم یعنی غیبت مروی را و ابو حاطی  
 عن زید بن ابی ریحیة عن ابی الاشعث الصنفی ابن خزيمة درین تاویل گفته اند اعجوبة زیرا که قائل آن نیکو نیکه عیبت مفسر صائم است و گفت  
 احمد و کذا ام یک سالمی ماند از ان غیبت اگر غیبت مفسر صوم است تا خود صومی نیست و قد وجه الشافعی هذا القول حمل کرد شافعی اوطا  
 صوم را بغیبت بر سقوط اجرام صائم مثل قوله صلی الله علیه وسلم لا یطعمکم الا جملة لا یطعمکم الا جملة او را با عاده پس معلوم شد که مروی سقوط اجرام  
 و درین وقت هیچ وجه برای اعجوبه بودن این تاویل نیست کما قال ابن خزيمة تعوی گفته مروی با فطر انقض آن هر دو است با فطر زیرا که حاجم مامون  
 از آنکه چیزی از خون بخور و می برسد نزد مکیدن و حجیم که مامون نیست از ضعف قوت بخور و دم و انجام کار فطر را باشد و الا الخمسة  
 الا الترمذی یعنی احمد و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و صحیح البخاری احمد و ابن خزيمة و ابن حبان مصنف در تخیص طرق این  
 حدیث را با اختصار از جماعتی از صحابه آورده و در سبل گفته اخبرته الایمة عن سبعة عشر من الصحابة و حافظ سیوطی در جامع صغیر گفته اند متواتر حدیث  
 و نیل است بر آنکه حاتم مفسر صائم است چه حاجم چه حجیم و باین رفته است گروهی قلیل مثل احمد بن حنبل و اتباع او و ابن المارک و او زاعی و یحیی  
 و ابی ثور و واجب است قضا و كفارة و بقال بعض الشافعیة مثل ابن خزيمة و ابن المنذر و ابن حبان و نقل کرد زعفرانی از شافعی که گفت مروی است  
 از اخبرته که حاتم کرد وی صائم بود و مروی است افطر الحاجم و الحجیم له و من هیچکدام را ازین دو حدیث ثابت نمیدانم پس اگر اجتناب کند  
 صائم محبوب تر باشد نزد من و اگر بکند حاتم نیکویم که افطار کرد و ترمذی گفت شافعی چون در بغداد بود و منع میکرد از حاتم و چون بمصر آمد  
 میل کرد بر خصم انتهی مصنف در فتح الباری گفته بود شافعی که میگفت حدیث ابن عباس در احتیاط اخبرته مثل دار حج است من حیث  
 الاسناد و با وجود آن اگر اجتناب کند خوب است احتیاطاً و قیاس موافق حدیث ابن عباس است زیرا که حاتم بیرون می آید چیزی از داخل  
 بخارج و درنی آید چیزی از خارج بداخل و نیز حاتم موجب ضعف است و کسر شہوت و موافق مصلحت صیام است و جامع هم اگر چه مجتهدین  
 ولیکن ثابت شده است از ان اجتناب بعضی مجمع علیه است و محفوظ از صحابه و تابعین و عامه اهل علم عدم افطار بحاتم است و علمای مذہب  
 احمد را بخبر حدیث شد او تا یسند مذہب خود و نصرت آن بمقبول و منقول و گفته اند که دو آورده اند از صحابه روایت کرده اند حدیث

درین باب بعضی میگویند که آنحضرت نزدیک شبانجام و محرم گذشت و این حدیث فرمود و مقصود بیان عذر از جانب ایشان بود یعنی خوب بود که جماعت کردید و لیکن آن نیست که وقت شام در سیده است انتهى ذکره الشیخ فی الترمذی و بعضی گویند صرف محرم له افطار میکنند و اما حاجم پس افطاری نمیشود و عمل برین حدیث در طرف اول و سبیل گفته لا ادری ما الذی اوجب العمل بفضله و ان بعض شیخ الاسلام ابن تیمیه گفته قول علی علیه السلام افطار الحاجم و المحجم له نفس است و حصول فطر هر دو را پس جایز نیست اعتقاد بواجب بودن هر دو با اخبار آنحضرت از فطر را سیما و اوقاف علی بن اخطاب مدون قرینه و الا بر آنکه ظاهرش غیر مراد است پس اگر جائز باشد اراده مقاربت فطر نه حقیقت و بی این حدیث تلبیس باشد نه بیان حکم انتهى و سبیل گفته لا یریب فی ان هذا هو الذی دل به حدیث انس الای صحیح انس بن مالک رضی الله عنه قال اول ما کسبت الحجامة للصائم کلفت انس نخست که مکرود داشته شد جماعت برای روزه و در چنین است که ان جعفر بن ابی طالب احجم و هو صائم جعفر را در علی رضی الله عنه جماعت کرد و او صائم بود و فی ربه النبی صلی الله علیه و سلم فقال افطر هذا ان پس گذشت بوسه آنحضرت و فرمود روزه کشاد نماين هر دو که حاجم اند و محجم اند و شخص النبی صلی الله علیه و سلم فی الحجامة للصائم ثم رخصت و اجازت داد آنحضرت و در خون کشیدن هر روز و در افکار انس بحجم و هو صائم پس بود انس که جماعت میکرد و او روزه داری بود رواه الدارقطني و قواه روايت کرد این اثر را دارقطنی و کلفت قوی است و لفظ وی این است ان رجال ثقات و لا نعلم له علة و این حدیث از ادله نسخ حدیث شد و از وی معلوم میشود که آخر امر رخصت است بر تقدیر ثبوت که است نیز در حدیث ابوسعید خدری است که فرمود آنحضرت سه خصلت که روزه و نمیکشاید روزه و در جماعت و قی و احتلام است رواه الترمذی و لیکن گفته که این حدیث غیر محفوظ است یعنی شاذ است و عبد الرحمن بن یحیی که راوی او است تضعیف کرده میشود در حدیث و گفته اند که روایت کرده است آنرا دارقطنی و یحیی و روا کرده است آنرا ابو داود و از مردی از اصحاب علی علیه و سلم ابو حاتم گفته که حدیث ابو داود و شبه است از ابواب ابو زرعه گفته که صح است و گفت ثابت ثباتی پرسیده شد انس بن مالک که آیا بودید شما که مکره می بیند آنحضرت جماعت را در زمان رسول خدا گفت نه مگر از جهت پیداشدن ضعف جماعت یعنی نه از جهت آنکه فاسد میگردد و اندر صوم را و مکره است در آن رواه البخاری و هم در بخاری است تعلیقا بود این حدیث که جماعت میکرد و حال آنکه صائم است بهتر ترک کرد جماعت کردن را پس بود که جماعت میکرد و شب و عن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه و سلم التحل فی رمضان و هو صائم بدستیکه آنحضرت سر که کشید چشم خود را در رمضان و حال آنکه روزه دار بود از اینجا معلوم شد که سر که کشیدن بنیان نمیکند بر روزه و هو قول الشافعی و بعضی مکره گویند و هو قول سفیان و ابن المبارک و احمد و سحن و نه سبب ابو حنیفه رخصت است و نه سبب مالک که است و نیز ابو داود و است از انس که بود رسول خدا که سر که میکرد و در حدیث دیگر است که فرمود و بر پیر کنیدا از ان و هر دو ضعیف است و ابن شهر آشوب و ابن ابی لیلی گفته اند که محل فطر صوم است لقول علی علیه و سلم الفطر حاد و حل و لیس ما خرج و اذا وجب فطره فحل و جواب داده اند که دخول محل غیر مسلم است زیرا که چشم منقذ نیست بلکه از مسامحه می رسد زیرا که انسان گاهی خطا را بیای خود می نالد و مژده او در دهن می یابد و حال آنکه روزه او نمیشکند و حدیث الفطر حاد و حل را بخاری تعلیقا آورده از ابن عباس و وصیله بن ابی شیبه و آنکه ابو داود و آنحضرت صلی الله علیه و سلم آورده که فرمود در اشهر لقیته الصائم پس گفت یحیی بن معین انه حدیث رواه ابن مساجه با سند ضعیف زیرا که در سندش بقیه است روایت میکند از سعید بن ابی سعید از شام و سنی ضعیف است و قوه گفته اتفاق کرده اند ظاهر برینکه روایت بقیه از محمولین مرد و دست انتهى و لیکن سعید بن ابی سعید مجهول نیست بلکه ضعیف نام پذیرش است

علی الصبح وفرق کرد این عدی در سعید بن ابی سعید الزمیری پس گفت که وی مجهول است و در سعید بن عبد الجبار روگفت وی ضعیف است  
 و حال آنکه هر دو یکی اند و گفت بهیقی لیس بالقوی و رواه البیهقی من طریق محمد بن عبد الله بن ابی رافع عن ابی عن جده که بود آنحضرت که  
 سر میکشید و حال آنکه وی روزه دار است گفت ابن ابی حاتم عن ابیة که این حدیث منکر است و گفت در حق محمد که وی منکر الحدیث است و کذا  
 قال البخاری و رواه ابن حبان فی الضعفاء من حدیث ابن عمر و سندش مقارب است و رواه ابن ابی عاصم فی کتاب الصیام من حدیث  
 ابن عمر ایضا و لفظ وی این است که بیرون آمد بر ما رسول خدا و هر دو چشم او پُر اندازا شد و این در رمضان بود و وی صائم است و درین باب  
 از بریده مولای عایشه نزد طبرانی در اوسط و از ابن عباس نزد بهیقی در شعب الایمان و قال القوم ذی کالیحه فیه شیء گفت ترمذی  
 بصحت نرسیده است آنحضرت صلی الله علیه و سلم درین باب چیزی در روایت کرد ترمذی از انس که آمد مدعی نزد رسول خدا و گفت که شکایت کرد  
 من هر دو چشم خود را یعنی هر دو چشم بند آورده پس آیا سر ششم چشم و حال آنکه من روزه دارم فرمود سر ششم بکش ترمذی گفت سند این حدیث ضعیف  
 و ابوعاتکه که راوی این حدیث است ضعیف داشته میشود و رواه ابو داود و من فعل انس و لا باس باساده **و عن** ابی هريرة رضي الله  
 عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من نسي وهو صائم فاكل وشرب فليتم صومه بهر که فراموش کرد روزه را  
 و حال آنکه وی روزه دار است پس طعام خورد و آب نوشید پس باید که تمام کند روزه خود را که باطل نمیکرد و فاكسا اطعمه الله و سقاها زیرا که  
 بخورانیده است او را و نوشانیده مگر خدای تعالی و این حکم عام است در هر روزه فرض باشد یا نفل نزد همه مگر مالک که میگوید لازم است قضا  
 در روزه رمضان و قیاس همین است و حکایت کرده است امام محمد از ابی حنیفه که میگفت اگر نمی بود احوال مردم میگفتم بقیضا یعنی اگر نمی بود  
 روایت ابی هريرة این حدیث را قائل میشدم بقیضا و در بایگ گفته که چون ثابت شد این حکم در اکل و شرب ثابت شد در جماع از جهت استسوا  
 در کینیت حافظ شوکالی گفته نیست خلاف در بطلان صوم از جماع بقصد و اما به نسیان پس الحاق کرده اند اکثر البعض اهل علم با کمال و شارب  
 ناس و بعض منع کرده اند و راجح الحاق است انتهى متفق علیه و رواه ابن حبان الدارقطنی و ابن خزيمة و الحاکم و الطبرانی فی الاوسط و لفظ  
 وی این است چون بخورد روزه دار بغیر اموشی پس جزین نیست که آن رزق خداست که را ندانرا او قالی سبوی وی نیست قضا بر وی  
 و الحاکم و حاکم راست از حدیث ابی هريرة من افطر فی رمضان ناسیا فلا قضاء علیه و لا كفارة بهر که افطار کرد در رمضان  
 فراموش کننده پس نیست قضا بر وی و نه كفارة و هو صحیح و اسناد این زیادت صحیح است و رواه الدارقطنی و ابن خزيمة و ابن حبان ایضا  
 و سرور سعد در دشتن صائم ناسی آنست که صوم را هیتی یاد دهنده نیست بخلاف صلوة و احرام حج که این را هیتا نکرده است از استقبال  
 قبله و تجرد از جامه دوخته پس صائم احتی است بخورد داشته شدن در بطلان اسلام گفته لفظ من افطر عام است جماع را و تخصیص اکل و شرب  
 بنا بر غالب بودن آنهاست در نسیان کما قاله ابن قتیق العید و حدیث لیل است بر آنکه هر که خورد یا نوشید یا جماع کرد بنسیان روزه وی شکستار  
 بلیل قول وی فلیتم صومه با آنکه وی صائم است حقیقه و این قول جمهور است و بعضی با فطر رفته اند زیرا که مساک از منطرات رکن صوم است پس حکم وی حکم  
 کسی است که نمی از نماز فراموش کرده و واجب است بر وی اعاده و اگرچه ناسی است و تاویل کرده اند قول او فلیتم صومه را با آنکه مردانان فلیتم مساک عن لفظ است  
 و جواب او اند که قوله فلا قضاء علیه و لا كفارة صریح است در صحت صوم ناسی و عدم قضای او و اخرج کرد در دارقطنی استسا قضا در روایت ابی رافع  
 و سعید قمری و ولی بن عبد الرحمن و خطاب بن سيار که هم عن ابی هريرة و فتوی داده است بان جماعتی از صحابه بنهم علی بنی العننه و زمین ثابت ابی هريرة  
 و ابن عمر قاله ابن المنذر و ابن حزم و در سقوط قضا احادیث است که بعضی او شده بعضی است و تمام است احتجاج بدان و اما قیاس بر نماز ناسی و استسوا

فاسد الاعتبار زیرا که در مقابل نفی است با آنکه در اصل منازع است و احد از مولا بعض صحابیات آورده که وی بود نزد آنحضرت پس آورده شد  
یک قصه از نزدیکان پس خوردن از آن پستری یاد کرد که وی صائم بود پس گفت او را و الیدین اکنون بعد از آنکه سیر شدی پس گفت او را آنحضرت  
تمام کن روزه خود را پس نیست آن مگر رزق که را ندان از خدای تعالی بسوی تو و روایت کرد عبد الرزاق که انسانی آمد بسوی ابوهریره و گفت او را  
صبح کردم صائم و خوردم طعامم گفت لا باس گفت بپستر داخل شدم بر انسان و فراموش کردم و خوردم و نوشیدم گفت لا باس الحمد لله  
و سقاگ گفت بپستر دردم بر دیگری پس انسان کرد پس خوردم طعامم گفت ابوهریره انت انسان لم تتعود الصیام **و عن ابی هریره**  
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ذرعه القیغی فلا قضا علیه کیسه سبقت کند و غلبه آرد و در آن  
پس نیست بروی قضا یعنی مبطل روزه نیست زیرا که عدم قضا فرج صحت است و من استقا فخلید القضا کیسه که قی کند بقضا پس بروی  
قضا است که مبطل صوم است اما کفارت نیست نزد اکثر و این بر دو صورت مطلق است که قی بری و من باشد یا کمتر ازین پس است به حسب ثبوت  
و اما نزد حنفیه پس امام محمد موافق این است در اطلاق صورتین از جهت اطلاق حدیث و ابو یوسف مقید میگردد و از جهت اطلاق حدیث پس اگر قلیل باشد  
قضا نکند چنانکه در حدیث است در هدایه مذکور ابو حنیفه ذکر کرده اما در بعضی از شروح وی گفته که قول محمد روایتی است از ابو حنیفه شیخ در ترجمه گفته  
امام محمد در موطای خود نوشته که همین است قول ابی حنیفه انتی و حکایت کرده است ابن منذر اجماع بر سبکه تعدی بقضا صیام است شوکانی گفته در  
نظر است زیرا که ابن مسعود و عمر و ربیع گفته اند که مفسد نیست مطلقا خواه قی غالب باشد یا مستخرج تا وقتی که چیزی را با اختیار خود نبرد و اگر اندک  
کرده اند این حدیث که افطار میکنند صوم را شبه چیزکی قی دوم حجامت سوم احکام و این بر ترمذی و بیهقی با سنا ضعیف روایت کرده اند زیرا که  
در سندش عبد الرحمن بن یزید بن اسلم است و او ضعیف است و بر فرض صلاحیت او برای استدلال معارض نتواند شد بحديث ابوهریره زیرا که  
آن مطلق است و این مقید انتی و در سبیل گفته جواب داده اند بجمعی از اولاد و تحمل عام بر خاص با آنکه عام صحیح نیست خاص از  
از وی سند آید پس عمل بروی اولی باشد و اگر چه معارض باوست برات اصلیه انتی گویم ترمذی گفته که حدیث مذکور غیر محفوظ است و نیز روایت  
کرده است آنرا ابو داود و دارقطنی از مروی از اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ابو حاتم گفته حدیث ابو داود و شبه است بصواب ابو حنیفه  
صح است پس قی عمد مبطل صوم باشد گو نگاره مباش مصطفی گفته آیا فساد استقا و صوم را از جهت عین اوست پس فاسد کند اگر چه چیزی  
که چیزی را بوجوب رجوع نکرده است یا از جهت آنکه مفسد رجوع است پس اگر قی شد چیزی رجوع نکرده است فاسد نشود تحقیق نزد فقیر است که  
استقار بجهت لزوم است که شارع آنرا مفسد رجوع ساخته در جائی که اختیار نیست عفو فرموده است و جائیکه با اختیار است حکم بقضا و صوم  
نموده است چنانکه بوم را مفسد رجوع برچ گردانیده لیکن چون شارع خود نصب علت فرموده است حکمی علیحده پیدا شد و اگر بر علت خود پس  
حق آنست که وی مفسد است از جهت مفسد رجوع لیکن اگر قی باشد که هیچ چیز رجوع نکرده است نیز قضا لازم آید بجهت آنکه علتی که شارع  
نصب کرده است یافته شد اگر چه حکمت موجود نیست مانند مسافر مرفقه که اصلا حرج ندارد انتی رواه الخمسة یعنی احمد و ابو داود و نسائی  
و ترمذی و ابن ماجه و نیز در امی و ابن جابر و دارقطنی و حاکم و او را الفاظ است از حدیث ابوهریره و اعلاه احمد و اعلاال کرده است آنرا امام احمد  
با آنکه غلط است و گفت ابو حاتم منکر است زیرا که در وی سلیمان بن قثم الضبی البصری النحوی است و وی را نفی است اما توشیح کرد او را احمد و  
و اخرج له البخاری و مسلم متابعه و در سواد ترمذی گفته این حدیث غریب است نمی شناسم او را مگر از حدیث هشام از محمد از ابی هریره متفرد است بدان  
حمیدی بن یوسف و گفت محمد یعنی بخاری گمان نمی برم این حدیث را که محفوظ باشد انتی و محفوظ است و گفت بخاری مروی است

ان غیر وجه صحیح نیست اسناد او و گفت دارمی زخم کرده اند اهل بصركه هشام و هم کرده است در آن و گفت ابو داود و بعضی حفاظ که نمی بینم آنرا  
 محفوظ و احکام کرده اند و گفت در روایت خود لیس بن ذاشبی گفت خطابی از او میکند که آن خیر محفوظ است و نقل کرده منها از احمد که حدیث کرده  
 آن عیسی نیست در کتابی غلط کرده در آن نیست آن از حدیث وی و گفت حاکم صحیح است بر شرطها و اخرجه من طریق حص بن غیاث  
 و اخرجه ابن ماجه ایضا و قواه الدارقطني ولیکن قوی گفته است آنرا دارقطني و گفت اسنادش صحیح است و حسن جابر بن عبد الله  
 رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج عام الفتح الى مكة في رمضان بيرون آمد آنحضرت در سال فتح مکه  
 مکه در رمضان در سه ششم از هجرت و ابن اسحق و غیره گفته اند که بیرون آمد روز عاشور از رمضان فصام حتی بلغ کراع الغمد تا آنکه رسید کراع غمیر را  
 بضم و تخفیف و فتح غمیر معجمه وضعی است میان مکه و مدینه نزدیک بسفان بر سه میل از وی فصام الناس پس روزه داشتند مردان ثمود عا بقدح  
 من ماء پس ستر طلبید قدحی از آب فروغه پس برداشت قدح را حتی نظر الناس الیه تا آنکه دیدند مردم سبوی قدحی ثمود شرب بستر کوه  
 آب را فقیل له بعد ذلك ان بعض الناس قد صام پس گفته شد آنحضرت بعد از نوشیدن آب که بعضی مردم روزه داشتند یعنی  
 بر روزه ماندند و افطار نکردند این معنی روز دیگر گفته باشند فقال پس گفت آنحضرت اولئك العصاة اولئك العصاة آنحضرت  
 بغیر مانی کنندگان آنحضرت بغیر مانی کنندگان مکرر فرمود این را از برای تاکید و زجر و تشدید زیرا که مخالفت کرده فعل رسول الله علیه  
 و قبول نکردند حضرت خدای عزوجل را و واروده است که خدا دوست دارد که کرده شود در خصتهای وی چنانچه دوست میدارد که بجا آورد و شود  
 عزیمتهای او نه از آن جهت که روزه داشتند حرام است چه در تمام راه روزه داشت چون اینجا افطار کرد و در حدیث ابن عباس است که بیرون  
 آنحضرت از مدینه بکعبه یعنی بسال مسجح مکه پس روزه داشت در راه تا آنکه رسید عسفان پس ستر طلبید آب او برداشت آنرا تا نهایت درازی دست خود  
 تا به بینند آنرا مردم پس افطار کردند تا آنکه قوم آورد بکعبه و این واقعه در رمضان بود و بود ابن عباس که میگفت روزه داشت آنحضرت و افطار کرد  
 پس هر که خواهد روزه دارد و هر که خواهد افطار کند رواه البخاری و مسلم شوکانی گفته مذہب جمهور رخصت صوم است در سفر و مروی است از بعضی ظاهر  
 و حکمی است از ابوهریره که فطر و سفر واجب است و روزه کافی نیست انتهى و فی لفظ و در روایتی این است قیل له گفته شد آنحضرت را  
 ان الناس قد شق عليهم الصيام و انما ينظرون في ما فعلت بدستیکه مردم دشوار آمد بر ایشان روزه و جزین نیست  
 که مکرانی میکنند در چیزی که بعل آری تو فد عا بقدح من ماء بعد العصر فشراب پس طلبید قدحی از آب بعد نماز دیگر نوشید آب را  
 در مصغی گفته اختلاف کرده اند سلف در صوم مسافر و افطار که کدام یک ازین بهتر است قوی ترین اقوال آنست که صوم بهتر است در حق کسی  
 در مشقت نیندازد او را صوم و فطر صوم بهتر است کسی را که مشقت رساند او را مگر کسی که قصد کند بیان جواز یا ناپسند دارد و قبول رخصت را  
 رواه مسلم و در سبل گفته حدیث دلیل است بر آنکه مسافر بهتر است روزه نهد و افطار کند و او را است کشادن روزه و اگر چه اکثر روز صائم بوده باشد  
 و خلاف کرده است و طرف اول او و گفت کافی نیست مسافر از صوم لقول تعالی فعدة من ایام اخر و لقوله اولئك العصاة و قوله لیس من البر  
 الصيام فی السفر و خلاف کرده اند او را جابره و گفته اند که تجزی است صوم لعله صلى الله عليه وسلم و بنا بر آنکه نیست در وی دلیل بر عدم اجزاء  
 و قوله اولئك العصاة بنا بر مخالفت ایشان است امر او را با فطر و حال آنکه متعین کرد افطار را بر ایشان و در وی این است که نیست در  
 که امر کرده باشد ایشان بلکه فعل می مقتضی و وجوب است و اما حدیث لیس من البر پس در حق کسی است که روزه بروی دشوار است آری حکم  
 استدلال تجزیم صوم در سفر کسیکه شاق است بروی روزه زیرا که افطار کردن آنحضرت بهمین جهت است که آنها گفتند روزه بر ایشان دشوار است

پس آنکه روزه گرفتن بجا ازان موجب عبادت و اجاز افطار و اگر چه اکثر روز صائم بوده باشد پس نهیست چه بجز از او است و تعلیق کرده است  
شافعی قول را بان در بوطی بر ثبوت حدیث و گفته هر که صبح کرد و در حضر در حالیکه صائم است بپستر سفر کرد پس نیست و او را اینکه افطار کند مگر آنکه  
ثابت شود حدیث آنحضرت که وی افطار کرد و روز که پدر گفت جماعتی از اصحاب که فاصله میان مدینه و کعبه هشت روز است ثم را بجا پیش  
آشت که آنحضرت روزه نداشت روزی در سفر بپستر افطار کرد و بخاری ترجمه کرده است بران باب را که افطار صام یا ما من رمضان ثم سار  
واحد و حتی گویند جائز است و افطار بعد از آمدن بسفر و ظاهر حدیث با ایشان است زیرا که وی سافر است و اما افضل پس نهیست ابوحنیفه  
و شافعی و مالک ثوری و حجاز ایشان آنست که صوم افضل است مسافر اگر مشقت و ضرر نباشد پس اگر متضرر شود پس فطر افضل است و او را  
و سعید بن مسیب احد و حتی و غیره گفته اند فطر افضل است مطلقا و احتیاج کرده اند با حادیثی که احتیاج کرده است بدان قائل عدم اجزائی  
و گویند که این احادیث اگر چه دلالت میکنند بر منع لیکن حدیث حمزه بن عمرو که باید و قوله من احب ان یصوم فلا جناح علیه نفی جناح مفید لا باس  
بهست نه آنکه محرم است و افضل نیست و حجت قائل فضیلت صوم آنست که غالب فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم در سفر همین صوم بود و لیکن  
لا بدست از دلیل بر اکثریت آن قائل کرده اند احادیث منع را بآنکه در حق کسی است که صوم بر وی شاق است و بعضی گویند هر چه آسان تر است  
همان افضل است و بعضی گویند صوم و افطار هر دو برابر است زیرا که احادیث درین باب متعادل آمده و این ظاهر حدیث انس است که سفر کردیم  
با رسول خدا پس عیب نکرد صائم بر فطر و نه فطر بر صائم و **عن** حمزة بن عمرو الاسلمی کینت و می ابو صالح یا ابو محضر است معذرت  
در اهل حجاز روی عنه ابنه محمد و عایشه و غیره ما مات سنة احدى و ستین و له ثمانون سنة رضي الله عنه قال يا رسول الله اجل فی

قوة على الصيام في السفر فهل علي جناح گفت حمزه ای رسول خدا می یا بنم من در خود قوت بر روزه داشتن و سفر پس آیا هست  
بر من گناه قال هی رخصه من الله فرمود این افطار رخصت است از خدای عز و جل فمن اخذ بها لحسن پس یکم اخذ کرد و بر خضت  
و عمل کرد بران پس نیک است فطر بشه و ذکر هم و تیسیر آتی و عجز و ضعف خود و من احب ان یصوم فلا جناح علیه و یکم  
دوست داشت که روزه دار و پس نیست گناه بروی و درین اشارت است با فضیلت افطار و ظاهرش تخیر است میان صوم و فطر و دلیل  
بر جواز صیام در سفر و راه مستحکم با جملة احادیث در صوم و فطر مسافر مختلف آمده بعضی در اباحت بی تضرر با فضیلت یکی و بعضی در  
تخیر و بعضی در جواز افطار و ذم صیام در تفاوت احوال و اوقات و ازینجا اتفاق دارند چه بجز علی از اهل فتوی که افطار و صیام هر دو جائز اند  
و اصله فی المتفق علیه و اصل این حدیث در بخاری و مسلم است از حدیث عایشه باین لفظ که ان حمزة بن عمرو قال يا رسول الله اجل فی  
بن عمرو سوال کرد آنحضرت را آیا روزه دارم در سفر و بود وی مرد بسیار روزه دارنده پس فرمود اگر میخواهی روزه دار و اگر میخواهی افطار کن  
ظاهر آنست که بحال وی روزه و افطار هر دو برابر بود و مصنف در تلخیص گفته او عا کرده است ابن حزم که وی سوال نکرد از آنحضرت صلی الله  
علیه و سلم که صوم تطوع را بلیل قولش در روایتی نزدیک مسلم که انی اسر و الصوم لیکن نقض کرده میشود و روایتی این او عا باینکه نزد او بود و دوست  
در روایت صحیح که وی سوال نکرد مگر از فرض و صحها الحاکم انتهى و در سبل گفته است لال کرده است باین حدیث قائل عدم کراهت صوم و  
زیرا که وی آنحضرت را خبر کرد بصره صوم و آنحضرت او را مقرر داشت و انکار نکرد وی و وی در سفر بود پس در حضر بالاولی جائز باشد  
وقتی که از ادای واجب عاجز نگردد و حتی بسبب آن فوت نشود و بشرط فطر و عیدین و تشریق و اما انکار آنحضرت بر ابن عمر و صوم دهر پس  
معارض این نیست زیرا که آنحضرت ضعف وی از ان دریافت و در واقع نیز چنین بود زیرا که وی در آخر عمر ضعیف گشته و میگفت یا ای



قبلت رخصته صلی الله علیه وسلم و بود آنحضرت که دوست میداشت عمل دائم را و اگر چه قلیل می بود و حث میکرد ایشان را بر آن انتمی گوئیم نزد  
محتاجه و امام مالک آنست که چون ایام منهریه افطار کردند در صوم دهر پنج پاک نیست که زانی العالم کبیریه **و عن** ابن عباس رضی الله  
عنه قال یخص للشیخ الکبیر ان یفطر رخصت کرده شاید یک سال در افطار کردن و یطعم عن کل یوم مسکینا و بخوراند  
هر روز یک مسکین او لا قضا علیه نیست قضا بروی در صغری گفته و در حکم بر السنت کسی که ضعف دارد و جلی یا عارض که شفا از آن متوقع نیست  
و قدرت بر صوم بآن ضعف ندارد و آیا این فدی بر سبیل وجوب است یا بر سبیل استحباب شافعی را درین مسئله دو قول است اظهر آنست که بر  
طریق وجوب است زیرا که عوض قضا است و بقیاس اطعام از مرده و اگر کسی اطعام نتواند آیا از مرده و مطلقا ساقط میشود یا یافتن  
قدرت ظاهر اول است مانند صدقه الفطر انتهی در سبیل گفته و مسئله اختلاف است در میان سلف جمهو گویند اطعام لازم است و در حق  
کسی که طاقت صیام ندارد از پیری و در حق غیر وی منسوخ است و جماعتی از سلف گفته اطعام منسوخ است و نیست اطعام بر کبیر  
نزد عدم طاقت صیام و مالک گفته مستحب است و اطعام و قلیل غیر ذلک و اظهر همان است که ابن عباس گفته و مراد شیخ کسی است که عاجز  
از صوم و ظاهر آنست که حدیث متوفوف است و تخمیل که مراد آن باشد که آنحضرت رخصت کرد و تفسیر صیغه بجهت حصول علم است بآن زیرا که  
ترخیص بطریق توقیف می باشد و تخمیل که ابن عباس آنرا از آیه کریمه فهمیده باشد و بهوالا قرب انتهی گوئیم مراد بآیه کریمه قول وی تعالی است و علی  
الذین لیطیقونه فدیة طعام سکین در وی اختلاف کرده اند مشهور آنست که منسوخ است شوکانی گفته در صحیحین است از حدیث مسلم بن الاکوع که چون  
نازل شد این آیت بعضی مردم خواستند که افطار کنند و بجای آن فدیة دهند پس نازل شد بعد او آیتی و نسخ کرد آنرا و رواه احمد و ابوداود و متفق  
سواء بخوابند یا بیدار و من شهر منکم الشهر فلیصمه یعنی این ناسخ است و گفته اند منسوخ شده است بقوله و ان تصوموا خیر لکم پس این آیات  
ثابت کردند صوم را بر مقتضای وجوب و رخصت کردند و بعضی مسافر را در افطار و ثابت کردند اطعام برای پیری که روزه نمی تواند داشت انتهی گوئیم و در  
ابوداود من حدیث سعید بن جبیر عن ابن عباس نحوه و له طرق فی سنن البیهقی و اخرجه الحاکم فی المستدرک من طریق عکرمة عنه نحوه و زیاده کرد  
که نیست قضا بروی و درین باب است از ابن عمر نزدیک از قطنی بروایت نافع از وی که هر که در یافت او را رمضان نبود که روزه داشته باشد  
رمضان پس باید که بخوراند بجای هر روز یک مسکین را یک نذر کند و نیست بروی قضا و درین باب است از انس بروایت شافعی از مالک  
که انس بن مالک چون پیشد فاد نبوذ بر صیام پس فدیة میداد و رواه البیهقی من حدیث قتادة عن انس موصولا مصنف و ترخیص گفته  
و تعلیق کرده است این ابجاری در صحیح خود و ذکر کرده ام من آنرا بطریق کشیر و تعلیق التعلیق گفت ابن عبد البر رواه الحادان و محمد بن ثابت  
چون پیشد انس تا آنکه نمی تواند داشت روزه داشت پس افطار میکرد و میخورد و درین باب است اثر ابی هریره رواه البیهقی من حدیث عطاء  
که وی شنید او را که میگفت کسی که دریافت او را پیری پس نتوانست روزه رمضان پس بروی است نه روزه را ندی از گندم انتهی و دو  
گفته این آیت غیر منسوخ است منتهی ابن عباس که آنرا و مروی است از وی که میخواند و علی الذین لیطیقونه ای یکلفونه و لا یطیقونه و می گفت  
نیست منسوخ بلکه در حق کبیر وزن سالخورده است ابن عبد البر گفته مروی است این اقوات بطریق از ابن عباس عایشه و مجاهد و  
انتهی و در سنن دارقطنی است از ابن عباس و علی الذین لیطیقونه فدیة طعام سکین و احد من تطوع خیر اقال از مسکینا فمخیر له و قال  
بنسوخه الا انه یخص للشیخ الکبیر الذی لا یتطیع الصیام و اسنادش صحیح و ثابت است و در وی دلالت است بر آنکه رخصت نیست مگر بر پیری  
که روزه نمیتوانست داشت یا بیماری که شفا نمی یابد گفت و این صحیح است و در روایتی قدر اطعام نصف صاع از خط آمده و هم در



از اهل خانه ما فصحک الذی صلی الله علیه وسلم حتی بدت انیابه پس خنده کرد آنحضرت تا آنکه پید آمد نابهای آنحضرت و آب دندان میشین و در سیاع و دندان یشک میگویند و آن دندانهاست متصل بر اعیات و در بعضی روایات خوانده آمده و محض انیابه و آن دندانهاست و در نهایت دندان که آنرا سرس العقل و سرس الحکم میگویند و در وقت بلوغ و کمال عقل بر ایند و پید آمدن آنها نزد خنده محکم نیست محمی گویند که از بدان مطلق دندانهاست ثم قال اذهب فاطمه اهلاک بهتر فرمود و بر و بخور آن تمیز اهل خانه خود را و در روایت نسائی باین لفظ است اطعمه عیالک و در بنیاد و قول است یکی آنکه این کفاره است و از قاعده کفارات آنست که صرف کرده نشود و نفیس لیکن آنحضرت مخصوص کرد و او را بدان روز کرده اند که اصل عدم خصوصیت است دوم آنکه کفاره ساقط است از وی بنا بر عسری و دلیل آن حدیث علی علیه السلام کلامه انت و علیا فقد کفر بعدک مگر آنکه این حدیث ضعیف است یا آنکه صدقه باقی است در ذمه او و آنچه آنحضرت بوی بخشیده صدقه است بروی و بر اهل بیت بجهت آنکه آنرا در ادعای احتیاج یافت بگوی گفته شافعی گفته چون این شخص حاجت خود بنیان نمود آنحضرت آنرا کرد انید کفارات را تا وقت که و امر کرد او را که آن تدر در حاجت خود صرف نماید انتی و در مصنفی گفته درین حدیث دو احتمال است یکی آنکه کفاره مستقر شد در ذمه او پس وقتیکه قادر شود بر یکی ازین امور واجب شود دیگر آنکه ساقط شود مثل صدقه الفطر و سکوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم مؤید ثانی است انتی و شافعی در ترجمه گفته خوردن اهل بیت کفایت نمیکند از کفارات اکثر علما بر این اند و بعضی بر آنست که مخصوص است با تدر و بعضی گفته اند منسوخ است و قول قدیم همانست که گفته شد انتی گویم حدیث مطلق است و دلیل نسخ پیدا نیست پس در خصوصیت و نسخ هر دو نظر است ثم قال السبعة یعنی بخاری و مسلم و احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و سبیل گفته حدیث دلیل است بر وجوب کفاره بر جماع در نهار رمضان عامدا و اگر کرد و نوبی که این اجماع است محصور باشد یا موسر پس مستثناست در ذمه او بر یکی از دو قول شافعی و دوم آنکه مستقر نیست بر ذمه او زیرا که آنحضرت بیان نکرده که کفاره بر وی باقی است و اختلاف کرده اند در رقبه زیرا که درین حدیث مطلق آمده و جمهور عقیده کرده اند آنرا بمؤنه حلالا للمطلق نهنا علی المقید فی کفاره القتل و گویند کلام الله و حکم خطاب احد است پس مترتب باشد در وی مطلق بر مقید و خفیه گویند حمل مطلق بر مقید مطلق نباید کرد پس کافی است رقبه کافره و گفته اند در اینجا تفصیل است یعنی تقیید مطلق باینست که قیاسا مقتضی تقیید است پس این تقیید بقیاس خواهد بود و همچو تخصیص بقیاس و این مذنب جمهور است و علت جاسعه در اینجا آنست که این کفاره است از گناهی که کفر خطیئه است و الله سبحانه و تعالی فی الاصول و جماعتی گفته که کفاره اصلا واجب نیست نه بر عسری و نه بر موسر زیرا که آنحضرت خوردن آن بر او می مباح کرده اگر واجب می بود جائز نمیداشت اکل آنرا و این استدلال غیر نامفهوم است زیرا که امر ظاهر در وجوب است و اباحت اکل کمال بر کفاره بودن آن بلکه در وی احتمالات است که گذشت و ممدی در بحر استدلال کرده است بر عدم وجوب آن با آنکه آنحضرت او را فرمود استغفر الله و صم و یا مکره و ذکر کفاره را و جوابش آنست که روایت امر بکفاره ازین حدیث که نزد سبعة است ثابت شده انتی حافظ شوکانی گفته و همین کفاره ظاهر و گفته اند که واجب نیست کفاره بر کسیکه افطار کرده ابر سبب که باشد بلکه فقط جماع و لیکن نیست در جماع مرد با زن خود و گویان کفاره که در اکل و شرب بود زیرا که این همه حلال است و حرام نشده مگر بعضی صوم و واقع است در روایتی ازین حدیث که مردی افطار کرد و نیست در جماع کرد و انتی و لفظ مختصر وی اینست و بر کسیکه افطار کند بعد کفارات است همچو کفاره ظاهر بعد حدیث جماع در رمضان بگوی گفته و اگر افطار کند با اکل و شرب پس مانند افطار جماع است در وجوب کفارات نزد ابو حنیفه و مالک و کفاره مخصوص است بجماع و در اکل و شرب نزدیک شافعی و احمد و ابوداود و در مصنفی گفته معمول درین باب حدیث متصل ابوهریره است پس آنچه در حدیث ابن السیدب اندست از ابوی بدنه ما خود نیست و آنچه تفسیر است

مثل بیان عرق یا خوندست مسلماً هر که این حادثه پیش آید بروی واجب است آنچه در حدیث آمده و چون آنحضرت ترضیص نمودند بر صوم  
که علت این حکم باشد از وضعی که علت آن زائد را بود چاره نیست و فقها در آن وصف مختلف شدند تا قوی درین باب قول شافعی می نماید که اکثر  
مجموع چند چیز است افساد صوم ادای رمضان و عذر یا عجز که آثم شده است بآن سبب معنی صوم پس بر جمیع ناسی کفاره نیست زیرا که روز و احوال  
فاسد نشده و نه بر کسی که نیست روزه نگرفته است اصلاً و نه بر نفس صوم فاضل و نه در قضای رمضان و نه بر غصب اکل و شرب و هتک و استغفار  
و نه بر مسافر که جمیع کند بنیت ترخص سفر در خاطر او باشد یا نه زیرا که آثم نشده است بآن جمیع و نه بر کسی که خطا کرده است در اجتهاد خود  
پس گمان کرد دلیل را و تحقیقت نه را بود و نه بر کسی که فعلی که مفسد نیست از وی بوقوع آمده و او اعتقاد کرده که مفسد است بعد از آن بنا بر آن فاعلاً  
جماع کرده و نه بر کسی که زن یا کنیز یا بر حال محرم زیرا که آثم درین صورت بجهت معنی زن نیست نه بجهت تعرض صوم و نه بر جمیع رابر جمیع حمل  
نتوان کرد زیرا که جمیع افش است و لهذا در اعتکاف اکل شرب یا نزد داشتن جمیع از غیر ادای رمضان ابروای رمضان و نه خطا و جمل را بر تعرض صوم  
عذر آنتی در سبیل گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم درین وایت بقضای آنروز که در وی جمیع کرده لیکن در روایتی است بود او از حدیث ابوهریره  
این لفظ آمده که انت و اهل بیتک صوم یوما و استغفر الله انی گویم این جمیع اطلاق کرده است این وایت ابی هاشم بن محمد و قد تابعوا ابا عبد الله بن سید کمار و اه ابو عوانه  
فی صحیح و رواه الدارقطنی من حدیث ابی اویس و عبد الجبار بن عمرو عن الزهری عن حمید بن عبد الرحمن عن ابی هریره و هو و هم فی اسناد و کذا  
فی التلخیص لیکن شافعی بوجوب قضای رفته معمول قول تعالی فعدة من ایام اخر و در قولی از شافعی آنست که قضای نیست زیرا که آنحضرت  
امر نکرد او را مگر بکفاره لا غیر و جواب داده اند که آنحضرت استحکال کرد بر آنچه از آنکه میسر میسر معلوم فرموده که این حکم واجب است بر مرد و امانی که حیاض  
کرده است با وی پس استدلال کرده اند باین حدیث بر آنکه لازم نیست مگر یک کفاره و نیست واجب بر زن و احوال صحیح من قولی الشافعی  
و بقال لا و زانی و جمهور گویند بر زن نیز واجب است و آنحضرت که ذکر آن نگرفته باز و ج بهجت آنست که وی اعتراف نگرفته و اعتراف زوج  
موجب کفاره بروی نیست یا احتمال آنکه زن صائم نبود باین طریق که ظاهر شده باشد از حیض بعد طلوع فجر و بیان حکم در حق و مثبت حکم است در  
حق زن نیز بنا بر آنچه معلوم است از تعلیم احکام یا آنحضرت فقر زن معلوم کرد چنانکه از حال زوج ظاهر شد گویم وارد شده است امر بقضا در حق زن  
نیز در حدیث عمرو بن شعیب نزد احمد و لفظ وی این است و امره ان تصوم یوما مکانه لیکن در سندش حجاج بن ارطاة است و در وی کلامی است  
معروف و در وضعی گفته درین حدیث سکوت فرمودند از وجوب کفاره بر زن پس ظاهر آنست که مقتصر باشد بروی و بر زن واجب نباشد  
و یحتمل که سکوت بنا بر امکان معرفت حکم است از حکم در چنانکه جزا بر هر دو واجب و غسل و شستن و ظاهر آنست که اگر در روز و تعرض صوم کرد و جمیع  
و کفاره لازم آید و داخل کفارات امری است که از شرع رضی بر آن لالت نمیکند و آیا قضا یوم افساد لازم است همراه کفاره ظاهر آنست  
که لازم است آنتی و اللفظ لمسلم و لفظ حدیث مرسلم است و اخراج اه ایضاً من حدیث عایشه و له الفاظ عندها و در سبیل گفته ان هذا  
حدیث جلیل کثیر الفوائد و تصنف و فتح الباری گفته اند قد استثنی بعض المتأخرین من ادرك شیوخنا بهذا الحدیث فتکمل علیه فی جلدین جمع  
فیما ألف فائدة و فائدة آنتی آنچه مذکور کردیم در وی کفایه است و شارح مغربی در وی تطویل کرده نقل از فتح الباری و عن عایشه  
و ام سلمة رضي الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يصوم جنباً من جماع بدرستیکه آنحضرت صبح میکرد  
در حالیکه جنب است از جمیع و در روایتی باین لفظ است که بود آنحضرت که در می یافت او را فجر در رمضان و حال آنکه وی جنب می بود  
از غیر احتلام و باین رفته اند جمهور و گفت نووی اجماع است بر غسل و در روایتی بجای شتم فائده یعنی پس بر غسل سکندر از جماع

بعد از صبح و روزه پیدا شد متفق علیه و گفت بخاری حدیث عایشه اقوی است از روی سند و گفت ابن عبد البر این صحیح و تواتر و اکثر  
در حدیث ابو هریره آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون نماز کرده شود برای نماز صبح و یکی از شما جنب است پس روزه ندارد آن روز  
رواده احمد و ابن حبان پس جواب داده اند از آن جمهور که این مستضعف است ابو هریره از آن جمع کرده چون حدیث عایشه و ام سلمه بوی سید  
و فتوی داد قبول این هر دو صحابه و دال است برای نسخ حدیث عایشه که آمد مدنی آنحضرت را در حالیکه هفتفتا میکند از روی و عایشه را  
می شنود از پس پرده پس گفت یا رسول خدا درمی یابم را نماز یعنی نماز صبح و من جنبم پس غمخوار آنحضرت و اناندر کنی الصلوة و از جانب  
قاصم پس گفت آنمرد نیستی تو مثل ای رسول خدا قد غفر الله لک با تقدم من فیک و اما خرمود و الله انی لا رجوان الا کون اخشا کم بعد و اعلم  
بما اتقی و نسخ رفته است ابن منذر و خطابی و غیره و این حدیث واقع قول کسی است که میگوید که این خاص است با آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
و زاد مسلم فی حدیث ام سلمه و لا یقضی روزیاده کرد مسلم در حدیث ام سلمه که قضا میکند روزه را و اکثر علماء بر این اند و طیبی از تحفه  
نقل کرده که در روزه نفل و رست است و لیکن روزه فرض را قضا کند و ترمذی گفته که قومی از تابعین بر آنند که چون جنب صحیح کند قضا کند  
آن روزه را و قول اول صحیح تر است و حدیث وارد است بر مخالفه الله اعلم و عیسی عایشه رضی الله عنهما آن رسول الله صلی  
الله علیه و سلم قال من مات و علیه صیام صام عنه ولیه کسیکه مرد و بر وی صومی است واجب که قضا نکرده است آنرا  
روزه و از آن جانبی ولی وی این خبر در معنی امر است و اصل در وی وجوب است لیکن او کار کرده اند اجماع را بر آنکه در اینجا برای شدت  
و مراد بولی و ارث است خاصه با قریب یا عصبه و در سله خلاف است احباب حدیث و ابو ثور و ابو زاعی و احمد و شافعی در قولی و صحیح الموطا و  
بنا بر این حدیث رفته اند و بعضی شافعیه میگویند که خیر است میان صیام و اطعام و جمهور علماء بر آنند که بنا بر است اما اطعام مستعین است که  
آنرا فدییه میگویند و باین قابل است امام ابو حنیفه و مالک و شافعی در اصح قولین نزد اکثر اصحابی بی دلیل حدیث این عمر مرفوعاً و لفظ وی این است  
که هر که مرد و بر وی روزه است بخوراند و از جانبی بجای هر روز یک سکین یا خرجه الترمذی و گفت که این حدیث غریب است نمی شناسم  
او را مرفوع مگر باین وجه و صحیح آنست که موقوف است بر این عمر و قول اوست و گفت دا قطنی محفوظ و وقت اوست بر این عمر و تابعه البیهقی  
علی ذلک لیکن حنفیه میگویند که این موقوف در حکم مرفوع است زیرا که تقدیر کفارت بی سماع از شارع درست نباشد و جواب داده اند که اگر چه  
در حکم مرفوع باشد لیکن معارض حدیث صحیحین که اقوی است از وی در سنن تواند شد و نیز تمسک ایشان با آنست که از ابن عباس  
و عایشه فتوی باطعام مروی است و همین است موافق سایر عبادات که هیچ سگفت از طرف هیچ سگفت بآن قیام نمیکند و حج مخصوص است جواب  
داده اند که آثار مویه از فتوای عایشه و عباس نام حدیث صحیح نتواند شد و اما قیام مکلف بعبادت از جانب غیر پس ثابت است و حج بنص صحیح پس  
و خصوص هم ثابت باشد و عذری از عمل بدان نبود و تخصیص حج منتقص است بهین حدیث باب اعتذار مالک بعد از عمل اهل بدین بران مبنی است بر آنکه  
ترک کردن ایشان عمل بر حدیث حجت است و لیس کذلک که اعرفت فی الاصول و همچنین اعتذار حنفیه با آنکه راوی فتوی خلاف روایت خود داد  
عذری غیر مقبول است زیرا که عبرت بمروی است خدای راوی که اعرفت فیما ایضا و صنف در تلخیص گفته روایت کرد نسائی در سنن کبیر با صحیح  
از ابن عباس که گفت نماز نگذار و هیچکی از هیچکی روزه دارد و احدی از احدی از وی عبد الرزاق مشکیه عن ابن عمر من قوله و در بخاری است  
در باب انداز ابن عباس ابن عمر قطیقا امر بصلوة پس مختلف شد قول این هر دو و حدیث صحیح اولی با تبعاع است انتی گویم حدیث ابن عمر را  
مالک هم در موطا آورده و در مصنفی زیر آن گفته این انتقب کرده اند بخاری حدیث عایشه فقیر میگوید یکمن است جمع میان حدیث و ابن عمر گویم که معنی قول

این عمر آنست که کسی عوض کسی روزه ندارد در حال حیات آن شخصی که مرخص یا شیخ فانی غلام خود را یا پسر خود را فرماید که عوض او روزه نگذرد  
 تا با صوم از وی سبک گرداند بخلاف حج که در حالت ضرورت کسی عوض نمیگیرد حج را سبامی تواند آورد و در باب شخصی که بپیر و بر وی اجبت  
 صوم و حدیث آمده یکی حدیث عایشه در صحیحین دیگر حدیث ترمذی و ابن ماجه در اطعام شافعی در قول قدیم بر حدیث اول عمل کرده است  
 و در جدید بر حدیث ثانی زیرا که اشیه است بخلاف توفیر میگوید در مثل این صورت تعارض نیست تا یکی را اخذ کنیم و دیگری را بگذاریم بلکه  
 عمل هر دو ممکن است چنانکه از نظائر او از اباب کفارات تخمیر در حیض صلت واقع شد پس گوئیم بر اوست و در حدیثی حاصل میشود و یکی از دو چیز  
 صوم ولی و قریه طعام و جمع کردن میان هر دو مجمل نمیشود زیرا که هر یکی مشغولست بکفایت انتهی و لفظ وی در حجة الله الباطنی است  
 که نیست خلاف میان این دو قول آنحضرت زیرا که جائز است که هر یکی از این دو امر کافی باشد انتهی و نیز در حدیثی گفته تخصیص کرده اند و از آنکه یک  
 بعد از تمکن از قضا تقریر کرده باشد قریه و لفظ حدیث منجی نیست از تمکن بلکه عام است پس بر عموم باید گذاشت انتهی و باجماع نزد حنفیه اگر صومیت  
 میت پس گرفته میشود و از ثلث مال وی و نیز در شافعی وصیت کند یا نکنند از کل مال وی بگیرند و نیز اختلاف کرده اند و از آنکه صوم از میت تخصیص  
 بولی است یا نه بعضی گویند مختص نیست بلکه اگر اجنبی هم با مر وی روزه نهد با جرت یا بدون اجرت مجزای باشد کافی الحج و ذکر ولی در حدیث  
 بطریق غالب آورده و گفته اند اجنبی بغیر مر وی هم بدان قیام می تواند است کرد زیرا که آنحضرت تشبیه داده است آنرا بیدین پس چنانکه درین مختص  
 بقضای قریب نیست صوم هم نباشد و قریب امیر سر که دیگری را نائب گیرد و در مصرفی گفته و اگر طعام اختیار کند پس یک مد به پیر قیاسا  
 علی نظائر المسئلة انتهی متفق علیه و صحیح احمد و علی الشافعی القول به علی ثبوت الحدیث گوئیم حدیث ثابت شده بهیچ وجه خلافیافته  
 که این سنت ثابت است و نبی و ائم خلا فی دین میان اهل حدیث در صحت آن و حافظ ابن القیم در اعلام الموقعین این مسئله را هم در انشکاف و احوال  
 صحیح ثابت کرده و هیچکس که ذکر کرده و زیاده که در زیار لفظ ان شایع است اگر خواهد روزه دار از طرف میت و این ناظر در تخمیر است میان صلیام  
 و اطعام لیکن مصنف در تلخیص گفته این زیادت ضعیف است زیرا که از طریق ابن امیه است و در مجمع الزوائد گفته که اسنادش حسن است و در حدیث  
 مسلم است از پیر زید که ای رسول خدا بود برادر من روزه یک ماه که آنرا بعلت مرض یا فقر چیش خود داده بود آیا روزه دار من از جانب وی  
 فرمود روزه دار از طرف وی بعضی حاکم گفته اند جائز است که جماعتی در یک روز از طرف وی روزه دار و دو کانی باشد از چند روز  
 صاحب سبل گفته و در حقا ما فیه من الاختلاف فی حواشینا علی شرح عمدة الاحکام لابن قیمین العید یا یا شافیا و بعد الحدیث انتهی

## باب صوم التطوع وما فی عن صوم

باب در بیان روزه نافله و آنچه نهی کرده شده است از روزه آن تطوع از طوع است بمعنی طاعت و فرمان برداری کردن و توراتی گفته  
 توانایی نمودن و آنچه نهی فرض باشد آوردن عبادت نافله را تطوع گویند از آنکه بنده از پیش خود تطوع می نماید و طاعت نمیکند بی آنکه  
 شارع او را تکلیف کند عن ای قنادة الانصاری رضی الله عنه روایت است از ابی قتاده که از مشایخ صحابه است و قطعه و بیل  
 ان رسول الله صلی الله علیه و سلم استل عن صوم یوم عرفة بدستیکه آنحضرت پرسید و شد از روزه یوم عرفة که نام روز نهم  
 از یحیی و روزه در وی فضل تمام دارد و بلکه فاضل تر است از صوم یوم عاشورا قال فرمود معتمد بر فضل خدا یکقر السنة الماضية  
 و الباقية تکفیر میکند گناه سال گذشته و سال مانده را یعنی بخشد گناهان را که در آن سال کرده و سالی که بعد از دست باین سخن که  
 حکم دارد از گناهان در وی یا اگر واقع شود گناهان در وی بخشیده شود و مختار آنست که صوم عرفة مستحب است مگر برای حجاج و عمل سلف



نیز برین است که مستحب است افطار و افطار عرفات را تا قوت یا بنابر وقوف و دعا و ثابت است از فعل آن حضرت و ابوبکر و عمر صلی الله علیه و آله و حبه و سلم و غسل عن صوم یوم عاشوراء و در سیده شد از روزه یوم عاشوراء و عاشورا نام روز دهم محرم است و بعضی او یوم کرده اند که نام روز نهم است و این خطاست فقال یلک فی السنة الماضیه پس فرمود تکفیر میکند گناهان سال گذشته را و در وی دلالت است بر آنکه صوم یوم عرفه افضل است از وی زیرا که کفر ذنوب و دو سال است و صوم عاشورا واجب بود قبل رمضان چون صیام رمضان فرموشند مستحب گردید این عباس گفت ندیدم من آن حضرت را که طلب میکرد روزه روزی را که تفضیل پیدا و آن روز را بر غیر وی مکررین روز را که عاشورا است و این ماه را که رمضان است مستحق علیه و گفته اند که افضلیت این روز که ازین حدیث ثابت شده یعنی بر فهم این عباس است که از حال و مقال آن حضرت چنین فهمید و در یوم عرفه افضل سایر ایام است غیر جمعه که در افضلیت وی و عاشورا اختلاف است و غسل عن صوم یوم الاثنین و پرسیده شد از روزه روز دوشنبه فقال پس گفت ذلک یوم ولدت فیہ و بعثت فیہ و انزل الی این روز است که زائیده شده ام من در آن روز یا فرستاده شد دادم من در آن یا نخست فرستاده شده است و وحی بر من در سبیل گفته گویا این شک از راهی است و اتفاق چنان افتاده که ولادت و بعثت آن حضرت در همین روز بوده است انتمی گویم حرف او چنانکه برای شک می آید یعنی صحیح بهم می آید کما قال الشافعی سیان کسر غیفه و عطفه پس تمحیل که اخبار از وقوع هر سه ام درین روز باشد و اندام اعظم و در حدیث اسما تعلیل صوم آن حضرت درین روز و روز پانجمین چنین آمده اند یوم تعرض فیہ الاعمال و انه یحب ان یعرض عمله و یهوه ما تم و نیست منافات میان هر دو تعلیل که از فی اسبیل رواه مسلم و رواه الطبرانی من حدیث زید بن ارقم و سهل بن سعد و قتاده بن النعمان ابن عمر و رواه احمد من حدیث عایشه و فی الباب عن النسائی غیره شیخ در ترجمه گفته احتمال دارد که سوال از سبب وزده داشتن آن حضرت باشد روز دوشنبه را یا از سبب استیجاب روزه داشتن درین روز و هر یک سبب آن شکرانه نعمت و وجود آن حضرت و وجود دین شریعت است و است انتمی و در سبیل گفته فیہ دلالت علی انه یتنبی تعظیم الیوم الذی احدث الله فیہ علی عبده نعمه بصومه و التقرب فیہ انتمی و عمل ابی ایوب الا نصاری صحابی بزرگ است و نزول آن حضرت در ابتدای هجرت در منزل می بود از وی رضی الله عنه آمده است که وی گفت ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال صام رمضان ثم اتبعه سبعا من شوال فرمود آن حضرت کسی که روزه دارد در رمضان الی سبعا من شوال را روزه کند و از شوال کان کصیام الدعی باشد همچو روزه روزگار همیشه و وجوب آن ظاهر است و این بر تقدیری خواهد بود که هکلی عمر بدان وفا کند و الا در هر سال که دارد و برابر تمام آن سال باشد نه سالهای دیگر و درین باب از ثوبان بهم حدیثی آمده که هر که روزه داشت رمضان او شش روز دیگر بعد از فطر حاصل شود و روزه تمام سال که من جابا بحسنه فله عشر اشهر الهار واه ابن ماجه و شرط نیست که بیای و دارد بلکه تفریق بهتر است و دور تر از شوال به رمضان رواه مسلم و در سبیل گفته در وی دلیل است بر استیجاب صوم شش روز و شوال و این منزه است احمد و شافعی است و مالک گفته مکره است زیرا که وی هیچکس را از اهل علم ندیده که این روز را داشته باشد و اما گمان موجب کند و جواب آنست که بعد ثبوت نص بدان حکم ماین تعلیلات را نیست و خوب گفته است ابن عباس که این حدیث بجا که نرسید و اجماع حاصل است خواهد تفرق دارد یا متوالی یا عقیب عید یا در اشهر و درین ترتیبی است از این مبارک که وی این شش روز را در اول شوال اختیار کرده و نیز از وی مروی است که هر که متفرق دارد جایز است گویم نیست دلیل بر اختیار آن در اول شوال زیرا که هر که در تمام شوال روزه نهاده بروی صداق است که وی تابع کرد شش روز را از شوال در صفتی گفته مستحب است نزد شافعی و بی در پی داشتن آن افضل است و نزد ابو حنیفه مکره است خواهد پی در پی باشد یا متفرق و نزد ابویوسف

تابع آن مکرده است دون التفرق وفي العالم کثیره و لكن ثمانه المتأخرين لم يروا به بأسا ولا صح انه لا بأس به انتهى و نسبت در حدیث ذیل  
 مشروعت صیام و هر روایتی بیانی فی آخر الباب تلقی سبکی گفته طعن کرده است دین حدیث آنکه نیست و را فهم منقر بوده بر قول ترمذی که این  
 حدیث حسن است یعنی در روایت سعد بن سعید الضاری برادر یحیی بن سعید گویم وجه اخترا آنست که ترمذی آنرا وصف بصحت نکرده  
 بلکه حسن گفته و گوید که این در شیخ از وی است و آنچه مادر سنن ترمذی بعد سیاق حدیث دیدیم این است قال ابو عیسی حدیث ابی ایوب  
 حدیث حسن صحیح و سعد بن سعید بن اخو یحیی بن سعید الانصاری و قد حکم بعض اهل الحریث فی سعد بن سعید من قبل حفظه انتهى گویم آنچه  
 گفته گفت احمد بن حنبل سعد بن سعید ضعیف الحدیث است و نسائی گفته لیس بالقوی و گفت ابو حاتم الیجوزی لا اشتغال به حدیث سعد بن سعید  
 و ابن السکون گفته قد عتقی شیخنا ابو محمد الدیلمی بجمع طرقه فاسنده عن بضعة و عشرين رجلا و هو عن سعد بن سعید اکثرهم حفاظا ثقیاتهم السعیدان  
 و تابع سعد اعلی و ابیه اخو یحیی و عبد رب و صفوان بن سلیم و غیرهم و رواه الیضاعن النبی صلی الله علیه و سلم ثوبان و ابو هریره و جابر و ابن عباس  
 و البراء بن عازب و عایشه و لفظ ثوبان بن صیام رمضان فشهروه بعشره ایام و من جهام ستة ایام یعنی الفطر فذلک صیام السنه رواه احمد  
 و النسائی انتهى گویم حدیث ثوبان نزد نسائی و ابن ماجه و احمد و دارمی است و حدیث ابو هریره نزد بزار بد و طریق و نزد ابو نعیم از طریق  
 مثنی بن الصباح و وی ضعیف است و نزد طبرانی در او سبب بوجه دیگر ضعیف و حدیث جابر نزد احمد و عبد بن حمید و بزار است و حدیث

ابن عباس نزد طبرانی در او سبب و حدیث بران نزد دارقطنی است **و عن ابی سعید الخدری رضي الله عنه و قال قال**  
**رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من عبد يصوم يوما في سبيل الله** نیست هیچ بنده که روزه دارد و دیگر روز در راه خدا  
 و سبیل گفته لفظ سبیل اسبوحان مطلق آید مراد بدان جهاد باشد انتهى و بفضل صوم با جهاد احادیث آمده طبعی گفته تواند که مراد بدان  
 لوجه الله باشد الا بعد الله بذلك اليوم عن وجهه النازک اگر آنکه دور دارد و او را الله تعالی سبب روزه آنروز از روی او  
 آتش دوزخ را سبعین خریف ارفقا و ساله راه متفق علیه و در حدیث ابو هریره است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم  
 کسیکه روزه دارد و روزه بجهت طلب کردن ذات حق و رضای وی تعالی و در سبک داند او را خدای تعالی از دوزخ ناند و روزه ای که  
 در طلبک چهره است تا آنکه بمیرد در غایت پیری و راه احمد و روی البیهقی فی شعب الایمان عن سلمة بن قیس که صحابی است از اهل کوفه عمر زاغ  
 و راست در تمام عمر که بهر قیاس باید کرد که چه مقدار سافت قطع خواهد کرد و این حدیث مؤید قول طبعی است و الله اعلم و اللفظ لمسلم و لفظ  
 حدیث مسلم راست و در وی دلالت است بر فضیلت صوم در جهاد و اوقتی که ضعیف نشود و سبب آن از قتال عدو و فضیلت این صوم بجهت  
 آنست که وی جمع کرد میان جهاد و جفا و نفس خود در ترک طعام و شراب شهوت و غنی بقوله باعد الله عن سبب من عذابها **و عن**

عایشه رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصوم حتى نقول لا يفطر و يفطر حتى نقول لا يصوم  
 بود رسول خدا که روزه میداشت تا آنکه میگفتیم که دیگر افطار نخواهد کرد و افطار میکرد تا آنکه میگفتیم که دیگر صوم نخواهد داشت و نقول در هر دو جا  
 بنای فو قانیه نیز روایت است یعنی تا آنکه میگفتی تو ای مخاطب و مقصود آنست که عادت شریف آنحضرت در روزه فعل و اوم و استمرار و تخیص  
 شه و در شهر نبود گاهی چند آن فصل روزه میداشت که مردم گمان می بردند که هرگز افطار نخواهد کرد و گاهی چند آن افطار میکرد و گمان می  
 که هرگز روزه نخواهد داشت و سبیل گفته و لعله کان یفعل بالیقضیه الحال من تجربه عن الاشتغال فیتابع الصوم و من عكس فی القیام فیتابع الافطار  
 انتهى و هم عایشه میگوید و ما روایت رسول الله صلى الله عليه وسلم است کحل صیام شهر قطا الا رمضان و ندیدم من

آنحضرت را در هیچ ماهی که کامل و تمام کرده باشد روزه مگر روزه رمضان را و ما که ایته فی شهاد الکث منه صیام ما فی شعبان  
وندیدیم آنحضرت را در هیچ ماهی بیشتر روزه دارنده از شعبان یعنی آن مقدار که در شعبان روزه میداشت در هیچ ماه دیگر نمیداشت  
و در روایتی آمده روزه میداشت شعبان همه شعبان او در پنج مبالغه است باعتبار اقامت اکثریت ام کل ابن المبارک  
گوید جائزست در کلام عرب که چون یکی اکثر ماه روزه دارد گویند تمام ماه روزه داشته چنانکه گویند تمام شب قیام میکند و نماز میکند و  
حال آنکه در شب طعام خورده و بکارهای دیگر مشغول شده متفق علیه و عایشه تنبیه کرده است بر تخصیص شعبان بکثرت صیام  
چنانکه طبرانی از وی روایت کرده اند علی و سلم کان یصوم ثلثة ایام فی کل شهر فرما آنحضرت ذک فجمع علیه صوم شعبان در  
سندش ابن ابی لیلی است و اضعیف است و گفته اند که برای تعظیم شان رمضان میداشت چنانکه ترمذی از حدیث انس غیره آورده که  
پرسیده شد آنحضرت که کدام روزه افضل است پس گفت شعبان برای تعظیم رمضان ترمذی گفته و وی صدقه بن موسی است و ابو  
عندهم لیس بالقوی و گفته اند بحجت آن میداشت که این ماه در میان رجب و رمضان است و مردم از وی غافل اند چنانکه نسائی و ابوداود  
و ابن خزيمة و صحیح از اسامه بن زید روایت کرده اند که گفت اسامه گفت می رسول خدا نمی بینم ترا که روزه داری در هیچ ماهی چنانکه در ماه شعبان  
فرمود این ماهی است که غافل اند مردم از آن در میان رجب و رمضان برداشته میشود و وی عمل بدرگاه رب العالمین پس دوست دارم  
که برداشته شود عمل من صائم باشم و در حدیث دیگر باین لفظ است که شعبان شهری است که نوشته میشود و در وی احوال و اعمال تا آنکه  
که ام یک درین سال زند و ماند و که ام یک از عالم برود من دوست دارم که نوشته شود نام من صائم باشم و از احادیث دیگر معلوم میشود  
که این نوشتن در نیمه شعبان است و آنحضرت روزه در تمام شعبان میداشت در سبل گفته و بحمل انه یصوم منه از الحکم کلاما و اللفظ المسلم  
و اتفاقا مسلم راست و معارضه کرده اند که صوم شعبان افضل صوم است بعد رمضان بحسب حدیث مسلم از ابی هریره و فرغوا افضل الصوم بعد رمضان  
صوم محرم و وارد کرده اند بروی که اگر آن افضل بودی بزرگتر از صوم وی محافظت فرمودی و حدیث عایشه مقتضی آنست که اکثر صیام و  
در شعبان بود و جواب داده اند که تفصیل صوم محرم بنظر بسوی شهر حرم است و فضل شعبان بطلق است و عدم اکتراثا و بصوم محرم بحجت  
آنست که در آخر عمر معلوم شده قاله النووی و همچنین معارض نیست صیام شعبان باینی تقدیم رمضان بصوم یوم یا یومین یا صوم  
نصف تانی شعبان زیرا که نهی در حق کسی است که این ایام داخل ایام عبادت وی نباشد و جواز برای صاحب عادت است و الله اعلم  
و عن ابی خضر جندب بن جنادة الغفاری از اعلام صحابه و زما و ایشان است و یکی از مهاجرین اسلام آورد و بجه بود و پنجم در اسلام  
آوردگان بکثرت بسوی قوم خود و اقامت کرد در آنها تا آنکه قدم آورد بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم در نیمه بعد خندق و ساکن شد روزه را  
تا انتقال در نیمه خلافت عثمان و تعبیر بیک و قبیل بعثت آنحضرت صلی الله علیه و سلم رومی عنه خلق کثیر من الصحابة و التابعین رضى الله  
عنه قال امرنا رسول الله صلی الله علیه و سلم ان نصوم من الشهر ثلثة ایام گفت ابوذر حکم کرد ما را رسول خدا بر روزه  
از هر ماه سه روز ثلث عشره و اربع عشره و خمس عشره بریز و هم چهاردهم یا نهم و آنرا ایام میض گویند یعنی روزی که شبها  
آنها روشن اند و الا النسائی حدیث وارد است از طرق عدیده و در حدیث ابوهریره این لفظ آمده فان كنت صائما فصم الغری فیض  
آخره احمد و النسائی و ابن حبان و در بعض الفاظ وی نزد نسائی این است فان كنت صائما فصم البیض ثلث عشره و اربع عشره  
و خمس عشره و اصحاب بن از حدیث قتاده بن مهران آورده که کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یأمر ان یصوم البیض ثلث عشره و اربع عشره



نزدیک ابو حنیفه روزه گیرده می بخین شد و نزد یک مالک و زه گرفتن جائز نیست باین حد و ولشافعی قولان کاندیدیدن و الاطهر الایا  
**وعن** نبیشه بضم نون فتح موحده و سکون تخانیه و شین حجه الی یضم با و فتح ذال معجه منسوب بنیدیل بن مدرکین الی  
صحابی ست اورا نبیشه الخیر گویند بن عمر و قیل بن عبداللہ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ایام التشریق  
ایام اکل و شرب روزهای تشریق که سه روز است بعد از روز عید یازدهم و دوازدهم و سیزدهم روزهای خوردن و نوشیدن است  
و آنهار ایام ضیافت اند نیز گویند و تشریق در لغت خشک کردن گوشت است در آفتاب که در این ایام میکنند و نیز فرج هدی در وقت  
طلوع آفتاب میکنند و ذکر الله و ایام ذکر خداست عز و جل غالب بزرگ یعنی با وجود اکل و شرب غافل از ذکر خدا نباید بود چنانکه در قرآن تشریق  
فرموده نهاد کرد اللہ فی ایام معدودات و ذکر خدا را درین آیت تفسیر کرده اند تکبیرات بعد از نماز فرض و نیز فرج قربانها و رمی جبار و خیران چنان  
در کتاب الحج باید رواه مسلم و له طرق اخری ذکر المصنف فی التخصیص و اخره مسلم ایضا من حدیث کعب بن مالک ابن جابر من حدیث ابی بکر  
و الشافعی من حدیث بشر بن شمیم و اصحاب السنن من حدیث عقبه بن عامر و البزار من حدیث ابن عمر ایام التشریق ایام اکل و شرب و صلوة فایضاً  
احد روایت کرد ابو داود از حدیث عمر و رضه که آنحضرت امر میکرد ایشان را با فطران و نهی میکرد از صیام آن یعنی ایام تشریق و دارقطنی از  
حدیث عبداللہ بن حذافه السهمی آورده ایام التشریق ایام اکل و شرب بعل بعل بمعنی مواقعت بسیار است این احادیث دال اند بر نهی  
از صوم ایام تشریق و اختلاف کرده اند در آنکه نهی برای تحریم است یا تنزیه چنانکه از سلف و غیره هم تحریم گرفته مطلقاً و الیه ذهب الشافعی فی انشاءه و  
و ایشان میگویند که متمتع روزه دارد و نه غیر او و این تخصیص قول ابو تقالی کرد اندیده اند بلکه ایام فی الحج زیرا که آیت عام است در ماقبل و بعد  
و حدیث خاص است بایام تشریق و اگرچه در وی هم عموم است نظر بسوی حاج و غیره و لیکن خصوص فی امر حج باشد زیرا که مقصود است بدلائل بر آنکه  
این ایام محل صوم نیست و ذات می باعتبار برای مؤول است برای آن گویا این روزها منافی صوم اند و بعضی گویند متمتع و کسیکه برومی هدی بخند  
مثل محصر و قارن روزه و از بنا بر عموم آیت حدیث آینده نبوکافی گفته حرام است روزه در سیه روز ایام تشریق بنا بر نهی آنحضرت چنانکه از جماعتی  
از صحابه ثابت شده انتهى **وعن** عائشه و ابن عمر رضی اللہ عنهما قال لا یخص فی ایام التشریق الا لمن له بحال الحد  
رخصت کرده نشد در روزهای تشریق مگر برای کسیکه نیافت هدی را برابر است که متمتع باشد با قارن یا محصر بنا بر اطلاق حدیث زیرا که فاعل  
تخصیص آنحضرت است صلی اللہ علیہ وسلم و آن مرفوع است و در وی سه قول است فل سیم آنست که اگر مضایف بعد از آنحضرت است حجت است  
و الا فلا و وارده است تصریح بفاعل در روایت دارقطنی و طحاوی مگر آنکه اسنادش ضعیف است و لفظ وی این است و رخص رسول اللہ صلی اللہ  
علیہ وسلم للمتمتع اذا لم یجد الهدی ان یصوم ایام التشریق و چون متمتع را خاص کرده است حجت نباشد برای اهل این قول و مروی است فضل عائ  
و ابی بکر و فتاوی علی علیه السلام و جماعتی بآن فتنه که نهی برای تنزیه است و صوم وی جائز است مگر برای راد سبیل گفته و به قول لایضض علیه دلیل  
رواه البخاری عن عائشه و الدارقطنی عن ابن عمر من طریق یحیی بن سلام و گفت نیست یحیی قوی المصنف در تخصیص گفته این حدیث و حکم  
مرفوع است و مثل قول صحابی است امرنا بکذا و نهینا عن کذا و رخص لنا فی کذا انتهى **وعن** ابی هریره رضی اللہ عنہ عن النبی  
صلی اللہ علیہ وسلم قال لا تخصوا لیلة الجمعة بقیام من بین الیالی ولا تخصوا یوم الجمعة بصیام من بین  
الا ایام الا ان یکون فی صوم یصومه احدکم مخصوص نکر دانید شب جمعه را بشب خمیری از میان شبها مخصوص نکر دانید  
روز جمعه را بر روزه داشتن از میان روزها مگر آنکه باشد روز جمعه در روزی که روزه میدارد یکی از شما بنذر یا عادت چنانکه روز و هم

بیاوردیم شما عادت کردید که روزه است اتفاقاً روز جمعه در آن تاریخ واقع شده باین غرض که روز جمعه روز و نشستن ممنوع نیست و حدیث  
دلیل است بر تحریم تخصیص شب جمعه بعبادت و نماز و تلاوت غیر معتاد و اگر آنچه بدان منضم دارد شده همچو قرات سوره که است که وارد شده است تخصیص  
لیله الجمعة بقرات وی و دیگر سوره که احادیث بدان وارد شده و در وی انتقال است و نیز دال است این حدیث بمجموع خود بر عدم مشروعیت صلوة رتقا  
در اول شب جمعه از جهت اگر حدیث آن ثابت شود مخصوص باو باشد از عموم نمی لیکن در حدیث وی علما حکم کرده اند و حکم بوضع نموده و نیز دال است  
بر تحریم تغل الصوم یوم وی بالا افراد این مندرگفته ثابت شده است نهی از صوم یوم جمعه چنانکه ثابت شده است از صوم یوم عید و ابو جعفر طبرانی گفته  
فرق است در میان عید و جمعه زیرا که اجماع منعقد است بر تحریم صوم یوم عید و اگر چه یک روز قبل از وی یا بعد از وی روزی که در دو وجه و باقی فتنه اند  
که نهی از افراجه بصوم قمری است بحدیث ابن مسعود که روزه منیداشت آنحضرت در غره هر ماه سه روز و کمتر بود که افطار کردند روز جمعه  
اخره الترمذی و گفت حسن غریب پس فعل آنحضرت قریب آنست که نهی برای تحریم نیست و جواب اوده اند چنانکه یک روز قبل یا بعد از وی روزه و در  
وضع الاحتمال لا یمکن الاستدلال باین عبدالبرگفته این حدیث صحیح است و نیست مخالفت میان او و در میان احادیث سابقه زیرا که این محمول  
بر آنکه جمل سیک و آثار بر روز جمعه است و الله اعلم و اما مسلم اخلاص کرده اند و وجه حکم تحریم صوم جمعه بالا افراد بر قول ما در سبیل گفته اظهر  
اقوال آنست که این روز عید است چنانکه مرئوس است از حدیث ابی هریره موعایوم الجمعة یوم عیدکم و ابن ابی شیبہ با سناد حسن از علی علیه السلام  
آورده که گفت هر که باشد از شما تطوع کند از ماه پس باید که روزه دارد و روز پنجشنبه و روزه ندارد و روز جمعه زیرا که این روز خوردن و نوشیدن  
و این نیز از اوله تحریم صوم جمعه کرده اند و از عموم نمی آید که از هر وجه مثل روز عید باشد زیرا که حرمت صوم یوم عید بر روز و نشستن یک روز قبل  
یا بعد از وی زائل میشود و انتهی گوئیم احوال مذکور در شیخ در طعاعات استیفا کرده و گفته اقرب جوده آنست که در افراد جمعه بصوم مشاهرت است بحدیث  
و مضامیری که روزی عیدین تعظیم میکنند و بعبادت و طاعت مخصوص گردانند چنانکه بیو یوم السبت و اوفضای یوم الاحد و الاجزاء و شیخ ابو نعیم  
و تخصیص فی واقع شده آن ثابت است و موهم آنحضرت نیست اما از ان پیش خود تعظیم و تخصیص نباید کرد و بعد از شیخ در جمعه گفته گفت بنده ضعیف  
عفا الله عنه که سبب نهی آنست که بنده را باید که در همه اوقات بعبادت و طاعت مشغول باشد و دائم متعرض نیفتد آبی غزاسمه بود و وقت را  
مخصوص ساختن در اوقات دیگر معطل بودن چیزی نیست این بهی از تخصیص شب جمعه بقیام مناسب ترست لکن لا یخفی علی المتفطن ان  
گوئیم هر وجه تمجید من است و دلیل قوی بران موجود نیست پس اولی اغویض است بمشایع تا چه حکمت در وی رعایت کرده باشد و الا ما لم  
نقل کرده اند که در موطا گفته نشنیدیم هیچیک را از اهل علم و فقه از آنها که اقداب ایشان توان کرد که نهی کرده باشند از صوم یوم جمعه تنها و دیدیم  
بعضی از ایشان که روز جمعه تنها صوم میداشت و بدان تحریمیکر و نووی گفته اینکه مالک گفته مبنی بر رای اوست و رای خیر وی مخالفت  
وست مقدم است بر رای او و رای غیر او و تحقیق ثابت شده است در نهی از صوم یوم جمعه تنها و وارد شده است حدیث صحیح در این سبب  
قول بدان مالک مذکور است که او حدیث نرسید و او دی از اصحاب مالک گفته که نرسید این حدیث مالک او اگر میرسد مخالفت آن نمیکرد

**وعن** ابی هریره رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يصوم من أحدكم يوماً الجمعة  
إلا أن يصوم يوماً قبله أو يوماً بعده روزه ندارد یکی از شما روز جمعه مگر آنکه روزه دارد روزی پیش از جمعه یا روزی بعد از جمعه  
یعنی تنها روز جمعه ندارد بلکه روزه دیگر که روز پنجشنبه یا روز شنبه باشد با وی ضم کند و اگر هر دو روز روزه دارد و بهترست متفق علیه  
و درین باب حدیثهاست در سبیل گفته این دال است بر زوال تحریم صوم بتا چه حکمتی که معلوم نیست پس اگر تنها روزه دارد و آن روز واجبست



ظن آن چنانکه سفید است روایت احمد و بخاری و ابوداود از حدیث جویری که در آمد آنحضرت بروی در روز جمعه و این حدیث بود پس گفت تا روز دوازده دشتی و دیر و زکات نه فرمود و در روز دوازده خواهی داشت گفت نه فرمود و افطار کن اصل در امر و خوب است انتهی **و عنه** ای ابی هریرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا انتصف شعبان فلا تصوموا چون منتصف شود ماه شعبان پس روزه ندارد این دلیل است بر نهی از صوم بعد از انتصاف شعبان لیکن قید است بموافقت صوم معتاد و کما تقدم و علمنا را در آن خلاف است بسیاری از شافعیه نهی را برای تحریم گفته اند و قیل بکراهه الا قبل رمضان بیوم اولیومین فانه محرم و گفته اند نیست بکراهه و قیل انه مندوب و حدیث بود که بحسبیکه ضعیف گردانید و او را صوم و گوید که ایشان استدلال کرده اند باین حدیث را که آنحضرت و صلیمیکر و شعبان ابر رمضان و لیکن مخفی نیست که چون قول قیل متعارض شود مقدم کرده خود قول رواه الخمسة یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و استنبط که احمد گفت که این حدیث منکر است زیرا که از روایت علام بن عبد الرحمن است گویم وی از رجال مسلم است مصنف در تقریب گفته اند صدوق و ربما و هم صحیح ابن حبان غیره **و عنه** الصماء فتع صام محله و تشدیدیم و بهر صحابه است و گویند که صام القبا و است و نام وی بهیته است یعنی موحه و فتح را و تشدید تحتیه و قیل استهمها بهیته زیادت سیم او را عبد الله بن ابی سبب است ایضا زینیه بضم موحه و سکون محله رضی الله عنهما است رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا تصوموا یوم السبت الا فیما افترض علیکم روزه دارد بر روز شنبه یعنی تنها مگر در چیزیکه فرض کرده شده است بر شما اگر چه این افترض بنذر باشد فان لم یجد احدکم الا الحاء عنبه پس اگر نیاید یکی از شما مگر پوست درخت انور یا کبر لایم و جامی محله و موده عنب بکسر محله و فتح نون و موحه در سبیل گفته فاکبر مروه و مراد قشرا و است او عو و شجین یا نیاید مگر خوب درخت فلیک ضغنه پس باید که بنجاید آنرا یعنی افطار کند و بشکند روزه شنبه را که داشته است و اگر طعام نیاید بماند پوست انور یا عجب و درخت هم بشکند و سبب نهی از صوم سبب از صوم تغذیم است بصوم و در تغذیم وی تشبیه است بر بود و اگر چه ایشان روزه نمیدارند بجهت بودن وی عید ایشان لیکن تغذیم میکنند باین وجه و در حدیث ام سلمه بیاید که آنحضرت روزه میداشت روز شنبه و شنبه بقصد مخالفت ایشان که ایشان روزه نمیدارند در آن بجهت آنکه عید ایشان است پس در وقتی ترک کرد صوم سبب و احدا را تا تغذیم اینها لازم نیاید و در وقتی دیگر روزه داشت بقصد مخالفت و جهت مختلف است که اقبل رواه الخمسة یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و نیز داری و رجال اربعه سندش ثقات اند الا انه مضطرب مگر آنکه مضطرب است زیرا که روایت کرده است آنرا عبد الله بن سبر از خواهر خود صماء و قیل عن عبد الله بن سبر و نیست در وی ذکر خواهر او و گفته اند که این خود علی قاضی نیست بلکه وی صحابی است و قیل عنه عن ابیه سبر و قیل عن الصماء عن عائشة نسائی گفت بذا حدیث مضطرب مصنف گفته بحتمیل که از عبد الله بن سبر و عن اخته بواسطه باشد و این طریقه صحیح است و ترجیح کرد عبد الحق طریقه اول را و تابع شد او را درین ترجیح و در قطنی لیکن ابن ابی کون در حدیث واحد با سند واحد با وجود اتحاد و تخریج موهبی روایت است و ثنی است بقلبت ضبط مگر آنکه از حفاظ مشربین مروه و فین مجمع طرق حدیث باشد که درین صورت دال بر قلت ضبط نخواهد بود و لیکن در اینجا چنین نیست بلکه اختلاف کرده اند در وی بر روی نیز از عبد الله بن سبر و قد انک هم مالک و تحقیق انکار کرده است آنرا مالک و گفته بود که ب نفعه عنه ابوداود و قال ابوداود هو منسوخ و گفت ابوداود که این حدیث منسوخ است گویم او را وی آنست که ناخ است حدیث آیند یعنی **و عنه** ام سلمه رضی الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اکثر ما كان یصوم من الايام یوم السبت و یوم الاحد

درستیکه آنحضرت بیشتر از پنج روزه میداشت از روزهای دیگر روز شنبه و یکشنبه بود و کان یقول و بود که میگفت و سبب و زنده شدن  
 درین روزها نه صایوم میگید که بشیر کن بدستیکه این دور روز دور و عید اندم مشرکان را و انا ازیدان اخالفه و چون  
 بنیوا هم که مخالفت کنم ایشان را مردیم مشرکان کافران اند که یهود و نصاری باشند و گویند که بت پرستی نیز ایشان را یافته بود و بت پر  
 یهود و نصاری خود امری مستحل و چون روز عید ایشان است روز نه نیز از ندیس در روز داشتند و درین روز مخالفت ایشان باشد  
 و تمامه این کلام در حدیث صحاح است بسنگ گذشت اخوجه النساء فی و احمد و البیهقی پس نمی از صوم و راول امر بود که آنحضرت  
 موافقت اهل کتاب دوست میداشت و اما حرام است صوم سبت و اجازت برای مخالفت اهل کتاب ظاهرش صوم هر یک علی  
 الافراد و الاجتماع است و گفته اند که نمی از افراد صوم بود اگر آنکه قبل یا بعد از روز و دارد و در حدیث عالیه است نزد ترمذی که بود آنحضرت  
 که روز و میداشت در یک ماه شنبه و یکشنبه و در ماه دیگر روز سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه و صحیح ابن حبان و هذا الفظه  
 و لفظ ابن حبان است در حدیث صحاح است که فرمود آنحضرت روز و نذرید روز شنبه مگر در آنچه مفسرین است بر شما اخوجه احمد و اصحاب السنن  
 و ابن حبان و الحاکم و الطبرانی و البیهقی و صحیح ابن السکین نقل کرده حکم از زهری که چون ذکر کرده میشد از این حدیث میگفت این حدیث  
 حصی است از او را می و همیشه تا بمردم آنرا آنکه دیدم که شته شد و گفت ابو داود و در سنن که گفت مالک این حدیث کذب است  
 و از امراض است با سواد صحیح از حدیث ام سلمه در بذر منبر گفته نیست این معارض چنانکه حکم زعم کرده است بلکه محمول است بر افراسبت  
 بصوم و حدیث ام سلمه بر صوم یوم قبل یا بعد و این علم و عن ابی هریره رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم  
 یمنی صوم یوم عرفه یعنی نه می کرد رسول خدا از روز و داشتن روز عرفه در عرفات از جهت و جدان شقت و چند روز او را  
 و طائف آن در سبیل گفته حدیث ظاهر است در تحریم صوم و باین گفته است یحیی بن سعید انصاری و گفته واجب است افطار آن بر طاج  
 و گفته اند لا با این به است اگر از دعا ناتوان نگردد و این از شافعی منقول است و اختاره الخطابی و هم بر آنند که افطار مستحب است  
 و اما آنحضرت پس صحیح این است که روز عرفه بعرفه مفطر بود در حج خود و لیکن اهل نیست ترک صوم بر تحریم او آری و اهل است بر نیک افطار  
 افضل است زیرا که آنحضرت نمیکند مگر افضل مگر آنکه گاهی مفضل هم برای میان جواز بعل آرد و معذرت و حق وی افضل باشد بنا بر  
 آنچه در دست از تشریح و تبلیغ بفعل لیکن اهل تحریم است زیرا که اهل نهی نیست رواه الحنفیه غیر الترمذی یعنی حمدا  
 و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و نیز حاکم و بیهقی و در سندش خوشب بن عقیل است راوی از محمدی اجبری و وی مجهول است و صحیح  
 ابن خزیمه و الحاکم و اقواله فی فی مختصر المستدرک و لم یعهده من الضعفاء فی المعنی و استنکاه العقیل و گفت عقیلی منکر است  
 زیرا که در سندش محمدی اجبری است و او ضعیف است رواه العقیلی فی الضعفاء من طریق و قال لا تابع علیه و الراوی عنه مختلف  
 و گفت عقیلی که مروی است از آن حضرت صلی الله علیه و سلم با سنانید چنانکه وی روز و نداشت روز عرفه و در عرفه صحیح نیست از آنحضرت  
 نمی کردن از روز و آن گفت مصنف تصحیح کرد آنرا ابن خزیمه و توشیح کرد محمدی مذکور را ابن حبان انتهی و گفت ابن معین لا اعرف که ذاتی است  
 و در تقریب و حق خوشب بن عقیل گفته اند گفته و مروی است از ام الفضل بنت الحارث که بعضی مردم شک کردند روز عرفه در روز و داشتن  
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس بعضی گفتند که روز و نداشت بعضی گفتند که روز و نداشت پس سوادیمونه نزد آنحضرت قدح شیر و آنحضرت در توقف بود و عرفه  
 سوار بر شتر خود پس نوشید آن شیر را متفق علیه و اخوجه النساء فی و الترمذی و ابن حبان بن حدیث ابن عمر و لفظ وی این است که حج کردم با آنحضرت

پس روزه نداشت و ابالی بگره چین با عثمان پس روزه نداشت و من روزه نمی دارم و نه امر میکنم بدان نه نهی میکنم از آن آخره النسای  
من حدیث ابن عباس و یوفی الصبح من حدیثه عنه عن ام الفضل و از اینجا معلوم شد که آنحضرت صائم نبود و همچنین ابو بکر و عمر و عبدالمطلب  
و عمل سلف نیز برین است و از بعضی اهل علم منقول است که روزه داشته اند بفرقات و نظایر مختلف میشود باختلاف احوال و قوت

و ضعف و عن عبد الله بن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا صام من صام الا بد  
روزه نداشت کسی که روزه داشت مدام اختلاف کرده اند و معنی این حدیث شارح مصابیح گفته این را دو معنی است یکی آنکه عای بدست  
برصائم بطریق زجر بر صبیح و می دوم آنکه اخبار است بآنکه او را ثواب صوم و فضیلت وی حاصل نیست این خبری گفته اگر این عای بدست پس و یا  
بر آنکس که آنحضرت بروی دعا کرده باشد و اگر معنی وی خبر است پس و ای بر کسی که خبر داده آنحضرت که وی روزه دار نیست همچون روزه نداشت  
ثواب برای وی چگونه نوشته خواهد شد متفق علیه در سبیل گفته اختلاف کرده اند علما و صیام اندگر و وی تحریم رفته و بود اختیار این خبر  
لهذا الحدیث و بانی معناه و گر وی بجواز رفته و بود اختیار این المنذر و تاویل کرده اند احادیث نبی را از صیام دهر آنکه مراد از آن صیام  
مع ایام منعی عنماست از عیدین و ایام تشریق و این تاویل هر دو دست بجهت نبی کردن آنحضرت این خبر را از صوم دهر و تعلیل فرمود  
بآنکه نفس او را بروی حق است و اهل او را حق است و ضیف او را حق است و لقوله اما انما فا صوم و افطر من خب عن سنتی فلیس منی پس  
تحریم او برست از روی دلیل و از ادله تحریم است حدیث ابی موسی مرفوعه که روزه دارد همیشه تنگ کرده شود بروی جهنم این چنین قبحی که  
کف مبارک خود را و در لفظی عقیده اخرجه احد و این حبان و این خیرة و البیہقی و این ابی شیبہ و لفظ این حبان این است که تنگ کرده شود  
بروی جهنم این چنین عقد کرد تسعین او را بالش حال صحیح اند و جمیع گویند مستحب است صوم دهر کسی را که ضعیف نشود از ادای حقوق  
و تاویل کرده اند احادیث نبی را تاویل غیر راجح و استدلال کرده اند بآنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم تشبیه او شدش روزه شوال ابی اصفهان  
در روزه سه روز از هر ماه بصوم دهر پس اگر نه صائم دهر مستحق ثواب میشد تشبیه چه نمیداد و جواب داده اند که این بر تقدیر مشروطیت  
اوست زیرا که آن معنی است از وی چنانکه نماز چنانکه معنی است از پنجاه نماز که فرض شده بود پس اگر یکی آنرا واجب النست بگذارد  
مستحق ثواب نشود بلکه مستوجب عذاب گردد از این پس از حدیث ابوهریره مرفوعه آورده من صام الدهر فقد هب نفسه من الداء اما  
ما احتش معلوم نیست و لمسلم عن ابی قتاده بلفظ لا صام و لا افطر و مسلم راست از حدیث ابی قتاده باین لفظ که نه روزه داشت  
آنکس و نه افطار کرد و مؤید اوست حدیث ترمذی از وی بلفظ لم یصم و لم یفطر عدم افطار خود ظاهر است اما در توجیه عدم صوم مختلف کرده  
بعضی گفته اند که از جهت مخالفت وی سنت را که موجب نقص اجر او است بر صوم و بعضی گفته اند از جهت التزام آن صوم ایام منعیه او  
گفته اند از جهت زیان ده شدن شخص بدان مشقت القای نفس در تملک و عجز از جواد ادای حقوق دیگر و باین توجیهات مخصوص میگردد  
بجسکه افطار نکند و ایام منعیه و بسببیکه مضر گردد و ضعیف شود و لذا جماعتی از ائمه بجواز آن گفته اند مگر کسی را که حالش خلاف آن بود  
و استدلال کرده اند بآنکه محکم است از بعضی صحابه مثل ابی طلحه انصاری و حمزه بن عمرو اسلمی و آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز مقرر داشت  
ایشان ابدان و منقول است از بسیاری از تابعین و خبر آن و بعضی گفته اند معنی وی آنست که عادت کرد و گوشت گرفت بآن اهل میگردد  
کلفت و مشقت که مدار اجر و ثواب بر آنست که مقصود از مشرعیست صوم است و این وجه بر عکس آنست که وجداول با فاده کرده اند از  
و قوع در کلفت و مشقت و اندر حکم کذا فی شجرة اللغات ترمذی در جامع خود گفته قوی میگوند که صوم دهر بر تقدیری مستحق پذیرد که روزی

و غیر آنی و ایام شریفی نیز افطار کنند و هر که درین ایام افطار کند بیرون آید از حد کراهت و صوم و پرهیز داشته باشد و همچنین مردی است از مالک بن انس و این قول شافعی است و احمد و اسحق نیز مانند آن گفته اند انتهى گفت مجری سطور عرفی عندنا هر سیاق حدیث نمی باشد و این حدیث در این است که علت این نهی صوم ایام منہی نیست بلکه علت آن تجاوز از حد اعتدالی و دخول در حد ربانیت و قوت حق نفس و اهل و عیال و وجود شفقت و اعتیاد بصوم است و لهذا اختیار این را راجع به نهی است از ان و کفایت میکند از ان صوم داوود علیه السلام که صوم یوم و افطار یوم است و سنت مقدم بر همه توضیحات و تعلیلات احتیاط در توکیل حکمت اوست بعلم شارع و الله اعلم بالصواب

## باب الاعتکاف

اعتکاف در لغت لزوم تنهایی است و محبس نفس بران و در شرح درنگ کردن در مسجد بر صفت مخصوص قدریکه آنرا درنگ خوانند نیست و در بعضی گفته اند درنگ کردن پس ناخودست از استعمال اهل شرع لفظ اعتکاف را برین حقیقت لیتقال عکف و اعتکف ای اقام و مکث پس حجر در درسی بغیر درنگ اعتکاف نباشد و اما قید شرعی پس از جهت التزام اهل شرع است سجده را در اعتکافات خویش و از جهت آنکه استحباب اعتکاف بسبب برائت است در مسجد و از جهت آنکه خدای تعالی میفرماید و انتم عاکفون فی المساجد و اما نیست پس بحديث انما الاعمال بالنیات و فیه نظر زیر که کثرت در مسجد دو قسم است قسمی است که در اعتکاف گویند و قسمی است که آنرا انتظار خوانند و مانند آن می باشد پس فرق در دو قسم بقیدی می باید کرد و نیت اعتکاف صلاحیت فرق ندارد زیرا که مصادره لازم می آید پس لابد است از مکث طویل که مصلیان آنقدر نمیکند مثل یکروز و اندک علم و قیام رمضان یعنی نماز گذاردن یا تلاوت کردن در شبهای می از جهت ایمان و حسب الله نوی گفته حاصل میشود و قیام رمضان بصلوة تراویح و این اشاره است بآنکه شرط نیست انفراق تمام شب بصلوة نافله

در آن می آید آنچه در کلام نوی است **عن** ابی هریره رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من قام رمضان ایمانا و احتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه کسیکه قیام کند رمضان را یعنی نماز گذاردن یا تلاوت کند در شبهای و از روی ایمان بخدا و امتثال بامر وی و تصدیق بوعده وی و چشم داشت اجر و ثوابی آمرزیده شود و آنرا آنچه پیش گفته است از گناه و نصب ایمان و احتسابا بر مفعول بودن است و احتساب از حسب است همچو اعتداد از عدد و هر که بعمل خود وجهه الله بخوابد و احتساب از ان جهت گویند که وی اعتداد میکند بعمل خود پس گوید داخل مباشرت آن فعل اعتداد و بان کرده قاله فی النهایة متفق علیه زیاده سنائی در روایت خود لفظ ما تقدم و ما اخر و اطلاق ذنب شامل است صفات و کبائر را و نوی گفته معروف اختصاص است بصغائر و به جزم امام الحرمین نسبت کرده است آنرا قاضی عیاض بسوی اهل سنت و این معنی است بر آنکه بخشیده نمی شوند کبائر مگر بتوبه و حدیث دلیل است بر فضیلت قیام رمضان و محتمل که مراد جمیع لیالی وی باشد و هر که قیام بعض لیالی کن حاصل نشود او را مسافت مذکور و بطریق و ظاهر آنست که حاصل میشود این قیام بصلوة و ترک بازده رکعت است چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در رمضان میکرد و کما سلف فی حدیث عائشة و اما تراویح بطریقیکه الآن معتاد است و عصر آنحضرت صلی الله علیه و سلم واقع نشده عمر بن الخطاب در خلافت خود آنرا ابتاع نموده و ابی بن کعب را جمع مردم حکم کرده و در قدر بصلوة ابی اختلاف است گفته اند که بازده رکعت میکردند و گفته اند بخت و یک گفته اند بخت و گفته اند بخت و سه و قیل و خیر و آنکه کذا فی سبل السلام **و عن** عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا دخل العشر الاخیر من رمضان شد میزد و بود رسول خدا چون در می آمد و پاره آخر از رمضان این تفسیر درج است از کلام راوی محکم است

از خود انکسایت است از اجتهاد و در غنا و اوقات زیاد و عبادت یا از گوشه گرفتن از زنان و طاهر اول است چنانکه در حدیث غایب است  
 مرد مسلم که بود آنحضرت کوشش می نمود و مشقت می کشید و در عمل و در عشره و آخر رمضان از آنچه نمی نمود در غیر عشره و آخر و در روایت علی است  
 شد میزد و اعتراف السنا و عطف مقتضی بغایت است و احب لیله و زنده میداشت شب خود را یا زنده میداشت نفس خود را  
 در شب آجایی لیل که میگویند و معنی دارد یا بمعنی زنده گردانیدن شب است چه حیات وقت و نازکی وی در عبادت کردن است در آن  
 یا بمعنی زنده گردانیدن خود است در آن شب چه حیات آدمی در بیداری است خصوصاً عبادت و خواب در حکم موت است و بیکارگی  
 حکم مرده دارد **عشر** برین دیده شب زنده دار و ششتم که تلخ گرد برای تو خواب شیرین را به در سل گفته اقلح جیسا بر لیل حجاز  
 عقلی است زیرا که زمانه آجایی نفس خود است و مراد بران بیداری است و ایقظ اهل و بیدار میگردد اندام اهل خانه خود را اما آنها نیز  
 عبادت کنند و از سعادت دریافت شب قدر محروم نمانند لانه خاتمه العمل و الاعمال و خواتیمها ششم مشام را بشمیرم گلی نوازش کن  
 نسیم خالیه سار و وزیدن است نخست متفق علیه بین الشیخین البخاری و مسلم و هم روایت است از عایشه صدیقہ رضی اللہ عنہا  
 قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اراد ان یعتکف صلی الفجر بود آنحضرت وقتی که میخواست که اعتکاف کند میگذاشت نماز  
 بعد از آن و معتکفه بستر می در آمد و در جای اعتکاف خود استدلال کرده است باین حدیث سبکه قائل است که ابتدای اعتکاف از اول نماز  
 عشره اخیره کند و باین قائل است از داعی و ثوری و لیت در یک قول و ابو حنیفه و مالک و شافعی و احمد بر آنند که در اید پیش از غروب آفتاب  
 چون خواهد اعتکاف شهر یا عشره را و محل این حدیث آن سیدانند که آنحضرت شب در مسجد می در آمد و چون نماز صبح میگذاشت و در حج و کعبه برای او  
 سینا خفتند و اخل میشد و منقطع میکرد دید از خلق و متفر و میگشت و مراد جنگ آن حجره است که از حضرت ماند آن برای اعتکاف و میساختند  
 چنانکه در حدیث صحیح آمده است پس ابتدای اعتکاف از وقت مغرب می بود و تکلی و انفراد وقت صبح که اقل و الیک در ظاهر حدیث ظاهر در مذمت  
 اول است و لفظ اذا از آن بیگانه است در آنست که از او اعتکاف وقت صبح واقع میشد نماز ابتدای شب و سنت مقدم است بر احتمال  
 عقلی متفق علیه و رواه ابو داود و ابن ماجه و یسنا و باقی اصحاب کتب ستم نیز موطا و در سبیل این حدیث را لکن در بعض نسخ متین  
 یافته شد و اعتکاف در ظاهر مذمت خفیه است بلکه در است از جهت مواظبت رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر آن تا آنکه گذشت از این عالم  
 چنانکه در صحیحین است از حدیث غایب که گفت زهری عجیب ارم از مردم که چگونه ترک کردند اعتکاف را و آنحضرت عمل میکرد و موافق گاهی و ترک میکرد  
 گاهی و ترک نموده اعتکاف را هرگز و واجب نگذاشتند آنرا با وجود یک سال نهشت در سال دیگر قضا کرد و در عشره و نبش است زیرا که واجب  
 آنحضرت در واجب با وجود مواظبت آن بود که امر میکرد بدان و انکار میکرد بر ترک آن و در اعتکاف گفت سبکه دوست میدارد از آنکه  
 اعتکاف کند باید که بکنای صحیحین و شستن در سال دیگر در عشره بجهت قضا نبوده بلکه در سال وفات بود بجهت کمال شوق و تمهید و استعداد  
 بوصول در گاه و **عشر** و هم روایت است از عایشه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یعتکف العشر الاخر من

رمضان حتی توفاه الله عز وجل بود آنحضرت که اعتکاف میکرد در ده شب اخیر از رمضان تا آنکه میرانید او را رضای تعالی و این بعد از آنکه  
 در عشره اول و اوسط نهشت و شب قدر را ندید یافت و نمودند که شب قدر در عشره و آخر است و این حدیث دلیل است بر مواظبت آنحضرت  
 صلی الله علیه وسلم بر اعتکاف و بر سبکه اعتکاف سنت است ابو داود و از احمد نقل کرده که گفت تمیز اتم پیچکی را از علما خلائی در سبکه اعتکاف سنت  
 و اما مقصود از وی پس جمع قلب است بر الله تعالی بخلوت با ظهور و اقبال بروی تعالی تو نعم بزرگ وی و اعراض از ناعادی او سبحانه تعالی







و اما در اعتکاف فعل که بدون ایجابش شروع کند خروج بعد از ولی عذر را باسبب است در ظاهر روایت و اللفظ للبخاری در مصنفی گفته  
 در اعتکاف دورانی ظاهر میشود چنانکه در صلوة العید گفته شد یعنی سبب شافعی آنست که اعتکاف مطلق است در مسجد و استحباب آن از  
 جهت معنی مطلق است الا آنکه خروج را برای حاجت قاطع اعتکاف عشره و اخیره مثلاً ساخته اند جهت ضرورت و جهت آنکه گویند استثنای  
 در اول نیست پس اگر نیت مطلق اعتکاف کرد تا وقتی که از مسجد نه برآمده است بر اعتکاف خودست و چون از مسجد برآمد برای حاجت ضرورت  
 یا غیر آن اعتکاف وی تمام شد و اگر باز اعتکاف خواهد نیت جدیدی باید کرد و این معنی است بر آن که می باشد شافعی نسبت کردیم پس ضرورت  
 در اعتکاف مدت متتابعه است نه مطلق اعتکاف و برای دیگر حدیثی ظاهر است بلکه ظاهر آنست که اگر نیت خود دارد و برای حاجت ضروری برآید  
 بر اعتکاف خودست و همچنین اگر هیچ نیت حاضر نشد زیرا که اعتکاف یا خروج برای حاجت ضروری مخالفت ندارد و قاطع او نمی تواند بود  
 الا خروج به نیت نقض اعتکاف یا خروج غیر ضروری و غیر مستثنی و اگر نیت مدتی معین متتابع کرده است مثل عشره و اخیره رمضان او اسے  
 مانوی نمی تواند شد مگر یک است این مدت و خروج برای حاجت ضروری کالمستثنی است و اما خروج برای غیر آن اگر در اول نیت تعرض استثناء  
 آن کرده است پس جایز است و اگر تعرض نکرده است جایز نیست و آیا قاطع آن اعتکاف است یا قاطع آن نیت یا غیر نیت قطع یا قاطع  
 آنست در صورت طول مدت خروج ظاهر آنست که قاطع آن نیست بلکه او را جایز نیست و مشروعیت استثناء مانع است از آن را که  
 که بشافعی نسبت کردیم زیرا که خروج برای حاجت نقض مدت متتابعه میکند از جهت آنکه کالمستثنی است پس آنچه استثنای او هیچ کس را  
 اولی است بعد از نقض بر رانی دیگر ظاهر عدم مشروعیت استثناءست و تغییر گوید در اختلاف بین الرازی آنست که اگر مطلق اعتکاف  
 یعنی یکت در مسجد نیت کرده است تحقیق میشود و صورت استثناء و غیر آن و ظاهر در آن می شافعی است و اگر اتباع اعتکاف که آنست  
 صلی الله علیه و سلم در عشره و اخیره رمضان میکرد قصد کرده است آن اتباع حاصل نمیشود و استثناء و مانند آن و ظاهر در آن صورت  
 رای مالک ابی حنیفه است و در روایت است از نایب رضی الله عنهما قالت السنه علی المعتکف ان لا یعود مریضاً ولا  
 جنازة ولا یجس امراته ولا یبشرها سنت بر معتکف آنست که عیادت نکند مریض را و حاضر نشود نماز جنازه را و اسنان کند  
 زن را و مباشرت نکند مس سودن بدن است و مباشرت نیز بهمین معنی است و بشره روی پوست مردم و گفته اند که مراد بمس مباشرت  
 و می بطل است اعتکاف را با اتفاق و مباشرت در غیر فرج بعضی گفته اند مبطل است و بعضی گویند مبطل نیست و بعضی گویند اگر انزال کند  
 مبطل است و الا نه و در بایگفته اگر جماع کرد و در غیر فرج و انزال کرد یا بوسه داد یا لمس کرد و انزال کرد مبطل میگردد و اعتکاف وی زیرا که این  
 در معنی جماع است تا آنکه فاسد میگردد و بوی روزه و اگر انزال نکند فاسد نمیکردد اگر چه حرام است در مصنفی گفته حرام است بر معتکف جماع کردن  
 در مسجد و بیرون آن قال الله تعالی و لا تباشروهن و انتم جالفون فی المساجد لفظ فی المساجد متعلق است بجا کفون پس وقتی که معتکف است  
 اگر چه از مسجد برای حاجت ضروری برآمده است مباشرت بروی حرام باشد و مباشرت درون جماع مانند لمس و قبله نیز حرام است بحجت  
 عموم لفظ مباشرت و جماع معتکف بدنیان ناقض نیست مانند جماع صائم پس بدنیان انتهی و لا یخرج لحاجة الا لیس الا بد منه  
 و بیرون نباید معتکف مگر برای حاجتی و کاری که چاره نیست از آن و در سلسله خلاف بسیار است ولیکن دلیل قائم است بر مفهوم این حکم  
 در مصنفی گفته هر که اتباع آنحضرت صلی الله علیه و سلم قصد کرده باشد در اعتکاف او را باید است اجتناب از آنچه آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 اجتناب فرمودند از آن و اگر مطلق یکت در مسجد نیت کرده است آن سخن دیگر است ظاهر این است که خروج برای نماز جمعه نیز حاجت ضروری است

و کما مستثنی است و مشروع است بجهت عموم قول الله تعالی اذا نودی للصلاة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله انتهی مصنف گفته بزم کرده  
 و ارقطنی که حدیث عایشه تا بهین لفظ است و معادای وی از روایت دیگر است که اافی الفتح و در اینجا گفته ان آخره موقوف چنانکه باید و کلا  
 اعتکاف الا بصوم و نیست اعتکاف مگر بروزه و روزه شرط است در اعتکاف و بهیچ حال اعتکاف شوکانی گفته و آورده شده است چیزی که  
 دالالت کند بر شرط بودن صوم الا قول عایشه و حدیث نذر عمر را داده است و نیست حجت مگر در قول ثابت از آنحضرت و ثابت نشد از وی آنچه  
 و الی باشا برینکه نیست اعتکاف مگر بصوم بلکه ثابت است خلاف آن در نذر عمر در حدیث متفق علیه و روایت کرده است ابو داود و عایشه  
 مرفوعا که نیست اعتکاف مگر بصوم و غیر او این را نقل قول عایشه روایت کرده و بهین از ترجیح داده اند خطاط حدیث انتهی گویم مرد بصوم عایشه بهین  
 حدیث باب است و روایت کرده است آنرا انسائی و نیست در ان لفظ قالت السنه ابو داود گفته سواى عبد الرحمن بن اسحق هیچکس نمی گوید که درین  
 حدیث لفظ قالت السنه است و در سبیل گفته در شرط صوم خلاف است و این حدیث موقوف دال بر شرط است و در وی حدیثی است  
 در نفی شرطیت و بعضی در اثبات آن و کمالی از بیض حجه مگر آنکه اعتکاف از فعل آنحضرت امری معروف است و وی اعتکاف نکرد و گاه صائم و اعتکاف  
 او در شرط اول شوال ظاهر در آنست که روزه داشت در ان و اعتکاف نکرد مگر در ثانی شوال زیرا که روز عید روز شغل بنماز و خطبه و خروج بسبب  
 چنانچه است و لیکن بجز فعل حجت بر شرطیت قائم نمیشود و کلا اعتکاف الا فی مسجد جامع و نیست اعتکاف مگر در مسجد جامع و مسجد جامع  
 و برینجا مسجد جامع است یا بیان افضل اولی است و اکثر علماء بر شرطیت مسجد اند مگر بعضی علماء و این گفته است امام احمد و ابو حنیفه و جمهور گویند  
 جائز است در مسجدی مگر کسیکه لازم است او را جمعه که مستحب است برای وی جامع نزد شافعی و حنفیه مرزبان و در مسجد بیت بخویر کرده اند و قول قدیم شافعی  
 نیز همین است امام مالک شرط کرده مسجد جامع را و قولی از شافعی نیز همین است و لیکن آنحضرت اعتکاف نکرد مگر در مسجد خود و آن مسجد جامع بود و شوکانی  
 گفته مشروع شد اعتکاف در هر وقت در مسجد یا هر مسجد که باشد زیرا که معنی اعتکاف شرا عایشه است که در مسجد بنشینند و هر که در غیر مسجد بنشینند  
 معتکف نامیده نمیشود و وارد شده آنچه دال است بر آنکه نیست اعتکاف مگر در مسجد جامع و این ابی شیبه و معین بن منصور من حدیث خذیفه  
 و اتفاق اند و علماء بر شرط صوم در اعتکاف مگر محمد بن عمر بن لباب مالکی که جائز داشت آنرا در هر مکان انتهی و او ابو حنبله و کلا باس بحال  
 روایت کرد این ابو داود و نیست باک بر حال سند وی الا ان الراجح و وقع احسن مگر آنکه راجح وقت آخر است یعنی قول عایشه که نیست اعتکاف  
 مگر بصوم مالک در موطا گفته جائز است معتکف را که اعتکاف کند در ان مساجد که خوانده نمیشود در اینجا جمعه وقتی که واجب نمیشود بروی که باید  
 ازین مسجد بروی مسجد دیگر که خوانده میشود در ان جمعه یعنی گفته که خروج برای جمعه واجب است بر معتکف در غیر مسجد جامع جائز نیست و از انرا که ان  
 و اختلاف کرده اند در بطلان اعتکاف اوسغیان ثوری و ابو حنیفه گفته اند که اعتکاف باطل نمیشود و چنانچه باطل نمیشود بخروج برای قضاء حاجت  
 انسانی و مالک و شافعی گفته که باطل نمیشود و از احادیث داله بر عدم شرطیت صیام است این حدیث و عن ابن عباس رضی الله  
 عنه قال ليس على المعتكف صيام الا ان يجعله على نفسه نیست شرط بر معتکف روزه مگر آنکه واجب گرداند بر نفس خود یعنی  
 نذر صوم کند و اما الدارقطنی و الحاکم و الدالراجح و وقفه ایضا و راجح وقت او است نیز بر ابن عباس بهیچ گفته اصحیح انه موقوف  
 در فقه هم گویم اجتهاد را درین باب بعد شری است پس قائم نشود دلیل بر شرطیت صوم در اعتکاف مگر التزام آن بنده چنانکه در حدیث ابن عمر  
 که پرسید عمر از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که نذر کرده بودم در جای است که اعتکاف کنم شبی در مسجدی حرام فرمود ایفا کن نذر خود را متفق علیه پس اگر  
 صوم شرطی بود امر با نیای این نذر نمیفرمود و حنفیه بجا آن گویند که در روایتی بجای شب نظر روز آمده پس شب بار و زمر است چنانکه

از روز شب بار و زمراوی باشد و این جواب ضعیف است و حدیث ابن عمر در این است بر شربت اعتکاف در هر وقت بنا بر و رواد الله عز و جل  
 در آن و نیاید چیزی که دلالت کند بر تخصیص **و عن** ابن عمر رضی الله عنه ان رجلا من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم  
 اراد ليلة القدر في المنام گفت ابن عمر بدستیکه مردی چند از یاران آنحضرت نموده شد در شب قدر را در خواب صفت گفته و آن  
 نشد من بر نام هیچکی ازین حاجت و باجمله گفته شد ایشان را در خواب که این شب فی السبع الا و آخر در هفت شب اخیر است بحال که  
 مراد هفت شب اخیر باشد که متصل عشرين اند یا هفت شب آخر که متصل آخر شهر اند و این ظاهر تر است و الله اعلم فقال رسول الله یمنی بود  
 آنحضرت صلى الله عليه وسلم ای ای الطن رو یا که قد قاطات ای تو انقت لفظا و معنی فی السبع الا و آخر می بینم و سب نام  
 و گمان میکنم خواب شما را که تحقیق مطابق افتاده است در هفت شب اخیر پس بمان متحرها فلیتحی فی السبع الا و آخر پس کسیکه هست طلب کند  
 شب قدر را پس باید که طلب کند او را در هفت شب اخیر و در وی دلالت است بر عظم شأن رو یا و جواز استنا و بسوی وی در امور و وجود شریک  
 مخالف قواعد شرعی نباشد و لیلۃ القدر را لیلۃ القدر از آن گویند که تقدیر کرد و میشود و روی ارزاق و نوشته میشود و قصا کرد و میشود و آیه  
 و احکام که درین سال بوقوع می آید و قدر باین معنی بسکون ال نیز آمده است اگر چه مشهور تحریر ال است و بعضی گفته اند از جهت عظم و تر  
 و شرف وی یا از جهت آنکه طاعات را درین شب قدری زائد است بر آنچه در غیر اوست شمع شبی و صل است طی شده نامه به چه سلام فیه  
 حتی مطلع الفجر متفق علیه و مسلم از حدیث ابن عمر مرفوعا آورده که بگوید او را در ده آخر پس اگر ضعیف شود یکی از شایع یا عجز آید پس  
 سخط و بر سبع بواقی و در روایت احمد است که دیدند و در شب قدر را شب بستم چهارم پس فرمود آنحضرت بگوید او را در عشر بواقی و در شب  
 در از آن و اخراج کرد احمد از حدیث علی علیه السلام مرفوعا که اگر غلبه کرد و شود شمایس غلبه کرد و شود بر سبع بواقی و در شب حج میان و ایات  
 باین طریق است که عشر برای احتیاط است و همچنین سبع و تسع زیرا که غلبه آن همین است و هو اقصی ما یظن فیه الا در آن تنهی گویم حافظ ابن تیمیه  
 در شرح عمده گفته که اخراج کرد احمد از حدیث ابن عباس که بر سید عمر بن الخطاب اصحاب رسول خدا را و گفت میدانید شما که آنحضرت فرموده است  
 در شب قدر که طلب کنید او را در عشر و در تر پس در کدام و تر شمای بیند گفت ابن عباس پس انکار کرد و مذ قوم در بیان و تر یعنی هر  
 و تر ی ذکر و پس گفت عمر چیست ترا سخن نمیکنی تو ای ابن عباس گفت اگر خواهی سخن کنم از رای خود گفت از رای تو می پرسم گفت دیدم خدا را  
 که بسیار کرده است ذکر سبع در قرآن چنانکه هفت آسمان و هفت زمین و هفت طواف و هفت چهار و ماشاء الله من ذلک و بعد اگر دانسا  
 از هفت و اگر دانید رزق او را از هفت و در هفت پس گفت عمر این همه که ذکر کردی شناختم پس چیست معنی قول تو که بیدار کرد انسان از  
 هفت گفت ابن عباس گفت خلق الانسان من سلاله من طین ثم جعله نطفة فی قرار کلین الی تو ان خلقا آخر یستر خواندم اما صبینا الما صبا  
 الی قوله و ابالیس می بینم لیلۃ القدر را اگر در شب بستم و سوم که باقی ماند هفت گفت عمر غلبه تو فی علی ان لا تا تون با جابته هذا الغلام لک  
 کم جمع خون را سه تنی **و عن** معاویة بن ابی سفیان رضی الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال فی  
 لیلۃ القدر لیلۃ سبع و عشرين شب قدر شب بستم و غنم از رمضان است رواه ابو داود و الراجم و فقه و روایت کرد این را  
 ابو داود و مرفوعا و راجح و وقف او است بر معاویه و لیکن او را حکم رفع است از توبین جیش بکسر او نشد و در گفته پرسیدم ابی بن کعب  
 که برادر تو باین مسعود میگوید که قیام کند سال تمام وی در جمعی یا در شب قدر را گفت رحمت کند خدا این مسعود را بخواهد که اعتماد کند  
 مردم آگاه باش که وی میداند که شب قدر در رمضان است در ده اخیر در شب بستم و غنم بده سوگند خورد ابی بن کعب که شب است و

از بن حبیش گویند که بگویم دلیل میگوئی ای اباسنند و این که نیست ابی بن کعب است گفت بعلماستی که خبر داده است ما را آنحضرت که فرمود  
در صبح آن شب می براید در حالیکه نیست او را روشنی رواه مسلم پس بپرسید این حدیث در حکم روزه باشد و بعضی از فضلا ذکر کرده اند که خدای تعالی  
ذکر کرد و لفظ لیلۃ القدر را در سوره انفال از زمانه جاوید این حدیث است و مجموع آن است نمیشود و این اشغال این همه امارات ظنیه است  
نه دلائل قطعیه و هیچکس از تعیین حاصل نمیشد در آن و اگر آنحضرت را بود و آن کرد و نشد به تعیین صحابه را و اگر کسی از صحابه باشد که او را  
اعلام کرده باشند وی نیز بمنوع بود از اظهار آن بحیث نمیکند که در احضای آنست الله اعلم و فرو می ست از ابی جرکه وی پسرید رسول خدا را  
و سگند و او پس در غضب آید و آنحضرت را و فرمود اگر او آن میکرد و خدا که خبر دهم بدان خبر میداد و شمار او نداشت و گفت مصنف و قد اختلف  
فی تعیینها علی اربعین قول و تحقیق اختلاف کرده شده است در تعیین بی تعیینی شب قدر بر چهل قول و شوکانی گفته متجاوز از اربعین  
و در حجة الله البالغۃ لیلۃ القدر و دلیل است یکی شی که جدا کرده میشود در وی هر امر حکیم و در وی فرو داده است قرآن جمله واحده بعد  
نازل شد پنجاه و این شب در تمام سال می باشد و واجب نیست که خاص در رمضان بود و آری رمضان مظهر غلبه است اتفاق افتاد  
که این شب در رمضان بود و نزدیک نزول قرآن دوم شبی است که می باشد در وی نوعی از افتخار و روحانیت و آمدن ملائکه بسوی ارض پس  
متفق نیستند مسلمانان درین شب بر طاعت و محاسن میشود و انوار ایشان در میان یکدیگر و نزدیک میشود با ایشان فرشتگان و در میشود و ایشان  
و مستجاب میشود دعا و طاعات ایشان این شب در هر رمضان است در شبهای طلاق و در آخر میشود و متقدم و متاخر و خارج نمیشود از رمضان پس هر که  
لیلۃ القدر را ولی بر او داده که گفت که این در هر سال است چه که نامی را فصد کرد گفت آن در عشره اخیره رمضان است و اختلاف صحابه در تعیین این شب  
مبنی است بر اختلاف ایشان در یافتن این شب انتهی گویم امام ابو حنیفه نیز قائل است بقدوم و تاخورد و تحول آن در تمام حول و آخر در حافی فتح الباری  
وارد کرده ام آن چهل قول را در فتح الباری شرح صحیح بخاری و نیست حاجت بذکر آن در اینجا زیرا که بعضی ازین اقوال در تعیین نیست  
چنانکه قول بر رفع آن و قول با محراب از آن و مصنفانین همه را در اربعین شمرده و بعضی از آنها چنان است که نیست دلیل بر آن در سبیل گفته  
و اظهر اقوال آنست که شب قدر در سبع او اخر است و انتقال نمیکند چنانکه مفهوم میشود از حدیث باب وارجی او تا و تر نزول و شافعی و غیره  
و سی ام و بیستم است بموجب حدیث ابی سعید و عبداللہ بن انیس از جابر و جمهور است و هفتم است انتهی و مصنف در فتح الباری بعد از جمله  
اقوال گفته و ارجح اکتفا انما فی وتر العشر الاواخر من الاسلام این تجزیه گفته و بکل حال فلا یفرم بلیلۃ بعینها انما لیلۃ القدر علی الاطلاق  
بل ہی مبهمة فی العشر کما دلت علیہ النصوص انتهی و با حکمت اخضای وی پس گفته اند نام و دم جدی و اجتهادی کنند در طاعت و اعتماد  
و اتکا کنند بر این شک نیست که اکثر احادیث در آن اند که در رمضان است خصوصاً در او تا عشره اخیره خصوصاً در شب بیست و هفتم  
و غیر که اجتهاد کند در بیداری شبهای یک سال تمام در یاد انشاء الله تعالی و وار شده است در احادیث ترغیب و تجرید و بزرگوار  
آن شب مختار آنست که معتبر احیای اکثر لیل است اگر تمام شب احیا کند و بنجر بلال و اختلال فرائض و سنن مؤکده و کرد و فعل اکمل است  
والا بمقدار که توفیق قیام یابد مقصود حاصل است و لیس للانسان الا ما سعی و ان سعیه یوفی و کان سعیه شکور از قنا الدنالی و عن  
عائشه رضي الله عنها قالت قلت يا رسول الله ارأيت ان علمت ابي ليلة ليلة القدر ما أقول فيها گفت عایشه گفتم  
ای رسول خدا خبر ده مرا اگر بدانم که در شب قدر و در یام آنرا چگونه از ذکر و عبادت آن شب قال قولی فرمود بگو این عار الله  
انك عفو عنك العفو فاعف عنا خداوند ابراستیکه تو عفو کننده و دوست میداری عفو را پس عفو کن از من شعر که یا بخشاست

بر حال مانده که مستمیر میسر کند بخواهد نذریم غیر از تو فریاد و رسیده توئی عاصیان را خطا بخش و بس و رواه الحسنه غیاثی داود  
یعنی احمد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و صحیح الترمذی و الحاکم و در سبل السلام گفته قیل علامت می آنست که شخص طلع بران هر خبر را  
ساجدی بیند و گفته اند انوار ساطعه در هر مکان تا آنکه در مواضع مظلمه هم می بیند و قیل میشنود سلام با خطاب را از فرشتگان و گفته اند علامت  
وی استجاب دعا می بیند و اوست و طبری گفته که این لازم نیست زیرا که گاهی این شب حاصل میشود و هیچ چیزی دیده و شنیده نمیشود  
و اختلاف کرده اند در آنکه آیا واقع میشود ثواب مرتب کسی را که اتفاق افتاد و او را این شب و ظاهر نشد بروی چیزی یا این ثواب موقوف  
بر کشف اوست اول نهیب طبری و ابن عربی و دیگران است و ثانی نهیب اکثر و دلیلش حدیث ابو هریره است نزد مسلم باین لفظ من یعم  
لیله القدر فیا فقهانو وی گوید ای عالم انما لیله القدر و یحتمل که مراد موافقت او باشد در نفس الامر اگر چه وی نداند که همین شب لیله القدر است  
و مصنف همین ترجیح داده و گفته انکار کنیم حصول ثواب جزیل را برای کسی که قیام کرد برای ابتغای لیله القدر اگر چه موافق نشود او را و است  
کلام کرد حصول ثواب معین موعود بکه آن مغفرت و ثواب مقدمه است انتهى و عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال  
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تشد یضم دال محله بنا بر آنکه نفی است و مره بی است بسکون بنا بر آنکه نهی الرجال  
جمع حل یعنی پالان که برای شتر بخورین برای اسب باشد و شد وی در اینجا کنایه است از سفر زیرا که غالباً برای همین باشد الا التلثه  
مساجد یعنی بسته نشود پالانها مگر بسوی سه مسجد یعنی سفر کنفیه بقصد دریافت نفس اماره و بقهائی که آنرا فضیلت ذاتی باشد و نماز کردن  
در آن افضل بود از جای دیگر مگر بسوی این سه مسجد و باین بیان خارج شد رفتن بجای برای کسب علم و زیارت اهل علم و تجارت و جز آن  
از آنچه در آن رفتن برای دریافت مکان و تبرک بدان نیست بلکه برای ادراک چیزی است که در اینجا نیست مثل این گفته است شیخ نورالحی دیوبند  
در تفسیر القاری شرح فارسی صحیح بخاری و در حجه الله الباقه گفته حق نزد من آنست که قبر و محل عبادت ولی را از اولیاء الله و بطور همه برابر است و این  
نهی و در بسوی گفته بدلول این حدیث آنست که شد حال بسوی غیر این سه مسجد برای معنی قربت و تخصیص مکان منتهی عنه است و شاید که  
حکمت در آن باز داشتن باشد از آنچه میگرداند از اهل جا بلیت از اختراع مواضع که تقطیع میکردند آنرا برای خود و در مصنفی گفته تحقیق در اینجا  
آنست که در جا بلیت سفر میکردند بمواضع متبرکه که بزعم خویش پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم سد باب تحریت نمود و سفر را برای مواضع متبرکه  
غیر این مسجد بقصد خصوصیت تبرک بآن مواضع منع فرمود و اما در جا بلیت رواج نگیرد آیینی منتهی که بصرف غفاری منتهی را شامل طور داشت ابو هریره  
را از طور منع کرد و الله اعلم انتهى و مصنف در فتح الباری گفته مستثنی منه در اینجا محذوف است پس یا عام تقدیر کند که بسوی هیچ جای بر  
هیچ امری پالان نباید بست یا اخص از آن گیرند و نیست سبیل بسوی تقدیر اول بسبب مفضی بودن آن بسوی سد باب سفر از برای تجارت  
و صلح و رحم و طلب علم و غیره پس متعین شد ثانی و اولی آنست که آنچه کثیر المناسبت باشد تقدیر نمایند یعنی بسته نشود پالانها بسوی هیچ مسجد  
برای نماز مگر بسوی این سه مسجد انتهى و باین رفته اند اکثر فقهاء و محدثین و همچنین گفته اند در شرح این حدیث و عبارات ایشان در سبک  
منتخبی المقال مذکور است و بعضی معنی حدیث چنین گفته اند که اگر کسی نذر کند که نماز گذارد در مسجدی سواي این سه مسجد پس شد حال کند  
بسوی آن مسجد بلکه در هر مسجدی که نماز گذارد از عهده نذر بری آید مگر این سه مسجد که اگر نذر گذاردن نماز در یکی از اینها خواهد کرد تا وقتی که  
نماز در آن خواهد گذارد از عهده نذر خواهد بود قاله البغوی و ابن بطال و التوریشی شارح المصابیح و ابن عبد البر و محمود بن حله و غیره  
و بعضی گفته اند معنی حدیث آنست که سفر نکند برای اعتکاف بسوی هیچ مسجدی مگر این سه مسجد و رفته اند بعضی بسوی آنکه صحیح نیست

اعکاف کردین مسجد ماند دیگر مساجد کذا فی العینی و ایراد مصنف این حدیث را در باب الاعکاف از همین جای است و بعضی میگویند  
 مستثنی منه عام تر از مسجد و غیره و گویند معنی حدیث آنست که شد حال نکند بقصد زیارت قبور صالحین و دیگر مواضع فاضله و این منقول است  
 از جوینی و قاضی عیاض و قاضی حنین گفته اند که این نهی برای تحریم است لیکن قسطلانی تخطئه ایشان کرده و مصنف در فتح الباری سیطران آن  
 و نووی حکم بطلان بودن این مفهوم کرده اما در سبل السلام گفته که حدیث و ال است بر فضیلت این مساجد و ال است بمنزله مخصص خود بر آنکه شد حال  
 بقصد غیر ثلثه همچو زیارت صاحبین احیا باشند یا اموات بقصد تبرک و قصد مواضع فاضله بقصد تبرک بدان نماز گذاردن در آن حرام است  
 و قد ذهب الی هذا الشيخ ابو محمد الجوزی الشافعی و به قال القاضی عیاض المالکی و طائفة و ال است بر آن روایت اصحاب سنن ارحم بخار  
 الی ابصر و غفاری برای هر سه در خروج بسوی طور و گفت لو ادکر تک قبل ان تخرج ما خرجت و استدل لال کرد و همین حدیث و و افتح البوهریه  
 و رفته اند چه بسوی آنکه غیر محرم است و استدل لال کرده اند با آنچه ناهض نیست و تا ویلات کرده اند حدیث باب را تا ویل لعید و لا یغنی  
 التاویل الالبعدان نهض علی خلاف تا و لوله الدلیل انتی گوئیم میگویند آنکه ابوبصر و غفاری ابوهریره را از رفتن طور منع کرده و ههش آن بود که  
 ابوهریره جانب طور بقصد نماز گذاردن در آن رفته بودند برای مجرد زیارت چنانکه طرق حدیث بصره بر آن دلالت دارد و پس فهمیدن نفی سفر  
 برای زیارت صلحا و دیگر حاجات جائز و از آن مسامحت است و در بعض طرق حدیث باب تصریح آمده است به نهی سفر بسوی غیر این مسجد  
 از برای نماز پس مستثنی منه لفظ مساجد باشد زیرا که در استثنای مخرج همچو مستثنی منه عام که اقرب باشد بسوی مستثنی و نباشد یعنی غیر تاول  
 در عرف تقدیر میکنند و رعایت اقتضای مقام را در تقدیر عام ناگزیر میدانند پس نهی از سفر بطرف مساجد دیگر سوای این هر سه بقصد نماز است  
 در آن پس پس و مقصود این است که شد حال بطرف هیچ مسجدی اگر چه مسجد قبا و مسجد خیف باشد بقصد صلوة و آن نکلند زیرا که این هر سه مسجد  
 منصوص اند برای این غرض و سفری که باین قصد نباشد بلکه مقصود از آن امر دیگر بود همچو تعلم از عالمی یا زیارت بزرگی یا تجارتی منع نیست  
 کاتب حروف که یحفظ الله عنه مسئله سفر برای زیارت قبور و ائمه مختلف فیه است با اتفاق بر اینکه نفس زیارت اموات مستحب بلکه  
 سنت است اما شد حال برای آن پس نزد بعضی جائز نیست اگر چه وجه مسنون باشد یعنی مقصود از آن دعا برای اموات و استغفار بر سر  
 شان و اعتبار گرفتن و نگاه کردن در بی ثباتی دنیا و راغب بودن در آخرت بود و و لیش حدیث نهیمکم عن زیارة القبور فزوروا است  
 اخریه سلم گویند در وی دلالت است بر جواز سفر برای زیارت قبور و رحلت بسوی آن چون دور باشد و خاص نیست بودن آن در بلد و قریه  
 و صیغه امر بوجه خطر برای وجوب است و ضرورت که جانب فعل در آن راجح باشد بر جانب ترک چنانکه در حصول خفیه است پس لفظ فزوروا  
 عام است خواه بسفر باشد یا غیر سفر و اگر گویند که درین سفر ایها م معصیت و شرک است گوئیم که مقصود ما زیارت مسنون است نه زیارت  
 ممنوع که آن در سفر و حضر و در منعی عنه است و آنکه سفر برای زیارت ناجائز دارند میگویند که از حدیث مذکور که در آن امر زیارت  
 وارد است نفس جواز زیارت ثابت شده نه سفر برای آن و مؤید او است ما ثور نبودن سفر بعد این امر از فعل و عمل آنحضرت و قرون  
 شهود و لما بانخیر پس اگر دلالت فزوروا عام می بود از سفر و حضر لاحاله بعضی از صحابه و تابعین این معنی از وی فهمیده بعمل می آوردند  
 حال آنکه از هیچیک ازینها منقول نشده که برای زیارت کسی شد حال کرده باشند آری اگر یکی در شهری بتقریری دیگر مثل تحصیل علم مسافرت  
 یغزان وارد شده زیارت قبور آنجا کند لا باس به است که این سفر خاض برای زیارت واقع نشده بخلاف سفر تجارت و طلب علم که از تقریر  
 نار و فعل اصحاب ثابت شده و لهذا داخل حدیث لا تشد الراحال نباشد و سفر زیارت اگر چه علی الاطلاق مظنه شرک و معصیت نیست





وخلق یاقصیر نام نهاده شد عمره زیر که زیارت کرده میشود بسبب فی خانه کعبه را و قصد کرده میشود بسوی وی و در قول می گویند که  
دلیل است بر تکرار عمره و بر اینکه نیست که زیارت در آن وقت و مالکیه گویند کرده است زیاده از یک عمره در یک سال و استلال کرده اند که  
کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم عمره را اگر از یک سال تا سال دیگر و افعال آنحضرت نزد ایشان محمول است بر وجوب یا ندب و جواب داده اند که معلوم  
از احوال آنحضرت که بغض چیز را ترک ننهاد و حال آنکه کردن آن مستحب می بود برای رفع مشقت از امت می خوانند آنحضرت بسوی عمره بقول خود  
و ظاهر حدیث عموم اوقات است در شریعت آن و الیه ذمها المجهور و گفته اند که شنبس حج و قیل مگر ایام تشریق و قیل یوم عرفة و قیل مگر  
اشهر حج برای غیر متعین و قارن و انحر آنست که مشرق است مطلقا و کردن آنحضرت آنرا در اشهر حج را و قول مگر ایست او است در ایام مذکور  
زیر که نبود هر چهار عمره او مگر در اشهر حج که ما معلوم اگر چه عمره را بعد در حجة الوداع بود زیرا که آنحضرت حج قرآن نموده مکاتفا فرست علیه الادلته و الیه  
من الایمة الاجلّة و الحج الملبس له جزاء الا الجنة و حج میبرد نیست او را بجز اگر حجت حج میبرد و گفته اند آنست که در وی از سحاب  
مناهی نماند و معذور یا نباشد و این صحیح است در حجة النودی و اصح آنست که مراد بدان حجی است که برگاه حق مقبول افتد و اگر چه سبب قبول  
بهان است که گفته اند ولیکن فضل خدا وسیع است گاهی قبول میکند از بند و می گذارد از تقصیرات وی و عفو میکند و گفته اند نشان حج بر  
آنست که بهتر از آنکه رفته است برگردد و بیاید راغب در آخرت و زاهد در دنیا و بمصاحبی خود نکند احمد و حاکم از حدیث جابر آورده اند که گفته  
ای رسول خدا چیست بر حج فرمود اطعام طعام و افشای سلام و در سندش ضعیفی هست و اگر این حدیث بنیوت رسد تفسیر بدان مستعین گردد  
متفق علیه و درین باب حدیثی است کاتب حروف درین باب چهل حدیثی جمع کرده **و عن** عایشة رضي الله عنها قالت  
قلت يا رسول الله علي النساء جهاد قال نعم قلت عایشة گفت ای رسول خدا هست بر زنان جهاد و این اخباری است که مراد  
بدان استقامت فرمود آری هست علیه جهاد بر زنان جهاد است که لا قتال فیہ نیست قتال در آن گویا وی گفت ما هو فرمود  
الحج و العمرة آن جهاد حج و عمره است و اطلاق لفظ جهاد برین هر دو جهاد است تشبیه جهاد و اطلاق وی بران بجامع مشقت است و در  
قول وی لا قتال فیہ ایضاح مراد است و بذكر آن خارج شد از استعاره بودن جواب از اسلوب حکیم است و اولا احمد ابن حنبل  
و اللفظ له ای لابن ماجه و استناد صحیح و در حج زن شرط است و جو در زوج یا محرم که همراه باشد از جهت نهی آنحضرت صلی الله علیه  
و آله و سلم در حدیث شخین از مسافرت زنی که زوج و محرم یا خود ندارد الا آنکه شافعی معنی نمی خوف فتنه فهمیده است و جماعة از سنن و ثقات  
بجای محرم ساخته است و اصله فی الصحیح یعنی صحیح بخاری و این عبارت مصنف مفید آنست که چون لفظ صحیح مطلق آید مراد بدان  
بخاری باشد زیرا که فرد کامل و صحاح اوست و لفظ وی این است که گفت عایشة بنت طلحة گفت ام المؤمنین عایشة طلب ستوری کردم آنحضرت را  
در جهاد یعنی اذن طلبیدم که اگر غیر ما بودیم فرمود جهاد شما ای طایفه از زنان حج است یعنی این است من از آن حج بیرون آیند و جهاد نیست که جهاد برین لفظ است  
گفت عایشة ای رسول خدا می بینم جهاد را افضل عمل آیا پس جهاد کنیم فرمود نه لیکن فضل جهاد حج میبرد و است و اطلاق روایت احمد افاد و آن  
که حج و عمره قائم مقام جهاد است در حق زنان و نیز افاده آن کرد که عمره واجب است مگر از حدیث جابر که بیاید معلوم میشود که مندوب است **و عن**  
جابر بن عبد الله رضي الله عنه قال اني النبي صلى الله عليه وسلم اعرابي فقال يا رسول الله اخبرني عن العمرة واجبة  
هي فقال لا وان تعم خيبر لك آمد باین شینی رسول خدا را پس گفت ای رسول خدا خبر ده ما را از عمره که آیا واجب است آن فرمود واجب  
و اگر عمره کنی تو بهتر است ترا اعرابی بفتح بر و نسبت است بسوی اعراب که ساکنان بادیه و طایبان مساقط غنث و کلام اند برابر است که از عرب باشند

یا از موالی ایشان و عربی کسی است که منسوب باشد بسوی عرب و جمع ادعرب است و جمع اغرابی براعرب اعارب هر دو آید و خیریت عمره  
وال است بر ندب و و بر آنکه خیر مستوفیه الطرفین است تا آنکه باشد از مبلح و اتیان باین جلد دفع توهم ترد و دوست میان اباحت و ندب  
وقتی که واجب نشده بلکه ظاهر و اباحت است زیرا که اصل همین است پس باین جمله مندوب بودن او بیان فرمود و اذ احمل التردد  
مرفوعا و البیع فی و در سندش حجاج بن ارطاة است و او ضعیف است گفت بهیچ محفوظ از جابر و قوف است و الراحم وقفه علی جابر کذا  
رواه ابن جریج و غیره زیرا که اعرابی از وی سوال کرده و وی از ان جواب داده و اجتهاد را در وی مسرح نیست و مروی است از جابر بن  
و در وی یحیی بن ابی نعیم ضعیف است و آخرجه ابن عدی من وجه آخر ضعیف زیرا که در سندش ابی عصمه است و او را کاذب گفته اند و عجم  
از ان ایمر که تصنیف کرده اند در احکام مجرده از اسانید نقل کرده اند تصحیح وی از ترمذی و تنبیه کرد و مؤلف امام بر آنکه در تصحیح وی نظر است زیرا که اکثر  
بر تصنیف حجاج اند و اتفاق دارند بر آنکه وی مدلس است و گفت بودی اللق نیست که اعتبار کرده شود بکلام ترمذی در تصحیح وی چه اتفاق کرده اند  
حفاظ بر ضعیف وی مثل آمده و ابن المبارک و ابن مهدی و یحیی القطان و یحیی بن سعید و احمد بن حنبل و غیرهم و افراط کردند ابن جریم است  
که آن کذب باطل است در سبل گفته و فی الباب احادیث لم تقم بها حجة و نقل کرد ترمذی از شافعی که انه لیس فی العمرة شیء ثابت انھا  
تطوع و فی ایجابها احادیث لا تقوم بها الحج کحیث عایشه الماضی انتهى **و عن** جابر بن عمر و روایت است از جابر بن عمر بن  
الطح و العجرة فیضستان حج و عمره و دو فرضیه اند پس اگر ثابت شود این حدیث نامضی باشد برای اباحت عمره مگر مصنف در اینجا ذکر محرمین  
این حدیث نکرده و ذکر نگردان و لیکن در تخریص گفته آخرجه ابن عدی و البیهقی من حدیث ابن ابی نعیم عن عطاء بن جابر و ابن ابی نعیم ضعیف  
و قال ابن عدی هو غیر محفوظ عن عطاء و آخرجه ایضا الدارقطنی من حدیث زید بن ثابت **بزیادة** و لا یضکر بایضا بآیات و فی احدی طرقه  
و القاطع فی الاخری و رواه البیهقی عن زید بن ثابت من طریق ابن سیرین موقوفاً و اسناد صحیح و صحیح الحاکم انتهى و در حدیث ابن مسعود است  
مرفوعاً که فرمود آنحضرت متابعت کنید میان حج و عمره یعنی بکنید هر یکی را بعد دیگری پس بدرستی که آنها دو میکنند فقر و گنا مان اجنان که  
دو میکنند و نه آشنگری بریم و چرا که این را رواه الترمذی و النسائی و احمد و ابن ماجه و چون اول ایجاب عمره و عدم ایجابش مختلف آمده  
علما هم در وی سلفا و خلفا مختلف اند این عمره بوجوب رفته رواه عنه البخاری تعلیقاً و وصله عنه ابن خزيمة و الدارقطنی و علق ایضاً عن  
ابن عباس انهما القرینتان فی کتاب العدد و التمازج و العمرة و وصله عنه الشافعی و غیره و تصریح کرد بخاری بوجوب و تنویب کردن بران بقول  
باب وجوب العمرة و فضلها بعده حدیث ابن عمر و ابن عباس آورده و استدلال کرده اند و یکوان بر وجوبی بحدیث حج عن ابی بکر و اعتمر و ابن  
حدیث صحیح است صحیح الترمذی و رواه الترمذی شافعی گفته لا العلم فی ایجاب العمرة اجماعاً و منه و زیاده و احمد و الاصح منه بوجوب رفته اند خفیه لسا ذکر  
الاولی و لیکن در عالمگیری گفته العمرة عندنا سنة و لیست بواجبة و اما استدلال بقوله تعالی و اتوا الحج و العمرة فبما استطعتم آیت تنبیه  
و جوب تمام است و این متفق علیه است بعد احرام عمره و اگر چه بطریق تطوع باشد و ظاهر روایت از شافعی آنست که عمره فرض است و سبل گفته و الا  
لا یتقض عند التحقیق علی الايجاب لندی الاصل عدمه انتهى گویم جماعتی از اهل حدیث بوجوبی رفته سهم اشق و الثوری و المزی فی مروی است نقل  
بوجوب عمره از علی و عایشه و زین العابدین و طاووس و حسن بصری و ابن سیرین و سعید بن جبیر و مجاهد و عطاء و هو الراجح **و عن** ابن  
رضی الله عنه قال قیل یا رسول الله ما السبیل قال لا زاد و الا حلة گفت الشافعی گفته شد ای رسول خدا چیست مراد  
بسبیل در قوله تعالی من استطاع الیه سبیلاً فرموده نوشته یعنی آنقدر که در فقر و آمدن او را و عیال او را کافی باشد و را حله یعنی

سواری که بران سوار رود و آید در مصطفی گفته معتبر در زاد و راجه آنست که فاضل از حواجج ضروری باشد مانند دین و نفقه کسیکه نفقه او قسری  
و بیع مسکن و عید که بآن محتاج باشد ضروریست و کسیکه در میان می و دیگر سفر نیست و قوت شش و در راحله در حق او شرط نیست  
زیرا که عرف آنرا استطاعت می شمارند و اتقی رواه الدارقطنی و البیهقی و صحیح الحاکم و قال صحیح علی شرطهما و البیهقی ایضا من طریق  
سعید بن ابی عمرو عن ابی قتاده عن انس بن النبی صلی الله علیه و سلم قال راجح ارساله بیهقی گوید الصواب عن قتاده عن الحسن  
رسلا مصنف گفته یعنی الذی اخرجہ الدارقطنی و سندہ صحیح الی الحسن و لا ارى الموصول الا وها و روایت کرده است آنرا احاکم از حدیث  
جابر بن سلمه از قتاده از انس نیز مکررا وی از حماد ابو قتاده عن عبد الله بن اقدح عن ابی سئد و ابو حاتم گفته وی سنکر الحدیث است و رواه عیسی  
و اخرجه الترمذی و ابن ماجه و الدارقطنی من حدیث ابن عمر ایضا ای که اخرجه غیر من حدیث انس و فی اسنادہ ضعف و اگر چه  
ترمذی گفته که حسن است زیرا که در وی از ابراهیم بن زید از یحیی بن سئد احمد و نسائی گفته که وی متروک الحدیث است و رواه ابن ماجه و الدارقطنی  
من حدیث ابن عباس و سندش نیز ضعیف است و رواه ابن المنذر من قول ابن عباس و رواه الدارقطنی من حدیث جابر بن حدیث علی بن ابی طالب  
علیه السلام و من حدیث ابن مسعود و من حدیث عایشه و من حدیث عمرو بن شیب و من حدیث ابیہ عن جده و جمله طرق وی ضعیف است عبد الحی گفته  
طرقه کما ضعیفه و ابو بکر بن المنذر فرموده لایست الحدیث فی ذلک سند او الصحیح من الروایات و رایتہ الحسن المرسله و رفته است باین تفسیر  
اکثر است پس او شرط است مطلقا و راحله برای کسیکه خانه او بر مسافت است از مال که آمده که اگر قوت بای داشته باشد راحله شرط نیست  
لقوله تعالی یا توکل رجالا و غیر گفته هر که سواری عادت اوست لازم است او راجح و اگر چه زاد نداشته باشد ولیکن آنچه بران دلیل ذال است اعتبار از  
و راحله هر دو است شیخ الاسلام بن تیمیہ که شرح کرده بعد از حدیث زاد و راحله گفته که این احادیث مسند اند از طرق حسان و مرسل و مقبول  
و لالت می کنند بر اینکه منا و واجب او و راحله است با وجود علم آنحضرت صلی الله علیه و سلم باینکه بسیاری از مردم قادر اند بر پیاده رفتن و نیز حق التکلیف  
فرمود من استطاع الیسبیل الینی قدرت معتبره و جمیع عبادات و آن یا مطلق گفت است یا قدر زائد بران پس اگر اول معتبر باشد احتیاج بآن  
قد نیست چنانکه نیست احتیاج بسبوی آن در صوم و صلوٰه پس معلوم شد که معتبر خود زائد بران است و نیست آن گرنال و نیز حج عبادتی است  
که اقرار است و ران بسبوی مسافت پس وجوبش نیز معتبر باشد بسبوی مکان او و راحله همچو جهاد و دلیل اصل قول وی تعالی منست و لا علی الذین  
لا یجرون ما ینفقون حرج الی قوله و لا علی الذین اذا ما اتوا کما تحملهم الایه انتهی و مذہب این زبیر و عطاء و عکرمه و جاعتی از تابعین آنست که  
استطاعت عبارت از صحت است لا غیر لقوله تعالی و تزد و و افان خیر از و التقوی زیرا که تقوی درین آیت تفسیر است بزد و جواب داده اند  
که این مراد نیست چنانکه سبب نزولش ذال است بران و حدیث باب لالت می کند زیرا که مراد بزد و حقیقت اوست و این حدیث اگر چه طرق  
ضعیف است اما کثرت وی شده و ضعیف وی می کند مشکوکی در ذیل لا و طار گفته ان هذه الطرق بعضها یقوی بعضها لا احتیاج بهما اتقی و مراد بزدان  
کفایت فاضله از کفایت عول است تا عود و قوله صلی الله علیه و سلم کفی بالمرء ان ینصیب من یعول اخرجه ابو داود و مخرج مجزی است و اگر چه  
مال حرام باشد ولیکن آنهم می شود نزد اکثر گفته احد مجزی نیست غرضی در احیا گفته شد و از مخرج بیخ چیز است اسلام عقل و حرمت و استطاعت  
و هر که لازم شد او راجح فرض لازم شد او را فریض عمر و انتهی گویم و انس طریق نیز داخل است در استطاعت و معتبر و ران غالب است و غالب در  
که در موم سوار شود سلامت است و خوف حکم و هم دارنده عقل و مصطفی گفته از انجیل انس طریق است از قطع طریق و سباج و نایافتن طبع  
و آب و بنواضعی که مسافر در آن حل می کنند آب را از آن مواضع و نایافتن علف در مراحل انتهی و دلیل بر جواز سفر در بار کوب حجاب است

وحررت مبدیة تقریر آنحضرت ایشان را بران و کثرت ذکر استنباط بختیگر و جریان کشتی طران و در حدیث آمده خیار شد از آمان آنکه کشتی ایشان ابرسم زده **و عن ابن عباس** رضي الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم لقي مركباً بالبحراء فاستقبله  
 آنحضرت پیش آمد سواری چند را در وادایق و سگون و او وحاشی حمله نام جانی است بر سر مهره از مدینه منوره و قاضی عیاض گفته  
 یحتمل که این پیش آمدن در شب باشد و باین جهت آنحضرت را نشناختند و یحتمل که در روز باشد و آنحضرت را پیش ازین ندیده باشند  
 و مرکب بفتح را و سگون کاف جمع را کتب فقال من القوم پس گفت آنحضرت کیستند این گروه قالوا المسلمون گفتند مسلمانانیم  
 فقال امن انت پس گفتند تو کیستی فقال رسول الله فرمود من پیغمبر خدا فروغت الیه امرأه صبیالین برداشت بسوی آنحضرت  
 و پیش آورد زنی کو دکی را فقالت الهذا حج پس گفت آن زن آیا این کو دکر را اگر حج کند ثوابی و اجر می هست با وجود آنکه بالغ نیست  
 و حج بروی فرض نه قال نعم و لاک اجر فرمود آری مرا و ثوابی هست و ترا هم که او را بر سیداری و غمخواری می کنی اجر می و ثوابی هست  
 یا بهیبت آنکه ازین حکم سوال کرد یا بسبب هر دو امر اخراج مسلمان و مالک فی الموطا و البوداد و والنسائی و ابن حبان و له الفا و عندهم  
 و رواه الهندی من حدیث جابر و استقر به این حدیث دلیل است بر صحت حج صبی و انعقاد وی برابر است که نمیز باشد یا نه و ولی وی از  
 طرف وی آنچه حاج میکند بعل آرد و باین فتا و مذکور و لیکن این حج مجزئی نیست از حجة الاسلام بلکه واجب است بروی حج چون بالغ گردد  
 و حدیث ابن عباس ای غلام حج به البته ثم بلغ فعلیه حجة اخرى اخرجه الخطیب الضیاء المقدسی من حدیثه و فیه زیادة قاضی عیاض گفت  
 اجماع کرده اند بر اینکه مجزئی نیست از وی چون بالغ گردد از فرضیه اسلام گرفته شده که باز از فرضیه لقوله نعم چه ظاهرش اینست که آن  
 حج است و مقید از حج عند الاطلاق چیز نیست که مستقط و واجب باشد ولیکن علی اختلاف وی رفته اند و مذکور گوی از ایل مدعی منع صغیر  
 از حج ثبوتی گفته و این مرد و دست التفات کرده نشود بسوی آن بنا بر فعل آنحضرت و انتصاب فی و اجماع است بر خلاف وی و ولی که از طرف صبی  
 غیر مجزئی احرار می بندد کسی است که ولی مال او باشد چون پدر و جد و وصی و موصوب از طرف حاکم و او اقامت پس صحیح نیست احرار وی از طرف او مگر  
 آنکه وصی وی باشد از جانب می یا موصوب از جهت حاکم و قیل صحیح است احرار او و هم احرار موصوب و اگر چه آنها را اولادیت مال نباشد و صغیر  
 احرار ولی از طرف وی اینست که گوید بدل خود که گردانیدم او را و احرار منتهی در سبیل الاوطار بعد ذکر احادیث باب احتکاف علی الله فیوخذ من  
 مجموع هذه الاحادیث انه یصح حج الصبی و لا یجزيه عن حجة الاسلام و ابلغ و ذهاب الحق فمعین للضیاء الیه جماعین للادلة انتهى و هم روایت است  
 از ابن عباس رضي الله عنهما قال کان الفضل بن عباس رد دعی رسول الله گفت ابو فضل بن عباس من و لیت آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم در حجة الوداع و این در منی بود و بود و فضل در غایت حسن حال و جوانی و خوبی فجاءت امرأه من حاتم بن ادد بن ارقم  
 ختم بفتح مبعده و سگون و فتح مبعده و اکثر زنان این قبیل صاحب حسن جمال می باشند فعمل الفضل ينظر اليها و ينظر اليه پس  
 نظر کرد و گفت فضل بسوی آن زن و دیدان گرفت آن زن بسوی فضل یعنی هر یکی دیگری را نگاه میکرد و چشم در چشم نگاه میکرد و فضل مشاهد  
 جمال او را و نگران شد و آن زن نیز دیدن حسن فضل نگاه بجانب او کرد و گفت ای ابن القطلان ازین حدیث جواز نظر بسوی اجنبیه نزد من از  
 خنده شد و نگرانید و هر که آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن زن را حکم بتعطیه و جنک کرده و اگر نمی فهمید عباس که نظر جان من است که از او نگاه کنی  
 آنچه عباس فهمید آنحضرت تقریر میکرد و او را بران که انی التلخیص وجعل الله فی التلخیص وجعل الله فی التلخیص و جعل الله فی التلخیص وجعل الله فی التلخیص  
 الشق الاخر و شرح کرد رسول خدا که بر سید و اندر بروی افتد و زنی را نظر کند و نهاد دست بر میان فضل  
 و سبیل را بسوی جانب دیگر تا آن زن را نظر نکند و نهاد دست بر میان فضل

بن عباس فرمات گردن اور او در روایتی آمده پس گفت عباس ای رسول خدا! چرا برمی تابی گردن پسر عمر خود را فرمود ای عمر شیطان سگ است  
 برنجی آوم و در آینده است در گ و پوست ایشان فقاالت یا رسول الله ان فریضة الله علی عباده فی الحج ادکت ابی  
 شیخا اکیدا پس گفت آن زن ای رسول خدا! بد رستیکه فرض خدا بر بندگان او در حج گذاردن دریافتہ است پدر مرا در حالیکه پیر کیست  
 و ضعیف است بحدیکه لا یشیت علی الراحلة نمی تواند بر جای ماندن بر شتر سواری و در بعض الفاظ وی آمده و اگر بر بندم او را می تسم  
 بروی یعنی از ترک در تصنی گفته و از انجاقوت ثبوت بر راحله است بغیر مشقت شدیدہ زیرا کہ چون سائلہ عرض ثبوت بر راحله تقریر کرد آنحضرت  
 صلی اللہ علیہ وسلم از وجوب مباشرت بنیابت انتقالی فرمودند و بر اعمی واجب شود چون قائم بیاید و این فقیر را درین مسئلہ نظرست زیرا کہ  
 خدا تعالی فرمود تا بپس علی الاعمی حج الا یہ و این آیه اگر چه در جهاد است در حج نیز تمسک بآن میتوان نمود بجامع سفر اتمی افا حجه عنہ  
 آیا حج کف من از جانبی قال نعم فرمود آری بکن و حج گذاردن از جانب غیر اگر فرض باشد جائزست نزد عجز اگر فرو گیر و عجز تا وقت برگ  
 و امر کند آن خیر را و نفقه کند و بعد از موت اگر وصیت کند و اگر نقل است جائزست با وجود قدرت مطلقا و در بعضی روایات آمده و کہ از  
 والدین جائزست بی امر وی دبی وصیت و ذلک فی حجة الوداع و این ماجرا در حجة الوداع بود و در سبل گفته در حدیث دلیلست  
 بر آنکہ مجزی است حج از مکلف چون مایوس باشد از قدرت بر حج بذات خود مثل شیخوخت کہ زوال آن مایوس است و اگر عدم قدرت  
 از جهت مرض یا جنون است کہ امید صحتش هست پس صحیح نیست و ظاهر حدیث باز یاد د در سنت کہ لابد است وصحت تنجج از دو چیز  
 عدم ثبات بر راحله و خشیت ضرر از شدت پس سیکه شدت مضرا نیست همچو قادر است بر حمله و مجزی نیست حج غیر از طرف وی و گفته اند  
 ما خود میشود از حدیث اینکه چون یکی حج از طرف غیر تر عا بکند او را حج از طرف آن غیر لازم گردد و اگر چه بروی واجب نیست و وجوبش است  
 کہ آن زن بیان نکرد کہ پدرش استطاعت زاد و راحله دارد و نہ آنحضرت تفصیل آن از وی جست و در کرده اند باینکہ نیست در حدیث بگر  
 اجزائہ و وجوب و تعرض نکرد بان و جائزست کہ شناخته باشد آن زن و وجوب حج بر پدر خود چنانکہ دالست بر آن قول وی ان فریضة الله علی  
 عباده فی الحج و این عبارت دلالت میکند بر علم وی بشرط دلیل و وجوب کہ آن استطاعت است و اتفاق کرده اند آنانکہ قائل اند باجرائی حج از غیر  
 غیر بریکه مجزی نیست مگر از موت یا عدم قدرت از عجز و مانند آن بخلاف نقل کہ مذہب احمد و ابو حنیفہ جواز نیابت است و ران از غیر مطلقا  
 بنا بر توسع کہ در نقلست و مذہب بعضی آنست کہ حج از فرض غیر مجزی نیست هیچکی را و این حکم خاص بهمین ن نبود و اگر چه اختصاص بخلاف  
 اصلست ولیکن مستدل لال کرده اند بزیادت کہ مرویست درین حدیث بلفظ حجی عنہ و لیس لاحد بعدک و در کرده اند این را باینکہ این  
 زیادت مرویست با سنا و ضعیف و بعضی گفته اند مختصست بولد و جوابش آنست کہ قیاس بروی دلیل شرعیست و آنحضرت صلی اللہ  
 علیہ وسلم تنبیہ فرموده است بر علت بقوله فی الحدیث فدين الله الحق بالقضاء كما ياتي بين آخر الدين قرار داده و دین صحیحست کہ قضایند  
 آخر غیر ولد بالاتفاق متفق علیہ و اللفظ للمخاري و درین حدیث روایات دیگرست در بعض وی آمده کہ سائل مروی بود و رسول  
 از حج از طرف مادر خود کرد پس جائز باشد تعد و قصد و هم روایتست از ابن عباس رضی اللہ عنہ ان امرأة من جهينة جاءت  
 الی النبي بد رستیکه زنی از قبیلہ جهینہ پیچید و او ثنات تحانیہ نام قبیلہ ایست آمد بسوی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مصنف  
 واقع نشد بر نام وی و نام مادر وی فقاالت ان احمی تذا لت ان محج فلم محج حتی ماتت افا حج عنها بد رستیکه مادر من نذر کرد  
 حج کند پس حج نکرد تا آنکہ مردن و آیا پس حج کف من از جانبی قال نعم حجی عنها فرمود آری حج کن از جانبی ارایت لو کان علی امك



حین انکس قاضیه آید میگرد اگر میبود برادر تو و اوی آیمای بودی تو که میگذاردی و اوم ویرا اقصوا الله فالله احق بالوفاء  
بگذارد و اوم خدا را پس خدای تعالی سزاوارترست بوفاء و گذاردن حق وی شیخ در ترجمه گفته درین صورت نیز جائز نیست مگر بوسیله  
و اتفاق و این مذهب ماست و نزد شافعی هر که مرد و در گرون وی حق خداست حج یا غیر حج واجب است قضای آن از راس مال و  
مقدم بر وصایا و میراث انتهی گویم در سبیل است که حدیث دال است بر حجج از نیست برابریست که وصیت کرده یا نه زیرا که واجب است قضای  
درین مطلقا و همچنین سایر حقوق مالی از کفار و بخوابان یافته اند این عباس بن زید بن ثابت و ابوهریره و شافعی و واجب است اخراج اجرت  
از راس مال تزوایشان و ظاهرش آنست که این مقدم است بر دین آدمی و هواد احوال الشافعی نیست این معارض قول وی سبحانه  
و کان لیس للانسان الا ما سی زیر که این عام است حدیث آنرا خاص کرده و این در حق کافرست و گفته اند لازم در آیه بمعنی علی است ای لیس  
علیه و اوم اللغه ای عظیم و قدری طعن العول فی هذا فی حواشی ضمه النهار و اذ البخاری حدیث دال است بر آنکه نافرج چون میرود و آن  
و ولد وی از طرفش حج بکند مجزئی باشد از وی و هم از نفس وی اگر حج نکرده است از طرف خود زیرا که آنحضرت از وی انپرسید که توجج از طرف خود کرد  
یا نه و بجهت آنکه تشبیه کرد آنحضرت او را بدین و قضای این از طرف غیر قبل از دین خود جائزست و در کرده اند بحدیث شهریه که دال است بر  
عدم اجزا اگر حج خود نکرده است و اما مسئله دین پس غیر جائزست او را صرف مال خود در دین غیر حال آنکه خودش بدین مطالبست و در حد  
و دلیلست بر شهر و نیست قیاس و ضرب مثل تا واقع باشد و نفس سامع و تشبیه بمجول الحکم معلوم زیرا که قضای دین از نیست معلوم بود  
تزوایشان و از راس مال بر آن تحسن افتاد و هم روایتست از ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله  
عليه وسلم ایضا صبی حج ثم بلغ الحنث فعليه ان یحج حجة اخرى نه که ام کو دک که حج کرد پیشتر رسید بلوغ را پس لازمست  
بر وی اینکه بگذارد حج دیگر حنث بکسر حاء و سکون نون بمعنی اثم مراد آنست که تا آنجا رسیده که بروی اثم برگارند یعنی بالغ شد این بطال گفته  
اجماع کرده اند از فتوی بر سقوط فرض از صبی تا آنکه بالغ شود ولیکن بعد از آنکه حج کند تطوع باشد نزد جمهور و ابو حنیفه گفت صحیح نیست احرام او  
و لازم نمیشود او را چیزی از محظورات احرام بلکه حج وی بر طریق تدبیرست و تقدیم الکلام فی ذلک و ایضا عبدل حج ثم عقی فعليه  
حجة اخرى و هر چند که حج کرد پیشتر از او کرده شد پس بروی است گذاردن حج دیگر و باین رفته اند حنفیه و اذ ابن ابی شیبة و ابن جریر  
و الا سمعیلی فی مسند الامش و الحاکم و صحیح الخلیف فی التاریخ و البیهقی و رجاله ثقات الا انه اختلف فی رفعه و رجال سند  
ثقة اند مگر آنکه اختلاف کرده شده است در رفع آن و المحقق انه موقوف و محفوظ نزد محدثین آنست که موقوفست بر ابن عباس  
این خرمیه گفت صحیح موقوفست و محدثین الکلام نیزست در رفع و وقت وی و اخرجه کذلک ابن عدی سنن و ابیة عن شعبه بهیة گفته شد  
بر رفع آن محمد بن المنذال و زواه الثوری عن شعبه موقوفه فاصنف در تلخیص گفته و این نزدیک اسمعیلی و خطیب از حرب بن شریح  
از زید بن زریجست از طریق متابعت محمد بن منهل و مؤید صحت رفع اوست انچه روایت کرد ابن ابی شیبة در صنف خود از ابن عباس  
که گفت احنفوا عنی و لا تقولوا قال ابن عباس و ظاهرش اینست که اراده رفع کرد و کند انهی کرد و ایشان را نسبت نمودن آن بسبب  
و درین بابست از جابر نزد ابن عدی و سندش ضعیفست و اخرجه ابو داود فی المکرر سیل و در وی یک اوی مترجمست و احتجلی که  
بر آن احمد و روایت کرد محمد بن کعب القرظی قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انی ارید ان احد فی صدور المؤمنین ایضا صبی حج به ابله  
فما اجراه فان ادرک فعلیه الحج و مثله قال فی العبد و راه سعید بن منصور و روی الشافعی حدیث ابن عباس این تمیز گفته مرسل چون عمل کرد

بر آن صحابه حجت است بالاتفاق و گفت که این صحیح علیه است زیرا که وی از اهل عبادات است پس حج از وی صحیح باشد مگر خبری نبود زیرا که قبل از مخاطب بودن بفعل آورده و هم روایت است از ابن عباس رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يخاطبهم فقال يا ايها الذين آمنوا ان الله يحب المتطهرين يعني يقول لا يخلو رجل بامرأة الا بأكفها خلوت نساء مردی بازنی یعنی زن بیکانه خواه جوان باشد یا پیر و این اجماع است و وارد شده که ثالث این هر دو شیطان است و آیا غیر محرم قائم مقام محرم درین امر می تواند شد باین طرز که همراه این هر دو کسی باشد که معنی خلوت را اهل گرداند ظاهر آنست که می تواند شد زیرا که معنی مناسب نمی خواند ایضا شیطان است فتنه را می آید هر دو خلوت و بغت یعنی تنهایی ساختن الا و مع هذا و هم مگر آنکه باشد با وی محرری و غیر محرم کسی که کساح با وی جائز نباشد ابد خواه جوان باشد یا پیر و در بعضی روایات فقهاء آمده است که اگر با وی زنی باشد که برومی و ثوق و عجم و صلح و عفت است جائز باشد و بعضی گویند زنان باشند متعدد و با یک ن و اینست و بعضی گویند در هجرت از دار حرب صحبت شرک است زیرا که اقامت در آنجا حرام است فقال گفته لا بد است از محرم عملاً بلفظ الحدیث و لا تسافر المرأة الا مع ذي محرم و باید که سفر کنند بکر یا همراه محرم و اصل در نهی تحریم است این طلاق است در قلیل و کثیر سفر و وارد شده اند احادیث مقیده این الطلاق مگر آنکه الفاظ آنها مختلف است در لفظی لا تسافر المرأة سیرة لیله الا مع ذي محرم و در لفظی فوق ثلاث و در لفظی سیرة یومین و در لفظی ثلثة اسیال و در لفظی برید و در لفظی ثلثة ایام و قوی گفته مراد از تحدید ظاهر وی نیست بلکه هر مسافت که نامیده شود سفر زن منتهی عنه است از آن مگر با محرم و وقوع تحدید از امری واقع بوده است پس عمل بنحو آن نتوان کرد و علمای ادرین با تفصیل است گفته اند جائز است سفر زن تنها در هجرت از دار حرب و مخالفت بنفس خود و برای قضای دین و در و دو و غایت و رجوع از نشوز و این جمیع علیه است و اختلاف کرده اند در سفر حج و حبس و جهاد و گویند جائز نیست زن جوان را مگر با محرم و نقل کرده اند بعضی از شافعی که سفر کنند تنها وقتی که طریق با همون باشد ولیکن دلیل برین ناهمض نیست این دقیق العید گفته قوله تعالی و لد علی الناس حج البیت عموم است شامل بحال و نساء و قوله لا تسافر المرأة الا مع ذي محرم عموم است برای انواع سفر و هر دو عموم معارض یکدیگر اند پس سبیل ترجیح است میان هر دو و جواب تمیز بندگان احادیث نهی زن از سفر مگر با محرم مخصوص عموم آیت اند پس حدیث عام است از پیر و جوان و جماعتی از این گفته که پیر زال اسفرفی محرم هم جائز است و گویا ایشان نظر بر معنی کرده عموم را با مخصوص کردند و قیل نیست تخصیص بلکه عجز و نحو شایع است و جائز داشته اند بعضی اقامت نسائی ثقات بجای محرم بدلیل افعال صحابه ولیکن ناهمض نیست حجت بر آن زیرا که اجماع نیست و گفته اند جائز است او را سفر اگر باشد با ششم و ادله دال نیست بر آن فقام رجل پس ایستاد مردی مصنف گفته واقف نشدم بر نام وی فقال یا رسول الله ان امرأتی خرجت حاججة فلیس گفت ای رسول خدا بدرستی که بیرون آمده است زن من قصد کننده خانه کعبه را و انی الکذبت بضم همزه و سکون کاف و ضم تائی اول و کسرتا ثانیه و سکون بائی غر و کذا و کذا و بدینستیکه من نوشته شده و ثابت کرده شده است نام من در دیوان در جنگ چنین و چنین یعنی نام مرا با جماعت جنگ کافران در غزوات زدند نوشته اند که همراه ایشان بغیر از ایم پس چه کار کنم بجای دو هم وزن را تنها بگذارم که حج رود یا نه زن و هم قال ایضاً الحج مع امرأتک فرمود و بر او پس حج کن باز زن خود زیرا که غازیان بسپاراند و باز زن تو جوهر تو کسی نیست که برود و تفرقه علیه و اللفظ لمنسک اما احرازین حدیث اخذ کرده که زوج را باز و بر برای حج بیرون آمدن واجبست چون با او غیر این کس همراه نباشد و غیر آن گفته واجب نیست و امر را بر نذب حمل کرده اند اگر چه حمل بر آن بی قرینة نباشد و قرینة در اینجا قاعده دین است که بر هیچیک بذل منافع نفس خود بر آن

مختصیل غیر واجب بروی واجب نیست و نیز ازین حدیث معلوم شد که مرد را نمی رسد که زن خود را از حج فرض منع کند زیرا که این عبادت بروی واجب شده و نیست طاعت برای مخلوق در محبت خالق برابرست که بغیر قائل شویم یا تبرائی اول ظاهرست و بر تائی نیز زیرا که وی را نمی رسد که در برات و نه خود و مسامحت کند چنانکه او را می باید که نماز در اول وقت بگذارد و زوج را نمی رسد که او را از ان منع نماید و آنکه دارقطنی از حدیث ابن عمر فرمود آورده که زنی هست و او را شوهری است و زن در مال است و شوهر اذن نمیدهد او را در حج پس نیست زن که برود مگر با اذن و حج خود پس این محمول است بر حج تطوع جمعی که با این حدیثین با آنکه نیست در حدیث کتاب لالت بر آنکه برآمد آن زن بدون اذن زوج خود این تمییه گفته صحیح است حج زن بغیر محرم و بغیر مستطیع و جاهلش آنست که هر که واجب نیست بروی حج بجهت عدم استطاعت مثل معیض فقیر و معصوب و مقطوع الطریق و زن بغیر محرم و غیر ذلک اینها چون استکانت حاضر شد از شوهر حج کردن ایشان مجزئی باشد لیکن بعضی از ایشان محسن اند و ان محجوج ماشی و بعضی می جو حج بسا لت حج زن بغیر محرم و غیر ذلک است کما یستلزم فی تمام حدیثی که واقع شده در طریق واقع شده و نفس مقصود و هم روایت است از ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه و سلم سمع رجلا یقول لبیک عن شبر بدرستیکه آنحضرت شنید مردی را که تلبیه میکند و یگوید لبیک از طرف شبر سه بضم شین مجمر و سکون و حده و ضم را نام مردی که این مرد تلبیه را از جانب او میگفت و میخواست که حج بگذارد و از وی قال من شبر سه فرمود آنحضرت کیست شبر سه قال اخ لی او قریب لی گفت برادر است یا گفت خویش است مر اشک را وی است قال حججت عن نفسک قال لا فرمود آیا حج کردی تو از ذات خود گفت نکرده ام قال حج عن نفسک فرج عن شبر سه فرمود حج کن از خود بعد از ان حج کن از شبر سه این حدیث دلالت دارد که نیابت از غیر جائز نیست مگر بعد از ادا ای حج خود و این بر فتم است جماعتی از ائمه و شافعی و احمد از ایشان اند و جماعت دیگر میگویند جائزست و مذہب حنفیه و مذہب مالکین است و نیز در روایات دلالت است بر آنکه چون یکی بغیر حج از خود احرام از غیر است آن احرام از طرف وی شده از طرف غیر زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم امر کرد او را با اینکه حج را از طرف خود گرداند بعد از آنکه تلبیه از طرف شبر سه کرده بود پس دلالت کرد بر آنکه منع نشد نیست از طرف غیر و نه واجب میشد از طرف همان غیر و نیز معلوم شد که منع میشود احرام با صحت و فساد و مطلقا اگر چه محمول معلق باشد پس قوعش از غیر و بودنش از خود جائز و نه زیرا که احرام وی از طرف غیر باطل است بنا بر نهی و نهی معینی فساد و بطلان صفت حرام است یا نه قول اکثر ائمه آنست که صحیح نیست حج از غیر آنچه خود کرده است مطلقا خواه مستطیع باشد یا نه زیرا که ترک استغصال و تفریق در حکایت احوال است بر عموم و تیز حج واجب است در اول سال از سنوات اسکان و چون اسکان یا بد از نفس خود بکند و جائز نیست که از غیر خود بکند چه اول فرض است و تائی نقل میگوید که بروی دین باشد و از وی سطل البکان کنند و نزد وی و با هم بقدر وفای دین بوده است پس او را نمی رسد که جز در دین خود در دین دیگری صرف کند و نه گفتند آنکه اگر حج بروی واجب باشد او را امر کنند که بدایت بذات خود کند و هر که مستطیع نیست بروی خود واجب نیست او را می رسد که حج از طرف غیر بکند و لیکن محل بطاهر حدیث اولی است رواه ابوداؤد و ابن ماجه و الشافعی و الدارقطنی و ابن حبان البیہقی صحیح ابن حبان البیہقی گفته اسنادش صحیح است و نیست درین باب صحیح تر ازین استی و بطریق این حدیث سه است از ابن عباس از عائشه و از جابر و از ابی بطریق عبده بن سلیمان است و عبده ثقه محجبه است و صحیحین قد تابعه علی رفته محمد بن سیر و محمد بن عبید الله الانصاری و گفت ابن معین اثبت الناس در عبید عبده است و محمد بن جریر و داود عبد الحق و ابن القطان رفعوا اثر او گفت طحاوی صحیح موقوف است و الرااج عند احمد و قفه و گفت احمد رفع او خطاست و رواه موقوف عند عن سعید کذا و گفت ابن مند و ثابت نیست رفع او و گفت دارقطنی مرسل اصح است صنف گفته بود کما قال

لیکن این تقویت رفع میکنند زیرا که از غیر رجال اوست و توقف کرده اند بعضی در صحیح آن در حاشیه تخیص گفته رفع مقدم است بر وقف و وصل  
برابر سال انتهی این عید گفته حکم کرده احد در روایت پس خود صالح که آن مرفوع است پس مطلع شده باشد بر ثقت رفع کننده گفت و رفع کرده اند  
آنرا جماعتی بنا بر آنکه اگر توقف هم باشد بر ابن عباس پس نیست در وی مخالفتی برای وی و هم روایت است از ابن عباس رضی الله عنه  
قال گفت وی خطبنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ان الله کتب علیکم الحج فقام اقرع بن حابس خطبه کرد ما را  
رسول خدا پس گفت در آن خطبه که بدستیکه خدای تعالی نوشت یعنی فرض گردانید بر شما حج پس ایستاد اقرع بن حابس که در وفای تمیم در فتح که  
اسلام آورد و او را کوفه القلوب بود و در جا بلیت و اسلام شریف بود و شانی داشت فقال فی کل عام پس گفت آیا در هر سال فرض است حج  
یا رسول الله قال لوقلتها لوجبت گفت آنحضرت اگر گویم من آن حج را یعنی برای وجودی آری هر سال فرض است هر آینه واجب میگردد  
در هر سال و اگر واجب گرد در هر سال عمل نکنید بدان و نمی توانید کرد و بخت غایت مشقتی که در دست به بذل اموال و حیران اهل و اولاد و مفارقت  
اوطان خصوصاً اهل بلاد بعید و در ویاتی بعد از وفای بخت زیاده کرده و لو وجبت تقوی و اولو لم تقو و ابما لعنه تعظم ظاهر این حدیث در آن است که احکام موقوف  
بآنحضرت چنانکه در بعضی سنت و ولید در بعضی روایات آمده که آن در فرمود ترا و بار جواب میدهند که قول عام است بوحی باشد یا از پیش خود محول  
مسئله علم اصول است و در وی خلاف بین العلماء است فالجج من پس حج در عمر یکبار فرض است فما زاد فهو تطوع پس سیکه زیاده بر  
یکبار کند نفل است رواه الخمسة غیر الترمذی یعنی احمد و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و رواه البیهقی و الدارمی ایضا و اصله فی مسلم و ابن  
ابن حبان و صحیح مسلم است من از حدیث ابی هریره رضی الله عنه و انفا وی این است که گفت ابو هریره خطبه کرد ما را رسول خدا صلی الله  
علیه وسلم پس فرمود ای مردمان تحقیق فرض گردانیده شده است بر شما حج پس بکنید حج را پس گفت مردی که نام وی اقرع بن حابس بود آیا هر سال  
حج کنیم ای رسول خدا پس خاموش ماند آنحضرت تا آنکه گفت آن مرد این کلمه را سه بار پس گفت آنحضرت اگر میگفتم آری هر آینه واجب میشد حج هر سال هر آینه  
نمی توانستید کرد و بیکبار گفت بگذارید مرا اما سیکه ترک دهم شمار را پس ملاک نشدند آن کسانی که پیش از شما بودند و بسبب بسیار رسیدن ایشان و اختلاف کرده ایشان  
بر پیچیدن ایشان پس چون من کنم شمار را چیزی پس بیاید از آن بکنید آنچه می توانید و در طاققت شماست چون نمی کنم و باز دارم شمار را پس بگذارید  
اگر ایتام و کمال و کثرت این حدیث انس عند ابن ماجه و رجاله ثقات و روی الحاکم و الترمذی له شاهدان من حدیث علی کرم الله وجهه و سند منقطع

## باب المواقیت

جمع میقات است و میقات هزنگام کار و جای آن و غالب آمده این اسم بر جای احرام بستن که از آنجا بی احرام نگذرد و هر آفاق را موقوف  
معین ساخته اند که از آنجا احرام ببندند و عن ابن عباس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم وقت کاهل  
المدینه ذاک الحلیفه بدستیکه آنحضرت میقات گردانیده است برای اهل مدینه ذاک الحلیفه که نام جای است بزده مرحله از مکه و از مدینه  
بر یک فرسخ و آنجا حدیث است که احرام نیست از آنجا رسول خدا صلی الله علیه وسلم و چاهی است که سسمی است به هر علی و این بعد از اقیست  
شیخ الاسلام بن تیمیه کرم الله وجهه که برده مرحله است یا اقل یا اکثر بحسب الطلاق طرق زیرا که از آنجا تا مکه چند راه است و نامیده میشود  
بودی عقیق و مسجد شمس سخی است مسجد شجره و در وی چاهی که علامه بمجال چاه علی گویند بجان آنکه علی در آنجا باجن مقاتله کرد و این دروغ است زیرا که  
باجن هیچیک از حبابه مقاتله نکرده و شان علی از آن بلند تر است که جن برای قتال وی ثابت مانند نیست هیچ فضیلتش برای این چاه و نه مذمت  
و مستحب نیست سنگ و غیره و انداختن در آن انتهی و حلیفه بضم حاء صغیر حلیفه است و حلیفه واحد حلفاء است تصنیف در فتح گفته مکان هر وقت

میان می و مکه دو کم دو صد میل است قاله ابن جریر و توفی گفته میان می و مدینه شش میل است و و هم کرده که گفت میان هر دو یک میل  
و هو ابن الصباغ انتهى و لاهل الشام المحققه و مراحل شام را حفته است بضم حیم و سکون جای جمله و فاما موضوعی است برست  
هر جمله از مکه و آخر مدینه هم گویند قاله النووي فی شرح المذهب و در وی نظر است زیرا که در قاموس گفته که دو و هشتاد میل است از مکه  
و استجاست غریب که قال صاحب النهایه و مصنف در فتح گفته میان می و مکه پنج یا شش میل است شیخ الاسلام ابن تیمیه گفته این قرینه  
قدیمه معجوره است که مدینه اش با مکه و امر و وزیران است و لهذا احرام می بنده در دم از مکانی که قبل از و است و آخر از رابع گویند بسبب  
یافته شدن آب در اینجا برای غسل و این بریقات کسی است که حج کند از ناحیه مغرب بلکه شام و مصر و لیکن اهل شام چون از مدینه منوره میگذرند  
چنانکه درین اوقات دیده میشود احرام از میقات مدینه می بندند که مستحب برای ایشان همین است بالاتفاق و اگر تا شیر کنند احرام را تا جحین  
ترشح است و با فعل عادت غالب حجاج که از مدینه منوره بکسریه رجوع کنند و بر و الحلیفه میگذرند آنست که تاخیر میکنند احرام را تا رابع یا آنکه  
از میقات نزدیکه از بعد و ظهور علم اثم و موجب از دم است بلکه نزدیک جبرج او صحیح نیست و همچنین کسانی که شافعی المذهب اند چون از راه  
دیر و در محاذی یلمی رسد احرام حج و عمره نمی بندند تاخیر میکنند تا رسیدن جده و بعضی تا جده و از آنجا با طینان خاطر محرم میشوند حال آنکه نزد شافعی  
هم حجاز است از میقات گناه و موجب است سنت ایشان درین باب قبول شیخ ابن حجر که شافعی است که در تحفه المحتاج شرح المذاهب نوشته که  
سافت یلم تا که بر بر سافت جده تا که است پس حاجی را می رسد که احرام از یلم بندد و از جده بندد و حجتی از یلم تا بر سافت و غیر آن و برین علم تحقیق  
کرده اند زیرا که سافت تا یلم و مکه بر سافت جده تا که با ثبات رسانیده و لیکن مفسد جبل و تعصب بسیار است و لاهل نجد قرن المنازل  
و برای اهل نجد موضوعی که نام وی قرن المنازل است قرن بفتح قاف و سکون را بلا خلاف در میان اهل علم از اهل حدیث و لغت و تاریخ و اسما  
و غیر هم صاحب صحاح آنرا بفتح راضی ذکر کرده و صاحب قاموس تغلیطوی نموده و حکایت کرده و نوی اتفاق بر خطی وی و گفته اند که سکون نام  
جبل است و بفتح نام طریق حجاز و حیاض و يقال لقرن الثعالب موضوعی است نزدیک طائف برد و مرحله از مکه و اما قرن که او سن ابوی نسبت  
بفتح راست از بلاد یمن که ذانی القاموس و این بریقات اقرب موافقت است بسوی مکه و نجد در اصل معنی زمین بلند است ضد غور که معنی زمین است  
والآن نام بلاد عرب است که از یمن تا زمین عراق باشد و لاهل الیمن یلم و برای اهل یمن یلم بفتح تحتانیه و فتح لام و سکون هم هر دو مکرر نام  
جبل است از جبال تهامه برد و مرحله از مکه که ذانی القاموس و بفتح گفته که لک و زیاده کرده میان می و مکه سنی میل است انتهى و همین است بریقات  
اهل یمن و امر و زمین یمن این مواضع مذکوره بریقات اند برای اهل آن مواضع که مذکور شد و نیز این مواضع بریقات اند لیکن اهل  
علیون مکرسانی را که بیابند و بر سندن برین مواضع و بگذرند از آن من غیر اهل یمن از غیر اهل این مواضع یعنی اگر چه از کسان این آقا  
سعی نباشد اما لازم است ایشان را بسنن احرام وقت گذشتن بران بقصد اتیان مکه برای یکی از دو نسا که چنانکه اهل مدینه بر شام  
از حقه احرام بندند و اهل شام که بر مدینه رسد از ذی الحلیفه محرم شوند یا اهل یمن بر راه یمن برسند از سمت یلم احرام بندند و این اجبت  
و اگر تاخیر کند تا میقات خود می باشد و لازم آید او را دم عند الجمهور و مالکیه گویند جائز است او را تاخیر تا میقات خود اگر چه فضل بر  
او خلاف است و حدیث محتمل است زیرا که قوله من لهن ظاهرن عوم است برای اهل این اقطار برابر است که بر میقات خود گذرند یا بر  
میقات دیگر و او را درست عدول بسوی میقات خود و چنانکه اگر شامی بر ذی الحلیفه بگذرد و لازم نیاید او را احرام بستن از آنجا بلکه او حقه بندد  
و عوم قول وی و لیس اتی طینان قال است بر آنکه معین نیست بر شامی و مثال مذکور احرام بستن از ذی الحلیفه زیرا که وی از اصل او نیست

ابن دمیق العید گفته قوله لا یل الشام المحض شامل کسی است که از ابل شام بر ذی الحلیفه گذشته و کسی که گذشته و قوله لمن اتی علیین شامل کسی است که از ابل شام ندی الحلیفه در کرده و کسی که در کرده پس در ایجاد و عموم معارض یکدیگر اند منصف گفته و حاصل میشود انفاکک باینطور که قوله من یمن من سفر قول اوست وقت لا ابل الیه یعنی از الحلیفه من در ابل مدینه سکنته اویند و هر که سالک طریق میقات آنهاست و بر میقات ایشان گذشته است نه گویم اگر صحیح شود حدیث عروه که آنحضرت توفیت کرد برای ابل مدینه و کسانیکه گذشت بر ایشان ذوالحلیفه را ظاهر شود که چندی میقات شام است چون مدینه نیاید زیرا که این هو اقیست محیط بیت اند بجز احاطه جوانب عرم و هر که بگذرد بجانبی از جوانب عرم لازم آید او را تعظیم حرمت می و اگر چه بعض جوانب وی دور تر از بعض باشد معین اراد الحج والعمرة از کسانی که اراده کرده اند حج و عمره را و آخرین حدیث معلوم میشود که هر که از میقات بگذرد بی اراد حج و عمره لازم نیست او را احرام برای دخول که صحیح از مذہب شافعی همین است و داخل شدن غیر احرام و بالاتفاق ثابت است که حج و عمره نزد قائل و جوب وی یکبار واجب است پس اگر بر هر داخل که حج و عمره واجب گردانیم اکثر از یکبار واجب و در حدیث جابر است که در آمد آنحضرت روز فتح مکه و بود بروی خامه سیاه بغیر احرام رواه مسلم والنسائی و فی الباب عن انس عند احمد و البخاری و در تبیل الاوطار گفته مسلمانان در عهد آنحضرت مکه آمد و شد میکردند برای حجاج خود و میقول نیست که امر کرده باشد کسی را از ابل یا احرام قصه الحجاج بن علاط و کذا قصه الی قتادة لما عقر حمار الوحش داخل المیقات و هو حلال و قد کان ارسله لغرض قبل الحج فجاوز المیقات لا بدیة الحج و الا العمرة ففرص علی الله علیه وسلم مع ما یقتضی لودم الوجوب من استصحاب البراءة الاصلية الی ان یقوم دلیل یثقل عندها استثنای و در حدیثی روایت شده است در آمدن مکه بی احرام اگر چه اراد حج و عمره ندارد و از جهت قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم تجاوزت المیقات راجح کی احرام است و این حدیث مطلق است مقید ب اراد حج و عمره بلکه وجوب احرام برای تعظیم این بقعه است پس بر اینست حجاج و متعمر و حجاز ایشان و اما آنکه داخل میقات است او را حاکم است دخول مکه بی احرام از برای حاجت خود زیرا که در آمدن او مکه را بسیار میشد و در ایجاب احرام هر بار حج است پس حکم اهل مکه است که فی الهدایة در سبل گفته هر که جائز نیگوید تجاوز میقات بغیر احرام مگر برای ابل حاجات همچو خطا بین پس دلیل او آثار سلف است و الاقوم بهما حج و عمره که در اید یکبار داده خود و نیست هیچ نسک از حج و عمره ندارد و تجاوز کند از میقات بغیر احرام بعد نماز شود او را اراده می کند و نسک وی احرام بند از جایگاه داده کرده است و لازم نیست او را عود کردن بسوی میقات انتهی و الله اعلم و من کان دون ذلك فمن حیث انشا و کسیکه باشد و رای این موضع پس احرام بند از جایی که انشا کرده است احرام را یا از ابل خود یا وطن یا از غیر او و در وایتی باین لفظ است پس کسی که باشد و رای این موضع داخل آن پس احرام وی از جایی اوست که در اینجا ساکن است و همچنین در چنین حق اهل مکه من مکه یا آنکه ساکنان مکه احرام بندند از مکه و این مخصوص است حج و از برای عمره اهل مکه از زمین جل احرام بندند و الا آن متعارف موضع می است که نام او تعظیم است و این موضع قریب ترین موضع حل است مکه و عایشه از همین جا برای عمره احرام بست بامر آنحضرت و در اینجا موضع می است که او را سجده عایشه میگوید یعنی جائیکه اسنخا عایشه نماز کند و احرام بست در صغری گفته میقات احرام عمره در حق کسیکه خارج حرمت است موافق میقات حج است و میقات احرام عمره کسیکه در حرمت حل است بدلیل حدیث شیخین که آنحضرت عایشه را بعد قضای حج به تعظیم فرستاد و تعظیم اقرب اطراف حل است مکه و در آنحال وقت تنگ بود و آنحضرت عازم سفر بودند پس اگر احرام عمره در حرمت نمیتوانست شد آنحضرت در حیان وقتی تکلیف خروج بسوی حل نمیدادند و انتهی گویم در سبل گفته اهل مکه عام اند از آنکه سکنته مکه باشند یا حجاز و این و از آن بسوی آن و احرام برای حج بسته باشند یا عمره و از اینجا معلوم شد که میقات عمره اهل مکه است مثل حج و همچنین میقات قارن از ایشان یکبار



ولیکن محب طبری گفته که وی نمیدانم هیچ کس را که مکه را میقات عمره گردانیده باشد و جوابش آنست که آنحضرت میقات عمره همین مکه گردانید  
 باین حدیث و آنچه از ابن عباس روی است که گفت ای اهل مکه هر که خواهد از شما عمره پس باید که بگرداند میان خود و میان او بطن محسب را  
 و نیز گفت هر که اراد کند از اهل مکه عمره کردن را بیرون آید بسوی تنعیم و شجا و زکند حرم را پس این آثار موقوفه است مقاومت حدیث موقوف نمیشود  
 و اما آنحضرت عایشه را بخرج بسوی تنعیم پس برای تلبیس قلب او بود و دخول در مکه در حالیکه مستقره است همچو دیگر صوابات خود زیرا که وی  
 احرام عمره بسته بود و آنحضرت مکه را فاضل شد و در آمد مکه و طواف نکرد به بیت چنانکه دیگر زمان کردند که میاید لکن قولها یا رسول الله یصد الناس  
 بتسکین و اصدار بنسک قال انظری فاخرجی الی التنعیم فاحلی منه الحدیث و این محتمل است که اراد او تشابه داخلین از محل بسوی مکه بعمرو بود  
 و نیست در وی دلالت بر آنکه صحیح نیست عمره مگر از نعل برای کسیکه در مکه باشد با احتمال نه که عمره مکه حدیث کتاب نتواند شد و گفت طاووس  
 بنیدانم کسانی که عمره میکنند از تنعیم اجری یا بنیدانم عزب میشوند گفته شد معذب چرا باشد گفت زیرا که بیت و طواف را ترک میکنند  
 و بیرون می روند چهار میل و درین مدت دو صد طواف میتوان کرد و هر طواف که کند عظم باشد در اجراء رفتن در غیر مکه  
 مگر آنکه این کلام وی در تفصیل طواف بر عمره است امام احمد گفته بعضی مردم عمره را بیکه بر طواف اختیار کرده اند و بعضی مقام طواف را اختیار کرده  
 و نزد احباب اجماع عمره مکی چون احرام آن از مکه بند صحیح است ولیکن لازم می آید بروی دم بنا بر ترک کردن احرام از میقات در سبیل گفته می آید  
 اینکه الزام دم بروی بی دلیل است متفق علیه در مصنفی گفته فائدة توقیف باین مواقف عدم تجاوز است از آن بغير احرام پس اگر  
 پیش از مواقف احرام کند جائز باشد لیکن آنحضرت صلی الله علیه وسلم خلفا از ذی الحلیفه اختیار کردند نه از مدینه پس از میقات افضل است  
 و افضل آنست که از اول میقات احرام کند و اگر از آخر میقات احرام کند گناه نیست بروی و اگر از میقات بگذرد لازم است عود قبل از  
 تلبس بنسک و اگر از عود مانعی است ظاهر آنست که دم لازم شود بقول ابن عباس من نسی من نسیه شیئا او ترک فلیه ق و اما تنهی گویم و به  
 قال مالک و ابو حنیفه و الشافعی و احمد و الجمهور و عطاء و مخی گفته نیست بروی چیزی و سعید بن جبیر گفته صحیح نیست حج او شافعی گفته اند پس  
 اگر عود کرد بسوی میقات قبل تلبس بنسک با قیض شدن وی دم و بهم در مصنفی است و اگر برای کسی گذشت که گذر بر میقاتی ندارد و نزدیک مجاز  
 میقات می باید که احرام بندد و اگر مجازات کرد و بر میقات احتیاط آنست که از ابعده میقاتین احرام بندد و اگر از اقرب کرد و بعد لازم نیست  
 زیرا که عمل بخت شرع نموده است انشی و عن عائشه رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم وقت لاهل  
 العراق ذات عرق بدرستیکه آنحضرت میقات گردانید برای اهل عراق ذات عرق را بکسر عین جمله و سکون را و بعد وی قاف و ضعیفی  
 شرقی مکه بر دو مده موازی قرن عرق بکسر عین کوچه خرد و گویند و عراق بلاد معروف است طول آن از عبادان تا موصل و عرض آن از قاد  
 احلوان و شمره و بمرق بجهت آنست که این بلاد بر عراق جمله و فرات است و عراق ساحل بحر را گویند و راه ابو اود و النساء و اهل  
 عند مسلم من حدیث جابر و آن این است که گفت آنحضرت مهمل اهل مدینه از ذی الحلیفه است و طریق دیگر حنفیه و مهمل اهل عراق ذات عرق  
 و مهمل اهل نجد قرن و مهمل اهل یمن یلم که آن را ویه شاک فی رفعه مگر آنکه راوی حدیث جابر شک کرده است در رفع آن زیرا که  
 در صحیح مسلم است از ابی الزبیر که وی شنید جابر بن عبد الله را و پرسیده شد از حمل پس گفت شنیدم گمان میکنم او را که رفع کرد آنرا بسوی  
 نبی صلی الله علیه وسلم پس جزم نکرد و رفع و فی صحیح البخاری ان عمر هو الذی وقت ذات عرق و در بخاری است بدرستیکه  
 عمر بکس است که میقات گردانید ذات عرق را برای اهل عراق و لفظ وی این است که گفت عمر اهل بصره و کوفه را که به پیغمبر مقابل قرن

از راه خود پیش محمد و در برای ایشان ذات عرق را انتهی و مسلمانان اجماع کردند بر آن تجمیع و در مستقی گفته نص بر توفیق ذات عرق در قوت مثل غیر خود نیست پس اگر بشنود رسد بدین نباشد وقوع اجتماع بر روی آن زیرا که وی موفق بود بصواب و وی را حدیث نرسیده پس اجتماع کرد و موافق نص و مروی است رفع آن بلاشک از حدیث ابی الزبیر از جابر بن عبد الله بن جابر و راه احمد فروغی و جابر بن عبد الله و ابن عمر و در اسنادش حجاج بن ابراهیم است و رواه ابو داود و الدارقطنی و غیر هم حدیث عایشه از نبی الله علیه و سلم وقت لایل العراق ذات عرق با سنا و جید و رواه عبد الله بن احمد ایضا عندها و قد ثبت مرسلان محول و عطاء ابن تیمیة گویند که الا حدیث المرفوعه الجیاد و الحسنان بحج العمل بمثلها مع تعدد روایات و مجیها سند و در مسلمة من وجه شتی و عند احمد ابی داود و الترمذی عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه و سلم وقت لایل المشرق العقیق میقات گردانید آنحضرت صبحا اهل المشرق عقیق را ترندی گفته این حدیث حسن است نووی گفته پس کما قال زیرا که در سندش یزید بن زیاد است که روایت میکند از محمد بن بن عبد الله بن عباس از ابن عباس بن یزید ضعیف است اتفاق محمد بن مسلم کرده اند روی غیر واحد از ائمه صنف در تخیص گفته در نقل اتفاق نظر است که شناخته میشود از ترجمه وی و او را علتی دیگر است که مسلم در کئی گفته نمیدانم و او را سماعی از جودی محمد بن علی انتهی و تحقیق نصیح عین و کسوف موضعی است قریب ذات عرق که میقات اهل عراق است لیکن بیش از تحقیق است و تحقیق هم نام وادی است بر سهیل از مدینه منوره و ظاهر آنست که آن مراد نیست مگر آنکه از جانبی باین موضع رسیده باشد و طبیی گفته صح است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیان نکرده اهل شرق میقاتی بلکه امیر المومنین عمر حدیث وقتی که فتح کرد عراق را و خواستند مردم آنجا که برای ایشان میقاتی متعین گرداند امام شافعی گفته احرام از تحقیق می باید بست احتیاطا و جمعی باین احمد شین و ابن عبد البر گفته اجماع کرده اند اهل علم بر یکد احرام اهل عراق از ذات عرق احرام است از میقات عقیق است از ذات عرق گفته اند که اگر این حدیث ابن عباس اصلی باشد منسوخ خواهد بود زیرا که توفیق ذات عرق در حجه الواع بود و چون اکل مدینه و اهل او را روایت حارث بن عمر سمعی که گفت آدم که آنحضرت را صلی الله علیه و سلم و وی در سنی بود یا عرفات و گردشده بودند او را مردم گفت پس چون دیدند اعراب وی آورد گفتند این وی مبارک است گفت و توفیق کرد ذات عرق را برای اهل عراق رواه ابو داود و الدارقطنی فاکمل کلا و حجاج و ابی انکه اصل در ساقیت این است که چون آمدن بکه معظمه در حالت نزولیدگی سو و عرفات که بمن و ترک غلای نفس مطلوب است و در تکلیف مردم بپستن احرام از بلد خود حرجی ظاهر است چه نظر بعضی از ایشان بر ساقیت یک راه دو راه است اندا واجب شد که آنکه معلوم در احوال که خاص کنند تا از آنجا احرام بسته بیایند و تاخیر کنند احرام را بعد از آن ضرورت که این موضع ظاهر و مشهور باشد و بر هیچکس مخفی نبود و گذر اهل آفاق بر آنها باشد پس استقرار کرد شارح آنرا و حکم نمود باین موضع و اختیار کرد برای اهل مدینه البعد و اوقیت از زیرا که مدینه مبطوحی است و ما را زیان دار الاجرة و اول قریه ایست که ایمان آورد بخدا و رسولش پس اهل مدینه احق آنکه باینکه مبالغه کرده شود در اعتلای کلمه الله و خاص کرده شوند بزیادت طاعت خدا و نیز بزیادته اقربا و طاعت که ایمان آورد در زمان رسول خدا و خالص کرد ایمان خود را بخلاص حوالی و طائف و یامانه و جز آن که نیست حرج در آن انتهی

بَابُ وَجْهِ الْأَحْرَامِ وَصِفَتُهُ

وجوه جمع وجه است و مراد بدان انواع است که متعلق است بآن احرام و آن حج و عمره است یا مجموع هر دو احرام و تحریم حرام گردانیدن چیز و در حج و عمره چند چیز حرام میگردد که بیان آن خواهد آمد و تحریم نماز نیز ازین باب است یا احرام مبنی در آمدن در حرمت و چون احرام سبب استباحه دخول حرمت نام کرده شد بدان و مراد بصفت احرام که لغیتی است که فاعل آن بسبب می محرم می شود عن عائشة



غایة الایجاز بالغنی للیب فاما من اهل بعثه فحل یس کسکه الابلال که در بعثه پس حلال شد و بیرون آمد از احرام نزد قدوم مکه بجز از آنکه  
بقیه اعمال پیش از ایام حج و اما من اهل حج اوجع الحج والعمره فلم یحلوا واما کسانیکه الابلال کردند حج تنها جامع کردند حج و عمره پس  
حلال نشدند و نه برآمدند از احرام و در بعضی نسخ فلم یحل یضمیر مفرد آمده حتی مکان یوم الفجر تا آنکه شد روز نحر یعنی روز عید که وقت تمام شدن حج  
و بر آمدن از احرام است اگر چه طواف باقی است و در اینجا دلالت است بر آنکه ازین رکن هر سه نوع حج واقع شده پس محرم حج مفرد بود و محرم عمره  
مستحب و محرم هر دو قارن و بهم دلالت است بر آنکه محرم حج تنها از عمره حلال نشد مگر روز نحر و این مخالف چیزی است که ثابت شده است از احوال  
از چهار وجهی در صحیحین غیر آنکه امر کرد آنحضرت کسی را که نبود با وی بی که فسخ کند حج را بسوی عمره پس قبول باشد حدیث عایشه بنحیه و  
بکسکه با وی بی بود و احرام حج تنها بسته و بی مانند کسی است که بی فرستاده و احرام هر دو بسته و علما اختلاف کرده اند قدما و محدثان  
در فسخ حج بسوی عمره که آیا خاص است بکسانیکه حج کردند همراه آنحضرت صلی الله علیه و سلم یا نه و در سبب گفته و قد بسط ذکرک ابن القیم فی زاد المعاد  
و افزون ماه بر ساله و لا یجوز فیها نقل الخلاف و الاطلاق انتهى گویم جائز است فسخ حج بسوی عمره نزد گروهی از اهل ظاهر برای هر واحد و به قول احمد  
و مالک الشافعی ابو حنیفه و بسط کلام درین مقام در سننک خود کرده ایم فلیرجع الیه متفق علیه در مصنفی گفته ارکان حج پنج چیز است  
احرام بقول خدای تعالی الحج اشهر معلومات و ظاهر است که درین مدت بجز احرام تصور نیست پس آن جزو حج باشد و وقوف بعرفه پیش  
الحج عرفه و شقی بنی اصفاء و المروة بحديث حسن دارقطنی و بهقی یا ایها الناس ستوا فان السعی قد کتب علیکم و بقول عایشه چنانکه بیاید و حق  
بقول خدای تعالی لیقفوا القشمر و طواف بقول خدای تعالی و لیطوفوا بالبيت العتیق و ارکان شمره همین چیزهاست  
سوائی و وقوف عرفه از جهت استقرار افراد سبزه و یافتن این چیزها در وی پس این چیزها ارکان حج و عمره اند و حج و عمره تبرک  
یکی ازین چیزها شبیه شود و تبرک یکی ازینها مجبور بدین نیست و غیر ارکان سنن اند بعضی اباغض مجبور بدین و بعضی غیر مجبور است

### باب الاحرام وما يتعلق به

باب در بیان در آمدن در یکی از دو تنگ و چیزی که متعلق است بدان و محرم کسی است که شامل است باعمال حج یا عمره یا نیت در مصنفی گفته  
و اگر نیت نکرد و تکلیف است احرام منعقد نمیشود زیرا که نیت شرط عمل است و اگر نیت کرد و تکلیف نگفت ظاهر آنست که صحیح باشد زیرا که تکلیف  
است و فرضیت او آنچه ثابت نشده است و احرام در حج و عمره بجای تکبیر تحریمه است در نماز چه در آن تصور خلاص و تنظیم  
و ضبط و غیرت حج بفعل ظاهر و متذلل و خاشع گردانیدن نفس است برای حق جل و علی بر کمالا و عادات مالوفه و انواع تحمل تحقیق معان  
تعب و مشقت و شغف و تغییر است برای خدای و اخذ قدیر جل جلاله و عمره ناله **عن** ابن عمر رضی الله عنه قال ما اهل رسول الله  
صلی الله علیه و سلم الا من عند المسجد گفت این عمره الابلال نکرد آنحضرت مگر از نزدیک مسجد ذی الحلیفه که میقات اهل مدینه است و در و  
ر دست بر کسیکه گفت احرام نیت آنحضرت از بیدار و در روایتی است از نزد شجره چون برخاست شتر وی و درخت مذکور نزد مسجد بود  
و در سلم است که بگذار و در و رکعت بذی الحلیفه پسترو چون ستوی شدند ناله نزد مسجد ذی الحلیفه الابلال کرد و در لفظی این است بود رسول خدا چون  
می در اور د پای مبارک خود را در رکاب و بر میداشت او را بر پشت خود ناله الابلال میکرد و از مسجد ذی الحلیفه و از اینجا پیدا شد اختلاف در آنکه  
تکبیه بعد از نماز بود یا بعد از استعا بر پشت نافه ازین حدیث معلوم شد گفتن او است بعد استعا بر پشت نافه و باین اخذ کرده است  
شافعی و نزد حنفیه تکبیه بعد از نماز مسنون است و قول مالک نیز چنین است در هر دو گفته تکبیه که تحقیق صلوات که مروی است از آنحضرت و اگر

بعد از استوار بستن راحله کن نیز درست است و لیکن بعد از نماز افضل است و مشهور در مذہب امام احمد بعد از نماز است و مختار نزد بعضی از اصحاب وی بعد از استنوا است و در شرح کتاب عمری گفته معید بن جبیر گفت گفتیم باین عباس عجب از صحابه رسول خدا اصلی است علیه وسلم که اختلاف کرده اند در اهل مال رسول خدا که بعد از نماز و یا بعد از دست تبار بستن ناکه پس گفت ابن عباس بدرستی که من در انارم بحقیقت حال اهل مال کرد آنحضرت بعد از فراغ کعبین احرام پس شنیدند که آنرا قومی و یا دیگر وقتند پس از آن سوار شدند آنحضرت و اهل مال کردند پس شنیدند آنرا قومی و گفتند اهل مال آنحضرت بعد از این حال بود و بعد از آن روان شدند و در بیدار که موضعی بلند است برآمد و اهل مال کردند و شنیدند قومی و لیکن برودند که الان ابتدای اهل مال کرد و ابتدای اهل مال آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آنم در صغای او بود و از اینجا حاصل شد توفیق میان ولایت و از حرام و اجتماع درج بسیار بود و آنکه گفته اند که میر و ان از شمار بود و از صدهزار کس متجاوز بود و از هر طرف که چشم نگاه میکرد آدمی بنظر می آمد و مراد از مسجد ذی الحلیفه مسجدی است که بعد از زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنا کرده اند و در زمان ابن عمر مسجد بود و زادی سخن موافق این زمان کرده و بهر حال آنحضرت نماز ظهر گزارده از مدینه روان شدند و نماز عصر در ذی الحلیفه گزارده و شب آنجا بسر کرده و باحرام بست و چون پیش ناکه برآمد و ایستاد و تکبیر گفت متقی علیه در سبل السلام گفته دلالت کرد حدیث بر آنکه فضل احرام بستن است از بیعت قبل وی و اگر احرام بست پیش از آن پس گفت ابن المنذر که اجماع کرده اند اهل علم که این احرام است یا کرده زیرا که قول صحابه که توفیق کرد آنحضرت برای اهل مدینه ذی الحلیفه را مقتضی آنست که اهل مال از همین موافقت می باید بست و قاضی است منقی نقصن زیادت پس اگر زیادت حرام نباشد لا اقل ترک آن فضل باشد و اگر نی از اجتماع بجز از آن قائل میشویم بآنکه زیادت بر مقدار است و بر مقدار است و بجز اعداد صلوات و بری جاز غیر مشروع است یا نه نقصن از آن و ما جز نمیشکفیم بآنکه بنا بر اجماع مذکور و بنا بر آنچه مروی است از چند صحابه اهل احرام بر بیعت چنانکه احرام بست ابن عمر از بیت المقدس انیس از حقیق و ابن عباس از شام و اهل مال کرد عمران بن حصین از بصره و ابن مسعود از قادسیه و وار و شده است در غصیه آیه که حج و عمره تمام این هر دو آنست که احرام بندد برای آنها از دوزخه اهل خود از علی و ابن مسعود و اگر چه تاویل می توان کرد که مراد ایشان آنست که انشای غیر از اهل خود کنند زیرا که در احرام است از علی که در مدینه با این لحظه که تمام عمره آنست که بشی گئی برای آن از بلاد خود یعنی اشتباکی برای آن سفر مغر از بلده خویش چنانکه اشتبا کرد آنحضرت در عمره حدیبیه و قضیه یعنی عمره القضاء سفر از شهر خود و اوست برای این تاویل که علی خود آنرا کرده و نه هیچیک از خلفای راشدین و احرام نکردند برای حج و عمره مگر از بیعت بلکه خود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نکرد پس چه حرام تمام حج و عمره باشد یا آنکه نه آنحضرت کرده و نه احدی از خلفا و نه جاهل صحابه آری در احرام از بیت المقدس مخصوصه حدیث ام سلمه آمده که گفت شنیدم رسول خدا را اصلی الله علیه وسلم بپوشیدن اهل من مسجد الاقصی بعمرة او حج عفره را تقدم من و نه رواه احمد و در لفظی این است من احرام من بیت المقدس غفره را تقدم من و نه رواه ابو داود و لفظ وی این است من اهل حجة او عمره من مسجد الاقصی الی مسجد الحرام غفره را تقدم من و نه و اما خرا و حجت له البته شک از راوی است و رواه ابن ماجه بلفظ من اهل حجة من بیت المقدس کانت كفارة لما قبلها من الذنوب پس این مخصوص باشد به بیت المقدس و احرام از آنجا بخصوص فضل باشد از احرام از سوا قیست و دلیل است و در احرام ابن عمر از آنجا و نکرد این از مدینه یا آنکه بعضی از ایشان تضعیف کرده اند حدیث را و بعضی تاویل کرده اند انشای سفر است از آنجا انتی و امدا علم و عن خلاد بفتح خای حمزة و تشدید لام از قنات ثالبین است بن السائب عن ابیه بسین جمله روایت میکنند از پدر خود که سائب است من رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انی جبرئیل فامرني ان امرأحتی ان یرتوا صواهم بالاهلال



گفت آنحضرت آمد مرا جبریل پس امر کرد مرا که امر کنم یاران خود را که بلند نکنند آوازهای خود را با بلال و در روایتی عوض اهل لفظ تلبیه گفته و مراد یکی است و اگر چه اختلاف در ذکر فضل است اما اینجا رفع صوت افضل است و الا مالک فی الموطا و الدارمی و الشافعی و ابن حبان و الحاکم و البیهقی الخمسة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و گفت مالک شنیدم از بعض اهل علم که دوست شنیدم از لیک گفتن را عجب بر نازی و بالای هر بلندی از زمین و شنید وی از بعض اهل علم که میگفتند نیست لازم بر زنان بلند کردن آواز گفتن لیک باید که بشنوند زن نفس خود را خرجی فی الموطا و صحیح الترمذی و ابن حبان الحاکم در روایت کرده ابن ماجه که بر سیده شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم که ام اخیال فضل است فرمود ع و شج و در روایتی از سائب از آنحضرت آمده که آمد مرا جبریل و گفت باش عجل عجل شجاج عجل رفع صوت است و شج خبر بران و این همه داخل است بر استحباب رفع صوت بتلبیه اگر چه ظاهر امر وجوب است و وجوب قته است این ابی هریر و حکاه ابن قدامه عن بعض المالک و الخطابی عن مالک ابی حنیفه و ابن ابی شیبه روایت کرده که اصحاب آنحضرت بلند میکردند آوازهای خود را بتلبیه تا آنکه بلند میشد و می افتاد آوازهای ایشان و این فتنه اندر جمهور و شافعی و احمد گفته سنت است و از مالک مروی است که رفع کنند آواز بتلبیه مگر نزد مسجد حرام و مسجد منی و در بعضی گفته مستحب است بلند کردن آواز بتلبیه در حق مردنه در حق زن و مستحب است که ایشان در حق مرد و زن هر دو زن هر چه خصوصاً نزدیک تفایر احوال باشند رکوب و نزول و صعود و هبوط و اختلاط رفا انتهى و اختلاف کرده اند در وجوب دم به ترک تلبیه این شناس از مالک و صاحب هدایه از حنفیه گفته اند واجب است قائم میشود مقام آن فعلی که متعلق است بجمع و توجیه بر طریقی و حکایت کرده است ابن عبدالبر از ثوری و ابو حنیفه و ابن حبیب الکی و زبیری شافعی و اهل ظاهر که آن کنی است در احرام منعقد نمیشود بدو احرام و ابن سعد از عطاء بسند صحیح آورده که فرض است و حکاه ابن المنذر عن ابن عمر و طائوس و عکرمه و عن زید بن ثابت از فقهای حابه و کبار ایشان است کاتب جمی و جامع قرآن و قائم بفرائض بود رضي الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم یجوز لاهل الکاه و اغتسل بدستیکه آنحضرت بر نه شده برای احرام خود و غسل کرد و اهل مالک یعنی رفع صوت است و مراد بان در اینجا احرام است که سبب بلال باشد و در نسخه مصابیح لا حرام واقع شده و این غسل مستحب است و اکمل و افضل و اگر وضو کنند نیز کفایتی است و در بعضی گفته مستحب است غسل کردن درین سه حالت یعنی برای احرام و دخول که و قوف عرفین اگر عاجز باشد از غسل تیمم کند یا نکند و قول آمده و ظاهر آنست که غسلی که برای تطهیر و قطع را حرام نمیدانند تیمم عوض او نمی تواند شد انتهی عزالی گفته اغتسلات مستحبیه سنونیه در حق غسل اول برای احرام از بیقات پستبر برای دخول که پستبر برای طواف قدوم پستبر برای وقوف عرفه پستبر برای وقوف بزدلفه پستبر برای طواف زیارت پستبر غسل برای رمی هر سه جار و نیست غسل برای رمی جمره عقبه پستبر برای طواف وواع و ندید شافعی در قول جبرید غسل برای طواف زیارت و طواف وواع پس بقیه غسل باشد انتهی و انوار گفته سنون است برای داخل از طریق مدینه و شام غسل کردن بپندی طووس و داخل شدن پیاده یا از تنیه که او خارج شدن از آن و این تنیه علیاست در بطحار واه الترمذی و الدارمی و البیهقی و مالک از قطنه و الطبرانی که می چنانکه غسل برای احرام مستحب است همچنان مستحب است گرفتن از ریش و بروت و غیره و محلی گفته مستحب است تا مپس برآ احرام بمحلق عانه و تطهیر البط و قص شارب و تقلم افکار و لائق آنست که این امور را مقدم کند بر غسل و مشکه فی العالمیه و فی یاده کرد در وی حلق راس برای کسیکه عادت آن داشته باشد از مردان و الا تصریح وی و در بعضی گفته و کسیکه معتاد باشد بموی سر از ابتدای حال که اول اشهر حج است موی گها بار و تا نزدیک حل از احرام شعاع خارج ظاهر شود انتهی و در حدیث ابن عباس است مرفوعاً که یفسا و بعض



غسل کنند و احرام بپوشند و تمام سناسک بگذارند جز آنکه طواف بخانه کعبه رواه ابو داود و الترمذی و حسن بن عوفیه و ضعفه العقیلی از روی ابی البقی عن ابن عباس قال غسل رسول الله صلی الله علیه و سلم ثم لبس ثیابا یجد شمس و سجدت ضعیف است زیرا که در وی یعقوب بن عطا بن ابی رباح ضعیف است و مروی است از ابن عمر که گفت از سنت است اینکه غسل کنند چون از اداء احرام نمایند و در آمدن مکه بخوابند و می آید استحباب تطیب قبل از احرام و عن ابن عمر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم غسل مایه لبس محرم من الثیاب بدستیکه آنحضرت پیرسیده شد چه چیز جانزست است که پوشش محرم از جامه ها و چه چیز نبوشد قال فرمود لا لبس القميص یوشی بیهرا نهنا قصص یضمتین جمع قمیص و نه ثوبی که در معنی قمیص باشد در سناسک شیخ الاسلام ابن تیمیہ است که نیست محرم را ثوبی قمیص نه با آستین نه بی آستین برابر است که در آن هر دو دست خود درآرد و بپوشد یا محروق و همچنین نبوشد جنبه و نه قبا که در وی دست داخل توان کرد و همچنین در ع که نامش عرق چین است و امثال ذلک باتفاق ایمنه و اگر بیند از وقت بار بردن و بهای خود بشیر اذ حال بدین لبس در وی نزاع است و این است معنی قول فقها که نبوشد محیط و نه محیط را یعنی لباسی که بقدر عضو باشد انتهی و لا العمامه و نبوشد دستار مارا و نه کوفیه را و نه کلاه را و نه جامه را که ملصق سر باشد و لا غیر ذلک نووی گفته تمهید را سن در حق محرم مجمع علی تحریم است و آثار وی لبس الاکث ابو حنیفه گفته هرگز آنکه و ثنائی و چه بود گفته اند که نیست احرام در وی او و میرسد او را تعطیه آن و جزین نیست که واجب است کشف وجه در حق زن و حدیث بحجت بر ایشان و همچنین است کلام در محرم است که جائز نیست تعطیه سر او و نه ثنائی واجب و لا حق و همچنین جائز نیست لبس محیط و الاکث اوزاعی و ابو حنیفه که بیند جائز است تعطیه را سن و النیاس ان محیط و حدیث وارد است بر ایشان و اما تعطیه وجه محرم نیست پس جائز است نزو قابل تحریم تعطیه را سن انتهی و لا الشرا و یالات و نبوشد از ارمار او و در لبس قمیص سر او لبسین است آنهاست بر وجه تعارف چنانکه بر این ادر بر افکند و تنیان را در پایها بگذارد و الا اگر بر تن افکند مثل رد اچیزی لازم نمی آید زیرا که در آن صورت نمی گویند که بر او پوشیده و از او پوشیده و در لبس گفته اند قمیص ثوبی است که محیط بدن باشد از تفصیل و تقطیع و جامه ها محیط سر باشد پس ملحق است باین غیر این از آنچه معطی را سن باشد خطابی گفته ذکر عمامه و بر لبس بخا دل است زیرا که جائز نیست تعطیه را سن نه بمختار و نه بنادر مجوز انش و لا الذالنس و نبوشد بر شنها و بر لبس بضم موحده و سکون را بعده ثوبن تفسیر کرده اند او را بقلنسوه طویل یعنی کلاه دراز و آن غشیه قاصه است در معرفت آن و آنچه مشهور است این است که از بلاد شام می آرند تمام بدن و سر و گردن را می پوشد و در وقت باران می پوشد موافق عرف دیار ما از بارانی میگویند از صوف سفید و جز آن می باشد و خطابی گفته بر لبس هر ثوب است که سرش از وی باشد و ترق و بدان جنبه باشد یا در ع یا غیر آن و لا الخفاف و نبوشد و در باران و آنچه در معنی او است همچو موق و جوب و غیره الا احد لا یجد علی این مگر یک نیاید نعلین را که فروخته میشود یا بآنها اولیکن نیست با او حسن فاعمل از عواج و علیه خود فی لبس الخفین پس پوشد روز بار او یقطعه ما اسفل من الکعبین و باید که بر دهر و دوزخ را پایان تر از بر دوزخ باشد تا از حد خوشگی بر آید بجاری و مسلم از حدیشان عبا آورده اند که شنیدیم رسول خدا را خطبه گفت بعرفات هر که نیاید از آن لبس باید که پوشد سر او لب را و هر که نیاید نعلین باید که پوشد خفین را و مثله سنده احمد و طاهرین است که این ناسخ حدیث باب باشد که در وی حکم بقطع خفین است زیرا که این حدیث در عرفات در وقت حاجت بود و حدیث بن عمر در مدینه قال ابن تیمیة فی الفتاوی و رحمه الشارح و شیخ الاسلام ابن تیمیة در سناسک خود گفته اگر نعلین نیاید بختین پوشد و نیست بروی طلع آن زیرا که از کعبین زیرا که آنحضرت مکرر بقطع او و لا پسته حضرتت کرد و بعد از آن در عرفات و لبس سر او لب برای فاخذ از او و لبس خفین

برای فاقد نعلین و اول باز که نخصت بقطع کرجحت آن کرد که قطع باشد نعلین می شود و از آن صحیح جواز لبس با دو ان الکعبین است  
 مثل نخت مغرب و مداس و حجم و خود کج برابر است که واجد نعلین باشد یا فاقد آن و چون نعلین و آنچه قائم مقام اوست نیاید مثل حجیم  
 و مداس موزه پوشیده قطع کند آنرا همچنین چون از از نیاید سر او را بپوشد و این صحیح قول علماء است و در عرفات بود که راه این عمر و همچنین جاکو  
 بهر آنچه از حبس از او زد با نعلین مجرم راست که ملحق شود بقبا و حبه و قمیص با نعل آن و مستطی شود بلحاف و غیره و لیکن سر نپوشد مگر از  
 برای حاجت انتهی گویم جمهور تاویل کرده اند حدیث ابن عباس را بر این مطلق بر مقید و گویند که ایام احمد که بعد از قطع نعلین رفته نیز  
 قابل است باین قاعده و این جوی گفته اند بقطع را محل بر اباحت باید کرد و نه بر شتر اطلاق بعد شین شوکانی در نیل الاوطار گفته خفی نیست که  
 این تکلف است و حق آنست که نیست تعارض در میان مطلق و مقید بنا بر امکان جمع میان هر دو بجل مطلق بر مقید و تاجع ممکن است جمع کرد  
 واجب است ترجیح نتوان رفت و اگر مضمر بسوی ترجیح جائز باشد ممکن است ترجیح مطلق باین طور که آن ثابت است از حدیث ابن عباس بن جابر  
 و روایت دو کس از حج است از روایت یک کس انتهی گویم چون حدیث ابن عمر مقدم است و حدیث ابن عباس مؤخر سبیل در اینجا ترجیح  
 مطلق باشد یعنی عدم قطع بر مقید یعنی قطع نه محل مطلق بر مقید و البتة اعلم و بقیة کلام درین سلسله در افاده الشیوخ بمقدار التناسخ و المنسوخ کرده ام  
 و لا یلزم لیسای شیا من الثیاب مسأله و عثمان و پوشیده از جامه ناجیزی را که سوده است آنرا از عفران و اختلاف کرده اند در علتی که  
 بجهت آن نهی کرده اند که آیا زینت است یا را بجهت کونیند را حجه است پس اگر باشد جامه آنچنان که از رسیدن آب بوی او ندهد جائز باشد  
 احرام در آن قرار داده است در روایتی که مگر آنکه باشد غسیل و اگر چه در وی مقال است و حرام است لبس غیر و مومض بر مردمان در حال احل  
 مثل احرام و لا در مس و نجاریه که سوده است آنرا و برین نسخ و او و سکون را گاه زردی است که رنگ کرده میشود بدان و آنرا نیز گویند  
 در سبب گفته اتفاق کرده اند بر آنکه مرد و تحریم در اینجا تحریمش بر مرد است و لایق نیست زن بدان درین حکم متفق علیة شیخ الاسلام ابن تیمیة  
 در سنن خود گفته جائز است احرام در جامه سفید و حجر آن از الوان جائز و اگر چه ملون باشد و مستحب است که احرام بندد در دو ثوب لطیف پس  
 اگر هر دو سفید باشد افضل بود و جائز است که احرام بندد در حج احباس ثیاب سیاه از قطن و کتان و صوف و سنت آنست که احرام بندد  
 در از او رود و برابر است که مخیط باشند یا نه باتفاق این و اگر احرام بندد در غیر این هر دو جائز باشد اگر است از ان چنین که پوشیدنش  
 رواست انتهی و اللفظ مسلّم و زیاده کرد بخاری در روایتی این عبارت را و لا ینقب الی آة الخیمة و نقاب بر روی نمیکنند  
 زن احرام کننده و اختلاف کرده اند علماء در آن جمهور منع کنند و حنفیه جائز گویند و بهر روایتی عند الشافعیة و المالکیة شوکانی گفته این مردود  
 بیض حدیث و در فتح الباری گفته ام یختلفوا فی سغما من ستر وجهها و کفیهما باسواء النقاب و التفازین انتهی و گفت فاطمة بنت المنذر گوید  
 که خارجی افکنده زوایای خود را و ما محرماتیم همراه اساور بنت ابی بکر پس آنجا رسید که بر راه مالک فی الموطا در مسوی گفته معنی وی آنست  
 که می پوشیدیم زوی خود را بسندل ثوب برای منع البصار مردم و برین انداز اهل علم چون محتجانی باشد از بشرة وجه و اعتراض کرد صاحب کتاب  
 در مذنب احمد بر قید تجانی و گفت ظاهر آنست که این معتبر نیست و نیست در حدیث انتهی شوکانی فرموده ظاهر حدیث خلاف او است  
 زیرا که ثوب مسدول سالم از اصابت بشرة نمی تواند ماند پس اگر تجانی شرط می بود آنحضرت بیان میکرد آنرا انتهی بهیچ از راهی که از ابی حنیفه  
 نقل کرده که قوله لا ینقب المرأة از قول ابن عمر است در حج در خبر و گفت صاحب امام که این محتاج دلیل است و حکایت کرده است ابن منذر  
 نیز خلاف در آن که از قول ابن عمر است یا از حدیث قد رواه مالک فی الموطا عن ارفع عن ابن عمر موقوفه او و از طرق سنت در بخاری معنی اول و

ولا ملبس القفازين وينوشد بر دست قفاز را بضم قاف و تشدید فا و زای در آخر کوششی است که زن آن عرب برای دفع سرما بر دستها پوشند که انگشتان و کف و ساعد همه را می پوشد و در میان آن پنجه است پر کرده شده و بعضی گفته اند نوعی از زیور است که زنان در دستها پوشند و روالا احمد و الترمذی و النسائی و صحیح و ابوداود و الحاکم و البیهقی محلی گفته شافعی در ام از سعد بن ابی وقاص آورده که امیرمیکرد دختران خود را بلبس قفازین و احرام در شرح السنه گوید جواز قفازین برای آنها انظر است گویم حدیث وارد است بر آن در سبل گفته مصنف حدیث در بیان آنچه حرام است بر زن مجرمه نیارده و آنچه از احادیث ثابت شده انتقاب است و مثل راوست بر قع که مفصل باشد بر قد رست و جبر که وارد است بدان نص می پوشند زن روی خود و بغیر این مثل خمار و ثوب و هر که گفت روی او همچو سر مرد است بهیچ چیز آنرا نپوشد پس نیست دلیل باوی و حرام است بر وی لبس قفازین و لبس ثیاب مورس و مفرغ و مباح است حلیه و جگران و اما صید و طیب و خلق را اس لبس ظاهر آنست که زن آن درین باب در حکم مردانند و اما التفاس و آب و مسابشرت محل بر اس و ستر اس بدست و تخمین نهادن او بر مخدّه و زدن او پس غیر مضر است زیرا که صاحب اولابن نیست و نیست فدییه بر لبس خفین لعدم النعلین و خفیه گویند واجب است و عین عاکشه رضی الله عنها قالت کنت اطیب رسول الله صلی الله علیه وسلم لاحرامه قبل ان یحرم کف عاکشه بودم من که خوشبو میکردم آنحضرت را وی مالیزم طیب ابرائی احرام وی پیش از آنکه احرام بندد و کحل قبل ان یطوف بالبيت و برای حل و یعنی بیرون آمدن از احرام پیش از آنکه طواف کند بجا که کعبه معلوم خواهد شد که روز عید که از مزدلفه یعنی می آیند بعد از ریجی جمعه عقبه از احرام بر می آیند و همه چیز حلال می شود الا زمان لبس بکجه می آیند و طواف می کنند بعد از آن لبسوی منابر میگردند و زمان نیز حلال میشود پس مراد بکل اجلال کامل است که هر محظور بسبب آن حلال میشود و طواف الزیارة و بعض اجلال مثل طیب و غیره بر می حلال شده بود و بهر حالت زن آن باقی است و ظاهرش آنست که خلق در می کرده و طواف باقی مانده و تمام این روایت آنست که تطیب میگردم طیبی که در وی مشک بود گویا من می بینم در خشدین طیب ادر تارک آنرا آنحضرت صلی الله علیه وسلم و حال آنکه آنحضرت محرم می بود یعنی اثر طیب بعد از احرام در تنه نماند باقی میماند و عندیها الفاظ غیره و متفق علیه در حدیث دلیل است بر تحبای تطیب و اراده احرام و جواز استلامت او و این احرام و بر آنکه بقای لون ریج او بعد از احرام منفذ احرام و ضرورت و حرام بتلای و دست و حال آنکه بعد استعمال راوست بعد از احرام و این رفته اند جابره ایما از صحابه و تابعین و مشهور در مذہب خفیه و احادیث مستند بهین حدیث و نزدیک مالک و شافعی و بر روایتی از احمد مکرده است تطیب بخیری که باقی ماند از آن بعد از احرام و طیبی اباحت را قول شافعی و کراهت را قول مالک و ایجاب فدییه را قول ابو حنیفه ساخته و آنچه ما گفتیم مذکور است در هدایه و شروح و در شرح کتاب خرقی که در مذہب امام احمد است ذکر کرده که از ابن عمر پرسیدند از مردی که شب احرام بست و تطیب کرد و بر خاست صبح که بوی طیب می آمد از وی گفت اگر من طلا کنم بقطران و دست تروdam که آخر آنم و این خبر بیايشه رسید پس انکار کرد و بر این عمر و روایت که حدیث باب را و ابن التمری را دیدند که احرام بسته بود و در سروریش وی طیب بود و در سبل گفته رفته است بجاعتی بخلاف این و تکلف کرده اند درین روایت یعنی تاویل آن بخیری که تمام نمیشود بدان مدعای آنها یعنی میگویند که آنحضرت خوشبو نالید بستر غسل کرد پس خوشبو برفت زودی و در شرح مسلم بعد تصویب قول جهمو گفته استحب است تطیب برای احرام لقولها لا احرام و بعضی از ایشان گمان کرده اند که این خاص با آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم و تمام نیست ثبوت خصوصیت مگر بدلیل و حال آنکه دلیل برخلاف آن قائم است چه از حدیث عاکشه ثابت شده که کنانضج و جوهنا با الطیب المسک قبل ان یحرم فیغرق فیسبل علی وجوهنا و نحن مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فلاینها نار و اءا ابوداود

واحد و لفظ احرامين است که خارج مع النبي صلى الله عليه وسلم الى مكة ففصد جباهنا بالمسك الطيب عند الاحرام فاذا عرفت احدا  
سال على وجه ما فراه النبي صلى الله عليه وسلم فلهذا ما و نوان گفت که این خاص است بزمان زیرا که زمان و مردان برابرند و برین حکم  
باجماع پس حرمت طیب بعد از احرام است نه قبل از آن و اگر چه حال وی دائم باشد همچو کحاح زیرا که این از دواعی اوست و جزئین  
کنع کرده میشود و محرم از ابتدای کحاح ندانند استدامت او پس همچنین حال طیب است و طیب از نظافت است که مقصود از وی دفع رائحه  
که بریده است چنانکه مقصود از نظافت از رائحه منخ است که در اشعار و اخبار فرقه ایست و او را مستحب شد اخذ شعر و نظیر قبل احرام زیرا که  
بعد از آن ممنوع است و اگر چه باقی ماند اثر او بعد و اما حدیث مسلم و بخاری از زینبی بن اسید در قصه اعرابی که فرمود او را آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
اما خوشبوی که باست و آوده است بدان بدن تو پس بشوی آنرا سه بار با حدیث پس جوابش آنست که این سوال و جواب در خبرانه بود و در  
سنة هشتم و آنحضرت در سنده شازد و حج گذارده و اخذ با تحرام اوست زیرا که آخر ما سخن اول باشد یا بجبهت آنکه استعمال زعفران بر مردان  
حرام است نه باجبهت که بقای اثر طیب بعد از احرام حرام باشد شوکانی در شرح محقق گفته خوشبوی نماید اگر جمعا بین الادلة همین است راجح  
و جائز است استبرار طیبی که پیش از احرام بکار برده و در نیل الاوطار گفته محرم از طیب بر محرم آنست که ابتدای استعمال کرده و باشد بعد  
احرام نه آنکه نزد اراده احرام بکار برده و اثر لئون و ریج او باقی مانده و صحیح نیست بگویند ناجائز است استدامت طیب قیاسا بر عدم جواز  
استدامت لباس زیرا که استدامت لبس بخلاف استدامت طیب که طیب نیست سلبا استوائی هر دو لیکن این قیاس در  
مقابله الضرر است و هو فاسد الاعتبار انتهى **وعن** عثمان بن عفان رضي الله عنه ان سؤالا لله صلى الله عليه وسلم قال لا ينكح المحن

ولا ينكح ولا يخطب كحاح نکند محرم خود را و نکند کحاح دیگری بولایت و وکالت خود و خواستگاری نکند زن را هر سه لفظ رفع و جزم  
مروی است و خطبه یکباره خای زن بخوابتن و این مذہب جمهور علما و شافعی است و منی ازین هر سه تحریمی است و گفته اند در خطبه تشریعی است  
باجماع پس اگر اجماع ثابت شود و زن گمان نمی بریم صحت آن و ظاهر همین است که برای تحریم است در سبل گفته نقلی از ابن عقیل حنبلی دیدم که  
خطبه هم حرام است این تمییز گفته زیرا که آنحضرت نمی کرد از همه بایک نمی تفصیل فرمود و موجب نمی تحریم است و هیچ اثر و نظر معارض او  
موجود نیست انتهى و نزد علما و علمای و اهل کوفه جائز است محرم را تزویج چنانکه جائز است اشتراکی جاریه برای وطنی و تعقب کرده اند بآنکه این  
قیاس است در مقابله الضرر و هو فاسد الاعتبار و ظاهر نمی عدم فرق است در میان کسی که تزویج کند غیر ابوالایت خاصه یا عامه کالسلاطین  
و القاضی و بعض شافعیه گفته اند جائز است محرم را تزویج غیر ابوالایت عامه و این تخصیص است عموم نصرا ابلا تخصیص و نزد حنفیه جائز است  
هر سه امر و دلیل ایشان تزویج آنحضرت صلی الله علیه و سلم است میمونه را و حال آنکه محرم بود کمافی روایت ابن عباس در سبل گفته این قول مروود است  
زیرا که روایت ابی رافع که تزویج کرد آنحضرت میمونه را و حال آنکه محرم بود کمافی روایت ابن عباس در سبل گفته این قول مروود است  
قاضی عیاض گفته مروی نشده که تزویج کرده باشد میمونه را و حال احرام مگر تنها در حدیث ابن عباس تا آنکه گفت سعید بن مسیب که سهو و غلط کرد  
ابن عباس که چه میمونه خاله اوست زیرا که تزویج نکرد او را رسول خدا اگر بعد از آنکه حلال شد ذکره البخاری انتهى و در نیل الاوطار گفته حدیث  
ابن عباس حکایت فعل است پس معارض صریح قول یعنی نمی از آن نشود و لیکن مصیبه میمونی آن نزد قریب جمع است و میمونه را و رضای رحمت  
روایت ابن عباس از روایت غیر او باین طریق که فعل آنحضرت را تخصیص عموم قول او گردانند بکما تقرر ذلک فی الاصول چون فرض کنند  
تاخیر فعل از قول و اگر تقدم وی فرض کنند پس در آن خلافی است مشهور در اصول و جواز تخصیص عام متاخر بخاص متقدم کما هو المذهب

یا گویند این عام متاخر است و کما ذهب الیه البعض و چون این تفرق شد پس حق آنست که حرام است محرم را ترویج خود و ترویج دیگر  
 کما ذهب الیه الجمهور انتهى و راه مسلم و راه جامعه الالبخاری و همچنین مجموع و منی عند است جلع در مسوی شرح مؤطا گفته اگر حج را قبل  
 و قوف حج فاسد شد نزد یحیی و بروی یک گویند نیست و حج کند سال آینده نیست و هر دو تفرق و اگر حج را کرد و بعد و قوف حج فاسد نیست  
 و بروی است بدنه و نزد شافعی اگر حج پیش از تحلل اول است حج فاسد است برابر است که قبل و قوف بعرفه باشد یا بعد آن و بروی است بدنه و قوف  
 مضی در فاسد و قضا از قابل و اگر چه تطوع باشد و چون خارج شوند هر دو تفرق شوند برابر است حذر از مثل آنچه واقع شد در اول و اگر حج را  
 کرده است میان هر دو تحلل حج غیر فاسد است و لیکن بروی فدیة است نه قضا و این فدیة در قوفی شاة است و در قوفی بدنه و ذیل الاوطا  
 گفته کفار و وطی شاة است زیرا که اقل صدق هدی است و این مروی است از ابو حنیفه و دال است بر آن قوله صلی الله علیه و سلم و اید به یا  
 کما فی مسأل ابی داؤد و جمهور گویند بدنه است بر زوج و بدنه بر زوج و بدنه زوج واجب است بر زوج مطلقا و شافعی گفته اگر باشد زن  
 مکره نه مطاوعه و ابو حنیفه و محمد گویند بر زوج است مطلقا و شافعی در یکی از دو قول خود گفته علیه ما هدی واحد و شریع است تفرق و محکم است  
 در بحر از علی و ابن عباس و عثمان و اکثر فقهها و اختلاف کرده اند در آنکه واجب است یا نه بدنه عطا و مالک و شافعی در احد القولین وجوب است  
 و در قوفی بدنه و ابو حنیفه گفته نه واجب است و نه مندوب است و کانی بعد از این گفته اعلم انه لیس فی الباب من المرفوع ما تقوم به الحجة و الموقوف  
 لیس من قبل المرسل و لا رای حجة اقول الصحابة فی شعبة عن الترمذی هذه الاحکام و له فی ذلك سلف صالح کذا و الظاهر هی انتهى **عن**  
 ابی قتادة الا نضار بنی رضي الله عنه فی قصة صیدة الاحمار الى حشی و هو غیر محرم مروی است از ابی قتاده در قصة شکار کردن  
 او حمار و حشی را در عام حدیثیه و وی محرم نبود و در اینجا استشکال کرده اند بعد از این احرام وی و تجاوز از میقات و از آن جواب داده اند و از آنجمله  
 آنکه وی همراه آنحضرت نیامده بود بلکه ایل مدینه را و فرستاده بودند یا موقتیت تا آن وقت موقت نشده بود و ذکره فی السبل گویم صنف و تخریص  
 اثرم گویم صحیح حدیث را حجب میکردند از این حدیث و میگفتند چه قسم جائز شد ابو قتاده را تجاوز از میقات بلا احرام و حج  
 نمیدانند و چون آن دیدیم من آنرا مفسر در حدیث غیاض از ابی سعید که گفت بیرون آمدیم همراه رسول خدا صلی الله علیه و سلم و احرام حاتم  
 پس چون رسید آنحضرت در مکان چنین و چنان ناگاه ما بای قناده ایم فرستاده بود او را رسول خدا صلی الله علیه و سلم در چیزی که نام برد آنرا  
 پس ذکر کرد حدیث حمار و حشی را قال گفت ابو قتاده فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا حجاب به و کان فی محرمین پس فرمود  
 آنحضرت سیاران خود و بودند آنها محرم هل منکم احد امراة او اشاد الیه آبا از شما یکی امر کرد او را بصید کردن این حمار و حشی یا شاة  
 بسوی آن یعنی اعانت کرده باشد بوجهی از وجه بزرگوار کردن آنرا قالوا لا گفتند نکرد قال فكلوا ما بقی من لحمه فرمود پس بخورید  
 چیزی که باقی مانده است از گوشت وی این حدیث دلالت میکند بر جواز اكل محرم صید بر اگر صائد غیر محرم است یعنی خود صید نکرده  
 و دلالت و اشارت و اعانت بر آن نموده و این ای جای هر است و حدیث نص است درین و گفته اند حلال نیست اكل آن و اگر چه بر دو  
 اعانت بخیزی نکرده و این مروی است از علی و ابن عباس و ابن عمر علی باطایر قوله تعالی و حرم علیکم صید البهائم ما تمتم حرم ما بنا بر آنکه مراد از صید  
 در اینجا صید است و جواب داده اند از آن که مراد در آیه اصطیاد است و لفظ صید اگر چه مترادف است در میان هر دو معنی لیکن حدیث باب  
 بیان مراد کرده و حدیث جابر بن عبد الله از آنحضرت صلی الله علیه و سلم زیادت آن بیان نموده یعنی آنحضرت فرمود صید لکم حلال ما لم تصیدوه  
 او بصید لکم اخرجه اصحاب السنن و ابن خزیمه و ابن جبان و الحاکم مکرر آنکه در بعضی روایات وی مقال است که مصنف در تخریص ذکر کرده و بر تقدیر آنکه مراد از آن

حیوانی باشد که صید کرده میشود پس ثابت شده است تحریم صید از آیات دیگر و احادیث و حدیث جابر در بیان مراد نص است و در حدیث زیادت است و هر توفی الله علیه وسلم قال بل حکم من لحمه شیء و در روایتی بل حکم منه شیء قالوا استنار جله فاخذ ما رسول الله صلی الله علیه وسلم واکلها لکن شیخین اخراج این نیادت کرده اند و استلال کرده اند مانعین اکل صید مطلقا برای محرم بحديث آئینه شیخ در ترجمه گوید انا و آثار بسیار در هر دو جانب آمده و لابد بعضی ناسخ بعضی خواهد بود انتهی گویم در سبیل الا و طارست که کوفیان و طائفة از سلف بآن رفته اند که جائز است محرم اکل صید مطلقا و گفته اند که حرام است مطلقا و این هر دو مذنب است بکفر من اطراح بعض احادیث صحیح است بلا موجب و حق مذنب جمهور است جمع میان احادیث مختلفه پس گفته اند که احادیث قبول محمول اند بر صید حلال برای نفس خود و او را بخیرون از آن برای محرم و احادیث رد محمول اند بر صید حلال برای محرم و بنویس این جمع است حدیث جابر که تقدم رواه انحنه الا این ماجة شافعی گفته اند احسن حدیث روی فی هذا الباب و اقیس این حدیث صریح است در تفرقة مذکور و تقييد دیگر احادیث مطلقه مثل حدیث صعب و طلحه و ابی قتاده و تخصص است برای عموم آیه مقدمه انتهی متفق علیه و له عندهما الفاظ کثیره **و عن الصعب بفتح صاد و سکون عین مجملین بن جثمارة الليثی بفتح جیم و تشدید مثله صحابی است ابن عباس از وی روایت دارد مات فی ضلالتة الی بکر الصديق رضي الله عنه انه اهدى لرسول الله صلى الله عليه وسلم حمارا وحشيا که وی هدیه آورد و برای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گوزن را که شکار کرده بود و در روایتی حمار و خش ليقطر دما و در روایتی لحم حمار و خش و در روایتی غنجر حمار و خش و در روایتی عضد اسن لحم صید و این همه روایات در مسلم است و هو با لا بواء و آنحضرت را ابو ابو بکر بفتح مزه و سکون موحده و الف معدود و این در حجة الوداع بود و ان یا در روان بود بفتح و او و تشدید دال حمله نام دوم موضع است میان مکه و مدینه نزدیک تر به مدینه و میگویند که قبر عبد الله و آنحضرت در ابوامی است و این صعب بن جثمارة در انجاسا کن بود و قد کاه علیه پس برگردانید آنحضرت آنرا بر وی و قبول نکرد و بدید او را و هرگاه که دید آنحضرت چیزی را که در روی اوست از ناخوشی و انفعال و اندوه از قبول ناکردن هدیه می قال فرمود بطریق معذرت از رد آنالند کاه بفتح دال ر و ا و الحمد ثوان و انکره المحققون من اهل العربية و قالوا صوابه ضمها زیر که قاعده در تحریک ساکنین چون بعد آن ضمیر مذکر غائب باشد همین است علی الاصح نووی و شرح مسلم گفته در رده و نحو آن برای مذکر سه وجه است اوضح ضم است و ثانی کسر و بوضیف سوم فتح و آن اضعف است بخلاف آنکه چون متصل شود ضمیر مؤنث نخور د که آن بفتح است علیک انا انا حرم انضم حاورا جمع حرام است بکسر بمعنی حرام کنانی القاموس و در صحیح گفته که جمع حرام است یعنی بدستیکه باز نگردانیدیم آنرا بر تو مگر بحجت آنکه ما محرمانیم ظاهر این حدیث آنست که صعب بن جثمارة حمار و خش را زنده به هدیه آورد و محرم را جائز نیست قبول آن لیکن سخن در گوشت شکار است که محرم را خوردن آن رواست یا نه و در روایات آمده که هدیه گوشت حمار و خش بود یا سرین او که خون میچکد از روی ایشان و شوق بکسر نیز نه چیزی یا عضوی از وی یا پای او پس بقریه این الفاظ درین حدیث نیز همین مراد خواهد بود و احادیث درین باب بطاهر ظاهر و مستارض آمده و شیخ در شرح سفر السعادة استیفای آن نموده و وجه توفیق و تطبیق میان آنرا ذکر کرده و یک نوع توفیق این است که نخورد صید صعب ابابن جثت که وی صید برای آنحضرت کرده بود و خورد صید ابی قتاده را باین جهت که آن نه برای آنحضرت بود و حدیث جابر دال بر آن که تقدم پس اگر صائد محرم نیست مذنب با لاک و شافعی این است و این متوسط است میان دو مذنب و مذنب ابی حنیفه آنست که حلال است خوردن شکار محرم را مادامیکه خود صید نکرده است و امر بدان ننموده و موافق حدیث ابی قتاده و بقیه کلام درین مقام شرح فرمایند**



امام شوکانی ذکر کرده ایم متفق علیہ در سبب گفته نافعین گویند که این حدیث دال است بر آنکه حلال نیست لحم صید محرم را مطلقا زیر اگر در راه  
تعلیل محرم بودن خود کرد و استفصال نفرمود که آن برای او صید کرده است یا نه پس معلوم شد که حرام است مطلقا و جواب داده است قائل جواز  
با آنکه این محمول است بر آنکه صید مذکور برای آنحضرت کرده بود و این جمع مست میان حدیث ابی قتاده و این حدیث و جامع بین الاحادیث نمی باشد  
اولی است از اطراح بعضی و دال است برای این آنچه در حدیث ابی قتاده است نزد احمد و این صاحب اسناد جید اما صدقه که نه و نه امر صاحبان یا کلون  
و لم یاکل حین اخرته فی صدقه له ابو بکر بنیسا بوری گفته قوله اصطدته لک وان لم یاکل منه منیذا تم یحیی لک را گفته باشد درین حدیث خبر عمر که عمر ثقات است  
تفرادوی نیست و شاهد زیادت است حدیث جابر که گذشت و در حدیث دلیل است بر آنکه لائق است قبول هدیه و ظاهر نمودن مانع قبول وقت رد  
و الفاظ روایات مختلف است شافعی گفته اگر صعب حمار زنده فرستاده بود پس محرم رانج حمار و خشی نمی رسد و اگر گوشت وی فرستاده بود پس  
محمول است بر آنکه آنحضرت فهمیده که وی صید از برای او کرده است و آثار روایت خوردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم از آن که نزد یهقی است حافظ  
ابن القیم تضعیف آن کرده و بخبر روایات روایت لحم حمار را قوی گردانیده و گفته زیر که این روایت جاریست چه گاهی جز را با هم مخل کرده  
و این شائع است در لغت و اکثر روایات متفق اند بر آنکه آن بعضی از ابغاض حمار بود و چنین نیست که اختلاف درین بعضی است یعنی بای بود  
یا نه برین یا جز آن نیست تا فاض میان آن زیر که محتمل که محمدی شوق باشد که در وی عجز بود که در وی زجل باشد **و عن** عاکشته رضی  
الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خمس من الدواب کلهن فاسق فمرو بهن چیز است از حیوانات و جنبه  
بر زمین که همه آن فاسق است و دواب بشدیده موجوده جمع دایه است و ممواد است من حیوان و ظاهرش آنست که ظاهر هم نامیده میشود و بدایه و این  
مطابق قوله تعالی است و آمن ذاتی فی الارض الاعلی الشبر زرقا و کاین من آیه لا یحکم فی زرقا و گفته اند که خارج است از آن لفظ دایه لقوله تعالی  
و آمن ذاتی فی الارض و لا طائر یطیر یخاف حیه و نیست حجت درین آیه زیرا که محتمل است که عطف خاص بر عام باشد و مخصوص است در عرب لفظ  
دایه بذات توأم را رابعه و شمیله آن فاسق بحجت آنست که فسق در لغت خروج است و منه فسق عن امر به ای شرح و نامیده شد عاصی بفاسق بنابر  
خروج وی از طاعت خدا و وصف این به پنج فاسق بنابر خروج اینهاست از حکم حیوانات دیگر که غیر اینهاست در تحریر قتل و گفته اند بنابر خروج  
اینها از حکم و حیوانات در حل اکل لقوله تعالی او فسقا اهل البیاض لیسر پس مالا یوکل را فسق نام کردند و قال تعالی و لا تأکلوا مما ذکر اسم الله علیہ  
و لا یفسق و گفته اند بنابر خروج اینها از حکم غیب خود باید او فساد و عدم انتفاع پس این سه علت است که علما در حل قتل این به پنج از استخراج کرده  
یقینا فی الحکم کشته میشوند در زمین حل و حرم و میکشد آنرا محرم و این اخبار است بحل قتل اینها و بلفظ امر هم واقع شده و بلفظ نفی الحرام  
و نفی الخرج علی قائلین این دال است بر حل امر بر ابحاث الغراب یکی زناغ و در روایتی غراب البقع بموجوده و قاف زناغ همیشه که سیاه و سفید  
می باشد و در پشت و شکم وی سفیدی باشد و این در طیر و کلاب می باشد و از پنج ذفته اند بعضی ایله بسوی تقیید مطلق با بقع و همین است قائل  
در حل مطلق بر تقید و قبح درین زیادت بشد و ذود و تلبیس او می مدفوع است با آنکه او می تصریح کرده است بسماع پس تلبیس نباشد این باو است  
از عدل ثقه حافظ پس شند و ذنب و مصنف گفته اتفاق کرده اند علما بر اخراج غراب صغیر که دانه میخورد و او را غراب زرع و زراع گویند و فتوی  
داده اند بجواز اکل وی پس باقی ماند بامدادی البقع از غرابات ملحق بالبقع انتهی و الحداة و در روایتی حدیاء تصغیر حدایه بکسر حاء و فتح دال  
و همزه بر وزن عذبة جانوری معروف است که آنرا علیا و سیکویند و در صراح خات گفته و بهندی چیل است و العقب و اکثر و م و الفاراة  
و موش و الکلب الحق و سگ جراح کینه که زنده و تقیید کلب که معروف است بعقور دالت میکند بر آنکه کشته نشود و غیره منقول

از ابی هریره تفسیر کلب عقور باشد و از زید بن اسلم بحجه و از سفیان که آن گرگ است خاصه و گفت مالک هر جا نور که گزوم و مراو برساند  
اینها را ویراجحت کند مثل اسد و نمروند و ذنب آن کلب عقور است و منقول است از سفیان بن عقیل و ابو قریب و ابو جهم و ابو جهم و ابو جهم و ابو جهم  
این تفسیر قول صلی الله علیه و سلم اللهم سلط علی کلبا من کلابک پس گشت او را شیر و بهو حدیث حسن و آخره الحاکم و در روایت بخاری  
زیادت حیه آمده پس شش چیز شد و نیز در حدیث ابن عباس است زیادت ما رزاد احمد و در اسنادش لیث بن سلیم است و روایت کرد از  
ابو حنبله بلفظ است و بیان کرد هر پنج فکر را با ما و نزد ابوداؤد و زیادت سبع عادی آمده و باین حساب میشت میشوند و نزد ابن خزمیه  
و ابن المنذر زیادت گرگ و پلنگ واقع شده پس باشد مگر آنکه منقول است از ذیله که وی این هر دو را در تفسیر کلب عقور ذکر کرده و وقوع  
شده است ذکر گرگ در حدیثی مرسل و رجال و جمیع ثقات اند و احمد مرعوفه انقبض فی ذنب برای محرم روایت کرده و در وی را وی ضعیف است  
و این روایات دال اند بر آنکه مفهوم عدد از قول وی خمس مراد نیست و اختلاف کرده اند علما اهل فتوی آنکه قائل بانه بعلت اول در وجهیه  
بفاسق بآنکه ملحق است بخمس هر آنکه جائز است قتل او برای حلال و هر که قائل ثانی است قائل است باحقا هر کول مگر آنکه قتل وی ملحق نیست  
و این با اول شریک است و هر که قائل ثالث است خاص کرده است احقاق را بآنکه حاصل میشود از وی افساد قاتله المصنف فی فتح الباری  
در سبل گفته تخفی نیست که نیست دلیل برین علل پس احقاق غیر مخصوص بدان بجید باشد و الا عدم احقاق محفوظ بود و باین قائل اند خفیه  
مگر آنکه لاحق کرده اند حجه را بنا بر ثبوت خبر و ذنب را بنا بر مشارکت او بکلب در کلبیت و احقاق کرده اند باین آنرا که مبتدی است بعد از  
وادی ابن دقیق العید گفته تعدیه یعنی اذی بسوی هر مودی قوی الاصابه است تصرف اهل قیاس زیرا که ظاهر است از جهت ایما تعلیل  
بفسق بر سبب قول کما عرفت پس تمام نشود تعیین یکی از آنها برای علت با یا پس تمام نشود و احقاق بآن و چون کشتن اینها برای محرم جائز باشد  
برای حلال بالا اولی جائز باشد و وارد شده است حدیث بلفظ یقتلن فی محل و الحرم نزد مسلم و در لفظی این است لیس علی المحرم فی قتله من  
جناح و این دال است بر آنکه بکشد آنرا محرم و در حل بالا اولی انتهی کلام السبل گویم در حدیث ابوسعید نزد ابن ماجه آمده که گفته شد  
او را چر گفته شد موش را فوی سقه گفت لان النبی صلی الله علیه و سلم استیظن لها و قد اخذت الفتیله لتحرق بها البیت پس در اینجا دلالت  
بر آنکه وجه تشمیه ایندای اوست و فعل او مشابره فعل فساق است و این ناظر است و تصحیح این علت پس نفی دلیل از هر سه محل تا مل است  
متفق علیه در مصنفی گفته علماء اجماع دارند بر آنکه بقتل این اعیان خمس فدیة بر محرم لازم نمی شود و امام شافعی قیاس کرده است  
بر این اعیان خمس هر حیوان غیر ماکول اللحم را زیرا که در حدیث بعضی سباع مودی را ذکر کرده اند و بعضی بهوام را و بعضی جانوران دیگر را که  
داخل اند در سباع و نه در بهوام و مشترک درین همه حرمت اکل لحم است پس این امر مشترک همان میباید قتل است و امام عظم ذنب را و کلب عقور  
داخل ساخته و سباع و دیگر اشکل فیه و نمروند و خنر کشتن آنها پیش او موجب جزا است مگر آنکه ابتدا از طوط آنها واقع شود و محرم در مقام دفع آنها  
بکشد پس در این صورت فدیة واجب نیست انتهی و در شرح و قای گفته نیست چیزی در کشتن لغوص و بر غوث و قرا و انتهی و باجماع اتفاق علم است  
برجوا قتل محرم این چیز را از هر مودی را در حل و در هر دو و همچنین جائز است قتل جانی خواه در حریم جنایت کرده باشد یا در حل نزد شافعی و نزد  
اگر در حریم کرده باشد یا بیجا و محرم برده تنگ ساخته شود بروی مجال منع اکل و شرب تا مضطرب گردد و بخروج پس قتل کرده شود و حذرده شود و تنگ  
حاجی رفیع الدین مراد آبادی و حالات المحرمین نوشته اند که از غرائب حوادث این بلد مکرم و دیگر بلاد این نواحی مثل جده و حجاز آنست که اگر  
کسی ظلمی بر کسی کرده باشد یا دیون است و قدرت بر وفای آن ندارد و بر مزار یکی از او کیا که ولایت وی متفق علیه اهل بلد باشد رفته قاتل نماید

صاحب حق و شریف طاقت ندارد که با و تفرض رساند روزی فقیر بزارت شیخ ابو طالب رسید شخصی را درون گنبد نشسته دید چون از وی پرسید گفت بخدا از من قتلی واقع شده و از چهار راه دورینجا هستم و مردم خانه طعام و شراب می آرند و شریف و اولیای مقتول را بر من دسترس نیست و بر درواز گنبد اغلال و قیود آهنی بسیار را آویخته دیدم گفتند بهر نحو می گزیند درینجا می آید قیود خود را بر او رده فارغ البال می نشیند و از من نجات می یابد انتمی بلفظه گفت محرم بطور عفا الدنیه این عدم تفرض از شریف و صاحب حق اگر بخوف اضرا صاحب قبرست مرا ایشان را پس خود شرک جلی است که لا ضار و لا نافع الا الله . درین صورت مقابر و خطرات اولیا را حکم عرفم دادن است و اگر ترک حدود خداست بر عایت ادب صاحب قبر خود در امنت است در دین و اگر محض ترک حق خود است لا باس به است و شاید این حادث غریب بالفعل در آن دیار نیست

**و عن ابن عباس** رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم اجتمع وهو صومع بدرستیکه آنحضرت حجامت کرد یعنی خون کشید و حال آنکه وی محرم بود و در حدیث عبد الله بن مالک بن نجینه است که خون کشید آنحضرت صلی الله علیه وسلم و حال آنکه وی محرم بود و در موضع لحي جبل که میان مکه و مدینه است در راه مکه خون کشید در میان سر خود متفق علیه لحي جبل صبح لام و میم و در وی است لحي به تنه بگری بچشم خود گفته این بر من است که ذکرش در حدیث ابی جهم در میان شمیم آمده و غیر وی گفته بی عقبه الحنفیه علی سبعة امیال من السقیا و با جمله در حدیث دلیل است بر جواز حجامت برای محرم و این اجماع است در سر و غیره چون از جهت حاجتی باشد بشرط آنکه موی کند نشود و اگر کند نشود جزا آن بداد و اگر در جانی باشد که آنجا موی نیست جائز است بی فدیة نزد جمهور و مؤید اوست حدیث انس که گفت حجامت کرد آنحضرت و بود محرم بر پشت یا از جهت دردی که بود بر پشت یا رواد بود او و الدنسانی و یا جاس موی نیست غالباً و مع هذا در داشت و قومی گفته مکره است و واجب است در وی فدیة و حدیث دارد دست بر ایشان و اگر حجامت بی فدیة است و در سرست حرام است اگر کند شود همراه آن موی بنا بر حرمت قطع شعر و در حدیث ثنیه است بر قاعده شرعی و آن این است که محرمات احرام از حلق و قتل صید و نحو بهامباح است بجهت حاجت و بر وی است فدیة پس هر که محتاج شود بحلق راس یا البس قمیص مثلاً از جهت حریم و مباح است برای او و لازم است او را از وی فدیة علیه

**یسل قوله** تعالی من كان منكم فريضا او به او ذی من ترا سبها الایه متفق علیه و قد بر بیان فدیة در حدیث آینه می آید **و عن كعب بن عجرة** بنضم عن جهم و سکون جهم و بر اصحابه الضاری جلیل القدر حلیف الضار است نزد دل کرد بگو و در مدینه سب بخدا و یک از اصحاب شجره است گویند و را بیتی بود که می پرسیدند ترا و عباد بن الصامت یا را و بود روزی بروی درآمد دید که بت را پرستید و از خانه بیرون آمد عباد در خانه او درآمد بت را بپشت چون کعب آمد دید که بت شکسته است بخشتم آمد و خواست که عباد را دشنام دهد باز بفرگرفت و گفت که اگر درین بت چیزی می بود نگاه میداشت خود را پس سلمان بنه در ضی الله عنه قال حلیت الی رسول الله صلی الله علیه وسلم و القمل یقتل یقتل الله و جی گفت کعب برداشته شدم و برده شدم بسوی رسول خدا و پیشه های افتادند بر روی من فقال ما کنت آری بضم حمزة ای انهن الواح بلغ باک ما اری بفتح حمزة از رویت پس فرمود نبودم من که گمان میکردم در دراکه رسیده است بتوتا آنجا که می بینم من لیسه گمان نداشتم که ایذا تو باین حد رسیده است انجل شاکه ایای یابی تو سفندی که فوج کنی آنرا قلت لا گفتم نمی بایم قال فصم ثلثة ایام فرمود پس روزه دار سه روز و اطعم سنه مساکین یا بخور ان شش سکین بر کل مسکین نصف صاع هر سکین را نیم صاع عجا میر علی ابطار بر مقدار این حدیث رفته اند اما ابو حنیفه و ثوری گفته اند که از گنم نصف صاع و از غیر وی یک صاع و در روایتی از بخاری باین لفظ است که گذشت بمن رسول خدا در حدیث و سر من می ریخت شیش پس فرمود ایایا میداد بر ترا عوام تو گفتم آری فرمود



لما قلعه ابو ثور و اجازہ جماعه غيره و تعليل کرده اند بآنکه موزي است پس مشابہ فواسق باشد گوئيم اين از باب تقديم قياس است بر نص آن  
باطل است باینرا آنچه شناختی که تمام نیست کليل اين معنی که علت قتل فواسق اذیت است و اتفاق کرده اند علماء بر تحریم قطع اشجار و می که آدمیان  
آنرا انبات نکرده اند در عادت و بر تحریم قطع خلای او گیاره تر را خلا گویند و خشک را خشیش و در انبات کرده آدمیان اختلاف است قریب گفت  
جمهور بر جواز انداختن گوئیم در هدایه گفته هر که خشیش حرم یادخت آنرا برید که حملوک نیست و خود رسته است بر و ست قیمت آن مگر آنچه  
خشک شد از آن و در خشک شده ضمان نیست زیرا که مستثنی نیست و چنانچه نشود خشیش حرم و بریده نشود مگر از خرواب و یوسف گفته  
باکی نیست بچنین جهت وجود ضرورت و تقدیر منع و ابایان و دلیل ابو حنیفه و محمد این حدیث است و نیز بر داشتن آن اصل حکم  
پس ضروری نباشد و نزد امام شافعی و هر که موافق اوست جائز است رعی بهائیم در کلاهی او و مذهب امام احمد و محمد مذهب حنفیه است شیخ در جمع  
گفته شیخ عبد الوهاب متقی از عارضه عمی خود که در آخر عمر عارض شده بود حکایت میکرد که از اصحاب ما مری بود که او را احمد سقا میگفتند روز  
کلی از حرم آورد بدست ما و ادب تقدیر آبی سهوشد ما آنرا بوی کریم بجزر بود کردن الی در بینی ما و دید چنانچه مورچه دو و دو باغ رسید و از  
دماغ هر دو چشم بر آمد و روز بروز زیاد شد تا رسید بجا نیکه رسید ما شاء الله بقدره انتی آری مع نزدیکان را پیش بود خیر است  
ولا تحل ساقطها و حلال نیست بر زمین افتاده حرم که الا لمنشئ مگر منشئ را و انشاء تعریف کم شده کردن و در روایتی باین  
لفظ است و لا یلحق القطعة الا من عرفها یعنی بر ندارد بر زمین افتاده او را مگر یک تعریف کند و بنشاند چنانکه حکم لفظه اجماع دیگر است از تعریف  
کند و اگر تعریف باشد خرج کند و بعد از آنکه صاحب او را بیاید بدید اما اینجا بدین معنی در لفظه حرم جز تعریف نیست و این ظاهر فو کین شافعی است اکثر  
علماء فرموده اند میان لفظه حرم و غیر وی از اماکن و مذہب حنفیه نیز همین است و دلیل بر آن اطلاق حدیثی است که وارد شده در لفظه و میگوید  
که معنی قول وی الا من عرفها در حدیث آنست که تعریف کند تا یک سال در ست چنانکه جمعه جاسم کند و مخصوص بایام موسم نیست و این خلاف  
ظاهر عبارات است و نیز سباق کلام برای فصل حرم که ذکر خصائص اوست و اگر حکم لفظه وی حکم لفظه سائر بقاء باشد ذکر آنرا فائده نمی بینیم و من  
قتل له قتیل فهو بخیر النظر من و کسیکه کشته شد او را کشته پس آنکس به بهترین دو نظیر است یا فزیه بد یا یکشد و در روایتی از شد  
ابی شریح الخزاعی آمده که گفت شنیدم آنحضرت را میفرمود هر که رسیده شد بجز احتی پس وی خیر است میان یکی از سه خصال یا تخصص گیرد  
یا دیت ستان یا بخشش پس اگر خواهد خصلت چهارم پس بگیرد دست او را و در سندان سفیان بن ابی العوجا است و در وی مقال است  
و نیز در وی محمد بن اسحق است و حدیث معنعن است و باجمعه در وی دلیل است بر آنکه خیار ولی راست و یا قی الخلاف فی ذلک فی باب الحجاب  
فقال العباس الا الاذخیر رسول الله پس گفت عباس بن عبد المطلب عم آنحضرت مگر از خزای رسول خدا که آنرا استثناء کن از  
میان خلا و آخر کسر سز و سکون ذال عجمه نام گیاره مشهور است خوشبوی فانا نختله فی قبورنا و یوئنا نیز یک نام سیکر دانیم آنرا در قبرها  
و خانه های ما چه عرب از خرد و میان گور یا نیز می انداختند و در روایتی از حدیث ابن عباس آمده که از خبر برای آنکه نگران و خانه های مردم است  
که بدان سقف خانه می سازند و کلام عباس مختل که بطریق شفاعت باشد یا بطور اجتهاد بنا بر علم بآنکه عموم غالب تخصیص می باشد گویا و معنی  
که این چیز است که حاجت بسوی او داعی است و از شریعت عدم حج معهود است فقال پس گفت آنحضرت و مقروء است کلام و استثنای  
را ابو جی یا اجتهاد خود و فرمود الا الاذخیر مگر گیاره از خرد که رواست قطع کردن آن و رعی آن برای عوارض مذکور و غیر او کمات نیز مستثنی است زیرا که  
از اجزای نباتات است و مذہب بعضی آنست که احکام مغضوب بود بوی صلی الله علیه و سلم هر چه خواهد و بر هر که خواهد حلال و حرام گرداند و بعضی گویند

باجتماع گفت و اول اصح و اظهرست متفق عليه شيخ ابراهيم باجوري در حاشيه شامل ترمذي گفته از خواص اسم كه انست كه چون خوشه  
بريشاني برعوف با هم عاف مکه وسط البلاد و اندرون بالعباد مستقطع شود دم در دم **ع** عبد الله بن زيد بن عاصم ان  
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان ابراهيم حرم مكة و دعهلا حلالها بدستيكه فرمود آنحضرت كه تحقيق ابراهيم عليه السلام  
حرام گردانيد مکه را و دعا كرد بر اين مکه و حرم ساختن وي خدا را پس حرام گردانيد و در روايتي آمده ان الله حرم مكة و نسيست منافات چه مراد  
آنست كه خدا حكم كرد بجهت في ابراهيم اين حكم را بر عباد ظاهر ساخت و دعائي ابراهيم اين بود **اِجْعَلْ لِي الْاَيْلَةَ امْنًا وَارْزُقْ اَيُّهَا النَّبِيُّ الشُّرَكَاتِ**  
وغيره من الايات واني حرمست المدينة و من حرام گردانيدم مدینه را و در حديث ابی سعيد كه فرمود مسلم است زياده كرده كه حرام گردانيدم چيزي را  
كه بيان در ظرف اوست از كوما كه ريخته نشود در وي خون و بر داشته نشود در وي سلاح براي كارزار كردن و ريخته نشود در وي بگنجي دست  
مگر براي خورشيد و ستاره حرام ابراهيم مکه چنانكه حرام گردانيد ابراهيم مکه را و مدینه علمست بالغلبه براي شهر آنحضرت صلى الله عليه وسلم  
كه هجرت كرد بسوي آن پس متبادر نشود و نزاع اطلاق اين لفظ مگر بين بلده منار كه واني دعوت في صاعها و مدنها و بدستيكه من دعاكم  
در صاع مدینه و مدینه و صاع و مدبر و دو و مكيا ل معروفت اند كه يك ظل و يك ثلث است نزد اهل حجاز و دو ظل است نزد اهل عراق و صاع  
چهاريد است مراد توسع رزق و بركت دران است و در حديث ابوهريره فرمود مسلم باين لفظ آمده برك لانا في صاعها و برك لانا في مدنها على ما كذا  
ابرااهيم بدو مانند آنچه دعا كرده است ابراهيم يعني مدینه را و چندان میخواهم آنچه مکه را است كه اهل مکه براي اهل مکه در حجة الله البالفه گفته  
از اين حديث معلوم شد كه دعائي آنحضرت را كه بجهت و تا كه غريمت باشد دخل عظيمست در نزول توقيعات انتهي و مراد از تحريم مکه تا من  
اهل اوست از قتال كرده شدن و تحريم داخل اوقوله تعالى و من دخلها كان امينا و تحريم صيدا و قطع شجر و بریدن شوك او و مراد از تحريم مدینه  
تحريم صيدا و قطع شجر اوست و عدم احداث حدي دران و در تحديد حرم مدینه خلافست و وارد شده است تحديد آن بالفاظ كثيره و راجح  
روايت ما بين لايههاست بنا بر تواتر روايات بران كه ذاتي السبل و در مصنفی گفته انس بن مالك گفته ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لاخ له  
جنير يا اعمير يا فعل النغير و غير شكار است اگر حرام مي بود صيد مدینه حلال نبودى شكار كردن آن در مدینه و نه آيينه انكار مي فرمود آنحضرت صلى الله  
عليه وسلم اين ابريشان پس مختلف شدند اقوال درين باب پس قول شافعي و مالك و اكثر فقها آنست كه جزا لازم نيست بر سكه شكار كردن و در  
يا بر درختان را غير از اين نيست كه تعظيم مدینه مرادست از تحريم آن غير تحريم صيد و شجر از جهت حديث انس و بعض ترجمه شجر مدینه قائل اند سواي مدینه  
بحديث انس و جماعه ديگر تحريم هر دو فته اند و حمل كردن حديث انس را بر آنكه گرفته بودند آن طائر را از خارج مدینه بعد از ان داخل كرده شد بدينه قال النخلى  
يفضل سلب الصائد و قاطع الشجر و اخلا انتي متفق عليه گويم درين باب حديثهاست از جماعه صحابه در سنن مذکورست و در ترتيب حكم تحريم بران اختلاف  
علماست مذرب ابوحنيفه آنست كه معني حرمت دران خمر و تعظيم و كرمست بي ثبوت احكام ديگر مثل حرمت صيد و قطع شجر و لزوم جزا و هر كه چيزي  
از ان كيند كرم ميگردد و نسيست حرمت بران و اينست قول مالك روايتي است از احمد و قول مستمر شافعي را و قول ديگر گفته مشهور از مذنب مالك و قاضي  
و جمهور علما آنست كه ضمان نيست در صيد مدینه و قطع شجر آن بلكه حرامست بي ضمان و توقيه شتي گفته قائل نشدند تحريم صيد مدینه مگر چندي سعد و دواز  
صنجاه و جمهور ايشان منكر نيستند اصطيا و طيور را در مدینه و در سبيده است ما را انهي از ان بطريقي كه اعتماد توان كرد بران و بعضي علما گفته اند  
واجبست در وي جزا چنانچه در حرم مکه و بعضي گفته اند كه جزا در حرم مدینه اخذ سلبست از جهت حديث مسلم كه از سعد بن ابی وقاص  
و قاضي عياض گفته كه قائل نشده باين مگر شافعي در قول قديم بكذا في ترجمه الشيخ گفت كاتب حروف عفي عنه و باين قائلست جماعتي از



اهل حدیث و اهل ذنب الشوکا فی و هو الراجح نظر فی الادلّه و ثابت است حدیث اخذ سلب نزد حاکم و گفته که صحیح است و نزد ابو داود و غیره و همچنین  
 ثابت است احادیثی از قطع درخت و قتل صید و حمل سلاح و امیران و غیره در صحاح و سنن و لفظانی حرمت المذنبه تکا حرم ابراهیم که و لفظ وانی  
 دعوت بمشکلی مادی و عوامی معنا هم اول دلیل است بر تحریم حرم مدینه مطهره و مثل تحریم که بدون نقص چیزی از آن بلکه بر زیادت بر آن شاکست  
 که سنت مقدم است بر مذنب و تفصیل مقام در مسکاست **و مسلم** علی رضی الله عنه قال قال النبی صلی الله علیه و سلم  
 المذنبه حرام ما بین عید الی نقض مدینه حرام است و حدودی از غیر است تا ثور غیر بفتح عین جمله و سکون تحتانیه و تور بفتح مثلثه و سکون  
 و او نام دو کوه است در مدینه و قنوس گفته ثور جبل بالمذنبه و گفته و فی الحدیث الصحیح و این حدیث را ذکر کرده بعد گفته و اما قول ابی عبید قاسم بن بلال  
 و غیره از اکابر اعلام که این تصحیف است و صواب الی اُحد است زیرا که ثور یک است پس غیر حدیث زیرا که خبر دافرا شجاع بغلی را از اُحاف ظالی  
 محمد عبدالسلام البصری که مجاذی احد مائل بسوی و رای کوی است کوچک که او را ثور گویند و نوشت بسوی من شیخ عقیف الدین المطری از والد  
 خود حافظ گفته که گفت بدرستی که خلف اُحد از جانب شمال وی جبلی است صغیر مدور که نامیده میشود ثور می شناسند آنرا اهل مدینه خلف از  
 سلف انتهی در سبل گفته و این منافی ما بین لایته نیست زیرا که هر دو لایه دو حره اند که الکشاف کرده اند آنرا المکان فی القاموس و عیون و ثور و ثور  
 اند بعد پس حدیث غیر و ثور تفسیر لایته است رواه مسلم و بخاری هم آنرا روایت کرده و در حدیث ابو هریره است حرم رسول الله صلی  
 الله علیه و سلم ما بین المذنبه و جبل اثنی عشر میل احوال المذنبه حی متفق علیه و حدیث باب طویل است شیخ ابراهیم باجوری و دیوانه مدینه  
 حاشیه شامل محمدی گفته منعقد شده است اجماع برینکه که مدینه افضل بقاع اند و ایضا گفته بر آنند که مکّه افضل است از مدینه و مالک عکس آن  
 و خلاف در غیر بقعه شریفه است زیرا که بقعه شریفه افضل است از سموات و ارض همه انتهی گویم در حدیث زبیر بن عوام آمده که فرمود است حضرت  
 صلی الله علیه و سلم که تحقیق شکار قح و درختان قح حرام است حرام کرده شده است برای خدا رواه احمد و ضعف که ذکر آن بحال ابو داود  
 و البخاری فی تاریخ و لفظه ان صید و حرام گفت بخاری و لایه تابع علیه و سکوت کرد از وی ابو داود و حسن المنذر می و سکوت عن عبد الحق  
 ایضا و ذکر الله بهی ان الشافعی صحیح و گفت نووی در شرح مذهب اسناد و ضعیف و گفت ابن حبان متفق است بدان محمد بن عبداللّه بن النعمان  
 الطائفی و بود وی که خطا میکرد و گفت عقیلی لایه تابع الاس جهه یقار به فی الضعف و وج بفتح واو و تشدید جیم ابن سلمان گفته زمین است در  
 طائف نزد اهل لغت و علما گفته اند نام وادی است بطائف و قیل کل الطائف و حازمی در موطأ و مختلف گفته که وج نام حصون طائف است  
 و گفته اند نام یکی از آنهاست و حدیث دال است بر تحریم صید و شجر و حرم شافعی که اُحد است در بحر خارج ذکر این حدیث گفته ان  
 صح فالتیاس التحریم لکن منع منه الاجماع انتهی شوکانی گفته در دعوی اجماع نظر است زیرا که جمهور اصحاب شافعی جز نم کرده اند تحریم خطاب  
 گفته نمیدانم برای تحریم وی هیچ معنی مگر آنکه حرمت وی بر سبیل حی بود برای نوعی از منافع مسلمین و یحتمل که این تحریم در وقتی معلوم باشد  
 محصور باشند پیش خویش شده ابو داود و سنن گفته و کان لک یعنی تحریم وج قیل نزد صلی الله علیه و سلم بالطائف و حصاره ثقیفا انتهی و ذیل الاطراف  
 گفته ظاهر حدیث تأیید تحریم است هر که دعوی نسخ کند بروی است دلیل زیرا که اصل عدم است و اما ضامن صید و شجر و بر حدیث حرم مکی و قوی است  
 برورد دلیل دال بر آن چهل برات و نه است ثبوت ملازم میان تحریم و ضمان انتهی گویم اکثر علما بر آنند که حرم مدینه و وج هر دو باعتبار رعایت تقیید  
 و احترام است نه باعتبار تحریم جنایت و وجوب جزا و شوکانی در مختصر گفته حرام است وج و درخت و او در شرح وی گفته که باین گفته است شافعی  
 و یسین حق و قیاس و رد قاض درین حدیث چیزی که صالح قح باشد و مستلزم بود عدم ثبوت تکلیف را بضمون حدیث انتهی و الله اعلم بالصواب

## باب صفة الحج ودخول مكة

باب در بیان صفت حج و در آمدن مکه مراد بدان بیان مناسک و امتیاز بدان است بترتیب و کیفیت وقوع آن و درین باب حدیث جابر  
 ذکر کرده و هو و اف جمیع ماذکر و مکه مشتق است از مک بمعنی هلاک و نقصان و بنیت اندر مکه از آن گویند که وی هلاک و نابود می گرداند گناهان  
 و کسی را که ظلم و الحاکم کند در آن و بکس نیز می گویند بمجوده از یک و یک بمعنی کوفتن است زیرا که وی کوبنده اعناق جباران است یا از دحام  
 خلایق آنجا موجب ق اعناق میگردد یا باین جهت که می کوبد قوت و تیزی مردان را بر ریاضت و مجاهدت که اقا و او اگر همه این معنی ها را کرده  
 نیز می تواند شد و در کتاب حله الصدیق الی البیت العتیق بابی مستقل در بیان فضل مکه و اسماء القاب و حمد و وجوب الی و فضل زائر و فضل مجاور  
 وی فضل بیت در آن و لزوم ادب بی و آثار و بی و فضیلت خطا و شکی در آن و فضل نظر بسوی آن و اینکه مستجاب الدعوه آن و بعضی آیات  
 بینات آن منعقد کرده ایم این موضع بسط آن نیست **عن جابر بن عبد الله رضي الله عنه** ان رسول الله صلى الله عليه  
 وسلم روایت است از جابر که درنگ کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم پیرینه نه سال که حج نگذار و پیرینه کرده شد در سال و هم که آنحضرت حج  
 گذارنده است پس آمدند پیرینه مردم بسیار و در بعضی روایات آمده که مردم بیشتر از حضور احصا بودند و تعیین نکرده اند عدد ایشان را و در  
 غزه تبوک که آخر غزوات آنحضرت است صد هزار کس بودند و حجة الوداع بعد از وی بود و لابد زیاده بر آن باشند و در روایتی یک لک و چهار و  
 هزار بودند و در روایتی یک لک و شصت و چهار هزار و الله اعلم و بهر حال حج که در آنحضرت درین سال و تعبیرهای بیست آنست که روایت  
 این قصه بعد از تقصای حج کرد وقتی که محمد بن علی بن حسین از جابر پرسید که ما فی صحیح مسلم فحی چنانچه پس بیرون آمدیم ما از مدینه همراه آنحضرت  
 و در رکاب بی حتی آمدنا اذ الحلیقه ما آنکه آمدیم ذوالحلیفه را و رسیدیم باین موضع فولدت اسماء بنت عمیس پس زایید اسماء  
 دختر عمیس بضم حمله و فتح میم زوجه ابی بکر صدیق محمد بن ابی بکر را و این اسم از فی بود و جمیله عاقله که همه کس او را اینجا استند نخست در تحت  
 سفرین بیجا لک و در بعضی شایعات کلام کرده اند که ابوبکر صدیق بعد از آن علی صلی الله علیه و سلم آمد و وقتی که حضرت حج بر آمدند نزد ابی بکر بود و محمد بن ابی بکر از اید و پس  
 فرستاد کسی را نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم که چکار کنم چه نیست احرام بزم یا نه و چگونه بزم فقال پس فرمود آنحضرت اغتسلی استتقی  
 بتوب و احوجی پس گفت آنحضرت غسل کن و برین جای خون اجمامه و احرام بند و صورت استغفار بنای شسته و فائست که چیزی را  
 در خود بر بند و غرقه پس گرفته بر جای خون بنهد و هر دو طرف آنرا از پیش و پس آن کمر بند محکم کند تشبیه و او آنرا بشرف بفتح ثا و فای بعضی یار  
 دم و این حدیث دلالت دارد بر صحت احرام نفسا و این مجمع علیه است و صلی رسول الله صلى الله عليه وسلم فی المسجد و نماز گذار  
 آنحضرت نماز فجر گذار و ذکر النودوی فی شرح مسلم و در حدیث نبوی گفته نظر بود و هو الا ولی در سجده ذی الحلیفه و در رکعت زیر که آنحضرت در ذی الحلیفه  
 پنج نماز گذارده نماز پنجم همین نظر بود و بعد از آن سفر کرد و رکب القصصی پسر سوار شد و نایقه خود را که قصوی نام داشت بفتح قاف و سکون صا و حمله  
 و تشبیه و بقصوی بهبت آنست که سابق بود و در سیر و غایت جبری بود و بعضی گفته اند بهبت آنکه جانب گوش می بریده بود و قصوی آن نایقه  
 را گویند که طرف گوش می بریده باشد و شاه قصوی و نایقه قصوی و جل قصی گویند و گفته اند که قصوی و غضبا بفتح عین حمله و سکون ضا و حمله  
 و مجوده و جد عابجیم و ال محله نام یک نایقه است که آنحضرت را بود و گفته اند که اگر کمتر از یک ربع بریده باشد جد عاست و اگر ربع است قصوی  
 و اگر زیاده بر ربع است غضباست و اگر از پنج بریده اند صلبا است بضماد و حمله و روایات بهمه این الفاظ واقع شده و گفته اند که طرف گوش  
 نایقه آنحضرت بریده نبود بلکه در محل خلعت همچنین واقع شده و هر که گفته قصوی لقب نایقه شریف است نه نام او وی خطا کرده حتی اذ السخی



حدیث روایت بکسر آمده فصلی پس بگذارد آنحضرت دو رکعت نماز طواف و ظاهراً آنست که ای بی تلاوت بعد از طواف و قبل از صلوة بوزن  
 بهو متعرج فی روایت ابن حبان و البیهقی و ابن جریر و واجب است نزد تنقیه بعد از طواف از جهت ورود و ابرار من نزد شافعی سنت است  
 پس گردانید مقام ابرار همه امیان خود و میان خانه کعبه یعنی خلف مقام ایستاد و این فضل مواضع است برای گذاردن این دو رکعت  
 و جائز است هر جا که گذارند و در روایتی آمده است که آنحضرت خواند درین دو رکعت قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون و تقدیم قل هو الله  
 بر قل یا ایها الکافرون واقع است در صحیح مسلم و در یک روایت از شرح السنه و توجیه میکنند آنرا که قل هو الله احد بر او اثبات توحید است  
 و قل یا ایها الکافرون برای تبری از شرک پس تقدیم کرده شد بحجت اتمام بحال اثبات توحید و در بعض روایات تقدیم کافرون بر الله چنانکه  
 ظاهر است و این حدیث دلالت دارد بر آنکه تقدیم سوره متاخر بر سوره مستقدم جائز است و این را شواهد بسیار است در احادیث و تدریج  
 الی الکن فاستلیم بستر بیرون آمد از در سیحرم بسوی کوه صفاء و بر آمدن هم از در صفاء بود و صفاء در پشت سنگ مطهر صلب است گویند  
 و الآن نام کوهی است متصل بابا بقیس و طول سیحرم از باب السلام جدید تا باب عمره چهار صد و هفت ذراع و عرض مسجدی صد و چهار  
 ذراع و مسافت از زمین مسجد و بستان و مسدود و هفتصد و بیست و هشت ذراع است کذا فی مناسک محمد با ششم و مناسک الحلیین با یکی  
 فلما دنا من الصفا قرأ پس هرگاه سیکه نزدیک شد آنحضرت بصفاء خواند این آیت را ان الصفا والمرم تومن شعائر الله بکرمه  
 صفاء و مروه از نشانهها اند که ساخته است خدای تعالی برای حج و فرمود آنحضرت ابدأ بما بدأ الله به آغاز کنم در سعی بجزیره که آغاز کرده است  
 خدای تعالی بآن پس آغاز کرد و بصفاء چنانکه او تعالی در آیت بدان آغاز کرده است ای این بر ابراهیم لفظ از حدیث جابر روایت کرده و صحیح  
 ابن جریر و او را طریقی است نزد اقطنی و روایت کرد آنرا مسلم بلفظ اهد و بصیغه خبر و روایت کرد آنرا احمد و مالک و ابن ماجه و ابو داود  
 و ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و نسائی نیز بلفظ اهد و بخون ابو الفتح قشیری گفته مخرج حدیث نزدیک ایشان واحد است و اجتماع کرده اند  
 مالک و سفیان و یحیی بن سعید و ثعلبان بر روایت نبرد آنمون که برای حج است مصنف در تخریص گفته ایشان حافظ تراند از باقیین انتی و مصنفی  
 همین است مذکور علی که ابتدا بصفاء فرست پس اگر شخصی سعی معکوس بجا آورد و ابتدا بمروه کند در آن مختلف شده اند صحیح آنست که بلفظ  
 اول اعتداده نماید و الله اعلم فی حقها بقاف الصفا پس بر آمده کوه صفاء احتی رای البیت تا آنکه دید خانه را و در آن زمان کعبه از صفاء نمودار شد  
 و جبابی و میان نمود و الآن بنمای حرم پوشیده است آنرا و با وجود آن نظیر حجر اسود از بعضی در زبای حرم که محاذی اوست می افتد فاستقبل  
 القبلة فی حد الله و کعبه پس وی آورد و قبله را پس به گنگانی یاد کرد و خدا را در بزرگی یاد کرد و او را و بیان کرد این توحید و تکبیر بقول خود  
 و قال و گفت لا اله الا الله و حده لا شریک له له المملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر لا اله الا الله ترجمه وی  
 ظاهر است و در باب ذکر و ذکر علی بیاید آنحضرت و عده را و اگر دور است گردانید و عده خود را که بفتح که و تعالی دین و حصول فتوحات عظیم  
 کرده بود همه بوجود آورده و فی عبدالله و یاری داد بنده خود را که ذات شریف وی صلی الله علیه و سلم باشد و هزم الا حباب و حده  
 و شکست داد و گروای کافران را و دشمنان دین را و تنهار و زخند یعنی بی قتال مردم و بی هیچ سبب ظاهری از اسباب انحرافشان که در  
 البی قوله تعالی فاستلیم بستر بیرون آمد از در سیحرم بسوی کوه صفاء و بر آمدن هم از در صفاء بود و صفاء در پشت سنگ مطهر صلب است گویند  
 ذلک بستر دعا کرد میان این افکار و گفت مانند این ثلث مراتب سه بار یعنی ذکر کرده و دعا کرد باز ذکر کرده و دعا کرد تا سبکست ذکر نکرد و ذکر کرد  
 تفرزل الی الممره تا بستر فرو آمد از صفاء و رفت بسوی مروه که کوهی دیگر است طرف دیگر از صفاء حتی انصببت قدما فی بطن الوادی

نفسی تا آنکه بدستی فرو آید و بر دوی ای و در سفاک وادی یعنی از بلندی وادی بدستی آمد بستر و دید و شتاب رفت در صحنی گفته نزدیک البقیع چون دین اوی رسد در میان میلین خضرین سعی نماید و نزدیک شافیه چون از صفا فرو آید باید که آبسته آبسته رود و چون مسافت شش ذراع تا میل اخضر باقی ماند سعی نماید تا وقتی که در وسط میلین خضرین برسد بعد از آن آبسته آبسته برود و انتهی انصباب در اصل ریخته شدن آب است و بسبب لغتین بنویسب چون پای از بلندی بدستی زیر آن می آید تغییر انصباب کردند و بطن شکم و سفاک زمین قاضی عیاض گفته درین عبارت لغتی ساقط شده که لابد است از آن و آن این لغت است حتی انصببت قدماه فرمل فی بطن الوادی پس لفظ رمل ساقط شده و گفت ثانی است این لفظ در روایت مسلم و کذا ذکر و احمدی فی الجمع بین الصحیحین انتهی گوئیم در سبل لفظ تم سعی نگرفته اند اقول عیاض نقل کرده اما در بعض نسخ متن این لفظ موجود است پس با وجود آن حاجت تقدیر این اسقاط نیست حتی اذا صعود متشی و در روایتی اذا صعود متاشی بفتح حمزه و سکون صاد تا آنکه چون بالا برآمد یا شروع در بالا بر آمدن کرد بهر دو قدم آنحضرت یعنی از بدستی وادی به بلندی برآمدنشی کرده و آبسته رفت و سعی گذاشت قاضی عیاض در شارق گفته صعود و اصعاد بیک معنی است و اصعاد در اصل دور رفتن در زمین خواهد در بلندی باشد یا در سستی و اینجا ارتفاع مراد است کما قبل و اصل درین باب آنست که ما جعفر بن حمیم ام سلمه علیه السلام در وقتی که استعیل طفل بود و روزی بطلب آب رفت و چون در دین وادی بود آمد استعیل از نظری پوشیده میگشت پس بر صفا و مروه می برآمد تا بروی نگاه کند پس این سنت از وی ماند و آنحضرت نیز کرد و الآن چون زمین بلند را خاک پر کرده و سفاک گذاشته و بعد از نزول از صفا انحدار و انصباب نمائند و تکلف باید کرد در سعی بجهت بیا آوردن آب تا آنکه آمد علی الملقه بر مروه که کوچه دیگریست مقابل صفا و مروه در اصل سنگ سفید براق را گویند که از وی آتش بجود و جمیع مسافت میل صفا و مروه هفت صد و بیستاد و شش ذراع است از انجمله ما بین میلین خضرین یکصد و دوازده ذراع و مروه و ذراع دست و آن بیست و اصبیح مضموم باشد سوانی ابرام ففضل علی الملقه تا کذا فضل علی الصفا پس کرد بر مروه چنانکه کرده بود بر صفا مگر نگار توحید و تکیه و دعا و حتی بین الصفا و المروه واجب هفت بار است از صفا مروه یکی و از مروه بصفا و سپس ابتدا از صفا است و ختم بمروه و پیاده رفتن در میان صفا و مروه بهتر است از سواره رفتن فذکر آن حدیث پس ذکر کرد جابر که راوی این حدیث است حدیث را تمامه و اقتضای هر دو مصنف بر محل است و تمام وی این است تا آنکه چون یافته شد آن خطوات بمروه گفت آنحضرت اگر میشد که من پیشتر میدانستم از امر خود و حال خود چیزی را که از این پس در نیمه اندام می راوی آورد و بدی بفتح ما و سکون دال قربانی که بحرم فرستند و دیگر دانیدیم حج را عمره و بیرون می آمدیم از احرام پس بیک هست از شما که نیست باوی بدی پس باید که حلال شود و براید از احرام و بگرداند آنرا عمره شرح این کلام بسطی میخواهد حاصل کلام آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از وصول بکعبه مستطیر و ادای عمره کرده اصحاب را که هر که ساق بودی نموده و با خود قربانی که آنرا در ایام نحر فرج کند نیاید و عمره کند و از احرام براید و فسخ حج بعمه کند و بعد از آن در ایام حج احرام به بندد و حج بگذارد و هر که ساق بودی نموده است عمره کند و بر احرام خود بماند تا حج بگذارد و بعد از آن از احرام براید و آنحضرت خود ساق بودی نموده بود و بر احرام باقی ماند و این معنی بوجه بر صحابه گران آمد یکی بجهت آنکه از احرام برآیند و رسول خدا صلی الله علیه و سلم محرم باشد و ترک متابعت او بکنند و دوم آنکه گفتند در میان ما و عرفه و بنیخ روز نماند پس آنست که از احرام برانیم و پیش زنان برویم و بنویز از اندامی بچکیده باشد و عرفه در انیم و حج کنیم سوم آنکه در جاهلیت عمره در اشتهار حج از فسخ شأن بود پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم در غنیمت در آمد و فرمود و چرا که حکم الهی چنین است که اگر من پیش ازین میدانستم براندن از احرام بر شما شاق خواهد شد من نیز ساق بودی بکنیدم و از احرام می برآیدم و فسخ حج بعمه میکردم و من نمیدانستم که حکم الهی چنین خواهد شد

پس استاد سراقه بضم سین جمله بن مالک بن جشم بضم جیم و سکون عین و شین مجیم پس گفت ای رسول خدا آیا برای ایصال است این حکم  
 یابر ای همیشه است پس در هم آورد رسول خدا صلی الله علیه و سلم انگشتان خود را یک انگشت در انگشت دیگر برای تمثیل و گفت در آخر  
 و رج دو بار گفت این کلام را و گفت این چنین نیست که تو گفتی این حکم با ایصال مخصوص باشد بلکه برای همیشه همیشه مقصود ابطال است  
 که وجوب است بود از امتناع عمر و در آخر حج داد علی رضی الله عنه از من بپند بای پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و بدن بضم با و سکون ال  
 جمع بدنه بفتح با و ال شروکا و قربانی که مجرم کنند و نزد شافعی بدنه مخصوص شتر است پس گفت آنحضرت بعلی کیفیتی و نیت کردی تو  
 هنگامیکه فرض کردی حج را و احرام بستی گفت علی این گفت و نیت کردم که خداوند ابرستیکه من احرام بستم بخیر است که احرام بستم با این  
 پیغمبر تو گفت آنحضرت بدستیکه با من هدیه است و از احرام نمی برایم پس حلال مشو و از احرام بیرون میا گفت یابر راوی این حدیث  
 پس بود مجموع شتران که آورد آنها را علی رضی الله عنه از زمین دان شتران که آورد آنها را پیغمبر صلی الله علیه و سلم از مدینه همراه خود  
 صد گفت جابر پس حلال شدند و برآمدند از احرام مردم همه و موسی قصردند مردم همه گویا قصروی با وجود افضلیت خلق خیا نچه در حد  
 آمده است برای آن بود تا بقیه از موسی بماند که در حج خلق کنند یا هنوز در طبیعت ایشان تنگی بود از بر آمدن از احرام پس تقصیر کردند  
 در ابقای حکم آن تمام که حلق است و اقتصار کردند بر قصر و کفایت و الله اعلم مگر پیغمبر صلی الله علیه و سلم که از احرام نه برآمد و دیگر کسیکه  
 با و بی بود هر دو فیه و درین حدیث آنچه مذکور میشود فلما کان یوم الترویة پس هرگاه که شدر و ز ترویة و این نام روز شتم  
 از ذی الحجه است زیرا که در وی سیراب میکردند شتران را یا بجبت آنکه ابراهیم علیه السلام را می می زد و فکر میکرد در رویای خود که  
 در فرج دیده بود که ذی القاموس و قوجو الی منی و روی آوردند بسوی منا و منی را منا از آن میگویند که در وی ریخته میشوند  
 خونهایا بجبت آنکه چون جبرئیل خواست که مفارقت کند آدم را علیهما السلام گفت تمنی کن چه میخواهی گفت بهشت میخواهم و فو منی  
 و بیوت در آن نذر و خفیه واجب نیست بلکه سنت است و منی از مکبر است که روه سنت و اطلال کردند یعنی احرام بستند برای حج روز ترویة و یک  
 البقی پس سوار شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسوی منا و رسید بمنی فاصلى بها الظهر والعصر والمغرب والعشاء والحج  
 پس بگذارد و درنا این پنج نماز و شب در منی بقیوت کرد و توه مکث قلیلا پیستر درنگ کرد اندکی بعد از گذاردن نماز ببادا و حتی طلعت  
 الشمس تا آنکه براند آفتاب و امر کرد بخیمه از موئی که زده شود برای وی صلی الله علیه و سلم در وادی نمره بفتح نون و کسر سیم که قریب و اد  
 عرفات است و نهضت از من حرم است و آنجا کوهی است که بروی بنا ره است که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه از برای نشان حرم بنا کرده  
 و عرفات از حل است و عمر نام حیوان مشهور است که او را پلنگ گویند این کوه را کفتهای سیاه و سفید دارد بان تشبیه کردند پس رفت و راند  
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم بجانب عرفات و گمان نمی بردند قریش مگر آنکه آنحضرت وقوف کننده است نزد مشعر حرام که نام کوهی است  
 بمنزله که آنرا قریح میگویند و منزلته بر سه کرده است از منی چنانکه بودند قریش که میکردند در جابلیت زیرا که ایشان وقوف بمنزله میکردند آنرا  
 موقف حمس و اهل حرم الله میگفتند و بعرفات نمی رفتند بخلاف سائر عرب که وقوف بعرفات میکردند پس گمان بردند که آنحضرت نیز وقوف  
 بمنزله خواهد کرد فاجاد پس تجاوز کرد و در گذشت آنحضرت صلی الله علیه و سلم از من و لفته حتی اتی عرفة را یعنی قریب شد  
 بآن و عرفه یعنی راه فرود یعنی مکان و زمان هر دو می آید و عرفات بخط جمع مخصوص بر مکان است و وجه تشبیه بعرفه باید و عرفات بر سمت مابین شرق  
 و جنوب از که واقع است زیرا صله کرده و فوج جدا القبه قد صحری بت له بنیره پس یافت خیمه را که به تحقیق زده شده است برای وی بنمره



الفجر فون و کسریم محل معروف است فذل بها پس فرود آمد بنجر و نیست از عرفات گذرانی التشریح ولیکن در قاموس گفته نمره کفره موضع  
 بعرفات او بجبل الذی علیه انصاب الحرم کلی میباید کنار جاسن المازمین ترید بالموقف انتهى حتی اذا زالت الشمس ام بالقصواء  
 تا آنکه چنان برگشت آفتاب و وقت زوال شد ام کر که بالان کرده شود قصوی را که نافذ آنحضرت بود و فرج حلت له پس بالان کرده شد  
 قصوی برای آنحضرت فانی بطن الوادی پس آمد درون وادی عرفه و منجا آنرا الخطب الناس پس خطبه خواند و خطاب کرد مردم  
 و گفت بدرستی که خونهای شما و الهای شما بناتج حرام است بر شما همچو حرام بودن این روز شما که عرفه است درین ماه شما که ذی حجه است  
 درین شهر شما که مکه است و این تاکید و تفریر است حرمت دماء و احوال را و عرب همه قائل بودند بحرمت این روز ماه و شهر که نابالستها در وی حرام است  
 آگاه باشید که هر چیز و هر رسم از کار جاہلیت زیر پر و پای من نهاده شد و بایست و پابل است یعنی خوار و باطل و متر و ک است و خونهای زمان جاہلیت  
 موضوع و متر و ک بدرست یعنی رسم جاہلیت آن بود که کینه نگاه میداشتند بر کس را بر هر قبیل که خون کرده هر چند که بدترها بران میگذاشت کینه کشیدن  
 و می کشتن پس آنحضرت آن بینه را باطل گردانید و فرمود و بدرستی که سخت خونی که می خنم و در سیکه از خونهای قبیل با خون پس بر سبیل بن الحارث  
 بن عبدالمطلب است حارث عم آنحضرت بود و در سبیل پس روی صحابی است در خلافت امیر المؤمنین عمر وفات یافت و او را پسری بود نامش آدم و نام  
 یا ایاس در جنگی که میان سعد و بنی نضل بود سنگی بوی رسید و کشته شد و بود پس بر سبیل شیر داده شده در قبیل یعنی سعد پس کشتند او را بنی نضل  
 و فتح دال معجز سبب جنگی که میان سعد و بنی نضل شده و ربای زبان جاہلیت نهاده شده و ساقط گردانیده شده است و سخت زیانگه می خنم  
 از ربای قبیل از ربای حباس بن عبدالمطلب است پس آن را بر با موضوع است همه و باطل و عباس در جاہلیت را بنی خور و احوال می بکمر را  
 بر زمین مردم بود آن همه را از زمین ایشان نهاده و باطل گردانید و باز فرمود و پس لغوی و پر و پر کنیز از عذاب خدا در زنان و ادای حقوق ایشان  
 پس بدرستی که شما گرفتارید از زنان را با بان خدا و محمد وی که باشد که در میان محمدی که شما با وی کرده اید در رعایت حقوق ایشان و صلال کرده اید  
 و رزایان را بیکدیگر خدا که امر فاکو است یا ایجاب و قبول که بران امر کرد و یا بیکدیگر تو حید زیرا که حلال است آن میان جزو و سلمان او و شما را حق است  
 و رزایان اینکه پانال نگردانند و فرستهای شما را هیچیک را که ناخوش میدارید شما را اگر گناهیست است از قادر گردانید و خیر مردان بر ایشان  
 و اختلاط کردن و سخن گفتن چنانکه حادث عرب بود پس اگر بکنند زنان آنها پس بر نیز ایشان را زنی غیر مؤثر و مؤلم و از بی معلوم است که  
 الباطنی تمیزش کنایت از زمان نیست والا حقوبت آن حقوبت زنا می بود و رزایان را است بر رزایان ایشان و جامه ایشان بر خود خورج و حلال و تحقیق  
 گذاشته ام در شما چیزی را که هرگز گمراه نشود بعد از وجودی و گذاشتن وی باختیار و تمیز بوی و عمل بوی اگر چنانکه در زمین و پناه گیرید بان چیز  
 و که ام است آنچه کتاب خداست که قرآن مجید است و سنت در حکم دی و تختم او است یا آنچه نوشته است خدا و فرض گردانیده است بر شما و فرمود و شما  
 پر سیده میشوید و ز قیامت از من که چه معامله کردم با شما در رسانیدن احکام دین و ادای انانیت نصیحت پس چه خواهم بگفت شما گفت صحابه گویند  
 میبایم یعنی پیش خدا که تو تحقیق رسانیدی رسالت را و ادای کردی انانیت را و نصیحت کردی است را پس اشارت کرد آنحضرت بگشت شهادت  
 خود و حالیکه بر سیدار و آنرا بسوی آسمان و مائل میگردد و می خیم آنرا بسوی مردم خداوند گواه باش خداوند گواه باش شما گفت این کلمه را  
 یا سید بارک و اشارت و اناله و استشهد او را و در اینجا دلیل است بر ثبوت علو و فوق برای او و تالی و علیه تظافت الادله و هو الصواب عند جماہیر المستقیمین  
 من اهل الحدیث و الفقہاء و ائمه تراک نماز گفت بلال ثم اقام یستر اقامت گفت و تکیه بر او و فصلی الطلوع پس گذارد آنحضرت نماز و تکیه  
 بطور جمع بغیر از آن ثم اقام فصلی العصر یستر اقامت گفت بلال پس گذارد آنحضرت نماز دیگر را و ایصل بدین نماز و گذارد و میان

ما از ظهر عصر چیزی را از سنن بر داتم و نوافل و درین استیصال و قوف است ایجابی پس بدین جای است که فرض را بجهت نفل ترک دهند  
 جواب میگویند در عرفات است که فرض وقت نماز عصر است بجهت استیصال و قوف که نفل است ترک میدهند تا آنکه نفل حتی اتی الموقف پس سوار  
 آنحضرت تا آنکه آمد جای استادن را در عرفات فجعل بطن ناقته القصوی الی الصخرات پس گردانید شکم ناقه خود را که قصوی بود بسوی  
 صخرات جمع صخر سنگ بزرگه در روایتی صخرات بلفظ تصغیر سنگهای غور و سیاه نزدیک جبل رحمت که در اینجا موقوف آنحضرت بود و جعل  
 جبل المشاة بین یدیه و استقبال القبلة و گردانید جبل المشاة را که نام موضعی است هم در اینجا پیش و دست خود یعنی پیش خود و در  
 آور و بجانب قبله جبل بفتح حای مهله و سکون بای منوخه ریگ که دراز افتاده باشد و گفته اند توده ریگ منظر و جمع وی حبال است و بعضی  
 گفته اند حبال بجای مهله در ریگ مانند حبال بجم و غیر ریگ و مشاة بالضم جمع ماشی و اضافت جبل بمشاة از جهت اجتماع ایستادن است  
 در وی و قاضی عیاض گفته که مراد جبل المشاة نصف مشاة و محل اجتماع ایشان است تشبیه کرد صف را بحبل رمل و موقوف آنحضرت صلی  
 الله علیه و سلم در عرفات در اینجا بود و اگر چه موقوف شریف بشخصه متعین نشده است اما باید که در دو زمین موضع غی گشته باشد گاهی اینجا و گاهی آنجا  
 نزدیک به بنای قدیم که آنجا است که عامه مردم آنرا سطح آدم علیه السلام میگویند شاید که موقوف شریف فائز گردد و باین نعمت مشرف شود  
 فلم یزل واقفا حتی غربت الشمس پس همیشه بود آنحضرت ایستاده تا آنکه فروفت آفتاب و ذهبت الصفرة قليلا و رفت در  
 اندکی حتی اذ غاب القرص تا آنکه چون ناپدید شد قرص آفتاب تاکید و بیان غروب است تا کسبی گمان نبرد که مراد قریب غروب است  
 و شرح مسلم گفته در جمیع نسخ همچنین نقل کرده است آنرا قاضی عیاض از جمیع نسخ و لیکن صواب این است حتی غاب القرص  
 و محتمل که قوله حتی غاب القرص بیان قوله غربت الشمس الیما باشد زیرا که اطلاق غیوبت مجاز از غیبت بضم غیم هم می آید پس قوله حتی غاب القرص  
 این احتمال را زایل کرد پس خود سوار گرد اسامه بن زید را و دفع و برگشت و بیرون آمد از عرفات و سرعت کرد در سیر و ظاهر آنست که بجا  
 دفع اندفاع گویند زیرا که دفع بمعنی برگردانیدن و بیرون آوردن است نه برگشتن و بیرون آمدن لیکن اینجا بمعنی خروج و ذهاب است تعبیر  
 بدفع بجهت آن که در نزدیکی چون از حرام بود وقت برگشتن بعضی مردم را دفع میکردند یا مراد دفع نفس مرکب است و قد شئنی تخفیف لون بالقصو  
 الزهام و تحقیق بکشید و ضم کرد و تنگ نمود آنحضرت برای نوافل قصوی زام راحتی آنرا سهال کیصیب مؤدرا و نفع میسر و کسر را حلاله  
 بجای مهله تا آنکه سران ناقه می رسید با شپش پیش پالان او را و يقول بیده یعنی و میفرمود و اشارت میکرد بدست رهنمود یا ایها  
 الناس السکينة السکينة ای مردمان آهستگی آهستگی و آرام و وقار یعنی شتابی نکنید و نصب السکينة بتقدیر الزمواست و در  
 حدیث ابن عباس نزد بخاری آمده که نیکی کردن نیست به تیزراندن یعنی قواب یافتن در باب حج و جز آن نیست بشتاب یافتن و اضطراب نمودن  
 بلکه باجتناب از کمرویات نمودن و از رفت و فسق دور بودن است و حکم الی جبالا ارضی طاقا قلیلا و هرگاه می آمد آنحضرت کوهی را  
 از خاک میکرد و عثمان ناقه را اندکی و در حدیث متفق علیه است که پرسیده شد اسامه بن زید که چگونه سیر میکرد و میرفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم  
 در حجة الوداع هرگاه میکرد برگشت از عرفات گفت سیر میکرد و میان آهستگی و شتابی و چون می یافت فرجه تیز تر میرفت و لفظ جبل در اینجا یا  
 جبل الرمل است بجای مهله یا بجم است حتی تصعد بفتح تا و ضم هر دو است تا آنکه بر می آمد ناقه آن کوه را ایقال صعود و اصعد حتی الی  
 مزدلفة تا آنکه آمد مزدلفه را که موضعی است میان عرفات و منی و بیوت است در وی نزد خفیه واجب است و همچنین نزد امام احمد و بعضی شایع  
 و نزد بعضی از ایشان فرض است و مزدلفه از عرفات بر سه کرده است و از اینجا منی سه کرده و از اینجا که مسئله سه کرده و وجه تسمیه مزدلفه است



وامام شافعی در این گفته جائز است که این نیز گذشتن از جهت عدم فراخی موضع باشد و بعضی گفته اند از جهت اینکه این جای بودن شیاطین است و الله اعلم ثم سلك الطريق الوسطی پیسترفت آنحضرت میان راه را و این نیز برای است که از آن رفته بود بعضی وقت و آن راه تخت را طریق صفت گویند بضاد مجمله و تشدید موصوده و این را طریق مازنین که نام دو کوه است یکسر زاو فتح میم و لهذا در وقت رفتن بروادی مسخر گذشت بود التي تخرج علی البحر الکبری آن راهی که بیرون می آید بر حبه اولی که در جانب مغرب و لطفه قریب مسجد خیف است مقصود تعیین طریق است اما امر و از آن جبهه میگذرند و پیچ میروند آیند که در جانب مکه است و او را حجه العقبه گویند و عقبه یعنی قاف راه در کوه و این جبهه در ته اوست و سبیه العقبه که انصار کردند نیز مضاف باوست و احکام می چهار میاید یعنی اتی الحجة التي تحت الشجرة تا آنکه آمد آنحضرت جبهه را که زیر درخت است مراد همین جبهه عقبه است که مذکور شد و این درخت حد منی است و از منی نیست هیچ و جای فراهم شدن سنگریزه منعی شد آن سبب اجتماع مردم در آن بقال اجمرو فلان اذا اجتمعوا فماها لیسبع حصیات پس انداخت در وی هفت سنگریزه را و این کبر مع کل حصاة در حالیکه تکبیر میگفت با هر سنگریزه از آن سنگریزه با کل حصاة مثل حصی الخذف بهر حصی مانند سنگریزه ای خذف یعنی خا و سکون و ال جمعین سنگریزه انداختن با انگشتان مخدغه یکسر میم و سکون خافلان و صورت خذف آنست که سنگریزه یا خسته در دو انگشت سبابه و بیانی گیرند تا میان نر انگشت و سبابه نهاده می اندازند یا مخدغه میسازند از چوب و بوی می اندازند و در حدیث از خذف نهی آمده و اینجا مقصود بیان مقدار سنگریزه است و صغرو کبر و بعضی تفسیر کرده اند حصی و خذف را بمقدار و الله باقیا و بعضی گفته اند که آن تر از خود و در تر از بند و بعضی مثل پیشک گو سفند می بینان و او ای انداخت آنحضرت سنگریزه را از میان وادی که جبهه در آنجا است قریب انصاف الی المنحی پیسترفت آنحضرت لبسوی قربان جایی که در منی بود و قفس پس نخر کرد آنحضرت شصت و سه شتر را بدست مبارک خود نخر شتر کشتن و بر سینه زدن نیزه پیسترد او آنحضرت یعنی شتران را یا کار در ابلی پس نخر کرد و علی خبری را که باقی ماند بعد از نخر آنحضرت از شتران و سابق معلوم شد که همه صد شتر بود پس باقی سی و هفت باشد و شتر یک گردانید آنحضرت علی را رضی الله عنه در قربانی خود پیسترد که دیگر فتن گوشت پاره از هر شتر پس گردانیده شد این گوشت پاره را در دلی پس پنج شتر آن گوشت پاره را پس خود دزدید و یعنی آنحضرت و علی از گوشت پاره یا یا از گوشت قدر و نوشیدند از شور بای آن بجهت آنکه مستحب است که از قربانی چیزی بخورند و باقی گوشتها بخش کردند و در روایت آمده که شتر کرد و در فرمود هر که خواهد بگیرد و تاراج کند قدر یک پیسترد سوار شد به رسول الله صلی الله علیه و سلم فاذا فاض الی البیت پس شتابان را ند بسوی خانه که به دطوان کرد و این را طواف افاضه گویند و این کن دیگر است از حج بعد از وقوف بعرفة و این تمام میشود و و این افضل است روز نحر و بعد از وی نیز جائز است فصلی بکلة الظهر پس آمد لبسوی بیت و طواف افاضه کرد پیسترد نماز ظهر گذارد این روایت جابر است و عایشه نیز همین جانب است و در روایت ابن عمر آمده که نماز گذارد پیشین را بمنی بعد از برگشتن از مکه و هر دو روایت صحیح است و جمع میان هر دو باین طریق است که اول یکبار گذارد سپس بمنی رسید تا صاحب فضل جماعت در پس وی در یابند قال المنذری و این جمع مبنی است بر جواز نماز مفترض خلف ثقل و لیکن حافظ ابن القیم ترجیح داده است حدیث ابن عمر را و ذکر کرد خلاف علما را درین باب و اینکه بعضی از ایشان ترجیح حدیث جابر کرده اند پس آمد آنحضرت بر پسران عبد المطلب که عباس و اولاد وی بودند و عبد المطلب نام جد آنحضرت است و منصب سقای زفرم بدست ایشان بود و در حالیکه آب میدادند مردم را بر زفرم پس گفت آنحضرت بکشید آب از زفرم ای پسران عبد المطلب پس اگر نمی بود خوف این که غالب آیند بر شما مردم در کشیدن آب از زفرم و اجتماع

و از دحام ایشان بران از جهت اتباع فعل من و بیرون آید این خصص از دست شاهزاده میکشیدم من آب از زمزم از جهت فصل فصل  
 این فعل پس دادند آنحضرت را دلوی از آب زمزم پس نوشید از آن آب این احکام در حدیث جابر رضی الله عنه واقع شده و احکام دیگر  
 بعد از طواف هست که در ایام منی آنرا الیک کنند در محل خود مذکور است و او را مسلم مطلقاً روایت کرد این حدیث را مسلم مطلقاً  
 چنانکه در طوافی شرح این حدیث گذشت و مصنف در اینجا مجذوف زیادات آورده و بر محل حاجت اقتضا کرده و این حدیثی است  
 عظیم الشان کثیر الفوائد مشتمل بر جعل از نفاس و فراد از محامات قواعد قاضی غیاض گفته حکم کرده اند مردم بر آنچه درین حدیث است  
 از نفقه و اکثر کرده اند دران و تصنیف نمود دران ابو بکر بن المنذر جزوی کلان و اخراج کرد در وی از نفقه زیاده بر یک نیم صد نفق  
 و گفت اگر استیضا کرده شود برین عدد هم بپذیراید در سبل السلام گفته اصل در هر آنچه ثابت شده است از فعل آنحضرت درج و وجوب  
 بدو جهت بی آنکه افعال وی درج بیان حجی است که امر کرد خدای تعالی بدان محمد صلی الله علیه و سلم را در قرآن افعال در بیان وجوب  
 محمول اند بر وجوب دوم قول وی صلی الله علیه و سلم خذوا عنی سناسکم دال است بر وجوب و هر که دعوی عدم وجوب چیزی ازین  
 افعال درج کند دلیل بیارد و ما ذکر میکنیم فوائد و دلائل این حدیث بقدر احتمال این مختصر و میگوئیم در وی دلالت است بر آنکه غسل  
 احرام سنت است برای انفسا و حالض و برای غیر این هر دو بالاولی و بر استنفا حالض و انفسا و بر صحت احرام این هر دو بر بودن  
 احرام عقیب نماز فرض باشد یا نفل و گفته اند که آن دو رکعت که بعد از آن اهلال کرده دو رکعت نماز فجر بود و گذشته پیشتر که اصح آن است  
 که دو رکعت ظهر بود زیرا که ظهر را در اینجا قصر گذار و پسترا اهلال کرد و بلند نمود و آواز خود به تلبیه علما گویند مستحب است اقتضای تلبیه آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم و اگر بپذیراید لا باس به است زیرا که زیاده کردیم لیک ذاللتها و الفضل الحسن لیک مریز با منک مرغوب الیک زیاده  
 ابن عمر لیک و سعدیک الخیر فی بدیک و الرخاء الیک و العلف و زیاده کرد انس لیک حقا قناعت و او را قناعت است حاجی را قدم  
 آوردن اول بکه برای طواف قدم پس استلام کند رکن را قبل طواف و رمل کند در سه شوط اول و رمل اسراع ششی است با تقارب  
 خطا و هوا محبت و این رمل را در اعدای هر دو رکن بمانی کند که ما قد مناه و در چهار باقی مشی کند موافق عادت خود و بعد تمام طواف بمقام  
 ابراهیم سیاید و بخواند و آنرا خواندن مقام ابراهیم صلی و مقام رادر میان خود و خانه کعبه ساخته دو رکعت بگذارد و واجعا کرده اند علما بر آنکه  
 لائق است هر طائف را چون طواف کند بخانه که بگذارد پس مقام دو رکعت طواف و اختلاف کرده اند و آنکه این دو رکعت واجب است یا نه  
 بعضی بوجوب رفته و بعضی گفته که اگر طواف واجب باشد و نه سنت است و واجب خلف مقام اند حتما یا جائز اند در غیر وی گفته اند واجب در  
 پس مقام اند و قبل مندوب اند خلعت آن و اگر بگذارد آنها را در حج یا در مسجد حرام یا در هر محل از آنکه جائز است اما فضیلت فوت شده  
 و وارد شده است قناعت کافرون بعد فاتحه در اولی و بعد بعد فاتحه در ثانی و رواه مسلم و در وی دلالت است بر آنکه شروع استلام نزد خروج از سجده  
 چنانکه نزد دخول کرده بود و اتفاق کرده اند بر آنکه استلام سنت است و بعد طواف می باید کرد و شروع بعد از آنکه و بالای آن برآمده قابل قبله ایشان  
 ذکر کرده اند سه بار با ثور مذکور و در روایت مؤطا است که چون بیستی آمد بر دو قدم او در بطین و ادنی سعی کرد و در روایت مسلم این حرف  
 ساقط شده که آتیدم پس این روایت دال است بر آنکه رمل کند در بطین ادی و همین را سعی بین المیلین گویند و این شروع است در هر بار از  
 هفت شوط نه در سه شوط اول چنانکه در طواف قدم به بیت بود و بر آید بر مروه چنانکه بر صفا برآمده بود و ذکر کند و عاناید و تمام این افعال  
 تمام میشود و عمره و انیس اگر حلق یا قصر کرد حلال شد و همچنین کرده بودند صحابه آنکه امر کرده بود رسول خدا ایشان را انفسخ حج عمره و هر که قمار باشد

خلق و قصر کنند بلکه بر احرام خود باقی ماند و چون روز ترویج که هشتم ذیحجه است بیاید یک سیکار ادا و حج دارد و از عمر خود حلال شده است احرام تمام  
و همچنین قادر بر بیاید بسوی منی که اقال جابر فله کان یوم الترویج و هو الی منی یعنی متوجه شد هر که باقی بود بر احرام خود برای تمام حج و هر که  
حلال شده بود احرام بسته و بمنی متوجه گشته و توجع آنحضرت بسوی منی بر کوب بود و نزول فرمود بر سنا و نماز گذارد و بچگانه و در وی این است که  
بر کوب افضل است از منی درین بواطن در طریق نیز و در وی خلاف است و دلیل فضیلت فعل اوست صلی الله علیه و سلم و سنت آنست که در شب  
هر پنج نماز بگذارد و این شب بهمانجا برسد و این شب نهم ذیحجه است و سنت آنست که نه بر آید روز عرفه از منی مگر بعد طلوع شمس و سنت آنست  
که داخل نشود بعرفات مگر بعد زوال شمس و بگذارد ظهر و عصر جمیعاً بعرفات زیرا که آنحضرت بنزد فرود آمد و نمره از عرفات نیست که در شب باشد  
مگر بعد هر دو نماز و نگذارد میان هر دو نماز هیچ شیئی یعنی از نفل و سنت آنست که خطبه گوید امام مردم را قبل صلوٰۃ عصر و این یکی از چهار خطبه  
مسنونه است که در حج خوانده میشود دوم خطبه روز نهم ذیحجه است نزد کعبه بعد نماز پیشین سوم روز نهم چهارم روز نهار اول و آن روز دوم  
از ایام تشریق و کلام در آن بیاید و در قول وی ثم رکب حتی اتی الموقف سنن و آداب انداز آنجا که اگر رفتن بسوی موقوفه نذر فراخ از هر دو  
نماز کند دیگر و قوف سواره افضل است دیگر و قوف نرود مخدرات مفرشته در اسفل جمیل رحمت کند و این کوه در میان تدین  
عرفات است دیگر استقبال قبله است و قبله دیگر باقی ماندن است در موقوفه تا غروب آفتاب و در وقوف دعا کند بر هر دو دست و بر دو سه هارا  
تأسیه خود و آنحضرت خبر کرد ایشان را که خیر الله عار و عار یوم عرفه ذکر کرده اند از دعای آنحضرت در موقوفه اللهم کلب الحمد کالذی انقول و خیر اما انقول  
اللهم کلب صلوٰتی و تسبیحی و محامی و عافی و الیک بابی و الیک ثوابی اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر و من اسقام البدن و من عشتات الامر اللهم انی  
اعوذ بک من شرایحی به السج ذکره الترمذی و دیگر بیرون بر آمدن است از عرفات بعد تحقق غروب شمس بسکینه و وقار و اگر کند مردمان را یگان اگر  
سطح است و یکشد و خیم کند زمام بر کوب خود تا سرعت نکند و منشی مگر وقتی که بیاید جلیلی انجال که آنجا دعای عینا کند اندکی تأمل بر کوب شود و  
آسان شود و چون برسد بنزد فرود آید آنجا بگذارد و نماز مغرب و عشاء جمیعاً بیک اذان و دو قاف است و این حج متفق علیّه است و اختلاف در سبب  
اوست گفته اند بحجت آنکه نسک است و گفته اند بحجت آنکه ایشان ساقران اند و نگذارد میان این هر دو فریضه هیچ نافله و قوله ثم اخرج حتى  
طلع الفجر در وی سنن نبویه است بقیوت بمزدلفه و نسک بودن و اجمع علیه است اختلاف در آنست که واجب است یا سنت و اصل افعال  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حج وی واجب است که اعرفت و سنت آنست که صبح بمزدلفه گذارد و از آنجا روانه شود و پیشتر حرام رسید و قوف  
و دعا خواند و وقوف نزد وی از نسک است سپس از آنجا روانه شود نزد اسفار فجر چون اسفار بلوغ شود و بیاید و بطریق ادی حجه و شتابی کند  
در سیر از آنجا زیرا که محل غضب خداست بر اصحاب فیل و لائق نیست اذات در آن و آنست روی و نه ماندن در آنجا چون برسد جبهه را که  
جبهه عقبه است نزول کند بطن وادی و رمی کند از آنجا بهفت سنگ نرینه هر سنگ نرینه برابر دانه باقلا باشد و بکوبد با هر سنگ نرینه پستتر بر کرد  
بعد آن بسوی خمریس قمرانی کند آنجا بداند که باشد نزد او اما آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس بدست شریف شصت و سه بدنه خر کرد و  
وی صد بدنه بود علی کرم الله وجهه را اگر کرد پنج باقی آن پستتر سوار شد بسوی مکه و کرد طواف افاضه و همچنین را طواف زیارت گویند و بعد  
این طواف حلال میشود و او را هر آنچه حرام شده بود بسبب احرام حتی که وطنی انسان نیز و آنست که رمی جبهه و عقبه کرد و این طواف نموده پس  
حلال است او را همه جز زنان آیین است جمله از سنن و آداب که مفاد این حدیث جلیل است از افعال و می صلی الله علیه و سلم که ظاهر میشود  
از آن کیفیت اعمال حج و در بسیاری از مذکورات این حدیث که سوق کردیم خلاف مبت میان علما و در وجوب و عدم وجوب آن حج در دو قسم



و عدم لزوم آن تبرک و در صحت حج اگر چیزی از آن ترک کرده و عدم صحت آن و در شرح تذکر آن تطویل کرده و ما اقتصار کردیم بر مفاد ضعیف  
 فالآئی با اشتغال علیه احدیث هو الممثل لقوله صلى الله عليه وسلم قد و اعني منا سلكم و المقتدى به في افعاله و اقواله انتهى كلامهم **عل**  
 روایت است از عماره بنضم عین و تخفیف بمجموعه و ادراک آخر این خنیمه بضم خای جمعه و فتح زاین ثابت از ثقات تابعین است روایت  
 میکند از پدر خود که خریم بن ثابت است و او را ذوالشهادتین خوانند رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم کانت  
 اذا فرغ من تلبیته سال الله رضوانه و الجنة بود آنحضرت چون می برداخت از تلبیه خود سوال میکرد از خدای تعالی رضا  
 او را که این صحیح و مورد رضی و مقبول وی گردد و سوال میکرد بهشت را که ثواب آن گردد چنانکه در حدیث دیگر آمده الحج المبرور ثوابه الجنة  
 و استعازة برحمة من النادر و پناه محبت برحمت خدای تعالی از آتش و زرخ و در لفظی استغفار آمده یعنی طلب عفو میکرد و رواه  
 الشافعی و این حدیث از نسخ شرح مغربی ساقط شده و حدیث دلیل است بر استحباب دعا بعد فراغ از تلبیه که محرم میگوید در هر وقت  
 که باشد باین دعا یا دیگر بخوان و تکبیل که مراد از فراغ انتهای وقت مشروعیست تلبیه باشد و آن نزد می جمعه عقبه است اول صحیح است  
 با سند ضعیف زیرا که در سندش صالح بن محمد بن ابی زائده ابو واقد لثی مدنی است و او ضعیف است و ابابراهم بن ابی تکیه  
 که راوی است از وی منفرد نیست بآن بلکه متابع اوست برین روایت عبد الله بن عبد الله الاسوی اخرجه البیهقی و الدارقطنی و سهل  
 جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم شئت ههنا شئت ههنا گفت آنحضرت که نخر کردم من اینجا اشارت بوضع  
 سعید میکند از منی که آنحضرت در اینجا قربانی کرد و الا آن نیز آن موضع معلوم و معروف است که آنرا سخر النبی نامند و تبرک و ادراج نمازاتی کرده اند  
 و منی کلها صحت و منا همه محل نحر است در هر وضعی از منا که نخر کنند جایز است فاشترافی رحا که کسین نخر کنند شاد و منزها و جایز است  
 و درین بیان موضعی خاص برای نخر مقرر کرده اند که بگنجان به اینجا نخر میکنند و اگر جای دیگر کنند کسان حکام مستعرض میشوند و لیس از اول قاروة  
 کسرت فی الاسلام و میگویند که از نخر در هر جا و با ستودن میشود و این قیاس است بمقابلت نفس فافهم و باجماع این را در منی گفت و در عرفات گفت و گفت  
 ههنا و عرفة کلها موقوف است آدم من اینجا عرفات همه محل ایستادن است یعنی هر جزو وی موقوف است بهر جائیکه بایستی صحیح است  
 و حدیثی از عرفه تا کوه های مقابل که قریب بساتین بنی عامر است بوده است و در مزدلفه گفت و گفت ههنا و صحیح کلها موقوف و قوف  
 کردم من اینجا و جمع هر موقوف است جمیع بفتح جمع و سکون میم نام مزدلفه است بحجت اجتماع آدم و حوا و روی و مزدلفه از ادلای است یعنی  
 قریب و در روایت ابو داود و دارمی از جابر زیاده کرده که همه راه های مکه زیاده و جای نحر است یعنی از هر راهی که بگذرد اینند درست است و هر جا  
 در مکه نخر کنند رواست نحر در حرم باید و مکه حرم است لیکن در منی عادت شده است در روز نحر که دهم و یحیی است در منی می باشد آنجا قربانی  
 میکنند و دهم های دیگر مثل هدی و دم شکر تمتع و نذر و جز آن اگر در مکه نکر قصوری ندارد و مقصود از تسویه موضع مذکور محل جواز  
 و خروج از عمد است و الا فضیلت مواقف آنحضرت صلی الله علیه و سلم و نحر و طریق وی باقی است لا صارف عنه و سبل گفته محل دم  
 قرآن و تمتع و احصار و افساد و قطع هدی نمی است و و می که لازم میشود معتقرا محل وی مکه است و اما سائر دما که لازم میشود  
 از جز آت مجلس حرم محترم است و در وی خلاص مشهور است رواه مسلم درین حدیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم افاده کرده که نحر  
 بر هر چسبکی نحر در مخروی و نذر و قوف بعرفه در موقوف وی و نذر و نذر بجای و قوف وی و درین توسع است بر ایشان تا در هر بقعه که از بقاع  
 خواهند نخر کنند مجزی است از ایشان و در هر بقعه که از بقاع عرفه و نذر و قوف نماید کافی است و این زیادت است در بیان تخفیف بر ایشان

و افاده کرد حدیث و تقریری صلی الله علیه و سلم کسی را که حج گذارد همراه وی و نالیستاد بجای الیتیم و ان او و خمر نکود در جای خمر و زیر کمر بکشد  
 کعبه کرد همراه آنحضرت ام المصطفی و مکان وقوف آنحضرت گنجایش یگانه نمیدارد و در مکه است از عبد الله بن الزبیر که میگفت بدانید که عمر  
 هر چه جای استاد است مگر بطن عذره و در دلفه همه جای استاد است مگر بطن محسن و در مصطفی گفته بطن عذره وادی است جانب غرب از مسجدی عزوات  
 و شیطان در اینجا برای حضرت اسمعیل تمثال شد و در همه انداخت که حضرت ابراهیم را در و فتح تو دارند و علمای بر مضمون این حدیث و آثار  
 اجماع دارند اختلاف در آنست که اگر شخصی در بطن عذره وقوف کرد حج او تباها گردید چنانچه مذکور شد یا اصل حج صحیح است و در آن  
 نقصانی را یافته که بخیرانی نمیرساند چنانچه مذکور شد یا اصل حج صحیح است و در آن  
 و سلم لما جاء الى مكة دخلها من اعلاها گفت عائشه پسر شیک آنحضرت هر گاه می آمد که راحی در آمد و او را از بالای او که  
 همان جانب ذی طوی است و معلا که مقبره است همان جانب است و معلا بفتح میم و سکون عین جمله و تخفیف لام است و عامه معلا گویند بضم میم  
 و تشدید لام و آنرا که افزونند بفتح کاف و مذ غیر مضروف و بود صعب المرقی پس سهل کرد آنرا معا و یه پسر عبد الملك بعد از مدتی سپس همه  
 سهل شد و در زمان سلطان مصر مؤید نام در حد و دهنه هشت صد و بیست و این در آمدن مکه بسال فتح بود و عزالی گفته آنحضرت از وسط راه  
 عدل کرده از این طرف در آمد پس تاشی بوی اولی است انتهی و در آمدن باید که در روز باشد و علیه اهل العلم و اگر شب در این روز جان نبرد  
 و خرج من اسفلها و بیرون می آمد از میان او که جانب دیگر است که آنرا ثنیه سفلی خوانند چنانکه اول را ثنیه علیا و که آنرا گویند بضم کاف و کسر حاء  
 اول را که از بفتح کاف و مذ و این نزد باب الشبیکه است اهل مکه گویند از فتح و داخل مضم و خارج و در وجه دخول آنحضرت از ثنیه علیا گفته اند که ابوسفیان  
 گفته بود اسلام نیارم تا آنکه پیغمبر سپان را طلوع میکنند از که اعباس گفت این چیست گفت چیزی هست که در دل من درخشید و هرگز خیل  
 از اینجا طلوع نکند عباس گفت فکر کردم و یاد دادم این را بابی سفیان و قتی که در آمد آنحضرت صلی الله علیه و سلم از آن طرف و نزد بیعتی است  
 از حدیث ابن عمر که فرمود آنحضرت چگونه گفته است حسان پس خواند این بیت **ع** عدت شمیتی ان لم تروها بدتیه النقع مطلعها که در  
 پس ششم فرمود آنحضرت و گفت ادخلوا من حیث قال حسان و اختلاف است در استحباب دخول و خروج از موضع دخول و خروج آنحضرت  
 بعضی گفته است مستحب است و هر که بر راه او نیست آتجا برود و بعضی گویند نیست مستحب و آنحضرت که از آن طرف آمده بجهت آنست که در راه  
 شریفی واقع شده پس هر که در راه او نیست وی را رفتن آتجا مستحب نیست متفق علیه ابن تیمیه گفت شیه ذلک اندان الثنیه العلیا التی  
 تشرف علی الابلح و المقابر اذا دخل منها الانسان فانه یاتی من وجه البلد و الکعبه و انما خرج من الثنیه السفلی لانه مستبرر بالبلد و الکعبه فاستحب  
 ان یكون بالیه منها مؤخر البکلا یستبرر وجهها انتهی **و** عن ابن عمر رضی الله عنه انه کان لا یقدم مكة الا بات بذی طوی  
 مروی است از ابن عمر که وی قدم نمی آورد مگر آنکه شب میگذرد بذی طوی بفتح طای جمله و بضم و کسر نیز آمده و فتح اصح و اوضح و اشهر است بر تنوین  
 و بی تنوین نام موضعی است قریب که داخل حرم در طرف راه عمره در وی استحباب دخول است در مکه بروز و همین است قول اکثر جماعتی از سلف گفته  
 که در شب برابر است و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در آمد مکه در عمره بجهت شب حتی یصبح و یغتسل تا آنکه صبح میگرد و ابن عمر غسل می بر آورد  
 و نماز میگذارد و چنانکه در روایتی است و ظاهر آنست که نماز نفل باشد برای در آمدن این مقام شریف پس می در آمد مکه را روزانه و چون سبقت  
 از مکه میگذاشت بذی طوی و شب میگرد و نماز میگرد و دیگر گذشت و ذکر میگرد و ابن عمر این بیعت بذی طوی و اغتسال و صلوة را  
 عن النبی از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که وی میگرد آنرا و در اینجا ولایت است بر استحباب غسل در ذی طوی برای دخول مکه



یعنی آنکه حکایتی که قال امرهم رسول الله صلی الله علیه و سلم ان یوملوا البغیم می باشد از شواط گفتن ابن عباس امر کرد و عثمان را  
 یعنی صحابه را رسول خدا که رمل کنند و نیز روند در سه شوط اول و این امر در عمره قضیه بود و طواف که عبارتست از هفت بار گشتن گرد خانه  
 هر یک گشتن را از آن شوط گویند یعنی تک و در سابعی مناسب همین لفظ واقع شده و در قاسوس گفته بجای از فقها این لفظ را کرده و دانسته  
 و بجای آن طواف را اطلاق میکنند و وجه آن بیان نگزیده مگر آنکه گویند طواف دلالت بر تعظیم دارد یا لفظ شوط لفظ جا بلیتست چنانکه  
 در کتاب است اطلاق لفظ شرب بر بدنه طایفه گفته اند و عیشوا اربعاء و بر و نبر و ش محتاد در چهار شوط مابین الرکنین در میان دو رکن  
 که یکی حجر اسودست و دیگر رکن یانی که حمادی اوست و در حدیث ابن عمر است که دیدم رسول خدا را چون طواف میکرد در حج با عمره اول قدم  
 سه طواف میکرد یعنی بر رمل و منشی می نمود و در چهار باقی متفق علیه و وجه حکمت تشریع وی ابن عباس چنین روایت کرده که چون آمد آنحضرت  
 و اصحاب با و بیکه مشرکان گفتند بر شما و قدی می آید که سست گردانیده است ایشان را تپ شرب پس امر کرد آنحضرت که رمل کنند و در سه شوط  
 و منشی نمایند میان هر دو رکن و منع کرد او را از امر در جمیع اشواط مگر شفقت بر ایشان اخراج الشیخان و در لفظی از مسلم این است که  
 مشرکان نشستند نزدیک حجر چون دیدند ایشان را که رمل میکنند گفتند ایشان مانند آنانکه زعم میکردید شما که تپ سست کرده است آنها را  
 ایشان اجله اند از کذا و کذا و در لفظی غیر مسلم است نیستند ایشان مگر همچو آهوبر با این است حمل رمل و شمش اغاظه مشرکین و در  
 قول آنهاست و این در عمره قضیه بود بعد سنت شد و کرد آنرا رسول خدا در حجة الوداع با وجود زوال سبب و اسلام اهل مکه و میا  
 رکنین از آن جهت رمل نمیکند که مشرکان از ناحیه حج نزد قیقعان بودند و از آنجا مابین الرکنین را نمی دیدند و در حدیث دلیل است بر ایاس  
 بودن اغاظه اعدای عبادت و اینکه نیست آن مبنای احلاص عمل بلکه اضافت طاعتست بسوی طاعت و قد قال تعالی و لایبنا لولن  
 من حاد و یبلا الا کتبکم علیهم و علیهم متفق علیه و رمل خاصست بر مردان و نیست رمل بر زنان و نیست دم در ترک آن نزد جمیع مذاهب  
 مسنون طواف قدم برای حرم از که و علیه اهل العلم و حدیث و هم روایتست از ابن عباس قال گفت لم ادر رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم یستلم من البیت ندیدم آنحضرت را که استلام میکرد از خانه کعبه و استلام شامل لمس بید و تقبیل هم هر دو  
 خیر الرکنین الیما نین سوای دو رکن یانی که حجر اسودست و رکنی که مقلبل اوست رکن یانی نام همین رکن است و لیکن اینجا  
 هر دو رکن را یانی خواند بطریق تغلیب یانی تخفیف یا ست و قد تشدد و وسیت را دو رکن دیگر است یکی رکن عراقی دیگر رکن شامی این  
 هر دو را شامیین گویند و دو رکن یانی را افضلست برین دو رکن شامیین باعتبار بقای آنها بر حمل بنای خلیل علیه السلام از جهت  
 مختص بوده اند باسلام و رکن اسود افضلست بوجه وجود حجر اسود و روی و لهذا تقبیل میکنند او را و استلام می نمایند بی تقبیل رکن یانی  
 را و از آنحضرت صلی الله علیه و سلم بوسیدن رکن یانی ثابت نشده و جمهور برین اند و در استلام رکنین شامیین کلامست و شیخ آنرا  
 در شرح سفر السعاده ذکر کرده گویم جمهور متفق اند بر اینکه مسح کنند طائف این هر دو رکن را قاضی عیاض گفته منقرض شد خلاف جامع اند  
 بر عدم استلام این هر دو رکن و علیه دل حدیث الباب رواه مسلم شکیانی در ریل الاوطار گفته استنباط کرده اند بعض ایشان از  
 شریعت تقبیل حجر و هم از تقبیل حجر جز از تقبیل مستحق التعظیم از آدمی و غیره و نقل کرده اند از امام احمد که پرسیده شد از تقبیل منبر نبی صلی الله علیه  
 و سلم و تقبیل قبر او پس ندیدم آن باس و بعض احباب او استنباط کرده اند این روایت را از وی و منقولست از ابن ابی الصیف یانی یکی از  
 علمای که از شافعی جز از تقبیل صحیف اجزای حدیث و قبو صالحین کذا فی القح انتهی گویم این استنباط نزد من پسندیده نیست و مساعده کنند

اورا حج دلیل شرعی چه قوی و چه ضعیف و قیاس بر حجر اسود و تقبیل وی قیاس مع الفارق است زیرا که اعمال حج خاص اند و حج القیاس علیهم  
 والقصر علی المود و هو الاحوط والاولی والله اعلم **و عن** روایت است از عباس بن سبیع از عیسی بن الخطاب رضی الله عنه انه قيل  
 الحجی که وی دید اورا که بوسه داد و حجر اسود را در نیل الاوطار گفته مستحب است تقبیل حجر اسود و باین رفته اند جمیع صحابه و تابعین و سائر علی التبع  
 وقال گفت ای اعلم انک حج لا تضرو ولا تنفع بدستیکه من میدانم که تو سنگی باعتبار صورت ظاهر در دنیا و زیان نمیرسانی و سود نمیکشی  
 ولو لا انی رايت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقبلک ما قبلتک و اگر نمی بودم من که دیدم پیغمبر خدا را که بوسه میداد و ترا بوسه  
 نمیداد من ترا بود در حدیث سدید بن غفله است که گفت دیدم عمر را بوسید سنگ اسود را و الترام کرد و اورا گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم  
 بتومر بان اخرجه سلم و در بخاری است که پرسیدم دی ابن عمر را از استلام حجر گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم استلام میکرد و آخر حاجی بود  
 گفت ارایت ان غلبت یعنی خبر ده مرا که اگر غلبه کرده شوم و نتوانم استلام و تقبیل کردن گفت فی ذلک ایت بائین یعنی این لفظ را در میان گذار  
 و در اینجا گوید رسول خدا صلی الله علیه وسلم استلام میکرد و آخر او تقبیل می نمود و روایت کرد حدیث عمر از زقی بن زیاد است این لفظ که عمر چون این  
 سخن گفت علی کرم الله وجهه فرمود بازمان ازین سخن ای امیر المؤمنین که وی نفع و زیان نمیکند و از حج اعمی و جمل گفت عمر ان کجاست گفت گفت کجاست گفت  
 کتاب خدا کجاست گفت قال الله تعالی و اذ اخذ ربکم من نبی آدم من ظهورهم ذریههم و اکثرهم علی انفسهم انکست برکبهم قالوا بلی شئوا انکست  
 علی پس چون پیدا کرد خدا آدم را مسح کرد پشت او را و بیرون آورد در دیرت را از صلب وی پس اقرار کردند از ایشان که وی رب است  
 و ایشان عبید اند پس تفرشت میثاق ایشان در کاغذی و بود این سنگ را دو چشم و یک زبان پس گفت اورا بکشد و بن خود پس اقرار داد و اورا  
 این و بی را و خدا و اورا درین موضع گفت گواهی دهی برای کسی که بیاید ترا بایمان روز قیامت را وی گوید عمر گفت اعدو بالمدان اعیش فی  
 قوم است فیم یا ابا الحسن یعنی پناه میجویم بخدا از اینکه زنده مانم در قومی که نیستی تو در ایشان ای ابا الحسن و این کنیت حضرت امیر است مگر بی گوید  
 عمر این قول از جهت آن گفت که مردم قریب العهد بودند لعبادت اصنام پس ترسید عمر که تقبیل حجر از باب تعظیم بعض احبار است چنانکه عرب  
 در جاهلیت میکردند پس خواست عمر که باگامان مردم را که استلام وی اتبع فعل رسول خدا است صلی الله علیه وسلم نه آنکه حج زیاده نافع  
 و ضار است چنانکه اهل جاهلیت در حق او ثمان اعتقاد میداشتند اما مصنف در تخریص گفته که در سند حدیث از زقی بن زیاد است علی رضی الله عنه  
 ابو یارون عبیدی است و هو ضعیف جدا انتهى ولیکن حدیث ابن عباس که نزد ترمذی و ابن ماجه و دارحی است مؤید او است و لفظ و  
 این است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بخدا سوگند که برمی انگیزد حجر اسود را خدای تعالی روز قیامت در حالیکه او را دو چشم  
 که می بیند بآن دو چشم یعنی می شناسد کسی را که استلام کرده است او را و زیانی است که سخن میگوید بآن گواهی میدهد بکسیکه استلام کرده است  
 او را حجی یعنی بایمان و صدق و یقین حسب شد متفق علیه و رواه الحاکم مطولاً شیخ در ترجمه حدیث ابن عباس نیز محمول است  
 بر ظاهر زیرا که حق سبحانه قادر است بر ایجاد بصر و لطف در جادات تا و نیل میکنند آن کسانی که در دل ایشان زینغ و تفلسف است و میگویند که این  
 کنایت است از تحقق ثواب مستکم و عدم ضیاع اجر و حی او و عجب است از بیضی او که میگوید غالب برطن انکست که مراد همین است اگر چه  
 متعجب نیست حمل او بر ظاهر و هیچ عجب نیست از بیضی او زیرا که وی مجبول است نیز بر تفلسف و تاویل و تفسیر قرآن و شرح احادیث تجاویز  
 عنه انتهى **و عن** ابی الطفیل صحابی است و آخر صحابہ روی زمین است در موت و از خواص یاران و تابعان علی کرم الله وجهه است  
 رضه الله عنه قال روایت گفت دیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم یطوف بالبيت طواف میگرد و میگشت گرد خانه پیغمبر

[illegible]



حلیف قریش اسلام آورد و رزق و حاضر شد جنین و طائف و تبوک را عامل عمر بن خطاب بود بر نجران رضی الله عنه قال طاف رسول الله صلی الله علیه وسلم بمكة طبعاً گفت طواف کرد آنحضرت خانه کعبه را در حالیکه مشطیعی است اضطیباع افتعال است از ضیع که معنی حضرت است و نامیده شد بآن تا با زیر که وسط دراز زیر بغل کرده ساعدین را ظاهر میدارند و گفته اند که هر دو ساعد را نمایان دارند و گفته اند باین است که از زیر بغل راست بر آورده هر دو طرف او را بر کتف چپ از طرف سینه پشت هر دو انداخته یعنی طرفی بر سینه باشد و طرفی بر پشت ببرد انحنای بجامه سبز و اضطیباع قبل ابتدای طواف است باندک زمان و داخل است در تجلید و نشاط و حکم او استحباب است در طواف و آئیه ذهب الجهر و سوامی مالک و احباب شافعی گفته اند که مستحب در طوافی است که در وقتی رتل نیست و در مصنفی گفته اضطیباع و رمل مخصوص است بر حال دون النساء و در اشواط سبعة مولات کند در سبیل گفته اضطیباع و در اشواط سبعة و چون تمام کند طواف جاها را برابر نماید و اضطیباع نکند و گفته اند که اضطیباع در سه شوط اول است لا غیر استنبه رواه الخمسة الا النسائی یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و ابن ماجه و صححه الترمذی و رواه الدارمی ایضا و در حدیث ابن مسعود نزد ابوداود و طبرانی که عمره کردند آنحضرت و اصحاب و از جهرانه که نام موضعی است پس رمل کردند در طواف بیت بسته شوط و گردانیدند ردای خود را زیر بغلهای خود پیستر انداختند آنها را بر دو شهای چپ خود و این معنی اضطیباع است و بهم نزدیک بود او دست از وی برمی داشت که اضطیباع کرد آنحضرت و تکبیر گفت و اسلام نمود و تکبیر گفت پیستر رمل کرد در سه طواف و بود در صحای چون میرسیدند زنگر بانی را و غای میشدند از قریش مشی میکردند پیستر طالع میشدند بر آنها و رمل میکردند گویا آهوان انداختن عباس گوید پس پشت شد و اول اضطیباع که کردند در عمرة القضاء بود تا استعانت کنند بدان بر رمل و به بیند شرکان قوت ایشان را پیستر گردید پشت و رحمن النفس رضی الله عنه قال کان یهل مناهل فلا ینکر علیه و یکبر المکبر فلا ینکر علیه گفت انس بود که اهلال میکرد و از ما اهلال کنند پس آنکار کرده نمیشد بروی و تکبیر میگفت تکبیر گویند پس آنکار کرده نمیشد بروی یعنی لازم نبود که تکبیر گویند اگر تکبیر گویند رواست ولیکن گفته اند که تکبیر گفتن رخصت است و تکبیر گفتن سنت و تکبیر روز عرفه واجب است و سنت نیست بلکه سنت تکبیر گفتن سنت تارمی جمره العقبة و تکبیر سنت است در پس نماز ملاح و غیر حاج هر دو را در سبیل گفته حدیث دال است بر عدم آنکار بر تکبیر یا تکبیر سنت است زیرا که مراد انس آنست که صحاب این در حضرت وی صلی الله علیه وسلم میکردند و آنحضرت هر یکی را بر قول وی مقرر میداشت مگر آنکه حدیث وارد است در صفت بگاه رفتن ایشان از منی بسوی عرفات و در وی رست بر سیکه قائل است بقطع تکبیر بعد صبح یوم عرفه و گذشت اینکه اهلال رفع صوت است بتکبیر و اول وقت وی از جنین احرام است تا شروع در اهلال و آن در ج تا شروع کردن است در رمی جمره و عقده و عمره اطواف انتهی متفق علیه گویم و از ابن عباس آمد در نحو حاکه وی باز می ماند از تکبیر در عمره وقتی که اسلام کرد و جمره را خرج الترویج و صحیح و هم از وی است از آنحضرت که فرمود تکبیر گوید محترماً آنکه اسلام کند جمره را رواه ابوداود و گویم ظاهرش در تکبیر گفتن است در حال دخول مسجد و بعد رویت بیت و در حال مشی تا شروع در اسلام و مستثنی است از وی اوقاتی که در آن دعای مخصوص است و رفته اند بجلول این حدیث ابوحنیفه و شافعی در جدید و در قدیم گفته تکبیر گوید ولیکن بخفض صوت و هو قول ابن عباس و احمد و عن ابن عباس رضی الله عنه قال بیعتنی النبی صلی الله علیه وسلم فی الثقل او قال فی الضعفة من جمع بلیل گفت ابن عباس فرستاد مرا رسول خدا در بار وخت خود یا گفت در ضمن ضعیفان اهل و عیال خود از زنان و اطفال از مزدلفه شب و خود بعد از اسفار فجر

پیش از طلوع آفتاب سوار شد و سنت این است چه لا بدست از بیت حجاج و افاضه نکند و روان نشود بمیت کند دوران مگر بعد نماز فجر  
همانجا بگذارد و پست بر مشعر حرام رسیده و قوف کند و روانه نشود از آنجا مگر بعد اسفار لم یغ اما قبل طلوع شمس زیرا که اهل جاهلیت افاضه نمیکردند  
از حج تا طلوع آفتاب و میگفتند اشرق بیهیما تغییر پس آنحضرت خلاف ایشان کرد و پیش از طلوع روانه شد اما این جماعه را در شب فرستاد  
و فرمود که رمی جمره العقبه نکنید مگر بعد از برآمدن آفتاب و همین است قول ابو حنیفه در بعضی احادیث مطلق آمده که بر وید و رمی جمره العقبه کنید و نظر  
باین اطلاق امام شافعی و امام احمد و نیز رمی بعد از نصف لیل کرده اند شیخ و ترجمه گفته ظاهر نظر بقاعده مستمر و شافعیه آنست که مطلق را  
حل بر عقیده میکردند و بعد اعلم انتهى متفق علیه و رواه الشافعی و النسائی و البیهقی نحوه در سبل گفته این حدیث و نحو آن دلالت میکند  
بر رخصت برای ضعف در عدم اشکال بمیت و زنان در حکم ضعف اند بخبر حدیث اسحاق بن ابی بکر که آنحضرت صلی الله علیه و سلم اذن داد  
برای نفس بضم فاء و عین حمله و سکون آن حج طعینه است بمعنی زن در رجوع بعد اطلاق وی بر زن بلا اوج و بر رجوع بلا زن هم آمده  
کافی النهایه و عن عائشة رضي الله عنها قالت استأذنت رسول الله گفت عائشه اذن خواست سوره  
ام المؤمنین را آنحضرت صلی الله علیه و سلم لیلۃ المن خلفه شب نزدلفه آن تدفع قبله که برود قبل آنحضرت و کانت ثیابها  
و بود سوزن فیه ثیاب لفتح مشته و سکون بوجه تفسیر که اگر انقبول خود یعنی تقبیل که اگر انبار فاذن طها پس اذن داد آنحضرت و او را  
برفتن پیش از خود و در اینجا اشارت بمیت است تعجب وی در رمی شوکانی در مختصر گفته رمی نکند جمرات را مگر بعد از برآمدن آفتاب مگر زن را  
و کو و کان که ایشان را جائزست قبل از طلوع هم انتهى و همین حدیث ابن عباس بن عائشه را حجت آورده و گفته که درین باب حدیثهاست  
مشفق علیه در حدیث دلیل بمیت بر جواز دفع از نزدلفه قبل فجر و لیکن از جهت عذر که افاده قوله و کانت ثیابها و جمره و علیا بر آنست که بمیت  
نزدلفه واجبست و لازم می آید از ترک وی دم و دیگران گویند سنت است اگر ترک شد فضیلتی ترک شد و از انهم و دم هیچ بروی لازم نیاید  
و بمیت اکثر لیل معتبرست و گفته اند ساعتی از نصف ثانی و قبل غیر ذلک و اما قبل آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس بمیت تا صلوة فجر بود  
و فرمودند و اعنی مناسکهم فافهم و عن ابن عباس رضي الله عنه قال قال لنا رسول الله صلی الله علیه و سلم  
لا ترموا البحر حتى تطلع الشمس رمی کنیه جمره عقبه را تا آنکه بر آید آفتاب و طلوع کند و اگر چه رمی بخمسه که انی باشد که متباحست  
او را تقدیم بسوی منی و اذن است در عدم بمیت نزدلفه و درین سبله چهار قولست یکی آنکه جائزست رمی بعد از نصف لیل برای قادر  
و عاجز برای اسارت قاله الشافعی و احمد دوم آنکه جائز نیست مگر بعد طلوع آفتاب تا وقت زوال و اگر بعد از طلوع فجر نکند نیز جائزست و لیکن  
اساتی دارد و هو قول ابی حنیفه سوم آنکه قادر را بعد طلوع فجر و معذور را بعد نیمه شب جائزست و قول بدو اینست چهارم آنکه قادر را  
بعد طلوع شمس جائزست و این قول نخی و نووی است در سبل گفته و هذا اقوی الاقوال دلیل او از چهار قیلا رواه الخمسة الا النسائی  
یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و فیه انقطاع و در وی انقطاعست زیرا که در سندش حسن عری بجلی کوفی است و وی ثقه است  
مسلم بدو احتجاج کرده و بخاری بوی استشهدا و نموده خبر آنکه حدیث وی از ابن عباس منقطعست احمد گفته حسن عری از ابن عباس سماعت ندارد  
و عن عائشة رضي الله عنها قالت ارسل النبي صلی الله علیه و سلم بام سلمة لیلۃ النحر گفت عائشه فرستاد  
آنحضرت ام سلمه را در شب نحر فرستاد الحجة قبل الفجر پس رمی کرد جمره را پیش از فجر ثم مضت فافاضت پستتر گذشت ام سلمه پس  
طواف افاضه کرد و بود این در روز یکم می بود آنحضرت نزد ام سلمه یعنی روز نوبت او بود و گویا این اشارتست بسبب استعجال وی در رمی

وافتخار وانداء علم و در فرستادن ام حبیب و سوزنیز احادیث آئده و ظاهر آنست که همه را فرستاده بود و گفته اند که این شخصی بود خاص  
 بام سلمه در سبیل گفته حدیث دلیل است بر جواز هر چه قبل فجزیر که ظاهر آنست که بر آن حضرت مخفی نبود و بعد از آن امر قرار داشت و حدیث ابن عباس  
 معارض است و جمع میان هر دو باین طریق است که جواز برای معذور است و ابن عباس را عذر نبود و انتهی سید عالم را عذر نبود و انتهی را رواه ابو داود و شیخ  
 لقیته قاضی است و درین جمع روایت سبعة از ابن عباس که پیش فرستاد آن حضرت او را شیع بن زلفه و جعفر بن زلفه را خود انتهی را رواه ابو داود و شیخ  
 و ترجمه گفته درین حدیث مقال است و اساطین علم حدیث منکر آن را انتهی و لیکن منصف فرموده و اسناد داده علی بشرط مسلم  
 که سند این حدیث بر بشرط مسلم است پس قوی باشد و **ع** عروه بن مضی بن بضم میم قشید برای کسوف و فتح ضاحیه که نیست حاضر شد  
 حجة الوداع را بعد حدیث وی این است که گفت آدم رسول خدا را در توقف یعنی جمع و گفت آدم می رسول خدا را از جبل طری پس ماند و روز نوافه  
 سواری خود را در بنایم نفس خود را در روایتی بجای نفس فرس آورده و اندک گذاشتم هیچ کسوی حکم که استادم بران پس است حج پیستر این  
 حدیث را ذکر کرد رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من شهد هذا صلاتنا هذه فله عروه فرمود رسول خدا  
 هر که حاضر شد نماز ما را که این است یعنی باین دلالت دارد آن حضرت از نماز نماز و زلفه را و در وی دلیل است بر آنکه تمام نمیشود حج گشت  
 صلوة فجر در زلفه و وقوف در آنجا تا دفع امام فی وقف معنای پس ایستاد بااحتی نذیع تا آنکه روان شودیم از زلفه و قد وقف بعضی نفر  
 قبل ذلك و حال آنکه تحقیق ایستاد آنکس در عرفه پیش ازین اگر چه ساحتی باشد و اگر چه در خواب باشد بیکساحت که درین موضع ایستاد و بعد  
 از وصال یا در شب آنجی حاجی باشد این حرم و ابن بر شید ادعای اجتماع کرده اند بر آنکه کافی نیست و وقوف روز عرفه قبل زوال و در کتب گفته خنایه است  
 که وقت وقوف بعرفه از طلوع فجر بوقت غروب است تا طلوع فجر بوقت غروب در منخ الفکار گفته حاصل این است که نیست و دلیل بر اینکه وقوف کند بر کعبه و زوال  
 ابن تمیمه در مستقی بعد فوق حدیث عروه گفته این حدیث حجت است در وز عرفه تمام آن وقت است برای وقوف انتهی لیل او و نهضار است او است او است  
 یا روز و وقوف عرفه یکی از دو رکن حج است بلکه رکن عظیم است تا آنکه وارد شده الحج عرفه و در وصفی گفته این وقوف فرض است و شرط وقوف حضور شخصی است  
 از عرفات و وقت آن از زوال شمس است تا صبح یوم النحر و جمع در میان جبر و از هزار و از لیل سنت است انتهی و عرفه اسم مکانی مخصوص است  
 و معنی زمان که روز عرفه است نیز یک و بعضی گویند که شش از عرفه است بالفتح و سکون را یعنی بوی شخص و چون در دنیا بوی بوی بخت کند یک  
 ذبائح پیدا میشود و در مقابل آن عرفه گفتند از جهت خالی بودن او از آن روائح و لیکن درین زمان خلاف آن روائح که میری آید بخت کثرت غایط  
 مردم که در آن وادی مبارک از بی حفاظتی شان می باشد و این حال از بعد راول ماثور نیست از آفات این زمان است فقد توجه حجة الوداع  
 تمام شد حج او و قضی نقتضیه و تمام کرد گفت خود را گفت و لغت بمعنی از باب شعث است قاله النضر بن سبیل و قبل قضاء المناسک رواه  
 الخمسة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و نسائی و رواه ابن حبان و الحاکم و الدارقطنی و البیهقی من حدیثه بالفاظ مختلفة  
 و صححه الترمذی و ابن جریر و الدارقطنی و الحاکم و القاضی ابو بکر بن العربی علی شرطها و قد فهم شهره آنست که هر که این همه نکند  
 حج وی تمام نیست و وقوف عرفه جمع علیه است و امام زلفه پس نزد هموز حج تمام است و اگر چه وقوف در آن و نماز صحیح است آنجا فوت شده باشد  
 و لیکن قدم لازم سنت و مذنب ابن عباس و جماعت از سالت آنست که وقوفش در کتب است مثل عرفه و این منضم و دلیل است و بنویس است  
 روایت نسائی که هر که ندیافت حج را پس نیست حج او را و قوله تعالی فاذا فرغوا فاعلموا ان الله عز وجل المشعر الحرام و فعلی آن حضرت با قول وی خدا و معنی عالم  
 و جواب داده اند چه جور ازین روایت با آنکه در حدیث عرفه آنست که هر که نزد هموز حج تمام شد حج او و آن حج کامل و باین است برین

روایت اهل سنن ابن حبان وحاکم ودارقطنی وبقی که آمدند نزد آنحضرت درحالی که استلوه بود بعرفات مردم چند از اهل نجد وگفتند  
 کیف الحج فرمود الحج عرفه هر که آمد قبل صلوة فجر از شب جمع پس تحقیق تمام شد حج او و در روایتی از ابو داود است هر که دریافت عرفه را قبل از  
 طلوع فجر پس تحقیق دریافت حج را و در روایت دارقطنی است الحج عرفه حج عرفه گویند این صریح است در مراد و جوابی داده اند از این زیاده  
 که هر که نیافت حج را پس نیست حج برای او با احتمال تاویل که مراد عدم حج کامل الفضیله است و با آنکه این روایت را ابو جعفر عقیلی اشکار کرده  
 و در اشکارش جزوی تا بقیه نموده و آیت دلالت نمیکند بر ذکر نذر و شعر حرام مگر بر آنکه رکن است و فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیان واجب  
 استکمال الفضیله است کذا فی السبل **و عن** عمر رضی الله عنه قال ان المشرکین کافوا لا یفیضون حتی تطلع الشمس

گفت عمر بدرستیکه بودند مشرکان نمی راندند و روان می شدند از مزدلفه تا آنکه طلوع میکرد و آفتاب آفاقت ریختن اشک و آب کشته و بر کعبه  
 روان شدن از عرفات و یقولون اشرق فبید و میگفتند تا باین شوی که بوی شیر بفتح شلثه و کسر موحده و سکون تخفیه کوهی است مشرف  
 بر بسیار رونده می دوی کلان ترین کوه های که است و اشرق بفتح هزه فعل امر است از اشرق ای اوخل فی الشروق و ان النبی صلی  
 الله علیه و سلم خالفهم و بدرستیکه آنحضرت خلاف کرد مشرکان را تا آفاقت قبل ان تطلع الشمس پسر راند و سیر کرد و بشتابی از  
 عرفات پیش از آنکه بر آفتاب و در حدیث محمد بن قیس بن خمریه است که وی گفت خطبه کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس گفت بودند از اشرق  
 روان میشدند از عرفه وقتی که می بود آفتاب گویا که وی دستارهای مردان است در روی ایشان پیش از آنکه فرو رود آفتاب روان میشدند  
 از عرفه بعد از طلوع آفتاب هنگامیکه میشد آفتاب گویا که عامه مردان است در روی ایشان و ما روان نمیشویم از عرفه تا آنکه غروب کند آفتاب  
 و روان شویم از عرفه و پیش از آنکه طلوع کند آفتاب هدی ما مخالف هدی عیده او شان و شرک است رواه البیهقی فی شعب الایمان و انخرج  
 نحوه من حدیث مسور بن مخرمه و ایه البخاری و در روایتی اشرق شبیر که انفعیر آمده اخرجه الاسماعیلی و ابن ماجه از اعاره یعنی اسراع  
 در دیدن اسب و در حدیث دلیل است بر شریعت دفع یعنی افاده قبل شروق شمس و گذشت حدیث جابر حتی اسفرجه **و عن**

ابن عباس و اسامه بن زید رضی الله عنهما و اوراحب رسول الله صلی الله علیه و سلم میگفتند قال لم یزل النبی صلی الله  
 علیه و سلم یلبی حتی رمی جمرة العقبة گفتند آن هر دو همیشه بودند پیغمبر خدا تلبیه میکرد تا آنکه رمی کرد جمرة عقبه را در روز نحر و بعد از آن  
 تلبیه تمام کرد و ایه البخاری و مسلم در وی دلیل است بر مشروعیت استمرار در تلبیه تا روز نحر تا رمی جمرة و قطع آن نزد رمی اول حصات کند  
 یا بعد فراغ از آن جمهور باول رفته اند و بعض اصحاب شافعی بسوی ثانی و دال است او را روایت نسائی ظم نزل یلبی حتی رمی الجمرة فلما  
 رجع قطع التلبیه و روایت ابن خزمیه از حدیث ابن عباس از فضل که وی گفت روان شدم همراه رسول خدا صلی الله علیه و سلم از عرفات پس  
 همیشه تلبیه میگفت تا آنکه رمی کرد جمرة عقبه را و تلبیه میگفت با هر سنگی که بر تلبیه را با هر سنگی که این خرمیه گفته این حدیث صحیح است  
 و همین مراد است از قول فی حتی رمی جمرة العقبة ای اتمرمیهما انتی در نزل الاوطار گفته الامر كما قال ابن خزمیه زیرا که این زیادت خارج  
 عن صحیح است و نیست منافی مزید فیه و قبول آن متفق علیه است كما تقر فی الاصول انتی در سبیل گفته علماء اخلاف است که کی قطع تلبیه  
 و این احادیث وقت ترک آنحضرت تلبیه را بیان کرده انتی گویم منزه جمود قطع است نزد رمی جمرة مذکور و گویا گفته قطع کند وقت در آن  
 در حرم و منزه این عمر و لیکن عاده کند آنرا چون بر آید از مکة بسوی عرفه و گویا گفته قطع کند وقت رفتن بسوی موقوف رواه ابن المنذر  
 و سعید بن منصور با سنانید صحیحین عایشه سعد بن ابی وقاص و علی کریم الله وجهه و بر قال ابانک و مقید کرد مالک آنرا نیز و ابانک و مقید کرد

و هو قول الرازي والليث وعنه الحسن البصري شمله ولكن گفته چون گذارد نماز صبح روز عرفه والصلوات با قدرناه **وعنه** عبد الله بن مسعود رضي الله عنه انه جعل البيت عن يساره ومنى عن يمينه بدستيكه وى گردانيد خانه كعبه را بجانب دست چپى وقت رمى جمره عقبه و گردانيد منى را جانب دست راست خود يمينى وقتى كه برسيد محجوه كبرى كه در جانب سجده خيفست رمى الجمرة بسبع حصيات و انداخت جمره را بهفت سنگ نيزه و كبريى گفت با هر سنگ نيزه و قال هذا مقام الذي انزلت عليه سورة البقرة و گفت بگوئيد كبريى جمره را و ضاى نميست كه اين است جاى كسيكه فرود آورده شده است بروى سورة بقره عبارتست از ان حضرت صلى الله عليه وسلم تخصيص سورة بقره بجهت آنست كه دروى مناسرك حج مذكورست يا تقصود انزال قرآن است و تشتمل است بر اكثر امور و ايات و احكاما چنين سورة الطول و ارفع سورة قرآنى است چنانكه در حديث آمده كه هر چيز را كوفى است و كوفى قرآن سورة بقره است و دروى جواز گفتن سورة بقره بخلالت كسيكه كروه ميگويد آنرا در سبل گفته لادليل عليه مستفق عليه اجماع قائمست بر اينكه اين كشيست واجب نميست بلكه مستحبست و اين را ابن سعد بطور رد گفته بركسيكه گفت رمى نمكدا كنرا از بالاى آن و اتفاق كرده اند بر رمى ساير خارها ز فوق آنها و از نجا معلوم شده كه در رمى رعا عدا طاقى بايد كرد و در مسلم از حديث جابر آمده كه انداختن سنگ نيزه را در حج طاقست يعنى بهفت سنگ نيزه مى اندازند **وعنه** جابر رضي الله عنه قال رمى رسول الله صلى الله عليه وسلم الجمرة يوم النحر حتى رمى كبريى كبريى خدا جمره را روز نحر وقت چاشت و اما بعد ذلك فاذا زالت الشمس وليكن سپس روز نحر در سه روز ديگر پس وقتى رمى كرده كه برگشت آفتاب از جانب مشرق بسوى مغرب و او مسلم كلام در وقت رمى جمره گذشت و اين حديث دليل بر اينكه وقت رمى چهار نشاء بعد از زوال شمس است و هو قول جابر بن عبد الله **وعنه** ابن عمر رضي الله عنه كان يرمى الجمرة الدنيا بود اين عمر كه رمى ميكرد جمره را كه نزد يكسوترست از منازل كه در جانب سجده خيفست و اين اول حمرات است كه رمى كرده ميشوند روز نحر بسبع حصيات بهفت سنگ نيزه يكد على او كل حصاة و در حاليكه تكبير ميگفت بر نيزه هر سنگ نيزه تهنيت قدم پيستر پيستر رفت حتى يسجل بضم حرف مضاعف و كسر نا از سهل بسكون حملا و در روايتى بجاي حتى ثم آمده يعنى تا آنكه در رمى آمد زمين نرم را و قصد آن مى نمود سهل ضد حزن بفتح حاءى حملا و زائى حمزة زمين درشت قيقوم فيستقبل القبلة قياما طوى يلا پس مى ايستاد و تمام قبله استادانى در از تفسير مقدار اين قيام در روايت ابن ابى شبيب با سنا و صحيح چنين آمده كه اين عمرى استاد و نزد چهرين است و خدا كه كسى هر روز بقره را ويدعو و يرفع يديه و دعاييكرد و برسيداشت هر دو دست خود را اين قدامه گفته نميدانم درين خلاف مگر آنچه مرويست از مالك كه رفع نمكند دست را بر اى دعا و اين حديث حجتست بروى و تقدم الكلام فى ذاك فى كتاب الصلوة تهرى الواسطى پيستر رمى ميكرد و چو بايد بهفت سنگ نيزه تكبير ميگفت هر گاه كه مى انداخت حصات را تخم يا خذ ذات الشمال فيسهل و يقوم مستقبل القبلة تهرى و هو يرفع يديه و يقوى طوى يلا پيستر ميگرفت راه و مى رفت بجانب دست چپ پس مى آمد زمين نرم را و مى ايستاد و مقابل قبله پيستر دعاييكرد و برسيداشت هر دو دست خود را و مى ايستاد در از تهرى جمره ذات العقبة من بطن الوادى پيستر رمى كرد و جمره عقبه را از زناك و اد بهفت سنگ نيزه تكبير ميگفت نزد يك هر سنگ نيزه و ولا يقف عند ها و بنى استاد و نزد جمره العقبة تهرى صرف فيقول هكذا رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يفعل و پيستر ميگشت پس ميگفت اين چنين ديدم پيغمبر خدا را كه ميگردانيد او اء البخاري سنت چنين واقع شده است كه بعد از رمى دو جمره اول مى بايد ايستاد و بسيار ايستاده و در دعا بايد كرد و جمره اخير را رمى ميكند و برگردد و ناستند و دعا كنند ستر آنرا بجز شراع كسى ندانند و معظم اركان حج و افعال آن تعبدى است كه عقل را بدريافت كنه آن راهى نيست و اين نيز از ان قبيلست

ولهذا گفت ابن عمر که چنین دیدم آنحضرت را که سیکر و آنرا بعضی از علما گفته اند که وجه در نایستادن در آنجا آن بود که درین روز مشاغل بسیار بود  
از فوج و خلق و افاضه بکبر برای طواف اما این معنی در ایام منی مشغول و است و بعضی گویند حجة العقبه در راه واقع است پس قوت نزد آن موجب  
از دحام و تقصیق طریق است و لحدیق ضرر است بگذرندگان راه بخلاف دو حجة دیگر که بر گران راه اندند در میان آن و بعضی گفته اند دعا و طلب  
عبادت و وسط و می می باشند در نهایت دمی و دعا و صلب عبادت افضل است و اکثر دعای آنحضرت در نماز و رتبه بود و پیش از سلام  
و بر آمدن از نماز و دو حجة اولی در وسط اندیش دعا کرد و در آنها و بعد از حجة حقیقه منتهی گشت عبادت و باین وجه اشارت کرده است در باب  
و شنبی نیز گفته و در سفر السعادة نیز ذکر کرده و این وجه نیز خالی از معنی نیست چه دعا بعد از فراغ نیز مشروع است و چندین ادعیه و این کار  
بعد از نماز نافور شده و دعا بعد از اوقات صوم نیز آمده و تحقیق گردانیده شده است یکی از احوال اجابت دعا عقیب نماز نایم فرض است و عقیب  
تلاوت قرآن و حشر آن شیخ در ترجمه بعد از این گفته و بنده ضعیف تجاوز از حد و غنی که مشرف شد باین عبادت انداخته شد در دل و  
بی سابقه فکر و تامل بطریق الهام نموده در عدم وقوف نزد این حجة یعنی حجة العقبه و امید است که صواب باشد و آن این است که در عدم وقوف  
نزد این حجة اشارت است از رب جمیع رسول که یکم که بنده چون در دو حجة اولی تجاهد و در ریاضت و شقت کشید و مسالمت کرد و در آن  
و بایستاد بر باب رحمت و دعا کرد و سوال نمود و ادا کرد حق خدمت بر وسع و طاقت خود آسان گردانید و بی تقالی کار را بروی و مساجد کرد  
و او را آسودگی و راحت بفضل و کرم خود و افاضه کرد بر وی آثار رحمت و عفو و مغفرت خود و لایسها درین عبادت که حج است که شرف غایت آثار رحمت  
و نتائج مغفرت است چنانکه بیک وقت در غرات تمام گنگنا مان می بخشد گو یا گفت بروردگار تعالی که ای بندگان من بسیار تقصید پدید می آید  
که دید یکدیگر می آرام گیرید و آسوده باشید گنگنا مان شمارا بخشیدم و بر شما رحمت کردم و این نکته را بر کار علمای مکه که در آن وقت درین مشاهد حاضر بودند  
عرض کردم مخصوصا شیخنا و مولانا القاضی علی بن القاضی جبار الله القرشی الخالد می مفتی بلد الله الحرام الشیخ ابی نوره پس همه قبول کردند  
و استحسان نمودند و دعا بخیر و برکت کردند و الله اعلم انتهى بصارتهم و روایت است از ابن عمر رضی الله عنهما که آن رسول الله صلی  
الله علیه و سلم قال بدستیکه آنحضرت گفت در حجة الوداع وقت بر آمدن از احرام و قواہ النووی و قال هو الصبح المشهور ایدع و حجة  
و خبر به امام الحرمین و گفت قاضی عیاض در بر دو جا بود نووی گفته این هم نیست و بمشله قال ابن فقیق الصبیح تصنف گفته و قد اوجہوا المتعبدین للکافر  
الروایات بذلك اللهم احرم المخلوقین خداوند ارجمت کن بوی ستر تر از شندگان را در حج یا عمره نزدیک حلال شدن از ان وقت که او  
و المقصودین گفتند صحابه و کوفه گندگان بوی ستر نیز و عابر رحمت کن مصنف در فتح گفته واقف نشدم در هیچ طریقی بر ایام متوالی این  
سوال بعد بحث شد پیدازان یا رسول الله ای فرستاده خدا بسوی بندگان و رحمت می برایشان قال گفت آنحضرت خداوند  
رحمت کن مخلصان را گشتند و مقصودین را هم قال فی الثلاثة گفت آنحضرت در کثرت سوم و المقصودین و مقصودین را هم رحمت کن  
و در روایتی چهارم را جمع کرد مقصودین را و آنرا هر حدیث آنست که دعا برای مخلصین دوبار کرد و برای مقصودین یکبار و در روایات آمده که  
سه بار برای مخلصین و مقصودین را بران عطا نموده متفق علیه من حدیث ابن عمر و من حدیث ابی هریره و المسلمین من اممکم  
و لا محرم ابی سعید و حدیث دلیل است بر شریعت حلق و تقصیر و حلق افضل است و در حلق استکمال را اس باید نزد مالک و اسود قبیل  
هو و افضل و اقل هم مجزی است و قبل الهمی و قبل النصف و گفته اقل چیزی که واجب است حلق آن است و سبب است و قبل شتر و واحد  
و خلاف و تقصیر فی التفضیل مثل این است و اما مقدار وی پس بقدر یک گشت و گفته اند که گسترترین هم کافی است و این حدیث مردان است



والتفصيل حلق بقتصر در حق حاج و معتمر است و تمتع را آنحضرت مخیر گردانیده در حلق و تقصیر کما فی روایة البخاری بلغنظهم یلقوا اولی قصرا  
و ظاهرش استوائی امرین است در حق تمتع و تمتع در فتح تفصیل کرده و گفته اند ان کان حیث یطلع شعره فالاولی له الحلق و الا فالتقصیر  
یعنی الحلق فی الحج و وجه این تفصیل در فتح بیان کرده و اما نسأله پس شروع در حق ایشان تقصیر است اجماعا بود او و از حدیث ابن عباس آورد  
که نیست بر زنان حلق بجزین نیست که بر ایشان تقصیر است و ترجمه ای از حدیث علی آورد که نهی کرد از آنکه تبراشد زن سر خود را و نزدش نهی  
الخلق کند بجزی است با کر اهرت **و عن** عبد الله بن عمر بن العاص رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم  
وقعت فی حجة الوداع استاذ آنحضرت و توقف کرد در جایی در حجة الوداع بمنی برای پاس خاطر دوم روز نحر بعد زوال بر راحله خطبه کنان از تو  
جمو فجمعوا لیسألوا پس پرسیدن گرفته بودند و استکشاف ابرام و تعلیم احکام نمودند و استفسار کردند فقال رجل پس گفت مردی  
مصنف گفت لم اقف علی اسم بعد البحت الشریک لما شعره فخلقت قبل ان اذبح آگاه نشدم پس حلق کردم و تراشیدم موی سر پیش از آنکه  
و نحر کنم و حال آنکه حلق بعد از نحر باید کرد قال اذبح و لا حرج فرمود نحر کن بعد از نحر و نحر کن و نحر کن و نحر کن و نحر کن و نحر کن  
و جاء اخر فقال لما شعره فخلقت قبل ان اذبح و لا حرج و آمد مردی دیگر و گفت آگاه نشدم پس نحر کردم پیش از آنکه نحر  
جمو عقبه را فرمود و بنده از و نیست حرج و درین حدیث حلق قبل رمی آند و در روایتی حلق قبل نحر و در روایتی نحر  
قبل رمی و در روایتی حلق قبل نحر و در روایتی زیارت قبل رمی در تیل الما و طواف گفته و الا احادیث تدل علی جواز تقدیم بعض الامور علی بعض  
و بی الرمی و الحلق و التقصیر و النحر و طواف الافاضة و هو اجماع کما قال ابن قدامة فی المغنی و مصنف در فتح گفته الا انهم اختلفوا فی الذم فی  
بعض المواضع فما سئل یومئذ عن شیء قدم و لا اخر الا قال افضل و لا حرج پس پرسیده نشد آنحضرت آنروز از هیچ چیز که تقدیم  
کرده نشد و نه از چیزی که تاخیر کرده شد مگر آنکه فرمود بکن هیچ باکی نیست افعال روز نحر چهار است یکی رمی جمرة عقبه دوم نحر هدی یا ذبح او سوم  
حلق یا تقصیر چهارم طواف الافاضة و اختلاف کرده اند که این ترتیب سنت است یا واجب اکثر علما که شافعی و احمد از ایشان اند بر آنست که  
سنت است متمسک بهمین حدیث و گویند که آنحضرت در حج خود همچنین کرده چنانکه در همین سنت اتی منی فاتی بالجمرة فرما تا تم اتی بمنی فخر و قال  
للخالق خذ لی من ترتیب مشروع و مسنون باشد در مصنفی گفته ترتیب میان رمی و ذبح و حلق و طواف سنت است نه واجب بعد از ایشان  
انتهی و جماعتی که ابوحنیفه و مالک از ایشان است میگویند واجب است و مراد بخی حرج رفع اثم است از جهت جبل و نسیان و طبیعی گفته که روایت کرد از ابن  
شبل این حدیث و واجب گردانیدم را پس اگر نمی فهمیدی این سخن را امر میکرد بخلاف آن گویم این تاویل ضعیف است و فهم صحابی معارض نص  
صحیح صریح نمیدانند شد و قرطبی گفته روی عن ابن عباس و لم یثب عنه و نیست نزاع درین باب در حق مطلق حاج و بعض فقها نزاع کرده اند در حق  
قارن و گفته اند که حلق نکنند تا آنکه طواف کنند و در علیه النوی بالاجماع و حدیث صریح است در جواز تقدیم و تاخیر بعض این اشیاء بر بعض و بر آنکه نیست  
ضیق و نه اثم بر مقدم و موخر و نه بیهب شافعی و جمو و سلف و فقهای اصحاب حدیث و دیگر علما جواز است با عدم وجوب دم بر فاعل اقوال صلی الله  
علیه و سلم للمسائل لا حرج زیر که این ظاهر است در رفع اثم و فدیة نجاچه اسم ضیق شامل اوست طبری گفته ساقط نکرد آنحضرت حرج را اگر آنکه کسی  
فعل را و اگر کافی نبوی بود امر میکرد او را با عاده زیر که جبل و نسیان وضع نمیکند از تکلف حکمی را که لازم اوست در چنانکه اگر ترک کرد رمی فاعل  
را اثم نمیشود و تبرک وی بنسیان یا جبل لیکن واجب است بروی عاده و اما فدیة پس اطر سقوط است از جاهل و ناسی و عدم سقوط است از عالم و ناسی  
گفته قول سقوط دم از جاهل و ناسی نه از عاده قوی است از جهت دلیل ال بر وجوب اتباع افعال نبوی صلی الله علیه و سلم و در حق فاعل و ناسی

و سوال سائل مقرون است بلم شعر پس این حکم مختص به همین حالت باشد و قول وی لا حرج بحصول باشد بر نفسی دم و اتم هر دو معاد را نسبی باشد  
و باقی ماند عابد بر اصل وجوب اتباع رسول و رجوع و قائل تفرقه میان حامد و غیره نیز مشی بر قاعده نموده که چون حکم مرتب باشد بر وصف باید که  
معتبر باشد و جائز نبود اطراح آن و شک نیست که عدم شعور وصف مناسب عدم تکلیف و و اخذ است و حکم معلق است بدان پس محلیست  
اطراح آن بالحق حامد بدان زیرا که نیست مساوی او و گفت و اما تمسک بقول راوی فاسل عن شیء الی که مشعر بعد ممرات ترتیب مطلقا  
پس جوابش آنست که این اخبار از راوی معلق بمسئول عنه است و آن مطلق است نسبت بجال سائل مطلق دلالت نمیکند بر یکی از دو واقع  
پس حجت نباشد در حال عمد انتهی متفق علیه من حدیثه و من حدیث ابن عباس نحوه و درین باب حدیثی است و بر قه است شوکانی  
بمفهوم حدیث و در ذیل الاوطار طالت بسیار کرده و زان و ترجیح داد آنرا و در حجه الله البالغ گفته فتوی داد آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
در باره کسی که حلق کرد و قبل فوج یا خرق قبل رمی یا رمی بعد سار یا اضافت قبل حلق بقول خود که نیست حرج و امر نکرد بکفار و سکوت نزدیک  
حاجت بیان است و کاش آگاه میشدیم که آیا کدام صیغه صریح تر است در بیان استحباب از اینکه نیست حرج و **عن المسوق** کبیر  
و سکون بدین جمله و فتح و او بن شهر مکه بفتح میم و سکون خانهرسه قرشی است در وقت انتقال آنحضرت هشت ساله بود اما شایع  
از آنحضرت و یادوار از وی صلی الله علیه و سلم بعد انتقال عثمان از مدینه بکافل کرد و ماند آنجا تا آنوقت که محاصره کرد که را لشکر نرید پدید  
پس کشته شد پس از سنگهای خنجر در حالیکه نماز میگذارد در اول سنه اربع و ستین بود از اهل فضل و دین رضی الله عنده ان رسول الله  
صلی الله علیه و سلم حرق قبل ان یحلق و امر اصحابه بذلک بدرستی که آنحضرت شکر کرد پیش از آنکه بر او شامی سر او امر کرد  
یا ران خود را به شکر کردن قبل حلق و این را لست بر تقدیم خرق قبل حلق و این اخبار است از فضل آنحضرت در عمره حدیثیه وقت حصر پس  
برآمد از احرام بذبح و تبویب کرد بخاری و گفت باب الخرق قبل الحلق فی الحصر و اشاره کرد بخاری که این ترتیب مخصوص است بصر حجت  
و جواب زیرا که روایت کرده است آنرا بمعناه و قد اخرج بطوله فی کتاب الشروط و در وی این است که فرمود اصحاب ابرخیزید و فوج کنید  
پس ترموی سرتیغ شید و در وی قول ام سلمه است مرا آنحضرت را که بیرون رو و سخن مکن با هیچکسی از ایشان سخنی تا آنکه بخنجر کنی بدن خود را  
پس بیرون آمد و خنجر کرد بن اباستخواند حلق را و تراشید رموی سر الحدیث در سبل گفته احسن آن بود که مصنف این حدیث را تا اخیر میکرد  
تا باب الاحصاء را نتهی لغوی در وی می آوردند در بخاری و الا البخاری و نیز درین حدیث دلیل است بر افضلیت حلق و وجه افضلیت  
آنست که مقصود باقی دارنده است بنفس خود و زینت را از رموی و حاج و معتز با مو اند بترک زینت و بتذلل و انکسار و حلق تمام سر  
اقرب است نسبت اگر چه ربع هم نزد خفیه کافی است و ثابت نشده است حلق آنحضرت در غیر حرج و عمره حافظ ابن القیم افاده کرده که  
حلق راس چهار نوع است یکی شروع و جواب یا استحبابا و آن عبادت خدا است در حج و عمره و آنحضرت برای فاعل او سه بار استغفار کرد  
دوم شرک محرم است چنانکه جاهلان برای مخلوق حی یا میت سر خود می تراشیدند و این نوعی از عبادت برای مخلوق است چه حلق و چه تذل و تعبد  
و عادت عرب بود که چون اسیری را یا میکردند ناصیه او می بریدند و رموی سر او را می تراشیدند برای تعبد و اذلال و این عبودیت و اذلال  
و تواضع و شریعت جاری ماند برای خدای و صده لا شریک له که بخرومی کسی تحت عبادت نیست و شریع آن در اعظم عبادات برای انکسار  
و تذلل تقرر شد که آن حج است پس هر که رموی سر برای غیر خدا بر نام دیگری از زنده و مرده تراشد وی گویا این عبادت را بغیر اهل او نمیشد و در غیر موضع  
سوم حلق برای حاجت است از مرض و قتل و حکم و جزا آن و این چهار نوع است بعد از آنکه بن عجمه که در صحیحین است چهارم حلق برای راحت و ترفه بغیر حاجت







ابن دنا گفت نمیدانم من شاید ملاقات کنم شمار بعد این سال آگاه باشید که خونهای شما و یا راهی شما و آب و راهی شما حرام است بر شما مانند حرمت این بلد شمار این سال شما آنکه ملاقات کنید رب خود را پس بر شما از اعمال شما آگاه باشید که برسانند نزدیکتر شما بدورتر شما آگاه باشید آیا تبلیغ کرد و پس چون قدم آوردیم با ما بنه درنگ نکرد آنحضرت مگر اندک تا آنکه موصولی الله علیه و آله و سلم رواه ابو داود و ابی اسحاق حسن

**وعن** عایشه رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لها طوافك بالبیت وسعیك به الصفا

والمروة يكفيك كحجك وعمرتك گفت آنحضرت عایشه را که طواف کردن تو در خانه کعبه و سعی تو میان صفا و مروه کافی است ترا

برای حج و عمره تو رواه مسلم درین حدیث دلیل است بر اینکه کفایت میکند قارن را یک طواف و یک سعی برای حج و عمره و باین رفیقه است

جماعتی از صحابه و شافعی و غیره و حنفیه گویند لابد نیست از دو طواف و دو سعی و احادیث متواتر اند بر معنی حدیث عایشه از عمره و باین طریق و دلیل

حنفیه قوله تعالی است و انتم الحج و العمرة فمعدنکم و لیکن در وی دلالت نیست بر مدعا زیرا که تمام حاصل است و اگر چه هر یک طواف کرده و اگر چه هر یک

آنحضرت بر یک طواف سعی و بود و قارن کما هو الحق پس این فعل آنحضرت است و آن قول آنحضرت و تفسیر است لال کرده اند بحديث زیاده این مالک

با آنکه در سیران گفته روایت زیاد از ابن مسعود و حجت نیست و بخاری گفته لا تعرف له سماعا من عبد الله و عنده وی حدیث القارن بطواف و سبعمائة

و سعی سبعمائة انتهى و دلیل الاوطار گفته قول یک طواف و سعی قول مالک و اسحق و داود و ابن عمر است و دو طواف و دو سعی قول زید بن علی

و ابن مسعود و شعبی و نخعی است و احابو اعم احادیث الباب با حجة مستشفقة بعده اوله فریقین ذکر کرده و گفته ابو ثور احتیاج کرده است بر التماس

بطواف واحد و تحت نظر چه چنانکه گفت کفایت کرد و ما ممکنان را برای حج و عمره یک سفر و یک احرام و یک تلبیه همچنین یک طواف و یک سعی هم

کفایت میکند یکی ندانند ابن المنذر و بخاری حج طواف واحد حدیث و دخلت العمرة فی الحج الی یوم القیامة است و بهر وجهی زیرا که بعد دخول عمره

در حج حاجت بعملی دیگر غیر عمل وی نیست و السنة الصریحة الصحیحة اثنی بالاتباع فلا یلتفت الی ما خالفها انتهى در سبیل گفته عایشه ابطال عمره کرده

چون حاضر شد آنحضرت فرمود ترک کن عمره و نوی گفته معنی ترک آنست که اعمال عمره مکن از طواف و سعی و تقصیر شعر را پس امر کرد او را

آنحضرت باغراض از افعال عمره و احرام سبقتن حج پس قارن شود و وقوف کند بعمرات و بجا آورد جمله سناسک بخطواف که تاخیر کند از آن تطهیر

و متجمل الیه بودن وی قارنه حدیث باب است که طواف یک بالبیت آنچه صریح است در آنکه وی متکلب بود بحج و عمره و تاویل قول آنحضرت که ترک کن

عمره را همان است که نوی ذکر کرده زیرا که معنی ترک خروج از عمره و ابطال آن بالکلیه نیست چه نیست صحیح خروج از حج و عمره بعد احرام سبقتن نیست

خروج بلکه تخلل از آن هر دو بعد مشعر از آن است **وعن** ابن عباس رضي الله عنه ان النبي صلى الله

عليه وسلم لم يزل في السبع الذي افاض فيه رمل نكروا آنحضرت در طواف افاضه و آنرا نجا معلوم شد که درین طواف که آنرا

طواف زیارت هم گویند رمل نیست همچنین در طواف و داع هم نیست بلکه شریعت آن در طواف قدم است و علیه الجمهور رواه الخمسة الا

التوصلی یعنی احمد و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و صحیحه اسحاق و در صنفی گفته رمل مخصوص است بطوافی که عقب وی سعی باشد خواه قدم باشد

یا طواف فرض در حج یا عمره و سعی رمل اسراع است در سعی یا تقارب خطی و اضطرار بهجت اتباع و آن نیز خاص است بطوافی که در آن رمل باشد

در رمل مخصوص است بر حال و نسا و انتهى **وعن** انس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى الظهر والعصر

و المغرب و العشاء ثم رقد رقتا بالخصب بدارو آنحضرت نماز پیشین و نماز دیگر و نماز شام و نماز حقیقین پیش خواب کرد و بجان خوابیده

بخصب یعنی صادق و صادق که بسیار باشد سگریزه در وی و الا آن نام موضعی است معین بیرون که در جانب منی متصل معنی آنرا بطریق و بطریق



نیز گویند و حقیقت بنی گمانه نیز نام اوست و نزول درین مکان بعد از برآمدن از منا بود در روز چهارم از یوم نحر و نیز و هم میگویند که حج در کعبه الی البیت  
 طواف به پیستر سوار شد بعد خواب بسوی خانه کعبه و طواف کرد بیت را طواف وداع و این روز نفر آخر بود که روز سوم یا ام تشریق است زیرا که  
 آنحضرت رحی چهار روز نفر بعد از هر که دو و نماز ظهر را تا خیر نمود و محصب رسید و آنجا همه نماز را گذارد و اذاعه بخاری و روی عن ابن عمر بمکه  
 و عن عائشة رضي الله عنها انها لم تكن تفعل ذلك اى الذول بالاطح و تقول انما نزل رسول الله صلى الله عليه  
 وسلم لانه كان منذ ان سمع نحر وجهه من روى است از عائشة که وی نمیکرد این را یعنی فرود آمدن در اطح و میگفت که نیست نزول اطح است  
 یعنی از هاسک حج و میگفت فرود نیامد رسول خدا و وی مگر بجهت آنکه نزول در آن موضع سهلتر و آسان تر بود برای پیرون آمدن آنحضرت زیرا که  
 چون در اطح نزول فرمود و اسباب و ستاع در آنجا گذاشته بود که آمد و طواف کرده از بهمان راه برگردد و چون آسان باشد گویم و همین است آنجا  
 که سوگند خورد و در قریش بر طبعیت بنی هاشم و حقیقه قطیعه نوشتند و قصه معروف است در سبیل گفته و چون حکمت نزول این باشد پس این طبعیت  
 بر است می باید که اقامت هر که حج کند از است فرود آید در آنجا انتهى و اذاعه مسلم و بخاری هر روایت کرده مگر تفاوت لفظ و فی الباب عن  
 ابی ارفع و خبر مسلم و علما اختلاف کرده اند و آنکه تحسب یعنی نزول محصب سنت است یا نه بعضی میگویند و این قول ابن عمر است که آن از سنن حج  
 و تحسب ناسک است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در سنی گفت ما فرود آمده ایم انشاء الله تعالی فرود آیم یعنی گمانه که آنجا مشرکان بیکدیگر  
 همه کرده بودند و سوگند خورد که بانی هاشم و بنی عبد المطلب مناکحت و مبايعت نکنند و مواضعت ننمایند تا آنکه آنحضرت را تسلیم نکنند و بانه سایر  
 پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم حواست که ظاهر کرد اند شعائر اسلام را در مکانیکه ظاهر کرده بودند شفا کر نفر را و شکر گفت خدا و فضل و جی و جلال  
 او انما یدو الکبرانی و او سطر از عمر بن الخطاب آورده که وی رضی الله عنه فرمود از جمله سنت است نزول با بطح و دلیل یوم النفر و انحر و دیگر در دم  
 را بدان و در هر پای گفته صح است که نزول آنحضرت بمحصب بقصد از است مشرکان بود صلیع باری تعالی را پس سنت باشد چنانکه در بطح  
 در سبیل و الاوطا گفته شک نیست که نزول محصب است بنا بر تقریر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر آن و درین صحایه آنرا بعد وی کنار او آمد  
 و در آن است بر استحباب تحسب حدیث اسامه بن زید ان النبی صلی الله علیه و سلم قال نحن نازلون نجیف بنی گمانه حیث قاسمت قریش  
 علی الکفر یعنی المحصب آخر خبر مسلم و البخاری و ابو داود و النسائی و ابن ماجه و ترمذی گفته الخیف الوادی و در حدیث ابی هریره است ان کنت  
 صلی الله علیه و سلم حین اراد ان یفر من منی قال نحن نازلون غدفه کمر نخود و حکایت کرد و وی از قاضی عیاض استحباب آن نزد جمیع علما  
 مصنف و فتح الباری گفته هر که نفی سنت کرد همچو عایشه و ابن عباس مراد وی آنست که از ناسک نیست پس لازم نیاید بر هر کسی چیزی  
 و هر که اثباتش نموده همچو ابن عمر را در دخول را در عموم ناسی بافعال و صلی الله علیه و سلم نه التزام آن و استحباب آنست که بگذارد آنجا ظهر  
 و عصر و غروب و غشا و شب باشد اگر چه بعضی شب باشد که اذاعه حدیث انس و ابن عمر انتهى و بعضی گفته اند که سنت نیست بلکه امر اتفاقی بود  
 و ابو ارفع مولى آنحضرت که گماشته و عهده دار بارخانه وی بود آنجا فرود آمد و خیمه آنحضرت آنجا زده بر حسب اتفاق و رای خود نه بر مقتضای امر آنحضرت  
 چنانکه مسلم از وی روایت کرده و این قول ابن عباس است چنانکه بخاری از وی آورده و عایشه نیز همین جانب است چنانکه در حدیث متفق علیه  
 و تطبیق آن از کلام مصنف گذشته شیخ در ترجمه گفته هرگاه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در اینجا آمده و نزول فرموده اگر چه بطریق اتفاق بود  
 اتباع وی احسن باشد و صحابه و خلفای را شدین نیز آنرا کرده اند و امام محمد در مؤطای خود گفته نزول در محصب احسن است و اگر نکند  
 چیزی لازم نمی آید و این قول ابی حنیفه است و بنده چون در خدمت شیخ عبد الوهاب حج گذارد و نفر نمود و با وی از منی و رسید بمحصب نزول فرمود

حضرت شیخ و مکرّم از نماز ظهر و عشاء رخت و گذاردند و در آنجا نماز عصر بعد از آن فرمود و سوار شود این قدر برای دریافت سعادت اتباع کافی  
و فرمود که فی الزمان و این قول شیخ سببی است بر آنچه گفته اند که نزول محسوب سنت است و لیکن توقف آنحضرت تا عشاء از برای عمره عایشه بود  
و الله اعلم انتهى گویم اگر چه توقف تا عشاء برای عمره عایشه باشد تمام اتباع در وقت در آن تا نماز عشاء است زیرا که گذاردن این سه بار نماز و آنجا  
بحدیث صحیح ثابت شده و لیکن درین زمانه این سنت یا سبب ترک گشته از هزار یکی بهم آنرا بجای نمی آرد **و عن ابن عباس** رضی الله عنه  
قال گفت ابن عباس اصل الناس امر کرد آنحضرت مردم را زیر که معلوم است که جز وی حملی الله علیه و سلم امر نیست یا امر کرده شد ندیدم که در  
فی اهل و در این صورت همزه امر مضوم باشد و ناس نائب فاعل آن یکن استرحل هم بالبیث که باشد آخر زمان میان من امان ایشان  
بخانه که بعد کنایت است از طواف و اداع الا الله خفف علی الحائض و ما لک سبک گردانیده است کار بر حائض و ساقط گردانیده شد  
از وی طواف و اداع اگر طواف زیارت کرده است و در حدیث ابن عباس است باین لفظ بودند مردم که بر سبک دیدند از هر جهت پس گفت آنحضرت  
نبر گرد و هیچکی تا آنکه باشد آخر عمر وی بخانه خدا و این دلیل سنت بر وجوب طواف و اداع و به قال جابیه السلف و اختلف و این سنت مذکور است  
و احمد و صحیح از نه ب شافعی و سنت است نزد مالک و فرض نیست بالاتفاق و مالک گفته اگر واجب می بود تخفیف کرده نیست از الحائض و وجوب  
داده اند که همین تخفیف دلیل ایجاب است چنانکه واجب می بود لفظ تخفیف بروی اطلاق کرده نمی شد و تخفیف از الحائض دلیل عدم وجوب اوست  
بر وی پس انتظار طهر کنند و لازم نمی آید او را دم از ترک کردن آن زیرا که در اصل از وی ساقط بوده است متفق علیه و لکن الفاظ و وقت این است  
از ثالث نحر است و مجزئی است اجماعاً و آیا مجزئی است پیش از نیوقت یا نه پس انظر عدم اجزاست زیرا که آخر مناسک است و اختلاف کرده اند که  
اگر اقامت کرد بعد از آن پس اعاده کند یا نگفته اند اگر برای صلوة جماعت و غیره مانده است اعاده کند و اگر برای مرض و مانند آن اعاده نکند و آنچه  
گفته اگر دوام اقامت کند اعاده نکند و آیا شروع در حق تعمر یا نگفته اند لازم نیست او را زیرا که وارفته است مگر در حج و تروی گفته بهتر هم  
واجب است ورنه لازم آید او را دم **و عن ابن النبی** ز و اطلاق مراد بدان عبد الله باشد رضی الله عنه قال قال رسول الله **صلی**  
الله علیه و سلم صلوة فی مسجدی هذا افضل من الف صلوة فیما سواه الا المسجد الحرام فرمود آنحضرت نماز در مسجد من  
که این است فاضل تر است از هزار نماز در مسجدی که سوا می اوست مگر مسجد حرام که نماز در وی افضل است از این مسجد اشارت افادت کرد که مراد  
مسجدی است که در وقت خطاب موجود بود پس آنچه زیاده کرده اند در وی بعد از آن داخل درین حکم نباشد و در روایتی بجای افضل لفظ خیر  
و در روایتی بعد الف صلوة آمده و صلوة فی المسجد الحرام افضل من صلوة فی مسجدی هذا بما ائمه صلوة و نماز در مسجد حرام  
فاضل تر است از نماز در مسجد من که این است بعد نماز و در لفظی نزد ابن ماجه و ابن نجیم و ابن عساکر از حدیث انس چنین است صلوة فی  
مسجدی بخمسین الف صلوة و در لفظی نزد احمد از حدیث ابن عمر این است صلوة فی المسجد الحرام افضل من بائة صلوة فیما سواه و در لفظی  
از جابر این است افضل من الف صلوة فیما سواه اخرجه احمد و غیره و طبرانی از ابی الدرداء آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم  
الصلوة فی المسجد الحرام بائة الف صلوة و الصلوة فی مسجدی بائة الف صلوة فی بیت المقدس بخمس بائة صلوة و رواه ابن عبد البر  
من طریق البزار و گفته که گفت بزار نه اسناد حسن و سبیل گفته پس برین صورت محمول باشد قول وی در حدیث ابن الزبیر بائة صلوة  
ای من صلوات مسجدی پس صد هزار باشد و هر دو حدیث متوافق شدند ابو محمد بن حزم گفته رواه ابن الزبیر عن عمر بن الخطاب پسند کا شمس  
فی الصحة و لا يخالف لهما من الصحابة فصار كالاجماع و قدر وی بالفاظ کثیره عن جماعة من الصحابة و عددوهم فیما اطلعت خمسة عشر صحابياً انتهى

وتمام این صحابه بر شمرده و این حدیث را نیز در معنی اوست دال است بر افضلیت این هر دو مسجد بر غیر ایشان از مساجد روی زمین بر  
 تفضل این هر دو میان خود مختلف شده اند و معضاعت که اعرفت و اکثر دال است بر عدم اعتبار اقل و حکم اکثر است زیرا که آن سرچ  
 و سابق شد اشارت به آنکه افضلیت در مسجدی صلی الله علیه و سلم خاص است بموجود در عسوی نووی گفته لقوله فی مسجدی و اضافت برای حدیث  
 گویم و لقوله نه و امثال آنچه نووی گفته است از اختصاص نقل کرده است مصنف هم از ابن عقیل جنبی و دیگران گویند نیست اختصاص بموجود  
 هر گاه حکم وی صلی الله علیه و سلم بلکه تمام فرید علیه داخل است درین فضیلت و فائده اضافت اختصاص و است باین فضیلت از میان  
 دیگر مساجد مدینه نه آنکه برای احترام است از مزید گویم بلکه فائده اضافت هر دو امر اند معاذ و گفت قابل عموم فضیلت که شایه است روایت  
 ابن ابی شیبہ و ذیل در مسند الفزدوس از حدیث ابوهریره مر فوعلو لودهند المسجد الی مسجد الکعبه سجدی و روایت کرد و نقلی مرفوعه از مسجد  
 و مزید فیه فو منده و در سندش عبداللہ بن سعید قمری است و هو واه و نیز ذیل حدیثی دیگر معنی او روایت کرده که اگر آنکه حدیث فضیلت و این ابی شیبہ از  
 ابی عمر آورده که گفت زیاد کرد و عمر در مسجد از شامیه پیغمبر گفتند صحابه اگر زیاد کنیم در آن تا آنکه برسد بجنازه باشد مسجد رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 و در سندش عبدالغزیز بن عمران مدنی متروک است و نیست مخفی عدم نهوض این آثار زیرا که مرفوع معضل است و آنچه جزاوست کلام صحابی است  
 پیغمبر عام است این مضاعفت فرض و نقل را یا مختص است باول نووی گفته عام است و خالفه الطحاوی و المالکین و استدلال کرده اند باینجا حدیث  
 افضل صلوة المرفی بنبی الاله المکتوبه گوشت مصنف ممکن است بقای حدیث افضل صلوة المرفی بر عموم وی پس باشد نافله در خانه که در مکه یا مدینه است  
 مضاعف وی در خانه که در غیر این هر دو جا است و همچنین در مسجد و اگر چه در خانه افضل باشد مطلقا گویم مخفی نیست که کلام در مضاعفت در مسجد  
 نه در بیوت در مکه و مدینه زیرا که وارد نشده است در آن مضاعفت بلکه در مسجد این هر دو رکعتی گفته که مضاعف میشود نافله در مسجد مدینه و مکه  
 و گذاردن آن در بیوت فضیلت گویم دال است بر افضلیت نافله در بیوت مطلقا محافظت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر صلوة نافله در خانه خود  
 و بیرون نمی آمد از خانه بسوی مسجد مگر برای ادای فرائض با وجود قرب بیت شریف از مسجد منیف بعبه این تضعیف مخفی نیست به نماز بلکه غیر  
 گفته هر عمل در مدینه یا نهار بر ابرست و بهیچ از جای مرفوع آورده که نماز در مسجد من که این است فضیلت است از هزار نماز در مساوی او مگر مسجد حرام  
 و مسجد در مسجد من که این است افضل است از هزار حجه در مساوی او مگر مسجد حرام و شهر رمضان در مسجد من که این است افضل است از هزار  
 ماه رمضان در مساوی او مگر مسجد حرام و عن ابن عمر نحوه و قریب منه للطبرانی فی الکبیر عن بلال بن الحارث انتهی کلام السبل فی باب التوفیق و اذ احمل  
 نووی در باب خیم فائده سوم از ایضاح المناسک نوشته علما اختلاف کرده اند در مجاورت بمکه ابوحنیفه و سبکیه موافق اوست گفته مکره است  
 و احسن جنبی و دیگران گفته اند بلکه مستحب است و هر که مکروه میگویی بجهت خوف ملل و قلت خمرت از انس و ملاست ذنوب میگویی زیرا که گناه  
 در اینجا اقیح است از غیر او چنانکه حسنه در آن عظم است از غیر وی انتهی ابن علان در شرح آن گفته قول وی که گناه در اینجا اقیح است بنا بر قول  
 عمر و مجاهد و جماعتی است که گفته اند سینه مضاعف نمیشود در اینجا مثل تضاعف حسنه و بر سیده شد احسن جنبی که آیا نوشته میشود سینه زیاد  
 بر یک گناه گفت نه مگر بجهت تعظیم بلد و این را آیه کریمه عارض است من جابر السیئه فاکثر الخیر الی الله استلها و حدیث فان علما اسی السیئه قال الله تعالی  
 الکتوب سینه واحدة فی صحیح است که آن سینه یک سینه است اگر چه برابر صد نهار باشد در کیف و قبح تنبیه کرده است بر آن زکشتی در احکام المستاجر  
 انتهی گویم مراد بقول عمران قول است خطیبه اصیبه بآنکه اعتر علی من سبین خطیبه تنبیه را و نیز نووی در فائده پنجم از باب مذکور نوشته مضاعفت  
 اجز صلوات در مکه و همچنین اجز سایر انواع طاعات و رفته است جماعتی از علما به مضاعف سبب در آن نیز و من قال ذلک مجاهد و احسن جنبی

شارح او ابن عساکر گفته قول او و من قال ذلک مجاہد و احمد ای تبعاً لابن عباس و ابن سعد رضی الله عنہم و بعض متأخرین گفته اند مراد رضا حضرت  
مقدارست نه کمیت زیرا که حصیان گفته و ملک بر بساط ملک او هیچ غیر رومی نیست و درین نظرست زیرا که این محل نزاع نیست بنا بر اتفاق فریقین  
بر آن اگر گوئی که مقره تغلیط سیدات با آنکه سیده واحد است و ابو دن او برابر صد نه از سینه چیست گویم در روایت آمده من اوت سیتان علی حسنة  
فی العدو و دخل النار من سیدتی حسنة و سیدتان عدد اکابر من اهل الماعز انتهی و او را علم و صحیح است ابن حبان گویم عبد الله بن عبد  
شعید که آنحضرت میفرمود و احد آنک نحر ارض الله و احب ارض الله الی ذلک انی اخرجت ما خرجت روافه احمد و ابن ماجه و الترمذی و صحیح  
و این حدیث استدلال کرده است آنکه گفته که مکرم افضل است از مدینه قاضی عیاض گفته موضع قبر وی صلی الله علیه و سلم افضل بقاع ارض است  
و مکرم مدینه افضل بقاع رومی زمین است و اختلاف کرده اند فی فضل این هر دو و احد ای موضع قبر بشریف پس قول اهل مکرم که کوفه و شافعی و ابن سب  
و ابن حبیب مالکی آنست که مکرم افضل است و الیه مال الحبر و مؤدب عمر و بعض اصحاب دیگر و مالک و الشریفین آنست که مدینه افضل است  
و استدلال کرده اول بحديث مذکور است و قد اخرجنا ايضا ابن خزيمة و ابن حبان و غیرهما و گفت ابن عبد البر این نص است در محل خلاف پس  
لا نقف نیست عدول از آن و ادعا کرده است قاضی عیاض اتفاق را بر استثنای بقعه قبر که در وی رسول خداست و بر آنکه بقعه مذکور افضل  
بقاع است و کسانی که قائل اند به فضیلت مدینه استدلال کرده اند بحديث ما بین قبری و منبری روضه من یا ضل الخنجر کما فی البخاری و غیره و  
الامم انهم اخرجونی من احب البلاد الی فاسکنی فی احب البلاد الیک اخرجنا حکم فی المستدرک و نیز دعا کرد آنحضرت برای مدینه برابر و مثل مکرم پس فضل آن  
از آن شوکتی در نیل الاوطار بعد از ذکر استدلال فریقین بسط تمام گفته اعلم ان الاستیعاب ببيان الفاضل من یزین الموضوعین لشریفین کمال  
ببینان الافضل من القرآن البنی صلی الله علیه و سلم و اکل من فضول الکلام الذی لا یتعلق به غیر الجدل و التخصام و قد افضی النزاع فی ذلک و اشباهه  
الی فتن و تلیق حج و ایهیمه کاستدلال المدلب علی فضیلت المدینه با نهایی التي ادخلت مکة و غیره من القری فی الاسلام فصار الجميع فی صحائف اهلها  
و با نه اتفی الخبیث کما ثبت فی الحدیث الصحیح و اجیب عن الاول بان اهل المدینه الذین فتحو مکة معظمهم من اهل مکة فالفضل ثابت للفریقین و الایزیم  
و کما تفصیل احد لبقعتین عن الثاني بان ذلک انما هو فی خاص من الناس من الزمان بلیل قوله تعالی و من اهل المدینه قد ودا علی التفات و المناق و خبیث  
بلا شک و قد خرج من المدینه بعد البنی صلی الله علیه و سلم معاذ و ابو عبیدة و ابن مسعود و طائفة ثم علی کرم الله وجهه و طلحة و الزبیر و عمار و آخرون و هم من اهل مکرم  
فدل علی ان المراد بالحديث تخصیص ناس دون ناس و وقت دون وقت علی انه انما یدلک علی انها فضیلة لا انها فاضلة انتهی کلام

## باب الفوات والاحصاء

باب در بیان فوت شدن حج و منع از آن بخصر یعنی منع است قاله اکثر ائمة اللغة و احصاء حسبم بازداشتن کسی را از سفر و کاری و سنگ کردن  
بر کسی در سبب گفته احصاء آنست که بمرض و عجز و خوف و نحو آن باشد و چون از دشمن باشد آنرا احصر خوانند و قیل بها یعنی انتهی و ایهیمه نشانه نوبت  
که احصاء نمی باشد مگر بغیر چنانکه در واقع مدیده شده و مریض نزد ایشان باقی بماند بر احرام و اگر عذر زائل گشت و حج فوت شد بر اید از احرام  
بصل عمره و نیز حنفیه احصاء بمرض نیز می باشد **عن** ابن عباس رضی الله عنه قال قال احصى رسول الله صلی الله علیه و سلم  
خلق راسه و جامع نساءه و فخر هدیة گفت ابن عباس احصاء کرده شد آنحضرت یعنی در حدیث و منع کردند مشرکان مکة او را از  
در آمدن بکرمه و عمره گذاردن پس بر اید آنحضرت از احرام و خلق کرد دهم مبارک خود را و جماع کرد زمان خود را و نحر کرد و شتران خود را که همراه داشت  
و این نحر روز حدیبیه و صل بود و احرام اختلاف است در آن و طاهر قوله تعالی و اهدی سبلکم فان سبلکم محله در آنست که تدریج صل بود و در صحاح

هنی برای محصر احوال است جمهور گویند فح کندی که حلال شود در حل یا حرم و خفیه گویند فخر کنند مگر در حرم این عباس و جماعتی گفته اگر قدرت  
 رسیدنش بحرم دارد بحرم فح کنند و در حل احصار و سبب اختلاف ایشان درین اختلاف ایشان است در فخر آنحضرت در حدیثیه که در حل  
 یا حرم عطا گفته فخر کرد مگر در حرم و واقعه ابن احنق و اهل مخازی و غیره عطا گفته اند در حل که در و به قال الشافعی و گفته حدیثیه از زمین حل است  
 و خفیه گویند ممکن نبود فرستادن هدی بحرم پس بحکم ضرورت که در و در شناخته نشده است ریختن چون قربت و عبادت جز در مکان خاص  
 و بعضی گویند حدیثیه پاره از حل و پاره از حرم است و شاید که فح در حرم وی کرده باشند و در مواهب الدنیه از محب طبری آورده که حدیثیه  
 اکثرش از حرم است و ظاهر اول است یعنی از حل بودن و الله اعلم و نیز اختلاف کرده اند علماء در آنکه احصار بچه چیز میشود و اکثر بر آنند که بحسب حال  
 از عدد و مرض و غیر ذلک میشود تا آنکه قوی داد این مسعود و گزیده شده را که وی محصر است و باین فقه اندگر و هدی از علماء و منهم الخفیه و گفته اند  
 که میشود بمعرض کسر و خوف و این مخصوص علیهاست و سائر اعداء را فقه مقیس اند بر آن و دعوی قولہ تعالی فان احصرتم الاية دال است بر آن اگر چه  
 سبب نزول آن احصار آنحضرت بود بعد از آنکه علم بر سبب خود مقصود نبی باشد و در نجاسة قول است یکی آنکه خاص است با آنحضرت و نیست  
 بعد وی صلی الله علیه و سلم دوم آنکه خاص است بمثل آنچاقاق افتاد آنحضرت را پس ملحق بشود بدان مگر کسیکه احصار کرد او را عدد و کافه  
 سوم آنکه نبی باشد احصار مگر بعد و کافریا باغی در سبب گفته و القول المصدرة هو اقوی الاقوال و لیس فی غیره من الاقوال الا انار و فتاوی المتجنا  
 حتی اعظم عامقا بل لا تا آنکه عمر کرد سال آئینده بمقتضای صلحی که با اهل مکہ واقع شده و این دال است بر ایجاب تضایح و مراد کسی است که محصر  
 از فضل اما محصر از واجب ج باشد یا عمره پس نیست کلام در وجوب بیان آن در صورت منع از او و حق این است که نیست دلالت در کلام  
 ابن عباس بر ایجاب تضایح بلکه ظاهرش اخبار است از اعمار عام قابل نیست کلام در آنکه عمره کرد آنحضرت در عام قضیه و لیکن آن عمره دیگر است  
 قضای عمره حدیثیه نیست امام مالک بلاغا آورده که حلال شد آنحضرت و اصحاب او در حدیثیه و فخر کردند هدی را و حلق کردند سر را و حلال شدند  
 از هر شی قبل از آنکه طواف کنند آنحضرت بخانه کعبه و قبل از آنکه برسد آنجا هدی پیستر معلوم نشد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم امر کرده باشد  
 احدی را از اصحاب خود و نه کسانی را که همراه او بودند که قضا کنند چیزی را و نه آنکه اعاده چیزی بکنند و گفت شافعی که فح کند بها نجا که محصر شود  
 و علال کرد و نیست تضایح روی بسال آئینده زیرا که او تعالی ذکر قضا کرده و از متواطی احادیث معلوم کردیم که همراه آنحضرت در حدیثیه دم معروف بودند  
 و اینها عمره قضا کردند و بعضی از ایشان بی ضرورت که در نفس مال باشد تخلف کردند در مدینه پس اگر قضای آن لازم می بود آنحضرت امر میکرد ایشان را  
 بعد تخلف از خود و عمره قضا و قضیه از آن گویند که میان آنحضرت و قریش متاضات صلح واقع شده بودند بجهت آنکه قضای آن واجب است در نایل الاطاف  
 گفته و نه الدلیل الذی یبغی التعلیل علیه و لکن یعارضه روایة الواقدی انتهی در جز خا ر کفیه بر محصر قضا است بالاجماع و در فرض و به قال ابو حنیفه  
 و اصحابه و کذا فی النفل انتهی و نحن احدث روایان و الصواب ما قدمناه و رواة البخاری و اختلاف کرده اند علماء در وجوب هدی بر محصر  
 جمهور بر آنند که واجب است و هو ظاهر الاحادیث الثابتة عنه صلی الله علیه و سلم انه فعل ذلک فی الحدیثیه و دال است بر آن قولہ تعالی فان احصرتم  
 فما استیسرن من الهدی و ذکر کرده است شافعی که نیست خلاف و تفسیر آیت و مخالف است در آن مالک و گفته که واجب نیست هدی بر محصر  
 و عمل علی قیاس المحصر الاحصار علی الخرج من الصوم للعذر شوکانی در نایل الاطاف گرفته و التمسک بمثل هذا القیاس فی مقابلة ما یجوز  
 من الاقوال و السنة من الغرائب التي تجب من وقوع مثلها من اهل العلماء انتهی و لیکن در سبیل گفته که حق با مالک است زیرا که همراه جمله محصرین هدی نبود و این  
 هدی که با آنحضرت بود آنرا از مدینه بطور تنفل آورده بود و همین است مراد بقوله تعالی و الهدی سئلوا فان یبلغن حج و آیه دلالت نمی کند

برای باب اعنی قوله تعالی فان حجرتکم فما استئذنینکم الذمی وحققناه فی منحه الفخار حواشی ضوء النهار **وعن** عایشه رضی الله عنها قالت دخل البنی صلی الله علیه وسلم ضباعه بنت الزبید گفت عایشه در آمد آنحضرت بر ضباعه بضم ضاء و معجمه و یف موحده و بعین محله بنت عم آنحضرت است پدرش زبیر شافعی گفته کینست او ام حکیم است بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف ترفیع کرد او را مقداد بن عمرو پیش امید برای او عبدالله و کریمه را روی عنما ابن عباس و عایشه و غیره ما قاله ابن الاثیر فی الجامع الکبیر و ضباعه صحابیة هاجره است و و هم که در غزالی و گفت ضباعه سلمیه است و تعقب کرد او را نووی و گفت صواب هاشمیه است و باجمعه آنحضرت بروی در آمد فقالت پس گفت ضباعه یا رسول الله انی ارید الحج وانا شاکیه سن اراده میکنم حج را و من پیام فقال البنی پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم حجی حج کن یعنی احرام حج به بند و انشد طی و شرط کن و بگو ان حلی حیث حبستقنی خدا یا مکان بر آمدن من از احرام همان جا است که حبس کنی و باز داری تو مرا در اینجا محل الفتح میم و کسر حاکمان یا زمان حل متفق علیه و مسلم عن ابن عباس نحوه این حدیث دلالت دارد بر تحقق احصاء بمرض لیکن دلالت دارد بر صحت اشتراط و جامع میگوید که نیست احصاء بمرض و میگوید که اگر مرض بیج تحلیل می بود احتیاج با اشتراط چه بود و جواب میگویند که اشتراط برای تعجیل تحلیل است که اگر اشتراط نبود متاخر باشد تحلیل تا رسیدن هری در محل خود که حرم است و بر تقدیر اشتراط پیش از نخر هدی تحلیل میتوان کرد و همچنین است بنده ابوعبیده و هر که موافق است و بر تحقق احصاء بمرض و بعضی گویند جائز نیست تحلیل با وجود اشتراط و این حکم مخصوص است بضمضاعه و الله اعلم و ببحث رسیده است از ابن عمر که وی اشتراط را انکار میکرد و در حج و قول وی نزد بخاری که آیا کافی نیست شمار است پیغمبر خدا که اگر کسی حبس کرده شود از حج عمره برارد و از احرام براید و بعد از آن حج را قضا کند بحجت این است و از بنیاضفوم میگردد که ابن عمر قائل است با حصار از حجت مرض و مصنف در تلخیص گفته مروی است از ابن عمر که اشتراط و تسک کرده است بدان کسی که قائل نیست با اشتراط و نیست حجت در آن بنا بر مخالفت احادیث ثابته و او را کرده اند بعضی که اشتراط منسوخ است و مروی است از ابن عباس نیز لیکن در سندش حسن بن عماره است و وی متروک است و زعم کرد و صلی که ثابت نیست در اشتراط حدیثی و این لایست از وی از آنچه در صحیحین است شافعی گفته اگر ثابت شود حدیث عایشه در پیست ثننا تجاوز نکردم از آن بسوی غیر آن زیرا که حلال نیست نزد من خلاف چیزی که ثابت شده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بهیچ گفته ثابت شده است این حدیث با وجه و گفت تخفیل مروی است از ابن عباس قصه ضباعه با ساند ثابت بجا و او را خبر جابن خرنیه من حدیث ضباعه نفسها و من حدیث النس جابر و ابی البیہقی و اخرج البیضا عن ابن مسعود و عایشه و ام سلمه الا اشتراط و گفت بهیچ اگر می رسید ابن عمر احادیث ضباعه میرفت بسوی آن و انکار میکرد چنانکه انکار نکرد پدر وی رضی الله عنهما انتی و در سبل گفته درین حدیث دلیل است بر آنکه محرم چون اشتراط کرد و در احرام خود پیست عارض شد او را مرض پس میرسد او را که حلال شود و باین گفته است که روی از صحابه و تابعین و از اهل مذاهب احمد و اسحق و ابو بصیر من بنده الشافعی و هر که گفت مرض در عذر احصاء داخل است گفته که مریض احکم محصر است و ظاهر حدیث است که وی محصر است بلکه حلال شود جائی که محصر کند او را مرض لازم نمی آید او را آنچه لازم است محصر از هدی و غیره و گوی از فقها گفته صحیح نیست اشتراط و نیست او را حکم حدیث ضباعه قضیه شخصی است موقوف یا نسخ یا حدیث ضعیف است و این همه تا ویلات مرد و دست زیرا که اصل عدم خصوصیت و عدم نسخ است و حدیث ثابت است در صحیحین و من ابوداؤد و ترمذی و نسائی و سائر کتب حدیث معتبره بطرق متعدده با ساند کثیره از جامع از صحابه و مضموم حدیث دال است بر اینکه اشتراط نکرد در احرام خود نیست و تحلیل بلکه محصر میشود و او را حکم محصر است علی با هو الصواب



زیرا که احصاء بغیر عدد هم میشود چنانکه باید **و عن** عکرمة گفت او ابو عبد الله است بولای ابن عباس بود اصل وی از بر سر است  
 ساخت دارد از ابن عباس و عائشه و ابی هریره و ابی سعید و غیر هم و نسبت کرده اند او را برای خوارج و مصنف در ترجمه وی در قدیر فتح البک  
 و ذریه و نیز ان اطالت کرده و اکثر اطراح و عدم قبول وی اند **عن** الحجاج بن عمرو بن ابی غزیه بفتح غین حجه و کسر زاء و تشدید  
 یای تخانیة که تصادف المازنی منسوب است بسوی جد خود مازن بن النخاس صحابی است معدود در اهل مدینه روایت کرد از آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم دو حدیث یکی از ان دو همین حدیث که مکرر و جزوی از وی روایت کرده اند قال گفت حجاج قال رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم من کسر او عرج فقد حل کسیکه شکسته شود یعنی پای او یا انگشتش شود پس تحقیق حلال شد یعنی باید که از احرام براید کسر بلفظ  
 مجهول و عرج کسر البصیغه معلوم است شوکانی گفته تسک کرده اند بظاهر این حدیث ابو ثور و داود و گفته اند که حلال میشود در جای خود بنفس و عرج  
 و بقیه علما اجماع کرده اند بر تحلل و لیکن حجاب شافعی گویند حلال میشود وقتی که شرط کرده است تحلل بدان و چون یافته شود شرط حلال گردد و از غم  
 دم و مالک و غیره گفته حلال شود بطواف بیت نه بخیزی دیگر و مخالفت می از اهل کوفه گویند حلال میشود به نیت و عرج و حلق انتهی و در سبیل گفته حد  
 دل است بر آنکه هر که احرام بست و رسید او را مانعی از مرض غیره پس می بخورد حصول این مانع حلال میشود و اگر چه اشتراط نکرده است و نمیشود  
 محصور و را بقوله فقد حل آنست که اینج که ذاک صراحلا لایس این هر سه حدیث فاده کرده اند که می براید محرم از احرام خود یکی از سه امر احصاء هر مانع  
 که باشد یا اشتراط یا حصول کسر و عرج و این در حق محصری است که عرج از وی فوت شده و هر که عرج وی از غیر احصاء فوت شده علما را در و  
 اختلاف است بعضی گویند عمر گذارد و سال آیند و عرج کند از خبره البیهقی عن الاسود عن عمرو بن ثابت بعضی گویند ابل کنایه بمره و استیناف نماید  
 احرام را و نیست واجب بروی دم نزد شافعیه و حنفیه زیرا که شریعت دم برای تحلل است و وی تحلل شد بمره و همین است ظاهر محبت عدم حل  
 بر ایجاب دم و الله تعالی اعلم و علیه الحج من قابل و بر و است حج از سال آینده این حدیث لالت دارد بر آنکه احصاء بغیر عدد هم میشود  
 چنانکه مذکور است و گویند تقدیر با شرط تکلف است قال عکرمة قلت لابی عباس ابا هریره عن ذاک فقا له صدق گفت عکرمة  
 پس پرسیدم ابن عباس ابو هریره را ازین حدیث پس گفتند آن هر دو که راست گفت حجاج بن عمرو و الا احصاء روی رواه الخمسة یعنی احمد  
 و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و رواه الدارمی ایضا و سکت عنه ابو داود و المنذری و حسنه الترمذی و در نسخ حسن صحیح و در  
 مصابیح گفته این حدیث ضعیف است و تو بشتی گفته حکم بضعف این حدیث باطل است انتهی و از خبره ایضا ابن خزمیه و الحاکم و البیهقی و ابو عمر بن الخطاب  
 و در روایتی از ابو داود و ابن ماجه زیاد بن ابی اسفا آمده اند مرض و بر شیل الا و اگر گفته احصاء مختص نیست با عذر اند کوره بلکه هر عذر را همین حکم است همچو  
 اعواز فقر و ضلل در طریق و نفی سفینه در بحر و این قائل اند بسیاری از صحابه و نفی و اهل کوفه گویند حضر کسر و مرض و عجز و است دیگران که مالک  
 و شافعی و احمد از ایشان اند گویند نیست حصر مکرر بعد و ابن جریر قوی حکایت کرده که لا حصر بعد النبی صلی الله علیه و آله و سلم و سبب این اختلاف  
 آنست که ایشان اختلاف کرده اند در تفسیر احصاء شهور از اکثر اهل لغت که خفش و کسائی و فراء و ابو عبید و ابن السکیت و ثعلبی و ابن قتیبه  
 از ایشان اند آنست که نمی باشد احصاء مکرر مرض اما بعد و پس آن محصر است و بعضی گویند محصر و محصر یک معنی است و احصاء می که در عهد حضرت

صلی الله علیه و سلم واقع شده در عمره بود پس قیاس کردند علما حج را بر آن مومنین الا حاق بنی الفارق والله اعلم

بهترین کلام که بدان شاهراه بلوغ المرام تواند دید و حدیثی که از فرشتن زمین تا عرش برین هزاران دلائل  
یکتا نیست و از انهمک تا سماک فراوان جلالتی همنا نیست و بودید و نحو شریفین مرام که بیان و انچه چو  
مسک الختام تواند چشید و نعت شفیق یوم الحشر مخصوص لطیف الغشست که جز استشمام روح خلق عظیمش راه بس منزل  
مقصود نبرده اند و در شیب فراز نشانی غیر یسیر عظیم و واسطه مستقیمش شکی برای ارتقای مدارج جنات حاصل  
نگرده و صلی الله علیه و آله الاطهار و اصحابه الکبار الی یوم القرار بعد ازین برضائرا باب حدیث مستمر مبارک و درین  
ایام برکت انصام توفیق فرایغ اختتام طبع جلد اول در عبادات از مجلدین کمالین کتاب مستطاب فوائد انساب سفینه بحر  
احادیث نبوی صحیفه شرح اخبار مصطفوی و مرآت حقیقت شمای آثار جناب سالت پهای مطلع انوار تجلی معارف  
حضرت الهی و احکام شرائع را جلوت کاهی آراسته و ارکان دین اسلام را خلوت نگه پیراسته و فتاوی مستند محدثین  
گرام و دستور العمل معتمد علمای اعلام یعنی مسک الختام شرح بلوغ المرام که قلمی است مشون بجا هر  
آبدار معانی لطیفه و صدیقیه است مملو با زمار و آثار مبانی شریفه و دقائق نکاتش چون باطن ارباب معانی با نوار  
بلاغت آراسته و حقائق الفاظش چون ظاهر اصحاب صورت باز بار فصاحت پیراسته و از تصنیفات قدی  
صفات کشف معارف علوم و نقلد جوهر فوهم و پیر و سنت مصطفوی و کتاب آداب نبوی و بحر الفائق تحقیق  
بحر الیق تحقیق و مقدم المفسرین و امام المحدثین و مستند آرای ایوان فضل و کمال جناب مولانا مولوی  
سید محمد صدیق حسن خان بنیاد الخطاب بنواب و الاحیاء امیر الملک سلمه الله بالفیض و الاقبال و در توضیح  
مطالب و تنقیح آرب این کتاب تفحص و تلاش فحیم بکار برده و مدارج تحقیق و مراتب تدقیق را علی یابلیق بر  
روی کار آورده و غیر ازین تاب بیان ندارد که نخی از اوصافش بنوک زبان خامه سپارم و با استقامت عابر  
هرچو در راجی غفران محمد عبدالرحمن بن حاجی محمد روشن خان و تربیت یافته خدمت برادر معظم



احمد بن محمد  
العباد  
محمد بن محمد  
العباد

دیده ام در کتب خطی و فقهیه برای کسب دین و دنیا  
مطهر بن مطهر نظامی است و در کتب خطی  
مطهر بن مطهر نظامی است و در کتب خطی  
مطهر بن مطهر نظامی است و در کتب خطی

# فهرس مجلد اول بلوغ المرام

## كتاب الطهارة

باب	المياه	باب	الانبة	باب	الوضوء	باب	توافضل الوضوء	باب	الغسل وحكم الجنب	باب	التيمم
١٥		١٥		٢٢		٢٢		٩٥		١٠٦	
٣٥		٣٥		٤٢		٤٢		٩٥		١٠٦	
٤٢		٤٢		٩٥		٩٥		١٠٦		١٠٦	
٨٢		٨٢		١٠٦		١٠٦					
١٠٦		١٠٦									

باب	المواقيت	باب	الأذان
١٢٤		باب	سنة المصلي
باب	شروط الصلوة	باب	المساجد
١٥٩		باب	مجنود السهو وغيره
باب	الحث على الخشوع في الصلوة	باب	صلوة الجماعة
١٨٠		باب	صلوة الجمعة
باب	صفة الصلوة	باب	صلوة العيدين
١٩٢		باب	صلوة الاستسقاء
باب	صلوة التطوع	باب	
٢٤٥		باب	
باب	صلوة المسافر والمريض	باب	
٢٢٢		باب	
باب	صلوة الخوف	باب	
٣٢٨		باب	
باب	صلوة الكسوف	باب	
٣٨٨		باب	
باب		باب	
٣٠٣		باب	

باب	صدقة الفطر	باب	صدقة التطوع	باب	قسم الصدقات	باب	صدقة التطوع	باب	صدقة التطوع	باب	صدقة التطوع
٢٨٣		٢٨٣		٢٨٣		٢٨٣		٢٨٣		٢٨٣	
٢٨٣		٢٨٣		٢٨٣		٢٨٣		٢٨٣		٢٨٣	
٢٨٣		٢٨٣		٢٨٣		٢٨٣		٢٨٣		٢٨٣	
٢٨٣		٢٨٣		٢٨٣		٢٨٣		٢٨٣		٢٨٣	
٢٨٣		٢٨٣		٢٨٣		٢٨٣		٢٨٣		٢٨٣	
٢٨٣		٢٨٣		٢٨٣		٢٨٣		٢٨٣		٢٨٣	
٢٨٣		٢٨٣		٢٨٣		٢٨٣		٢٨٣		٢٨٣	
٢٨٣		٢٨٣		٢٨٣		٢٨٣		٢٨٣		٢٨٣	
٢٨٣		٢٨٣		٢٨٣		٢٨٣		٢٨٣		٢٨٣	

باب	صوم التطوع وما يقع من صومه	باب	الاختلاف في قيام رمضان	باب	صوم التطوع وما يقع من صومه	باب	الاختلاف في قيام رمضان	باب	صوم التطوع وما يقع من صومه	باب	الاختلاف في قيام رمضان
٥٢٥		٥٢٥		٥٢٥		٥٢٥		٥٢٥		٥٢٥	
٥٢٥		٥٢٥		٥٢٥		٥٢٥		٥٢٥		٥٢٥	
٥٢٥		٥٢٥		٥٢٥		٥٢٥		٥٢٥		٥٢٥	
٥٢٥		٥٢٥		٥٢٥		٥٢٥		٥٢٥		٥٢٥	
٥٢٥		٥٢٥		٥٢٥		٥٢٥		٥٢٥		٥٢٥	
٥٢٥		٥٢٥		٥٢٥		٥٢٥		٥٢٥		٥٢٥	
٥٢٥		٥٢٥		٥٢٥		٥٢٥		٥٢٥		٥٢٥	
٥٢٥		٥٢٥		٥٢٥		٥٢٥		٥٢٥		٥٢٥	
٥٢٥		٥٢٥		٥٢٥		٥٢٥		٥٢٥		٥٢٥	



صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۱۳۶	۷	فجر نیرال	فجر نیرال	۲۲۰	۵	او	اوست	۲۴۱	۱۱	لقوته	لقوته	۳۴۵	۲۴	احسی	احسی
۱۳۷	۱۶	یا آنکه	یا آنکه	۲۲۷	۲۵	باوجود	باوجود	۲۹۵	۱۹	با المنذر	با المنذر	۳۴۸	۲	المخزومی	المخزومی
۱۴۱	۱۰	مرفوع علیه	مرفوع علیه	۲۲۹	۱۷	میخواند	میخواند	۳۰۷	۱۵	وایشان	وایشان	۳۴۹	۱۳	عدو	عدو
۱۴۲	۸	متنازل	متنازل	۲۳۱	۱۹	تهوی	تهوی	۳۰۸	۱۱	جامع منزه	جامع منزه	۳۵۰	۱۸	بگذارند	بگذارند
۱۴۳	۲۷	اعاز	اعاز	۲۳۲	۱۷	یقوم	یقوم	۳۱۰	۱۹	روایت	روایت	۳۵۱	۲۵	بار	بار
۱۴۷	۷	مفلس	مفلس	۲۳۴	۱۶	یکفت	یکفت	۳۱۴	۲۵	بانچه	بانچه	۳۸۱	۶	جعفر حنفی	جعفر حنفی
۱۴۸	۱۲	در جامع	در جامع	۲۳۷	۱۷	تشر	تشر	۳۱۷	۲	تقلیط	تقلیط	۳۸۴	۷	اونید	اونید
۱۸۲	۵	بسته	بسته	۲۳۸	۲۵	ادد	ادد	۳۱۷	۱۳	است دال	است دال	۳۸۷	۱۲	اجتهاد	اجتهاد
۱۸۹	۱۷	جیش	جیش	۲۳۵	۲۲	انجما	انجما	۳۲۷	۲۲	وهمین	وهمین	۳۸۸	۲۷	بالفرد	بالفرد
۱۹۰	۹	فلیصیق	فلیصیق	۲۳۸	۵	اوست	اوست	۳۱۹	۱۲	بر شامت	بر شامت	۳۹۴	۱۳	ممازق	ممازق
۱۹۱	۲۶	برقوق	برقوق	۲۴۰	۱۱	مر	مر	۳۲۴	۱۲	وای	وای	۳۹۹	۱	صبری	صبری
۱۹۱	۲۰	خبر	خبر	۲۴۵	۲۵	از روی	از روی	۳۲۷	۱	نار	نار	۴۰۳	۲	خطب	خطب
۱۹۷	۲۲	حصاة	حصاة	۲۴۷	۲۵	از روی	از روی	۳۲۷	۵	اربعه برد	اربعه برد	۴۰۴	۲۷	فرج	فرج
۱۹۷	۱۷	متوسط	متوسط	۲۴۸	۱۹	بینا معلوم	بینا معلوم	۳۲۷	۴	متفقد	متفقد	۴۰۷	۱۲	نمازرا	نمازرا
۱۹۸	۶	کعبه	کعبه	۲۵۹	۱	موقفه	موقفه	۳۲۷	۱۸	اگر چند	اگر چه	۴۰۸	۳	زانرا	زانرا
۲۰۰	۲۰	سلیسل	سلیسل	۲۶۰	۴	خبر	خبر	۳۲۹	۷	نیت	نیت	۴۰۹	۸	البلی	البلی
۲۰۰	۸	عصه	عصه	۲۶۲	۱	دلک	دلک	۳۳۰	۲۳	د	د	۴۱۰	۴	نمودی	نمودی
۲۰۳	۱۹	حی	حی	۲۶۹	۲۵	تخصیص	تخصیص	۳۳۰	۲۳	د	د	۴۱۲	۲۱	مکایت	مکایت
۲۰۴	۱۵	مارودی	مارودی	۲۷۱	۷	هفتاد	هفتاد	۳۳۸	۴	روایت	روایت	۴۱۷	۲۷	قالا	قالا
۲۰۶	۱۸	بیقراری	بیقراری	۲۷۲	۲۶	خیص	خیص	۳۳۸	۱۶	مبوک	مبوک	۴۱۷	۱۵	الشعشاه	الشعشاه
۲۰۶	۱۸	ابی عمرو	ابی عمرو	۲۷۳	۲۶	بعضی از	بعضی از	۳۴۵	۲۰	البلی	البلی	۴۱۸	۱۹	ابدن	ابدن
۲۰۷	۱۹	نسبت	نسبت	۲۷۶	۷	بدست و بدست	بدست و بدست	۳۴۷	۲۱	خبر	خبر	۴۲۰	۲۷	اجل	اجل
۲۰۷	۲۳	عن	عن	۲۷۷	۸	شرف الابرار	شرف الابرار	۳۴۷	۲۲	هشام	هشام	۴۲۰	۱	سیسی	سیسی
۲۱۲	۲۷	حبال	حبال	۲۸۰	۱۷	قبل	قبل	۳۵۷	۱۲	قدّر	قدّر	۴۲۳	۱۶	جعفر	جعفر
۲۱۴	۷	می بیند	می بیند	۲۸۷	۲۶	بعیدی	بعیدی	۳۵۸	۱۷	ودلیل	ودلیل	۴۲۵	۱۳	از قنونی	از قنونی
۲۱۹	۱۲	الانام	الانام	۲۸۸	۳	ابن	ابن	۳۶۵	۹	حاجدان	حاجدان	۴۲۶	۲۷	//	//

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۴۲۹	۱۶	در آنا	ورا نا	۴۲۹	۱۸	اجرة	اجرة	۵۱۶	۱۶	ناس	ناس	۵۴۵	۱	احدنا	احدنا
۴۳۰	۳	بصيارت	بصيارت	۴۴۰	۲۴	يراي	يراي	۱۸	۱۸	قنها	قنها	۵۴۶	۵	محرم	محرم
۴۳۱	۵	مقرره	مقرر	۴۴۱	۹	المبيرة	المبيرة	۱۹	۱۹	فراموش	فراموش	۵۴۷	۱۲	يقبل	لم يقبل
۴۳۲	۱۲	مخرمه	مخرمه	۴۴۲	۸	القضيب	القضيب	۵۱۸	۲۰	درق	درق	۵۴۸	۵	حجة	حجة
۴۴۹	۱	لقوم	لقوم	۴۴۳	۱۵	لازم كى است	لازم كى است	۵۱۹	۱۱	مستاول	مستاول	۵۴۹	۵	في فو	فوفو
۴۵۰	۳	غيرار	غيرار	۴۴۴	۵	بست	بست	۵۲۰	۲۳	كمانا	كمانا	۵۵۰	۱۳	الف حمدو	الف حمدو
۴۵۱	۱۰	اللحلاج	اللحلاج	۴۴۵	۲۶	منبى	منبى	۵۲۱	۲۳	كرو قوع آن	كرو قوع آن	۵۵۱	۱۵	ابواى	ابواى
۴۵۲	۱۹	يعيد	يعيد	۴۴۶	۲۵	ثباتى	ثباتى	۵۲۲	۴	استما	استما	۵۵۲	۲۳	فبوض	فبوض
۴۵۳	۱۰	متخمته	متخمته	۴۴۷	۱۶	النجاء	النجاء	۵۲۳	۱	بگير	بگير	۵۵۳	۹	بثنيه	بثنيه
۴۵۴	۱۹	الحميصى	الحميصى	۴۴۸	۱۶	يتسا	يتسا	۵۲۴	۴	اسنيان	اسنيان	۵۵۴	۱۴	فديه بگير	فديه بگير
۴۵۵	۱۲	مصنف	مصنف	۴۴۹	۱۴	تقولون	تقولون	۵۲۵	۱۷	ده ست	ده ست	۵۵۵	۲۷	تا بيد	تا بيد
۴۵۶	۴	تخصيص	تخصيص	۴۵۰	۱۳	ببايد	ببايد	۵۲۶	۴	اذكروا	اذكروا	۵۵۶	۱۶	مسجته	مسجته
۴۵۷	۱۹	بررد	بررد	۴۵۱	۱	براي آن	براي آن	۵۲۷	۱۷	روز شنبه	روز شنبه	۵۵۷	۹	بابا قبيلين	بابا قبيلين
۴۵۸	۴	صريحه	صريحه	۴۵۲	۶	المسألة	المسألة	۵۲۸	۲۲	لا تبالع	لا تبالع	۵۵۸	۱۷	ابدوا	ابدوا
۴۵۹	۴	وت	وت	۴۵۳	۴	معنا	معنا	۵۲۹	۱۸	سودن بد	سودن بد	۵۵۹	۲۵	براي	براي
۴۶۰	۱	آنا لم	آنا لم	۴۵۴	۲	رور	رور	۵۳۰	۹	لذ بتم	لذ بتم	۵۶۰	۱۹	سوى	سوى
۴۶۱	۱۲	قد قضوا	قد قضوا	۴۵۵	۳	تسجروا	تسجروا	۵۳۱	۱۳	من از	من از	۵۶۱	۱۹	اليطاء	اليطاء
۴۶۲	۱۷	منقبه بال	منقبه بال	۴۵۶	۱۲	ابن داسه	ابن داسه	۵۳۲	۲۴	معيين	معيين	۵۶۲	۴	استقاده	استقاده
۴۶۳	۲۵	ابن اللبتيه	ابن اللبتيه	۴۵۷	۱	روايب	روايب	۵۳۳	۶	بتكين	بتكين	۵۶۳	۱۵	وكرم	وكرم
۴۶۴	۴	زا	زا	۴۵۸	۵	مصنعه	مصنعه	۵۳۴	۲	زا	زا	۵۶۴	۳	غره	غره
۴۶۵	۴	شات	شات	۴۵۹	۱۳	موقع	موقع	۵۳۵	۱۲	سعوا	سعوا	۵۶۵	۲۴	وارو	وارو
۴۶۶	۲۱	نشده	نشده	۴۶۰	۸	كروه	كروه	۵۳۶	۱۳	مقدار ساز	مقدار ساز	۵۶۶	۳	تغير	تغير
۴۶۷	۱۴	نشات	نشات	۴۶۱	۲۳	شد	شد	۵۳۷	۱	اهل	اهل	۵۶۷	۲۷	عربي	عربي
۴۶۸	۱۹	صاعم	صاعم	۴۶۲	۴	صاعم	صاعم	۵۳۸	۱۳	بدون ابرام	بدون ابرام	۵۶۸	۱۵	روزنخر	روزنخر
۴۶۹	۲۳	ساعمتها	ساعمتها	۴۶۳	۹	نمته	نمته	۵۳۹	۲۴	نفسا	نفسا	۵۶۹	۱۳	رمي سكر	رمي سكر
۴۷۰	۶	شياه	شياه	۴۶۴	۲۰	وردو	وردو	۵۴۰	۸	در بچين	در بچين	۵۷۰	۱۳	خطر	خطر
۴۷۱	۵	حجزي	حجزي	۴۶۵	۸	رضي الله عنه	رضي الله عنه	۵۴۱	۱۹	تنقيب	تنقيب	۵۷۱	۱۳	خطير	خطير
۴۷۲	۲۳	فراز	فراز	۴۶۶	۲۵	ليفته	ليفته	۵۴۲	۲۴	في فرق	في فرق	۵۷۲	۱۳	خطير	خطير